تحفهٔ حکیم مؤمن

بقلم محمد مؤمن حسینی

طبیب شاه سلیمان صفوی

تحفهٔ حکیم مؤمن

بقلم محمد مؤمن حسینی

به‌سعی و اهتمام حبیب یغمائی و سلیمان صفوی

تاریخ
علوم
۳
۴
۱۴

فهرست قسمتی از

انتشارات کتابفروشی محمودی

شرح گلشن راز تألیف شیخ محمود لاهیجی

زادالمسافرین تألیف ناصرخسرو علوی قبادیانی

سفرنامه تألیف ناصرخسرو علوی قبادیانی

کلیات آثار فارسی شیخ بهاء

تذکر ریاض العارفین تألیف رضاقلی خان هدایت

دیوان مولانا محتشم کاشانی

دیوان فرصت الدوله شیرازی

دیوان نشاطه اصفهانی

دیوان حکیم قاآنی

دیوان حاج ملاهادی سبزواری

لسان الغیب عطار نیشابوری

از انتشارات

کتابفروشی محمودی

تحفه حکیم مؤمن

نوشتهٔ، محمّد مؤمن حسینی

از انتشارات
کتابفروشی محمودی

*نام کتاب : تحفه حکیم موٴمن
*موٴلف : سید محمد موٴمن تنکابنی
*با مقدمه بقلم : میر سید احمد روضاتی
*ناشر : کتابفروشی محمودی
*تیراژ : دو هزار نسخه
*در چاپخانه مروی بچاپ رسید .

بسم الله الرحمن الرحیم

درست یازده سال قبل‌ازاین یعنی در محرّم الحرام سال (۱۳۹۰ قمری) برابر فروردینماه سال (۱۳۴۹ شمسی) بود که دوست‌عزیز ارجمند جناب آقای حاج میرزا حسین محمودی مدیرمحترم کتابفروشی محمودی که همیشه سرمایهٔ مادّی خود را در مسیر خدمت بعلم ودین صرف نموده‌اند باکوشش خستگی ناپذیر که‌ازخصوصیّات ذاتی این مردخدمتگذار است دست باقدامی مفید درجهان مطبوعات زده وبانتشار و تکثیر کتاب سودمند (مَخْزَنُ الْاَدْوِیَه) یا (قَرابادِینِ کبیر) مبادرت ورزیده واین کتاب که به فارسی واز تألیفات مرحوم سیّد محمّد حسین ابن میرمحمّد هادی‌عقیلی علوی‌خراسانی شیرازی است ودرسال (۱۱۸۵ قمری) آنراتألیف کرده وخود ازپزشکان مهمّ عصرش بوده باقطع بزرگ نیم ورقی در(۱۲۸۷ صفحه) ازروی چاپ سنگی بوسیلهٔ‌مدیر این کتابخانه بچاپ افست رسید .

درآن هنگام آقای محمودی ازاینجانب درخواست کردند که مقدّمه برآن کتاب بنویسم . نگارنده هم مقدّمهٔ‌مبسوطی که مشتمل برتاریخ طبّ وپزشکی قبل‌ازاسلام ودر نقاط مختلف جهان است نوشته وبضمیمه‌آن کتاب بچاپ رسیده است . درآن مقدّمه بحثهای ارزنده پیرامون تاریخ پیدایش طبّ وپزشکی وسیرتکاملی‌آن درآسیا و اروپاو آفریقا شده . چنانچه ازطبّ ازنظرقرآن کریم واحادیث پیغمبراسلام وائمّهٔ‌طاهرین

۷ ویسمد از اسلام

صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ وپیشرفت آن در قرون اسلامی سخن بمیان آمده است همچنانکه بحث کوتاهی دربارهٔ پزشکان قرون اسلامی ومخصوصاً اطبّای ایرانی مانند محمّد زکریّای رازی صاحب کتاب (حاوی) وابن مَنْدُوَیْه اصفهانی صاحب (کافی) وعلیّ بن عبّاس اهوازی صاحب (کامِلُ الصِّناعَه) وشیخ الرّئیس ابو علی سینا صاحب (قانون) ورساله (نبض) وسیّد اسماعیل جرجانی صاحب (ذخیرهٔ خوارزمشاهی) ایراد کرده ام که دراین مقدّمه بتکرار ازآنها نخواهیم پرداخت .

آقای محمودی کتاب (قرابادین کبیر) را درزمان رژیم طاغوتی کثیف ومنحوس پهلوی ملعون بچاپ رسانیده اند که درآنزمان فرهنگ استعماری غرب بدست خاندان پهلوی برمردم کشورما تحمیل وحاکم شده بود وتربیت فرزندان این اب وخاك بطرز غلط ونامرغوب تحت سُلطه ومحکوم افکار غرب زده آنان بود لذا در دانشگاهها همان طبّ اروپا فقط تدریس میشد وعموم معالجات ازامراض گوناگون بهمان دواجات ساخت اروپا وآمریکا اکتفاء میکردند که غالبا درترکیبات شیمیائی آن موادّ الکلی که ازنظر اسلام هم حرام ونجس است وجود داشته ودارد وپیغمبر اسلام فرمود درحرام ونجس شفانیست آن هم دواجاتی که سالها درانبارها وگمرکات خارج وداخل مانده بود و خاصّیت دوائی خود را ازدست داده بود ، آن هم باقیمتهای گزاف بخورد این ملّت ستمدیده داده میشد وهنوز هم این وضع ادامه دارد وآنچه بیشترسبب تأثروتأسّف است آنکه این طبّ اروپائی وآمریکائی همراه باخود انواع فحشاء را بکشورما انتقال داد ودرنشرآن کوشش نمود تاآنجاکه دکترهای تحصیل کرده اروپا وآمریکا (البتّه نه همهٔ آنها زیرا دربین همان دکترها انسانهای متدیّن وپرهیزگارهم وجود دارد) بعنوان معالجه دستشان بتجاوزات ناموسی آلوده گشت چنانکه مکرّرگزارش آنرا درروزنامه های زمان طاغوت همگی خوانده ودیده اید وبرای هرگونه کسالتی مریض خود راعُریان کرده روی تخت ازاوآزمایشهای بیجاکه مربوط بآن مرض نیست بعمل میآورند واقعاً فرهنگ

استعماری همه چیزاین ملّت راازعفّت وشرف وحیاءبرباد داده است ودرهمین زمینه شاعرمعاصرمارا انتقادکرده گوید :

میان دکترما باحکیمباشی پیش　　تفاوت است فراوان سوای هیکل وریش
حکیمباشی سابق چنان تقدّس داشت　　که ازمریضه نمیکرد کاملا تفتیش
ولیك دکترفعلی چنان شده محرم　　که روی سینهٔ نامحرمان نهد سرخویش
نزیبد آنهمه افراط واینهمه تفریط　　بد است هرد وبنزد یك عقل دوراندیش

البتّه من با شعر آخرقسمت اوّل آن مخالفم که عمل اطّباءپیش رااِفراط دانسته زیرایك پزشگ اسلامی باید ازنظر اسلام بیش ازعضومورد نیازآنهم بقدرضرورت در مقام معالجه نظری بمریض خود نکند چنانچه درفروع فقهیّه اسلام نوشته شده واز جمله دراحکام تَخَلّی ازکتاب (عُرْوَةُ الْوُثْقیٰ) فرع (۱۳) میفرماید :

(لَوْاِضْطَرَّ اِلیٰ عَوْرَةِ الْغَیْرِکَمَافِی مَقَامِ الْمُعَالَجَةِ فَالْاَحْوَطُ اَنْ یَکُونَ فِی الْمِرْآةِ الْمُقَابَلَةِ لَهَااِنِ انْدَفَعَ الْاِضْطِرَارُبِذَالِكَ وَاِلّا فَلَابَأْسَ) پس بطوراطلاق درهرحال ودر همه جاوبرای هرگونه کسالتی مریض رابرهنه کردن صحیح نیست ونیزدرکتاب اَلنِّکَاح (عُرْوَةُ الْوُثْقیٰ) فرع (۳۵) گوید : (یُسْتَثْنیٰ مِنْ عَدَمِ جَوَازِالنَّظَرمِنَ الْاَجْنَبِیِّ ، وَ الْاَجْنَبِیَّةِ مَوَاضِعَ مِنْهَامَقَامُ الْمُعَالَجَةِ وَمَایَتَوَقَّفُ عَلَیْهِ مِنْ مَعْرِفَةِ نَبْضِ الْعُرُوقِ وَالْکَسْرِ وَ الْجَرْحِ وَالْفَصْدِ وَالْحَجَامَةِ وَنَحْوِذَالِكَ اِذَالَمْ یَکُنْ بِالْمُمَاثِلِ بَلْ یَجُوزُالْمَسُّ وَاللَّمْسُ — حِینَئِذٍ وَمِنْهَامَقَامُ الضَّرُورَةِ کَمَااِذَاتَوَقَّفَ الْاِسْتِنْقَاذُ مِنَ الْغَرْقِ وَالْحَرْقِ اَوْنَحْوِهِمَا عَلَیْهِاَوْ عَلَی الْمَسِّ) .

بخاطردارم درمسقط الرّأس ومحلّ سکونت من(چهارسوق شیرازیهای اصفهان) یك طبیب حاذق قدیمی داشتیم بنام آمیرزاآقاحکیم (لُقْمانی) وی که طبیبی عارف مسلك بود هرگاه برای معالجهٔ مریضها بخانهٔ ما میآمد درمقام معالجه خانمهای با حجاب کامل که حتّی صورت خود را پوشانده بودند اوفقط با دوانگشت خود نبض مریض

راباندازه دوثانیه دردست میگرفت وسپس اززبان مریض بازدید میکرد وبعد ازآن روی لُقمه‌ای ازکاغذ می‌نوشت مثلا (بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ،هوالشّافی ، قدری گل گاو زبان وسه پستان و قدومه وخارخسك رابجوشانید وسه نوبت میل کنید انشاءاللّه خدا شفامیدهد • همان نسخه راگاهی من برای خرید مراجعه میکردم بعطّارد وافروشی که جنب مطبّ همان دکتر دچهارسوق شیرازیها بود وبیش ازصد جعبهٔ چوبی ، در قفسه‌های مغازهٔ خود داشت که انواع دواهای گیاهی قدیمی درآن بود وآن عطّار نامش آمیرزامحمود بود پیرمرد نورانی مُعَمَّرباتقوائی که انسان ازدیدارچهرهٔ ایمانی او لذّت می‌برد روی تشکی نشسته بود • نسخه راازمن میگرفت وهنگام پیچیدن نسخه میدیدم زیرلب بسم‌اللّه میگفت واَوْرادِی رابرزبان جاری میساخت وسپس بمن می‌گفت فرزند پیغمبرخدا مریض شمارا شفادهد • وعجیب این بود که این نوع معالجات در خانه مابیش ازیك نسخه ویکمرتبه مراجعه بدکتراحتیاج پیدانمیکرد •

آن مریضه هاوآن دکترهاوآن دوافروشیهاوآن داروهاجای خود رابنقطه‌مقابلش که ازهرجهت ضدّآنست معاوضه کردند ومادراینمعامله خسارت بردیم •

تازه همان دکترقدیمی مؤدّب بآداب انسانی وتربیت اسلامی گاهی ادیبانه بجای خودش واعظ هم میشد ومردم راپندواندرز میداد • وبخاطر دارم‌همان‌آقای میرزاآقای حکیم وقتی برای معالجه بخانهٔ‌ماآمده بود وپدرم نشسته بود وتسبیحی در دست داشت این شعررا خطاب باوخواند •

زاهدچه بلائی توکه‌صد دانهٔ تسبیح　　ازدست توسوراخ بسوراخ گریزد
خلق ازپی و دنبال‌توبودن‌عجبی‌نیست　　یك برّه‌ندیدم‌که‌زسلّاخ گریزد

پدرم گفت آری حتّی شما ! !

ودرهمان آغازجوانی یکی ازبهترین اطبّاءطبّ قدیم که فیلسوف زمان وجالینوس دوران وسقراط وبقراط‌عصرما بود مرحوم آقامیرزاابوالقاسم گوگردی (ناصرحکمت) پدر

مرحوم حجّة الاسلام والمسلمین آقای طبیب زاده احمدآبادی است ، مرحوم طبیب گوگردی پیرمرد مُعَمَّرِ نورانی بود که بیش ازنود وسه سال داشت وعلاوه برتبحّر او در طبّ قدیم ونسخه های عجیبی که می‌نوشت وامراضی که معجزآسا معالجه میکرد بطوری که دکترهای اروپا رفته درشهراصفهان همه باوارادت داشتند وبمقام استادی او ــ اعتراف میکردند معذلك درتهجّد ونمازشب ومداومت بقرائت قرآن معروف بود ونگارنده مکرّر بمحضرش رفته بودم واوکتاب (حاوی) و(شرح نفیس) و(قانون) رابرای جمعی تدریس میکرد وخود نیزتألیفاتی داشت که ازآنجمله رساله (اَفْیُونِیّه) درمضارّومنافع تریاك است که عِلْمیّات وعَمَلیّات حیرت انگیزخود رادرمقام معالجه باآن مادّه درآن رساله درج کرده است واودرسال (۱۳۷۱ قمری) ازدنیارفت ۰بخاطردارم که مرحوم آیة الله آقای حاج آقا رحیم ارباب که خود ازعلماءوفلاسفه و مجتهدین و مدرّسین اصفهان بود ونگارنده بدرس شرح تجرید اوحاضرمیشدم که درروزهای چهارشنبه آنکتاب راتدریس میکرد ، روزی درد رس مبحث علّت ومعلول بیك مناسبتی ازتبحّر واستادی مرحوم آمیرزاابوالقاسم گوگردی تعریف کرد وسپس مقام قُدْس وتقوای اورافوق العاده ستایش فرمود ۰

وازجملهٔ آن اطبّاءطبّ قدیم مرحوم استاد بزرگوارم آیة الله آقای حاج میرزاعلی آقا شیرازی اعلی اللّه مقامه بود که خود ازمجتهدین ومدرّسین حوزهٔ علمیّه اصفهان ــ بشمارمیرفت ودرانواع علوم اسلامی تبحّرداشت وازجمله درطبّ قدیم ونگارنده دراصفهان نزداوتفسیر(جوامع الجامع) و(نهج البلاغه) خوانده بودم واودرتقوی بی نظیرو مورداتّفاق همه اهل شهر بود وگاهی بمنبر موعظه می‌نشست وخود ازآنچه میفرمود در مقام عمل گریه میکرد که منظرهٔ اوانسان رابیادخدامی‌انداخت ودرولایت آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین بی نظیربود وبسادات وفرزندان پیغمبراحترام فوق العاده میگذاشت ۰

این مرد بزرگ زمانی بدرخواست استاد بزرگوارم مرحوم آیةاللّه العُظمیٰ آقای حاج آقاحسین طباطبائی بروجردی اعلی‌اللّه مقامه برای تدریس علم اخلاق درحوزه علمیّهٔ قم بقم آمد و آنزمان من درمدرسه (حجتیّه قم) حجره داشتم واین مرد بزرگ روبروی حجرهٔ ما بایکی از دوستان اصفهانی درآن حجره زندگی میکرد و روزها در مدرسهٔ فیضیّه درس اخلاق میفرمود که بیش ازهزار نفر جمعیّت پای درس اوحاضرمیشدند ودرمدرسه همه شب نگارنده ناظر تَهَجُّد ونمازشب اینمرد بزرگ بودم وروزها ساعتی درحُجرهٔ من تشریف میآورد وبرای من وجمعی ازدوستان که امروزهمه‌ازعلمای‌معروفند درس اخلاق میفرمود . یکروز قبل ازظهربحجرهٔ من آمد وکلید حجرهٔ خود رابمن داد وفرمود من رفتم اصفهان ، من عرض کردم آقاتازه درس شما درحوزهٔ علمیّهٔ قم رواج و رونقی پیدا کرده بگریه افتاد وفرمود آنچه مرافراری داده همین است زیرا دیروزهنگام تدریس ناگهان متوجّه شدم که جمعیّت انبوهی پای درس من نشسته اند و از این معنی قدری خوشم آمد وچون اخلاص خود رامتزلزل دیدم لذا فرار میکنم‌وراضی‌نیستم تافرداعصر حرکت مرابکسی اطّلاع دهی وازرفقای حجره ازطرف من خداحافظی کن سپس باصفهان رفت ومرحوم آیة اللّه بروجردی وقتی ازاین خبرمطّلع شدند ناراحت شدند وهرچه اوراتلگرافی طلبیدند نیامد وبالاخره پس ازمدّت کوتاهی ازدنیا رفت وجنازه اوباتجلیل بی‌نظیردراصفهان وقم تشییع ودرشیخان قم مدفون شد وروزیکه استاد بزرگ بروجردی برجنازه اش نمازخواندند روزی عجیب ومشهود بود رحمة اللّه علیه . غرض اینکه مرحوم شیرازی گاهی معالجه بیماران هم میفرمود وباب جوش‌هنگام‌ناشتا درمقام معالجه عقیده محکمی داشت وچون باتقویٰ بود تأثیرنَفَس عجیبی‌هم‌داشت .

وازاین قبیل درشهرما اصفهان تااین اواخربسیاربودند مانندحاج آقا حسن بیدآبادی که اوهم علاوه برطبابت درتقوی وزهادت زبانزدخاص وعام بود وآنچه در اینگونه اطبّاءقدیم قابل ذکروتوصیف بود همان مقام بی‌اعتنائی آنها بمادّیات و به

اصطلاح روزگار ما (ویزیت) آنان بود که فوق العاده ناچیز وارزان تمام میشد مانند داروهای آنان وروبهمرفته بیمار بآسانی وارزانی ازمرگ نجات می‌یافت نقطهٔ مقابل امروزکه باویزیتهای گران ودواجات اروپائی گران قیمت بالاخره معالجه هم نتیجه بخش نیست .

اینهمه دکتر و بیمارستان — که مهیّا شده درهراُستان
همه درغایت آراستگی — همه درشوکت و پیراستگی
هراطاقیست پر از میز و کُمُد — هی بیاو برو آمد و شد
همه از بهر سلامت کوشند — رخت بهداشت به قامت پوشند
لیك این‌نوع سلامت سازی — که‌بکبسول و سخن پردازی
بر تن جامعه گردد تحمیل — ظاهراً سالم و در باطن علیل
کاردرمان شده در قرن اَتُمْ — واکْسَنُ و قطره وکپسول و سِرُمْ
باشرف دکترباژست کمیك (۱) — میکند مدح زآنتی بیوتیك (۲)
از زیانش نزند هرگز دم — که مبادا شود از شورش کم
چون بگیرد زدوا پوسانتاژ(۳) — ازچه تجویزکند سوپ وپُتاژ(۴)
غافل از آنکه بهر برزن و بوم — دردو درمان شده آنجامعلوم
سرزمینی که پراست از میوه — نشودخواست علاج از جیوه
نخود مغزت اگرکرد ورم — کی کجا خوب شود بامرهم؟
با خوراکیش ببایست علاج — اسفناج وتره و آشِ اُماج
سبزی خام و به وسیب و انار — میکند رفع زمغزت ، آزار
ازپس شام بخور میوه و دوغ — مجلس ازخوشمزگی ساز شلوغ

(۱) حرکات خنده آور (۲) داروهائی مانند پنی‌سیلین کریستوسلین اکرومایسین ووو ... (۳) حقّ العمل فروشی (۴) آش ونخود وآب ومانند آنها

نه به سر عشق و نه در دل شادی　　کی چنین شخص کند آبادی؟
باید اوّل تن او کرد آباد　　باغذا خوردن ارزان وزیاد (۱)
پس بدرمان روانش پرداخت　　درد روح از بدنش بازشناخت
بعد ازآراستن روح و بدن　　پس بلب خند بگو مِلّتِ من

ازآنچه تااینجاگفتیم ممکنست خواننده این مقدّمه نگارنده رابارتجاع وفناتیك بودن متّهم کندوچنین تصوّرنماید که نگارنده منکرطبّ جدید هستم ویادرعصر اَتُمّ میخواهم مسافرت باهواپیمارامحکوم وبااسب وقاطر رابهتربدانم درحالیکه من هرگز پیشرفت سریع علم وتمدّن ومخصوصاپیشرفت پزشگی ودواروسازی وچگونگی معالجات معجزآساوشگفت انگیزعصر خود راانکارندارم بلکه مدح وتعریف هم میکنم ولی هرگزآثار عجیب معالجات طبّ سُنتّی ایرانی که بادارو‌های گیاهی انجام میگیرد راهم‌نمیتوانم انکارنمایم بلکه درصدداین هستم که بگویم درزمان رژیم کثیف ومنحطّ پهلوی فرهنگ استعماری درخصوص طبّ وپزشگی کاررااز معالجه بتجارت وخیانت بکشور و فساد اخلاق کشید تاآنجاکه ملّت ستمدیده ایران ازپرداخت ویزیت دکترهاوقیمت سرسام آورِ داروهاعاجزشدندوچون ازمعالجات هم نتیجه ندیدند خود بخود وطبعاًرو به طبّ قدیم آوردندوبخاطردارم که درهمان ایّام که آقای محمودی کتاب (قرابادین کبیر) راچاپ میکرد دکترهای جدیداروپارفته بجنگ طبّ قدیم برخواستندوبا آقای دکترعَلَفی که بیماران خود راباگیاهان معالجه میکردوطبّ سُنتّی ایرانی را بر سر زبانهاانداخته بود بجنگ وستیزبرخواستندوبلکه بدادسرای تهران رسماًاز دست او شکایت کردندومعالجات اورابرای جامعه ایرانی خطرناك حساب کردندو بالاخره پرونده تنظیم شدوآقای دکترعَلَفی رابمحاکمه احضارکردندرحالیکه ایرانیان قدیم

(۱) غذای ارزان وفراوان موجب تندرستی جامعه وتقلیل واردات دارووآرامش فکروخیال مردم وجلوگیری ازبیماریهای روانی‌است نه عادت دادن‌مردم‌بقرص وآمپول وکپسول.

ودانشمندان مانند ابوعلی سینامرض سرطان پوستی رامعالجه میکردند وهمه‌میدانید که(سرطان) بیماری صعب العلاجی است که اینك سالیانه میلیاردها دلار برای کشف درمان آن خرج میشود درحالیکه درزمانهای گذشته دوریعنی زمان محمّد ـ زکریّای رازی و بوعلی سینا درمراحل پوستی معالجه میشده است ٠وعلم‌طبّ درزمان بوعلی سینا باتألیف کتاب (قانون) بحدّ باروری خود رسیده بود وپس ازحمله‌مغولها بایران یکمرتبه راه خود راگم کرد ومعلوم نشد چه دستی درکارآمد که آنهمه دانش را بعقب زدند وطبّ اروپاکم کم روی کارآمد ولی اسرارا ینمطالب برمحقّقان علوم پوشیده نیست ونگارنده درمقدّمه کتاب (فوائد منطقی) که بچاپ رسیده درصفحات (۴۶ تا ۵۳) مقدّمه اشاره فشرده‌ای باینمطلب کرده‌ام ٠

ودرهرصورت نزاع باآقای دکترعَلَفی بالاگرفت ولی وجدان بیداربعضی‌پزشکان اروپاوآمریکارفته طبّ جدیدکه متدیّن بودند بحمایت ازآقای دکترعلفی برخواست و بیمارانی که توسّط اومعالجه شده بودند همه بداد سرارفته وگواهی‌دادند که‌بیماری سخت آنها درمان شده وبه نتیجه رسیده‌است واگرخوانندگان بخواهید پرونده آن‌را مطالعه کنید بروزنامه اطّلاعات مورّخه(۱۹ و۲۱و۲۵ دیماه سال ۱۳۵۰ شمسی) درصفحات پنجم مفصّل ومشروح نوشته شده مراجعه نمائید تاصحّت مطلب رادریابید آری اینست آثار استعمار که درگذشته تاریخ باعلم ودین درکشورماعمل‌میشده است این مختصری ازاوضاع پنجاه ساله طاغوت پهلوی بود ٠

امّااکنون دراین زمان که انقلاب اسلامی برهبری خردمندانه رهبرکبیر انقلاب وبنیان گزارجمهوری اسلامی ایران امام خمینی دام ظلّه‌العالی بوقوع پیوسته‌انتظار میرود باتشویقات دولت اسلامی حوزه‌های علمیّه ودانشگاهها پس ازافتتاح عنایتی نسبت بطبّ سُنتّی ایرانی داشته باشندوتافرصت باقیست ودرگوشه وکنارکشوربعضی ازاساتید فنّ درقید حیاتند ازوجودآنان استفاده نمایندتامصداق واقعی شعار

جمهوری اسلامی (نه شرقی ونه غربی) تحقّق پیدا کند وضمناً در ترویج وچاپ وانتشار کتب طبّ قدیم کوشا باشند انشاءاللّه تعالی چراکه طبّ هرمنطقه ودواجات آن باید متناسب باآب وهوای همان مرزوبوم ومزاج مردم آن منطقه باشد .

(سخنی چند ازطبّ و صحّت)

در اینجا لازم است یادآورشویم که برخی چنان بحدّ افراط بدکترود ارومعتقدند که برای هریك ازقسمتهای تن خود بدکترمتخصّص آن مراجعه میکنند ودائما تحت مراقبت دکترها هستند وچنین گمان میکنند که بدینوسیله طول عمروصحّت بیشتری ــ کسب مینمایند ولی بعقیدهٔ نگارنده عمرومال وسلامتی خود راازدست میدهند و برای بیداری وهشیاری اینگونه ازخفتگان اجتماع لازم میدانم قدری از پیشگیری وقوع امراض و قدری هم از مداوای آنهارادراینجا ذکر کنم تابمقتضای (علاج واقعه قبل ازوقوع باید کرد) خواننده این مقاله راابتدا برای جلوگیری ازابتلاء به بیماریهای صَعْبُ العلاج إرشاد کرده باشم و (ثانیاً) اگرکسی مبتلا باشد بداند که داروهای طبیعی در کشور ما بسیاراست واحتیاج بدواجات اروپائی وآمریکائی نیست خود راازغم نداشتن داروبرهاند ــ مخصوصا دراین زمان ــ که بمناسبت انقلاب اسلامی وجنگ تحمیلی صدّام ملعون وحکومت کثیف مزدور بَعْثی عراق کشور عزیزما درتنگنای دارو و تحریم اقتصادی بازارهای اروپائی وآمریکا قرار گرفته است وبهتراینست که ازطبّ منظوم ــ استفاده کنم وازجمله درکتاب (اَرْفَعْ نامه) یا (مثنوی طول عمر) چنین گوید :

اولّین شرط صحّت انسان	چند چیز است بهر پیرو جوان
آفتاب و نسیم صاف و لطیف	منزل خشك وخوش‌هواو نظیف
تن و رخت وظروف پاك و تمیز	وز کثافات دوری و پرهیز
ازغذاها مناسبش را جو	تن درستی دهد غذای نکو
یك طبیب مجرّب ، پخته	درّ این نکته را چنین سفته

که بهر نقطه از نقاط زمین　　بهمه فصل و در تمام سنین
نمك ونان وشیر وبیضه وماست　　سبب طول عمر وصحّت ما است
هست در جوهر نمك ز حیات　　آنچه پیدا نگشت در ظلمات
خواهی اَز صحّت رسد بکمال　　بهر خوردن بجوی آب زلال
خوردن و خواب وراه رفتن تو　　ورزش وعیش و کار کردن تو
جمله باید باعتدال بود　　مسلکت اعتدال حال بود
عدم اعتدال در همه حال　　می کند بنیهٔ تو را پامال
هرچه خواهی بروزگار بکن　　شب همه راحت اختیار بکن
وقت کافی بخواب راحت خویش　　هفت تا نه شمر ز ساعت خویش
تن خود در شباب خسته مکن　　بنیهٔ خویش را شکسته مکن
گر به پیری ببایدت صحّت　　ازجوانی ذخیره کن قوّت
کم کند عمر را بد هر دو چیز　　غم و خلق بد ای دوچشم عزیز
گرتوخوش خلق وخوش زبان باشی　　دائماخرّم و جوان باشی
غالبا علّت کسالت تو　　تنبلی وغم و بطالت تو
تند خلقی و سوء حالت تو　　سبب جمله ملالت تو
سوء هضم است وعلّت معده　　گویمت مثل شیخ بی پرده
مایهٔ عیش آدمی شکم است　　تابتد ریج میرود چه غم است
یك حکیمی موافق تشریح　　کرده در نطق خود چنین تصریح
مَثَلِ قلب ومعدهٔ انسان　　مَثَلِ کشتی بخار بدان
چرخ آنگه کند بخوبی کار　　که نباشد خراب دیگ بخار
آتش دیگ اگر زیاد وکم است　　عمل چرخ غیرمنتظم است
ناخدا گر زعلم بر خوردار　　نیست کشتی نمی رسد به کنار

تا ندانی اساس حفظ بدن — نبری بر کنار کشتی تن
آخر مجلس ای رفیق عزیز — باید این نکته را بگویم نیز
آنگه از عمر می بری لذّت — که بود جسم وجان تو راحت
راحت تن زشستشوی بدان — وز دعا و نماز راحت جان

این بود سخن مرحوم میرزا رضاخان دانش معروف به پِرَنْسْ اَرْفَعْ وبرای معالجه برخی ازامراض واستفاده ازمنابع سرشار طبیعی ایران ازانواع میوه جات وسبزیجات بطوریکه بتوانیم قطع روابط فرهنگی واقتصادی وسیاسی ازشرق وغرب کنیم وباصطلاح دراین زمینه خودکفا شویم چنانچه سیاست نظام جمهوری اسلامی است بهتر اینکه دراینجانمونه ازکتاب (کلّیات طبابت منظوم) شطری بیاورم که هرخوانندهٔ برنامه خود رااز صبحگاه چنین شروع کند :

چائی و نان و پنیر و گردو — کره و شیر و مربّای کدو
دشت کن از همه بانان لواش — نه به تعجیل بخوربلکه‌یواش
پس بپاخیز و روان شو پی کار — گه پیاده برو و گاه سوار
هرکجا بول ترا گیرد پیش — بِرَهَان زود زشرّش‌تن‌خویش
شاش ازمحفظه خالی‌کن خوب — تامبادا بکند بَوْلِ رُسُوب
خوب اِدرار که گردد خالی — راحتی آورد و خوشحالی
گر بخواهی که نگیری سرطان — از نباتات مشو روگردان
هرگیاهی که بروید ز زمین — نیست بی خاصیّت وویتامین
شنبلیله چو نمائی مصرف — تیز تر تیر تو گیرد بهدف
غافل ازشلغم بی‌ریخت مباش — چار قاچش کن‌وریزش درآش
شکمت گرچه کمی باد کند — لیك جانت زغم آزاد کند
سیب وبه چونکه‌خوری‌پوست مکن — شستشوئی بده و گاز بزن

تا که دندان تو گردد چو صَدَف　　بزداید زتن آثار کَلَف (۱)
راحت فکرو سلامت خواهی　　خواهش گوشت مکن جز ماهی
(۲) فُسفُرَش قوّت تدبیر دهد　　قوّه بر پیر زمین گیر دهد
هیچ دانی که بهر مغز خیار　　چه نهاده است طبیعت اسرار؟
هم به بیماری قند است دوا　　هم دهد برتب تیفوس شفا
آلوی خشك خراسان و تمشك　　غوره و گوجه ی لبترش و زرشك
آب انگور و به و سیب و انار　　پاك سازد جگر ازهر آزار
گر بهر روزه بگیری حمّام　　با سلامت گذرانی ایّام
دوش اگر گیری با آب ولرم　　همه اعصاب تو میگردد نرم
گر بواسیر تو را داده عذاب　　بگرفتست ز تو راحت و خواب
آب عنّاب و انار و آلو　　بهتر از حبّ و شیاف و دارو
هرکه انجیر خورد با نارنج　　حفظ گردد زعذاب قولنج
ازمن این راز پزشگی بشنو　　غافل از خوردن انگور مشو
سعی کن سعی که حتّی المقدور　　بخوری در همه احوال انگور
آب انگور و به و سیب و انار　　میکند قلب زشادی سرشار
اگر آجیل مُنَقّیٰ (۳) داری　　مایهٔ عیش مُهَیّا داری
پسته و فندق و بادام و بلوط　　خوب سائیده بهم کن مخلوط
هرسه ساعت کمی از آن چه خوری　　بیگمان ره بسلامت ببری
فصل هرمیوه وسبزی که رسید　　باید ازهرچه زد و میوه خرید
چون بدن ازهمه نیرو گیرد　　خوف و ترس ازدل ترسو گیرد

(۱) کَلَف نوعی لك و پیس بدن است (۲) فُسفُرْ مادّهٔ مُقَوّی رگ وپی واستخوان ومغز سر وکلیه‌ی اعصاب است (۳) مُنَقّیٰ یعنی خندان

گرمك و طالبی و خربوزه گر فراهم شودت هر روزه
بخور و پاك کن از هر آزار معده و روده و راه ادرار
سبزی ومیوه بهنگام غذا در همه عمر کند رفع بلا
(۱) موقع خواب همانا بهتر که نخوابی بقفا یاکه دَمَرْ
خواب بهتر بود از پهلوی راست چونکه از پهلوی چپ خواب خطاست
گرتورا سِکْسِکِه افتاد بجان که نشد هیچ دوایش درمان
(۲) سنجد وشیره بهم معجون کن هِقْ هِقْ سِکْسِکِه را بیرون کن
آبدوغ و گل سرخ و کشمش معده را شسته کند رفع عطش
فصل گرماست غذای فقراء هم به بیماری اِسهال شفا
(۳) شیروانجیر بجوشان درهم که شود درد گلو را مرهم
سینه و حنجره را سازد باز شُشْ شود نرم و گشاید آواز
گرتراحافظه‌ی ذهن کم است مشوآزرده علاجش چه غم است
ماهی (۴) وخَرْدَل وخرمای سفید (۵) میکند حافظه‌ات راتجدید
کنجد و برگ کرفس و کاهو کندی ازذهن نماید جارو
تخم مرغ وعسل ونان لواش میدهد مژده بتجدید فراش
گرخوری کشمش وتوت و خرما نکشی رنج وعذاب از سرما
تاگرسنه نشوی چیز مخور اصل بهداشت ازاین راه شمر

---

(۱) خوابیدن برپشت تنفّس ازدهان میشود بیماری گلودرد راموجب میگردد به علاوه ممکنست مگس یا پشه یاچیزدیگری بدهان وارد شود ودَمَرْخوابیدن نیزتنفّس کم میشود ودست چپ خوابیدن فشاربقلب میآید پس بهترآنستکه بیشترروی دست راست خوابید (۲) مقداری آرد وسنجد درشیره‌ای انگورمخلوط کرده تا سِفْتْ شود بقدر فندق کوچك هرنیمساعت یکی خورده شود (۳) انجیرخشك چند دانه صبح درشیراگربجوشانند و صاف کرده جهت گلودرد وبازشدن حنجره وصداخوبست (۴) ماهی پخته یادر←

اشتها تا که هنوز است بجا　　دست خود را بکش از صرف غذا
بر سر سفره اگر ریحان است　　درد دندان تورا درمان است
بوی خوش قلب تورا شاد کند　　از غم و غصّه ات آزاد کند
میکند تقویت از قوّهٔ باه　　هیچکس از تو ندارد اکراه
بشنوی از من اگر دانائی　　رو مگردان زکدو و حلوائی
مغز یابد زکدو قوّت و فهم　　قلب یابد زکدو نرمش و رحم
قرمه سبزی و حلیم گندم　　بهتر از قطره و کپسول و سِرُم
آش جو میکند اصلاح شکم　　خاصّه با کشك و یا سرکه ی کم
عوض سرکه چو ریزند سماق　　چاق لاغر شود و لاغر چاق
خردل و فلفل و زرچوبه دواست　　باعث تقویت و هضم غذا است
اثر سیب زمینی خواهی　　از خواصش دهمت آگاهی
بهترین نوع غذا در دنیا ست　　چون خوراك همه از شاموگدا ست
سود بخش است به بیماری قند　　رو نگرداند از او دانشمند
خویش را کن بسه عامل دلگرم　　عسل و بوی خوش و جامه ی نرم
که در این هر سه بود راحت تن　　آدمی را کند از درد ایمن
کره ی تازه و خرمای رطب　　راحتی آور خواب است به شب
فندق و موز و مویز و گردو　　همگی بر سرطان شد دارو
دهن خویش بشو موقع خواب　　تا که دندان نشود زود خراب
هیچ بیماری بی درمان نیست　　بلکه دارو زنظر پنهان نیست

← میان پُلُوی دَمْ کرده گذاشته (نه سرخ کرده) مُقَوّی حافظه وچیز های دیگرش باخردل خوراکی اثرش زیادتر است (۵) خرمای سفید معروف بخرما خَسَرَك بانارجیل خوب است .

درد ، نادانی وجهل بشر است جهل آدم همه جا درد سراست
منتها فکر بشر کوتاه است ورنه با درد دوا همراه است
آنکسی را بتوان گفت انسان که شود بر همه کس سود رسان
رتبه ی عالی انسانیّت بسته بر داشتن چار صفت
پاکی چشم وزبان ودل و دست هرکه راهست همان انسانست
راست اندیشی و گفتار و عمل عمر ، شیرین گذراند چو عسل
درجهان غیر ره راست مپوی راست اندیش و بجزراست مگوی
گرشما را روش راستی است همه را باتو سر آشتی است
کینه وبغض به دل راه مده گوش بر مردم بدخواه مده
هرکه راخوی خوش وروی نِکوست درهمه عمر نماند بی دوست
هرکه هم خندد و هم خنداند بذری ازمهر بدل افشاند
عصبانی مشو وغصّه مخور عوض غصّه وغم میوه بخور

(اثر اسلام برطبّ قدیم)

هیچگاه نباید فراموش کرد که دانش پزشگی ضمن اینکه یك سلسله تجربیّات بشر درطول تاریخ زندگی اوست سپس جمع وتدوین شد وبنام علم(طبّ) شهرت پیدا کرده ، همیشه درهمهٔ اعصار بی بهره ازوَحیِ آسمانی هم نبوده باینمعنی که با آمدن پیغمبران آسمانی دستورات طبّی آنان هم برگسترش معالجات پزشگی افزوده تاآنجاکه پیغمبرخدا حضرت عیسیٰ مسیح علیه السّلام رسما معجزهٔ اوتنها یك سلسله معالجات ویا شفای امراض ویازنده کردن مردگان وامثال اینها بوده است چنانچه قرآن کریم درسورهٔ (آل عمران) آیه(۴۹) فرموده : (اِنّي اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِاِذْنِ اللّهِ وَاُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَاُحْيِ الْمَوْتىٰ بِاِذْنِ اللّهِ) ونیزدرسورهٔ المائدة آیهٔ(۱۱۰) نظیرآن آمده است وامّا باآمدن پیغمبر اسلام وقرآن

کریم بیش ازپیش، پرده ازاسرارطبّ برداشته شد تاآنجاکه ازمجموع کلمات پیغمبر(ص) (طبّ النّبی) و(طبّ الامام الصّادق) و(طبّ الرّضا) علیهم السّلام ترتیب داده شدوبلکه جدّمادری نگارنده این مقدّمه یعنی محدّث متبحّر و محقّق بزرگوارشیخ ـ محمّد بن الحسن الحُرّ العاملی صاحب (وسائل الشّیعه) کتابی دراین زمینه تألیف کردهبنام (اَلْفُصُولُ الْمُهِمَّة فِی اُصُولِ الْاَئِمَّة) که بچاپ رسیده است وتنها ازصفحه(۱۲۴) تا(۱۵۵) مخصوص روایات پیغمبراسلام وائمّهٔ طاهرین درخصوص کلّیات طبّ، و معالجه امراض است. ونیز علّامه خاتون آبادی درکتاب (جَنَّاتُ الْخُلُودْ) درجدول (۲۶ـ و۲۷ و ۲۸) معالجات طبّی ائمّهٔ طاهرین شیعه رابانظمی مرغوب ذکرکرده است. آنچه تذکّرش دراینجالازم است اینستکه اروپائیان بافرهنگ استعماری خود برای ازبین بردن فرهنگ اصیل اسلامی که درتمام علوم بشری مبانی اساسی ودقیق دارد قیام کردند وبرای پیشبرد مقاصد خود بتألیف کتابهائی درزمینه های مختلف پرداختند تابلکه بدینوسیله موفّق شوند افکارمردم جهان راازپیشرفت علم وفرهنگ و تمدّن اسلامی منصرف وبسمت فرهنگ استعماری خود متوجّه سازند وبرای این کار از تمسّك بهرگونه تهمت وافتراءودروغ پردازی وشایعه سازی کوتاهی نکرده و دریغ نورزیدند.

وازجمله آن کتابها باید کتاب معروف: (مغزمتفکّر جهان شیعه امام‌جعفرصادق علیه‌السّلام) رانام ببریم که ازمرکزمطالعات اسلامی اِسْتِرَاسْبُورْگ صادرشده ومشتمل برسلسله مقالاتی است که توسّط گروهی ازدانشمندان فرانسه وانگلیس وآلمان، و بلژیك وآمریکاودیگرکشورهاتهیّه ومجموعابصورت کتابی در(۶۲۱) صفحه تألیف شده است ومقصوداین نویسندهگان بحسب ظاهرمعرّفی حضرت صادق علیه‌السّلام وتجلیل ازشخصیّت آنحضرت است. ولی درواقع مقصوداصلی آنان اِنکارعلوم وفضائل آنحضرت واثبات اینستکه علوم آنحضرت ازفلاسفه یونان گرفته شده ودرحقیقت خواسته‌اند ثابت

کنند مکتب حضرت صادق (ع) تابع مکتب فلاسفهٔ غرب است واین خود ضربهٔ بزرگ هم به شخص امام صادق وهم بفرهنگ غنّی وبارُوَرِشیعه است که مُتّکی بِوَحْیِ آسمانی است وما اینك بحث مربوط بعلم طبّ آنرا مورد انتقاد قرار میدهیم واشتباهات دیگرآنرا درموقعیّت مناسب دیگری تذکّر خواهیم داد .

درکتاب (مغزمتفکّر جهان شیعه) درصفحهٔ(۶۲) چنین گفته است :

گفتیم که نمیدانیم آیا محمّد باقرعلیه السّلام علم(طبّ) راتدریس میکرده یانه ؟ وپسرش آن علم رادرمحضراوفراگرفته یاخیر؟ ولی تردیدی نداریم که خود جعفر صادق علم پزشگی راتدریس میکرده ودرآن علم چیزهائی آورده که پزشگان درشرق قبل ازاونیاورده بودند ومنظورمان ازشرق عربستان نیست برای اینکه عربستان دارای علم پزشگی نبود وبعدازاسلام آن علم ازجاهای دیگربعربستان سرایت کرد . اگر قبول کنیم که جعفرصادق (ع) علم طبّ رادرمحضر پدرش آموخته لازمهاش اینستکه پدراوآن علم راازجائی فراگرفته باشد ونمیدانیم ازکجافراگرفته است ؟ !

آیاهمانطورکه جغرافیاوهندسه ازمصر بوسیله قبطی هاواردمدینه یامحضر درس محمّد باقرشدعلم طبّ نیزازهمان راه واردآن محضردرس گردید؟یااینکه جعفر صادق علم طبّ راازایرانیان فراگرفت؟ودرطبّ جعفری چیزهائی است که‌رنگ ایرانی دارد واین فکررابوجودمیآوردکه اوعلم طبّ راازایرانیان فراگرفته یااینکه قسمتی ازآن علم راازایرانیان وقسمتی دیگررااز‌قبطی هابدست آورده است؟. معلوم است که علم طبّ قدیم ازیك قوم بخصوص نبوده ومصریان ویونانیان وایرانیان درتکمیل آن علم دخالت داشته اندوآن کسیکه علم طبّ قدیم راتحصیل میکرده است ازافاضات تمام اقوامی که درعلم طبّ مداخله داشتند بهره‌مند میشده است . دربین اقوام قدیم اعراب قومی بوده‌اندکه مداخله درتوسعه علم طبّ نکرده‌ودرعربستان پزشگی‌معمول

نبوده وتاآنجاکه ما اطّلاع داریم کسی آن علم را درعربستان تدریس نمیکرده ، تا دیگران تحصیل کنند واوّل کسی که علم طبّ را درعربستان تدریس کرد جعفر صادق یا پدرش محمّد باقربوده است واعراب قبل ازاسلام وقتی بیمارمیشدند بحال خود میماندند تامعالجه شوند یا بمیرند .

ودرصفحهٔ (۶۴) چنین گوید : (امّاازبعضی چیزهاکه درطبّ جعفری دیده میشود درقواعدعمومی پزشگی قبل ازوی وجود نداشته ومعلوم میگردد که خود او آن قواعد رااستنباط کرده است . ما میدانیم که جعفرصادق علیه‌السّلام حرفهٔ پزشگی نداشته که آن قواعد راضمن کاراستنباط کند ولذا این فکربنظر میرسد که آن قواعد راازجائی آموخته وهرگاه درمحضردرس پدرآن قواعد راآموخته باشد بازاین سئوال بنظر میرسد که پدرش آن قواعد راازکجافراگرفته است ؟ گفتیم درطبّ جعفری چیزهائی وجود دارد که دارای رنگ ایرانی است واگرقائل نشویم که جعفرصادق تمام استنباطهای خود رادرعلم پرشگی ازایرانیان بدست آورده باید قبول کرد که یك قسمت از آنهاازایرانیان باورسیده است .

ودرصفحهٔ (۶۸) چنین نوشته است : یکی ازعلوم که درمحضرمحمّد باقرعلیه‌السّلام تدریس میشدعلم فیزیك بود اگرد رمورد مبانی طبّی جعفرصادق علیه‌السّلام اطّلاع مبسوطی نداریم درعوض درمورد مبانی فیزیکی اویعنی معلوماتش در رشتهٔ فیزیك دارای اطّلاعات بالنّسبه مبسوط هستیم . درمحضردرس محمّد باقرعلیه‌السّلام فیزیك ارسطوتدریس میشد وبرکسی پوشیده نیست که فیزیك ارسطوشامل چندین علم میگردید امروز کسی علوم حیوان شناسی وگیاه شناسی وزمین شناسی راجزوعلم فیزیك محسوب نمیکند وهریك ازآنهاعلمی جداگانه است . امّادرفیزیك ارسطو راجع باین علوم بحث شده همانطوریکه (مکانیك) هم واردفیزیك ارسطوگردیده است اگر مفهوم فیزیك را (علم الاشیاء) بدانیم باید به ارسطوحقّ دادکه مباحث فوق رادرفیزیك

خودآورده چون تمام این مباحث مشمول عِلْمُ الْاَشْیاءمیشود باحتمال نزدیك به یقین فیزیك ارسطو هم ازراهی وارد محضرد رس محمّد باقر علیه‌السّلام شد که علوم جغرافیا وهندسه وارد شده بود یعنی ازراه قبطی های مصر وارد درس محمّد باقرعلیه‌السّلام گردید فَریدُ وَجْدِي صاحب (دَائِرَةُ الْمَعَارِفُ) معروف بزبان عربی نوشته‌است که علم طبّ ازراه مکتب اسکندریّه بجعفر صادق رسید واین موضوع صحّت ندارد برای اینکه وقتی جعفرصادق تحصیل میکرد مکتب علمی اسکندریّه وجود نداشت تااینکه علم طبّ ازآنجابه جعفرصادق برسد ۰

مکتب علمی اسکندریّه وابسته بکتابخانه آن بود که بعدازاشغال مصراز طرف اعراب ازبین رفت شایدکسانی که ازکتب کتابخانه اسکندریّه استنساخ کردند نسخه‌ها ئی ازکتب آن کتابخانه رادا شتند امّامکتب اسکندریّه ، بامعدوم شدن(کتابخانه) ازبین رفت ۰ میتوان احتمال دادکه کتاب یاکتابهائی که ازکتب کتابخانه اسکندریّه استنساخ شده بود ازمصر به جعفرصادق علیه‌السّلام رسید ۰شاید منظورفرید وجدی ازمکتب اسکندریّه مکتبی که(کتابخانه) کانون آن محسوب میگردیده نبود ومیخواسته است بگویدکتاب یاکتابهائی که یادگارمکتب اسکندریّه بشمارمیآمد به جعفرصادق(ع) رسید ۰ باری جعفر صادق(ع) درمحضرپدرباعلم فیزیك آشنا شد وهمانطورکه درعلم جغرافیابه نظریّه گردش خورشید بدورزمین ایرادگرفت قسمتهائی ازفیزیك ارسطو را نیزمورد ایراد قرارداد درصورتیکه هنوزبه دوازده سالگی نرسیده بود ۰

این بودیك قسمت کوتاه ازبحثهای پرازاشتباه وغلط کتاب معروف (مغزمتفکّر جهان شیعه) که درجامعهٔامروزماد رمیان جوانان ناآگاه ازاصول مذهب برای‌خود جائی ومقامی پیداکرده وگاهگاهی برزبان گویندگان بی‌اطّلاع هم برسرمَنابِرتعریف میشود ۰

واکنون پس ازبررسی سخنان این نویسندگان اروپائی مجموعا پنج مورد محلّ اعتراض است وتنها یکمورد بنفع بحث ما در اینمقدّمه است که بطورفهرست اشاره میکنم :

(۱) نویسنده مغزمتفکّر گفته : ما نمیدانیم امام محمّد باقرتد ریس طبّ میکرد یانه؟ ونمیدانیم پسرش حضرت صادق این علم راازاویادگرفته یانه ؟ (۲) تردیدی نداریم که خود امام جعفرصادق دراین طبّ چیزهائی آورده که پزشگان قبل ازاونیاورده اند (۳) معتقد است حضرت صادق علم طبّ راقسمتی ازایرانیان وقسمتی راازقبطی ها فراگرفته است (۴) امّاازبعضی چیزهاکه درطبّ جعفری دیده میشود درقواعد عمومی پزشگی قبل ازوی وجود نداشته ومعلوم میشود که خود اواین قواعد رااستنباط کرده است (۵) معتقد است علم فیزیك ارسطوازیك راهی وارد محضرد رس حضرت باقر شده (۶) ازفرید وجدی نقل کرده که اومعتقد است علم طبّ ازمکتب اسکندریّه بامام جعفرصادق رسیده است وشاید کتابهائی ونسخه هائی ازکتابخانه اسکندریّه بحضرت صادق رسیده که علم طبّ خود رابرآن پایه گذاری کرده است .

آری این پنج مورد که یادآوشدم پنج نقطهٔ ضعف وبلکه پنج ضَرْبهٔ مُهْلِكٌ بر پیکر اسلام ومذهب شیعه وامامان معصوم مکتب تشیّع است که فقط دردوصفحه ازاین کتاب درج شده ومقصود اصلی نویسندگان هم همین بوده است وبنابراین جواب این هذیانات وخرافات اینستکه شمانویسندگان اروپائی وآمریکائی که مبنای خودرا در تألیف این کتاب برنمیدانم هاقرار داده اید ازشمامی پرسیم آیادرکجای دنیاموءلفین ازروی جهل ونادانی کتاب نوشته اندکه شماازآنها پیروی کرده اید واین کتاب راازروی نفهمی ونادانی نوشته اید ؟ !! کتاب نویسی کاردانشمندان است وکسی باید کتاب بنویسدکه بداند ولی درخصوص شماعیب ندارد چون شمامأمورهستید ولا بدّ معذور هم هستید . امّااگرشمانمیدانید درعوض بچّه های نابالغ شیعه میدانند ومعتقدند هرچه امام صادق علیه السّلام میداند ازپدرش حضرت باقرعلیه السّلام ازپدرانش از

ازحضرت امیرالمؤمنین علیّ ابن ابیطالب علیه‌السّلام ازپیغمبراکرم اسلام صلّی اللّه علیه وآله ازجبرئیل ازذات مقدّس پروردگارعالم است چنانچه قرآن فرموده (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) نه ازکتاب ارسطووامثال آن بلکه هزارها ارسطو ها ، و افلاطون ها وسقراطها وبقراطها مانند طفل اَبْجَدِیّ دربرابر ائمّه دین ماهستند تاچه رسد کتابهای آنان منشاءتفکّر برای حضرت صادق علیه‌السّلام باشد . آری ما پیرو پیغمبری هستیم که فرمود : (لَوْكَانَ أَخِي مُوسَىٰ حَيّاً لَمَاوَسَعَهُ إِلَّا اِتِّبَاعِي) یعنی اگر برادرم حضرت موسی زنده بود چارهٔ جز پیروی ازمن نداشت وما پیرو مذهبی هستیم که حضرت سجّاد زین العابدین علیه‌السّلام چهارمین امام شیعیان جهان درواقعهٔ کربلا بعمّهٔ خود حضرت زینب سَلَامُ اللّهِ عَلَيْهَا فرمود : (أَنْتِ بِحَمْدِ اللّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُمُعَلَّمَةٍ) یعنی عمّه جان زینب شما بحمد اللّه درس نخوانده همه چیزمیدانید . وجائیکه خدا درقرآن برای حضرت آدم فرموده : (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) پس حضرت خاتم الانبیاءواهل بیت طاهرینش چگونه نباشد ؟ ! وهمین سخنان من پاسخ به هذیانات محمّد فرید و جدی صاحب (دَائِرَةُ الْمَعَارِف) هم هست زیرااوهم مانند بیشترنویسندگان سنّی مذهب دشمن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام واولاد طاهرین اواست .واوهم کتابش سرتاسر ازاین قبیل هَفَوَاتٌ وَزَلَّاتٌ ولَا طَائِلَاتٌ بسیاردارد . وازجمله فرید وجدی درباره (نهج البلاغه) هم معتقداست که آن کتاب ازسخنان حضرت علی علیه‌السّلام نیست ، بلکه شیعه هابافته وساخته وپرداخته وباونسبت داده‌اند بنابراین درجلداوّل دائرة المعارف صفحه (۳۲۳) گوید : (نَقُولُ وَمَادَلِيلُنَاعَلَىٰ أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ صَادِرٌمِنْ عَلِيٍّ وَ قَدْكَذِبَ الْأَفَاكُونَ عَلَىٰ رَسُولِ اللّهِ وَكَذِبُوا عَلَىٰ عَلِيٍّ نَفْسِهِ فَأَلَّفُوا كِتَاباً سَمَّوْهُ (نَهْجَ الْبَلَاغَه) وَنَسَبُوهُ إِلَيْهِ هَذَا عَدَاعَنْ نِسْبَتِهِمْ إِلَيْهِ أَكْثَرَالْخُرَافَاتِ الْعَامِّيَّة) باید ازفرید وجدی نادان پرسید کدام بشری است که قدرت علمی وادبی اوبپایهٔ حضرت علی علیه‌السّلام برسد ؟ تابتواند مثل نهج البلاغه) کتابی راکه پس ازقرآن اَفْصَحِ کلمات عرب است بوجودآورد و

بعلی نسبت دهد . چنانچه سایرد شمنان اسلام ومذهب شیعه هم نظیراین عقیده رادارند . علّامهٔ بزرگوارمحمّد بن محمّد بن حسن بن قاسم الحسینی العیناثی الجزیّنی در کتاب (الاِثْنَیٰ عَشَرِیَّهَ فِی الْمَوٰاعِظِ الْعَدَدِیَّهِ) صفحهٔ (۲۱۲) از امیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل کرده که معاویه زندیق ملعون یکمردی رابه صورت ناشناس ازاهل شام مأموریت داد ونزدعلی علیه السّلام فرستاد تاسئوالات مشکلی را درمحضرش مطرح وازآنحضرت بپرسد : وقتی وارد شد برامیرالمؤمنین (ع) دوفرزندش حضرت امام حسن وامام حسین عَلَیْهِمَا السَّلَامُ هم نزد اونشسته بودند مرد شامی هشت سئوال علمی مطرح کرد که ازجمله یکی ازآنها مربوط به فیزیك وعلم الاشیاء بود حضرت علی علیه السّلام فرمود سئوالات خود راازفرزندم حسن بپرس حضرت امام حسن علیه السّلام درحالیکه طفل خرد سالی بود پاسخ داد مرد شامی سئوال کرد : (مَاعَشَرَهٌ اَشْیَاءَ بَعْضُهَا اَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ ؟) حضرت فرمود : (وَاَمَّاعَشَرَهٌ بَعْضُهَا اَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَاَشَدُّ شَیْءٍ خَلَقَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَلْحَجَرُ وَاَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ الْحَدِیدُ الَّذِی یُقْطَعُ بِهِ الْحَجَرُ وَاَشَدُّ مِنَ الْحَدِیدِ النَّارُ تُذِیبُ الْحَدِیدَ وَاَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ تُطْفِیءُ النَّارَ وَاَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ یَحْمِلُ الْمَاءَ وَاَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّیحُ یَحْمِلُ السَّحَابَ وَاَشَدُّ مِنَ الرِّیحِ الْمَلَكُ الَّذِی یُرْسِلُهَا وَاَشَدُّ مِنَ الْمَلَكِ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی یُمِیتُ الْمَلَكَ وَاَشَدُّ مِنْ مَلَكِ الْمَوْتِ الْمَوْتُ وَاَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ اَمْرُ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ فَقَالَ الشَّامِیُّ صَدَقْتَ اَشْهَدُ اَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ وَاَنَّ عَلِیّاً اَوْلَیٰ بِالْاَمْرِ مِنْ مُعَاوِیَه) یعنی وامّاآن ده چیزی که بعضی ازآنها محکمتر ازبعض دیگر است ، پس محکمتروسخت ترچیزی که پروردگارآفریده سنگ است وسخت تراز سنگ آهن است که بوسیلهٔ آن سنگ بریده میشود وسخت ترازآهن آتش است که آهن را آب میکند وسخت ترازآتش آبست که آتش راخاموش میکند وسخت ترازآب ابرهائی هستندکه آبها راباخود حمل میکنند وسخت ترازآن ملك مَلَكُ الْمَوْت است که آن ملك رامی میراند وسخت ترازملك الموت خود مرگ است که گریبان ملك الموت رامی گیرد و

ابرهاباد هامستند کابرهارا درآسمان منتقل میکنند وسخت تراز باد ها ان ملکی است که باد هارابحرکت می آورد وسخت ترازآن ۷

سخت تر از مرگ امر پروردگار است مرد شامی میگفت تصدیق میکنم که تو فرزند رسول خدا هستی واینکه علی ترجیح دارد برمعاویه در خلافت وحکومت ، پس خاندان پیغمبر ، و ائمّهٔ طاهرین شیعه همه از کودکی بلکه از هنگام ولادت تراوشات علمی داشته که به تعبیر شیعه معجزات آنها حساب میشود ویا به تعبیر شیعه مذهبان علوم آل محمّد (لَدُنّی) است واحتیاج باستاد ندارند زیرا متّکی بعلوم پیغمبر وازوَحیِ آسمانی است بنابراین بخوبی واضح میشود که فیزیك ارسطو یا نسخه های خطّی کتابخانه اسکندریّه نمی تواند برتفکّرات حضرت صادق در علم طبّ اثری داشته باشد چون قرآن درباره پیغمبر فرموده (اِنْ اَتَّبِعُ اِلّا مَا یُوحَیٰ اِلَیَّ) بلکه این امام صادق (ع) است که با نظریّات طبّی خود بر طبّ وپزشگی نواحی مختلف جهان اثر عمیق گذاشته وفرمایشات ونظراتش را هیچکس نداشته است چنانچه در ضمن کلمات کتاب (مغز متفکّر جهان شیعه) ملاحظه کردید که خود این نویسندگان ضمن اینکه علوم آنحضرت را خواسته اند وابسته بمکتب یونان بدانند اعتراف هم کرده اند که پاره ای از نظریّات آنحضرت در جهان پزشگی قبل از او سابقه نداشته است ودر حقیقت با این اعتراف خود نظریّهٔ نگارنده را پذیرفته اند که علم طبّ حضرت صادق علیه السّلام چون قبلاً در دنیا سابقه نداشته پس باید مربوط بوحی آسمانی باشد نه بکتب مصری ویونانی وایرانی . پس چه بهتر که نویسندگان بی مایه کتاب (مغز متفکّر جهان شیعه) صریحا اعتراف میکردند که طبّ خاندان پیغمبر طبّ آسمانی ودستورات اِلٰهی وبهترین راه برای علاج امراض بشر است . ولی این تناقض گوئیها وسخنان بی پایه واساسی از ارزش این کتاب در نظر محقّقین وکتاب شناسان کاسته است ودر هر صورت دکترهای اروپا وآمریکا باید قبول کنند که طبّ اسلام اثر عمیقی بر افکار طبّی جهان امروز گذاشته است که قابل هیچگونه انکار نیست .

(کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن)

در اینجا لازمست بطور اختصار بدانیم که قدیم ترین کتاب طبّ فارسی کتاب (هِدَایَةُ

الْمُتَعَلِّمِينَ) تألیف ابوبکر ربیع ابن احمد بخاری اخوینی شاگرد ابوالقاسم مقانعی است که اوشاگرد محمّد بن زکریّای رازی که متوفّای (۳۱۴ یا ۳۲۰ قمری) است ، و ظاهراً تألیف این کتاب قبل ازسال (۳۷۰ قمری) بوده است . ونیزکتاب (اَلْاَبْنِیَةُ عَنْ حَقَائِقِ اَلْاَدْوِیَةِ) تألیف ابومنصور موفّق بن علی هروی وپس ازآن نوبت بابن‌سینا میرسد که رسالهٔ درنبض ورسالهٔ جودیّه رابفارسی نوشته است . وسپس سیّد اسماعیل جرجانی دانشمند ایرانی متوفّی(سال ۵۳۱ قمری) کتاب (ذخیرهٔ خوارزمشاهی) را تألیف کرده است . وپس ازاین کتابها یعنی ازعصرخوارزمشاهیان تازمان شاه‌سلیمان صفوی کتابی بمانند (تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِينَ) یعنی کتاب حاضرتألیف نشده است .

واینمطلب خیلی روشن است که مؤلّف کتاب (تحفهٔ‌حکیم مؤمن) کتاب حاضررا پس ازمراجعه بصدها کتاب طبّی که ازاَعصار پیش ازاوبوده بضمیمه دروسی که نزد اساتید خود ازپزشگان ماهرخوانده وباضافه تجربیّات وعملیّات طبّی‌که شخصاً خود داشته ونظرات دقیق طبّی خود تألیف کرده است .

وچون طبیب مخصوص شاه سلیمان صفوی بوده دیباچه کتاب خودرا بنسام او نوشته ونامش را (تحفة المؤمنین) نهاده ولی بعدها درزبان خواصّ وعوام مردم‌به (تحفهٔ‌حکیم مؤ من) معروف شده چون نام مؤلّفش هم مؤمن بوده است وچه بهتر که تعریف این کتاب راهم ازقلم وبیان علّامه فنّ رجال وتراجم نقل‌کنم :

جدّ نگارنده این مقدّمه مرحوم آیة اللّه العظمیٰ آقامیرزامحمّد باقر خوانساری اصفهانی درکتاب معروف (رَوْضَاتُ الْجَنَّاتِ فِي اَحْوَالِ الْعُلَمَاءِ وَالسَّادَاتِ) در بحارهٔ کتاب (تحفهٔ‌حکیم مؤمن) چنین مرقوم فرموده : (بَنَىٰ الْاَمْرَ فِي كِتَابِهِ التُّحْفَةِ عَلَىٰ جَمْعِ خُلَاصَةِ مَاوَجَدَهُ فِي اَسْفَارِ الْمُتَقَدِّمِينَ مِنَ الْمُجَرَّبَاتِ وَالْمُسْتَنْبَطَاتِ وَضَبْطِ نِقَاوَةِ مَانَثَرَهُ اَسْلَافُهُ الْمُتَمَهِّرُونَ فِي اَوْرَاقِ الْكُتُبِ وَالْمُؤَلَّفَاتِ وَمَعَ اَنَّهُ اَخَذَ النَّمَطَ فيه مِنْ كِتَابِ —

(اِخْتِیَارَاتِ الْبَدِیعِیّ) وَکُتُبُهُ اَیْضاً بِاللِّسَانِ الْفَارْسِیّ نَسَبَهُ اِلَی الْمُسَاهَلَةِ فِی تَحْقِیقِ حَالِ الْاَدْوِیَةِ وَبَیَانِ خَوَاصِّهَا فَصَرَفَ جُهْدَهُ فِی تَتَبُّعِ سَایِرِ کُتُبِ الْفَنِّ وَاقْتِنَاصِ الْفَوَائِدِ الْکَامِنَةِ مِنْ مُتُونِهَا وَبُطُونِهَا وَظَوَاهِرِهَا وَنَوَاصِیهَا وَجَعَلَ مُعْظَمَ نَظَرِهِ فِیهِ اِلَی کِتَابِ (مَا لَا یَسَعُ الطَّبِیبُ جَهْلَهُ) اَلْمُشْتَهِرِ بِالْجَامِعِ الْبَغْدَادِیِّ ثُمَّ اِلَی تَذْکِرَةِ اُولِی الْاَلْبَابِ اَلْمَعْرُوفِ عِنْدَ اَهْلِ هَذِهِ الصِّنَاعَةِ بِالْجَامِعِ الْاَنْطَاکِیِّ ثُمَّ اِلَی مُصَنَّفَاتِ ابْنِ تِلْمِیذِ الطَّبِیبِ الْمُتَقَدِّمِ ذِکْرُهُ فِی بَابِ الْعَیْنِ ثُمَّ اِلَی کُتُبِ مُحَمَّدِ بْنِ زَکَرِیَّا الرَّازِیِّ وَمُوءَلَّفَاتِ اَبِی عَلِیِّ بْنِ سِینَا وَمَنْقُولَاتِ حُنَیْنٍ وَغَیْرِ حُنَیْنٍ اِلَی اَنْ جَاءَ الْکِتَابُ فَاءِقاً عَلَی کُلِّ مَا کُتِبَ فِی هَذَا الشَّاْنِ وَصَارَ مَوْئِلاً لِجَمِیعِ اَطِبَّاءِ الْعَالَمِ وَمَرْجِعاً لِجَمِیعِ نُبَلَاءِ الْقُرُونِ وَالْاَزْمَانِ .

یعنی موءلّف اساس کتاب خود تحفه را برجمع خلاصه آنچه در کتابهای پیشینیان ازتجربّیات وازاجتهادات آنان بود نهاده ونیزخلاصه آنچه ازپدر انشرکه همه پزشگان متبحّر بود ندود راوراق کتابها ونوشته‌های پراکنده بارث باورسیده بود دراین کتاب آورده وبااینکه موءلّف نوع مطالب خود رابیشترازکتاب (اختیارات بدیعی) کهبفارسی هم تألیف شده گرفته است ولی دربارهٔ آن کتاب معتقد است که درتحقیق حال دولجات وبیان خواصّ آنها سهل انگاری ومسامحه کاری کرده ودچار اشتباه شده است بنابر این موءلّف تحفه تمام کوشش خود رادرتتبّع همه کتابهای فنّ پزشگی بکاربرده ، و فوائدی که درد رون ومتون وظواهرآنها موجود بوده همه رابیرون کشیده وانتخاب کرده ودراین کتاب آورده است وبیشترنظرخود رابکتاب (مَالَا یَسَعُ الطَّبِیبُ جَهْلَهُ) که معروف بجامع بغدادی است انداخته وسپس به (تَذْکِرَةُ اُولِی الْاَلْبَابِ) که نزد اهل صنعت پزشگی ومعروف بجامع انطاکی است توجّه داشته وپس ازآن بمصنّفات ابن تلمیذ طبیب که ماجلوتر درباب عین این کتاب ذکراورا آورده‌ایم مراجعه کرده وبعد بکتابهای محمّد ابن زکریّای رازی وموءلّفات ابوعلی بن سینا ومنقولات حُنین وغیرحُنین مراجعه کرده

واین کتابرا ازمجموع آنها بوجود آورده بطوریکه برهمه کتابهای این فنّ برتری پیدا کرده است وپناه همهٔ پزشگان جهان گردیده ومرجع همهٔ دانشمندان درتمام قرون و اَزمان گذشته شده است ۰

نگارنده گوید : صاحب روضات درمقام معرّفی کتاب اَلْحَقّ بااینکه فشرده وکوتاه بیان فرموده ولی داد سخن درتعریف کتاب بدوسطر داده ولی‌چون مصادرکتاب را مفصّل بیان نفرموده وازطرفی خود مؤلّف هم دردیباچه کتاب فقط نامی‌ازآنهاآورده چه بهترکه مابشرح مصادر کتاب بپردازیم تااهمیّت کتاب (تحفهٔحکیم موءمن) بیشتر برخوانندگان معلوم شود ۰

(مصادر کتاب)

هرمؤلّف ونویسنده کتاب خودرادر هرعلمی می‌نویسد بناچارازیك سلسله کتبی که قبلادرآن علم تدوین شده استفاده میکندکه آنانرامصادر آن کتاب گویندوسپس‌از افکار وتحقیقات خود هم برآن میافزاید مرحوم حکیم موءمن هم درتألیف این کتاب پایه واساس خودراأوّلا برنوشته‌های باقیمانده ازنسخه‌هاومجرّبات پدر وجدّش که هردو ازاطبّای بزرگ بوده‌اند قرارداده است ۰ چنانچه خود در دیباچه کتاب تصریح بآن کرده است وسپس ازکتابهای قبل‌ازخود استفاده کرده ودرمیان همه نظربااینکه درعصراوکتاب (اختیارات بدیعی) که بلغت فارسی نوشته شده بوده‌دردسترس ایرانیان بوده است ومخصوصادرآن کتاب اشتباهاتی بنظرمرحوم حکیم موءمن وجود داشته که آن اشتباهات هم سبب اشتباه درمعالجات مردم زمان اومیشده زیراکتاب فارسی مرقوم بدست عطّاران ودوافروشان افتاده بوده ودواجات‌عوضی واشتباهی رادرمقام معالجه به بیماران میداده‌اند بنابراین حسّ بشردوستی وعلم دوستی حکیم موءمن تحریك شده وبرای رفع این اشتباهات ازآن کتاب ضمن استفاده کامل

ازآن این کتاب رانوشته ودرهمه جاباواعتراضات کرده است وچنین معلوم میشودکه با تألیف کتاب (تحفهٔحکیم موٴمن) کتاب (اختیارات بدیعی) ازرسمیّت اجتماعی افتاده وهمه جابجای آن کتاب (تحفهٔحکیم موٴمن) رسمی شده وشهرتی بسزاپیداکرده است . امّاکتاب(اختیارات بدیعی)ازتألیفات پزشگ ماهر مرحوم حاج زین العابدین عطّاراست که نامش علیّ ابن الحسین انصاری است وبنام سلطان بدیع الجمال در سال (۷۷۰ قمری) تألیف شده ونسخه های آن درکتابخانه هاموجود ودر(الذّریعه) معرّفی شده . وامّاکتاب (مَالَا یَسَعُ الطَّبِیبُ جَهْلَهُ) مشهور بجامع بغدادی تألیف یوسف بن اسماعیل خوئی شافعی معروف بابن کبیرکه درآن مفردات که معروف به جامع ابن بیطار است خلاصه شده وبرآن تحقیقاتی افزوده ودرسال (۷۱۱قمری) از تألیف آن فارغ شده چنانچه در(کشف الظّنون) معرّفی شده . وامّاکتاب (جَامِعُ مُفْرَدَاتِ الْاَدْوِیَةِ وَالْاَغْذِیَةِ) تألیف عبد اللّه ابن احمد بن محمّد معروف بابن بیطار متوفّی سال (۶۴۶ قمری) کهازمهمترین کتب طبّی است ودر(کشف الظّنون) معرّفی شده است . وامّاکتاب (تَذْکِرَةُ اُولِی الْاَلْبَابِ فِی الْجَامِعِ لِلْعَجَبِ الْعُجَابِ) تألیف شیخ داود بن عمرانطاکی نزیل مصرمتوفّی بسال (۱۰۰۸قمری) چنانچه در(کشف الظّنون) نوشته است .

وسپس حکیم موٴمن یك سطر عبارت در دیباچه خود دارد که میفرماید :(و به دستور هرچه ابن تلمیذ موٴلّف مغنی ومصنّف شامل ومصنّف کامل الادویه وجامع الادویه امین الدّوله وغیرهم ایراد نموده اند) این یك سطر عبارت خیلی مغلق ویاناقص و اشتباه بنظر میرسد زیرا : اگربین کلمهٔ (ابن تلمیذ) وکلمهٔ(موٴلّف) (واو) نباشد چنانچه درنسخه چاپ سنگی که بِاُفْسِتْ هم رسیده چنین است معنی عبارت این میشودکه ابن تلمیذ موٴلّف مغنی وشامل وکامل الادویه وجامع الادویه است درحالیکه این کتابها ازتألیفات ابن تلمیذ نیست وازطرفی هم کلمه(امین الدّوله) لقب همان ابن

تلمیذ است ، پس لازم میآید که در اوّل سطر با کلمهٔ کنیه ودر آخر سطر با لقب ذکر شده باشد بطوریکه تکرار محسوب میشود واین صحیح نیست واز طرف دیگر کلمهٔ (غیرهم) که با ضمیر جمع آورده معلوم میشود فقط بحث درباره‌ٔ (ابن تلمیذ) تنها نیست بلکه بیش از سه نفر را قصد کرده که بضمیر جمع اشاره کرده است . ولی نگارنده معتقدم بین کلمهٔ (ابن تلمیذ) وکلمهٔ (مؤلّف) یک (واو) افتاده است وکلمهٔ (امین الدّوله) را کاتب نسخه بغلط در آخر سطر برده درحالیکه باید در اوّل سطر پهلوی (ابن تلمیذ) نوشته باشد بنابراین صحیح عبارت چنین میشود : (وبد ستورهرچه ابن تلمیذ امین الدّوله ومؤلّف مغنی ومصنّف شامل ومصنّف کامل الادویه وجامع الادویه وغیرهم ایراد نموده‌اند) ودراینصورت معنی کاملا درست است . پس ابن تلمیذ همان هبة‌اللّه بن ابراهیم امین الدّوله موفّق الملک معروف بابن تلمیذ است که از حکماء وشعراء واطبّاء بوده ودر بغداد می‌زیسته واز روءساء نصاری وکشیشهای مهمّ آنان بشمار میرفته وکتابهای زیاد مانند حاشیه برقانون وحاشیه برمنهاج ابن جزله وشرح مسائل حُنین وشرح احادیث نبویّه که مشتمل برمسائل طبّیه است وکتاش درطبّ والمقالة الامینیّه فی الادویة البیمارستانیّه وکتاب قرابادین وغیره راتألیف کرده ودرسنه ۵۶۰ قمری وفات کرده است . وامّاکتاب مغنی درطبّ تألیف ابوالحسن سعید بن هبة‌اللّه‌بن حسن متوفّی سنه ۴۹۴ بوده . وامّاکتاب شامل در طبّ تألیف ابوسعید بن ابی‌مسلم بن ابی‌الخیر ملقّب بغیاث الطّبیب است که درسال (۷۳۶) قمری تألیف کرده ونیزکتاب شامل در طبّ تألیف شیخ علاءالدّین علیّ ابن ابی‌الحزم قرشیّ ابن النّفیس طبیب مصری صاحب موجزمتوفّی (۶۸۷ قمری) است . وامّاکتاب کامل الادویه اگرمقصود همان کتاب کامل الصّناعه درطبّ تألیف علیّ بن عبّاس مجوسی شاگرد ابن سیّارومتوفّی (۳۸۴) ق است ویا مقصود کامل الصّناعتین معروف بناصری تألیف ابوبکر بن البدر ربیطار است که خود بیطار اِصْطَبْلِ ملک ناصربوده است . وامّاکتاب جامع الادویه که همان مفردات

سطر بیست و نهم

ابن بیطار طبیب ضیاءالدّین عبداللّه بن احمد مالقی متوفّی (سنه ۶۴۶) است که معروفست (بجامع مفردات الادویه والاغذیه) وهمه این کتابها راعلّامه حاجی خلیفه چلبی درکتاب (کَشْفُ الظُّنُون عَنْ اَسَامِی الْکُتُبِ وَالْفُنُون) ذکروتوضیح داده است ۰ و مؤلّف کتاب (تحفهٔ حکیم مؤمن) ازهمهٔ این کتابها درتألیف این کتابش بهره برداری کرده است ۰ وپوشیده نماند بعلّت غُمُوضِ این یك سطر عبارت جدّ نگارنده (صاحب روضات) اَعْلَی اللّٰهُ مَقَامَهُ هم دچار دواشتباه شده اند که نگارنده درکتاب خود : موسوم به (اَلْمُسْتَدْرَکَاتُ عَلَی رَوْضَاتِ الْجَنَّاتُ) متعرّض تصحیح وتوضیح آن شده ام و مقصود ایشان ازباب عین یعنی آنچه درترجمه (علیّ بن رضوان مصری) مرقوم فرموده اند و این اشتباه است کمالا یخفی ۰

وامّاکتاب قانون تألیف ابن سیناست وامّاکتاب معالجات بقراطی تألیف ابو الحسن بن یحیی است چنانچه درکتاب چهارمقالهٔ عروضی سمرقندی نوشته ویاتألیف ابوالحسن احمد بن محمّد طبری است چنانچه ابن ابی اصیبعه نوشته است ۰ وامّا کتاب اختیارات ابن هبل مقصود مهذّب الدّین ابوالحسن علیّ بن احمد بن علیّ بن هبل طبیب بغدادی است متوفّی بسال (۶۱۰) قمری وامّاکتاب (حاوی کبیر) و (حاوی صغیر) تألیف محمّد بن زکریّای رازی وتفصیل کبیروصغیرآنرا درکتاب (المستدرکات علی روضات الجنّات) بخوانید ۰ وامّاکتاب (شفاءالاسقام) ودواءالآلام تألیف خضر ابن علیّ بن الخطّاب معروف بحاجی پاشامتوفّی بعداز (۸۰۰ قمری) چنانچه در کشف الظّنون گفته ۰

وامّاکتاب معالجات ایلاقی تألیف محمّد بن یوسف ایلاقی شاگرد ابن سینا ۰

وامّاکتاب کناش فاخر از تألیفات محمّد بن زکریّای رازی است ۰

وامّاکتاب کناش ساحر تألیف یوسف القِسّ ازاطبّاءزمان بنی عبّاس بوده ۰ و امّا بختیشوع که درکتاب : (عُیُونُ الْاَنْبَاءفِی طَبَقَاتِ الْاَطِبَّاءِ) گوید : برگروهی ازپزشکان

گفته میشود که اصلا سریانی بوده‌اند وهمهٔ آنها در طبّ آثار وکتابهای ارزنده نوشته‌اند که مؤلّف تحفهٔ حکیم مؤمن ازآن کتابها استفاده کرده وامّا مُنْقِذُ النُّجُومِ از تألیفات جالینوس حکیم یونانی است که پس اربقراط مکتب اوراتعقیب کرده است وبالاخره کامل الصّناعه وتألیفات محمّد بن زکریّای رازی هم که شرح آنرا بیان کردیم مصدر کار برای مؤلّف تحفه بوده است . ویکی ازمهمترین مصادر کتاب هم منقولات حُنین بن اسحاق عبادی متوفّای سنه ۲۶۴ قمری است که خود اوطبیب ومورّخ ومترجم بوده و پدرش ازدوافروشان اهل حیره بوده است وحنین رامأمون عبّاسی رئیس دارالتّرجمه خود کرد واوبیش ازصد جلد کتاب درطبّ وعلوم طبیعی راازیونانی بعربی ترجمه کرد که ازجمله آنها (فصول بقراطیّه) است . مؤلّف تحفه پس ازفهرست کوتاهی که ازمصادر کتاب خود ذکرکرده گوید : (ومصنّفات حکمای هند مثل ترجمه باهر وکتاب جوك ومستجوك وبهوجدیو وفیروزشاهی وسسرت اقتباس آن لازم بود) وبرای شناخت این کتابها احتیاج بتذکره وفهارس کتب هندی داشتم که چون دراختیارم نبود ازشرح وتوضیح آن معذورم .

حالا پس ازبیان فهرست این مصادر وشرح وتوضیح مؤلّفین آنها باین نکته متوجّه میشویم که حکیم مؤمن پس ازمطالعه وبررسی دقیق ازکتابهای طبّ قدیم سریانی و عربی وهندی ویونانی وایرانی وتشخیص درست ونادرست آنان بضمیمه آثارخانوادگی طبّی که ازپدر واجداد ش داشته باحسن سلیقه کتاب خود (تحفهٔ حکیم مؤمن) را تألیف کرده وهمین سبب شده که این کتاب برتری برکتابهای گذشته پیدا کرده وطیّ سه قرن اخیرشهرتی بسزا داشته وناسخ همه کتب دیگرد راین فنّ گردیده است .

مؤلّف چون معاصرباشاه سلیمان بن شاه عبّاس ثانی بوده ودردربارآن پادشاه پزشگ مخصوص[۷] شاه سلیمان نوشته واین پادشاه درترویج علماء دین ومذهب شیعهٔ اثنی عشری فوق العاده کوشش مینمود ودانشمندان رابتألیف کتابها درعلوم متنوّعه

[۷] بوده همانطوریکه پدرو جدّ پدری در دربار سلاطین عصر خود بودند لذا دیباچه کتاب خودرا بنام

تشویق مینمود بطوریکه علماء هم در اوّل کتاب خود می‌نوشتند : (اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ) که ازآنجمله گروهی ازمجتهدین ومراجع تقلید آن عصرمانند آقاحسین خوانساری در ابتدای کتاب (مَشَارِقُ الشُّمُوسِ فِی شَرْحِ الدُّرُوسِ)وفرزندش آقاجمال‌الدّین محمّد خوانساری در شرح فارسی خود بر(مِفْتَاحُ الْفَلَاحِ) ونیزسیّد ماجد بحرانی در(تُحفهٔ سلیمانیّه) وعلاّمه مجلسی در(مِشْکَاةُ الْاَنْوَار) و(شرح توحید مُفَضَّل) و(جَلَاءُ الْعُیُون) وغیرها رابایدنام ببریم ٠

(مؤلّف کتاب)

مؤلّف کتاب سیّدجلیل القدر دانشمند حکیم **ادیب اریب** وفیلسوف متکلّم‌شاعر منش آقاسید محمّد مؤمن بن امیرمحمّد زمان حسینی دیلمی تنکابنی مازندرانی از اطبّاءبزرگ شیعه مذهب است اصل‌خانوادگی این مرد بزرگ ازشهردَیْلَمَانْ که واقع بین‌لاهیجان وجنوب‌غربی آن متّصل بشهرلنگرود است بوده ودیلمان دارای مناظر طبیعی دلرباومَقرّ اغلب سلاطین دیالمه بوده رجال ونویسندگان بزرگی از آنجا برخواسته‌اند مردمش دلیروشجاع هستند وتنکابن هم ازشهرهای قدیم گیلان‌که‌سرحدّ گیلان‌ومازندران محسوب میشود وازآنجا اطبّای مشهور بسیاربیرون آمده‌اندکه تاریخ نام آنها راثبت کرده وازجمله خاندان واجداد مؤلّف این کتاب ازآن‌سرزمین بسمت اصفهان حرکت کرده وچون شهراصفهان پایتخت پادشاهان صفوی بوده در آنجا سکونت اختیارکرده‌اند وبنوشته خود مؤلّف در دیباچه کتاب که گفته‌اجداد شدر دربار پادشاهان صفوی طبیب مخصوص بوده‌اند ،پس معلوم میشود ولادت خود او در شهر اصفهان اتّفاق افتاده گرچه تاریخ اینمطلب راضبط نکرده‌است ونام او محمّد مؤمن بوده چنانچه خودش دراوّل کتاب ذکرکرده ولی‌معلوم نیست چراوبچه‌جهت جدّ نگارنده مرحوم (صاحب روضات الجنّات) کلمه محمّد راازنام اوحذف کرده واو را درحرف‌میم بعنوان مؤمن یادکرده‌اند ومیفرماید : (اَلسَّیِّدُ الْحَکِیمُ مُؤْمِنُ بْنِ الْاَمِیر

مُحَمَّد زَمَان الْحُسَيْنِيّ الدّيْلَمِيّ التُّنْكَابُنِيّ الْمَازَنْدَرَانِيّ صَاحِبُ كِتَاب تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُفْتَتَحُ عُنْوَانُهُ الْجَلِيلُ بِجَمِيلِ السُّلْطَانِ شاه سُلَيْمَانِ الصَّفَوِيّ الْمُوسَوِيّ كَانَ (ره) مِنْ الْأَطِبَّاءِ الْحَاذِقِينَ وَالْأَوْلِيَاءِ الْمُحَقِّقِينَ وَلِيدَ بَيْتِ الْمَعْرِفَةِ بِعُلُومِ الْأَبْدَانِ وَصَاحِبَ الْبَصِيرَةِ الْكَامِلَةِ الْمُسَلَّمَةِ بِطَبَايِعِ الْأَغْذِيَةِ وَالْأَدْوِيَةِ وَالْعَقَاقِيرِ وَغَيْرِ ذَالِكَ مِنَ الْأَعْيَانِ وَالْأَلْوَانِ) .

بنابراین بعضی ازکتب رجال وتراجم به پیروی ازصاحب (روضات) اورا بنام مؤمن یادکرده اند مانند فاضل معاصرشیخ اَعْلَمِیّ حائریّ درکتاب دَائِرَةُ الْمَعَارِفْ یا مُقْتَبَسُ الْأَثَرْ وَمُجَدِّدُ مَآثِرِ درجلد (۱۶) صفحه (۳۳۴) وامّا دیگران مانند شیخنا فِي الرِّوَايَه صاحب اعیان الشّیعه درجلد (۴۶) صفحه (۲۱۵) وشیخنا فِي الرِّوَايَه ــ صاحب الذّریعه وصاحب تذکرة القبورهمان محمّد مؤمن ذکرکرده اند وصحیح آن نوشته خود مؤلّف است ودرهرصورت حکیم محمّد مؤمن علم طبّ رانزد پدر وسایرافراد خاندانش که همه ازپزشگان بوده اند تحصیل کرده ولی کتب رجال وتراجم یادی ازاساتیداو ــ نکرده اند وچنان درعلم طبّ تبحرّ پیداکرد که ازاطبّاءحاذق وکاردان وپزشگان بصیر ودانای عصرش محسوب شد وبرهمکاران خود تفوّق پیداکرد زیرااگرچنین نبود بدربار شاه سلیمان صفوی راه نمی‌یافت وپزشك مخصوص شاه نمیشد وبالاخره عمر خودرا به طبابت وتألیف وخدمت بملّت ایران سپری ساخت . مرحوم محمّد مؤمن تنکابنی علاوه برعلم طبّ درعلم کلام هم تبحّر داشته وشیخنا العلّامه آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب (الذّریعه) جلد سوّم صفحه (۳۲۵) گوید : (تَبْصِرَةُ الْمُؤْمِنِين) فَارْسِيٌّ فِي الْكَلَامِ وَأُصُولِ الدِّينِ لِلسَّيِّدِ مُحَمَّد مُؤمِنِ الْحُسَيْنِيّ التُّنْكَابُنِيّ أَوَّلُهُ (اَلْحَمْدُ للّٰهِ الَّذِي يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) فَرَغَ مِنْ تَأْلِيفِهِ سَنَةَ ۱۰۸۶ تُوجَدُ نُسْخَتُهُ فِي الْخَزَانَةِ الرَّضَوِيَّةِ مِنْ مَوْقُوفَاتِ السُّلْطَانِ نَادِرْشاه كَمَا ذُكِرَ فِي فِهْرِسِهَا فِي فَصْلِ كُتُبِ الْكَلَامِ وَالْعَقَايِدِ وَنَقَلَ شَيْخُنَا الْعَلَّامَةُ النُّورِيّ فِي دَارِ السَّلَامِ قِصَّةَ مُرَّةَ بْنِ قَيْسٍ إِلَى النَّجَفِ عَنْ هَذَا الْكَلَامِ لَكِنَّ بِالْوَاسِطَةِ) . نام مؤلّف وتاریخ وهمه خصوصیّات سازش دارد که ازتألیفات صاحب

تحفه باشد ۰

(خاندان وفرزندان مؤلّف)

مؤلّف دریك خانواده طبّ وپزشگی بدنیاآمده وپرورش یافته است وچنانچه خود اودر دیباچه کتابش دربارهٔ پدر خود گفته : (والد این ذرّهٔ بیمقدار میرزا محمّد زمان تنکابنی دیلمی طاب اللّه ثراه باوجود حَدْسِ صائب وذهن ثابت مدّتی درامرمعالجات بدستوراجداد واستادان امجاد کوشیده ومُجَرَّبَاتْ چندی ازآن مُخَلَّفْ گشته خواست که درسلك جمع وترتیب آورده) پس ازاین عبارات معلوم میشود پدرش علاوه براینکه ازاطبّاءخوب بوده صاحب تألیف هم بوده است ونوشته‌های اورافرزندش جمع آوری کرده وسپس گوید : (وچون والد وجدّ این بی بضاعت منتسب بخادمی درگاه‌خواقین کامکاروسلاطین عالیمقدار وخاندان بهیّه مرتضویّه ودودمان مضیئه علیّه صفویّه‌بودند واین بیمقدارنیزبمیامن اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریّه پیغمبرالخ) پس‌ازاین عبارت هم معلوم میشود جدّ اودر بارصفویّه پزشگ مقرّب بوده است ولذا جدّ نگارنده در(روضات الجنّات) فرموده : (وَكَانَ اَبُوهُ اَيْضًامِنَ الْاَطِبَّاءِ الْكِبَارِوَالْمُسَلَّمِينَ فِي‌هٰذِهِ الصِّنَاعَةِ لَدَىٰ الْاَجِلَّاءِالْاَخْيَارِوَكَذَا جَدُّهُ الْاَدْنَىٰ وَالْاَعْلَىٰ وَ كَثِيرٌمِنْ عَشِيرَتِهِ وَقَبِيلَتِهِ وَسِلْسِلَتِهِ الْعَلِيَّةِ الْعَالِيَةِ فَلْيُلَاحِظْ) ولی‌تاکنون نگارنده بنام جدّ اَدْنَیٰ واَعْلای اوبرخورد نکرده‌ام وایکاش صاحب روضات ذکرفرموده بود ۰

وامّافرزندان واَحْفاد اوهم به پیروی ازاجداد خودعلم طبّ موروثی خاندان‌خود راهمچنان حفظ کرده‌اند وبابررسی ازکتب تراجم وتاریخ میتوان آنان راجستجو کرد مثلایکی ازاحفاد دختری اومرحوم میرزااحمد طبیب تنکابنی است که فاضل معاصر حَفَظَهُ‌اللّٰهُ درکتاب : (تاریخ‌علماءوشعرای گیلان) درصفحه(۱۰۶) دربارهٔ اوگوید : (میرزااحمد طبیب تنکابنی گیلانی ازاطبّای اواسط مأه سیزدهم هجری وازحکیمباشیان حضورخاقان مغفور فتحعلیشاه قاجاراست درفنون فضائل خصوصاصناعت

طبّ علماً و عملاً حذاقتی کامل ومهارتی تامّ داشته ونژاد آن طبیب ازطرف پدر بشیخ زاهد گیلانی وازجانب مادر بحکیم موءمن موءلّف کتاب تحفة المؤمنین میرسد) ۰و یک شاخه ازنسل موءلّف درزمان ما ازسادات ساکنین نجف آباد اصفهان هستند ۰

ویکی ازفرزندان او ازبزرگان علماء ومجتهدین ومراجع تقلید عصرما بود واومرحوم آیة اللّه آقای حاج میرسیدعلی نجف آبادی اعلی اللّه مقامه که خود از علماء بزرگ فقه و اصول بود ودرکلام وحکمت وفلسفه هم ید طولائی داشت ودرزمان رضاخان پهلوی که زمان فتوراهل علم ودین بود تشخیص داده بود براو واجبست بمنبررود ومردم را موعظه کند ودین را بدینوسیله حفظ وحراست نماید ونگارنده بنمازجماعتش حاضرشده بودم و منبرهای زیادی ازاو دیده بودم بسیار بسیط وساده زندگی میکرد ودرمدرسهٔ صدر اصفهان تدریس خارج فقه واصول مینمود ومجتهدین بسیاری را پرورش داد وخود از شاگردان صاحب کفایة الاصول وصاحب عروه ومعاصر بامرحوم آیة اللّه اصفهانی ، و میرزای نائینی وآقاضیاء الدّین عراقی بود ونسب اوباهفت واسطه بحکیم موءمن صاحب تحفه میرسید چنانچه درکتاب (تذکرة القبوریادانشمندان وبزرگان اصفهان) صفحه (۴۳۲) گوید : (حاج میرسیدعلی نجف آبادی فرزند سیدحسن بن حاج میر سیّد محمّد بن محمّد بن حسین بن عزیزبن عظیم بن نصیربن حکیم موءمن بن محمّد زمان حسینی تنکابنی اصفهانی) مرحوم حاج میرسیدعلی مجتهد نجف آبادی در تاریخ ۱۳ اصفرسنهٔ ۱۳۶۲ قمری ازدنیا رفت وباتشییع بی سابقه درتخت فولاد اصفهان دفن شد ونگارنده درتشییع جنازه اش حضورداشتم اَعْلَی اللّهُ مَقَامَهُ ۰

(وفات ومدفن موءلّف)

یکی ازمقابر قدیمی شهرتاریخی اصفهان مقبرهٔ خواجه نظام الملك وآرامگاه ملکشاه سلجوقی است که درمحلّه احمدآباد اصفهان وکوی (دَارُالْبِطِّیخْ) که در زبان عوام مردم (پاچنار وَالْبِطی) معروف است وامروز درزمان ما درب مقبره درست روبروی

همین چنارکهنسال واقع است وازقرارمعلوم (دَارُالْبِطِّیخْ) بازارعمدهٔ سبزی فروشها ومیوه‌فروشهای آن دوره بوده که‌در این محلّ جمع میشده‌اند و(بِطِّیخْ)در لغت عربی بمعنای خربوزه است وشاید بیشترجنس آن بازارهم همان خربوزه بوده‌است ودرهر صورت در این مقبره جمعاً (۱۴) قبرموجود است که‌ازجمله حضرت آیةاللّه‌العظمیٰ آقا سیّد شهاب الدّین مرعشی نجفی دام ظلّه که‌امروزازمراجع تقلید قم اند درحواشی‌خود بر(تذکرةالقبور) چاپ دوم درصفحه(۱۹۵) فرموده‌اند : (میرزامحمّد موٴمن حکیم و شاعروادیب وفاتش درسال ۹۲۳ بوده ودارای قبرکوچکی است (آقانجفی) بنابراین ایشان تصوّرفرموده‌اندکه شاید این قبرمتعلّق بصاحب تحفه حکیم موٴمن باشد ولی یقیناًاین قبرمتعلّق بشخص دیگری است . زیراصاحب تحفهٔ‌حکیم موٴمن دردربار شاه سلیمان بوده‌است . ومرحوم رضاقلیخان خان هدایت درجلد هشتم‌ملحقات (تاریخ روضةالصّفاء) گوید : (ذکرجلوس شاه سلیمان بن شاه عبّاس ثانی صفوی الموسوی اَنَارَاللّهُ بُرْهَانَهُ در روز ششم شهرشعبان المعظم یکهزارو هفتاد هشت شاه سلیمان بن شاه عبّاس ثانی باستدعای فضلاءوامراءواعاظم ایران پای بر سریر سلطنت نهاد وجناب مولاناآقاحسین خوانساری تهنیت گفته خطبه خواندند ونثارها افشاندند مدّت ملکش بیست وهشت سال ودرسال یکهزارویکصد وپنج رحلت نمود) .

بنابراین این قبرنمیتواند قبرصاحب تحفهٔ‌حکیم موٴمن باشد زیراتاریخش‌موافقت ندارد ودرست یکقرن جلوتربوده پس یقیناًمربوط بدیگری است . وآقای دکترلطف اللّه هنرفراستاد تاریخ‌وجغرافیادرکتاب (گنجینهٔ‌آثار تاریخی اصفهان) صفحهٔ (۲۴۳) این قبرواشعار فارسی آن راخوانده وشرح داده وعکس این مقبره‌تاریخی رادرج کرده است وبلکه موٴلّف کتاب (آثارملّی اصفهان) درصفحه(۷۹۱) صاحب این قبررااز مردان عادی شمرده‌است وحتّی گفته جوانمرگ شده وناکام مرده‌است ، پس نمیتواند صاحب تحفه باشد .

پس حقّ مطلب اینستکه سال وفات ومحلّ دفن اینمرد بزرگ واین طبیب عالیقدر هنوز بدست نیامده زیرا هیچیك ازمورّخین ضبط نکرده اند ۰

(انواع چاپهای کتاب)

کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن ازتاریخیکه تألیف شده دست بدست گشته ونسخه‌های زیادی خطّی ازآن درکتابخانه های دنیاموجود است که دلیل مرغوبیّت کتاب است وچنانچه ازجلد اوّل (فهرست کتابهای چاپی فارسی) تألیف آقای خان بابا مشار برمیآید تاکنون بیست ویکمرتبه بچاپهای مختلف سنگی واُفْسِتْ وباقطعهای مختلف رَحلی ورُقْعِی ووزیری درطهران درسالهای ۱۲۷۴ ــ ۱۲۷۷ــ ۱۲۸۴ــ۱۲۸۲ ۱۲۹۰ــ ۱۳۱۲ قمری ودراصفهان در ۱۲۷۴ قمری ودرخارج ازایران نیز مکرّر چاپ شده مانندچاپ دهلی هندوستان درسال ۱۲۶۶ قمری بقطع وزیری درحاشیه مخزن الادویه ودرگانپورسال ۱۸۹۱ میلادی سنگی وزیری ودرلاهورسال ۱۹۰۵ میلادی سنگی وزیری ودرمارگن سال ۱۷۸۴ میلادی بچاپ رسیده واخیراً درتهران دومرتبه درسالهای ۱۳۷۸ قمری و۱۳۴۵ شمسی ازروی چاپ سنگی رحلی تهران افست شده است ودراین ایّام که نسخه‌های آن کمیاب شده مجدّداً برای بیست و دوّمین بار بهمّت و الای دوست عزیزارجمند آقای حاج میرزاحسین محمودی مدیر محترم کتابفروشی محمودی درتهران بصورتی زیبا بچاپ حروفی میرسد وازنگارنده ــ تقاضا شد که مقدّمه برآن بنویسم سپاس خدای راکه موفّق شدم این چند کلمه را باکمال عجله درمعرّفی کتاب و مؤلّفش درتاریخ ۲۵محرّم سنه(۱۴۰۲) قمری درتهران ــ بنویسم وباهل ادب وتاریخ وطبّ تقدیم نموده وازخطاهایش پوزش میطلبم والحمد للّه اولاً وآخراً ۰

میرسیّد احمد روضاتی

تحفهٔ حکیم مؤمن

نوشتهٔ محمّد مؤمن حسینی

از انتشارات
کتابفروشی محمودی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

وبه نستعین

سبحانك اللّهمّ یا قدّوس ویا طبیب النّفوس اتمم لنا انوار معرفتك وارزقنا حلاوة مغفرتك .

شکرشیرینی شربت حیوة حکیمی راجلّ شأنه که به بی‌نصیبان ذاتی عرصهٔ امکان مائده و جوبش رسیده وظلمتیان نهان خانهٔ نیستی را از روایح وجود جان درتن هستی دمیدهٔ مجرّدان بیتعلّق درسرادقات خدمتش قائم مقام قائم بذات و لباس پوشان عوارض دربارگاه حضرتش متلوّن بشئون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی از کیفیّت لطف نهانی درخروش وبیسروپایان محفل سفلی از کمّیت مائده ظهورد رجوش از حکمت محکمش آبای علوی را با امّهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدّس را با جسم مدنس غایت اختلاط ازدار الشّفاء جودش خاك کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزاء هرگل وخاروتراکیب هربرگ وبار ازوصحّت نژاد باغ سایه پرور از سحاب فیضش ثمرهای امید ببارود شت خاك نشین ازبهار لطفش گلهای رنگارنگ درجیب وکنارمد بران کشورناسوت دردهقانی روزگار ازقدرتش صاحب اقتدار خطّهٔ خاك ونایب مناب امرکل که خاتم انبیاء وسرورِرسل است ازقرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاك وامیرالامراء — بارگاه کبریاکه صاحب سریرلوکشف الغطاء است ازارتباط ازلیش مسند نشین دستگاه وصایت ووالیان ولایات ارض وسماکه ائمّهٔ هدایند از عزّابدیش امین امانت ولایت فرد

رخش خطّی کشیده درنکوئی که بیرون نیست ازماخوبروئی ۰

وبعـــد : برناظران حقایق رس مکشوف میدارد که والد این ذرّه بیمقدار میـــرزا محمّد زمان تنکابنی دیلمی ، طاب اللّه ثراه ، باوجود حدث صایب وذهن ثابت مدّتی درامرمعالجات بدستوراجداد واستادان امجاد کوشیده ومجرّبات چندی ازآن مخلف کشته خواست که درسلك جمع وترتیب آورده باآنچه اینخادم مخادیم نجیب محمّد مؤمن حسینی طبیب مجرّب یافته وازصاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابرین لازم دانست که بقدرامکان درتشخیص ادویه بارعایت اختصارپردازد وباعث دیگرآنکه چون مؤلّف اختیارات بدیعی بلغة فارسی نوشته ومساهله درتحقیق ادویه وبیان خـواصّ نموده وعطّاران بی بضاعت بآن اکتفاءکرده کتب معتبره متروك گشته وازجهة اشتباهات اواکثر ادویه مؤثّره مبدّل بعدیم الخاصّیه شده خواست که بقدرامکان ، آنچه محقّقین این فنّ تحقیق نموده اند وهرچه صاحب اختیارات ذکرننموده درسلك تحریر آورده ۰

لهذا کتاب مالا یسع الطّبیب جهله مشهور بجامع بغدادی راکه دراکثرامورمناط اعتبار دانسته وفی الواقع مؤلّف آن جزاه اللّه خیرانهایت بذل جهد نموده وهرچه از جامع ابن بیطار وغیره ازکتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده استخراج کرده ودقیقهٔ نامرعی نگذاشته وهرچه ازکتاب تذکرهٔ اولوالالباب مشهوربجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعدازجامع بغدادی تألیف نموده ودربعضی ازامور مزیدی داشته الحاق اوراواجب دیده وبدستور هرچه این تلمیذ مؤلّف مغنی ومصنّف کامل الادویه وجامـع الادویه امین الدّوله وغیرهم ایراد نموده اند ودرجامع بغدادی بنظرنرسیده بیان آنرا لازم دانسته وهرچه ازکتب معتبره مثل قانون ومعالجات بقراطی واختیارات ابن مبل وحاوی کبیروصغیروشفاءالأسقام ومعالجات ایلاقی وکناش فاخروساهروبختشیوع ، و منقذ السّموم جالینوس وکامل الصّناعه ومصنّفات محمّد بن زکریّاوسایرکتب که فهـرست

اسامی آن جهت اختصار دیباچه درخارج کتاب مرقوم است ، ومنقولات حنین ابن اسحق و مصنّفات حکمای هند ، مثل ترجمهٔ باهر ، وکتاب جوك ومستجوك وبهوجدیو وفیروزشاهی وسسرت اقتباس آن لازم بود ملحق ساخت وبجهت اقتصار اسامی قائلین هراثرراودواءمجهول الماهیه که درکتب ملاحظه شده درقید تحریرد رنیاورده ودرذکر درجات آنچه بتجربه وقیاس دانسته بهمان اکتفاءنموده مگردربعضی کهاشارهبآن لازم بوده ذکرکرده ودریافت زیادتی اینمجموعه براختیارات بدیعی وسایرکتب انصاف و دانش و استقراءپوشیده نخواهدوچون والدوجدّ این بیبضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار ، وسلاطین عالیمقدار و خاندان بهیّهٔمرتضویّه ودودمان مرضیّهٔ علّیه صفویّه بوده‌اند واین بیمقدارنیز بمیامن اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصهٔذرّیهٔپیغمبر(ص) ناصرچاکران ائمّهٔاثنی عشر ،حافظ ملّت بیضاخاتم الانبیاء ناشرمذهب حقّ ائمّهٔهدی شاهنشهٔپاد شاهان خاقان بن خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان ، سکندرحشمت ، صاحبقران سلیمان شأن بالقدروالاسم والمکان لازال موئیّداًبالتّأییدات السّبحانیّه وموئبداابدیّه الجلال الرّبانیه مفتخروسرافرازبود لهذا این مجموعه مسمّی بتحفهالموءمنین رامسمّی باسم سامی ونام گرامیآن مالك الرّقاب موشّح ساخت ، و باوجودعدم لیاقت این ارادهازآنست که خدمتی ازاین لایقتربدرگاه شاهنشاه نمیدانست ، پسای ملخی نزد سلیمان بردن ، عیب است ،ولیکنهنراست ازموری .

التماس ازناظران این نسخهٔسقیم آنکهاگرخطائی مشاهدهنمایند لباساصلاح پوشند ، و بمجرّدکتابت کتاب لفظ آفرین بدون مقابله وتصحیح صاحب دردان پیرامون کتب طبّی نگردند ، واینمجموعه مشتملست برتشخیصات ودستورات وتشخیصات مبنی است برپنج تشخیص .

تشخیص اوّل ــ دربیان سبب اختلاف اقوال اطبّاءدرماهیّات وقوّهوقدرشربت

ادویهٔ وشروط اخذ هرد واوذکرد رجات وانقسام قوتّها با قسامه ۰

تشخیص ثانی ــ درذکرصفات افعال ادویّه وبیان افعال کلیّه ومثابه آن ، و تفسیراسامی ومعانی لغاتیکه درطیّ انشاءاینمجموعه مذکورمیشود ودرکتب ادویهمفرده مدارعلیهااست ۰

تشخیص ثالث ــ دربیان ماهیّت و خواصّ وکیفیّت ادویه مفرده واغذیه مفرده و مرکّبه وذکرمصلح و بدل و قدرشربت وآنچه بدان مناسب است ۰

تشخیص رابع ــ درمداوای سموم ۰

تشخیص خامس ــ دربیان اوزان وآنچه بآن متعلّقاست ودستورات ،منقسم است بسه قسم :

قسم اوّل = دربیان اعمالی که متعلّق است بادویّه مفرده مثل شستنوسوختن ادویه وتحمیص وتشویه وامثال آن وطریق آشامیدن عشبه وچوب چینی وماءالجبن ، و مانندآن و اعمال غریبه ۰

قسم دوم= دربیان اعمالیکه متعلّق است بادویه مرکّبه وذکرمعاجین وحبوب وسایرمرکّبات ۰

قسم سیّم = درمعالجات بارعایت اختصارااللّهمّ وفّقنی لاتمامه فانّك علیکلّشیئ قدیروبعونك تیسّرکلّ عسر ۰

تشخیص اوّل دربیان سبب اختلاف اقوال اطبّاءدرماهیّت وخواصّوقدرشربت ادویه وشروط اخذآن وذکرد رجات وقوتّهابحسب مراتب ۰

برارباب فطانت پوشیده نماندکه چون اکثرادویه بحسب اماکن وفصول اربعهو وبجهت خشکی وتری وتازگی وامثال آن مختلفه الصّوره والماهیّه میباشند وهرگاهشخص آنرادربلدی دون بلدی یادرفصلی یادرحین تازگی یادرزمان خشکی یادروقتی که نارس بوده ومثلا مشاهده کرده باشند بموجب محسوس خود بیان شکل ورنگ وطعم و

غیرآن نموده ودیگریکه درغیراحوال واوقات مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیّت آن را موافق اوّل ننموده واحاطه برجمیع احوال هرچیزمقدور شخص واحد نیست و بدستور هریك ازخاصیّت ونفع وضررآنرا بحسب اطّلاع خود ذکرکرده وظاهراست که‌منحصر درآن نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی وامزجهٔ‌مختلفه تغییرات بسیارواقع شده ومی‌شود لهذا باعث اشتباه درماهیّت وقوّه وخاصیت اکثرادویه گردیده وظاهراست که‌قدرشربت رابعضی نسبت بامزجهٔ‌سابقه داده وجمعی قیاس بمعتدل المزاج وبعضی قدری را منظوردا شته‌اند که‌کمتراوراموءثّرند انسته‌اند وبعضی اکثرمقداررااعتبارنموده‌اند که زیاده ازآن استعمال نتوان نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج وقومی موافق قوّی المزاج قدری معیّن ساخته‌اند ، واولی مراعات حدّ وسط واحتیاط است .

امّا شرط اخذ ادویه آنست که هرچه حیوانی باشد ازحیوان صحیح الجسم‌جوان درفصل بهاردرحین حیوه یافاصله بعد ازذبح باید گرفت وآنچه معدنی باشد دراوایل زمستان وباید مغشوش بخاك وسایرکثافات نبوده باشد ، ودررنگ وبووجوهر معیوب نباشد ، وازمعادن مشهوربآن بلد بهتراست ، وازنباتات ثمررابعد ازرسیدن وقبل از سقوط مگرآنچه نارس آنمطلوب باشد درآنصورت قبل ازتمامی نموورآب شدن‌باید گرفت وبرگ رابعد ازتمامی نمو وقبل اززرد شدن ، وتخمهارابعد ازاستحکام واعتدال خشکی وگلهاوشکوفه‌هارابعد ازشکفتن وقبل ازپژمردگی مگرگل سرخ‌راکه قبل ازتمامی شکفتن‌بهتر است شاخه‌هارابعد ازتمامی نموووقبل ازخشك شدن وبیخهارابعد ازاستحکام ثمرتا وقت ریختن برگ ، بلکه آخرفصل خریف وصمغ وعصاره رادراول ریختن شکوفه می‌باید گرفت وباید وقت اخذ آخرروزوقبل ازطلوع آفتاب وبعد ازغروب نبوده وهواصاف باشد ، و حفظ ادویه درمکان نمناك وجای بسیارگرم ودرآفتاب نبایدنمود مگرمطلب خشکی او باشد وهرچه‌ازآفتاب قوّتش زایل شود درسایه خشك باید کرد .

بدانکه تأثیرد وابالذّات بکیفیّت است و غذا تأثیرش بکمیّت وتأثیرد ادر مزاج

معتدل بالذّات منحصر است بچهار مرتبه ، چه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل ومتغیّر شدن اولا از کیفیّت بدنی اگر بدثانیا تغییر محسوس از اثر او نیابد واز تکرار وزیادتی مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود آنرا معتدل گویند واگر تغییر خفی دهد واز تکرار استعمال وزیادتی مقدار بحدّ ظهور رسد درجهٔ اوّل نامند ، وهرگاه تغییر ظاهری غیرخفی دهد درجهٔ ثانی واگر نهایت تغییر دهد وبمرتبهٔ فساد طبیعت نرسد درجهٔ ثالث وهرگاه طبیعت را فاسد سازد وبحدّ هلاك رساند ، درجهٔ رابع نامند ، وهریك از درجات راعرضی میباشد که اوّل و وسط وآخر آن درجه گویند ، وتقسیم درجات بنحو یگر که در کتب قدما ومتأخّرین ملاحظه شده وذکر آنرا لایق تر دانسته چنانستکه بسبرهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است ومادامیکه کیفیّتی بحدّ غلبه ومحسوس نرسد درعرض معتدل مجازی خواهد بود ، وغلبهٔ آن بحدّ یکه یکچند زیاده برسایر کیفیّات باشد که اوّل مرتبهٔ احساس است درجهٔ اوّل نامیده اند ، وغلبهٔ دوچندان را درجهٔ دوّم وعلی هذا القیاس تا درجهٔ چهارم که مرتبهٔ افراط تأثیر است ،

پس درحار مثلا درجهٔ دوّم دو جزو حار غالب خواهد بود ، ودر سیّوم سه چندان ودر چهارم چهارچندان وشدّت وضعف کیفیّات درمرکّبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و حنطه مشاهده میشود وآن منوط برکثرت وقلّت اجزاء حارّهٔ هریك است برسایر اجزاء وقدر شربت هریك منوط است براثر فعل جزو غالب درمزاج معتدل که تجربه وقیاس مقتضی آنست ، پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار شربت هریك از ادویه در کیفیّات محسوسه مشتبه باحساس کیفیّت ذیمزاج مافوق وماتحت آنشود سبب اشتباه مذکور قلّت وکثرت مقدار وکمیّت خواهد بود نه نفس کیفیّت ومع هذا اشتباه کیفیّت محسوسه به سبب قلّت وکثرت کمّیت باعث اشتباه سایرخواصّ مزاجی مرکّبات نمیتواند شد وبجهت تبیین مراتب اربعه تأثیر کیفیّت غالبه بنهج دیگر غیرآنچه اوّلا مذکور شد بیان نموده اند که چون بدن مشتملست برافضیّه مثل معده ، وبرمجاری مانند عروق وبراخلاط محصوره در عروق

و بررطوبت ثانیه محصورهٔ در عروق شغریّه وفوّهات سواقی وبراعضاءوروح در جمیع اجزاء مذکورات ساریست ،

پس هرچه بقدریکه خالی ازافراط و تفریط وارد بدن شود خالی ازآن نخواهد بود که بعد ازمتغیّرشدن ازکیفیّت بدنی تأثیرد رهوای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد ، که معتدل عباره ازدست یااثرآن باقی خواهد بود ۰

پس اگرتأثیرمنحصرد ر روح مجاور مجاریست ، وتجاوزازآن درشأن آن نیست درجه اوّل اثرواگرد ر روح واخلاط تأثیر کند درجهٔ دوّم ، واگرد ر روح و اخلاط ورطوبة ثانیه تأثیرنماید ، درجهٔ سیّم ، واگرتأثیرآن در روح و خلط ورطوبت ثانیه واعضارا شامل گردد که نهایت تأثیراست درجهٔ چهارم ، واکثرآنچه تأثیراوبمرتبهٔ چهارم باشد سمّ قاتلست ، مگرآنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیّه بااوباشد ومراتب قوای ادویهٔ منحصراست بسه مرتبه وقوّهٔ عبارتست ازسبب موجب افعال آن وفی الحقیقه افعال محسوسه اوست درموضع ملاقی ۰

مرتبهٔ اوّل فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیّت متشابه که در مبدء ایجاد اواز عناصرحاصلشده ومزاج اوّلی نامند ۰

مرتبهٔ دوّم ، فعل محسوس مزاج ثانی ذیمزاج ثانویست درملاقی وآن ازلوازم مرتبهٔ اولست ، چه آن ذیمزاج ثانوی مرکّب است ازاجزائیکه هریك راکیفیّت مزاجی اوّلی مختلف الاثراست ، مثل تسخین بعضی وتبرید بعضی وازاجتماع وتفاعل کیفیّات اوّلی کیفیّت ثانوی حاصل شده واثرآن غیرآثارمزاج اجزاءخواهد بود چون رد ع وقبض مثلا ، و هرچه رامزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند وآنچه صناعی باشد اگرمزاج ثانی را اثرموافق آثاراجزاءمفرده اوست آنمرکب رامتوافقه القوّه گویند واگرمخالف باشد مثلا : هم تسخین وهم تبرید کند متضادّه القوّه نامند و طبیعت باذن خالق هریك ازقوّهٔ متضادّه رادرمکان خود استعمال مینماید درصورتیکه عایق نداشته باشد مرتبهٔ سیّم ازلوازم مرتبهٔ

اوّل وثانیست ، بواسطهٔ افعال صورت نوعیّه وبالخاصّیه عبارت ازاوست مثل فعل حجر الیهود درتفتیت حصاه که ازلوازم کیفیّت مزاج اوست که تقطیع اخلاط رالازم دارد ومانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که ازلوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصّه دماغی بواسطهٔ صورت نوعیّه میکند ومثل تریاق که ازلوازم مزاج ثانوی اواست که بواسطهٔ صورت نوعیّه رفع سم مینماید ؛

بدانکه بنابرمذهب شیخ الرّئیس قدّس سرّه ومحققّین که ببقای صور عنصری در مرکّبات قایلند باید مراتب قوّتها چهار باشند ، چه تصریح نموده اند که مرکّب را مزاج اوّلی از کیفیّت اجزاء متفاعله مماسه میباشد وتأثیر اومرتبه ایست ازمراتب وبدستورمزاج ثانوی راهم اثریست غیرآن مثل شیرکه مرکّبست ازمائیّه وذهنیّت وجنبیّت وتأثیر اوبمزاج ثانوی مرتبهٔ دیگراست ، ازمراتب وهمچنین صورت نوعی ترکیبی رااثریست غیرآثارمذکوره وتأثیر اجزاء غیرمتفاعله مرکّبات رامرتبهٔ ازمراتب نشمرده اند وقیاس مقتضی است که قوّتها بقدر فواعل باشند واندراج مرتبهٔ اثرصورت نوعیّه اجزاء غیرمتفاعله غیرمماسّه درتحت مرتبهٔ اثر صور نوعیّه ترکیبی ظاهرنیست .

مخفی نمانادکه بعضی ازمرکبات بصور نوعیّه اند ، مثل خاك مخلوط بآب و کفی که مرکب است ازآب وهوا ، وبخاریکه موءلف است ازآب وآتش وهرچه باصورت نوعیّه است یامحکم التّرکیب میباشد بحدّیکه تحلیل اجزاءعنصری اوممکن نباشد مثل طلا یاتحلیل او بسیاردشوار باشد ، مانند سایرمتطرّقات وآنمعادن سبعه است وگویند بسایط متطرّقات زیبق وگوگرد است چه هرگاه هردوجزود رنهایت خوبی جوهربوده گوگرد وقوّهٔ ناریّه صابغه غالب باشد صورت ذهنی پذیرد ، واگرزیبق غالب باشد باقوّه باردهٔ صورت فضّی گیرد و چون اجزاءردّی الجوهربود کبریت کم باشد باقوّهٔ مائیّه صورت قلعی یابد وهرگاه بدی جوهربیشترباشد سرب متکوّن گردد واگرزیبق جیّد الجوهربوده اسباب صبغ وفوردا شته بدی جوهرکبریت مانع باشد صورت نحاسی پذیرد ، وچون بااینحال پیوست شدید

غالب باشد صورت روی توتیاکه خارضینی نامند فایض شود واگرکبریت جیّد الجوهروزیبق ردّی الجوهرباشد باعدم اسباب صبغ صورت حدیدی عارض شود وانقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهرهریك شود ممکن است و غیرمحکم التّرکیب راهم مراتب میباشد ، چوبعضیرا تفریق اجزاء بسیارسهلست مانند گوگرد ونمك وبعضیرا بسیار دشوار است .

وقدمافرموده اند : که هرگاه مزاج دوائی راندانند ازتحلیل اجزاء واستنباط میتوان نمود ، چه هرگاه قدرمعیّن اورا بقرع وانبیق تقطیرکنند سایل آن اجزاء مائی وزبدآن ــ اجزاء هوائی وصاعاش اجزاء ناری ونفلش اجزاء ارضی خواهد بود ، پس مزاج اورانسبت بقدراغلب اجزاء متفرقّه استنباط نمایند ، وازآنچه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است چه حدوث طعم ازاثرکیفیّت حارّه وبارده ومعتدله است درمادّه لطیفه و غلیظه ومتوسّطه بینهماو ازفعل حارد رلطیف حرافه ظاهرمیشود ودرغلیظ مراره ودرمتوسّط ملوحه ازفعل بارددرلطیف حموضه ودرغلیظ عفوصه ودرمتوسّط قبوضه وازفعل معتدل الحراره و البرودره درلطیف دسومه ودرغلیظ حلاوه ودرمتوسّط ازلطیف و غلیظ تفاهه ، وتعریف هریك وبیان افعال آن بعدازاین مذکورخواهد شد .

تشخیص ثانی : در ذکرصفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده ومرکّبه وبیان افعال کلّیه ومشابه کلّی وتفسیراسامی ولغاتی که درین تألیف مذکورمیشود ودرسایرکتب ادویه مدارعلیهااست .

پوشیده نماند ، که ادویه واغذیه راافعالی کلّی میباشد، مثل تسخین و تفریق حار و تدبیروتکثیف بارد ونرم کردن وسیلان فرمودن رطب وخشك کردن وامساك نمودن یابس وهریك ازادویّه راصفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلّی است ،مانند تفتیح وتسدید و ردع وتحلیل وامثال آن و اغذیه مفرده راصفات منحصراست درهیجده قسم .

اوّل = لطیف صالح الکیموس کثیرالغذاء مثل گوشت کبك وشراب وزرده تخم نیمبرشت

دوّم = لطیف ردّی الکیموس ، کثیرالغذاء ، مانند کبوتربچّه ·

سیّم = لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء ، مثل اناروسیب وکاهو ·

چهارم = لطیف ، ردّی الکیموس ، قلیل الغذاء ، مانند ترب وپیازوهرچه تند وتلخ و شورباشد ·

پنجم = غلیظ صالح الکیموس کثیرالغذاء ، مانند گوشت گوسفند وزردهٔ تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد ·

ششم = غلیظ ، ردّی الکیموس ، کثیرالغذاء ، مثل گوشت گاو واسب وکبش ·

هفتم = غلیظ ، صالح الکیموس ، قلیل الغذاء ، مانند امرود وبه ·

هشتم = غلیظ ، ردّی الکیموس ، قلیل الغذاء ، مثل گوشت قاق که قدیدگویند ومانند کومه ·

نهم = متوسّط اللّطافه والکثافه که صالح الکیموس ، کثیرالغذاء ، باشد ، مثل گوشت برهٔ یکساله که تغلی نامند ·

دهم = متوسّط ، ردّی الکیموس ، کثیرالغذاء ، مانند کلیم رومی که قنبیط عبارت ازاواست ·

یازدهم = متوسّط ، صالح الکیموس ، قلیل الغذاء ، مانند انگور ·

دوازدهم = متوسّط ، ردّی الکیموس ، قلیل الغذاء ، مانند زردك ·

سیزدهم = متوسّط ، صالح الکیموس ، متوسّط الغذاء ، مانند جوجه که خوب پخته باشد ·

چهاردهم = متوسّط ، ردّی الکیموس ، متوسّط الغذاء ، مانند جوجه ای که خوب نپخته باشد ·

پانزدهم = لطیف صالح الکیموس ، متوسّط الغذاء ، مثل نان گندم ، بسیار خوب پخته ·

شانزدهم = غلیظ ، صالح الکیموس ، متوسّط الغذاء ، مانند گوشت گوساله .

هفدهم= لطیف ، ردّی الکیموس ، متوسّط الغذاء ، مانند نان بد پخته .

هجدهم = غلیظ ، ردّی الکیموس ، متوسّط الغذاء ، مانند کلم بوته‌دار ، که کرنت عبارت ازآنست ، وتفسیر اسامی وبیان فعل هریك وصفات آن بترتیب حروف به این نهج است :

حرف الالف :

اکال : یعنی خورنده ٔ عضوهرچه بسبب افراط تحلیل وجلاوتفریق ونفوذ ـ نقصان جوهرعضونماید ، باین اسم نامند .

اصل : بمعنی بیخ است ، اعمّ ازآنکه از شجریا ازگیاه باشد .

اغصان : بمعنی شاخه‌هااست ، ومخصوص شجر و گیاه ساق داراست .

اکلیل : بمعنی تاج وابرتاریك و غیرآن آمده است ، ودر ادویه مراد ازآن چتری بودن شکوفه وبار نباتاتست ، واکلّه واکالیل جمع آن .

آجام : بمعنی نیزاراست ، ادویه ، جمع وادی وبمعنی کنار رودخانه‌هااست .

انکباب : مراد ازاونگاهداشتن عضواست ببخارادویهّ که جوشانیده باشد یاگرم کرده باشند .

اکتحال : بچشم کشیدن چیزی ، استنشاق : به‌بینی کشیدن چیزی مایع که بسیارسایل باشد .

حرف الباء :

بشع : بمعنی بدمزه است وهرچه راطعم مرکّب ازمراره وقبض باشد باین اسم خوانند .

بصیص : نورانی ودرخشنده .

بطایح : زمینهاکه در آن آب جمع شده باشد وبفارسی مرداب نامند ۰

بخور : هرچه دود اورا استعمال نمایند ۰

بنگ : کرههائی که درساق اشجارمتکوّن شود ۰

پادزهر : اسم فارسی تریاق است ، وگویند هرچه رفع سمّ کند ومصنوع نباشد مخصوص باین اسم است ۰

بربور : بفارسی بلغورنامند ۰

بزر : آنچه ازبارنباتات درغلاف ودرقشرباشد ، مثل خشخاش ۰

باقور : جمع بقر است ، باکوره : نخستین میوهٔ که برسد ،تبربریدن ۰

بزاق وبصاق :آب دهان ۰

بعر : بفتح اوّل سرگین بکرشترجوان وبکسراوّل دوشیزه ۰

حرف التّاء :

تفه : بمعنی بیمزه است ، ومراد ازاوطعامی است که نه لذیذ باشد نه کریه ، و تأثیراوترطیب وتلیین وارخای بسیارو تولید بلغم است ۰

تریاق : بفارسی تریاك نامندوهرچه درشأن اوباشد که حفظ قوّه وصحّت مزاج و روح بحدی کند که رفع ضررهم نماید باین اسم نامند وگویند مخصوص صناعی است واینکه افیونراتریاك مینامند بجهت حفظ قوّه است که دراین امرباتریاك اشتراك دارد ۰

تصفیق : آمیختن آب باشراب ،

تعلیق : آویختن چیزی بگردن وبسایراعضاء ۰

تکرج: بفارسی پی درگویندوآن متغیّرشدن طعمست یابویاهردو ۰

تکلیس : بمعنی ساروج کردن وسیراب نمودن وبهره برداشتن آمده ومراد ازاو مهیّاساختن بعضی ازادویه است ، بجهت نفوذ وسرعت تأثیر ،ودفع کردن ثفل وکثافت آن خواه باحراق باشد یابعمل دیگر ۰

تصعید : آنچه بآتش اجزای اوراصعود فرمایند ولطیف اوراا خذ کنند ۰

حـرف الثّـاء :

ثنش : لغت یونانی است ومراد ازاوهرچه ازنباتات مابین درخت وگیاه باشد ثمره بارنباتست ، مثل خوشه و میوه وامثال آن ۰

ثقیل : بمعنی گران است برطبع ودیر فعل بوده سریع النّزول نباشد ۰

حـرف الجیـم :

جرلش : نیم کوفته که بلغورنامند ۰

جرله : براءمهمله زمین سنگلاخ ۰

جبر : کسرعضو ، شکسته رابستن ۰

جالی : بمعنی پاك کنندهاست ، وفعل آن رفع کردن رطوبات لزجهازسطح عضو مانند انذروت وهرحالی ملیّن طبع است ، اگرچه بیقوّه مسهله باشد ۰

جاذب : بمعنی کشندهاست بطرف خود ، وفعل اوتحریك فضلات است بسبب حرارت ازمکان آن بجانب خود مثل ثافسیاوآنچه شدید الجذب باشد ، پیکان وخاررااز عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته شدهاست که در شأن اوسپیـلان باشد وبالفعل سـایل نباشد مثل موم ۰

جمه : بفتح اوّل وثانی آب گردآمده و جمع شده وجزو چیزی ۰

جفاف : خشکی ۰

حـرف الحـاء :

حامض : بمعنی ترش است و فعل اوتلطیف وتفتیح وتقطیع وثقیه مجاری وتبریـد تجفیف وتسکین صفراءواطفاءشدن خون وتولید ریاح ومضر براعصابست ، وهرچه زبان را اندك بگزد وباقلیل جلاوعذوبه وتقطیع باشد حامض نامند ۰

حکاکه: آنچه‌ازسائید ن‌د وچیز پید ا شود ، حلو : هرچه زبانرامنبسط سازد ، و اند ك حرارت د راواحد اث کند ولذ یذ با شد شیرین نامند ،وفعل‌آن نزج وتلیین و جـلا است و کثیرالغذ اءومحبوب قوّتها ومعطّش با شد ۰

حریف: بمعنی گزند ه است که‌اجزاءآن د رزبان فرو رفته وبسیار بگزد وتفریق‌اجزاء اونماید وفعل آن تحلیل وثیقه وتعفین واحراق وتلطیف است بجهت شدّت حرارت‌حاد بمعنی شد است وآن مرکّب از تلخی وحرافتست وفعل اومثل فعل اجزاءاواست ۰

حلّاق : سترنده ، حمول : اعمّ ازفتیله وفرزجه‌است ۰

حبّ: آنچه د رثمربا رزبا شد و بیغلاف ،مثل گندم وجو حمل با رنباتات اعـمّ از ثمرومثابه ثمراست ۰

حلیب: شیرهٔ‌تخمها و غیرآن وشیرتازه د وشیده است ۰

حشیش : گیاه خشك وشبیه بخشك شد ه وگویند مخصوص نباتیست که‌برروی‌زمین پهن نبود ه با ساق با شد وبحدّ ثمش نرسد ۰

حـرف الخـاء :

خاثر : آنچه‌اجزاء خلط را بهم آورد ۰

خفیف: بمعنی سبك وآنچه برطبع احتمال آن آسان بود ه سریع النّزول با شد۰

خمل : بمعنی پرزاست ود رادویه هرچه شبیه بپرزبرسطح اوظاهرباشد مثل‌آنچه برروی به میباشد ۰

خاتم : بمعنی تمام کنند ه وعبارت ازاوچیزیستکه بسبب تخفیف د رسطح‌جراحت تفرقی نگذ اشته پوست برویاند ۰۰

خلع : بیرون رفتن سراستخوانست ازمکان خود ،خیلع سست ، خلعلع اسم صبغ است ،

خروء : سرگین طهور ۰

حـرف الـدّال :

دسم : هرچه زبانرا نرم واجزاءاورا منبسط نماید بی احداث حرارت وبفارسی ـ چرب نامند ، و فعل اوترطیب وتلیین وارخاءبی‌احداث سخوثه‌است ، دواءمطلق‌آنکه تأثیر بکیفیّت کند وجزوبدن نشود دواءغذائی‌آنکه تأثیرکیفیّت اوزیاده برتأثیرکمیّت او باشد ، دواءسمّی آنکه بکیفیّت تأثیراوموافق مزاج بوده بالخاصیّه کشنده باشد ، مثل افیون دابق آنچه بجهت لزوجه کثیفه بدست چسبد مثل دبق دهنی‌آنچه‌در جوهراو چربی موجود باشد وباعث سرعت اشتعال‌اوگرد دومثل مغزها وتخمها ولوك بمعنی‌مالیدن است ومراد ازاوآنچه ازشئونات که باانگشت بردندان بمالند ۰

حـرف الـذّال :

ذفر :بد بوی

ذرور : آنچه سائیده بی مایع برعضو بپاشند

ذوالخاصّیه : آنکه تأثیربصورة نوعیّه کندا عمّ ازآنکه زهرباشد یادفع زهرکند ۰

حـرف الـرّاء :

رض :کوفتن ، رخو : نرم وسست

رخص : بفتح اوّل وثانی بنازپرورده ودرادویّه هرچه نازك وزود شکن باشد

رزین : آرامیده ومرد برد بارود رادویه آنچه درمتانه وخوش جوهری تمام باشد

رادع: آنکه موادرامانع ازریختن بعضو شده اعضاءرا قابل ورودآن نسازدورد ع مقابل جذبست

رمص : رطوبة غلیظه که‌دراطراف پلك چشم‌جمع شده چسبنده باشد ، ردی الکیموس آنچه ازاواخلاط‌غیرمعتدل القوام والکیفیّه متکوّن شود

رجیع : فضله هضم اوّل انسان

رسوب : ته‌نشین مایعات وآنچه درمایعات اندازند وبرروی آن بایستد را سب نامند .

روث : سرگین حیوانات .

حرف الزاء :

زعوقه : طعم بسیارکریه ومرکب ازمراره وملوحه است

زهر : شکوفه

زغب : اوّل موئی که درحیوانات برآید واسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه آنچه برسطح اوچیزی شبیه بموی تازه باشد مزغب نامند .

حرف السّین :

سایل : آنچه اجزاء اودرجهات حرکت کند اعمّ ازآنکه اتّصال اجزاءاومنقطع شود یانشود مثل آب و روغنها

سباخ : شوره‌زار

سبطه : ساحل کنارد ریا

سنون : آنچه بدندان بپاشند وبمالند ومقوی جوهراوباشد

سمّ : بفارسی آنچه زهرنامند وسبب ضدّیت کیفیّت وخاصّیت مزاج رافاسد سازد مانند نیش بیحق آنچه بسیارنرم سائیده باشند

سهك : بدبوشدن گوشت وبوی عرق کهازبدن آید

سهل : زمین نرم

حرف الشّین :

شطب : بضمّ اوّل وثانی ازقانون الادب جوهرشمشیروبفتح اوّل وسکون ثانی از قاموس اللّغه جداگردیدن ودورشدن وپوست بازکردن ودراد ویه آنچه باین صفات

باشد مشطب گویند ، شجر : نباتی که باساق خشبی باشد وکامل اوآنکه بااجزاء تسعه نباتی باشد وآن ثمروورق ولیف وبزر وقشرواصل وعصاره وحب است مثل درخت خرما

شرف : بضمّ اوّل وفتح ثانی کنکرهای کوشك ودرادویه آنچه دراطراف زواید ، و برآمدگی داشته باشد مشرف نامند ۰

شمّه : آنچه بوکنند

شتر : بفتح اوّل وثانی دریدن پلك چشم زیرین

شامخ : کوه بلند ، شدق : بفتح اوّل وسکون ثانی فراخی گوشهٔ دهان ، شدخ : بفتح اوّل وسکون ثانی سرشکستن وفراخی سفیدی برروی اسب وشدح بمعنی ازهم باز شدن است ۰

حرف الصّاد :

صفیق : پوست درشت ، صفق بفتح اوّل وسکون ثانی آب که برادیم یامشك نو ریزند پس زردگرد دوبمعنی طرف وکنارود رنباتات آنچه چین دارو بازومیل به طرفی داشته باشد ،مستقیم نباشد ، مصفق نامند ۰

صخره : زمین سنگستان

صالح الکیموس : آنچه ازاوخونی متولّدگردد که بهمه جهت اعتدال داشته باشد سایراخلاط مخلوط باوبقدرطبیعی باشد و خلط بد ازاوبهم نرسد ۰

حرف الضّاد :

ضماد : آنچه ازغلیظ القوام که مایع ونرم باشد برعضوبمالند وبه بندند اعمّ ازآنکه موم روغن داشته یانداشته باشد ۰

حرف الطّاء :

طلا : آنچه ازرقیق القوام برعضوبمالند ۰

طبنج : آنچه جوشانیده آب اورا استعمال نمایند ·

طیب : بسکون ثانی خوشبو وبتشدید آن پاکیزه ·

طری : تازه ، طحن :خورد کردن ، طاحونه : که آسیا باشد مسمّی باسم لازم او است ·

طافی : آنچه برروی آب ایستد ، طبرزد : عباره ازخالص هرچیزی ·

حرف العین :

عفص : بکسرالفاء طعم زمخت که زبانرا درشت سازد واجزاء اورا بسبب برودت بهم آورد و فعل او تبرید وتکثیف و خشونت ورد ع است ·

عاصر : آنچه باوجود بهم آوردن اجزاء عضوبفشارد مانند ضماد دانهٔ تمرهندی در دمل درفارسی فشارنده گویند ·

عشب : بضمّ اوّل وسکون گیاهیست عصیرآب افشردهٔ ازنباتات که منجمد نشده باشد

عصاره : بمعنی عصیراست امّا درآنچه باآتش وآفتاب منعقد کرده باشند استعمال مینمایند عنقود خوشهٔ انگورونباتات و عناقید جمع آنست ، عطر : بوی خوش ·

حرف الغین :

غرغره : آوازمختلف است که ازحلق آید ومراد ازاوحرکت دادن مایعاتست درحلق و فرونبردن او ·

غض : بضاد معجمه نارس ازنباتات

غسّال : بمعنی شستشود هنده آنچه جلای سطح عضوباعانه رطوبت مایعه دهد مانند ماءالشّعیر غلیظ بمعنی کثیف است ودراغذیه بیشترمتداولست واستعمال لفظ کثیف درادویّه ·

حرف الفاء :

فتیله : بمعنی شافهٔ که مخصوص دربرفزرجه شافهٔ که قبل ورحم رامخصوص باشد

فرفیری : بمعنی رنگ بنفش است

فاتر : نیم کرم ازهم جدا شدن

حرف القاف :

قابض : طعم گیرنده رانامند که اجزاءزبان بهم آورد ودرشت نسازد وفعل اوتبرید وتجفیف و تغلیظ وتقویه اشتهاءاست ودر غیرطعم مراداز اوجالس است که بسبب بهم آوردن اجزاء عضو حبس واستمساك نماید ۰

قطور : آنچه درگوش واعضاءچکانند

قاشر : هرچه بحدّی خالی باشد که چرك ازسطح استخوان تواند زدودور سطح جلد تقشرنمود ۰

قاتل : آنچه ازضدّیت هلاك سازد ومراد ف سمّ است وبعضی گفته‌اند زهرحیوانی مخصوص باسم سم و غیرحیوانی مختص بقاتل ۰قضبان شاخه‌های گیاه بیساق و قضیب واحد اواست ۰

قنبعه : بضمّ اوّل وثالث وسکون ثانی قبای خوشه کشت ۰

حرف الکاف :

کیلوس : کشکابیست که‌ازهضم معدی بهمرسد شبیه بکشك محلول

کیموس : اخلاط متولّده ازهضم کبدی است کثیرالغذاءآنچه اکثرمقدار اوجزو بدن شود کمادآنچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل تکمید سبوس‌گندم ۰کثیف بخلاف لطیف است آنچیزیست که‌اجزای اوبد شواری قبول انفعال ازکیفیّت بدنی‌کند ونفوذ در اجزاءبدن بسرعت ننماید ۰

کاسرالرّیاح : آنچه قوام ریاح‌غلیظه رابحرارت رقیق ساخته‌رفع نماید مانند شحم سدات ۰

کاوی : بمعنی داغ‌کننده ومراد ازآن آنچه جلد رابجهت احراق وتخفیف بهم

آورد ومجاری خلط سایل رامسدود سازد مثل زاج د ررفع نزف الدّم جراحت ·

حـرف اللّام :

لطوخ : بمعنی اندودن چیزیست بر عضوکه ازطلاء غلیظ تروازضماد رقیق‌تر باشد

لصوق : ولزاق آنچه بر عضو بچسبانند وباچسبندگی باشد·

لعوق : بمعنی انگشت سج است که ازمعجون رقیق تر باشد ·

لعابی :آنچه ازخیسانیدن اود رآب اجزاءآن مخلوط برطوبت شده چیزی لـزج بهمرسد وچون برشته کنند الزاق اورفع میشود ·

لطیف: آنچه‌د رشأن اوباشد بعد ازورود ببدن منفسم‌گردیدن‌باجزاءبسیارصغیـر ونفوذ د رجمیع اجزاءبدن بسرعت کند مثل زعفران لزج آنچه‌د رشأن اوبوده باشد بالفعل یابالقوّه د رحین تأثیرحرارت مزاجی د راوکه قابل امتداد گشته منقطع نگردد ، مثـل خبّازی ·

لحاریشهای باریك : نباتات·

لخلخه : آنچه بامایعات د رظرفی کرده برهم زده بوکنند ·

لیف : آنچه ازاصول ولحاءنباتات روید و باریکترازلحاءباشد ·

لاذع: هرچه بکیفیّت حارّه لطیفه نفوذ د راجزاءعضونموده‌تفرّق‌اتّصال د رمنافذ قریب بهم احداث کند ونفوذ هرجزوآن بانفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل باسرکه ·

حـرف المیـم :

مالح: شورآنچه د رزبان نفوذ کند بدون گزندگی وجلاد هد وفعل اوتفتیح ، و تحلیل و تسخین وجلاو غسل باعتدالست ·

مرّ: تلخ هرچه بسطح ظاهرزبان نفوذ کند ودرشت سازد وباکراهت بوده طبع را بهم زند وفعل اوتسخین وجلاومنع تعفّن است ·

ملطف : آنچه بحرارت معتدله رقیق‌کردن خلط غلیظ درشأن اوباشد مثل حاشا مغلّظ ،آنچه بخلاف اوباشد ، محلّل هرچه درشأن اوباشد که تفریق خلط بحرارت منجرّه واخراج اجزاءآن جزوءابعد جزءازموضع اشتباك خلط کند مانند جند محمّد هرچه ضدّ محلّل باشد وگویند مخصوص بارد وقابض است ۰

مخش : هرچه سطح‌عضورا درشت کند ، واجزاءاورابلندی وپستی مختلف سازد اعمّ ازآنکه بسبب تکثیف اوباشد مثل عفص‌یابجهت تفریق اجزاءمانند خردل ۰

ملسّن : آنچه سطح‌عضورانرم ویکسان سازد واوضدّ مخش است ۰

مفتّح :آنچه منافذعضو راازمواد دورسازد تاآسان شود اخراج‌خلط مجتمع‌ازمسالك آن مانند فطراسالیون وهرچه حریف ومرّلطیف مایل بحرارت ومایل باعتدال وهرچه حامض لطیف باشد مفتّح است ۰

مرخی : هرچه عضورا سست کند بحرارت ورطوبت مزاجی وقابل‌تمدید سازد مثل تخم کتان ۰

مصلّب : آنچه ضدّ مرخی باشد ۰

منضج : آنچه خلط راقابل دفع سازد اعمّ ازآنکه رقیق راغلیظ کند چون‌خشخاش بالعکس آن مانند طبیخ‌حاشایامنجمد رانرم سازد چون حلبه ۰

مقطع :آنچه سبب حرارت لطیفه نفوذ کند مابین خلط لزج وسطح‌عضوملاصق آن‌و رفع‌آن نماید بدون تصرّف درقوام خلط مانند سکنجبین مفشّی هرچه ریاح‌مجتمعه را متفرّق ساخته قابل دفع‌کند ۰

محکّك = هرچه بسبب قوّهٔ‌نافذه حارّه تحریك اجزاءلذاعه بمسامات کند ، مثل ابخره ۰

مقرح : آنچه بقوّهٔ حرارت نافذه تفریق اجزاءعضونموده اخلاط اورابسبب حدّت

فاسد وواجب الدّفع ساخته طبیعت دفع اجزاءفاسده کند مثل بلادر ۰

محمّر : آنچه بسبب حرارت جذابه جذب خون بظاهرجلد کند مثل ضماد آنچیز باخردل ۰

محرّق : هرچه بقوّهٔنافذه تحلیل اجزاءلطیفه ورطبه کرده احداث رمادیّه‌نماید مثل فرفیون۰

مفتت :آنچه تفریق اجزاءخلط متحجّرکند مثل زجاج محرق معفن هررطوبت‌غ.و رافاسد سازد بنوعیکه بدل مایتحلّل اونتواند شد بدون احداث احراق وتاکل مانند زرنیخ ۰

مقوّی : هرچه تعدیل مزاج وقوام اعضاءبحدّی کند که قبول ریختن فضول ننموده ممانعت تواند نمود ، خواه‌بالخاصیّه باشد مثل کلّ مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گلسرخ ۰

مرقّق :آنچه بخلاف منضج باشد درتغلیظ ۰

مفجّج : هرچه درهمه جهت بخلاف منضج وهاضم باشد ۰

مفرّح : هرچه روح‌حیوانی ونفسانی رامنبسط ساخته تعدیل مزاج اوکند وحزن رارفع نماید مثل شراب ۰

مشتهی : آنچه تحریك طبع بخواستن غذا کند ۰

مبتهی : آنچه سبب تولید ریاح لطیفه درمجاری اعصاب و عضلات اعضاء تناسل گردیده محرّك اوشود وباعث تکوّن مادّهٔمنوی گردد ، مثل لبوب ۰

مدر : آنچه اخراج مائیّه اغذیه وفضول سیّاله مانند بول وحیض و عرق وشیرنماید

مسهل : هرچه اخراج فضول اعضاءازطریق امعاءکند ۰

معرّق : آنچه به سبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد راازمسامات او بظاهر اخراج کند ۰

مقّی : هرچه اخراج فضول از مری کند ·

ملیّن : اعمّ ازمنضج ومزلق ، ومخرج مافی المعده والأمعاء است ·

مسکّن : هرچه اخلاط وروح را ازحرکت غیرطبیعی باز دارد ·

مطفی : آنچه اخلاط حارّه راکسر حدّت نماید ·

مخدّر : آنچه تکثیف روح حسّاس که نفسانی باشد و روح محرّك که حیوانیست به نوعی کند که مانع حسّ وحرکت گردد مثل افیون واکثرمخدّرات سرد وخشك میباشد ·

مزلق : هرچه ترطیب وتلیین سطح عضوبحدّ لغزندگی کند تاآنچه در آن محتبس باشد بحرکت اوحرکت نماید ، مثل آلوی بخارا ·

مجفّف : آنچه افناء رطوبات یاتقلیل آن کند مانند سندروس ·

مسدّد : آنچه بسبب کثافت ویبوست درمجاری محتبس شده منع دفع ، موادّ واجب الدّفع کند ، مثل سفیداب یابسبب لزوجه باعث تسدید گردد ،مانند لعابها

مغرّی : آنچه بالفعل یابس بوده دراورطوبت لزجه بوده که سبب حبس سیلان مواد گردد ، مثل آهك شسته ·

معطش : آنچه طبیعت رامشتاق ترویح سازد اعمّ ازآنکه ترویح اوباآب شود ،مثل معده وجگر یابهوامثل دل وریه ·

معطّس : هرچه بقوّهٔ نافذه تحریك مواد دباغی بجانب خیشوم کند وبسبب دفع آن عطسه حادث گردد ·

مصلح :آنچه اصلاح حال مأکول ومشروب نماید اعمّ ازآنکه رفع ضررآن کند ،یا معاونت برفعل اونماید یاحفظ قوّت یاکسرحدّت اوکند یابدرقه بجهت وصول اوباعضا گردد ·

موسخ :آنچه منع خشك شدن جراحت کند ورطوبت اورازیاد سازد مثل موم روغن

مدّمل : هرچه بسبب تخفیف وتکثیف رطوبت سطح جراحت رالزج وچسبنده کرده

ودهن زخم رابهم آورده مانند دم الاخوین ·

ملحّم : آنچه بسبب تخفیف لطیفه وتعدیل مزاج خونیکه وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته ، مستحیل بگوشت کند ، واورامنبت اللحّم نیزگویند ·

مسیخ : بیمزه وباتفه مرادف است ·

مایع: آنچه ضدّ جامد باشد وسیلان کند ورقیق القوام باشد ·

مزواه : پراکنده ·

مفرق : بفتح اوّل وکسرثالث تارك سرود راثماروگلهاهرچه سراوهموارنبوده زوایـد داشته باشد مفرق گویند ·

معقف: خمیده وکج شده ·

مضغ : خائیدن چیزی ممضوغ هرچه راخائیده باشند ·

مبیت : آنچه خواب آورد وبامنوّم مرادف است ·

مسکر: هرچه مستی آورد اعمّ ازآنکه باتفریح باشد یانباشد ·

مضمضه : هرمایعی که در دهن حرکت دهند ·

مروخ :مالیدن چیزی براعضاء ·

مسوح :آنچه درمالیدن آن بربدن بسیارمبالغه درد لك عضونکنند ·

مبرود : آنچه بسوهان خورد کرده باشند ·

منخول : آنچه پخته باشند ، منتن : بدبو ·

مصول : آنچه درشستن اومبالغه کرده باشند ·

محرق : آنچه درسوختن بحد رمادیّه نرسد ·

حـرف النـون :

ناشف: آنکه جذب رطوبت سیّاله کند اعمّ ازآنکه منافذ اومرئی نباشد مثل آهك آب ندیده یامرئی باشد مثل اسفنج وناشف راقحل نیزنامند·

نجم : نبات بیساق است ۰

نبطی : در لغات مراد از لغة قومی است ، ودر اد ویّه مراد خود روئی که کشته باشند ۰

نفاخ : هرچه در او رطوبت غریبه باشد واز حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل به ریاح شده خواه در معده وامعاء مثل میوه‌ها وخواه در عروق مثل مانند مغزها واکثر تخمها وقسم ثانی را فعل تقویّه باه است ۰ نفوخ : آنچه از ادویه یا بسه سائیده را بیمایع در بینی دمند ۰

نقوع ونقیع : خیسانیده که نجوشانیده صاف نموده استعمال کنند ۰

نشاره : آنچه بسوهان ودم ارّه ریزه شده باشد ۰

نطول : هرچه را جوشانیده وآب او را براعضاء ریزند وپاشویه قسمی از اوست ۰

نشوق : آنچه به بینی کشند ۰

حرف الواو :

وغربغین معجمه : زمین سخت ۰

وهن : سستی ،

وهی : بسکون ها قبل از یاد رد استخوان که بدون تفرّق اتصّال باشد ۰

وثب : جستن از جائی ۰ وثی : گزنده ۰

وقود : برافروختن آتش ۰

حرف الهاء :

هاضم : آنچه اعانت طبیعت برطبخ وگذرانیدن غذا وخلط کند وسبب قبول هضم او شود ، مثل مصطکی ۰

هشّ : آنچه جرم اوست وریزنده باشد وباندك افشردن ریزه شود مثل صبر خوب وغاریقون ۰

هتك : پاره شدن ·

تشخیص ثالث: در بیان ماهیّت وکیفیّت وخواصّ ادویّه مفرده واغذیهٔ مفرده ، و مرکّبه وذکرمصلح وبدل و قدر شربت بترتیب حروف وذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی وعربی وفارسی وهندی وترکی وامثال آن ·

مخفی نماند که هرچه مجرّب دیگرانست بلفظ گویند مجرّبست یا مجرّب دانسته‌اند ادا میشود ، وآنچه حقیرتجربه نموده بلفظ مجرّبست مذکورمیسازد وهردوائی اولاً افعال کلّیهٔ او بیان میشود مثل آنکه مفتّح است یا رادع است وامثال آن تاآثار اورا منحصربافعال مذکوره که بافلان چیزفلان عمل میکند ودرفلان مرض فلان اثرداردندانسته باچیزهای موافق غیرمذکورود رامراض غیرمسطورتوانند استعمال نمود وتجارب دیگرنیز حاصل کرد والتزام نموده که خواصّ ثمروپنج وضمغ وروغن وبرگ وغیره رادرضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرّق مذکورنسازد ، مگردربعضی که قابل ذکربانفراده باشد وبدستورتاجمیع خواصّ برگ رامثلا ذکرننماید مرتکب بیان خاصّیت جزودیگرآنچیزنشود بخلاف سایر کتب که مشوّش ذکرکرده‌اند بلکه خاصّیتی ازپنج چیزی مثلا بیان نموده‌اند وخاصّیتی از برگ وماروبازمرتکب ذکرسایرآثارپنج اوشده‌اند وعلی هذاالقیاس ·

وچون مداوای چندی ازسموم بیك نسق است ، وهریکرابانفراده دوائی منحصر نیست بنابرمراعات اختصارعلاج هریك رادرطیّ ذکرماهیّت آن بیان ننموده درتشخیص رابع که مخصوص آنست انشاءاللّه‌تعالی مرقوم خواهد شد ·

ازمتون کتب ظاهرمیشود که اوّل کسیکه تألیف درادویّه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست ، ونزد بعضی لقمان عبارت ازاواست وتألیف مذکورمسمّی بمقالات السّته فی‌الحشایش است وثانی قولس که ادویّه عین راجمع نموده وثالث اندروماخس اصغرکه ادویّه تریاق کبیرراجمع کرده ورابع جالینوس ملقّب برأس البقل که منافع ادویه مفرده رابیان نموده ومتعرّض بدل ومصلح وسایراحوال نگشته واوّل کسیکه ازیونانی به

سریانی نقل نموده وید روس نصارای بابلی است ، وزیاده برترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری ازیونانی و سریانی نقل بعربی کرده بامزید افادات و تألیف مزبورمسمّی بمنقولات اسحق گشته وحنین مزبوراغذیه راازادویّه جدا کرده ، پس بخاشعه درآن باب تألیفات کرده واوّل کسیکه ازاهل اسلام تألیف نموده محمّد بن احمد بن زکریّا است که کتاب کامل الادویه وکتاب شامل راتحریرفرموده اند .

پس شیخ الرّئیس وابن اشعث وابوحنیفهٔ دینوری وشریف ویحیی ابن جزله ــ صاحب منهاج وجرجیس ابن یوحناوصایغ وامین الدّوله وابن تلمیذ موءلّف معنی وابن بیطارموءلّف مالا یسع که مشهور بجامع بغداد یست .

پس شیخ داود مصری تذکره راتألیف نموده وموءلّف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده وبعد ازآن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویّه مفرده بدون تحقیق داده وتااینزمان که سنه الف وثمانین است بنظرنرسید که بلغت فارسی کتابی مبسوط تألیف شده باشد .

حرف الالف الالف مع الألف :

آطریلال : لغة بربری و بمعنی رجل الطّیراست بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و بترکی غازایاقی نامند ومراد ازاوتخمی است بسیارریزه وتیره مایل بکبودی وطولانی وبغایت تلخ وباحرافه وگیاه شبیه بشبت وگلش سفید وبرگش متفرّق وساقش مربّع ودرآخربهارمیرسد وآنچه سبزوتیره وشبیه برازیانه است قسمی ازدوقواست و تخم خلالدان گویند درآخرسیم گرم وخشك ومحلّل ریاح وجالی آلات تنفّس ومدّر فضلات و مفتح سدّه ومنقّی کرده ومثانه وچون بازجاج بسوزانند و باعسل بیاشامند مفتت حصاه و یکدرهم اوراباعسل جهت رفع ریاح وایلاوپس بغایت مجرّب دانسته اند وضماد اومجفّف قروح وزایل کنندهٔ آثار جلد ونفوخ اودربینی وبدستورشرب اومسقط جنین ومضرّجگر حار ومصلحش سکنجبین ومضرّکرده ومصلحش کتیراوبدلش دراطلیهٔ برص کندش و قدر

شربتش ازیکدرهم تاسه درهم است باعسل یا شراب چون درفصل گرمی‌هوایکدرهم او راباعاقرقرحادتر و زنجبیل ازهریك دانگی باعسل سرشته بعدازتنقیه بمسهلات — بیاشامند ودرآفتاب نشسته موضع برص، رامکشوف دارند تاآفتاب براوافتد وآب ننوشند و عرق کنند ودر روزاوّل نهایت تاروزسیّم موضع برص‌آبله کرده بعدازدفع زرداب بالکلّیه برطرف شود ومجرّبست ۰

وگفته‌اند که‌هرگاه ازمفردات اوروزسه درهم باعسل تاپانزده روزبنوشند یاازمرکب اوبدستورمذکورد رمدّت مزبورا ستعمال نمایند رفع برص میشود ۰

آآلسن : لغة یونانی و بمعنی مبرئ الکلب است وبجهت رفع کردن اوزهر سك دیوانه راوآن نباتیست ساقش بقدرزرعی و شبیه بساق رازیانه وبرگش سبز به برگ فراسیون وازآن درشت تروخارناك ومابین سرخی وسیاهی وتخم آن مایل بهبهنی و سبز تیره ودرغلاف دوطبقه وازترمس کوچکترود رطعم بحدّت وشدّت وتلخی نانخواه و گلش سرخ‌مایل بتیرگی واززیربرگها روید دراوّل سیم گرم ودرآخر آول‌خشك ومحلّل‌وجالی ومقطّع ومدّرفضلات وهاضم ومنقی بلغم ورياح معده وگرده ومفاصل وورکین ومجفّف به اعتدال وطبیخ اوجهت جمود وبرودت مفرط وسعوط اوجهت زکام وضیق النّفس و بلغم مجتمع درقصبهٔ‌ریه نافع وتخم اودراطعمهٔ‌شخصی‌که سگ دیوانه گزیده باشد پادزهرآن وضمادش جهت کلف وباعسل جهت جوششهای سرکه‌زردآب ازوآید سفید وقدرشربتش تادودرهم ومضرّ جگرحارومصلحش کتیراوبدلش نصف وزنش حبّ الغاریادو وزن آن— نانخواه و جالینوس فرموده‌که :چون اورادروسط تابستان خشك کرده کوبیده‌نگاهدارند وباسی وسه مثقال عسل بدفعات یابدودفعه یکروزدرمیان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفیداست ودودرهم ازبیخ اوکه باشیرتازه بیاشامند بقی رفع زهرسگ دیوانه‌گزیده نماید ، هرچندکه ازآب نیز ترسد ۰

وگویند چون گیاه اورابجمیع اجزاءبپارچهٔ‌سرخی بسته براعضاءدردناك مواشی

به بندند رفع الم میکند وصاحب جامع انطاکی مخصوص درد سرانسان میداند ۰

وگویند تعلیق اوبرد رخانه موجب حفظ صحّت اهل خانه است ،وموءلّف جامع الادویه ازمحمّد ابن احمد نقل میکند کهاین گیاه درشام بسیار است ، وحشیشه ـ السّلحفاه نامند، خوردن اوبغایت مقوّی باه ونگاه داشتن آن بغایت مورث تعشّق زنان است بحدّیکه اصلامانعت بجامل اونکند ۰

اارعیس : حنین ابن اسحق درالف مع الرّاءذکرکرده وآن پوست بیخ درخت زرشك است ، دراوّل گرم ودردویم خشك وباقوّهٔ باردہ وقابضه ومانع بعفن اخلاط و طبیخ اومقوّی جگر باردہ ومفتح وباقوّهٔ رادعه وجرم اوباشراب جهت دردجگراگربی تب باشد وباآب سرد باوجود تب بغایت مفید وبدستورشراب وسرکه کهدرآن جوشیدهباشند همان خاصّیت دارد وطبخ اودردفع کرم جگرگوسفندان مجرّبست ، وحقنه بطبیخ او ـ منقی چرك وقرحهٔ امعاءومضمضهٔ اوبجهت قلاع خبیثه ودرد دندان وتقویةلثه واکتحال اومقوّی باصره ودرجمیع افعال مثل مامیران چینی وقطورچسبانیده اودرکلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ صحّت چشم ودفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصارهٔ مطبوخ منعقد اودرافعال مانند حضض وقدرشربت ازجرم اودومثقال وازطبیخش باسی درهم ومضرّ صاحب سعال ومصلحش عسل است ۰

اامیلس : بلغت بربری ومغربی نباتیست شجری ودربلاد مغرب بهم میرسد ، طول اوبقدرقامت وزیادہ ازآن وبرگش مانند مورد و نرم وثمرش بقدربارسرد وسبزوچون برسد سیاه ونرم شود وچوب اوبسیارصلب واندرون اوسفیدوزرد ومایل بسرخی ومستعمل اوریشهای باریك اواست مرکّب القوی وبرودت ویبوست دراو غالب وبسیارقابض و آب خیسانیدهٔ اوکه رنگ اوبگرد دجهت استسقاءوزردی رخسارمجرّب دانستهاند وبدستور چون باگوشت طبخ نمایند وگوشت اورابیاشامند همین عمل کند وطبیخ اومقوّی جگروسپرز ومفتّح سدّهٔ آن وقدرشربت ازجزم اودودرهم است ۰

آبار : لغت‌عربی وآن سرب سوخته‌است ، وطریق احراق اودر دستورات مذکوراست ، دردویم سرد وخشك ومغسول اوجهت قرحهٔ‌چشم وجوشش آن‌وجراحت خصیه و اعضاب وبواسیروزخمهای کهنه ونزف الدّم وسیلان رطوبات وبا روغن گلسرخ جهت قروح مقعد وباسرکه جهت تحلیل ورمها واستسقانافع وبدلش سرنج وخورد نش کشنده‌است .

االثرون : بلغت یونانی اسم سماق است .

االمولن : یونانی واسم نشاسته‌است که نشأنامند .

االغیس : یعنی طاهربیونانی اسم فنجنکشت است .

االنیس : بیونانی اینسونست .

االرن صارن : بیونانی لوف الصّغیراست .

االغلس : بیونانی دوسراست .

االنومیس : بیونانی اشراس است .

االمی : بیونانی نانخواه است .

آبنوس : معرّب آبانس یونانی درختی‌است شبیه بدرخت‌عناب وثمرش مثل انگور وزرد وباحلاوت وبرگش شبیه ببرگ صنوبرو عریض ترازآن وخزان نمی‌کند وتخمش مانند تخم حناقسم هندی باخطوط سفیدوقسم حبشی سیاه وصلب واملس و بهترین اقسام است ، دراوّل سیّم گرم ودرآخردویم خشك وملّطف ومدّ ربول ومفتت حصاه ، و محلّل ریاح ونفخ معده ومفتّح سّده سپرزواکتحال محکوك اوبآب وذرورش جهت بیاض رقیق وقرحه وثبورود معه وموی زیاده وجرب وجگّه ورمد یابس و حفظ صحّت چشم ، و رویانیدن مژگان ونشارهٔ‌اوجهت حبس خون زخمهای تازه نافع ومحرق مغسول‌نشاره اولطیف ترود رافعال مذکوره اثرآن سریع تروطلاءمسحوق مطبوخ اودرشراب محلّل خنازیراست .

وگویند : بالخاصیّه اطفای خون جاری میکند و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش وبانفراده جهت تجفیف وگوشت آوردن قروح خبیثه ومنع جوشهای پر آب وآبله کردن اعضاء مجرّبست وقدرشربتش تاسه درهم ومضرّ معده ومصلحش عسل وبدلش چوب کنار است ·

آزادارو : لغت فارسی وآن سلق جبلی ·

آلوبخارا : اسم فارسی اجاص است ·

آلوچه : اسم فارسی ادرکست ·

آب دارو : مومیائیست ومحمّد بن زکریّا دوای دیگررا باین اسم خوانده ·

آش بچگان : اسم فارسی جنداست ·

آهن : اسم فارسی حدیداست ·

آهن ربا : اسم فارسی مقناطیس است ·

آردمیده : بفارسی سمیداست ·

آردسبوس‌دار : اسم فارسی خشکاراست ·

آردجوبریانکرده : اسم سویق الشّعیراست ·

آردکنار : سویق النّبق است ·

آلوی سفید : اسم شاهلوج است ·

آلوبالو : اسم فارسی قراسیااست ·

آهو : اسم فارسی غزال است ·

آمله : اسم فارسی املج است ·

آردجو : رقیق الشّعیراست ·

آب نیشکر : اسم فارسی عسل القصب است ·

آب باران : ماءالمطراست ·

آب چکیده : ازکوزه و غیره ماءالقطراست ۰

آب جو جوشانده : اسم فارسی ماءالشّعیراست ۰

آب جوافشرده : اسم کشك الشّعیراست ۰

آب پنیر : اسم فارسی ماءالجبن است ۰

آب آهن تافته : اسم فارسی ماءالحدید است ۰

آب ماهی‌نمکسود : اسم فارسی ماءالنّون است ۰

آب درخت کافور : اسم ماءالکافوراست ۰

آبکامه : اسم فارسی مری است ۰

آبك : اسم فارسی نوره است ۰

آبی : اسم فارسی سفرجل است ۰

آفتاب پرست : اسم حرباءاست ۰

آبك : ببائموّحده باصطلاح اهل کیمیازیبق است ۰

آنك : بنون مضمومه رصاص اسوداست ۰

آینهٔچینی : آنچه‌ازمس ونقره وبرنج سازند ۰

آردوج : بلغت ترکی اسم درخت ابهل است ۰

آغو : بترکی اسم دفلیست ۰

آغوز : بترکی اسم لبااست ۰

آقاج دین : بترکی اسم سودانیاتست ۰

آبلوج : بفارسی قند مکرّراست ۰

آشیازان : از اغذیه است ودرمزوّره مذکوراست ۰

آش : اسم فارسی اغذیهٔمطبوخهٔمایع است وبعضی ازآن درمزوّرات و سایر مواضع مذکوراست ۰

آذربویه : بفارسی گل اشنان نامند ۰

آبق : باصطلاح اکسیریان زیبق است ۰

آورس : اسم فارسی ابهل است وآبرس نیزگویند ۰

آلك وآله : اسم فارسی شنبل الطّیب است ۰

آهوزی : بهندی خردل است ۰

آك : بلغت هندی اسم آتش است ۰

آته : بهندی اسم سویق است ۰

ابقر : بفارسی شوره گویند وآن ازبخارمائی برروی زمین شوره‌زاربهم میرسد ، و بعد ازتصفیهٔ آن بآتش شبیه بنمك میشود ودرآخرسیم گرم وخشك ومفتّح سدّه و منقّی بلغم واوساخ بدن ومسهل ودرنهایت حدّت وقویترازنمك وبوره درافعال وجهت علل سپرز وردکمرنافع ومجرّب دانسته‌اند ومضرّمری وگرده ومصلحش کتیراو عسل و قدر شربتش تانیم درهم وبدلش ملح اندرانی وربع درهم اوتادودرهم باشکرجهت حبس بول که بهیچ چیزدفع نشود مجرّبست وازخواصّ اوسردکردن آبست بعمل مخصوص که آبرادرظرف روی توتیاکرده درآب شوره حرکت دهند ، واوجزواعظم بارود است ۰

ابل : بهندی اسم بال است ۰

ابر : بفارسی اسم اسفنج است ۰

الوخلسا : بفارسی موچوبه نامند واصناف میباشد :

قسم اوّل= نباتیست شبیه ببرگ کاهووباریکتروباخشونت وسیّالون وملاصق زمین وساقش مرغّب وگلش اشقرود انهٔ اوسیاه وبیخش بقدرانگشتی وبسیارسرخ وقوتّش تا چهارسال باقی میماند دراوّل دویم گرم وخشك ومحلّل اخلاط مراری وبالحجه وقابض اسهال ومدرّحیض ودابغ معده ومجفّف وطبیخ اوجهت دردسپرز وجگرونقرس ودردگرده وحصّاه ویرقان وتبهای کهنه وطلای اوجهت بهق وسوختگی آتش وجراحات و

تحلیل خنازیروباآرد جوجهت حمره که باد سرخ گویند نافع ومصدّع ومصلحش روغن بنفشه وکدو وقدرشربتش دودرهم است چون بیخ اوراد ر روغن بجوشانند وقیروطی ترتیب دهند جهت سوختگی آتش وحمول آن وبدستورحمول بیخش باماءالعسل ــ مخرج جنین ودرجمیع افعال بیخ اوقویتراست . وقسم ثانیرابرك بزرگتروخشن تر و ساقش درازوخشن وپرشعبه وگلش مایل به بنفشی وریزه وقابض ترازقسم اوّل وضمادش جهت حمره ومنع عرق انفع وبسیارحابس طبع است .

وقسم سیّم رابرگ ریزه ترازاوّل وخشونت کمتروشاخه‌های اوریزه وگلش بنفش و وبیخش درازتروسرخ وتند طعم ترازهمه وجهت گزیدن افعی دومثقال ازبیخ او، با شراب بهترین اشیاءاست ، وتعلیق اومانع گزیدن هوام .

وقسم چهارم ، شبیه بثالث وازآن گلش ریزه تر و بغایت سرخ درآخرد وّیم گرم خشك ویکمثقال ونیم اوبامثل اوزوفاءوقرد ماناجهة حبّ‌القرع وسایرکرم امعاء بغایت نافع وضمادش باپیهٔ خوك جهت خنازیر ونقرس واورام صلبه وعصارهٔ اوباعسل جهت قلاع وحمول وجلوس درطبیخ اوجهت ورم صلب رحم واحتباس حیض واحراج جنین وسقوط اوجهت ثقیهٔ دماغ ورفع آثارو غلظه طبقات وباسرکه شرباوضماد اجهت سپرز مفید و قطور روغنی که‌د راوجوشانیده باشند جهت دردگوش وثقل سامعه‌بهترین ادویه وجالی بیاض چشم ومحلّل ورمهااست و گلش درجمیع افعال قویترازبرگ اووآشامیدن بیخ وگل وتخم اوبقدریکمثقال بغایت مدّرحیض ومخرج جنین مرده‌وزنده‌است .

ابریسم : بکسراوّل وثالث وفتح سین مهمله ابریشم است وگویند مرادازاوفیله ــ است که کرم ابریشم اوراسوراخ نکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده‌اوراقزنامند و آنچه‌درآب پخته نخ ازاوکشیده باشند ازقسم ابریشم خام نیست بلکه حریرعبارت ازاو است درا وّل گرم وخشك وباتقطیع وتنشیف وبغایت مقوّی دل وروح طبیعی وباه‌ومسمّن بدن وجهت خفقان وضعف معده وریه وآب مطبوخ اوباشکرجهت تفتیح سدّه هاونیکو

کردن رنگ رخسار نافع ومحرّق آن ضعیفتروجهت قرحه ودمعه وسلاق وجرب چشم و پوشیدن حریرجهت دفع بهمرسیدن قمّل آزموده ومحرق اومضرّگرده ومصلحش اسارون وقدرشربتش ازیکدرهم تاسه درهم وبدلش مروارید سوخته شسته است ،وبهتر ین طریق استعمال اوبسیارریزه بمقراض کردن وباجواهر وسایرادویه برروی سنگ سائیدن است .

ابهل : بفتح اوّل وسکون ثانی وضمّ ثالث وبکسراوّل وثالث نیزآمده است وآن قسمی ازسروکوهی است ومرادازاوباراوست شبیه به نبق تازهٔ اوسرخ ورسیده اش سیاه وبااندك شیرینی وقبض وحدّه وعطریه وبزرکترازبارعرعرکه قسم اشهرسروکوهی باشد و برگش شبیه ببرگ درخت گزد رسیم گرم وخشك وبغایت لطیف وباقوّه مخفّفه وقابضه ولذاع ومحلّل ومدّرحیض ومسقط جنین وزایل کنندهٔ عفونت قروح خبیثهٔ مزمنه ومسحوق او با عسل جهت ربوو بواسیرومطبوخ اوجهت استسقاء چون ده درهم اوراد انه بیرون کرده بارو غن گاوی تازه بقدرآنکه اورافروگیرد برآتش بگذارند تاروغن راجذب کند ، پس سائیده وباده درهم فایند مخلوط نموده هرصبح دودرهم اورابا آب گرم بارد المزاج بنوشد جهت دردهای اسافل وبواسیروباد بواسیرورفع اقسام کرم امعاء بغایت نافع و چون باعسل سرشته هرروزازیکدرهم تاسه درهم اورامداومت نمایند حیض منقطع را ــ جاری سازد وبجهت ربووبواسیرمجرّب دانسته اند وچون دروغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطوراوجهت کرمی تازه وکهنه مجرّب وضماداوبدستورضماد برگش جهة اورام حارّه وسیاهی جلد وچرك وآثاریکه ازفضول بهمرسد وسرخی که بعدازبه شدن زخم درعضوبماند وجهة قروح ساعیه وآکله ونملهواند مال جراحات مفید وطلاءاوباسرکه جهت داءالثّعلب مجرّب وبا انجیرجهت جمود اعضاء وباعسل جهت جراحت بن دندان وتعفّن وآکله آن ولعوق یکوقیهٔ آن بانصف اوقیه روغن تازهٔ گاوی ومثل هردوعسل تا یکهفته مداومت کند جهت ربومجرّب دانسته اند ومضرّ جگرومصلحش خولنجان ومضرّ

معده ومصلحش حماما و عسل وبدلش بوزن اوجوزالسّروومثل آن سلیخه‌ود رتلطیف بوزنش دارچینی وقدرشربتش تاسه درهم است ۰

ابوقانس: بلغة یونانی اسم غاسول رومیست ، وابوقاوس نیزگویند ودربلاد شام ومصروانطاکیه بسیاراست ، نباتیست مابین درخت وگیاه برگش ازبرگ زیتون باریکتروما بین برگهاخارهای سفید دارد وشکوفه آن سفید وشبیه بگل لبلاب وشاخه‌های اوپراکنده وبیخش قوی وپرازرطوبت وتلخ ومستعمل درتداوی بیخ وعصاره ورطوبت او است که باآردگرسنه آمیخته خشك کرده باشند وبرگ وشاخ وگل اوراسائیده دست به‌آن میشویند وباین سبب غسول نامند وموءلّف تذکرهٔ اولوالالباب اوراا شنان دانسته وموءلّف جامع بغدادی اوراغالط حمل نموده وظاهراغاسول رومی غیراشنان باشدچه اشنان رابرگ نمیباشد ، وعطریّه ندارد ، ومسمی بغاسول فارسی است ودراکثرصفات مشابه هم نیستند دراوّل سیم گرم وخشك ومقطّع وملطّف وجالی ومفتح وسه قیراط از رطوبت خالص وبدستورداز ده قیراط ازمخلوط مجفّف مذکورباماءالعسل مسهل‌مرار وبلغم و زرداب وگویند جهت استسقاءحارّه مجربّست وهمچنین سه قیراط ازپنج ویکمثقال از عصاره‌اش باماءالعسل همین عمل میکند ومضرّاحشاءومصلحش عسل وخوردن آب سرد ونشستن درآن قاطع اسهال اوست ۰

ابوقیطس: نباتیست شبیه بابوقانس وبیساق وبیشکوفه ومفروش برروی زمین و بیخش سطبرد رسیم گرم وخشك وجهت ضیق النّفس وصرع ودردا عصاب واستسقاءنافع ومصلحش عسل است درضررمعده وقدرشربتش تایك مثقال است ۰

ابیل: نباتیست بیخش شبیه بشلغم وخوش طعم وبرگش مثل اسپست ، و شاخه‌های بسیارو تخمش شبیه بتخم زردك ودرکنارد ریارویدوموءلّف اختیارات گوید برگ آنچه‌درزمین خشك رسته باشد قاتل است دردوّیم گرم وخشك ومدّربول و جهت سپرزآزموده وقدرشربتش تادودرهمست ۰

ابرکاکتاب : دام عنکبوتست ودرحرف عین انشاءالله مذکورمیشود ۰

ابرون : لغت یونانی لغة و بمعنی دائم الحیات است وبعربی حیّ العالم وبفارسی همیشه بهارنامند ازجملهٔ ریاحین سبزاست ، کبیراورامنبت بیشترکوهااست ساقش به قدرزرعی وزیاده وبسطبری انگشت مهین وبارطوبتی که بدست چسبد وبرگش شبیه به زبان وباریك وبارطوبت وگلش مابین سفیدی وزردی وبستانی اوبهترازکوهیست ، و صغیراورامنبت سنگلاخ ومحوطهاوموضعی که سایه داشته باشد وشاخه‌های اوریزه واز یکجابیرون آمده وپربرگ وریزه پرآب وبقدرشبری وگلش کوچك وزرد مایل بسرخی ، و تخمش مثل خبازی ودرباغهای اصفهان وغیره بلاد بسیاراست ، درآخرد وّیم سرد و دراوّل خشك وباقوّهٔ قابضه ورادع ومفتح سدّه جگروزهره ومسهل صفراوقاتل اقسام کرم امعاءومعده ومسکّن جدّت خون ومقوّی معدهٔ حاروماتع نزف الدّم وجهت سحج ، و اسهال یك اوقیه ازآب اوباشراب نافع وضماداوباآرد جوجهت قروح خبیثه ومفاصل حارّه وزخمهای کهنه وسوختگی آتش ونمله واورام حارّه چشم ونقرس مجرّب ونطول عصارهٔ او جهت گزیدن ریتلا وبارو غن گلسرخ جهت درد سرواکتحال اوجهت رمد وحمول اوجهت قطع رطوبات سایلهٔ رحم مفید وطلاءاوجهت بادسرخ که تیغ زده خون آنموضع باآب او مخلوط گردد ومجرّبست وباحناجهت خارش بدن بدستورآزموده وبرگ خشك سائیده او راجهت رفع اسهال مزمن مجرّب دانسته‌اند وفرزجهٔ برگ اوجهت سیلان رحم وقطور روغن زیتون که برگ یاعصارهٔ اوراد رآن جوشانیده باشند جهت دردگوش حار بسیار نافع وگویند مضرّسنپرزاست ومصلحش گل ارمنی وقدرشربت ازعصارهٔ اوسه مثقال ونیم تا هفت مثقال وازبرگش تاپنجمثقال وبدلش کاهوست وازدیسقوریدوس منقول است ، که نوعی ازحی العالم میباشد درقدوبرگ شبیه بخرفه ومزّغب وغبارآلوده ودرنهایت گرمی ومقرّح جلد وضماداوباپیه کهنه محلّل خنازیراست ۰

ابزار : گیاهیست ساقش نازك وشکننده ودرانتهای ساق برگها بهم پیچیده

بجای گل ود ربهارد ربلاد بارده وجاهای سایه ومکانیکه نمناك ومواضعی کهمدّتی آب درآن ایستاده باشد میروید ود ربغداد وموصل اوراد رشیرپخته میخورند بااندك تلخی وتندیست ود رصورت شبیهاست بهلیون درد وّیم گرم ومشّهی ود یرهضم و عصارهاش جهة اورام رخوه وزیحیهّ ومرکبّه نافع وچون درآب ونمك بخیسانند تاتلخی وتندی اوزایلشود بغایت محرّك باه ومصلحش بجهت رفع ثقل اونعناع وشونیزوسرکه وکرویّااست ۰

ابست : بلغة مغربی گوشت بالنگ است ود راترج مذکورمیشود ۰

ابن عرس : حیوانیست بری ومعروف وبفارسی راسوموش خرمانامند شبیه به موش وسروپاهای اود رازترازموش است ، وازوبزرگتروموی دمش افشان ود رمصریخانهها بسیارالفت میگیرد ، ود رآنجاعرسه نامند ، درسیم گرم وخشك وگوشت اومحلّل ریاح غلیظ ومبّهی ومقوّی جگروموافق صاحب استسقاءوبارد المزاج وپادزهرسمومست چون با شبت یاروغن کنجد یاروغن زیتون نارس یاآب پخته باشند وچون پوست اوراکنده جوفش رابعد ازپاك کردن بنمك اندوده ود رسایه خشك کند، دومثقال اوباشراب جهة سموم هوام ورفع زهرطفیقون وچون بجای نمك گشنیزپرکرده خشك نموده باشند جهت صرع وگزیدن هوام بهترین ادویّهاست وچون مجموع اوراد رظرفی بسوزانند ضماد خاکستراوباسرکه جهت نقرس بسیارمفید وخوردن دومثقال ازخون اوباآب وعسل جهة صرع وطلایخون اوجهة خنازیروصرع وضماد گوشت اوجهة دردکمرومفاصل وجذب سمّ و پیکان ازبدن ومضرّمحرورین ومصلحش سرکه وکاسنی وانارترش ومضراحشاءواصلاح او درروغن کنجد وزیتون بخین است ۰

وگویند چون کعب اوراد رزندگی اوبیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید وچون اوطعام زهرد ارمشاهده کند بلرزد وموبران اوراست شود ۰

ابازیر : آنچه درطعامهاکنند ، اعمّ ازآنکه بقول باشد یااد ویّهٔ یابسه ۰

ابم کماجی : بترکی اسم خبازیست ۰ ابتل : بهندی فرنجمشکست ۰ ابرك : به هندی طلق است ، ابزار : مؤلّف تذکره گوید بلغت شامی گیاسورنجان است ۰ ابوفروه : اسم شاه بلوط است ۰

ابن آوی :کلب برّی است ، وبفارسی شغال نامند ·

ابوتمرون : بلغت رومی نغراست ،

ابزارالقطه : بلغت مغربی ابرون صغیراست ·

ابوالاجساد : کبریت است ·

ابوالارواح:زیبق است ·

ابلیوا : بلغت عربی ابرونست ·

ابریز : براءمهمله مکسوره وزاءمعجمه ذهب خالص است ·

ابرویون : بلغت یونانی اسم اشنه است ·

ابیثون : بیونانی رایثج است ·

ابارون : بیونانی وج است ·

ابکون : نشا است ·

اب : سنبل الطّیب است ·

ابوقلمون : حجرالیشف است ·

ابلیزطین : مصریست ·

ابرق : شفنین بحریست ·

ابوعماره : صقراست ·

ابریمون : برومی اسم ابرسا است ·

ابرقلیا : برومی اسم اسفناج است ·

ابوغلسن : برومی گل خیریست ·

ابرنی :برومی اسم لوف الصّغیراست ·

ابوطامون : بیونانی اسم قفرالیهود است ·

ابرنج : برنج کابلی است ·

ابراهیمیّه : ازجملهٔ اغذیه است وآن آشیست که باآب غوره و قند و عود وادویّهٔ حارّه وبادام وگلاب ترتیب دهند مقوّی معده ودل وجگرومفرّح است .

اترج : بفارسی بالنك وترنج نامند پوست اودرد ویم گرم وخشك وتخمش در اوّل سیم گرم ، ودرآخرد ویّم خشك وبرگ وشکوفهٔ آن درآخرد ویّم گرم ومجفّف ومحلّل وملطّف اند وترشی اومقوّی دل ودرآخرد ویّم سرد وخشك وقابض ومسکّن وصفراوی ومقطّع مرّةالصفراء وباقوّهٔ تریاقیه وملطّف ومشهّی وصاف کننده روح وخون ازصفراء ومانع ریختن صفرا بمعده وامعاء وجهت خفقان حارّه وتقویت معده وجگروتسکین حرارت احشاء ویرقان وتشنگی و اسهال صفراوی وکبدی وضماد اوجهت گزیدن عقرب پرنده ومارشاخدارنافع و طلاء او جهت کلف و قوباء وجهت قلع رنگ سیاهی ومرکّب ازجامه وقطوراوجهت یرقان که درچشم باقی ماند وغرغره بمطبوخ اودرسرکه جهت اخراج زلوکه درحلق مانده باشد مفید ومضّر سینه وعصب ومصلحش شربت خشخاش وشراب التین وبدلش آب نارنج وآب لیموو چون جواهرومروارید رادرآن بخیسانند مضمحل سازد ورّب اودرافعال قویترازرّب غوره است و جهت غلبهٔ صفراء وتشنگی مفرط وقطع قی ودفع سموم واکتحال اوجهت بیاض وطلاء او جهت قوبانافع است ، وگوشت اوکه شحم نامند دراوّل سرد وتر ودیرهضم ومضّر حرارت غریزی معده ومانع صعود بخارات ازمعده بدماغ وسورث قولنج ومصلحش عسل است ، و پوست اومقوّی دل ودماغ ومعده واحشاء ومفرّح ومشهّی وباقوّة تریاقیه ومعطّش ومحلّل نفخ ومفتح معده خصوصاچون باعسل پرورده باشند وطبیخ خشك اومسکّن قی صفراوی و مضغ اوجهت خوشبوکردن دهان وعصارهٔ پوست وگوشت اوکه باهم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع وهمچنین ضماد اوهمین اثر دارد وطلاء پوست محرق اوباشراب جهة برص بسیارمفید وغیرمحرق اوراچون درجامه بگذارند مانع کرم زدن آن وچون پوست یکعدد اورا بالتّمام درشراب اندازند درساعت ترش کند ، ومضرّجگرحارومصلحش عسل ومضرّد ماغ حارومصدّع ومصلحش بنفشه وقدرشربت ازخشك اوپنج درهم و از مرّبا هفت

مثقال وتخمش در افعال مانند پوست اووبا قوهٔ مسهله ود ومثقال ازمقشر اومقاوم جمیع سموم حیوانی وقویترازتریاق کبیروباآب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرّب وبدستور ضماد اووآشامیدن یکدرهم ازمغز مقشراوبغایت مدّر حیض وکشندهٔ جنین ومخرج آن وطلاءاو جهت تحلیل ورم بلغمی وسنون اوجهت تقویت لثه و روغن تخم اوجهت بواسیرطلاءو شربا بغایت موثّرومفتّح سدّه گوش وسریع النفوذ در اعضاءومحلّل قوی وملطّف وچون کسی باآن تدهین کند گویندعقرب بااونزدیکی نکند و مجرّبست ، وضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل ونقرس واورام ود یبلات نافع وبرگ اوهاضم طعام ومسخّن معده ومقوّی احشاءومفتّح سدد وجهت ضیق النّفس بلغمی مفید وشکوفهٔ در افعال مثل برگ اووازآن لطیفتروبوئیدن ترنج مقوّی دل ومفرّح وجهت رفع ضررهواءوبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ اوهمین اثر دارد .

وموءلّف جامع انطاکی مروارید محلول در آب ترنج راکه در قاروره کرده در حمّام گذاشته تاحلّ شده باشد جهت رفع جمیع سموم وامراض اعضاءرئیسیّه وجهت زحیر مجرّب میداند چون بااشربه مناسبه بنوشند وروغن ترنج که پوست خالص شش عدد اورا باروغن زنبق وروغن خیری ازهریك یکرطل یادرد ورطل روغن کنجد انداخته وبهرسه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تاسه دفعه وبیشترگرم وخشك ومحلّل وتدهین اوجهت امراض باردهٔ وعصبانی ود رد مفاصل ورفع لرزیدن تب ربع وبراسفل قدم جهت رفع برودت هوادراسفاروبربدن جهت استرخاءوخوشبوکردن عرق وفالج ، و رعشه ولقوه واختلاج وعرق النّساءود رد گرده ومثانه وجهت رویانیدن مووسعوطاوجهت درد سروعلل سوداوی ود رد شقیقه ومضمضهٔ اوجهت درد دندان نافع است .

اتنکس : بهندی ابخره است .

اتوبك : بهندی درونج است .

اتثمیر : یونانی واسم بابونج است .

اتان : عربی واسم حمار شیرده است .

اثری : بهندی اسم امعاء است .

اثباطون : شرابیست که از آب انگور و عسل وادویّهٔ حارّه ترتیب دهند بسیار گرم و ملطّف وجالی وموافق مزاج پیران مرطوبین است .

اثادیون : بیونانی اسم اشترغاز است .

اثانقون : بیونانی اسم اشق است .

اثرون : بیونانی اسم بنفسج است .

اثامیطیقون : بلغت رومی مواست .

اثمد : بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه وبارصاصیّت واهل اکسیررا اعتقاد آن است که چون چند روز باصابون سبك نمایند قلعی خوب میشود بهترین اواصفهانی است که ازنواحی قهپایه خیزد ودردویم سردودرسیم خشك وگویند درچهارم خشك است و بمراتب درجات دراواختلاف نموده اند قابض ومجفّف قوی وباقوهٔ سمیّه وقاطع جریان خون ازجمیع اعضاء ومقوّی اعصاب ومنقی چرك وگوشت زیاد وجهت تقویهٔ باصره وحفظ صحّت ـ چشم ورفع حرارت ورطوبت وقروح واندمال آن والتیام سایرقروح اعضاء وبااندك مشك مقوّی باصرهٔ پیران وخمول اوجهت قطع جریان حیض و خروج مقعد وضماد اوبرپیشانی ونصف سرجهت قطع رعاف که ازحجب دماغ باشد وباپیه تازه جهت سوختگی آتش وبارو غنها چون بریدن طلاکنند جهت کشتن ورفع قمّل وذرورا وجهت جراحات تازه وقطع خون آن وقروح ذکر و خصیه وطبقهٔ قرنیّه چشم بغایت مفید ، ومحرق اوکه باپیه سرشته برآتش گذاشته باشند تاشعله ورگشته بسوزد ، لطیفتر و مغسول او الطف است وبامروارید و سرگین حردون وشکرجهت غشاوه وبیاض چشم مجرّب وباحضض وسماق جهت دمعه و جرب بدستور مجرّب است . ومضرشش ومفاصل وخوردن اوقاتل است وبدلش آبارو مصلحش شکروکتیرا .

اثرار: بلغت اهل بادیه اسم منبر باریس است .

اثل: لغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گزاست ، بقدر درخت سرو و عظیم وبرگش خشن وبازغب اندکی وثمرش بیشکوفه وبقدر نخودی وبزرگتر ازآن وتیره رنگ مایل بزردی ودرجوف اودانهای ریزه وبهم چسبیده ، وگویند آب آن سرخ است ، وعذبه وثمره الاصل نامند .

ومؤلّف اختیارات بدیعی وجامع انطاکی ومغنی وجامع الادویّه ومنهاج وکامل الادویّه وصیدنه وقانون اقسام سروکوهی ودرخت گزرامشتبه ذکرکرده اند .

وازجامع ابن بیطار، وجامع بغدادی ،ظاهرمیشود ، کهابهل وعرعراقسام سرو کوهیست و طرفاواثل اقسام گزاست، وجوزالابُهل غیرثمرالعرعرو عذبه غیرثمره الطّرفا است ، واثل دراوّل سردودردویّم خشك ، وباقبوضه واندك ملوحه ومرارت وجالی ،و مفتح ومطبوخ بیخ وشاخ وبرگ اوجهت جذام وسدّه وورم سپرز منع وسفیدی موود رسرکه و شراب مقوّی جگروملّین ورم آن وطبیخ اوباآب وعفص وپوست انار قائم مقام حب زیبق است ، درازالهٔ قروح خبیثه وآتشك وآکله ونمله ومضمضهٔ اوجهت دردد ندان وضماد ش جهت تحلیل ورم جگر و بخوراوتاهفت دفعه جهت سقوط دانه‌های آبله و بواسیر و جوششهای ریزه کهآب ازوتراود وخاکستروآب طبیخ اوجهت خروج مقعد وتقویت منافع و درقطع خون همهٔ اعضاءخاکستراومجرّب وقدرشربت ازطبیخ اوتاچهل وپنجمثقال ، واز عصارهٔ اوتاسی مثقال ومضعف معده وبدلش جوزالسّرو ومصلحش صمغ عربیست و شیخ داود انطاکی فرموده :که چون کبریت راباآب اثل ده وزن آن تسقیه نموده هفت بار تقطیرکنند صبغ الاوّل رابعاوثمرش دردویّم سردودرسیم خشك وبعضی دردویم گرم میدانند واصلی ندارد وقاطع اسهال وسیلان خون ورادع مواد ومقوّی معده وجگروسپرز واعصاب ، وآشامیدن او جهت نفث الدّم وربوومنع نصبا نزلات واسهال صفراوی ،و رطوبی وبواسیر وباکل خوردنی وبدستورد وذرهم ونیم اوبایکدرهم ونیم گلنارکهدرسه

دفعه هردفعه بهمین مقدار بنوشند ،جهت قطع اسهال مجرّب ودرحبس سیلان ــ خون بسیارمفید و طبیخ یکوقیه اووخیسانیده ماش در آب گرم که باشکربنوشند جهت یرقان وگزیدن رتیلاوجرب رطب ورطوبات رحم ودرمزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفّن نافع وچون نقیع اوسه روزیاهفت روزبنوشند واز عقب اودوغ ونان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن وخوبی رنگ رخساروتقویهٔ معده وتنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ اومیشود وچون با صندل وافسنتین جوشانیده آب اورا باشکر بقوام آورند جهت تقویهٔ اعضاءغذا و اعصاب وسدّهٔ سپرزبیعدیل وبجهت مغص نافع وچون درگلاب خیسانیده درچشم بچکانند ــ جهت رد ع مواد وتقویهٔ اجفان وحدّت بصرمفید وذرورازجهت دفع خون جراحت وبردن گوشت زیاد و غسول اوجهت جرب رطب ونیکوکردن رنگ رخسارود فع قمّل وحمول اوجههٔ رطوبت رحم وفرج ومضمضه بطبیخ اووبد ستورخائیدن آن جهت تقویهٔ لثه وتاکل دندان وضماد مطبوخ اود رسرکه وآب جههٔ ورم سپرز نافع ومضرّ سرومصلحش دوقووقد رشربت از سائیده اود ودرهم تاچهارد رهم وبدلش بوزنش عفص باپیه اناراست ۰

اثلق : بعربی اسم پنجنگشت است ، وبیونانی اغیس نامند ، بمعنی طاهر و پاك ، نبات اومابین شجروگیاه ودرموضع صلب قریب بآبهامیروید ، شاخه‌های او قوی، وصلب وبرگش ازبرگ زیتون ریزه‌تروکم رنگ تروبرسرهرشاخی پنجعدد شبیه بـه پنـج انگشت چون بدست بمالند بوی اود رعطریهٔ شبیه به‌سبیاسه وگلش سفیدمایل‌بسرخی وازرقی وتخمش ازفلفل کوچکتروسفیدوبعضی سیاه وشاخ اورانفعی نیست ومداومت تخم اوقاطع نسل وکاسرباءاست ، دردویم گرم وخشك ، وگویند درسیم خشك است۰

وبعضی دردویم سرد ودراوّل خشك میدانند وباقوهٔ قابضه ومحلّل وملطّف ومفتح ومدّرحیض وتخمش لطیفتروپادزهرسموم ومجفّف منی وشکننده باد ها وزیادکننده شیرو جهت گزیدن مار وهوام وسگ دیوانه وسدّه جگروسپرزوصاحب جنون وباشراب جهـت گشودن حیض بغایت مفید وضماد اوجهت تحلیل ورم صلب واعیاد وورم سپرزوجراحـات

والتوای عصب ، ودرد پاو درد سررطوبی ، وورمی مثل قرانیطس ولثیرغس نافع و بـه دستورنطول مطبوخ اودرسرکه بارو غن زیتون وطلاءاوباآب جهت درد وشقاق مقعـد و حمول وبخور ثمروبرگ اوبامثل آن پونـه صحرائی جهت ادرارحیض درطبیخ او جهـت ورم رحم ومقعد ومرهم اوباکره تازه وبرگ رزجهت صلابت انثیین وفرش کردن برگ اوجهة کسرقوهٔ باه وگریزاندن هوام موثّروبخوراونیزباعث گریختن هوام میشود ومضرّگرد ومصدّع ومصلحش صمغ عربی وقدرشربتش یکمثقال .

وگویند : بدلش دو وزن اوشاه دانه است ، وهفت عدد ازبرگ اومسهل قوی و مجرّبست وگویند ، تکیه کردن برچوب اوود رتحت فراش گذاشتن مانع احتلام وقـاطـع نعوظ است .

اثاناسیا : بیونانی اسم معجونیست بمعنی منقذ الامُراض ، وگویند اسم جگـر گرگ است ، و چون معجون مزبور رایکجزو جگرگرگ است بنابراین باین اسم موسـوم شـده .

اجّا : بلغت هندی اسم درختیست برگش ازبرگ چناربهن تروشکوفهٔ آن چون ریسمان های سرخ گره زده آویخته وبارش شبیه به هلیله ، وچوبش درآتش نسوزد و چون دود رهم بیخ اورانیم کوب بجوشانند ، وبادود رهم نبات یاشهد بنوشند ،جهت حبس بول بسیارآزموده است .

اجـر : لغت یونانی ودرعربی باالف ممدوده وهم بفتح الف مستعملست ودر دویم گرم ودرچهارم خشك وجالی ومقطع وباآب کرفس آشامیدن مفتّت حصاوضماد او باآب غوره جهت رفع شری ومنع ظهورآن وبانمك وسرکه جهت رفع خزازوباسرگین گـاو جهت اورام ثبور بلغمی واستسقاءلحمی وزقی وسوءالقنیه ، وذرورا وجهت قطع خـون جراحات تازه وجلوس برروی آجرگرم جهت زحیررطوبی باردة وریحی مجرب خصوصـا وقتیکه روغن گل برآن ریخته باشند ، وچون آجرآب ندیده رابسیارتافته درآب یادر

شراب اند ازند که آبرا بجوش آورد وسررا ببخار آن بد ارند معرق قوی د رتحلیل مواد بارده د ماغی ونزلا ت مزمنه ود رسرکهنه بیعد یل ومجرّبست وقد رشربتش تا یکد رهم و رو غن او که آجررا بقد ریکمثقال ریزه کرد ه د رآتش سرخ نمود ه بروغن زیتون اند اخته ، بعد از آن کوبید ه با قرع معکوس تقطیرنمود ه با شند بغا یت گرم ، وسریع النفوذ وملطّف ومحلّل و آشامید ن اوراجهت تفتیت سنگ مثانه مجرّب د انسته ومد رّبول وجهت سایرعلل مثانه نافع وکشند ه کرم معد ه ، وامعاء جهت نقص بارد ورياح ونفخ باطنی وظاهری و سموم بارد ه وگزید ن عقرب وفالج ولقوه و رعشه و عرق النّساء ومفاصل وتحلیل خون منجمد وبا شربت زوفاجهت ضیق النّفس ورفع فضلات ریه مفید واکتحال اوجهت تحلیل آب نازل شد ه بیعد یل وحمول اوجهت گشود ن خون بواسیروساقط کرد ن د انهٔ بواسیر و رفع کرمها ی مقعد وفرزجهٔ اوجهت گشود ن خون حیض واخراج جنین زند ه ومرد ه ومشیمه سریع الاثروسعوط آن جهت صرع ونسیان ود لوك اوجهت کشتن کرم د ند ان وتسکین الم آن وطلاء اوجهت زخم آتشك بیعد یل وقطوراوجهت سامعه ونشوق اوجهة امراض بارد هٔ بینی ود ماغ وضماد اوبا اشق جهت ورم سپرز ، بغا یت مفید وقد رشربتش ازیکمثقال تا د ومثقال ومضرّمعد ه ومصلحش سرکه ومضرّگرد ه ومصلح آن کتیرا ۰

اجمود : بلغت هند ی اسم کرفس است ۰

اجواس : بهند ی اسم نانخواه است ۰

اجری : بهند ی گوش است ۰

اجّاص : بفارسی آلوبخارا نامند اگرچه شامل اقسام آلوی زرد وسیاه وآلسوی و وآلوی ترش جنگلی وشاه بلوج وآلوی سرخ است ، ومراد ازوآلوی سیاه بزرگست د ر اوّل سرد ود رد ویم‌تر وملیّن ومزلق مسهل صفراء رقیق ومسکن حرارت د ل وقی صفراوی ، و تشنگی وجهت تبهای حارّه وصداع حاروخارش بد ن نافع وطبیخ نیم رطل اود رد و ـ رطل آب که بنصف رسد باقد ری شکرمسهل خوبی وبی‌اذیّت است ، وموافق سینه ومثل

سایرترشیهامضرّبسعال نیست ، ونقوع اومرطّب معده وجهت قی وغیثان حارّه مفید وغرغره بطبیخ برگ وبیخ اوجهت ورم لهاه ورفع نزلات دماغی وورم لوزتین وتقویت بن دندان وآشامیدن اوجهت رفع کرم معده وضماد برگ اوبا سرکه جهت کشتن کرم امعاء مجرّب ومضرّ دماغ ومصلحش عنّاب ، و مضرّمعده ومصلحش کلقند ودرمبردین مصطکی وکندرو عسل وقدرشربتش تانیم رطل وبدلش تمرهندی وآلوی صحرائی وجنگلی مجفّف ومطبوخ اودرگلاب قابض طبع وصمغ آلوگرم ترازصمغ عربی و یبوست آن کمترازآن ومفتّت حصاه وجهت سرفه نافع واکتحال اوجهت حدّت بصروضماد اوبا سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید ورّب اوسرد وتر ومليّن طبع ومسکّن تشنگی ودرتبهای حارّه والتهاب مواد وسایرآثارمثل آب اوست .

اجوان : بهندی اسم بیخ است .

اجلاجندن : بهندی صندل ابیض است .

اجولا : بهندی فودنج بریّست .

اجلی کروی ککری کاشیر : بهندی عصارهٔ قثاءالحمار است .

اجامّ ابیض : ادرکست .

احیون : بحاءمهمله لغت یونانی وبمعنی رأس الافعی است وآن ثمرگیاهی است شبیه بسرافعی وبیساق ونبات اوخشن وباریك وبرگش ازبرگ ابوخلساءوکاهوریزه و بارطوبتی که بدست چسبد وخاردارو خرغب وشاخههای اوبسیاروما یل بسفیدی و ریزه وازدوجانب اوبرگ میروید وبرگش باریك وریزه وگلش بنفش وثمرش شبیه بسرافعی ، و بیخش بقدرانگشت ومایل بسیاهی ، وباریك ودرازدرد ویم گرم ودراوّل تر ومفتت و حصاه ومدرّ بول وحیض وشیرو عرق وبیخ اومقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصاافعی چون باشراب بنوشند واگرباشراب وچیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت دردکمرمجرّبست ، ومورث خارش وجوشش ومصلحش شیرو قدرشربتش تادومثقال وبدلش دانه ترنج است .

احریضن : بفارسی گل کافشه وبرنگ زعفران وبلغت دیلمی کاجیره نامند ، و بستائی اودرد ویم گرم ودر اوّل خشك وبری درسیّم گرم وقوتش تاسه سال باقی مانند منضج وباقوهٔ قابضه ومحرّك باه ومنوّم ومحلّل ومقوّی جگروگدازندهٔ خون منجمد مطلقا ،و ضماد اوباعسل جهت قوباوباماست برمثانه جهت احتباس بول مجرّب است وطلاءاو با عسل جهت بهق وبرص وقلاع اطفال وباسرکه جهت خارش بدن واورام حارّه و باد سرخ و ورم جگرمفید ومضرّ سپرز ومصدّع ومنجّرومفسد معده ومصلحش عسل وقدرشر بتش یکمثقال وچون باگوشت بجوشانند باعث زود مهرّاشدن ولذاذه اطعمه میشود ۰

احداق المرضی : بهاراست واونوعی ازاقحوان ومذکورخواهد شد ۰

احداق البقر : عنب اسود است ۰

احلب دیا : سریانی اسم شبرم است ۰

احیدیاواحادیا : بیونانی افعی است ۰

اخثاءالبقر : بخاءمعجمه سرگین گاواست ، درآخراوّل گرم ودردویم خشك و محلّل وجاذب وآشامیدن دومثقال تاسه مثقال ونیم ازسوختهاوجهت استسقاء و رفع سموم بسیارنافع وآزموده وضماد تازهٔ که سردنشده باشد جهت ورم جراحات عارضه ازکارد وامثال آن وقطع سیلان خون وثبوررحم واندمال جراحت ودردمفاصل وعرق النّساء و رفع الم گزیدن هوام ووثی وباآردجوجهت جوششهاوباسرکه جهت ورم حاروباعسل جهة اورام بارده وبابوره وگوگرد وامثال آن جهت استسقاءوبازعفران جهت گشودن خراج و باقلی جهت ورم پستان وباآب اسقیل جهت قوباءوسعفه ودواءالثّعلب مجرّب وباسرکه جهت خنازیرواورام صلبه وثولول وگزیدن زنبورورم وردزانووتکرارضماد پختهٔ اودرروغن زیتون وگذاشتن بربدن تاخشك شود جهت بیرون آوردن خاروپیکان وامثال آن ازبدن وبزیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده وهرگاه مدّتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده وبرپشت زهاروتهیگاه جهت رفع قولنج ورمی وریحی ، سریع الاثراست ، وبرمقعد جهت

درد و ورم آن وطلاء سوخته آن با سرکه برپیشانی جهت قطع رعاف ونفوخ اود ربینی به دستورجهت رعاف وباروغن زیتون جهت نقرس وبخوراوجهت عسرولادت وگریزاندن پشه وقطورسائیده اوباروغن بادام تلخ وشراب جهت الم وضربان گوش بسیارمفید است ۰

اخروس : بیونانی اماریطون است ۰

اخواس : بیونانی کمثریّ بریّست ۰

اخیلوس : بیونانی نانخواه است ۰

اخله : بلغت مصری بستیاج است ۰

اخسینه : خردل بریّست ۰

اخریط : کرّاث برّی است ۰

اخریطوس : کرنب بریّست ۰

اخیروس : نباتیست غیرگندم صحرائی منبت اوکنارآبها شبیه بگیاه ارزن وثمرش سیاه وریزه وگلش سفید وثمرش درادویه چشم وگوش مستعمل وباقوهٔ مجفّفه ومحلّله، و قانصه است ۰

اخینوس : اخیروس است ۰

ادرك : عربیست بفارسی آلوچه سلطانی نامند دراوّل سرد ورسیدهٔ اودر دوّیم ترومسکن جدّه صفراء وملّین طبع ورب اوقابض وآب برگ اوکشنده کرم معده ونارس او مسهل بعصروقاطع قی ونفاخ ومفسد معده ومصلحش کلقند وآب آلوچهٔ رسیده مجهة سرفه حاروصاحب دق نافع است ۰

ادارا : بلغت بربری اشخیص است کاسد الأرض عبارت ازاوباشد ۰

ادفوس : بیونانی عرعراست ۰

ادرافس : آذریونست ۰

ادّویه حارّه : عبارت ازابازیراست ۰

ادویّهٔخوشبو : عبارت ازافادیه است ۰

آذرگون : بفارسی اسم آذریونست ۰

اذاراقی : بذال معجمه لغت سریانی وبفارسی کچوله ودرتنکابن و مازندران کلاج داروناماند بیخی است مدوّروپهن وبسیارتلخ وخشك اوبغایت صلب است وبعد از آنکه درآب خیسانیده پوست اوراگرفته باشند بسوهان ریزه باید کرد وبرگش ازبرگ بنفشه سبزتروسطبرتر وخال سفید برروی برگ نمود اروگلش مثل بنفشه ودرغایت سرخی وساقش ازساق بنفشه سطبرترو سرخ ودرآخرسیّم گرم وخشك وسمّ حیوانات دمداروبالخاصیّه مبدّل مزاج بسیارسرد است ، بمزاج طبیعی بدون احتراق خلط وجهت فالج و درد کمروامراض بارده وعصبانی مجرّبست ، وضماداوجهت کلف وقوباو عرق النّساءومفاصل وامراض بارده مفید ومشوّش ذهن ومسکرومصلحش شکرواد ویه خوشبووقدرشربتش از یکدانگ تسادودانگ ویکمثقال اوکشنده است ، ودرکتب هنود خواصّ اوبسیارذکرکردند وچون بصحّت پیوسته بود ذکرننموده وحقیرمعجونی ازوترکیب نموده درد ستور ثانی مذکوراست ، ودررفع فالج واسترخاءودردهای بارد مجرّب وبیعدیل ۰

آذریو : بیونانی بیخست سیاه رنگ شبیه بشلغم وبرروی اوچیزهای مثل کره رسته وگیاه اوخاردارروبقدرشبری وبسیارشاخ وبرگش شبیه بکرنب وثمرش شبیه بغلاف نخودودرآن دوعددیاسه عدد دانه مایل بزردی ومنبت اوکشت زارهااست وبسریانی عرطنیثانامند وبفارسی چووهٔصبّاغان گویند واوغیرچووهٔگازرانست وقسمی ازبخورمریم است ، ودربردن چرك ازپشمینه وجامه مثل صابونست ودروسط سیم گرم وخشك ، و جالی ومعطس ومفتح ومسکن فواق ومدرّ بول وحیض ومسقط جنین ومفتت حصاومحلّل وجاذب فضول دماغی وباقوهٔتریاقیّه وجهت گزیدن هوام وتسکین دردآن ودفع موادّ مفاصل بقوهٔمسهله وجهت احتباس حیض وضماداوباسرکه جهت عرق النّساء ، و داء الثّعلب و ورم سپرز وحمول اوجهت بواسیروتنقیهٔرحم واعانت برحمل وذرورا و جهت

جراحات خبیثه وسعوط اومفتّح سده مصفات وبغایت معطّس وطلاءخاکستراوجهت ــ مفاصل ودرد ورك نافع ومضرّاحشاءومصلحش ربّ مورد وکتیراوقد رشربتش تایکمثقال وسه مثقال اوکشنده وبدلش دررفع سم بوزنش دانه ترنج وزردانه طویل وفودنج است ۰

اذرقی : غیراذاراقیست ودرترجمهٔ باهرومستجوك مذکوراست کهآنشبیه بزبد البحراست ، درنهایت حدّت و بغایت محلّل ومسکّن دردهای بارده مزمنه است و خوردن اوبقدردانگی کشنده ودراطلیه مستعمل است وظاهراقسم دوّیم زبدالبحر باشد ۰

اذخر : بفارسی کاه مکّه وگربهٔ دشتی نامندنباتیست شبیه بکولان که نوعی از اسل است ، بیخش غلیظ وبسیارشاخ وباریك وبرگش ریزه ترازکولان وازآن درحجم و قدکوچکتروما یل بسرخی وزردی وثقیل الرایحه وشکوفه اوبسیاروانبوه وسفید وباعطریّه و تند طعم وگزنده ودیسقوریدوس فرموده که قسمی ازوراثمری میباشد سیاهرنگ دردوّیم گرم وخشك ومحلّل ومفتح ومدرّبول وحیض وفضلات ومقطع اخلاط ومنضج ومفتت حصاه و مسکن اوجاع بارده باطنی ومقاوم سموم هوام وجهت ورم جگروسدّه آن و ورم فم معده و رفع نفث الدّم وبادهاوجهت استسقاء وعلل گرده وریه وشدخ عضل وبامصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی وباترنجبین جهت سپرز ویکمثقال اورابافلفل بالسّویه جهت رفع غثیان مجرّب دانسته‌اند وجهت ازالهٔ خوف نافع وضماداوجهت ورم باردجگرومثانه و معده وسپرز ورياح جميع اعضاءوجلوس درطبیخ اوجهت ورم رحم ودرد مفاصل ومضمضه وسنون اوجهت دردد ندان وتقویهٔ لثه و عمورود فع رطوبات ومداومت آشامیدن طبیخ اوجهت مفاصل بارده بغایت مفید وباسکنجبین جهت اواخرتبهای بلغمی مجرّب و شکوفهٔ اولطیفترود رافعال ضعیفتراست ومضرّ گرده بسبب شدّت ادرارومضرّمحرور و مصدّع ومصلحش گلاب وصندل وقدرشربتش ازنیم مثقال تایکمثقال وبدلش راسن ، و قسط وبدل فقاع اوقصب الذریره است وعرق ازخربغایت لطیف وباقوّه تریاقیه ، ودر

افعال شبیه باوست ، و روغن اوکه شکوفهٔ اذخررا در روغن زیتون بقدریکه اورا بپوشاند گذاشته باشند ودوماه تابستان درآفتاب پرورده وسه چهارمرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند درسیم گرم وخشك وباقوهٔ قابضه وآشامیدن اوجهت تحلیل ورم بارد باطنی وطلای اوجهت دردهای بارد وبرص ورویانیدن موواانواع خارش اعضاء و رفع ماندگی ودلوك اوجهت دردد ندان و ورم لثّه وجوشیدن دهان نافعست ۰

اذارافیون : باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحراست پرسوراخ وبسیارسبك وازفرنگ آرند شبیه بزهره ۰

آسیوس : درافعال از زبدالبحراقوی وازسموم قویّه وقدرودانك اوکشنده و طلاءاوباآب جهت عرق النّساءو ورم پستان وجرب وکلف وثبورواکتحال اوجهت رفع ناخنه وبیاض قوی چشم دواب بسیارموءثّراست ۰

اذریون : بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست مابین شجره وگیاه به قدر زرعی برگش بیزوایدونرم بقدربرگ جرجیروبااندك زغبیه وگلهای اوبزرگ وپهن ومدوّر وزرد ودرخشنده ودروسط اوبرگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه روبآفتاب دارد وبحرکت اود ورمیکند وبری اوقویترازبستانیست وتشویش اقوال موءلّف اختیارات برارباب بصر پوشیده نخواهد بود ودرد ویم گرم وخشك ومحلّل وجالی وباقوهٔ تریاقیه ومدرّحیض وفضلات ومسقط جنین ومبهّی ومفتح قوی ومفتت حصاه وجهت جراحت ریه وتقویت معده وجگرووجع فوءاد وبواسیروگزیدن هوام وگریزانیدن اووثیقهٔ دماغ واحشاءورفع قولنج وتفتیح سدّهٔ دماغی ونقصان شمّ واستسقاءویرقان وامّ صبیان و امراض باردهٔ وچهاردرهم ازآب برگ اوباآب گرم مقّی قوی ویکدرهم اومقوّی دل بارد المزاج ومورث غضب درمحرورالمزاج ودودرهم ازبرگ کوبیدهٔ اوجهت اخراج جنین ورفع احتباس حیض وضماد اوجهت دردمفاصل وعرق النّساءوخنازیروبرکمرجهت نعوظ و حمول بیخ اومسقط جنین ومعین آبستنی عاقر وآب بیخ اوجهت دردد ندان بارد نافع

ومضرّ سپرز ومصلحش فایند و عسل ، و مضرّ محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش ازآب گل وبرگ وبیخ اوتا چهار مثقال ، وازجرم اویکمثقال وبدلش مثل ونصف اوسلیخه و ربع او زعفران وازخواصّ اوست که مگس بگل اونمی‌نشیند ، وازدود اوموش جلیاسه ، میگریزد وچون حامله قدری ازو رادر دست چپ گرفته دست راست برروی اوبگذارد به طفل ضرر عظیم میرسد واگرمدّتها بدستورنگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود .

اذان الفار : آنچه درکنارآبها وبیشها وسایها روید ، بستانی نامند وبرگ او مایل بتد ویروشبیه بگوش موش وگیاه اوبیساق وبیگل وبرروی زمین پهن میشود ، و شاخه‌های اوسه پهلوست وچون بدست بمالند بوی خیارازوظاهرمیشود واین‌نوع رامزاج درسیم سرد وتروبا قوهٔ قابضه وبااندك قوهٔ محلّله وضمادش باآرد جوجهت ورم حارّ چشم وسایراعضاء وحمره وجمره وقطورآب اوجهت درد گوش و ورم حاراووسعوط جهت صداع حارّ نافع است ومسکّن التهاب وغثیان ومسقط کرم معده است وبزّی اوسه‌قسمست‌قسمیرا شاخه‌های بسیاربارىك ازیك اصل میروید وشاخه‌های اسفل سرخ ومجوّف وبرگها باریکترو درازترازنوع بستانی ومایل بسیاهی ووسط وپشت برگها محدّب ، و اطراف برگها شد وزوج زوج برشاخه‌ها رسته‌وهرساقی مشتمل برساقه‌های ریزه وگلش لاجوردی وبعضی راگلش زرد وبیخش بقدرانگشتی وپرشعبه وفرق میان ایند وقسم واسقولوقند ریون‌آنست که اینرابرگ نرم ودرازوریزه است ، اسقولوقند ریون‌بخلاف اوست درحرارت و برودت معتدل ودرد ویم خشك وجهت صرع ولقوه واوجاع بارده وصداع نافع ومقوّی معده ، و مفتح ومحلّل ومدرّ بول وضماد اوجهت گزیدن افعی وسعوط اوجهت لقوه وطلاء بیخ او جهت نواصیرچشم بسیارمفید و غرغرهٔ اوباماءالعسل جهت تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضرّمثانه ومصلحش مرز نجوش وقدر شربتش تادومثقال است وگویند مصلح اوتخم خرفه است .

وقسم دیگر منابت اوریگزارها است ، وشاخه‌های اوبرروی زمین پهن میشود ، و

برگش مایل بتد ویروبی‌گل وبسیار شبیه بنوع بستانی وازآن ریزه‌تروباحرافت است ۰

وگویند: بی‌گل‌نیست بلکه‌بجهت نهایت ریزگی‌وچسبید ن‌اوبه‌شاخه‌های‌چند ان مرئی نمیشود ، ود رسیّم گرم وخشك وازجهت سموم واورام بارده ورفع‌آثاروجلب پیکان وخارازبدن نافع وضماد عصارهٔ‌اوبرکمروقضیب ومراق باعث تحریك عظیم باه حتّی پیران ومأیوسان رابحال میآورد ومطبوخ خشك اوراچون ضماد کنند د راین اثرضعیف تراست وقسم سیّم رابرگ مایل بتد ویروخارناك ومزغب وشاخش شیرد ارومفروش برروی زمین د ر آخرسیم گرم وخشك وباقوّهٔ سمیّه وزبونترین اقسام ومقیی‌ءقوی ومسهل‌وزیاد او کشنده است ، والصاق برگ اوبررخسارسرخی بشره وشیراومقرّح‌جلد وموٴلّف مالایسع‌گوید ،که چون سه مثقال ونیم اوراجوشانیده آب اورابانعناع بنوشند و ازعقب اوماهی شوربخورند جمیع کرم معده رادفع میکند ود یگرمتکوّن نمیشود وموٴلّف تذکره این خاصّیت رابه جهت نوع‌بستانی اوذکرکرده‌است ۰

وابن تلمیذ د رمغنی میفرماید : کهاقسام اذان‌الفارغیرمرزنجوش است وهمچنین ازسایرکتب نیرهمین معنی ظاهرمیشود چه مرزنجوش متّصف بصفات د یگروازجمله ـ ریاحین وباعطریه وبرگش شبیه بگوش موش ومایل بتد ویرنیست ،وگل‌اوسفید مایل به سرخیست وتخمش شبیه بتخم ریحان وشفاف میباشد وتشویش قول‌صاحب اختیارات نهایت ظهورد ارد ۰

اذان الأرنب : بلغت بربری لصیقی‌است ۰

اذان الفتر: عصی الرّاعیست ۰

اذان الثور: لسان الثّوراست ۰

اذریاس: بلغت‌عبرانی ثافسیااست ۰

اذان العبد : بلغت بربری مزمارالرّاعی است ۰

اذان الفیل : لوف الکبیراست ۰

اذان الجدی: نوع بزرگ لسان الحمل است ۰

اذان الشّاه و اذان الغزال: لصیقی است وگویند لسان الحمل است دبلسی رااذان الغزال نامند ۰

اذان الدّب: فلومس است ۰

اذان القسیس: نوعی ازابرون است ۰

اذناب الخیل: لحیه التیس است ۰

ارمال وارمالك: وبسریانی ارمالی نامند دواءخشبی است ، شبیه بقرفه‌وباعطریّه منابت اوهند ویمن ونبات اوبقدر زرعی وبرگش تیره رنگ وگلش کبود وبی‌ثمرومستعمل ــ پوست اوست ومایل بزردی میباشد ودرآخرد ویم گرم وخشك ونایب مناب قرنفل ودارچینی ومقوّی دل واحشاءمعین هضم وجمیع قوتهاوحابس طبع ومانع انتشارزخمهاوآکله ومدّر فضلات وضماد اوجهت ثبور واورام واندمال قروح ومانع تعفّن اعضاءوبوئیدن اوجهةتقویة دماغ ومضمضه اوجهت استحکام لثه وامراض دندان وطلای اوجهت اصلاح ناخن و آشامیدن اوجهت قطع بخارات کریهه وبوی دهان ورفع رمد بارد نافع ومصدّع محرور و مصلحش کزبره وقدرشربتش دومثقال وبدلش سلیخه ودربوی دهان کبابه ۰

ارقیطون: معرّب ازارقیثون یونانی وآن نباتیست مزغب ساقش مربّع وسست ــ قریب بزرعی وبرگش مایل باسداره واکلیل اومایل بسرخی وتخمش بقدر زیره‌وازآن‌کوچکتر وسیاه وتندطعم وبیخش نرم وسفید وشیرین دردویّم گرم وخشك ولطیف وجالی ومجفّف ودرامراض دهان ودندان ودردسینه ونفث مدّه وتسکین دردمفاصل بیعدیل و نیم رطل ازطبیخ اوجهت عسرالبول وعرق النّساءوضماد اوجهت سوختگی آتش ومفاصل و شقاق وقرحهٔ سرانگشتان که ازبرودت باشد نافع ومضرّکلیّه ومصلح اوروغنهاوقدرشربتش تاشش درهم وبدلش بنجست ۰

وموءلّف مالا یسع گوید : صنف دیگرازومیباشد وبرگش شبیه برگ کدووازآن بزرگتر

وصلب مایل بسیاهی ومزغب وبیخش بزرگ وسفید ومجفّف باقبض ومحلّل وذ رور برگ او جهت قروح خبیثه نافع وبد ستورضماد تازهٔ اووطلای مد قوق اوجهت د رد مفاصل که با حکّه باشد بیعد یل وچون د ود رهم بیخ اورا بامثل اوحبّ صنوبربنوشند جهت ثقیهٔ چرك شش نافعست ۰

ارمنین : بیونانی اسم نباتیست که برّی وبستانی میباشد وبرّی او غیرمستعمل و بستانی آنرا برگش شبیه ببرك ابهل وساقش مربّع وبقد رنصف ذ راع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا ومایل بطرف اسفل وتخمش سیاه ود راز وتخم برّی اومستد یرواغبر و گویند ارمنین د رخت قلقلان است ، ود رسیم گرم ومحلّل وجدّاب ویکد رهم اوبا شراب بغایت محرّك باه وضماد مطبوخ اومحلّل اورام بلغمی وجاذب پیکان وخارازبد ن ومخرج جنین وقطوراو باعسل حبّه قرحهٔ چشم نافع است ۰

ارد قباقی : بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبروبسیارشد رایحه ولا ذ ع ود رغایت حرارت واجتناب ازاولی است مگرد راطلیه که بامصلحات استعمال نمایند وموءلّف اختیارات گوید : فناءالحمار است وسند آن ظاهرنیست وصاحب مغنی گوید ثمراو را غلاف میباشد ۰

اراك : د رخت مسواکست شجراوقریب بد رخت انار وبرگش عریض وخزان نمیکند وخارد اروگلش مایل بسرخی وثمرش بقد ربطم وبعد ازرسید ن سیاه میشود وبا اند ك حلاوتست د راوّل گرم ود رآخرتانی خشك وجالی ومحلّل ومقطع ومفتح سدّه وجهت رفع رطوبات لزجه ورياح غليظه وضماد مطبوخ اود رروغن زيتون جهت تحليل ونرم رحم ، و بواسیروسعفه وطبیخ اوجهة عسرالبول وتنقیهٔ مثانه وتخم اوجهت تقویهٔ معده ود فع اسهال بغایت نافع وضماد برگ اومحلّل ومانع نزلات وماشراونمله ومسواك کرد ن بچوب اوجالی د ندان ومقوّی لثه واکثاراومورث جوشش الهاه وسجح ومصلحش کتیراوقد ر شربت از طبیخش تانصف رطل وازتخمش تاسه د رهم وبد لش صندل است ۰

ارتکان : بلغت فارسی سنگ ریزه‌های سبك است ، زرد رنگ وکوچك ومحرق او لطیف وطلای اوباآب گشنیزومانند اوجهت اورام حارّه وبامحلّلات جهت بردن گوشت زیاده وباقیروطی جهت رویانیدن گوشت وبامدرات جهت ریزانیدن حصاه‌نافع ، و اجتناب ازخوردن آن اولی است .

ارز : معرّب ازاوریزیونانیست وبفارسی برنج نامند دردویم خشك ودرحرارت و برودت معتدل وبالخاصیّه درمحرورالمزاج حرارت ودربارد المزاج برودت احداث میکند وظاهرابجهت این تأثیرقدماواکثرمتأخّرین مرضی رامزوره‌ازبرنج نفرموده‌اند ومخصوص ــ اصحّادانسته‌اندچه درمرضی احداث کیفیّة متضادّه ودراصحّاکیفیّة متوافقه شرط است وحکمامتفّق‌اند برآنکه اوباعث طول عمروصحّت بدن است ودرحدیث اینمعنی نیز ورود یافته ، وبرنج هندی رالزوجه کمتروراچیناناماند وبرنج سرخ فارسی راقبض بیشتروسفید درتغذیه قویتروا قسام اومسدّد وقابض وبتنهائی قلیل‌الغذاءوجهت زحیروا سهال دمو واختناق رحم وامراض گرده ومثانه مفید وباشیر وشکرکثیرالغذاءومبهّی ومسمّن بدن و مولّد منی وبادوغ تازه وسماق مسکن حرارت وجهت اسهال صفراوی وتشنگی وغثیان نافع وباشیربرجهت زحیروباپیه کرده‌بزو روغن جهت مغص واکثارا ومصلح حال بدن و رنگ رخسارومولد خلط صالح ومورث دیدن خوابهای خوب ومولّد قولنج وسدّه واعتقال طبع ومصلحش خیسانیدن اودرآب نخاله وخوردن اوباشیرینی وچون درآب قرطم بجوشانند رفع سدّه‌اومیکند وآشامیدن آب مطبوخ اومثل‌ماءالشّعیرمسکّن لذع اخلاط مرارئ معده وامعاءباشیرتازه بالمناصفه ده روزخوردن جهت تولید منی‌مجرّبست وحقنه بآب مغسول اوجهت سحج وقرحهٔ امعانافع ودرجلادادن جواهربیعدیل‌است و آب نخالهٔ اودراین باب قویتروطلای اوباترمس جهت کلف وآثاروضمادا اوباپیه‌جهة گشودن دمل وذرورش جهت جراحات تازه وآشامیدن آرد برنج که بسیارپخته باشند باپیه‌گرده بزجهت افراط اسهال مرضی واسهال دوائی وسحج بغایت مجرّب وآب مطبوخ شلتوك

مسقط جنین وپوست شلتوك که بسیارنرم صلایه نکرده باشند ازجملهٔ سموم است ۰

وگویند یکمثقال اوکشنده است ومؤلّف تذکره منکراین اثراست ومکرّب و مصدّع میداند و سعوط کرد برنج که درحین سفید کردن اوبهمرسد جهت قطع رعاف مجرّب ، و بدل برنج آرد جومغسول است ۰

ارز : بضمّ اوّل وسکون راء درخت صنوبر بی باراست وزفت رطب ازوحاصل شود ۰

ارسطون : شراب غلیظی که ازخمروادویّهٔ حارّه ترتیب دهند قویترازخمر و مقوّی احشاءباردهاست ۰

ارند برند : بیخی است شبیه به پیازشکافته وازسیستان آرند ومؤلّف تذکره گوید که آن بیخ سوسن سفید است که بفارسی آنرا سوسن آزاد نامند ، وزنبق عبارت ازاوست بغایت گرم وجذّاب وطلای اوجهت قطع خون بواسیرمفید وآشامیدن اوبغایت مدرّ حیض وقدرشربتش تایکدرهم است ۰ ومؤلّف مالا یسع گوید :که آن بیخ سوسن احمر بریّست که دلبوث نامند ۰

ارجوان : معرّب ارغوان فارسی گرم مایل باعتدال ومخرج اخلاط لزجه وجهت برودت معده وکلّیه تصفیهٔ لون وطنح اومقیّیء ومنقی آلات تنفّس ومعده وسوختهاو ــ جالس نزف الدّم وخضاب نیکوست وزنان ازوخطّاط میسازند وریشه بیخ آن راچون بقدر دودرهم بجوشانند مقیی ءقوی است ومصلحش برگ عناب وتمام وبدلش صندل سرخ و نصف آن گل سرخ ودانهٔ ارغوان دارادویّه عین قائم مقام تشمیزج است ۰

اراقو : بیونانی تخمیست سیاه ومدّ وروتلخ درمیان گندم وعدس میباشد و بــه فارسی سیهك نامند ملیّن ومحلّل وضماد اوباسرکه جهت اورام صلبهٔ حارّه وتسکین درد آن وردّی الغذاءونفاخ ومورث قولنج ریحی ومصلحش سرکه ممزوج بشیرینی ۰

ارنب بری : بفارسی خرگوش نامند وعربی ثمورگویند وارنب معرّب ازارنبا سریانی است واوحیوانیست معروف وگویند مثل زنان حایض میشود ومنقلب میگردد نراوبمادگی و

بالعکس ، وبهترین اوسفید است ، ودراوّل سیم گرم ودردویم رطب وگویند خشک است پوشیدن پوست اومسخّن بدن ومعدّل خلط وقاطع بواسیرومانع تأثیربرودت دربدن و موی محرّق وغیرمحرّق اوحابس خون همهٔ اعضاءوخون برشتهٔ اوجهت اسهال و قرحه امعاءورفع سموم وطلای خون گرم تازهٔ اوجهت کلف وبهق وثبوریکه آب سفید ازآن ترشّح کند وخشکی کهدرسربهم میرسد ومسکّن دردهای کهنه ومغزسراوکه مشوی باشد جهت رعشهٔ مرضی ودلوک اوجهت اصلاح امراض لثه ودردآن واعانت برویانیدن دندان اطفال وخاکسترد ماغ اوبا پیه خرس ماءالعسل وباآب پیازفصل جهت رفع داءالثّعلب وپنیرمایهٔ اوراچون بقدر قیراطی تانیم مثقال باسرکه بنوشند جهت صرع وتحلیل شیرمنجمد ، در معده وگزیدن افعی وادویهٔ قتّاله وسه قیراط اورا باشراب بجهت تب ربع مجرّب دانستند وطلای اوجهت سرطان عجیب الفعل ودومثقال اوراچون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم وشکم وآشامیدن وحمول آن بعدازظهرسه روزهرروزنیم مثقال مانع حمل زنان وزهرهٔ اوراتأثیربعکس پنیرمایه است وجلوس درطبیخ اوجهت نقرس ومفاصل وخوردن گوشت اومولّد خون غلیظ وبهترازخونیکه ازگوشت گاووبزومیش بهمرسد وبجهت بول در فراش وسلس البول و رعشه وفالج ، وامراض بارده نافع واصلاح اوپختن اوست به بخار آب وبا روغن وشبت ومضرّ محرورالمزاج ومصلحش کاسنی وسرکه وانارمیخوش وچون مجموع آنرا پخته تناول نمایند جهت خدرنافع وهرگاه مجموع آنرا بسوزانند وسه مثقال آنرا بنوشند جهت سنگ گرده مفید وچون جوف آنرا پاك نکرده درظرفی بسوزانند وبا روغن گلسرخ ، طلانمایند جهت رویانیدن موی سربسیارموءثّروضمادخاکستراستخوان اومحلّل خنازیر و پیهٔ اوجهت شقاق ومنع ریختن موبول اوجهت حدّت باصره وسرگین اوبقدرنیم درهم تا یکدرهم شرباجهت سلس البول وبول درفراش وتعلیق هردوچشم اومورث هیبت در نظرها .

وموءلّف تذکره گوید : که چون هفت روز هرروز دوحبّه ازمغزسراوباد واوقیه شیرتازه بنوشند منع سفیدی مومیکند ومجرّبست وموءلّف جامع الادویّه گوید که چون خصیهٔ او را با

نمك تلخ وورس نمکسود کنند ود ود انك آنرا سعوط نمایند جهت لقوه مجرّب است ، و خورد ن اوبا روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده استویلنیاس گوید که چون زهرهٔ آنرا بنوشند خواب بمرتبهٔ براو غلبه کند که تا سرکه باوند هند واستنشاق نفرمایند بهوش نیاید وپنیرمایهٔ اورا با سرکه پاد زهر جمیع سموم میداند وگوید : چون زن فرج اورا پختـــه تناول نماید درحال آبستن شود وهمچنین حمول سرگین اوراد راین باب بسیارموثّر دانسته ونگاه داشتن کعب اوبجهت رفع چشم بد گوید موثّراست ۰

ارنب بحری : حیوانیست صدفی شکل مایل بسرخی ومابین اجزاءاوچیز یست سبز مانند برگ اشنان وسراود رصلابت مثل سنگ وآن هم قاتل است ، ود رنهایت ــ حرارت واحراق وضماد کوبیده اوبتنهائی وباتخم ابخره سترندهٔ موی وهمچنین طلای روغن طبیخ او وسوختهٔ اوجالی باصره ودندان وطلای خون اوجهت کلف وبهق نـــافع است وخاکسترسراوبا پیه خرس وبتنهائی جهت داءالثّعلب بغایت مفید است و ایـن تلمیذ طلای آنراجهت گزیدن زنبورسریع الاثّرمیداند ۰

ارجیقن : معرّب ازارچقینه یونانی وآن زریراست ۰

ارغامونی : بیونانی قسمی ازمامیثاست ۰

ارجن : بعبرانی عنکبوت است ۰

اراه : مصطکی است ۰

ارطاماسیا : بیونانی برنجاسف است ۰

ارسطولوخیا : بیونانی زراومد طویلست ۰

ارمانیا : بیونانی لاجورد است ۰

ارسطا : بیونانی نبات برزالنبج است ۰

ارماط : درخت کاویست ۰

اریصادن : بیونانی دویراست ۰

اریبان : بلغت شام بهاراست ، و او غیرروبیان است کهماهی روبیان گویند ۰

ارتیقس : بیونانی فلفل است ۰

ارمینا : بیونانی نوشادر است ۰

ارقون : حناء است ۰

ارمانیون : بیونانی بذرالنبج است ۰

ارسانیقی : وارسانیقون : بیونانی زرنیخ زرد است ۰

اروسم واروسمین : بیونانی تودریست ۰

ارکض : بیونانی حمص است ۰

اربالیص : بعبرانی خمص است ۰

ارطوناس : بیونانی طین قیمولیا است ۰

ارقب : بعربی تیس جلبیست ۰

اریذا : بیونانی بمعنی بیخ نباتاتست ۰

اریطس : بیونانی نوره است ۰

اروئیس : بیونانی نوعی ازمرواست ۰

ارقلیس : بیونانی نمام پستاشی است ۰

اربعه واربعین : اسقولوقندریا است ۰

ارزیز : بفارسی رصاص ابیض است ۰

ارقان : اسم حنّا است و روغن جلوزرانیزنامند ۰

ارجان : اسم لوزالبربرو روغن اوست ۰

ارطی : بیونانی درخت غراب است ۰

ارماواروشیرد ارو : مرماهوس است ۰

ارطیسا : بیونانی عنقود است ۰

ارمینافن : بیونانی مشمش است ۰

اربیس :بیونانی علیق است ۰

اروتس : بیونانی گرسنه‌است ۰

ارقلیا : خشخاش زید ی است ۰

ارومچك : بترکی عنکبوت است ۰

اروك : بترکی مشمش است ۰

ارپا :بترکی شعیراست ۰

ارغلیم : اسم عبرانی بقله‌الحمقاء است ۰

ارغول : کافورموتی است ۰

ارامونی : بیونانی شقایق النّعمان است ۰

ارشد : مرقشیشاست ۰

اردم : آذریون است ۰

ارقولس : بیونانی اسم ابهل است ۰

ارمونیا : بیونانی اقاقیاست ۰

ارهایر : بسریانی آملج است ۰

اروزوا : بسریانی اوّزاست ۰

ارخس : بیونانی خصی الکلب است ۰

اروینا : بیونانی زعروراست ۰

ارثد : اثلق است ۰

اروسه : ابوخلساست ۰

ارجالون : قاشراست ۰

ارتقی : بیونانی خلنج است ۰

ارزه : بفارسی زفت رومی است ۰

اروانه : بفارسی خیری صحرائیست ۰

ارندی: بهندی خروع است ۰

ارزن: بفارسی دخن است ۰

اردہ: بفارسی رهشی است ۰

اردك: بفارسی بط است ۰

الالف مع الزّاء:

ازاد درخت: بفارسی اسم درختی است عظیم، ثمرش شبیه بزعروروباخوشه و تخمش مثل تخم زعرور درآخربهارمیرسد ومدّتها درد رخت میماند وبرگش سبزاملس مایل بسیاهی وشبیه ببرك ترنج وخزان نمیکند ودرتنکابن جلی دارنامند ودرطبرستان طاخك نامند، ونوعی راثمرشبیه بفندق واین نوع ازسوماتست بعربی سپستان وبهندی ــ بکاین نامند وگلش سرخ شبیه بخیری ودرغایت خوشبوئی گلش درسیم گرم ودرآخر اوّل خشك ومفتّح سدّهٔ دماغی وبرگ اوکشندهٔ قمل وجهت درازکردن موی موءثّروشرش ازسموم وعصارهٔ برگ اوباعسل جهت بادقولنج نافع ومفتح ومدرّوجهت سموم باردهوعرق النّساءواحتباس بول وحیض وتحلیل خون منجمد درمثانه مفید وقدرشربتش تاسه درهم وعصارهٔ شاخههای اوباعسل وبا مفتّح مقاوم جمیع سموم وبرگش سمّ حیوانات وبدلش درد رازکردن موشهد انج است، وچون پوست اورا باشاه تره وهلیله سیاه بجوشانند وطبیخ آنرا بنوشند جهت تبهای بلغمی آزموده ویك درهم تخم اوکشندهاست ۰

وموءلّف تذکره گوید: که عصارهٔ اومفتّت حصاه ومانع غیثان وضماد وبرگ وشاخ او محلّل خنازیروتطول اومسکّن صداع باردهاست ۰

وموءلّف جامع بغدادی گوید که: وقت شراب عصارهٔ اوبهاروپائیزاست ودرد و ــ فصل دیگرممنوع وثمرو ورق اومنقّی قروح متقتحیه سرو عصارهٔ برگ وثمرآنرا باقدری مردا سنگ سائیده باروغن گلسرخ چند روز برروی یکدیگربرسربمالند وهرروز یکبارتجدید کنند وبهرسه روزیکروزحمّام روند وبعدازحمّام بدستوربمالند، وسررا بلباسی خفیف بپوشند

موی را برویاند وقروح آنرا زایل کند ۰

ازرار : کافورموتی است ۰

ازورد : بلغت بربری حند قوقا است ۰

ازوری : دارشیشعان است ۰

ازوا : بترکی صبراست ۰

الالف مع السّین :

اسرود ع :کرمی است که درسبزه‌زارورویگزارمیباشد ضماد او غضب مقطوع رادر ــ ساعت التیام میدهد ۰

اسفیداج : بفارسی سفیداب نامند وآنچه ازقلع ترتیب دهند اسفیداج رومی گویند وبهترین اقسام است ، چون قلع راصفایح کرده بانگورکوبیده باتخم آغشته‌برروی‌یکدیگر گذاشته درخم سرکه یاظرفی که‌سرکه شد داشته گذاشته سرظرفرامستحکم نمایند ببخار سرکه قلعی بمرورازهم بریزد ،پس ازسرکه بیرون آورده خشك کنند پس سائیده بپزند وهمین عمل مکرّر کنند تاهمه قلعی حلّ شود وغسل اسفیداج راعلّت یکی‌زایلشدن‌توشی سرکه است ، وآنچه ازسرب ترتیب دهند یکی بهمین دستوراست ویکی احراق است و اوابهاراست نه اسفیداج ودراحراق اواگرمبالغه شود سرنج حاصل میشود وردویم‌سرد ودرسیّم خشك وغسل اوشرط است ، تالطیف ومجفّف بی‌لذع شود مبردّ ومسّد ومغری وقاطع گوشت زیاد ومدمّل قروح وجهت سوختگی آتش نافع وباسرکه و روغن گلسرخ جهة درد سروباشیرجهت ورمهای حارومفاصل حارمجرّب وجهت زخمهاوشقاق درد رحم ، و ثبوراو وبیاض رقیق چشم حیوانات وباشیردختران وسفیدهٔ‌تخم مرغ‌جهت رمد حاروبا آب عنب الثّعلب ورادعات جهت بادسرخ وثبورونزف الدّم وحکّه ودرمراهم بااقلیمیاوآب بنج ، جهت رفع روئیدن مومجرّب دانسته‌اند وجهت دفع بدبوئی زیربغل وکنج‌ران و حمول آن جهت منع حمل وقطع سیلان حیض‌نافع وآشامیدن اومورث خناق وزیاده از

یکدرهم اوکشنده است ، وبدلش آب روسرنج ۰

اسفیداج الجصّاصین : بفارسی سفیداب یزدی نامند وآنرا ازسنگ برّاق صفایح کج ، وامثال آن دریزد ونواحی اصفهان بعمل میآرند جالی ومغری ورافع آثارچربی و صاف کنندهٔ بشره وقاطع نزف الدّم جراحات تازه و رعاف وطلای اوباآب جهت باد سرخ واورام حارّهٔ مجرّبست وخوردن اوکشنده است ۰

اسل : بفتح اوّل وثانی بلغت عرب اسم نباتیست ، کهازآن حصیرمیبافند ودرکنار آبهاوزمین آبدارمیروید ونروماده میباشد ، زراکولان مینامند ودانهٔ اوسیاه مایل به استداره وبزرگتراز تخم مادّه وگیاه اوخشن وسطبرتراز مادّه وهردوراامزاج مرکّب ازبرودت غالب وحرارت قلیل ومحلّل دردها وضماد اوجهت استسقاء وسهروماليخوليا وخاکستر بیخ آن قاطع نزف الدّم جمیع اعضاء ومحلّل خنازیروجهت حکّهٔ نافع وثمرریزهٔ اوبقدر سه درهم باشراب جهت اسهال ونزف الدّم وباقوّهٔ مدرّه وضماد برگهای متّصل وبیخ اوجهة گزیدن هوام ورتیلا نافع وثمرنوع غلیظ اوبغایت منوّم وتاپنجدرهم اومورث سبات ، و مصلحش گل انگبین عسلی وفلافلی وفرش رقیق اوکمادّه است جهت ابدان قویه و مستسقی وغلیظ اوجهت ابدان یابسه مفید است ۰

اسلنج : گیاهیست منبت اوریگزارها وشاخش درازوزرد رنگ وبرگش شبیه به تره تیزك ومستعمل صبّاغان مغرب وشاخش شبیه بنی وباتجویف وبرگش باریك واغبر دور سیم گرم ودرد ویم خشك ومحلّل ومنضج اخلاط غلیظ ودردفع اورام وسموم ومغص ، و ریاح بیعدیل وضماد مطبوخ ورق اوراد ردفع اورام بلغمی مجرّب دانسته‌اند وطلای مطبوخ اوباآردجو جهت حمره نافع وقسمی ازاورا برگ ریزه وساقش پرشعبه وبرروی زمین پهن میشود وداطراف شاخه‌های اوغلاف های بسیاررومتراکم ومانندغلافهای بنج واز آن کوتاه‌ترونرم تروتخمهای اوبسیارریزه وسیاه ریشهٔ اوبسطبری انگشت ورنگش مابین سرخی وزردی وبسیارتند طعم وازقسم اوّل گرم تروتند ترود رریگزارها وکوهها میروید نیم

د رهم ازبیخ وتخمش جهت د رد احشاءورياح غليظه وكرم معد ه وقولنج ريحى ويكد رهم آن راجهت گزيد ن عقرب وسموم قتّاله مجرّب د انسته‌اند ، وگويند ضماد گل اوانشيانراكوچك ميكند وجهت مفاصل مفيد وچون آنرا با شيح بالسّويه وجند وكند س ازهريك مثل نصف او حب بسازند وهرروز د ود رهم بنوشند رياح انثيين رازايل كند وهرگاه مد اومت نمايند — بيضتين رابالكلّيه رفع نمايد ، ومضرّ ريه ومصلحش صمغ وقد رشربتش ازنيم مثقال تا د و د رهم وبد لش مثل اوخولنجان ونصف اوا سارد ن وسد س اوقرد مانا ود رصبّاغى بد لش عصفرا ست ومستعمل ازوبيخ وتخم اوست .

اسفنج : بفارسى ابرمرد ه گويند واوچيزيستكه برروى سنگهاى كنارد ريا متكوّن ميشود قسمى ازوكه متخلخل است ووسيع الثّقب ونرم شبيه بنمد وپرسوراخ مادّه گويند و قسميكه باصلابت وباثقبهاى صغيراست نرنامند هرد ود راوّل گرم ود رد ويم‌خشك ومجفّف ومحلّل وباقوّهٔجاذ به وچون تازهٔآنرا باسركه ممزوج باشراب تركرد ه برجراحات تازه بگذ ارند التيام‌د هد وبالخاصّيه قاطع نزف الدّم وباعسل مطبوخ ومطبوخ بآب جهةالتيام زخمهاى كهنه وخشك اومجفّف قروح عميقه وسوختهٔاوجهت منع نزف الدّم قويتر وجهت رمد يابس وجلاى باصره وفتيلهٔتازهٔاو بتنهائى وباپنبه وكتان مفتّح افواه عروق مضمومهٔ وجراحات‌جاسيه‌ومحرق مغسول‌اود راد ويه عين‌نافعست وچون نقطهٔآنرابقد ريكه‌توان‌فروبرد بخياطه‌بسته‌بلع نمايند ويكسرخياطه‌رابد ست‌نگاهد ارند ولمحهٔصبركنند كه‌جذب رطوبات كرد ه‌باليد ه‌گرد د وبعد ازآن خياطه‌رابكشند تاازگلواورابيرون‌آورد د راخراج زلووخا ركه‌د ر حلق‌ماند ه‌باشد بيعد يلست وسنگهائيكه‌د رجوف بهم‌ميرسد د رتفتيت‌حصاه‌مجرّب وچو ن خواهند بجهت زينت‌اسفنج راسفيد كنند بايد قسم‌مادّه‌اوراباآب‌تركرد ه‌ومكرّرد رآفتاب شند يامهتاب گذ اشت .

اسرار : بكسر اوّل به لغت مغربى اسم نبات شجرى است منبت اود رآبهاى ايستاد ه سواحل د رياخصوص د رياى قلزم وساحل جدّه است ود رابتد اى روئيد ن‌يك ساق بقد رزرعى وشبيه بحبّى العالم است ، وچون محاذى روى آب شود ازوبرگ وشكوفه شبيه بمورد ظاهرميشود ، وثمرش بقد رفند قى مستطيل و مزغّب وبااند ك بشاعت وچون

بخورند ازقلیل اوسد روازکثیراوسبات عارض میگرد د وثمراومرکّب القوی ومسخّن ود لوك و بخوراوجهت د رد د ند ان وآشامید ن اوبا شیرتازه د رمحروروبا شراب د رمبرود بـه غـایت محرك با ه ومحلّل صلابات ومفتّح سد د ومنعـش حرارت غریزی وحابس بخارات ، و قد ر شربتش ازنیم مثقال تایکد رهم است ۰ وصمغ اولزج وبعد ازخشکی شبیه بکند رد رقوّ وبا رطوبهٔ فضلی وجهت امراض بارد ه ورفع رطوبات ازمفاصل بسیارمفید است ۰

اسد : بفارسی شیرنامند گوشت اود یرهضم ومورث شجاعت وضماد وپیهٔ اوبرکمر ، و کتج ران وانثیین وقضیب ومقعد مقوّی جماع وقطوراوبا رو غن تخم انجره د راحلیل جهـت نعوظ بیعد یل وطلای اوجهت کلف وزهرهٔ اومقوّی باصره وآشامید ن یکد انگ اوکه ازنـر باشد بازرد هٔ تخم نیمهرشت جهت کسی کهاززنان بسته باشند گویند مجرّب است و وقت استعمال اود رحین هلال ماه شرط د انستهاند وگویند جلوس د رجلد آن جهـت رفـع نقرس وبواسیرمجرّبست ، وبستن پوست اوباموم برگرد ن اطفال پیش ازبلوغ جهت ازاله صرع ویخورموی اوجهت گریزانید ن سباع ورفع تب آدمی نافع وطلای پیه وزهرهاوبربد ن باعث گریختن سباع ازآنشخص وضماد پیه مابین د وچشم اوبرروموروث مهابت د رنظـرها و قضای حاجات وگذاشتن قطعهٔ ازجلد آن د رمیان جامهها مانع کرم زد ن اوواگرکرم د رجامه موجود باشد ، باعث قتل آن وچون یکد رهم سرگین اوراد زشراب حلّ نموده بمعتاد ین شراب د هند سبب رفع خواهش ایشان گرد د وگویند ، شیرازآوازخروس سفید تاجـد ار میگـریزد وموٴلّف جامع الادّویه ازارسطونقل میکند که کباب خصیهٔ شیربغـایت مقوّی د ل و باه است وچون بشکافند وبابورهٔ سرخ ومصطکی طبخ نموده خشك کنند وبارو غن زنبـق چرب نموده باآب گرم ناشتابنوشند جهت جمیع د رد های د رونی مثل قولنج ومغص و بواسیروزحیرود رد رحم ود رد جگربغـایت مفید است ۰

اسطوخود وس : بیونانی بمعنی حافظ الا رواحست وآن گیاهیست برگش شبیـه ببرگ صعبترازآن د رازتروباریکتروگلش مایل بسفید ی وساقش واحد وباریك وبیشاخ و د رقد کمترازشبری وقبهاومتراکم ازاجزاء شبیه بجووبی تخم ومایل بسرخی وتند طعم وبـا

اندك تلخی در اوّل دویم گرم وخشك ۰

وگویند : مرکّب القوی است ، واجزاءباردهٔاوکمترواین قول اقویست ، محلّل و ملطّف ومفتح سدد وجالی وباقوهٔقابضه ومقوّی بدن ودل واحشاءٔود رتقویت ارواح دماغی بیعدیل ومانع‌عفوثه اخلاط ومنضج‌و منقّی مرّه سودای دماغی و طبیخ‌اود رامراض سینه وسعال‌ونزله قویترازوفاومفرّح ومسهل بلغم وسوداومقوّی آلات بول وباقوهٔتریاقیّه و سعوط یکدرهم اوباعسل منقّی ومقوّی قوای دماغی وآشامیدن یکدرهم باماءالعسل‌جهة جنبیدن مغزسرکه ازضربه وسقطه حادث شده باشد وبثهائی جهت رعشهٔدماغی ودو جزواوبایکجزوبیخ کبرکه باعسل سرشته باشند جهت وبرودت‌معده‌وبواسیربغایت مفید و ضماد پختهٔاوجهت دردمفاصل ونقرس ونقوع ومطبوخ‌اوجهت استسقاءوورم باردجگر وثیقهٔگرده وطحّال وامراض مقعد نافع‌وباسکنجبین ونمك هندی مسهل قوی وجهت صداع مفیدوباقرقرحاوسکبینج جهت صرع‌وشراب اوجهت نفخ‌ودردعصاب واضلاع ، و هموم‌مشروبه نافع‌ومضرّصفراوی مزاج ومعطّش ومغثّی محرورین ومصلحش سکنجبین ،و گویند مضرشش است ومصلحش کتیراوصمغ‌وقدرشربتش ازدودرهم است تاپنجدرهم و بدلش درآلات تنفّس فراسیون ودرثقیهٔسوداافتیمون ومداومت مربّای گل او شکر و عسل که هرروزه یکمثقال از گل اوخورده شودجهت رفع سوداوتفریح‌مجرّب دانسته‌اند ومؤلّف‌تذکره گوید : چون آنرابا ثلث اوگشنیزخشك وربع اومرزنجوش وتسع‌آن‌هریك از مصطکی وهلیلهٔکابلی وکندرمعجون کنند یابجوشانند وهرشب دروقت‌خواب مداومت نمایندجهت رفع‌نزلات و رمدوتربل وربوگرانی سامعه وضعف باصره مجرّبست ۰

آسیوس : به الف ممدوده به لغت یونانی اسم نمك چینی وآن نمکیست که برروی سنگ سفید سبك و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی ازنم دریابهم میرسدوآنراآسیوس و نمك رازهرهٔآسیوس نامند وشبیه‌است بنوشادروقویترازسنگ اوست وبهترین سنگ‌اوسریع التفتیت است که رگهای زرد قلیل غایرداشته باشد درسیم‌گرم وخشك وبالذع ومعفّن و

جهت قروح کهنه یا بسه عسرالاندمال وبردن گوشت زیاد و باعسل منقّی زخمها وباموم روغن مانع انتشار قروح خبیثه وباآرد باقلی جهت نقرس وطلای اوباسرکه جهت سپرز و گرده باصمغ البطم وزفت جهت تحلیل خنازیرومغسول هردوبد ستورتغسیل اقلیمیا ـ ملطّف درجالی بصروجهت بردن بیاض ورفع آثارنافع وبالخاصیّه زهرهٔ آسیوس قاطع خون لهاه است ، وخوردن اوباعسل جهت قرحهٔ شش نافع ومورث سحج ومصلحش صمغ عربی وقدرشربتش ازیکدانك تانیمدرهم است ۰

اسفیدباج : بفارسی شوربانامند ، ازجملهٔ اغذیه است وامرقی است که ادویّهٔ حارّه وگوشت مرغ وغیرآن وبقول وامثال آنکه طعمی غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرطّب وصالح الکیموس وموافق امزجه سودا وی وصاحب سعال وقرحهٔ ریه وامثال آنست۰

اسقیل : لغت یونانی است و پیازغصل و پیازدشتی وپیازموش نامند ، وبرگش شبیه ببرگ نرگس وساقش بیتجویف وسبزمایل بزردی وبیخش مثل پیازوبزرگ وبهوای سرد سبزمیماند ومحتاج بغرس نیست وهرچه درزمین تنهابروید سمّ وقاتلست درآخرسّم گرم وخشك وبارطوبت فضلیه ومدربول وحیض ومقوّی معده ومنقی اعضاءوجالی وجاذب خون بظاهرجلد ومفرّح ومحرّق ومقوّی اعضاءوملطف اخلاط غلیظه وتریاق زهرهوام وجهت ضیق النّفس وسرفهٔ کهنه ربووا ستسقاءوسپرز وعرق النّساءومفاصل ونقرس ودردگوش و شقیقه ودردسربارد وصرع ونسیان وقیّ الدّم وسنگ مثانه وعسرالبول وجمیع امراض سوای قروح باطنی ومحرورالمزاج واسهال دموی نافع ومشوی اوکه درخمیرگرفته درآتش پخته باشد بحدّیکه خمیرمنفسخ گردد درمشروبات مستعمل است ومسهل اخلاط غلیظه وبالخاصیّه مقوّی معده چون تخم مرغ رادرجوف اوگذاشته بپزند ، وتخم رابنوشند مسهل اخلاط غلیظه ومعدّل آن وچون کوبیدهٔ آنرابانطرون بقدرربع آن درپارچهٔ بسته موضع داء الثّعلب رابآن چندان بمالند که بخون آورد موی برویاند ۰واگرمحتاج بتکرارباشد بعد از رفع جراحت تکرارعمل نمایند وهرگاه نصف اوقیهٔ اورادردواوقیه روغن زنبق بجوشانند تا

پخته شود وآنروغن راصاف نموده برکف پاها بمالند ، وکف پارا باصباح برزمین نگذارند ویکهفته همین عمل کنند ، اعادهٔ شهوة باهمأیوسین کند واکثرمجرّبین مجرّب دانسته‌اند وآشامیدن نه قیراط اوکه درعسل پخته باشند جهت احتباس بول ودرد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفه کهنه وربوونفث مدّهٔ ریه ومغس نافع وآب برگ آنراکه باد وچندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربووضیق النّفس وپاشیدن آب طبیخ اودر خـــانه وبد ستورتعلیق اوجهت طرد حشرات وهوام موءثّروچون ریزه کرده درروغن بجوشانند تا پیازخشك شود وطلای روغن مزبورجهت جمود اطراف وسرمازدگی ودرد مفاصل ، و نقرس ودرگوش وسدّهٔ اووباموم وقلیلی گوگرد جهت قروح شهدیّه وجرب متقرح ویابس و حکه وخزازوبازفت وحناءجهت ثبور یابسهٔ سراطفال مفید وقیراطی ازعنصل وریشهای او که باهم کوبیده باشند مقی قوی وضماد پخته اوجهت ثالیل وشقاق کهازسرماعارض شده باشد مجرّب وضماد مطبوخ اودرسرکه جهت گزیدن افعی وبوی کشندهٔ مگسهای گزنده وبالخاصیّه قاتل موش درساعت وداشتن اوباخود موجب هرب سباع وهوام ومارو قمل و مورچه ومگس وچون اوراکوبیده باآب اوآردگرسنه راخمیرنموده بنوشند جهت استسقاء مفید وچون جوف عنصل راباسرکه کوبیده درحمام بربهق بمالند بهقی راکههیچ دوابر طرف نکند زایل سازد ومجرّبست وچون نزدیك تاك غرس نمایند ، انگوررا باصلاح آورد و غرس اودرپای درخت اناروبه مانع ریختن شکوفهٔ اووتخم اوملیّن طبع وجهت مغص ، و درد معده ورحم نافع وچون کوبیده باسرکه بسازند ویکعدد آنرامیان انجیر گذاشته یکروزدرعسل رقیق خیسانیده بیرون آورند وانجیررا بمکند وبعد ازآن آب گرم براثر آن بنوشند یاآبی که درآن بوده وجوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب نماید ومجرّب است وعنصل مضرّمحروربن ومکرب ومضرّ عصب صحیح ومصدّع وموروث غشیان ومفرّح ومقطع ومصلحش شیریکه بسنگ تفتهٔ داغ کرده باشند وربوب فواکه وقدرشربتش تادودرهم و بدلش بلبوس وگویند اسقوردیون که سیرصحرائیست وقردمانادوج وموءلّف تذکره قائل

ببدل اونیست ، وگویدخاکستراوبا روغن گل جهت شقاق وحکّه واسقاط دانهٔ بواسیر نافع است ، وسرکه عنصل که آنراباچوبی مثل کاردریزه کرده بریسمانی کشیده چهل روزدرسایهٔخشك کرده یکرطل آنرادرهفت رطل ونیم سرکه کهنه انداخته سرظرفرا ــ بسیارمحکم نموده دوماه درآفتاب گذاشته بعدازآن افشرده بیرون آورند وباعنصل تازه راششماه درسرکه بیندازند درنهایت تقطیع اخلاط غلیظه ومقوّی معده وحلق معده و قوّهٔ هاضمه وجهت صاف کردن آوازوبد بوئی دهان ومواد سوداومالیخولیاوجنون وصرع وتفتیت سنگ مثانه وعرق النّساءو تقویهٔ اعضاء ضعیفه واعادهٔصحّت بدن رنگ رخسار وحدّهٔ بصرومضمضه اوجهت سستی گوشت بن دندان واستحکام دندان متحرّك وقطور اوجهت گرانی سامعه وآشامیدن اوجهت تنقیهٔسینه و ربوویرقان ورفع سموم نافع وقدر شربتش ازمقدارقلیل تادواوقیه ونیم است که بتدریج اضافه شود وناشتاباید استعمال نمود وشراب عنصل درجمیع مذکورات انفع ازسرکهٔاومضرّ اعصاب هم نیست بخلاف سرکه وجهت ربع وفالج واستسقاءدرد سپرز وعرق النّساءوقشعریره نافع ومضرّمحمومین وصاحبان قرحه است ودستورساختن شراب اومثل عمل سرکهٔآنست که بجای سرکه آب انگوربا شد و سه ماه درآفتاب بگذارند .

آس : معرّب از اساسریانی و بفارسی مورد نامند درخت بستانی او بلندتر از درخت اناروبرگش ریزه تروسبزترازبرگ اناروما یل باستداره وتخمش سیاه وخزان نمیکند وباعطریّهٔ است درا وّل سرد ودرد ویم خشك وقابض وبااندك حرارت ومجفّف قوی وتخمش با قوّهٔ تریاقیه اگرچه برگ وبیخ وتخم وگل وجرم آنرانسبت بیکدیگرد رمراتب برودت ، و یبوست تفاوتی هست ومجموع اوقاطع خون وعرق ونفث الدّم ومقوّی دل ومعده واحشاء وباصره ومدرّ بول وقابض ومحلّل ومقرح وحابس اسهال وجهت نزلات وتفتیت حصاه و قطع خون حیض وضعیف کردن بواسیرورفع جمیع سموم خصوص رتیلا وعقرب کمنا شراب بنوشند وطلای اوجهت ورم حاروقروح نافع ورب اوکه آب تخم اورا بجوشانند تاغلیظ شود

جهت تسکین قی ورفع خمار ومنع صعود بخارات بدماغ وسرفه و خفقان واسهال ، و آشامیدن تخم وعصارهٔ اوجهت نفث الدّم وقرحهٔ مثانه وحرق البول واسهال مزمن و صعود بخارات وسرفهٔ رطوبی وقی وتشنگی وسرفهٔ حاروزرب مفید وضماد پختهٔ تخم اوجهة سیاه کردن موو با شراب جهت قروح پاوکعب وباآرد جوجهت ورم حارچشم وضماد برگش جهت نمله و حمره وشری وورم خصیه وضربه وسقطه بواسیرود اخس وبا روغن زیتون جهت سوختگی آتش وباگل ارمنی وسرکه جهت حکّه وجلای ناخن وآثار و رعاف ودرد سر وبا عفص وعدس وگل سرخ واقاقیا جهت تقویت اعضای ناقهین مجرّبست ، وبخوراوجهت رفع وباودفع هوام وسقوط دانهٔ بواسیرنافع وضماد برگش برزیرناف جهت اسهال مراری وچون ربع رطل ازآب برگ او که باروغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم وجلوس درطبیخ اوجهت قروح و بروزمثار ورحم وسیلان رحم وسستی اعضاءوشستن موباآب اوجهت منع ریختن مو بسیارموءثّروچون باآمله یکهفته خیسانیده در روغن کنجد بالسّویه بجوشانند تاروغن بماند جهت روئیدن مومجرّبست وقطورآب اوجهت چرك گوش وخاکستراودردفع ناخنه وسلاق ودمعه قویترازتوتیا وجهت کلف نافع است ، وزرد ربرگ اوجهت رفع جراحات وسحج جلد وبدبوئی زیربغل واخس مفید ودرساق درخت موردگرهی به هم میرسد شبیه بکف دست ، واورابنك آس گویند .

وموءلّف اختیارات حمل برصفت آس نموده وآس بنکه نامیده واین دلیل بغایت جهل اومیتواند بود وبنك آس درجمیع افعال قویترازبرگ وثمراوست بعد ازآنکه اوراکوبیده وسوزانیده باشراب نارسیدهٔ زمخت قرصها ساخته درسایه خشك کرده باشند وبوئیدن موردمانع صعود بخارات حارّه بدماغ .

وموءلّف تذکره گوید : که مسواك کردن بچوب اومهیّج جذام است وقدرشربتش تا سه درهم وازعصارهٔ اوتاسه اوقیه وبدلش دراحتباس اقاقیاودراورام حضض وگویند به دلش مطلقا برگ توتست ومضرّ صاحب زکام ومصدّع محرورین وموروث بیخوابی ومصلحش

بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ آنرا با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد وخشك وقابض ومقوّی اعضاء ومانع قبول مواد وجهت التحام زخمها وقروح سرو بثورو شقاق وسحج واسترخای مفاصل وسوختگی آتش وتقویت موو سیاه کردن او ومنع عرق وبخارو ورم وبواسیرنافع وگویند چون ازچوب تازهٔ او انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران درخضرموافق کند بالخاصّیه تسکین یابد ۰

آس برّی : مورد برّی را برگ زرد تروعریض تراز بستانی وطرف اوشد شبیه بسنان و چوب اوصلب ترود رقد رکمتراز زرعی وثمرش بغایت سرخ و مستدیروازوسط برگ می روید و شاخه‌های بسیارازیك اصل برمیآید ومردم اسفرم نامند ، وبلغت تنکابن جزنامند و در زمستان برگ نمی‌ریزد بسیارقابض وآشامیدن ثمروبرگ اوبا شراب مفتت حصاه مثانه ، و جهت یرقان وتقطیربول رطوبی واسهال رطوبی ورفع ادرار شیروتقویت معده وجگر ، و دماغ شربا وجهت اخراج کرم مقعد حمولا وجهت صرع ورفع رطوبات دماغی وصداع بلغمی نافع وابن ماسرجویه قوهٔ آنرامثل بادآورد میداند وبعضی بقوهٔ افسنتین دانسته‌اند ، و ابن تلمیذ بجهت ضربه وسقطه که براحشاء واقع شود بالخاصّیه مفید دانسته ۰

اسقولوقندریون : یونانی بمعنی مزیل الصّفاراست وآن نباتیست بیساق وبیشکوفه و بیثمرو منبت سنگلاخهاکه شایه باشد برگش شبیه ببرك بسفایج وطرف اسفل برگ مایل بسرخی وطرف اعلی سبزومشرق ومزغب ودرد ویم گرم ودرسیم خشك ولطیف ومحلّل ومفتّح ومدرّوجهت تفتیت سنگ گرده ومثانه ویرقان وفواق وصرع وامراض سوداوی نافع وجهة سپرز شربا وضماد بیعدیل وچون چهل روزبا سکنجبین تناول نمایند دردفع ورم سپرز گویند مجرّبست وتعلیق اومانع حمل وقدرشربتش تاسه درهم ومضرّدل وریه ومصلحش صمغ عربی ومضرّ مثانه ومصلحش عسل وبدلش پوست بیخ کبروگویند بدل اودو وزن او کمازریوس است ۰

وگویند : مرجان سوخته بدل اوست وصهاربخت رااعتقاد آنستکه اسقولوقندریون

بیخ کبر است وشیخ الرّئیس باینمعنی اشاره نموده است ۰

اسقوردیون : سیرصحرائیست هرچه رابوتوبی دندانه باشد جبلی نامند وآنچه مرکّب ازدودندانه بزرگ باشد شامی گویند وهرچه بی‌دندانه وبسیارکوچك وپوست ازو جدانشود مصری نامند وسقردیون یونانی عبارت ازوست کراث برّی نیزنامند تلخ وقابض ولذّاع وبرگش ریزه و اغبروکم عرض تراز بستانیست وگلش مایل بسرخی وشاخش درازو قسمیراگلش وساقش سفید درآخرسیم گرم وخشك وتریاق زهرهاومدرّ بول وحیض ومحلّل وجالی‌ودر جمیع افعال قویترازسیر بستانی ودرثوم چون خواصّ مشروع است تکرار باعث تطویل میگرد دوقدرشربتش تادودرهم وبدلش اسقیل وتخمش بغایت مبهّی ومبرد المزاج است ۰

اسارون : به لغت سریانی بیخ گیاهیست پرکرمود رازوباریك وکج واززرد چوبه‌باریکتر وبااندك عطریّه وتندی وسفیدی مایل بزردی ومنبت اوجنگلها وگیاه‌اومنبسط بر روی زمین وبرگش شبیه ببرگ نیل ولبلاب وازآن کوچکتروما یل باستداره‌وگلش بنفش‌ودر زیر برگ شبیه بگل بیخ وتخمش مثل تخم کاجیره که قرطم عبارت ازاوست وقسمی‌ازآنرا ساق بقدرزرعی ومدوّر وبرگش مثل قنطوریون رقیق و اعلای ساق پرشعبه بعضی بر بالای بعضی وبراطراف شعبهامثل دانهٔ‌گندم ودرجوف اوچیزی زغبی وبیخش به سطبری خضروکم کره وخوشبووخوشطعم وقسمیرابرگ مثل قسم اوّل اغبروصلب‌وشاخه‌های‌اوپراکنده وباریك وگلش بزرگ وبنفش وثمرش مثل ثمرکبرود رجوف اوتخمی مثل تخم خطمی و بر اشجارمی‌پیچد وبیخش ساری درتحت ارض وپرکره وقوّی الرّایحه وتلخ ولذاع واین قسم مخصوص است دردفع سموم وگزیدن مارهاوقسمیرابرگ ازهمه اقسام ریزه تروشاخه‌های منبسط بر روی زمین وگلش بنفش وبیخش نرم وبی‌کره وزرد وتلخ وباعطریّه ومنبت او ــ کوههای ساده واین قسم ضعیفترین اقسام اربعه‌است ، ومجموع‌اودرآخرد ویم گرم و خشك وبهترین اوقسم اوّل است که ازفرنگ وآفریقیّه وشام خیزد محلّل ولطّف ومنقّی

معده وجگروسپرز وگرده ازاخلاط بارده وباماءالعسل مسهل قوّی بلغم وجهت حصاه وعسرالبول واحتباس حیض ودرد ورگ ومفاصل وعرق النّساءونقرس نافع خصوصاکه دو ماه درآب انگورخیسانیده باشند وباید بازای هرسه مثقال اوآب انگورچهاررطل ونصف باشد ، وباشیرشتروگوسفند مبهّی قوی مبرود ومرطوبست ، وجهت تسکین دردهای باطنی واستسقاءویرقان سددی و ورم رخوجگروتنقیهٔ آلات بول ازرطوبات لزجه وامراض باردهٔ دماغی وسدهٔ جگروصلابت سپرزواکتحال اوجهت امراض طبقه قرنیه ودود اوجهت گریزانیدن عقرب وضماد اوباشیرتازه برکنج ران وپشت زهارجهت نعوظ بسیارموءثّرومضرّ ریه ومصلحش مویزج وقدرشربتش ازیکمثقال تاسه مثقال وبدلش وج ومثل وزن اوزنجبیل است بانصف اوخولنجان ونصف اووج وحکمای هند رااعتقادآنستکه چون قبل ازآبله نیم درهم آنرابانبید برنج بنوشند آبله بسیارکم برآید ومجرّب میدانند .

اسدالعدس : گیاهیست شبیه بگیاه عدس ونوعی ازطرثیث دانسته اند برگش مزغب وبالزوجه وگلش سفید وزرد شبیه بگل لبلاب وبسیارازآن کوچکتروساقش ریسمانی وباریك و اغبرمایل بسرخی وبیخش مثل کزروبسیارکوچك وبرگیاهی که درحوالی او بهم رسد می پیچد وفاسد میسازد ، ولهذا الوك نامیده اند درسیّم خشك وباقوّهٔ بارد مود ردویم گرم ومحلّل بلغم وسودای غیرمحترق ومدرّبول ومفتت حصاه وباسکنجبین جهت یرقان و باآب کرفس جهت حصاه وطلای اوباسرکه جهت نمله ومنع زیاده شدن اوموءثّر وچون با سرکه مداومت خوردن اوکنند پخته وخام اوباعث لاغری بدن فربه میشود واصلا مضرّتی نمیرساند ، وچون باگوشت طبخ نمایند گوشت رازود مهرآمیسازد ، وگویند مکرّب ومغثی است ومصلحش بنفشه وقدرشربتش تاپنجدرهم وبدلش افتیمون ودرهزال مثل اوصعترو ربع او سندروس .

اسفاناج : بفارسی اسفناج نامند وبیونانی سوماخیوس گویند ، وبرّی اود رافعال مانند بستانی است ، وبستانی اومعروف ودرآخر اوّل سرد وتروگویند معتدل است ملیّن

طبع وبا قوّمجالیهٔ ورادعه وسریع الهضم تروبی نفختراز سایربقول وجهت جمیع امراض سینه والتهاب وتشنگی وتبهای حارّ ودرد شش وسل و عصارهٔ اوباشکرجهت یرقان و حصاه و عسربول وپختهٔ اوجهت درد سرود رد کمرولذع اخلاط مراری وخام اوجهت درد گلوولهاه وپختهٔ اوبا باقلی جهت نزلات حارهّ مجرّب وضماد پختهٔ اوجهت درد مفاصل حارهّ واورام واحتباس بول که ازحرارت باشد وضماد خام اوجهت ورم فلغمونی وگزیدن زنبور وانفجاردملّ وطلای مطبوخ اوباسفیداب جهت ثبور مفید ومضرّ بارد المزاج ومصدّع ایشان ومصلحش پختن اوبا روغن بادام ودارچینی وآبکامه وقدرشربت از عصارهٔ اوتادو مثقال وبدلش خرفه وقطف وتخمش جهت وجع الفوءاد ودرد احشاءوتبهای حارّموشیرهٔ اوجهت تب دق وسل مجرّب وضماد پختهٔ اوجهت وجع اورام حارهّ وتلیین اورام صلبه بسیارموءثّرومضرّسپرزومصلحش گل مختوم وقدرشربتش تادودرهم است ۰

استنبوب : به لغت فارسی اسم ثمرد رخت پیوندی نارنج وترنج ولیمواست که با یکدرهم پیوند کنند وبعربی زنبوع نامند ودرافعال ضعیفترازترنج وقویترازلیموومقاوم سموم ومضرّ سینه است ۰

اسطرطیقوس : اطراطیقوس ۰

اسرنج : سرنج است ۰

اسرب: رصاص اسود است ۰

اسفست : معرب اراسپست وآن جندقوقای بریّست ۰

اسفیوس : لغت فارسی وآن بذرقطونا است ۰

اسفند سفید : بفارسی اسم خردل ابیض است ۰

اسدالارض: اشخیص است ، وحربارانیزباین نام خوانند ۰

اسقولوس : اشراس است ۰

اسقال : واسقیلا اسقیل است ۰

اسقلینس :اسقولوقندریون است ۰

اسمالادن : بیونانی سوس بریّست ۰

اسفنط : خمراست ۰

اسفیرا : فثاءالحماراست ۰

اسفراج : اسم اندلسی هلیونست ۰

اسطریوس : حجرالیشف است ۰

اسقلیاطیفوس : جلناراست ۰

آسا : بسریانی آس است ۰

اسپرغم : بفارسی شاه اسفرم است ۰

اسلیوس : بیونانی سلیخه است ۰

اسطریطس : بیونانی سنگ مرمراست ۰

اسطفلس واسپرطم : قفرالیهود است ۰

استرخاء : زرنیخ سرخ است ۰

اسود سالخ : مارسیاه است ۰

اسقورون : بیونانی خبث الحدید است ۰

اسطافالس : بیونانی جزراست و به لغت رومی اسطفلین وبلغت شام اسطون نامند ۰

استی اود : بترکی اسم فلفل است ۰

اسقوالس : بیونانی بزودانی است ۰

اسپلی : بلغت تنکابن اسم جریّست ۰

استناك : بلغت تنکابن حماض است ۰

اسطام : نوعی ازحدید است که فولاد باشد ۰

اسئه‌البستانّیه : شبیه‌است ·

اسحاره : به لغت اهل بیت المقدّس تودری است ·

اسریقون : زنجفرسوخته‌است ·

اسماروا سفرم : آس بریّست ·

اسپندان : بفارسی اثیاطون است ·

اسقلیناس : بیونانی فثاءبرّی است ·

اسطافیوس : بیونانی زبیب است ·

اسطافیوس اغریا : زبیب الجبل است ·

اسکن : بهندی بهمن ابیض است ·

اسپرك : بهندی اسم الکلیل الملك است ·

اسبرزه واسبقول : بفارسی بزرقطونا است ·

اسپند : بفارسی حرمل است ·

اسفاناج رومی : قطف است ·

اسپرك : بفارسی زرپراست ·

استخوان خرما : بفارسی اسم نومی التّمراست ·

اسکنو : به لغت تنکابن اسعد است وگرههای ریشه گیاهیرانیزباین اسم نامند و آن مدوّر و بسیارلذیذ وشیرین وبقدرنخودی میباشد وبرگش باریکترازبرگ کرّاث است و زیاده برسه عدد نمیباشد وبی ثمروبی‌گل ودرریگزارهاحریم آبهامیروید ·

استر : بفارسی بغل است ·

الالف مع الشّین :

اشق : معرّب ازاوشهٔفارسی‌است وآن صمغی است مایل بزردی نبات اوشجری وکوچك وساقش باریك ومزغب ومایل بسفیدی وگلش مابین سرخی وازرقی ومنابت اوبلاد

سرد سیر ، وگویند صمغ نبات اشترغاز است ودر ویّم گرم ودر آخر اوّل خشك ومحلّل وملطّف وجاذب ازعمق بدن وجالی ومفتّح سده جگروسپرزو افواه عروق ومسهل بلغم غلیظ و زرداب ومفتّت حصاه ومخرج جنین وکشندهٔ کرم روده وباقوّهٔ مجفّفه ومدرّ فضلات حتّی خون وباسرکه آشامیدن جهت سپرزوباماءالشعیرجهت ربوو عسرنفس انتصابی وباعسل جهة صرع وتنقیه رطوبات سینه وعسر بول و رفع ضرر ادویهٔ مسهله ودر دتهی گاه ودر کین ودر دکمرو عرق النّساء وتحلیل ریاح وفالج وخدروضماد اوجهت تلیین صلابات و مفاصل باسرکه جهت ورم جگروسپرزورياح تحت آن وبهق وکلف وخنازیروجرب و ریاح انثیین واورام بلغمی وبانطرون وروغن حناءجهت اعیای امتلائی ومواد بارده واکتحال اوجهت رمد وبیاض وجرب وشعیره ورطوبت چشم ومرهم اوجهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه وغرغرهٔ اوباآب جهت تحلیل رطوبات وبلغم دماغی وخناق سوداوی وبلغمی نافع ومضرّمعده وگرده ومصلح اواوّل انیسون وثانی زوفاوقد رشربتش ازنیم مثقال تایکمثقال وبدلش میکند بیخ یاجاوشیریا برموم ۰

اشترغاز : معرّب ازشترخار فارسی است نبات اوشبیه بباد آورد وگلش سفید و خارهای اودراز ودانهٔ اوکوچکترازدانهٔ باد آورد وبیخ اوشبیه بیخ انجدان وبدبو و بد طعم وباتلخی ومستعمل بیخ اوست وگیاه تازهٔ اورامثل کاهود رموصل ومصرمیخورند و به وسیلهٔ بیخ انجدان خراسانی است ودرسیّم گرم وخشك وبهترین اوبسرکه پرورده است مفتّح سدّه ومدرّ بول وباقوّهٔ تریاقیّه ومسخّن معده ومشهّی وهاضم ویکمثقال ازجرم اوجهت تب ربع کهازمادّهٔ بلغم باشد نافع وطلای اوباسرکه جهت اورام بارده وتسکین دردها وسرکهٔ او درقوّه مثل سرکه عنصل ودرافعال بهترازجرم اووقد رشربت ازسرکهٔ اوتا پنج مثقال وازجرم اوتادودرهم ومضرّگرده ومغثی ومصلحش شربت غوره و ریباس وبدلش انجدان وعرق اوجهت گرده وجگروسپرز نافع وقد رشربت ازعرقش تاسه اوقیه است ۰

اشنه : لغت عربیست ، بفارسی دواله نامند وآن چیزیست شبیه بریسمان های

باریك پهن بهم پیچید وبرشاخه‌های درخت صنوبروبلوط وسایرنباتات متکوّن می‌شود وبهترین اوسفید وخوشبووتازه وزبونترین اوسیاه‌است ، دراوّل گرم وخشك وآنچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد ، ومجموع‌آن باقوهٔ قابضه ومحلّله وملیّنه ومفتّح سدّهٔ رحم ومدرّحیض ومنومّ قوی خصوصا باشراب ومقوّی باه ومفرّح ومقوّی معده ودل وجگر وجهت رفع‌غثیان وخفقان ونفخ و حفظ روح حیوانی وازالهٔ‌اعیاء وسنگ مثانه ونشستن درطبیخ اوجهت تسکین دردها وضماد ومسحوق اوباآب جهت تقویت اعضای ضعیفه‌مثل بناگوش وکنج‌ران وزیربغل ومابین کتفین ورفع الم آنهاوجهت تلیین صلابات ورفع اورام وتقویهٔ جگرورفع بدبوئی زیربغل وباسرکه جهت سپرز نافع وبغایت منومّ اطفال واکتحال‌اوجهة تقویت چشم ونقیع آنچه ازدرخت بلوط باشد جهت حرارت وحمره چشم مفید ومضرّامعاء ومصلحش انیسون وقدرشربتش تاسه درهم وبدلش قردمانابوزنش وبخوراوجهةاختناق رحم مؤثّراست .

اشخیص : لغت‌عربیست سفید وسیاه میباشد برگ نوع سفیداوسفید وبه حسب اماکن گاه است که سرخ وازرق نیزباشد وبدستورصحرائی وکوهی میباشد مجموع‌رابرگ شبیه ببرگ کنگروگلش وتخمش بنفش شبیه بقرطم صمغ اورامثل مصطکی زنان استعمال نمایند وثمرش مثل ثمرکبرونوع سیاه‌رابرگ ازقسم اوّل نرم ترورویزه‌تروتازه‌اش سرخ وخشکش سیاه‌وساقش‌بقدرشبری‌وسرخ‌وقهوه‌گلش‌خاردار ونقطه‌دار وبیخش‌سطبروسیاه‌وگاه‌استسوراخها داشته باشد واندرون لموسرخ‌ولاذع‌زبان ومستعمل بیخ اوست وهرگیاهی که‌در حوالی اورویدفاسد میسازد وجزاف صاحب اختیارات درکمال ظهورچه تصریح نموده که نوعی‌از مازریونست ومادریون از تیوعات است ، بخلاف اشخیص واختلاف ماهیّت هریك از متون کتب ظاهراست .

سفید اودردویم گرم وخشك وباقوهٔ‌تریاقیّه وهجده قیراط اوباشراب قابض طبع و طبیخ اوبافودنج‌جبلی جهت اخراج‌حبّ القرع‌ویکمثقال اوجهت رفع‌جنون وصرع ، و

طبیخ اوجهت عسربول وگزیدن هوام نافع ومسهل زرداب وصمغ اوبا شیرمقوّی احشاء و محلّل ورم باطنی وطلای اوبا سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده وقدر شربتش تا پنجدرهم ومصدّع ومصلحش شکراست ، وسیاه اودرآخرسیم گرم وخشك دو مثقال او کشنده ومحرق وتندود رمشروبات غیرمستعمل وطلای اوجهت جرب وقوباوبهق و با رو غنهاجهت مواد بارده وضماد آن بردندان مفتت قوی وبرجراحات متأکّله منقّی آن و لطوخ مطبوخ اوبا سرکه وگوگرد وقفرالیهود جهت اقطع ثالیل موءثّروخاکستربیخ هرد ونوع راجهت قلاع مجرّب دانسته‌اند .

اشنان : گیاهیست بیبرگ وشاخه‌های ریزه‌شبیه‌بکرمهای خشکشده وگازران بآن جامه میشویند سفید اوراخروءالعصافیروسبزآنراغاسول نامند وآن غیرابوقانس است ، و موءلّف تذکره اشتباه کرده‌است ، درسیم گرم درآخرد ویّم خشك وجالی ومحرق ومنقی ومفتّح ومدرّقوی وسه درهم سبزاومسهل زرداب ویکدرهم مدرحیض ونیم درهم‌مدرّ بول ودهدرهم اوکشنده وپنجدرهم‌اومسقط جنین زنده ومرده وطلای اوبجهت بردن‌گوشت زیادزخمها وسنون اوجهت جلای دندان نافع ومداومت اومفسد دندان ومصلحش‌مغز تخم کدوورونن بنفشه ومضرّمثانه ومصلحش عسل است .

اشراس : بفارسی سریش نامند وآن بیخی‌است‌غیربیخ‌خنثی چه‌ساق‌خنثی‌کوتاه وکوچك وگلش سفیداست ، وسریش راساق بلند ترو عریضتروبرگ قویتروگلش سفیدمایل بسرخی وثمرش مستدیروتند طعم میباشد وباعفوصه دراوّل گرم وخشك ومحرق اودردوم گرم درسیم خشك وضماداوجهت جبرکسررقیق وقیله ودمّل وقروح خبیثه وورم خصیه و کوفتگی عضل وعصب وباسرکه و روغن کنجد جهت جرب وحکّه وتلیین صلابات وباآرد جو جهت سعفه وآشامیدن‌اوجهت دردپهلووسرفه ویرقان وصفراوی سوخته وسحج‌وخشونه حلق ومحرّق اومدرّ بول وحیض ومحلّل ورم بلغمی وباسرکه جهت دفع داءالثّعلب و بهق سفید وتخمش جالی وقاطع اخلاط غلیظه وگرم ترازاصل اووجهت نفث الدّم و با

ماءالعسل جهت تنقیهٔ جگر نافع ومورث سد د ومصلحش سکنجبین ومرخی معده ، و مصلحش کلقند و قد رشربتش تا پنجد رهم وازمحرق اوتا یکمثقال تا د و د رهم وبد لش د ر اکثرافعال غری السّمکست وگویند مغاث ویاگرسنه ۰

اشیران : اسم یونانی خصی الکلب است ، وموءلّف تذکره ظاهراغافل شد ممکرّر ذکرنموده ۰

اشموسا : نوعی ازمروکم بوترازاقسام اوست ۰

اشقاقل : شقاقل است ۰

اشنان دارو : اسم فارسی زوفای خشك است ۰

اشتلابوس : دارشیشعـان است ۰

اشقون : اسم ترکی ریباس است ۰

اشیاف مامیثا : د ر مامیثاءانشاءاللّه مذکورمیشود ۰

اشتیوان : بلغت مصری بسفایح است ۰

اشترگیاه : اسم فارسی سلیخه است ۰ اشبیل : بلغت گیلانی نوعی ازبطارح است ۰

اشکانی : بلغت تنکابنی وطبرستان بقلهٔ یمانیهّ است ۰

الالّف مع الصّاد :

اصابع فرعون : سنبلی است بقد رانگشت شبیه به نی وگره د ارومجوّف وبا انـد ك پهنی وازیمن خیزد و قسمی ازآن بارطوبت سیاه لون وآند رافعال قائم مقام مومیائی و بهترین اومخطّط زود شکن است ، د رسیم گرم وخشك وقاطع نزف الدّم ومحلّل او رام بارده وچون باخون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهت التحام عدیل ند ارد ۰

اصابع صفر : بیخی است بقد رکف د ست اطفال وبقد رپنج انگشت وپراز رطوبت و چون خشك شود رنگش ابلق اززرد ی وسفید ی میگرد د وبا اند ك حلاوت ومنبت اوریکزارها ونزد یك آبها وبرگش شبیه ببرگ کند ناوساقش باریك وازبن تا سرپرگل وگلش بنفش ، و

قسمی دیگربیخی است شبیه بناخن پلنگ و زرد واین گرم تروتند تراست ۰

وموٴلّف تذکره گوید : کهآن غیرکف مریم وکف عایشه است ، وبنهج دیگروصف نموده در دویم گرم وخشك وبغایت محلّل فضول غلیظه ومنقی اعضای عصبانی وتریاق سموم هوام وجهت جنون وامراض سوداوی وبلغمی وتقویت منابت اعصاب وضماد اوجهت تحلیل صلابات و بخوراوجهت گریزانیدن موش وسام ابرص نافع وقسم دیگرمسقط جنین ومضرّآلات بول ومصلحش تخم مورد وبلوط وقدرشربتش تادومثقال وبدلش یکوزن ونیم اوهزارجشان ودوثلث اوسعد است ۰

اصابع هرمس : شکوفهٔ سورنجان است ودرسورنجان موصوف است ۰

اصل الفلفل : فلفلمویه است ۰

اصل القلب : بفارسی بیخ شبیبی نامندوآن بیخ ماش هندی است ، گرم و خشك ومسکّن ومخدّروجهت معدهٔ بارده ودرد مفاصل وامثال آن شرباوضماد انافع و محرق خون و مورث سدد ومشوّش حواسّ ومصلحش درشیرخیسانیدن وقدر شربتش یکدانگ است ۰

اصابع اللصّوص : موٴلّف مغنی گوید :ابو ریحان وصف نبات اونکرده است و گفته است دوائیست هندی وتخمش مستعمل بلاد ما است وشبیه است بشلتوك و چون در دهان ساعتی نگاهدارند پوست اوشقّ شده مغزی ازوظاهرشود مثل پنبه درتحریك باه بسیارموٴثّراست ۰

اصول الاربعه : عبارت ازبیخ کبروبیخ رازیانه وبیخ کرفس وبیخ کاسنی ۰

اصابع العذری : نوعی ازانگورطویل القد است ۰

اصابع الفتیات : فرنجمشك است ۰

اصابع الملك : اکلیل الملك است ۰

اصل الانجدان الخراسانی : اشترغازاست ۰

اصل السّوس : درسوس موصوف است ۰

اصل السّوس الابیض : درسوس مذکورمیشود ۰

اصل السّوس الاسمانجونی : ایرساست ۰

اصل الرّاسن : نوعی ازفیلجوش است ، وبترکی انذرگویند ۰

اصف : بیخ کبراست ۰

اصطرك : میعه یابسه است ۰

اصل المرجان : بسته است ۰

اصل النیلوفرالهندی : بیخ اوسید است ۰

اصطفی : میعه سایله است ۰

اصل العرطنیثا : اذریواست ۰

اصل المفاح البرّی : بیروح الضّم است ۰

اصموط : رتّه است ۰

الالف مع الضّاد :

اضراس الکلب : بسفایح است ۰

اضراس العجوز : خسك است ۰

اطراطیقوس : یونانی وبمعنی شبیه الکوکب است وبعربی حالنی نامند ، وآن نباتیست ساقش کمتراز زرعی وصلب وخشن وبراطرافش گلی شبیه ببابونج وبعضی ازاومایل به بنفشی ودردورآن برگها ومجموع گل وبرگها شبیه بکواکب وبرگهای ساق اوباریك و درازومزغّب وتخمش اغبروتلخ ودردویم گرم وخشك وباقوهٔ مبرده وقابضه ومحلّل ومجفّف وضماد برگ اوجهت ورم حارّچشم وبرآمدگی حدقه وتسکین دردآن وطلای گل او جهت تسکین دردحالبین وکنج ران و ورم آن بغایت موثّروآشامیدن اوجهت خناق و صرع اطفال نافع وقدرشربتش تادودرهم است ۰

الالف مع الطّاء :

اطریه : بفارسی آش آرد و رشته نامند وازاغذیه معروفه است وماهیچه و رشتهٔ قطایف وبقرارا شامل است ، آنچه ازآرد گندم و روغن بادام واسفناج وخرفه وامثال آن ترتیب دهند و بفارسی اوماج نامند وجهت سرفه ونفث الدّم وخشونت حلق وسینه وقرحهٔ امعاء ومثانه نافع ومرخی معدهٔ بارده است وآنچه باکشك وماست وترشیها استعمال نمایند بطیء الهضم ومسدّ دوموافق ابدان قویّه ومولّد بلغم غلیظ ومصلحش سیرواد ویهٔ حارّه و آنچه ازآرد جوترتیب دهند جهت سل وتبهای حارّه وباترشی جهت اخلاط مراری ، و تسکین حدّه خون وآنچه باگوشت باشد کثیرالغذاء ومرطّب بدن ومسمّن وباشیرینی کثیر الغذاء ومولد خلط غلیظ است ، و قطایف که بفارسی رشتهٔ ختائی گویند بدون طبخ به آب باشیرینیها مستعمل است ، آنچه ازآرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم ترازآنچه با آرد گندم ونشاسته سازند وقابض تروسبکتراست ، وازگندم کثیرالغذاء وازنشاسته به دوائیه اقرب است .

اطباء الکلبه : سپستانست .

اطماط واطموط واطبوط : اسم بربری رتهاست وفوفل رانیزنامند .

اطروغا : اسم اترج است .

اطروخیا : اسم یونانی بادرنجبویه است .

اطریون : عصارهٔ قثاء الحمار است .

اطیطون : اسقیل است .

اطریقون : خسك است .

اطمیثا : قیصوم است .

اطاء : بیونانی درخت غربست .

الألف مع الظّاء :

اظفارالطّیب : بفارسی ناخن پریان گویند وناخن خرس وناخن بویانامند وآن جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن ومدوّر وخوشبووسفید مایل بسرخی وازسواحل بحر هند خیزد وازاقسام حلزون است ، وبعضی ازوسرخ وباتقعیروبعضی سفید وبزرگ وباد سومه وکم بود قسمی بزرگتراز اوّل وکوچکتراز ثانی وسیاه وناخن دیوگویند وبهترین او قسم اوّل هندی است ، واقسام اوراچون بسوزانند بوی جندازاوظاهرمیشود ودرد ویم گرم و خشك ومدرّ فضلات وخون وملطّف اخلاط غلیظه وجهت اختناق رحم وصرع وخفقان معده ورطوبی ودرد بارد جگرورحم واخراج خون منعقد درگرده وجمیع امراض بارده رحم وبخور اوجهت صرع وسکته ونزلات وغشی واختناق رحم واحتباس حیض نافع ومصدّع ومصلحش سکنجبین ومورث سحج ومصلحش گل ارمنی وقدرشربتش ازیکدرهم تاسه درهم وبدلش قصب الذّریره .

اظفارالجنّ : نباتیست بی برگ وگل شبیه بناخن چیده واغبرمایل بسیاهی در اوّل گرم وخشك وجهت یرقان سیاه و سرفه یابسه وبالخاصّیه جهت رفع بیخوابی نافع وطلای اوکه باسرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید ومضرّ دماغ ومصلحش عنّاب و قدرشربتش تاسه مثقال .

الألف مع العین :

اعین السّراطین : گویند اثلق است وگویند سنگ سبویه است .

اعیون : حلبه است .

اعلوبوطس : بعبرانی طلق است .

الألف مع الغین :

اغریوس : قثاءالحمار است .

اغیس : یونانی وبمعنی ظاهراست واسم اثلق است ٠

اغالوجی : اسم یونانی عودالنجوراست ٠

اغرلیوس : بیونانی حنظل است ٠

اغهراطون : بیونانی حلفااست ٠

اغش : بلغت حجازویمن نوشادراست ٠

اغرسطس : بیونانی ثیل است ٠

اغلیفس : بیونانی دوسراست ٠

اغیرس : بیونانی جوزرومیست ٠

اغریا : بیونانی بمعنی ارض است ٠

اغلیقی : اسم یونانی مفتحج است ٠

اغبر : عبارتست ازشیح ونبات وتوتیای کرمانی که بایکدیگرسائیده باشند ٠

اغلان آشی : اسم ترکی جنداست ٠

الألف مع الفاء :

افنیقطس : اسم یونانی وبمعنی محلّل است وآن نباتیست کمتراز زرعی وساقش باریك وگلش مایل بسفیدی وبرگش عریض وپرشاخ ومزغّب وتخمش بزرگ ترازتخم شلغم و درغلاف شبیه بغلاف تخم ترب وبیخش بی ریشه ونرم وباعطریه وبوی گیاهش شبیه به بوی ترنج ومنبت اوساحل بحارود ورآبهاوجائی که جوو عدس کاشته باشند ودرمصر و ساحل دریای شام بسیاراست ، ودرصعید مصرآنرا شلجم نامند ودردویم گرم وخشك و بااندك حدّتوبرگش وسایراجزای اوجهت سدّهٔ جگروسپرزوتحلیل اخلاط غلیظ مواعیاو صلابات ودردپاونفخ سپرز واحشاءوضماد پختهٔ اوجهت جمیع سموم قتّاله نافع وباید سه روزباشراب شیرین استعمال نمایند وقدرشربتش تادومثقال وازتخمش نیم مثقال وعصاره وبیخش درمنافع قویتروبعدازفصل بهاردربیخ اورطوبتی نمی‌ماند که عصاره توان گرفت

و روغن اود رآثارمثل اوست وزیت الشّلجم نامند ۰

افنیقون : بیونانی نباتیست شبیه بافنیقطس مگرد ربوود رزراعات میروید بغـایت سرد ومخدّ رود راطلیهٔ رادعه مستعمل وشرب اوجایز نیست ۰

افیمیدون : بیونانی اسم نباتیست مابین شجروگیاه ومنحصرد رساقی وبرگش زیاده برد وازده عدد نمیشود وبی‌گل وثمروریشهای اوباریك وسیاه وثقیل الرّایحه وبیطعم سرد وتروضماد ش مانع بزرگ شدن پستان خصوص باروغن زیتون نارس وآشامیدن اومانـع توالد زن ومرد وقد رشربتش ازبرگ وبیخ اوجهت قطع توالد سه مثقال است که‌با شراب ــ بنوشند ۰

افعی : اسم عبرانی ماراست وبعربی حیّه‌است ، واقسام اورا اسامی میباشد ،و کوچك وبزرگ وسیاه ومایل بزردی ومایل بسرخی ومایل بتیرگی وابلق وغیرآن یـافـت میشود وبهترین اومادّهٔ اشقرمایل بسرخی‌است ، ومادهٔ راچهاردندان میباشد ونررا دو دندان وباید جوان باشد وعلامت جوانی سرعت حرکت وهمیشه سررابلند داشتـن او است وباید چشمش مایل بسرخی وسرش عریض وجسد ش صلب ومایل ببباریکی بوده از آب و عمارت وجنگل وشوره‌زارد وربا شد ودرآخربهارصید شود وبعـد ازصید بی‌امتداد زمان سراورا قطع کنند وطریق آنستکه سررابادنباله بهم بسته بقدرچهارانگشت ازسرود نباله بیکضرب قطع کنند وهرچه کم خون وبعـد ازقطع سرود نباله بیحرکت باشد استعمال نباید کرد ، پس ازقطع باید پوست آنراوجوف آنرا انداخت وبعـد ازآن استعمال نمود بغایت حارّ ویابس ومجفّف ومحلّل است ، چون باآب وشبت و روغن زیتون طبخ نمایند وباکدنا تناول نمایند موادغلیظ رابطرف جلد دفع کرده بتحلیل‌مید هد ودرمجذوم اینمعنی بتجربه رسیده‌است ، وا زخوردن بسیاراوبدن منقرح شده مثل فلس ماهی پوست می‌ریزد وکم اواخلاط متعفّنه لطیفه رامستحیل بقمل وکثیفه رابتقشرجلد دفع میکند وخوردن اوجهة سموم مشروبه وملذوعه وضعف بصرود ردعقب وبرص ومنع زیادتی خنازیرو حفظ جوانی و

تقویت قوتّهای حیوانی وحواسّ وطول عمرموثّر است هرگاه هرسال یکبارتناول نمایندو ضماد گوشت خام اوجهت دفع سمّ افعی گزیده واقسام مارهابغایت نافع وبجهت داء الثّعلب وداءالحّیه وتحلیل خنازیرواوجاع مزمنه باردهٔ نافع واکثاراومحرق خلط ومصدّع ومصلحش شیرورب میوه هااست ، وچون هفت عدد افعی رابریسمان پشم سرخ اغوانی خفه کرده بازاءهریك گرهی زنند بستن آن ریسمان برگردن صاحب خناق جهت دفع علّت بالخاصّیه مجرّب دانسته‌اند ونمك افعی که جوف آنرا پرکرده باشند درافعال ضعیفتر ازگوشت اوست وقرص افعی درافعال قریب باووطریق ساختن اوآنکه بعد ازاخراج جلد وجوف چند باربآب بشویند وخشك کرده دردیك سفال یامس قلعیدار باآب بقدریکه اورا بپوشاند واندك شبت واندك نمك چندان بجوشانند که مهرآگردد ، پس گوشت اوراازاستخوان جداکرده درهاون سنگ بکوبند وبقدرربع اوبامثل آن نان خشك میده پاکیزه اضافه نموده بامرق گوشت اوخمیرکرده وقرصهای تنگ بوزن یکمثقال بسازند وباانـدك روغن بلسان تدهین نمایند تامتکرج نشود وقدرنان اگرربع اوشود بهتراست ونخودی که درحین جوشانیدن گوشت اوبااوبجوشانند درافعال قریب بقرص است .

افینوس : بیونانی اسم نباتیست مابین شجروگیاه وساقش مزغب وشاخه‌های او باریك وازسه عدد زیاده نمیشود وبرگش شبیه ببرگ سداب وبسیارسبزوثمرش مثل ثمـر خیارکوچکی صنوبری شکل وسیاه وگلش زرد وصدفی وبیخش بقدرامرودی وپرازرطوبت و چون خشك شود باطن اوسفید وظاهرش سیاه میباشد دردیّم گرم وخشك ولذاع ، و آشامیدن اعالی اومقیّءواسافل آن مسهل ومجموع آن مقیءومسهل بلغم وقدرشربتـش سه قیراط وازرطوبت اوپنج قیراطست .

وموءلّف تذکره گوید : که رطوبت که درثمراوست وجهت تحلّل صلابات وجـلای بیاض چشم نافع است .

افتیمون : یونانی و بمعنی دواءالجنون است ، وآن نباتیست بسیارسرخ وفـروع

اومثل خیاطه وبرگهای بسیار ریزه وگلش سرخ تیره وتخمش ازخردل ریزه‌تروسرخ مایل بزردی واشیائیکه نزدیك اوباشد می‌تند وبیخش شبیه بزردك ونصاری گویند که‌د رحوالی اوچیزی میروید وطعمش تلخ وبااندك تندی وگلش ریخته دانه می‌بند دود رسیم گرم و د رد ویم خشك ومحلّل وملطّف ومسهل سود اوبلغم وجهت نفخ وامراض دماغی و کرم معده وسرطان وجنون ومالیخولیانافع وبالخاصیّه جهت امراض سود اوی وتنقیهٔ سودا بیعدیل وچون یکهفته هرروزده درهم آنرابانصف رطل شیرتازه خیسانیده وبا پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت دفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وتشنّج مجرّب وچون دو درهم تخم آنرابلته بسته د رد وثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روزد یگرافشرد مصاف اورابایك اوقیه شربت بنفشه وشربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مرّهٔ سودا د رنهایت قوّت‌کند بدون مضرّتی وباعث ضعف نمیشود ۰

وموءلّف تذکره ثلثی رطلرا ثلثین رطل دانسته وقدح برموءلّف مالا یسع نموده واورا اعتقاد آنستکه یکرطل درسی رطل تاچهل روزباید خیسانیده ومطبوخ اوباموبز جهت مالیخولیائی‌که ازمدتها شراب بهمرسیده باشد نافع خصوصاکه بابنفشه واصل السّوس وباد رنجبویه وگل گاوزبان باشد وچون ضعیف التّرکیب است زیاده ازیکدوجوش نباید داد ومضرّ صفراوی و حارّالمزاج ومورث غشی ومصلحش بنفشه وکتیراوقد رشربتش تاسه مثقال ود رمطبوخات تاده درهم وبدلش لاجورد وحجرارضی است ،یایکوزن ونیم او حاشاود واتك اوتربد وتخم اورانباید کوبید ۰

افسنتین : لغت یونانی اسم نباتیست مابین شجروگیاه شبیه ببابونهٔ گاوچشم برگش مصل سعترو غبارناك وسفید وشاخش مثل برنجاسف وانبوه وساقش بلند وگل او مثل گل بابونه وازآن ریزه‌تروتخمش شبیه باسپند وباتلخی وقبض وبری اوباعطریّه‌ثقیلی وقسمی‌را برگ مثل برگ زردك وسفید وگلش زرد بی‌اوراق سفید ود رمصرسیسه‌نامند ، و زبونترین اقسام اواست وبهترین اورومی طرطوسی وسوری‌است که باحراقه وتلخی و

قبض باشد .

در اوّل دویم گرم ودر آخر آن خشك ومفتح وملطّف ومبهّی ومسهل صفراوی وسایر اخلاط معده ومنقّی عروق وسینه وشش ومقوّی بدن وجگرومعدهٔ سرد ومدرّ بول وحیض و عرق وشیروکشنده اقسام کرم وتریاق سموم مشروبه وملذوعه ومحلّل ریاح وجهت یرقان و رعشه و سکته وتبهای عفنی مزمن وماءاصفروطحّال وبانا ردین جهت درد معده ، و با افتیمون جهت شقیقه سود انافع وچون چند روز از آب طبیخ اوهر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبات باشد مجرّب ود ود رهم اوجهت گزیدن عقرب عجیب النّفع است وباشراب جهت سمّ شوکران وباسرکه جهت فطرنافع وجهت بواسیرو شقاق مقعد واخراج اخلاط حارّه که سبب ادویهٔ مشروبه درمعده بهم رسیده باشد بسیار مؤثر و قطوراوبازهرهٔ بز و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش وکری قدیم مجرّب وفرزجهٔ او باعسل مدرحیض وحمولی اوباموم جهت حبّ القرع وضماد اوباآب جهت شری وبخار مطبوخ اوباشراب جهت درد گوش وطلای مطبوخ اود رمنفتحج جهت درد چشم وباعسل جهت رفع اثربنفشی تحت پلك چشم ودرسرکه جهت مفاصل حارّ وسائیده اوباموم ، و روغن جهت درد تهیگاه ودرد جگرود رد معدهٔ کهنه مجرّبست ومحلّل صلابات وجهت داءالثّعلب ودا ءالحّیه وبواسیروصلابات رحم وورم سپرز ضماد انافع واکتحال اوجهت دمعه وغشاوه واسترخای جفن وگذاشتن اود رمتاع مانع کرم زدن اووآمیختن اوبامرکّب باعث منع ارضه ازکتابی که باآن مرکّب کتابت کرده باشند وطلای اوباروغن زیتون بربدن مانع مقاربت پشه ودود آن جهت گریزاندن هوام وپاشیدن آب طبیخ آن کشندهٔ کیك و مصدّع ومجفّف دماغ ومصلحش انیسون ودرمحرورشربت اناروقدرشربتش یکمثقال تاد و مثقال درمطبوخ ازپنجدرهم تاده درهم وبدلش جهت معده بوزنش اسارون ونصف اوهلیلهٔ زرد وبجهت جگر عصارهٔ غافث وجعده وقیصوم نیزبدل اومیشود وعصارهٔ افسنتین کهاوراد رآفتاب خشك کنند درافعال قوی ومفتح سدّهٔ جگروجهت تبهای کهنه ومرکّبهو

تقریت معده وتنقیهٔ اخلاط ریه واستسقاء ونیکوکردن رنگ رخسار واصلاح فساد مزاج نافع ومورث کرب وصداع ومصلحش ریوند وقدرشربتش تا یکدرهم است وبدلش سه وزن او — افسنتین است یا غافث یا شکاعی وشراب اومقوّی معده ومدرّ بول وحیض وجهت امراض جگروسپرز وربو وتفتیح سدّه وبرانگیختن اشتها وتقویت هضم وازالهٔ گزاز ونفخ باطنی ودفع کرم معده وسموم حیوانی ومشروبه نافع است ومانع وباء وحدوث امراض وطریق آنست که نود مثقال افسنتین رادرششهزار مثقال آب انگورچندان بجوشانند تا بثلث رسد ، پس سه ماه گذاشته بعد ازآن صاف نمایند واگرسی مثقال رابا پانزده مثقال دارچینی ، و پانزده مثقال سنبل الطّیب وپانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده در ده هزار وهشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سرظرف رامستحکم ساخته بعد ازده ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین که درهرچهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یکرطل گل افسنتین کرده چهل روز درآفتاب بگذارند جهت برودت ظاهروباطن بدن وآشامیدن پنجدرهم اوجهت رفع یرقان وسدّه جگروسدّه سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی وبجهت تقویت معده ورفع احتباس حیض وسمّ فطرواخراج کرم معده وخوردن اوقبل ازشراب مانع مستی وبعد ازآن رافع خماروقطورا وجهت کرم گوش ورياح آن درطلای اوجهت درد چشم ، و باقیروطی جهت تقویت معده ودردآن نافع است .

افیون : اسم یونانی وبمعنی مسبت است ، وبفارسی تریاك و به عربی لبن الخشخاش نامند ، وگویند مراد ازو شیرمنجمد خشخاش سیاه است نه سفید وبهترین اومایل بسفیدی وصافست که درآب زود حلّ شودوازآتش زود مشتعل گردد ودر آفتاب زود بگدازد وقوی الرّایحه باشد درچهارم سرد وخشك وازخشخاش سفید در آخر سیم ومخدّر ومنومّ ومسکّن دردها وقابض ومانع تعفّن اخلاط وتحلیل روح حیوانی وجهت اسهال وسحج وقرحهٔ امعاء وسرفه وضیق النّفس ورمد ونزلات وصداع که ازحرارت باشد بالطّبع نافع واگرازمواد بارده باشد بسبب تخدیرمفید وضماد اوجهت درد سر و تخفیف

قروح وورمهای حارّه وبازرده تخم پخته وزعفران جهت حمره وباشیرد ختران و زعفران جهت نقرس حارورمد وفتیلهٔ اوبامرّصاف و زعفران بالسّویه جهت زحیرمجربّست وقطوراو بارو غن بادام ومرو زعفران جهت درد گوش وباموم و روغن جهت جرب وحکّه نافع ودر معاجین وادویه مرکّبه حافظ قوّت آن ومسقط اشتهاوقوّتیاه بشرط مداومت ومضرّفهم ، و مصلحش فلفل وجند وفرفیون ودارچینی وقدرشربتش یکعدس تاچهارقیراط و زیاده ازیکدانك ممنوع ودودرهم اوکشنده وبدلش سه وزن اوبذرالبنج ویکوزن اوبیخ لقاح و دراحتباس تباشیروکافوروکهربا ۰

افلنجه : تخمیست شبیه بتخم خردل وتندبو شبیه ببوی سیب وباعطریّه و به غایت سرخ وطعمش تلخ ونباتش بقدرزرعی وبرگش مثل برگ بادام وگلش سفید و غلاف تخم اومثل بزرالنبج وازهند خیزد وزرد وسیاه اوزبون وگویند اوقسم کوچك کابه است ودر دویم گرم ودراوّل خشك ومقوّی معده وجگرود ماغودل ومفتّح سدّهٔ دماغی وتریاق زهر عقرب ورتیلاومحلّل ریاح ومشتهی وباقوّهٔ قابضه ومفتّح سددواحشاء ومقوّی دماغ ومسخّن معده ومقاوم سایرسموم وآروغ آرنده وطلای اوباروغن زیتون درحال رفع گزیدن عقرب میکند ومصدّع وموروث خناق ومصلحش روغن زیتون وقدرشربتش تادمثقال است ۰

وبعضی گویند : افلنجه جوزبواست ، واصلی ندارد ۰

افشرج : معرّب از اقشردهٔ فارسی است وبعربی عصیرنامند وآن مخصوص فواکه است ۰

افلیون : وبحذف واواسم شیح جبلی است ۰

افقراسیفون : یونجه است که حند قوقی باشد ۰

افربیون : فرفیون است ۰

افسنین : بنونین ویااسم رومی فرفیون است ۰

افراسمون : نعنع است ۰

افاریقون : دبق است ، وگویند مادریون است .

افنیس : بیونانی فرنجشك است ، وافرنجشك نیزنامند .

افرودیجان : قسم اوّل دیفروجس است .

افاسون : اسم روغن ترب است .

افلاطون : مقل ازرق است .

افروسالبین : حجرالقمراست .

افاویه : ادویه خوشبوئیست که درطعامها کنند .

افیقرون : اخینوس است .

افریدس : اسم یونانی جراداست .

افتیقس : اسم یونانی عصفراست .

افیور : بیونانی اسم بزوراست .

افیورسفیافن : بیونانی تخم خبّازیست .

افثینون : بیونانی بادآوردا ست .

افیمونا : بیونانی دارچینی است .

افیعابن : بیونانی سداب است .

الألف مع القاف :

اقحوان : اسم عربی وبیونانی اویبانس وبفارسی بابونه گاوچشم گویند و نوع صغیررا بهارنامند برّی وبستانی میباشد شاخه‌های اوباریك وبرگش شبیه ببرگ گشنیز و رازیانه وگلش زرد ومدوّرود راطراف اوبرگهای ریزهٔ سفید وازگل بابونه بزرگتروثقیل رایحه بااندك تلخی وبالحقیقه صنفی ازبابونج است وفرق آنستکه بابونج تخم ندارد واوند ارد ومستعمل گل اوست درسیم گرم ودردویم خشك ومسخّن قوی ومحلّل ومفتّح سدّه جگر وافواه عروق وملطّف ومدرّ عرق وبول وحیض ومسقط جنین وباقوهٔ تریاقیه ومفتّت حصاه

ومحلّل خون منجمد درمثانه و ورم مقعد ، وجهت درد مثانه وصلابت سپرزواستسقاء و قراقرمعده وباسکنجبین وبانمك مسهل سودا وبلغم ولعوق اوجهت ربووسرفهونفثالدّم وجلوس درطبیخ اوجهت صلابت رحم وطلای آب تازهٔ اورا برانثیین وقضیب وکتف ران مقوّی باه وجماع وضماد اوجهت التوای عصب وباموم روغن جهت ورم صلب وشرب نیم مثقال اوباسکنجبین جهت برانگیختن اشتهانافع وفرزجهٔ اومدرّحیض ومنقّی رحم واکثار اومصدّع ومصلحش سکنجبین ومکرّب معده ومصلحش انیسون وبنفشه وقدرشربتش تادو مثقال وبدلش بابوتج است وقسم صغیراود ردویم گرم ودراوّل خشك ودرافعال ضعیفتر ازبزرگ وباشراب جهت نیکوئی رنگ رخساروتحلیل ورم صلب واکتحال خشك اوجههٔ تقویهٔ طبقات چشم وظلمت بصروجلای آثاروقروح ورفع نزول آب نافع است وروغن اقحوان که گل ویراد رچهارمثل آن روغن زیتون یاروغن کنجد کرده چهل روز درآفتاب گذاشته باشند جهت نضج جراحات اعضای عصبانی والتوای عصب وورم اسافل بدن ومقعد وصلابت ــ رحم ودردگوش وتفتیح مسامات وادرارنمودن عرق موءثّروآشامیدن پنجدرهم اومدّرعرق وجهت رفع قولنج مفید است .

اقاقیا : بلغت یونانی اسم عصارهٔ قرظ است واورا ازثمرنوعی ازمغیلان که قرظ نامند قبل ازرسیدن اوافشرده میگیرند وقبل ازجفاف یاقوتی رنگست ، وبعد ازآن سیاه میشود وردویم سردودرسیمّ خشك ومغسول اودردویّم وقابض وقاطع نزف الدّم ونفث الدّم ومجفّف ورادع وغیرمغسول اوبالذع وحابس نزلات واسهال اکلاوضماد امقوّی بدن واعصاب سترخیه ازاعیاوبسبب امراض وضمادش جهت ورم حاروباد سرخ و ورم رحم ، و مقعدوداخس وبرآمدگی حدقه وسوختگی آتش وباگل سرخ وبرگ مورد جهت قطع ادرار عرق وبالادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرّب ومورث سدّه ومصلحش روغن بادام وقدرشربتش تایکدرهم وبدلش بوزنش عدس و صندل است وگویند حضض ، و اخیرانسب است .

اقسون : بیونانی اسم نباتیست شبیه ببادآورد واهل مغرب رأس الشّیخ نامند وبرگش مثل بادآورد وساقش کوتاه ترو غلیظ ترازووگلش مثل اوپرخاروخارهای جوانب برگش مثل سوزن وساق تازهٔ اورا پوست کنده میخورند وتخمش ازقرطم ریزه‌تر رد ویـم گرم ود راوّل خشك و بسیارلطیف وچون خشك شود تلخ وباشدی میباشد ،گویند جهت گزازوتشنّج‌غیرپیسی باشراب مجرّب وجهت ورم مزمن وشدخ‌عضل ضماد ش‌مفید وتخمش باشراب جهت رفع سموم نافع ومضرّگرده ومصلحش خشخاش وقدرشربتش ازسه‌درهم‌تا پنج درهم وبدلش شکاعی است ، ونزد متاملان فرقی میان اقشور ونبات اشترغـاز نخواهد بود ، وظاهرااسم یونانی نبات اشترغازاست ۰

اقط : بفارسی کشك نامند وآند وغی است که طبخ منجمد گردد ، پس‌چکانیده بعد ازرفع مائیه خشك کنند سرد وخشك ودیرهضم وقابض ومبرّد وبریانکرده‌اوجهة‌داء الثّعلب ورفع نزف الدّم وبواسیرمفیداست وباپشم سوخته وجوسوخته‌بالسّویه جهة‌خزاز مجرّب است که اولاً سررابروغن گلسرخ چرب کرده وبعد ازآن طلاکنند ومولّد ریاح وبلغم خام غلیظ ومسدّد ومصلحش جوارشات وکلقند است ۰

اقلیمیا : بیونانی آنچیزاست که ازگداختن اجساد متظرّقه مانند مس ونقره وطلا مثل کف ود رد برروی آن ود رتحت اومنجمد گردد وآنچه‌د رتحت بهمرسد بازازجملهٔ‌کف اوست که بعد ازگداختن وبهمرسیدن کف بسبب حرکت آنفلز بعضی بطرف تحت جمع میشود وبهترین اوطلائی وآنچه د رزنگ شبیه باصل آن فلزباشد وطلائی مایل بسبزی وبعضی سفید وسیاه وطلائی ازغلبهٔ‌بوره‌است ، که برطلامیزنند ، وگویند کانی‌هم‌میباشد ومرفشیشان نیزهست هریك د رطبع مثل معدن او ویبوست زیاد براوغالب ومجفّف و مقوّی باصره ومنقی جراحات وجهت بردن گوشت زیاد ورویانیدن گوشت تازه‌ورفع تعفّن زخمهاوبیاض عین وبهق وجرب وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه ونزول آب وطلای‌اورادع وجالی کلف وآثارسیاه ورافع سپرز وبازعفران وافیون رافع د رد مفاصل ونقرس است، و

خوردن طلائی او یك قیراط جهت خفقان و تقویت دل نافع ومستعمل ازومحرق ـ مغسول اووبدلش مرداسنك محرق مغسول است ،

ومؤلّف تذکره گوید : که چون جمع کنند ذهبی ومرقشیشی اوراد رگداختن و بعد گدازد رعسل بریزند تاسرد شود یکجزو اوپانزده جزومشتری راشمس کند وحقیراین معنی راموقوف بشروط مخفیّه میداند ۰

اقماع الرّمان الهندی: نارمشك است ۰

اقرو قومعما : قرقومعمااست ۰

اقبوس : بیونانی کمتراست ۰

اقسیا : مازریون سفیداست ۰

اقاقالس : بیوناتی تشمیزج است ۰

اقروس‌واقرس : دبق است ۰

اقارون : اسم رومی دج است ۰

اقریطن ماطس : گل عتیق القدس است ۰

اقونوسیون : رعی الابل است ۰

اقارو : کرویّااست ۰

اقطی : بیونانی حماض کبیراست ۰

اقتنااراتیقی : بیونانی شکاعی است ۰

اقتنالوقی : بیونانی بادآوردا ست ۰

اقویلاسمون : دهن بلسانست۰

اقیمارون : بیونانی سورنجان است ۰

اقوینطن : بیونانی خانق النّمراست ۰

اقطن : بیونانی ماش است ۰

اقومارثون : رازیانه بریّست ۰

اقرقرا :بهندی عاقرقرحا است ۰

اقراص الملك :جوزالکوثل است ۰

اقلاروطس : بیونانی طرفاست .اقلابونس :بیونانی انجره است ۰

الألف مع الكاف :

اکلیل الملك : نباتیست برگش مدوّر و بقدرد رهم وشاخه‌های او باریك ودرشت وصلب وبعضی منبسط بر روی زمین وبعضی راساق بقدرزرعی وگلش زرد وریزه وبعضی بنفش وبعضی راسفید وپراکنده وثمرش مثل غلاف تخم ترب وهلالی شکل ودرغلاف تخم مدوّری ریزه‌تراز خردل وبعضی راتخم شبیه بحلبه وبعضی راغلاف غیرهلالی ، مرکّب القوی وحرارت و یبوست دراوغالب ومحلّل ومنضج وقابض ومجفّف و ملطّف و مقوّی اعضاء وملّین اورام وجهت صداع وشقیقه وحبس نزلات ودردجگر و معده وسپرزوامراض مقعد ورحم شرباوضمادانافع وجهت تحلیل فصول باطنی وطلای پخته اوبامنفتح جهة اورام مرکّبه وحارّه چشم ورحم ومقعد وانثیین ومطبوخ اوباآب وشراب جهت قروح شهدیّه و باافسنتین جهت ورم سپرز ومعده وقطور عصارهٔ اوجهت دردگوش وآشامیدن سه درهم اوباتخم اوباسفختج جهت ورم احشاء نافع وعصارهٔ اوبازعفران درتسکین کلّ ضربان مجرّب وطبیخ اوجهت ربووتفتیت حصاه وحقنهٔ اوجهت تقویت امعاء وتنقیه وتسکین درد امعاء مفید وشراب اومضرّ انثیین ومصلحش عسل ومویزوانجیروقدرشربتش دومثقال و از عصارهٔ اوبیست درهم وبدلش بابونج است ۰

اکلیل الجبل : نباتیست بقدر زرعی وبرگش درازوباریك وانبوه مایل بسیاهی وشاخ اوصلب وگلش درمیان برگهاومایل بسفیدی وازرقی وثمرش صلب مایل باستداره وتخمش ریزه وبرگ و شکوفه آن بااندك تلخی وتندی وخوشبووا وغیرقرد مانا است در سیم گرم وخشك ومدرّبول وحیض ومحلّل ریاح ومفتّح سدّه جگروسپرزومنقی ریه وجهت درجگرویرقان سوداوی وسرفه مزمن واستسقاء وسنگ گرده ومثانه وضمادا وجهت تحلیل

اورام مزمنه نافع ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین ، وقد رشربتش تا سه درهم وبدلش افسنتین ، وچون شکم صید را از احشاء خالی کرده وازاین گیاه پرکنند منع تعفّن اومیکند ودرمنع تعفّن لحوم بهتر از نمک است .

اکتمکت : بلغت هندی سنگیست بقدر مازو ومستدیر وسیاه وسبك وقسمی مایل بطول بقدر بلوط وچون حرکت دهند صدائی ازجوف اومسموع میشود ودرجوف او سنگی کوچك موجود است ، وقسمی انطاکی ومستدیر وکوچکتر وقسمی دیگر شبیه باو وبزرگتر و ودرجوف هرد وچیزی سفید مثل ریك درسیم سرد وخشك ومحلّل اورام وحابس نزف الدّم وچون درپوستی بسته دربازوی چپ زنان بندند جهت عسرولادت بغایت آزموده است و تعلیق اوباریسمان سرخ جهت حفظ جنین ومنع اسقاط ونگاه داشتن اودردست راست جهت غالب شدن برخصم وتعلیق اوبردرخت جهت منع ریختن ثمروحمول اوکه باشیردختران سائیده باشند جهت حامله شدن زنان عقیم بسیار موثّر است ومراد از اکتمکت دوقسم سیاه است ودوقسم سفید دراحجار مذکورمیشوند .

اکارع: جمع کراع وآنرابفارسی پاچه نامند وبهترین اوپاچهٔ گوسفند و بز یکساله است لزج ودیرهضم وبعد ازانهضام مولّد خلط صالح رقیق ومعتدل الغذاء و جهت ناقهین وصاحب بواسیروسودای محترقه وسحج وخشونت حلق وسیه وشقاق لب وزبان وگرفتگی آواز وسرفهٔ یابس وسل ودق ونفث الدّم وعسربول وهزال مفرط وصاحبان زحم والتیام شکستگی استخوان وباصمغ عربی جهت بیخش واسهال مراری ومنع لذع مواد حادّه ودفع مضرّت دوای حارمشروب وآب پاچه جهت سرفه حاروتلیین طبع یابس المزاج وحقنهٔ اوجهت مغص وزحیرسددی مجرّب ونطول اوجهت یبوست دماغ وضعف اووتحلیل خنازیرواورام صلبه وطلای روغن جوف پاچه بافرفیون و زعفران و روغن گل جهت تسکین درد سر وضربان مفاصل مجرّب ومولّد قولنج ومصلحش شراب کهنه وسرکه وعسل وپختن اوباکرفس ودارچینی ومانند آن واستخوان سوختهٔ اورانزف الدّم وجراحة

وباصبرجهت ساقط کردن دانهٔ بواسیرموءثّراست ۰

اکشوث: کشوثست ۰

اکروبك: انزروتست ۰

اکروقس: جوز رومیست ۰

اکبرالبحر: لیف البحراست ۰

اکل نفسه: فرفیونست وگویند کافوراست ۰

اکرار: نوع کبیرصامر یوماست ۰

اکسابوس: بیونانی جنداست ۰

اکسوفیلن: بیونانی حومانهاست ۰

اکسومالس: ابوخلساست ۰

اکرفس: کرفس است ۰

اکیر: اسم ترکی وج است ۰

اکر: بفتح اوّل وسکون کاف اسم هندی عوداست ۰

اکهروت: بهندی جوزاست ۰

الألـف مـع اللّام:

الیـه: بفارسی دنبهٔگوسفنداست گرم وتر ومحلّل اورام صلبه وملّین اعصاب و چون یکعدد دنبهٔگوسفند نرراسه حصه کرده هرروز یکحصّه راباعاقرقرحاوزنجبیل وتربد بنوشند جهت رفع عرق النّساءمجرّب دانستهاند وچون دنبهراورق کرده برعضوبهبندند تا متعفّن شود جهت تشنّج پیسی وگزازومواد متحجّره مجرّب ودیرهضم ومکرّب وردّی الغذا ومضعّف قوّهٔهاضمه وموءلّف تذکره گوید: که بسابا شد درمبرود موجب فجأه شود ، و مصلحش آبکامه وسرکه وادویهٔحارّه ۰

الوین: بیونانی اسم نباتیست کمتر اززرعی ومایل بسرخی وزردی وشاخههای او

باریك وصلب وپوست اوسیاه وبرگش ریزه وگلش نرم مایل بسرخی وزردی وبیخش شبیه بچقندر و بارطوبت وتند طعم وتخمش شبیه بتخم افتیمون ومنبت اوریگزارها وکنارآبهادر سیم گرم وخشك و جالی و غسّال ومقطّع ومفتّح ویکدرهم ازتخم اوتادومثقال بایکدرهم‌نمك وچهارا وقیه آب ویك اوقیه سرکه مسهل قویّ سود اوجهت رفع جنون مستحکم ، مرفوع العلاج بغایت موءثّر و پوست بیخ اود راین فعل قویتروجهت یرقان اسود نافع و مورث سحج ومصلحش کتیرا و عناب وقدرشربتش تاسه درهم وازپوست بیخ اوتادودرهم است .

الب : بعربی اسم درخت خاردار یست شبیه بدرخت اترج وبرگش ریزه‌ترو شبیه ببرگ زیتون وخارش بیشترونضارت وسبزی اوزیادتروسمّ کل حیوان وازدفلی‌قویتر چون داخل هرغذائی کنند هرحیوانی که بخورد درساعت بمیرد واگربوکند ونخورد درساعت‌کر وکورشود ومنبت زبونترین این نبات بلادتهامه وجبل شهراست .

الوسن : والوسون : بیونانی بمعنی یذهب بالکلب است ، واوگیاهیست شبیه بگیاه پنبه و باخشونت وبرگهای اسفل اومستدیروما بین برگهاتخمش شبیه بترمس و آن درمیان دوپرده است ، رنگش مابین سیاهی وسرخی ، وگویند نوعی ازعکرش‌وثیل است درد ویم گرم وخشك وجالی اثارومحلّل اورام وباشوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرّب دانسته‌اند ومصدّع ومصلحش مرزنجوش تا یکمثقال است .

النج : بلام ساکنه ونون مفتوحه لغت یونانی وبمعنی الاصل است واوبیخ نباتی است شبیه بزردك وساقش سطبر وبقدرشبری وگلش سفید مانند گل زردك وتخمش‌سفید وطولانی وخال دار وطول اوکمترازبرنج ودرسرشاخه‌های اوقبّهٔ‌مثل جوزوبهترین اوهندی درآخرد ویم گرم وخشك وبااندك تلخی . وموءلّف تذکره سرد وتردرسیّم میداند ، و بالخاصیّه تخم اوراجهت شری ازهرخلطی که باشد مجرّب میداند وباید روزاوّل‌نیمد رهم اورا باسه اوقیه سکنجبین بنوشند و روزدویم نیم مثقال و روزسیمّ یکدرهم ویکمثقال برك

وثمروساق هریك که با شد با شراب و عسل وجهت سقوط مشیمه مجرّب دانسته‌اند وبیخ او جهت تقطیربول رطوبی نافع ۰

الومالی :یونانی وبمعنی عسل منجمد است وآنرطوبتی است شبیه بمیعهٔ سائله که‌ازساق درختی حاصل شود ، وبهترین اوبرّاق صاف شیرین غلیظ است ۰

درسیم گرم ودرد ویم تروسه اوقیه‌آب مسهل فضول خام ومرةّالصّفراءواخلاط ردّیه وجهت جرب وقروح ودرد مفاصل نافع و روغنی‌که‌ازشاخه‌هـای درخت ازجوشانیدن او بـا رو غنها بگیرند طلای اوجهت دردعصب وجرب متقرح واکتحال اوجهت ظلمت بصرنافع و شارب الومالی راسبات و کسالت بهم میرسد وباید نخوابد وحرکت کنـد ، و مصلحش سکنجبین ومیبه‌است ۰

السقافـن : لسان الابّل است ۰

الیاء : بیونانی خطمیست ۰

الج : زعروراست ۰

الیون : بیونانی اسداست ۰

الط :سوسنبراست ۰

الاو : بیونانی زیت است ۰

الوبی : بیونانی سناست ۰

السّنین : بیونانی ملح است ۰

القطرون : بیونانی کهرباست ۰

السّا :نانخواه‌است ۰

السنه‌العصافیر : لسان العصافیراست ۰

الاطینی : لبلابست ۰

الوج : موءلّف جامع‌الادویه گوید که اوشبیه به بیش است درشکل ودربلادعجم

کازرك نامند و موٴلّف اختیارات نوعی ازمخلّصه شمرده ۰

الابنون: بیونانی راسن است ۰

الماس: ماس است ۰

البطوط: کشت برکشت است ۰

الاکلنك: اسم ترکی زراریح است ۰

الوه: اسم فارسی عقاب است ۰

آلمه: اسم ترکی تفّاح است ۰

الاملك: بلغت دیلمی قاشرا است ۰

الیك: اسم ترکی مخ است ۰

آلبستی: اسم هندی بزرکتان است ۰

الاچی: اسم هندی قاقله است ۰

الألف مع المیم:

الماقن: بیونانی بسباسه است ۰

املج: ثمرد رخت هندی است ومعروفست ومستعمل مقشربید انه وچون د رشیر بحیسانند شیرآملج نامند ۰

وگویند: شرط است که تازهٔ آنرا چند روزد رشیربخیسانند وبعد ازآن خشك کنند وآنچه د رشیرپرورده نشده باشد تلخ وبسیار عفص ۰

د رد ویم سرد ود رسیّم خشك وبشیرپرورده د راوّل سرد ود رد ویم خشك وقابض و مانع ریختن مواد معده وامعاءوحافظ اخلاط ازتعفّن وفساد واخلاط سودا بروح و غلبهٔ سودا ومحرّك باه وقاطع قی وتشنگی وآب د هن وخون بواسیرونزف الدّم ومجفّف رطوبت معده ومقوّی دل وچشم ومعده واحشاءواعصاب ومسهل سودا وبلغم رقیق بعصروباآرد کناروآب به قاطع اسهال مزمن ومسکّن حرارت خون وآشامیدن سفوف اوبا قند بالسّویه

هر روز پنجد رهم باآب گرم جهت سحج وچرك بوا سیرونواصیروضعف معد ه وباصره ، و تاریکی چشم مجرّب وقطورآب منقوع اوکه کوبید ه و خیسانید ه باشند جهت ازالهٔ بیاض عین آزمود ه است خصوصاهرگاه بعد ازد وسه ساعت آمله راافشرد ه تاسه باز آمله‌راتازه‌کنند وشربت معمول ازآمله وافسنتین د رتقویت معد ه بیعد یل و رو غن اوکه با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبربالسّویه پخته وآب طبیخ آنرا با مثل او رو غن کنجد وزیتون جوشانید ه باشند جهت تقویت مووسیاه کرد ن ورویانید ن ورفع اعیاوتقویت اعصاب وخروج مقعد ، و سرعت نهوض اطفال مجرّب د انسته‌اند وچون حنارا باآب آمله خضاب کنند موی را سیاه کند وقد رشربتش ازسه د رهم تا پنجد رهم ود رمطبوخ تاد ه د رهم ومضرّ سپرزومبرود یـن و مصلحش رو غن باد ام شیرین وبد لش د راکثرافعال بوزنش هلیله کابلی است وآملهٔ پرورد ه ملّین طبع ومقوّی اعضای باطنی وهاضمه وقاطع نزف الدّم وجهت بوا سیرونواصیر نافع ومد اومت اوحافظ سیاهی مواست .

امغیلان : د رخت خارد اریست منبت اوباد یه و عوام طلح نامند واهل باد یه‌سمر وبفارسی مغیلان گویند وصمغ آنراصمغ عربی وثمراورا قرظ ومنط و عصارهٔ ثمراورا اقاقیاگویند قسمی بقد رد رخت سیب وازآن کوچکتروساقش سطبرود راوّل سفید وچون کهن‌گرد د مثل آبنوس سیاه گرد د وقسمی پرخارتروساقش سیاه رنگ وبسیاربلند میشود وبرگ هرد وقسم ریزه‌ترازبرگ سیب وگلش سفید وثمرش مثل غلاف باقلاولوبیاود انهای اوپهن و بـه قد ر ترمس وسرخ باآن پوست حیواناترادبّاغی میکنند جمیع اجزای اود رد ویم سرد وخشك و حابس فضلات ورادع ونطول طبیخ خاروبرگ اوجهت تقویت اعضای مسترخیه‌وآشامید ن اوقاطع اسهال‌ومفتح سد د وضماد برگ تازهٔ اوجهت التحام جراحات ود فع اورام‌وجلوس د رطبیخ اوجهت بروزمقعد ورطوبات رحم وثمرش وبرگش بجهت د باغت قائم مقام مازو و عصارهٔ برگ اووثمرتازهٔ اوقاطع نزف الدّم ونفث الدّم وپوست شاخ وساق اوجهت قطـع خون جراحات تازه بسیارنافع وعمدهٔ اجزاء رو غن شیخ صنعاست وبیخ اوجالی ومتون او

جهت استحکام لثه ومسواك اومقوّی دندان است ، وآنچه اکثراطبّا درکتب ادویهٔ مفرده ذکرکرده اند اشتباه میشود که قرظ وامغیلان وطلح غیریکدیگرباشند وبعدازتأمل رفع اشتباه می‌گردد .

امدریان : بیونانی اسم شجریست برگش شبیه ببرگ کبر ورایحهٔ برگ باتندی و ثمرش بقدرنخودی کوچك وباسفیدی غالب وسیاهی کمتروراتسبیح میکنند .

وگویند : منبت آن اکثرمقابربیت المقدّس وآن نواحیست ، ودموع ایوّب وشجره التّسبیح نامند .

دراوّل سیم گرم وخشك ومفتح سدّه ولطیف ومحلّل ومقوّی جگرعلیل واورام باطنی ومسکّن خصوصاگزیدن عقرب وضماد وشرب اوجهت اورام وجرب یابس و عسربول وفواق وطلای اوجهت کلف و قطور عصارهٔ اوجهت بیاض چشم وذرور برگش جهت جراحات تازه نافع وقدرشربت ازعصارهٔ تازهٔ اوهفت مثقال وازمطبوخ اوچهارده مثقال است .

امسوخ : لغت بربریست بمعنی انابیبی وآن نباتیست مابین شجروگیاه ومثل نی بند دارد ومجوّف ومنبت اوسنگلاخ کنارآبها وکبیروصغیرمیباشد صغیرش بقدریك شبروزیاده وساقش خشبی وبقدرسطبری انگشت وازساق اوشاخه‌های بسیارمجتمع روئیده وبند دار وچون کششی بدهند بندها ازهم جدا شود وبرگش مثل برگ زیتون وثمرش بقدرنخودی وسرخ و بعدازخشك شدن سیاه گردد وبیخش خشبی وصلب ومرکّب القوی .

ودراوّل سرد ودردوّیم خشك وقابض ومقوّی اعضای باطنی ومانع نزلات وباشراب قابض جهت اسهال وطبیخ اوجهت فتق وقیله ومنع علل مثانه وگرده ومطبوخ اوبا انجیر جهت سرفه وتنگی نفس نافع وچون خشك اورابجوشانند تاآب بنصف رسد وصاف اوراتا نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگرواحشاءودل مفید ، وهرگاه باآب انگوربجوشانند وهر روزتایکرطل بنوشند جهت قربه کردن بدن لاغرو نیکوئی رخساروتنقیهٔ رحم وذرورش جهة قطع نزف الدّم جراحات ورویانیدن گوشت موءثّروقدرشربتش تا پانزده درهم است وموءلّف

تذکره منبت امسوخ رامنحصرد راند لس میداند ۰

اماریطن : بیونانی اسم نباتیست ازنوع قیصوم قدش کمترازززعی وبرگش باریك و قبّهٔ اومستدیروسفید وبعضی سرخ وبقدر فندقی وبرگرد قبّه دائره زرد ی وبیخش باریك و منبت اوکوههای بی جنگل ودرتنکابن لیارونامند دربلاد روم وفرنگ جهت بت ازآن تاج ترتیب میدهند گرم ولطیف وملطّف ومقطّع اخلاط غلیظه ومدرّبول وحیض ومانع ریختن موادّ بمعده ومنشّف رطوبت آن وباماءالعسل محلّل آنچه درمعده ومثانه منجمد شده باشد وباشراب ممزوج بآب جهت قطع نزله مجرّب دانسته‌اند ومستعمل ازوقبّهٔ اووگذاشتن در میان جامه مانع کرم زدن اومضرّفم معده ومصلحش آب وقدرشربتش نه قیراط است ۰

امّ وجع الکبد : افنیقطس است وموءلّف جامع بغدادی غیرآن دانسته‌است ۰

امّ الکلب : شجریست ربیعی بقدرزرعی مایل بزردی وبرگش شبیه ببرگ لاغیه و بااندك خشونت وگلش زرد شبیه بگل لاغیه وبدبوومنبت اومزارع ودربلاد مصربسیارا ست عصارهٔ تازهٔ اوراد ومثقال وبرگ خشك شدهٔ اوباد ودرهم جهت گزیدن سك دیوانه‌واقسام مار وعقرب مجرّب دانسته‌اند وباید روغن زیتون بنوشند ۰

امعاء : جمع معاوآنرودهٔ حیوانیست ازجملهٔ اعضای عصبانی وقلیل الغذاءو دیر هضم ودرسیم سرد وخشك ومولّد قولنج ومصلحش جوارش عود وشراب ومطبوخ اوباگوشت وسرکه وزعفران وادویّهٔ حارّه جهت معده که صفرای رقیق مائی متولّد شود نافع است ۰

امیرباریس : بفارسی زرشك نامند معروفست وازمطلق اومراد دانه بیرون کرده او است ۰

دردویم سرد وخشك وباقوهٔ قابضه ومقوّی معده وجگرودل ومانع ریختن مواد بسه اعضاءوقاطع صفراوتشنگی ومسکّن حرارت معده وجگروغلیان خون وبااد ویهٔ حارّه‌خوشبو مثل سنبل وامثال آن مفتّح سدّه جگرومقوّی جگرسرد وسایراحشاءوجهت اسهالی که از سردی وضعف جگرواحشاءباشد وبجهت استسقاءاوبااد ویهٔ حارّه جهت مبرودین ، وبا

افسنتین جهت تقویت هاضمه وآب اومانع قی وغثیان وبازعفران جهت صلابت جگرنافع ودانهٔاوبتنهائی وباادویهٔمناسبه جهت قرحهٔامعاءواسهال کهازضعف احشاءباشد و ضماد وزرشك رادع اورام حارّه وشربت آن که آب زرشك وآب سیب مساوی بوده آب لیمو نصف یکی باشدو شکربقوام آورند جهت رفع سموم قتّاله وگزیدن افعی وخفقان وغثیان وضعف اشتها ۰

موءلّف تذکره مجرّب دانسته وگوید : چون آب ترنج ومروارید اضافه نموده دراکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است وزرشك مولّد ریح ومصلحش قرنفل وقابض طبع ، و مصلحش شکرو شیرینیها وقدرشربت ازآب اوتا بیست مثقال وازجرم اوتلچانزده مثقال واز دانه اوتاسه مثقال وبدلش مثل اوگل سرخ ودوثلث اوصندل سفید است وعصاره زرشك درافعال قویتروالطف است وبدلش دو وزن اوزرشك دانه بیرون کرده است وپوست بیخ زرشك ارغیس است ، ومذکورشد وموءلّف مالا یسع زوقال راغیرفرانیدانسته ودرخواصّ مثل زرشك بیان فرموده وظنّ حقیرآنستکه قراقاط قریب الطّبع بازرشك باشد وزوقال ــ قرانیا است ومذکورخواهد شد ۰

امونیاقن : بیونانی اشقّ است ۰

امیوس : بیونانی نانخواه است ۰

امامون : بیونانی حماما است ۰

امعاءالارض : خراطین است ۰

امروسیا :عنقود است ومعجونیرانیز نامند ۰

امّ الخلود :نوعی ازحلزونست بلغت مصروآن دلینس است ۰

اماغیرون : بعبرانی خرنوب نبطی است ۰

اماطیطس : بیونانی شادنج است ۰

امولیقون : بیونانی اباراست ۰

امعدالیا : بیونانی لوزاست ۰

امورعی : برومی عکرالزّیت است ۰

امعاسین : برومی آبغوره است ۰

امرود : اسم فارسی کمثری است ۰

امله سار : بهندی گوگرد فارسی است ۰

الألف مع النّون :

انبلیس: بیونانی اسم نباتیست مابین شجروگیاه‌ود رشوره‌زار و مواضع آفتاب روید برگش مثل برگ عدس وشاخش بقدرشبری وبیخش باریك وکوچك وگلش سرخ مایل به بنفشی و بدبووتخمش درغلاف رقیقی وقسمی ازآن کوچك برگ وساقش مرتفع میشود در اوّل گرم ودردوّیم خشك ومفتح ومحلّل ومدرّبول وباقوهٔ قابضهٔ وتخم وبیخ وگلش جهت عسر بول ودردگرده وبغایت مفید وباسکنجبین جهت صرع وفرزجهٔ اوبارو غن گل وشیربزجهة صلابت رحم و ورم آن بسیارنافع وذرور برگش جهت زخمها وروئیدن گوشت موثّرو قدر شربتش ازیکمثقال تا دو مثقال است ۰

آنفرا : بیونانی اسم نباتیست کوچکترازدرخت اناروبرگش مثل برگ بادام ، و عریضتر ازآن وگلش شبیه بگلناروازآن بزرگتروبیخش سفیدوکوچك وچون خشك شود بوی شراب ازآن آید ومنبت اوکوهها است مخصوص بزمانی نیست ، معتدل ومفرح ودرنشاط واسکارقریب بشراب وبالخاصّیه جهت رفع توحّش وجنون وتقویت حواس،وذهن بغایت مفید حتّی اینکه چون حیوانی ازبیخ وبرگ وشاخ اوبخورد باعث انس اومیشود وضماد برگ اوجهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع وموثّراست ۰

انف العجل : بلغت مغربی اسم ثمریست شبیه به بینی گاوونبات اومابین شجر وگیاه وربیعی وبرگش شبیه ببرگ کاسنی وازآن ریزه‌تروگلش بنفش شبیه بشب بوی بنفش وازآن ریزه‌ترومعتدل وباقوهٔ محلّله ومدرّ حیض وآشامیدن طبیخ برگ اوبالخاصّیه جهت

رفع سموم نافع ونطول اومحلّل صلابات ومسکن درد گزیدن هوام است ۰

اندروطالیس : بیونانی اسم نباتیست منبت اوساحل بحرروم شبیه باشنان و بسیارسرخ وببیرگ وتخمش درغلاف مثل غلاف نخود وتلخ وتند ودرمغرب کلاخ و ملاح نامند وظاهرانوعی ازقاقلی باشد ۰

دراوّل سیم گرم وخشك ومدرّبول ومفتح ومحلّل وتخم اووطبیخ اوجهت استسقاء مجرّب اطبّاءنقرس وسنگ مثانه وعسربول واحتباس حیض شرباوضماداوطلاء وجلوسا نافع وقدرشربتش ازتخم یکمثقال باشراب وامثال آن واز طبیخش باشکریا شراب یاسرکه تاربع رطل ۰

انکیز : مؤلّف جامع الادویه امین الدّوله گوید : که اوگیاهیست منبتش حریم جبل گیلان چون بر روی زمین بخوابانند روز دیگرآنچه قسم نراست راست مشاهده کنند وآنچه مادّه است بهمان هیأت میماند ، وبلغت صقالیه خاوانی نامندگرم وخشك ، و ضماد برگ خشك اوباآب گوگرد دریکروز بهق رازایل میکند وتخم تراوبغایت مورث نعوظ مردان وازقسم مادّه موجب شدّة تعشّق زنان واندکی ازوباشراب منوم قوی بحدّی که تاسه شبانه روز شارب اوبیدارنشود وخوردن روغن زیتون باآب گرم رفع خواب او می‌کند وقدرشربتش تادودرهم ۰

اناغالس : بیونانی اسم گیاهیست برگش شبیه بمرزنجوش ، ومایل باستداره وشاخه‌های اومنبسط بر روی زمین ومربّع وثمرش مثل غلافی ودانه‌های اوبقدرخشخاش وبسیار تند وتلخ وگل قسم مادّه لاجوردی وقسم نربغایت سرخ میباشد ودرآخرویم گرم وخشك وجالی وجاذب ومجفّف بیلذع ومفتّح سدّه وآشامیدن آب اووتخم اوجهت گزیدن افعی وضمادش جهت بیرون آوردن خاروپیکان ازاعضاءومنع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای اثار وغرغرهٔ آب برگ قسم مادّهٔ اوجهت تنقیه دماغ ازبلغم وسعوط درطرف مقابل جهت دردد ندان واکتحال اوباعسل جهت قروح چشم وجلای باصره وجرب وکمنه ، و

سبل نافع ومورث سحج ومصلحش صمغ‌عربی وقد رشربتش ازنیم مثقال تا یکمثقال و بدلش عرطینثا ۰

انس النّفس : نباتیست ربیعی شبیه بجرجیر و برگش بیتشریف وگلش مثل تره تیزك زرد نمیباشد ، وبرگهای سفید احاطه برگل اود ارد وباحرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه باعدم حرکت هواحرکت مینماید ، وساقش مربّع ومایل بسیاهی‌ود رمصرو اطراف شام بسیاراست ، ود رمجاری آبها میروید وچون حیوان شیرد ارازوبخورد شیرش زیاد میشود وخوردن آن شیرباعث نشاط وسرور میشود ۰

ود رد ویم گرم ود ریبوست معتدل ود رفعل نایب مناب شراب صرف ومدرّ فضلات‌که عبارت ازبول وشیر و حیض و عرق باشد ومقوّی حواس وطبیخ اود رازالهٔ هموم وتفریح مثل شرابست بدون مستی وخماروانداکی ازگلش بد ستور همین اثرمیبخشد و خلل به عقل نمیرساند ، و مقوّی حافظه وقطور عصارهٔ اوجهت قلع بیاض چشم مفید وچهارد هم‌ازتخم اوبامنفتحج باشیرگوسفند مهیّج باه شخص صد ساله است ، ومجرّب دانسته‌اند ومفتح ـ سدّه ورنگ رخسارراسرخ کند وبدنرافربه سازد ویرقانرازایل گرداند ومضرّگرده ومصلحش عسل واکثارش مورث درد مفاصل وقد رشربتش تا پنجد رهم واز عصاره وطبیخش‌تا هجده درهم وبدلش آب انگورمطبوخ بادارچینی و زعفران وچون کوبیده آب آنرابا شکرشربت بسازند جهت مالیخولیاومواد سوداوی بغایت نافع است ۰

انسان : چرك گوش آدمی مولّد ریاح وکشنده وضماد اوجهت شقیقه‌نافع واستخوان اومولّد امراض مهلکه ومداومت اومورث کوری وذ رورا ستخوان پوسیده اود رمنع زیاد تسی آکله مجرّب وآشامیدن استخوان سوخته‌اوسه روز هرروز یکمثقال بامثل اوشکر جهت صرع وعرق النّساءومفاصل بغایت آزموده است وآب دهن ناشتاکشنده‌ءکرم گوش ، و هوامیکه درگوش رفته باشد ، وتریاق گزیدن عقرب ورتیلاوکشنده‌ءماروهوام است وجهت قوباد آثارقروح وطرفه وبیاض چشم وباسرکین عصفور جهت قطع ثالیل وقوباوبتنهائی

جهت قطع نزف الدّم واندمال جراحت وباعسل جهت کلف وجلای آثار قرحه نافع وضماد گندم ممضوغ انسان خصوصاکه ناشتا باشد جهت نضج وتحلیل اورام وبستن دندان انسان بربازوی چپ مسکّن درد دندان وجهت دشوارزائیدن ورفع خوف موثّراست وزهرهٔ او مسمّن بدن وخون حجامت وفصد اومسکّن نقرس ومفاصل وعرق النّساء وآشامیدن اومورث بلادتست ، وخون حیض سمّ قاتلست ومورث جذام وطلای اومسکّن دردهای صعب و حمول آن مانع حمل وبخورلتّه حیض راجهت رفع تب ولرزمجرّب دانسته‌اند وبول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه وجرب متقرح وحکّه وقوباوقروح خبیثه وعسرالنفس و با آب نخود وماءالعسل جهت یرقان وقطوراوجهت بیاض عین ونمك منعقد ازبول اوجهت رفع بیاض چشم مجرّب درافعال مثل شیرزق ودرصناعت بدل اوست وفضلهٔ اطفال راکه غذاهای لطیف داده باشند خشك کنند ، نفوخ اودرحلق جهت خناق و ورم گلو و به دستور ضماد اوباعسل محلّل قویست وطلای اوجهت حمره وجراحات والتحام آور رفع عفونت اعضاء وآشامیدن یکمثقال اوجهت یرقان وقطع اسهال ورفع سمیّت جراحت حربهٔ زهرداروقولنج وحکّه بیعدیل وباعسل وشراب جهت رفع گزیدن هوام وادویهٔ قتّاله ، و تبهای دایره ویکمثقال آنرابایکمثقال نوشادرمصّعد جهت رفع سموم مصّعد مثل دارا شکنه وزیبق مصّعد مجرّب دانسته‌اند وسنون محرق اوجهت قطع تعفّن بن دندان مجرّبست و چون ده عدد ناخن دست راسوزانیده باعسل بشخصی بیاشامانند آنشخص در محبّت صاحب ناخن بحدّ تعشّق رشد .

وبعضی گفته‌اند : که ناخن پانیزهمین اثرداردوموی سوخته انسان شربا جهت منع سفیدی موی واستسقاءورفع سموم قتّاله وریزانیدن سنگ گرده ومثانه ورفع ربو وبهق واکتحال اوجهت بیاض چشم وقطوراوباروغن گلسرخ جهت دردندان ودردگوش ،و ذرورآن جهت آکلهٔ ونزف الدّم وتجفیف جراحات ومنع زیادتی زخمها وقروح خبیثه وساعیه مجرّبست .

وچون بول انسان راد رظرف مس باعسل بسیاربجوشانند بجهت بیاض چشم و طرفه نافع وعرق موی انسان که باکبریت مدبّرکه آتش د رنگیرد وروغن مفتاح تقطیرکنند در صناعت نظیرند ارد ود ستورات انشاءالله مذکورمیشود ۰

وارسطوگوید :که آشامید ن آبیکه خصیهٔانسان راشسته باشند جهت صاحب تب و ورم جگرووجع فوأد نفع عظیم د ارد وچون طفلی رابا سمومات بتد ریج تغذ یه کنند جمیع اجزاوانفاس اوقاتل گرد د وهیچ حیوانی قابل اینقسم تغذ یه نیست ومنی انسان جالبی بهق وبرص وکلف وخورن مشیمه محد ث جذ ام است ومجرّب د انسته اند ۰

انوطیلون :نباتیست بیشمرشبیه بنبات کد ووابن تلمیذ گوید جراحات تازه بغایت نافع است ود رحال التیام د هد ۰

اند روطون : شبیه است ببرگ بید خشك شد ه وازآن عریضترگرم وخشك ومفتح سدّه احشاءوجهت د رد مفاصل نافع است ۰

انبج : بهند ی انبه نامند ثمرد رختیست هند ی بقد رد رخت گرد کان وثمر بعضی مثل باد ام سبز وازاوّل تکوّن تارسید ن سبزاست ، وبعد ازرسید ن زرد میشود وبعضی را ثمرمثل سیب نارس او باعفوصه واند ك ترشی وچون برسد سرخ وترش وشیرین گرد د و د رانتهاءزرد شود وشیرین وهرد وقسم اوخوشبومیباشد ۰

د رد ویم گرم ود رسیّم خشك وگویند : غیررسید ءاود راوّل سرد است غاسل اخلاط لزجه وبی ثقل ومقوّی نفس وجهت نیکوکرد ن رایحهٔ د هان ومنع خفقان ود رد سربارد و رفع بواسیروتقویت مری وترشی اوجهت قطع طحال وبرانگیختن اشتهاوریزانید ن سنگ گرد ه ومثانه ود انه اوجهت سفید کرد ن د ند ان وخاکسترچوب اوجهت نزف الدّم وطلای شاخ وبرگ اوجهت سیاه کرد ن ود رازد اشتن مونافع وگویند مضعف جگراست و مصلحش مویز ۰

انجبار : نباتیست برگش شبیه ببرگ رطبه وبااند ك زغنی مثل غباروشاخه های او

قویترازشاخهرطبه ومایل بسرخی وبقدر قامتی ودراکثربرعلیق متشبّك میشود وآنچه در نزدیکی اومیباشد وگلش سرخ وبعد ازریختن گل غلافهای کوچك ازوبهم میرسد ودر آن تخمهای ریزه است ، وبیخش خشبی وسرخ ومستعمل ازوعصارهٔ بیخ تازهٔ آن وریشهای باریك اوست واورا الحاءانجبارگویند ۰

درسیّم سرد وخشك وقاطع خون جمیع اعضاءخصوصاازسینه وبواسیروجالس اسهال مزمن ونزلات ومسکّن ومقوّی امعاءواعضاءوجهت تسکین التهاب صفراوغلیان خون وضعف اشتهاوبول الدّم تازه ومزمن ورفع سموم وانفتاح افواه عروق مقعد وسل تازه وکهنه حتّی زبولرانافع وضماد اووآشامیدن اوجهت سحج واسهال کبدی وشکستگی اعضاءوگرفتگی ــ عضل وفسخ وهتك آن وذرورش جهت رویانیدن گوشت وقطع نزف الدّم زخمها بغایت نافع وقدرشربتش یکمثقال وازعصارهٔ اویکدرهم وازبرگش پنجدرهم ومضرّمبرودین ، و مصلحش زنجبیل وبدلش مثل اوزرشك وربع آن گل ارمنی است ۰

انجدان : بفارسی انکدان وبلغت دارالمرزکوله پرنامند تخم نباتیست مجوّف و سطبروبلندتراز قامتی نیزمیشود وبرگش شبیه ببرگ کلم وازآن بزرگتر وگلش چتری مثل شبت وسفید وثمرش بعد ازرسیدن سفید ومدوّر وپهن شبیه بدرهم وبسیارخوشبو وساق اورابترکی بالدرغان وبیخش رابعربی محروث وصمغ اوراحلتیث طیّب نامند وقسمی ازآنرا ثمرش سیاه وبدبووبرگش مثل صفحهٔ پرسوراخ وساقش ضعیفترازقسم سفید وصمغ اوبدبو وحلتیث منتن نامند وبفارسی انکزه وگیاه آنراکماه نامند وسفیدش بهترازسیاه ودرد وّیم گرم وخشك وسیاه اودرسیّم ومدرّبول وحیض وشیرومسخّن گرده ورودة وملطّف اغذیه و ومحرّك باه ومقوّی معده ومقطّع بلغم ومحلّل ریاح وجهت عسربول بلغمی وبرانگیختن اشتهاءو تقویت هاضمه ورفع ضرراغذیه غلیظه وادویهٔ سمیّه واخلاط غلیظه وسده سپرز وسکنجبین اوبامنفحتج جهت تب ربع مجرّب وبدستورجهت تب بلغمی وتبهای مرکّبه به غایت موثّروجهت درد سینه وسرفه وعرق النّساءومفاصل واستسقاءویرقان ورفع فواق ــ

حتّی بوئیدن اومجرّب وبا شراب در اخراج جنین قوّی الاثروضماد ش باموم وروغن جهت خنازیروجراحات و عرق النّساءوامثال آن وبا روغن زیتون جهت کمنهٔتحت عین وطلای مطبوخ اوبسرکه وپوست انار جهت بواسیروذ رورا وجهت آکله نافع ومضرّمثانه ومصلحش تخم خربزه ومضرّامعاءومصلحش صمغ عربی وقدرشربتش تا د ومثقال وبدلش محروث بوزن او ودودانك اوحلتیث و گویند بوزنش ذوفرادا این انسبست ومضرّ محرورین ومصلحش شربت انار وسکنجبین وترشی اوکه ازساق وبیخ اوبا سرکه ترتیب دهند . بسیارگرم وخشك ، و جالی معده وقاطع اخلاط غلیظه وجهت برودت ورطوبت معده وتب ربع وسقوط اشتهاء واختلاف هضم اغذیه نافع ومحرق اخلاط ومورث تشنگی والتهاب ومصلحش کاهو وسرکه وبدلش ترشی استرغاز وبیخ اود رافعال قویترازسایراجزای اووطلای اومحلّل اورام ومانع زیاده شدن خنازیروملحم زخمهاوقدرشربتش نیم مثقال .

وگویند : مضرّ شش است ، و مصلحش عسل وصاحب جامع الانطاکی گوید که چون زن بعد ازحیض بلافاصله هرروز یکدرهم ازانجدان تایکهفته بنوشد هرگزآبستن نشود وتخصیص نداده کهازنوع سفید یا سیاه باشد .

انیسون : بفارسی بادیان رومی گویند ، تخم نباتیست بلندتراز زرعی و ساقش مربّع وبرگش باریك وخوشبووگلش مایل بسفیدی وتخمش درغلاف لطیف طویلی وازرازیانه کوچکتروسبزمایل بسفیدی وزردی ودرآخرد ویم گرم وخشك ومدرّبول وحیض وشیر و عرق ومحلّل ریاح معده وسایراعضاءومبهی و قابض طبع خصوصا برکردهٔاوومقوّی گرده ومفتّح سدّه جگروجالی مجاری نفس وجهت صداع بارد وشقیقه ودرد سینه وسرفه وضیق النّفس و اعیاءواستسقاءوحصاه وتب بلغم وسوءالقنیه وقطع سیلان رحم وازالهٔفضول نافع وباقوّه تریاقیّه وبخورش جهت درد سرونزلات بارده واخراج جنین ومشیمه وسنون اوجهة جلای دندان خصوصامحرق اوورفع بدبوئی دهان واکتحال اوراجهت سبل کهنه مجرّب دانسته‌اند ، وقطور روغن گل که انیسون درآن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل

سامعه وخائیدن اوجهت خفقان وطلای مطبوخ اودرسرکه جهت تحلیل اورامو کشتن قتل وطبیخ اوباشکرجهت زردی رخسارزن زائیده نافع ومضّرامعاءومصلحش رازیانه و مصدع محرورین ومصلحش سکنجبین وقدرشربتش ازدودرهم تاپنجدرهم وبدلش تخم شبت وربع آن رازیانه و درتقویت باه مثل اوابخره است ۰

ابخره : لغت فارسی است وبلغت قربض وبلغت دارالمرزکزنه نامند و به ترکی کجیت کن نباتیست برگش پرتشریف وانبوه وباخارهای بسیارریزه وخارهای ساقش ــ اظهروچون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد وسوزش وخارش گردد وگلش زرد ، و تخمش برآق ونرم وبااندك پهنی وتیره‌رنگ وازرازیانه کوچکترومرادازابخره مطلقاتخم اوست ۰

دراوّل سیمّ گرم وخشك وملطّف اخلاط لزجه وجاذب ومقرّح اعضاءومدرّ بول حیض وشیرو عرق ومبهّی ومنفّی سینه وشش ومعده ومفتح ومرحم وسدّهٔ جگروسپرز و محلّل وگذاشتن برك کوبیدهٔ اودربینی قاطع رعاف وحمول نیم مثقال اوبامرصّاف بالمنافصه بغایت مدرّحیض وضماد برگ تازهٔ اوجهت برآمدگی رحم وتحلیل دبیله و گشودن دملّ وقطع ثالیل خصوصاباعسل وجهت اتوای عصب وبانمك جهت جراحات سگ دیوانه گزیده وباقیروطی جهت ورم سپرزوپختهٔ اوبارو غن زیتون جهت ورم‌جراحة و ورم پشت گوش وطبیخش باماءالشّعیربجهت تنقیه شش وسینه وتخمش جهت ربو وآلات تنفّس واستسقاءو علل کُرده وسپرز واخراج ماءاصفروبلغم لزج وباسکنجبین‌جهت درد سپرز ودرد پهلوودردگرده ومسکّن اودرحال وطبیخ اوبااصل السّوس جهت‌تنقیه ومثانه ازچرك وآشامیدن اوباتخم کرفس وشیرگوسفند بغایت مهیّج باه‌وباشراب مسهل باعتدال بلغم وفتیلهٔ اوبدستورمسهل است ۰وضماد اوبدستوربرگش محلّل ورمهاوبا مراهم جهت آکله وقروح سرطان وباعسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرّب دانسته‌اندو طلای اوباعسل برقضیب وکنج ران محرّك باه ومضرّگرده وامعاءومصلحش صمغ‌عربی و

کتیرا ومضّرمقعد ومصلحش عنّاب وقد رشربتش تا سه د رهم وبد لش قرد مانا یاحـرف ، و مضمضه عصاره اومحلّل ورم لهاه وذ رور تخم وبرگش مجفّف زخمهای متاکلّه وسرطان ـ متقرّح است بی لذ عوحدّ تی ۰

انزروت : د راصفهان کنجد ه ود رتنکابن کنچه نامند ، صمغ د رخت خارد ار ی است بقد رد وزرع وبرگش شبیه ببرگ مورد ود رخت کند رومنبت اوبلاد فارس وترکستان و سرخ وسفید ومایل بزرد ی میباشد وبهترین اوقسم اخیراست ، که دا ربالیدگی مثل گندم صغا روزود شکن ود رطعمش تلخی باشد ۰

ود رآخرد ویّم گرم ود راوّل د وّیم خشك ومجفّف وبیلاغ وبهترین مسهلات بـلغـم غلیظ وبالعرض مسهل صفراومحلّل ریاح غلیظه ومفتّح سد د ومسقط جنین وکرم معد ه و امعاءوجهت مفاصل د ورك و عرق النّساءبالخاصّیه نافع وجاذب بلغم غلیظ ازعمق بدن است خصوصا باهلیله وتربد وسکبینج وامثال آن ود رتسمین مهزول بغایت موثّر وچون پنجد رهم اورا با سه قیراط حجرالبقرکه عوام اند رزاگویند ود ه د رهم نارجیل مخلوط کرد ه چهارحصّه کند وچهار روز بعد ازحمّام و بعد ازخورد ن چندعد د زرد ه تخم نیمبرشست بنوشند باعث تسمین عجیب میشود ،

وبغد اد ی گوید که : زنان مصرانزووترا د رآب هند وانه تانصف روزخیسانید ه بـه جهت تسمین تاد ه د رهم اورامیآشامند ، وگویند پنجد رهم سائید ه آن بجهت تسد ید مسام وچسبید ن اوباحشاءکشند ه است ، خصوصا باطلق محلول وازاسرارمکتومه شمرد ند ومصلحش صمغ عربی و روغن باد ام است وهرگاه مفرد استعمال نمایند باید روغـن د ه چند ان آن باشد وقد رشربتش مفرد ازنیم مثقال تاد ومثقال ومرکّبا سایرمسهلات یك مثقال وبد لش بوزنش صبراست ، واستعمال اود رخارج جهت التحام وزایل کـرد ن گوشت زیاد وپاك کرد ن چرك زخمها وقطع سیلان خون ورفع آثارجد ری وبانطرون جهت ورم شبیه بخنازیرکه د رحلق بهمرسد وباغسل سرشته وبافتیله آلود ه د رگوش گذاشتن جهه

پاك کردن چرك گوش بسیار موءثّر واکتحال اوخصوصا بعد ازآنکه در شیرالاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد وچسبیدن پلك چشم ورفع نزلات وجرب ، و سلاق مفید است وچون بامروارید ومرجان سوخته وشکربالسّویه جهت ازالهٔ بیاض عین موءلّف تذکره مجرّب دانسته است .

انفحه : بفارسی پنیرمایه نامند وازهرحیوانی درحین ذکرآنحیوان مذکور میشود ومجموع اوتا درجه سیّم گرم وخشك وملطّف ومحلّل وباقوهٔ تریاقیّه ومنجمد کنندهٔ کلّ ذائب وذائب کلّ منجمد مثل خون وشیرکه درمعده واعضاءمنجمد شده باشد ومانع رعاف و حابس اسهال مزمن وسحج ونزف الدّم ونفث الدّم وسیلان رحم ورافع اختناق رحم ودرد شکم ورودهٔ وباسرکه محلّل خون منجمد درمعده مجرّب دانسته‌اند وپنیرمایهٔ خرگوروبزکوهی وآهووشتروگوسفند وفیل بقدرنخودی بغایت مشهی‌اند .

انتله : جدواراندلسی است بلغت آنجا اسم بیخیست صلب وقسمی ازاوسیاه وکثیرالفروع وبزرگ بقدرربیخ کولان وفروع اوشبیه بریشه بنطافلن ومغزش سرخ وطعمش مثل طعم دانهٔ شفتالووبرگش مایل بسرخی وشبیه ببرگ عنب الثّعلب واسبوه و قسمی سفید وبرگش مثل برگ سناما یل بزردی وخشونت وطعمش شیرین ورایحهٔ برگ اواندك تند وباعطریّت ومنبت لئتله بلاد اندلس وچین است .

سفید اود رآخرد ویّم گرم وخشك ود ررفع سمّ هوام ضعیفترازقسم سیاه ومستعمل اوبرگ اوست وجهت تحلیل ریاح وتسکین دردهای باطنی نافع وقدرشربتش تا دو مثقال وبیخش کشندهٔ حیوانست بغیرانسان ومحرّك باه وسیاه اود رآخرد ویّم گرم و خشك ومثل جدوراتریاق سموم وازآن ضعیفترومبهّی ومسخّن معده وجگرومحلّل مواد بلغمی وپختهٔ اود رشراب قاطع بواسیروحمول آن مقوّی رحم ومحلّل ورم آن وورم سایر اعضاءوتدهین بروغن اوموجب درازی موبغایت موءثّرومورث خناق وکرب ومجفّف رطوبات ومصلحش روغن کنجد وشیرینی وقدرشربتش یك قیراط .

وبغدادی گوید که : درحوالی اوگیاهی میروید که چون گوسفند بخورد می‌میرد مثل گیاه بیش وازخوردن گیاه انتله رفع سمیّت اومیشود ، وبلغت آنجاگیاه مزبور را اطواره گویند .

ومؤلّف تذکره گوید که : گیاه انتله کشندهٔ حیوان است .

انب : بادنجانست .

انجدان رومی : سیالیوس است وگویند کاشم است .

اندراسیون : بخورالاکراد است .

اندروصارون واندربیلون : بیونانی اسم قاسنی است ومؤلّف جامع تمیمی اندرو صارون رابلغت یونانی لسان العصافیرمیداند .

اناغورس : بلغت رومی اناغالس است .

اناغلیس : بیونانی اذان الفاراست .

انفوانقون : مریحه است .

انجبات : اسم اقسام مربّااست مثل زنجبیل پرورده وآمله وغیرهمااست .

انفالین : برومی حصرم است .

انجل : خطمی است .

انودیا : عصارهٔ قثاءالحماراست .

انارکیوع : خشخاش است .

انومیا : شقایق النّعمانست .

اندیقیا : بیونانی وانطونیابرومی کاسنی بستانیست .

انقلیمن : بیونانی بهاروآن نوعی ازاقحوانست .

انالیقی : ابخره است .

انجره السّوداء : حشیشه الزّجاج است .

انبوب الملك وانبوب الرّاعی : نوعی ازابرونست ۰

انجوج : عود است ۰

اندروسامن : بنوفاریقونست وبلغت شامی اندرونیاگویند ۰

آنس : بعربی اسطوخودوس است ۰

اناکیر : اسم نبطی اناغالس است ۰

انداموس: بیونانی اسم ماش است ۰

انحفطیا : جناراست ۰

انفاق : روغن زیتون نارسیده است ۰

انجرك : مرزنجوش است ۰

انجیده : فراسیون است ۰

انبوس : نانخواه است ۰

انساثا : موبرج است ۰

انفون : ورومنتن وبیونانی دریاس است ۰

انباریقن : خنثی است ۰

انبالس‌لوقا : بیونانی قاشرااست ۰

انبالس‌مالیا : قاشرستین است ۰

انجساوالقلیاوانجوساوانیساویوس : ابوخلسااست ۰

انفافیون : بیونانی آبغوره‌است ۰

اناظیطس : بیونانی اکتمکت است ۰

انیرون : وج است ۰

انجیر : بفارسی تین است ۰

انگور : بفارسی عنب است ۰

انار : بفارسی روانست ۰

اناریجه : بلغت مازندران قسمی ازخراست ۰

انوق : زخمهاست ۰

انجیربغدادی : بار رقع یمانیست ود رمصرآنرا انجیرفرنگ گویند ۰

انقود : اسم فارسی وترکی نخام است ۰

انارد ان : بفارسی حبّ الرّمانست ۰

انارد انه شتی : بفارسی حبّ القلقل است ۰

انجكك : بفارسی اسم وانج ابروج است ۰

اندرزا : اسم فارسی حجرالبقراست ۰

انگبین : بفارسی عسل است ۰

انبلی : بهندی اسم تمرهندی است ۰

انکوزه : بفارسی حلتیث منتن است ۰

انده : اسم هندی بیض است ۰

اندران : بهندی اسم حنظل است ۰

انولا : بهندی اسم آملج است ۰

اندرجو : بهندی لسان العصافیراست ۰

الألف مع الواو :

اوز : اسم جنس مرغابیست وگویند مراد ازاونوع کبیراوست ، ومجموع اودر دویّم گرم وتاآخرد ویّم ترومسمّن و غلیظ الغذاءاست ود یرهضم ود رمبرود محرّك باه اند وهرگاه د رادویّه حارّه بپزند بهتراست ، وآبکامه و آب انارمصلح اوست وطلای مغزسراوجهت ورم مقعدآزموده است و پیهٔاوجهت صلابات وشقاق مقعد وجلد وتقشرود اءالثّعلب و حیّه وجهت رفع اذیّت آبی د رگوش رفته باشد ، وباآرد باقلاجهت ورم پستان بالخاصّه

مفید وزردهٔ تخم اوجهت افزونی عقل وقطوراوبارو غن زیتون نیم گرم کرده ود ررحم جهة احتباس حیض نافع ، وگوشت اوکه مهرّا پخته باشند جهت التیام فتوق وزیاده کردن پیه کرده وریزانیدن سنگ کُرده ومثانه مؤثّر .

ومؤلّف جامع الادُویه گوید که : چون خون اوراباآب نمك بنوشند جهت درد مثانه بسیارنافع وپوست تخم اومسحوقاجهت اسهال دموی بهترین ادویه وبیضه و زبل اوجهت سرفهٔ خشك مفید است .

اونوما : بیونانی بمعنی مسقط الاجنّه است وآن نوعی ازابوخلسااست که هوچوبه نامند وبرگش دراز وباریك ترونرم ترازهوچوبه وبیگل وبیساق وبیثمرومایل به سیاهی بغایت گرم وتند وتلخ وباسمیّت وخوردن اوخطرناك وطلای اومحلّل موادغلیظه وگویند ثمن درهم اوجهت عسرولادت نافع است .

اوافینوس : بلغت یونانی بمعنی حد قیست چه گل اوشبیه بنرگس و بسیار کوچك وانبوه وبنفش واند رونش زرد وبرگش شبیه ببرگ کندناوساقش بقدرشبری وبه سطبری انگشت ونورانی مثل شمع وبیخش شبیه به پیازنرگس .

وگویند : درشام ومصربسیاراست ود رشب مید رخشد ود راوّل سرد ود ریبوست و رطوبت معتدل وتخمش درحرارت معتدل ود رسیم خشك وجهت اسهال مزمن گویند مجرّب است وجهت یرقان زرد وسیاه نافع وقدرشربتش تادهدرهم وبیخ اود رآخر دویم سرد ود راوّل خشك ومدر بول وحابس اسهال وجهت سموم وگزیدن رتیلاوضمادش با شراب جهت منع روئیدن موکه قبل ازبلوغ طلاکنند مؤثروقدرشربتش تاسهدرهم ومضرّ گرده ومصلحش کتیراوگویندعسل .

اوسید : اسم نوعی ازنیلوفرهند یست درسیم گرم وخشك ومحلّل ریاح ومسوادّ باردهٔ وقدرشربتش یکدرهم وبیخش سرد وخشك ود رفعل وطبع مثل لقاح و جهت بواسیروصداع نافع ومضرّمثانه ومصلحش عسل وقدرشربتش نیم درهم وبدلش بیخلفاح

است ۰

اوقیموندامس : بیونانی اسم نباتیست شبیه بباد روج شاخه‌های‌او بقدرشبری ومزغب ومایل بتیرگی وتخمش شبیه بشونیز وسیاه ودرغلافی مثل غلاف بزرالبنج ، و مستعمل بیخ‌اوست ۰

درد ویمّ گرم وخشك وملطّف ومجفّف بیلذع ویکدرهم اوتادودرهم اوجهت نیش افعی وهوام باشراب نافع ویکدرهم اورابامرصاف وفلفل جهت‌عرق النّساء ، مجـرّب دانسته‌اند ۰

اونومالی : بیونانی شراب وعسل‌است که شراب وچندان عسل‌باشد وجوشانند تابقوام آیدیاعسل راباآب انگوربجوشانند واخیرد رجلاوتحلیل وانضاج قویتراست ، و هرچندکهنه شود تلیین اوکمترشود وگرم وخشك ومفتّح ومحلّل وملیّن طبع ومدرّاست و بعدازاطعمه نبایداستعمال نمودکه قاطع اشتهاومورث انقلاب معده میگردد ۰

اونیا : اسم عصارهٔ‌نباتیست منبت اوبوادی عرب قریب بمصروبرگش شبیه ببرگ تره‌تیزك وپرسوراخ‌که لوپاکرم زده باشد وکم آب وریزنده وگلش زرد وبزرگ وشبیه‌بعصاره میناگرم وتند وجهت ظلمت چشم وتنقیهٔ‌اوسلاق ودمعه بغایت نافع دانسته‌اند وبعضی اختلاف نموده‌اند وعصارهٔ‌خشخاش وغیره دانسته‌اند ، وموٴلّف تذکره‌صریح بعصارهٔ مزبورکرده‌است ۰

اوحالیوس : ابوخلسا است ۰

اوقیمن : بیونانی بادروج است ۰

اودا سالیون : بیونانی کرفس جبلی‌است چه اودابمعنی جبل وسالیون‌کرفس است ۰

اوزر : بیونانی اسم آبست ۰

اوزرمالی : بیونانی ماءالعسل است ۰

اوماریا : بیونانی عصارهٔ قثاءالحمار است ·

اوکسومالی : بیونانی سکنجبین عسلی است ·

اوماج : بترکی اطریهٔ بیترشی است ·

اورمالی : بیونانی دهن عسلیست و عسل داود گویند وآن روغنی است غلیظ و بااندك شیرینی وازساق درختی حاصل میشود وهرچند کهنه گردد بهتر است گرم وتر وجهت جرب رطب ودرد مفاصل وتاریکی چشم نافع وبیست درهم اوباآب مسهل قوی بلغم خام است ومورث سبات وسستی بدنست وما دام که عمل اوتمام نشود نباید به خواب رفت ·

اوبیانس : بیونانی اقحوانست ·

اونوسالیوس : بیونانی قرّةالعین است ·

اورپزا : بیونانی ارزاست ·

اونوا : بیونانی خمراست ·

اوماریقا : بیونانی رازی رومیست ·

اوقطاریون : غافث است ·

اورن : لوف الصغیراست ·

اوریقاس : صعبتراست ·

اوزر یاری : بیونانی فلفل الماءاست ·

اوارن : بیونانی بیض طیوراست ·

اوفیلس : بیونانی فرنجمشك است ·

اوفغلس : بیونانی لسان الحمل است ·

اوتاتیانا : بیونانی مشمش است ·

اورخورس : بیونانی زنبیق است ·

اوبوقزوس : بیونانی کرم العنب است ۰

اوجا : بلغت تنکابن درخت غربست ۰

اوهیره : بهندی آس است ۰

اوت : بهندی ابل است ۰

اویقس : بیونانی اسم اطفاءالطّیب است ۰

اوجی : بلغت مازندران حشیشه العلق است ۰

اورکللبك : بترکی اسم وج است ۰

اوذلك : بترکی حرمتست ۰

اوتلکو : بترکی اسم زمج است ۰

اوپکه : بترکی اسم ریه است ۰ **اوس** : بهندی اسم ثلج است ۰

الالف مع الهاء :

اهلیلج اصفر : هلیلهٔ زرد است وبهترین اوبالیدهٔ زرد است مایل بسرخی بسا ملاسه است ۰

درآخراوّل سرد ودر دوّیم خشك ومسهل بعصرصفراءوبلغم رقیق ومقوّی معده ودماغ ومفتّح سدد ومطبوخ ومنقوع اوبهترازجرم اوست ، وجرم اووسایرهلیلجات محدث قولنج اند بسبب رفع رقیق خلط وباقیماندن غلیظ ومجموع اومقوّی حواس وذهن وجهت خفقان وصداع وغثیان وجذام وخمّیات مرکّبه ودرد سرواستسقاءورياح بواسیرومنع صعود بخاربدماغ وتصفیهٔ رنگ رخساروا طفای تأثیرسوداکه ازاحتراق صفرا باشد نافع اند ، و بعضی درحمیات منع کرده اند واین قول حقّ است ، مگرآنکه خلط غلیظی باصفرا و بلغم رقیق نباشد وبدستورد رحقنه منع نموده اند ۰

درشرح اسباب درقواعد کلّیه علاج سرسام صفراوی مذکوراست که هلیلهد رحقنهٔ باید کرد واین قول پسندیده است ، وحقیرد رحقنه اسهال کرآثی کهباسدّه ونهایت

وجع امعاء بوده مکرّر کرده وباعث رفع علّة شده واستدلال مانع بسبب عصر آن صورتی ـ ندارد چه حقنه را اثر دارد رافضیه است نه مسام که باعث انضمام وبقای موادّ غلیظه گردد خصوصا با ادویّه ملیّنه ومفتحه وجاذبه که اضعاف اوباشد وعصارهٔ خشك هلیله قوّی الفعل است ، وقلیل المقدار ورد ستورات مذکور میشود وذرور هلیله زرد جهت دمعه وتجفیف رطوبات وحدّت بصر نافع خصوصا هرگاه درخمیر گرفته بسوزانند وبدستور قطور آب خیسانیدهٔ اوهمین اثر دارد وسنون اوودانهٔ اوجهت تقویت لثه وخون بن دندان ورویانیدن گوشت او مفید ومضرّ سفل ومصلحش عنّاب و سپستان ومصلح قبض لازم عصر او روغن بادام وقند وترنجبین وقدر شربتش ازجرم اوتا پانزده درهم واز مطبوخات و منقوع ازهفت درهم تا ده درهم وبدلش ، درغیر اسهال پوست انار وگویند عفص بدل او است وازخواصّ مجرّبه اوست سرعت گداختن معادن خصوصا حدید را .

اهلیلج هندی : واسود نیز نامند وبفارسی اهلیله سیاه است وبیدانه وبقدر ـ مویز سیاه وصلب است .

دردوّیم خشك ودر وسط اوّل سرد ومسهل سودا ومنقّی خون وروح ازخلط ـ سودا وی وجهت بواسیروتقویت احشاء ودرد سپرز ورطوبت معده وجذام وبواسیر او جهت اسهال مفید ونگاهداشتن اوهمیشه دردهان باعث سیاهی موی وتقویت آن و تقویت لثه بغایت موثّر .

وگویند مضرّ جگر است ، ومصلحش عسل وقدر شربتش ازجرمش تا دومثقال ، و بدلش هلیله کابلی ودرقبض نصف وزنش عفص وخمس اوتخم مورد است .

اهلیلج کابلی : بهترین اوبالیدهٔ اوسیاه مایل بزردی است دربرودت معتدل ودراوّل خشك وبعضی اوراوهلیله سیاهراگرم باعتدال میدانند ومسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط باخلاط ومدرّبول وبهترین اقسام هلیله است ودرافعال قویتر از ـ هلیله زرد وسیاه ومجموع خواصّ درهلیلهٔ زرد مذکورشد .

وگویند : چون یکسال هرروزیکعدد راتناول نمایند موی سفید نشود وبعضی این خاصیّت رامخصوص هلیلهٔ هندی وبعضی مخصوص هلیلهٔ پرورده کابلی دانسته اند وبالخاصیّه جهت دفع ضررآبها وبسیارخوردن آب نافع ودانهٔ هلیله مدربول است ، و ذرورتخم محرق اوجهت قطع خون بواسیرونزف الدّم اعضاء وتقویت دندان ولثه مجرّب وقدرشربتش ازجرمش تاسه مثقال ودرمطبوخ تاهفت مثقال وبدلش هلیله سیاه است ومربّای اوکه زیاده از یکسال براونگذشته باشد مقوّی معده ودماغ ومفتّح سدّه بلغمی و مقوّی جگروحواس است .

اهلیلج چینی : ازصنف کابلی است وزرد مایل بسبزی وسیاهی وکوچك ودرشت دانه وکم گوشت ومایل بتذویروضعیف الفعل بحدّیکه باوجود سایراهلیلجات نباید استعمال نمود .

اهال : ازجملهٔ اغذیه است ، وآن مرغ گوشت وبقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند وبعضی راترشی درحین طبخ داخل کنند وخواصّ اوتابع نوع بقول ، و امثال آنست .

اهلیم : بهندی حرمست . اهمونیون : بیونانی اسفیداج است .

الالف مع الیاء :

ایمارانوطالی : بیونانی بمعنی عشبهٔ مکرّمه مقدّسه است ، ودرمضرزیتونیه باشد نباتیست زیاده بزرعی وشاخه‌هایش پرکره وساقش باریك وبرگش ازهم متفرق و از برگ بلوط باریکتروکوچکترواطراف او پرزواید وبیخش درازوباریك وگلش زرد وچون برصفحهٔ مس این گیاهراطرح کنند برنگ نقره گردد وبلاعوض .

درآخرد ویّم گرم وخشك وگویند معتدل است ، مجفّف ومفتح وجهت تحلیل ریاح ودردهان وثبورآن ولهاه واستسقاء وباشراب جهت یرقان وسپرزوبخورش مسقط جنین وضماد وشرب برگ وبیخ اوجهت نهش هوام وطلای برگش جهت اورام حارّه وقروح

وآشامیدن کره اسفل جهت تب یومی وکره ثانی جهت تب بلغمی وکره ثالث جهت غب ورابع جهت ربع گویند مجرّبست وتعلیق این نباترا اهل روم وفرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته‌اند وقدرشربتش ازیکمثقال تا دومثقال ومضرّسفل ومصلحش کتیرا ۰

ایذاریذا : بیونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ آس برّی واصل برگ چتری طویلی شبیه بخیوط تاك انگوررسته‌وشکوفهٔ آن برسرآن خیوط میباشد وطعمش بسیار قابض دردوّیم سرد ودرسیم خشك قاطع نزف الدّم واسهال وقروح امعاءوحابس‌حیض وبیخش سرد وتروقابض تروقاطع نزف الدّم همهٔ اعضاءدرهمه وقت وقدرشربتش تا دو مثقال است ۰

ایدیغون :یونانی وبمعنی هندیست وآنچیزیست شبیه بصمغ که‌برصدف فرفیر جمعشده خشك گردد ورنگش مثل سرمه ومستعمل صبّاغانست مبردّ وباتحلیل وجهت حارّ وقروح‌عین نافعست ۰

ایریغارون :بیونانی بمعنی الشّیخ فی‌الرّبیع است وآن نباتیست ساقش قریب بزرعی مایل بسرخی وبرگش شبیه ببرگ ترەتیزك وبسیارکوچکتراز آن وگلش مایل‌ببنفش وانبوه ودربوشبیه بسیب ودروسط گلش چیزی بباریکی موی رستهٔ راست‌غیرمنحنی‌ودر بهارسفید میشود ومنبتش شهرهای خراب وزمین شوره‌زاراست ودربیخ اونفعی نیست وبسیارسرد وبااندك تحلیل وخوردن تازهٔ اودرحال مورث خناق ودرفعل مثل فطرو ضمادش جهت ورم خصیه ومعده وباکندرجهت جراحت‌عصب وسایراعضاءنافع است ۰

ایرسا : بیونانی بمعنی قوس قزح ومرادازاوبیخ سوسن کبود بریّست چه سوسن کبود رارنگش مرکّب ازسفیدی وزردی وبنفشی‌است ، وبیخ سوسن کبودی برّی وجبلی پهن ودرازتروبقدرانگشتی وپرکرده است دردوّیم گرم وخشك اوکمتر وملطّف ومسخّن ومسهل ماءاصفروبلغم غلیظ ومزهٔ صفراءوجهت سینه وشش ومغص ودردجگروسپرز و لرزکه‌ازبرودت باشد وضیق النّفس وربوواعیاواحتباس حیض واستسقاءویرقان وبواسیر

و عرق النّساء و امراض رحم و با سرکه جهت گزید ن هوام وورم وسدّهٔ سپرز و با شراب جهة پاره شد ن عضل و بیشراب جهت بوی خمرچون مضغ کنند ، وضماد ش که پخته کنند جهة درد رحم وصلابت وانضمام فم رحم واورام صلبه ومزمنه وخنازیر و با سرکه جهت درد سرو باد وچند ان اوخربق سفید جهت کلف وفرزجه اش باعسل جهت اخراج جنین وذ رورش جهت رویانید ن گوشت براستخوان والتیام زخمهای غایره وبد بوئی ناسور وبـاعسل جهت پاك کرد ن چرك زخمها وجلوس د رطبیخش جهت صلابت مقعد ورحم وامراض بارده آن وقطور طبیخ اویا سرکه جهت نزلات و روی گوش ومضمضهٔ او جهت درد دندان امتلائی وروغن اوجهت گشود ن افواه عروق بواسیر وآشامید ن اوجهت رفع سمیّت فطر وبیخ وگشنیز ویك اوقیه اومسهل قوی و غرغرهٔ او با ماءالعسل جهت خشونت قصبهٔ ریـــه مفید وبد لش د هن الغار وبد ل ایرسا د را سهال ماءاصفرثلث وزنش با زراوین با بیست مثقال شیرشتروقد رشربتش د ومثقال وگویند مضرّ شش است ومصلح او عسل است .

ایدامیر : بیونانی چیزیست شبیه به پشم ومایل بسبزی وبرساق وشاخه‌ها ی د رخت جنگلی متکون میشود ود رتنکابن د ارحج نامند سرد وخشك وجهت اسهال ـــ مجرّب وذ رورمحرق و غیرمحرق اوجهت نزف الدّم جراحات تازه وکهنه ومحرقش جهت قروح بغایت موثّروقد رشربتش ازد ومثقال تا سه مثقال است .

ایل : بفارسی گاوکوهیست وانواع میباشد نوعی زرد رنگ وقوی هیکل ، و د ر بیشهای گرمسیرمیباشد و بقرالوحش نامند و بفارسی گوزن گویند وبهترین انواع است و نوعی د رد امن کوهـهائی که د رختان باشد میباشد ، ود رجثّه از آهوبزرگتر ود رزمستـان موی اومایل بسیاهی ود رفصل گرما سرخ میشود وبی د نباله است ، و وعل نامند ، ود ر تنکابن شوکا وبترکی جویرگویند و نوعیکه د رکوهـهای گرم سیرمیباشد از وعل بزرگتر و د نباله د ارمیباشد مجمورگویند ، ونوعیکه د رکوهـهای سرد سیرمیباشد بقرجبلی نامنـد وهمه آن هرسال د رپائیز شاخ می اندازند وقویتر از اوّل وپر فروعتر برمیآرند وبغایت طویل

العمر میباشند .

وگویند : که بعد ازصد سال مثانهٔ دیگرد راوبهم میرسد وبعد د مثانه عمراومعلوم میشود ووالد حقیراز جدّ حقیرنقل نموده که اوصاحب هفت مثانه رادیده بود وازخواصّ ایل است ، که مارا بنفس ازسوراخ بیرون آورده میخورد ودرخواصّ تفاوتی ندارند ، و گوشت اقسام اوغلیظ ومولّد سود اوسریع الهضم ومدرّبول ومقوّی باه میبرود ین ود نبالهٔ همین انواع ازجمله سموم وگوشت آنچه درهوای گرم بعد ازدو یدان بسیارذبح کرده باشند باسمیّت است ومصلح گوشت اونهایت طبخ اوست باروغن وآشامیدن شراب وماء العسل بعد ازآن وشاخ سوختهٔ اویکمثقال کتیراکه مصلح ضرراوست بمثانه جهت نفث الدّم وقرحه امعاءوقطع خون واسهال مزمن وقولنج صعب ویرقان ودرد مثانه وسپرزو سیلان رحم نافع وچون ریزه کرده درکوزهٔ سفال گذاشته درتون حمّام بسوزانند ، تا سفید شود وباسرکه بربهق طلاکنند ودرآفتاب بنشینند بهق رازایل کند وباروغن جهت شقاق نافع وهرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت تقویت باصره ومنع سیلان مواد وتنقیهٔ قرحهٔ چشم مفید وسنون اوجهت تقویت وجلاءدندان وقلاع بغایت موثّروطلای اویرعانه وپستان مدرّحیض وتعلیق شاخ وپوست وقضیب وخصیهٔ اوهریك جهت منع گزیدن مار وهوام مجرّب ویکمثقال ازخون برشته اوجهت اسهال مزمن وقرحهٔ امعاءوطلای دنباله سوخته اوراشراب برذ کروکنج ران وعانه باعث نعوظ فی الفورهرحیوانی بغایت موثّرو بخورشاخ اوجهت گریزانیدن هوام مجرّب وچرکی که درجوف تحت چشم اوجمع میشود وعوام تریاك گاوکوهی نامند دررفع سموم حیوانی قویترازتریاق فاروق است ، و هرگاه طفلی رابعد ازولادت قبل ازاینکه اوراشیرد هند قدریکحبّه ازآن چرك حلّ نموده در کامش کنند مادام الحیوة آن طفل ازگزیدن هوام ایمن باشد وازرویت آنطفل مار سست شود وحرکت نتواند کرد ومجرّبست ، وقضیب مجفّف مسحوق اوباشراب وامثال آن جهت تقویت باه نایب مناب سقنقوراست ، ویکمثقال اوتریاق گزیدن افعی ومفتت حصاه

است ، وپنیرمایه اومقوّی باه وحمول اوسه‌روز که بعد ازظهر باشد مانع آبستنی زنان ویپه‌اوجهت تشنّج وامراض بارده نافع ومحلّل صلاباتست ۰

ایدوسارون : فارسی‌است ۰

ایطاماس : درخت‌غربست ۰

ایقاقانس : عفص سبزاست ۰

ایرقان : حناست ۰

ایریزا : عشبه النّاراست ۰

ایدع: دم الاخُوین است ۰

ایهیقان : جرجیربریّست ۰

ایمینون : اسقلوقندریون است ۰

ایرس : بیونانی نحاس است ۰

ایوس :بیونانی زنجاراست ۰

ایساطیس : بیونانی نیلج است ۰

ایکسلین : برومی آبنوس است ۰

ایکده : بترکی عنبراست ۰

ایپك:بترکی ابریشم است ۰

ایوك: بترکی قاقم است ۰

اینك: بترکی بقراست ۰

ایشك: بترکی حماراست ۰

ایپار: اسم ترکی مشك است ۰

ایلوا : بهندی صبرزرد است ۰

ایرم سار: بهندی بابونج است ۰

حرف الباء مع الالف :

بابونج : بفارسی بابونه گویند درجمیع اجزاء مثل اقحوانست مگر در گل که کوچکتر از اقحوانست ، درد ویم گرم ودرآخرخشك ولطیف ومحلّل بیجذب ومفتح ومدرّ بول و حیض و عرق وشیر ومقوّی دماغ و اعصاب باه وباتریاقیّه وجهت تب بلغمی ، و سودا وی ومرکّبه وتنقیه سینه ودرد سرونزلات وامراض دماغی وتحلیل بقایای رمد ورياح گوش ودرد جگرواحساومقعد ورحم واحتباس حیض و عسربول و عسرولادت واخراج سنگ مثانه وتسکین درد ها و ورم جگرورببوویرقان واعیاء و عفوسودا و بلغم وقولنج ایلاوس شربا وضمادا نافع وطلای اوملیّن اورام صلبه ونشستن درطبیخ اووبد ستورنطول اودراکثر علل وامراض مفید ومضرّ حلق ومصلح آن عسل وشربت انارو خائیدن اوجهت قلاع ، و ذرورا وجهت غرب منفجربغایت نافع وقدرشربتش تاسه مثقال وبدلش قیصوم وبرنجاسف واقحوان وبیخ اوگرم وخشك ترود رافعال قویترازگل اوویکمثقال اوباشراب و عسل بسه غایت محرّك باه است ، وروغن بابونه که بدستورروغن گل ترتیب دهند گرم ومحلّل اورام باردہ ومجفّف وطلای اوجهت تب ولرزبلغمی وسودا وی وادرارعرق ورفع اعیاد تسدید مسام کهازسرما باشد وتمددوتحلیل رياح اعضاءوگرانی سامعه ودردکمرومفاصل ونقرس نافعست ، وگویند بابونج باعث گریزاندن هوام میشود .

بادنجان : معرّب ازفارسیست وبعربی معذ و غدگویند اودرد ویم گرم وخشك وگویند خشکی اودرسیّم است ومقوّی معده ومفخ سدیکه ازغیراوبهمرسد وخود بنفسه مسدّد وملیّن صلابات وباروغن ملیّن طبع وباسرکه قابض ومدرّبول وبالخاصیه مسکّن صداع حاروخوشبوکنندهٔ عرق ورافع صنان که بدبوئی زیربغل وکنج ران باشد ومجفّف غریبه ومورث درد پهلووعانه وبواسیر ومولّد سودا ومفسد رنگ رخساروومصلح اوطنج او است باروغن وگوشتهای فربه وسرکه وخوردن اوباآب انارترش وشیرین وناردان وکوله

پروکرویا وامثال آن وضماد د نباله‌ٔ اوکه‌ا قماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر وامراض مقعد وذ رورد نباله وشکوفه‌ٔ اوبعد ازچرب کردن مقعد بروغن بادام باروغن‌با بونه‌جهت ورم آن وبواسیرمجرّب وچون باد نجان رامهرآپخته مضمحل شده وصاف نموده‌آب آنرا باروغن زیتون بجوشانند تاآبها سوخته شود برص‌راتایکسال برنگ بدن میدارد و در رفع ثالیل مجرّبست ، خصوصا شب ازثقل وبه بندند و روز باآنروغن چرب کنند واگرآب اورا باروغن تخم کتان بجوشانند جهت درد شقاق وورم صلب ورفع فسادی که‌از سرماو برف برد ست وپارسیده پاشذ بغایت موثّروچون سیّده‌ٔ اوراکه تخمش زرد شده باشد مهرآکنند وتخم آنرا باموم وروغن بمالند شقاق میان انگشتان رادرحال زایل‌کند وهرگاه باد نجان زرد شده‌راخالی کرده وجوفش رابروغن تخم کدوپرکرده قریب بیکروزد ر قرع وثبورگرم بگذارند و روغنرا ازواستخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرّبست وچون‌اقماع وگلش رااضافه نمایند جهت بواسیربیعدیل است ۰

وازخواصّ اوست که سبب سرعت گدازمعادن میگردد ، وچون نوشادررادرآن گذاشته درآن حلّ کنند ومشتری راگداخته درآنمحلول ریزند بغایت تنقیه نماید ، و مجرّب دانسته‌اند وبدستورسائیدن کبریت رادرشب محلول باو باعث سفیدی کبریت‌و ثبات اودانسته‌اند وباد نجان برّی راساق بقدرزرعی وپرشعب شبیه ببرگ اسفناج ،و تند بو وثمرش بقدرزیتون وگردکان وپرخاروسبزاست ، ملطّف وجالی وگرم وخشکتر از بستانی وضمادش جهت اورام بلغمی وسیاه کردن مواکتحال برگ خشك او جهت بیاض چشم وجلای باصره ودمعه نافع است ۰

باقلی : تازه‌اش دراوّل سرد وتروخشك اودراوّل سردودردویم خشك وگلش گرم باعتدال ولطیف وپوست اندرون اومجفّف وقابض است وباقلی مقوّی باه است ،و سریع الانحدارازمعده وغیرمسدّ وباقوهٔ مخلّله ومنضجه وبارطوبت فضلیّه وجهت قرحهٔ امعاءواسهال وقی وتنقیه سینه وشش وتقویت آن ومنع ریختن موادرقیقه‌ازدماغ

وتسکین سعال وآب طبیخش جهت خشونت خلق وجلای رطوبات ومنبع تولد حصاه و مفتح سده وضماد ش باآرد جوجهت ضربه و ورم پستان که ازجهت انجماد شیرباشد ۰

خصوصاهرگاه بانعناع وسرکه پخته باشندباحلبه وعسل جهت تحلیل وورم بن گوش وکند روگل سرخ وسفیده تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه وباگل خطمی وامثال آن، جهت ورم خصیه واورام حارّهٔ وپختهٔ اوباشراب جهت ورم حالبین وکلف وتمثیل وتحلیل خنازیرخصوصاباآرد جووشبت یمانی و روغن زیتون کهنه وباپیه خوك جهت نقرس مجرّب دانسته‌اند وچون باقلای تازه رادوحصّه نمایند وطرف اندرون رابرزخم زلووامثال او گذارند قطع سیلان خون نماید وبستن اوبرموضع گزیدهٔ سك دیوانه باعث سمیّت او و ذرورش جهت منع ریختن سودابچشم وطلای اوباربع اوفادزهرگاوی جهت سرخی و سطبری پلك چشم بسیارنافع وضماد برگ وپوست اوجهت سوختگی آتش مجرّب وگلش مسکّن حرارت دماغ وچون درهاون قلعی سائیده درآفتاب گذارند خضاب نیکوست و خوردن باقلی مورث نفخ واختلاج وثقل دماغ وفساد ذهن ومنجربافراط است ومصلح او جوشانیدن اوباروغن بادام وادویهٔ حارّهٔ اضافه‌نمودن وخاکسترگاه باقلی جهت رفع آثارجرب سیاه نافع است ۰

باقلی قبطی وباقلی نبطی : نوع ریزهٔ باقلی معروفست بقدررمس وسبالون — منبت اودرآبهای ایستاده وبیخش سطبرمثل بیخ نی وبرگ اوبزرگترازبرگ باقلی بستانی وگلش سرخ وبقدرگلسرخ بسیارقابض وموافق معده وبهترین ادویهٔ قرحهٔ امعاؤاسهال مزمن ودرافعال بلیغترازباقلای معروف ۰

باقلی مصری وشاهی ترمس است ۰

بادرنجبونه : معرّب بادرنکبویه است وبعربی مفرّح القلب نامند نباتیست ربو شبیه ببادرنگ وخورد وبستانی میباشد ، نوعی رابرگش لطیف وطولانی واطراف برگش مثل ارهٔ وساقش پرشعبه‌وشبیه بریحان وگلش بنفش مایل بسرخی وبجای سبزی با

طعام میخورند وربیعی وصیفی میباشد وهرسال تخم اوسبزمیشود نه ریشه وتخمش شبیه بتخم کتان واغبروبقلهٔ اترجیه نامند، وترنجان گویند و نوعی دیگر ربوی باوشبیه وازآن تند بو تروبرگش مایل بتد وبروصحرائی وبستانی میباشد بیساق وشاخه‌های بسیار از یك بیخ میروید ، وبرگش باخشونتی و عریض وازبرگ نعناع بزرگتروگلش سفید وکم تخم ودرد ارالمرزآنرا بادرنجبوبه میدانند ،وریشهٔ اومثل نعناع هرسال سبزمیشود دگر به این نوع رادوست میدارد وجمعی که هردورا یکی میدانند آنچنان نیست وآنچه مؤلّف اختیارات بدیعی گفته که اوبالنگوست غلط است چه تخم بادرنجبوبه باریکتراز تخم ریحان واغبراست ، وحقیرتخم بالنگوراکشته گیاه آنرا ازجمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبزبزرگ برگست ودربوی مثل شاه سفرم وبادرنجبوبه دردویم گرم ومقوّی دل ودماغ وحواس ومعده جگرومفرّح ومفتح وملطّف طعام غلیظ وهاضم ومورث زکاوة حفظ وبجهت عسرالنّفس وخفقان وغشی و فواق وتحلیل سودا وامراض بلغمی وکابوس ومغص وامراض ورکین وگرده ورفع سموم مطلقاووحشهٔ سودا وی وسدّه دماغ نافع وبرگ مسحوق اوپنجدرهم تادهدرهم باشراب جهت گزیدن سگ دیوانه ورتیلاشرباوضمادا مفید وخائیدن اوجهت ازالهٔ بوی شراب وبدبوئی دهان بسیارموثّرومضمضه طبیخش جهت فسادد ندان وجلوس درآن جهت احتباس حیض وضمادش جهت دردمفاصل وطلای آب اوجهت جرب سودا وی ونمله ونارفارسی وآکله ورفع لرز وقشعریره و بانمك جهت خنازیروسه درهم اوبانیم درهم نطرون رفع ضررقطران وسماروع ولعوق اوباعسل جهت عسرنفس انتصابی نافع ومضرورك ومصلح آن صمغ عربی وکندروبدلش دو وزن او ابریشم ودرثلث اوپوست ترنج وقدرشربت ازخشك اوتادهدرهم تازه اش،تابیست درهم است و گویند چون یکساق آنرا با ریشه و تخم خشك کرده درپارچهٔ باریسمان ابریشم بسته با خود نگاهدارند باعث محبت دلها میگردد و تخمش درافعال ضعیفتر از برگش و یکمثقال او جهت رفع لرز و قشعریره و مغص نافعست و قدرشربتش تادمثقال

است .

بالنگو : نوعی ازریحان‌ود ربوشبیه‌باووسبزمایل بسفیدی است وبرگش باکنگره تشریف وتخمش ازتخم ریحان بالیده ترود رافعال قریب بتخم شاهسفرم وجهةاسهال دموی ومعدی کهازامعاءباشد باگلاب مجرّب وجهت مغص وزحیرمفید وقدرشربتش دو مثقال است وبدلش تخم ریحان .

بادروج : لغت نبطی است وبعربی جوك وبفارسی ریحان کوهی نامند نوعی ازریحان وبرگش ریزه وساقش مربّع وپرشاخ وکم بوی ترازریحان وگلش مایل بسرخی و درمصرریحان احمرنامند وبرّی وبستانی میباشد وخریفیست نه ربیعی وظاهرا تخمش تخم شربتی است کهازشیرازمیآرند وباشربت قند میخورند .

ودردویم گرم ودراوّل خشك وبارطوبت فضلی ومفرّح ومقوّی دل وفم‌معده ومبهّی ومدرّ شیروبول وحیض وعرق ومنضج ومحلّل اورام واستنشاق کوبیدهٔ اومعطس‌قوی و ملیّن طبع وجهت خفقان وغشی وعسرالنّفس وضعف جگرباردوسدّه سپرز وتقویت قوّهٔ مثانه وریزانیدن سنگ مثانه وسعوط آب اوباسرکه وکافورجهت رعاف وقطورعصارهٔاو جهت جلای بصرود معه وطلای اوجهت ورم چشم ومنع نزلات وگزیدن عقرب وزنبور ، و تنین بحری وباآردجو و روغن گل سرخ وسرکه جهت اورام حارّه نافع وتضمید اوبریشان رادع اورام ومولد شیراست وخائیدن اوجهت رفع کندی دندان وزایل‌کردن‌رطوبات عارضی سینه وشش ودرگوش گذاشتن اوجهت دردا وموءثّرواکثاراومورث خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سد رودوار .

وگویند : مولّد کرم معده است ، ومصلح اوخیاروخرفه وسرکه وقدرشربتش از آب اوتاده مثقال وبدلش بوزن اوسوسنبرواز‌خواصّ اوست که چون خائیده درآفتاب‌گذارند کرم ازومتولّد شود وچون دراوّل نزول آفتاب بحمل بخایند تایکسال دردندان نکشد وتخمش مانع تولّد سود اوجهت‌عسربول وتحلیل نفخ‌نافع وضماد اوبرپستان مولّد شیر و

قدرشربت ازوتا سه مثقال و روغن اوکه آب آنرا با مثل اوروغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقیمانده گرم وتند وجالی ونصف اوقیهٔ اوباآب گرم جهت اخراج کرم معده وطلای اوجهت موآد بارده وتحلیل رطوبات وتقویت اعصاب نافع است ۰

بادزهر : اسم فارسی تریاق است وبعربی حجرالسّم نامند ومراد اطبّا ازاو حجریست کانی وهرگاه پادزهرحیوانی استعمال نمایند مراد ازاوحجرالتیس است ۰

ومؤلّف اختیارات بدیعی انکارمعدنی نموده ومتوجّه‌آن نشده واینمعنی‌دلیل است برعدم مطالعه کتب معتبره ۰

وابن تلمیذ درمغنی گوید که : معدن او برای ارسطو وغیره اقاصی هند و اوایل چین است پنج قسم میباشد ، سفید وزرد وسبزواغبرومنقط ورازی درطبّ ملوکی بیان نموده که مابین زردی وسفیدی وبرنگ وسمه مشاهده نموده ودررفع ضرر بیش تجربه کرده ۰

وابن مندویه گوید که : زرد مایل بسبزی وسفیدی است ودرنخب مسطور است که معدن اوکرمان درکوه زرند است ، وسه قسم میباشد سبزنمیرنگ وزرد مایل‌بسفیدی ومایل بسرخی وچیزی بااوهست که‌در آتش نمی‌سوزد وآنرامخاط الشّیطان نامند ، و حقیرقسم سبزتیره‌وزرد مایل بسیاهی وزرد کاهیرامشاهده نموده‌است وگویند امتحان‌او آنست که زردچوبه رابرروی سنگی می‌سایند وبعد ازآن پادزهررا هرگاه‌رنگ زردچوبه سرخ شود خوبست والّا فلا ۰

وگویند : علامت خوبی اوآنستکه درآفتاب گرم عرق کند وچون سائیده وبرموضع گزیدهٔ افعی ومانند اوبپاشند سمّ رابطریق رشح رفع نماید و چون قدرد وجورا با آب سائیده درگلوی افعی ومارکنند بکشد ویابحیوانی که بیش وامثال اوداده باشند ــ بدهند وهرگاه ازآن خلاص یابذ خوبست و حقیراین امتحان رابهترمیداند ودرحرارت معتدل ودرآخرویم خشك وتادوازده جوآن مقاوم جمیع سموم حیوانی ونباتی ، و

نباتی ومعدنی ومداومت اوهرروزبقدرقیراطی حافظ صحّت ومانع ضررهوای وبائی واختلاف میاه واهویه ونگاهداشتن اومانع گزیدن هوام وموافق جمیع امزجه ومقوّی دل و اعضاءرئیسه وحافظ حرارت ورطوبت غریزی ومانع تعفّن اخلاط وزایل کنند سمّی اوومبهی ومقوّی اعصاب وقوی ومفاصل ومحلّل ورادع اورام بارد موحارّموجهت خفقان بغایت مجرّبست وقدرشربتش درربع سموم ازسه نخود تادودانگ ودرسایرخواصّ از یکقیراط بایکدانگ وگویند آشامیدن نمیدانگ ازعـــرق او کـــه ازتابش بهمرسد جهت ازالهٔ خفقان فی الفورمجرّبست ۰

پادزهرحیوانی : مرادازمطلق اوحجرالتیس استوآن نیکست درشیردان بزکوهی متکوّن میگردد واکثراوطولانی مثل بلوط میباشد وبهترین اوسبزمایل بسیاهی وبرّاق وتوبرتومثل پیازود رجوفش چوب مخلّصه باشدوآنچه مدوّرمشاهده شود ، ودر جوفش تخم مخلّصه یافت گردد وچون باسرکه بسایند مایل بسرخی باشد ونوع هندی اوراسیاهی بسیارغالب برسبزی ودرجوفش پشم وسایراخشاب یافت نمیشود بسیار ضعیفترازنوع شبانکارهٔ شیرازیست ۰

وفرق میان عملی وغیرعملی آنست که چون سوزنی راگرم کرده دراصلی فـــرو برند سرسوزن زرد شود ودودی زرد مشاهده گردد وازعملی دودسیاه درآخردم گرم ودراوّل سیم خشك ومقوّی جمیع اعضاءومبهّی وترياق سمومات ودرخواص مثل معدنی است ، مگرآنکه درمحرورالمزاج بغایت مضرّاست ومحرق خون وموروث التهاب واسهال دموی ومحلّل اورام بارده وباآب گشنیز جهت اورام حارّه نافع وطلای اوباگلاب جهة طاعون وفتوق وبواسیروباشراب وبتنهائی جهت گزیدن هوام مفید وباآب ریحان جهة گزیدن زنبور مجرّب ۰

وقدرشربتش ازیکقیراط تادوازده قیراط است ، ونوعی ازفادزهرحیوانی ــ حجرالأیل است کهازگاوکوهی گیرند واین جمع گویند که بهترین فادزهرهاست وموافق

جمیع امزجه بالخاصیّه وچون سه روزهرروزنمید انگ ازآن بنوشند هیچ سمّی د ر مـدّت حیات د راواثرنکند ود رسایرافعال مثل فاد زهرمعد نیست ، ونو عی د یگرحجرالحیّـه وانشاءاللّه تعالی مذکورخواهد شد ۰

بارزد : لغت فارسی است بعربی قنّه وبترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست برگش شبیه ببرگ خیارومشابه نبات سکبینج وساقش باریکترازوسفید اوکه مایل بزرد ی باشد د رباالید گی شبیه بـه کنـد ربهترازسرخ وزرد ثقیل است ۰

د راوّل سیّم گرم ود رد ویّم خشك وقوتش تاد ه سال بـاقیست مفتح ومحلّل ومليّـن ومد رّحیض ومسقط جنین وباعسل مفتّت حصاه ومفتّح سدّ ه‌ءگرد ه وتریاق سمومات ، و جاذب وجهت عسرالنّفس وسرفهٔ کهنه وربوواختناق رحم وصرع وبواسیروقطع عضـل و عصب وعلل بلغمی وضعف معد ه وجگروسپرز وباشراب جهت سموم وطفیقون نـافع و ضماد ش جهت دمّل و خنازیرواعیا گزاز وکلف وقلع آثاریامرهمهاجهت رویـانیـدن گوشت وگذاشتن اوبرد ندان کرم خورد ه جهت رفع د ردآن وبخورش جهت صـرع و اختناق رحم واخراج جنین ومشیمه نافع ومضرّد ماغ ومصلحش روغن بنفشه وکافور ، و مفسد گوشت صحیح است ۰

وقد رشربتش یکد رهم وبجهت سموم یکمثقال وبد لش پنجوزن اوسکبینج و ربـع وزن اوجووشیراست ، وقطوراوباروغن سوس جهت د ردگوش ود رد سربلغمی مفیـد است ۰

بادآورد : لغت فارسی است وکنگرنیزگویند وبعربی شوکةالبیضانامند وبلغـت جامع تمیمی آنراعصفربرّی میدانند وآن نباتیست خارد ارو بقد رد وزرع وساقش بـه قـدر انگشت ابهام وبزرگتراز آن ومثلّث وسفید ومزغب وخارد اروثمرش مثل قبّهٔ وپرخاروگلـش بنفش ود رجوف قبّه چیزی مثل پشم وخارهای قبّه بقد رسوزن وتخمش شبیه به قرطـم ومد وّروبعضی شکاعیراغیربابآورد نمید انند ومیگویند که شکاعی اسم عربیست وبادآورد هم

فارسی او وتحقیق آنست که یکجنس اند وشکاعی گلش مایل بزردی وبرگش عریض تر وسفید تروقبّهٔ اوبزرگتروساق اوکوتاه تراست ، وتخمش بااندك پهنی ۰

درآخراوّل گرم وخشك وگویند دراوّل سرد است واظهرعراره اوست و بیخش قویتروبا قوّهٔ مبرّده ومجفّفه ومحلّله است وتخمش گرمترولطیف ومفتح وقویترازبزرگ اوست ، مسهل بلغم غلیظ وسود اومدرّ حیض وبول ومفتت حصاه ومفتّح سدد ومحلّل وباقوّه قابضه ومقاوم سموم ویکدرهم ازبیخ اوجهت نفث الدّم سینه واسهال کهنه وه رد معده وعسر بول وگزیدن هوام وتبهای مزمن وبلغمی وسود اوی وضعف معده واستسقاء ویرقان و تخم اوجهت گزازوتحلیل ریاح ودرد کمرورك وسروماليدن ساق تازهٔ آنرابرداءالثّعلب جهت ازلهٔ اومجرّب دانسته اند ، ومضمضه بطبیخ اوجهت دردندان وضماد ش جهة ورم بلغمی وآب اوجهت رفع تشنگی والتهاب نافع ومضرّ شش ومصلح اوافسنتین وبدلش شاهتره ۰

وقدرشربت ازتخمش تادومثقال وازآبش سه مثقال وازخواصّ بیخ اوست ،که چون درخانه بیاویزند هوام بگریزند ۰

باریلوفالن : بلغت اندلسی عینیّه گویند وآن نباتیست بیساق وبرگش شبیه به برگ لبلاب کوچك ودرشعب برگش ثمری شبیه بدلق وبارطوبتی بسیارچسبنده ومزغب وتندبوی وبرجامه وسایراشیاءمیچسبد گرم ومحلّل ومقطّع ومجفّف قوی وتخم وبرگش مدرّ بول واکثاراومدّ رخون ویکمثقال اوبا شراب جهت سپرزوضیق النّفس وضماد ثمرکوبیده اوبراعضاءمانع قشعریره تنبهاوبحدّی مجفّف منی است ، که سی وهفت روزتناول نماید قطع نسل کند وطلای اومحلّل سوداوبلغمی وسوداویست ۰

بارود : باصطلاح اهل مغرب اسم زهرهٔ اسیوس است ودراسیوس مذکورشد وباصطلاح اهل عراق اسم شوره است ودرابقرمذکورشد واوبخارمائیست که درشوره زار منعقد گردد بعد ازرفع اجزاءکثیفه شبیه بنمك سفید میشود وبجهت تحریك اشیاءثقیله

وتغییرمعادن سالیوس صقلبی استخراج نموده وبالفعل مرکّب اورا باگوگرد زغال چوب بید بارود نامند ازسموم ودرطب غیرمستعمل است وذرورا وحابس خون جراحات تازه است باکمال سوزش وازخواصّ ابقراست ،که چون آهن رابزرنیخ بیالایند وبامثل او مس بگذارند ، وبعد ازآن شوره بدان بپاشند مس ازآهن صعود نموده وآهن درکمال نرمی میگردد ۰

بازی : بفارسی بازنامند وازجملهٔ سباع طیورومعروفست وگوشت اودرد ویم گرم و درسیم خشك وبطیءالهضم وردیّ الغذاءومحلّل اورام وجاذب سموم بخود وپرسوخته اوجهت اندمال جراحات وقطورخون اوجهت بیاض عین وطرفه وهمچنین زهرهٔ اوبه غایت مفید وطلای سرگین اوجهت رفع آثارکلف وحمول اوجهت اخراج مشیمه وجنین و اعانه برحمل گویند مجرّب است ۰

باشق : معرّب ازباشه است ، وبعربی صقرنامند درد ویم گرم وخشك ولطیفتر ازباز وزهرهٔ اوجهت نزول آب وبیاض عین وطرفه قویترازززهرهٔ باز وسرگین اوجهة ازاله کلف مجرّبست وگوشت اورانمکسود کرده بسایند وسه روزباآب سرد بنوشند جهت سعال بارد وربونافع ۰

وقدرشربتش یکمثقال وجگرنمکسود اوهمین اثرداردوچون باشه راباپر وجمیع اجزاءبجوشانند تامهرّا شود وآب صاف کردهٔ آن رابا روغن زیتون بجوشانند تاروغن بماند جهت عرق النّساءومفاصل واعیا و تعب نافع است وازخواص اوست که چون چشم آنرا بپارچهٔ کبودی بسته بربازوی چپ ببندند ازطیّ مسافتها مانده نشوند ومهریارس گوید که نیمد رهم اززهرهٔ اووبد ستورد ماغ اوجهت خفقان سود اوی مجرّب است ۰

بان : درحبّ البان مذکورمیشود ۰

پان : اسم هندی تنبول است ۰

بارج : عنب الثّعلب است ۰

بابرنج : نارجیست ·

بارسقاریس : زنجارمعدنیست ·

باری زعلا : بسرپانی بزرگتانست ·

باریقون : شوکرانست ·

باطس : نوعی ازعلیق است ·

باروق : بعبرانی اسفیداج است ·

بابلس : بیونانی خشخاش زبدیست ·

بابلون: ابلیواست ·

بامن: بهندی اسم مرّانست ·

بابارى: بیونانی فلفل است ·

بارسطاریون : بیونانی بمعنی حمّام است وآن رعی‌الحمام است ·

باسیون وبافیون : سعله است ·

بالقیس : ابوخلساست ·

بارانك: بفارسی نوعی ازخلافست ·

بال راکس : بهندی لوفست ·

بانی : بهندی ماءاست ·

بابرنگ : بهندی برنگ کابلی است ·

پات: بهندی برگ نباتاتست ·

باقلای هندی : قسم اخیرفشغ است ·

بابری : بهندی ریحانست ·

بارا : بهندی زیبق است ·

باك: بهندی اسد است ·

باج : بهندی زمرّد است ·

باتر : بهندی اسم حجر است ·

پاپره : بهندی اسم خبّازیست ·

پاك : بهندی شعر است ·

پاول : بهندی لوز است ·

پالك : بهندی اسفناج است ·

پاجن : بهندی منضجات است ·

پازهرگاوی : بفارسی حجرالبقر است ·

بارسروکوهی : بفارسی ابهل است ·

بالنك : بفارسی اترج است ·

بادیان : بفارسی رازیانج است ·

بادیان رومی : بفارسی انیسونست ·

بارکل صحرائی : بفارسی دلیك است ·

بارمو : بهندی دوقو است ·

بابونه‌کاونار : بفارسی اقحوانست ·

بادام : بفارسی لوز است ·

باردرخت گز : ثمرة الطرفا است ·

باردرخت سرو : بفارسی جوزالسّرو است ودرسرگفته میشود·

باردرخت بقم : بعضی گویند بفارسی عیون الدّیك است ·

پاچه : بفارسی کراع است ·

بارتنك : بفارسی لسان الحمل است وبترکی باغ پرپاغی نامند ·

باردرخت سدر : بفارسی نبق است ·

باردرخت عود : بفارسی اسم هرنوه است ۰

بارس: اسم ترکی یوزاست ۰

بادام کوهی : بفارسی حلوزاست ۰

بالدرغان : بترکی اسم انجدانست ۰

باط باط :اسم ترکی بزرالبنج است ۰

بال : بترکی عسل است ۰

بالغ : بترکی سمك است ۰

باقرساق: بترکی امعاءاست ۰

باقری : بترکی کبداست ۰

باز: بفارسی اسم بازیست ۰

باشه : بفارسی باشق است ۰

باقرپقره : اسم ترکی قطاه است ۰

بـاء مـع البـاء :

ببغاء : بفارسی طوطی نامند وازخوردن پشه ولاجورد وقرطم زود ترتعلیم سخن گوئی میگیرد ۰

دردویم گرم ودراوّل خشك وبسیاربطیءالهضم وگوشت اوجهت التیام قـروح مزمنه وتفریح دل وضماد اوجهت رفع ثالیل مفید وخوردن دل وزبان اومورد فصاحت و سرعت تکلّم اطفال ورفع لکنت زبان وسرگین اوجهت رفع کلف وآثارونیکوکردن رخسارو خون اوجهت ازالهٔکردن بیاض عین نافع است ۰

ببر: شیربلاد هنداست ، ودرجمیع خواصّ قویترازاسداست ۰

ببراله : زراوند طویل است ۰

ببری: بهندی شاهسفرم است ۰

بـاء با تـا :

بتع: نبیذ التّمر است ونزد بعضی نبیذ الدّخن وگویند نبیذ عسلی است ·

پتکه : بترکی قابضه وبفارسی سنگدان طیوراست ·

بتیك: بهندی بقم است ·

بتیکری: بهندی شب یمانیست ·

پتی : بهندی مرارهاست ·

بترپر : بهندی حجراست ·

بتانه : بهندی خلرّاست ·

بـاء مـع الثّـاء :

بثاوی: بثاءمثلّثه بیونانی سرخس است ·

البـاءمـع الجیـم :

بجم : ثمره الطّرفاست

بج : بهندی وج است ·

بجاك: بهندی بیش است ·

بجوره : بهندی اترج است ·

بجتو : بهندی عقربست ·

البـاء مع الحـاء :

بحتجاث: بحاءمهمله اذان الغزاست ·

بح : بلغت اندلس قطب است ·

البـاءمـع الخـاء :

بخورمریم : قسمی ازعرطنیثاو غیراوست واونباتیست برگش شبیه ببرگ لبـلاب کبیریکروی اوسبزود یگری مایل بسفیدی ومزغب وساقش بقدرچهارانگشت وگلش مثـل

گل سرخ وازبعضی هم کبود میشود وبیخش مثل بیخ شلغم و عریض وسیاموگیاه اورا شجر مریم نامند ومنبت اوجامه‌های سایه ومستعمل ازآن بیخ و عصارهٔ اوست وعصارهٔ اوقویتر ازبیخش وگیاه عرطنیثاخارد اروساقش درازتروبرگش شبیه ببرگ کلم وپرشاخ و بیخش شبیه ببخورمریم وسیاه ودراومثل کره چیزها برآمده میباشد بخلاف بخورمریم ۰

دراوّل سیم گرم وخشك درآخرآن مفتح ومحلّل وجاذب وملطّف ومسقط جنین ومدرّ بول و حیض و عرق وشیروجهت یرقان وتفتیح افواه عروق وماساریقاودافع فضول ازاقطاربدن ومنافذ وربووبا شراب جهت رفع ضرراد ویه قتّاله وزیاده کردن مستی شراب وباماءالعسل مسهل بلغم و خلط غلیظ وضماد ش پادزهرد واهای کشنده به قوت جاذبه است وباسرکه جهت نتومقعد وکلف ودا ءالثّعلب وبجهت نقرس والتوای عصب وباروغن زیتون کهنه جهت شقاق که ازسرما بهمرسیده باشد وحمول وتعلیق او جهت عسرولادت بغایت نافع ومضرّ مقعد محرورین ومصلحش گشنیزوآب اناروقد رشربت از عصارهٔ اونصف درهم وازبیخش تادومثقال وازخواصّ اوست که چون برشکم ضماد نمایند اطلاق نماید وجنین راساقط کند ، وطلای گیاه تازهٔ اوکه کوبیده باشند جهت و رم سپرز بیعدیل وسعوط اوبغایت منقی دماغ وتخمش جالی وضماد اوجهت کلف و نمش، وخنازیر وورم صلب و داءالثّعلب واکتحالش جهت نزول آب مفید و عصاره وبیخ اودراین افعال قویتراست ۰

وقسمی ازبخورمریم رانباتش شبیه به ثیل وبرگش باریك و عسالیج اوبقد رزرعی وباریك ودراطراف آن مثل شعبهٔ ازشعبهای گل شبت وتخمش شبیه بتخم شبت ــ میباشد و تعلیق بیخ آنرادرمنع حمل مجرّب دانسته‌اند ۰

بخورالاکراد : نباتیست غیرحماماساقش شبیه بساق رازیانه وبرگش درحوالی بیخ وانبوه وگلش زرد وبیخش بالیده وسیاه وصلب وپررطوبت ومنبت اوکوهها یدرخت داروصمغش که ازساق اوبهمرسد سرخ وبدبووباتندی ۰

درآخرسیّم گرم وخشك وعصاره‌اش دراوّل سیم وبیخش درآخرد ویّم وگیاه‌اودر دویّم مدرّ و فضلات ومفتّت حصاه ومسقط جنین وصمغش جهت سینه وشش وسرفه و امراض باردہ مثل فالج وصداع بلغمی وضماد اوجهت سرسام بلغمی وعرق النّساء و گزازومانند اوبخورش جهت اختناق رحم وسبات وگریزانیدن هوام وعسرولادت وسدّهٔ زکامی وتخفیف رطوبات دماغی ونزلات وهوای وبائی وقطوراوجهت ثقل سامعه ودرد گوش باروغن گلسرخ وسنون اوجهت دردد ندان کرم خورده وریزانیدن اوموءثّر و بیخش ملیّن طبع وجهت جراحات خبیثه واندمال اووجهت عسربول ومغص وتحلیل نفخ ودرد مثانه وطلای سوختهٔ اوبازفت جهت قروح رطبه ویابسه سرنافع ودرسایرافعال ضعیفترازصمغ اووگیاه‌اواضعف ومضرّدماغ ضعیف ومکرّب ومصلح اونیلوفروقدرشربت از صمغ اونیم مثقال وازعصارهٔ اویکمثقال وازجرم اودومثقال وبدلش حبّ الغاراست ، و میگویند حمول یکقیراط اودرساعت اسقاط جنین میکند .

بخورالسّودان : بهندی رسبت نامند نباتیست مشبّك وبقدرشبری وشاخه‌های مشبّك اومایل بلاجوردی وگلش سفید وبارطوبتی که بدست میچسبد .

دردویم گرم وخشك ومسکّن مغص ورياح غليظه ومفتح وجهت عرق النّساء مجرّب دانسته‌اند ، وضماد مطبوخ اوبارو غن زیتون محلّل اورام صلبه وبلغمی ومورث سحج ومصلحش صمغ عربی وقدرشربتش تایکمثقال است .

بخنج : مطبوخ است .

بخیب : بول شتراعرابیست .

الباء مع الدّال :

بداسقان : معرّب ازبدسکان فارسی وآن گیاهیست شبیه ببردی وزرد رنگ ذهبی وباریکترازبردی وازآن نرمترومنبت اونی‌زارهاودرآبهای ایستاده واهل زنج دست برنجن ازآن میسازند وگویند درآذربایجان بسیاراست .

گرم وخشك وملطّف ومحلّل ومدرّ وبدل کشت برکشت وموافق امراض بارد موقد ر شربتش ازیکدرهم تا سه درهم وبدلش یکوزن ونیم اودرونج وبوزنش زیرهٔ کرمانیست.

بدرانك: اندریانست.

بدلیون: مقلست.

بده: اسم فارسی غریست.

بدکسکان وبدکسان: وبدشقان بداسقانست.

الباء مع الراء:

برنجاسف: بفارسی بوی مادران نامند، نباتیست ساقدارقریب بزرعی و شاخه‌های او باریك وبرگش ریزه، وگلش مثل شبت چتردار، وزرد وسفید ومایل به کبودی نیزمیباشد و ثقیل الرّایحه وباعطریه وبانبات اواندك چسبندگی ودرکوه، و صحرای سایه دارمیروید و او غیرقیصوم است چه قیصوم شبیه است بافسنتین واکثر یك ساق ازیك ریشه میروید وبیشاخ وزیاده برشبریست وبرگش شبیه ببرگ ساق زنبق واز آن بسیارریزه‌تروباچسبندگی قلیل وگلش زرد وسفید میباشد وباعطریّه قوی بی ثقل رایحه ومنبت اومخصوص کوهها ئیست کهباران درآنجا بیشتربارد واکثراطبّاوعشامین مشوّش ذکرکرده‌اند و هردورایکچیزدانسته‌اند وبعضی دوچیزدانسته‌اند، بعضی از صفات قیصوم رادربرنجاسف وصفات اورادرقیصوم مذکورساخته‌اند.

دراوّل گرم وخشك وملطّف ومفتّح ومدرّ بول وحیض ومفتّت حصاه ودودرهم گل اوباعسل مخرج اقسام کرم معده ومجرّبست وآشامیدن طبیخ اووجلوس درآن جهت احتباس حیض وبول اوعسرولادت وانضمام فم رحم واخراج سنگ مثانه وضماد شجهة دردسینه واقسام دردسددماغی وتقویت دماغ وسرسام بلغمی وسبات و احتباس حیض وبول وتحلیل اورام وتسکین دردهاوبدستورنطول اوجهت امراض مذکوره، و سدّهٔ حیشوم وزکام وسدرود واروحمول اوبامرصاف جهت رفع فضلات رحم وذرورسوختهٔ اوجهت تجفیف قروح واستنشاق طبیخ اوجهت زکام وامراض دماغی نافع.

وگویند مضرّگرده ومصلحش انیسون وقدرشربتش تاسه مثقال وبدلش قیصوم ودرامراض دماغی بابونج وگویند درهمهٔ خواصّ مثل اوافسنتین است ۰

پرسیاوشان : لغت یونانی وبمعنی دواءالصّدراست و بفارسی پر سیاوشان وعوام سنبل نامند وبعربی شعرالجیاد وشعرالارُض وشعرالجن وشعرالخنازیر ، و جعده القثاء وشعرالکلاب وکزیرةالبئر وساق الاُسود ووصیف نامند ، وآن نباتی است برگش شبیه ببرگ گشنیزوبیساق وثمروشاخههای اوبسیار باریك وصلب وسیاه ود رمواضع نمناك وسایه میروید ، وقوّتش تاششماه باقی میماند ، ومعتدل مایل بگرمی وخشکی وملّطف ومجفّف ومحلّل ومفتح ومنضج ومدرّبول وحیض ومسهل سود اوبلغم معده وامعاء وجهت تنقیه سینه وشش وربو وضیق النّفس ودرد سینه وپرقان وحصاه واخراج مشیمه وخون نفاس وضمادش که پخته باشند باروغن جهت داءالثّعلب وخنازیر و بواسیر ودبیلات وخائیدهٔ اوجهت غرب ومحرفش جهت منع ریختن موورویانیدن آن وخزازو سفوف خشك اوجهت اسهال وطلای تازهٔ اوجهت قروح خبیثه نافع وجهت گزیدن سگ دیوانه شرباوضمادامفید وطلای کوبیدهٔ اوبامغزساق گاوجهت درد سربسیارنافع وذرورسوختهٔ اوجهت اندمال قروح وآکله مفید ومضرّ سپرز ومصلحش مصطکی ۰

وقدرشربت اوازجرم اوتاهفت درهم وازآب طبیخش تابیست درهم و بدلش جهت آلام شش بوزن بنفشه ونصفاواصل السّوس است ۰

بردی : دراصفهان پیرزگویند وآن نباتیست ساقش غلیظ وزیاده برزرعی ، و مدوّرونرم وآنراریزه کرده ریسمان ترتیب میدهند وگلش مستدیروضخیم وسفیدوذهبی وخوش منظر وبرگش مثل برگ خرمادرازوتخمش ریزه‌ترازحلبه وتلخ وبیخش باحلاوت وکاغذ مصری ازوواز بشنین که پخته باشند ساخته میشود ومرادازقرطاس درکتب طبّی آن کاغذ است ۰

دردوّم سرد ودراوّل خشك وآب اوجالی دندان وقاطع نزف الدّم مطلقاو با

سرکه جهت سپرزوبد ستوربیخ اووخائیدن اوجهت رفع بوی سیروشراب وضماد اوجهت تحلیل اورام ومحرق اوجهت زخمهای مزمنه وقروح خبیثه وآکله دهن واعضاءونفث الدّم ونزف الدّم جراحات تازه وآشامیدن اوبا سرکه جهت سپرزنافع وگویند مضراحشاءاست ومصلحش عسل ۰

برطانیقی : بلغت یونانی نباتیست غیربستانی افروز ربیعی وبرگش شبیه ببرگ حماض برّی وازآن ریزه تروسیاه تراز آن ومزغبّ وساقش باریك وگلش مایل بسرخی و قسمی ازآن شبیه بخیریست مرکب القوی وباقوهٔ قابضه ۰

وگویند : دراوّل دوم گرم وخشك است ، ومحلّل اورام ومنقی آثاروبرگ وعصارهٔ اوجهت التیام جراحات ومضمضه طبیخ خشك اوجهت قروح دهن وزخمهای متعفّن و ورم لوزتین وآشامیدن اوجهت تبها نافع ومورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش آب چقندر ۰

برنك کابلی : دانه‌ایست مدوّرو سیاه واملس وازفلفل ریزه‌ترومغزش سفید وبا اندك تلخی ۰

ودرآخر دوم گرم وخشك ومخرج کرم معده و امعاءومسهل بلغم غلیظ وسودا و اخلاط لزجه ازمفاصل ومجفّف رطوبات وقروح ومضرّ امعاءومصلحش کتیرا ومستعمل ازآن مقشراوست ، وقدرشربتش تا دومثقال وبدلش بوزنش ترمس ونیم وزنش قنبیل ۰

بریامصری : بریالغت مصری بمعنی بقلهاست یعنی بقلهٔ که درمصربااین اسم مسمّی است وآن شبیهاست بکرفس وخوشبوشبیه ببوی رازیانوبااندك تندی وتخمش سبزو باریك ۰

ودردوم گرم وخشك ومقوّی معده و جگرواحشاءومحلّل ریاح ومانع نزلات ومفتح سدّهٔ جگروسپرزومدرّبول ومسمّن بدن وگرده ومحرّك باه ومنقی مجاری بول و جهت بواسیربسیارنافع ومضرّدماغ ومصلح اونیلوفروقدرشربتش تا دومثقال وبدلش بساسه و

مداومت خوردن نبات اوجهت زردی رخسار آزموده ودرسایرخواصّ ورفع خمار ضعیفتر ازتخم اوست ۰

برسیان : اسم فارسی نباتیست منبت اوبلاد بابل که حوالی کوفه باشد بیشکوفه وگل تخم میکند ، ودراوّل تموزمیرسد وازادویهٔغیرمشهوره است ، گرم وخشك و مقـوّی دماغ ومعده و جگرورروح نفسانی ومحلّل ریاح وملطّف وطلای آب اوباگلسرخ جهت رفع سیاهی جلدکه ازجرب وغیرآن باشد دانسته‌اند وآب مقطرّ اوکه عرق اوباشدبوی قرنفل میدهد ودرخواصّ مثل بادرنجبویه است ۰

برم :موءلّف مغنی شکوفهٔامغیلان میداند وموءلّف جامع بغدادی شکوفهٔدرخت خاردارمی‌داند شبیه بامغیلان بقدر زعرور وزرد وباسفیدی وخوشبوومنومّ ومفرّح وتازه اومسهل وخشکش قابض وجهت سرفهٔکهنه ونفث الدّم نافع وعرق اوجهت تفریح در عطریّات مستعمل و گویند درخواصّ مثل عرق بیدمشك است ۰

برنوف :بفارسی شابانك ومعربّ ازوشابانج است درختیست مثل درخت انـار وبرشاخ وبرگش شبیه ببرگ زعروروازآن تیره ترومزغب ورایحهٔاوتند وبدبوی وشکوفـهٔاو مثل خوشه وبازردی و وسط شکوفهٔاوزغب دار ۰

دردوّیم گرم وخشك ومحلّل ومجفّف رطوبات ومنقّی دماغ وشکنندهٔبادهـا ،و عصارهٔبرگ اوجهت صرع اطفال وسیلان رطوبات دهن وتحلیل ریاح وتقویت معده و تسکین درداحشای ایشان شرباوضمادا نافع وسه درهم اوبایکدانك جاوشیرمسهـل قویست ویکمثقال اوبایکحبّه جاوشیرمسکن مغص گل حیوان کهازسردی باشد وسعوط او باعصارهٔسداب وجندوروغن بادام تلخ جهت رفع نسیان وجمود وتنقیهٔدماغ ، و بوئیدن برگ اوجهت سدّهٔمنخرین واغشیهٔدماغ وزکام وذرور وبرگ خشك او جهـت التیام قروح وضمادا وبازفت جهت خزاز نافع ومضرّامعاءومصلحش صمغ عربی وبدلـش مرزنجوش وقدرشربت ازعصارهٔاوتاسه مثقال وازبرگ او تادودرهم است ۰

برواق : بلغت اهل مغرب خنثی است ، وبلغت عربی اسم سنگیست سبك ، و زرد وچون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق متکوّن گردد مثل کهربا وسند روس کاه رامیرباید .

دردومّ گرم و خشك ومانع سیلان خونست مطلقاوجهت خفقان وسپرزشربا ، و ضماد انافع وذرورا وجهت التیام جراحت موٴثّروخاتم اوباعث ایمنی ازغرق شدن وپیچیدن اودرپارچهٔ با سنگ چقماق درزیرسرگذاشتن اوباعث خوابدیدن هرچه در آنروزسانح گردد وگویند مجرّبست .

برکك شیرازی : برك قسمی ازعنب الدّبست و بیخ اوعود بریّست بسیارگرم ، و خشك ومسکرقوی وضماد اومورث جنون وکشنده است .

بروانی : لغت عجمی است بسریانی عبروس و بیونانی اسقوانس نامند نباتی است پرشاخ وشاخه‌هامثل کمان کج وخمیده وگلش سفید وثمرش مثل زیتون وطعم اوتند وبیخش سفید وپوست بیخ اوبازردی دراوّل گرم وتروباتفریح وموافق سینه ودماغ ومدرّ ومفتت حصاه وجهت استسقاء وبواسیروضماد اوجهت بهق ودائ الثّعلب واورام وسوختهٔ اوباعسل جهت تقویت جگرو عصارهٔ اوجهت سفیدی ودمعهٔ چشم نافع ومضرّمثانه ، و مصلحش انیسون وقدرشربتش تاپنجدرهم وبدلش بقول موٴلّف تذکره ریباس است .

بریسن : بلغت اهل مصررطبه است .

بریبلمون : ازجملهٔ تیوعات وگویند قسمی ازبلیواست .

برسیون : اسم ثمردرختیست شبیه بامرود ومنبت اواسکندریه است و در مصر تناول مینمایند ودرسایربلاد بعیده سمّ است .

برنق وبرنج کابلی : برنگست .

برّ : بعربی حنطه است .

برعونی : بیونانی بزرقطونا است .

براشن : بیونانی بمعنی منتن است وکرّاث رانیز باین اسم خوانده ٠

برتفس : اشق است ٠

برقوق : بلغت مغربی مشمش وبلغت شامی آلوچه است ٠

بربر : بعربی ثمراراکست ٠

برهفانج : اسم مرد است ٠

بربطوره : بلغت اندلس بخورالاکراد است ٠

برادهالحدید : درحدید موصوفست ٠

بردهالسّلام : بلغت مغربی لسان الحمل است ٠

بروثا : بسریانی و برماسون وبروسون برومی ٠ وبراثی بیونانی ابهلست ٠

بروانیا : بیونانی اسم فاشرا است ٠

برسیا : الوسیونجت ٠

برسن : قطن است ٠

برشوم : بعربی قسب است ٠

برذون : اسب یابواست ٠

برطسیقون : طین مغره است ٠

برنی : بیونانی ابریشم است ٠

برکینه : قصب الزّریره است ٠

بردیرلوس : قنبره است ٠

برمس: صبراست ٠

برابران : بفارسی سطاریون است ٠

براجیل : کرفس است ٠

برپشان دارو : عصی الرّاعیست ٠

برهلیا : بسریانی تخم رازیانه است ·

برپون : بیونانی اشنه است ·

بروش: بیونانی جبن است ·

برسیقاسیلا : بیونانی سفرجل است ·

برغل : حشیش است ·

برئیس : بیونانی بهش است · برهین : بهندی ساذج است ·

بریموطالون : برومی ازر بویه است · برنج : بفارسی ارز است ·

بربری : بلغت خراسانی · برف : بفارسی اسم ثلجست ·

برموم : بفارسی عکراست · برعنست : بلغت خراسانی فثاء بریّست ·

برك : نیل بفارسی وسمه است ·

پرستوك : بفارسی خطاف است ·

پری : بهندی شش است وبعربی ریه نامند ·

پرمون : بهندی الوسن است ·

پرسوخ : بترکی زبزبست ·

برهمی : بهندی نوعی ازبیش است ·

برعوز : برای اوّل وبلام اسم فارسی حشیش است ·

پریا : بفارسی هدیه است ·

برام : حجرالبرام است ·

برزقطونا : مشهوراست ودراصفهان اسپرزه ودرشیرازبنکونامند سفیدوسرخ و سیاه میباشد وبهترین اوسفید و زبونترین اوسیاه است وشکوفهٔ هریك برنگ اوست ، در سیم سرد ودر دوّیم تروسیاه اوبایبوستواجتناب ازخوردن اواولی است وسفید اومسکّن تشنگی ، عطش وحرارت وباقوّه محلّله ومليّن طبع وبود اده اوقابض وجهت تبهای

حارّه و غلیان خون وخشونت سینه و حلق وزبان و علل صفراوی وذات الجنب ، و امراض دموی واخلاط سوخته وسرفه ومغص وقرحهٔ امعاء وزحیروضماد اوبارو غن گل سرخ وسرکه جهت درد مفاصل ونقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری وخنازیر و ورم صلب وجمره و حمره وباآب دهن جهت دمل مجرّب وبارو غن بنفشه جهت درد سر حارّه وترطیب دماغ واعضاء وشق شدن موی ودرازکردن آن وضماد وکوبیدهٔ اوکه بامثل او روغن گل وپوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حارّه وتسکین دردآن مجرّب ومضعف عصب ومفسد اشتها ومصلحش عسل وسکنجبین عسلی وقدرشربتش ازدودرهم تا دهدرهم وبدلش درتبرید خرفه ودرنضج تخم کتان ودرسرفه وخشونت خلق وامثال آن بهدانه ودهدرهم کوبیدهٔ اوکشندهاست .

بزغنج : بفارسی اسم باردرخت پستهاست ، که پستهٔ نبسته باشد وگویند : درخت پسته یکسال بارمی‌بندد ، ویکسال ثمرش دانه نمی‌بندد وآنرا بزغنج نامند و درخواصّ مثل پوست بیرون پسته نیست ، بلکه سرد وخشك وبسیارقابض ومفرّح و درافعال مانند اقاقیاست .

البّاء مع الزاء :

بزرکتان : درکتان موصوفست وبفارسی بزرگ نامند وازبزر مطلق مراد او است

بزور : تخم نباتاتست وهرتخمی درضمن اصل آن موصوفست .

بزرالکرفس الجبلی : فطراسالیونست .

بزرالجرزالبرّی : دوقواست .

بزرالارُجوان : درارجوان موصوفست وغیرتشمیزج است .

بزرالورد الاسُود : جیلاهنك است .

بزرالعصفر : قرطم است .

بزرالقنّب : شاهدانجست .

بزر بلاسقیس : حرف کابلی است ۰

بزر رازیانج رومی : انیسونست ۰

بزرالفنجنگشت ۰ در ائلق مذکوراست ۰

بزرالورد : تخم گل سرخست وذرور ومذکوراست ۰

بزغا : رعاده است ۰

بزرالخخم : تودریست ۰

بزررمّان البرّی و بزرالمط :حبّ القلقل است ۰

بزرالحجری : قلب است ۰

بزرالقمر: حجرالقمراست ۰

بزرالهوه : تودریست ۰

بزاق : بصاقست وبفارسی آب دهن ۰

بزباز : بفارسی سباست ۰

بزبفارسی معزو میش راشامل است ۰

بزمجه : بفارسی ورل بریّست ۰

بزغاله : بفارسی جدی است ۰

الباء مع السّین :

بسفایج نبیخیست مایل بسیاهی وباریك وگره داروازهرگرهی ریشها برآمد موابند رونش سبز ونبات اوبیساق ویکشاخ برگ دارشبیه ببال طیور ومانند گیاه سرخس وبقدر یك شبروازمیان شاخههای درختان وازبیخ اشجارمیروید ودرتنکابن وارجمازنامند ۰

درد وّیم گرم ودراوّل خشك وگویند دراوّل گرم است ودریبوست معتدل ، و مسهل مرّه سود اوبلغم غلیظ وهرخلطی راکه ملاقات کند ومحلّل نفخ وشیرمنجمد ودر

معده وقولنج ومنجمد کننده شیر غیرمنجمد ومفرّح بالعرض ازجهت دفع سودا و جهت جذام وعلل سودا وی ومفاصل وضمادا وجهت التوای عصب وشقاقمیان انگشتان نافع وخوردن اوباشکروباطعمه خصوصاپختن اودرسیفتج وباماءالعسل موجب اسهال مواد وبی‌ضرراست ، ومطبوخ اوباصل السّوس وانیسون جهت سرفه وضیق النّفس و ربو ومداومت مطبوخ او باعنّاب جهت سقوط بواسیربغایت مؤثّروچون سه مثقال اورا جوشانیده بافلوس خیارشنبرو یاباترنجبین جهت ریاح بواسیرود رد معده مزمنه ، و صرع مجرّبست ومغثّی ومضرّگرده وسینه ومصلح اوپرسیاوشان وجوشانیدهٔاو باماء الشّعیر وفواکه یابسه وخردل ویاخروس سالدار .

وقدرشربتش ازجرم اوتاسه درهم ودرمطبوخ تاشش درهم وبدلش جهةمواد سودا وی نصف وزنش افتیمون وربع آن نمك هندیست .

بسباسه : بفارسی بزبازگویند ، وآن پوست اندرون جوزبواست برجوزچسبیده بهترین اوتند بوی اشقرمایل بسرخی بهم پیچیده است .

دردویم گرم وخشك وگویند دراوّل گرم ودردویم خشك است محلّل ریاح ، و صلابات باطنی ومفتح سدّه ومجفّف رطوبات ومفرّح ومقوّی معده وباه وهاضم و خوشبو کنندهٔدهان وجهت سلس البول وسحج ونفث الدّم وقرحهٔامعاءورطوبت سینه ، و شش‌واسهال کهن ودردسپرز ومنع ریختن فضلات معده وتقویت رحم ورطوبت او ، و ضمادا وبابرگ موردجهت بدبوئی زیربغل آزموده وباسرگین بز وعسل‌جهت اورام‌ـ صلبه وفرزجهٔاو باعسل بعدازطهرمعین حمل وبازعفران منقی و مصلح رحم وسعوط اوجهت صرع وشقیقه وطلای اوباعسل درحمّام جهت درد پشت زن زائیده ورفع ریاح نفاس مجرّب ومصدّع ومصلحش گلاب وگویند مضرّجگراست ، ومصلح اوصمغ‌عربی وقدر شربتش تاسه درهم وبدلش جوزبواست .

بسد : بتخفیف سین اسم خیری احمراست ، وبسین مشدّده بلغت هندی

اسم مرجانست ، وبفارسی بیخ مرجان وبعربی مرجان راقرول نیزنامند ،واو معرّب ازقرواليون یونانیست وبیخ مرجانرابعربی نشن نامند ، وآن سنگیست باقوهٔ نباتیه و ازقعرد ریامیروید ، وریشهٔ اوسفید است وهرچند بلند ترمیشود سرخ ترمیگرد دوشاخه‌های اومرجانست وبیخ اوسفید وسرخ وسیاه نیزمیباشد وسیاه قویتروسفید اضعف است ، و بهترین سرخ اوآنست که صاف وکم سوراخ وصلب وبیرمل باشد .

د راوّل سرد ود رد ویّم خشك ومفرّح وقابض ومجفّف وقاطع نزف الدّم ومحلّل خون که در دل منجمد شده خصوصامحرق اوجهت وسواس وجنون وخفقان وصرع وضعف معده و فساد اشتها ونفث الدّم واسهال دموی وسنگ مثانه وگرده وسپرز وبواسیرونیم مثقال اوکه بانصف اوصمغ عربی وباسفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشند باآب سرد نوشیدن جهت قطع نزف الدّم باطنی مجرّبست خصوصا سوختهٔ اومحرق مغسول نوع سیاه اوبه غایت مقوّی دل وذروریسه جهت بردن گوشت زیاد زخمها ورافع آثارآن ومحرق اوجهة نزف الدّم ظاهری وتقویت دندان وزایل کردن زردی بن دندان وثبورات چشم ، و تقویت باصره ودمعه وجرب وبیاض وسلاق وقطوراوباروغن بلسان جهت ثقل سامعه وکری نافع وامین الدّوله گوید که سه روز هرروزچهارد انگ آنرا باسکنجبین بنوشند البتّه رفع ورم سپرز میکند ومضرّگرده ومورث تهوّع ومصلحش کتیراوبدلش جهت حبس خون دم الاُخوین بوزنش .

وقدرشربتش تایکمثقال واولی استعمال محرق اوست درجمیع مذکورات ، و محلول اوراد ررفع جذام مجرّب دانسته‌اند ، وازخواصّ اوست که چون طلاونقره‌را از هریك بقدربسد درهم گداخته انگشتری یانگین دانی ترتیب دهند وبسد را در آن ، نصب کنند ، وقمروشمس درحدّ اتّحاد خود مقارنه بازهره داشته باشند باخود نگاهدارند درحال صرع قطع شود ودارندهٔ اورا هرگزغمی نرسد وازچشم بد ایمن باشد .

بستان افروز : لغت فارسیست وبعربی حبق بستانی گویند وبفارسی تاج

خروس وگل حلوانیزنامند واو غیرحماحم است ، که حبق نبطی باشدچه حماحم ، و ابرکش عریض والوان ونبات اوقویتروبزرگتروکم گل میباشد ، وبستان افروزرابرگش سبز وزیره وپرگل وگلش سرخ مایل به بنفشی وبی رایحه وتخمش ریزه وبراق وسیاه است .

در دویم سرد وخشك وقابض ورادع وآب اوباجلاب وسکنجبین جهت حرارت معده وجگروسدهٔ سپرز ورفع سمیّت خانق التمرنافع وجرم اوثقیل ومصلحش سکنجبین وقدرشربتش ازآب اوتایك اوقیه ونیم وبدلش حمام وتخمش جهت اسهال نایب مناب تخم بارتنگ است ، وچون کوبیده دریکرطل شیرخیسانیده شب درمهتاب گذاشته بنوشند وسه روز بدستوروزیاده برآن مداومت کند جهت حرقةالبول وبول الدّم مجرّبست وقدرشربتش دومثقال است .

بسر : غورهٔ خرماست که زرد ومایل بشیرینی شده باشد ومراتب هفتگانه خرما درتمرمذکوراست ، وبسرمرتبهٔ چهارم است ، واوّل مرتبهٔ حرارت وهرچند شیرینترشود گرمترگردد .

در اوّل گرم ودر دویم خشك وقابض ومقوّی معده وحرارت غریزی وجهت رفع بواسیرونفث الدّم وخائیدن اوجهت تقویت لثه نافع ومسدّد ودیرهضم ومولد خلط خام ونفخ ومصلحش سکنجبین وانارترش شیرین ومضرّسینه وشش ومصلحش خشخاش است ورّب بسرد رمزاج مثل اوجهت قی واسهال وضعف معده نافع ونبیذ اومسکر وقابض و مقوّی معده وامعاء است .

بستیباج : بفارسی خلال مکّه وبعربی سدی نامند ، نباتیست خاردار وبرگش باخشونت وریزه وگلش سفید وازرق وشاخههای بقدرشبری ازیك بیخ میروید وباریك وآن راخلال میکنند ، وبرسرهرشاخی چتری مثل قبّه وخشن وتخمش شبیه بنانخواه ، و طعمش تند واوراوحشیزك نامند .

گیاه اودراوّل دویم گرم وخشك وبااندك عطریّه وخلال کردن اوجهت تقویت

دندان نافع وطلای آب اومحلّل اورام وجلوس درطبیخ اومصلح حال رحم ومدرّ بول و تخمش درآخرد ویّم گرم وخشك وصدعد داوکشنده‌ٔ اقسام کرم معده وامعاء ومجرّب و او رابفارسی درمنهٔ ترکی گویند ومفتّح سدّهٔ جگرومدرّبول وجهت سعال وفواق ورياح ، و مغص وحصاه وضماد مطبوخ اودر روغن زیتون جهت فالج واستسقاء ودرد مفاصل نافع ومضرّ ریه ومصلحش گشنیزاست ومضمضه بطبیخ اومسکّن درد دندان ومضرّسر ومصلحش ترمس وقدرشربتش تادومثقال است وبدلش شیح ارمنی ۰

بستیح : کندراست ۰

بسیله : بلغت مصرنوعی ازجلبانست واوخلرّبریّست درغایت تلخی ۰

بسباسا : حرمل عربیست ۰

بسیلا : بصل است ۰

بسقیس : بیونانی نفس است ۰

بسقیا : شاهترج است ۰

بسورویون : بیونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است ۰

پستان : بفارسی اسم ضرع است ۰

پسته : بفارسی فستق است وبهندی پستی گویند ۰

البـاء مـع الشّین :

بشام : درختیست حجازی ودرمصر وعراق نیزمیباشد ودراین اوان تخم او را بجای حبّ بلسان استعمال نمایند ، وثمرد اراوبقدر درخت توت سفید وبیثمـر از آن کوچکتراست برلش مثل صعتروبارطوبت چسبنده وباشیرینی وگلش زرد وتخمش شبیه بکبابه وبیمزه وثمرش مثل خوشه ودرازود انهای اومایل بزردی وازبعضی سرخ ، واز بعضی طولانی مثل حبّ صنوبروچون جزوی ازآن قطع نمایند ازآن آب سفید تراوش کند وبعد ازخشك شدن مایل بسرخی گردد وبهترین اجزای اودمعهٔ اوست ومسواك چوب

اومقوّی لثه ورافع بد بوئی د هانست ۰

مجموع اجزای اود رد ویم گرم ود راوّل خشك وبرگش با رطوبت فضلیّه‌ود معـهٔ او جهت بیاض عین وتنقیهٔ زخمها وتجفیف آن وقطع نزف الدّم و عرق ود رد ندان ، و اد رارفرمود ن بول وحیض وحمول اوبازعفران جهت اعانت حمل وتنقیه رحم و تحلیـل ریاح نافع ود انهٔ اومقوّی معد ه واعضای باطنی وجهت گزید ن عقرب شربا وضماد امفیـد و روغن د انهٔ اومسهل بلغم ومرّة السّود اء ومورث مغص وبرگش بتنهائی وبا رو غنهـا خضاب نیکوست وچوب اورا باخود د اشتن موجب قضای حوائج است وباین سبب آن را نیزخشب الیسرنامند وچون حبّ اوموجب مغص وکرب ومورث امراض بد است اجتنـاب ازخورد ن اواولی است ۰

بشنین : نوعی ازنیلوفرومصریست ود رحین زیاد تی آب رود نیل میروید ساقش بقد ر عمق آب وگلش سفید وبقد ر قبّه خشخاش ود روقت طلوع آفتاب ازآب بیرون میآید و د ر غروب نهان میشود وتخمش شبیه بجاورس وبیخش مثل شلغم وازآن کوچکترودر رنگ وطعم مثل زرد هٔ تخم مرغ است ، واهل مصرآنرا پخته وخام میخورند ۰

د رد ویم سرد ود راوّل د ویم ترود رجمیع افعال مثل نیلوفروبیخش مقوّی معد ه وباه وجهت زحیروا سهال صفراوی وبا شیرجهت سرفه نافع وگلش با قوهٔ محلّله و رو غن معمول ازگل اوجهت ذات الجنب وجنون ود رد سرحارّوشقیقه سعوطا وطلاء مفیـد و شربت اود رافعال مثل شربت نیلوفرود انهٔ اومحلّل ورمها وجهت بواسیرنافع و گـوینـد مضرّمثانه ومصلحش عسل وقد رشربتش تا هیجد ه مثقال وبد لش نیلوفر است ۰

بشبش : بعربی اسم برگ حنظل است ۰

بشمه : تشمیزج است ۰

بشلشك : خطیا ناست ۰

بشولیون : بسریانی بزرقطونا ست ۰

بشنان : بلغت بربری بسفایج است .

پشم : بلغت فارسی اسم صوفست .

پیشیك : اسم ترکی سنوّراست .

پشه : اسم فارسی بقست .

پشم وزغ : بفارسی طحلب است .

بشباش : بهندی اسطوخودوس است .

الباء مع الصّاد :

بصل : بفارسی پیازاست ، وبرّی اوبی‌بوته ودرچشمه سارهای کوهها کثیر الوجود وطعم وبووبرگش مانند پیازوبترکی کومران نامند وقویترازبستانیست ومجموع آن درآخرسیّم گرم ودراوّل سیم خشك وگویند درچهارم گرمست وبارطوبت فضلیّه و مفتّح سدّهٔ ومقوّی شهوتین خصوصا پختهٔ اوکه‌باگوشت چرب باشد ورافع مضرّت هوای وبائی وطاعون واختلاف آبهاومدرّبول وحیض ومفتت حصاه ومطبوخ مهرّای اوکثیرالغذا و ملیّن طبع وپختهٔ اوباچربی جهت تنقیهٔ شش وسینه‌ازاخلاط لزجه وپختهٔ اود رسرکه یا پرورده‌ٔ بسرکه جهت یرقان وسپرز وبرانگیختن اشتهاوتقویت هاضمه ومنع غثیان صفراوی وبلغمی وبتنهائی مانع‌غثیان ادویهٔ کریهه ودافع سموم وآب اوجهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع وخصوصاچون یکچهاریك بوزن شاه‌ازآن درعرض سه روز خورده شود بغایت مجرّبست و قطوراوجهت دمعه وحکّه وجرب چشم وابتدای نزول آب وباعسل جهت بیاض وسعوط اومنقی دماغ وبوئیدن اوجهت رفع ضررهوای‌وبائی وسدّهٔ دماغی وچکانیدن آب وگذاشتن پختهٔ اود رگوش جهت ثقل سامعه وطنین و پاك کردن چرك وتحلیل ریاح نافع وضماد ش جاذب خون بظاهرجلد ونیکوئی رنگ رخسا روبارود وعسل ونمك جهت برص وکلف وثالیل وقروح شهد یه گویند مجرّبست وبا موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده وباانجیرجهت گزیدن عقرب وزنبور وضماد

پختهٔ اوجهت نضج اورام بارده وبا زردهٔ تخم مرغ باروغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکّه وروغن کوهان شترجهت شقاق معده وبواسیروزحیرمجرّب وحمول اوجهت گشودن رگهای بواسیروسیلان نرمودن خون موثّروجهت کجی ناخن ونشنّج نافع وپوست محرق اوباموی سوخته وکافورجهت آکله مجرّب وقیروطی آب اوبا پیه مرغ جهت ریش شدن پااز کفش وموزه مفید ومضرّ محرورین واکثارا ومورث قی ونسیان ولیثرغس ورياح غليظه ومولّد گرم و خلط غلیظ درجرم معده وموجب تشنگی ومصدّع محرورین ومصلحش شستن اوبا آب نمك وبا سرکه خوردن وبعد ازآن آب انار وکاسنی تناول نمودن ورافع بوی اوبا قلی و نان سوخته وگرد کان مشویمت است، وتخم اودرآخرد ویم گرم وخشك وبارطوبت فضليّه ومبهّی وضمادش جهت داءالثّعلب وبیق نافع وقدرشربتش یکمثقال است ۰

بصل القی : پیازیست ریزه وپوست اوسیاه وبرگش ازبرگ بلبوس درازتر ، به غایت منقی واگرقدری زیاده خورده شود فضله رابقی دفع کند وبسقوط قوّه وخناق کشنده واولی استعمال نکردن اوست ۰

بصل العنصل وبصل الفاروبصل البئر : اسقیل است ۰

بصل المأکول : بلبوس است ۰

بصل الزیزوبصل الدّئب : بلبوس است وگویند صنفی ازبلبوس است ۰

بصل الزجس : بیازنرجس است ودرحرف نون مذکوراست وبدستورسایربیازها درحین ذکرنباتها مذکوراست ۰

بصاق : آب دهن است ودرانسان مذکورشد ۰

بصاق القمرحجرالقمراست ۰

بصل الحیّه و بصل الخنابله : اسقیل است وگویند بلبوس است ۰

الباء مع الطّاء :

بطم : بفارسی وترکی درخت سقزنامند وآن عظیم میشود ودیرخزان می‌کند ، و

برگش وبارش باعطریّت وتخمش سبز وشبیه بسماق وعدس وازآن بزرگتروباخوشه ، و مغزش سبزوپوست اوترش وبفارسی بن نامند درحبّه الخضراء موصوفست وصمغ آن رابه فارسی وترکی سقزنامند ،

ودرعلك البطم مذکوراست امّادرخت وبرگ وشاخ اودراوّل سیم گرم و خشك و محلّل وقابض ونطول پوست اومحلّل اورام وبرگش خضاب موی و خاکسترچوب اوجهت داءالثّعلب مفید وبرگ خشك اوباروغن یاسرکه جهت رویانیدن موود رازکردن مو موءثّر است .

بطیخ : لغت رومیست وبفارسی خربزه نامند وبیونانی قابش ناشیرین اوسرد و درد ویم تروشیرین اوبقدرشیرینی مایل بحرارت وبهترین اوشیرین کم‌آب نازك بیجرم است ، وبهترین ناشیرین اوملیون است که خربزهٔ گرمك نامند ، ومثل سایراقسام ـ سریع الاستحاله بخلط غالب معده وسریع التّعفّن نیست وموافق صفراوی وسوداوی و دربرودت وحرارت معتدل ومرطّب دماغ وبدن ومفتّح سده وجلای اوزیاده ازسایراقسام ومجموع اصناف خربزه مدرّ بول ومخرج حصاه وجالی وسریع النّفوذ وملطّف ومرتّب و مدّر عرق وشیرومسهل آنچه باورسد ومصلح حال کرده وقروح باطنی وجالی آن ومرخی احشا وسریع الاستحاله بخلطی که درمعده باشد ومصلحش سرکه وآب انارترش و نـاشتـا خوردن اومورث تبهای صفراوی وبربالای طعام موجب تخمه وبااغذیهٔ کثیفه مثل پنیر باعث سدد وبهترین اوقات تناول نمودن اومابین دوطعام است که طعام اوّل ازمعده منحدرشده وضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم ودردچشم واورام صلبه وبابورهجهة کلف وآثاروضماد مجموع اوجالی جلد وجهت کلف وبهق وضماد پوست اوجهت منـع ـ نزلات و ورم دماغی خصوصاجهت اطفال وآشامیدن دودرهم پوست خشك او جهت اخراج حصاه واندا ختن اودردیك باعث زود پختن گوشت بغایت آزموده ویکمثقال تادو مثقال ازریشهٔ خربزه مغثی قوّی وضماد اوباعسل جهت قروح شهد یه‌نافعست وتخم او

د راوّل گرم ود رد ویّم تروملیّن ومبهّی ومفتّح سدّ ه‌ٔجگرومد رّبول ومنقی گرد ه ومثانه‌وامعاء وجهت سرفه ٔحارود رد سینه وخشونت زبان وحلق وتبهای حارهّ ومرکبّه‌وتشنگی وحرقه البول وجهت بد رقه شد ن اد ویّه‌ٔاد ویه بجگرومجاری بول وتسکین حرقهٔ‌وخشوشه ـ قضیب کهازجهت حصاه بهمرسید ه باشد وضماد کوبید ه‌ٔغیرمقشّراوبغایت جالی بشره وجهت کلف مجربّست و گویند مضرّ سپرز ومصلحش عسل است وقد رشربتش ازد ه‌د رهم تا پنجد رهم ۰

بطیخ هند ی: بفارسی هند وانه‌است ، وبعربی‌د لاغ‌ود ابوقه نامند د ر اوّل د ویّم سرد ود رآخراو ترومسکّن جدّه صفراوخون‌وتشنگی ومد رّبول و ملیّن طبع‌وآب او با عسل وزنجبیل جهت قطع بلغم وباشیرجهت امراض سود اوی وباتمرهند ی جهت مواد صفراوی وجرب وحکّه وباسکنجبین جهت تفتیح سدّه واد راربول ویرقان و موادّ محرقه واعانه برهضم وباشیرخشت وامثال آن جهت تبهای حارهّ ود فع‌خلط رد یّ ـ الکیفیّه که کم مقد اربا شد مفید ومولّد خون رقیق وبلغم شیرین ومرطّب بد ن ومضرّسپرز وبارد المزاج ومضرّمعد ه ٔسرد ومصلحش گلقند و عسل وقند وامثال آن ود رمزاجی که صفرابسیار غالب باشد هند وانه‌ازجهت لطافت مستحیل بصفرامیشود مثل‌آب کد وود ر مبرود ین بد ون مصلح مورث ضعف باه ود رد مفاصل وامثال آنست وچون هند وانه را سوراخ کرد ه قد ری عسل د رآن ریخته سوراخ رامستحکم کرد ه یکهفته زیرسرگین اسب د فن کنند آب اومثل شراب مسکرگرد د امّامغثی ومفسد معد ه‌است ،

وتخم اود رد ویم سرد وترود رجمیع افعال مانند تخم کد وست وقد رشربتش تا پنجد رهم است ود راخراج حصاه وانحد ارخربزه ارمعد ه گویند مجربّست ومربای پوست هند وانه بعسل وشکرجهت برسام‌ووسواس وبهق وپیسی ود رد سینه وضعف معد ه‌که ازخلط کرآثی باشد وتقویت هاضمه نافع است ۰

بط : بفارسی ارد ك نامند ازجملهٔ‌طیورآبی والوان مختلف واهلی و وحشی

میباشد ، در دویّم گرم ودر اوّل خشك ومرطّب برطوبت فضلیّه وکثیرالغذا ومسمّن بدن وگرده ومبهّی ومصفّی صوت ورافع ریاح ومولّد خون غلیظ سریع التّعفّن ودیرهضم و مصدّع ومصلحش سرکه وزنجبیل وادویّهٔ حارّه وسکنجبین وضماد گوشت اوبانمك جهت ثالیل وخاکسترپروبال اوجهت تحلیل خنازیروزبل اوجهت کلف ونمش وخنازیرنافع است وپیهاوبهترین پیهها وگرم ولطیف وملیّن ومحلّل وباقوّهٔ نافذه وجهت خناق و ورم پستان باآرد وباقلی مجرّب وجهت سرفه شربانافع وجگرارد ك پروازی مولّد خون صالح وجهت خفقان مفید وتخم او غلیظ ودرافعال ضعیفترازتخم مرغ وجهت هزال وسرفه ودرد سینه وباکهرباجهت قطع سیلان خون وزحیروبرشتهٔ اوباسداب وروغن زیتون جهت زود بحرف آمدن اطفال نافع وپوست اوبامروارید وشکرونوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است وسنگدان اودیرهضم وازتعفّن دوراست وچون هضم شود مقوّی معده واحشاءاست .

بطارخ : اسم مادّهٔ تخم ماهیست کههنوزتخم نشده باشد وجامداو به قدر انگشتی وسایل اونیز میباشد مثل ریك وبهترین اوتازهٔ مایل بزردی سایل است .

نمکسود اودر دویّم گرم وخشك وقاطع بلغم وجالی قصبهٔ ریه وجهت گرده وسپرز ورياح نافع وسریع التّعفّن ومضرّ محرورین ومصلحش زنجبیل است که بالخاصیّه قطع تشنگی اومیکند وسکنجبین وترشیهامطلقاوآنچه درگیلان تخم ماهیرا شبیل میسازند قریب الفعل است باو .

بطاراجیون : بطارخ است .

بطیخ رقی : براءوبزاءمعجمه وبطیخ سندی وشامی وفلسطینی بطیخ هندی است .

بطرا : بیونانی سنگلاخ است .

بطراسالیون : بیونانی بمعنی کرفس جبلی است وآن فطراسالیونست .

بطراخوا : بیونانی اسم صفدع است ۰

بطریون : بیونانی خرنوب الشّوکست ۰

بطیطس : بیونانی بیروح است ۰

بطسفا : بیونانی مومیائیست ۰

بطارس: بیونانی سرخس است ۰

بطرالاون : بیونانی نفط است ۰

بطینه : بل است ۰

بطباط : عصی الرّاعیست ۰

البـاء مـع العین :

بعیر : اسم جمل است ۰

بعوض : بق صغیراست ۰که بفارسی خاك پشه نامند ۰

بعر : اسم سرگین حیواناتست که خشك وازهم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند وشتـر ۰

البـاءمـع الغین :

بغل : بفارسی استرنامند ، وازفرط حرارت مزاج توالد نمی‌نماید وبندرت واقع میشود ومشاهده شده وبهترین اوآنستکه مادرش مادیان وپدرالاغ وزبونترین آنکه پدر اسب باشد ، ومادرالاغ ۰

درسیم گرم وخشك وگوشت اوجهت دردمفاصل وپیه‌اوجهت نقرس وعرق النسا ۰ وچون باروغن زیتون دل آنراطبخ نموده سه روز باآب عصی الرّاعی بنوشند باعث قطع نسل ازجانب مرد میشود وچون زن سه مثقال ازجگراوبعد ازطهرهم بخورد مانع حمل میگردد وبدستوربول اوهمین اثرداردو بدستورموی اووفرزجهٔ چرك گوش وبخورسمّ او

مسقط مشیمه وگریزانندهٔ هوام وهمچنین بخورزبل اوجهت گریزانیدن هوام وخوردن اوجهت تسکین قولنج نافع وچون آنرا باعفص کوبیده ودرروغن زیتون جوشانیده در موی بمالند جهت درازکردن وسیاه کردن موی مجرّبست وذکرالاغ نیزهمین اثر دارد وضعیفتراست ازو.

بغرا: غذای خراسانیست که ازآرد گندم خمیرکرده بقدر درهمی ترتیب دهند وباقلیه که ازسرکه ودوشاب وادویّهٔ حارّهٔ وگوشت ساختهٔ باشند استعمال مینمایند گرم و مایل باعتدال ومبهّی ومسکّن قی صفراوی والتهاب وتشنگی ومقوّی بدن ومفتّح سدّه و مصلح گرده واصحاب ریاضت ومولد خون صالح وبطیٔ الهضم ومولّد ریاح ومصلحش دارچینی است.

ومؤلّف تذکره موافق آنچه مذکورشد ذکرنموده است وهمین خاصیّت دارد آش ماهیچه وآش اکرکه دراصفهان آش برگ نامند.

الباء مع القاف:

بقلةالحمقاء: بفارسی خرفه نامند وبعبرانی ارغیالم بفرنگی یرقان سالی گویند نباتش کمتراز زرعی واکثراومفروش برزمین وساقش بقدرانگشتی وبسیارنازك وشکننده وبرگش ریزه مایل بتد ویروگلش سفید وتخمش سیاه وریزه وطولانی.

دردویم سرد وتروگویند دردویم تراست آب اومسکّن جدّه صفراوخون و قاطع نزف الدّم ونفث الدّم وچرکی که ازسینه آید ومانع نزلات وجهت حصاه وادرارنمودن بول وحرقهٔ اووبواسیرونواصیروحرارت جگروتبهای حارّه ورفع حبّ القرع ودردمثانه وقرحهٔ امعاء وتبرید دماغ ودردسرحارنافع وضمادا وباروغن گل جهت صداع حارّ وسوختگی ـ آتش واورام حارّه وباشراب جهت ثبورسرد باآرد جوجهت مقدّمهٔ شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغ وجرب وحکّه وورم انثیین وشراد وجمره وآشامیدن اوباریوند جهت قطع تب مجرّب وحقنهٔ آن جهت دردانثیین حاروسیلان فضول امعاء ورحم وضماد بیخش جهة

ثالیل قویترازنبات اوود رمزوّرهٔصاحب تب وامراض حارّهٔ بغایت نافع است ومضرّ بـــاه مبرودین وضعیف الحراره وبالخاصیّه مسقط اشتهاواکثاراوموزث تاریکی چشم ومصلـح اومصطکی وکرفس ونعناع وقدرشربت ازآب اوتابیست مثقال است وفرش کردن نبـات اومانع احتلام است وتخمش درجمیع افعال مثل آب اووازآن ضعیفتروذ رورش جهت قلاع اطفال وغیرآن نافع ودررفع تشنگی قویترازنبات اوست وگویند مضرّسپرزو معـــدهٔ باردہ ومصلحش قند وقدرشربتش تاپنجدرهم وبدلش دراکثراموربزرقطونا بوداد اوقابض وغیربوداد اوملیّن طبعست ۰

بقرالوحش : نوعی ازایل است ومذکورشد ۰

بق : بفارسی پشه است ودردویّم گرم وخشك وبااندك سمیّت وبوئیدن اوجهت صداع مزمن واختناق رحم ولعوق سوخته اوباعسل جهت سعال مزمن وبلع نمـودن زندهٔاوجهت رفع عسربول ونفوخ اودرمجرای بول جهت احتباس بول وتفتیت حصـاه نافع است ۰

وگویند : چون هفت عدد آنرا ازنقبهٔ باقلی مثقوب بلع نمایند قبل ازنوبه جهت تب ربع مجرّبست وطلای روغن بآب لیمورفع اذیّت گزیدن اومیکند وچون زرنیخ ونوشادر رابا پیه گاوچند روز درمکانی بخورکنند منع تولّد اونماید ومجرّب دانسته‌اند ۰

بقم : درختیست عظیم ومنبت اوهند وزنگبار وبرگش مثل برگ بادام وگلش بسیار زرد وثمرش مدوّرمایل بسبزی ودرآخرسرخ میشود وبعد ازرسیدن سیاه وشیرین میگردد وچون دوشب آنرا بخیسانند مداوی درغایت خوش رنگی میشود وازچوب اوصبّـاغـان استعمال میکنند ورنگ بقمی مشهوراست ۰

درسیّم گرم ودرچهارم خشك وپنجدرهم اوکشنده است وگویندعلاج پـذیـر نیست ، وذرورا وجهت التیام قروح کهن وجراحات تازه وقطع نزف الدّم وغسول بآب اوجهت نیکوئی رنگ رخسار وتقویت مفاصل نافع است ۰

بقمّ : بضمّ باوتشدید قاف وفتح آن بلغت یمن اسم جوزماثل است ۰

بقس: بفارسی درخت شمشاد نامند ، وبرگش مثل برگ انارواز آن کوچکتر و سبزتروساق اوسفیدوشاخه‌های اوپریشان وخزان نمیکند وگلش سفید ودرغایت عطریّه وتخمش سیاه ومانند فلفل است ۰

دردویم گرم وخشك سمّ حیوان خصوصا شتروضماد نشارهٔ اوباحناجهت تقویت موی ودرد سروتفرّق شئون که‌دراستخوان سراست ، وباسفیدهٔ تخم مرغ وآردگندم جهة استحکام مفاصل ووثی ودهن ونطول طبیخ برگ اوجهت خروج مقعد مجرّب و تخمش قابض ومجفّف رطوبات معده وامعاءوقاطع سیلان دهان وضماد طبیخ اوباشراب که بحدّ قوام رسد جهت بادسرخ ونملهٔ ساعیه وسعفه وباعسل وحناجهت رفع آثار جلد نافع وقدرشربت ازتخم تازهٔ اوکه‌دانه رابیرون کند تایك اوقیه وازخشك اوتاسه‌مثقالست وشکوفهٔ اومقوّی دل ودماغ وعرق اوقویترازشکوفهٔ نارنج است ۰

بقثوفرثن : بیونانی نباتیست برگش شبیه بتره‌تیزك وازآن سطبرتروتند طعم و ساقش مربّع وگلش شبیه بگل بادروج وتخمش مثل تخم کندناوبیخش مدوّروسیاه مایل بزردی وکوچکترازسیب وبوی اوشبیه ببوی شراب ومنبتش سنگلاخهااست گرم و خشك ومحلّل وملطّف ومقطع وضماد برگش جهت جراحات عظیم وثالیل منکوس وجذب خار وپیکان ازبدن وتخمش محلّل قوی وبیخش باماءالعسل مسهل بلغم ومرهّ السّوداوقدر شربتش تادومثقال است ۰

بقلهٔ یمانیهّ : نباتیست شبیه بکاسنی وازآن ریزه‌ترود رکنارآبها میروید مایل به سرخی وبیطعم است ، ودرتنکابن وطبرستان اشکنی گویند ۰وابن تلمیذ گوید تخمش شبیه بتخم بستان افروزقسم مادّه سرخ مرزاست ۰

دردویم سرد وترومليّن طبع ومرطّب بدن وقلیل الغذاءومطفی حرارت غریبه و مولّد خلط صالح ومسکّن تشنگی وسرفهٔ حارّ وضمادش جهت جرب وحکّه واورام حارّه و

درد سروجروح وقروح و ورم چشم وثالیل وقروح باطنی و غلیان خون نافع وبطیء الهضم ومضرّ مبرود ین وقاطع باه ومصلحش جوارشات وتخمش سرد وخشك ورادع و جهت امراض حارّه واورام شرباوضماد امفید ومضرّ گرده ومصلحش شکروقد رشربتش تا سه مثقال است ۰

بقلهٔ حامضه : تره خراسانیه گویند ، قسمی ازحماض بزرگ ورقست بیساق واز برگ کرنب کوچکتروترش مزه ود رجای نمناك میروید ، ود رافعال مثل حماض و مضرّ عصب و مصلحش عسل است ۰

بقلةالبراری : نباتیست ازکاسنی برّی کوچکتروبیخش برروی زمین پهن‌میشود وگلش زرد بخلاف قثّاءبرّی که بیخش برزمین فرورفته‌است وطعم آن بااندك شوری و تلخی ود رآخرزمستان میروید ود رآخرنیسان میخورند وتخمش شبیه بدانهٔ پنبه ۰

د راوّل سرد ود ررطوبت معتدل وگویند گرم وخشك است ، ومقوّی احشاء و معده وجگروجهت خفقان وبوی دهان وتقویت لثه وهاضمه وتب ربع وبلغمی نافع و د رجامهٔ خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوب است ۰

بقلةالدّماء : نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ وازآن ریزه‌تروبرگش باریك و پرشعبه وبیرون سیاه واندرون سفید واکثرمنابت اوبلاد ارمنیّه وبلاد مغرب وخزراست وهرسال د ربهارسبزمیشود وتااواسط تابستان میماند وپوست بیخ اورامیزند تامثل زفت میشود وچون به پیکان وحربهابمالند بهرحیوانی‌که بخورد وبخون‌اومخلوط شود د ر ساعت آنرابکشد ود راندلس بیخ مقشّر ازپوست آنرابجای کندش استعمال می‌نمایند ود رنهایت گرمی وخشکی وسه د رهم اوکشنده است ۰

بقی‌بقلهٔ خراسانیّه : بقلهٔ حامضه است ۰

بقلةالرمل : بقلةالبراریست ۰

بقلهٔ مبارکه : وبقلةالزّهراء وبقلهٔ لیّنه : بقلةالحمقااست ۰

بقلهٔ اترجیه : ترنجانست واوقسمی ازباد رنجبویه‌است ، ومذکورشد ۰

بقلهٔ عربیّه : بقلهٔ یمانیه است ·

بقلهٔ یهودیّه : هند بای بریّست وگویند قرضعه است ·

بقلهٔ الغزال : مشك ترامشیع است ·

بقلهٔ باردهٔ : لبلابست ·

بقلهٔ الانصار : کرنب است ·

بقلهٔ الحمقاء برّی : ابلیواست ·

بقلهٔ الخطاطیف : دواء الخطاطیف است وگویندعروق صفراست ·

بقلهٔ القدس : فودنج بریّست ·

بقلهٔ ذبیّه و بقلهٔ الرّوم : قطف است ·

بقلهٔ الملك : شاهتره است ·

بقلهٔ عایشه : جرجیربستانیست ·

بقار : سطاخین است·

بقسیس : بیونانی بقس است ·

بقسمات : خبزالکعك است ·

بقلهٔ الاوُجاع : بیونانی اوراقالیانامند ، نباتیست مغربی وبوادی افریقیّه و درطعم شبیه بانیسون وبااندك تلخی و دردویم گرم وخشك وجهت دردشکم ، هر شخصی درهرزمانی مفیداست ·

بقلهٔ الضّب : بادرنجبویهٔ صحرائیست ·

بقلهٔ دشتی : تفاق است ·

بقر : گاواست وبهترین اوگوسالهٔ یکسالهٔ است که عجل نامند وبعضی اورابهتر ازگوسفند سه چهارساله میدانند وزرداوبهترین سایرالوانست گوشت گاوزیاده از یك سال ·

د رد ّویم گرم ود رسیّم خشك و غلیظ ود یرهضم ومورث امراض سود اوی و بعد از هضم تام مقوّی بد ن ومسمّن وقاطع مواد رقیق وجهت اصحاب ریاضات وفتوق نافع و سبب تعفّن خون ومضرّ صاحب نقرس ومفاصل وقاطع حیض ومسدّد واکثارا وموروث موت فجاه ومصلح اومهرّا پختن وباعسل وسرکه واد ویّهٔ حارّه وملطّفه مثل د ارچینی خورد ن و همچنین سکنجبین وشیرینیها سوای خرما موافق است ومرق اوکه چربی نداشته باشد باسرکه جهت صاحبان معدهٔ مراری وجگرنافع ومانع انصباب مراربمعده وامعاءوانتشلر صفراست ومدرّبول وجهت یرقان نافع وخوناب کباب بیچربی اوجهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید وشاخ اود رد ّیم سرد ود رسیم خشك وآشامید ن یکمثقال سوختهٔ او باآب سرد قاطع رعاف وبا شراب قاطع اسهال وذ رورآن وسوهان کرده غیرسوخته جهت نزف الدّم وجلای د ندان والتیام قروح نافع وسم سوختهٔ اونیزهمین اثر دارد ود ومثقال اوباعسل جهت اخراج حبّ القرع وتقویت باه ومداومت اوهرروز نیم مثقال باسکنجبین جهت رفع سپرز موثّروبیه اود رافعال بهترازپیهٔ خوك وزهرهٔ اوتاچهارم گرم وخشك ، و جهت دفع سپرز موثّرود رمعاجین جهت صاف کرد ن منی وآشامید ن اوباعسل جهت حکّه ومرض آتشك وطلای اوجهت قروح خبیثه وگزید ن عقرب وجانوران وتسکین درد ــ زخمها وفرج و غلاف خصیه وتحلیل ورم اووبا بوره وطین قیمولیا جهت جرب متقرح وبرش وسبوسهٔ سروفرزجهٔ اوباادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض وتنقیهٔ رحم واکتحال اوبا عسل جهت بیاض چشم وقطوراوبا شیرزنان وشیربزجهت چرك گوش وگرانی سامعه و جراحت گوش وبامراهم جهت منع چرك زخمها و غرغرهٔ اوباعسل ومالیدن درخارج جهت خناق وطلای اوجهت قروح مقعد مفید وبانطرون وسنگ رخام جهت خزاز مفید وقضیب مجفّف سوهان کرده اوراباتخم نیمبرشت خورد ن بغایت مبهّی وبخورشاخ او جهت گریزانید ن هوام واسقاط جنین ومغزساق اوجهت تلیین اورام صلبه وشقاق و بواسیروشقیقه واستخوان سوختهٔ اومانع زیاده شدن آکله وآشامید ن خون او بقدر

یکوقیه که گرم باشد کشنده وضماد ش باآرد جوملیّن اورام وذ رورخشك اوجهت حبس کردن خون جراحت ومنع ورم بغایت مفید وضماد خون تازهٔ اوکه باخون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس ودرد مفاصل گویند مجرّبست ودرد ست کردن انگشتری که از شاخ چپ اوساخته باشند ودرد ست چپ کنند ، جهت رفع صرع بالخاصیّه موءثّراست وچون گوشت اورامهرّا پخته وباخون اودرشیشه کرده چهل روتعفین نمایند وبگذارند تاکرمهایکدیگر راخورده ویکی بماندنیم درهم اوسّم قاتل است ،وچون بابرزالبنج قدری ازاونفوخ کنند بیهوش میسازد . وگویندآزموده است خواصّ بول اودربول مطلق وسرگین اودراخثاوشیراودرلبن مذکوراست .

الباءمع الکاف :

بکاّ : درختیست معروف درمکّهٔ معظّمه شبیه به بشام وبرگش ازآن ریزه تر و ثمرش ازآن ادور وآب سفیدیکه ازآن میچکدازماندن سرخ نمیشودوبخلاف دمعهٔ بشام درد ویم گرم وخشك و منضج صلابات ومسواك چوب اوود معهٔ اوجهت تقویت لثه ومنع آفات دندان وخاکستراوجهت التیام قروح وبرگش محلّل ومدرّتخمش مقوّی معده وجهت سرفه واورام بلغمی وسوداوی نافعست .

بکمون : لغت فارسی وبعربی عرفج نامند ازجملهٔ تیوعات ودرکنارآبها میروید شبیه بدرخت ساق وساقش زیاده برپنجعدد نمیشود ، ومایل بسرخی وشیردار و خمسه اغصان اوراازاینجهت گویندوبرگش شبیه ببرگ کاج وپیچیده وگلش سفید ، و درهم وتخمش شبیه بشاه دانهٔ اوراحبّ الفقد دانند .

درسیم گرم وخشك ومفتّح سدداحشاءوبجهت سپرز بغایت نافع وچون زن در سال یکعدد آنراتناول نماید درآنسال حامله نشود واگرهفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نشود .

بکام : حبّ الاس است .

بکاین : بهندی آزاد درختست .

بکرشنه : غشنه است ۰

بکیر : بهندی خیارشنبر است ۰

بکری : بهندی مغز است ۰

بکورتن : بهندی علیق است ۰

بکان بیت : بهندی خسک است ۰ پکاپت : بهندی پنجکشت است ۰

الباء مع اللام :

بلسان : درختیست بقدر درخت سفرز وبرگش شبیه ببرگ سداب وازآن سفیدتر دربوی شبیه باوومنبت او عین الشمس توابع مصر است ودر طلوع شعرای یمانی ساق درختها را شکافته آبهای آن که مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسان است ۰

ومؤلف تذکره ساکن مصرمیفرماید که : بالفعل معدوم است وازچوب بشام ، و سایراجزاء میسازند وبدستوربجای حبّ بلسان ثمربشام راعطّاران میفروشند ، ضماد برگش جهت گزیدن عقرب وطبیخ اوجهت تحلیل نفخ ورياح غليظه وقطورمطبوخ او جهت دردگوش وضماد بیخ درخت مذکورکه سوزانیده باشند باسرکه جهت ثالیل و مربّای پوست تازهٔ اوباعسل جهت تقویت معده ورفع رطوبت آن نافع وچون شاخ وبرگ آنرا پخته وآب آنرا باروغن بجوشانند قائم مقام روغن است ، وخواصّ حبّ وعود ودهن اودرمقام خود گفته میشود ۰

بلبوس : لغت یونانیست وبفارسی ریز وتلخه پیازنامند وبعربی بصل الذّئب و آن پیازتوبرتونیست ، بلکه مثل یکدانهٔ سیروپوست اوسیاه ومنتسج وبرگش مثل برگ پیازو عریض‌ترازآن ودرطعم وبوی شبیه به پیاز ، وبترکی داغ سوغانی ودرلرستان نرم طرم نامند وبیخش ازباران بزرگ میشود ، ولند ك تلخ ومایل بشیرینی وازمأکولات است ۰

وابن تلمیذ گوید که : مثل پیازاست وکوچك ومطاول ورنگش ارغوانی وزنان ازآن

کللونه میسازند ، وچون تخم مرغ را با اوبجوشانند مثل روناس رنگ میکند وپیاز نرگس شبیه وبرگش مثل کرّاث وگلش شبیه به بنفشه وطعمش باحلاوتست ۰

در اوّل سیّم گرم وخشك وگویند در آخر اوّل خشکست ومهیّج باه وجالی وجاذب خون بظاهرجلد و مسمّن وضماد برگ اوبرکمروحوالی قضیب جهت تقویت باه وبدستور جهت التوای عصب وکوفتگی استخوان وباعسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد وگزیدن سگ دیوانه وبافلفل جهت درد معده وبازردهٔ تخم مرغ جهت کمنهٔ تحت ــ چشم وباادویهٔ مناسبه جهت ثالیل مساریّه وباسکنجبین جهت بثورلبنیّه وباآرد جو جهت شکاف عضل وناخن وباخانق التّمرجهت کلف وبهق وآثارقروح وباسرکه جهت غرب وطلای پختهٔ اودرزیرخاکستربابورهٔ ارمنی جهت نخاله سروزخمهای تازه وحمول اوجهت اخراج جنین ومشیمه نافع ومولّد خلط غلیظه ومضرّ عصب وموروث مغص ومصلحش کاسنی وشیرتازه باعسل وترشی اوکه درسرکه پرورده کنند محرّك باه مرطوبین ومشتهی طعام است ۰

بلیلج : ثمردرخت هندیست مایل باستداره وبزرگتراز عفص شبیه‌بهیله چینی وپوست اورقیق تراست ، ازپوست هلیله ومستعمل پوست اوست ۰

در آخر اوّل سرد ودر آخر ویّم خشك وملطّف وقابض ومقوّی معده واشتها ، و بالخاصّیه مسهل سودا وبالطبع مسهل صفراوقاطع رطوبات وصداع وبخارات و جهت بواسیروبوده اوجهت اسهال مزمن نافع واکتحال اوجهت دمعه مفید ومضرّسفل و مصلحش عسل وشکر ۰

وقدرشربتش تاسه درهم وبدلش آمله مقشراست ، بقدرثلث وگویند شکوفهٔ حنا مثل آن وثلث آن مورد وسدس آن هلیله سیاه است وچون روزی نیم درهم اورا بانیم درهم شکروآب بنوشند و مداومت نمایند جهت قطع سیلان آب دهان وتقویت باصره بسیارمفیداست ۰

بلوط : بلغت طبرستانی درمازی نامند وبفارسی بالوط گویند قسمی ازآن ــ

دراز وقسمی مستدیر میباشد ومستدیررا بهش نامند وازقسم مستطیل لذیذ ترود رخت اوشبیه بدرخت فندق وآنشاه بلوطست و مأکول اهل بلاد وابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی ازبلوط وبلوط رادوقسم شمرده اند ۰

ومؤلّف مالا یسع سه قسم ذکرکرده واین اصوبست ودرین صورت شاه بلوط نیز ازاقسام اوست ومستطیل نیزدوقسم میباشد یکی مأکول ودیگری بامرارت وغیرمأکول چنانکه دردیلم وطبرستان مشاهده شده است ۰

وامین الدّوله ازمحمّد بن احمد واوازجالینوس ذکرکرده که دربعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بارمیدهد و یکسال عفص وشیرین مأکول اودراوّل سرد ودر دویّم خشك ونایب مناب عفص است وقابض ومغلّظ وحابس اسهال مزمن ونفث الدّم ونزف الدّم وجهت سحج وسلس البول وتقطیرالبول وقرحهٔ امعاءوخفقان وغشیان که از فم معده باشد نافع وضماد اوبا پیه خوك نمکسود وجهت ورم حالب واورام بلغمی ، و سوختهٔ اوجهت قلاع وقروح ساعیه وحمول اوجهت قطع سیلان رحم نافع ونان اوثقیل ومصدّع ومولّد سود اومسدّد ومصلحش سکنجبین وقند وقدرشربتش ازیکمثقال تاپانزده مثقال وبدلش خرنوب نبطی است ودرخت بلوط راجمیع اجزاءبارد ویابس است ، و ریشهای باریك اویابس ترود رقطع سیلان رحم وامثال آن نافع وبرگ اوجهت التیام جراحت تازه وخاکسترچوب اوجالی دندان وجهت آکله مفید است وچون بلوط را با نیم وزن اوکندربا روغن زیتون سرشته مداومت شرب اوکند قاطع سلس البول و بول فراش وادرارمدنی ومنی ومجفّف نارفارسی است ومجرّب دانسته اند وآبی که درحین سوختن چوب بلوط ظاهرگردد جهت خضاب ابروبهتر ازخطاط است وجفت البلوط که پوست رقیق اوست وبرمغزاوملاصق است مجفّف قوی ورادع وجهت جراحات ، و حبس سیلان خون ورطوبات شربا وضماد اوجهت فتق ضماد اتافع وبدلش گلنار است وگویند پوست انارومورد بالسّویه بدل اوست ۰

وقدرشربتش یکمثقال ودرمطبوخات تا سه مثقال وشاه بلوط بااندك حرارت و قبض وبیش اوکمترازبلوط است وغذائیه اوغالب وباقوهٔ جالیه ومسمّن بدن ومولّد پیه گرده ومشوی اوباا شربه مبهّی ومهیّج باه ومقوّی بدن وجهت رفع سموم بغایت موءثّر و درسایرخواصّ ضعیفترازبلوط ونفاخ واقسام بلوط مضرّ حلق وسینهاست ومصلح او بـه زرحند قوتی وشکروسکنجبین وچون پوست درخت اورامهرآ پخته ویکشب برموی کماد کنند وبعدازآن باطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند وجفت شاه بلوط در سمیّـت مثل پوست شلتوك است ۰

بلوط الأرض : اسمیست مشترك برکماذریوس وبربیخ نباتیکه برگش مثـل بـرگ کاسنی عریض ومنبت اوریگزارهاوتحت کولان که نوع نراسل است واوجد وارسفیداندلسی است وطعم اوشیرین وبااندك تلخی درد وّیم گرم ودراوّل خشك وقاطع فضول ومفتّـح سدّهٔ اعضای باطنی ومدرّبول وحیض ورافع علل سپرزوضماد ش جهت پاك کـردن ـ زخمهای متعفّن وگوشت زیاد ومنع زیادتی قروح نافع وقدرشربتش ازیکدرهم هست تـا سه درهم ۰

بلوطی : نباتیست برگش شبیه ببرگ شیروسیاه لون وبدبووشاخههای مربّع و سیاه وبرشاخ وبرگش چیزی شبیه به پشم وگلش مدوّروزرد واغبراست گرم ومحلّل وضماد برگ اوبانمك جهت گزیدن سگ دیوانه وپختهٔ اودرزیرخاکسترجهت نواصیـر مجـرّب دانستهاند وباعسل جهت پاك کردن زخمهانافع ودرافعال قائم مقام فراسیون ودووزن اوبدل اوفراسیونست ۰

بلح : بحاءمهمله ثمرد رخت خرماست که سبزبوده زردمایل بشیرینی نشدهباشد وغورهٔ خرمانامند واخل اکثرطیوب میکنند ۰

دراوّل دویم سرد ودرآخرآن خشك وباعطریهّ وقابض ومقوّی معده وجگروقاطع قی صفراوی واسهال مزمن وادراربول وسیلان رحم وخون بواسیرومقوّی لثه وضماد او

ملصق جراحات تازه ومقوّی عصب سترخی وخوشبوکنند هٔعرق ومد اومت اکل اوقاطع جذام ومضرّشش وسینه ومولّد خلط غلیظ. ومولّد ریاح ومصلحش عسل وشربت خشخاش وبنفشهٔ مربّا وقدرشربتش دود رهمست وجزواعظم سگ ورامك است وچون آب اورا باآب غـــوره بجوشانند تاغلیظ شود ودرچشم کشند جهت قطع دمعه وجرب وسلاق مجرّبست ۰

بلحته : بحاءمهمله بلغت مغربی گیاهیست که برروی زمین منبسط می‌شود و شاخه‌های اوباریك وسرخ بهم پیچیده شبیه به پیچیدن کرمها بیکدیگروبرروی زمین‌مثل دایره مستدیرمیشود وگلش سرخ وسفید است گـرم وخشك ومقطع ومحلّل وغرغرهٔعصاره اووطبیخ اوجهت اخراج زلونی که درحلق مانده باشد نافع وخوردن اودرطب مستعمل نیست وضماد اومحلّل قویست ۰

بل : بلغت هندی اسم خیارهندیست ، بزرگتراز خیارکبروتخم تلخ و مغـــزش چرب وپوست ثمرش سیاه واندرون اوسفید مایل بزردی ومستعمل تخم اوست ۰

درآخرد ویم گرم وخشك وباقوهٔ قابضه ومقوّی احشاءومحلّل صلابات عصب وجهنهٔ فالج ولقوه وسایرامراض بلغمی وبواسیرورياح ورطوبات غریبه وباجوارشات جهنهٔ تحلیل ریاح بواسیرو غیرآن نافع وقابض طبع ومبهّی وبخوراوجهت بواسیربسیارمفید ۰

وقدرشربتش تایکمثقال ومصدع محروررین ومصلحش گشنیزاست ومؤلّف اختیارات بدیعی بل وشل وقل‌راجزای یك ثمره دانسته ونه‌آنچنانست ۰

بلادر : لغت هندیست وبعربی حبّ الفهم وثمرالفهم نامند باردرختـی است شبیه بشاه بلوط وپهن ومستدیروسیاه ومغزش بنفش ودردرون اومثل مغزبادام ، و شیرین ومابین پوست ومغزاومملوّازرطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادرنامند ودرختاویه قدردرخت گردکان وبرگش عریض واغبروتند بودخوابیدن درسایهٔ اوباعث سکروسبات وعسل بلادردرچهارم گرم وخشك وپوست اودرنیم ومغز اودرسیّم گرم ودراوّل خشك وبیمضرّت ومبهّی ومهیّج باه وعسل اورامخلوط بروغن گاوباید استعمال نمود و محلّـــل

ومسخّن وملطّف و مقرّح جلد وجهت امراض بارده دماغی و عصبانی ورطوبی و تقویت حفظ ودهن ورفع رطوبات ورياح و تقويت اعصاب ورفع سلس البول ونسيان و فالج و لقوه ورعشه و خدر و اختلاج وقطع ثاليل و وسم وسايرآثارجلد نافع ومضرّمحروروومحرق خون ومورث يبوست دماغ و جوشش دهان وبدن وجنون وسرسام ومالیخولیا ، و مصلحش روغن گردکان ومغزگردکان تازه دماءالشّعيرود وغوهند وانه ود ومثقال او کشنده است ، وقدرشربتش ازربع درهمست تانيمدرهم وبدلش پنجوزن اوفند ق و ربع آن روغن بلسان وسدس اونفط است واکتحال اودرچشم چهارپایان مورث بياض چشم ورافع آن خربق وضماد اوبا ادویهٔ مناسبه غيرمقرّحه جهت جميع امراض بارده نافع وبخوراوزايل كنندهٔ بواسيراست ومسقط دانهٔ اوست وپوست بلاد رمبّهی وجهت حفظ سیاهی موبغایت موثّراست خصوصاهرگاه باروغن بطم تدبيراوكرده باشند .

بلسکی : نباتیست پرشاخ وخشن ومربّع وساق وشاخه‌های اودرازوبرگش متفرّق وشبیه ببرگ روناس ومایل باستداره وگلش سفيد وتخمش صلب ومدوّرومیان او مایل بکجی وچوپانان شیررا باوصاف میکنندولهذا مصفّی الرّعاه نیزخوانند مرکّب القوی ، و حرارت ويبوست او غالب و ملطّف وپنجدرهم ازجرم واوبدستورنیم اوقیه ازعصاره‌ءاو جهت گزیدن افعی ورتیلا نافع وقطورعصاره و آب مطبوخ اوباروغن گل جهت درد گوش و ضمادش باپیهٔ خوك جهت ابتدای خنازیرمفید است .

بلبل : مرغیست معروف بقدرعصفوری وخوش الحان درسیّم گرم وخشك ، و بغایت محرّك خصوصا بیضه ومغزاووسرگین اوبسیارجالی وباقبض وضمادش جهت رنگ رخسار وازالهٔ کلف وشعرزايد اجفان وحمول اوجهت اخراج جنين موثّروخاکستر پراوجهت التيام جراحت وخوردن خون گرم اوجهت تصفيهٔ صوت وشش مفيد است .

بلّور : بلام مشدّده مفتوح سنگی است سفيد وشفاف وسست وبفارسی بلورنامند اکتحال اوجهت بياض وسبل وجرب وتعليق اوجهت ارتعاش اطفال و ازخواب

جستن مؤثّر است ۰

بلوط الملك : شاه بلوط است ود ربلوط مذکورشد ۰

بلن : عدس است ۰

بلسن : بعربی طین ابیض است ۰

بلوسیطون : گلنار است ۰

بلنجمشك : بجیم وکاف فرنجمشك است ۰

بلنطس : بلغت اندلس بقلهٔیمانیّه است ۰

بلسامن : بیونانی اسم بلسانست ۰

بلسیقی : بیونانی حرف بابلی است ۰

بلاسقین : بلغت بربری حرف بریّست ۰

بلار : عرطنیثا است ۰

بلمون وبکمون : بفارسی سم عرفج است ۰

بلطاون : بقلهٔیمانیّه است بلغت یونانی ۰

بلمبوسا : سورنجانست ۰

بلواسه : شقراق است ۰

بلارج : لقلق است ۰

بلابس : بسریانی بلبوس است ۰

بلخیه : بخاءمعجمه بهرامج است ۰

بلنجاسف : برنجاسف است ۰

پل : بهندی بزر بقله الحمقاءاست ۰

بلهر : بلغت هندی باقلی است ۰

پلپلمور : بلغت هندی فلفلمویه است ۰

بلاده : بهندی بلاد راست ·

بلی : بهندی سنوّراست ·

بلد : بهندی بقراست ·

بل : بهندی ثمراشجاراست ·

بلوت : بترکی اسفنج است ·

بلاغاودی : بترکی حرف الماءاست ·

بل شیرین : بشیرازی طراثیث است ·

پلنگ : اسم فارسی نراست ·

بلاخوار : بلغت تنکابن حوشیطاست ·

بلهیم : بلغت دیلمی غالیس است ·

البـاءمـع النّـون :

بنفسج : معرّب ازبنفشه فارسیست وبعربی فرفیرنامند وبیونانی ابزودر اوّل سرد ودر دوّیم تراست ·

وگویند : دراوّل سرد وتراست ، وبعضی دراوّل گرم وتردانسته‌اند ، مسهل صفراومسکّن عطش و حدّة خون وحمیّات و خفقان و غشی ومنومّ ومحلّل اورام و لطف وجهت صداع حاروسرفه وخشوثه سینه وحلق وحرقهٔ مثانه وبول ودردگرده واحتباس بول ذات الجنب وخناق وذات الرّیه وصرع اطفال ونزلات وزکام نافع وچند روزمداومت نمودن دودرهم تاچهاردرهم باآب سردجهت دفع اسهال صفراوی لذّاع مجرّبست وسه مثقال سائیدهٔ اوبا شیرخشت وشکروامثال اومسهل سریع العمل وسرشتهٔ اوبا شیر گلقندجهت تبهای مرکّبه بیعدیل وگویندگل تازهٔ اوفادزهرسموم حیوانات است ــ نطول طبیخ اوجهت رفع یبوست دماغ واعضاءوضماد اوجهت صداع حاروورام حارّه و شقاق ودردمقعد مفید واکثاراومورث ضعف دل و باعث کرب وثقل معده وغثیان و

التهاب در تبهای حارّه ومصلحش اندکی ازانیسون وبدلش نیلوفروبرگ خبّازی ودر سعال گل‌گاوزبان است ۰

وقدرشربت ازجرم اوتا پنجمثقال ودرمطبوخ تادمثقال وخوردن آب برگ او با ثلث اوشکرجهت خروج مقعد اطفال بغایت مؤثّروضماد اوجهت اورام حارّه والتهاب معد وچشم ونتومقعد ونرم کردن اعصاب وجرب صفراوی وحکّه بیعد یلست وروغن بنفشه سرد وترومنومّ وجهت جرب وحرارت جسد وخشکی دماغ وسینه وسرفه وریختن مو و نرم کردن اعصاب ومفاصل وحفظ صحّت ناخن ومکرّرآشامیدن دود رهم اوبعد ازتفریق در حمام جهت ضیق النّفس وضماد اوباموم برسینهٔ اطفال جهت سعال بغایت مؤثّر و قطوراود راحلیل حرقهٔ البول وحرارت مثانه وسعوط اوجهت درد سرحاروبیخوابی‌مفید وبدلش روغن نیلوفراست ، وتدهین اوبرناف جهت رفع سعال مجرّب است و چون اسفنج رابا پنبه بروغن بنفشه آلوده برمقعد ضماد نمایند درتنویم عدیل‌ندارد و طریق گرفتن روغن اویکی آنکه باکنجد مقشروبابادام مقشرد رکیسهٔ کرباسی کرده ومکرّربمالند وخشك کنندتامغزبادام و کنجد رنگین گردد پس آنراکوبیده روغن بگیرند ودیگر آنکه گل بنفشه رادرروغن کنجد بقدرهررطلی سی مثقال کنند وبعد ازهرچند یوم‌صاف نموده بنفشه زاتازه کنند تارنگ وبوی بنفشه رابردارد ۰

بنطافلن : اسم یونانی است وبمعنی ذوخمسه اوراق است وغیراثلق است که بفارسی پنجنگشت نامند و بیونانی بنطاوقطران نامند وبمعنی ذوخمسه‌اصابع است و بنطافلن نباتیست شبیه به پنجنگشت وشاخه‌های‌اوباریکتروبقدرشبری وبرگش شبیه به برگ نعناع ودرهرشاخی پنجعدد وطرفین برگ اومثل ارهّ وگلش مابین‌سفیدی‌وزردی بخلاف اثلق که گلش مایل بسرخی وارزقست وبرگش شبیه ببرگ زیتون وازآن ریزه‌تر وچون بدست بمالند بوی او باعطریّه نبیه به بسباسه ونبات اوقریب بدرخت انارونبات بنطافلن بقدراونمیشود وشاخه های‌اوبصلابت شاخه‌های‌اوثلق نیست وثمری ندارد ، و

اثلق را بزری بقدر فلفل میباشد ، ومنبت هرد ونزدیك آبها ست ، وبیخ بنطافلن مایل بسرخی وطویل و غلیظ وکثیرالمنفعه است وجمیع اجزای اود رحرارت قریب الاعتدال ود رسیم خشك وبعضی د رد ویم گرم د انسته‌اند مجفّف قوی وبیلذ ع وحدّت ومحلّل ، و تریاق سموم اووتیفتالهٔ و عصارهٔ بیخ اوجهت اسهال ود رد جگروشش وقرحهٔ امعاء و مفاصل عرق النّساء وصرع و غرغرهٔ اوجهت خشونت خلق ود رد ند ان مجرّب د انسته‌اند وضماد ش جهت منع زیاد تی قروح خبیثه وطلای مطبوخ اوبسرکه جهت خنازیر و اورام صلبه وحمره ود اخس وباسیرکه د انهٔ اوظاهرباشد وجرب نافع وسه مثقال عصارهٔ بیخ او جهت سموم ادویّه وتاد ومثقال ازبرگ اوباماءالعسل جهت تب ربع و غب غیرخالص و تب بلغمی ومداومت شرب نه قیراط عصارهٔ برگ اوجهت یرقان مجرّب وآشامید ن وضماد نمود ن اوجهت قطع نزف الدّم ظاهری وباطنی وتضمید اوجهت قیلهٔ امعاء وبانمك و عسل جهت جراحات ونواصیرود اخس وذ رورا وجهت التیام جراحات بغایت مفید و افتراش اوباعث تقلیل احتلام وسعوط اوجهت حذ راسب وچهارپایان که بعد ازسعوط آنمقدارحرکت د هند که عرق کند مجرّب یافته‌اند ومضرّمعد ه ومصلحش سکنجبین و قدر شربتش ازیکمثقال تاسه مثقال وبدلش د رتریاق اسقولوقند ریون ود رصرع زمرّد وچون برگ چهارعد د وشاخ آنرا جهت تب ربع وبرگ سه شاخ اورا جهت غب ود وشاخ اوجهت بلغمی ویکشاخ جهت تب یومی بنوشند بالخاصیّه رفع مینماید .

وچون یکماه هر روز برگ یکشاخ آنرا بخورند صرع مزمن رادفع کند .

بنج : بلغت د یلمی کیچك گویند چه غلاف اوشبیه است بقفیزکوچکی وآن نباتی است برگش شبیه ببرگ باد رنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف وساقش غلیظ و مانند پشم چیزی براوظاهروثمرش غلافهای متراکم د رتحت اوراق شبیه بگل انار ومملوّ از تخمی غیرمدوّرشبیه بحلبه وبسیارازآن کوچکتروقسم سیاه راگلش بنفش میباشد و قسم سرخ راگل مایل بزرد ی وقسم سفید راگلش ومستعمل د رشرب سفید اوست و بعد از

یکسال قوتش کم میشود واقسام اوسرد وخشك اند سیاه اود رچهارم وسرخ اود رآخرسیم وسفید آن د راوّل سیّم ومخدّر ومنومّ ومانع سیلان رحم ورطوبات ومقوّی اعضاء ومانع نزلات ورادع ومجفّف ومسکّن صداع مزمن وضربان مفاصل ونقرس وعرق النّساء وضماد عصارهٔاو باآرد جوجهت اورام حارّه ود رد گوش وچشم وبا شراب جهت نقرس وورم خصیه وپستان وطلای اوبعد ازکند ن موی مانع روئید ن اوبشرط تکرار و مطبوخ اوبسرکه وباثلث او افیون مجفّف قروح وطلای رماد اوباد ارچینی وزنجبیل وعسل وبهترین اد ویّهٔ د رد معده وشرب وبخور اوقاطع نزف الدّم وفتیلهٔ اوباانجیربهترین اد ویّهٔ بواسیر وامراض مقعد وچون برگ وشاخ تازهٔ سبزاوراد رعصاید طبخ د هند بغایت مسمّن امّا باعث اختلال عقل تاد وسه روز میشود وخورد ن سه چهارعد د برگ اوبا شراب رافع تبی کهباحرارت ،و رطوبت با شد وبخوراوجهت جرب د ست نافع وشش قیراط اوجهت نفث الدّم وسرفه و ضماد وبرگش جهت آکله استخوان وطلای پختهٔ اوبازرده تخم مرغ با پیه جهت د رد مقعد وکتج ران وخصیه نافع وباآرد باقلی جهت منع بزرگشد ن پستان وخصیه وباعسل جهت د رد خصیه وفرزجهٔ اوجهت قروح رحم ورطوبات اومفید وبا بزرالبنج جهت سرفه و نزله ونفث الدّم وتسمین بد ن وباماءالعسل ونیم وزن اوخشخاش جهت منع ادرار حیض ونزف الدّم سایراعضاء وباافیون جهت رفع بیخوابی وسنون باقطران جهت د رد د ندان وتاکل او وبخورش جهت کرم د ندان ومضمضه طبیخ بیخ اوجهت د رد د ندان وضماد ش جهت د رد جگرمزمن نافع وقد رشربتش ازسفید وازشش قیراط تانیم مثقال و ازسرخ اوتاشش قیراط وازسیاه اوچهارقیراط وقد رچهارد هم اوکشنده است و بد لش افیون ومورث سد رود واروخناق وجنون ومصلحش عسل وانیسون است وروغن اوکه بزر البنج سفید راکوبیده باآب خمیرکرده د رآفتاب اند ك خشك کرده افشرده باشند تدهین جهت قروح صفراوی سر وجرب وحکّه وسعوط اوجهت رفع بیخوابی ود رد سرحارّ وقطورش جهت د رد گوش وحمولش جهت صلابت رحم نافع است ۰

وچون بزرالبنج را با نصف اوتخم کاهووثلث اوخشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام ومالیخولیا و وسواس وتندی نفس است شرباوتدهیناوسعوطا ۰

بندق: معرّب ازفندق فارسیست وبعربی جلوز نامند ۰ درآخراوّل گرمودراوّل خشك ومبهّی ومقوّی امعاءخصوصامعای صائم وزیادکنندهٔجوهرد ماغ وقلیل الغذاءو یکوقیهٔاوباماءالعسل جهت سرفهٔمزمن وبوداده‌ٔاوبااندك فلفل منضج نزلهٔبارد ، و موافق سینه وشش وباانیسون جهت خفقان وهزال کلیه و حرقةالبول وتقویت باه ، و سموم بارده وزهر عقرب نافع وضماد سوختهٔاوباپیه خرس وپیهٔخوك جهت داءالثّعلب وباروغن زیتون چون بریافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی اطفال شیرخواروسرخی موبغایت مؤثّروآشامیدن اوباانجیروسداب بعدازطعام جهت سموماغذیه وباشکر و عسل جهت سرفه مفیدوگذاشتن دانهٔاودرچهاررکن خانه وهمچنین نگاهداشتن او باخود مانع گزیدن عقرب ومولّد ریاح واغلظ مغزهاومضرّمعده ومهیّج قی ومصلحش ماء العسل وفایندوسکنجبین وجلّاب وبدلش مغزگردکان وحبّ الصّنوبر ۰

وقدرشربتش تابیست درهم وچکاندن ممضوغ اودرچشم جهت طرفه وپوست سبز او بغایت قابض ودودانگ اوحابس اسهال کهنه وجفت اوبدستورکه‌پوستلاصق مغزاست و روغن اوگرم وخشك وجهت سرفهٔبارد ودرد سینه وجگرکه‌ازبرودت باشد و تدهین اوجهت گزیدن عقرب ورتیلا نافع ومضرّ معده ومصلحش پیه است ۰

بندق هندی: رنه‌است وآن دانهٔهندی است بقدرفندق وپوست صیقلی ، و صلب وبارقه وشفّاف وتیره رنگ مایل باندك سبزی ومغزاوسفید مایل بزردی ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومقوّی هاضمه ومعده واعصاب واعضای مسترخیه وجگر شرباوضماداوقاطع رطوبات ونزلات و جهت فالج ولقوه وهیضه وصرع ورياح غليظه نافع ومداومت اوبغایت مهیّج باه مأیوسین و عصارهٔاومسهل سوداوبلغم وزرداب وصفرای جمیع بدن بی‌اکراهی حتّی اینکه باعث رفع برص وکلف ونمش ویرقان میگردد وهیجده

قیراط اوبا شراب با سکنجبین رافع قولنج ویکمثقال پوست اوجهت گزیدن عقرب ورتیلا شربا وضماد اوجهت تب رفع واسهال وهیضه شربا وجهت صداع وشقیقه وریح وسبل و غشاوه ولقوه وفالج وسد روریح الخشم که عبارت ازبطلان شمّ است سعوطا بقدر فلفل و بخورپوست ملاصق مغزاوجهت جنون وامّ الصّبیان وضماد اوبا سرکه جهت خنازیرورياح کمروپشت وصرع اطفال واکتحال طبیخ اوبا سرمه جهت رفع احوالی ونزول آب ودود رهم ازبیخ درخت اوجهت ذات الجنب بارد وربووسرفه ونفث الدّم وفرزجهٔ مغزاوجهة اخراج جنین واحتباس حیض ، ویکدرهم اوجهت دردرحم .

وقدرشربتش ازنیم مثقالست تایکدرهم وچون درهرمثقال اونیم دانگ محمودهٔ داخل کنند دراسهال بغایت سریع الاثرگردد وهرگاه دودرهم اوراکوبیده درسکنجبین یاجلّاب مدتّی خیسانیده پس آن سکنجبین راباعدس یاجومقشروگوشت مرغ طنج بلیغ داده مرق اوراباقدرسقمونیا بنوشند ، باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و در انتفاع بیعدیل است .

بنك : پوست درختیست خوشبوشبیه بپوست درخت توت وگویند پوست درخت امغیلان یمنی است واکثررااعتقادآنکه بنك آس یمنی وهندیست ودرآس مشروح گشته دراوّل گرم وخشك وباعطریّت ومقوّی معده وجگرودماغ وقاطع اسهال صفراوی وغثیان ومدّربول ومبّهی وجهت طحال وتجفیف رطوبات نافع وطلای اومانع عرق و خوشبو کنندهٔ اووقاطع رایحه نوره ومنقّی جلد ورطوبات تحت اووقدرشربتش تاپنجدرهم است وبدلش آس است .

بنقه : دانهایست شبیه بعدس وازآن بالیدهتروبشیرازی مشوگویند قسمی از خلّر وبسفیدی وتدویراونیست سرد وخشك باعتدال وقابض ودرخواصّ مانندعدس و ضمادش جهت فتق واسهال وذروراوجهت قروح ساعیه نافع واکثارا و مولد سودا ، و مصلحش روغن است .

بنات وردان : حیوانیست سرخ لون وپراورقیق ودرحمّام وقریب آبها و جاهای متعفّن میباشد ، وبیضهٔ اوشبیه بلوبیا است .

درد ویم گرم وخشك ومحلّل ومجفّف وآشامیدن سوختهٔ اوتا یکمثقال ونیم باعسل جهت احتباس بول ورفع سموم واسقاط نمودن جنین وعسرالنفّس وحرقةالبول ودر رحم نافع وقطورمطبوخ جوف اوبروغن زیتون جهت دردگوش وباضافهٔ موم وزردهٔ تخم مرغ جهت دردرحم وگرده واحتباس بول ضمادا بغایت مفید وچون آنرا باقرمانا و اندکی ازفسافس که بفارسی ساس گویند باروغن زیتون بجوشانند تامهرآگردد ، و جهت بواسیروامراض مقعد گویند مجرّبست وبا انجیرجهت قروح ساق نافع وبیضهٔ اودر رفع قروح مذکوربیعدیل وخوردن اوباماکولات مورث برص ودود زرنیخ ونوشادر باعث گریزانیدن اوست .

بن : بسکون نون اسم مری است .

بنّ : بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است .

بن : بفتح باوسکون نون بلغت فارسی اسم حبّةالخضرا است .

بنثومه : بلغت اندلس خرفطانست .

بنبر : سپستانست .

بنج جبلی ورومی : شوکرانست .

بنفسج الکلاب : شابانج است .

بنات الرّعد : فطراست .

بنات النّار : انجره است .

پنحشکزوان : اسم فارسی لسان العصافیراست .

بنطرون : بیونانی بورق است .

بنات الشّیخ : هدبه است .

بناست: بلغت فارسی علك البطم است ۰

بنومرتلخه: اسم فارسی عدس المرأ است ۰

پنجنگشت: بفارسی اسم اثلق است ۰

بنطارقطران: اسم یونانی وبمعنی ذوخمسه اصابع است وبنطافلون رانیز به این اسم خوانند ۰

بندواش: بلغت تنکابن ثیل است ۰

بنطاطوس: بیونانی بنطافلن است وبمعنی ذوخمسه اقسام ۰

بنطاطانیس: یونانی وبمعنی ذوخمسه اجنحه واسم بنطافلن است ۰

بنکارعلا: اسم سریانی بسفایج است ۰

بنکن: اسم هندی بادنجانست ۰

بنوسا: اسم هندی بنفسج است ۰

بنولی: اسم هندی حبّ القطن است ۰

بندا: اسم هندی مرزاست ۰

پنیرمایه: اسم فارسی انفحه است ۰

پنیرك: اسم فارسی خبّازیست ۰

پنیر: بفارسی جبن است ۰

پنیرخرما: بفارسی جمازاست ۰

پنبه: بفارسی قطن است ۰

پنبه دانه: بفارسی حبّ القطن است ۰

بنفشه‌سگ: اسم فارسی شابانج است ۰

پنبوق: اسم ترکی قطن است ۰

پنبه کهنه: اسم فارسی قظم است ۰

بنك: اسم فارسی قتب است وبهندی خارمغیلانرا باین اسم نامند ۰

پنیرك بستانی : اسم فارسی ملوخیا است ۰

بنکو : بشهرازی برزقطونا است ۰

پنهی : اسم هندی اوسپند است ۰

بنکره : بهندی حضض است ۰

پندری : بهندی ساقست ۰

پنروجن : بهندی طباشیر است ۰

پندتکر : بهندی اسارونست ۰

الباء مع الواو :

بوزیدان : بیخیست سفید واطول ازانگشتی وصلب ومصمت وباخشونت وبعربی مستعجل نامند وآن نوعی ازمستعجل است وفرق میان دونوع آن خطوط کثیره بوزیدان است بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است ۰ومیگویند لعبهٔ بربریست وفرق میان هردوجلادت بوزیدانست و لعبه کره دارشبیه بسوزنجانست ۰

درآخرد ویم گرم وخشك وبارطوبت فضلیه ومبهی ومحرّك جماع وبالخاصیّه مسهل زرداب وملطّف وتریاق سموم باردہ ومسمّن ومفتّح سدّهٔ جگروسپرزومنقی معدہ وعصب و مسقط جنین وجهت استسقاء ورفع کرم معدہ واذابهٔ اخلاط غلیظه ودرد مفاصل ونقرس وباقرد ماناجهت بواسیرنافع ومضرّ انثیان ومصلحش عسل وخردل ۰

وقدرشربتش تایکمثقال ونیم وبدلش دووزن او بهمن سفید وگویند بوزنش وج و درتریاقبت نیموزن اوزربناد وزراوند طویلست ۰

پوش دربندی : فرصی است متخلخل ازنباتی ترتیب میدهند ونبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا وتخمش مدوّر وازشاه دانه کوچکتر ومایل بزردی دردویّم سرد ورادع وملیّن وطلای اوجهت اورام حارّه وتحلیل ومنع زیادتی آن واوجاع حارّه ونقرس ورمد وصداع نافع وبدلش شباف مامیثا و حضض ۰

بونیون : بیونانی نباتیست ساقش بقد رانگشت وبرگش شبیه ببرگ کرفس ولطیفتر ازآن وگلش شبیه بگل شبت وتخمش ریزه وخوشبو .

د رد ویم گرم وخشك وتند وجالی ومفتح ومحلّل ریاح ومغص ومد رّبول ومسقط مشیمه وکرم شکم ومستعمل برگ وتخم و عصارهٔ اوجهت گرده ومثانه وسپرزنافع خصوصا بـاماء العسل وضماد او با شراب ونمك جهت خنازیروحمول اوجهت اخراج کرم امعاءمفید ، و مصدّع ومغشی ومصلحش عنّاب وشیرتازه وقد رشربتش تایکمثقال وازتخمش نیم مثقال و بد لش کند راست .

بولا مونیون : بیونانی قسمی از مخلصه است وگیاه اومابین د رخت وحشیش وشاخ اوبا ریك وبسیار شعبه وبرگش ازبرگ سد اب اند ك بزرگتروبراطراف شاخه‌هـای اوچیـزی مستد یروکوچك ود رآن تخم سیاه وبیخش شبیه بد رونج وسفید ود رازوباصلابت و تلخ و منبت اوزمینهای د رشت وکوهسا رومستعمل بیخ اوست .

د رآخرد ویّم گرم وخشك ولطیف ومجفّف وجهت د رد د ورك وقرحهٔ امعاءوبا سرکـه جهت صلابت سپرز وبا شراب جهت گزید ن هوام وباآب جهت عسرالبول و عرق النّساء وبا شیرتازه جهت تفتیت حصاه نافع وسه قیراط اوراچون نا شتابنوشند هرگزاورا عقـرب نگزد مگرآنکه عقربی رابکشد پس ثانیاتناول نماید وتعلیق اومانع گزید ن عقرب ومضغ او جهت د رد د ند ان بارد نافع وضماد اوبرانثیان محلّل ریاح آن وقد رشربتش تایکمثقـال ومضرّ معد ه ومصلحش عنّاب وبد لش پاد زهراست .

بورق : بفارسی بوره نامند وآن نمکیست کهازاحجارشورهناك متولّد میشود واقسام میباشد سرخ آنرانطرون وسفید سبك پرسوراخراارمنی وبسیارسبك شبیه بکف مایـل بـه بنفشی وصلب اوراافریقی وزبد ی وسفید وسنگین رابورق الصّناعه نامند ومعمول زرگران است و اغبراورابورق الخبازین وسفید رقیق کف مانندغیرصلب رارومی گویند ومصنوع او یکی ازد رخت غربست که طبیخ آنراغلیظ کرده قرص میسازند واین بسیارخفیف و سفیـد

مایل بسیاهی وغیرمالحست ومسمّی ببورق الغرب ویکی اززجاج وقلعی استکه بالسّویه سائیده باشند بآب قلعی تسقیه میکند وبعد ازتسقیه درآب مذکورمیجوشانند تا بحدّ احتراق رسد واین بارزانت است وتنکارازین قسم بعمل میآید وبهترین اقسام اوارمنی است وتندترین همه زبدی ۰

درسیّم گرم وخشك ومحلّل وجالی وجاذب خون بظاهرجلد وآشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه ومسکّن مغص رافع قولنج ومهیّج باه حتّی طلای اوومقاوم سموم وبا هموزن اوزیرهٔ کرمانی وماءالعسل باطبیخ زوفاء وامثال آن جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سمّ فطروزرا ریح وبابیخ انجدان جهت رفع سمیّت خون گرم گاووتحلیل خون منجمد درمعده وبابنفشه وصمغ عربی مسهل بلغم غلیظ وکشندهٔ گرم شکم وباآب وروغن زیتون جهت قولنج یابس وضماد ش جهت ازالهٔ جرب وحکّه واوساخ بدن وبرص ونیکوئی رنگ رخسار وبا روغنهای گرم جهت رفع لرز وقشعریره وتبهای بلغمی وسوداوی وبا پیه خوك وخرجهت گزیدن سگ دیوانه وبا پیه اردك جهت گشودن دمّل وباانجیروسرگین گاوجهت استسقاءوبا روغن بابونه جهت ادرارفرمودن عرق وضماد اوبروغن برناف ، و شکم ونشستن نزدیك آتش جهت کشته شدن کرم معده واخراج اونافع وطلای او بر ذکر و عانه باعث نعوظ وباعسل نیزهمین اثرد ارد وبااد ویهٔ مناسب جهت فالج والتوای عصب و قطوراوبا شراب وآب جهت سدّهٔ گوش ودردآن ورطوبت ودوی وطنین وبا سرکه جهت پاك کردن چرك گوش واکتحال اوباعسل جهت بیاض وتقویت باصره وغرغرهٔ او با سرکه جهت اخراج ازلوزیکه درحلق مانده وشستن باآب اوجهت خزازوبا روغن بنفشه جهت کرم گوش وفرزجهٔ اوجهت رطوبت رحم واحتباس حیض نافع ومفسد معده ومحرّك قی ومصلحش مصطکی وصمغ وقدرشربتش ازیکدرهم تادودرهم وازقسم سرخ اوازنیمدرهم ، تا یکدرهم وبدلش یکوزن ونیم اونمکست ومداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن آن برموی باعث رقه اووجهت داءالثّعلب ودواءالحیّه نافع دانسته‌اند واهل

صناعت رااعتقاد آنستکه چون آنرا با بیاض بیض سرشته ود رکوزهٔ سفالین بسوزانند وتانه مرتبه تکرار عمل نموده پس باحنظل تقطیرکنند ازآب مقطّرحل جمیع اجساد و تنقیهٔ او ساخ والحاق وضیع بشریف میآید ومجرّب شمرده اند .

بول الأبل : قرصی است که از صنّ الوبروبول شترترتیب میدهند وازیمن ومکّه خیزد جهت الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع وبغایت گرم وخشك ود رامراض بارده بغایت مؤثّراست .

بول : ازجمیع حیوانات گرم وخشك وجالیست وتفاوت بحسب امزجه مختلفه است وبول انسان اعدل ازسایرو بعد ازآن بول شتروگاواست وچون هربولیرا بجوشانند ، تا غلیظ شود ومنعقد گردد وجهت قروح خبیثه ونواصیرو اندمال وتجفیف بیعدیلست وبول انسان جهت قروح عمیقه ورطبه وساعیه وحکّه وجرب وچرك وخزازوسعفه وآبله و منع زیادتی خبیثه وبثورپرآب که درسربهم میرسد وبابورهٔ سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع رابشویند ودواءالثّعلب وبرص وتقشرجلد وآشامیدن اوجهت رفع فساد هوا و گزیدن جانوران وسموم مأکوله نافع ومداومت اوهرصباح بقدرد وکف جهت رفع سپرز بی عدیل وشستن مقعد بابول گرم جهت ورم آن ود رمرض آتشك شستن موی بااومانع ریختن وتساقط اوست وحقنهٔ اوجهت مغص وحمول ثفل بول باروغن حناجهت درد رحم وقطوراوجهت کرم گوش خصوصاکه درپوست انارکرده باشند وباروغنها یگرم چکانیده واکتحال اوجهت غرب ورمد وظلمت باصره ومطبوخ اودرظرف مس باعسل جهت قلع بیاض کهازقرحه بهم رسیده باشد وضماد خاکستررزکه بابول خمیرشده جهت قطع نزف الدّم اعضاءمفید وآشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسرالنفس انتصابی وطلای کف او جهت ثالیل مؤثّراست وبول گاومادّه بغایت جالی وجهت قروح اطفال ونواصیروازگاونرجهت درد معدهٔ بارده وبواسیری و بامرصاف درد گوش وباسرکه جهت درد دندان وشستن عضو با خردل جهت خدرمجرّب دانسته اند وبول خوك جهت قلع بیاض عین وریزانیدن

سنگ گرده ومثانه بغایت بی عدیلست وبول خرجهت دردگرده وبول بزبا سنبل الطّیب کههرروز قدربول چهل مثقال باشد جهت استسقاءلحمی وقطوراوجهت دردگوش ،و طلای بول سك جهت ثالیل وبول شترجهت ورم جگروسدّهٔاووا ستسقاءلحمی وقطور اوجهت دردگوش وصلابت سپرزوتقویت باد وامراض باردهٔاحشاءوقطوراوجهت جراحت گوش نافع وبول جامیش بامرصاف وصبرزرد جهت دردگوش بازد مجرّبست ·

بولا : بسریانی باقی است ·

بولودیون : برومی سرخس است ·

بوطاموقیطن : بیونانی سلق الماءاست ·

بولوطرنجون : بیونانی پرسیاوشانست ·

بوصیرا : قلومس است ·

بولوسیون : بیونانی لبلاب سیاه است ·

بوقی : قنطوریون غلیظ است ·

بولوقیمن : بیونانی قرصعنه است ·

بوغلصن : بیونانی لسان الثّوراست ·

بوت : بیونانی درختیست ثمرش شبیه بزعروروظاهرا درخت کندش طبری باشد

بوقل : اسم خرفه است ·

بویانس : فلفلمویه است ·

بوسفاس : زفت یابس است ·

بوریطس : بیونانی مرقشیشاست ·

بوقیصا : دردار است ·

بوشاذ : شلجم است ·

بوخا : بهندی بیش موش است ·

بولوخورپون : بیونانی بسفایج است ۰

بورنگ : باد روج است ۰

بوطانیه : فاشرا ست ۰

بوارد :اسم اصطلاحی پنج بقول مثل چغند روزرد ك وترشی کدو است ۰

بورق الغرب :وبورق الخبّازین :و بورق الصّناعه :ازاقسام بورقند و د ر بورق مذکورند ۰

بوکر : بهندی تیس است ۰

بوریجا : بهندی اسم نمراست ۰

بورهٔ سلماسی : اسم فارسی نطرون است ۰

بورهٔ سفید : اسم فارسی بورهٔ رومیست ۰

بول : بهندی اسم مرصّافست ۰

پول : ببای فارسی اسم هندی ورد است ۰

بوم : اسم عربی جغد است ۰

بوف: اسم فارسی قسمی ازجغد است که بترکی سارقوش نامند ۰

بوکه : بهندی اسم کلیه است ۰

بوسی وبوره : بهندی نخاله است ۰

بوی مادران : بهندی برنجاسف است ۰

پوست :بفارسی اسم قشرنباتاتست وجلد حیوانات ۰

پوست کشف هندی : اسم فارسی زبل است ۰

پوست مار : بفارسی سلخ الحّیه است ۰

بول بزکوهی : بفارسی سلاحه است ۰

پودنهٔ کوهی و جوئی : بفارسی فودنج جبلی ونهرپیرانامند ۰

بوتیمار : بفارسی شفنین بریّست ۰

پوست بهارخرمایماده : کفریست ۰

بوزه : اسم مرزاست ۰

پودنهٔ صحرائی : اسم مشك طرامشیع است ۰

پوست بیخ درخت زرشك : اسم آرعیس است ۰

بورینه : بفارسی اسم فرداست ۰

بوز : بترکی اسم جمداست ۰

بوزنی‌ازون بالغی : بترکی زلفین رانامند ۰

بوی توز :بترکی اسم قرن است ۰

بوزا : بترکی اسم عجل است ۰

پولاد : قسمی ازحدیداست ۰ بوقده :اسم ترکی حنطه‌است ۰

الهاء مع الهاء :

بهمن : بلغت فارسی اسم بیخی‌است مثل زردك وبااندك صلابت وکجی وبا خشونت قلیلی وناهمواروباعطریّت وسفیداوراظاهروباطن سفید وسرخ آنراظاهرسرخ تر ازباطن ومنبت اوکوهستان ونبات اوراساق بقدرشبری وزیاده وکمترازآن وبرگش مثل برگ اجاّص ومنبسط وخارناك وکثیرالتّشریف وبرساقش برگی چندی باهم پیچیده و بیگل ودرتموزمیرسد ۰

دردویّم گرم وخشك وسرخ اوقویتروگرمتروهردومقوّی باه ومقوّی دل ومسمّن و مفتح ومحلّل ریاح وبلغم لزج وموافق مبرودین وجهت خفقان وسنگ گرده ومثانه‌ویرقان وضماد اوباعسل ونمك جهت نیکوکردن رنگ رخساروکلف وطلای اوجهت کشتن قمل و خوشبوکردن موی وفرزجهٔ اوبازعفران جهت تنقیهٔ رحم وخوشبوکردن اونافع وآشامیدن آب طبیخ مهرّای اوباشکرد رحین ناشتابغایت مسمّن خصوصابابادام ونخود ومضرسفل

ومصلحش انیسون وکتیراوقد رشربت ازجرم آن د ومثقال وازآب آن تا سه وقیه و هرد و بدل یکد یگروبدل هرد وبوزن آن تودری ونصف آن لسان العصافیروبدل احمراود ر ونج وسفید اوزربنا د است ۰

بهنکره : بلغت هند ی ازقول امین الدّوله صاحب جامع گل گیاهست د رشکل شبیه بانجد ان وازنبات انجد ان بزرگتروما یل بسرخی وتیرگی وبیطعم وبوی‌نتن‌دارد ومخصوص بلاد هند است ویولس رااعتقاد آنکه سرد وتراست وجهت شرابی صفراوی و جمره وحصبه نافع است واهل‌صناعت خواصّ بسیارازآن ذکرنموده‌اند وبدلش برگ بید انجیرمید اند ۰

بهمی : نباتیست شبیه بنبات جووازآن‌کوتاه‌تروخوشهٔ‌اوشبیه به شیلم‌ومنبتش مواضع سایه ناکست ، سرد وخشك د رد ویم وبسیارقابض وجهت اسهال مزمن ونزف الدّمی که مرفوع‌البئربا شد وسلس البول نافع وقد رشربتش د ود رهم‌است وچون‌د رپشم ملوّن برنگ سرخ ارغوانی یاد رشال سرخ بسته بر عضویکه خون نزف کند به بند ند د ر قطع‌خون مجرّب د انسته‌اند ۰

بهش :اسم شاه بلوط است ومقل تاز ه رانیزباین اسم نامند ۰

بهرامج : اسم بید مشکست ود رخلائق مذکورخواهد شد ۰

بهرم وبهرمان : بفارسی اسم گل عصفراست ۰

بهق الحجر : خزازالصخراست ۰

بهارقسم : صغیراقحوانست ۰

بهرمان : صاحب جامع تمیمی گوید اسم فارسی یاقوتست ۰

بهج : بوزیدانست ۰

به : اسم فارسی سفرجل است ۰

بهارد رخت خرما : اسم فارسی طلع است ۰

بهارقسم : نرخرمارا اسم قفوراست ، واوراکهری نامند ۰

بهرات صورت: بهندی نوعی ازبیش ودرآنجامذکوراست ۰

بهرّ : بهندی غنم است ۰

بهیره : بهندی هلیله است ۰

بهتك : بهندی لسان الثوراست ۰

بهوکیس و بهلارموس: بهندی سعد است ۰

پهلانوه : بهندی بلاد راست ۰

بهرت : بهندی ذئب است ۰

پهتگری : بهندی زاج است ۰

پهین چمبر : بهندی قطراست ۰

پهین تروود : بهندی سنای کمیّست ۰

پهنك : بهندی قنّب است ۰

بهول : گل سرخ است ۰

پهوپر : بهندی ابهل است ۰

بهطه : هریسه است ۰

بهارنکی : اسم هندی برنگ سفید است ۰

البـاء مـع الیـاء :

بیض : مراد ازمطلق اوتخم مرغ خانگیست وحرارت هوامفسد و حافظ اوازفساد درنمك نگاهداشتن است ، وبهترین اوبزرگ مقداراست که درهمانروزازمرغ تـولّـد کرده باشد ونیمبرشت اومعتدل ترین اغذیه است ، مایل بگرمی ومرکب القوی وپوست اودراوّل دویم سرد وخشك وسفیدی اودرد ویم سرد وتروزرده اودراوّل گرم وترو کثیـر

الغذاءو قلیل الفضول ومولّد خلط صالح ومبهی ومقوّی دل وبدن وجهت خشونت معده ورود ه ومثانه وقرحهٔ گرده ومثانه ونفث الدّم ومنع نزلات حارّه بسینه واصلاح اوو مقوّی شخصی که خون زیاد ازود فع شد ه وضعفی که ازفصد بهمرسید ه باشد و موافق مزاج سود اوی وپختهٔ اود رسرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وباسماق ومازو و دانهٔ مویزوانگوروامثال آن جهت اسهال مراری وبامصطکی وامثال اوجهت درد شکم وباتخم تره تیزك وبانمك سقنقورونشارهٔ قضیب گا وپنیرمایهٔ شترجهت تقویت باه بغایت نافع وخوردن زردهٔ تخم مرغ خام جهت گزیدن ماروحرقه مثانه وتصفیهٔ صوت مفید و مضرّ معده واکتارمداومت اومولّد حصاه گرده وبهق وکلف وبسیاریختهٔ اودیر هضم و مورث قولنج ومصلحش ادویهٔ حارّه وآبکامه ونیم پخت اود رمزاج اطفال نایب مناب شیر وباکندرجهت سرفه وباتخم کتان جهت ضیق النّفس وبااندك نمك وکندروانزروت — جهت تسمین بدن بعدیل وبادم الاخوین جهت زحیروباتباشیروکهرباجهت قطع سیلان خون وتسدید فوهات عروق وسحج وبانیم مثقال جرم لك که زرگران زمورنامند و آلات راوبااستحکام میدهند جهت قطع سیلان حیض ودردرحم مجرّب وضمادش با روغن گل وبابونه جهت ورم چشم وانثیین ومقعد وباموم روغن جهت تلیین اورام اعضاء وطلای پختهٔ اوبازعفران وروغن گل جهت ورم بواسیری مقعد وضربان اووضربان چشم وباعسل جهت کلف وآثارسیاهی وباروغن بنفشه جهت اورام حارّه وبامروزعفران جهت ورمیکه ازخون غلیظ بهمرسد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافع است وسفیدهٔ تخم مرغ مغری و خوردن اومولّد خلط خام ولزج ودیرهضم وخوردن زرده باسفیده موافق محرورالمزاج وآشامیدن اوباآرد جوقاطع نزف الدّم ونفث الدّم ازفوق وتحت وضماد او

۱ــ چون تخم مرغ رادرظرفی گذاشته دستمالی یاچیزی برآق برآن بپوشند و حرکت قضیه درهوای گرم هم مینماید وفاسد نمیشود ، وبتجربه رسید که درد ندان بعد ازآنکه ورم ازصورت بهمرسید ه باشد زردهٔ تخم مرغ رامثل رنگ برصورت بندد ودرد رابالکلّیه رفع نماید وهرگاه مورد رابازردهٔ تخم مرغ درحمّام برسربمالند جهت رفع نزله مجرّبست ·

جهت درد چشم نافع وجراحت مقعده وقروح خبیثه وسوختگی آتش وآب بسیار گرم ومنع آبله کردن اووبربشره جهت منع آثار حرارت آفتاب وباادویهٔ قابضه بیلذع خون رعاف که ازپرده‌های دماغ آید وباکند ربرجبهه طلاکردن جهت منع نزله بچشم وبتنهائی رادع ومسدّ دمسام وجهت اورام حارّه نافع وحقنهٔ اوباکلیل الملك وامثال آن جهت قرحهٔ امعاء وسحج واسهال مراری وحمول اوباروغن گل جهت ضربان مقعد ورحم واکتحال او جهت تبرید چشم ومنع ریختن مواد مفید وباکافوروبزرالبنج جهت صداع حارّه مجرّبست وپوست تخم مرغ جالی ومجفّف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب وحکّه وباصدف جهة بیاض چشم ونفوخ سوختهٔ اوبقدریکه سیاه شود وخاکسترنگرد دجهت رعاف مهلك مجرّب است وسوختهٔ مکلس اوکه مانند آهك سفید گردد وباعسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثراست وخوردن پوست مسحوق اوبقدردودرهم مهیّج باه وطلای اوباعسل وسرکه جهت تحلیل اورام وذرورا وقاطع خون وجهت التیام جراحات کهنه والصاق جراحات تازه وپرورد هٔ ملاصق پوست اوحمولا معید البکاره است باخون کبوتربچه وازاسرار است و مکلّس پوست تخم مرغ درجمیع آثار مثل آهك است ودرعلم صناعت ازآن بهتروبابوره و نوشادر منقی مشتریست ۰

و روغن تخم مرغ که زرده آنرادرتابهٔ آهنی بآتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محلّل وملطّف وجهت درد مقعد وبواسیرود ردندان ورویانیدن موبغایت مفیداست وگویند چون زرده رابانوشادرثابت برشته کرده روغن بگیرند درتطهیراجساد مجرّبست وهرگاه اصل حاررا باوحلّ کنند اصل بارد راثابت کند وجالینوس جدّی بجهة نیمبرشت کردن تخم مرغ قرارداده که هرگاه درآب جوشیده بگذارند وتاصد شماره کنند ویادرآب سرد کرده بآتش گذارند وتاسیصد شماره کنند نیم پخت میشود ۰

وقدرشربتش ازپنجعدد تاپانزده عدداست وتخم سایرطیورد رابواب خود مذکور است ، تخم تذرو وتیهوود رّاج وکبك شبیه بتخم مرغ خانگی‌اند ۰

بیش : بهند ی بش نامند ، واوبیخی است منبت اوبلاد چین وکوهیکههلاهل نامند ولهذا زهرهلاهل عبارت ازوست واوسریع النّفوذ ترازسمّ افعی است وقلیل اقسام اوکمترازد وساعت قاتل است ۰

ود ربلاد هند نیزاقسام اومیباشد ویکی رابلغت هند ی سنگبانامند وجندال نیز گویند ، وآن بیخی است شبیه بشاخ آهوپرگره و بر روی اونقطهای سیاه وگاهباشد که مانند طلق مسحوق ومثل کافورسوده چیزی براونشسته باشد ود رون بعضی سیاموبراق وصلب وبعضی سرخ وبرخی زرد مایل بسفید ی وقویترازهمه سیاهاوست بحدّ یکه اگر بزرکاب طلاکنند د رراکب تأثیرکند واقسام اورا برشاخ گاو بمالند بجای شیرخوند وشیده شود وقسم د یگربجهبناك نامند وآن بشکل جد وارا ست ، بیرونش مایل بسیاهی ،و د رونش زرد مایل بسفید ی گیاهش بقد رزرعی وبرگش شبیه ببرگ کاهووگل اوسرخ ، و بعضی رازرد وبعضیرابنفش ویکحبّه این کشنده است بقد رنیم ساعت وتخمش بقد ر شبت وقسمی صنوبری الشّکل وکوچك وبیرونش مایل بزرد ی وشبیه بسعد واوراثمرك نامند ود رغایت تند ی وتلخی است وهمین قسم شبیه بجد وارا ست وسایراقسام سوا ی مهوّره راتلخی وتند ی نمیباشد ۰

وقسمی شبیه بقسط و بسیارسیاه ۰

وقسمی شبیه باکلیل الملك وقرون السّنبل نامند وگاهی د رسنبل نیز یافت میشود ۰

وقسمیرابهرات صورات گویند ، واوسفید مایل بزرد ی وطولانی و غیر محروط است شبیه به بیخ نی وگره دارو بقد رانگشتی وبرهمی نیزگویند ، ومهوّره نیزنامند و یکدانگ اوقتّالست ۰

وقسمیراهند وانیزگویند ، شبیه است بزرد چوبه ود رزرد چوبه گاهییافتمیشود ورنگش سبز اغبروبااند ك زرد ی ومنقط بسیاهی وکالوت نیزگویند وبقوّة بجهناکست ۰

وقسمی شبیه برنجبیل وگاهی دراونیز یافت میشود وبقوّهٔ بجهنا کِ نیست ۰

وقسمی راپاچلیك نامند ، و نوعی رابکجائــن نامند ۰

وقسمی رادرد سمناگویند ، وهرسه شبیه اند بجهناك ودرحوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوارنباتی دیگرنمیروید ، وآنهم بچند زرعی دورتر ازآن وهرچه کمتر ازبیست زرع دوری داشته باشد بسبب قرب جدوارکشندهٔ نیست وکسیکه مداومت بــه سمیّات نکرده باشد دراینمکان تحصیل این اقسام نمیتواند نمود وهمه درچهارم گرم و خشك ودراطلیهٔ برص وجذام ودرمعجون بزرجلی مستعملست وگویند استنشاق اقسام اومورث صرع است ۰

بیش موش بیشا : حیوانیست شبیه بموش ومکان اوموضعی است کهمنبت بیش است وتریاق اقسام بیش وسایرسمومات حیوانی ونباتی وجهت بهق وبرص و جــذام نافع ۰ وبعضی گویند که اونباتیست کهدرجواربیش روید وفادرزهراوست واشتباه بــه جدوارکرده اند واورااابوحانیزنامند ۰

بیل : بلغت هندی ثمردرخت هندی است ، بقدرسیب وبیتخم و باعفوصه و قبض ورایحهٔ اوشبیه بخمروبسیارخوشبوود رخت اوشبیه بدرخت سیب وبرگش ازآن کوچکتر ۰

ودردویّم سردودرسیّم خشك وقابض اسهال مزمن ونزف الدّم امعاءو مقــوّی معده وقاطع لزوجات ومربّای اوکه بازنجبیل باشد بهتراست ، واکثارخوردن بیل مولّد بواسیروقاطع خون حیض ومصلحش شکروبدلش سماق است ۰

بیشم : ثمردرختیست شبیه به بهی کوچکی صلب وزغب اوبسیارازبه زیاده ۰ صاحب تذکره گوید : که درخت سیب وامرود است برنهال بلوط وبه ودرخت بید وتفاح الصّفصاف نامند ، کثیرالوجود وتااواسط زمستان باقیست ۰

درسیم سردوخشك وحابس اسهال وقی وقاطع خون ومانع خفقان و مقــوّی

معده ودماغ و باعسل محلّل اورام وطبیخ اوپاد زهرسموم حارّه ومضمضهٔ اوجهت تقویة دندان وجلوس درآن جهت قطع نزف الدّم رحم وبرگش جهت التحام جراحت تازه بغایت مفید واکثار اومولّد سدد وعسربول ومصلحش روغن بادام وبذلش بلوط وعفص وقدرشربتش ازسه درهم تا پانزده درهمست ۰

بیخ نی : اسم فارسی اصل القصب است ۰

بیخ مرجان : بفارسی بسدّ است ۰

پیاز : اسم فارسی بصل است ۰

پیازعنصل : بفارسی اسفیل است ۰

بیخ شیبی : بفارسی اصل القلت است ۰

بید : اسم فارسی صفصافست که بید برّی باشد ۰

بید مشك : بفارسی خلاف بلخی است ۰

بیخ تفتی : بفارسی اصل الشّوکرانست ۰

بیخ انجدان خراسانی : بفارسی اشترغازاست ۰

پیهٔ خرما : بفارسی جمازاست ۰

بید انجیر : بفارسی خروع است ۰

بید انجیرخطائی : بفارسی دنداست ۰۰

پیه : بفارسی شحم است ۰

پیهٔ قاوندی : درقاوند مذکوراست ۰

بیجك : کشت برکشت است ۰

بیل گوش : بفارسی لوف الکبیراست ۰

بیخ کوله‌پر : بفارسی محروث است ۰

بیخ انارد انه دشتی : بفارسی مغاث است ۰

بیخ لفّاح برّی : بیروح الصّنم است ·

بیدگیاه : بفارسی نیل است ·

بیخ طرخون کوهی اعاقرقرحا است ·

بیخ چماز : بلغت تنکابن سرخس است ·

بیخ دارچماز : بلغت مذکوربسفایج است ·

بیم : بلغت مذکورسدابست ·

بیرزد : بفارسی بارزد است ·

بیوز : اسم فارسی قسمی ازقرضعه است ·

بیجاده : بسدّ سیاه است ·

بیخ برنده : اسم اصفهانی شیطرج هندیست ·

بیخ بخورمریم : آذریونست ·

بیخ سنبله : بفارسی سنبل اردنانی وآن فوّاست ·

بیان : بترکی سوسن است ·

بین : بترکی دماغ است ·

بیلدرچین : بترکی سمانی است ·

بیله دارو : بلغت تنکابن جنداست ·

پی پل : بهندی فوفل است ·

بیژه : بهندی فلوس خیارشنبراست ·

بینج : بهندی اسم تخم نباتاتست ·

پی پلامور : بهندی دارفلفل است ·

بیته : بهندی مرارهاست ·

بیل کاچهار : بهندی ضمان الارُض است ·

بیپو : بهندی رهشی است ۰

پریزا : بهندی بازرد است ۰

بیثر : بهندی سلوی است ۰

بیلا : بهندی خصیه است ۰

بیل : بهندی ثوراست ۰

بیوله : بهندی شجرالبق است ۰

بیر : بهندی کناراست ۰

بیغول : تخم کتانست ۰

بیارون : بلغت مصراسم بشنین است ۰

بیغاین : سدابست ۰

حرف التّاء با الف:

تانبول : بانست ومستعمل اهل هند نباتش شبیه بنبات لوبیاو بر درخت می‌پیچد ، برگش شبیه ببرگ لبلاب ومایل بتندی بتد ویروسبز نیم رنگ ود رطعم شبیه بقرنفل ود رد وّیم گرم وخشك ومفتح ومفرّح ومشتهی ومقوّی معده وجگرود ماغ ود ل ومبهّی ومد رّفضلات ومفتت حصاه ومقوّی قوهٔ حافظه وفهم ونشاط آرنده ومضع اوجهت رفع رطوبت دهان وسرخ کردن لب وتقویت بن دندان وقطع نزف الدّم لهاه وتحلیل ورم لهاه وضماد اوجهت التیام جراحات تازه نافع واکثاراومصدّع محرورین ومصلحش سکنجبین ۰

وقد رشربتش تا د ومثقال وبد لش قرنفل است ، وطریق مضغ اونزد اهل هند آن است که باقدری ابك مغسول استعمال نمایند و جرم اوراتناول نکنند ۰

تاملول وتملول : تانبول است ۰

تاکوب : فرفیونست ۰

تاعندست : عاقرقرحاست ۰

تاسمقت: ترشی ترنج است ۰

تاتینا : صقراست ۰

تالسقیس : حرفست ۰

تاتوره : اسم فارسی جوزماثل است ۰

تانه : اسم هندی نحاس است ۰

تال : بهندی نقره وبرنج ومس است ۰

تاك : اسم هندی درهم است که چهاردانك ونیم باشد ۰

تادانه : بلغت دیلم حبّ زلم است ۰

تبن : بفارسی کاه نامند ومجموع اودراوّل سرد ودردویم خشك وجلوس در طبیخ کاه گندم وتعریق ببخاراوجهت رفع آزاریکه ازبرودت هواوبرف بهمرسیده باشد ، و محلّل اورام وشستن بدن بطبیخ اوجهت رفع سستی نافع و بشره را شبیه ببشره مریض میسازد وضماد خاکستراوبانیموزن اونمك وقدری سرکه جهت قروح ساق نافع وگاه جو مبرّد وجهت افتراش محرورین مفید وبخورکاه باقلی جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط موءثّراست ۰

وبالخاصیه مجموع کاه مضرّعصب است ، وخوابیدن برروی اوبغایت مضرّ وعرق کاه وگل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوّی دل ودماغ وجهت رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است ۰

****

تبر : ذهب است ۰

تبن مکّه : اذخراست ۰

حرف التّاء مع التّاء :

تتری : بهندی سماق است ۰

حرف التّاء مع الجیم :

تج : بهندی دارچینی است ۰

حرف التاءمع الخاء :

تخم‌کاجیره وتخم کافشه : قرطم است بلغت فارسی ۰

تخم ترشه : بفارسی بزرحماض است ۰

تخ : بعربی خمیربریّست ۰

تخم کرفس کوهی : فارسی فطراسالیونست ۰

تخم‌کاج : فارسی حبّ الصّنوبرصغاراست ۰

تخم مرغ : فارسی بیض است ۰

تخم خیری : فارسی زراوشانست ۰

تخم زردك برّی : دوقواست ۰

تخم کبت : بفارسی شاه دانج است ۰

تخم زرداب : بفارسی ثومونست ۰

تخم نیلوفر : بفارسی حبّ النّیل است ۰

تخم کریخه : باقلی مصریست ۰

حرف التّاءمع الدّال :

تذرج : معرّب ازتذروفارسی است وبترکی قرقاول ودرتنکابن ومازندران تورنگ نامند ۰

دردوّیم گرم ودراوّل خشك وبغایت لطیف وسریع الهضم ومولّدخون صالح و مقوّی دماغ وفهم ورافع وسواس واکتحال زهره وخون اوجهت بیاض ونزول‌آب وذرور استخوان اوجهت رفع قروح مجرّب وطلای سرگین اوجهت بهق وبرص وکلف واصلاح بشرهٔ‌زنان حامله نافع وسعوط زهرهٔ‌اومفتّح سدّهٔ‌دماغی ودررفع نسیان مفید واکثار او

مصدّع ومولّد مرّة الصفراء در محرورین ومصلحش سکنجبین است ۰

تذا : بهندی اسم جراد است ۰

تذرو : بفارسی تدرج است ۰

حرف التّاء مع الرّاء :

ترمس: بفارسی باقلی مصری نامند وازباقلی کوچکتروسفید واندك فرورفته ومایل بزردی وبرّی اوزیره تروزرد تروتلختر ۰ در دویم گرم ود رآخرآن خشك وبستانی در آخر اوّل گرم است مدرّبول وحیض وجالی ومفتح ومحلّل ومسقط جنین وکشندهٔ اقسام کرم شکم وضماد اوجهت بهق وسعفه وثبوروجرب وقروح خبیثه وخنازیروارام صلبه وجذب سمّ هوام وآکله ونارفارسی وتضمید پختهٔ اوباسرکه وعسل جهت عرق النّساء وورك وآثار ضربه وسقطه وباآرد جو وآب وسرکه جهت تسکین اوجاع حارّه ومطبوخ اود رسرکه وآب خاکسترجهت اورام بارده وتهیّج بلغمی ومفاصل وباقلمونیاجهت ثالیل وبروزمقعد و شقاق اووقطع دانهٔ بواسیروآب طبیخ اوباحنظل قاتل کیك وپشه ومجرّبست وغسل بشره باوباعث سرخی لون وتنقیهٔ اوساخ ومصلح احوال موی وخوردن اوصباح ومساجهت قوّه باصرهٔ وقطع صداع مزمن واماان ازنزول آب وباعسل جهت ضیق النّفس وسرفه مزمن و استسقاء وتقویت سپرزومثانه ورفع حصاه وحمول اوبامرساقط جنین واکثاراو باعث زردی رخساروردّی الغذاء ودیرهضم ومصلحش شیرینیها ۰

وقدرشربتش باادویّه ازسه درهم تاپنجدرهم ومفرداوتاپنجمثقال وبدلش در جلای روی ده وزن اوباقلی وتخم خربزه دردفع کرم بوزن اود رمنهٔ ترکی ود رسایرافعال افسنتین است ۰

ومشهوراست که چون ترمس رامقشرکرده درظرف مس باشیربقدرپوشیدن او بجوشانند تاشیرراجذب کند پس باد ووزن اورو غن گاوبجوشانند تامنعقد گردد وبهمان گرمی برکتج ران ضماد کنند اسهال صفرانماید وبربالای ناف اسهال سود اوبرورکین و

تهیگاه اسهال بلغم کند وهرگاه موضعرا بآب سرد بشویند قطع اسهال شود وترمس ـ برّی درجمیع افعال قویترازبستانیست ۰

تربد : بیخیست ظاهرسیاه وباطن سفید ومجوّف ومنبت اوحوالی خراسان وهند ونبات اوساق داروبرگش شبیه ببرگ لوبیا واطراف اومخدّ روگلش آسمانجونی وثمرش مثل لسان العصافیروهرچه اندورنش سیاه باشد مثل خربق سمّ است وزرد اونیز بد است ، وبهترین اوسفید وسبك وصمغ داراست ۰

دراوّل سیمّ گرم ودرآخرآن خشك ومسهل بلغم ورطوبات رقیقه وبازنجبیل قالع بلغم غلیظ ولزج ازعمق بدن ومنقّی معده ورحم ومفتّح سدّه ومنقّی دماغ ازبلغم وجهة عرق النّساء وامثال اووفالج وسرفهٔ که بمشارکت رطوبات معده باشد وباهلیلهٔ کابلی و امثال اوجهت مالیخولیا وجنون وصرع وباتخم کتان وروغن بادام جهت سعال مزمن ودرد سینه نافع ومضرّ معاء ومجفّف اعضاء ومغشی ومکرّب ومصلحش خراشیدن پوست سیاه اووباروغن بادام وپسته چرب وباکتیرا استعمال نمودن ۰

وقدرشربتش ازجرم اوتاسه درهم ودرمطبوخ اوتاپنجدرهم وبدلش پوست ـ ریشهٔ توتست بوزن اوو دربعضی امزجه غاریقون و درغیرمعاجین مبالغه درکوبیدن او نباید کرد ۰

ترنجبین : شب نمیست که برخارمسمّی بحاج منعقد میگرد دوشیرین ودراوّل گرم وتروجالی ترازشکر وملیّن طبع ومصلح صفرا ومحرّك باه والطف ازشیرخشت وجهت سرفه ودرد سینه وغثیان وتبهای حارّه وتشنگی وباماءالجبن جهت اخراج خلط محرقه وبا روغن کرهٔ گاوی جهت عسرالبول وباشیرتازه دوشیده جهت تحریك بامنافع و مضرّ سپرز ومصلحش تمرهندی وعنّاب وقدرشربتش ازهفت مثقال تاسی مثقال وبدلش شیرخشت وبدستورآب جوباشکرسرخ ۰

تراب : بفارسی خاك نامند وآن عبارتست ازآنچه اززمین بسبب آفتاب ، و

صدمات نرم شده باشد سرد باعتدال وخشك ومجفّف ورادع است ۰

تراب المربّعات: خاك چهارراه است ، ازتراب الطّرق که خاك راههای غیر چهارراه باشد الطف واعدلست وبسبب مصادمات مختلفه بغایت مجفّف ومنقی جراحات چرك داروباعث التیام اووجهت استحکام اعضای مسترخیه نافع وجزوبعضی ازمعاجین قدیمیّه است ۰

وازخواصّ اوست که چون قبل ازطلوع آفتاب روزشنبه بدست چپ بردارند و درخرقهٔ کبود بسته تعلیق کند سحررا باطل نماید ، وچون درساعت سیّم ازروزچهار شنبه بردارند جهت رفع عداوت وتفریق موثّراست ۰

تراب الصّیدا: خاك مغارهٔ صیدا است که دربلاد شام است وخوردن یکمثقال اوباتخم نیمبرشت جهت التیام استخوان شکسته مجرّب دانسته‌اند ۰

تراب الشّارده: جزیره‌ایست درروم که درآنجا هوام متکوّن نمیگردد وخاك اوجهة اسقاط زلوئیکه درحلق چسبیده باشد آزموده است حتّی گندم وجومزروع آنجا همین خاصّیت دارد ۰

تراب الفاروتراب الهالك: اسم سمّ الفاراست ۰

تراب القی: کنگرردا ست ۰

ترنجان: نوعی ازبادرنجبویه‌است که بجای سبزی میخورند ۰

تریاملون: حلفاست ۰

ترمسی: الوسن است

تربت العسل: بلغت اندلسی جوزجندم است ۰

تریاق جبلی: تخم نوعی ازمخلّصهاست ۰

تریاق فارسی وتریاق طبیعی: پادزهراست ۰

تریامان: غافث است ۰

تریاق الرّستاق: ثوم است ۰

ترفاس: فطراست ۰

ترستوج : طریفلا است ۰

ترپون : بیونانی دفلی است ۰

تریاق ترکی : مومیائیست ۰

تروم : بلغت تنکابن اسطوخودوس است ۰

تریاك : اسم فارسی افیونست ۰

ترتیزك : اسم فارسی جرجیراست ۰

تربد : اسم فارسی تربد است ۰

ترخوان : بفارسی ترخونراگویند ۰

ترب : بفارسی فجل است ۰

تره : بلغت اصفهانی کرّاث است ۰

ترنج : اترج است ۰

تری : بهندی شاهسفرم است ۰

تری پهلا : بهندی عبارت ازهلیلهٔ کابلی وبلیله وآملهاست ۰

ترشه واش : بلغت تنکابن حماض است ۰ تزك : بترکی زبل است ۰

التاءمع السّین،مع الشّین

تسباغه : بترکی سلحفاتست ۰

تستریه : ظفرهاست ۰

تشتیوان : وتشمیر : بسفایج است ۰

تشمیزج : معرّب ازچشمیزك فارسی است واوراچشمك وچشم نامند دانهایست بقدربهدانه مثلثْ وسیاه وبرّاق ۰

درآخرد ویم گرم وخشك وجالی وبااندك حدّت وبغایت قابض ومحلّل ومقوّی

باصره وجهت دمعه وغشاوه وجراحت قضیب واعضای عصبانی نافع وچون درجوف پیاز یاخمیرگذاشته درزیرآتش پخته پس مقشرکرده بانبات وزعفران ومامیران کحل ترتیب دهند دراکثرامراض چشم قوی الاثّراست ۰

حرف التاءمع الغین :

تغیرا : سنگیست سفید وسبك که درمیان سنگ رخام یافت میشود وجهت قلع بیاض چشم نافع است ۰

حرف التّاءمع الفاء :

تفاح : بفارسی سیب نامند ، شیرین اودراوّل گرم ودردویّم تروترش اودراوّل دویّم سردوخشك وترش شیرین اوکه میخوش نامند درحرارت وبرودت معتدل ودراوّل خشك ومجموع اومقوّی دل ودماغ وجگروجهت خفقان وعسرالبول نافعند وشیرین او مفرّح وملطّف روح حیوانی وسریع الاستحاله بصفرائی که درمعده باشد وباقوهٔ تریاقیّه و پختهٔ اوجهت سرفهٔ بیسی وآب اوباشراب وگوشت آب جهت رفع غشی مجرّب وآب اودر معاجین مفرّحه مقوّی فعل آن واکثارخوردن اوباعث تبهای مرکّبه ونسیان ومولّد ریاح ومصلحش اغذیهٔ لطیفه است وترش اوقابض ومسکّن عطش وموافق صفراوی وپختهٔ اودر خمیرجهت اسهال ومصلح ادویّهٔ سمیّه وخشك کردهٔ اوباآب انارواد ویهٔ مناسبه جهت تقویت معده واسهال صفراوی وتسکین قی نافع واکثاراومضرّ سینه وموزث ذات الرّیه ورياح عروق ومصلحش گلقند ودارچینی است وترش شیرین اومولّد خلط صالح ودرافعال مثل ترش است ونارس اوبیمزه ومولّد خلط خام وضماد اوذرابتدای اورام حارّه نافع و سیب تلخ قابضتراز همه وعصارهٔ سیب وعصارهٔ برگ اوجهت سموم مفید ۰

وقدرشربتش تاهفت مثقالست وشکوفهٔ اوباادویهٔ موافقه جهت رفع اخلاط متعفّنه سینه وباادویه مفرّحه جهت تفریح موءثّراست ۰

وگویند : اقسام سیب هرگاه بخلط حارکه درمعده باشد برسد دفع اومی کند

وربّ سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند ۰

و آخر اوّل سرد ورطوبت وپیوسته معتدل وجهت غلبهٔ صفرا و غلیان خون ، و اسهال صفراوی وقی آن ورفع غم والم سود اوی نافع ومضرّ اسهال وموی وشش و ربّ شیرین اود رافعال قویتر از سیب شیرین است وشربت سیب جهت سموم ووبا وتفریح قلب بسیار موثّر ومربّای اود رجمیع افعال بهتر است ازمفرد او ۰

تفّاح بزّی : زعرور است ۰

تفّاح الارض : بابونج است ۰

تفاق : نوعی ازهندباء بریّست که بقلهٔ یهودیّه نامند ۰

تفّاح ارمنی : مشمش است ۰

تفاح فارسی : خوخ است ۰

تفورا : تغیر است ۰

تفرایس : بیونانی بیخ است ۰

تفسیقون : طخشیقونست ۰

تفاح الجنّ : ثمر لفاح است ۰

تفاح مائی : اترج است ۰

تفسینا : ثانیا است ۰

حرف التاء مع القاف :

تقده : بقاف کزبره بریّست ۰

تقره : کرویّا است ۰

التّاء مع الکاف :

تکرك : بفارسی اسم جلید است ۰

تکان : اسم ترکی شوکست که بفارسی خارگویند ۰

تکر : اسم هندی اسارونست ۰

التّاء مع اللّام :

تل : اسم هندی سسم است ۰

تلی : بهندی اسم انزروتست ، وطحّالرانیزنامند ۰

تلسی : اسم هندی جمسفرم است ۰

تلیا : اسم هندی عود است ۰

التّاء مع المیم :

تمر : بفارسی خرمانامند واورا ازابتداءتکوّن تاانتهاءهفت مرتبه میباشد ، یکی طلع که ولیع نیزگویند ودیگربلح سیمّ خلال ، چهارم بسر ، پنجم قسب ، ششم رطب هفتم تمرو هریك درموضع خود مذکوراست ۰

وتمرد ردّیم گرم ود راوّل خشك وبعضی د راوّل ترد انسته‌اند مبهّی مبرود ین ، و موافق سینه وشش وکثیرالغذاءومولّد خون متین ومقوّی گردهٔ لاغرشده وتلیین مفاصل و جهت فالج و اعیاءود رد ورك وامراض بارده وبلغمیّه ود رد کمرطبیخ اوباحلبه جهت تب بلغمی وحصاه مجربّست ومولّد سود اوسدّهٔ جگروسپرزومحرق خون ومعفّن اخلاط ، و مصدّع ومورث قلاع ورمد ود رد ندان ومصلحش روغنها وخشخاش وبادام وسکنجبین و آب انارومحروررا اجتناب اولی ود ربلد یکه خرماحاصل نشود اهل آن بلد باید بسیار تغلیل نمایند ود انهٔ خرمامرکّب القوی وقابض ومسحوق اوجهت اسهال وذرورسوختهٔ او جهت رویانیدن مژه وقروح خبیثه والصاق جراحت تازه وقرحهٔ چشم وسبل وجرب وحدّت بصرنافع است ، وچون تمرراد رشیرتازه خیسانیده تناول نماید واز عقب آن شیربنوشند د ر تقویت باهٔ بیعد یلست ۰

تمرهندی : بارد رختی است د رغلافی بقد رشبری ود انها بقد ربا قلی کوچکی و

درخت اومثل درخت انارو برگش مثل برگ صنوبروطعم مافی الغلاف ترش وسرخ تیرمود ر سیّم سرد ودر دویم خشك ومسکّن غثیان صفراوی ومليّن طبع ومسهل صفراواخلاط ــ محرقّه ودرحموضات مسهل سوای اونیست ومطفی هیجان خون وجهت خفقان حار و حکّه وجرب وقلاع وعطش وتبهای حارّه وتبهاغشیه وکرب وتفریح محرورین بیعدیل ، و اکثارا وموروث سحج وسعال ومضرّ سپرز ومولّد سدّه کتیراوخشخاش وبنفشه ولعاب بهدانه عناب ۰

وقدرشربتش ازهفت مثقال تاسی مثقال وبدلش آلوی سیاه ودرغیراسهال ــ زرشك ودانهٔ اودرسیّم خشك وقابض ومغزاوجهت امساك منی مجرّب وضماد اوجهت خلع عضووشی وتقویت سستی عضل وبابیه وامثال اوجهت نضج وگشودن دمّل آزموده وتضمید مطبوخ اومسکّن اورام ودردهای حارّه است ۰

تمساح : بفارسی نهنگ نامند حیوانیست بحری وبزرگ جثّه ودست وپا دارد پوست اودرشت ودرخارج آب نیز تعیّش کند وکوچك اوکه درریك تعیّش کند ورل ماهی نامند وآن سقنقوراست ۰

دردویّم گرم ودرسیّم خشك وگوشت او محرّك باه و مسمّن بدن ورافع قولنج وطلای پیهٔ او جهت رفع آزار گزیدن اونافع وباروغن گل جهت دردکمرگرده وتقویت باه وقطوراوجهت دردگوش ، و کری وصداع وشقیقه وتدهین اوبربدن جهت تب ربع وسوزانیدن اودرچراغ مانع صداع وزغ وطلای خون اوبابلیله وآمله جهت تغییرداد ن لون وضح وبهق سفید واکتحال ــ سرگین اوجهت بیاض مزمن وتازهٔ چشم وزهرهٔ اودرین باب بغایت قویست وبخور جگراو جهت رفع جنون وتعلیق چشم اوجهت منع تزاید جذام و بستن اوبرپای راست جهت تقویت جماع موثّراست ۰

تمتم : سماق است ۰

تمرالفهم : بلاد راست ۰

تمّن : اسم عربی ازراست ۰

تماول : قنابریست ۰

تمالس : بهندی حبّه الخضراگویند ۰

متنبلی : بلغت دیلمی نبات ناقیثااست ۰

تموش : اســـم دیلمی علیق است ۰

تمش دانه : توت العلیق راگویند ۰

التّاءمع النّون :

تنکار : قسمی ازبورق ونوع معدنی اوقسمی شبیه بیخ وآن بورهٔ زبدیست و بـــه شیرازی یخك نامند ۰

وقسمی شبیه ببرف وآن زبدالبورق است ، وبشیرازی برفك گویند ونوع مصنوعی اوقسمی ازلحام الذّئب مصنوع است ۰

وقسمی که بالفعل متعارفست مرکب ازنمك وقلی بالسّویه وسه برابرهرد و بـــورهٔ ارمنی که مجموع رادرشیرگاووگاومیش بقدرپوشانیدن آن بجوشانند تامنعقد گردد ودر آفتاب خشك کنند ۰

وقسمی که مسمّی بلحام الذّهب است مصنوع است ازبول غلمان نزدیك ببلوغ که درظرف مس بول کنند وبادستهٔ مس درآفتاب درموضع نمناك مدّتها بسایند تاصلب شود واقسام اودرسیم گرم وخشك وازسموم است وادخال اوباعث نرمی وزودگداختن طلا و لطیف ومحلّل وجالی ومسقط بواسیروجهت بردن گوشت فاسد جراحات ودرد دندان وتأکّل اومفید است ومعدنی اوراخاصّیت آنستکه تنقیهٔ قلعی وتلیین آهن میکند وچون

آهن را یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مغناطیس جذب آهن میکند وفرق میان معدنی و غیرمعدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش بخلاف معدنی ۰

تنین : بفارسی اژدها نامند وبحری او از دنباله مثل عقرب میگزد وبرّی او باد هن وهر دو نوع را دست و پا و چنگال میباشد ۰

در چهارم گرم وخشك وقتّال ضماد خاکستر سوختهٔ او باعسل جهت قطع بواسیر و بهق وبرص وبستن گوشت تازهٔ او برموضع گزیدن او رافع سمیّت وجاذب است ۰

تنن : ماهی بزرگیست که در دریای مظلم ودریای شام بهم میرسد ونمکسود نمایند وخوردن نمکسود او جهت سمّ مارشاخدار وضماد ش جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است وخوردن او وقی کردن بعد از آن منقی معده ومخرج بلغم غلیظ است ۰

تنباکو : ظاهرا قسمی از ماهی رهرج جبلی که قلوس نامند بوده باشد چه در ماهیّت بقسم سیّم او شبیه ودر رسمیّت نسبت بماهی باومشابه وقسم سیّم قلومس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب واز آن دراز تر و با اندك رطوبت چسبنده وساقش زیاده بر زرعی و با اندك زغب وتخمش درغلافی مایل بسیاهی است ۰

وموءیّد دیگر آنکه در زمان بقراط جهت رفع وباگیاهیرا مقرّر کرده اند که آورده در اطراف شهر خندق دود کنند ودود او باعث گردید که احدیرا وبا اثر نکرده وآنگیاه قسمی از قلومس بوده واین اثر با تنباکو میباشد چه در هر بلد یکه تنباکو شیوع یافته ویا بتدریج کم شده والله اعلم بحقایق الحال ۰

واودر آخر سیّم گرم وخشك ومعطّش ومجفّف وسمّ اقسام ماهی ودود او مصلح فساد هوا ومعطّش ومنقی رطوبات دماغی ومحرّك آن وجهت درد دندان رطوبی وربو بلغمی وخاکستر او جهت زخم دواب وبا روغن گل سرخ جهت جرب متقرّح وخزاز ومنع نزف الدّم جراحات تازه وتجفیف قروح مزمنه آزموده است ۰

وازجمعی ثقات مسموع شد که آب قلیان کهازکشیدن تنباکوزرد شده بود صاحبان استسقاءازخوردن او بسبب ادرارربول وعرق مفرط درروز نجات یافتند ومضرّدل ودماغ یابس ومغلّظ خون وموروث سدد وخفقان ومکدّرحواسّ محرورین وسوداویست وآشامیدن اوازسموم و اومعیاررفع تبهاست چه معتادین اوبااندك تبیکه باشند ادراك لـذّت او نمی‌کنند ۰

تنزوی ختائی : قرصیست مصنوع سرخ مایل بتیرگی وبعضی مایل بسبزی و اغبرو این قسم عصارهٔ گیاهیست وسرخ اومعشوش بطین ارمنی وامثال آنست مرکب القوی ، و رادع ومحلّل وقابض وجهت اورام حارّه وباردہ واوجاع اووگزیدن هوام وتسکین درد سر وسایراعضاوتحلیل خنازیرواورام صلبه وقطع نزف الدّم جراحات وآشامیدن یکدانك او تانیم مثقال جهت اسهال دموی وبواسیری ونفث الدّم وقیّ الدّم وذرورا وجهت قرحهٔ چشم ومقعد وقضیب وفرزجهٔ اوجهت سیلان حیض ورطوبات رحم وجمیع علل آنکـه از رطوبت باشد نافع ومضرّشش ومصلحش کثیراست ۰

تنبول : تانبولست ۰

تنوب : قسم کوچك صنوبراست ۰

تنوم : قسم صغیرصامریوماست ۰

تنبری : اسم هندی حنظل است ۰

تنکهار : اسم هندی تنکاراست ۰

التّاءمع الواو :

توت : شیرین اورانبطی وترش اوراشامی نامند وشیرین اورادراوّل گرمودردویّم ترومدرّ بول ومليّن طبع ومولّدخون صالح ومبهّی وموافق سینه وشش ومرطّب دماغ ودر انضاج شبیه بانجیرومفتح سدّد ومصلح حال جگروفسادسپرزومسمّن ومقوّی پیه گرد موجهة آبله وحصبه نافع ومفسد معده وسریع الاستحاله بخلط حاضرآن ومصلحش سکنجبیـن

است ، وترش اود رد وّیم ود راوّل خشك وقابض ومطفی حدّت خون وقامع صفراورادع ، ومانع ریختن مواد باعضاءومواد حارّه بحلق وزبان ومسکّن عطش ومنبّه اشتهاءو غرغرهآب اوجهت رد ع وتحلیل مواد وتقویت حلق وخشك اوجهت قرحهٔ امعاءواسهال حار ورّب اونایب مناب اووخشك اومضرّسینه و عصب ومصلحش غسل وجوارشات وآبمطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد مخرج حبّ القرع خصوصاکه برگ شفتالواضافه کرده باشند وطبیخ اوباعسل وانجیرجهت سموم وبرسام وجنون ود رد کمروپشت بغایت نافع وطبیخ برگ اونیزهمین اثرد ارد ومطبوخ هشت درهم ریشهای اوباسه وقیهانجیرکه درنود مثقال آب طبخ یافتهباشد وبنصف رسیده باشد مسهل قوّی سود اوقریبالاثّرات ورطوبت بیخ آنراکه خراشیده زخم کرده وآنچه درعرض شبانه روزی جمعشده باشد ضبط نمایند مسهل قوی وجهت درد دندان وتحلیل دمّلهای بزرگ نافع است وازصنع توت همین اثرمیآید وچون آب ریشهٔتوت راکهازشکافتن اوگرفته باشند بقدر هفت اوقیه بابرگ انجیروبرگ تاك بقدر یکوقیه درد یك سرپوش بخمیرگرفته بجوشانند تابسد سرسد خضاب بغایت قوی ومجرّب است ومضمضه بطبیخ پوست درخت وبرگ اوبجهت دندان نافع وخوائیدن صمغ اونیزهمین اثرد ارد وعصارهٔبرگ اوبقدر یکوقیه ونیم جهت گزیدن رتیلا وهوام وضماد اوباسرکه درحمّام جهت شرای مزمن وطلای برگ اوباروغن زیتون جهت قروح وسوختگی آتش وضماد توت نارس باسرکه جهت رفع شقاق وشری آزموده است .

توابل : اسم اصطلاحی ادویهٔیابسه است که دراطعمه کنند مثل گشنیزو زیره وامثال آن .

تودری : اسم فارسی وبیونانی آرد سمن وبعربی بزرخمخم نامند نبات او رابرگ دراز وبیساقوشاخههای اوسرخ وصلب وبااندك خاری ریزه وثمرش درغلاف باریك و لطیف وتخمش ازعدس کوچك تراوندك پهن وسرخ وزرد وسفید میباشد وبیتندی ودر

اصفهان قدومه گویند ، وسرخ آنرا قدومهٔ گلگون واو غیرجنّه است ، چه جنّه را خاکشی نامند و حقیرنبات هرد ورامشاهده نموده است وهرد ود رآثار قریب بیکدیگرند ۰

د ردوّیم گرم ود راوّل تر ومحرّك باه و مشتهی ومسمّن وجهت برود ت احشاء ، و سرخ کرد ن رخسار وصاف نمود ن بشره ورفع مواد سود اوی وتصفیهٔ صوت وسعال د موی وپیسی ومطبوخ اود رشیر جهت تسمین اعضاء ورنگ رخسار نافع ۰

وقد رشربتش تا پنجد رهم وبد لش بهمن سرخ ونبات اوقابض و د رغایت راد ع است ۰

توتیا : معرّب ازد ودهای فارسی است ، وبیونانی ثمقولس نامند وآن معد نی وانابیبی میباشد ، ومعد نی سه قسم است : یکی سفید شبیه بپوست تخم مرغ و بر او چیزی مثل نمك ظاهروبهترین اقسام ویکی زرد ویکی کبود وشفّاف و او غلیظترازهمهاست ومشهوربه توتیای هند ی ود رغایت حدّ تست وانابیبی که مشتق ازانبوبه است و بفارسی توتیای قلم مینامند ومیزابی که بمعنی شبیه تاود ان باشدعبارت ازوست وچند ین قسم میباشد یکی از د ود مس است که د رگد اختن سنگ مس د رکوره د وطبقه بهم مـی‌رسد قسمی سفید وبسیار بیثقل ۰

وقسمی ، ثقیل وکثیف واوّل از صاعد وثانی ازراسب اوست وآن ازاد ویهاقلیمیـا است که بتد ریج د رذ ائب مس ریزند وازطلاونقره وقلعی نیزبهمرسد وبد ستورآزمود مواز چوب د رخت زیتون برّی وازبه بعد ازاخراج د انهٔ اوبعمل آرند و بد ستورازعفص وخرنوب وتوت سفید خشك وشاخ د رخت امرود ومصطکی و حبهالخضراوشمشاد وانجیرواز گل پود نه تازه وازشکوفهٔ تاك وازسریشم ماهی وازغری جلود وبقرواز پشم غیرمغسول ترتیب مید هند امّاطریق اشجارآنکه بعد ازنیم کوب کرد ن اود رظرف سفال جای د اد ه سرپوش‌سوراخ د اری برومستحکم نموده چند ان آتش کنند تاد ودآن برطرفشود ۰

امّاطریق پشم وسریشم آنکه بزفت یابعسل آلود ه وبد ستورآتش کنند وصاعد هـر

یك را استعمال کنند وبهترین مصنوع آنها انا ببیی کرمانی وبهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است واقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایزنیست ، وطریق عمل اودر دستورات تحریر یافته است ، وامین الدّوله ذکرنموده که توتیای بحری نیزمیباشد وآن سفید ومستدیروشبیه بسنگریزه است .

و جالینوس توتیارا در اوّل سرد ودر دویّم خشك دانسته ، ومغسول اوابرد ومجفّف بیلذع ومشوی اولطیفتر ومقوّی چشم وحافظ صحّت اوومانع انحدار مواد وجهت تقویت روح باصره وقرحه چشم وقضیب وعانه ومقعد وسرطان متقرّح وجراحت بینی وسایراعضاء واندمال قروح وباروغن گل جهت التیام جراحت عصب ونشف رطوبات وقاطع نفث الدّم ونزف الدّم ومقوّی معده مسترخی وجهت قروح ظاهری وباطنی شربا وضمادا واکثرامراض عین وآکله وشیاف اوجهت حرقه البول وحمول اوجهت سیلان رحم نافع ومولّد سدد و مصلحش عسل وقدرشربتش تانیم مثقالست واقسام معدنی اوقاتل وبدلش به وزن او شادنج ونصف اوتوبال النّحاس مغسول وگویند قشیشا واقلیمابدل اواست وطریق تشویه آنستکه توتیارا باآب سائیده قرص کنند وبرآتش نرم درروی سفالی بگذارند وبگردانند تاخشکشود .

توبال : معرّب ازتفال فارسیست وآن چیزی است که ازمس وآهن تفته درحین کوفتن اوریزد وازمطلق اومراد توبال مس است وبهترین اومایل بسیاهی وسرخی وبراقّ ورقیق است که قبرسی نامند .

درسیّم گرم وخشك وملطّف وجالی وجهت جرب وحکّه وسبل وقلع بیاض ومنع زیاده شدن قروح خبیثه والتیام قرحهٔ چشم وخشونت اجفان و بردن گوشت زیادصلب جراحات وآشامیدن مغسول اوباغلك البطم یاآردگندم یاصمغ عربی مسهل قوی بلغم وجهت استسقاء واخراج ماء اصفرنافع وزیاده او باعث سحج وقرحهٔ امعاء است ونا شستهٔ آنرانباید استعمال دراضمده ومراهم نمود وآب مغسول اودرنهایت لطافت وحدّت

میباشد ۰

وتوبال الحدید درچهارم خشك وحابس اسهال خون ومانع خفقان وذرب و ضعف باه ودرسایرخواصّ قریب بتوبال نحاس است ، وچون درلتّه بسته درجای نمناك خصوصاتحت خمهایکهفته بگذارند زعفران میشود وآن جهت بردن جرب عین وجلای حمرهاووباریع اونوشادرجهت رفع بیاض وسبل آزموده است وباسرکه وعسل محلّل اورام است وهرگاه آنرابا سرکه مکرّرتقطیرکنند معادن رابمرتبهٔ دیگرنقل مینماید خصوصامشتریراوچون بانحاس درتکوّن زعفرانیهٔ زعفران ممشرج گردد وبعد ازآن تقطیر شود وشنجرفرابا سرکه مقطرمکرّر تقطیربآن تسقیه کنند بحدّیکه شنجرف حلّ شود بهتر اعمال دانستهاند ۰

توت العلیق وتوت الوحشی : ثمرالعلیق است ۰

تودریون : شوکرانست ۰

توجره : بلغت مغربی بقله الاوُجاع است ۰

توز : فارسی وجوزرومیست ۰

توت : اسم فارسی فرصاد است ۰

تولکی : اسم ترکی ثعلب است ۰

التّاءمع الهاء :

تهین پهر : اسم هندی باقلی قبطی است ۰

تهین الاجّ : اسم هندی هیل است ۰

تهوك : اسم هندی لعابست ۰

تهویه : اسم هندی طوطی است ۰

تهویر : اسم هندی قرع است ۰

التّاء مع الیاء :

تین : بفارسی انجیرنامند بری وبستانی میباشد وهریك آن نرومادہ وبری او غیر جمیز و برگ وبارش کوچکترود رتنکابن دیوانجیر نامند باسمیّه وبسیارگرم وتند و محلّل قوی وضماد اود ررفع خال وثالیل نافع وشیراود رافعال قویتر ازشیر بستانیست و تازهٔ بستانی دراوّل گرم ودر دوّیم ترومبّهی وکثیرالغذا ترازسایر میوهاوسریع الانحدار، و مسکّن حرارت وتشنگی ومعرق وملیّن طبع ومسهل برفق وکاسر قوّهٔ عصبی ومبرّد دل و مسمّن بدن خصوصاچون چهل صباح باقدری انیسون تناول نمایند درتسمین عدیل ندارد ومفتح سدد ومقوّی جگرورافع سدّه وورم طحّال وبواسیرو عسربول وهزال گرد مو خفقان وربووسعال ودرد سینه وخشونت قصبهٔریه وباگردکان خوردن جهت امان از ضررسموم قتّاله وباسداب نایب مناب تریاق وبابادام وپسته مصلح بدنهای ضعیف ،و زیادکنندهٔعقل وجوهرد ماغ وتازه وخشك اوبامغزقرطم ویکدانك ونیم بورهٔارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه وخشك اود ردویم گرم ودراوّل تردد رجمیع مراتب مذکوره ضعیفتراز تازه ومعطّش وثقیل وملیّن طبع ورافع موادّ عفنه بطرق مسامات جلد ولهذا اکثاراوموّلد قمل است ۰

وبامغزگردکان جهت معتادین قولنج وصاحبان یبوست طبع وتفتیح مجاری غذا و تسمین بدن وگزیدن عقرب ورفع سوره ریاح موثّراست وضماد اوباآرد جووگندم منضج و محلّل ورم بناگوش ودمّلهاوباپوست انارجهت داخس وبازاج جهت قروح ساق وباخردل جهت خارش گوش وطلای اوبابورهٔارمنی جهت بهق وامثال اووآب مطبوخ اوباحلبه جهت سینه وریه وباسداب وانیسون جهت ریاح وسددنافع وسوختهٔاودرسفیدکردن دندان بیعدیل ومقوّی لثه وقاطع نزف الدّم وباموم روغن جهت شقاق کهازسرما بهم رسیده باشد ۰

وحقنهٔاوباسداب جهت مغص مفیداست ، وانجیرنارس ملیّن ومحلّل وجاذب و

باتریاقیّه وضماد پختهٔ اوجهت خنازیرو تعقّدعصب وباسرکه ونمك جهت قروح رطبه و بـا عسل جهت گزیدن سگ دیوانه وباگرسنه جهت گزیدن ابن عروس وطلای او بـابـرگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکستهٔ ریزه شده موثّروشیرانجیرمسهل قوی وخطرناك ومنجمد کنندهٔ گل ذائب وآب کنندهٔ گل منجمد است واکتحال اوجهت نزول آب وحمـول اوبازردهٔ تخم مرغ وموم مدّر حیض ومنقی رحم ومخرج جنین وضماد اوباحلبه نقرس بارد و باآرد جوجالی جرب متقرّح وقوباوکلف وبهـق وطلای اوجهت گزیدن هوام وسگ دیوانه و سنون اوجهت دندان ودردآن وباپیه جهت قطع ثالیل مفید وبرگ تازهٔ اوجهت گزیدن سگ دیوانه وجهت التیام جراحات وخشك اوباسرکه جهت تقشّرجلد وطلای او بـاآب جهت ریختن موی وطبیخ اوجهت تقویت استخوان کوفت یافته نافع وسایراجزاءآنرافـی الجمله نفعی درصرع وجنون وسواس هست وثمرش قویترا ست وچون انجیردانه رارو ز درسرکه خیسانیده وهرروزپنجعدد اورا باقدری سرکهٔ اوبنوشند وبعضی راکوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرّب دانسته‌اند ۰

وچون بامساوی اوگردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرابخورند بالخاصّیه اطلاق مینماید ومجرّبست ومضرّجگروضعیف ومصلحش گردکان وصعبتروانیسون ومصلح انجیرتازه سکنجبین وشربت ترنج وریباس وبدلش درادویهٔ شش مغزجلغوزه وقدرشربت ازخشك اوتاسی مثقال وازتازهٔ اویکرطل ۰

تیواج ختائی : پوست درختیست شبیه بپوست درخت چناروگویند پوست درخت لسان العصافیربلادختااست وظاهراطالیسفربا شد ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وقابض وبسیارتلخ وباماست چکیده وربوب قابضه جهـت اسهال مزمن بارده وقطع خون بواسیروضماد اوباسرکه جهت دردسرواورام رخوه ، و سنون اوجهت دردندان وتقویت لثّه ونزلهٔ رطوبی وبخورا وجهت وجع وباوطاعون عجیب الاثّراست وبدستورجهت بواسیروشقاق مقعد ودردآن ودردرحم وفرزجهٔ اوجهت قطع

سیلان رحم وحیض مفید است ، ونیم مثقال آنرا بایکمثقال نیلوفرد رحبس اسهال ـ مجرّب است وقد رشربتش تایکمثقال ومضرّمحرورین ومعطّش ومورث التهاب احشاء ، و مصلحش کتیرا وربوب فواکه است ۰

تیهو : اسم فارسی تیهواست ۰

تیغال وتیهال : نیزنامند وآن شکرتیغال است ۰

تین احمق : جغیراست ۰

تین الفیل : جوزالسّرواست ۰

تیس : بزنراست ۰

تیقلیلس : اسم یونانی خنثّی است ۰

تیدی : اسم هندی جراد است ۰

تیحبات : اسم هندی سلیخه است ۰

تیرج : اسم هندی سأذج است ۰

تیدوکی ککری : اسم هندی آبنوس است ۰

تین افرنجی : بلغت مصررقع یمانیست ۰

حرف الثّاء مع الألف :

ثافیسا : صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت وتند وتلخ وبسیارتند بو ونبات اوشبیه برازیانه وگلش سفید وتخمش مثل انجره وبااندك عرض ود راطراف شعبهای او مثل اکلیل وشبت وبیخش غلیظ وبسیارتند وتلخ ومنبت اوکوههای سخت ود رتنکابن و الموت جرند وبد یلمی تمبلی نامند وبیخ آنرا زخم کرده رطوبت آنرا بعد ازانجماد میگیرند وبعضی مجموع آن نبات راافشرده عصارهٔ میگیرند وآخرین متخلخل وسبزمایل بسیاهی میباشد ۰

د رآخرسیّم گرم وخشك وبارطوبت فضلیّه ومنقی ومسهل بلغم غلیظ وجهت د رد

پهلووبطلان اشتها وتحلیل ریاح وسد دوضماد اوجهت داءالثّعلب ورویانیدن موی و درد زانووامثال آن وباهموزن اوموم وکندرجهت اسقاط بواسیروجهت قلع آثار سیاهی وبنفشی وکبودی جلد وباعسل جهت جرب متقرح وباگوگرد جهت انفجارورم صلب نافع و زیاده ازد وساعت نباید گذاشت ۰

وقدرشربتش تا پنج قیراط وپوست بیخ اودرافعال مثل صمغ است وچون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب ودرد مفاصل وآشامیدن اوجهت فالج بغایت مفید وقدرشربت ازپوست بیخ اووجرم اوتانه قیراط واکثاراومورث ورم حلق ومعده واحتباس بول وعروض ضیق النّفس وغشی ومصلحش شیرتازه واغذیه کنند بمر تبهٔ احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند ورنگ رخسار را سرخ کند وجهت اکثرامراض باردهٔ رحم نافع واو غیرصمغ سداب بریّست چه سداب بریّ راصفات غیر او است ۰

ثاقب الحجر: بسفایج است ۰

ثام: لوبیااست ۰

ثاموس: بیونانی مرزنجوش است ۰

ثالقیس: بیونانی حرف بابلی است ۰

الثّاءمع الجیم:

ثجیر: بجیم لای چیزهای افشرده است وقوتش متوسّط است مابین عصارموجرم آنچیزواز مطلق ثجیرمرادلای آب انگوراست وآن قابض وضماد ش بانمك جهت ورم حارّ و ورم صلب و ورم پستان وحقنهٔ اوجهت قرحهٔ امعاءواسهال مزمن وسیلان رطوبات رحم وآشامیدن برشته کردهٔ اوباد انهای انگورکه دراویافت شود جهت قرحهٔ امعاء و اسهال بغایت نافعست ۰

الثّاءمع الخاء:

ثخین : آنچه غلیظ باشد ۰

الثّاءمع الدّال :

ثدی : ضرع است ۰

الثّاءمع الرّاء :

ثریا : بلغت اندلس ابریقارونست ۰

ثرید : نانیست کودرآب گوشت ریخته تا ولنمایند وشاملست برآنچه در دوغ وشربتها وغیرآن کنند

الثّاءمع العین :

ثعلب : بفارسی روباه نامند وآن حیوانیست معروف پوست اودرگرمی قریب به سموروجهت مرطوبین ومبرود ین ونطول طبیخ زنده ومذبوح اوجهت دردمفاصل وطبیخ زنده قویترخصوصاکه در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقّد وصلابت مفاصل نافع وباعث راه رفتن اطفال ورفع اعیاوآشامیدن یکمثقال ازشیراوکه خشک کرده باشند باآب وعسل جهت ربووسرفه وطلای اوبا پوست سوختهٔ تخم مرغ جهت داءالثّعلب — مجرّب وپیهٔ اوجهت دردگوش وبا روغن زیتون وامثال اوجهت نقرس ودردهای بارد و سعوط زهرهٔ اوباهموزن اوآب کرفس درهرده روز یکبارجهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثّروگوشت اوجهت مبرودین وتحریك باه وصاحبان استسقاءمفید وخاکسترپوست اوجهت سوختگی ونواصیروقروح حارّه وتدهین دست وپابه پیه او مانع مضرّت سرماونگاهداشتن دندان اوجهت منع فریادکردن سگ مجرّبست و مالیدن پیه اوبرچوبی ونصب کردن آن درموضعی ازخانه سبب اجتماع کیك برآنچوب ۰

ثعبان : مارعظیم است ۰

الثّاءمع الغین :

ثغایر : بغین معجمه دردآبست ۰

الثّاءمع الفاء :

ثفا : بلغت عبرانی حرف بابلی است ۰

ثفولس : هندی یا بربّیست ۰

ثفل : هم جرم چیزها است که آب آنرا افشرده باشند از تجیر غلیظ ترود رافعال مشابه اوست ۰

الثّاء مع اللّام :

ثلج : بفارسی برف نامند در سیم سرد ود رد وّیم خشك ومسکّن درد دندان حارّ واخراج کنندهٔ زلوئیکه در حلق مانده باشد وجهت کرم معده وتقویت هضم معدهٔ حارهّ وتبهای حارّه وجرب و حکّه وضماد اوبرپیشانی جهت قطع رعاف وآشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده ومخدر ومعطّش ومورث سعال ومضرّ احشای ضعیف ومبرودین وصاحبان اورام باطنی است وآب پرورده اوبهتر است ومصلحش قرنفل و عسل وازخواصّ اوست که چون نمك با برف آمیخته برشیشه پرآب بدستوری بگیرند که در شیشه در آن پنهان شود در ساعت آب شیشه یخ گردد ۰

ثلج چینی : رطوبتیست منجمد برنی شبیه بنمك که ازهند آرند جهت بیاض عین وظلمت بصر وضماد ش بربدن جهت تب دقّی نافع است واین اسم رابرارود استعمال میکنند ۰

ثلیان : عنب الثّعلب است ۰

الثّاء مع المیم :

ثمام : بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم وقدش کوتاه تروساقش باریکتروبی بنبد وغیرمجوّف وخوشهٔ اوشبیه بارزن وطعم اوشیرین ودرتنکابن ذراوش ودرمازندران بازمیل گویند ۰

درد ویم گرم ودراوّل خشك وضماد تازهٔ اوجهت ورم چشم ومنع ریختن مواد و آشامیدن ومحلّل ریاح ومفتح سدد وخاکستراوجهت تقویت مژگان ورویانیدن اووتقویت

باصره نافع ومضرّگرده ومصلحش کتیراوقد رشربتش تا پنجمثقال وبدلش تودری است ۰

ثمره الطّرفا : بارد رخت گزاست بزرگتراز عذبهٔ که ثمرهٔ اثل باشد ومثلث شکل و گزمازج عبارت ازوست ودرافعال مثل ثمرهالاثل است وخالی ازحرارت لطیفه و جلای لطیف وتقطیع نیست ۰

ثمرهالاثل : نوع کوچك بارگزاست که عذبه نامند بقدرنخودی وازآن بزرگتروغیر مثلث دردویم سردودرسیم خشك وقابض وقاطع نزف الدّم ونفث الدّم ومقوّی احشاء و آب طبیخ اوکه یك اوقیهٔ آنرادردورطل آب جوشانیده باشند تابنصف رسیده ، منقّی رطوبات عفنهٔ اطفال وجهت گزیدن رتیلا ورفع جرب رطب وباشکرجهت یرقان و زردی رخساروررطوبت رحم وربووسعال وضعف جگرواحشاءآکله وحکّه وامراض مقعد وقروح رطبه شرباوطلاءنافع ومضمضه اوجهت تاکل دندان واستحکام لثه مفیداست ،ومنقوع او که یك شبانه روزدرآب گرم خیسانیده باشند درافعال مثل مطبوخ اووقطوراومقوّی اجفان ورادع مواد ومانع قبول آفات ومقوّی بصروجهت دمعه وسلاق وجرب بسیارمفیدخصوصا که درگلاب خیسانیده باشند وجرم اوجهت نفث الدّم وجراحات شش واسهال کهنه و سیلان مواد ونزف الدّم وبرشتهٔ اوباگل سرشوی جهت اسهال مجرّبست وذرورا وجهت بردن گوشت زیاد وقطع خون جراحات وطلای اوجهت رنگ رخساروصافی بشرموحمول اوجهت تجفیف رطوبت رحم وضماد اوکهباآب وسرکه پخته باشند جهت سپرز نافع ومضرّ سر ومصلحش دوقووبدلش مازو باپیه اناربوزن اووقد رشربت ازجرم اوتاد ومثقال وگویند تاچهارد رهمست ، وچون عذبه راباصندل وافسنتین جوشانیده آب آنرابا شکربقوام آورند شربت مذکورجهت صاحب سپرزبیعدیل است وجهت تقویت اشتهاواعصاب ، و اعضاءورفع اعیاومغص وتنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ معده وتقویت آن بغایت موثّراست ۰

ثمرهالعرعر : ابهل است ۰

ثمرهالشّوك المصری : جلناراست ۰

ثمره شجره الدّوام : مقل مکّیست ۰

ثمرةالعلیق : توت العلیق است ۰

ثمرةالسدّر : نبق است ۰

ثمرةالفؤاد : بلغت مصری شاه بلوط است ۰ و بعضی ازاومراد بلاد رارامید انند

ثمقولس: بیونانی اسم توتیااست ۰

الثّاءمع الواو :

ثومس : بیونانی اسم حاشاست ۰

ثوم الحیّه وثوم الکلب و ثوم برّی : اسقورد یونست ۰

ثوم الماء : طحلب است ۰

ثوم الثّعلب : بلغت اندلس قسم ثانی سندریطس است ۰

ثوم :بفارسی سیرگویند وبرّی اسقورد یونست وبستانی دوقسم میباشد یکی بسیار دندانه ویکی منحصربیك دندانه وبقدر بیاژکوچکی واوکمتراست وجبلی اورابفارسی موسیرگویند ، وبرگش عریضترازبرگ نرگس وگلش بنفش وبیخش یکعدد وبیدندانه‌وبزرگ مقدارود ربوی مانند بستانی وبهتراز همه بستانی مشهورپردندانه است ۰

درآخرسیّم گرم وخشك وبارطوبت فضلیّه ومحلّل ومدرّحیض وبول وعرق ومفتح و جالی وجاذب ومجفّف رطوبات معده ومفاصل وحرارت اوشبیه بحرارت غریزی وملطّف و رقیق کننده‌ٔخون وباقوهٔ‌تریاقیه وخوردن اوبامراعات زمان ومزاج وحدّ اعتدال حافظ صحّت ورافع مضرّت آبهای مختلف وهوای وبائی وتعفّن آنست وجهت گزیدن هوام و سگ دیوانه وتصفیهٔ‌حلق وصوت وقطع اخلاط غلیظه وقولنج ریحی ونسیان وربووسپرز و ریاح تهیگاه ودرمرطوبین محرّك باه ومولّد منی ودرمحرورین مجفّف آن ومعطّش وجهت تبهای کهنه وقروح شش ودرد معده ومفاصل ورفع کرم شکم وزلوی درحلق مانده ورفع تشنگی کهازبلغم وسدّهٔ‌ماساریقابا شد وتقطیرالبول ونیکوئی رنگ رخساروتلطیف غذا ـ

های غلیظه وجهت ضیق النّفس وفالج ورعشه وتحلیل اورام وحصاه گرده وباشراب جهة سمّ افعی ودوام اوباعث سقوط موی سفید وروئیدن موی سیاه وباانجیروسداب و مغز گردکان قویترازفادرزهرومطبوخ اوبازیره وبرگ صنوبرجهت تقویت دندان وباشیرگوسفند وبعدازآن باروغن تازه وبعدازآن باعسل سرشته باشند درتحریك بامبیعدیل واکثار او وعدم مراعات مزاج وسنّ وفصل محرق خون ومضرّبوا سیروزنان حامله وشیرده ، و صاحبان خنازیروزحیرو مولّد صفرای بسیارتند ومضعف باصره ومهیّج امراض نائبه ومنجّر ومضرّشش ومصلح آویختن اوست درآب وباقلیلی نمك واضافه نمودن روغن بادام و کره واستعمال گشنیز وسکنجبین وآب انارترش شیرین وامثال آن ونشستن درطبیخ برگ وساق آن جهت احتباس حیض واخراج مشیمه وطلای اوباعسل جهت ثبورلیّنه وقوباو قروح رطبهٔ سرونخاله اوجهت بهق وجرب متقرح وبابرگ انجیرسیاه وزیره جهت گزیدن ابن عروس وباجند وروغن زیتون جهت سمّ زهرعقرب وباسرکه جهت تحلیل رطوبه غلیظه و ورم اعضاءوضماد پختهٔ اوباشیرجهت گشودن دمّل وتضمید محرق اوباعسل جهةازالهٔ رنگ خون منجمد درتحت پلك چشم وباروغن بان جهت داءالثّعلب وروغنی که در او سیرمکرّرجوشانیده باشند جهت جمود خون دراطراف بدن وشقاق کهازبرودت باشد و جهت مفاصل وقولنج بلغمی وسحج شرباوضماد انافع وغرغرهٔ باسرکهٔ ترشی جهت اخراج زلوئیکه درحلق مانده باشد ٠

وجهت ذبحه مفید ومضمضه طبیخ اوباکندرجهت دردندان بارد مفید وبدلش پیازعنصل وسیرصحرائی وطلای اوبانوشادرجهت برص وبهق وبازفت جهت داخس وخشونت ناخن وکجی آن وطبیخ اوکشندهٔ قملّ است ٠

ثومون : تخمیست شبیه بجنّه بفارسی تخم زرداب گویند وبترکی صفراادی نامند منبت گیاه اوامکنه سایه ناك واوشبیه بسداب برگش درازتروگلش سفید وتخمش تلخ و تند وریزه وگویند تربد زرد بیخ اوست ودرافعال مشابه خربق ٠

درسیّم گرم وخشك ومقیّءومسهل اخلاط غلیظه واقسام کرم شکم ومخرج جنین و مدرّ بول وحیض ومحلّل اورام باردہ وقدرشربتش نیمدرهم ومصلحش کتیرا است ۰

ثیفون : بیونانی اذخراست ۰

الثّاءمع الیاء :

ثیریون : بیونانی دفلی است ۰

ثیر : اسم ورد ابیض است ۰

ثیل ءبلغت ترکی ئیلان اودی درتنکابن کرك چرداش گویند وآن نباتیست که درکنارآبهاوزمین نمناك میروید ومخصوص زمانی نیست وبروی زمین پهن میشود ، و شاخه‌های اودرازوبابندهای بسیاروبرگش بسیارریزه وهربندی رسته وگلش مابین سرخی وسفیدی وبابرگ آمیخته طعمش مایل بشیرینی ودراوّل سرد وخشك وقابض وطبیخ او جهت مغص وعسربول مثانه وطبیخ بیخ اوجهت سنگ گرده وآب گیاه ازنیم رطل تایکرطل درر فع سمّ اقسام مارهاوسگ دیوانه گزیده مجرّب ودافع حرقةالبول واحتباس بول و حصاه وتبهای حارّه وسلّ بغایت آزموده است وضماد اوجهت جراحات تازه وگزیدن هوام واورام حارّه ومنع نزلات وضماد خاکستراوجهت قطع خون بواسیروتحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع ۰

وقسمی ازآنرابرگ مثل لبلاب وگلش خوشبووثمرش ریزه وعروق اودرضخامت بقدر انگشتی ودرعدد پنج یا شش میباشد ، وعصارهٔ اوباادویهٔ مناسبه جهت علل چشم ،و تحلیل مواد وتخمش بغایت مدرّبول وجهت قطع قی واسهال ومنع ریختن مواد بمعده واحشاءوتفتیت حصاه گرده ومثانه وقروح آن مفیداست ۰

وقسمی ازآن میباشد کههرگاوکه ازآن بخورد اعضای او ورم میکند سوختهٔ اودرظرف مس جهت قطع خون بواسیر ضماد اازمجرّبات دانسته‌اند وگویند زیاده ازشش باراحتیاج نمی‌افتد ، وضماد تازهٔ اوباروغن گل بغایت ملیّن ومنضج ومحلّل است ۰

حرف الجیم مع الألف :

جاورس: بفارسی گاورس گویند آن نوع ریزهٔ دخن است که بفارسی ارزن نامند رنگ او اغبر وازارزن ریزه‌تر ود راوّل سرد ود رآخرد ویم خشك وبسیار قابض وقلیل الغذا وازارزن لطیفتر وسریع الهضم ترومقوّی بدن وباروغن وچربی غذائیّه اوبیشتر وخوردن — مهرآی اوجهت التوای حجاب ونزلات نافع وحابس اسهال مراری وکمادگرم کردهٔ او محلّل نفخ معده ومسکن درد بواسیرومولّد خون سود اوی ومورث سدّه ومصلحش روغنها وشکر است .

چای ختائی : نباتیست ساقش زیاده برد وزرع وسرخ وبرگش مایل به بنفشی گرم باعتدال وترومليّن ومنضج ومقوّی هاضمه وضماد پختهٔ اوجهت اورام صلبه وتسکین درد بواسیرنافع و نطول اومغرق ومنومّ ومضرّ معدهٔ بارده رطبه ومصلحش بادیان ختائی و رازیانه است .

وابن تلمیذ گوید : که چای قرصی است که ازچین میآرند ومسهل ورافع ضرر شراب است .

وازکتاب اخبارالصین ظاهرمیگرد د که نباتیست شبیه برطبه وخوشبووبااندك تلخی که ازجوشیدن تلخی اوزایل میشود وطبیخ اومسکّن التهاب وصاف کنندهٔ خون است .

جاوشیر : صمغیست بد بو وظاهرش سرخ تیره وباطن اوسفید ونبات اوراساق غلیظ وبلند تر اززرعی ونرم وبراوچیزی شبیه به پشم وسفید وبرگش شبیه ببرگ انجیر ، و مایل باستداره وخشن وبسیارسبزوقبّهٔ اوشبیه بقبّهٔ شبت وگلش زرد وخوشبو و تخمش سیاه وقریب بانیسون وخوشبووتند وبیخش غلیظ وشعبه دارو بد بوو بیرون اوسیاه ، و اندرون سفید درسیم گرم وخشك ومحلّل ومفتح ومدرّ حیض وبول ومقوّی اعصاب ضعیفه و

مضعّف اعصاب صحیحه ومسقط جنین وقاتل اووبا قوهٔ تریاقیه وجهت تبهای دایره ، و کوفتگی وتعقّدعضل ودرد مفاصل ودرد یکه ازصدمات بهمرسد وفالج وصرع وامراض باردهٔ دماغی ورعشهٔ که بعد ازجماع بهمرسیده ومغص وسرفهٔ بلغمی وتقطیربول وجرب مثانه ونفخ رحم وقولنج بلغمی وریحی واستسقاء وحصاه ورفع سموم ومنع نزلات وجبر شکستگی استخوان وضماد اوجهت جراحات خبیثه ورویانیدن گوشت براستخوان وسایر اعضاء و منع آن ازقبول آفات ودردهای باردهٔ ورياح وبارو غنها جهت اعیاوبا روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه وحمول اومسقط جنین وجهت امراض باردهٔ رحم واکتحال اوجهت بیاض ونزول آب وسنون اوجهت دردد ندان ومنع تاکل آن وطلای آن جهت قروح و نارفارسی مفید ومضرّانشیات ومصلحش مرماحوروخیسانیدن اودرمطبوخ عنبی .

وقدرشربتش تایکمثقال وبدلش بوزن او قنّه یا شیرانجیروبا شق وبیخش جهت قروح مزمنه وحمول اوجهت گشودن حیض واخراج جنین مرده بغایت قوّی الفعل است وآشامیدن تخم اوبا شراب جهت اختناق رحم ونیم مثقال اوبانیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام وبانیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیارنافع است .

جاموس : بفارسی گاومیش نامند قسمی ازگاواست وگوشت اوگرم وخشك و بسیار غلیظ وجهت اصحاب ریاضات وهزال کلیه نافع ومولّد سوداومضرّدرد مفاصل وامثال او ومصلحش آبکامه ودارچینی وادویّهٔ ملطّفه وآشامیدن نیم سوختهٔ اوجهت صرع وکعب محرق اوباعسل جهت تفریح دل وفربه کردن بدن وتقویت جگروذرور اومجفّف قروح و رافع حکّه ومقوّی باصره .

وقدرشربتش تاسه مثقال وضماد سم سوختهٔ اوبا روغن زیتون محلّل خنازیروبا سرکه جهت داءالثّعلب نافع وبخورموی وشاخ او باعث گریختن افعی است .

جاصا : بلغت سریانی اسم اجاصّ است .

جارالنهر : سلق الماءاست .

جاوی : زعفرانست .

جامسه : باقلای قبطی است ·

جاوزین : وجاوزهرج : حجرالبقراست ·

جاموس: خشخاش زبدیست ·

جارکون : اسم فارسی بسباسه است ·

جاکسو : بهندی تشمیزج است ·

جاول : بهندی اسم ارز است ·

چالکو : بهندی اسم قوآست ·

جاکوس: بهندی اسم افناج است ·

چابتری : بهندی اسم بسباسه است ·

چابهل : بهندی اسم جوزبواست ·

جاری : بهندی زرّه است ·

جاندبیل : بهندی لبلابست ·

جال : بفارسی درخت مسواك راگویند ·

جامع اللّحم : قنطوریونست وحبرهرانیزگویند ·

جاورس‌هندی : ذرّه‌است ·

الجیم مع الباء :

جبّن : بتشدید نون بفارسی پنیرنامند تازهٔ اودرد ویم سرد وترومغرّی معده و رودهٔ ومقوّی گرده ومليّن طبع ومولّد خلط صالح وخون ودیرهضم سریع السّلوك دراعضاء بامغزگردکان وصعتر بغایت مسمّن بدن و باعث نرمی جلد وبرشتهٔاوبعد ازطبخ ، و فشردن حابس اسهال وضمادش مانع ورم جراحات ومضرّمبرودین ورافع اشتهای طعام و غیرمهضوم اوباعث قولنج وسدّه وظلمت بصرومصلحش عسل ونعناع وصعتراست ·

وپنیرنمکسود درد ویم گرم وخشك وقاطع بلغم ومقوّی اشتهاءوامعاءومجفّف رطوبت

وضماد اوباعسل جهت انفجار رد ملّ ورفع داخص ونوشادرجهت کلف نافع ومولّد اخلاط مراری و معطّش ومولّد حکّه وجرب ومضرّ محرورین وصاحبان سدّهٔ احشاء وبسیار کهنه و متعفّن اواقرب بسمیّت ومصلحش مغزگرد کان ودرمحرورین میوه‌ها وترشیها وغیرچکیدهٔ پنیرکه آنرا دلمه گویند درغایت ترطیب ومنوّم وجهت تب دق وسهل والتهاب معدهورفع یبوست جلد وطبع ووسواس وامراض صفراوی والتهاب خون نافع است ۰

جبره : بلغت مغربی اسم نباتیست طولش سه چهارانگشت وبرگش شبیه ببرگ نیل وبیخش مثل موی وسفید وبی‌گل وبیشمراست ودربوشبیه بخمر ۰

دراوّل دویم گرم وترومقوّی دل وفکروحواسّ ومفرّح وجهت صاف کردن خون ، و التیام جراحات شربا وضماد اوباشراب دودرهم اوجهت دهن عضل وپاره شدن آن نافع وگویند بیخش راچون باپاره‌های گوشت طبخ نمایند قطعه‌های گوشت راباهم ملاصق میسازد ومرق آنراجهت یرقان مجرّب دانسته‌اند ۰

جبین : بفارسی سنگ گچ نامند وآنسه قسم میباشد وپختهٔ دوقسم آنراکه‌یکی سفید غیربرّاق ودیگری سرخ لون باشد جص گویند وپختهٔ برّاق صفایحیرااسفیداج حصّاصین نامند واقسام اودرسیّم سرد وخشك وآشامیدن اوکشنده است وطلای اومفرد اوباسفیدهٔ تخم مرغ وغبارآسیاجهت قطع سیلان خون وباسرکه جهت رعاف وبربدن جهت منع عرق وباگل ارمنی وعدس ولحیه‌التیس وآب مورد وسرکه جهت رمد دموی ومنع ریختن مواد وباآب گشنیزجهت رفع باد سرخ واورام ملتهبه مجرّبست وچون باروغن زیتون واندکی بوره وشبّ یمانی بسایند وبرنوشتجات بیالایند ازالهٔ کتابت میکند وبرجامها باعث قلع چرك وچربی اومیگرد دوطلای اوبواسیر رارفع مینماید وسفیداب حصّاصین درافعال ــ قویترازهمه وبغایت قابض ورادع وجامع ومجفّف است ۰

جبلاهنگ : لغت فارسی است وجبل هیچ معرّب ازد وآن تخم خاریست زرد رنگ شبیه بشیوران وبترکی صفرااودی گویند وآن ثومونست ۰

جبّ : بلغت هندی چوبی است زرد رنگ وازاجزاء کلکلانج هندیست ودر بعضی از

نسخ بخاءمعجمه مسطوراست ۰

جبلاست: فطراسالیونست ۰

جبین: بترکی اسم زبانست ۰

جبروجبه: بهندی اسم شیطرج است ۰

الجیم مع التّاء:

جتل: بهندی اسم ایل است ۰

الجیم مع الثّاء:

جثباب: بعربی اسم نباتیست شبیه به نبات درمنهٔ ترکی وازآن خوشبوتر ، و شاخه‌های اوباریك وبسیاروگلش شبیه باقحوان وتخمش بااندك پهنی وکوچکترازعدس وبااندك تلخی ۰

درسیم گرم وخشك ومفتح و محلّل ریاح وقاطع عرق ومدرّحیض ومسقط جنین وطبیخ اووبدستورسه درهم ازجرم اوجهت شکستن بادهاودفع مغص ریحی وبیعدیل وبخور اومسقط مشیمه ومصدّع ومصلحش هلیلهٔ کابلی وقدرشربتش تاسه درهم بدلش برنجاس است ۰

الجیم مع الحاء:

جح: بلغت تنکابن ماميران است ۰

الجیم مع الدّال:

جدوار: بیخی است مخروطی شکل بقدرانگشت وازآن کوچکتربفارسی ماه پرویـن وبیونانی ساطریوس نامندوآن پنج قسم میباشد:

یکی راظاهرتیره وباطن برنگ بنفش ومایل بسرخی وعقربی شکل ودرطعم اوّلا شیرین وبعدازآن تلخ محسوس گردد واین نوع راختائی گویند ۰

ویکی ظاهروباطن تیره رنگ ومایل بزردی وعقربی شکل ۰

ویکی ظاهروباطن سیاه وسائیدهٔ اوبرنگ نیل وهرد وراهندی گویند ۰

ویکی بقدرزیتون ومایل بسیاهی وگویند ازبلادرکن خیزد و قسمی‌اند لسی است و انتله نامند بقدرشبری وسیاه ونرم وبسیارتلخ وبهترین همه قسم اوّلست ۰

دراوّل سیم گرم وخشك وقایم مقام تریاق کبیراست ومفرّح ومقوّی دل‌واعضای رئیسه واحشاءوفاد زهربیش وافعی وسایرسموم ومفتّح ومحلّل ومنضج ومسکّن اوجاع ومقوّی باصره واشتهاوباه ومدرّ وجهت اورام حارّه وبارده نافع وطلای اوجالی جلد وجهت بواسیر و دردد ندان ودردچشم وباسرکه جهت طاعون ورفع برص ومنع وبامفید ومصدّع محروریـن وموروث جراحت امعاءومصلحش سکنجبین وشیرآهن تافته ۰

وقدرشربتش جهت اطفال ازنیمدانگ تایکدانك درتب ربع ودوانك ودر تقویت باه تانیم مثقال ودراستسقاءچهاردانگ وبدلش درتفریح سه وزن اوزرنباداست ۰

جدال : نوع سبزملح است ۰

جداحد : صرصراست ۰

جدی وجدا : بزغاله‌است ودرمغرمذکورشد ۰

چدروا : بلغت اصفهان اسم صبرسقوطریست ۰

الجیم مع الرّاء :

جرجیر : بفارسی تره‌تیزك نامند وبرّی اوابهقانیست ودوقسم میباشد یکی ساقدار وبرگش ازبرگ ترب ریزه تروگلش زرد و بسیارتند واوراخردل برّی گویند ویکی بیساق ، و برگ اونرم وکم حدّت‌وگلش سرخ وبستانی اوسه قسم میباشد یکی شبیه بترب وساقدار و برگش باخشونت ودرمازندران شاهتره وکوله‌تره ودرتنکابن خاصّه تره نامند وتخم اوسفید وحرف بابلی عبارت ازاوست ۰

وقسمی رارشاد وبفارسی تره‌تیزك شاهی گویند برگش بزرگ وگلش سرخ وتخمـش

مایل بسرخی وطولانی وقسم دیگرریزه برگ وتخمش ریزه‌ترازحبّ الرّشاد است و مراد از مطلق اوقسم اخیراست ۰

برّی اود رسیّم گرم ود رآخرد ویّم خشك وبستانی اودرد ویم گرم ود راوّل خشك ،و مدرّ شیروبول ومفتح سدّه جگروسپرزومفتت حصاه ومولّد منی ومحرّك جماع وضماد اوبازهره گاوجهت ازالهٔ قروح وخوردن اونا شتاجهت رفع بد بوئی زیربغل نافع ومصدّع و مسورث سدّه ومنجرّ ومظلم بصرومصلحش کاسنی وسرکه‌است وتخم اود رخواصّ مذکوره‌قویترا ست ازآن وباآب گرم مفیٔ بلغم وبازرده‌ٔتخم مرغ نیمبرشت جهت تحریك باه‌موٴثّروضماد اوجهة کلف وباعسل جهت بهق ونمش وبازهرهٔ‌گاوجهت شقاق ناخن ومورث فوران خون ، و انصاب مواد باعضای ضعیفه ومصلحش شیرتازه وقدرشربت ازبستانی تاپنجدرهم و از برّی اوتاسه درهم وبدلش مثل آن توریست درتخم زردك یاتخم پیاز،وهرگاه درخت انارترش راباآب تره تیزك سقایت کنند انارشیرین گردد و هرگاه خسك ونخود را باآب اومکرّرپرورده کنند درتولید منی بیعدیل است ۰

جرمیلك : بلغت کوهستان لرستان وجابلق اسم دوائیست که‌ترکان‌آنرابا بیات آزارنامند بیخی‌است بسطبری انگشتی وطول آن زیاده برشبری وطعمش شیرین ومایل بسیاهی وباطن سفید وباصلابت وساقش قریب بزرعی وبرگش شبیه بزبان وطول‌اوبقدر شبری وسبزولطیف وتیره وبرگهای ساقش ازطرف اعلابقدربرگ بید وگلش کبود و از گل نیلوفربسیارکوچکترومستعمل بیخ اوست رافع جمیع زخمهاوتشنّج اووچون بربن دندان بپاشند بنهجی میچسبد که‌ازگل وشرب زایل‌نمیگردد وسنون اویکدفعه ودودفعه رافع تعفّن بن دندان ورویانندهٔ گوشت اووازمجرّباتست وضماد ش جابرکسروشرب اورافع زخمهای باطنی واورام احشاءاست ۰

جرّی : بکسراوّل وتشدید ثانی اسم عربی سلّوراست واوماهی عظیم الجثّه‌است رنگش سیاه وبیفلس وشارب اومثل ماری باریك‌ود رازود رتنکابن اسبلی ود رمازندران

کلس نامند ونمکسود اوگرم وخشك وضماد اوجاذب پیکان وخارازبدن وطبیخ اوجهة قرحه امعاء وجذب مواد بظاهرجلد وحقنهٔ اوجهت عرق النّساء بیعدیل وتازهٔ اوملیّن طبع و جهت تصفیهٔ صوت وقصبهٔ ریه وسلّ وقی الدّم وخون اوبقدرنیم وقیه بامثل اوسرکه قاطع خونیست کهازحلق آید ومولد بلغم لزج وبطیء الهضم ومضّر گرده ومصلحش صعترونعناع وآبکامه وسکنجبین است ۰

جراد : بفارسی ملخ نامند دردویم گرم وخشك ومبهّی وجالی اخلاط غلیظه ، و جهت تقطیربول وامراض قصبهٔ ریه وخوردن دوازده عدد آن کهاطراف وسرآنرا انداخته و بایکدرهم مورد سائیده باشندجهت استسقاء مجرّب دانسته‌اند وجهت جذام بالخاصیّه مفید است وبخوراوجهت بواسیرو عسربول وضماد پاهای اوکه کوبیده باشند جهت ثالیل وکلف وجرب خصوصا سوختهٔ اوباسرکه بغایت نافع وطلای جوف وتخم اوجهت کلف ، و خوردن قسم بی‌بال اوجهت گزیدن عقرب مفید وبستن نوع سبزکردن درازکه درمزارع بهم میرسد برصاحب تب ربع بالخاصّیه رافع اوست وملخ قلیل الغذاء ومولّد خلط بدومورث جرب وحکّه ومحرق اخلاط ومجفّف ومصلحش سکنجبین وانارین است ۰

جراد البحر : بفارسی ملخ دریائی گویند وآن حیوانیست سرش مربّع وازحوالی سرتانصف تن صدفی وازهرطرف ده پای شبیه بپای عنکبوت وبرسرش دوشاخ دیگردر تحت چشم اوبیرون جسته است ازجراد برّی گرم تروخشکتروخوردن اوهرروز سه عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید وآشامیدن دومثقال ازسوختهٔ اوباآب نخود سیاه تاهفت روزجهت اخراج سنگ گرده ومثانه مجرّب دانسته‌اند ۰

جربوب : حلبوست ۰

جرجون : بقلهٔ یمانیّه است ۰

جرجر : باقلی است ۰

جرامقه : مشطاالرّاعیست ۰

جرد ماثق وجرد مانق : گرم دانه است ۰

جرجیرالماء : قرّةالعین است ۰

جرجیرمصری : تزس مصریست ۰

جردان : فاره است ۰

جراسیا : قراصیا است ۰

جرند : بلغت دیلمی نبات ثافیست ۰

چر : بهندی سنبل الطّیب است ۰

جردل : بهندی خنجل است ۰

جرهل : بهندی اسفند است ۰

جرغول : بفارسی اسم لسان الحمل است ۰

جریه : بهندی عصفور است ۰

چرغ: بفارسی اسم زمخست ۰

چربی‌گوشت : بفارسی اسم سمین است ۰

جزیش : بترکی اسم اشراس است ۰

جرانه : بهندی قصب الذّریره است ۰

جر : بهندی بمعنی بیخ است ۰

الجیم مع الزّاء :

جزر : بفارسی گزر وزردك نامند وبستانی اویکی طویل‌میباشد ویکی مستدیر در دوّیم گرم وتروگویند در اوّل تراست مبهّی وملطّف ومدرّبول ومفتح سدّه جگروقاطع بلغم و مقوّی معده وملیّن وجهت سرفه ودرد سینه ومعده وجگرواخراج حصاه ونطول طبیخ ریشهای اومحلّل خون جامد ومربّای اوبغایت مبهّی ومقوّی احشاءورحم وهاضمه‌وپرورده اوبسرکه ونمك جهت اذابهٔ سپرزبیعدیل ومقوّی معده وجگرباردود وشاب اوقریب به

مربّای اوونبیذ اوکه آب افشردهٔ اورا باربع او عسل جوشانیده درخم ریزند بگذارند تا مسکرشود بغایت مست کننده وبطیء الانحدار ومصدّع وعرق اوکه با ادویهٔ مناسبه گرفته شود بدستوری که دستورات مذکوراست درجمیع آثار نایب مناب خمراست مگرد راسکار وضماد برگ اوجهت آکله نافع وجرم اوبطیء الهضم ونفاخ ومضرّ محرورین ومصلحش ادویّهٔ حارّهٔ وآبکامه وپختهٔ اوباگوشت بزغاله مولّد خلط صالح است ۰

وقدرشربت ازجرم اوتاصد وشصت مثقال وازمربّا تاهفت مثقال وازنبیذ اوتا پنجاه مثقال وتخمش محرّك باه ودرآثار مثل اصل اووچون یکجزواورا با یکجزوتخم شلغم در جوف بریّست در زیرآتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وعسربول مجرّب دانسته‌اند ۰

وقدرشربتش تادودرهم وبدلش انیسون ودوقواست وبزّی اوراد ربلاد قزوین کزرانامند بیخش بقدرانگشتی وگلش زرد وغلاف تخم اوخارناك ودرد وقومذ کوراست ۰

دراوّل سیّم گرم ودرآخراوّل خشك وبااندك حدّتی ودرافعال سوای تحریك باه قویترازبستانیست وحمول اومخرج جنین وخوردن خام اوجهت سموم وضماد پختهٔ اوبااصل وبرگ اوجهت انجماد خون که ازبرودت باشد نافع وپختن اودرمنازل باعث گریختن هوام ومضرّمعده وحلق وعصب ومصلحش انیسون وحمل اومنقی رحم ومعیّن برحمل است ۰

جزع: سنگی است کهازیمن وحبشه خیزدودراوشبیه بچشم وطبقات او خطوط مستدیره سفیدوزردوسرخ وسیاه ظاهراست وبفارسی قسم اورابا باغوری گویند ۰

وقسمی سلیمانیست وظاهراعین الهریزنوجنس اوباشد ۰ درسیّم گرم وخشك و جالی وباحدّت وباعث بیداری وجهت یرقان ومنع خواب شرباوجهت عسرولادت پیچیدن اودرموی زنان موءثّروتعلیق اوبراطفال مورث سیلان آب دهن ورفع امّ الصّبیان ، و نگاهداشتن اومورث خصومت مردمان باادارندهٔ اوودیدن خوابهای هولناك ورافع

لقوه وسنون اوجهت تنقیه وجلای دندان وذرورا وقاطع خون وجهت رویانیدن گوشت وبردن لحم فاسد واکتحال اوجهت رفع بیاض ونزول آب نافع است ۰

جزمازج : ثمره الطّرفاست ومعرّب ازکزمازواست ۰

جزور : شتربچهّاست ۰

جزراقلیطی :وجزربرّی : گویند شقاقل است ۰

الجیم مع السّین :

جساد : زعفرانست ۰

جسمی : خسك است ۰

جسارا: تمرهندی است ۰

الجیم مع الشّین :

جشیش : بفارسی بلغورگویند واونیم کوفته گندم وامثال اوست ۰

چشمیزج وچشمك : تشمیزجست ۰

جش : بلغت فارسی اسم مهرهٔ کبودیست کهبرگردن اطفال بجهت رفع چشم بد می‌بندند ۰

چشوم : تشمیزجست ۰

چشم خروس : اسم فارسی عین الدّیك است ۰

الجیم مع الصّاد :

جص : جبسین محرّقست وبفارسی گچ نامند ۰

الجیم مع العین :

جعده : گیاهیست کمترازنیم زرع وبرگش مفروش وپکروی بالا مزغب وروی دیگر را

اطراف محیط بخارهای ریزه واطراف شاخه‌های ومثل قبّه وبرآن خیوط شبیه بموی سفید وپرازتخم وگلش سفید مایل بزردی وباعطریهٔ واین نوع جبلی است وجعدهٔ صغیر نامند وبستانیرا جعدهٔ کبیرگویند وبرگ اوبرزگتروکم بوتراست ومستعمل اوجبلی است و بعد ازهشت ماه قوتش کم میشود ۰

ودرآخرد ویم گرم وخشك ومفتح وبا قوّهٔ تریا قیّه ومدرّبول وحیض وملطف وطبیخ او جهت گزیدن هوام وپرقان سیاه واستسقاءوتبهای بلغمی وسوداوی ورفع کرم معدو حبّ القرع وتحلیل رياح وعسربول ومفاصل وحصاه وتنقیهٔ رحم ورفع نسیان وباسرکه جهت سپرزوضماد اوجهت تنقیهٔ قروح مزمنه والتیام آن نافع ومضرّمعده وسرومصدع و مصلحش حماماوقدرشربتش تاسه درهم وازطبیخش تابیست مثقال وبدلش پودنهٔ کوهی ودرتحلیل رياح ودراخراج کرم پوست بیخ انارو سلنجهاست ۰

جعدهٔ قنا : بلغت دمشق پرسیاوشانست ۰

جعدهٔ صغیر : جعدهٔ کوهیست ۰

جعدهٔ کبیر : جعدهٔ بستانیست ۰

جعل : اسم فارسی قسم بزرگ خثفااست ۰

جعفیل : اسد العدس است ۰

جعفری : بلغت مازندران قسم کرفس لورق خراست ۰

جعتذر : بفارسی اسم سلق است ۰

الجیم مع الغین :

جغد : اسم فارسی بومست وآن مرغیست که در روز قوّهٔ بصرندارد واقسام میباشد یکی رابفارسی بوف وبترکی سازوقوش گویند وآن عظیم الجثّه ترازسایراصنافست وشاه بوم نامند ویکی رابترکی بیلاق گویند وآن کوچکترازهمهاست مگرمرغ حقّی که ازسایرحقیر وبقدرقمریست وقسم اوسط سیاه‌لون ومسمّی بجغداست ،ودرتنکابن کوره بونامنده

مهربارس گوید که : بطوخ دل اود رجین ذبح باوجود گرمی اوبرروی صاحب لقوه وبرگردن اورافع علّت اوست قطورمغزاوباروغن بنفشه درسوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه ازمجرّباتست وچون زهره اورا باخاکسترچوب گز وعسل آمیخته بنوشند جهت سلس البول وبول فراش آزموده است وطلای خون اوباروغنها جهت کشتن قمل مؤثّر واکتحال خون اووزهره اوجهت شبکوری نافع وچون آنراذبح کنند یکچشم اومفتوح ، و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح اوباعث بیداری ومطموس اومورث خوابست ۰

جغرات : بلغت خراسان اسم ماهست ۰

الجیم مع الفاء :

جفت آفرید : مؤلّف تذکره گوید اسم یونانیست وبمعنی مزوجست وبحسب ظاهر فارسی بودن اواظهراست ۰چنانکه مؤلّف مالا یسع بیان نموده وآن نباتیست ساقش بقدرشبری وشاخه‌های بسیاریاریك وبرگش ریزه‌ترازبرگ نخود ومتلاصق بهم ودرطرف ساقش غلافها شبیه بهلیله وبادام ازسه عدد تاچهارعدد واطراف غلافهاخاردار ، و درون هرغلافی سه پرده وتخمش شبیه بحلبه ودرهرپرده پنج‌عدد میباشد ۰

ودردوّم گرم ودراوّل خشك وبارطوبت فضلیّه ودرتقویت باه قویتراز خصیّه الثّعلب است وچون هشت مثقال تخم اوراباگوشت برهٔ یکساله بجوشانند و صاحب استسقاء یکهفته مداومت بآب اونماید طبلی ولحمی رارفع نماید ومربّای اوباعسل بغایت محرّك باه ومضرّ گرده ومصلحش کتیرا ۰ وقدرشربتش تادودرهم وبدلش شونیزاست۰

جفت : پوست ملاصق لبوبست وبرطلع اطلاق نیزمیکنند وجفت البلوط دربلوط مذکوراست وازمطلق این اسم مرادا وست ۰

جفری : کفریست ۰

الجیم مع القاف :

جقطوط : بقاف شوکرانست ۰

الجیم مع الکاف:

چکاوك: اسم فارسی قبّره است ·

جگر: بفارسی کبد است ·

چکورتکه: اسم ترکی جراد است ·

چکردك: اسم ترکی دانهٔ میوه‌ها است ·

چکنا: اسم هندی حباجست ·

جکی: امین الدّوله گوید ثمرهندیست بقدر خربزه وسبزرنگ وخاردار ودرتجایف درون اودانهائی بقدرگردکان وزرد رنگ وشیرین طعم ولزج ودرآن دانه تخمی دیگر بقدر پسته وصلب ومغزاوسبزوچرب ومایل بتلخی ودرخت او عظیم است ،وبالخاصیّه مغزاومولّد منی ومحرّك باه است ·

الجیم مع اللّام:

جلید بفارسی تگرك نامند ودرطبع وآثارمثل ثلجست وازآن کثیفتر ·

جلنار: بفارسی گلنارگویندو او غیرگل انارمثمراست ،اگرچه درجمیع افعال مشابه یکدیگرند ·

دردویم سرد وخشك وقابض ورادع ومجفّف ومقوّی اعضاء موی وصفراوی ورطوبی وزلق الامعاء وقرحهٔ امعاء ونزف الدّم هوضوونفث الدّم وجرب وحکّه ومنع ریختن مواد بمعده نافع وضماد او جهت بدبوئی زیربغل والتیام جراحات ومنع تزاید اوراموسقوط موی وسنون ومضمضه اوباسرکه جهت بدبوئی دهان واستحکام لثه واسنان وقلاع مؤثر ومصدّع ومصلحش کثیراوقدرشربتش تادودرهم وبدلش بوزن اوپوست انارست و از خواصّ اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه نشکفتهٔ اوراصاحب رمد ومعتادین آن ازدرخت بدهن جداکرده فروبرد تایکسال رمد نکشد وازمجرّبات شمرده‌اند ·

جلد : پوست حیوانا تست ونسبت بگوشت سرد وخشك وهرچه‌د رطبخ مهرآتـر غذائیّه اوبیشترواصلاح دیرهضمی اوباآبکامه و روغنهای گرم باید نمود وپیچید نعضوی که صدمه وضربه باو رسیده باشد بپوست تازهٔگرم حین‌ذبح گوسفند وذبح بزوامثال‌آن‌به غایت مسکّن اوجاع واورام اوست وبدستورجهت اورام بارده مفید والصاق پوست سـر بزغاله‌برسرصاحب سرسام مجرّب وپوست تازهٔاوجهت جذب سم افعی وپوست گوسفند جهت قروح خبیثه وحکّه وجرب وتراشه پوست بزقاطع‌خون جراحت تازه وخاکسترجمیع پوستهاجهت نواصیروسوختگی آتش وسحج‌جلد وضماد پوست اسب آبی باآرد گرسنـه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده است وتعلیق پوست فیل جهت تسکین ـ تبهای سرد وپوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه ومنع ترسیدن اوازآب وسوختـهٔ پوست قنفذ برّی باروغن زیتون جهت داءالثّعلب ومحرق پوست افعی جهت‌داءالحیّه مؤثّراست ۰

جلوز : اسم عربی فندق است وبعضی بربادام کوهی استعمال‌مینمایند وحـبّ الصّنوبرکبار رانیزگویند واین بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحای مهمله اسم حـبّ الصّنوبراست ۰

جلغطیط : دوغ‌غلیظ است ۰

جلّاب : ازاشربه ودرآنجامذکوراست ۰

چلپاسه : وزغ‌است ۰

جلغوزه : اسم فارسی تخم میوه‌ایست وغیرحبّ الصّنوبراست ۰

جلّ : دردا حمراست ۰

جلبوب : نوعی ازلبلابست ۰

جلجلان : برسمسم وکربزه شامل است وبلغت حبش مخصوص سمسم است ۰و مؤلّف تذکره گوید :اسم یونانی سمسم است ۰

جلیف: اسم عربی شیلم است .

جلهم: قسم سیاه عوسج است .

جلز: حلفا است .

جل‌نسرین: معرّب ازگل نسرینست .

جلیان: خلرّا ست .

جلجلان الحبش: خشخاش سیاه است .

جلنجوج: فودنج بریّست .

جلماثا: قند است .

جلوجا: جاوشیر است .

جلجلان مصری: بیش است .

جلنجمون: صعتر است .

جلنجبین: گلقندعسلی است .

چلیك: اسم ترکی قطاه است .

چلتاق: سلق جبلی است .

جلتاغوج: اسم ترکی حبّ‌الخضراء است .

چلقان: اسم ترکی حداه است .

جلیدان: بلغت تنکابن آزاد درختست .

چلیره: بهندی اسم اشنه است .

الجیم مع المیم:

جمیز: نوعی ازانجیروبیونانی ایسفورنامند بمعنی‌تین الاُحمرواو غیرانجیربرّی است چه انجیربرّی ازسمومات ومأکول نیست واوراد ردیلم دیوانجیرمینامند وجمیز را شلکاانجیرنامند ومأکول است درخت اوشبیه بدرخت انجیروبرگش ببرگ توت اشبه و

شاخ پرشیروثمرش بقدر آلوچه ورنگ اوبعد اورسیدن سرخ وبیمزه ودرسالی مکرّر بار میدهد ۰

ودر اوّل دویّم گرم ودر اوّل تروجهت سرفهٔ پیسی ودرد سینه وگرده وسپرز، و وسواس نافع ولعوق اوکمبرگ وشاخه‌هاوثمرراجوشانیده آب آنرا با شکربقوام آورده با شند جهت ربووضیق النّفس وسرفهٔ مزمنه وگرفتگی اوازمجرّباتست ویکمثقال ازبرگ مسحوق اوباآب قاطع اسهال ومجرّبست وباهم وزن اوشکرد ررفع سرفه آزموده است و شیرا و محلّل اورام وملیّن وملصق جراحات وجذاب ومسهل اخلاط غلیظه وازشیر انجیر بستانی ضعیف تروآشامیدن نیم درهم اوجهت سپرزوتبهای باردهٔ وخاکسترچوب او جهت قروح ساعیه وآکله ونارفارسی مجرّب وثمرش ردّی الغذاءونفاخ ومضرّ معده و مصلحش انیسون وسکنجبین وآب سرد است ۰

جمست : سنگی است که در حجازوحوالی مدینهٔ طیّبه بهم میرسد وسفید وسرخ وآسمانجونی میباشد وبهترین اوسرخ ارغوانی شفّافست ۰

درسیّم گرم وخشك ومحلّل ورافع خفقان وغشیان وغشی و مستی وطلای اوجهت خراج وورم چشم وخاتم اوجهت نقرس وقضای حاجات ومحبوبی نزدخلایق موثّرودر زیرسرگذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوّش است ۰وقدرشربتش تانیمدرهم و در ظروف اواکل وشرب نمودن درآثارمثل آشامیدن اوست ۰

جمد : بفارسی یخ نامند درطبع مثل ثلج وازآن لطیفتر وجهت بیضه وتبهای صفراوی ومحرّق بغایت نافع وضماد اوبرپیشانی جهت رعاف مجرّب ومضرّاورام باطنی واعصابست ۰

جمّار : بفارسی بیرخرماگویند وآن درراعالی درخت وموضع طلع است و قلب النّخله نیزگویند وسفید وشیرین وقریب بطعم شیراست ۰

ودراوّل سرد وخشك ومقوّی معده وقاطع اسهال وجهت غلبهٔ صفراولاغری گرده

وغلیان خون ونفث الدّم ودرد سینه وسعال ورفع ضررنبیذ ورفع خماروقی صفراوی ، و صاف کرد آوازومنع تحلّل ارواح وجذب حرارت غریبه ازبدن وضماد اوجهت گزیدن زنبور نافع ومضرّ شش ومولّد ریاح وبطیء النّزول ومصلحش عسل وخرما وزنجبیل پرورده است

جمهوری : شرابیست که مثلث راباآب بجوشانند تاآب بسوزد ومدتّی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه سال راجمهوری نامند وگویند آب انگوری است که درجوشیدن بنصف رسیده باشد ، گرم وخشك ومنضج ومحلّل ومشتهی ومعین جماع وسریع الانحدار ومولد غلیظ خون ومسخن احشاء است ۰

جمجم : بیخیست شبیه بزرد ك برّی وباریك ودرازواندرون اوسفید وبیرونش ما بین سفیدی وزردی وخوشبووبااندك تلخی وتندی وشیرینی وازبلاد چین خیزد و دربلاد لرستان کزرموشان نامند وساق وبرگش شبیه بزرد ك است ۰

درسیّم گرم وخشك ومحرّك باه خصوصا مربّای اوجهت ربووسرفه وتنزف الدّم وذات الرّیه وذات الجنب نافع ومضرّ سپرزومصلحش صمغ عربی وقدرشربتش تادودرهم ۰

وامین الدّوله گوید :ازیکمثقال تایکمثقال ونیم اوباجلّاب رافع خفقان درحال و ازمجرّباتست ۰

جمل : بفارسی شتربچهٔ نامند کمترازدوساله اوبهترازسایروگوشت اودردویّم گرم ودرسیّم خشك ومقوّی باه واعضاء وجهت تب ربع وعرق النّساء ویرقان وحرقةالبول نافع ومولّد امراض سوداوی واخلاط غلیظه ومصلحش ابازیرحارّه وشراب کهنه وترشی کبرو سکنجبین است وبول شترمسهل ومدرّزرداب وجهت سرفه وزکام و ورم جگروسپرز ، و استسقاء ویرقان وسدّه جگروتقویت باه ورفع سستی وبوئیدن اوجهت سدّه مصفات و نطول جوشیده اوباخردل جهت نقرس وفالج وحذروا ورام مجرّب وشیراوجهت استسقاء آزموده است خصوصاکه بابول اوآمیخته باشند وطلای گوشت سوختهٔ اوجهت قوبا و ضماد شش تازهٔ اوکه هنوزگرم باشد جهت کلف مجرّب ومداومت اکل شش اومورث کوری

وحمول مغزساق اوبا پشم بعد ازظهرسه روزمتوالی معین حمل ونفوخ سرگین او قاطع رعاف وآشامیدن اوبا ادویهٔ مناسبه جهت صرع وضماد تازهٔ اوجهت تحلیل خنازیر ، و ثبوروبخورووطلای اوجهت ثالیل موثّروآشامیدن کف دهن اودرحین مستی او مورث جنون وچکانیدن آب پودنهٔ دردماغ اوباعث زوال مستی اووکوهان شترجهت تنقیهٔ رحم وبواسیروقطع خون وشقاق وموی نازك جهت اندمال قروح وسوختهٔ اوجهت رعاف سعوطا وسیلان خون جراحت ذرورانافع وبستن کنهٔ شترآنچنان زنده بود ه برآستین عاشق جهت رفع عشق گویند آزموده است وچون گندم رابعرق اوترکرده طیوربخورند بیهوش شوند وکف دهن اونیزهمین اثر دارد وپنیرمایهٔ شتردرتقویت بامبیعدیل ، و مسمّن بدنست ۰

جمان : بعربی لوءلوءاست ۰

جمسفرم : ریحان سلیمانست ۰

جمدچینی : اسبوس است ۰

جمارالنّهر : سلق الماءاست ۰

جمر : تمرهندیست ۰

جمل الحمی : مرجوان است ۰

چماز : بلغت تنکابن سرخس است ۰

چمکودری : اسم هندی خفّاش است ۰

جمیل : بلغت دیلم چیکك است ۰

جمکدل : اسم هندی قلقاس است ۰

جمیلی : اسم هندی یاسمین بستانیست ۰

الجیم مع النون :

جنطیانا : بیونانی اسم بیخیست دراز وغلیظ ومایل بتیرگی وتلخ ورومی آن را

ساق بقدر انگشتی ودرطول قریب بدوزرع وبرگش شبیه ببرگ گردکان وسرخ ورپزه وبا تشریفات وگلش سرخ مایل بکبودی وثمرو غلاف وشبیه بکنجد وغیررومی راجرمقانی نامند برگش شبیه بحمّاض و اوغیرمستعمل است .

در اوّل سیمّ گرم وخشك وبغایت ملطّف ومنقی وجالی ومفتح ومحلّل ومدرّوتریاق سموم ومخرج جنین وجهت گزیدن سگ دیوانه وهوام وسموم مشروبه وورم جگروسپرز و عسربول واحتباس حیض وضماد اوجهت گزیدن جانوران وجراحات وقروح خبیثه وورم بارد احشاءوجهت ضربه وسقطه وکسراعضاءووثی وازالهٔ بهق وطلای اوباحنابر کف دست قاطع خون حیض و استعمال اوباسداب درتریاقیّهٔ اقویست ومضرّ سینه ، و مصلحش اسقولوقندریونست و قدرشربتش تایکمثقال وبدلش درتفتیح وتحلیل یکوزن ونیم اواسارون ونیم وزن بیخ کبر ودرسایرمواضع قسط وزراوند بوزن اووبقای قوت اوتا سه سال وعصارهٔ اودرافعال قویتروقوّتش تاهفت سال باقیست وطریق اخذآن آنست که اوراکوبیده پنجروز درآب خیسانیده بجوشانند تاآب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد .

جند : بفارسی آش بچگان وترکان اغلان آشی نامند وآن شبیه بخصیه است و حیوان اومائیست ودرآنهار عظیمه بیشتریافت میشود وازسگ بسیارکوچکتروموی او سرخ مایل بسیاهی ودرخارج آب تعیّش نمیکند ودردیلم اوراشتك نامند وقیاس تقاضای او نمیکند که خصیه اوبعظم جند باشد وحقیرتازهٔ آنراملاحظه کرده که صیّادقطع نموده اصلا بوولون نداشته بعدازجوشانیدن اودرآب خاکستروپرورده کردن بدودکاه بعد از مدّتی صاحب بوولون شده واینك دراونوعی ازاستحاله هست شکّی نیست وآنحیوان غیرسگ آبی بحریست وبهترین اوسرخ وبعدازآن زرد اواست وسیاه اوازسمومات قتّاله است .

درآخرسیّم گرم وخشك ومفتح ومحلّل وتریاقی ادویّهٔ باردهٔ قتّاله واکثرهوام ، و

مجفّف وجهت احتباس حیض واخراج مشیمه وجنین ونفخ وفواق ومغص ومالیخولیای مراقی وقولنج بلغمی وریحی وخفقان بارد ونسیان وفالج ورعشه وسایرامراض بارده دماغی وعصبانی نافع ومهیّج حرارت غریزی وسعوط وطلای اوجهت درد سرمزمن و سبات وگزازوصرع وتشنّج وسرسام بلغمی و روغن اوبد ستورتضمید اوباروغنها جهةتحلیل اورام مزمنه ودردهای بارده مثل مفاصل و امثال اووگذاشتن اودرگوش جهت ریاح و ثقل و وجع بارده اوواکتحال اوجهت ظلمت بصرود معه وسبل و حمول اومصلح حال رحم ومسقط جنین ومدرّ حیض وبول وآشامیدن اوبقدریکه افیون خورده باشند رافع سمیّت افیون وچون بامساوی اوافیون بسایند سمیّت اورازایل کند ومضرّ محرورین ومصلحش شربت بنفشه وقدرشربتش تایکدانگ وبدلش مثل اووج ، و نصف اوفلفل ودربعضی مواد بوزن اومشك ودرامراض جگرفرفیان وجهت تحلیل رطوبات سه وزن اوفلفل وثلث اودارفلفل وثلث اوزرنباد است وجند سیاه بقدریکدرهم کشنده است درمدّت یکروز وتریاق اوترشی ترنج وشیرالاغ ۰

جنجل : قسمی ازهلیونست وازدمشق خیزد ودرافعال مثل اوست ۰

جنید : غنچهٔ نشکفته ازهردرخت راگویند واکثراستعمال اودرجنیه الرّمانست ۰

چنار : اسم فارسی دلبست ۰

جناح : بلغت اندلس راسن است ۰

جنتوریه : قنطوریونست ۰

جناح النسر : حرشفست ۰

جنی احمر : ثمرقطلب است ودرقاف مذکورمیشود ۰

جنجر : آذان الغزااست ۰

جنبیل : صعتراست ۰

چنبه : بهندی زنبق راگویند ۰

چنگال : اسم فارسی حسیس است ۰

چندن : اسم هندی صندل است ۰

چن : اسم هندی قرنفل است ۰

چته : بهندی نخود است ۰

چندال : بهندی قسمی ازبیش است ۰

چنبك : بهندی مغناطیس است ۰

الجیم مع الواو :

جوز : بفارسی گردکان نامند ، مغزاود ردّیم گرم ود راوّل خشك وبارطوبت فضلیّه ومليّن طبع ومحلّل ومبهّی ومانع تخمه وخوردن د ممثقال اوکهباد ه مثقال انجیر کوبیده باشند درتلیین طبع مجرّب وبریان کردهٔ اوبا پوست جهت سرفهٔ کهاز هوای سرد باشد مفید ومغزکهنهٔ اوراچون ناشتا بخایند وطلاکنند جهت تشنّج بارد ویابس او تارساق وقوبای اطفال وغانغرایاکه ورمیست موءدّی بموت عضووجهت حمره وغرب و التوای عصب وداءالثّعلب ورم پستان وخوردن اوباانزروت مانع ضررانزروت ومخرج کرم معده وبیعدیل وضماد اوبانمك وعسل وپیازجهت گزیدن سگ دیوانه و حمول مغزمحرق اوباشراب جهت منع ادرارحیض وخوردن مغزاونا شتاباعث سهولت قی و باانجیروسداب قبلزازسموم بخورند موجب عدم تأثیرسم وبعدازآن سبب رفع سمّ است واکثاراومخرج حبّ القرع ومورث ورم حلق وثبورد هان ومصلحش آب انارین و مضرّ محرورین ومصلحش خشخاش وکهنهٔ متکرّج اوباسمیّت است ۰

وازخواصّ اوست که چون بامس بکوبند ویابراوبمالند مس راریزه کند وآشامیدن سوختهٔ گردکان که باپوست سوزانیده باشند بقدریکمثقال باآب مورد وامثال اوجهت قطع بواسیرمجرّب واکتحال اوجهت جرب وسبل ودمعه مفید وبدستورضماد مغزکهنهٔ

محرق اوبا زفت جهت قروح سروجوشانید ن صحیح اود رروغن متغیّرالطّعم وسایراطعمه متغیّره باعث رفع تغییرآن ورب اوکه ازآب گردکان سبز و عسل بارب انگورترتیب د هند جهت خناق وثبورد هان وخون بن د ندان واورام وسستی اوبیعد یل وطلای تازهٔاو بامثل اوبرگ اووحناجهت نزلات وصد اع مزمن وشقیقه وگل اوجاع بارد ه مثل نقرس و جهت فالج وامثال آن وقطورآب برگ اوکه گرم کرد ه با شند جهت کرم گوش وآشامید ن و حمول کرد ن خاکسترپوست ثانی اوجهت نزف الدّم وذ رور اوجهت جراحات وصمغ او جهت قروح خبیثه ود رد د ند ان ومربّای اوباعسل جهت تسمین گرد ه وتحریك بـاه ،و راند ن طبع وتقویت زود هٔاعور وخورد ن مسحوق پوست ثانی اوهرروزتاد ومثقال جهـة تقطیربول نافع وپوست تازهٔاوباخبث الحد ید سائید ه وبا سرکه طبخ د هند وتایکهفتـه خیسانید ه وهر روزبرهم زنند خضاب قوی وبرد وام است وضماد پوست تازهٔاو جهـت قوبا مفید وطبیخ نیم وقیه تایکوقیه پوست د رخت اود رمعد هٔممتلی ازغذا مقیٔو قـاطـع اخلاط لزجه وجهت د رد شکم واسافل نافعست وچون پوست بیخ اوراد رروغن زیتـون بجوشانند تامهرآ شود جهت بواسیروامراض مقعد موٴثّرومسواك کرد ن با پوست بیخ او بهرپنجروزی منقّی د ماغ ازاخلاط ورافع نسیان ومسواك پوست زرد اومقوّی لثه وطـلای نشاهٔ چوب اوبا سرکه جهت سرخ کردن رخسارمجرّب وبا زفت جهت قوی کرد ن عضوی — مخصوص وخیسانید ن اوچند روزد ر روغن زیتون جهت منع تولّد قمّل ازمجرّبات دانسته وشرب اوراجهت سپرز مجرّب یافته اند ؛

وچون د رفصل خزان ریشهٔد رخت اورابرید ه ود رروغن زیتون مازورا بجوشانند آنقد رکه روغن سیاه گرد د و روغن مذکوررا ضاف نمود ه د رشیشه کرد ه ریشهٔبرید ه رابـر وجهی د رشیشه کنند که بقعرشیشه برسد ود هن اورامسد ود کرد ه بخاك بپوشانند و وقتی که د رخت با رورگرد د بیرون آورند چیزی شبیه بمداد د رشیشه یافت شود و آن خضابیست که مدّتها اثرآن بماند .

وموٴلّف تذکره تایکسال تعهّد نموده ، وچون قبلزموبرآمدن برانشیان درحمّام طلاکنند مانع روئیدن مومیگردد وکندی مجرّب دانسته‌اند وروغن گرد کانراخواصّ مثل کهنهٔ خائیدهٔ اوست ومحلّل ومسخّن وآشامیدن اودرروزی سه درهم تایکهفته جهت درد ورك مجرّب وجهت امزجهٔ باردهٔ نافع وطلای اوجهت آکله ونواصیرچشم ونرم‌کردن اعصاب ورفع دردهای باردهٔ بادی وزایل نمودن قوباءودا ءالثّعلب وقملّ مجرّب ، و سعوط اوجهت لقوه فالج وتشنّج نافع وبدل مغزگرد کان حبّةالخضرا است بوزن اووبدل روغن او روغن سداب وبالخاصیّه مغزگرد کان مسکّن مغص ومصلح قروحست شربا و ضمادا ۰

جوزبوا : بفارسی جوزبویاگویند ثمرد رختیست هندی بقدرتخم مرغ‌وچون مقشر گردد بقدرعفصی وسرخ وتیره‌رنگ ودرخت اوبقدرد رخت انارو بهترین اوتازهٔ خوشبوی تندا ست که خطوط سیاه‌داشته باشد ۰

درد وبم گرم وخشك وگویند اودرسیّم است وقابض ومفرّح ومسکرومُلّطف ومقوّی معده وفم اوومری وجگر و حافظ حرارت غریزی وهاضم وجهت صلابت جگروسپرزواورام باردهٔ اوویرقان وخوشبوکردن عرق وبول وبوی دهان وتحلیل ریاح ورفع کلف ونمش و عسربول وغثیان وقی ورطوبت معده وزلق الاءمعاءواسهال معدی باردورطب وازاله رطوبات متعفّن معده واستسقاءلحمی وضمادا وجهت ورم باردوجگرواوجاع باردهٔ رطبه ودردسر وفالج ورعشه وامثال آن وباافسنتین وعسل جهت کلف ونمش وآثارضربه وبا روغنهاجهت اوجاع باردهٔ وکری گوش واکتحال اوجهت تقویت باصره وسبل‌وجرب نافع ومضرّشش ومصلحش عسل ومصدّع محرورین ومصلحش گشنیزوبسیارخوردن او مورث سوءخلق وحمق ومضرّجگرومصلحش بنفشه ۰

وقدرشربتش تادمثقال وبدلش بوزنش بسباسه وجهت سدد وصلابات یکوزن ونیم اوسنبل الطّیب وقوتش تاسه سال باقیست ۰

چوب چینی : بیخیست معروف وگیاه اوبی‌گل وثمروبرگش شبیه ببرگ زنبق ، و ساقش شبیه بساق نی وبهترین آن قطعهای بزرگ املس سرخ نیمرنگ شاخ جهانیده بیکرم وبیکره است ، وبسیار صلب واندرون سیاه وثقیل الوزن بحدّ افراط که صمغی نامند خوب نیست وکرم زدهٔ اوضعیف القوّه است مرکّب القوی ومایل بحرارت ویبوست اوزیاده برحرارت وبغایت مجفّف رطوبات غریبه وملطّف ومفتّح ومحلّل ومدرّبول وعرق وبارطوبت فضلیّه ومقوّی باه ومنقّی خون وروح ازکثافات وباقوهٔ قابضه ومقوّی حرارت غریزی وسریع لنفوذ درعمق بدن ومقوّی اعضای رئیسه واعضای تناسل ومعده وجهت علّت آتشك و قروح خبیثه بیعدیل ودر رفع امراض مزمنه وآکله و علل سوداوی مثل جرب وحکّه وتب ربع ونواصیر ودرد مفاصل وجذام وداءالفیل وسایراوجاع باردهٔ وجراحات مزمنه واورام صلبه وداءالثّعلب وداءالحیّه وسرطان وبهق وبرص سیاه ومالیخولیاکه ازاحتراق بلغم باشد وجهت قطع عادت افیون بی‌نظیرورافع موادنزلی وزکام ومنومّ ومجبّرونیکوکنندهٔ رنگ رخسار ومسمّن اکثرابدان ودرتوالد وتناسل قویّ الاثّرود ربروزفرمودن خصیه‌ورفع سمیّت خلط واخلاط ذهن مکرّر حقیرتجربه نموده است و علاج مأیوسین باه‌شده ، و مستعمل اودراکثرموادآب طبیخ اوست وجرم اومسدّد وقویّ التجفیف است مگرتازهٔ اوکه خشك نشده باشد ونخوردن نمك درایّام خوردن اوکلّیه نیست چه ترك عادت او ، و اعتیاد بادویّه حارّه مظنّه ضرراست دراکثرامزجه وهمچنین اجتناب محرورین ازربوب حامضه واشربهٔ کم ترشی لزوم ندارد وبتجربهٔ حقیرمکرّررسیده است که جمعی بجهت علّتی چندی ازآب متضرّر میشدند وبجای آب طبیخ ونقیع چوب چینی مدّتها آشامیده ازحموضات قلیله اجتناب ننموده اند وبسیارمنتفع گردیدند .

واقسام استعمال اوواخذعرق ونقوع وغیرآن دردستورات تحریریافته ومربّای او درجمیع افعال ضعیفترازطبیخ اوست مگردرتقویت معده ودماغ .

جوزماثل : بفارسی تاتوره گویندولومعرّب ازکوزماثل فارسی است واوخود رومزروع

میباشد نبات اوبقدرنبات بادنجان وبرگش ازآن کوچکتروگلش سفید شبیه بهنبق وگل لبلاب وازآن درازتروثمرش بقدرگردکان وخارناك مثل باربید انجیرود رجوف اودانها شبیه بدانهٔ سماق وخوش طعم ومستعمل تخم اوست ۰

دراوّل چهارم سرد ودردویّم خشك وگویند درخشکی قریب الاعتدال استمسکّن حرارت ملتهبه ومفرط ودرغایت تنویم ومسکّن ورادغ اورام حارهٔ ومسکّن صداع ــ صفراوی ودموی وضماد اوورو غن دانهٔ اوجهت بواسیرواورام حارهٔ مقعد واکثاراو قاتل وقدمایکدرهم آنراسمّ داتستهاند وطلای طبیخ اوباسرکه وعسل محلّل اورام واستسقاء وضربان وقاطع عرق ومانع قشعریره وضماد مجموع نبات اوجهت تقویت اعضاء مسترخیه ومانع ریختن موی ومجفّف رطوبات غریبه وخوردن ازجهت رفع صداع مزمن مجرب است وقدرشربتش تایکدانگ وبدلش لفاح دو وزن اوومورث جنون وفسادفکرومصلحش ــ فلفل ورازیانه وعسل است ۰

جوزالقی : ثمرشجریست مخصوص بلاد یمن بقدرفندق وجوف آن مشتمل بر پرده‌ها ومابین پرده‌ها دانهٔ اوبقدرمغزجلقوزه وبااندك بدبوئی ۰

دردویّم گرم وخشك ومقیٔ بلغم ومسهل وجهت امراض دماغی وعصبانی نافع وقدرشربتش تایکدرهم است بایکمثقال رازیانه وآب گرم وعسل هرگاه بیست درهم رادریکرطل آب بجوشانند تابنصف رسدو وزالقی وهمچنین سایرمقیئات را باقدری نمك سائیده بعسل سرشته یامطبوخ شبت وبقدراحتیاج آب گرم وقدری عسل بنوشند بغایت مقیٔ وبیغایله است ۰

جوزالخمس : ثمرشجریست هندی بقدرفندقی ومدوّر وسیاه وخال داروپوست اوناهمواررود رجوف دانهابقدرقرطمی وزیاده ازپنجعدد نمیشود ۰

دردویّم گرم وخشك ومسهل بلغم ولزوجات وسوداوی محترق وقدرشربتش تادو درهم است باآب گرم ومصطکی ۰

جوزالطبهر : دانهایست شبیه بآبله ود رجوف اومغزی شبیه بمغزآلوبالو وسرخ رنگ وبااندك شیرینی وقبض مایل بگرمی‌وخشك وقاطع اسهال مأیوسین است بارّب مورد وجهت اورام نافع است ۰

جوزالقطاه : دانهایست بقدرکاکنج وقطاه درخورد ن اوحریص وگیاه اوپرشاخ و منبسط برروی زمین وپرکره ونرم وبرگش شبیه ببرگ خرفه وازآن عریض تروغبارناك ، و منبت اوزمین نمناك وثمرش مثل کاکنج پرده‌دارود رجوف پرده غلافی کوچك مایل بـه طول ود رآن دودانهٔ‌کوچکی است مایل بگرمی وخشکی وخورد ن برگش جهت تقطیر البول وجرب مثانه خصوصابا طبیخ هلیون وعصارهٔ‌برگ اوجهت قولنج ریحی وخلطـی نافعست ۰

جوزالشّرك : ثمرشجریست درحبشه کثیرالوجود بقدرجوزی واندك طولانی ، و مستدیروانتهای اوتند وپوست خشك اوچین دارورقیق ود رتحت پوست جسمی صلب ود رجوف آن دانهٔ‌شبیه بدانهٔ‌انگوروپرعدد وخوشبووبااندك تندی واهل مصر آن را فلفل السّودان گویند ورنگ اومایل بسرخی وتیرگی ۰

درسیمّ گرم وخشك وباآب گرم مدرّحیض ومسقط جنین ورافع درد مثانه وآب ــ طبیخ اومفتت حصاه و روغنی که ازآب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمروسایراعضاءمفید ۰

وقدرشربتش تایکمثقال ومهیّج اشتهاوباه ومصدّع ومضرّ ریه ومصلحش کتیرا ، و بدلش نصف اوفلفل ود رتحریك باه انجزه است ۰

جوزالکوثل : وبعضی جوزالقی نیزگویند ثمرنباتیست هندی شبیه بخرنوب در شکل ورنگ ومستدیروپهن وپوست اونازك ود رجوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط وطعمش مثل طعم باقلا وبرگ اوشبیه ببرگ لبلاب وگلش سفید ود رآخرسیّم گرم‌وخشك وبغایت مقیء ومسهل ومنقّی بدن ازاخلاط ردّیه وجهت رفع سدد وصلابات واوجاع

بارده وحصاه نافع ومرخی اعضاء بمرتبه‌ایست که بعد ازخوردن اوتایکهفته بحال اصلی نمیآید ومصلحش فواکه وربوب وقدرشربتش تایکدانك ویکدرهم اوکشنده است بقی و اسهال ومصلحش ریختن آب سرد متواتربربدن وآشامیدن مبرّدات عطریّه است ۰

جورجندم : بضمّ اوّل وراءمهمله معرّب ازکورگندم وفارسیست وگل‌گندم‌نیزگویند چیزیست شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکوّن میشود سفید مایل بزردی چون درعسل گذارند متخلخل شده قدرقلیل اوحجم عظیم بهم میرساند

دراوّل سیّم گرم وخشك وبارطوبت فضلیّه وبغایت مبهیّ ومحرّك آن ومسمّن ، و مع هذا اکثارا وجهت تجفیف قوی مطفی باه است ، وجهت حصاه ورفع عسربول و رفع خواهش ازگل خوردن وامثال آن وباآب سیب وبه جهت قطع نزف الدّم نافع ومغثی ومقیء ومصلحش انارورپباس ۰

وقدرشربتش تادودرهمست وضمادا وجهت قوباوسعفه نزف الدّم وچون یکرطل آنرا باده رطل عسل وسی رطل آب گرم برهم زنند وسرظرفرا بپوشانند درروز شرابی مسکرشود بحدّ یکه درتفریح واسکاربمثل خمروقویترازوبا شد ۰

جوزارقم : بیخ گیاهیست مستدیربقدرگردکان سفید ومصمت وزود شکن ودر طعم شبیه بشاه بلوط وبااندك تندی وچون خشك شود ازآن پوست رقیقی سیاه ظاهر میشود وساق گیاه اوباریك ومستدیروزیاده بزرعی ومجفّف وخشن واغبروگلش شبیه به قبهٔ شبت وسفید وتخمش بسیاربباریك وتندمزه وبرگش شبیه ببرگ زردك ودرکزارع ، و جبال میروید ۰

دردویم گرم وخشك ومخدرومسکرومفتّت حصاه ومخرج کرم معده خصوصاچون با آب خسك مطبوخ بنوشند ونانیکه ازوترتیب دهند بغایت منومّ وضمادا ومحلّل اورام ــ بلغمی ساق است دریکشب ومجرّب دانسته‌اند وقدرشربتش تادومثقال ومصلحش در تخدیرشیرتازه است ۰

جوشیصا : بلغت نبطی باد رختیست بقد رنخودی وبشکل زعروروخشخاش بسیار کوچك وبعد ازرسیدن سرخ لون وشیرین وباقبض است ودرخت اوبقدر درخت آلوبالو وچتری وبرگش شبیه ببرگ سیب وگلش سفید ودربعضی بلاد خزان نمیکند ودرتنکابن بلاخوارنامند ۰

دردوّیم گرم وخشك ومشهّی وآروغ آورنده وبقدری مسخن بدن وخوردن اوقبل از طعام وبعد ازآن مسکّن دردمعده وسایراوجاع بدن علی‌الخصوص دردکمروتهیگاه و هاضم طعام درکلّ حال ومانع تعفّن اطعمه دردمعده ومضرّمحرورین ومصلحش ـ انارین وقدرشربتش تاسه درهمست ۰

جوزابه : طعامی است کهازآرد گندم وسبزیهاترتیب دهند وبترکی اماج گویند و آن مرطّبست ومليّن وموافق سینه وشش وقلیل الغذاءونفاخ ومضرّصاحبان ریاح ،و رطوبت معده است ۰

جوز الرّقع: رقاع یمانیست ۰

جوزالاءبهل : ابهل است ۰

جوزالطّیب: جوزبواست ۰

جوزهندی: نارجیل است ۰

جوزماثم : وجوزماثاوجوزمهاتل وجوزمقامل : جوزماثل ۰

جوزالمرج : حبّ کاکنج است وگویند دفلی است ۰

جوزالسّرو : باردرخت سرواست ۰

جوزالرّمه : بندق هندیست ۰

جوشیران : قلومس است ۰

جوزالحبشه : جوزالخمس است ۰

جوزالانهارجوزالبر : جوزالقطاهاست ۰

جوزارمابهنوس : قسمی ازمخلّصه است .

جوشانی : جوشیصا ست .

جویل : بلغت اصفهان کاشم راگویند .

جوزهٔ صبّاغان : اسم فارسی آذریونست .

چوغان : اسم فارسی اشنان است .

جوان اسپرغم : اسم فارسی شابانجست .

جو : اسم فارسی شعیراست .

جوبرهنه : اسم فارسی سلت است .

چوبك اشنان : اسم فارسی عرطنیثا است .

جوپر : اسم ترکی وعل است .

جوانی : اسم هندی نانخواه است .

جواری : اسم هندی ذرقانست .

جوتری : اسم هندی بسباسه است .

جوه : اسم هندی قمّل است .

جوته : اسم هندی نوره است .

جوهه : اسم هندی فاره است .

جوك : اسم هندی علق است .

جوکهار : اسم هندی نشاسته جواست .

جوکا : اسم هندی حمّاض است .

جوتلائی : اسم هندی بقلهٔ یمانیّه است .

جوهر : اسم هندی طرفا است .

جوکی بهل : اسم هندی کزمازجست .

الجیم مع الهاء :

جهار : اسم هندی شجراست ۰

جهاح : اسم هندی مخیض است ۰

چهلر : اسم هندی قشراست ۰

چهلی : اسم هندی مخّ است ۰

جموهری : اسم هندی شیح ارمنی است ۰

جهزهٔ کازران : شجرهٔ آبی مالك وصابون الفاف نامند ۰

الجیم مع الیاء :

جیك لك : اسم ترکی ثمریست شبیه بدل گنجشك ودراودانهای ریزه شبیه به دانههائی که درتوت میباشد ورسیدهٔ اوسرخ ترش شیرین ودربوشبیه ببوی خربزه کرمك ولذیذ وگیاه اوبقدرشبری وزیاده ازآن وبرگش شبیه ببرگ گل سرخ وبااندك خار و گلش شبیه بپایجال مثل بنفشه گیاه اوهمیشه سبزودرتنکابن لب دانه و دردیلم جمیل ودرمازندران وگیلان خربزه کانامند وابن تلمیذ متچوتونامیده است ،وگیاه دیگرراکه دایم سبزاست ودانهٔ سرخ وشفّاف بقدرنخودی ازوسط برگ اوبموی باریکی متّصل وبرگش به قدرد رهم وباتقعیروانتهای اومثل سرسوزنی وازجملهٔ خاربااست واوراکجوس نامیده وهرقسم درطبرستان موجوداست واخیررادرتنکابن جزنامند وآن آس بریّست وجیکلك سرد وترومقوّی دل ومطفی صفراومرکّب بدن ومقوّی دماغ وجهت امزجهٔ سوداوی ، و خفقان وسعال پیسی وجرب وحکّه بواسیروتصفیهٔ خون وجدری وحصبه نافع ودرجمیع افعال گیاه اومثل علیق است ۰

جیدار : بلغت فارسی نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط وبانهایت سبزی مایل بزردی وثمرش بقدرعفصی مایل بتد ویروبرروی اوشبنمی نشیند وازآن دانه سرخ بقدرعدس مثعقدگردیده نومیکند وسرخی اوزیاد میشود ونبات اودرسیّم سرد وخشك

ونشستن در آب طبیخ برگ او جهت تجفیف رطوبات رحم وضماد برگ تازهٔ او جهت اورام حارّه وتسکین درد منع زیادتی اووهتك عضل وآشامیدن خشك او با آب سرد جهت اسهال وباعسل و روغن جهت زحیروز رورا وجهت التیام جراحات وطلای او جهة تقویة اعضای مسترخیه نافع وقدر شربتش یکمثقال است ۰

جیوه : اسم فارسی زیبق است ۰

جیك : اسم دیلمی صرصر است ۰

جیران : اسم ترکی غزال است ۰

جیفر : اسم هندی جوزبواست ۰

جیبال : اسم هندی دندانست ۰

جینه : اسم هندی دخن است ۰

جیل : اسم هندی حدّاتست ۰

جیونی : اسم هندی نمل است ۰

جیل‌دارو : اسم فارسی سرخس است ۰

جیمدون : اسم یونانی شاهتره است ۰

جیونوره است ۰

حرف الحاء مع الالف :

حاشا : نوعی از پودنهٔ کوهی است شبیه بصعتروبقدر یکشبروشاخه‌های او باریك مایل بسرخی وپربرگ وریزه وباریك وگلش ریزه ومدوّروسفید مایل به بنفشی وسرخی و درسنگلاخها میروید وتخمش کوچکتر از خردل است وبفارسی آویشم درازگویند ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومسخّن قویّ ومدرّبول وحیض و عرق و شیرومخرج جنین ومشیمه ومفتّح سدّهٔ احشاء ومنقی شش ومقطع ومسهل بلغم واقسام کرم ومقوّی معده و گرده ومحلّل خون جامد وتریاق سموم باردهٔ حیوانی ونباتی وشکوفهٔ خالص او مسهل

سود اوقائم مقام افتیمون وچون حاشارا بانمك وسرکه بنوشند مسهل بلغم و خلط ـ آمیخته بآن وطبیخ اوباعسل جهت عسرالنّفس وتنقیهٔ بلغم سینه ومسحوق اوباآب ،و عسل جهت قولنج وتحلیل فضول ودرد رحم وگلووتقویت گرده وتنقیهٔ اووتحریك بـاه و رفع صرع وخوردن قلیل اوباطعام جهت قوّه باصره وضماد اوباسرکه جهت نمش وثالیل منکوسه واورام تازهٔ بلغمی وباآردگندم وشراب جهت عرق النّساء وامثال آن نافع ومضرّ ریه ومصلحش نعناع ۰

وقدرشربتش ازد ومثقال تا پنجدرهم وبدلش نیم وزن اوافتیمون ودرغیرتنقیه یکوزن ونیم صعتروچون یکجزوآنرا باده جزوآب انگور بجوشانند تاثلث اوبسوزددرجمیع افعال قویتراست وچون صد مثقال آنراکوفته ونه پخته درلتهٔ بسته درشصت رطل آب انگوراندا خته بگذارند تاخمرشود جهت تقویت هاضمه ورفع سقوط اشتهاء واوجـاع اعصابی وبرودت اووسایراوجاع مادون تهیگاه و قشعریره وتبهای باردودفع مضـرّه سردی هواوبرف وسموم باردہ بغایت موثّراست ۰

حاشیش : بعربی وبفارسی حسن یوسف نامند چیزی است که درآبهـا منجمد میشود مایل بسفیدی وبدمزه ومایل بشیرینی وحاروبسیارتند وقویترازفرفیون ۰

درچهارم گرم وخشك ونیمدرهم اومقیّ قوی ویکدرهم اوکشندهاست بقیّ مفرط وضماد اوجالی وسرخ کنندهٔ رنگ رخساروومستعمل زنانست وجهت امراض بارهاستعمال اودرخارج بدن جایزاست ۰

حاج : بفارسی اشترخاروبترکی دوه تیکانی نامندگیاهیست که ترنجبین براو منعقد میگردد گرم وبسیارخشك ورادع وجالی ومفتح وتریاق سموم وشرب وبخور وضماد اورافع بواسیروطلای عصارهٔ وسوختهٔ اوجهت قروح ساعیه بیعدیل ومضرگرده ومصلحش کتیراوبدلش جندقوقاو روغن اوکهازآب تازهٔ اوترتیب دهند جهت مفاصل وجمیع علـل باردہ بغایت موثّرواکتحال عصیراوجهت بیاض خفیف چشم وقطورسه قطرهاودربینی

وبعد ازآن استنشاق بروغن بنفشه رافع صداع مزمن ومجرّب دانسته‌اند وشکوفهٔ او جهت بواسیرنافعست ۰

حالوما : اسم سریانی ابوخلسا است ۰

حافرالمهر : سورنجانست ۰

حافرالنفط : تین است چه مانع سعود اوست ۰

حابس الجوز : نوره است چه حفظ جوزبوا ازفساد میکند ۰

حافظ الکافور : فلفل است ۰

حافظ الموتی وحافظ الاجساد : قطرانست ۰

حافظ النّحل وحافظ الاطفال : فرفیونست ۰

حالق الشّعر : جالینوس گوید زرنیخ است وبعضی گویند حجرالقیشود وبعضی گویند فاشراست ۰

حالاس : اسم یونانی اسفنج است ۰

حالبی : اطراطیقوس است ۰

حافر : سمّ حیواناتست ۰

الحاء مع الباء :

حبّ النّیل : بفارسی تخم نیلوفرگویند وآن دانهٔ گیاهیست شبیه بلبلاب و بر مجاورخود می پیچد ، گلش کبود وبشکل لبلاب وازآفتاب بهم میآید ودرغلاف هرگلی سه دانه مثلّث میباشد ۰

درسیّم گرم وخشك ومسهل اقسام کرم وباتربد مسهل بلغم غلیظ وباسقمونیا مسهل صفراواخلاط غلیظه وباهلیله مسهل سوداومفتّح سدّهٔ جگروسپرزوجهت برص وبهق وتنقیهٔ بدن ودرد مفاصل وسایرامراض بارده نافع ۰

وقدرشربتش ازیکدانك تانیم مثقال ویکدرهم زیاده ازوکشنده است به مغص و

لصوق بما ساریقاوا سهال مفرط ومصلحش هلیله وسحق بلیغ وآلود ن اوبروغن با دام و بد لش بوزن اوتخم حنظل وسد س آن حجرارمنی است ومفرد اوبعد ازیکشبانه‌روزعمل میکند وبامحرکی سریع العمل است ، وقوتش تا سه سال باقیماند ومضعف باه است ۰

حبّ الکلی : بارنبات انارغوس است وآن مذکورشد در حرف الالف مع النّون وآن شبیه است بگرده کوچکی ازبا قلی بزرگتر ومایل بطول ودروسط اوخطوط ورنگ او ممتزج ازالوان مختلفه است وقوتش تا سه‌سال باقی میماند ۰

درآخرد وبم گرم ودراوّل خشك ومقوّی قوی وبلغمی ومدرّحیض ومخرج جنین و مخدّرومسکرّ ومفتّت حصاه وجالی آثاروبا شراب جهت عسرولادت مجرّب دانسته‌اند وبه دستورخوردن عدد وبخورهفت عدد او ۰

قدرشربتش ازنیم مثقال تایکدرهم ومکرّب ومغثی ومصلحش روغنها وصمغ عربی ومصطکی وزیاده ازدودرهم اوکشنده است ۰

حبّ الزّلم : تخم کنگراست که مؤلّف اختیارات بیان کرده است ومؤلّف تذکره گوید که نبات اوکمترازززعی وبرگش مستدیرمثل درهم وحبّ السّمنه قسم صغیراو است اوسرخ رنگ ومایل بتدویرود رجوف پوست دانهٔ صلبی ومدوّر ومغزدانه سفید ونرم و باطن پوست اومایل بسیاهی وسرخی وقسمی بزرگترازنخودی ومفرطح وخوش مزمود ر مصربسیاراست ۰

دردوّیم گرم وتروبارطوبت فضلیه ومحرك باه ومسمّن وجهت تسمین گرده وتقویهٔ جگرضعیف وامراض سوداوی وخشونت سینه وسعال وحرقةالبول نافع ومولّد سدّ ومضرّ حلق ومصلحش سکنجبین ۰ وقدرشربتش تاهفت مثقال است وبدلش حبّ الخضرا است ۰

حبّ السمنه : نقل خواجه گویند دانه‌ایست بقدرفلفلی ومستدیروسیاه‌لون وملسا ومغزش سفید وشیرین ونبات اوبقدرزززعی وشیرداروبرگش سفید اغبر ۰

درد وّیم گرم ودر اوّل تروکثیرالغذا ومبّهی ومسمّن ویك اوقیهٔ اوباماءالعسل ــ مسهل ضعیف بلغم وصفراوربع رطل ازآب برگ اومسهل قوی وقدرشربتش تا ده درهم وبدلش پسته وکنجد است بالمناصفه وبطیءالنّزول وثقیل ومصلحش سکنجبین وعسل

حبّ المنسّم : بنون بعد ازمیم وسین مهمله لغت عربی واسم دانه‌ایست خوشبو شبیه بحبّ البطم وازآن کوچکتربقدر رفلفلی وازحجازویمن خیزد وگویند فلنجیه است و درخت اوشبیه بشمشاد است ٠

درد وّیم گرم وخشك ومقوّی معده ومسخّن ومبّهی ومفرّح ومجفّف رطوبات غریبه ومقوّی هاضمه ومفتح ومفّتت حصاه ومدرورادع بخارات ومصدّع ومصلحش شیر وشربتش یکمثقال وبدلش کبابه است ٠

حبّ القلّه : بفارسی ماش هندی گویند دانه‌ایست سیاه مایل بازرقی وشبیه‌به تخم کتان وازآن بزرگتروما یل بتد وپروشیرین ودرحین خواب بدن احداث حرارتی میکند ٠

درد وّیم گرم وخشك وگویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاه‌گرده ورافع فواق ومدرّبول وحیض وملیّن طبع ومجفّف منی وبواسیرومفتح سدّه سپرز وضماد اوجهة نیکوئی رخسارورفع بواسیرنافع ومضرّ ریه ومصلحش عسل ٠

وقدرشربتش یکدرهم آنست باآب رتب و اعتقاد اهل هند است که چون آن را کوبیده بسنگ بیالایند سنگ راقابل قطع میکند ٠

حبّ الرّاسن : دانه‌ایست شبیه بموبزج وملساو غلاف داروشبیه بقرطم وپهن و بااندك تندی وعطریّه وگل نبات اوشبیه بسوسن وراسن ودرحرف راءمذکوراست ٠

درد وّیم گرم وخشك ومقوّی موی ومانع ریختن اووجهت امراض بارده نافع وقدر شربتش تادودرهم است وبدلش راسن است بقدرنیم وزن اوومؤلّف مالایسع مویز جراحت راسن دانسته واشتباه اوازجهت مشابهت اوست ٠

حبّ بلسان : تخم درخت بلسانست بقدر فلفل وبزرگتر ازآن ومایل بطول ومغزش سفید ورنگ اوا شقرود روزن ثقیل وطعمش تلخ وتخم بشام بیمزه ومدوّراست وبا لفعل چون حب بلسان درخت اومفقود است تخم بشام رابدل اومیکنند وفی الواقع بدل او نمیشود ۰

وحبّ بلسان درآخرد ویّم گرم وخشك مدرّبول وحیض ومقوّی معده وبا قوّه‌تریاقیه ومجفّف رطوبت معده وامعاءورافع مغص وامراض بلغمی وسوداوی وضیق النّفس و دردمعده وجهت تحلیل نفخ وسرفه وورم ریه و عرق النّساءوصرع وسدّه جگرواستسقاء وگزیدن هوام نافع ومضرّمثانه ومصلحش کتیراوقدرشربتش تادودرهم وبدلش یکوزن و نیم عود بلسان واگرنباشد بوزنش سلیخه و عشراوبسباسه است ودرتریاقات هموزن اوزراوند طویل باحبّ الغار ۰

حبّ البان : دانه‌ایست کوچکتر ازپسته ومدورود رغلافی مثل غلاف لوبیاوبا اندك تلخی وپوست اوسفید ورقیق ودرخت اوبزرگتر ازدرخت گزّ وبرگش شبیه ببرگ بید ، و بسیارسبزوگلش مثل ریسمان وآزده ۰

دردویّم گرم وخشك ومفتّح سدّه و جگروسپرز ومسهل بلغم خام و عصاره‌ءاو مقیء و آشامیدن جرم اوباآب وسرکه جهت سپرزمجرّب وفتیله‌ءاوجهت رعاف وسنون اوجهت استحکام لثه وضماد اوجهت اورام صلبه وتشنّج ومفاصل وسعفه وصلابت جگروسپرزومواد سوداوی وبلغمی وکلف وجرب وحکّه وبابول جهت ثالیل نافع ومغثی ومضرّجگرومعده ومصلحش رازیانه ۰

وقدرشربتش تادودرهم وبدلش یکوزن ونیم اوسلیخه و عشراوبسباسه وروغن او جالی ومحلّل وجهت دردگوش ودوی وطنین ورفع ثالیل وشقاق مزمن ونرم کردن عصب ودرد دندان و اوجاع بارده وفالج وامثال آن وتحلیل ورم جگروسپرز و بواسیر وبامصطکی جهت قی بلغمی وضماد اوباعنبرجهت نزلات بارده وسردی دماغ وجرب

وحکّه وتقشرجلد وقلع آثار وقروح نافع وآشامیدن یکمثقال اوباآب و عسل مهیّج ومسهل وباآب وسرکه جهت تنقیهٔ جگروسپرزوپنجدرهم اومسهل رطوبت رقیقه ومضرّ معده و مصلحش انیسون وچون داخل طیوب کنند متکرّج نمیشود ۰

حبّ الخضرا : بفارسی بن نامند وآن باردرخت سقزاست ، ودربطم خواصّ درخت اومذکورشد ۰

تازهٔ اودراوّل خشك ودردویم گرم وخشك اودرسیّم گرم وخشك ومبهّی ومدّ ربول وحیض وخون بواسیرکه منقطع شده باشد ومسخّن گرده ومعده ومحلّل مفخ و ریاح و مسمّن گرده ومنقّی بدن ازفضلات بلغمی وجهت سرفه وفالج ولقوه واستسقاءوباسرکه آشامیدن اوجهت گزیدن رتیلا وتنقیهٔ جگرودرد سروضماد ومحرّق اوراجهت رویانیدن موی درداءالثّعلب مجرّب دانسته‌اند وبطیءالهضم ومضرّمحرورین وقاطع اشتها ، و مصدّع وموروث قلاع ومصلحش کتیراوخمیرهٔ بنفشه وسکنجبین وربوب حامضه وبدلش مغز وگویند پسته و بادام است بالمناصفه وروغن اودردویم گرم وخشك ومبهّی ومصلح بلادر ومقوّی اعصاب دموی وجهت موادباردهٔ رطبه نافع وآشامیدن اوجهت تصفیهٔ آواز و تفتیح سدّه ویرقان وعسربول وتحلیل حصاه ودردکمروزانووفالج ولقوه وباسرکه جهت جمیع سموم وبرودت اعضاءوتدهین اوبدستوراعراض مذکوره واعضاوتقویت هاضمه نافع وموروث تشنگی ومصلحش طباشیروقدرشربتش تاسه درهمست ۰

حبّ المحلب : درطبرستان محلب نامند دانه‌ایست باعطریه وپوست بیرون او سرخ ودرون اوصلب ومغزش سفیدوبقدرخلّر ودرخت اوخوشبووقریب بدرخت بطم و زیاده برقدرقامتی ودرجبال گرم‌سیریافت میشود ودرطبرستان بسیاراست برگش‌دراز وخوشبو وازبرگ زردآلوکوچکتر مایل بچتری ۰

ودردویم گرم وخشك ومبهّی ومدّربول وحیض ومفتّح سدّهٔ گرده ومقوّی جگروسپرز ومسکّن اوجاع باطنی ومفتّت حصاه ومسمّن ومخرج اقسام کرم وملیّن صلابتی کهازصدمه

وضربه با شد واخراج رطوبات سینه وشش ومفرّح ومقوّی حواسّ وجهت خفقان و د ر د کمروپشت وقولنج و غشی وبابا د ام وشکرمسمّن بد ن وتقطیر بول رانافع وچون د اخل نا ن کنند باعث سرعت انهضام اوورفع ضرراوومد اومت باغتسال د رحمّام مانع نزلا ت، و بغا یت مجرّب د انسته‌اند ونگاهد ا شتن اود رپا رچهٔ کبود ی وبد ستوربخورا ومبطل سحر ومد اومت بخورا وموجب الفت معا ند ین وطبیخ اوجهت نقرس وطلا ی اوجهت کلف نا فع ومضرّد ما غ واحشا ی حارّه ومصلحش گلاب ورّب ریباس ۰

وقد رشربتش ازسه د رهمست تا پنجد رهم وبد لش مغزبا د ام تلخ وچوب وبرگ اود راوّل گرم وخشك ومقوّی بد ن وجهت رفع را یحهٔ کریههٔ بد ن وگریزاند ن هوام و نگاهد ا شتن چوب اوجهت قضا ی حاجات وبخورپوست اورا بجهت گریزانید ن مجّرب د انسته‌اند وچون با سد اب ومصطکی وقطور روغن بجوشانند جهت فالج وگزا زولقوه و رعشه ومفاصل واورام شربا وطلاءوجهت جبرکسروضربه وسقطه بغا یت مفید است ۰

حجبو: ثمرد رختیست د ر عمّان ازنا رجیل بزرگتروبی‌لیف وچون شکسته شود اجزا ی اومشتمل میشود بقد رنخود ی وبزرگترازآن وچیزنرمی شبیه بآرد وهمه اغبروتند ولذ ا ع وبسیا رقابض وترش وما د امیکه د رثمراوست قوّتش تا هفت سال با قیست و چون بیرون آورند تایکسال د رد وّیم سرد ود رسیّم خشك وقاطع اسهال ونزف الدّم وتشنگی والتهاب صفراوقی و غثیا ن وچون یکهفته مد اومت نمایند جهت صد ا ع حارّومنع تصاعد بخاربد ما غ وسد رود واروباعسل جهت زحیرنافع ومضرّسینه وصوت ومورث سعال ، و مصلحش کتیراوقد رشربتش یکد رهم وبد لش سما ق ۰

حباحب: بفارسی کرم شبتاب گویند حیوانیست ازمگس کوچکتروزنگش اغبروزرد ومقعد ش د رغایت سبزی ود رزیربال اومستوروچون پروا زکند مکشوف گرد د ود رشب ــ مانند اخگرمید رخشد گرم وخشك وحآروا زرا ریح قویتروسه عد د اوقتّال ویکعد د مقطوع الرّأس آنراکه خشك شد ه با شد با د وازد ه مثقال نقیع هلیلت چون د رسه روز بنوشند

جهت اخراج سنگ گرده ومثانه مجرّب دانسته‌اند وقطوریك عدد ازخشك اوبا روغن گل جهت چرك گوش وکری وباصبروسفید اب مسقط بواسیروتد هین اوبا روغن کنجد بر رخسارمورث دوستی مردم ودرقضای حاجات موثّراست ۰

حباب: حیوانیست بسیارکوچك وسیاه وشبیه بعقرب وازجعل باریکتر ودر غیر بید انجیربهم نمیرسد ، وچون کسی رابگزد دریکشبانه روزاگرنکشد ازسه نمیگذرد ، و علاجش تبرید وتخدیرقویست ۰

حباری: بفارسی هوبره نامند مرغیست برّی خاکستری رنگ ومنقّش بسیاهی و منقارش دراز ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وموافق مبرودین وگوشت وپیهٔ اوجهت ربووضیق النّفس وبهق وپردهٔ سنگدان اوجهت خفقان واکثرامراض سینه واکتحال اوبامثل او نمك سنگ جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع وچون پیهٔ اورابااندك نمك وسنبل سرشته بقدرنخود حبّ ساخته خشك کنند درقطع اسهال دوریکه زرب نامند بیعدیلست ، و خون اوتاسه مثقال باآب وشراب جهت ربو وعسرالنّفس وخاکسترپراوجهت ثالیل نافع ضماد اوگوشت اودیرهضم ومضرّمحروربن ومصلحش سرکه ودارچینی است ۰

وگویند چون ناخن اورابا هموزن اوحبّ المهم سائیده باعسل بکسی اطعام کنند باعث محبّت مفرط میشود وتعلیق اوموجب قبول وتعلیق چشم راست اورافع زخم ، و تعلیق سنگی که درچینه دان اوبهمرسد قاطع رعاف وبیضهٔ اوخضاب خوبیست ۰

حبرج : مرغیست شبیه بحاری وازآن کوچکترود رکنارآبها میباشد گرم و غلیظ ،و مولّدخون سوداوی ومصلحش مهرّاپختن وبادارچینی وآبکامه بدون روغنهااستعمال نمودن ۰

حبوب: بفارسی دانهٔ نبات راگویند وطیّ ذکراصل هریك مذکوراست ۰

حبق: بعربی اسم گل نبات مابین شجروگیاه خوشبواست ۰وازمطلق او مراد

فود نج بریّست ۰

حبق الفیل و حبق القنا :مرزنجوش است ۰

حبق الرّاعی : برنجاسف است ۰

حبق قرنقلی :فرنجمشك است ۰

حبق اترجی وحبق ترنجانی : بادرنجبویه‌است ۰

حبق البقر : بابونجست ۰

حبق خراسانی : بقلهٔ‌خراسانیّه‌است ۰

حبق صعتروکرمانی‌وحبق بستانی : شاهسفرم است ۰

حبق نبطی :حماحم است ۰

حبق التّمساح‌وحبق الماء :فودنج نـهریست ۰

حبّ الشّیوخ : مرد است ۰

حبق جبلی : فلقمونست ۰

حبق النّهر : لوسیهاجونوس است ۰

حبق البقر : گرسنه‌است ۰

حبر : مداد است ۰

حبّ القلقل : درحرف قاف مذکورمیشود ۰

حبق ریحانی : شیح است ۰

حبّ القنب : شهدانجست ۰

حباقا : حند قوقای بریّست ۰

حبّ الحنکا : حبّ السّمنه‌است ۰

حبّ الهو : کاکنج است ۰

حبّ الدّهمت : حبّ القاراست ۰

حبّ المدوّر : کرم دانه‌است . وآن ثمرمثنان است .

حبّ الفهم : بلادراست .

حبّ الرشاد : تخم نوعی ازجرجیراست که حرف نبطی نامند .

حبّ البطم : حبّةالخضرااست .

حبّ الّرز : لسان العصافیراست .

حبّ الرّشا : برزالحمّاض است .

حبّ الفقد : تخم فنجفکشت است وگویند ثمربکمونست .

حبّ سجستانی : دانهٔ قاقله‌است .

حبّ خطائی و حبّ السّلاطین : دنداست .

حبّ النّافوخ : بلغت بغداد بیخ دلبوث خشکست .

حبّ الاثل : عذبه‌است .

حبّ العرعر : ابهل است .

حبّ الصّراط : مازریونست .

حبّ العروس : کبابه‌است وگویند تخم نیلوفراست .

حبّ خلوه : انیسونست .

حبّ الملوك : ماهودانه‌است وگویند دنداست وگویند حبّ الصبوبرکباراست ، و بغدادی گوید : بلغت بغداد اسم قراصیااست .

حبّ العصفور : دبق است وگویند اثلق است .

حبّ القنا : عنب الثّعلب است .

حبن وحبین : دفلی است .

حبل المساکین : لبلابست .

حبحب : بلغت اهل مکّه بطیخ هندیست .

الحاءمع الثاء :

حثلم : بثاءمثلّثه د رد روغن است ۰

حثره : غورهٔ انگوراست ۰

حثرما : بسریانی نعناع است ۰

الحاءمع الجیم :

حجر : اسم هرچه اززمین صلب گرد د ازتوالی رطوبات وجفاف مرّه بعد اخری تارفع مزاج ارضی اوگرد د واختلاف رنگ بحسب محلّ و غلبهٔ رطوبت وحرارت وامثال او میبا شد رطوبت وبرود ت غالب هرد وموجب بیاض اند وقلّه هرد وباعث تکرّج وحرارت ، و یبوست باعث حمرتند وقلهٔ آن سبب صفره وحرارت مفرطه ورطوبت ضعیفه موجب سواد و د راوّل خشك وقاطع نفث الدّم وحیض ومفتّت حصاه وجهت قرحهٔ معد ه وضماد او رادع مواد واکتحال اوجهت منع نوازل وقرحه وسلاق وموزث یرقان ومصلحش عسل ۰ وقد ر شربتش نیمد رهم وبد لش شاد نج است ۰

حجرعسلی : سنگیست سفید وسائیده اومایل بزرد ی وشیرین مایل بحرارت و منقی قروح ود رافعال ضعیفترازحجرلبنی است ۰

حجرمشقق : سنگیست زعفرانی رنگ وتوبرتوورود شکن وازنواحی مغرب خیزد و د رشکل شبیه بسرنج ود رقوّه قریب بشاد نج واند ك ازآن ضعیفتروبا شیرد ختران جهت قروح عمیقه چشم والتیام طبقهٔ قرنیه وبرآمد گی حد قه وخشونت اجفان بهترازحجرلبنی است ۰

حجرقبطی : بلغت مصراونه نامند وآن سنگیست مایل بسبزی وسست وبغایت زود شکن وگازران باوجامه میشویند ۰

د راوّل سرد وخشك وقاطع سیلان خون د رظاهروباطن ومحلّل اورام ومجفّف

قوی وآشامیدن اوباآب جهت اسهال مزمن ودردمثانه ونفث الدّم وفرزجهٔ اوجهت قطع سیلان خون حیض ورفع بدبوئی رحم وذرورا وجهت قطع سیلان خون جراحات و اکتحال اوباادویهٔ مغریّه جهت قرحهٔ چشم وباموم وروغن جهت منع زیادشدن قروح خبیثه والتیام جراحات نافع است ۰

حجرحبشی : سنگیست شبیه بزبرجد وتیره وگویند نوعی اززبرجد است واز بلاد حبشه خیزد وسائیدهٔ اوسفید رنگ میشود و گرم وبسیارتند ومنقی وجالی وجهت ازالهٔ آثارقریب العهد وبیاض وانتشاربدن و ورم وظفره نافع است ۰

حجرالیهود : سنگی است بشکل بلوط مایل بسفیدی وباخطوط متوازیه درآب نرم میشود وطعمی ندارد ۰

ومحمّد بن احمد گوید که : نروماده میباشد ، مادّهٔ اومستدیروسفید مخطّط به سیاهی وسرخی مثل دستنبویه وبقدرجوزیست وبجهت حصاه زنان مجرّبست و نراوبه شکل بلوط ومخصوص حصامردان است ۰

دراوّل گرم ودردویم خشك وگویند معتدلست ومدرّبول ومانع تولّدحصاموازیك دانك تانیم مثقال اوباپنجاه مثقال آب مفتت حصاه گرده ومثانه وطلای اوجهت التیام جراحت وباعسل جهت تلیین صلابات نافع ومضرّ معده وسپرزومصلحش تخم کرفس و عسل است ۰

حجرالفلفل : نزد مؤلّف مالا یسع حجرحبشی است وابن تلمیذ گوید آنسنگریزئی شبیه بفلفل است ، که درحین خشك کردن فلفل بآن مخلوط شده کیفیّت آنراحاصل میکند ودراطلیهٔ مثل کلف مستعمل است ۰

حجرالقمر : سنگیست که نقرهٔ راجذب میکند ودرحین زیادتی نورقمراغبریّهٔ او مبدّل بسفیدی میشود وبااندك شفافی وسبك است ، ودرمغرب وبلادعربیافت میشود دردویم سرد ودراوّل خشك وجهت صرع اکلاوسعوطا مجرّب دانسته‌اند و چون

جنون وخفقان ونزف الدّم وتعلیق اودرپارچهٔ کبودی باعث قبول وجاه ورفع خـــوف و فزع وآویختن اوبردرخت خرماحافظ ثمراوومثمرآن ومضرّگرده ومصلحش کثیراوقدرشربت اویکعدس .

حجرافریقی : سنگی است مابین خفّت وثقل واجزای اومختلفست درصلابت و لین وباخطوط سفید مثل اقلیمیاوازافریقیه خیزد وباقوهٔ مجفّفه واندکی قابضه وبالذع و محرق مطفی اوسه بار درخمرفعل اوقویتروبجهت قروح خبیثه متعفّنه مفرد اوبا شـراب وعسل نافع ومحرق مغسول اوباموم روغن جهت سوختگی آتش وامراض چشم ، مفیـد است .

حجرالاُساکفه : سنگیست ملوّن بسرخی وزردی وسیاهی وشکستهٔ اومایل بتیرگی وکبودی ومستعمل کفش دورانست ذرور اوجهت ورم لهاه وجراحات وقطع نزف الـدّم نافعست .

حجرالبحیره : سنگی است رقیق وسیاه چون درآتش اندازند اندك ملتهـب گردد وازنواحی شام خیزد بامحلّلات محلّل وبامجفّفات مجفّف وجهت ریاح ورکین والتیلم جراحات نافع است .

حجرالسّلوان : سنگیست سفید وشفّاف وشبیه ببلوروفرق میان اووبلورنرم شـدن اوست درآب جهت خفقان ونزف الدّم وحرارت معده وآشامیدن اورافع مرض عشقست وقدرشربتش یکعدس ونوعی ازآن مایل بزردی وبسیاربرّاق نیست وازجملهٔ سمـوم است .

حجرالکلب : سنگی است که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد ودورافکند درعداوت موثّردانسته‌اند چوندرآب یا شراب اندازند وازآن بنوشند وحضوراودر مجلسی باعث عربدهٔ اهل مجلس وگذاشتن اودر برج کبوتر باعث گریختن کبـوتـران است .

حجرخزامی : سنگیست سیاه وبد بوا زثعلبیه خیزد وازآتش مشتعل گردد و از آب کم که براوریزند شعله ورگردد وازروغن اطفایابد تعلیق ازجهت صرع ودرد رحم و جهت زنان عاقرومنع اذیّت حیوانات موذیه وبخورش جهت گریزانیدن هوام مؤثّر است .

حجراعرابی : بفارسی شکرسنگ وسنگ زخم نامند سنگی است شبیه بعاج و از بادیهٔ عرب خیزد جالی ونزف الدّم جراحات وسنون محرق اوجهت جلای دندان و تقویت لثه نافع است .

حجر غاغاطس : سنگیست که ازموادی مشهوربقاقامابین فلسطین وطبریّه خیزد ومعروفست بحم چون درآتش گذارند مثل چوب سوختهگردد ویکرطل اویکوقیه میماند با صلابت وسفیدی وقبل ازاحراق سیاه مایل بکبود یست وبسیارسبك وصفایحی وبوی او درحین احراق مانند بوی شاخ حیوانات ونفط است دردوّیم گرم وخشك ومحلّل ومليّن وشرب اوقاطع حمل وحیض ومفتت حصاه وبخوراوجهت عشی کهازاختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام موثّرومضرّ ریه ومصلحش زعفران ومهیّج صرع مصروعین وضماد اوجهت نقرس ورویانیدن گوشت مفید وبخوراورافع کرم اشجار .

وقد رشربتش تانیمد رهمست .

حجرالاسفنج : سنگی است کهدر راویافت میشود ودر اسفنج مذکورشد وبهترین سفید صلب است .

در اوّل گرم ودردوّیم خشك ومجفّف بیلذع وقاطع نزف الدّم وذروراوجهت التیام جراحات وطلای اوجهت تحلیل اورام وآشامیدن اوبقدردودانك با شراب وامثال او جهت حصاه گرده ویرقان نافعست .

حجرخذفی : سنگی است مصری شبیه بخذف وصفایحی وزود ازهم ریزد بغایت خشك است وگرمی اوکمتروبا قوهٔ قابضه وبااندك حدّت وقایم مقام حجرقیشورد رستردن

موی ود ود رهم اوبا شراب قاطع خون حیض وخوردن اوچهار روز بعد ازطهرباعث قطع حمل دائمی زنان وضماد اوباعسل جهت ورم پستان وقروح خبیثه ومنع زیاده شدن او مؤثّراست ۰

حجرالمس : سنگیست که باوکاردوشمشیرتیزمیکنند وبفارسی فسان گویند واو ــ الوان مختلفه میباشد وبهترین اوسرخ وسیاه براقّست وسنباز ج قسم زبون اوست و سرخ اوحاراست دراوّل وباقی همه سرد ند جهت حکّه وجرب وداءالثّعلب وسلاق وبیاض و منع بزرگشدن پستان و خصیه سائیده اوباآهن جهت رویانیدن موی وآشامیدن یك درهم اوباسرکه جهت ورم سپرزوصرع نافع ومضرّ گرده ومصلحش کتیراوسائیدهٔ قسم اغبر اوبرروی مس جهت قروح کهد فعه بهمرسد ومحرق قسم سبز زیتونی اوجهت سوختگی آتش وبیاض چشم وباسرکه ونطرون جهت خنازیروقوباوجرب وحکّه وباقیروطی جهت سرطان وآکله وشقاق وخروج مقعد واورام حارّه واعضای عصبانی والتیام جراحت عصب ود ردآن نافع وسائیدن ادویهٔ چشم برروی اوجهت زیادتی قوّه وجلای اوموثّروذ رور قسم سرخ اوجهت بیاض چشم وقروح وسوختگی آتش مفیداست ۰

حجرالحیّه : بفارسی مهرهٔ مارگویند قسمی ازآن بهم میرسد بقدرنصف فندقی ومایل بدرازی وبرنگ خاکستروبعضی سیاه وصلب ومخطّط بسه خط سفید وبعضی سفید وسست میباشد وقسمی معدنیست وبادمهره نامند ۰

وبعضی گویند : سنگیست ملوّن وازمعدن زبرجد بهم میرسد وجمعی گویند که زبرجداست وبهترین اوآنستکه چون برموضع گزیدهٔ ماربگذارند برموضع بچسبد وبعد از آن چون درشیراند ازند شیررامنجمد کند وچون جذب تمامی سم کرده باشد دیگرنچسبد ود رحین جذب سمّ لون اومتغیّرگرد د وبعد ازآنکه درشیراند ازند بحال آیند وازجهت گزیدن عقرب وهوام دیگرضعیف الفعل است وجهت دفع سنگ مثانه بغایت نافع ، و قدرشربتش تاسه قیراط وتعلیق مخطّط اوجهت صداع ولیثرغس نافعست ۰

حجرهندی : سنگی است که ازهند خیزد مایل بسیاهی وسرخی ونسائیده اومایل بسرخی وزردی وشادنهٔ هندی نامند وذرورا وجهت قطع خون بواسیروجراحات بی ـ عدیل وآشامیدن یکدانك وکمترآن جهت قطع خون اعضای باطنی وبواسیروجراحات وسمّ عقرب مفید است ۰

حجرمنفنی : بنون بعد ازمیم وقبل از فاءسنگی است که ازنواحی مصرآرند شبیه به سنگریزه وابلق ازالوان مختلفه طلای سائیدهٔ اوباآب باعث بیحسّی عضومیشود ۰

حجرابرام : سنگی است سیاه که ازود یك وظرف میسازند ودرخراسان بسیاراست جهت تقویت لثه ودندان ونزف الدّم موءثراست ۰

حجرالکزك : سنگیست بسیارسفید وازهند وازساحل دریای هندخیزد قبل از حکاکی باکدورت وبعد ازآن شفّاف وسفید میگردد وشبیه بحجرسلوان ۰

درآخرد ویّم سرد وخشك ورادع وجالی وجهت خفقان وغثیان وعطش والتهاب وذرورا وجهت رفع نزف الدّم واکتحال اوجهت رفع بیاض مزمن وتازه وازالهٔ آثار قروح چشم واعضاءوسنون اوجهت طلای دندان ورفع زردی اووجمیع امراض ردّیهٔ او ، و آشامیدن طعام وشراب درقدح اومورث سرور ورفع شرورمجالس ودا شتن اورافع نسیان وسحر وچشم بد ومورث دوستی مردان وزنان وگذا شتن اودرمنزل متباغضین بد ستوری که ندانند سبب الفت ایشان ونزد اهل هند بسیارمعتبراست ۰

حجرالمحك : سنگی است ثقیل الوزن وسیاه وگویند مایل بسفیدی نیزمیباشد وچون بخاردهان متواتر باورسد طعم زعفران ازاوظاهرگردد وچون باواعضارا بمالند چرکرازایل کند ۰

وبعضی ازآن سنگ پاترتیب دهند دردویّم سرد وخشك وجهت دردگرده ، و عسرنفس شرباوجهت دفع بیاض چشم باشیرمرضعه پسراکتحال بغایت نافع ، وقدر شربتش یکدانگست ۰

حجرالدّیك: سنگیست بقدر باقلی وازآن کوچکتروسفید مایل بتیرگی ودر شکم خروس متکوّن میگردد.

دردوّیم گرم ودراوّل خشك تعلیق وشرب اوجهت رفع حزن وهموم ووسواس و دردهن داشتن اوجهت رفع تشنگی وآشامیدن آبیکه اوراشسته باشند جهت تشنگی مفرط بغایت بیعدیلست.

حجرالنّار: سنگ آتش زنهاست، وسنگ چخماق نامند واقسام والوان مختلفه میباشد.

دراوّل سردودرسیّم خشك وذرور اوجهت تجفیف والتیام قروح عسرالانُدمال جمیع اعضاءنافع وتعلیق اوبرران زنان کهلته بسته باشند جهت عسرولادت مؤثّراست.

حجرالمغناطیس: سنگ آهن رباست وازانتهای عمّان وحوالی بحرهندخیزد وبهترین اولاجوردی صاف وزبونترین اوسیاهاست.

درسیّم گرم خشك ودراوّل گرم وگویند سرداست، وچون قوّهٔجاذبهٔاوازربودن آهن ساقط میشود وازمالیدن سپرز رفع قوّه اومیشود دراینحال هرگاه درخون گرم اندازند اعادهٔقوّه کند، خصوصادرخون بزنر اندازند وهرروز تغییرد هند تاسه روزو عرق ورطوبت نیزمسقط قوّاوست وشرب اومقوّی سپرزوجگرومزیل حصاه وفالج ونقرس و مفاصل وعرق النّساءوعسرولادت وباماءالعسل مسهل اخلاط غلیظه وباقوابض قاطع اسهال وذروراوجهت رفع مضرّت جراحات آلات آهنی زهردارعجیب الاثّروجهت قطع نزف الدّم والتیام جراحت ومحرق مغسول اودرجمیع افعال مثل شادنجست.

وقدرشربتش تانه قیراط وداشتن اودرحرپرسفید باعث قبول وجاه وهبهوقضای حاجاتودردست نگاهداشتن رافع گزازوردست وپاوتعلیق اوبطرف چپ جهة عسر ولادت وردزائیدن موثّراست.

وگویند چون حایض مسّ اوکند این اثرازوزایل میگردد وچون زحل درسنبلهباشد

واورا باگلاب شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند ومریّخ درمیزان بوده ازآهن نیز سرمهٔ ترتیب داده دیگری اکتحال نماید وشخص مکحول بمغناطیس مدّت مدید نظر درشخص مکحول بآهن کند بمرتبهٔ باعث محبّت ثانی باوّل گردد کمافوق اومتصوّرنباشد ومجرّب دانسته‌اند ۰

حجریونس : سنگیست شبیه ببورهٔ ارمنی وازآن پوچ تروملمّع ویانقطهای زرد ،و سفید گرم ومحلّل قوی وتدهین بروغن زیتونیکه درآن جوشانیده باشند جهت رفع ماندگی بسیارمفید است ۰

حجرالمثانه : سنگی است که‌در مثانه متولّد میشود گرم وخشك وآشامیدن اوجهت تفتیت سنگ گرده موثّروجهت سنگ مثانه بینفع است واکتحال اوجهت رفع بیاض چشم بیعدیلست ۰

حجرالحمام : جرمیست که‌در دیك حمّام متحجّرمیشود وتیره رنگ وسست وگرم و خشك وازادویهٔ قویّهٔ سرطان رحم است وضماد اوجهت رفع سرطان غیرمزمن موثّر ۰

حجرالبقر : سنگی است که‌در زهره وشیردان گاومتکوّن میشود وپادزهرگاوی و اندرزا نامند ومایل بسیاهی وبااندك برآقی وسست ومنقط بسیاهی وبعضی بزرد ی و باطن اومایل بسفیدی وزردی وبیشتردرگاوسیاه بهم میرسد وهرگاه متکوّن گردد چشم گاومایل بزردی وسفیدهٔ حدقهٔ اومستدیرگردیده لاغرمیشود واکثراوقات فریاد میزند ،و فادزهرمزبوربعضی پهن وبعضی طولانی وبعضی مدوّروآنچه درزهرهٔ اومتکوّن میشود ازیکدانگ تاچهارمثقال میباشد وقوتش تادوسال باقیست ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ودرافعال ازحجرالتّیس بغایت ضعیفترومحلّل ومسمّن مدرحیض وبول وجالی ومفتّت حصاه واکتحال اومقوّی باصره ورافع بیاض‌چشم وطلای‌او جهت بهق وبرص واثاروبوا سیروالتیام جراحات وباآب گشنیزجهت جمره ونملهٔ ساعیه‌و امثال آن وباشراب جهت رویانیدن موی سیاه درموضع برص ودا ءالثّعلب‌بعدازکندن

موی سفید ازمجرّبات است وسعوط یکعدس اوباآب چغندر جهت نزول آب وخوردن او هر روز بقدر وحبّه باجلّاب بعد ازحمام بلافاصله یاد رحمّام درچند روزواز عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن وازمجرّبات دانسته‌اند ومضرّمحرورین ومصدّع ومصلحش کتیرا ۰

وقدرشربتش تادوقیراط و یکمثقال اوقاتلست دردورهٔ گاومتکوّن شود وبزرگتر و سبکترود رافعال ضعیفتر ۰

حجرالایُل : سنگی است که در گاوکوهی متکوّن میشود ودرپادزهرمذکورشد ۰

حجرالحوت : جسمیست که در سرماهی متحجّرشود سفید وصلب وپهن میباشد گرم وحارود رریزاندن سنگ گرده بغایت قویست ۰

حجربحری : جسمیست سفید ومدوّر وصلب ودرجوف اودانه‌ایست که باعلی و اسفل حرکت میکند وازسواحل دریاخیزد وقسمی ازاکتمکت است وازیکدانگ تادودانگ اودرتفتیت حصاه هرعضوی بغایت موثّراست ۰

حجرالفُروج : سنگیست که مانند قیشوربر روی آب می‌ایستد وازاستنبول خیزدو مجفّف وقابض ویکدانگ اودرحال رفع سمّ عقرب میکند ۰

حجرالرّحی : سنگی است سیاه وباسوراخهامانند اسفنج باصلابت وازجبال طرف شرقی حلب خیزد ۰

درآخرسیّم گرم وخشک محلّل وحابس خون حیض وچون گرم کرده وسرکه‌را برآن ریخته عضورا ببخاراونگاهدارندباعث ازاله‌ٔورم ورافع نزف الدّم ورعاف وخون حیض ، و شستن مقعد بسرکه که درآن تافته اوراانداخته باشند جهت بروز مقعد ونطول اوجهت محکم نمودن اعصاب وقطع عرق ورفع اعیاو حمول جرم اوجهت بواسیرومنع حمل وطلای اوجهت استسقاءنافع است ۰

حجرارمنی : سنگی‌است لاجوردی اغبروبارملیه ونرم وملّمس وقسمی‌ازوسرخ وتیره

وازارمنیّه خیزد ۰

ودردوّیم گرم وخشك ومفرّح ومسهل قوّی سود اوانفع ازلاجورد واسلم از خربق سیاه وجالی گرده ومثانه وبالخاصیّه جهت جزام مفید ومستعمل مغسول اوست ومضرّ معده ومغثی ومصلحش کتیراوعسل وسلیخه وانیسون وقدرشربتش تانیم مثقال ، و بدلش لاجورد مغسول است ۰

حجرالیسر : سنگی است سفید ومدوّروصاف وازحجازخیزد وقسمی ازاکتمکت است وحجرالنسروحجرالعقاب نیزگویند چه درآشیان نسر وعقاب یافت میشود وامین الدّوله قائل این کلام است ۰

ومؤلّف تذکره اوراا کتمکت دانسته وظاهرآنستکه قسمی ازوباشد چه اکتمکت چهارقسم است دوقسم اوسیاه ودرحرف الف مذکورشد ودوقسم سفید وبالجملهآشامیدن قلیل اومدرّبول ومفتّت حصاه وتعلیق اومقوّی دل وبرمثانه مدرّبول است ۰

حجربارقی : سنگی شبیه بحجرخزفی وبقدرکف دست وسبك واندکی ازوجاذب آب کثیروبر روی آب ایستد وبعد ازجذب آن بقعرآب رود وچون درآفتاب بگذارند آب را پس دهد جهت استسقای زقی نافعست که چون موضعیراازحوالی ناف جراحت کرده برآن بندند جذب رطوبات کند ۰

حجرالخمار : قسمی ازخماهانست وچون رافع خماراست باین اسم نامیده اند ۰

حجرالابیض : سنگی است سفید وسائیدهٔ اومثل شیروجهت عسربول ودرجمیع آنچه فادزهر حیوانی نافع است بدستوراونافع وگویند اوحجرلبنی است ومراد اکسیریان ازحجرابیض زجاج انبیه است ۰

حجرالقیشور : سنگی است متخلخل وسفید شبیه باسفنج وبرروی آب ایستد و گویند نوعی اززبدالبحراست وسیاه اونیزمیباشد وازاسکندریّه واعمال مصرخیزد ۰

دراوّل گرم ودرسیّم خشك ومحلّل وحابس نزف الدّم وسرکهٔ کهاوراگرم کرده در

آن سرکه اند اخته‌باشند جهت ضیق النّفس وطلای اوجهت سترد ن موی و تحلیل رطوبات واستسقاء نافع وچون حکّ خطوط ازنوشتجات بآن کنند اصلامعلوم‌نگرد د و محرق اوجهت جلای د ند ان واستحکام لثه وبرد ن گوشت زیاد قروح‌غایره وشبکوری و رفع آثارومالید ن اومثل سنگ پابرکف پاجهت رفع صد اع وتقویت بصرموثّراست ۰

حجرالبشف : بفاءوبباءموّحده عبارت ازپشم فارسیست وآن سنگی‌است‌درغایت صلابت وبهترین اوزپتونیست پس سبزمایل بـه‌زرد ی پس سبزصاف وبعد ازآن‌سبز مایل بسفید ی است ۰

ود رآخرد ویّم سرد وخشك ومقوّی معد ه وقاطع نزف الدّم وزحیروقروح باطنی و خفقان وحرقةالبول شرباوبا شراب سفید مفتت حصاه وتعلیق اوبرگرد ن جهت خناق و برمعد ه ومری جهت تقویت معد ه وبرران جهت‌عسرولا د ت ود رد ست جهت سحر و رفع چشم بد وضررصاعقه موثّروگویند چون قمرد ربرج انثی با شد برآن صورت انسان‌نقش کنند تعلیق‌اوجهت جمیع اسم باطنی نافعست ، وبعضی د رتأثیرات د یگرکه‌مذکورشد نقش صورت انسان را شرط د انسته‌اند ، وقد راویکمثقال بود نرا برخی شرط مید انندو قد رشربتش یکد انگ ۰

حجرالخطاطیف : سنگی‌است بقد رسرانگشتی ومایل بزرد ی وازسرانـد یـب خیزد ۰

وگویند چون بچهّ خطاف رابزعفران زرد کنند اوگمان یرقان کرد ه آن سنگـربـه آشیانهٔ‌خود میآورد ۰

د رد ویّم گرم وخشك وشرباوطلاءبجهت یرقان مجرّب د انسته‌اند ومفتّت حصـاه مفتّح سد د وجهت خفقان نافعست وموءلّف مالا یسع تصریح نمود ه که‌آن سنگی‌است کـه چون بچهّ خطافراد رایّام افزونی نورماه شکم بشکافند د وعد د ازآن یابند ود رطیّ‌بیان خواصّ خطّاف مذکورخواهد شد ۰

حجرالاُحمر : نوعی ازالماس است به رنگ بیخ مرجان ویك دانك او سمّ قاتل است ۰

حجراناغلیطس : سنگی است سائیدهٔ اومثل خون وجهت دمعه وطرفه نافع است ۰

حجرلوقواغرفس : سنگی است که گازران بدان رخت میشویند سائیدهٔ اومجفّف بیلذع وجهت قطع سیلان موادّ و تجفیف جراحات واسهال ودردمثانه ونفث الدّم نافع است ۰

حجرالنّمر : سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ وبقدرمغزبادام وازآن کوچکتر وازپلنگ مادّه حاصل میشود وچون درشیراند ازند شیربریده میشود وطلای او جهت جراحات وتعلیق اوجهت منع آبستنی زنان موءثّراست ۰

حجرالسطریط : سنگ مرمراست ضمادمحرق اوبازفت جهت تحلیل اورام صلبه وباموم روغن جهت دردفم معده وسنون اوجهت تقویت لثه نافع است ۰

حجرالرّخام : سنگ سستی است که برقبرهانصب کنند واقسام میباشد ومراد ازو قسم سفیداست ۰

درآخرد ویّم سرد وخشك ورادع وقاطع نزف الدّم وجهت جراحات وباسرکه جهة تحلیل اورام ورفع استسقاءبإصمغ ونوشادرجهت بهق وآثاروذ رورا وجهت خون بواسیر وآشامیدن مسحوق اوباعسل هرروز بقدریکمثقال جهت رفع دملهای دموی موءثّراست وگویند آشامیدن سنگ مقابرکه منقوش بنوشته‌ها باشد باعث نسیان وشرب اوروزشنبه و چهارشنبه‌قبل‌ازطلوع شمس باسم معشوق وقصد رفع‌عشق رافع تعشّق است ۰

حجرالاُسود : باصطلاح اهل صناعت موی سراست ۰

حجرالیرقان : حجرالخطاطیف است ۰

حجرالزّناد وحجرالاُصم : حجرالنّاراست ۰

حجرالپاد زهر : حجرالحیّه است ۰

حجرالسّم : پاد زهرمعد نیست ۰

حجران : باصطلاح اکسیریان طلاونقره است ۰

حجراللّازورد : لاجورد است ۰

حجرالحدید وحجرالهنود : حجرمغناطیس است ۰

حجرالعاج : حجراعرابیست ۰

حجرلحاقیطوس : حجر غاغاطیس است ۰

حجرالماء : سنباذجست وگویند اسم شبه است ۰

حجرالمصفّی : شبه است ۰

حجرالاثدا : حجرالمسّ است ۰

حجرالدّم وحجرالطّور : شادنجست ۰

حجرالنّوروحجرالرّوشنائی : ارشد است ۰

حجرعراقی : حجرالمحك است ۰

حجرمشویّه : کلس است ۰

حجرالنّساءوحجرالماسکه وحجرالولاده : اکتمکت است ۰

حجرالهبت وحجرالنّسروحجرالعقاب : حجرالیسروحجرالبحریرا شامل است ۰

حجرالشّقاق وحجرالشعر : حجرالقیشوراست ۰

وحجرالرّجل وحجرالحکاك : نیزنامند ۰

حجرشجری : بسدّاست ۰

حجرالتیس : پاد زهرحیوانیست ۰

حجرالبلور : بلّوراست ۰

حجرحدیدی : خماهانست ۰

حجرالزّیتون : حجرالیهود است ۰

حجرافروی : حجرالاُفروج است ۰
حجرالزّیبق : زنجفرمخلوق است ۰
حجل : قیح است ۰
حجرالاُسیوس : اسیوس است ۰
الحاءمع الدّال :

حدید : بفارسی آهن نامند ونروماده میباشد نراوفولاد وماده اونرم آهن است درد وّیم گرم ودرسیّم خشك اند وفولاد طبیعی را شابورقان ومصنوع ازنرم آهن راا سطام نامند وچون شاخ سوختهٔ بزو حجرالرّخام راباالسّویه برآهن مالیده درآتش سرخ کنند بسیارنرم میشود و قسرعبارت ازوست وهرگاه بارصاص یامرقشیشایارهج الفاریازرنیخ ــ بگدازند بمرتبهٔ رصاص زودگدارشود بید ستورچون بانحاس بگدارند وبعد ازآن باشوره نحاس راازوبسوزانند بغایت زودگدازگرد دوفولاد مصنوع که متعارف وبسیاراست طریق ساختن آنستکه آهن متعارف رادرکورهٔ مخصوصهٔ بآتش بسیارتند تایکهفته بتابند ، و حنظل وصبروهرچه درتلخی قوی باشد بازهرهٔ حیوانات سائیده برو ریخته آنمقدار بتابند که درجسم اوداخل شود ۰

وگویند : چون آهن راتافته یکبار روغن کنجد تطفیه کنند وبادیگرد رآب اطفاء نمایند اقسام آهن رامثل آهن ربابخود جذب کند وآب آهن تافته بغایت مقوّی باه و قابض وجهت جراحت امعاءواسهال مزمن بواسیری و ورم سپرز وتقویت معده وسلس البول ودرد مقعد وگزیدن سگ دیوانه ورفع زردی رخساروهیضه نافع وشراب بآهن تافته درورفع خفقان واستسقاءوضعف جگرومعده وباه قویترازآب تفته است ودوغ بآهن تافته دراسهال دموی ونزف حیض واسترخای مقعد قویتراست وخبث الحدید وزعفران الحدید انشاءاللّه مذکورخواهد شد ۰

حدّات : بفارسی غلیواج وبترکی جلقان نامند دردوّیم گرم وخشك وگویند درا

اوّل خشکست ، مطبوخ اوباگند نا ومد اومت خورد ن اوقاطع بواسیراست وآشامید ن — قد ری ازمحرق اوکه مجموع را سوزانیده باشند بااند کی مشك وگلاب جهت ربو و ضیق النّفس وسعال مزمن مجرّب د انسته‌اند ومطبوخ مغزاوباگند ناو عسل جهت زحیر ، و بواسیروسوختهٔ پراوبقد ریکد انك تا د ود انك باآب آشامید ن جهت نقرس بیعد یلست ومجرّبست ود ر رفع غد د بلغمی وسلعه بیعد یل وتد هین بروغنی که بیضهٔ اورا د ر آن بسیارجوشانیده باشند تامهرآشده باشد جهت برص مجرّب د انسته‌اند وجهت فالج و نقرس وتقویت اعصاب نافع وخون اوجهت ربوواکتحال زهرهٔ اوکه خشك کرده باشند با آب سه میل د رچشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت رفع سمّ هوام مجرّب د انسته‌اند خصوصاچون د رآب باد یان سه هفته د رآفتاب گذاشته باشند وچون چشم اورا د ر زیر بالین کسی گذارند که‌اوند انسته‌باشد مانع خواب اومیشود .

حد ق : اسم باد نجانست وباین اسم چیزی راکه شبیه بباد نجان‌باشد مینامند وآن ثمرنباتیست بقد رجوزماثل بیخاروبید انه ود رتابستان بهم میرسد وزود فاسد میشود ونبات اوازنبات باد نجان اند ك بزرگتروورسید هٔ مزاوزرد واهل قد س اورا باد نجان برّی واهل حجازشوکة العقرب نامند .

د رد وّیم گرم وخشك واهل شام جامه باوشویند بسیارجالی وقایم مقام صابون و بخوراوجهت بواسیربیعد یل وطلای حجازی اوراجهت گزید ن هوام وعقرب ازمجرّبات شمرده‌اند وتد هین روغنیکه د رآن جوشیده باشند جهت اعیا تقویت بد ن‌ود رد گوش نافع وحمول اوباعسل جهت کرم مقعد موثّروخورد ن اوباخطرمورث کرب ومصلحش — سکنجبین است .

حد ید الصّینی : خماهان است .

حدّ : جلناراست .

حدج : حنظل است .

حد قی : هرگلی که مستد یروشبیه بچشم باشد .

الحاء مع الرّاء :

حرمل : بلغت سریانی نوعی ازسداب کوهیست وبفارسی اسپند نامند نبات او بقدر زرعی میشود وازیك بوته چندین شاخ میروید وبرگش مایل بتدویرو غلاف دانه‌های اومدوّرومثلث الاضلاع بسه خط وبااندکی سرخی وتخمش سیاه مثل خردل وثقیل الرّایحه وازمطلق حرمل مراد اوست وقسمی ازآنرا برگ مثل برگ پیه وازآن کوچکتروما یل بسفیدی وگلش مثل یاسمین سفید وغلاف دانهٔ اوطویل وحرمل ابیض باعتبار غلاف اونامند .

درسیّم گرم ودردوّیم خشك وقوتش تاچهارسال باقی میماند ولطیف ومحلّل ریاح امعاء ومواد غلیظه ومبهّی ومسمّن ومدرّبول وحیض وشیرومسهل سودا وبلغم غلیظ وحبّ القرع وجالی سینه وشش ازلزوجات ونقوع اوجهت تحلیل سودا وصاف کردن خون ونرم داشتن طبع وجرم اوجهت مصروع وتسخین بدن واعصاب دماغ ورفع قولنج وعرق النّساء وفالج وامراض باردهٔ واستسقاء ورفع جنون واعیاوسدد ویرقان ونسیان نافع وچون یکوقیهٔ آنراکوبیده باچهارا وقیهٔ آب بجوشانند وآب اورا باسه اوقیه عسل ودواوقیه روغن کنجد بنوشند مقیٔ قوی وبیغایله است ودرتنقیهٔ سینه واعالی بدن ازلزوجات وضیق النّفس و سعال رطوبی بیعدیل وهرگاه بقدریکرطل اورا درشراب یاآب انگورکه بقدرسی رطل باشد بجوشانند تابربع رسد و روزی دواوقیه ازآن تاسی روزبنوشند جهت رفع صداع مزمن مجرّب دانسته‌اند واعادهٔ حمل زنانیکه دروقتی حامله میشده باشند وبعد ازآن نشونـد مینماید وباید سه روز متوالی ازآن مطبوخ بنوشند وچون پانزده روزصاحب عرق النّسـاء هرشب یکمثقال ونیم ازحرمل ناکوفته تناول نماید رفع آن علّت گردد ومجرّبست وچون با تخم کتان مخلوط نموده باعسل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النّفس بیعدیل است .

وچون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت حصاه نمایند واکتحال اوبازعفران وزهـرهٔ مرغ خانگی وعسل وشراب وآب بادیان سبزجهت رفع ضعف بصرامتلائی ونطول مطبوخ

اوجهت تقویت اعضاوسیاه کردن موی وازالهٔخد رومطبوخ اوباآب و روغن کنجد ومداومت اکل اوجهت رفع امراض جگروسل وضماد اوباروغن شبت برناف وتهیگاه جهت قولنج مزمن وسعوط عصارهٔوآب مطبوخ اوجهت قطع نزله وحمرهٔچشم وقطوراوکه درآب تسرب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت گرانی سامعه وکری ودوی وطنین وبخوراو جهت دردندان وتعلیق اودرلثّهٔکبود رافع سحروگویند افشانیدن اودرخانه باعث فرقه و بخوراومبطل این اثر است ومورث غثیان وصداع ومضرّمحروربن ومصلحش ربوب میوه‌های ترش وسکنجبین وترشیهاوقدرشربتش ازیکمثقال تادومثقال وبدلش قردمانا ۰

وگویند : تخم سداب است وحمول بیخ اوکه باروغن ایرساسائیده باشند مفتح افواه عروق وخون بواسیراست وروغن اودرسیّم گرم ومحرّك باه ومفتّح سدّهٔدماغی وجهت فالج ولقوه وصرع ورعشه ورياح اعصاب شرباوضماد انافع وحقنهٔآن جهت عرق النّساءودردکمر وبرودت‌گرده ورحم مفید است ۰

حرّیت : بیای تحتانی وتای فوقانی نباتیست که برزمین پهن میشود وبرگش دراز وباریك ومابین اوراق طویل برگهای کوچك ۰

درسیّم گرم وخشك ومفتّح سد دوجهت بدی هضم ورفع بخاردهان وخوشبو کردن دهن ورفع اقسام دردهای شکم وقولنج نافعست ومصدع ومصلحش گشنیزوقدرشربتش‌تا سه درهم وبدلش برنجاسف است وچون گوسفند ازآن بخورد گوشت وشیراولذیذ ، و خوشبومیشود ۰

حرمله : نباتیست حجازی وازجملهٔتیوعات وبقدرقامتی وپرشیروبرگش دراز و از برگ بسید کوچکتروتیره رنگ وضماد اوجهت جرب بسیارموءثّرد انسته‌اند ۰

حرف : اسم نبطی حبّ الرّشاد ونبات اوست وازجنس تره تیزك وبری‌وبستانی میباشد ورشاد قسم بستانی ومأکول است ودرجرجیرصفت اومذکورشد وتخمش‌اشقر و با طول وبرگش مایل بتدویر وباتشریف ونبات اودردوّیم گرم وخشك وملّطف وکشندهٔکرم

معده وحبّ القرع ومحلّل ریاح ومنقطع بلغم وخشك اوقریب الفعل باتخم اوومضرّمعده و مثانه وموروث تقطیرالبول ومصلحش کاسنی وبرّی اوشدید الحرافه وشبیه به بستانی واز آن بزرگتروقویترازآن درافعال وبدستورتخم اونسبت به بستانی اقوی ومستعمل بستانی اوست ۰ .

وتخم بستانی درسیم گرم وخشك وبغایت محرّك باه ومدرّبول ومحلّل ورم سپرز و قاتل جنین واقسام کرم ومقوّی ذهن وتریاق هوام ومخرج فضول سینه وبجهت انحدار بلغم خام بطرف مثانه ورفع استرخای بدن واخراج موادّ فاسده ورفع سیلان چرك امعاء ومعده وتقویت اشتهاءواستیصال سودا ورطوبت غلیظه وتفتیح سدد وباآب گرم جهة قولنج وباعسل جهت سرفه ودرد پهلوکه ازخلط غلیظ باشد وبازرده تخم نیمبرشت وعسل جهة شکاف عضل سینه وتقویت موادّ یکه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد وبود اده ءاو بغایت قابض وجهت سحج واسهال بلغمی نافع ومضرّگرده ومعده ومصلحش شکر وخبّازی، و بدلش حرمل وتخم تره تیزك ۰

وقدرشربتش تاچهاردرهم وباتخم نیمبرشت بغایت مبهّی ومصلح سینه و جابر شکستگی اعضاوباشیربزبقدردودرهم تاده یوم جهت ازاله ءبرص بغایت موءثّراست بشرط نهایت امساك ازاطعمه ونطول وشرب اوجهت منع ریختن موی وضماداومسکّن درد ــ گزیدن عقرب وباعسل جهت ورم سپرزوجرب متقرّح وقروح شهدیّه سروقوباونارفارسی ، و ریختن موی وباسویق وسرکه جهت عرق النّساءواورام حارّه وباآب ونمك جهت نضج دمل وباسرکه جهت بهق وبرص مفید وباخون خطّاف جهت رنگ کردن وضح که هرگز زایل نشود وبازفت جهت دردسرکهنه وباخارجهت دردا سافل وکمرگاه وباصابون وعسل جهت نمش مجرّب ودرانفجاردر بیله موءثّراست ونطول طبیخ اوجهت پاك کردن چرك تحت موی ورفع رطوبات لزجه مفید ۰

حرف بابلی : نبات اوبقدرشبری وبرگش شبیه ببرگ ترب وباخشونت وگلش زرد و

تخمش مفید ومدّورود رتنکابن خاصّ تره ود رمازند ران کوله‌تره وشاه‌تره‌نامند گرمتروتند تر ازحرف نبطی که حبّ الرّشاد باشد ومد رحیض ومفسد جنین ومخرج اوومفتجرد بیله وجهة امراض بارده وعرق النّساءومقیءقوی ومسهل خون سبب شدّه تفتیح وجذب ود رسایر افعال قویترازحرف بستانی وشانزده قیراط گل اومسهل‌ومقیءاخلاط مربّه وقد رشربتش یکد رهم است ۰

حرف ابیض : گویند قسمی ازحرف بستانیست‌عریض الورق وبیخش بزرگ و گلش سفید وحارّه اوکمترازرشاد وخرد ل سفید وخرد ل فارسی نامند وبعضی حرف باماءرا باین اسماءمسمّی دانند ومنشف رطوبات وآروغ‌آرنده ود رسایرافعال مثل رشاد است ۰

حرف السّطوح : حرف مشرقیست ۰

حرف مسرقی : قسمی ازحرف بستانی است بقد رزرعی‌وباشاخه‌های‌باریك و برگ اوازجانبین مثل نبات خرنوب وشبیه ببرگ شبطرج وازآن نرم تروسفید تروثمرش مثل‌فلکه وتخمش سفید وقریب بخرد ل ود رحدّت‌قائم مقام فلفل ود راطعمه بد ل اووگلش سفید و د راطراف شعبهاود رجمیع افعال قویترازحرف بستانی ومطبوخ نبات اوبانبات جوجهة نزلات ورفع اخلاط سینه وتحلیل نفخ موثّراست ۰

حرف الماء : نباتیست که‌د رکنارآبها میروید وبرگش شبیه ببرگ تره‌تیزك ود راوّل‌ـ تکوین مستد یرود رآخربا تشریف میشود واو غیرجرجیرالماء است چه جرجیرالماء د ر میان آبهای ایستاده میروید وبرگش بیتشریف است ۰

تازهٔاود ردّویم‌گرم وخشك ویابس اود رسیّم ومسخّن ومدرّبول وحیض وجهت ـ علّتهای بارده باطنی وضماد ش جهت قروح وثبوروکلف نافع است ۰

حرشف : اسم نبطی وبعربی هشیرنامند وبفارسی کنکراست بستانی او را برگ بزرگترازبرگ کاهووبارطوبت چسبنده‌ملس ومایل بسیاهی وساقش بقد رانگشتی و تاد و زرع طول اوود رسراوچتری شبیه بسیبی مجتمع ازاجزای زرد رنگ وبیخش مایل بسرخی

وبالزوجه وتخمش طولانی وازجوبزرگتر ·

دردوّیم گرم ودراوّل خشك وگویند دراوّل تراست وبارطوبت فضلیّه ومبهّی و مدّر بول وحابس طبع ومسخّن گرده ومثانه ومحرّك جماع ومحلّل رياح وهاضم غذا وجهة قرحهٔ شش وانقباض اطراف عضل وجراحت امعاء وضماد اوجهت داءالثّعلب وخوشبوكردن ــ عرق وموم روغنی كه باسه مثل اوآب كنكرممزوج كرده باشند بجهت تحليل اورام صلبه سريع الاثروجهت برص نافع ونطول اوجهت خارش بدن وضماد بيخ اوجهت سوختگی آتش و التوای عصب مفيد ومضرّد ماغ و مولّد سودا ونفاخ ومصلحش ادويهٔ حارّه وروغن وسركه است وقسم بزّی راكه مرادازمطلق حرشف اوست برگ سياه تروكوچكتروساقش پربرگ وخارش تند تروبرسرش چيزی بقدرانا روخاردا روبيخش سياه و غليظ ·

ودراوّل خشك ودرآخر دوّيم گرم ودرجميع خواصّ قويترازبستانی ومصلح مواد متعفّنه ومخرج مواد غليظهٔ سينه است ومضرّ محرورين ومصلحش سركه وترشيها است وطلای اجزای لطيفهٔ گل اوباسركه جهت جرب ونطول طبيخ جميع اجزای اوجهت خزازورفع قمّل نافع است وقسمی ازبزّی كه بيساق وكوچك وپرخاراست خويغ نامند محلّل ومقیٔ است وصمغ حرشف رابفارسی كنكرزد نامند وانشاءالله تعالی مذكورخواهد شد ·

حردون : حيوانيست شبيه بوزغه وورل بزّی وازآن بسيار كوچكترمثل مار كوچكی ، دست وپادارد وسرش باريك وطولانی ودرعرض روزی متلوّن بالوان مختلفه ميگردد ·

ودرطبرستان ماچه كول ودراصفهان مال مالی نامند وازجملهٔ سموم است ودرخانه‌ها وكوهها يافت ميشود ·

درسيّم گرم وخشك وتعليق دل اوكه درلتهٔ سياه بسته باشند جهت طبع ربع و طلای جلد محرق اوباعسل بيحس كنندهٔ اعضاء است بحدّی كه ازقطع وضرب متألّم نگردد واكتحال خون اوجهت تقويت باصره وسرگين اوجهت بياض وحكّهٔ چشم وضماد اوجهت تنقيه بشره ورفع جميع آثارمفيد است وسرگين اوسفيد وسبك ودربوی شبيه بشراب ميباشد وامين الدّوله فرموده كه ضماد پيه وگوشت اوموبرامبرد وتعليق حردون برباز وری راست

مهیّج باه وشهوت جماع است وبدستورتعلیق پشت اوکه قریب بگرده اوباشد برکمرشخص باعث شده قوّت جماع است ۰

وازمحمّد بن احمد نقل نموده که خوردن یکقیراط ازچشم راست اوکه خشك کرده باشند باآب سداب البتّه قاطع منی است وازچشم چپ اوبانخود سیاه مطبوخ ودواستار روغن گاوبغایت محرّك باه ومسخّن گرده ۰

وچون حردونی راباسم صاحب عرق النّساءصید کرده باشند رك باطن ران اورا ــ جسته موضع راشکافته آن رگ راباسم صاحب عرق النّساءقطع کند وبعد ازآن باد ست ریزه نماید بدون آلتی بالخاصیّه رفع آن علّت میشود وگوید مجربّست ومکرّربصحّت رسیده ، و خوردن گوشت ومرق اومورث جذام است ۰

حربا : بفارسی آفتاب پرست گویند اوحیوانیست شبیه بموش ودنبالش بلند وموی اوافشان ونظراوهمیشه بآفتاب ۰

درچهارم گرم وخشك وازجملهٔ سموم وخون اومانع روئیدن موئی که کنده باشند و رفع آثارجلد وطلای آب مطبوخ اورنگ بدن راتاچند روز سبزمیدارد وگوشت اومورث سلّ دق است ویکدرهم اوکشنده ۰

حرجوان : ملخ بی بالست ودرجراد مذکورشد ۰

حرزه البقر : حجرالبقراست ۰

حرزه الحمار : حجرالحماراست ۰

حرجل : ملخ بزرگ سبزاست ۰

حریث : بثای مثلّثه ماریاهی است ۰

حریق املس : بلغت اندلس حلبوب رانامند ۰

حر : بضمّ حاخاك خالص وبکسروفتح حاخاك مشکدانست ۰

حریضه : طعامی است که بفارسی کاچی گویند ۰

حرمل ابیض وحرمل : قسمی ازحرمل است ۰

حرمد : طین سیاه است وآنچه لون ورایحهٔ اومتغیّرشده باشد .

حرمط : اسم عربی آزاد درخت است .

حرمانه : اسم نبطی مریاقین است که حرنیل نیزگویند .

حرشاوحرثا : بشین وثاءمثلّثه خردل بریّست .

حرض : اشنانست .

حریر : ابریشم است .

حرنقان : اسم مشك است .

حرب : طلع است .

حراب : اسم عربی اشترغازاست .

حرزالشّیاطین : علف آطریلال است .

حربه : لوعجید بطوس است .

الحاءمع الزّاء :

حزا : برّی وبستانی میباشد وازمطلق اومراد بستانی است ودرمازندران اناریجه گویند ساقش بقدرانگشتی وازآن باریکتروشاخه‌های اوباریك ومنشعب ازبالای ساق میشود وقبّهٔ زردك وبری اومایل بزردی وتخمش عریض ومایل بطول وتند طعم وباعطریّه وبرگش شبیه ببرگ گشنیزوازآن بسیارریزه‌تروبیخش شبیه بزردك وسفید وبااندك تندی وطعم‌لو بدستوربرگ اوومرکّب ازطعم زردك ورازیانه ومهاربحث وسعید جرجانی .

وابن تلمیذ گویند که : درطبرستان اوراجعفری نامند وظاهراجعفری قسمی ازبرّی اوباشد چنانکه مشاهده شده .

دراوّل دوّیم گرم وخشك وهاضم ومدرّبول وحیض وکاسرریاح ومعطّش وجهت رفع سم بارد وهوام وبدبوئی دهان وتقویت باه‌نافع ومصدّع وموجب رمد وجرب وثبورمحرورین ومصلحش سویق وآب سرد وکاسنی وترشیهاوبقول باردهاست .

حزابری: وحزاءنیزگویند دوقسم میباشد ، وازجملهٔ سداب برّی شمرده اند یکقسم اوراد رمازندران جعفری گویند برگش شبیه ببرگ کرفس وبقدربرگ گشنیزوتخم اوسبز و خوشبووبهترین اقسام وگرمترازبستانی وجهت ریاح وادویهٔ قتّاله بارده وسمّ عقرب وتقویهٔ هاضمه ومجفّف منی است وقسم دیگررا ساقش باریك وبقد رزرعی وپرکره وبرگش شبیه‌ببرگ سداب وبازغب وخوشبو طعم اوتلخ وتخمش شبیه بانجدان وزوفراعبارت ازتخم او است وبفارسی دیناروبه نامند ۰

درسیم گرم وخشك ونایب مناب جاوشیراست ومقوّی معده وجگرومحلّل ریاح ، و هاضمه ومفتّح سدّه وجگروسپرزومسخّن گرده ومسمّن اوومقوّی ومنعی مثانه ومجاری بول ورافع خماروبوئیدن اوجهت زکام ورطوبات دماغی وبرودت دماغ وضماد اوجهت تسکین درد و ورم بواسیروطلای گل اووبرگ اوباعسل جهت جراحات وآکله وضماد جمیع اجزای اوباشراب یاروغن بنفشه جهت رفع سمّ هوام ونیم درهم اوبااندك شراب جهت گزیدن هوام شربانافع است وجالینوس بالخاصّیه اوراجهت سعال یابس مفید میداند وتخمش درافعال قویترازاکثراجزای اوست ومضرّسرومجفّف منی ومصلحش بادرنجبویه وبدلش سدابست هرگاه ازاجزای دیگرحزایافت نشود وقدرشربتش تاسه درهم وازتخم او یایك مثقال ۰

حزازالصّخر: چیزیست که‌برروی‌سنگهای نمناك متکوّن میشود سبزمایل‌بسفیدی‌وچون بدست‌بمالند برنگ‌حنامشابه‌گردد ودرمصرحناقریش‌وبفارسی‌گلسنگ‌وبدیلمی‌سنگ‌حنا گویند سرد وخشك باقوهٔ جالیه وضماد اوجهت اقسام قوباوقطع نزف الدّم وتسکین‌حرارت‌اعضا و اورام حارّه و ورم زبان و باعسل جهت یرقان نافع است ۰

حزنیل: لغت‌عربیست وکف الدّابه وکفّ النّسروبیونانی مریافان نامند ومرادازو بیخی است سطبروسفیدمایل بتیرگی وزردی وطعم اوشیرین مایل بتلخی وامین‌الدّوله نوعی ازبهمن سفیددانسته ونبات اوانبوه وبرگش شبیه ببرگ سیب وازآن عریضترومزغّب

وساق مجوفی ازوسط اورسته مابین زردی وسرخی ومزغب وبرگهای ریزه احاطهٔ ساق نموده بلندی اوتاد وزرع ومنحرف بجهت اسفل بحدّیکه ملاصق زمین باشدودر سراو چیزی متخلخل مثل اسفنج ودرونش بااندك رطوبت وخارهای ریزه دراطراف اووگلش مایل بسفیدی وزردی وتخمش محیط ساق اومثل فراسیون وبی‌شعبه وشاخ ومنبت او نزدیك آبهادربلاد شام وکوهها وبیت المقدّس وطبرستان وبهترین اونرم تندبوی — شیرین است ۰

دروسط دویّم خشك ودراوّل سیم گرم وباتریاقیّه وقوّتش تابیست سال باقیست و مفتح ومحلّل وملطّف اخلاط ومبّهی ومقوّی احشاءوجهت رفع صداع کهنه ومنع تصاعد بخاروتقویت دماغ و قطع نزلات ورمدودردلهاه وسینه وسعال وربووضیق النّفس وقولنج ورياح غليظه وضعف جگروسپرزوباعسل جهت حصاه ومداومت اوتایکهفته ودوهفته جهت استسقاءلحمی وزقی وسکنجبین جهت نیکوکردن رخسا روبامغزتخم خربزه جهت گرده و باگلنارجهت قطع سیلان خون وباآب گندنا جهت ساقط کردن بواسیرومداومت خوردن باآب کرفس جهت تحلیل آنچه درانثیان بهمرسد وباصبرجهت رفع مفاصل وعرق النّساء وضماد مطبوخ مهرّای اوباسداب وسیرود رروغن زیتون جهت فالج ولقوه وخدروعرق النسا وقطورد رگوش جهت گرانی سامعه واکتحال اوجهت قطع بیاض وناخنه و سلاق و آشامیدن اوجهت سموم حیوانی ونباتی وتقویت باه اجماع اطبّااست خصوصاباشراب و بدستورطلاکردن اووآشامیدن منقوع اودرشیرتازه بقدریکشب موجب عدم تأثیرسمومست تامدّت بکسال وگویند تامدّت العمروباآب ونمك جهت سقطه وضماد تازه وخشك اوجهت منع ورم جراحات والتیام اوبغایت مفید ۰

وگویند مضرّریه است ومصلحش انیسون وقدرشربتش ازیکمثقال تادومثقال ومؤلّف مالا یسع بیان نموده که صنفی ازآن درشام بهم میرسدکه شبیه بسورنجان وصلب است ورفع اثرسموم رادرعرض سبامخصوص اودانسته‌اند ۰

حزم : سراج القطریست ۰

الحاء مع السّین :

حسك : بفارسی خارخسك نامند برّی وبستانی میباشد وبستانی بهتر است شبیه به نبات هندوانه وشلخه‌های اومنبسط برروی زمین وبرگش شبیه ببرگ زیتون وشاخه‌های اوخاردار وثمرش صلب وسه پهلووازنخود کوچکتروسفید واطراف اوتند مرکّب القوی وخشکی او غالب وجالی ومدرّبول ومسکّن درد مثانه وافزایندهٔ منی ومفتّت حصاه ومنضج ورادع و ملیّن ورافع قولنج حارّوبا شراب جهت ادویهٔ سمیّه وضماد وعصارهٔ وطبیخ اوجهت روع ورم حارّ ومنع حدوث اوورپختن مواد باعضاء باعسل جهت قلاع وعفونت دهان و ورم عضل حلقوم ودردلثه واکتحال عصارهٔ اومبرود ومجفّف ورادع است ودرمثقال عصارهٔ خشك برّی اوبا شراب جهت سمّ افعی وپاشیدن آب طبیخ اوجهت برطرف شدن کیك بغایت مؤثّر وچون نخود رادرآب تازهٔ اومکرّر پرورده کنند درتقویت باه بیعدیل ۰

وقدرشربتش تا پنجدرهم ومضرّ سرومصلحش بادام وروغن کنجد است وتخم آن در افعال مثل عصارهٔ اوست و روغن اوکه ازآب او وروغن کنجد ترتیب داده باشند طلانمودن وحقنهٔ اووآشامیدن اوجهت تقویت باه ودردمفاصل ونیکوکردن رنگ رخسارودردکمر و دردگرده وعسربول وچکانیدن ومالیدن اودراحلیل وعانه وکمرجهت حصاه‌گرد ومثانه مؤثّر ۰

وقدرشربتش هفت مثقال است ، بامفتحج یانبیذ عسل وچون خسکدانه رابا شیر تازه سه باریخته خشك کنند درتقویت باه بیعدیل است ۰

حسوّ : بتشدید واو اسم مایعاتیست که ازحبوب وغیراوترتیب دهند وبطریق قهوه توان خورد ۰

حسل : بفتح اوّل ودوّیم گیاهیست شبیه بضعتروبرگش درازتر وبزرگتروتیره رنگ وبیونانی حسمی گویند ۰

ودردوّیم گرم وخشك وپختهٔ اومقوّی معده وهاضم ومصلح طعام فاسد شده ، و جهت خوشبوئی دهان وآروغ وباشراب جهت گزیدن رتیلا وعقرب مفید وقدر شربتش پنجدرهم است واستعمال زیاده نیزجایزاست ۰

حسل : بکسراوّل وسکون ثانی اسم بچه سوسمار است ۰

حسکه : بلغت مصربستیباج است ۰

حسن لبه : اسم فارسی حصی لبانست ۰

حسن یوسف : اسم فارسی ماشیش است ۰

الحاءمع الشّین :

حشیشه الزّجاج : گیاهیست که درشوره زارومحوطها میروید وشاخه‌های اوباریك ومایل بسرخی وبرگش خشن ومزغب وبرشاخه‌های اوچیزی شبیه بتخم وبقدربرنج وخشن وبسیار تلخ وبرجامه میچسبد ۰

دردوّیم سرد وترومحلّل اورام ورادع ومفتح سدّه وجالی وقابض وچرك زجاج بالکلیّه زایل میکند وازاینجهت باین اسم مسمّی است وزایل کنندهٔ بواسیر ودواوقیه عصارهٔ اوباشکرو عسل جهت سرفهٔ کهنه بسیارمؤثّرو ضمادعصارهٔ اوجهت اورام حارّه و باسفیداب جهت جمره ونمله وباقیروطی و روغن حناوباپیه بزجهت نقرس ومالیدن ــ برگ اوجهت قوباو غرغرهٔ اوجهت ورم لوزتین وباروغن گل جهت دردگوش مفید و مضرّ سردمصلحش نبات وخشخاش وقدرشربتش تادودرهم است ۰

حشیشه : اسم اصطلاحی قنّب است ،

حشیشه الدّاخس : گیاهیست منبتش سنگلاخ وبرگش شبیه ببرگ عدس وازآن بزرگتر ۰درآخردویم گرم وخشك ومحلّل ولطیف وضمادا وجهت داخس وقروح شهدیّه نافع است ۰

حشیشه العلق : امین الدّوله گوید که : اورادرگیلان خنش نامند وازجمله پودنه

است ، ودرمازندران اوجی گویند واوشبیه بسوسنبراست ومایل بسیاهی وخوشبوست وبالخاصیّه اخراج زلوی درحلق مانده نماید ودرسایرافعال قویترازاقسام‌فودنج است.

حشیشه العقرب : صامریوماست وبلغت حجازبولا مونیونست .

حشیشه الکلب : فراسیونست .

حشیشه البرص : گیاه آطریلال است .

حشیشه الخراسانیه : وخشیزك است .

حشیشه الطّحال : و حشیشه الدّود اسقولوقندریونست وحیوانیرانیز به اسم اخیرنامندکه درقدیم مشهوربااربعه واربعین بوده والحال سبعه وسبعین خوانند .

حشیشه السّلحفاه : وحشیشه اللحاه : آلسن است .

حشیشه البراغیث : بلغت شام گیاه دوقس رانامندودرعراق مرادازو گیاهی است که کیك رادفع میکند ودرطبرستان کیك داشن نامندوقسمی ازدوقس شمرده‌اند

حشیشه المعدن : گیاهیست سفیدوصلب قریب بسنگ وچون شکسته شود ــ اجزای اوریزه میگردد وباروغن چون‌مشتعل گردد شعلهٔ اوبرطرف نمیشود وریش‌سمندر نامندوداخل ضمادات ملوکی میکنندواوجالی ومورث صحّت وطراوتست .

حشیشه الاورام : امدریونست .

حشیشه السّلطان : حرف ابیض است .

حشیشه الاُسد : اسدالعدس است .

حشیشه السّعال : فنجریونست .

حشیشه الافعی : بلسکی است .

حشیشه السّنور : بادرنجبویه است .

حشفیفل : شقاقل است .

الحاءمع الصّاد :

حصرم : بکسراوّل وفتح ثالث بفارسی غوره نامندوآن انگورنارس سبزاست .

در اوّل دویم سرد ودر آخر آن خشك و عصارهٔ آن سرد وخشك ومطفی حرارت خون وصفرا وقامع صفرا ومقطع بلغم معده ومقوّی جگر وبدن وحابس طبع ومانع انصباب مواد ورافع سستی اعضاء وتشنگی وضماد خشك او جهت خوشبوکردن عرق وجوشش بدن وحصف وخارش وسستی بدن نافع ومضعف معدهٔ سرد ومضرّباه ومولّد ریاح ومغص ، و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف ومصلحش گلقند وانیسون وانجیر وبدلش ریباس وترشی ترنج است ورب غوره قاطع تشنگی ومسکّن حرارت والتهاب معده ، و جهت اسهال مراری وبرانگیختن اشتها و حفظ جنین وتقویت احشاء وغثیان صفراوی ورفع خمار ومنع قبول مواد وبارب انار میخوش جهت تب صفراوی مجرّب و عصارهٔ او که در آفتاب خشك کرده باشند همین آثار دارد وجهت خناق و ورم حنجره وقی الدّم ورعاف وسقوط لهاه وقلاع وطلای او با آب گندنا جهت تجفیف بواسیر وفرزجهٔ او جهت تنقیه و اصلاح رحم نافع وباسرکه جهت نواصیر وچرك گوش و غرغرهٔ او جهت ورم حلق وحقنهٔ او جهت قرحهٔ امعا وسیلان رطوبات رحم واکتحال او جهت دمعه وانتشار وخشونهٔ اجفان وتأکّل مفید وآب در افعال مثل عصارهٔ او ومقوّی قوّهٔ ماسکهٔ معده وچون توتیا را با او پرورده کنند وبدستور سایر ادویهٔ عین را بغایت مقوّی فعل آنست ومضرّ سینه ومورث سعال ومصلحش گلقند وشربت خشخاش وقدر شربت از عصارهٔ او یکمثقال وبدلش آب سیب ترش وسماق وشربت او که از آب غورهٔ قریب بشیرینی سه جزو وعسل کف گرفته یك جزو ترتیب داده یکسال برو گذشته باشد جهت رفع وباد تقویت هاضمه وقولنج ثفلی بغایت موثّر ودر سایر افعال مثل عصارهٔ است .

حصی لبان الجاری : وبفارسی حسن لبه گویند وآن صمغ ضرو یمنی استو کمکام عبارت ازاوست وموءلّف تذکره گوید که اهل این صناعت تحقیق نموده اند ومن بعد ازمشقّت بسیار تحقیق کرده ام که صمغ سرد است ودر اوّل تکوّن صمغ مذکور بقدر دانهٔ گندم ظاهر شده بتدریج بقدر خربزه میشود وبوی او مرکّب ازبوی مصطکی وکندر و

خوشبوترین صمغ ها وسفید مایل بسرخی وسیاهی ومحلّل وجاذب ودردوّیم گرم ودراوّل خشك ومقوّی دل ومورث سرور وخائیدن اوجهت تقویت لثه وطلای اوجهت حبس کردن نزلات وقطورا وباروغنها جهت دردبارد گوش وآشامیدن اوجهت مغص وتقویت معده و دماغ واذابه رطوبات وتحلیل آن نافع وقدرشربتش تادودرهم ومصدّع محرورین ، و مصلحش روغن بنفشه وخشخاش وبدلش لادن ومصطکی بالمناصفه ۰

حصی الاءسفنج : حجرالاسفنج است ۰

حصی حرمس : بحای مهله وخای معجمه حلبونست ۰

حصّ : ورس است ۰

حصاه : بفارسی سنگریزه نامند رادع ومجفّف وسائیده اومثل غبارجهت نزف الدّم جراحات ورفع ورم اومفید است واندا ختن اودرکوزهٔ آب مصلح غلظت اوومقوّی احشاست

الحاءمع الضّاد :

حضض : مکّی وهندی میباشد ومکی اورابیونانی لوفیون نامند وآن عصارهٔ برگ و تخم نباتیست خارناك قریب بسه زرع وپوست اوکاهی رنگ وبرگش شبیه ببرگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل وسیاه واملس وطعمش تلخ وبهترین اوبیرون زرد مایل بسیاهی ، و درونش مایل بسرخی وچون درآب اندازند کف اوبرنگ خون میگردد وازآتش ملتهب شود وباقبض ومرارت باشد ومغشوش اوکه ازدوشاب وآب مورد زعفران وصبر میسازند ــ محلول اوبرنگ خون نمیشود وباطن اویاقوتی نمیباشد واومعتدل درحرارت وبرودت و دردوّیم خشك وقابض ورادع ومحلّل ومبرّد وتحلیل اوکمترازرد ع اووآشامیدن او جهت اورام باطنی واسهال وقطع سیلان رطوبات وعرق واحتباس خون ونفث الدّم سینه و سرفه وادرارحیض وبواسیرود ردجگرویرقان سیاه وزحیروگزیدن سگ دیوانه وحرارت ــ گرده والتهاب وتشنگی وحقنهٔ اوجهت اسهال مزمن وقرحهٔ امعاء وغرغرهٔ اوجهت ورم

حلق ومضمضهٔ اوجهت تقویت لثه وقطورا وجهت چرك گوش وضماد اوجهت شقاق مقعد وداخس تقویت موی ومنع نزلات واورام واکتحال اوجهت جرب وحکّه وسلاق وضعف بصر ودمعه ورمد ومنع نزلات نافع ومضرّسپرزومصلحش انیسون وحماما وقد رشربتش ازنیم مثقال تایکدرهم وبدلش حضض هندیست واو عصارهٔ فیل زهرج است ودرجمیع افعال قویتر ازحضض عربیست مگرد ررد ع واوسیاه ترازنوع مکّی میباشد ومصنوع اززرشك وافسنتین و امثال آنرا استعمال نبایدکرد وبدلش صندل سفید وفوفل بالمناصفه است ۰

الحاء مع الفاء : مع القاف : مع اللاّم :

حفا : بفاءاسم عربی بردی است ۰

حفج : بفتح حاءوسکون فاءاسم رودهایست که بفارسی شیردان وهزارخانه گویند

حقوق : بقاف اسم بقلةالحمقاءاست ۰

حقین : اسم ماست است ۰

حق قوشی : اسم ترکی صافراست ۰

حلبه : درگیلان بحاءمعجمه ودراصفهان شنبلیله نامند وازحبوب معروفهاست وقوتش تادوسال باقیست ۰

ودراوّل دویم گرم ودراوّل خشك ودوای لعابی ومنضج ومليّن ومحلّل ومبهّی و مدرّحیض ومقوّی ریه وبارطوبت فضليّه وباعسل چون طبخ یابد مسهل ومنقّی امعاوجهة مواد ومحتبسهٔ سینه وربووبواسیر واورام باطنی ومطبوخ اوباتمرهندی وانجیروموبزکه آب آنرا باعسل بقوام آورند جهت دردسینهٔ مزمن وقروح اووضیق النّفس باآب پرسیاوشان مجرّبست وجلوس ونطول طبیخ اوجهت تسهیل ولادت واسقاط مشیمه وتنقیهٔ رحم و ضمادش جهت اورام صلبهٔ باطنی وظاهری و ورم سپرز وورم رحم وریختن موی وکجی ناخن وشقاق بارده وسوختگی آتش وسعفه ونخاله وکلف وسایرآثاروحقنهٔ اوجهةزحیر خیروطلای اوجهت رفع چرك وخوبی رنگ رخساروباموبزج جهت منع تولّد قمّل و قطور

نقیع اود رگلاب جهت دمعه وسلاق وحمره وبقایای ورم چشم وآرد اوبابورهٔ محلّل طحال وباانجیرجهت گشودن دملّ وبا روغن گلسرخ وآرد جوجهت اورام حارّه وباعسل جهت اورام بارده ومداومت خوردن اوکه باخشخاش وبادام وآرد گندم وشکروعسل سرشته باشند جهت تسمین بدن واصلاح گرده بغایت مؤثّرومصدّع ومغثّی ومضرّانثیان و مولد خلط غلیظ ومصلحش سکنجبین وانیسون وقدرشربت ازگیاه اوتاده درهم وازتخم اوتا پنجدرهم وبدلش تخم کتان ونبات اومولّد خون وجهت دردکمروجگروسردی مثانه و تقطیرالبول ودردرحم وضماداوجهت تقویت موی نافع است و روغن اوکه ازتخم او گیرند گرم وتند ومحلّل وملطّف وملیّن صلابات ومنضج دبیله وجهت نخالهٔ روی وموی وقرحهٔ رخسار وباموم روغن جهت شقاق وباادویهٔ کلف جهت طلای بشره مؤثّراست ۰

حلق : چیریست منجمد وسیاه لون وترش طعم که در یمن ازبرگ درختی که در تنورگذاشته باشند ترتیب میدهند ونباتش شبیه بعلیق وثمرش مثل خوشه انگور ، و دانه اش مثل عنب الثّعلب وبرگش مانند برگ تاکست آشامیدن اوباآب سرد جهة دفع صفراوازالهٔ خماروالتهاب معده بیعدیل وقدرشربتش تاپنجدرهم است ۰

حلبیب : ببأ موّحده قبل ازیأ تحتانی وبأ بعد ازآن دوائیست هندی وحبشی شبیه بسورنجان ۰

دردوّیم گرم وخشك ومسهل بلغم خام واقسام گرم واخلاط غلیظه ومقوّی بدن و جهت نقرس ودردمفاصل نافع وقدرشربتش تاسه درهم ومضرّسپرزومصلحش کتیرا ، و کاسنی است ۰

حلفا : نوعی ازبردیست که ازوحصیروامثال اوترتیب میدهند ودراصفهان قسمی ازپنیرنامند ۰

دراوّل گرم ودردوّیم خشك وپنجدرهم اوباعسل وسرکه کشندهٔ اقسام کرم است چون سه روزپیوسته بنوشند وشستن بامحرق وجهت خزازوقروح ابریّه ودا غ کردن با

شاخه‌های اوکه بآتش افروخته باشند جهت نملهٔ ساعیه وچون سه بار تکرار نمایند جهت منع زیاد شدن اورام خوه نافع است ۰

حلاب: گیاهیست بقدر شبری ودراکثر امکنه ومعموره میروید برگش بسیار باریك و بدستور شاخه‌های اووگلش ریزه وسفید وتخمش بقدر خردل وبیحرارت است ۰

درسیّم سرد وخشك وضماد اوباآرد گندم جهت استحکام عضوشکسته وکوفتگی و خلع آن وباحنا جهت خارش کف دست مفید ومانع زیاده شدن اووجهت سیلان زرد آب مفید است ۰

حلتیت: بتاءمثنّاه فوقانی بعد ازیاءتحتانی وقبل ازآن صمغ انجدانست و اورا حلتیت طیّب میگویند ومنتن او غیرصمغ کوله پروبد بواست وگویند ازانجدان سیاه حاصل میشود وبفارسی کماه گویند وطیّب ازقسم سفید اوکه مشهوربکوله پراست وبهترین اقسام است وخوب اومایل بسرخی وصاف تند بوی بابشاعتست که چون درآب حل کنند مانند شیرشود ۰

درچهارم گرم ودردویم خشك وقوتش تاهفت سال باقیست ومنتن اودرسیّم ــ خشك وبوی اوشبیه بگند ناوبغایت کریه وباقوّهٔ سمیّه وتریاقیّه اوغالب وبفارسی نکوزه و دراصفهان انگشت کنده گویند واقسام اوقاتل جنین ومخرج اوومحلّل قوی ومدّر بول و حیض وجاذب خون بظاهرجلد ومبهّی وجهت تحلیل ریاح وخون منعقد وتب ربع ودفع رطوبات وردمفاصل وگزیدن هوام وسگ دیوانه واسهال رطوبی ومغص ریحی وبلغمی وفالج وصرع وامراض باردهٔ دماغی وبحةالصّوت وخشونت حلق وشوصهٔ بلغمی ومخرج اقسام کرم معده ومفتّح خون بواسیروبازردهٔ تخم مرغ جهت سرفه خشك وردرد پهلو وبا انجیرجهت یرقان سددی وباشراب وفلفل وسداب جهت گزازوباسکنجبین جهت جمود شیروباآب خاکستروآب دریاجهت شکاف عضل وبامروفلفل جهت گشودن حیض وباشراب جهت امراض عصب وباشیروجنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه وباآب بارتنگ جهة رفع

چرك وبیلات باطنی وبا قوابض جهت اسهال رطوبی وبا ادویهٔ مناسبه جهت برودت معده وجگروسپرزوا ستسقاء وسستی بدن وزردی وکمودت رخسار وضماد اوجهت داء الثّعلب ودندان کرم خورده وریزانیدن اووطلای اودرجهت گزیدن عقرب وبا قیروطی جهت ثالیل وغدد وبا انجیرخشك وسرکه جهت قوبا وبا زنجار وزاج جهت بردن گوشت زیاد که در بینی متکوّن میشود وگذاشتن اودراحلیل باعث نعوظ شدید واکتحال او با عسل جهت قوّت باصره ونزول آب وبیاض وظفره ومضمضهٔ طبیخ اوبا انجیروزوفاء جهت دردندان کرم خورده وگذاشتن اوبراورام خبیثه بعد ازشکافتن اوجهت اخراج اجزاء خبیثه او وغرغرهٔ اوباعسل جهت ورم لهاه وبا سرکه جهت اخراج زالوی درحلق مانده وبخوروحمول اوجهت اخراج جنین میّت وبستن اودرپارچهٔ وگذاشتن درممرآب مانع تکوّن کرم درآن موضع ودرآن مزرعه وباعث گریختن هوام آن موضع وبدستوربر هرچه بمالند هوام ازوبگریزند وقطورجوشانیدهٔ اودر روغن زیتون جهت کری کهنه ودردگوش و طنین ودوی نافع ومضرّد ماغ وجگرومصلحش انارین وانیسون ومضرّسفل ومصلحش کتیرا وبویا ومضرّمحرورین ومصلحش بنفشه ونیلوفروآب سیب شربت صندل واکثارا وموروث اسهال وقی وتب وخارش بینی ومصلحش آب مورد وسیب وصندل وقدرشربتش ازیك عدس تانیم مثقال وبدلش جاوشیروسکنجبین وگویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل اوست ۰

حلبوب: بلغت نبطی گیاهیست بقدرشبری پرشاخ وبسیارگره وشعبها ازگرهها اورسته وبرگش کوچکترازبادروج ومفروش ویکروی اومزغب وثمرنوع مادّهٔ اوخوشهٔ تخم دار وتخمش ازبطم کوچکتروهرد وعدد بهم بسته وبارطوبت وثمرنوعی نراوبخلاف او کوچك ومستد یروبیخ اود وعدد ومستد یربقدرتخم کبوتریکی سست ودیگری صلب وبهم بسته‌مثل خصیهٔ حیوانات ۰

دردوّیم گرم وخشك ومحلّل اورام بارده وملیّن طبع وسی مثقال ازآب مطبوخ او

مسهل رطوبت مائیّه ومرهّ الصّفراوحمول برگ مادّهٔ اوبعد ازطهروخوردن پنج عدد صلب، اوباعث حمل بدختروآشامیدن وحمول نراوباعث حمل به پسراست ۰

حلزون : بفتح اوّل وثانی اسم کلّ حیوان صدفی است وبرّی وبحری ونهری است واعم ازصدف وآن مخصوص جلد حجری آن حیوانست وشنج وودع واظفار الطّیب وطلیسا وجف الغراب وفرقوراود لیتس وصدف مروارید وزنطاح وغیرهاازانواع حلزون است ۰

وجلد حجری اود ردّیم سرد وخشك وخواصّ اود رصدف انشاءاللّه تعالی مذکور میشود وگوشت اود ردّیم سرد وتروگوشت دلیتس که در رمصرامّ اللّحوم گویند ازاقسام برّی ومستطیل والطف وسریع الاستحاله بخون صالح است وجهت جذام وجرب وحکّه ، و جنون وسودانافع است وگوشت سایرحلزون مولّد بلغم وسدد وقاطع تشنگی والتهاب صفراوضماد اوجاذب بیکان وامثال اوازبدن وجهت تحلیل رطوبات سوءالقنیه و قروح و ورم نقرس وجذب زهرسگ دیوانه گزیده وطلای رطوبت اوکه بسوزن سوراخ کرده نزدیك آتش داشته گرفته باشند بامرصّاف وصربالسّویّه سرشته وجهت التیام جراحات خبیثه و تحلیل اورام مزمنهٔ اومفید وبیعد یلست وگوشت مجفّف مسحوق اومدرّحیض وبامروکندر جهت التحام جراحات خصوصاعصبانی واکتحال سوختهٔ مجموع اوباعسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم وطلای اوجهت جرب متقرّح وبهق وجلای دندان وباسرکه جهت قطع رعاف ومالیدن رطوبت اوبرجبهه جهت منع ریختن مواد بچشم وبرحوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایرهٔ گوش وطلای گوشت محرق اوباقطران بعد ازکندن موی وشعرمنقلب جهت منع روئیدن مومؤثّروفروبردن گوشت خام اوجهت دردمعده وبامرجهت قولنج و دردمثانه نافع است ۰

وگویند :بالخاصّیه متطرقات صلبه رابسیارنرم میکند وچون گوشت اورابامثل او نوشادرونصف اوکبریت وسدس اونمك سائیده تقطیرکنند افعال غریب درمشتری نماید وهاربراعقد کند ۰

حلیثا : نوعی ازیتوعات وبرگش مثل برگ زیتون وشیراوجهت ثالیل نافع است

حلباب :لاغیه است وگویند لبلابست ۰

حل : بلغت حجاز سمسم غیرمقشرّاست وبلغت اکسیریان زیبق رانامند ۰

حلاّق الشعر : نوره است ۰

حلحل وحلاحل : بصل است ۰

حلوسیا : کتیرااست ۰

حلاوینون : اسم یونانی مامیثااست ۰

حلوای قبیده : اسم فارسی ناطف است ۰

حلوای زلیبیا : اسم فارسی زلابیه است ۰

الحاءمع المیم :

حماما : بلغت نبطی نبات شجریست مشبّك ازشاخه‌های سرخ یاقوتی مانند خوشه وباصلابت وگلش ریزه مثل خیری سرخ وبرگش شبیه ببرگ فاشراوتند وخوشبو ، و تخمش بسیارلذاع ومنبت اوارمنیه وطرطوس وبهترین اوست وقسم مائی که در آبها میروید ودرشام یافت میشود مایل بسبزی وبوی اوشبیه بسداب وقسم نبطی او غیرمشبّك ، و مستطیل وپرتخم وتند بوی وسفید مایل بسرخی وبهترازمائیست وقوت حماما تاهفت سال باقی میماند ۰

دراوّل سیم گرم وخشك ومفتّح سدّهٔ سپرزوجگرومقوّی اوومدرّبول وحیض ومسکر و منومّ ومحلّل ریاح ومنقّی معده وموروث سروروطبیخ اوجهت نقرس و ورم مزمن جگروضماد اوجهت صداع وتفتیح وتحلیل اورام حارّه وگزیدن عقرب وباموبزجهت ورم احشاء و با فرزجات جهت ورم رحم وبااکحال جهت ورم چشم نافع ومضرّمعده ومصلحش تخم کرفس وموروث کسل وخواب ومصلحش دارچینی وقدرشربتش تادودرهم وبدلش بوزن اواسار یامثل اوقرنفل وباوج وچون اورابا سدس اودارچینی عرق بکشند وعرق اورا باعسل —

آمیخته درآفتاب بگذارند درجمیع افعال زیادتی برخمرمیکند ۰

حمّص : بفارسی نخود گویند بری وبستانی میباشد وبرّی اوراگیاه شبیه به گیاه بستانی وتیره تروکوچکتروثمرش مایل بسرخی ودرازومایل بتلخی است وگرم وخشکتر ازبستانیست ومنقّی ومفتح سدّه وجگروسپرزوکلیه وجالی جرب متقرّح وقوباوملیّن اورام‌بن گوش وانثیان وباعسل منقی قروح وجراحت سرطان وبستانی اوبهترین حبوبست نزد بقراط ۰

ودردوّیم گرم ودراوّل خشك وتازهٔ سبزاوودراوّل تروقوتش‌تاسه سال باقیست و ملیّن طبع ومدرّبول وحیض وعرق وزیادکنندهٔ شیرومنی ومبهّی ومقوّی شبش و مسمّن بدن ومقوّی حرارت‌غریزی ومولّدخون صالح وکثیرالغذاءومنبّه اشتهاوآب طبیخ او بـا قدری نمك باقوهٔ تقطیع لزوجات ومفتح سدداست بسبب کسب ملوحه اومدرّ بولست بسبب حرارت وبالخاصیّه جهت دردسینـه وقروح شش وباشیرتازه جهت گرفتگی‌آواز که از خشکی باشد وتب بـااو نباشد وچون باتب باشد بجای شیرباآب بنوشند وچـون یکشب درسرکه خیسانیده ونا شتاتناول نمایند ودرآنروز چیزدیگرنخورند جهت کشتـن کرم معده مجرّب دانسته‌اند وچون درآب خیسانیده خام تناول نمایند وآب منقوع اورا بااندك‌عسل بنوشند جهت اعادهٔ شهوت جماع مأیوسین بیعدیلست ۰

وچون هریسه ازآن ترتیب داده باسرکه بنوشند ودرطبیخ اوبنشینند ، جهت اصلاح امراض مقعد وتنقیهٔ رحم واخراج کرم شکم ومقعد بهترین ادویّه‌است وخوردن‌او مابین دوطعام معیّن وطبیخ‌نخود سیاه مسقط جنین ومفتّت حصاه ومدرّفضلات و در افعال قویترازسفید وباقوهٔ‌تریاقیّه وجهت استسقاءوجذام وبرقان سددی وسدّهٔ‌جگر وتحلیل ریاح وغسول وطلای اقسام اوجهت خارش اعضاءوصداع ورفع زردی رخسارو سعفه وخزازوکلف وتقویت موی ورفع بیحسّی‌عضووامراض مفاصل وخوردن برشتهٔ‌او کـه سرد نشده باشد جهت بواسیروموی آزموده‌است و روغن نخود که‌باقرع‌بد ستوریکه در

دستورات مذکورگرفته شود ۰

درسیّم گرم وخشك وتند وباقوهٔنافذه وبغایت مقوّی موی ومبهّی وجهت تسکین درد دندان وامراض لثه بیعدیل وجهت دردهای بارده وجذام وقوباوامثال آن به غایت مؤثّراست ونخود سبزتازه مولّد فضول ونقیع اوجهت تحلیل‌ورم لثه ودرد دندان نافع است ۰

وازخواصّ نخودآنستکه چون دراوّل هلال‌بعد دثالیل بهریك ازآن یکعدد نخود راماليده ومجموع رادرلتّه بسته‌ازمیان هردوپایاازبالای شانه آن لتّه‌رابه‌جانب عقب بیندازند درآخرآنماه جمیع‌آن ثالیل برطرف میشود ومضرّقرحهٔمثانه ومصلحش‌ـ خشخاش ومولّد ریاح ونفخ وثقیل ومصلحش جوارش کمونی وزیره وشبت وگلقند و در محرورین سکنجبین ساده وخشخاش وبدلش درقوه باه لوبیاودرسایرافعال ترمس است وخوردن آب بعدازتناول نمودن نخود بغایت مضرّاست ۰

حماض: برّی وبستانی میباشدومائی نوعی بستانیراقسمی برگ رقیق وترش و نرم وبیخ ساقش سرخ وخوشهٔاومتراکم وتخمش سیاه وبرّاق درغلافهای ریزهٔ مثلّث سرخ وبترکی غوزی‌غلافی وبفارسی ترشه نامند ۰

وقسمی‌راتخمش بدون گل متکوّن میشود وهردوقسم ترش وبهترین انواع اند دردویم سردوخشك وباقوهٔقابضه ومسکّن قی وغثیان صفراوی ومشتهی وجهت رفع خماروخواهش گل خوردن وامثال آن ویرقان وتقویت جگروالتهاب نافع وپختهٔاوملیّن طبع وضمادا وباروغن گل وزعفران جهت قروح شهدیّه وخوردن مطبوخ اوجهت جراحة امعاءوسحج مفید ومضرّباه ومصلحش شیرینیهاوقدرشربتش تاهجده درهم وبدلش ترشی ترنج ۰

وتخم اوداوّل سردودردویم خشك وقابض وجهت قرحهٔامعاءوخفقان حار و یرقان والتهاب وگزیدن عقرب وبرشته اوجهت اسهال کبدی ودموی وصفراوی وتعلیق

بربازوی چپ زنان مانع آبستنی ومضرّگرده وسپرز ومصلحش رازیانه وقندوقدرشربتش در درهم وبیخ اوجهت سیلان رحم ویرقان واسهال دموی وسحج وقطع خون حیض وضماد اوجهت جرب متقرح وقوبا وشقاق ناخن وداخس وباآرد جوجهت خارش بدن وطلای پختهٔ اوباسرکه جهت ورم سپرزوتعلیق اوبرگردن جهت خنازیروآشامیدن طبیخ اوجهة تفتیت سنگ مثانه واحتباس حیض ویرقان سددی نافعست وقسم برّی عریض الورق شبیه ببارتنگ درمزه ودرشکل شبیه ببرگ چغندروسلق جبلی نامند وبیخ اوراد راصفهان حلیم گویند ودرافعال قویترازبیخ بستانی وبانبات جهت سرفه وضماد اوجهت مفاصل وکوفتگی اعضاءونقرس حارّ نافع وخوردن آب گیاه اووبرگ پختهٔ اوجهت سحج صفراوی وپیسی سفید وبیخ اوبقدریکمثقال باآب خبث الحدید جهت بواسیرمجرّب وفتیلهٔ اوبامقل ازرق وموم روغن تخم کتان جهت بواسیرباطنی وبخوراوبابیخ کبرجهت خشك کردن واندختن بواسیرظاهری مفید وقسم مائی که درکنارآبها میروید برگش باصلابت وشبیه بکاسنی است ونباتش شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه بچغندروسرد وخشك وقابض وحماض البقر نامند ودرقوّه وفعل نزدیك به بستانی وجهت خفقان وغثیان نافع است وجهت جرب و جراحات وقروح خبیثه واورام حارّه ومنع زیاده شدن زخمها مفید وبدلش بطباط است.

حماحم: حبق نبطی است وغیربستان افروزاست برگش شبیه ببرگ بستان افروز وازآن بزرگتروساقش بدستوربسیارقوی ورنگ برگ اومختلف الألوان وخوش منظوردرباغها بابستان افروزغرس مینمایند ومشهوراست بلالهٔ خطائی ودرتبریزبگل عاشقان.

ودرآخراوّل سرد وخشك وباقوّهٔ محلّله ورادع ورافع سدّهٔ دماغی وزکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع وتخم اومقوّی دل وبرشتهٔ اوباروغن گل وآب سرد جهت اسهال مزمن مفید واکثارا ومضرّمثانه ومصلحش کندروقدرشربتش تادودرهم و بدلش بستان افروز و روغن اوکه ازآب او وروغن زیتون که بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده باشند تاآب سوخته روغن مانده باشد محلّل وباقوّهٔ قابضه وخوردن دومثقال او جهت

ریاح معده وطلای اوجهت ریاح اغشیهٔ دماغی نافعست ۰

حمام : بفارسی کبوترنامند صحرائی وخانگی میباشد درآخرد وم گرم ود راوّل د ویم خشك وبارطوبت فضلیّه وبچه اهلی اوبهترخصوصاتازه پروبال برآورده باشد ومقوّیگرده ومواد خون ومنی ومسمّن وقاطع اخلاط بارده وجهت فالج ولقوه ورعشه واستسقای زقی وطبلی نافع وطلای خون اوبرپیشانی جهت قطع رعاف کهازحجب دماغی باشد ، وبه دستورآشامیدن قدرباقلی ازخون مجفّف او وریختن خون گرم اود رجراحت سرکه به استخوان رسیده باشد باعث التیام آن واکتحال اوجهت جراحت چشم وکمنه وغشاوه وطرفه خصوصاخونیکه دربال تازهٔاوباشد وسرگین اود رسیم گرم وخشك وباآرد جوجهت اورام صلبه وبااورغن زیتون جهت سوختگی آتش وباسرکه جهت تحلیل خنازیروبدستور باتخم کتان وباعسل وتخم کتان جهت گشودن دملّ وقلع خشکریشه زخمهاوباحرف و خردل جهت نقرس وشقیقه وصداع مزمن ودرد پهلوومفاصل وباآرد جووآب وسرکه ، و عسل که باهم پخته باشند جهت دملّ وخنازیرواورام صلبه وباآرد گندم وآب و قدری قطران که مرهم کرده سه شبانه روز بربرص ضماد نمایند بازبدستورتجدید نمایند ، در ازاله برص بغایت موثّر وباسرکه جهت سعفه واقسام استسقاءوآشامیدن آن ازیکدرهم تاسه درهم باسکنجبین جهت استسقاء بارده ودودرهم اوباسه درهم دارچینیجهة حصاه مجرّب ونشستن درطبیخ سرگین اوجهت عسرالبول وپیهاوجهت رفع آثارقروح و اکتحال سرمحرق اوکه باموی سوخته باشند جهت غشاوه وظلمت بصروبستن زنده کبوتر بچه که شکم اوراشکافته باشند جهت رفع سمّ افعی وعقرب ومالیدن سرگین سوختهٔاو باسرکه براطراف بینی جهت قطع رعاف بیعدیل وطلای پنجعدد ازتخم اوباپیه خوك براحلیل جهت تحریك باه بغایت موثّروچون اطفال باعسل تناول نمایند زود بسخن آیندوخام اوجهت خشونت سینه ونیکوکردن رخساروتسمین بدن مفیدوسکون صاحب آبله درجائیکه کبوتران درزیرآن یادربالای اوباشند بالخاصیّه مورث شفای آبلهدارد

ومجاورت آن سبب امن ازحذر وفالج وسکته وسبات وطاعون وباعث ازاثروحشت وفساد هوامیگردد وخوردن بچه کبوتربعنوان مداومت مورث برص وکبوترصحرائی خشك تسرو لطیفترازاهلی ومجموع آن مضرّ محرورین ومصدّع ومحرق خون ومصلحش ریختن اوباآب غوره وسرکه وخوردن کاسنی وخیاراست وچون باروغن کنجد بدون آب ونمك طبخ نمایند وبنوشند درحال سنگ مثانه‌را اخراج نماید وزهرهٔ اوجهت نزول آب وبیاض وغشاوه نافع است وفرزجهٔ استخوان ساق اوکه سوزانیده باشند جهت اعادهٔ بکارت ازاسراراست ۰

حمارالوحش : بفارسی گورخرنـامند ومعروف بخرگوراست ، گوشت اودردوّیم‌گرم ودرسیّم خشك وغلیظ ومولّد سوداومرق اوو پیه آن جهت مفاصل وتحلیل ریاح‌غلیظه‌و طلای پیه اوجهت کلف وقوباوباروغن قسط جهت دردگرده وکمروباشیرمرضعه جهت‌رفع گریهٔ اطفال وزهرهٔ اوجهت داءالثّعلب ودوالی وچهارقیراط اوباخولنجان وآب کرنب جهت سنگ مثانه وخصیه وقضیب اوبغایت مقوّی باه ومغزسراوجهت رفع بول در فراش وآشامیدن اوباآب کاهوجهت قطع احتلام وشش خشك کرده اوباکتیراوعسل جهت‌ربو وسرفه وعسرالبول وپنیرمایهٔ اومقوّی باه درانگشت کردن انگشتری ازسم اودرخنصرچپ وبستن قدری ازپوست پیشانی اوبربازوویابرسرجهت رفع صرع مجرّب دانسته‌اند ومانع دخول جنّ درآنمنزل است ۰

وبعضی شرط دانسته‌اندکه پوست پیشانی بقدریکشبرصاحب صرع باشد اعمّ‌از آنکه ازحماروحشی باشد یااهلی وگویند درأوّل هرماه تغییرانگشتری شرط است ، و پیوسته نگاه کردن درچشم اوباعث صحّت بصرومانع نزول آب وجگروسم اودرافعال مثل حماراهلی است ۰

حمار : بفارسی خروالاغ نامندغلیظترو کثیفتروبطیءالهضم ترازخرگوروگرمی و خشکی اوکمتروبارطوبت فضلیّه ونطول آب طبیخ اوجهت گزازوخوردن زهرهٔ خشك او ـ جهت رفع تغییرعقل وسحرومغزسراومورث خرافت وباسرکه جهت رفع جنون وکباب جگر

اوکه ناشتا بخورند جهت صرع وآشامیدن سم سوختهٔ اوهرروزنیم مثقال جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق مزمن وباروغن زیتون جهت خنازیروبا شراب جهت کجی ناخن و برص وبیاض آن وبخورسمّ اوجهت عسرولادت وباخمرغلیظ جهت جنون وضماد پیهٔ او جهت رفع آثارقروح وجهت التیام جراحات احشاءنیم گرم خوردن بیعد یلست و عصیر سرگین تازهٔ اومفتّت حصاه ومخرج جنین ومشیمه وقطورآن دربینی جهت رفع رعاف و به دستورطلای آن برپیشانی که باسرکه سرشته باشند وهمچنین استنشاق خشك اوکه سرکه برآن پاشیده باشند وخوردن نقیع اوبا شراب جهت گزیدن عقرب وتعلیق پوست پیشانی اوبراطفال جهت دفع فزع موثّروچون عقرب گزیده برالاغ معکوس سوارشود بالخاصیّه مسکّن دردآن وبدستورچون درگوشش بگوید که مراعقرب گزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس گوید که : طلای نطفهٔ اوسه بارتاچهاربارمسقط دانهٔ بواسیراست ۰

وچون قضیب اوراد رکوزه آب ندیده بآتش گذارند بحدّیکه قریب بسوختن شود وباآب چغند رورروغن زیتون طلاکنند جهت رویانیدن موی ودرازکردن اوبغایت موثّر و چون قضیب اوراازنده اوجداکرده باادویهٔ حارّه پخته درحمّام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب گردد وازمجرّبات شمرده اند ۰

وتدخین خصیهٔ خشك اوراجهت تب ربع مجرّب دانسته اند بشرطی که بعد ازنوبت تدخین کنند واندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحابآن پاشیده خشك کنند، نیم مثقال اوباماءالقطر حابس اسهال است ۰

حمز : بتشدید میم وبضمّ حاءبلغت حجازتمرهندی است وقفرالیهود رانیزنامند ۰

حمض الامیر :بلغت مغربی خسك است ۰

حماض : جبلی حمّاض برّی است ۰

حماض شهری :حماض بستانیست ۰

حماض سوافی : حماض مائیست و حماض البقرنیزگویند ۰

حمض : اسم مجموع اشجاریست که ملوحتی داشته باشد وگویند مخصوص اشنان

است ۰

حمارالبیت وحمارقبان : هربه است ۰

حمص الکرسنی : حمّص بری است ۰

حمضیض : نوع صغیرحماض است شبیه بسه برگه ودرتنکابن ترش و اش نامند۰

حماض الاترُج : ترشی ترنج است ۰

حماض الارُنب : کشوث است ۰

حمرالارض : خراطین است ۰

حمحم : نبات جنّه است وبخاءمعجمه نیزآمده وبلغت شام ودیازبکراسم لسان الثّوراست ۰

حماظ : نوعی ازجمیزاست ۰

حمل وحملان : بفارسی برّه نامند ودرلحوم مذکورمیشود انشاءالله تعالی ۰

حمیرا : اسم عربی ابوخلسا است وبکسرحاءاسم فسافس است ۰

الحاءمع النّون :

حنظل : ثمرگیاهی است بقدرهندوانه بسیارکوچکی ودرنهایت تلخی ونباتش شبیه به نبات هندوانه وبرگش ازآن کوچکتروسبزواندرون زردوبداست وآنچه دربوته منحصربیکی باشد ازجمله عموم وشحم اومادامیکه درپوست باشد قوتش تاچهارسال باقیست وآنچه بیرون آورده باشند تادوسال وبهترین اوسفیداست کهازبوتهٔ کثیرالثّمر گرفته باشند ومستعمل شحم اوست ۰

دراوّل چهارم گرم ، ودرآخردوّیم خشك ومسهل سوداوبلغم غلیظ ومفتح افواه عروق ومسقط جنین وقاتل آن وجاذب اخلاط ازعمق بدن وجهت فالج وامراض باردهٔ دماغی واعضای عصبانی وعرق النّساءومفاصل ونزلات مزمنهٔ غلیظه چشم وسینه وعسر النّفس انتصابی وربووسرفه مزمنه وامزاض باردهٔ گرده ومثانه نافع ومضرّدماغ حاروّمعده

ومصدّع در هوای بسیار سرد ومورث مغص وکرب ودر هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی والتهاب ومصلحش کتیرا ومقل ونشاسته ومضرّ ابدان نحیف ومصلحش آب فواکه و قدر شربتش ازیکدانگ تانیم درهم وبهترین اصلاح آنستکه سائیده بماءالعسل سرشته ـ خشك نمود ، پس باکتیرا وغیره بسائید وبدلش بوزن اوبید انجیروثلث آن حرمل وحقنه طبیخ اوکه درست اوراجوشانیده باشند جهت قولنج بلغمی وریحی وعرق النّساءوفالج و امثال آن وشیاف اومسهل قوی وفرزجهٔ اوقاتل جنین وطلای سبزاوجهت عرق النّسا و دردهای بارده وبخوراومدرّ حیض وضماد اوچندمرتبه برکف پاجهت جذام وسعوط آب اوجهت زردی چشم وپاشیدن آب طبیخ اودرخانه‌ها جهت کشتن کیك ومنع تولّد آن موءثّراست وچون حنظل راسوراخ کرده دانها رابیرون کنند وبروغن زیبق مملوکرده ثقبه رامسدود ساخته بخمیربگیرند وبرروی آتش گزارند تاچند جوش کند خضاب اووآشامیدن اوراد رحمّام جهت سیاه کردن موی ومنع سرعت سفیدی آن مجرّب دانسته‌اند و قطور روغن زیتون که حنظل دراوجوشیده باشد جهت دردگوش ومالیدن آن‌بردندان‌جهة آسانی کندن دندان موءثّروسعوط اومفتّح سدّهٔ دماغی وطلای اوجهت رفع آثارویرقان ونیکوکردن رخساراواکتحال رماد اوجهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید وجهت درد مقعد نافع وتخم اومسهل ومقیءومورث دوار .

وچون مکرّر بشویند ودرآب نمك بخیسانند تاتلخی اوزایل شود پس کوبیده با شیروخرما بجوشان خوردن آن مورث صحّت بدن وبرگ خشك اوبقدرد ودرهم بانشاسته وصمغ مسهل سود اوباانیسون وافتیمون وایارهٔ فیقراجهت مالیخولیا وصرع ودا ءالحیّه و جذام وامراض سود اوی وطبیخ بیخ اوجهت استسقاءوگزیدن عقرب وافعی وخون‌منجمد ودا ءالفیل وضماد برگ اوباآب ونشاسته جهت تحلیل اورام وقطع سیلان خون منفجر مفید وچون جوف حنظل راخالی‌کرده سرکه درآن ریخته بجوشانند جهت دردندان وتقویت لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که‌ازد وجزوآب تازهٔ اوبایکجزوروغن کنجد و

زیتون ترتیب داده بجوشانند تاروغن بماند جهت امراض باردهٔ ودردهای آن و منع ریختن موی ورفع دوی وطنین گوش وکرم آن ودردندان وجوشش سر وآشامیدن یك درهم اومسهل بلغم واقسام کرم تدهین اوبازهرهٔ گاوبرناف جهت اخراج اقسام کرم و حقنهٔ اوجهت قولنج نافع است ، واگرتازهٔ او نباشد ربع رطل ازشحم اوراباید جوشانید وبایکرطل روغن طبخ نمود .

حنطه : بفارسی گندم نامند ، بهترین اوتازهٔ بالیدهٔ مایل بزردی وبعد ازآن جنس سفید است.

دراوّل گرم ودریبوست ورطوبت معتدل وتازهٔ اوکه خشك نشده باشد در دویّم تروبهترین غذاهای اصحّاء وکثیرالغذاء ومسمّن ومسدّد ومضرّصاحبان سدّهٔ عروق واحشا وخام اومولّد کرم معده ومصلحش سرکهٔ کهنه ومضرّزنان حامله وپختهٔ اونفاخ ودرهضم و مولّد ریاح ومصلحش شیرینیها وخوردن آب بربالای اومورث قولنج ریحی است وآردگندم که پخته باشند ونان فطیرقابض اند وآرد مطبوخ اوبا شکروبادام جهت سرفه ونفث الدّم ودردگرده وسینه وتسمین بدن بغایت موثّروبانعناع وروغن تازه جهت خشونه سینه و ضمادگندم ممضوغ جهت نضج دمّل وطلای آردگندم باسکنجبین جهت ثبورلبنیّه و با عصارهٔ بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب ونفخ امعاء وباشراب وسرکه جهت سمّ هوام وباآب گشنیز جهت ردع وتحلیل اورام حارّه وخنازیرو غدد یه مجرّب وپختهٔ اوباآب و روغن زیتون محلّل اورام حارّه وذرورا وبرموضع گزیدهٔ سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیرگندم رابرموضع گزیدهٔ سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند هرگاه سگ آن خمیر راتناول نکند ظاهرمیشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که باقرع گرفته شود وطریق آن دردستورات مذکوراست جهت قوباوسعفه وخزازوکلف نافع وضمادگندم سوخته باموم وروغن گل جهت جلای رخسار بیعدیل است .

حندقوقا : اسم نبطی است ازجنس یونجه وبرّی وبستانی میباشد و برّی را به

عربی جساقاوبفارسی دیواسپست صحرائی نامند وبستانی اورابعربی ذرق دراصفهان شبدرگویند ، ودرمازندران شرویت نامند وگلش خوشبواست ، وباسفیدی وسرخی و برگش بقدرناخن‌وشاخه‌های اوباریك وساقش بقدرنیم زرع‌وتخمش مایل به استداره‌و رنگش مثل نانخواه ومستعمل ازوبرگ وتخم است .

دردوّیم گرم ودراوّل خشك وباقوهٔجالیه وملیّن طبع ومدرّفضلات وتخمش گرمتر ازبرگ اووباشراب جهت رفع سموم قتّاله بیعدیل ومسکّن مغص وقولنج ورافع یرقان ، و استسقاءواکتحال عصارهٔاوباعسل جهت‌غشاوه وقرحه نافع واکثاراوموروث دردگلو ، و مصلحش کاهووکاسنی وتازهٔاوموافق مزاج دواب ومنقی اخلاط فاسدهٔآن وقدرشربت‌از تخم اوتاسه درهم وروغن اومسکّن دردمفاصل است وبرّی اورابرگ بزرگتروساقش دراز وتخمش قریب بجلبه وگریه طعم وگلش سرخ وبفارسی یونجهٔکوهی ودیواسفست نامند دردوّیم گرم وخشك وآب اومقوّی معده ومدرّ بول وحیض وشیر وعرق وجهت هیضه‌ودرد معده وپهلووریاح آن وصرع وتقطیربول وبرودت مثانه ونطول عصیراوجهت تسکین دردعقرب گزیده بغایت موثّروبرعضوصحیح موجب احداث دردا ست ، ونشستن درطبیخ او باعث سرعت حرکت اطفال وروغن اوهمین اثرداردوسعوط آب اوجهت صرع وجنون وغسول بآن منقّی بشره ومصدّع ومضرّمحروربن ومصلحش گشنیزوبقول باردهاست وتخم اوگرم وخشك ترازنبات او وجالی ومبّهی ودرجمیع افعال قویترازبستانی وقدرشربتش تاسه درهم است ومورث جرب و مصلحش کتیراومضرّ سینه ومصلحش شکراست .

حنّا : بکسرحاءوتشدیدنون ، نباتیست ساقش بقدرنیم زرع‌وسرخ وبرگش‌شبیه ببرگ مورد وعریضترازآن ونرم وگلش سرخ مایل بسفیدی وفاعیه نامند وخوشبوود رسال دوبارگل میکند مرکّب القوی ومایل بسردی ودردوّیم خشك وگویند دراوّل گرمست مفتّح افواه عروق وسدد ومجفّف بیلذع ومحلّل ودرالحام قریب بدم الاخُوین وباقوهٔقابضه و آشامیدن آب نقیع اوروزی سی مثقال باهفتمثقال شکرجهت ابتداءجذام بغایت نافع

وچون یکماه مداومت کنند وجذام زایل نشود قابل سایرعلاجات نیست وهرروزباید هفت مثقال ونیم اورادرصد وپنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تابخمس رسد وآشامیدن آب نقیع دومثقال اوردده روز باعث روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج وناخن متاکّل وجهت یرقان وسپرز وسنگ گرده ومثانه وعسربول نافع ومسقط جنین وآشامیدن جرم او بقدرنیم مثقال بالخاصّیه رافع قولنج ومضرّحلق وریه ومصلحش کتیراولعاب بزرقطونا ، و گویند زیاده ازیکمثقال اوکشنده است وضماد اوبرکف پای آبله دارمانع بروزآبله درچشم او خصوصاچون بااندك عصفر و زعفران آمیخته ونطول آب مطبوخ اوجهت حمره و سوختگی آتش ومضمضه اوجهت قروح دهن وقلاع اطفال وطلای اوجهت اورام حارّهٔ کهزرد آب ازو آید وباروغن جهت رفع جرب وباآب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن ودرد زانومجرّب وبرجبهه وصدغین جهت منع ریختن مواد بچشم خصوصاچون باآب گشنیز سرشته باشند وباقطران وروغن زیتون جهت رویانیدن موی سروباکل حرف جهت فتق وقیله وبازفت و روغن گل جهت قروح سروبرگ گردکان بالمناصفه جهت بیضه وخوذه وسعفه وصداع ریح وبلغمی مجرّب وبدستوربآب نمك بغایت مؤثّروذ رورا وجهت تجفیف قروح وخوردن تخم اوبقدریکمثقال باعسل وکتیراجهت تقویت دماغ بغایت نافع وگل اومعتدل ولطیف و یك مثقال اوباسه وقیه آب وعسل جهت قطع نزلات وانواع صداع وتجفیف رطوبات و طلای آن جهت التیام قروح ورفع خناق وفالج دماغی وعصبانی ودرد اعصاب وباسرکه جهت درد سروباموم وروغن گلسرخ جهت درد پهلووکوفتگی اعضاءوباادویهٔ مخصوصه سپرزجهت ورم ودردآن وگذاشتن اودرمیان لباس موئینه مانع کرم زدن اووبرگ آنرانیزصاحب این اثر دانسته‌اند و روغن گل حناکه‌دهن الفاغیه نامند بدستورروغن گلسرخ مکرّرد رروغنها پرورده کنند کرم ومحلّل ومقوّی موی ونیکوکننده رخسارا ست وبدلش روغن مرزنجوش است ، و روغن حنا ازجملهٔ مرکّباتست ودردستورثانی مذکوراست .

حنطهٔ رومی : خندروس است .

حنای قریش : خزازالصّخراست ۰

حنای مجنون : بلغت مصروسمهاست ۰

حنقه و حنقا : بلغت اندلس حشیشه الزّجاج است ۰

حنّاءالغزاله : بلغت مصرابوخلساست ۰

الحاءمع الواو :

حور : براءمهمله وبضمّ حاءوبزاءمعجمه نیزآمده است ازجملهٔ اشجاراست شبیه‌به درخت خرمابرگش مثل برگ بید وازآن باریکترود رازترود انهٔ اومانند گندم وبلغت اندلس اورا سرد وله نامند ، وگلش خوشبوونبطی ورومی میباشد وصمغ رومی اوراگویند کهرباست وبفارسی درخت تورگویند واوپوست اوست ، که کمانگران وغیره استعمال نمایند ودرخت رومی اوبزرگتروبرگش درازترازنبطی است ونبطی اوبیصمغ ۰

دراوّل گرم ودردوّیم خشك ویکمثقال ازپوست اوجهت عرق النّساءوتقطیربول نافع وقاطع حمل زنانست وبرگ او نیز همین اثرداردوگرمترازپوست اووقطورآب اوجهت درد گوش مفید واکتحال ثمرتازهٔ اوباعسل جهت غشاوه مفید وقطریکه ازحوالی اورویدبیغایله است و رومی آنرامنبت بلغاروروس درسیّم گرم ودراوّل خشك و روغنی کهازپوست وشاخ اوگیرند قوّی التّأثیرود رافعال قریب بروغن بلسان وخوشبواست وازاوس میآرند ومشهور بروغن کهربااست وگلش قاطع نزف الدّم جمیع اعضاءوضماد برگش باسرکه جهت نقرس و فرزجهٔ اومعین حمل وتخم اوجهت منع سیلان رطوبات بمعده وامعاءوخفقان وعرق ـ النّساءوتفتیح سدّه وباسرکه جهت صرع شربانافع ومانع حمل وقدرشربتش یکمثقال وطبیخ چوب اومجفّف قروح وآکلهاست ۰

حواصل : ازجمله طیوراست ، سفیدوتیره رنگ نیزمیباشد وازسفیداو پوستین ترتیب میدهند ، وپوشیدن اوموافق محرورین وگوشت او غلیظ ودیرهضم ومصلحش مهرّا پختن وبادارچینی وادویّهٔ حارّه تناول نمودنست و روغن اومحلّل وملیّن ومقوّی اعصاب

وجهت دردهای بارده نافع است وفروبردن پیه خام اوجهت قرلنج ومغص مفید است.

حوص: قسب است.

حومر: تمرهندیست.

حوت: سمك است.

حورهندی: مریحه است.

حومانه: اسم عربی طرفین است.

حواری: آردگندم بسیارنرم سفید است.

حوجم: اسم عربی گلسرخ است.

حوران وحومران: طرخونست.

حوراسفندار: حماحم است.

حوك: بادروج است.

حوت الشّر: شفنین بحریست.

الحاءمع الیاء:

حیّه: بفارسی مارگویند واقسام میباشد، درآخرسیّم گرم وخشك و درغایت تجفیف ودرجذام قویّ الاثرند وخواصّ افعی مذکورشد چون ده عدد مارسیاه را باچهار رطل روغن زیتون باکنجد درظرف مسّ کرده سراورامسدود کنند که بخاربیرون نرود پس بجوشانند تامهرّا شود وطلای اوجهت قوباواسترخای سفل و رویانیدن ودرازکردن موی وتحلیل خنازیرورفع جذام مجرّب دانسته اند وضماد خاکسترمارخانگی سیاه که زنده درکوزهٔ نو کرده درتون حمّام سوزانیده باشند باروغن زیتون جهت تحلیل خنازیروباسرکه جهة داء الثّعلب ودا ءالحیّه واکتحال اوباعسل بغایت مقوّی باصره ومالیدن پوست سوختهٔ ماربا روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت نواصیرکهنه بسیارمؤثّرو قطورمطبوخ پوست اوکه درشراب جوشانیده باشند جهت دردگوش ومضمضهٔ جوشانیدهٔ او

درسرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان اوکه درحال حیاة اوکنده باشند وبدستور تعلیق دل اوجهت ربع نافع واطهورس ودیمقراطیس گویند که چون شکم مار را ازسرتا دنباله شکافته احشاء اورا بیرون کرده ازشاهسفرم خشك که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملوّساخته محلّ شقّ رادوخته درآتش بگذارند تاپخته شود ۰

پس شاهسفرم رابربرص ضماد کرده بعد ازیکشبانه روزبگشایند بالکلّیه زایل کند ومجرّبست وروغنی که درآن دندان ماروسروزهرهٔ اوجوشانیده باشندی طلای او جهت جذام وثالیل سریع الاثراست ۰

وامین الدّوله ازمحمّد بن احمد نقل نموده که استعمال زهرهٔ مار درهیچ امری خوب نیست وازسموم قتّاله است ، وتعلیق شاخ مارشاخدارجهت رفع تب غب موثّر و تعلیق سلخ الحیّه که عبارت ازپوستی است که مارهرسال میاندازد برورك زمان موجب سرعت ولادتست وبخوراومسقط جنین ومجفف دانهٔ بواسیراست وتخم ماررا چون باسرکه وبورهسائیده طلاکنند جهت رفع برص تازه مجرّب دانستهاند واکتحال پیه مارمانع نزول آبست ۰

حیس : غذائیست کهازروغن ونان گرم میسازند وبفارسی چنگال گویندغلیظ ، و دیرهضم وکثیرالغذاء ومسدّد ومسمّن ومصلحش سرکه وعسل است ۰

حیّ : بلغت اکسیریان زیبق است ۰

حیوةالموتی : فطرانست ۰

حیصل : بادنجانست ۰

حیفا : حشیشه الزّجاجست ۰

حیومون : اسم یونانی باقلی است ۰

حیوس : طین حنّااست ۰

حیّ العالم : ابرونست ۰

حرف الخاء مع الالف:

خانق النمر: گویند مازریونست وبعضی رااعتقاد اینکه اسقیل است وامین الدّوله گل سیرصحرائی دانسته وموءلّف مالا یسع وصاحب تذکره گویند که گیاهیست غیرمازریون برگش شبیه ببرگ قثاء وازآن کوچکتروباخشونت وازسه عدد تاچهارعدد زیاد نمیشود ، و ساقش بقدرشبری وبیخش شبیه بدم عقرب ولامع مثل شیشه درچهارم سرد وخشك واز سموم قتّاله است ، وتأثیراودرسباع اسرع ومقارنت اوکشنده است عقرب رادراطلیه رادع اورام حارّه ومسکن دردچشم ومسقط دانهٔ بواسیرونیمدرهم اوکشنده است بسد دوخناق وترياق اوکماقیطوس باشراب وضعترواد ویّهٔ حارّه است .

خانق الذّئب :نوعی ازخانق النّمراست برگش شبیه ببرگ ولب وازوکوچکتر ، و تیره‌تروتشریف اوزیاده‌ترازساق وشاخه‌های باریك درازرسته وبالخاصیّه کشندهٔ گرگست ودرسایرافعال مثل خانق النمّراست وابن ماسویه‌گوید که‌ازاسقیل است .

خانق الکلب: ادارا قیست که بفارسی کچوله نامند وموءلّف مالا یسع غیرآن دانسته وبیان نموده که گیاهیست برگش شبیه بلبلاب کبیرواطراف اوتند تروبسیاربد بووبارطوبة لزجهٔ زرد رنگ وباشاخه‌های باریك ودرازوپرشکن وثمرش درغلاف شبیه بغلاف باقلی و درجوف اودانهٔ کوچکی است سیاه وصلب ودرچهارم گرم وخشك وازسموم قتّاله وبرگش کشندهٔ سگ وسباع وضماد اوجهت تحلیل اورام باردهٔ ونفخ بغایت موءثّر است .

خاماسوقی :بیونانی خاما بمعنی زمین وسوق بمعنیٰ انجیراست وآن نباتیست بیساق وگل وشاخه‌های اوپرشیروبقدرچهارانگشت ومنبسط برروی زمین بهیئت استداره وبرگش شبیه ببرگ عدس ودرتحت برگ ثمرمستدیری وبیخش باریك .

درسیّم گرم وخشك وتند وجالی وملیّن طبع ومسهل اخلاط غلیظه وخوردن قدر قلیل اوبانان مسقط بواسیروضماد شاخ وطلای شیراوجهت اسقاط اقسام ثالیل وخیلان وگزیدن عقرب واورام بلغمی وقلع آثارواکتحال اوباعسل جهت رفع آثارقرحه چشم ، و

ظلمت بصروابتدای نزول آب وحمول اوبا شراب جهت درد رحم نافع ومضرّسینه ومصلحش کتیراوقدرشربتش یکقیراط است ۰

خارصینی : شبه است ، بفارسی روی توتیانامند ۰

خاولنجان : خولنجان است ۰

خارماراقنی : بیونانی بمعنی غارالأرض است ودر حرف غین انشاءاللّه مذکور خواهد شد ۰

خامیر : مرق سکباج سرد شده است ، که ازروغن صاف گرفته باشند ۰

خاماماليان : بیونانی بمعنای نفاح الارُض وآن بابوسج است ۰

خافورا : اسم نباتیست کهتازه روئیده باشد وگویند مراد ازومردعریض الورق است واهل مصرهرطمانرابااین اسم خوانند ۰

خامون : اسم یونانی کمونست ۰

خامالا : بیونانی زیتون الارُض واومازریونست ۰

خامالاون مالس : بیونانی اشخیص سیاه است ۰

خاس : اسم ترکی خس است ۰

خاکستر : اسم فارسی رماداست ۰

خارپشت : اسم فارسی قنفذاست ۰

خایه قندون : اسم فارسی جنداست ۰

خاکشی : بلغت اصفهان اسم خبّه است ۰

خامالاون لوقس : اشخیص سفیداست ۰

خاوانی : بلغت صفالیّه انگیزاست ۰

خامالاون : اسم یونانی حرباست ۰

خاماقطی : بیونانی حمان صغیراست ۰

خامانیطس : بیونانی بمعنی صنوبرالارُض واوکمافیطوس است ۰

خامازریوس : بیونانی بمعنی بلوط الارض واوکماذریوس است .

خالید ونیون : بیونانی بمعنی خطافیست واومامیرانست وگویندعروق الصّفراء است .

خالاون : بیونانی خندروس است .

خاتم الملك : ساداورانست .

خامشه : بلغت شام شیطرج است .

خارخسك : اسم فارسی حسك است .

خاگینه : اسم فارسی خبیض البیض است .

خاصّ تره : بلغت تنکابن حرف بابلی است .

خار : بلغت هندی خبار است .

خاك : صوفی حمید درطین مذکوراست .

الخاءمع الباء :

خبز : بفارسی نان گویند وازاکثرحبوبات ترتیب دهند وبهترین اونان گندم سفید مغسول است ، که بحدّاعتدال پخته باشند وسبوس بقدراعتدال جداشده وباشیر و روغن وزردهٔ تخم مرغ پخته غلیظ دیرهضم ومقوّی گرده است ونان گوم مسخّن و مجفّف ــ رطوبات وخائیدن گرم اوجهت رفع کندی دندان موءثّرونان سرد مرطّب بدن وتازهٔ او سریع الانحداروخشك اودیرهضم ومجفّف واقسام اومورث تشنگی وبارازیانه وزیره وحلبه وسیاه دانه مشهی ومفتّح ومجفّف ومحلّل ریاح وباخشخاش منومّ ونخاله دارباعث سده نمیگرد دونان جوسریع الهضم ترازنان برنج ومبردّ وقلیل الغذاءوجهت اسهال وتبهای حارّکه بیضعف معده باشد نافع ومورث قولنج درمبرودین ونفاخست ومصلحش ماء العسل ومرق گوشت ونان برنج سرد وبسیارخشك ومعطّش ومسدّ دومقوّی بدن و کثیر الغذاءوجهت اسهال صفراوی ودموی ونیکوکردن رنگ رخسارموءثّرونان گندم وبرنج و

جوکه با شکرترتیب دهند بدون روغن بهترازاقسام نانهاست سرعت هضم آن ونان آرد نخود وباقلی وبلوط وارزن بطیءالغذاءوقابض وباترشی بغایت مضرّومصلح روغن ، و شیرینیهااست .

خبزالطّابق : نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهن پزند قابض وسریع الانحداروموافق اسهال وبواسیراست .

خبزالعُرنی : نانیست که برروی تابه پزند ورقیق نباشد ومشهوربکماجست جهت مرتاضین وصاحبان اعمال شاقّه موافق است .

خبزالمله :نانیست که بر روی سنگ سرخ کردهٔبااخگرپزند ومشهوربنان سنگست وبهترازنان ساجی است .

خبزالحواری : نانیست که درگرفتن سبوس مبالغه بسیارنکرده باشند بهتر از اقسام دیگراست .

خبزالسّمید : نانیست که درگرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیرالغذاء ، و مشهوربنان میده است ، سریع الانحداروموزث سنگ گرده وسدّهٔجگراست و مصلحش انیسون ورازیانه وسکنجبین بزوری وشکراست .

خبزالخشکار : نانیست که گندم رانا شسته وسبوس نگرفته ترتیب دهند سریع الانحداروغیرمسدّ دودربعضی امزجه ملیّن طبع ومولّدخون سوداوی ومضعف بدن و موزث بواسیروجرب ومصلحش شیرینیهاوروغنهاوشیرتازه .

خبزالکعك : نان میده ودوآتشه وبقسماط نامندغلیظ ومسدّ دوطلای اومحلّل و منضج وجهت دردمفاصل نافعست .

خبزالطّابون : نانیست کهدرگرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق وباروغن ترتیب دهند ومشهوربکسمهاست ، دیرهضم وکثیرالغذاءومضرّمحرورین ومسدّ دومولّد خلط متین است .

خبزالقطایف :نان روغن داراست که در گرفتن سبوس مبالغه نکرده باشد در قوّه مثل کسمه وبهتر ازوست ۰

خبّازی: ازجنس خطمیست وبفارسی نان کلاخ وپنیرك وبترکی ایم‌کاجی ودر مازندران گیاه‌اورا بخیلك نامند و بستانی املوخیا است ، وبرّی اورا بفارسی حیزوگویند وازمطلق اومراد است ، برگش مستدیروبیمزه است وگلش کوچك وسرخ ومایل بتیرگی و تخمش مایل بسیاهی ومدوّروپهن‌ود روسط اوتعقیری‌ونبات‌اوکوچکتر ازخطمی است ، در اوّل سرد وتروگویند ، در دوّیم وبابورقیّه وقوّهٔ متضادّ وملیّن طبع ولطیفتر ازملوخیا ومدّر بول ومنضج ورادع ومفتح سدّه ونیم رطل ازطبیخ شاخ اوباشکرجهت جرب وقرحهٔ امعاء و زحیروحرقه مثانه وبول وبحه الصّوت ودرد سپرزوپرقان وطبیخ برك وبیخ اوجهت ادویّه قتّاله ودردگرده وضماد اوجهت اورام حارّه وشکستگی اعضاوبانمك جهت تنقیهٔ نواصیر چشم وبی‌نمك جهت التیام آن وگزیدن زنبورومگس عسل وباروغن زیتون جهت‌سوختگی آتش وباد سرخ وضماد وخشك اوبابول جهت قروح سرورفع نخالهٔ نافع وتخم اوسرد وترو کثیراللّعاب ومزلق ومغرّی وملیّن وجهت سرفهٔ گرم وخشك وقرحهٔ گرده ومثانه وسحج و گرفتگی آوازوتقویت امعاءورفع لذع ادویّهٔ حارّه وگزیدن رتیلا ورفع نزله وباتخم‌خند قوقی برّی بالسّویه جهت درد مثانه وحقنهٔ اوجهت سوزش امعاءورحم ومقعد وباعسل‌جهت درد جگروضماد اوجهت اورام حارّه نافع ومضرّمعدهٔ ضعیف ومصلحش ربوب فواکه وقدر شربتش تا پنجدرهم ، وبدلش تخم خطمی وقدرشربت ازآب خبازی تا پنجاه‌درهم‌واو مولّد ریاح ومصلحش پختن اوباگوشت مرغ‌وادویهٔ حارّاست وخبّازی بستانیرا برگش‌دراز وگلش زرد وکوچکتر ازگل خیارود رپنبه زاربسیارمیروید وبقدرگیاه پنبه میشود وتخمش سیاه ودرازوشبیه بشونیز وبسیارتلخ و غلاف اوشبیه بکرم ومایل بسبزی برودت ورطوبت‌اوزیاده ازبرّی وملیّن طبع وسینه ومهیّج حرارت بسبب لطافت وجهت خشوثه سینه وتبهای حارّه تصفیهٔ صوت نافع ومضرّمعدهٔ بارده ومصلحش ادویّهٔ حارّاست وتخم اومسهل قوّی‌

اخلاط غلیظه ومفتّح سدّه وجهت عرق النّساء وآب باشکر جهت رفع اخلاط محترقه ، و ممضوع او جهت تحلیل اورام وتسکین درد گزیدن عقرب نافع وقدر شربتش دو درهمست

خبّه : بلغت شیراز شفترك وبلغت اصفهان خاکشی وبترکی شیوران ودرمازندران گیاه اورا سلم بی نامند وآن تخمی است بسیار ریزه ودرازوزرد ومایل بسرخی وتیرگی ، و برگش طولانی وشبیه ببرگ جرجیربرّی وشاخه‌های او باریك ومتفرّق وساقش بقدر زرعی وتخمش درغلاف باریك رقیقی است .

دردوّیم گرم ودراوّل ترومبهّی ومشتهی ومقوّی معده وهاضمه وجهت معده سرد وتحلیل موادّ نخاع وآبله وحصبه وتری وبرودت احشاء وباشیرمسمّن بدن خصوصا چون بادووزن اوشکرتاده روزبنوشند جهت رنگ رخسار وگرفتگی آواز وسه درهم او جهت رفع سمیّت ادویه ویکمثقال ونیم او جهت نفث الدّم سینه وریه وضمادش جهت اورام صلبه وسرطان ونقرس وقرحهٔ چشم وورم بن گوش وپستان وانثیان ومشوی اودرخمیر جهة جگر وشش وسرفهٔ مزمن وفرزجهٔ او باعسل جهت اعانت حمل وقروح رحم نافع ومصدّع ومصلحش کتیرا وقدرشربتش تادومثقال وبدلش تودریست که بزرخمخم نامند .

خبث : جرم اجسادیست که درحین گداختن ازاوجدا شود ومجموع خبثها گرم و خشکند .

خبث الحدید : بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها ومستعمل ازآن آنستکه باسرکه سائیده وخشك کرده باشند وبسیارمبالغه درسحق اونموده دردوّیم گرم ودرسیّم خشك وبغایت مجفّف ومقوّی معده ومانع نزف الدّم واوراحیض وحاملهشدنست وجهت سلس البول واسترخای مقعد ومعده وبواسیروطّحال رطبه ورفع رطوبات باطنی وجهة قرحهٔ امعاء ومثانه مجرّب وبازردهٔ تخم مرغ بقدر یکدانگ جهت تحریك بامرطوبین که مأیوس باشند بغایت موثّروباسکنجبین جهت ادویهٔ قتّاله وضمادا وجهت تحلیل اورام حارّه وشیرمنعقد درپستان واکتحال اوجهت خشونت پلك چشم وقطوراوجهت پاك

کردن چرک گوش نافع ومضرّشش ومصلحش کتیرا و عسل وقدرشربتش تا دو دانگ ودو درهم اوکشنده است ، وچون آنرا بیست بار باآب وعسل بسایند وخشک کنند وبعد از آن با روغن زیتون بقدر یکه انگشت بربالای اوبرآید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق بسازند وهرروزیکدو انگشت ازآن تناول نمایند جهت صاف کردن آواز وتقویت بدن ونیکوکردن رنگ رخسار واخراج فضلات بدن بیعد یلست وهرگاه در روغن زیتون بجوشانند وباعسل معجون کنند بدستورهمین آثار دارد ۰

خبث النّحاس : ثفل مسّ است ،ودرقوهٔ ثریب بخبث الحدید است وملطّف و جالی وخوردن اوسمّ قاتل است ودرادویهٔ چشم وزخمها مستعمل است ۰

خبث الرّصاص : ثفل قلعی است بغایت قابض ومغسول اوجهت التیام جراحة چشم وتقویت باصره ومنع ریختن مواد بچشم موثّراست ۰

خبث الفضّه : ثفل نقره است ، لطیف وقوّی القبض وطلای اوجهت قروح چشم وسعفه وجرب بواسیرونواصیروالتیام جراحات نافع است ۰

خبث الذّهب : ثقل طلااست لطیفترازهمه ودرافعال قویترازخبث الفضّه و طلای اوباآب جهت رفع بدبوئی زیربغل وکنج ران مجرّب ودرافعال نایب مناب اقلیمیا است ۰

خبیص : اسم عربی حیص است ، ودرحامذکور ۰

خبیض البیض : بفارسی خاگینه نامند ، وباسبزیها کوکوگویند کثیرالغذاء ودیر هضم ومسدّد ومولّد خلط غلیظ ودارچینی وخولنجان وادویّهٔ باهیّه مقوّی باه است ۰

خبازی شجری : خطمیست ۰

خبزالغراب : اقحوانست ۰

خبزالقرد : لوف الکبیراست ۰

خبز رومی :خبزالکعکست ۰

خبزالمشایخ : نبات بخورمریم است ۰

خبیز : اسم جمیع نباتاتست که بگردش آفتاب دورکند وخبّازی مشتّق ازاوست.

الخاءمع التّاء :

خترق : بتای مثنّاه افسنتین است .

ختم الملك : طین مختوم است .

الخاءمع الثّاء :

خثا : بثای مثلثه سرگین است ، وازمطلق اومراد سرگین گاو است وبوحنّا مذکور شد .

خثو : بلغت اهل ختا بمعنی بزرگ وبد ستورخان وخثومترادفند وآن اسم مرغی است که بفارسی رخ نامند ، وبقدرکرگدنی وازآن بزرگترمیباشد وطعمهٔ اواکثراوقات فیل است ودربلاد مابین زنج وچین یافت میشود واژاستخوان پیشانی اوجهت ملوك قدح میسازند وخاصیّت اوآنستکه چون بربالای طعام مسموم گذارندعرق کند وهمچنین است سایراستخوان او.

وامین الدّوله گوید : که آن شاخ آهوی مشك داراست ، وهمین اثررا ازبرای او بیان نموده وگوید جهت اسهال نیزبغایت نافع است .

ومؤلّف تذکره گوید : که درسراندیب یافت میشود وخوردن بیضهٔ اوبقدرده درهم جهت حکّه وجرب وسدّهٔ جگرنافع وبخوراستخوان اوباعث افاقهٔ مصروع است وذبل او ــ جهت رفع آثاروسنگدان اوجهت بواسیرضماد اومفید است .

الخاءمع الدّال :

خدرنق : عنکبوت است .

خداع الرّجال : بزرالبنج است .

الخاءمع الرّاء :

خربون : بستانی وبرّی میباشد وبستانی دوقسم است ، یکیراخربوب شامی گویند

درخت اوبقدر درخت گردکان وبرگش مستدیروباغلظت وگلش ذهبی و غلاف او بقدر شبری وکوتاه تروسیاه وضخیم ودانهای اوشبیه ببا قلی وازآن رقیق تروازآن در شام و مصرربّ میسازند ودراسهال استعمال میکنند وباوجود شیرینی ازسایرشیرینیهاابروست وقسمی درختش خاردارواروبرگش نرم مایل بتدویرو غلاف ثمرش شبیه ببا قلی وازآن رقیق ودانهای اوبقدرترمس وشیرین طعم ودرتنکابن کراث گویند ،ودرمازندران و گیلان للهکی نامند تازهٔ هردوقسم مسهل بعصرومدرّبول وخشك اودرحرارت وبرودت معتدل ودردوّیم خشك وشیرین اومایل بحرارت ودانهٔ اوسرد وخشك وبسیارقابض ومقوّی بدن ومدرّبول وضماد وپختهاوجهت صدمه وسقطه وامثال اووثالیل وخوردن تازهٔ خرنوب شامی که ازسال نگذشته باشد دیرهضم وبعدازانهضام مولّدخلط صالح وبادانه جهت فتق وتسمین بدن وچون داخل شیرکنند شیررالذیذ کند واشتهاآورد وجهت سرفهٔ مزمن مجرّب دانستهاند وتخمش محلّل اورام وجهت بروزمقعد ونزف الدّم نافع ومضرّمعده و مجفّف اعصاب ومصلحش بهدانه ونبات وبدلش بوزن اوازهریك ازقرط وطراثیث وعفص وقدرشربتش تاپنجدرهم است ۰

خرنوب نبطی : ثمرنبات جنس بریّست ، وآن دونوع میباشد ،درخت قسمی شبیه بخرنوب شامی وخاردارو ثمرش کوچکتروبی طعم وبسیارقابض وآنرا قرط وسط ، و امغیلان نامند ، وقسمی راثمرخاریست بقدرزرعی وشاخههای اوپراکنده وخارهای تند وریزه وگلش سرخ وزرد ودا غ دارو بارش شبیه بگردهٔ کوچکی وگیاه اورادرقزوین ورك نامند ومرادازخرنوب برّی ونبطی نوع اخیراست ۰

دردوّیم سرد وخشك وبسیارقابض ومقوّی معده وقاطع خون هرعضوی و حابس اسهال وجهت یرقان ومغص ومنع ادرارحیض وبواسیرومضمضه وسنون اوجهت دردندان واستحکام اووپوست بیخ نبات اودندان کرم خورده است ومحتاج بآلت کندن نیست وچون باخضاب کنند مانع سفیدی وباعث درازی موی وتقویت آن وطلای آن بر

بدن جهت اعیا وتقویت اعضاء مؤثّروچون خرنوب برّی راکوبیده درآب بخیسانند وجامهٔ رنگین راباوترکنند باعث ثبات رنگ اومیشود ومجرّبست وآب اوباآب مورد منقّی اجساد، و ثابت کنندهٔ صاعد است ۰

خرنوب الشّوك وخرنوب مغربی وبرّی : خرنوب نبطی است ۰

خرنوب مصری وقبطی : ثمرقرط است ۰

خرنوب الخنزیر : اناغورست ۰

خرنوب صیدلانی : خرنوب شامی است ۰

خرنوب هندی : خیارشنبراست ۰

خروّب : اسم جنس خرنوب است وگویند مخصوص برّی است ،

خردل : تخم گیاهیست برگش شبیه ببرگ توت وازآن کوچکتروخشن و مربّع السّاق وگلش زرد وقسمی ازبرّی آنرابترکی قجی نامند وتخمش مدوّروسرخ وقسمی راککج نامند وبرگش ریزه‌ترازبستانی وتخمش غیرمدوّروسرخ وتند طعم وسفیداورااسفند سفید گویند ، وآن حرف ابیض است ومذکورشد ومرادازمطلق خردل نوع سرخ اوست ۰

دراوّل چهارم گرم وخشك وجاذب ازعمق بدن وهاضم ومحلّل رطوبات دماغ و معده وسایراعضاء ومفتح سدد ومدرّ فضلات ومفتّت حصاه وجهت دردریحی وبلغمی جگر وسپرزورفع نسیان وامراض باردهٔ دماغی ونیم درهم ازتخم اوباشراب جهت دردسر و تقویت باه وباعسل جهت ربووسعال رطوبی وکرم معده وتب بلغمی وسودا وضماد او جهت نقرس ولیثرغس وعرق النّساء ورم سپرزوجذب موادبظاهربدن وازلهٔ داءثعلب وباعسل وبدستوربا موم روغن جهت تصفیهٔ رخساروازالهٔ رنگ خون مرده وکمنهٔ چشم وبا سرکه جهت جرب متقرّح وقوبای مزمن وبرپیشانی جهت نزلات ودردسربارد وریحی ، و فالج واسترخاءوباروغن طلاکردن اوبرقضیب جهت نعوظ مجرّب وباسکپنج وآب کرنب جهت خنازیروباادویّهٔ مناسبه جهت اورام صلبه وسوداوی وبرص وغرغرهٔ او باماء

العسل جهت ورم تحت زبان وخشوثه مزمنهٔ قصبهٔ ریه وثقل زبان واسترخای آن ودرد دندان وسعوط آن مورث عطسه وجهت انتباه مصروع وصاحب غشی واختناق رحم وفتیله اوبا انجیر جهت ثقل سامعه ودوی وطنین واکتحال مضروب آن باآب وعسل جهت غشاوه وخشوثه پلك وبخوراوجهت گریزانیدن حشرات ولطوخ اوجهت درد دندان بیورم مجرّب ومضرّمحرورین ومورث تشنگی وغثیان ومصلحش کاسنی و روغن بادام وسرکه وبدلش دو وزن اوحبّ الرّشاد وحرمل وقدرشربتش تاسه درهم وچون درآب انگوراندازند ، منع جوشیدن اوکندوسرکهٔ شیرین درگیلانات ازوترتیب میدهند ومطبوخ نبات اوبا چغندر جهت صرع وسدد وامراض بلغمی نافع ودرسایرافعال ضعیفترازتخم اوست ، واهل تجربه ذکرکرده اندکه چون بریك کف خردل آیهٔ وعنده مفاتح الغیب تاآخرآیه الّا فی کتاب مبین خوانده شود ، وبعدازآن صدود وباریامبین گفته شود وبدستورتاصد مرتبه پس اوخردل رادرخانهٔ که دفینه گمانداشته باشندافشانده یکشبانه روزدرخانه را به بندند ، روزدیگرخردلهارادرجائیکه دفینه باشد مجتمع یابند و روغن اوراکه کوبیده بدستورروغن بادام استخراج نموده بغایت ملطّف ومحلّل وطلای اوجهت دردندان واختناق رحم وتبهای مزمن ودردهای کهنه وتحلیل ورم گوش واورام صلبه و تفتیح سده اعصاب اوجهت نسیان وفالج وگرانی سامعه که مزمن باشد وآشامیدن اوبدستور جهت دردبارد ومزمن نافع وقدرشربتش تاسه درهم است ۰

خردل برّی : گیاه اورابترکی قچی نامند حرارتش کمترازبستانی ومفتّت حصاه وجالی جلد وجهت سرفهٔ مزمن نافع ومقوّی ذهن وضمادا وباماست جهت سعفه مجرّب ودرسایرافعال مثل بستانیست ۰

خردل فارسی وخردل ابیض وخزنوف وخربق : حرف ابیض است ۰

خروع : بکسرخاوفتح واوبفارسی اورابیدانجیروبترکی کرچك نامند برگش شبیه ببرگ انجیر وازآن بزرگترونرم وساقش تابقدرد وزرع بیخش مثل نی مجوّف وثمرش در

خوشهای پرخارومدّور ودانهاش بقدرقهوه ومنقّط ومغزش سفید وپرروغن ۰

درآخرد ویم گرم وخشك ومحلّل وملیّن عصب ومسهل قوی خلط بارد ومنقی عروق ومقوّی اعضاءومدرّحیض ومخرج مشیمه وجهت فالج ولقوه وامراض بارده نافع ومرخی ، و مسقط اشتهاوموجب کرب ومصلحش کتیراومصطکی ونعناع وقدرشربتش ازپنجعدد تا دوازده عدد وبیست عدد اومسکرقوی وعوارض اومثل تاتوره وپنجاه عدد اوکشنده است وفادزهراوریباس ورّب ریباس وبدل اوعشراوند است و ضماد اوجهت ثالیل وکلف و اورام بلغمی ودرد اوونقرس ومفاصل وتلیین صلابات وباسرکه جهت ورم پستان واواخر باد سرخ وضماد برگ اوباآرد جوجهت ورم حارهٔ چشم و ورم زیرگلووسایراعضاوباحناجهة درد مفاصل وباروغن زیتون جهت دردهای بارده وروغن اوگرمترولطیفترازروغن زیتون ومقیء ودومثقال جهت تسکین وجع الفوءاد بارد وباماءالاصول محلّل بلغم لزج اعضای بعیده وشدید النّفوذ وطلای اوجهت تلیین صلابات وتشنّج وانضمام فم رحم وانقلاب آن وجرب متقرّح وقروح رطبه سرد ورم معده ورفع آثارکبودی جلد ودردگوش وبازبدالبحر جهت داءالثّعلب وباآردگندناجهت بواسیرشرباوضماد انافع وجوشانیدهءاو باسلخ ـ الحیّه وخردل وتدهین اوجهت داءالحیّه واقسام قوباوگزازوکلف بیعدیل است وبدلش روغن ترب وگویند بیدانجیررا باخردل وسیروطلق تقطیرکنند مقطّرآن مشتریرا قمرکند ، و مجرّب دانسته‌اند ۰

خروع :صینی وند است ۰

خربق ابیض : بیخ گیاهیست ، برگش شبیه ببرگ بارشك وازآن بزرگتر و گلش سرخ وساقش بقدرچهارانگشت ومجوّف وچون خشك شود پوست اومقشّرمیشود وبیخش شبیه به پیازومستطیل وباریشهای باریك وسفید مایل بزردی وتلخ وازشکستن او غباری ازوظاهرمیشود ودرجوفش مثل دام عنکبوت ۰

درسیّم گرم وخشك مسهل بلغم وصفرای غلیظ واخلاط لزجه ومنقی معده ، و

مدرّحیض وقاتل جنین ومفتّت حصاه ومفتح سد وجهت فالج وسرسام بلغمی وامراض باردهٔ دماغی ومفاصل واکتحال اوجالی غشاوه وطلای اوبا سرکه جهت قوبا وبرص وبهق وقلع دندان متأکّل وبوئیدن اوباعث عطسه ومزرجهٔ مدرّحیض وقاتل جنین ومضرّمحروری ومقیٔ وزیاده ازقدرشربتش کشندهٔ بخناق وتشنّج ومصلحش یختن اودرخمیروبا مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن وبدستورخیسانید یکروزدرآب وآشامیدن آب او ویابا شکر وعسلی منعقد ساخته بنوشند وقدرشربتش ازنیم مثقال تایکمثقال وبدلش جوز القی ودرخلاءمعده نباید تناول نمود ۰

خرنق اسود : بیخ گیاهیست سیاه وپرگره وگرههای اومجوّف واکثراومایل بتدویر ورپشههای سیاه باریك ازآن رسته وبرگش شبیه ببرگ خیارواز آن کوچکتروزواید اطراف او بیشتروباخشونت وساقش کوتاه وبنفش وگلش سفید مایل بسرخی وبشکل خوشه وثمرش شبیه بدانهٔ قرطم وتخم اومسهل وبیمضرّت ترازاصل او ۰

درآخرسیّم گرم وخشك وتند وپرخطرواز خربق سفید قویتروسهل مرهّ السّود وبلغم وصفرای آمیخته ببلغم وجذاب ازعمق بدن وجهت امراض باردهٔ وقویترازسفید آن ودر جمیع علل که سفید اوموءثّراست خربق سیاه اسرع التّأثیرازآن وجهت یرقان سددی و تنقیهٔ مثانه ورحم واحشاءوقصبهٔ ریه وامراض مزمنه وجنون نافع ومضرّگرده ومصلحش کتیرا وصعتروفودنج ومصطکی ودومثقال اوکشندهٔ بخناق واسهال ۰

وقدرشربتش ازنیمدرهم تانیم مثقال وبدلش خربق سفید وگویند ماذریون ، و چهاردانگ وبدلش بوزنش غاریقون است یاماهی زهرج وضماداوجهت بهق وآنچه در باب سفید اومذکورشده ورفع ثالیل وبردن گوشت زیادفاسد زخمها وجهت ناصورصلب طلای اودوسه دفعه مجرّب ومضمضه وفتیله وفرزجه وقطوراودرامراض مناسبه مثل سفید آن وپاشیدن طبیخ اودرمواضع مانع دخول حشرات وحبوب مثل گندم وامثال اوکه در طبیخ اوخیسانیده باشند قاتل طیور ووحوش وچون درشیرینیهاچند روزخیسانیده ــ

باشند وباجومقشّریاعدس جوشانیده آب اورابنوشند چندان مضرّت ندارد وبالخاصیّه تنقیه باوکردن باعث تغییرمزاج میشود وبمزاج خوبی قریب بمزاج حیوانی و غیر مرطوب المزاج رابغایت مضرّاست ۰

خرمّ : بتشدید راءاسم فارسی مریحهاست وآن گیاهیست که دربستان و مواضع سایه دارمیروید وبرگش باریك ومتفرّق ودرازوگلش بنفش وخوشبووخوش منظرمایل به گرمی وجالی ومقوّی دماغ ومنومّ ولطیف وزیادکنندهٔعقل وفهم ونظارهٔاومورث فرح وسرور ونگاه داشتن اورادرکف دست وآستین باعث محبّت وروغنی کهازگل اوترتیب دهند جهة درد سروبیخوابی ورفع توحّش وطلای اوباموم روغن جهت نیکوئی رخساروموجب قبول و رافع بغض است ۰

خراطین : کرمهای سرخ است که درزمین نمناك بهمرسد دراوّل گرم وترومغزّی و سه درهم اوکه خشك کرده باشند بارّب انگورمدرّبول وجوشانیدهٔاودر روغن کنجد جهة خناق وسرفهٔکهنه بغایت آزموده ومسحوق اورابا روغن بادام بالخاصّیه جهت فتق ــ امعاءوالتیام آن مجرّب دانستهاند وجهت عسرولادت ورفع سنگ مثانه وگرده وباشراب مغیّررنگ بدن یرقانی درهمانساعت وضماداوجهت ورم حلق ولهاه ومنع نزلات وطلای تازهٔاوبقدرسه شبانهروزجهت التیام عصب مقطوع مجرّب وبدستورجهت جراحات اعضاء عصبانی موءثّروباغبارآسیاجهت استحکام مفصلی کهازجای خود حرکت کرده باشد وجهت ضربه وسقطه وتسکین اورام حارّه وباروغن دانهٔزردآلوجهت بواسیروطلای مطبوخ اوبا روغن زیتون وضمادکردن اوبازفت وبرگ کدوجهت بزرگ کردن قضیب بغایت موءثّر ، و موءلّف تذکره گوید که : مطبوخ اوباقضیب حمارزنده اکلاوضماداداراین باب بی‌شبهه ــ مجرّب است وقطوراوباپیهٔمرغابی و روغن زیتون جهت دردگوش نافع است وچون با جعل ونبات درآب طنج نمایند طلای اوجهت بواسیرونزف الدّم وشقاق مقعد بیعدیل است ۰

خرامقان : گیاهیست درشکل وبومثل سنبل‌الطّیب ورنگ اوسبزومایل‌بشیرینی دراوّل گرم وخشك ومحلّل ومجفّف ودرافعال مثل اووازآن ضعیفتراست ۰

خرقطان : گیاهیست که‌ازدرخت بادام وزیتون وامثال آن میروید ومضرّت به‌آن درخت میرساند وغیرغنم است که‌درطبرستان ارواش گویند وخرقطان رابرگش شبیه به برگ زیتون ومایل باستدارهوشاخه‌های اوپرگره وتخمش سرخ سرد وخشك وقابض‌ومقوّی معده ومنقی دماغ‌ومفتح سدد وباقوّهٔ‌محلّله وبعضی گرم وخشك دانسته‌اند یك اوقیه آب اوجهت شکستگی استخوان ووثی عضل وقطع نزف الدّم ورفع سحج‌وآب مطبوخ اوبا انجیرجهت سرفه وذروربرگ خشك اووسوختهٔ‌اوجهت قوبای سرمجرّب است بشرطی‌که موضع رابابول ونمك بحدّی بشویند که خون ظاهرگردد وگویند مسهل اخلاط وبغایت مجفّف بواسیراست ۰

خروف : برهٔ‌تازه وخرفان جمع‌اوست ۰

خرفی : خلراست ۰

خربق : اسم ابخره‌است وگویند فاوانیااست ۰

خروءالحمام : جوزجندم است ۰

خریع : اسم عربی احریض است

خروءالضّفادع: طحلب است ۰

خرفه : اسم فارسی بقلهٔ‌الحمقاءاست ۰

خرفع:ثمرعشراست ۰

خروءالعصافیر : اشنانست ۰

خرطال : هرطمانست ۰

خروسان : اسم عربی عقربست ۰

خروء : زبل است ۰

خرمّ : بسکون راء پوست تخم مرغ است که بجهت ادویهٔ عین مغسول کرده باشند وبتشدید راء شامل مربحه وسراج القطرب وحالبی است ۰

خر : اسم فارسی حماراست ۰

خرگور : اسم فارسی حمارالوحش است ۰

خرماده : اسم فارسی اتانست ۰

خرگوش : اسم فارسی ارنب است ۰

خرخدا : اسم فارسی هدبهاست ۰

خرما : اسم فارسی تمراست ۰

خرزهره : اسم فارسی دفلیست ۰

خرمای تر : اسم فارسی رطبست ۰

خرمای هرون : اسم فارسی قسب است ۰

خرچنگ : اسم فارسی سرطان است ۰

خربزه : اسم فارسی بطیخ است ۰

خربزه‌گرمك : اسم فارسی ملیونست ۰

خروس : اسم‌فارسی دیگست است ۰

خرس : اسم فارسی دبّست ۰

خروهك : اسم فارسی مرجانست ۰

خرعوله : اسم فارسی لسان الحمل است ۰

خراما : بالف آخروبیا اسم گیاهیست بسیارخوشبووبفارسی خیرید شتی نامند وصاحب تذکره غیرخیری برّی دانسته وازفلاحه بیان نموده که چون اورا بعکس هیئت صلیبی غرس کنند بنفشه متکوّن میشود چه گلش شبیهاست به بنفشه ومنبت اوجبال ومیان رود خانهاوگلش مایل بکبودی ولاجوردی وبسیارخوشبوومانند نسرین وتخمش سیاه

است .

وموٴلّف مالا یسع خیری برّی دانسته وبیان نموده که شاخ اود راز وبرگش کوچك و گل اوسرخ وموٴیّد قول صاحب تذکره است ، وآنچه امین الدّوله درخیری ذکرنموده از قول جالینوس که برّی اومختلف القوه ولطیف مائی وگلش سرخ میباشد بخلاف خراماواز صفات وخواصّ خیری ظاهرمیشود که خراماغیراقسام اومیباشد واوخوشبوترین گل‌های صحرائیست وسفید نیزمیباشد ودرنفع مشاکل گل حناوآن سنبلی است که‌با برگش میروید وپیازاوشبیه به پیازنرگس است ودراوّل دویم گرم وخشك وبعضی رطب دانسته‌اند گل اوملطّف ومسخّن ومفتح سدّهٔ دماغی ومقوّی اووجاذب رطوبات زکامی ومحلّل ریاح ورافع درد سرومقوّی جگرودل وسپرزوگرده ومدرّ فضلات وفرزجهٔ اومنقی رحم وجهت خوشبو کردن دهان ونشف رطوبات وسیلان مزمن وبرودت رحم واعادهٔ برحمل واحداث گرمی وتنگی فرج وطلای خشك اوجهت خوشبوکردن عرق وتقویت عصب مفید وپیازوبرگ وتخم او درافعال ضعیفترو غیرمستعملند و روغنی که‌ازاوسازند قائم مقام نفط ومصدّع محروررین و مصلحش مورد وقدرشربت ازگل اوتاسه درهم وبدلش بابونج است .

الخاءمع الزّاء :

خزف : بفارسی سفال گویند بسیارخشك وبااندك حرارت وضماد اقسام اوجههٔ ورمهای نرم وقروح اعضای یابس المزاج مثل غضروف ووتروجهت انسلاخ جلد وسفال سبو بامرهمهاجهت التیام جراحات وباسرکه جهت جوششهاوحکّهٔ وخزازوسعفه وجرب ، و نقرس وباموم روغن جهت ورمهای مزمن وخنازیروغده وسفال چینی جهت جلای دندان وتقویت لثه وقطع خون اووجلای بیاض طبقهٔ قرنیه مفید ومضرّاعصاب دماغی و مصلحش روغن بنفشه است و روغن نیلوفر .

خزّ : اسم لباسیست که‌ازابریشم وپشم وکج ترتیب دهند وخزخالص لباسی است که‌ازموی بسیارنازك که بفارسی کرك نامند ترتیب یابد ودراینزمان مراد ازخزّ پوست

حیوانیست ازسمورکوچکترومعروف است ۰

د رد ویم گرم وخشك وپوشید ن اوجهت نقرس وفالج وضعف باه ورفع جذ اموحکّه سریع الا ثر وموی سوختهٔ اوجهت قطع نزف الدّم وخشك کرد ن جراحات وآشامید ن او جهت فتق اعصاب واعضا ی عصبانی نافع است ۰

خزمیان : تحریف خزمان فارسیست یعنی مانند خزوآن حیوان جند است وگاه است ازین اسم جنـد مراد باشد ۰

خزنباش :مرماحوراست ۰

خزازال : طحلب است ۰

خزازالصّخر : حرارالصّخراست ومذکورشد ۰

خزران : اسم فارسی خیزرانست ۰

الخاءمع السّین :

خسك : دانهاسن فارسی قرطم است ۰

خسك : بسکون سین اسم هند ی کبریت است ۰

خسرودارو : اسم فارسی خولنجان است ۰

خسّ الحمار : ابوخلساست ۰

خسف : اسم عربی جوزبواست ۰

خسق : احریض است ۰

خسّ الکلب : د ینساقوس است ۰

خس : بفارسی کاهووبترکی خاس نامند برّی وبستانی میباشد وبرّی اوسرد تـر ازبستانی وبرگش د رشت وطعم اوتلخ ورنگش مایل بسبزی وشیرد اروباتند ی وجـلا و قسمی راازوبیساق وقسمی راساق زیاده برد وشبیروشیراوگرم است ومدرّحیض وگیاه اودر آخرد ویم سرد ود راوّل تروشیراوبقد رنیم د رهم باسرکه وآب مسهل خلط مائی وطـلای

اوبا روغن گل سرخ جهت درد سرواکتحال اوجهت قروح رطبهٔ طبقهٔ قرنیّه وجلای بصر و با شیر دختران منوّم وجهت درد چشم وبیاض اووبرص وآشامیدن وطلاکردن اوجهت سمّ عقرب ورتیلا نافع وبرگ وساق اودرافعال مثل خشخاش سفید است وبستانی اونیزبیساق وساقدارمیباشد ۰

دردوّیم سرد وتروسریع الانحدارومولّد خون صالح رقیق ورافع ضررآب وهوای وباء ومسکّن حدّت خون وصفراومفتح سدد ومدربول ومنوّم ورادع اورام حارّه ومسکّن تشنگی و التهاب ورافع خماروما نع سستی ومليّن طبع وجهت امراض حارّه ويبوست سوداوصفرا و حکّه وجنون وجذام ويرقان ودرد پستان وتبهای حارّه وحرقه مثانه وبول ودرد سرومنع صعود بخارات بدماغ ونزلهٔ حاروزکام وسرقهٔ کهازگرمی وخشکی باشد وباسرکه جهت بر انگیختن اشتهانافع واکثاراومضرّباه ومولّد رياح ومضرصاحب سلّ وربوومورث نسیان وضعف باصره ومصلحش نعناع وکرفس وهلیلهٔ پرورده وزیره وقدرشربت ازآب اوتاسی درهمست وازتخمش تادودرهم ومطبوخ آنراغذائیه بیشتروسرعت هضم بیشتروجهت درد سینه وزیادهٔ کردن شیرموءثّروضماداوجهت اورام والتهاب وورم چشم وذرورسوختهاوجهت التیام جراحات وقلاع نافع است ، وتخم اودردویم سرد وخشك ومخدرومنوّم ومانع احتلام ، و جهت نزله وزکام ودرد سینه وتقطیرالبول وسیلان منی وطلای اوجهت منع ریختن مواد بچشم وجهت درد سرورفع درد گزیدن عقرب نافع ومضرّباه ومصلحش مصطکی وبدلش دم الاخوین است و روغن اومحلّل صلابات ومرطّب دماغ ومنوّم وجهت مالیخولیا وصرع پیسی ومنع مستی شراب موءثّراست ۰

الخاءمع الشّین :

خشخاش بحری : خشخاش مقرن است ۰

خشکار : خبزالخشکاراست ۰

خشل : مقل مکیّست ۰

خشب الشّونیز : نزد بعضی سیساریونست ۰

خشف : بچهٔ نرینه شتراست ۰

خشخاش ابیض : خشخاش بستانیست ۰

خشخاش برّی : خشخاش اسود است ۰

خشخاش بستانی : بفارسی خشخاش سفید گویند وگلش سفید میباشد ، و خشخاش سیاه راگلش بنفش وسرخ وسیاه وکبود واین الوانراتخم سیاه میباشد وگویند خشخاش برّی رابرك کثیرالتّشریف ومزغب میباشد بخلاف بستانی وخشخاش سفید در آخرویّم سرد ودراوّل ترومخدّرومنومّ ومنضج مواد رقیقهٔ صفراوی ودمدرهم اوباشکرجهت خشونه سینه وسرفهٔ حارّیابس ونفث الدّم وتب دق وحرقهٔ مثانه وامراض حارّهٔ آن و مقوّی جگرضعیف وگرده ومسمّن وباعسل مبهّی ومداومت آن قاطع باه وبوئیدن بودادهٔ اورافع بیخوابی وبامثل اومغزبادام مولّدخون صالح ورافع هزال وچون خشخاش تازه رابا پوست کوبیده قرص بسازند جهت سرفه ودرد سینه وحرقه البول واسهال کهنه و تشنگی شرباوضمادا جهت تجفیف رطوبات وتحلیل اورام ضمادانافع ۰

وقدرشربتش تا پنجدرهم وازتخم اوتاده درهم وازپوست اوتایکمثقال ونیم‌واز گل اوتایکدرهم ومضرّمبرودین ومداومت اومضرّ ریه ومصلحش عسل ومصطکی و شکر و پوست اومایل بخشکی ورادع ومسدّد ویکمثقال اوکه صبح وشام بنوشند جهت اسهال دموی وصفراوی والتهاب امعاء مجرّب وضمادا وجهت دردسروباحلبه وگلاب که طبیخ یافته باشد جهت ابتدای رمد وتسکین دردآن ومنع ریختن مواد باعضاء ونطول مطبوخ او ومطبوخ برگ اوجهت بیخوابی وباآردجو جهت اورام حارّه وبادسرخ ولعوق آب مطبوخ اوباعسل که ربّ خشخاش گویند جهت منع نزلات وسرفه واسهال مزمن نافع است — خصوصابااقاقیاوعصارهٔ لحیهالتیس وطبیخ بیخ اوجهت جگرعلیل وخلط غلیظ معدمفید وعصارهٔ پوست اوکه کوکنارنامند سرد ومایل برطوبت ودرآثارقویترازتخم اوومداومت‌اومزخی

اعضاءومشوّش حواس وقاطع باه ومفسد اشتها وهاضمه ومورث نسیان ومفسد خون ، و بالعرض محلّل حرارت ورطوبت غریزی ومسکّن اوجاع حارّه ویابسه ومنوّم قوی و منشط بالعرض است ، وگل خشخاش باآب گشنیزجهت نملهٔ ساعیه وقروح وضماد او جهت سوزش چشم وقرحهٔ قرنیه اکتحالا مفید و روغن اوکه بد ستورروغن گل گیرند مخدّر ومسکّن درد های حارّه واورام وآشامیدن اوجهت نزله وسرفهٔ حاروقطوراوجهت درد گوش وورم حارّه اومفید و روغن تخم خشخاش درافعال ازآن ضعیفتر ومنوّم ومسدّد است ۰

خشخاش اسود : مصطلح اطبّای سابق ازافیون عصارهٔ اوست نه اقسام دیگر ، و مراد ازوقسم بریّست که برگش کثیرالتّشریف وزغب داراباشد درآخرسیّم سرد ودر جمیع افعال تخم اوقویترازبستانی وجهت سیلان رحم وحرارت جگروباشراب جهت رفع سیلان حیض نافع است ومضرّد ماغ ومصلحش رازیانه وقدرشربتش بجمیع اجزاء بقدرنصف شربت اجزای بستانیست وازتخمش یکمثقال وبدلش خشخاش وکاهواست دراکثرمواد ۰

خشخاش منشور : قسمی ازخشخاش بریّست برگش شبیه ببرگ تره تیزك ودرازو باخشونه ومایل بسفیدی وساقش خشن وقبه دارکوچك وشبیه بشقایق ودرقوّه ازخشخاش بستانی قویتروازخشخاش سیاه ضعیفترویکمثقال اوباماءالعسل ملیّن طبع است ۰

خشخاش مقرن : گیاهیست برگش سفید وبازواید مثل ارّه وزغب داروگلش زرد و ثمرش شبیه بشاخ گاوومنحنی وازاین جهت مقرن گفته اند ودرجوف اودانه ها مثل حلبهٔ کوچکی ومنبتش بیشترکنارد ریاست واو غیرجبلاهنگست چه دانهٔ اوزرد است واین زرد نیست ۰

درسیّم گرم وخشك وجالی ومقطّع اخلاط بقی واسهال وبرگ وگل اوجهت تنقیهٔ جراحات وخشك ریشهٔ اوواکتحال گل اوجهت قرحهٔ چشم وطبیخ بیخ اوجهت علل باردهٔ جگر وعرق النّساءورقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع ویکمثقال ازتخم اومسهل قوی اخلاط لزجه است ۰

خشخاش زبدی : گیاهیست بسیار سفید وسبك وساقش بقدر زرعی وبسیار ریزه و درازوبیخ اوباریك وثمرش متصّل ببرگ اووسفید ومستعمل اووثمراوود روسط تابستان ــ میرسد بغایت گرم وتند ودرطبخ مثل جبلاهنگ وازجملهٔ سموم ومسهل ومقیٔ قوی وجهت تنقیهٔ دماغ ورفع بلغم وصرع مفید وقدرشربت ازتخم اوتایکدرهم است ۰

خشاب : بفارسی اسم آب مطبوخ میوه‌ها است که باشکرطبخ یافته باشد مثل آلوبالووموبزوسیب وبه وزرد آلووامثال اوومجموع اوالطف ازاصل او ۰ ومؤلّف تذکره گوید که : ازآلوبالوجهت تشنگی واصلاح خلط محرق والتهاب ودرد سپرزوازبه جهت تقویت اعضاء رئیسه وارواح وهاضمه ورفع عفونات وازسیب جهت خفقان وغشی وکرب وازمویز جهت تصفیهٔ صوت وتفتیح سدد ویرقان وضعف جگر وعسرالبول وازمرود جهت سرفه وتب عفنه ومنع ارتفاع بخارات بدماغ وزبونترین اوخشاب زرد آلوست ومجموع مولّد ریاح ومصلح همه انیسون ومصطکی ۰

خشکنجبین : معرّب ازانگبین خشکست وآن عسلی است درغایت خشکی وسبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد ودرتنکابن شکری نامند ودردیلم وطبرستان اسب‌دندان گویند سفید اود رجمیع افعال قویترازعسل ودرغایت حدّت ویبوستست وزرد وسرخ اوقویتر است ازسفید وسبزاوبسیارگرم ومایل بتلخی وسیاه اوقریب بعسل بلاد رد رچهارم گرم ودر غایت جلاوتقطیع وتحلیل وزیاد اومحرق اخلاط ومهلك وقدرشربتش تایکدرهم است ۰

الخاء مع الصّاد :

خصی هرمس : حلبوبست ۰

خصیه البحروخصی خزه : اسامی جنداست ۰

خصی الدّیك : حبّ البان است ۰

ومؤلّف تذکره گوید غیراوست وگیاه اوشبیه بعنب الثّعلب واطول ودانهٔ اوبقدر آلوبالووسفید ودردویم گرم وخشك ومسهل بلغم لزج ومحلّل ریاح وضماد اوجهت تحلیل

صلابات ومفاصل نافع ومصدّع ومکرّب ومصلح اوبنفشه وقدرشربتش تایکدرهم است وبدلش زیره است ۰

خصی الثّعلب: بفارسی ثعلب گویند وآن بیخیست سفید وازسورنجان کوچکترو طعم اوشیرین وبالزوجه وبااندك تندی ودربوی شبیه ببوی منی مثل دوبیضهٔ کوچکی که باهم ملاصق باشد وازهربیضهٔ ریشهٔ باریکی درازرسته ودرآخرهریك دانهٔ کوچکی موجود که هرچند آن دانه بزرگ شود وبیضهٔ اوکوچك گردد وازاینجهت قاتل الأجنّه نامند ومستعمل اصل بیضه است نه حبّ مذکوروبرگش بقدرانگشتی وازبرگ پیازاندك عریضتروپهن بر روی زمین ونرم وساق اوبقدرشبری وبربالای اود وعدد گل زرد رنگ ودروسط گل چیزی سیاه ومنبتش جبال وامان نمناك وبی تخم است ، درآخراوّل گرم وترومبهّی ومقوّی عصب وجهت گزاز وتشنّج یابس وتولید منی وتقویت نعوظ وطلای اوباروغن گل مقوّی موی و منبت اوومانع سقوط وقدرشربتش دومثقال ومضرّفم معده ومصلح آن شکروبدلش تخم رطبه وتخم زردك است وگویند نوعی ازاوراگلی است که دراوچیزی شبیه بمگس میباشد وبیخ او درتقویت باه ضعیفتراست ونوعی دیگرمیباشد برگ وشاخش سرخ وبرسراود وعدد گل بسیارکوچك ودرون اوتخم سیاهی ودرتابستان میروید ودوسال میماند ۰ دردوّیم گرم و تروگویند جهت امراض سوداوی مجرّبست وهرکه آنرا قلع کند دست آنشخص بیحس ، و حرکت گردد وچون اوراپسوزانند وباموم وروغن زیتون یاباسرکه تدهین کنند رفع او شود ونوع چهارم آنرابرگ سه عدد ومایل بطرف زمین وشبیه ببرگ سوسن سفید ، و ازآن کوچکتروزنگش سرخ وساقش باریك وبقدرزرعی وگلش مثل سوسن آزاد که زنبق است و بیخش مدور بقدرجوزی وسرخ ودرونش سفید وبالزوجه وشیرین ودردویّم گرم وتر و به غایت مبهّی است ونوع پنجم رانبات وبیخ مثل نوع چهارم وتخم اوشبیه بتخم کتان وازآن بزرگتروبراق وصلب درسیم گرم وبارطوبت فضلیّه ودرتحریك باه قویترازسقنقوروچون بیخ مزبوررادردست دارند باعث نعوظ گردد وجهت فالج ولقوه وتسمین بدن و ریزانیدن

حصاه وحمول اوبازعفران واندکی مشك موجب حمل د رهمانساعت ومجرّب د انستهاند و تخم اوبا شراب بغایت موجب نعوظ ومکد رحواس ومضرّمحرورین ومصلحش سکنجبین و قد رشربتش ازپنج تایکعد د وازتخم اوتایکد رهم است ۰

خصی الکلب: بیونانی ارخس نامند ، وآن بیخ گیاهیست مثل د وزیتون بـه هم چسبید ه یکی مادّه وبزرگتررومتلی ود یگری نروکوچکترو غیرمتلی وسفید لون وبرگش شبیه ببرگ گند ناوساقش بیبرك وتانیمزرع وگلش ریزموباهم متّصل شبیه بسرووبنفش وشبیه به گل اصابع صغیروحقیرد رفیروزکوه هرد و رامشاهد ه نمود ه باهمهٔ صفات باهم شبیهاند مگرآنکه گل اصابع صغیربسیاربهم متّصل نیست وسرخ ارغوانیست ۰

د رآخرد ویّم گرم وخشك ومحلّل اورام بلغمی ومسخّن ریه ومادّهٔ اوبارطوبت فضلیّه وتازهٔ اوکه باشیرپخته باشند بغایت محرّك باه وخشك قسم نراوقاطع اووگویند هریك ازنر ومادّهٔ اوکه بعد ازد یگری خورد ه شود فعل اوّل راباطل میکند ومصلح اود رسخونه ریه صمغ وخشخاش است وتصریح نمود ه اند که قسم مادّهٔ اوباعث تولّد ذکوراست ونوع د یگررا بـرگ مثل نوع اوّل وعریضتروبارطوبت چسبند موگلش بنفش وبیخش د وعد د وکوچکترازاوّل و هرد ومتلی ود رازود رسیّم گرم وخشك وقاطع باه وقابض اسهال وخشك سائید ه او ونوع اوّل محلّل اورام بارد ه ومنقّی قروح ورافع عفونه آن وجهت نمله وقروح خبیثه وقلاع رطبـه مفید ومفتح سد د ورافع آثارجلد است ۰

خصیه : ازجمیع حیوانات زبونترین اعضاورطوبت د راوغالب ومقی وبهترین همـه خصیهٔ خروس است مبهّی ومولّدخون صالح ومصلح سایراوپختن وبانمك وصعترا ستعمال نمود نست وخواصّ خصیهٔ هرحیوانی د رضمن اومذکورمیشود ۰

الخاءمع الضّاد :

خضلاف: بضاد معجمه د رخت مقل است وگویند مقل مکیّست ۰

خضف: خربزهٔ نارسید ه است ۰

الخاء مع الطّاء :

خطر : وسماست .

خطمی : معروفست وسفید وسرخ والوان مختلفه میباشد وآنچه بیگل باشد خطمی نرنامند ، جالینوس سرد وتر دانسته وشیخ الرّئیس گرم باعتدال واکثرمرکّب القوی ومایل بسردی وتری وازانواع خبّازی شمرده اند ومحلّل ومنضج ورادع ومرخی وگل اوضعیفتراز برگ وساق وهرگاه برگ وساق اوراخشك کرده کوبیده استعمال نمایند بهتر دانسته اند وآب طبیخ اوجالی امعاء ومقعد ورافع ضررتندی ادویه مسهله ویکمثقال اوجهت تحلیل قولنج وگشودن بول و حیض وقرحهٔ امعاء ونفث الدّم وسرفهٔ حارّه واسهال ومغص ومواد سودا وی و خلط خام وضماد اوجهت التیام قروح وتسکین درد ورمها وتحلیل اووخنازیر ونضج جراحات ودمّل وورم پستان ومقعد و ورم جراحات وخزازوشکستگی اعضاء و عرق النّساء ومفاصل ونقرس وباروغن زیتون جهت گزیدن هوام وسوختگی آتش و باادویه مناسبه و روغنهاجهت ذات الجنب وذات الرّیه وضماد پختهٔ اوباروغن بغایت منضج سریع الاثر راورام حارّه ونطول اوجهت نرم داشتن موی وجلوس درطبیخ اوجهة ورم مقعد وانضمام فم رحم زنان عقیم مفید وتخم کوبیدهٔ اوجهت سنگ گرده ولعاب اوباشکر جهت سرفهٔ حارّ وضماد اوباسرکه کهدرآفتاب نشیند جهت بهق وباروغن زیتون وسرکه جهت سموم حیوانی ویکجزوتخم اوباد وجزود انهخرماکه باسرکه طلاکنند جهت ورم بغایة مجرّب وپوست بیخ اوبغایت ملیّن وقوّی التّحلیل وطبیخ اوجهت مغص وزحیر و سدّهٔ امعاء وقرحهٔ اووباشراب جهت عسربول وحصاه ورفع فضلات خام مثانه و عرق النّساء و ارتعاش وشکاف عضلات وجلوس درطبیخ اووبدستورتضمید آن جهت تحجّرمفاصل و صلابت اعضاء ومضمضهٔ طبیخ اوباسرکه جهت درد دندان نافعست وچون بیخ اوراکوبیده درلتهٔ بسته درآب گذاشته درزیرآسمان چندان بگذارند که منجمد گردد طلای اوجهت رفع تهییج پلك چشم موثّروبجهت سرفهٔ حارّه ونفث الدّم مجرّب وطبیخ اونیز همین اثر

دارد ومضرّمعده ومصلح اوعصاهٔ زرشك وعسل ورازیانه وگویند مضرّربه است وعسل مصلح اوست وقدرشربتش ازیکمثقال تادومثقال وازطبیخ اوتاسی مثقال وبدلش خبّازی ، و صمغ خطمی بغایت مسکّن تشنگی وقابض طبع ورافع قی صفراویست ۰

خطّاف: بفارسی پرستوك و بترکی قرلانقوع و بدیلمی چچلا نامند و از طیور معروفست گوشت او در سیّم گرم خشك و کباب او مفتح سدد و دافع سنگ مثانه ورافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یکمثقال از خشك مسحوق او جهة قورا صره وغرغرهٔ او با آب جهة خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای سوختهٔ او همین اثر دارد ، و اکتحال محرق اومقوّی باصره ودماغ اوباسرگین ویاخاکستراوباعسل جهت ابتدای نزول آب وبیاض وجرب وسبل وظفره نافع وبدستورخون گرم اووسرگین اوبغایت جالی وجهة بهق وآثارونیکوکردن رخسار وبازهرهٔ گاوجهت سفید کردن رنگ رخسار وجهت سفید کردن موی سیاه مجرّب دانسته اند و خوردن آب معصورمدقوق اوباقدری بادروج جهت اخراج جنین میّت سریع الاثّراست وبدستوریکمثقال خاکسترآشیان اوکه سوزانیده باشند جهت عسرولادت بغایت مفید وخوردن خون اوسبب رفع شبق زنان وطلای اوبعدازکندن موی سفید باعث رویانیدن موی سیاه مجرّب دانسته اند و طلا کردن چشمهای اوباروغن زنبق برناف زنان جهت عسرولادت بسیارموثّروسعوط زهرهٔ اوجهت سیاه کردن موی سروریش سفید مهریارس گوید مجرّبست ۰

وموءلّف مالا یسع گوید : مخصوص سفیدی قبل ازوقت است وباید شیرد رد هن نگاه دارند که دندان سیاه نشود چون درسالی دوباربچّه میکند وهرگاه درحین زیادتی نورقمرشکم بچّهٔ اورا بشکافند دوسنگ ریزه ظاهرمیگردد یکی سفید ویکی ملوّن ــ چون غیرملوّن رادرپوست گوساله که درحین زائیدن بنهجی گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده باشد ذبح کرده باشند بسته بربازوی صاحب صرع یابگردن اوببندند درروقت صرع جمیع اطبّاء مجرّب دانسته اند وسنگ ملوّن راچون درحریرسفید پیچید ه نگاه

دارند باعث جاه وقبول وقضای حوائج میگردد وامین الدّوله گوید سنگ ملوّن سرخ میباشد وتعلیق اوموجب رفع فزع است وگویند چون بچّهٔ اورا بزعفران وامثال اوزرد کنند بدستور که درحین رنگ کردن نبینند جهت رفع زردی بچّه سنگ یرقان بآشیان آورد وچون وقت صلوه جمعه آشیان اوراخراب کرده بآب حل نموده بآن غسل بدن کنند باعث بطلان سحروشرّآنست ۰

الخاءمع الفاء :

خفّاش : بفارسی شب پره گویند درسیم گرم ودرچهارم خشك ومرق پختهٔ او مسهل فضلات غلیظه وزرداب ورافع استسقاءومهرآی اودرروغن زیتون وزنبق جهة فالج ورعشه ومفاصل ونقرس ودردکمروورمهای بارد وطلای مطبوخ اوبراحلیل جهت احتباس بول سریع الاثروجلوس درطبیخ اوجهت فالج وجمول پیهٔ اوقاطع حیض وطلای خون او قبل ازبلوغ مانع برآمدن موی وبزرگشدن پستان ومالیدن زهرهٔ اوبرفرج جهت عسرولادت مجرّب وتدهین بروغنی که درظرف مس بیقلع اورامهرآپخته باشند جهت رویانیدن موی ودرازکردن اوبیعدیل واکتحال مغزسراوباآب پیازجهت نزول آب وباعسل جهة بیاض وطلای اوبرکف پامهیّج باه وسرگین اوجهت قوباوبیاض چشم وخاکسترسوختهٔ او جهت منع مستی موءثّروشیروبول اوبغایت جالی ودرآشیان اومنجمد اوبهم میرسد و شیرزق نامند بقدربند انگشتی وسفیدومتخلخل شبیه بقلی وسوراخ داراست یکمثقال او قاتل وربع درهم اومخرج حصاه واکتحال اورافع بیاض عین وطلای اوباعث جراحت جلد و سترندهٔ موی وقالع ثالیل است وگذاشتن سراود رزیربالین که عالم برآن نباشد مورث بیخوابی وبدستوردل وچشم اوهمین اثرداردودفن کردن سراود ربرج کبوتران موجب جمعیّت کبوتران ودرسوراخ موش باعث گریختن ایشان ازآن مکان وداشتن آن مورث قبولست ۰

خفج : خردل بریّست ۰

خف الغراب : نوعی ازحلزون است درازترازود ع وبزرگتر ازآن خفروج حرفه

است ۰

الخاءمع اللّام :

خلّ الزّیت : ترشی است که ازروغن زیتون و غوره یاازسرکه وروغن بادام ونان فطیروشکرترتیب دهند ۰

خلال ابراهیم : جزربریّست ۰

خلالدان : نوعی ازآطرملال است ۰

خلال خلیل : نبات آطریلال است ۰

خلوق : زعفرانست ۰

خلال مأمون : اذخراست ۰

خلیان : اسم یونانی بارزد است ۰

خلقیتس : اسم یونانی زاجست ۰

خلّ الخمر : سرکهٔ انگوریست ۰

خلّ العنصل : سرکهٔ عنصل است ودراستیل مذکورشد ۰

خلال : دربلح مذکورشد وآنغورهٔ خرماست ، که ازحدّ بلح گذشته باشد وبستیبا جرانیزباین اسم نامند ۰

خلّ : بفارسی سرکه نامند ، وازخرماومویزوشکرو عسل وانجیروامثال آن ، و از حبوبات مثل بربح و غیره ترتیب میدهند ومراد ازمطلق اوسرکهٔ انگوریست وخلّ خمراورا ازآنجهت گویند که مادامیکه اوّلا خمرنشودسرکه نمیگردد وبخلاف سایرکه اوّلا ترش میشوند وبهترین همه سرکهٔ انگوریست وبعد ازآن مویزی وانجیری وسرکهٔ اناری ونارجیلی وسه قسم اخیرگرم وخشکند وسرکهٔ انگوری مرکّب القوی ودردوّیم سرد وخشك و گویند خشکی اودرسیّم است قابض وبسیارمجفّف وسریع النّفوذ ورساننده قوهٔ ادویّه باعضاو ملطّف وقاطع اخلاط غلیظه ورافع تشنگی ومعین هضم وقاطع نزف الدّم اعضاو محرّك

اشتها وگدازنده بلغم وسپرزوموافق معدهٔ ملتهبه وبلغمیّه وجهت قطع صفرا و تفتیح معده وسدّه ماساریقا وسپرز ومداومت خوردن اوناشتا قاتل کرم معده وکرم او با عسل جهت نفس الانتصاب نافع وقی کردن بعد ازخوردن کرم اوجهت ادویّهٔ قتاله ود فع جمود خون وشیرد رمعده وبانمك جهت رفع ضررفطروسگ دیوانه گزیده ومکیدن اوبتد ریج جهة زلوئیکه درخلق مانده باشد وسرفهٔ کهنه رطوبی وغرغرهٔ اوجهت منع سیلان فضول به حلق وخناق وسقوط لهاه ودردد ندان ومضمضه اوبانمك جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند وبازاج سفید جهت خون لثه وسستی آن وطلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه وباد سرخ وجمره ونمله وجرب متقرح وبواسیرود اخس و ورم ظاهری وباطنی و مانع ورم جراحات تازه ودرد سرحاروخارش بدن وگزیدن حیوانات سمیّهٔ حارّه وسوختگی آتش بغایت مجرّب وچون برعضوی بمالند منع قبول مادّه ازعضومجاورخود میکند ونطول او جهت گزیدن حیوانات سمّی وبرموضع نزف الدّم ظاهربدن جهت قطع سیلان خون و طعامیکه باسرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند وضماد انجیریکه درآن پخته باشند جهت سوزش عضووخشوثه آن ازمجرّبات وباگوگرد جهت نقرس وباعسل جهةرفع آثارتحت چشم وخون مرده وباروغن گل جهت درد سریکه ازآفتاب حادث شد مباشد وباآرد جوجهت خناق و ورم پستان وبناگوش وباخاکسترگرم جهت غدد و ورم باردو با حرمل جهت خدروگزازومفاصل وجوشانیدهٔ اوباگلاب که پارچهٔ راباوترکرده باشند و بر سرکماد کنند جهت درد سریکه ازصفراوخون وبخارات حمام حادث شده باشد مجرّب و پاشیدن سرکه کهبرسنگ گرم کرده باشند وبدستورسنگرابرآن انداخته بخاراوجههٔ درد سرمزمن ونزلات وسرفهٔ مزمن وبواسیروخوردن انجیرومویزی که درآن خیسانیده باشند جهت سپرزومضمضهٔ طبیخ اوبازیره وصعترجهت تسکین درد دندان وقروح لثه مجرّب و قطوراوجهت گرم گوش وبخوراوجهت دوی وطنین وگرانی سامعه وتفتیح سدد خیشوم وبوئیدن اوجهت سدّهٔ مصفاه وباگلاب وروغن بادام وروغن گل جهت سرسامهوهذیان

نافع وچون یك اوقیه پیازعنصل خشك راورق کرده ودرسرکه بجوشانند تامهرآشود وتا یکهفته درآفتاب گذاشته صاف نمایند وهرروزنا شتاتا دودرهم ازآن بنوشند جهت رفع بد بوئی دهان که بمشارکه معده باشد مجرّب ودرجمیع افعال مثل سرکهٔعنصل است که‌د راسقیل مذکورشد ومضرّپیران وسوداوی مزاج وقوّتبا موصاحبان سرفهٔتازه و سعال یابس ومضرّاعصاب واعضای عصبانی ورحم ناقهین ومبرودین وصاحبان ریاح‌غلیظه‌ودر مفاصل ومداومت اومورث استسقاءست درصاحبان ضعف احشاءوشش ومضعف بصرو مورث زردی رخساروسحج ولاغری بدن ومصلح اوشیرینیها وگوشت آب چرب سراب سرخ غلیظ ودر رفع ضررسرفه شیرینی وروغن بادام وادویّهٔضعیف الحرارمود رضعف اعصاب عسل وادویّهٔحارّه ودرسحج لعابها وقدرشربتش تاهفت مثقال وبدلش دربعضی امور شراب ، ودربعضی آب لیمو است وسرکه طاری ونارجیل‌مضّرعصب نیست ۰

خلنج : درختیست شبیه بدرخت گزود رچین وبلاد روس بسیاربزرگ‌میشود برگ اومثل‌برگ گزوگلش کوچك وسرخ وزرد وسفید نیزمیبا شد وثمرش مثل‌خرد لست ۰

دردویّم گرم وخشك وشکوفهٔآن تند تروقویترازسایراجزای اووشکوفه وبرگش‌بجهة گزیدن هوام وروغن اوکه شکوفه رادرآن ریخته سه هفته‌درآفتاب گذاشته باشند جهت اعیاءودردمفاصل ونقرس نافع ونشاءٔچوب اوراهمین اثراست ویکمثقال ازتخم‌وباعسل حافظ دلست ازضررسموم وخوردن چیزی درظروف چوب اومانع خفقانست ۰

خلاف: شامل بید مشك وبید برّی وبید موله است وازمطلق اوبید برّی مراد است وگل‌اوکه بعد ازبرگ بهم میرسد ورنگش زرد وبقدری خوشبووثمرش مثل‌خوشه که از ساق شاخه‌های ومیروید وکتب بید نامند ودراکثرمواضع یافت میشود وقسم نراوبیگل است ، و صفصاف اسم خلاف بریّست گلش دردویّم سرد ودراوّل تروبرگش دراوّل‌خشك وثمرش دراوّل تروسرد وبید موله درافعال ضعیفترازاوست ومفتح سدّهٔجگروملطّف ورافع خفقان

وتشنگی وجهت ضعف معده حارّوتبهای محرقه وصفراوی وجمیع امراض حارّه ورمد و صداع نافع و عرق اوالطف ازجرم وشکوفهٔ اووخاکسترچوب اوجهت نزف الدّم و باسرکه جهت ثالیل ونمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید وجرم برگ اوقابض و رادع و عصارهٔ اومسهل بلغم وصفراوسوداومدّ ربول وجهت سدّهٔ جگرویرقان وصلابت سپرزوصرع ومنع لرز تبهاواختناق رحم و مفاصل ونقرس وگزیدن عقرب وادویّهٔ سمیّه وقطوراود رگوش جهت پاك کردن چرك اوبسیارمفید ومضرّتهیگاه ومصلح اوگلاب وشکروقدرشربتش بیست درهم است که باشکربنوشند وطریق آشامیدن آب اودرد ستورات مذکوراست وصمغ او مقوّی باصره وجالی وثمرش جهت اسهال دموی مجرّبست وجلوس درطبیخ برگ وشاخ اوجهت رفع فساد اعضا بغایت موثّر ۰

خلاف بلخی : بفارسی بید مشك گویند ودرشام شاهبید وگل اوقبل ازبرگ بهم میرسد بقدربلوطی وملوّن بزردی واندك سرخی وسیاهی وسفیدی وبسیارخوشبووجالینوس سرد وتردانسته وجمعی دیگرد راوّل گرم ومایل بخشکی بیان نموده اند ومحلّل وملطّف ومفتّح سدّهٔ خفیفهٔ دماغی ومقوّی دل ودماغ ومسکّن صداع کهازبخارروموادّحارّه باشد ، و ملیّن طبع وعرق اودرجمیع افعال قویترازعرق بید وگلاب وملیّن طبع ومقوّی دل ومعده ومعیّن باه ومقوّی احشاست ، وچوب وبرگ اودرخواصّ ومصلح وقدرشربت مثل بیداست و روغن بید مشك وشکوفه بید سرد ومجفّف ومسکّن دردحارّومانع صعود بخارات وخوردن اومانع غلیان خون بسیارگرم وبدلش روغن گل وطریق عمل اومثل روغن بنفشه است ، و چون بامغزبادام وبنفشه گیرند الطف است وبدل عرق اوعرق نیلوفراست ۰

خلّاف برّی : بید مطلق معروفست ۰

خلد : بضمّ خاءوفتح لام بفارسی موش کوروداصفهان دارسنبانك و به دیلمی کابیش گویند حیوانیست بیچشم وبیدم وبیدست وپاوازموش کوچکتروسرخ رنگ و ریشهٔ اشجاررامیخورد وزمینهای نمناك راپیوسته سوراخ میکند وگویند چشم اودرزیرجلداست و

اشیاء را می‌بیند وطیماتا روس گوید که هرگاه در سوراخ مسکن او پیازوگندنا بگذارند ببوی آن بیرون آید وازسموم قتّاله وبغایت گرم وبارطوبت وخون موضع دنبالهٔ اوجههٔ خنازیر وبیاض چشم ورفع آثارجلد وجالی دماغ وباروغن گل جهت برص وبهق وقوباو خنازیر وهرچه ازبدن بروزکند بیعدیل است وقاطع رعاف وسیلان خون هرعضوی ومحلّل اورام و خون نیزهمین آثاردارد وسراوراچون سوخته بازاج سفید درگوش گذارند جهت ازالهٔ بد بوئی آن وطلای آن جهت درد سروبخوراوجهت عسربول وسعوط زهرهٔ اوباآب بیخ رطبه وقدری زعفران جهت رفع لقوه ازمجرّبات شمرده‌اند وتعلیق لب بالای اوجههٔ تب ربع وصرع وبآسانی جهت بیرون آمدن دندان اطفال ۰

وگویند :خوردن دل اواعانت براطاعت روحانیات کند ودفع کردن او در آستانه مانع اثرسحرواندا ختن دندان اودرمیان جماعتی موجب تفرقهٔ ایشان وهمچنین در آتش انداختن پیه او ۰

خلّر : بضمّ خاءوتشدید لام دانه‌ایست شبیه بگرسنه وگیاه اوکمترازززعی وبرگش ریزه وگلش مابین سفیدی وزردی وغلافش شبیه بغلاف باقلی وسفیدآن پنج قسم است آنچه ازغلاف باقلی کوچکتروپوست غلیظترو عریض وبسیارسفید باشد ودانهٔ اوبقدرنخود کوچکی واوراجلبان ابیض گویند ودویّم مضاعف الغلاف وخشن ودانهٔ اودرسفیدی ، و کوچکی وتدویرکمترازاوّل باشد واورانبقه نامند ومذکورشد ، سیّم طویل الغلاف قریب به باقلی وسیاه رنگ ودانهٔ اومستدیروبزرگ ومایل بزرد یست وبسیارتلخ ودرمصربسیکه‌گویند چهارم ، دانهٔ اوکوچك وپهن واغبراست وجلبان اسود نامند ۰ پنجم ، رقیق الغلاف سفید دانه‌است واوراقصاص گویند ۰

وهمهٔ اقسام اودرآخرد ویّم خشك ودراوّل سیّم سرد وطبیخ اوباعسل مدرّ بول وحیض ومنقی امعاء ومحلّل اخلاط فاسده وملیّن سینه وجهت سرفه وقصبهٔ ریه و در د سینه ورفع فضلات غلیظه وادرارنمودن شیروضماد اوجهت تقویت اعضاء ووثی وکلف و با

عسل جهت تحلیل اورام وبخوراود رموضعی موجب جمعیت مورچها ست ومضرّاعصاب ومولّد سود اونفاخ ومصلحش شراب العسل وقدرشربتش تا ده درهم است ونوع بریّ او بغایت غلیظ ومدرّشیراست ۰

خلال مکّه : اسم فارسی بستیباج است ۰

خلّربرّی : بلغت مصری بسیله نامند ۰

الخاءمع المیم :

خمسه اغصان : بکمونست ۰

خمط : گوشت بریانست ۰

خمال الارض : نوع صغیرخمانست ۰

خمافیطوس : کمافیطوس است ۰

خمخم : نبات تودریست وبلغت نبطی اسم خبّازیست ۰

خمالیون : مازریون سیاهست ۰

خمل : سورنجانست ۰

خمسه اوراق : پنجنگشت است ۰

خمیره بنفشه : اسم فارسی بنفشه مربی است ۰

خمیرمایه : اسم فارسی خمیره است ۰

خمیره : بفارسی خمیرترش وخمیرمایه گویند وآن آردگندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون وشیروسایرروغنها وماست ازهریك که باشد سرشته گذارند تاترش شود وبد بوشود وقدری ازآن داخل خمیرنان میکنند تافطیرنشود ومرکّب القوی ۰

ودردوّیم گرم وخشك وبغایت جالی وملطّف وجاذب ازعمق بدن وبانمك که زیاده باشد منضج ومفتح دمّل ومحلّل اورام بارده ومسکن دردا ووسی مثقال آبی که دراوخمیرمایه کم ونمك بقدرچهارمثقال حل نموده باشند وباچهاردانگ طباشیرو مثل طباشیر

شکرویکدانگ زعفران جهت رفع خماروتشنگی وتب والتهاب مجرّب وچون د ومثقال ونیم سرکه نیزاضافه کنند جهت اسهال صفراوی واحتراقی مفید و غرغرهٔ محلول اود رآب باربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق وضماد اوباحناو روغن ونمك جهت تحلیل صلابات عظیم مأیوسه مجرّب وچون یکجزوآب نعناع ویکجزوخرد ل سائیده ونصف عشرخرد ل شب وسه چندان مجموع خمیرمایه اضافه نموده ود رده مثل همه آب بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده بانصف وزن اوعسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبه ایست کـه صبـر نتوان کرد ومنقی معده ازاخلاط محترقه ورافع بلغم ومبهّی است وهرگاه بعد ازمعاجین باهیـّـه بلافاصله بنوشند بغایت سریع الاثّراست وچون خمیرمایه راکوبیده وباآب انـار شیرین وامثال اوبسرشند قائم مقام خمراست وازاسرارمکتومه است ومضرّسینه علیل ومصلح اوکثیراوقد رشربت تاهشت مثقالست ۰

خمر : مراد ازود رشرع مایخمرالعقل است ، یعنی آنچه عقل را بپوشاند ود رعرف ازمطلق اوشراب انگوری مراد است که آب انگورصافراد رخم درون بزفت اندوده کرده مدّتی درآفتاب وبعد ازآن درسایه گذارند و غیرانگوررانبیذ نامند واصناف او به حسب افعال زیاده برشصت قسم میشود وچون خردل داخل کنند بدون جوشانیدن خمیـر میشود وشیرین میباشد وبارعفران باعث شده سروروتقویت جگرود ل میگرد د وچون بادانه انگوربا شد قابض میشود وریحانی آنستکه خمرا بعد ازاند ودن بزفت ویابقیریاموم عود، و کشته بخورکنند وباآب انگورمورد ومصطکی وبه شیرین وسیب بقدری اندازند و بعـد از آفتاب گذاشتن ظرف آنرا درزمین دفن کنند وآنچه براوششماه نگذشته باشد مستطـار نامند وبفارسی ولاگویند وچون آب انگوررا بجوشانند تاربع وبسوزد ودرخم کنند اوراجمهور گویند وبیمزهٔ غلیظ راقهوه نامند واوقاطع باه است ، وشرابیکه ازیکسال تادوسال گذشته باشدعتیق گویند ۰

واود رسیّم گرم ود ردوّیم خشك است ، وقدیم اوکه زیاده ازدوسال تاچهل سال

است پیوسته اود رسیم وتازهٔ اوکه مستطارا ست د رد وّیم گرم وتروازششماه تایکسال د رآخر د وّیم گرم ومایل برطوبت است واولی آنست که بعد ازجوشید ن اقلّا تا سه ماه نگذ رد استعمال نکنند وقویترازاین اقسام زردعتیق گویند وضعیفترین همه تازهٔ سفید است ورقیق وسریع النّفوذ ومفتّح وغلیظ اود یرهضم وکثیرالغذ اءومقوّی اعضاوشیرین اوثقیل وغذ ائیهٔ او غالب وترش شیرین اومفسد هضم ومضرّ عصب ومورث توحش وقسم قابض خمر حابس طبع وباعث خشوثه سینه ود ماغت معد ه وقوّی الخماروتلخ اوجالی ومفتّح وهاضم و مولّد سود اوسرخ خوشبوی اوکه عبارت ازریحانیست معتد ل وبهترازسایرومصدّ ع است و بد بوی اومصدّ عومورث امراض مهلکه ومشتمس اوکه د رآفتاب رسانیده باشند وبعدازجوشش بسایه نبرد ه وسریع الانحدا روباتفریح بسیار و مولّد تبهای حارّه وامراض حارّه ومطبوخ اوکه جمهوری باشد قلیل ومسخّن ومنضج ومقوّی عصب ومصدّ ع است ومد فون اوکه خمرا د رزمین د فن کرد ه باشند واصلاد رآفتاب نگذ اشته باشندغلیظ ود یرهضم ومتعفّن ، و مولّد تبهای مزمنه است وشراب کهنهٔ صرف موذ ی اعصاب و مورث سحج است وممزوج به اعتد ال مصلح حال بد ن وممزوج بآب گشنیزباعث سستی اعضاءواستسقاءوثقیل ود یرهضم وخفیف اوسریع النفوذ وقد یم اومضرّحواس واعصاب وتازهاونفاخ ود یرهضم ومورث امراض بلغمی وشراب تازهٔ تیره مولّد سنگ مثانه ومسدّ د وصاف اومفتح ومد رّاست وبهترین شرب مابین یکسال ود وسال معتد ل القوام مایل بتنگی وخوشبواست که د ررنگ مابین سرخی وزرد ی باشد ود رتلخی وشیرینی متوسّط وکام رابهم نیاورد ود رقد راستعمال اواختلاف بسیاراست وتاشصت د رهم تجویزکرد ه اند وجالینوس وشیخ الرّئیس اختلاف مقدا ررابه حسب امزجه واگذ اشته اند ود رمحرورالمزاج قد ریکه بد رقه طعام شود ورفع تشنگی کند و بحد سرورونشاط مفرط نرسد وازقسم سفید رقیق وزرد وسرخ وممزوج باشد ود رمعتد ل المزاج ومبرود ین بقد رنهایت سرورازقسم غیرممزوج باشد ود رقوّی الابدان وصاحبان خلط غلیظ قد ریکه ازحد طرب بثقل حواس وجواب رسد ومراعات اوقات هم ازلوازم است باید د ر ـ

تشنگی مفرط وگرسنگی بسیار وبعد از تعب وحرکات قویّه ود رسیری مفرط ود رهوای بسیار گرم ووسط روزهای تابستان استعمال نمایند ، وبحدّ مستی مفرط نرسد مگرد رماه یک د فعه که باعث استراحت ارواح وقوی گرد د واکثرفرموده اند که اگرهرروزا ستعمال ننمایند وبعد ازپانزده روزیایکهفته بیاشامند اولی است وبد ستورشرط است که د رمکان استعمال او عطریات ونغمات وآب رو واسباب سرور وبهجت ومشاکل مرغوبه ورفقای عاقل وفهمیده وصاحبان عقل حمیده باشند وخیام مجمل شروط راد رین رباعی د رج د اد ه است ۰

نظم :

گر باد ه خوری توباخرد مند ان خور پس باصنم لاله‌رخ خند ان خور
بسیار مخور رومکن و فاش مساز اند ک خوروگه گاه‌خوروپنهان خور

و سبب مستی متغمّرشد ن حواسّ است ببخارات پی د ربی که‌قبل ازتحلیل اجزای متصاعد هٔ اولی تصاعد اجزای دیگرشود لهذا ضعیف الدّماغ زود سست میگرد د ود رقوّی الدّماغ چون تحلیل بخارات بیشتراست ، وبحدّ کثرت جمعیّت نمیرسد د یرمست میشود وسبب سرور کثرت روح حیوانی وقوهٔ د لست که سبب اخراج روح تد ریجا بظاهرباعث سخا وشجاعت وخوبی ادراک میگرد د ود رهرمزاجی خمرمحرّک خلط غالب وآثارآن خلط است چه کثیف الخلط راباعث ملال وگریه میشود ود رلطیف الخلط سبب خند ه‌وسروروصاحبان اخلاط حارّه راموجب غضب واخلاط بارد هٔ رطبه راعلّت سکوت وخوف وچون مراعات استعمال خمربحسب مقد اروسنّ وفصل ومکان ود قّت کرد ه شود جهت حفظ صحّت و نیکوکرد ن فکرورنگ رخساروتقویت فهم وهاضمه ود ل ومعد ه وجگرونفوذ فرمود ن غذا در ما ساریقاوفربه کرد ن بد ن وتحلیل فضلات واخراج کثیف اوباطلاق ولطیف اوباد رار ، و عرق واخراج صفرا ببول و عرق ورفع بلغم وسود اوتلیین طبع وجهت تقویت حواس واعضا صلبه‌ونشاط وفرح ورفع جوع کلبی ووحشت وخیالات ناخوش ومالیخولیاوجنون و نیکو کرد ن اخلاق ورفع بخل و غضب موثّروباعث شجاعت وسخاوتست وتریاق اکثرسموم‌ومفتح

سد ومقوّی باه ومانع پیری ورافع تهیّج بدن ورمد بلغمی است وممزوج قسم سفید اوجهت تب دقّ وترتیب اعضاوتب غشی وصرف اوجهت تب ربع وبلغمی ورفع ضررهوای وبائی و درضمادات جهت تحلیل مواد ونفوذ فرمودن وبدرقه شدن قوّهٔ ادویهٔ وخوردن او تا بقدر ربع رطل باآب سیب وگوشت آب بیچربی جهت غشی وبیهوشی مجرّب است ومنافع چربی اوزیاده ازتحدید وهرگاه مراعات شروط ومقدارنشود مضرّت اوبمراتب زیاده از منافع است بالجمله سبب موت فجاه وخناق وامراض دماغی مثل سکته وصرع وفالج و جنون وسرسام ورعشه وامثال اوود ردچشم وامراض گوش وخیشوم ودهان ودندان و زبان واسهال دموی و ورم جگروسپرزوخفقان وضیق النّفس وبطلان باه واورام خطرناک وآکله وجوششهاوفساد هضم وضعف قوّتهای دماغی وحیوانی وطبیعی ومورث تبهای محرقه ومرکّبه وغشیه واستسقائیکه علاج پذیرنباشد ومولّد سنگ مثانه وگرده وحرقةالبول وضعف اعصاب است وسایرمضرّات اوراحدّی نیست ۰

ازآنجمله که مضرّت عاجل وسهل العلاجست علّت خماراست ، که باتقلّب نفس وبرد اطراف وغثیان وتهوّع واعراض هولناک میباشد ومضرّتهای آجل بدنی رااکثراعلاج نمی شناسد وامراض عقلانی آن غیرمتناهیست ازآنجمله تقویت قوای بهیمی است وضعف قوّهٔ نفس ملکیست که امتیازا شرفیّت خلق باوست ۰

خمان : لغت نبطی است وبیونانی اقطی نامند نباتیست که صغیروکبیرمیباشد کبیراوشبیه بدرخت شاخه‌های اومایل بسفیدی شبیه بهنی ومستدیروبرگش مثل برگ گردکان وازآن کوچکتروثقیل الرّایحه ودرهرشاخی ازسه عدد تا پنجعدد وبرهرشاخی قبّهٔ وگلش سفید وثمرش شبیه بحبّةالخضراوبنفش مایل بسیاهی ودرشکل مانند خوشه ودربوی شبیه بشراب محلّل وبسیارمجفّف ومستعمل ازوبرگ تازهٔ ودرالتیام جراحات متداولست وخمان صغیرشبیه بگیاه وساقش مربّع وپرگره وبرگش شبیه ببرگ بادام ، مشرّف الاطراف وازهرگرهی ثمری ظاهروثقیل الرّایحه وقبّهٔ سراوشبیه بخمان کبیر و

تخمش مثل خردل وبیخش درازوبسطبری انگشتی تیره رنگ وسرخ وازمطلق خمان نوع صغیرمراد است ، ومستعمل بیخ اود ردّ وبم خشك وسردی دراوغالب وبااندك گرمی و رادع ومسهل اخلاط لزجه وبسیارمجفّف وباقوهٔ محلّله وآب طبیخ برگ وساق اومسهل بلغم ومرّة الصّفراوآب افشردهٔ اوومطبوخ بیخ اووبد ستورد ومثقال ازسائیدهٔ اوجهت شکستگی اعضاء وازجا بیرون رفتن استخوان وافتادن بشدّت بغایت مؤثّروطبیخ بیخ اوبا شراب جهت استسقاء وگزیدن افعی ووجع مفاصل ورفع سده وحمول اوجهت درد رحم و امراض مقعد ونواصیرومضمضهٔ اوجهت کرم دندان وسعوط اوسه روزرافع حمرهٔ چشم و جلوس درطبیخ اوجهت صلابت رحم وانضمام فم اووضمادبرگش جهت نواصیروباآرد جو جهت ورم حارّ وسوختگی آتش وگزیدن سگ دیوانه وبا پیه برجهت نقرس وخورد ن ثمر اوجهت صلابت رحم وطلای پختهٔ اوجهت سیاه کردن موی ومنع ریختن اوومضرّریه و مصلح او عسل وشربتش تادود رهم است ومؤلّف اختیارات بدیعی درخت بل هندی دانسته وفیه مافیه .

خماهان :لغت فارسی است وخماهن نیزگویند ازاحجاراست ونرومادّه می باشد حدید صینی جنس نروحجرالحمارقسم مادّهٔ اوست مایل به برودت ودردّ وبم خشکند و نراوصلب وتیره رنگ وسیاهی او غالب وچون بسایند محلول ومحکوك اوزرد رنگ وشبیه به رنگ زرنیخ میباشد ودرد ست کردن انگشتراومقوّی دل ورافع وحشت تاریکی مکانها وبه ترکی شب نگاه کردن اوجهت حفظ صحّت چشم مؤثّراست ومادّهٔ اوسرد تراز حدید صینی ورنگ سائیدهٔ اوبسیارسرخ ومایل بسیاهی ویکمثقال ونیم ازسائیدهٔ اوجهة حفظ رفع خمارمجرّب وباعث تبرید وتفریق مخموراست وهرد وقسم جهت علل صفراوی ودموی و ورم چشم وتقویت عضوبحدّ یکه ازریختن مواد متأثّرنشوند ودود رهم ازسائیدهٔ اوجهت رفع درد شکم که ازدوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید ومسدّد ومصلحش ، عسل است .

الخاءمع النّون :

خندریلی : بلغت نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی برّی وساق وبیخ اوباریکتر ازآن وگلش زرد ومایل بسرخی وبرشاخه‌های اوصمغی متکوّن میشود مثل مصطکی وبقدر باقلی وبسیارچسبنده وقوت اوتایکسال باقیست وصمغ اوتاهفت سال ونبات او بغایت مجفّف وخوردن د ومثقال اوبا شراب وبد ستورضماد اوجهت گزیدن افعی وآب اوکه با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال وطلای آب برگ اوجهت قلع بواسیرنافع و چون مجموع گیاهرا بابیخ اوکوبیده باعسل قرص سازند وباآب بورهٔ ارمنی طلاکنند جهت بهق موءثّروصمغ اود رسیّم گرم وخشك ومفتح سد ومفتت حصاه ومحلّل رياح وجهت الزاق شعر منقلب چشم وبرون گوشت زیاد جراحات وفرزجهٔ اوبامرصّاف که لتهرا باوآلوده باشند و به قدرزیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض واسقاط جنین بغایت موءثّرواکتحال او جهت سبل وبیخ اوجهت گزیدن عقرب نافع ومورث سحج وقرحه ومصلح اونشاسته و قدر شربتش تایکدانگ است .

خندروس : بفارسی ذرّه مکّه گویند و حنطهٔ رومیّه نامند ودرتنکابن گندم مکّه خوانند نباتش شبیه به نی وثمرش دربرگها پیچیده شبیه بخیاری ودانهای اومتّصل بهم وزرد وسرخ وسفید میباشد مایل بحرارت .

وردوّیم خشك ومحلّل بلغم وخون جامد وقابض طبع و ثقیل نفاخ وغذائیّه او غالب وضماد پختهٔ اود رسرکه جهت جرب متقرّح وتشقّق وتقشرناخن وطلای ممضوع اوجهة نواصیرچشم وگزیدن جانوران وحقنه طبیخ اوجهت قرحهٔ امعاءکه باحرارت باشند ، و تغذیهٔ بآن جهت سل واسهال نافع وبدلش ذرّه است .

خنّثی : بتشدید نون بلغت سریانی گیاهیست شبیه باسراش کهبفارسی سریش نامند وظاهرانوعی ازآن باشد ، برگش شبیه بکرّاث وازآن لطیفتروساقش قریب بزرعی ونرم وبرسراوگل سفیدی شبیه به بلوط وبیخش مستدیرمثل بیخ سوسن آزاد وازآن هم

بزرگتروتخم اود رقبه مثل تخم پیاز ۰

د رآخرد ویّم گرم وخشك وقوتّش تا د ه سال با قیست مسخّن وتند وبا قوهٔ مجفّفه و محلّله وملطّف وجا برکسورومقوّی باه ومحلّل ریاح واورام انثیین ومفتت حصاه ورافع قروح باطنی ویکد رهم اومد رّبول وحیض ود و د رهم جهت د رد پهلووسرفه وسستی عضل نافع وثمروگل اوملّین طبع وبا شراب جهت گزید ن عقرب وخورد ن تازهٔ ساق اوجهت یرقان خصوصاچون با سرکه وروغن زیتون پخته با شند وآب اورا با سفید اب وسفید هٔ تخم مرغ جهة سوختگی آتش وبا گوگرد جهت قوبا وباآرد وترمس جهت خارش بد ن وبیخ اود رافعال قویتروسه د رهم اوجهت گزید ن هوام وضماد ومطبوخ اوبا د رد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان وخصیه وجراحات چرك د ارود ملّ وطلای اوجهت قوبا ود اءالثّعلب و با عسل جهت استسقاء وبهق سفید وسوخته اوبا روغنها جهت رویانید ن موی واکتحال او جهت بیاض چشم ومطبوخ آب بیخ اوبا شراب ومروّزعفران جهت رطوبات چشم وسلاق وسوزش پلك وقطورآب بیخ اوبتنهائی وباکندرو عسل وشراب ومرّجهت چرك گوش ، و چکانید ن مطبوخ اود ر روغن زیتون د رگوش مخالف د رد ناك جهت تسکین الم گوش علیل مؤثّروشقاقیکه ازسرما بهم رسیده با شد وسوختگی آتش وثقل سامعه وطلای او با سرکه که برانگشت ابهام طرف موافق د ندان د رد ناك بالخاصّیه مسکّن د رد اوست ، و مضرّ کلیه ومصلح اومصطکی وشربتش تاسه د رهم وبد لش د رباه شقاقل ود رسموم اسقیل است ۰

خنفساء : بفارسی جعل پرد ارنامند وبی پروبزرگ برّی وکوچك اهلی می باشد و وپرد ارقویترمیباشد ۰

گرم وخشك ومحلّل وتند وآب منقوع اوبقد ریکشب مسهل قوی اخلاط معد ی ، و کبد ی ومعائی وجهت استسقاء مجرّب د انسته اند وبستن شکافته اوبرموضع عقرب گزیده رافع سمیّت اوست وضماد اورافع قروح ساق وروغن زیتون که د راوجوشانیده باشند جهة

تسکین درد گوش سریع الاثراست ومحلّل خناق وبواسیروکوبیدهٔ اوباآب جهت قطع ثالیل واکتحال رطوبت اوکه ازقطع دنبالهٔ اوظاهرشود جهت تقویت بصرورفع غشاومنافع وگذاشتن سرهای جعل درموضعی باعث جمعیّت کبوتران وگویند حبس کردن هفت عدد اود رزیرطاس سرخ مس موجب باریدن باران وظهوربرودت هواست وچون درجوف نی گذاشته برران زن ببندند رافع عسرولادت است وبولس گوید جرم مسحوق جعلی که درثبورخبّازی بهمرسد جهت درد چشم مجرّبست ٠

خندیقون : شرابیست کهازخمرواد ویّه ترتیب دهند وازمخترعات حکمای فرس است وقوتش تاهفت سال باقیست ٠

دردویم گرم ودرآخراوخشك ومولّدخون صالح ومقوّی هاضمه ومفتّح سدّه جگرو سپرزوجهت تب ربع وتسمین بدن وامراض مزمنه نافع ٠

وقدرشربتش یکمثقال است وبهترین نسخهائیکه درمنهاج وغیره مذکوراست اینست که زنجبیل قرنفل هیل یك دومثقال ونیم زعفران فلفل سیاه مشك دارچینی عود قسط شیرین مصطکی مکد یکمثقال ودانگی انیسون نانخواه حبّ الغارمکد چهارمثقال حجرارمنی لاجورد مکد نیم مثقال زعفران ومشك ولاجورد رادرگلاب وآب به شیرین کهاز هریك چهل وپنجمثقال باشد حلّ کنند وادویهٔ دیگرراکوبیده درلتهٔ بسته درهزاروسیصد وپنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تابنصف رسد پس صاف کرده باگلاب وآبمیوه بیامیزند ونهصد وپنجاه مثقال عسل صاف رابرآتش نرمی گذاشته شراب جوشانیدهٔ مذکوررا باآبهاچندجوش نرمی داده استعمال نمایند وهرگاه تریاقیّت عظیم مطلب ــ باشد قدری پادزهر بعدازسرد شدن آن درآن حلّ کنند ٠

خنزیر : بفارسی خوك گویند ، ازارسطومنقول است کهاکثراوراد راستخوان مغز نمیباشد وبعضی زهره ندارند ٠

وگوشت اود راوّل درویّم گرم ودرسیّم تروشیرین ودرطعم گویند فرقی ازگوشت انسان

ندارد وقبل ازظهورا سلام جمعی گوشت مقتولا ن رابجای گوشت خوك میفروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسان وهمهٔ اوبعد ازانهضام جزوبد ن میشود ومفتّح سدد ومسمن واکل اومورث حرص شدید وفساد عقل وزایل شد ن مروّت و غیرت است وقدمای مجرّب بیان نموده اند وسبب صداع مزمن وداءالفیل ومفاصل ومفسد معده ومصلحش خمروکعب سوخته اوبقدرد ومثقال با شراب جهت گزید ن هوام وطلاکرد ن او با عسل جهت برص مجرّب دانسته اند ویکمثقال ازاوکه د راحراق بحدّ سفیدی رسیده باشد ــ جهت تحلیل نفخ امعاء ومغص قدیم وبول خوك وحشی جهت سنگ مثانه ودر سایر افعال مثل بول گاونر است ۰

وسرگین خشك اوباآب وشراب جهت نفث الدّم سینه ورفع درد پهلوو باسرکه جهت دهن عضل وباروغن گل جهت التواء عصب وزهرهٔ اوجهت قروح وقطع بواسیر وباعسل وفلفل جهت رویانید ن موی سرا قرع وحقنه کرد ن با پیه اوجهت سحج امعاء و ضماد اوجهت درد رحم ومقعد وسوختگی آتش وسرماوبرف وپیه کهنهٔ اوکه مدتّی بر او گذشته باشد ملیّن ومسخّن ومغسول اوبا شراب جهت اورام حارّه وشوصه نافع ۰

وازجالینوس منقولست که پیه بی‌نمك اوباومومیائی رفع کری سامعه میکند واگرچه مادرزاد باشد وخون اودرجمیع افعال مثل خون انسان وطلای اوجهت ورم پستان و شیرمنعقد اوتحلیل اورام بالخاصیّه مفید است ۰

وازمهریارس منقولست که ذرورا ستخوان سوختهٔ اورفع بواسیرمیکند وآشامید ن سم سوختهٔ اوقاطع سلس البولست وموی سوختهٔ اوکه بازفت احراق یافته باشد باروغن گل جهت تجفیف قروح مرفوع العلاج است ۰

خنزیرالبحر : دلفین است ۰

خندریس : خمراست ۰

خنف : سدابست ۰

خنك : اسم فارسی لسان الحمل است ·

خنی : بکسرنون اسم فارسی حناست ·

خنیس : بلغت دیلمی حشیشه العلق است ·

الخاء مع الواو :

خولنجان : بیخی است سرخ تیره وپرگره وتند وطعم ولذیذ وبااندك عطریّت واز هند وروم خیزد وگویند ازاسیان بازوسواحل دریا برمیدارند ونبات اومعلوم نیست ·

ومؤلّف تذکره گوید : نبات اوبقدر زرعی وبرگش مثل برگ قرفه وگلش ذهبی است وغلیظ پرگره راخولنجان قصبی نامند وبی گره راکه باریك وصلب است عقاربی وقسم اخیر بهتر است ، وقوّتش تاهفت سال باقی میماند ·

درآخرد ویّم گرم وخشك ومقوّی معده واحشاء وهاضمه وباه وماسك بول وبغایت کاسر ریاح وجهت قولنج وآروغ ترش وبرودت ودرد کمر وتقویت اعضای باطنی ورفع بد بوئی دهان وخنازیر وسرطان ودردهای بارده بلغمی نافع ونگاهداشتن اندك زمانی در دهان موجب شده نعوظ ویکدرهم سائیده آن بایك اوقیه شیرگوسفند ناشتا بنوشند در تحریك باه مجرّبست ومضرّدل وحجاب سینه ومصدّع محرورین ومصلحش صندل وطباشیر وگوشت آب مرغ فربه وانیسون وحابس بول ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تایکمثقال ونیم وبدلش دارچینی وکبابه است ·

خوخ : بفارسی شفتالو نامند ، آنچه گوشت اوازدانه جدا شود هلوگویند وغیر آنرا کاردی وبهترین اوهلواست ·

دراوّل سرد ودردویّم ترملیّن ومسکّن تشنگی وغلیان خون وصفراوبخارات حارّه یابسه وجهت تبهای صفراوی خالص ودموی ورفع بد بوئی دهان وخشکی دماغ ، و مرطّب مزاج سوداوی کهازاحتراق اخلاط باشد ودرامزجهٔ حارّه معین باه ومشهّی طعام

وآب اونیم رطل را شب گذاشته تاصاف شده باشد وبا شکروترنجبین وامثال اومسهل صفرا وجهت رفع اخلاط سوخته نافع ومضرّمرطوبین واعصاب وسریع التعفّن ومورث تبهای مزمنه اگرچه بعد ازیکماه ودوماه باشد ومصلح اوعسل ومربّای زنجبیل وقسم کاردی او غلیظ تر ودیرهضم وباقوهٔ قابضه ونفاخ ومورث قولنج وبد ستورخام وتلخ اوهمین آثار دارد و خشك کرده اوقابض وبغایت دیرهضم وبعد ازهضم کثیرالغذاء ومانع سیلان فضول به معده ودواوقیه آب برگ شفتالووشکوفهٔ اوبا شکرجهت کشتن کرم معده وحبّ القرع بسیارموثّر وطلای اوبرناف رافع کرم شکم وبربدن طلانمودن تازه وخشك اوجهت رفع بد بوئی نوره وضماد شکوفه اوباآب کرنب جهت قطع ثالیل نافع وابن رضوان تصریح نموده که یك دانك شکوفهٔ اواسقاط جنین زنده میکند وروغن دانهٔ اوجهت دردگوش وکری وتفتیح سدّهٔ او ودرد بواسیروخائیدن مغزاوجهت رفع کندی دندان ویکدرهم ازاستخوان دانهٔ اوجهة اسهال مجرّب ۰

خوص :اسم عربی برگ درخت خرماست وبرگ درخت مقل ونارجیل وامثال او را که درازباریك باشد شامل است ۰

خولان : بلغت مصراسم حضض هندیست ۰

خواتم الملك : طین مختوم است ۰

خوخ اقرع: شفتالوی کاردی است وگویند اسم سازج هندیست ۰

خوصی : بردیست ۰

خویع: بعربی نوعی ازحرشف است ۰

خون سیاوشان : اسم فارسی دم الاخوین است ۰

خوك : اسم فارسی خنزیراست ۰

خوکره : بلغت اصفهان زبزبست ۰

خوب کلا : اسم هندی خبّهاست ۰

الخاء مع الیاء :

خیارشنبر : معرّب ازخیارچنبرفارسی است وبهندی بکیرنامند ثمرد رختی است بقدرد رخت گردکان وبرگش کوچك واطراف برگ تند وگلش زرد وبقدریاسمنی ومایل به سفیدی وثمرش درازوباریك قریب بزرعی ودرجوف آن پرده‌های خشبی وبرآن رطوبت سیاه وپرده های اورافلوس ورطوبه اوراعسل خیارشنبرنامند ومستعمل عسل او است و شیرین بدمزه میباشد .

دراوّل گرم وترومحلّل وملیّن وباادویه مناسبت هرخلطی مسهل آن ومسکن حدّت خون ومنقی عصب وملیّن سینه وموافق زنان حامله ومسهل برفق وبطیء العمل وجهت تحلیل اورام ظاهری وباطنی نافع وباتمرهندی مسهل صفرای سوخته وباتربد مسهل بلغم وبابسفایج وآب کاسنی وآب برگ بید وآب شاهتره مسهل سودا وجهت تفتیح سدّهٔ جگرود ردآن و یرقان وتبهای حارّه ورفع سدّهٔ امعاء وزحیرومغص مفید وغرغرهٔ اوباآب گشنیزراد ع خناق صعب ومحلّل اووباآب انجیروشیرمفجرّ ومحلّل اود رانتها وطلای اوجهت درد مفاصل و نقرس وتلیین صلابات نافع ومضرّمعده ومنقی ومصلح اومصطکی وانیسون ومورث بیخش بسبب چسبیدن اوبامعاء ومصلح اوروغن بادام .

وقدرشربتش ازپنج مثقال تابیست مثقال وبدلش سموزن او مویزبی دانه ونیموزن اوترنجبین است وجوشانیدن عسل اوباعث رفع قوّه اووشدّت التزاق وبرودت می شود و استعمال تازهٔ اوکه یکسال نگذشته باشد مورث بول الدّم است ودانهٔ اوازپنجعدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقی خوبست ، وخوردن مسحوق پوست سیاه اوبازعفران و شکروگلاب جهت عسرولادت واخراج مشیمه مجرّب دانسته‌اند .

خیری : اسم یونانی گل شب بوی فارسیست چه‌بوی اودرشب بیشتر ظاهر میشود ودرعراق عرب منشورنامند ، ازجملهٔ گلهای خوشبواست سفید وزرد وسرخ و بنفش میباشد وازمطلق اومراد قسم زرد است ، ومراد ازبرّی اوقسم سرخ واوغیرخزامی است .

چنانکه گذشت ۰

ومجموع اودرد وّیم گرم وخشك ومحلّل ومدرّوجالی وملطّف وجذّاب ازعمق بدن ومسکّن فواق وسه‌در رهم ازآب اووبد ستورازسائیده‌ءاومدرحیض ومخرج جنین‌مرده‌ومشیمه ومفسد جنین زنده وتخم وبیخ وجلوس درطبیخ اووحمول اوهمین اثرد ارد واکتحال اوجهة بیاض چشم وطلای بیخ اوباسرکه جهت صلابت سپرزوچون داخل مراهم‌کنند جهت ورم صلب مفاصل ورحم وگشودن حیض وباموم روغن جهت شقاق مقعد وانگشتان وبوئیدن اومحلّل فضول دماغ ورياح‌غليظه وضماد مطبوخ بیخ اوجهت درد دندان باردنافع و مصدّع ومصلحش روغن گلسرخ وسرکه‌است ، وروغن اوکه بطریق روغن گل گیرند گرم وبه غایت محلّل وشرباوحمولا مدرّحیض ومخرج جنین وطلای اوجهت ورم‌رحم ومفاصل‌وتقویة موی وباعاقرقرحاوتخم انجره چون برکمرطلاکنند جهت تقویت باه وسعوط آن‌مفتّح سدّهٔ دماغی وقدرشربتش تاچهاردرهم‌است ۰

خیری ختائی : نوع سیاه خیریست وباعتدال اقربست ودرمداواااکثرمستعمل است ۰

خیزران : بفارسی خزران نامندوآن نباتیست شبیه بریسمان بسطبری انگشتی وبسیارنرم وبی‌برگ وبیشمرواز آن کرسی وظروف میسازند ۰

درد وّیم گرم وخشك وآشامیدن سائیده‌ءاوجهت قطع نزف الدّم وطلای اورادع ومحلّل اورام است وچون درمیان جامه گذارند ارضه ضررنمیرساند ۰

خیزران بلدی : اسم مورد بربّست ۰

خیل : فرس است ۰

خیطه : بکسرخامغامه‌است ۰

خیری برّی : قسم سرخ خیریست وگویند خزامی نوع برّی اوست ۰

خیروع: خبّازیست ۰

خیربوّا : قاقله رصغا است ·

خیتفوخ : حبّ القطن است ·

خپار : اسم فارسی قنداست ·

خیارزه : اسم فارسی قثااست ·

خیارکبر : اسم فارسی ثمره الکبراست ·

خیارد شتی : اسم قثاءالحماراست ·

خیارچنبر : اسم فارسی خیارشنبراست ·

حرف الدّال مع الالف :

دارصینی : بفارسی دارچینی وبیونانی افتیموبسرپانی مرسلون نامند پوست شاخ درخت هندیست شبیه بدرخت انارو برگش مثل برگ گردکان وازآن باریکتروبیگل وبیتخم وبهترین اوسطبروخوشبوی تند مایل بتیرگی است کهباقبض وشیرینی مایل به تلخی باشد ·

درآخرد ویّم گرم وخشك وقوّتش تاپانزده سال باقیست وبغایت لطیف ومدرّبول وحیض ومسقط جنین ومحلّل ریاح ومولّد بارده ومفتّح ومليّن ومنضج ومفرّح ومصلح عفونت اخلاط وسموم حیوانی ونباتی ومعدنی وحافظ قوتهای نفسانی وحیوانی وطبیعی و جالی باصره وجهت نزلات وسرفهٔ رطوبی وسوءالقنیه واستسقاءووحشت وخفقان ووسواس وجنون وتقویت هاضمه ءاعضاءرئیسه وسدّ مجگروسپرزوفوهات عروق ودردگرده وعسربول وبدبوئی دهان وتقویت باموتجفیف رطوبات دماغی وتصفیهٔ صوت کهازبلغم غلیظ باشد ورفع رطوبات لزجهٔ قصیهٔ ریه وحنجره واقسام فتق وعفونت زخمهاوامراض بارده دماغی وعصبانی ومطبوخ اوبامصطکی جهت فواق مجرّب واکتحال اوجهت قوّهٔ باصره ورسانیدن اثرادویّه بطبقات چشم وطلای ممضوغ اوبرحشفه جهت التذاذ جماع وضماد او جهت اختلاج آن نافع ومصدّع محرورین ومضرّمثانه ومصلح اوکتیراواسارون وقدرشربتش از دو

مثقال تا پنج مثقال وبد لش د رتحلیل وتلطیف وتقویت اعضاءمثل وزن اوابهل وکبابه و د راصلاح ا د ویه سلیخه ود ربا ره خولنجانست ، وروغن اوکههرسیصد مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد یا پنجاه مثقال د ارچینی کوفته اقلّا یکهفته گذا شته ومکرّربرهم زد ه صاف نموده با شد د رجمیع افعال مثل اووجهت رعشه وفالج وگزید ن عقرب ورتیلا ورفع تشعریرهٔ تبهای د ایره نافع وقد رشربتش تا د ومثقال است وعرق د ارچینی سریع الاثّرتراز جرم او است وجهت یرقان ورياح رحم ومقعد وقطورا وجهت گرانی سامعه بسیا رموءثّراست ۰

د ارشیشعا ن : ا سم فا رسیست وقند ول وعود البرق نا مند چه هرگاه برق و تو س قزح با ورسد خوشبوتراز عود هند ی میشود ومرا د ازاوپوست سطبرمایل بسرخی و سـرخ خوشبووآن شاخههـای د رختی است خا رد اروکوتاه وگلش زرد وخوشبووتند وقسم سفید او بی بووضعیف است ۰

د رد وّیم گرم وخشك وبا قوهٔ با رد ه و قابضه وتند و طعم و با تلخی وقوّتش ساقط نمیشود ومحلّل نفخ ومجفّف رطوبات غلیظه ومقوّی مثانه واعصاب ومعین اخراج جنیـن و مفتح سد د ومقوّی جمیع اعضا ومسقط بوا سیرومانع نزلا ت ورافع د رد سربا رد ود رد سینـه و با د ارچینی جهت سعال رطوبی وشرب آب مطبوخ یکد رهم اوبا شکررافع د رد معد ه بارده مأیوس العلاج ومجرّبست وطلای اوجهت قروح متعفّنه وخبیثه وساعیه وقلاع و مضمضهٔ طبیخ اوجهت حفظ صحّت د ندا ن وبا شراب جهت قروح خبیثهٔ د هان وسنون او جهـت تعفّن لثه بسیا رموءثّروبالخاصّیه جهت قروح عجا زکه ما بین خصیه ومقعد است نـافـع و گذا شتن اوبا فتیله د ربینی جهت بد بوئی د هان وبوا سیرالانف وخورد ن طبیخ وقاطـع نزف الدّم ونفث آن ورافع سستی اعصاب وتعفّن اخلاط وقد رشربتش تا د ود رهم ومضرّ سپرزومصلح اود وقوومصطکی وبد لش بوزنش ا سارون ود وثلث اوزرا وند مد حرج ونصف او د رد نج است ۰

وامین الدّوله بـیان نمود ه که حمول اوباعث حمل زنان عاقرومجرّبست وازخواصّ

اوست که چون شاخ اورا باکند ربخورنموده درلثه بسته درشب چهارد هم ماه‌قمری در تحت جامهٔ‌خواب بگذارند درخواب شخصی را بیند که‌ازجانب اوجواب گوید وروغن‌شکوفه اوکه نورالقندول باشد بطریق روغن گل بنفشه بادام که بجای بادام کنجد مقشرباشد گیرند بسیارخوشبوود رآخرد وم گرم وخشك وخورد ن نیم وقیهٔ‌اوبا شراب زرد ك با پیـــه مقوّی فم معده و حقنهٔ‌اوباادویهٔ‌حابسه جهت اسهال رطوبی وطلای اوجهت نقرس وفالج وامراض دماغی وعصبانی بارده وتقویت باه ونعوظ ودرتحلیل ورم صلب وتفتیح سدّهٔ‌دماغی وشقیقه وتحلیل ریاح وتقویت پرده های‌دماغی نافعست ۰

دازی : بلغت فارسی قسمی‌ازهیوفـارقونست ومرادازمطلق اودازی فارسیست واودانه‌ایست مثل جود رازتروباریکترازآن وطعمش تلخ وتیره رنگ وازجبال فارس‌خیزد ونبات اوزیاده ازشبری وسرخست ودراوّل گرم ودردوّم خشك وقوّتش تاچهارسال‌باقی است وباقوهٔ‌تریاقیّه وقابضه ومسکن وملیّن وصلابات وجهت دردمقعد واسترخای او و بواسیروا سهال ورفع سموم وتفتیح سدد وتحلیل ریاح ودردرحم ولعوق اوباعسل جهت رفع کرم معده وسیلان آب دهان وجلوس درطبیخ اوجهت خروج مقعد ومحلّل اووبروز رحم وباروغن زیتون جهت بواسیرنافع ومورث سددود واروا کثارا وکشنده ومصلحش‌خمیره بنفشه ومضرّمثانه ومصلحش انیسون وقدرشربتش تادود رهم وبدلش نصف اوبادام‌ودو ثلث اوابهل است ۰

دازی رومی : قسمی ازهیوفاریقونست ونارقیصرعبارت ازوست ۰

دارفلفل : بفارسی فلفل درازگویند وآن بارد رختیست مثل‌درخت توت وثمرش مثل لوبیاود رغلاف اودارفلفل میباشد وبعضی گویند شکوفهٔ‌درخت فلفل است وقوّتش‌تا سه سال باقی میماند ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومسخّن احشاءومحلّل موادّ بارده ومفتّح سدّهٔ‌جگـر ،و هاضم طعام ومحرّك باه ومدرّبول وحیض ومسقط جنین وجهت خوشبوکردن‌دهان و

رحم و رفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع واکتحال او که در جگربر گذاشته کباب کرده باشند جهت شبکوری وظلمت بصرمفید ·

وقدرشربتش تایکمثقال ومصدّع ومصلح اوصمغ عربی وصندل وگلاب وبدلش فافل سفید است وگویند بوزن اوزنجبیل وزرنباد است بالسّویه ·

دانج ابروج : دراصفهان انچکك نامند دانه امرود جنگلی است ومایل بمثلّثی وسیاه ومغزش سفید وشیرین وبرشتهٔ اورامثقل مینمایند ·

دراوّل گرم ودررطوبت معتدل وبرشتهٔ اومایل بخشکی ومبهّی ومدرّبول ومسمن بدن وغذائیه دراوغالب وموافق سینه وحنجره واعصاب متشنّجه واکثارا ومفسد معده و مصلحش شیرینیهااست ·

دانك : امین الدّوله گوید تخمیست شبیه بتودری سرخ وازآن ریزه‌تروگیاه اوبقدر شبری ودرکوههای طبرستان ونواحی اویافت میشود گرم وتروجهت علل بلغمی وسودا نافع وچون پنجاه درهم اوراتاصد درهم باد وچندان آرد گندم وقدری روغن نان‌ها ترتیب داده تناول نمایند درتسمین بدن بیعدیلست وفرزجهٔ اودراعانت حمل مجرّب ومخرج جنین است ·

دانج البرّ: حبّ راسن حلبیست ·

دارمك: ودارما : نوع سفید اشموسا است ·

دارومی : سولانست ·

داربرنیان : بقم است ·

دابوقه : بطیخ هندیست ·

داریکه : بلغت شامی بسباسه است وگویند طالیسفرم است ·

دارواش : اسم دیلمی غنم است ·

دارحج : بلغت دیلمی اسم ایدمامیراست ·

داردان : بیونانی آزاد درخت است ۰
دارفیل : اسم فارسی قرصعنه است ۰
دارتو : اسم فارسی طرطیرا است ۰
دانهٔ مویز : اسم فارسی عجم الزّبیب است ۰
داراشکنه : اسم فارسی سلیمانی است ۰
دارکو : اسم سودانیا است ۰
داك : اسم هندی عنب است ۰
دانیا : اسم هندی کربزه است ۰
دارجماز : بلغت تنکابن بسفایج است ۰
دارو : اسم ترکی جاورس است ۰
دام عنکبوت : ابرکا کتابست ۰
دانقوز : اسم ترکی خنزیرا است ۰
دارهله : اسم هندی عروق الصّباغین است ۰
داك کااوتاپانی : اسم هندی مثلث است ۰

الدّال مع الباء :

دبق : بفارسی مویزك عسلی وکشمش کاولیان نامند وآن دانه‌ایست از تخـود کوچکتروسبزمایل بسیاهی ودرجوف اورطوبت چسبنده وزن های اوبقدر خشخاش وگیاه اوازدرخت امرود وغیرآن متکوّن میشود وچندین شاخ ازیك مکان میروید وبرگش شبیه به ببرگ مورد ولطیف وسبزنمیرنگ ۰

درآخرد ویّم گرم ودراوّل خشك وبارطوبت فضلیّه وجاذبی عمق بدن وملطّف و محلّل سریع الاثّررطوبات رقیقه وغلیظه وچون درآب گرم خیسانیده وپوست وتخم اورا از عسل اوافشرده صاف اورا بامغزگردکان وبدستوربامغزدانهٔ بیدانجیرسرشته بنوشنـد

جهت تنقیهٔ سود اوبلغم وتفتیح سد د و عرق النّساء وامراض بارده نافع وطلای اومنضج ومفجّروجمع کننده مواد واورام ومسکّن دردهای بارده وبازرنیخ وزفت جهت قلع ناخن و باراتیانج وموم جهت نضج دملسا وباکند رجهت قروح خبیثه وباآبك و عسل جهت روئید ن ناخن وجوشانیدهٔ اود رآب آهك جهت تحلیل اورام سپرزوباحناجهت سعفه وابریّه وباروغن گل جهت درازکرد ن موی بسیار موءثّروبالخاصّیه مضرّد ل ومصلح اوباد رنجبویه وقدرشربتش تایکمثقال وزیادهٔ اومورث مغص ودواروثقل اعضاست وبدلش درتحلیل نصف اوابهل وچهارد انك اوباد ام ودرسایرافعال نیم وزنش عاقرقرحاوچون دبق رابا عسل ودوشاب وسپستان طبخ داده مثل خیاطه‌ترتیب دهند وبر روی اشجارگذار طیوری که برآن نشیند پای بست گرد د وصید شوند ، وچون باقرمزبیامیزند باعث شدّت رنگ اوشود ودرسایررنگها هم بسیاردخیل است ۰

دبیدار : بلغت نبطی گیاهیست کهازهند خیزد ساقش بقدرزرعی وخشبی ، و اسافل شاخه‌های اوخاردارو برگش بسیارسبزوریزه وثمرش بی‌گل، شبیه بثمرگیاه پنبه و درجوف اوتخم مدوّر تیره رنگ ودرطعم وبوباتندی واندك تلخی واطعمه راخوش‌طعم میسازد ۰

ودردوّیم گرم ودرسیّم خشك وقابض ومعطس ومحرق ومقوّی معده وباشیرمحرّك باه وجهت فالج ولقوه ونقرس وامراض بارده شربا وضمادا اوجهت استرخای مقعد ، و سنگ مثانه شربانافع ومضرّمحرورین ومصلحش بقول بارده وقدرشربتش ازتخم‌وبرگ اوتا سه درهم است ۰

دبس : بفارسی دوشاب گویند وشامل دوشاب انگوری وخرمائی است ومراد از مطلق اوشیرهٔ خرماورطب است که طبخ یافته باشد و غیرمطبوخ را سیلان نامند ودوشاب انگوری مسمّی بمنقحج است وخرمائی دردوّیم گرم ودراوّل خشك وملیّن طبع وکثیرالغذا وموافق بارد المزاج وبلغمی جهت سرفه وفالج ودردمفاصل وطلای اوبتنهائی وباقسط ونمك جهت کلف وباشونیزجهت جمود اعضاءازسرمانافع ومولّد سود اومحرق آن ومصلحش

سرکه وبادام وخشخاش وترشیها ست ودوشاب انگوری کهازجوشانیدن آب اوبربع رسد وباگل دوشاب جوشیده باشد وشیرین کشته موسوم بدوشابست وهرگاه بیگل جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ ورّب العنب وبااندك ترشی میباشد ومذکورخواهد شد ۰

ودوشاب انگوری درآخراوّل ترودردویم گرم ومولّدخون صالح ومسمّن ومفتح ، و مداومت اوباشیرتازه واندك بادام جهت هزال مفرط وخفقان وضعف احشاءعجیب الأثر وبااندك سرکه جهت یرقان وسپرزنافع وبااندك زعفران جهت رفع همّ وغمّ وغضب شدید وباسداب جهت صرع مجرّب دانسته‌اند وباافتیمون جهت وحشت وجنون وبامغزقرطم جهت رفع شری درهمان روزوباانجیروحلبه جهت سعال مزمن ودردسینه وباماءشعیر جهت تفتیت حصاه ومدرّبول وشیخ الرّئیس قدّس سرّهٔ فرموده که باآب سیب و قدری برگ ریحان واندکی حرمل درجمیع افعال قائم مقام خمراست سوای اسکاروضماد ، و مطبوخ اوباخطمی جهت تحلیل اورام وگشودن دمّل نافع ۰

وقدرشربتش ازده مثقال تابیست مثقال است ، واکثاراومحرق خون ومصدّع و مصلحش تخم ریحان وخشخاش است ۰

دبّ : بفارسی خرس وبترکی ایونامند ازسایرحیوانات محیل‌تروشدید القّوه و کثیرالخوف ودردوّم گرم ودرسیّم رطب ومسن اویابس المزاج وجوان اوشدید اللّزوجه است ولهذا بچهٔ اوراأوّلا صورتی معلوم نیست چون مکرّر بلیسد صورت اوازلزوجات بیرون آمده ظاهرمیگردد وحافظ رااعتقادآنکه عدیم الصّوره متولّد میشود وایـن محض اشتباه است زهرهٔ مفتح قوی وآشامیدن یکدانك اوباسکنجبین وعسل وفلفل جهت دردجگرباردواستسقای لحمی وزقی ومصروع ونیم مثقال اوجهت قولنج دواب بغایت نافع و طلای اوتاپنجمرتبه باعسل وفلفل جهت قروح آکله وخزازورویانیدن موی مجرّب واکتحال اوباعسل وآب رازیانه جهت قوّت باصره ورفع بیاض ورویانیدن مژه وپنیرمایهٔ اوجهة فربه کردن بدن موءثّروخون اوبقدریکمثقال جهت صرع بلغمی وطلاکردن اوکه گرم باشد جهة

نضج دمّل سریع الاثرواکتحال اوبعد ازکندن موی زیاد چشم مانع روئیدن اووبد ستور مانع رستن موی اعضاست ۰

وپیهٔ اود رسیّم گرم وخشك وضماد اوجهت درد مفاصل مزمنه وبرص ودا الثّعلب وسرفهٔ بارد وبیرون رفتن وشکستگی استخوان وکوفتگی اعضاءونرم کردن اعصاب واعضای متحجّرنافع وچون انار رابتمامه دانه خالی کرده پیه اورا بامثل اوروغن زیتون درآن گذاشته بآتش نرم کنند جهت رویانیدن موی ابروود ا الثّعلب وبواسیرونواصیروسعفه ومالیدن موی اوبربدن اطفال درحین ولادت جهت عدم ضررواوازمضرّتهای خارجی مؤثّروپوست اوبسیارخشك وجلوس برآن جهت فالج ونقرس مرطوبین وصاحب بواسیروقشعریره و تعلیق چشم راست اوباعث گریختن وحوش وتعلیق هردوچشم کهدرلتّه بسته باشند بر گردن صاحب تب ربع رافع آنعلّت وتعلیق انیاب اوببازوی چپ مانع سحروبخورموی او جهت گریزانیدن هوام مؤثّروچون خصیهٔ اورا شکافته مازووساق پاشیده خشك کنند جهت رفع اسهال بغایت نافع است وسرگین اومحلّل خناق واورام وخوردن اوجهةرفع مغص مفید است ۰

دباء : بسکون همزه جراداست ۰

دبّاب : بتشدید باءاوّل سوسنبراست ۰

دبّاسی : بلغت عراق شفتین بریّست ۰

دبّا : بتشدید بانوعی ازقرع است که بفارسی کدوی رومی نامند ۰

الدّال مع الجیم :

دجاج : بفارسی مرغ خانگی نامند وخروس اونسبت بمرغ حرارتش کمترو پیبوست دراو غالب وخروس بچهّ اعدل ومایل برطوبت ومرغ جوان فربه درآخراوّل گرم ودررطوبة معتدل ومرغ بچهّ ارطب ازوبرطوبت فضلیّه وقول به برودت دراو غالب وخروس بچهّ اعدل

ومایل برطوبت ومرغ جوان فربه ۰

در آخر اوّل گرم ودر رطوبت معتدل ومرغ بچّه ارطب ازو برطوبت فضلیّه وقول به برودت خروس بچّه خلاف قیاس وتجربه است چه گل لحوم غیرمائی حارند ومهرّای او کثیرالغذاء ولطیفتر ازاکثر طیور ومولّد خون صالح و غیرمهرّا بخلاف اوست و گوشت آب خروس سالد ارمحلّل وملّین طبع ومخرج سود اوجهت قولنج بسیار مفید است وچون شکم اورا بانمك وقرطم پرکرده بسیار بجوشانند وبعد ازیکشب مرق اورا بنوشند جهت تبهای مزمن ودوری ورعشه وربوومفاصل ونفخ معده وسوءالقنیه وقولنج نافع وخروس جوان زیاد کننده وصاف کننده منی است وخروس بچّه جهت ناقهین وامراض حارّه ومرغ بچّه ومرغ جوان قویتروجهت تسمین بدن وتصفیهٔ رنگ رخسار وهزال وزیاد کنندهٔ جوهر دماغ و فهم ورفع خیالات فاسده وپختهٔ اوبا روغن تازه جهت سرفهٔ یابس ومداومت مرق وگوشت اوتا یکهفته بانان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب اومعلوم نباشد مجرّب و کباب اوجهت رفع خواهش گل وامثال اوموافق معده رطبه وجگروپیه اوجهت نرم کردن صلابات ومواد سود اوی وطلای نیم گرم اوبرسرجهت مالیخولیاعجیب النفّع وجهة شقاق وسعفه وجمیع امراض یابسه وپیه معلوف بقرطم جهت ابتدای جذام وسرگین اوجالی وتند وخوردن اوبا شراب وبا سرکه جهت قولنج ورفع سمیّت قطربقد ریکمثقال مفید وطلای اوجهت بهق وبرص وامثال اووبا سرکه ضماد اوجهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیرالغذاء ومسمّن ودیرهضم وخوردن مغزسراورابدون پختن جهت گزیدن هوام و نفث الدّم که ازحجاب دماغ باشد مجرّب دانسته‌اند وپختهٔ اوجهت تقویت دماغ و قوّهٔ مفکّره وپردهٔ چینه دان اوکه خشك باشد باشراب جهت رفع درد معده ازمجرّبات است وآشامیدن خصیهٔ خشك اوبا زردهٔ تخم نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار مؤثّروبد ستور ضماد اوبا روغن زنبق برپشت زهاروکنج ران مقوّی نعوظ وخون خروس ومرغ راآشامیدن وخشك کردهٔ اورا سعوط نمودن جهت قطع رعاف مجرّبست وچکانیدن خون بال نارسیده

اورافع امراض چشم وآزموده است ۰

وچون شکم مرغرا شکافته آنچنان زنده بود هبرموضع گزیدهٔ هوام بهبندند جهت جذب سمیّت اووبرسایرمواد جهت جذب اوبظاهرجلد ورافع بیهوشی سرسام است ، و تناول نمودن مرغ با شیروکشك وماست وپنیرمورث قولنج ومداومت اوباعث نقرس ومصلحش ادویّهٔ حارّه وشراب ومطبوخ آب انگوراست درمبرودین ودرمحرورین سکنجبین واستخوان سوختهٔ نوع مرغ سیاه بامثل اوچوب تاك که باهم سوزانیده باشند بابرم موم سرشته حمول کنند اعادهٔ بکارت کند وازاسرارشمرده اند وخوردن سنگ متولّد درجوف اومفتت حصاه واستخوان بال راست خروس راباخود داشتن موجب قبول ودرد ست داشتن موجب ظفربرخصم است ۰

دج : بفارسی کبك دری نامند ودرتنکابن کوهکرك ازطاوس بزرگتروخاکستری و مخلوط بخطوط سفید بسیارریزه ودرکوههای بسیاربلند میباشد کرم مایل باعتدال و لطیف ودرافعال ازکبك قویتروبخوراوبالخاصیّه جهت رفع طاعون ووباءمؤثّرونگاهداشتن پراوباخود باعث یمن وبرکت است ۰

دجر : اسم نبطی لوبیاست ۰

دجوبانا : اسم سریانی غرابست ۰

الدّال مع الحاء :

دح : بحاءمهملهکزبره الحمام است ۰

دحیاز : زعفرانست ۰

الدّال مع الخاء :

دخن : بخای معجمه بفارسی ارزن نامند واوقسمی ازجاورس است وازآن بزرگتر ودرطبع مثل اوودرافعال مانند اوومطبوخ مقشّراوبا شیرورغن تازه مولّد منی وملیّن سینه وصالح الغذاءوآرد اوقابض طبع وقاطع اسهال صفراوی ومولّد سدّه وسنگ مثانه ومصلح

اوشکرو عسل وبدلش برنج است ۰

دخان الکندر : دودهٔ کندر است که اورا سوزانیده باشند طاسی منکوس گذارند تا دود اود راوجمع شود جهت ورم وقرحهٔ چشم ورویانیدن مژه ورفع موی زیاد والتیام قروح اعضاء نافع است ۰

دخان القوارپر : دود شیشه است گرم وخشك ومقوّی باصره وجالی وجهت سبل وناخنه وبردن گوشت ، زیاد زخمها مفید است ودود هٔ مرصّاف جهت رطوبت چشم وتأکّل گوشتهای اونافع ودود هٔ بطم رانیزهمین اثراست ، ودود هٔ میعه وقطران مثل دخان القوارپراست ودود هٔ هرچیزحکم اصل اوراد ارد با شدّت لطافت ۰

دخس : دلفین است ۰

الدّال مع الرّاء :

درخیسا : بلغت نبطی شامل روغن بلسان وبنگست ۰

در : علیق است ۰

دراقیطون : لوف الکبیراست ۰

درقطولیطس : زراوند طویلست ۰

دراسج : نوعی ازلبلابست وگویند خندریلی است ۰

درافیقن : قلومس است ۰

درسومارس : بیونانی زجاجست ۰

دراقن : بلغت شام اسم خوخ است ۰

درد روغن زیتون : اسم فارسی عکرالزّیت است ۰

درنجف : اسم فارسی حجرالقمراست ۰

درخت کاج : اسم فارسی صنوبراست ۰

درخت وسك : اسم فارسی غربست ،

درست: اسم فارسی الوسن است ۰

درخت نارون : اسم فارسی دردار است ۰

درمنهٔ ترکی : اسم فارسی تخم بستیباجست ۰

درمنهٔ خراسانی : اسم فارسی گیاه وخیزکست وتخم آن بستیباج است ۰

درمنه : اسم فارسی شیح است ۰

دروسنا : اسم هندی نوعی ازبیش است ۰

درنا : اسم کرکی است ۰

درناق : اسم ترکی ظلف است ۰

دردار : لغت فارسی است آنرا درخت پشه وناروں گویند چه ثمراوچون خشك شود ازجوف اوپشه متکوّن میگردد و نوعی از غربست ۰

در اوّل سرد وخشك وقابض وباقوهٔ جالیه وجابرکسراعضاءوالتیام دهندهٔ جراحت تازه وبزرگ تازهٔ اومقوّی دندان ولثه وقاطع اسهال وپختهٔ اوملیّن طبع وضماد او جهت جراحات تازه وباسرکه جهت جرب رطب وقطورعصارهٔ برگ اوکه نیمکوب کرده باشند جهه ورم گوش واکتحال اوباعسل جهت ظلمت بصرنافع وپوست بیخ اودرافعال قویترویکمثقال اوباشراب وباآب مسهل بعصربلغم وطلای اوباسرکه جهت تغییرد اد ن رنگ برص مؤثر ورطوبت ثمراوجالی جلد وبشره وجهت تب د ق وسرفهٔ مزمن مجرّب وآب خیسانیده ثمر خشك او قایم مقام رطوبت اوست ، وچون ریشهٔ اورا در آتش گذاشته رطوبتی که ازطرف دیگرآن بهمرسد درگوش بچکانند جهت رفع کری که ازامتداد مرض بهمرسیده باشد آزموده است ۰

ومحرق خون ومولّد سود اومصلحش شکروقدرشربتش تایکمثقال وبدلش وحشیرك است ۰

درداب : بفارسی دستنبویه گویند ازجنس خربزه است بغایت خوشبووکوچك

ودرافعال مثل خربزهٔ گرمك است كه ملیون نامند ودربطیخ مذكور شد واكثر ملیون را درداب دانسته‌اند وغلط است وبوئیدن اومسخّن دماغ ومقوّی اوومفتح سدّهٔ دماغی است ۰

درونج : بلغت فارسی بیخ درختیست عقربی شكل خاكستری رنگ كه دارو عدد گره اوزیاده ازدوسه نمیباشد وبااندك تلخی وخوشبوئی وباصلابت واندرونش سفید و برگ گیاه اوشبیه ببرگ بادام مایل بزردی وبرزمین فرش میشود وبازغبیّت وساقش مجوّف وبقدر وزرع وازمیان برگ میروید وبرگهای ساقش متفرّق وباریكترود رازتر ازبرگ تحت و ازپنجعدد تا هفت عدد میباشد وگلش زرد وجوف دار ومستعمل ازوبیخست وقوّتش تاده سال باقیست ۰

درسیّم گرم وخشك ومحلّل بلغم وسود اورياح غليظه ومقوّی حواس ومعده وجگر وسپرزود ل ومفرح وباتریاقیّه جهت خفقان ورفع طاعون وگزیدن عقرب ورتیلاوتقویهٔ هاضمه ومالیخولیای مراقی وباشكرجهت درد سینه وصداع بلغمی نافع وآویختن قطعهٔ او در درون خانه بالخاصّیه جهت رفع طاعون وتعلیق سوراخ كردهٔ اوباریسمان برتحت كمرگاه زنان حامله باعث تسهیل ولادت وحفظ جنین ازآفات وبستن عددی ازآن برسركه بطول سوراخ كرده باشند موجب رفع فزع درخواب ودیدن خوابهای خوبست ومصدّع ومصلحش رازیانه ودرمحرورا شربهٔ باردهٔ وحامضه وقدرشربتش تادودرهم وبدلش بوزنش زرنباد ودوثلث اوقرنفل است ۰

دردی : ته نشین عصاراتست وبفارسی لای نامند وبهترین لایهالای شرابست كه خشك اوراطرطیروبفارسی دارتونامند ۰

درسیّم گرم وخشك ودرتحلیل اورام مجرّب وجهت رفع حمره وقروح وقلاع وبردن گوشت زیاد زخمها ومنع نزف الدّم والتیام جراحات وضماد اوبرزیرشكم جهت رفع سیلان حیض دایم وبرسایرمواضع جهت كلف ونمش وسایرآثارونیكوكردن رخسار وتسكین دردهای باردهٔ ومفاصل و ورم پستان ومحرّق اوكه خشك اوراب رروی اخگرپاد ركوزهٔ گذاشته سوخته

باشند بحدّ یکه سفید شده باشد بغایت جالی ودرجمیع افعال قویترومستعمل تازهٔ محرق اوست وکهنهٔ محرق ضعیف است ومغسول سوخته اوجهت غشاوه وجلای بصر و ناخن وبیاض وبابرك مورد جهت ورم بلغمی معده ضماد امفید وبدلش زرنیخ سرخست وچون اورا باقلی وشب تدبیرکنند جهت ازالهٔ سرخی مس بغایت مؤثّروچون بابارود که انشوره است سفید کنند دراصلاح نقره وزدودن زنگ مس بیعدیلست ۰

دردی الخل : لای سرکه درجمیع افعال ضعیفترازاوست مگردرمنع آکله که قویتراست ۰

درّاج : مرغیست غریب بجثّه کبك وخوش منظرومؤلّف تذکره اشتباه بسمانی کرده است ۰

دردوّیم گرم وخشك ولطیفترازکبك وتذروروگوشت اوزیادکننده جوهرد ماغ وفهم و حفظ ومادّهٔ منوی ومقوّی معده واعضاءمحرورین ومصلحش ترشیهاوخون وزبل وزهرهٔ او جالی ورافع بیاض عین وآثارجلد وبقول مهریارس پیهٔ اورابا روغن رازقی جهت دردگوش عجیب الاثراست ۰

دروقینون : اسم یونانیست وبعربی زیتونیّه نامندگیاهیست برگش شبیه ببرگ زیتون وازآن درازتروباریکتروشاخه‌های اوکمترازرزعی وگلش نارنجی وتخمش مستدیرو ازکرسنه کوچکترومختلف رنگ ودرغلافی کثیفی درشت وشبیه بغلاف نخود وبیخش به سطبری انگشتی وبقدرزرعی ومنبت اوزمین سنگلاخ نمناك ونزدیك دریاهامیباشد ۰

درسیّم گرم وخشك است وبغایت مجفّف ودودرهم اوسمّ قاتل درهمانوقت ، و گمترازآن تاهفت روز ۰

وقدرشربتش تایکدانك ومصلحش قی‌کردن وباسرکه وشیرتازه است وذرورسائیده اوقاطع خون والتیام دهندهٔ جراحات ونطول اومحلّل اورا موچون درروغن زیتون بجوشانند مسقط دانهٔ بواسیروقالع دندان وقطوراورافع کری وحمول اومدرّحیض ومجرّب دانسته‌اند

وجهت درد مفاصل وامثال آن بسیار مؤثّر است وآب اودرتنقیهٔ معاون وثقیل کردن ــ خفیف الوزن آن از شیاء مشهوره مجرّبهٔ اهل صناعت است وابن بیطار و غیره اورا سرد و قویتر از لفاح بیان نموده اند ۰

درونطارس : بیونانی بمعنی ولد البلوط است ۰چه آن گیاهیست که از درخت بلوط میروید وبروی می پیچد ونوعی ازبسفایج وبیخش مشك وبهم پیچیده ومزغّب وشیرین وباعفوصه وصلب وبرّاق وسیاه وسرخ وتیره رنگ نیزمیباشد وبرگش مثل برگ نرگس و بـــا حلاوة وتندی وتلخی است ۰

درسیّم گرم وخشك ویکدرهم اوکشنده است بالتهاب ودرد شکم بغایت قابض ومعفّن وضماد اوجهت گزازوفالج ومفاصل وخنازیرنافع وقدرشربتش تایکدانگ ومالیدن سائیدهٔ اوبربدن وزود پاك کردن وبازتازه نمودن اودرستردن موی بغایت عجیب الأثر دانسته اند ۰

دریاس : معرّب ازدروس فارسی ونوعی ازورد منتن است گیاه اوبقدرشبری، و زیاده ازآن وازساقهای شاخه‌ها رسته‌وبرگش شبیه ببرگ کناروسبزمایل بسیاهی ، و عدد برگ وشاخ اوسه تاهفت وگلش زرد ومستدیروپهن وکوچك وبدبووتخمش شبیه به فلفل کوچکی ۰

درسیّم گرم وخشك وبابرودت ونیمدرهم تازهٔ اومسکرقوی وزیاده ازآن کشنده به خناق ومحلّل بلغم وسودا ومفتح سدد ورافع یرقان ورياح وگویند چون درروغن طبخ داده بوزن آن آردگندم اضافه نموده باعسل بقوام آورند وبعدازطعام تاشش درهم اورا میل نمایند درتسمین بدن مجرّب است ومضرّسینه ومصدّع ومصلحش گشنیز وکتیرا است ۰و مؤلّف تذکره دریاس راتفسیربچیزدیگرنموده ونه آنچنان است ۰

الدّال مع السّین :

دستنبویه: اسم فارسی دردابست ۰

دستیش : جشیش است .

الدّال مع العین :دعیااسم سریانی اقاقیااست .

دعیاملیون : افیون است .

دعثا : علك البطم است .

الدّال مع الفاء :

دفلی : بفارسی خرزهره گویند وبیونانی شریون وبسریانی رودیون و به عربی جبن گویند نباتیست بقدرد وزرع وزیادهازآن وبرگش بزرگ و عریض وبیتشریف ودراز ،و صلب وبد بووتلخ وتند وگلش خوش منظروبسیارسرخ وبعضی زرد وسیاممیبا شد ودرخشنده وبزرگ وچیزی مثل موی براومجتمع شده وثمرش طویل قریب بشبری وپرازجسمی مانند پشم وبیخش درازوباریك وشوروسرخ واوبرّی ونهری میبا شد ودرتمام سال اصل اوباقی است ودرپائیزگل میکند وبرّی او عظیمتراست .

درآخرسیّم گرم وخشك وبغایت محلّل ومجفّف وجالی وبرگ ونقیع اوسمّ جمیع حیواناتست وبغایت ملتهب وزیادهازنیمدرهم اوکشندهاست انسان راواستعمال او مخصوص خارج بدنست وآشامیدن طبیخ اوباشراب بقدرنیم وقیه نیمدرهم رافع سمّهوام وطلای پختهٔ آن که بعدازآن سائیده باشند جهت ورمهای صلب ودرد زانووکمر و عرق النّساءومفاصل وجرب وکلف وجمیع آثاروحکّه ومطبوخ شاخ وبرگش باروغن جهت جرب جمیع حیوانات وباافیون واشق جهت درد سروجمیع قروح آن مجرّب دانستهاند وذرور برگ خشك اوجهت زخمهاوحمول اوجهت درد رحم وآب برگ وگل اوجههٔ جلای رخسار واصلاح موی بیعدیل است وآب مطبوخ اوکشندهٔ کیك وساس وارضه وبغایت مؤثر و روغنی که دراوگل وبرگ اورامهرّا پخته باشند وبدستورآب اوراباروغن زیتون بقدرنصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهت قرطسه که مقدّمهٔ کچلی است و جهت جرب وحکّه ورفع برص اومجرّباتست ، ویکدرهم اوکشندهٔ بخناق والتهاب ومضرّشش و

مصلحش عسل وبدلش درتحلیل بوزنش حلبه ونیم وزن اوبرگ انجیراست وازخواصّ او است که چون باموی تقطیرکنند قطع شعلهٔ گوگرد کند وباعث غوص اوشود وهرگاه در آفتاب تسفیهٔ زنجفرکنند جاری سازد وچون اورا باوزن اوحنظل تروموردتازه باسرکه که در آن بقدر عشرد فلی ملح القلی و عشری نوشادرو عشری انزروت حل کرده باشند بسایند وتقطیر برمجدّد ثلثه نمایند ومکرّراعاده تقطیرمجدّد کنند وتسقیه کنندعقد ارض هارب نمایند و تسقیهٔ معهود متقاطراووسحق اوباعث تشمیع گردد وموءلف کتاب برهان درتنقیه واقامه مجرّب شمرده است ۰

الدّال مع القاف:

دقاق الکندر: ریزه های کندر است که ازومتقشرگردد ۰

دقسرقیا: بلغت سریانی بطیخ است ۰

دقساس: بلغت سریانی بولست ۰

دقطامایون: بلغت مزبور مشکطرامشیع است ۰

دقیق النّخل: بفارسی آنراکش خرماگویند واوطلع رسیده است ۰۰

الدّال مع اللّام:

دلب بفارسی چنارنامند وآن درختی است معروف وسرد وتروباقبض وپوست و وثمرش بسیارسرد وخشك وباحرارت قلیله وجالی وضماد برگ تازهٔ اوجهت ورم زانو و پختهٔ اود رشراب جهت ورم چشم ومنع ریختن موادّ رطبه ورفع ورم بلغمی نافع ومضمضهٔ اوکه درسرکه پخته باشند جهت درد دندان ود رشراب جهت سموم حیوانی وضماد محرق اوبغایت جالی ومجفّف وجهت برص ورفع رطوبت متعفّنه زخمها وباآب جهت تقشرجلد مفید وثمرش باپیه جهت سوختگی آتش ونفوخ گل اوکه ازثمرش گرفته باشند ــ جهت قطع رعاف موءثّروبخوراووپاشیدن آب وجرم مطبوخ اوکشندهٔ جعل است وغباریکه بربرگش می‌نشیند بغایت مضرّصوت وسمع وبصروقصبهٔ ریه است ومصلحش شیرتازه است ۰

گویند : عرق چنارکه ازپوست وبرگ وثمرش بگیرند جهت ضیق النّفس عظیم النّفع است وطریقه آنست که اجزاءاوراد وشبانه‌روزد رآب بخیسانند پس مالیده درلگن کنند و مراد ازثمراودانه‌های مدوّرخاردار است که درچناربهم میرسد وایضاعرق ریشهٔ‌چنار که بدستورازچهارمن آن یك من عرق گرفته باشند بعد ازخیسانیدن دوشبانه روز در آب بجهت تقویت بدن وضعف معده وتقویت‌عصب وتسمین بدن وامراض باردہ وبواسیر و رعشه واستسقاء ودردد ل نافع است وقدری نشاه دارد ونه بحدّ اسکاروچون‌د رامراض باردہ استعمال کنند ازترشی وسفیدی اجتناب لازم است ، وقدرشربتش یك فنجان قهوه خوری تایك پیاله ماست خوری و طرف صبح ناشتاباید خورد ومداومت از هفت روزتا شش‌ماه بحسب امزجه وامراض متفاوته ضرورا ست وبعد ازکشیدن عرق مزبورتایکماه استعمال نمیتوان کرد وازآن هرچه زیاد تربماند تاپنج شش سال هم نگاه داشته‌اند .

دلدل : نوع‌کبیرقنفذ است ، وقنفذ جبلی نیزگویند وبترکی کژپی ودرمازندران شال تشی ودردیلم شال کره نامندوآن حیوانیست قریب بسگ ودرپشت اوبجای موی خارهای ابلق سیاهی وسفیدی بقدرشبری وزیاده میباشد وازقلم باریکتروطرفین او با تندی وذرور سوختهٔ‌اوجهت جراحات بغایت مفیدودرسایرخواصّ مثل قنفذ است ، و انشاءاللّه تعالی مذکورخواهد شد .

دلیك : ثمرگل صحرائیست مثل بارگلسرخ بستانی وبااندك شیرینی وحفوصه و زردمایل بسرخی وبقدرزیتون ودرتنکابن کلیك نامند وبترکی اتب برونی وباصفهان بن گل نامندوگل نبات اوپرخارترازگل بستانی وگلش بی‌بوومشتمل برچهارورق وجوف ثمر مزغّب ومحتوی بردانهای طولانی سفیداست .

دردوّیم سرد وخشك ورادع وقابض وجهت اسهال صفراوی ودموی وتقویت‌معده وجگرودل نافع است ومضمضه وغرغرهٔ‌طبیخ او وسنون اوجهت تقویت لثه وخناق مفید و

بدلش ثمرگل سرخ بستانی وقدرشربتش تاده مثقال وجرم اومورث سعال ومصلحش گلقند است ۰

دلبوث : اسم عربی بیخ سوسن صحرائیست مثل دوپیازکه ملاصق بهم باشند وبی‌پرده هائیکه درپیازاست و بالائی بزرگتراززیرین وبعد ازخشك شدن بسیار صلب میشود وگلش شبیه بسوسن کبود وسرخ مایل به بنفشی وبرگش بسیارکوچك ترازآن ، و ساقش بقدرزرعی وثمرش مستدیرومنبت اواراضی معموره ومزارعست ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وبارطوبت فضلیّه وجاذب وجالی ومسمّن ومبهّی وگویند بزرگ فوقانی محرّك باه وزیرین قاطع باه زنان ، وآشامیدن جهت قیلهٔ اطفال نافع و چون بیخ آنرا سه عدد دریکرطل نبیذ خیسانیده هرروزازنیمرطل تایکرطل ازآن نبیذ بنوشند جهت خشك کردن بواسیرورفع ریاح ازمجرّبات دانسته اند وبدستورآشامیدن یکدرهم ازبیخ اوباماءالعسل تاچندیوم همین اثرداردوضمادا وباکندروشراب جهت جذب پیکان وخارازاعضاءوباشیلم وماء العسل جهت تحلیل غرب نافع وطلای اوجهت سرخی رنگ رخساروورفع آثاروفرزجهٔ اوجهت گشودن حیض موءثّرومضرّحلق ومصلحش در شیرپختن وقدرشربتش تادودرهم است ۰

دلق : اسم حیوانیست شبیه به سمورود راصفهان موثره وبفارسی دله نامند گوشت اومبهّی ودرسایرافعال مثل سموراست ۰

دلفین : اسم یونانی نوعی ازسمك است وبفارسی ماهی بینی‌دراز وبدیلمی کچه ماهی نامند سراوشبیه بسرخوك وبی‌فلس سرد وترقریب الاعتدال ومولّد خلط غلیظ و مقوّی اعضاوپیه اوکرم وخوردن ومالیدن روغن اوجهت درد مفاصل وچون درجوف حنظل گذاشته گداخته باشند جهت گرانی سامعه وآویختن دندان اوبراطفال جهت رفع فزع موءثّراست ۰

دلم : بلغت مصراسم درشانست ۰

دلینس : نوعی ازصدف است ودرمصرامّ الخلول نامند واوودع بریّست ۰

دلاغ: بعربی اسم بطیّخ هندی است ۰

دلدع: بلغت اهل بیت المقدّس نوعی ازکلج است وبیونانی سفند ولیون نامند

دله : اسم فارسی دبق است ۰

الدّال مع المیم :

دم : اسم فارسی خونست وخاصیّت خون هرحیوانی درطیّ اومذکوراست ، و مجموع اومحلّل اورام وجالی بیاض عین وبرشتهٔ اوقاطع اسهال ورافع سموم است ۰

دم الاخوین : بفارسی خون سیاوشانست واوصمغی است خالص الحمره مایل به بنفشی وقوّتش تامدّ تها باقی میماند وگویندعصارهٔ گیاه سرخیست وازسقو طرونواحی هند خیزد وگیاه اومعروف نیست ۰

درسیّم سرد وخشك وقابض قوی وقاطع خون ازجمیع اعضاءومنبت لحم و رادع ـ سیلان فضول وجهت حرارت جگرواحشاءوالتحام جراحات شمشیروامثال اوبغایت موثر وجهت زحیروا سهال دموی وصفراوی وسحج وشقاق مقعد وتقویت معده ولثه و بازردهٔ تخم مرغ جهت قروح امعاءواکتحال اوجهت تقویت باصره وقرحه نافع ومضرّگرده و مصلح اوکتیراوقد رشربتش ازنیمد رهم تایکمثقال وبدلش شادنج وعصارهٔ خسّ است وچون بلور و شیشه رابا ورنگ کنند صاف تر ورنگین تراز عقیق میشود ودراین امرعدیل ندارد

دماغ :مغزسرحیوانست سرد وترود یرهضم وباقوّهٔ تریاقیّه ومقوّی دماغ ومولّد منی وطلای اوجهت رفع خشکی دماغ وسرسام وشقاق نافع ومضّر معده ومصلحش نعناع وسرکه وآبکامه وادویّهٔ حارّه است ۰

دمعه الشّجر : گویند صمغ لبلابست و بغایت جالیست وجهت سترد ن مـــوی آزموده است ۰

دمادم : نوعی ازلوبیای هندیست بقدرماشی وسرخ وشقّاف وبرسراونقطهٔ ـــ

سیاهی وبهندی سورنامند گرم وخشك ومقوّی دماغ رطبه وقاطع سیلان آب دهن .
وقد رشربتش در مزاج اطفال نیمد انگ است .
دمیا : به یونانی نوعی ازماهیست که سیبانامند ومذکورخواهد شد .
دمسیسه : بلغت مصرنوع زبون افسنتین است .
دم التّنین ودم الثّعبان : دم الاخوین است .
دمعه العشاق : حبّ النّیل است .
دمسیحه : اسم فارسی صفراغونست .
دمور : اسم ترکی حدید است .
دمورتیکان : اسم ترکی خسك است .
الدّال مع النّون :

دند : بفارسی بید انجیرختائی نامند ومشهوربحبّ السّلاطین است وگیاه اوبقد رزرعی وبرگش مثل برگ بادنجان وازآن رقیق تروگلش بزرگ ودانهٔ اود رغلاف رقیق مایل به سبزی وقوّتش تاسه سال باقیست ، وقسم چینی اوبزرگ دانهٔ شبیه به پسته وقسم شحری شبیه بدانهٔ بید انجیرو غیرمنقط وسیاه وکوچك وبطیء العمل است ومورث مغص و قسم هندی متوسّط المقدارو اغبرومایل بزردی ومنقط بسیاهی میباشد وبهترین اقسام چینی سفید مایل بزرد وبعد ازآن هندیست .

دراوّل چهارم گرم وبغایت تند ویابس ود رجوف مغزاوپرده ایست وآن درسمیّت مثل بیش است وبد ستورپوست اووباید جداکرد وهرچه بی پوست مدّتی مانده باشد به دستورازسموم قتّاله است واقسام اومسهل بلغم وسود اوجاذب رطوبات خام ازمفاصل و مفتح وجهت استسقاء ویرقان دلفرش وسنگ مثانه وگرده ود رد کمرد ورکین وساق نافع وطلای اوحافظ سیاهی موی ومورث قرحه وتقشرجلد وچون برلب رسد سرخی اورازایل کند و تکرار اوموجب برص لب وضماد اوباماست جهت شقاق وبرص حیوانات وبا ادویّهٔ

مناسبه جهت جمیع اورام بارده واوجاع مفید ۰

وقد رشربتش درقوّی الابدان یکعدد ودرغیراونصف عدد یست که با مصلحات باشد ومضرّ محرورین ویکدرهم اوکشندهٔ باسهال مفرط وقطع امعاء ومغص ومصلحش بعد ازجداکردن پرده درون اوکتیراونشاسته وگل سرخ ویك شب درآب لیموگذاشتن است ومعین فعل اوتربد وعصارهٔ عافث وهلیلهٔ کابلی وانیسون وپیازعنصل وزعفران وبسفایج است وبعد ازخوردن آب سرد وشیروربوب حامضه ومشوی آنرا مضرّت کمترود رهوای بسیار گرم وبلاد حارّویابس ونحیف الابدان استعمال اوجایزنیست ۰

دندران : اراقواست ۰

دنقه : شبلم است ۰

دنق : سپستانست ۰

دنقرا : انقره است ۰

دنبه : فارسی الیه است ۰

دندان فیل : اسم فارسی عاج است ۰

دنبلان : اسم فارسی کشنج است ۰

الدّال مع الواو :

دوایااغریا : بیونانی نباتیست که درسنگلاخ وزمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس وطولش زیاده برشبری ومایل بزردی وبرسراوچهاربرگ مربّع شکل وسبز مایل بسفیدی وبربالای برگهاچیزی میروید بی گل وتخمش درازوخوشبووخام وپختهٔ او ازمأکولاتست ۰

دراوّل ثانی گرم وخشك وبااندك تندی ومقوّی معده ومدرّ بول وملیّن طبع و محلّل وجهت رفع آروغ ورياح شکم وخوشبوکردن دهان نافع است ۰

دوسر : نباتیست مثل گندم ومنبت اوگندم زارهاوازآن درازترود رشت ترود انهٔ اوریزه وباریك وخوشهٔ اومتفرّق وپوست اوسیاه وبعضی ازآن سرخ ود رهرخوشه دوغلاف

یاسه بشکل فتیله ودانهٔ اودرمیان پرده های غلاف وخوش طعم گرم وبااندك خشکی و منضج ومحلّل ومسهل اقسام کرم معده وضماد اوجهت اورام صلبه ودارالثّعلب و باآرد گندم جهت غرب منفجرنافع ومضرّانثیین ومصلحش پنیراووقد رشربتش دودرهم است ۰

دوقو : اسم تخم زردك بریّست شبیه بنانخواه وازآن ریزه‌تروبااندك تندی وگیاه اوزیاده برشبری وبرگش مثل برگ رازیانه وازآن ریزه‌تروچتراومثل چترگشنیزوگلش زرد و تند وزغب داروخوشبووبیخش بسطبری انگشتی وباریکترازآن وقریب بشبری وطعم اومثل زردك ودرقزوین گزرانامند ، ودرجمیع افعال قویترازبستانیست سوای تحریك باه ودر جزءخواصّ نبات اومذکورشد ومراد ازد وقوتخم اوست ۰

درسیّم گرم وددرد ویم خشك ومدرّبول وحیض و عرق ومفتّح ومقوّی معده و باه و هاضمه ومحلّل قوی وباقوهٔ ترياقیّه وجهت سرفهٔ کهنه وفضول سینه وسنگ مثانه و درد مفاصل وحبّ القرع وتحلیل نفخ ومغص وتنقیهٔ رحم واعانت حمل وگزیدن هوام ورفع عسر ولادت وسحج اطفال وجهت استسقای طبلی مجرّب دانسته‌اند وضماد اومحلّل و رم بلغمی ۰

وقد رشربتش تادودرهم وگویند مضرّباه محرورین است ومصلحش گشنیزومضرّمثانه ومصلحش مصطکی وبدلش دو وزن اوتخم زردك وگویند بوزنش تخم کرفس است ۰

دوقس : بلغت یونانی شامل دوقسم نباتست یکی شبیه بکرفس وخوشبوو تند وتخمش شبیه بانجدان وبی بوو دیگری رابرگ مثل گشنیزوگلش سفید وچتراومثل چتر زردك وتخمش شبیه بزیره وباتندی وبیخش درطعم شبیه بزردك وبرگش بیزغب ۰

درسیّم گرم وخشك وتخم هردوقسم درافعال وخواصّ مثل دووازآن اندکی ضعیفتروتخم قسم اخیررابدیلمی کیك داش گویند چون سائیدهٔ وبرجامهٔ خواب بپاشند رفع اذیّت کیك کند ۰

وجالینوس دوقیس ودوقورایکی میداندودیسقوریه‌دس دوقس راازاصناف ـــ

زرد ك برّی شمرده واین تحقیق اقربست وحقیرا قسام اورامشاهده نموده است ۰

دود البقله : بفارسی کرم سبزه نامند واوحیوانیست شبیه بهزارپاوازآن کوچکتر ودرغایت سبزی ودرسبزه زارهاودربرگهای سبزبهم میرسد سرد وخشك وتازهٔ اوبارطوبة ومالیدن اوباروغن زیتون جهت گزیدن جانوران وآشامیدن اوجهت مشی سموم مشروبه نافع است ۰

دود الزّبل : کرمیست زرد رنگ که درمزبله متکوّن میشود تکرارضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت قرطسه که مقدّمهٔ کچلی است ورفع داءالثّعلب مجرّبست ومالیدن روغن اوجهت بواسیروامراض مقعد مفید است ۰

دودام : بالف وبی الف چیزیست مثل صمغ وسرخ مایل بسیاهی ودرجوف درخت کهنه متکوّن میشود ودرافعال قائم مقام مومیائیست ۰

دودخشب الصّنوبر : کرم درخت کاج است قریب الطّبع است بذراریح ویکمثقال اوسمّ قاتل است وضماد کوبیدهٔ اودرگشودن ورم بادازالهٔ کلف وزخم کردن اعضاءعجیب الفعل است ۰

دود الخلّ : کرمیکه ازسرکه وشراب بهمرسد وضماد اورادع ومحلّل ومقوّی اعصاب وسعوط اوجهت رفع کرمیکه دردماغ بهمرسد قوّی الاثّراست ۰

دود الحریر : کرم ابریشم است ، دراوّل حال اوتخمی است ریزه ومدوّر وکبود رنگ که درلثه بسته دربغل نگاهداشته بعد ازنیست روزدراوایل فصل بهار متکوّن میگرد دوشبیه بمورچهاست وبتدریج قریب بچول وزبزرگ شده سفید میگرد دودراین ایّام شش روز رااصلابرگ توت نمیخورد باراوّل یکروز باردوّم دوروزبارسیّم سه‌روز بعد ازپیله تنیدن رنگش سرخ وبهیئت دانهٔ خرمامیشود وبعد ازچند روزکه پیله راسوراخ کرد بیرون می‌آید سفیدلون وپردارمیباشد ونروماده اوباهم جفت شده درعرض سه چهاریوم تخم خود راریخته میپرد وازرعد ورياح مغربی ومرد جنب وزن حایض فاسد میشود ۰

دراوّل گرم ودردوّیم تروسه درهم ازخشك سائیدهٔ اوبامرق آردگندم کهچند روز بدستوربیاشامند درتسمین بدن ونیکوئی رنگ رخسار بغایت مفید وتعلیف مرغ به او به غایت مسمّن آن وخاکسترسوختهٔ اوجهت التحام زخمها ورطوبت اوجهت رفع آثار وضماد مطبوخ اودرروغن کنجد جهت اورام وخناق وآشامیدن اوجهت خفقان نافع وتعلیق خشك اوباپارچه سرخی جهت رفع تب موثّراست ۰

دوام : شامل درخت مقل وبلوط مستدیراست ۰

دوام الشّفت : بلغت مصراسم سلیمانیست ۰

دوارس : اسم فارسی درياس است ۰

دورس : شوکرانست ۰

دودالجراد : نبات وردانست ۰

دورحولی : دلبوث است ۰

دوقوبری : ودوقواغریا : دویااغریاست ۰

دوس : ماءالحدیداست ۰

دوم : بلغت مغربی خرماست ۰

دواءالخطافی : خالیدونیونست ۰

دواءالحیّه : حنطیاناست ۰

دول : طالیسفرم است وبلغت هندی اسم خاك است ۰

دوباروج : کاکنج است ۰

دودالقرمزودودالصّباغین : قرمزاست ۰

دودالقمر : بیخ نروکست ۰

دویره : نوعی ازلیف است ۰

دوقیثا : بیونانی حنظل است ۰

دوقص : بصل است ۰

دویر : ازحمه است ۰

دوقطماس : مشکطرامشیع است ۰

دواله : اسم فارسی اشنه است ۰

دوشاب : خرمادبس است ۰

دوشاب : اسم فارسی مفتخج است ۰

دوغ : اسم فارسی مخیض است ۰

دوده : اسم فارسی دخانست ۰

دوکی : اسم ترکی ارزاست ۰

دولی : اسم ترکی جلید است ۰

دوشان : اسم ترکی ارنب است ۰

دوشان قوردی : اسم ترکی خنفسا است ۰

دونه : اسم هندی مرزنجوش است ۰

دود : اسم هندی لبن است ۰**دود ینکن**:اسم‌هندی‌بادنجان‌بریّست ۰

الدّال مع الهاء :

دهن البلسان : کیفیّت تکوّن اود ربلسان مذکورشد بهترین اوتازهٔ‌قوی‌الرایحه خالی ازحموضه که شبیه بآب تیره مایل بسرخی باشد وزود حلّ شود وآب رابقوام شیر کند ودرته‌آب نشیند وشیررامنجمد سازد وچون برلباس پشمی چکد بشستن‌ازآب اثری ازاونماند ودرچشیدن زبان رااندکی بگزد وباقبض باشد وهرچه‌درآن این آثار نباشد مغشوش است وخوب اوراقوّت تاچهل سال باقیست ، وآنچه ازشاخ‌وبرگ بلسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب القوهٔ‌باواست وآنچه بالفعل متعارفست ازجهت عدم درخت بلسان که‌درعین الشّمس بود وازشاخ وبرگ لشام ومیعهٔ‌سایله وسباسه و روغن

تخم ترب بالسّویه گرفته درده مثل آن ازروغنهای کهنه میجوشانند تاربع بماند و صمغ درخت کاج راچون درروغنها حلّ کنند اکثرآثارا وراد ارد وبسیارقریب باومیبا شد ۰

درسیّم گرم وخشك ومدرّبول وحیض ومخرج جنین ومشیمه وتریاق سموم هوام و خانق الغمّروسایرسموم ومليّن صلابات ومحلّل موادّ باردہ ومقوّی عصب ورحم وقوهٔ باصره وآشامیدن اوجهت اخراج زلوئیکه درحلق ماندہ وسرفه ورعشه وامراض دماغی وعصبانی وعسربول واخراج حصاه وقرحه شش وضیق النّفس وربوونفس الانتصاب ودردگلووحرقه البول وسلس البول وامراض مقعد وضماد اوجهت رفع استرخای قضیب ورفع لرزو تغییر رنگ وضح ودردهای رطوبی وجراحات وپاك کردن چرك اووحمول اوجهت اعانه حمل ودردرحم وقطوراوجهت دردگوش واکتحال اوجهت ابتدای نزول آب نافع ۰

وقدرشربتش تانیم مثقال است ، وبدلش یکوزن و نیم یاد ووزن اوروغن زیتون کهنه است ، باروغن رازقی که حبّ بلسان دراوجوشانیده باشند وروغن ترب بهتراز سایرادهانست . دربدل اووچون روغن زیتون هفتاد باربامثل اوآب صافی بجوشانند تاآبها سوخته روغن بماند درجمیع موادّ وخواصّ بدل اوست واکثرمجرّبین بهتر از او دانسته‌اند ۰

دهن : باصطلاح اکسیریان زنبق است وبعرف اطبّاچربیست که‌ازاشیاءبطریق مخصوصه حاصل شود و روغن حیوانات وگلها وشکوفه‌ها گیرند هریك درمکان خود مذکور شده ومیشود وآنچه ازقرع منکوس تقطیرکنند قویترازسایراقسام وطریق هریك دردستور اوّل مذکوراست ۰

دهن السّوسن الآسمانجوئی : دهن ایرساست ، ودرحرف الف مذکورشد ۰

دهن الزّفت: درحرف زاءمسطوراست ۰

دهن البرز : روغن تخم کتان است ودرکتان مذکوراست ۰

دهن المبارك: ودهن المنقذ :روغن آجراست ومذکورشد ۰

دهن الاترج : روغن ترنج است ومذکورشد ·

دهن الحل : بحاءمهمله دهن سمسم است ·

دهن الخلّ : بخای معجمه ازمرکّبات ودرباب ادهان درد ستورثانی مذکور است ·

دهن الجل : بجیم روغن گلسرخ است ·

دهن عسلی : اومالی است ·

دهن الخلوع: روغن زعفرانست ·

دهن الحجر : نفط است ·

دهن البطم : روغن درخت بطم است ·

دهن حبّ البطم : روغن جهت الخضراست ·

دهام : رصاص اسود است ·

دهنه : اسم شبه است ·

دهمست : اسم فارسی غاراست ·

دهن الصّوابی : روغنی است که ازروغن تخم کتان وروغن زیتون وسند روس — بسازند ودرسند روس مذکوراست ·

دهنج : بفارسی دهنهٔ فرنگ نامند وآن سنگیست که درمعادن مس ونقره وغیر آن ازبخارات معدنی متکوّن میگردد مثل زبرجد که ازمعدن طلا بهم میرسد و دهنهٔ نحاسی بخارمعدن مس است ، وبهترین اوسبزتیره است که درحین صافی هواصاف نماید ودرتیرهگی اوتیره وفرنگی عبارت ازوست وبعد ازآن طاوسی مایل بسرخی ، و شفافی وبعد ازآن زرد وزبونترین آن طاوسی مایل بسیاهی است وآنچه سائیده اوزرد باشد طلائی نامند وهرچه محك اوسفید گردد نقرهٔ وسرخ اومسی وتیره وسیاه اوراآهنی گویند ·

درچهارم گرم وخشك وبعضی سرد وخشك دانسته‌اند وجالی وملطّف ونیمد رهم اوفاد زهرسموم وسمّ قاتل غیرمسموم است بجراحت کردن امعاء و علاج پذیرنیست ، و اکتحال اوجهت تقویت باصره وقلع بیاض چشم مجرّب ورافع احتباس بول دواب است اکتحالا وازخواصّ غریبه‌است وطلای اوباسرکه جهت قوباوسعفه سود اوی وبرص و بهق وسعوط محلول اوباسداب جهت رفع صرع بیعدیل وبدستورنفوخ توبامشك ناسخته همین اثرداره .

دهاتوره : اسم هندی جوزماثل است .

دهی : اسم هندی ماست است .

دهون : اسم هندی دخانست .

دهماسبا : اسم هندی شکاعیست .

دهنهٔ فرنگی : اسم فارسی دهنج ذهبی‌است .

دیووار : اسم فارسی وبعربی شجرالجنّ وابهل هندی وصنوبرهندی نامند منبت اوبلاد هنداست وآن درختی است کوچك ومایل بسیاهی وشاخ اوشبیه به شاخ زرنباد وبااندك تندی وتلخی وشیراوتند ومحرق ومعطّس .

ودرچهارم گرم ودرسیّم خشك وازسموم قتاله وصمغ اومشکوراهل صناعت وگویند نگاهداشتن اوباعث اطاعت جن میشود وضماداوجالی ومقرّح جلد وجهت اورام بارده نافع وسایراجزای دیوداردرسیم گرم وخشك وآشامیدن سائیدهٔ اوجهت استرخاء و فالج ولقوه وامراض باردهٔ دماغ وسکته وصرع وریزانیدن سنگ مثانه وگرده ورفع اسهال بلغمی ونشستن درطبیخ اوجهت خروج مقعد نافع ومضرّشش ومصلحش صمغ عربی وروغن بادام وقدرشربتش یکدرهمست .

الدّال مع الیاء :

دیفروجس : بیونانی بمعنی مضاعف الاحراق وسه قسم میباشد یکی معدنی و

آن خاکیست که ازچاه قبرس بیرون آورده درآفتاب خشک کرده میسوزانند وقسمی از خاك مس است که بعد ازگداختن دربوته میماند ودرطعم وقبض مانند مس است ، و قسم دیگرمرقشیشای سوخته است وقسم اوّل وثانی مستعمل وگرم وخشك وبسیارمجفّف وجهت جراحات خبیثه وقلاع وجوشش والتحام زخمهاولهاه منقطع وحبس خون او وقروح سانه ومقعدوبردن گوشت زیادونرم کردن وکم کردن موی وباموم روغن ، جهت دبیله وخشك کردن قروح سرونفوخ اودرخلق جهت انتهای خناق نافع وآشامیدن او کشنده است .

دینساقوس : بیونانی بمعنی دایم العطس وآنهم قسمی ازخاراست ، ساقش دراز وخاردارو برگش محیط ساق وشبیه ببرگ کاهووبرهربندی ازساق دوعدد برگ دراز خاردارمزغّب ودربیرون ودرون برگش برآمدگی هامثل حباب وخاردار و طرف برگ متّصل بساق مجوّف و عمیق وآب باران درآن جمع میشود وبرسرهرشعبهٔ که از ساق رسته چیزی شبیه بسرخاریشت وخاردارو بعد ازخشکی سفید میشود وچون بشکافند درجوف اوکرمهای ریزه سفید شفّاف میباشد وقوّتش مدتّها باقیست .

دردوّیم گرم وخشك ومجفّف وباقوهٔ ترياقيه وجالی وآشامیدن نقیع ومحلول اودر آب سه روزمتوالی جهت سپرزوتحلیل خلط غلیظ وتفتیح ورفع لرزویختهٔ اومقوّی قصبه‌ریه وجگرومدرّبول ومخرج کرم معده ومحلّل خناق وضماد اوجهت ثالیل وقروح شهدیّه سر و ضماد پختهٔ اوجهت بیحس کردن عضوکه ادراك الم بریدن وسوختن نکند وطلای ــ مطبوخ بیخ اوبا شراب جهت شقاق مقعد ونواصیروتضمید سراوکه بجای ثمراوست بعد از پختن برموضع گزیدهٔ افعی و غیرآن جهت رفع سمیّت نافع وچون درپارچهٔ بسته درشیر حلّ کنند وازآن قدری درشیردیگرریزند باعث انجماد اومیگردد وچون کرمهای جوف ثمر اورادرپوست حیوانی بسته بربازووگردن به بندند جهت رفع تب ربع موثّر دانسته‌اند و مضرّگرده ومصلحش صمغ وقدرشربتش تاسه درهمست .

دیك بردیك : اسم فارسی است ومرگ موش عملی نیزگویند وآن زرنیخ وآهك و زنجاروزیبق است که مجموع را سائیده ودردیك مضاعف تصعید کنند ازجملهٔ سمومات قویّه وتند است ، وجهت بردن گوشت متعفّن زخمها وقلاع خبیثه وقروح ساعیه وآکله وتجفیف رطوبات وقطع سیلان خون جراحات وباعسل جهت قلع آثارجلد ودانه بواسیر مؤثّر است .

دیامرون : اسم یونانی شربت توت است .

دیسم : حماهم است .

دیاسقولیطوس : جوارش کمونی است .

دیاقورا : اسم یونانی شربت خشخاش است .

دینار : اسم سریانی تخم کشوث است .

دیناروبه : اسم فارسی قسمی ازخزاه بریّست .

دیك : اسم عربی خروس است ودردجاج مذکورشد .

دیوباقونیطس : اسم یونانی اصل اللوّفست .

دیفروجانس : دیفروجس است .

دیوسیر : بلبوس است .

دیوانجیر : تین بریّست .

دیواسپست : حندقوقای بریّست .

دیوخار : اسم فارسی عوسج است .

دیوچه : اسم فارسی علق است .

حرف الدّال مع الألف :

ذاقنی : اسم یونانی خاراست .

ذاماسکینا : اسم رومی اجاص است .

ذاقنی الاسکندرانی : گیاهیست برگش قریب بدرخت خارجبلی شبیه ببرگ مورد وازآن بزرگتروسفید وطول شاخه‌ها بقدر شبری وازساق ومابین برگ ثمری رسته به قدر نخودی وسبز ومدوّر وبیخش خوشبووشبیه بعود وتند طعم .

ودرد ّ ویم گرم وخشك ومدرّومخرج جنین وجهت تقطیروحبس بول وحیض نافع وقدرشربتش ازبیخ وثمرتا دومثقال است .

ذاقنی ویدس : یونانی وبمعنی شبیه الغاروقسمی ازمازریون عریض الورقست وبعربی مازرود رشام بقله نامند ، ساقش بقدرزرعی وشاخه‌های اوبسیاروباریك و از نصف اعلامیروید وپوست شاخه‌هاقوی ولزج وگلش سفید ، و ثمرش بعد ازرسیدن سیاه ودانهٔ اوکوچکترازحبّ الغار .

درآخرسیّم گرم وخشك ومدرّومسهل قوّی بلغم واخلاط ومقیٔ ومدرّحیض ومحلّل ومفتح وجالی جلد ورافع آثاروا ستعمال اوبا شیرباجایزنیست .وقدرشربتش ازبرگ تا سه قیراط وازثمرتا پنجعد ومقطّع ومحرق خلط ومصلحش نشاسته وکتیراوبدلش دووزن او مازریونست .

الذّال مع الباء :

ذبل : پوست سنگ پشت هندیست وگویند استخوان اوست بغایت سیاه ، و بعضی اجزاءاومایل بزردی وبرآق وصلب .

دردوّیم سرد وخشك وجالی وبغایت قابض وشرب محکوك اومسقط بواسیر وبا عسل جهت التحام قرحهٔ قصبه وریه ونفث الدّم وتب ربع وضماد اوجهت اورام اووسرطان وخنازیر واسقاط بواسیروطلای سوختهٔ اوبا سفیدهٔ تخم مرغ جهت شقاق کعب وشق رحم کهازولادت بهمرسد وشقاق مقعد وخروج آن نافع وفرزجهٔ اومانع سیلان رحم و اسقاط جنین وجهت تسهیل ولادت مفید و مضرّجگرومصلحش سیب .

وقدرشربتش تادومثقال وبدلش استخوان قنفذ وشانهٔ اووبالخاصّیه جهت رفع نخالهٔ بن موی ومولّد قمل وریختن موی موثّراست وچون اوراباچوب داریکه آدمی‌را از گلوکشیده باشند وقدری خاك قبرمقتول بخورکنند درمنع سحروفتنه مجرّب دانسته‌اند و بدستورد راصلاح متباغضین موثّراست ۰

ذباب: بفارسی مگس نامند وتکوّن اوازفضلات واوّل گرم سفیداست وکناریکهفته پربهم میرساند وازکافوروزرنیخ وروغن زیتون میگریزد وگویند چون صورت مگسی ازکندش و زرنیخ ساخته درمحلّی گذارند منع اومینماید ۰

دراوّل گرم وتروبهترین اوسیاه وبعدازآن ازرق است وزرد اوخالی از سمیّت نیست محلّل وجاذب وضماد اومحلّل اورام ورافع گوشت زیاد جراحات ومانع انتشارموی وداءالثعلب وحکّه وقوباوچون سراوراند اخته برموضع گزیدهٔ زنبوربالند رافع الم آن ، و جاذب سمّ است وتکرارضماد اوجهت داءالثّعلب مجرّب وجهت تحلیل ورم چشم ورفع گوشت زیاد پلك وشعیرهٔ آن آزموده ونفوخ سوختهٔ اود رمجرای بول جهت رفع احتباس بول،موثّروآشامیدن آنرابا شراب جهت عسرولادت مجرّب دانسته‌اند ۰

ومحمّد بن احمد گوید که: خوردن پخته وخام اوراهنود جهت تقویت باصره ، و منع جمیع آفات چشم مجرّب میدانند وسرگین مگس راچون باآب وعسل بنوشند جهت ازالهٔ مغص وقولنج وخناق مجرّب یافته‌اند وچون چند روزبخورند ودرآفتاب بنشینندمحلّ برص پوست انداخته زایل میگردد وبهتراز آطریلال است و روغن اوکه مکرّرمگس را در روغن کنجدکرده درآفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرّب است

ذراریح: بحای مهمله حیوانیست بقدرزنبوری وپهن وبدبووبانباتات تازه میباشد وبترکی الّا کلنك وبدیلمی دارساس نامند وبلغت اصفهان قسمی ازسین است وبهترین اوموجود درگندم زاراست که مایل بسیاهی وسرخی وباخطوط زرد باشد ، و سبزوسرخ وزرد ومنقط بسیاهی اوسایراقسام غیرمستعملند ۰

در آخر سیم گرم وخشك وبسیار تند ومقرّح جلد واز سموم قتّاله ومقطّع ومفتّح و مفتّت حصاه ومدرّ بول وحیض ورافع سپرز ومحرق اوشربا مستعمل است وخوردن محرق او با مرق گوشت گاو وبد ستوربا روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویّه است وقطعهای خون منجمد بابول شارب اودفع میشود وعوام رااعتقاد آنکه سگهای کوچك بسبب گزیدن سگ دیوانه متکوّن شده واین دواا خراج اومیکند ودراخراج سنگ گرده ومثانه بغایت مؤثّراست وبجای احراق هرگاه بجامه پیچیده ببخار سرکه جوشان بدارند باعث تلطیف اومیشود واستعمال جایزاست وضماد اوجهت داءالثّعلب و برص ناخن وباقیروطی جهت قلع ناخن فاسد ورویانیدن ناخن صحیح وباسرکه جهت جرب وتقشرجلد وبهق وبرص وقوباوگزیدن عقرب وثالیل ورفع قمل وبقایای جدری ونمش ، و اکتحال اوجهت ناخنه و روغن زیتون کهدراوجوشانیده باشند جهت رویانیدن موی ابرووداءالثّعلب وگرانی سامعه ودردگوش نافع ۰

وقدرشربتش یکعدد وزیادهٔ اوکشندهاست بدردمثانه ومغص وبول الدّم وغشی وتب بسیار تند واختلاط عقل وچون قسم سیاه منقط بسرخی رادرروغن کنجد ششماهه در آفتاب گذارند تدهین اوجهت منع ابتدای کچلی وقلع مزمن اومجرّب است ۰

ذرّوح : بتشدید راءواحد ذاریح است ۰

ذرقسون : عنب الثّعلب محن است ۰

ذرق : بضمّ اوّل وفتح ثانی حند قوقای بستانیست ۰

ذرّه : جاورس هندیست وآن دانهایست شیرین وسفید ونباتش مثل گیاه افسی وسرد وخشك وقوّی الغذا وغلیظ ترازدخن ومجفّف وحابس اسهال ودرجمیع افعال مانند خند روس ومصلحش روغنها وشیرینیها ۰

ذرّمكّه : خند روس است ۰

ذریس : طیهوجست ۰

ذریاس : ثافسیاست ۰

ذرق : بضمّ ثانی سرگین طیوراست ۰

ذرق الطّیر : خزفطانست ۰

الذّال مع الفاء :

ذفرمی :اسم عربی سداب بریست وهرچه کریه الرّایحه باشد بد ستورزفرانامند ۰

ذفل : فطراسالیونست ۰

الذّال مع الکاف: والذّال مع النّون :

ذکل : بجزم ثانی ذراوند طویل است ۰

ذنب الخیل : بیخ نباتیست باصلابات ونوعی نارلحیه التیس دانستهاند منبت اوکنارآبهاوشاخههای اوبسیارومجوّف ومایل بسرخی وباخشونت وپرگره وگرههای بهم متّصل وپربرگ وباریك شبیه ببرگ اذخروارگرههاروئیده ودراطرافش شبیه بدم اسب و براشجارمجاورمتشبّث میگرد دوبیگل وبیثمروبعضی گویند گلش مابین سفیدی و کبودی است وقوّتش مدّتّهاباقی میماند ۰

دراوّل دوّیم سرد ودرآخراوخشك وقابض وبیلذع وقاطع نزف الدّم ونفث الدّم و جهت قروح امعاءوجراحت مثانه وسرفه وعسرنفس حارّه واقسام اسهال حارّهواستسقاء و ورم حارّ جگروامراض سینه وکثرت شرب اوجهت التحام فتق والتیام رودهٔ مقطوع موءثر وضماداوجهت التیام جراحات عظیمه وعصب مقطوع وقیلهٔ امعاءوورم مقعد واورام حارّه اعضاءوسعوط آب اوجهت قطع رعاف نافع وقدرشربتش یکدرهم ومولّد سوداومصلحش ، شکروروغن بادام است وبدلش انجبار ۰

****

ذنب السّبع :گیاهیست ساقش بقدردوزرع واسفل آن مثلث واعالی مستدیر وباخارهای نرم متباعد وبرگش شبیه ببرگ گاوزبان ومزغب وازآن کوچکتروماویل بسفیدی

واطرافش خارد ارود رسرهای اوچیزی مستد یرومزغب وبنفش رنگ وجسمی د روسط آن رسته مانند موی وپشم ۰

ود رد ویم خشك ود راول گرم وقوتش تا سه سال باقی وبرطوبت لزجه وقوهٔ قابضه وجهت رفع اورام بیعد یل وجهت التیام جراحات وتسکین د رد مفاصل وبیخ او جهت مستحکم نمود ن استخوان شکسته شربا وضماد انافع وطلای عصارهٔ اوجهت استرخای اجفان ومصدع ومصلحش گشنیزوبد لش عنب الثعلب وقد رشربتش یکمثقال است ۰

ذ نب العقرب : نزد جالینوس صامریوماست وبعضی گویند تمرگیاهیست شبیه به د نباله‌ٔعقرب وزرد رنگ ونبات اوکم برگ وریزه ود ربلاد سرد سیرمیباشد ۰

د رسیم گرم وخشك وجهت سم عقرب وسایرسموم بارد ه نافع است ۰

ذ نب السقط : باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه ببرگ بلوط وگلش زرد ، و بیخش شبیه بشلغم وظاهراوسیاه وباطن اوبرنگ خون وضماد اوبا سرکه جهت گزید ن تنین بحری نافع است ۰

ذ نب الخروف : گیاهیست بیخش باریك وشاخه‌های اوسفید ومجوف وبرگش ــ متباعد شبیه ببرگ راسن وگلش زرد شبیه بگل رشاد بری وتخمش باریك وطعم اومایل به تلخی وتند ی وبااند ك لزوجه ۰

د رآخرد ویم گرم ود رسیم خشك و عصارهٔ اووبد ستورسائیده برگش جهت بیاض چشم بیعد یل وجهت گزید ن سگ د یوانه قبل ازآنکه ازآب خوف کند بسیارموثر ومسکن مغص ومحلل ریاح وقاطع خون ورافع سپرزومضرگرده ومصلحش نشاسته وشربتش تایك د رهم وبد لش ربع آن بخورمریم است ۰

ذ نب الحردون: ذ نب الخروفست ۰

ذ نب الفاره : لسان الحمل است ازجهت شبیه بود ن خوشهٔ اوبد نباله‌ٔموش ۰

ذ نب الفارس : بلغت شام ذ نب الخیل است ۰

ذنب اللبوه : ذنب السّبع است ·

الدّال مع الواو :

ذوثلث حیاه : زعرورا ست ·

ذوالف ورقات : مرپافلن است ·

ذومائه شوکه وذومائه راس : قرصعنه است ·

ذوخمسه اوراق وذوخمسه اقسام : وذوخمسه اغصان وذوخمسه اجنحه بنطافلن است ·

ذوخمسه اصابع : اثلق است ·

ذوثلث ورقات : شامل حند قوقاوگیاه خصیه الثّعلب وفصفسه وطرفین است ·

ذوثلث شوکات : شکاعیست ·

ذوثلث الوان : وذوثلثه اوراق : طریفلن است ·

الدّال مع الهاء :

ذهب : بفارسی زروطلانامند معتدل مایل بحرارت ومقوّی دل وحرارت ورطوبة غریزیّه ومفرّح وجهت خفقان ووسواس وجذام وجنون وانواع بواسیروامراض سوداوی و صفراوی ویرقان وسپرزوضعف گرده وسنگ مثانه ورفع هموم ومحلول سخالهٔ اوکه بامروارید درآب ترنج حلّ کرده باشند جهت جذام مجرّب وبدستورجهت زحیرواسهال دموی و محلول اوبانوشادرفقط جهت اخراج سمّ مجرّب وطلای اومحلّل اورام وجهت داءثعلب وداءالحیّه وبهق وبرص واکتحال اوجهت غلظ اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه وانباشتن اودرثقبهٔ غرب جهت دفع اومجرّب ومیل سرمهٔ که ازاوبسازند جهت تقویت بصرومنع رمد ودرد چشم وذرروا وجهت آکله وسنون اوجهت دردد ندان وامساك اودردهان جهت رفع بدبوئی وانگشتراوجهت داخس وامّ الصّبیان ومفاصل موءثّروتعلیق خالص اوراجهت رفع فزع اطفال مجرّب دانسته اند ولیناوس این خاصّیت مخصوص دانهٔ حجری بقدر

خردلی که در نهایت صلابت میباشد ، وباطلای معدنی متکوّن میگردد دانسته است و لعب باطلا ودیدن اومورث رفع هموم وباعث سروروتقویت دل است وچون گوش اورا با سوزن طلا سوراخ نمایند التیام پذیرنگردد .

وگویند : مضرّمثانه ومصلحش عسل ومشکست واکثررا اعتقاد آنست که اصلاضرری دراونیست ، وچون طلارا بنهجی سحق نمایند که ازاجساد چیزی داخل اونباشد — خصوصا ادویّه سمیّه درآنوقت خوردن اوباعث طول عمرورفع جمیع امراض سوداوی ، و حفظ صحّت است ودراین امورچیزی عدیل اونیست وطریق حل وسحق در دستورات مذکوراست .

وقدرشربتش ازیکقیراط ونیم است تایکدانك وبدلش یاقوت محلول وچون از طلا بشکل هلیلهٔ ساخته درخواب وبیداری صاحب توحّش مزمن وخفقان و خیالات سوداوی دردهان نگاه دارد رفع جمیع امراض مذکور میشود .

گویند که : چون طلارا درچهل نوبت درخلاص گذارند اکسیری میشود که هر یك مثقال ازآن چهل مثقال مس راطلامیکند .

وگویند که : طلاراتاهفت مرتبه که درخلاص گذاشته شود هرمرتبه ازوزنش چیزی کم میشود وبعد ازآن هرمرتبه وزنش زیاد میشود تامرتبهٔ چهلم بوزن اوّل عود میکند ، و طریق خلاص گذاشتن آنستکه درمرتبهٔ اوّل بقدری نوشادر سائیده طلارا درکوزهٔ خامی گذاشته سه شبانه روزآتش دهند ، بآتش چوب بیدنه بزغال اوود رمراتب دیگرطلا را تنها باید گذاشت .

الذّال مع الیاء :

ذیب : بفارسی گرگ وبترکی قوردنامند ، حیوانیست معروف ومزاجش در سیم گرم وجگرش جهت امراض جگربغایت نافع وباآب وشراب رافع استسقاء وتبهای بارده و باسکنجبین جهت یرقان وباآب کرفس جهت سپرز نافع وغافث مقوّی افعال او است

وقد رشربتش یکدانگ وسرگین اوبسیارگرم ومحلّل قوی وبهترین اوبسیارسفیدی است که باخشوثه باشد وآشامیدن اوتایکمثقال باآب گرم وباشراب سفید وبدستور با فلفل ونمك جهت قولنج سریع الاثُراست حتّی تعلیق او وغرغرهٔ اوباعسل جهت خناق بلغمی بغایت مفید و بخوراوباعث جمعیّت موش درآنموضع وبول وخون اوقاطع حمل زنانست شرباوحمولا وبدستورخصیهٔ اوهمین اثرداردوقاطع شهوة انسانست .

وارسطوفرماید که : یکمثقال خشك اوباآب تره تیزك جهت دردپهلووسینه ، و تهیگاه بسیارنافع است ، وزهرهٔ اوبقدردانگی باعسل جهت تب ربع وقولنج واستسقاء ویك نخود او بامطبوخ جهت تقویت باه بی نظیروبدستورطلای اودرین باب موثّراست ورافع تشنّج وگزازوجراحت عصب وسعوط اوجهت نزلات عظیمه وباآب چغندر رافع حمره چشم درهمانساعت است ویاقلیلی مشك جهت صرع واکتحال اوباعسل جهت تیرگی چشم ونزول آب وضمادش باورس جهت بهق وبرص باادویّهٔ مناسبه جهت تقشّرجلد وداءالثّعلب ودردمفاصل وقدریکدانگ ازشش خشك کردهٔ اوباشیرتازه جهة تب ربع وامراض شش بغایت مفید وپیه اوجهت داءالثّعلب وداءالحیّه و ورم مزمن ویك قیراط ازدماغ اوباشیرمانع صرع وبخورموی اوسبب گریختن هوام وضماد استخوان ساق محرق اوکه باذکرش سوخته باشند جهت بواسیروطلای محلول اوبنوشاددرمحلّل اورام وآویختن دنباله اودرچراگاه گاوباعث نفرت گرگ ازآنمکان وپوشیدن پوست گوسفند یکه گرگ گرفته باشد مورث خارش بدن وتعلیق هردوچشم اومانع صرع واذیّت هوام وسباع ودزدان وچون درپوست گرگ پیچیده نگاهدارند جهت غلبهٔ برخصم ومحبوبی درنظر خلق موثّروتعلیق کعب اوبرزانوجهت رفع دردریحی زانووزحمت حرکات مفید و چون سراوراد رخوابگاه گوسفند دفن کنند گوسفندان ازخوف هلاك شوند درصورتیکه ازتنفّر محلّ گریزی نداشته باشند وچون دربرج کبوتران گذارند ماروسایرموذی داخل نگردند وچون سراوراد رممرّسیلاب دفن کنند دیگرسیل ازآن ممرّجاری نگردد ومجرّب دانستند

وچون صداق نامهٔ زنانرا برپوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگزما بین زوج وزن الفت نباشد وچون دندان پیش اورادرآن پوست پیچیده درمنزل دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل گردد ۰

وگویند : زهرهٔ اورالطوخ کرده مجامعت نمایندَ ، دیگری قادربرجماع آن زن نگردد ، وگویند گرگ تادیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد ۰

حرف الرّاء مع الألف :

راسن : بیخ نباتیست خشبی ورنگش مابین یاقوتی وسبزی وساقش شعبه دار وبرگش عریض ودرازوقسمی را شبیه ببرگ عدس ودرشت وانبوه وازساق اوروئیده وبرروی یکدیگروگلش مایل بکبودی ودازاش نامند قرطم وبااندك پهنی وطعمش باتندی ، و خوشبووگویند بیخش زرد وبسطبری انگشتی خضر وپوست اوسیاه ورقیق وسطبری بالای اوبیشترازاسفل ومستعمل بیخ اوست ۰

وبعضی گویند اوبیخ سوسن کوهیست درآول سیم گرم وخشك وبارطوبت فضلی و جالی ومقوّی معده ودل ومثانه ومفرّح ومفتّح سدّهٔ جگروسپرزوقوّتش تادوسال باقی است وباقوهٔ تریاقیّه وجهت قطع اخلاط غلیظه سینه وشش وتقطیربول رطوبی ومالیخولیای مراقی ودرد مفاصل وکمروتقویت باه وفم معده وهاضمه ورفع اختلاج وتحلیل نفخ وطبیخ اوجهت احتباس بول وحیض وتوحش وجزن که بمشارکت معده باشد ومطبوخ اوباشراب جهت زهرهوام وسموم باردہ ونطول اوجهت شقیقه وامراض سرکه بلغمی باشد ، و تحلیل اورام وقطوراوجهت دوی وطنین وبخوراوجهت گشودن حیض وضماد برگش جهة شکافت عضل نافع ومضرّمحرورین ومصدّع واکثارش مفسد خون وقاطع باه ومصلحش سرکه وربوب حامضوخمیرهٔ بنفشه ۰

وقدرشربتش دودرهم وبدلش بوزن اوایرساوگویند قسط شیرینست وشرابیکه ازو

ترتیب دهند معروفست بشراب ملائکه ، وباعتقاد جالینوس درجمیع افعال مذکوره بهتر است وچون راسن خشك راجوشانیده ازآب بیرون آورده یکشبانه روزدرآب سردگذاشته بعد ازآن درطلاکه قسمی ازخمراست خیسانیده تابیست روزپس هرروزدرمثقال تناول نمایند ، جهت تقویت معده وفساد هضم وبرانگیختن اشتها بیعدیلست وازدانهٔ راسن که عددی بلعق نمایند جهت رفع سرعت انزال مجرّب دانسته‌اند وبخوراوجهت تقویت دندان واندا ختن کرم اووطلای اوجهت نیکوئی رخسار وباعسل جهت رفع آثار موءثّر است .

وشیخ الرّئیس فرموده‌که : قسمی ازراسن که برگش شبیه بعدس است وزرد رنگ وکوچك مقداروگیاه اوپرگرموشاخه‌های اومنبسط برروی زمین ومنبت اوکنارد ریاو زمین نمناك است ، خوردن مارد ردگزیدهٔ هوام رادرساعت تسکین میدهد .

راوند : بفارسی ریوند نامند وآن بیخ ریباس است وبهترین اوچینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرّایحه باشد وبعدازآن قسم ترکی زعفران رنگ کم بووبعدازآن خراسانی وزبونترین اوزنجی سیاه برّاق صلب است وریوند دواب خشبی کثیف میباشد وبیخ ریباس آنچه قریب بظاهرزمین است باریك وسیاه وغیرمتشابه بریوند است وچون بقدرد وسه زرع حفرنمایند ریوند ظاهرمیشود ومرکّب القوی .

ودراوّل دویم گرم وخشك ومسهل بعصراخلاط غلیظه ورقیقه وخام وباقوّه‌قابضه ومقوّی قوّهٔ جاذبهٔ جگروپادزهرسموم باردهٔ ومجفّف ومحلّل وملطّف وجالی ومدرّبول ، و حیض ومنضج ومقطع ومفتح سدّهٔ جگروسپرزوامعاءومبرّد بالعرض بسبب شدّت تحلیل و جهت تنقیهٔ امعاءوتحلیل نفخ اووانواع استسقاءوتخمه ومغص وورم باردا حشاءویرقان سددی ورفع اسهالیکه ازسدّهٔ ماساریقاباشد وباگل سرخ وقوابض جهت اسهال دموی وبالخاصیّه رافع تبهاوحرارت غریبه وجهت دردگرده ومثانه ورحم وخفقان وقرحهٔ امعا ونواصیروبواسیروتب ربع نافع وباجاوشیرومطبوخ زبیب وبسفایج جهت قولنج سفلی وبلغمی

وباآب پرسیاوشان جهت سنگ مثانه وباآب لسان الحمل جهت قطع نزف الدّم و بـــا هلیلهٔ کابلی و غاریقون وصبرجهت تنقیهٔ دماغ وانواع صداع بارده وصفراوی وشقیقه و فالج ود واروگزاروجنون ونزلات وباشراب ریحانی جهت فسخ عضل و عصب وسستی او و باطبیخ اسارون وقنطوریان جهت عرق النّساءوتبهای بلغمی وضعف مفاصل ودرد اوو بازرشك وصندل جهت ورم حارّمزمن اعضای باطنی ومقوّی اووبا انیسون جهت فواق و آروغ ترش وتمدّد تهیگاه وفتق ودرد هن داشتن وآب اورافروبردن جهت نفث الدّم و وسدّه وورم سینه و ریبووبهروطلای اوجهت ضربه وسقطه وضماد ش باسرکه جهت کلف وقوباوآثارضربه وبالعابهاجهت ورم حارّهٔ مزمن وباقوابض جهت استحکام استخوان ــ مخلوع وطلای اوبین الکتفین جهت رفع خوف قلبی ومضرّسفل ومصلحش صمغ و گویند مضرّمزاج اطفال وضعفاست وشربتش تادود رهم وبدلش درامراض معده وجگریکوزن ونیم ازگل سرخ وخمس اوسنبل است و عصارهٔ اوکه آب ریوند راجوشانیده باشند تـــا غلیظ شده باشد درعرض یکسال قویترازوست ورّب ریوند که درد ستورات مذکور است بهترازعصارهٔ اوست ۰

رازیانج : بفارسی بادیان گویند بستانی اود راوّل سیّم گرم ود رآخراوّل خشك وتخمش گرمترازبرگ اووبیخش قویترازسایراجزاءومجموع اومولّد شیرومدرّبول و حیض و مفتّح سدّهٔ جگروسپرزوگرده ومثانه وسینه ومقوّی معده وباصره ومحلّل ریاح واخلاط غلیظه وتریاق سموم حیوانی ومجفّف قوّی وباقوّهٔ قابضه جهت خفقان وغشی باگل گـــاوزبـــان مجرّب وباپرسیاوشان وانجیرجهت سرفه وربوو عسرنفس وباادویّهٔ مناسبه وبتنهـــائـــی جهت ریاح غلیظه وقولنج ودرد پهلووتهیگاه ورفع رطوبات واسهال مزمن وغشیان ورفع بلغم حامض وبدرقه شدن قوّهٔ ادویه وایصال اوباطراف بدن وباسکنجبین جهة تبهای کهنه نافع ومضرّمحرورین ومصلحش صندل وسکنجبین وچون عصارهٔ اورا باروغن غلیوا ج

درشیشه کرده سه هفته درآفتاب بیاویزند اکتحال اومانع نزول آب ورافع ضعف باصره وانتشاروچون هرسال دراوّل نزول آفتاب بحمل تاوقت تحویل سرطان هرروزیکدرهم تخم رازیانه‌بامثل اوشکرتناول نمایند درآنسال اصلامرضی عارض نگردد وذرورسوختهٔ اومانع انتشارقروح وطلای بیخ اوباعسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع وصمغ اودرافعال مثل عصارهٔ اوست ومفتت حصاه ومقوّی باصره است وقدرشربت ازتخم اوتایکمثقال وازو از بیخ اودرمطبوخات دومثقال وبدلش تخم کرفس است ورازیانه‌بزّیرا شاخه‌هاعریضتر، و شبیه بریباس وتخمش ریزه وبسیارخوشبو.

ودرآخرسیّم گرم ودردویّم خشك وجهت تقطیربول وتنقیه رحم وچرك قروح ، و اسهال مزمن ورفع احتباس حیض نافع است.

راتیانج : صمغ صنوبراست که بنفسه مثل سایرصموغ منجمد میگردد ویاباآتش‌طبخ یافته منعقد شود وثانیرابیونانی فلفونیانامند وسیّال غیرمنجمد اوزفت رطبست.

درآخرسیّم گرم وخشك وقسم آتش دیدهٔ اوگرمترازقسم اوّل وآشامیدن‌نیم‌مثقال اوبازردهٔ تخم مرغ که نیم پخت باشد وبدستوربا آب طبیخ سپوس گندم جهت سرفه وربو وجراحت رطبهٔ شش ومضغ اوجهت سرفهٔ رطوبی وجدّاب فضول دماغ وضماد او جهت التیام جراحات وازالهٔ حکّه وجرب وخشونات جلد وباگلنارجهت فتق رگها ونواصیرو با تخم کتان بالسّویه جهت رفع ثالیل وبواسیرمجرّب وجهت شقاق کعب وکجی‌ناخن‌موءثر وکشیدن اومانند تنباکوروزاوّل یکدفعه ، وروزدوّم دومرتبه ودرسیّم سه بارجهت سرفه وربووقرحهٔ شش عجیب الفعل است.

وبعضی گفته‌اند که چون بازرنیخ وپیهٔ بزسرشته بخورکنند اثرش قویترمیشود. و موءلّف تذکره گوید که : چون راتیانج بخرابامثل اورهج الغارونصف وزن اوفلفل باروغن‌بادام طبخ داده ضماد نمایند در ساعت دانهٔ بواسیررا ساقط کند باالم شدید وتدارك آن به سفیدی تخم مرغ وسفیداب وبخوردن شیرتازه باید نمود وگویند طلای راتیانج مفرداً در

ابدان نرم باعث ورم ودرد میشود وبخوراوکه بپارچهٔ آلوده درآفتاب خشک کرده باشند جهت زکام بارد وتب سریع الاثراست وقسم مطبوخ اود راصلاح شعرذ رورا موثّراست ۰

رامك : ازادویّهٔ مرکّبه است وآن قرصی است که درقدیم ازعصارهٔ بلخ میساختند ودراین زمان ازمازوود وشاب خرماترتیب میدهند وبهترین اوآنستکه یکجزومازوونیمجزو پوست انارراسائیده درآب دوسه روزبجوشانند وبرهم زنند تامثل خمیرشود وربع جزو زاج ومثل اوصمغ محلول ویکجزوونیم دوشاب خرماباعسل اضافه نموده قرص بسازند واگر بوزن پوست انارملج بسیارنارس اضافه کنند بیعدیلست ۰

دردویم سرد وخشك وقابض ومجفّف وملطّف ومقوّی معده وامعاءومسکّن حرارت و مانع ریختن مواد باعضاوجهت اسهال کهنه ودموی ونزف الدّم وذرب وسرفه ودردسینه وضعف جگروتجفیف قروح شربا وضمادا نافع وطلای اومقوّی جلد ومسترخیه ورافع ورم حارّ ونقرس و ورم حارمقعد وبروزآن وحابس عرق ورافع عفونت آن وبخارفاسد وباحنا مسوّد موی وقاتل قمّل وسنون اومقوّی لثه وقاطع خون اووقدرشربتش تادومثقال وبدلش سگ ومضرّمثانه ومصلحش عسل است ۰

رازقی : درقدیم سوسن آزادرانامیده اند که زنبق باشد ومتأخّرین اشتباه به سوسن سفید نموده اند ۰

راتج : نارجیل است ۰

راتیاج وراتینج : راتیانج است ۰

رائی : نوعی ازسمکست وبلغت هندی خردلست ۰

راك : اسم هندی رماداست ۰

رابون : بیونانی اسم راونداست ۰

رانا : بیونانی رمّان حلواست ۰

رازیانج رومی وشامی : انیسونست ۰

رافه : حلتیث است ۰

راح : خمراست ۰

راحةالأسد : نوعی ازعرطنیثا است ۰

راطینی : بیونانی اسم مجموع علکها ست ۰

رأس الشّیخ : بلغت اندلس اقسون است ۰

رأس الهدهد : بلغت اسکندریّه قسمی ازمخلّصه است ۰

رال : اسم هندی قیقهن است ۰

راج هنس : بهندی پرسیاوشانست ۰

راج کیری : اسم هندی عصی الرّاعیست ۰

راج کیرا : اسم هندی اذان الغزاست ۰

راسو : اسم فارسی ابن عرس است ۰

راسخت وروی سوخته : روسحج است ۰

الرّاءمع الباء :

ربّ : عبارت ازآب میوه‌ها ونباتاتست که بطبخ بقوام آورده باشند وربّ هرچیز درتحت آنچیزمذکوراست ۰

ربل : نوع جبلی افسنتین است وگویند نوعی ازبرنجاسف وقیصوم است و دو درهم اوجهت رفع زهرهوام مجربّ دانسته‌اند ۰

ربّ العنب : میفتحج است ودردیلم دوشاب ترش نامند ۰

ربّ الضّر : وصمغ کمکام است ۰

ربیس : علیق است ۰

ربیان : اربیانست ۰

ربرق : عنب الثّعلب است ۰

ربیثا : نوعی ازماهی کوچك است ود رافعال قویترازماهی روبیان دانسته‌اند۰

الرّاءمع التّاء :

رتیلا : بفارسی انگورك نامند ، وآن حیوانیست شبیه بعنکبوت ود ست وپای اوکوتاه واواقسام میباشد وازسموم قتّاله باردهاست وگزیدن اووخوردن یکعدد او قتّال است وضماد کوبیده اوبرموضع گزیدهاش جذب ود فع سمّ میکند واطهوریقس بستن زندهٔ اورا بربازوی صاحب تب دوری جهت رفع تب مجرّب دانسته‌اند وذ رورخشك اوقاطع ثالیل است ۰

وگویند : ملسوع اوچون درظرف طلانظرکند رفع اذیّت اومیشود ۰

رتم : بلغت عربی نباتیست سفید وسیاه میباشد وسیاه اوراشاخه‌هازیاد برزرعی وبی برگ وصلب ومانند ریسمان برچوبهاتوان بست وگلش زرد وثمرش مثل لوبیاود انهٔ اومثل عدس وقسم سفید اوراثمروگل وشاخ مانند قسم سیاه ورنگ شاخه‌های اوسفید ست درسیّم گرم وخشك وجدّاب ومحلّل وباقوّهٔ قابضه وتندود ودرهم ازثمرش مقیٔ قوی ، و حقنه بعصارهٔ اومسهل خون وجهت عرق النّساءنافع وضمادش جهت نمش و گزیدن سگ دیوانه وآشامیدن اوبدستورجهت سگ دیوانه واخراج جنین میّت نافع وقاتل ــ جنین زنده ومدرّقوی ومسهل اقسام کرم وخوردن هفت عدد اوکه تاسه روزمتعاقب بنوشند بسبب اسهال منع بروزدمّل میکند ومضرّمعده ومصلحش سکنجبین وقدرشربتش یکمثقال است ۰

رته : اسم نبطی بندق هندیست ۰

رته سروالی : اسم هندی حیّ العالم است ۰

رتك : مشکطرامشیع است ۰

رترت : اسم خنازیرکبارا ست ۰

الرّاءمع الجیم :

رجل الطّیرورجل الدّرز ورورجل العقعق ورجل العقاب :گیاه آطریلال است.

رجل الحمامه : ابوخلسا است .

رجل الدّجاج :اقحوانست .

رجل الرّاعی : خربق سیاه است .

رجل الجراد : زرنب است .

رجل الفروح ورجل الفلوس : قاقلی است .

رجله : بقله الحمقا ست .

رجل الزّاغ: رجل الغراب است .

رجیع : فضله حیوانات است .

رجل الغراب: گویند نبات آطریلا لست واکثرتصریح نموده اند که غیراوست و در نواحی بیت المقدّس بسیاراست ، گیاهش بقدرشبری وبرگش سبزمایل بسیاهی و مشقوق شبیه بر شادلستانی ووسط اومنشق بدوشق مانند چنگال غراب وشعب اومتفرق وباتندی واندك قبضی وشیرینی مانند طعم زردك وبیخش بسیارغایرد رزمین ومستدیر وظاهرش زرد وسائیده اومثل سورنجان وبزبان ترکی غازایاغی وبه پهلوی کلاج یانامند دراوّل گرم ودردویم خشك ومفتّح سدّه ومفتت حصاه ومسکّن ریاح ومحلّل وجهت قولنج ومغص ودردکمروپشت بغایت موثّروبیخ مطبوخ اودررفع اسهال مزمن بیعدیل وطلای عصارهٔ اوکه بآتش بقوام آورده باشند جهت دردمفاصل باردوبانیم وزنش لفاح جهت دردمفاصل حارمفید وبدستورروغنی که درآن جوشانیده باشند همین اثرداردومضرّ محرورین ومصلحش کاسنی وامثال اووشربتش تادومثقال است .

الرّاءمع الخاء :

رخیق : خمراست .

رخمه : بخاءمعجمه اسم عربی مرغ مرد ارخوار است وآن قسمی ازکرکس و بـزرگ جثّه وسفید مایل بتیرگی وباخطّ سیاه وچشمش بسیارزرد مسکن اوجبال وبیابانهـا و بغایت خائف میباشد ۰

دردوّیم گرم ودراوّل خشك وتخم اوبهترین اجزاءاوست وگفته‌اند که‌اگر هفـت عدد بیضهٔ اورا بطریق خاصّ صاحب جذام دراوایل زحمت بخورد وبه‌نگرد داز تـأثیر ادویّهٔ دیگرمأیوس باید بود ، وطریق آنستکه بعد ازتنقیه یکعدد بیضهٔ اوراخام‌تناول نمایند وتا شش ساعت اصلاچیزی نخورند وبعد ازآن مرق چرب بیاشامند وبعد ازیکهفته تکرارعمل کنند وذرورپوست تخم اوقاطع نزف الدّم وباعث التیام جراحات وباسرکه جهة قوباوخزازنافع وسرگین اوباسرکه جهت رفع برص بیعدیل وحمول ودود اوراد راسقاط جنین وادرارحیض مجرّب دانسته‌اند وطلای اوجهت گزیدن عقرب وماروزنبور وقطـور اوباروغن زیتون جهت گرانی سمع ورفع کری وبخورگوشت قدید اوباخردل تاهفت مرتبه جهت گشودن کسیکه اززن بسته باشند موثّردانسته‌اند وقطوروسعوط زهرهٔاو باروغن بنفشه درگوش طرف مخالف جهت دردشقیقه ودرطرف موافق باروغن زیتون جهـت ریاح وکری واکتحال اوباآب سرد جهت رفع بیاض چشم وبخوراوجهت گریزانیدن‌هوام پرداارنافع وچون جگرمشوی ویاسائیدهٔخام اورادرروزی سه دفعه وهردفعه یکدانگ- باسرکه بنوشند جهت رفع جنون تاسه روزمتوالی مجرّب دانسته‌اند وآشامیدن پـوست اندرون سنگدان اوکه خشك کرده سائیده باشند باشراب جهت رفع جمیع سموم ودو درهم مغزسراومورث جنون وبلاهت است وتعلیق سراووبخورموی اوباعث تسهیـل ــ ولادت وطلای مغزسراوباروغنهاجهت دردسرنافع ۰

وازسطوالیس منقولست که رخمه راخفه کرده باچهارقسط روغن زیتون‌بجوشاند تامهرّا شود تدهین اوجهت رفع جذام مجرّبست ۰

رخبین :لغت سریانی وبفارسی لورگویند وآن غیرمصل است وازمایهٔ شیرکه بـه

طبخ غلیظ گردد وبچکانیدن حاصل میشود ۰

در اوّل گرم ودر آخر اوخشك وکثیرالغذاءومبهّی وشیرین ومسدّد وبطی الهضم وثقیل است ومصل مائیت دوغ است ، که بعد ازکشك شدن ازوجد اگردد واز جوش بسیار منعقد وسیاه گردد وبترکی قراقروت نامند وانشاءاللّه در میم مذکورمیشود ۰

رخ : اسم فارسی خشوءاست ۰

رخام الطّین : طین قیمولیاست ۰

رخبیثه : راتیانج است ۰ رخام : حجرالرّخام است ۰

الراءمع السّین :

رساطون : شرابیست که ازخمرو عسل واد ویّهٔ حارّه ترتیب دهند وگرم وتروقویتر ازشراب اوسطون ودر امزجهٔ باردہ نافع است ۰

***

رسانجن : اسم هندی حضض است ۰

رس : اسم هندی شل است ۰

رسبت : اسم هندی بخورالسّودانست ۰

رساغ: سنگیست شبیه بخرچنك ۰ دردویّم سرد وقریب القّوه بسرطان وجهت جلای باصره ودمعه نافع است ۰

الرّاءمع الشّین :

رشته قطایف: اسم فارسی اطریه است ۰

رشاد : حرف بستانیست ۰

رشینه : راتیانج است ۰

الرّاءمع الصّاد :

رصاص : شامل قلعی وسربست ، وازمطلق اومراد قلعی است ورصاص ابیض

نامند وبفارسی ارزیزگویند ومکوّن اوازززیبق غالب وکبریت قلیل ردّی الجوهروزبونتریـــن فلزاتست ۰

درسیّم سرد ومجفّف وباجوهررطب جامد ازبرودت وقابض وآشامیدن اوکشنـــده است ، وطلای سائیدهٔ اوباآب گشنیزوآب کاسنی وآب بارتنگ وآبغوره وحبّ العالـم و عنب الثّعلب وامثال او وروغن گلی سرخ جهت سرطان متقرّح و ورم مقعد وجرب بواسیـرو جراحت رحم وپستان وقضیب وباد سرخ واورام حارّه ومنع ریختن مواد باعضاءو باشـراب جهت دردعصب واورام مرکّبه نافع وبستن صفحهٔ اوبرکمرمسکّن شهوة جماع وبرتعقـد ــ عسب والتوای اومحلّل وبالخاصیّه انگشتری اوباعث لاغری بدن وطوق کردن اوبردرخت بارد اروجب حفظ ثمرازریختن است وچون بروغن چرب کرده بگذارند تازنگ بهمرساند ازآن روغن برهرآهن که بمالند زنگ نگیرد وگویند دوغ بازیره تنقیهٔ اومیکند وبعد از تنقیه چون باقاطرخل وزاج سحق بحدّیکه تشمیع پذیرد نمایند باوزان تسبیه که مناسـب او باشد ملحق باوّل گردد مجرّبست ۰

رصاص اسود : بفارسی سرب نامند وبعربی آنك ودرتکوین ازرصاص ابیض زبونتر وازسوختهٔ اوباروسرنج حاصل میشود ۰

دردوّیم سرد وتروباقوّه قابضه ورادعه وازتدفین درزمین نمناك منتفخ وبرآمـده گردد وسائیدهٔ اوباروغن گل وعصارات نباتات درخواصّ مثل رصاص ابیض وبستن او برکمربقدرهفت مثقال ونیم جهت منع احتلام وبستن صفحهٔ اوبرغد دوخنازیروالتـوای مفاصل رادع ومحلّل وضماداوباروغن گل وآب بارشك وآب گشنیزجهت سرطان متقرح واورام حارّه وقـروح مفاصل نافع وچون سرب رابرکف دست بمالند وسیاهی اوراکه برکف بماند باآب وغیرآن بررمد وجرب وسوزش چشم طلاکنند درحال ساکن گردد ومجرّبست وپنج درهم اوراچون درزیربالین کسی دفن کنند که اوند اندآنکس خوابهای پریشان ببیند وهفت درهم اوراچون صفحه کرده درکوزهٔ نوگذاشته وقتیکه زحل درشرف باشددر

میان درختان دفن کنند منع جمیع مضارّ را شجار نماید وچون نخالهٔ اورا بحدّی بشویند که سیاهی اوبرطرف شود جهت قطع نزف الدّم والتحام قروح خبیثه ودمّل وحکّهٔ بغایت انفع ازاباروممجفّف بیلذع است وآشامیدن سرب کشنده است ، هرگاه سائیده باشند ، و فروبردن گلوله اوبالخاصّیه نافع درد معده مزمنه است وآزمودهٔ مجرّبین است ۰

الراء مع الطّاء :

رطب : خرمای تازه است ونسبت اوبخرما مثل نسبت میوه‌های تازه است بخشك ومداومت اوبابادام بغایت مسمّن بدن ومحرّك باه ومقوّی گرده وکمراست وسایرخواصّ درتمرمذکوراست ۰

رطبه : بفارسی اسپست باغی تازه است وبترکی یونجه نامند وخشك اورا بعربی قت گویند ۰

درآخراوّل گرم وترومليّن ومبهّی ونفاخ وضماد پختهٔ اوراکه روزی دوبارکنند جهت رعشه مفید ومداومت خوردن اوبا شکرمسمّن بدن ومولّد خون صالح وضماد کوبیدهٔ او با عسل محلّل ورم باردوباسرکه محلّل ورم حاروتخم اوقویترازسایراجزاءوقابض ومولّد منی وشیرومسمّن ومدرّحیض خصوصاچون درحمّام وبعد ازآن تناول نمایند وجهت خشونه سرفه وسینه نافع وقوّتش تاپنجسال باقی میماند ۰

وقدرشربتش ازده مثقال تاپنج مثقال و روغن تخم اوروغنی که ازآب اوروغن زیتون ترتیب دهند جهت رعشه ولقوه شرباوضماد انافع است وخشك اوقابض وگلش ضعیفتر ازتخم اوست ۰

الراء مع العین :

رعی الزّرارير : فوه الصّبغ است ۰

رعادیلا : اسم سریانی رعی الابل است ۰

رعی الحمام : گیاهیست طولش زیاده برشبری وبرگش دندانسه دار ومایل‌به سفیدی وازساق روئیده وساقش منحصر بیکی وبیخش بقدرشبری وسرخ مایل بزردی وتخمش شبیه بگرسنه وکبوترمحبّ این گیاهست ۰

وموءلّف تذکره گوید که : برگش مایل بسیاهی وبیخ اوراصبّاغان استعمال‌مینمایند ونارقیصر عبارت ازوست باعطریّه ودرمصربسیاراست وساق الحمام نامند ۰

دردوّیم گرم وخشك ومجفّف قوی ومحلّل وبابرودت قابضه وآشامیدن او مسدّر حیض وضماد برگ اوجهت التیام جراحات تازه قروح وخبیثه وساعیه وباروغن گل‌وپیه‌تازه جهت اقسام دردهای رحم وباسرکه جهت بادسرخ وباعسل جهت التیام قروح عمیقه نافع ومضرّگرده ومصلحش کتیراوقدرشربتش تامثقال وبدلش فوه الصّبغ است ۰

رعی الابُل : گیاهیست بقدرنبات زردك وبرگش شبیه ببرگ درخت سقز و ازآن باریکترود رشت وشاخش پرشعبه وچترش شبیه بچترشبت وگلش سفید وریزموتخمش‌مثل تخم شبت و وسط اوشکافدار وبااندك شیرینی وبیخش بسطبری انگشتی ودرطول‌بقدر سه انگشت وسفیدوشیرین وخام‌اورابدستورساق تازهٔ‌اومیخورند ۰

دردوّیم خشك ودراوّل گرم وگویند درسیّم گرم وخشك است مفتّح سدّه ومحلّل اخلاط باردة و ریاح‌و مقام سموم حیوانی و ضماد اوباسرکه جهت ورم سپرزوخائیدن‌او جهت تسکین دردندان ورفع‌عسرالنّفس موءثّر وتخمش جهت گزیدن هوام وسیلان رحم وبواسیرنافع ومصدّع محروروومضرّاحشاء ومصلحش قرفه وسنبل ۰

وقدرشربتش تادودرهم است وبدلش وحشیرك وگویند چون شترمسموم‌گردد از این گیاه خورده خلاص‌میشود وباین جهت رعی الابُل نامیده‌اند ۰

رعی الحمار : خاریست شبیه ببادآورد بغایت تند رایحه شبیه برایحهٔ‌حرف و بیخش تند تروتخمش شبیه بخردل سیاه وباعفوصت وچون حماررانفخی ودردی بهم رسد ازخوردن این گیاه خلاص یابد ۰

درسیّم گرم وخشك وبغایت مدّر وجذاب وخورد ن بیخ اومورث رعاف مفرط و بـه دستورتخم او وربع درهم اوجهت سپرزبیعدیل وجمیع اجزاءاوجهت اختلاط عقـل و جنون وعسرنفس وبرسام نافع وقد رشربتش تانیمد رهم ومصلحش شقایق‌وازشدّت‌اد رار مسقط قوّه است ۰

رعاد : نوعی ازماهی است‌عریض وکوتاه وپشت اوپهن ومایل بسیاهی‌وشکمش بسیارسفیدوچون درد ام افتد دست صیّاد میلرزد ودربحراخضر وقلزم یافت میشود ۰

ودردویم گرم وخشك وبستن زندهٔ اوبرسرجهت رفع صداع وصرع مجرّب‌دانستند وعرقچین پوست اودرازالهٔ‌د رد سرمزمن وشقیقه ودواربغایت مجرّب وپیه وگوشت او ــ شهوت پیرانراا عاده مینماید وقاطع بلغم ورافع یرقان وبیرز وقاطع خون همهٔ‌اعضـاءو پختهٔ‌اوجهت سَل ومطبوخ اودر روغن زیتون که مهرآشده باشد جهت مفاصل‌ودردکمر ونقرس وطلای اوجهت تحریك باه موءثّراست ،

وابن بیطارگوید که : ماهی شبیه برعاد وملاحظه کردم وبغایت مخدّر وخورد ن‌او راکشنده یافتم ۰

الرّاءمع الغین :

رغوه:کف مایعاتست وآنچه ازجامدات برسرآید مثل صابون ونمك ۰

رغوه القمر : حجرالقمراست ۰

رغیدا :اراقواست ۰

رغوه‌الملح : زهرةالاُسیوس است ۰

رغوه الحجامین ورغوه البحر : اسفنج است ۰

رغث: جلناراست ۰

الرّاءمع القاف:

رق : سلحفاه بریّست ۰

رقس : سلحفاه نهری بزرگست ۰

رقیب الشّمس : صامریوما است ، ونوعی ازیتوع را شامل است ۰

رقع فارسی : خرفطانست ۰

رقعا : اسم عربی حمار صغیر است وگویند سرخس است ۰

رقاقس : لغت بربریست وگویند جفت آفرید است وبعضی اسم خصیه الثّعلب دانسته‌اند ۰

رقون ورقان : حنا است ۰

رقعه : بعربی شامل جمیع ادویه‌است که خوردن اوجهت شکستگی استخوان مفید باشد ، ومصطلح ازآن بیخی است صلب زرد رنگ وسرد وخشك دومثقال او با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع است وباید سه‌روز متوالی تناول نماید ۰

رقع یمانی : گویند درختیست بقدر درخت گردکان وبرگش مثل برگ درخت‌چنار وثمرش شبیه بانجیر ، وبقدر انار ودانه وثمرش مانند دانهٔ انجیرو با شیرینی و مأکول است ۰

ومؤلّف تذکره گوید که : اورا درمصرانجیرفرنگی گویند نباتش زیاده بر دو زرع میباشد وبرگش بسیار سطبروخشن وپهن ودایم سبزوچون برگ اورا درزمین غرس‌کنند میروید وثمرش ازبرگ بیرون میآید وبقدر خیاری کوچك میشود وبا شیرینی وشیرا ومثل شیر انجیرود انه‌اش بطعم انجیراست وازین صفات ظاهرمیگردد که‌انجیربغدادی باشد و درلار وگرمسیرات ودرمازندران موجود است ۰

ودر دوّیم گرم وخشك وقاطع بلغم وجالی قصبهٔ ریه‌وصوت وشیراوجهت قوباوآثار وتحلیل اورام وسقوط بواسیروسایراجزای اوجهت وثی وجبرکسرشربامفید وقدر شربت ازتخم وریشهٔ اوسه درهم ومضرّمعده ومصلحش کتیراوطبیخ اومنقی بلغم واخلاط غلیظه

وضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است ۰

الراءمع الکاف :

رکبه : صدف البواسیر است ۰

رکف : بخورمریم است ۰

رکت چندن : اسم هندی همندل احمر است ۰

رك : اسم هندی درخت نیم است ۰

الرّاءمع المیم :

رمّان : بفارسی انارگویند واقسام میباشد شیرین بیدانه راکه املیسی نامند لطیفتر ازسایروسرد باعتدال ودراوّل تروبا قوهٔ قابضه وقلیل الغذاءومولّد خلط صالح و نفاخ وازین جهت باعث نعوظ محروربن است ومدرّبول ومفتح وجالی وملّین طبع ومورث تشنگی وخوردن اوبعد ازطعام سبب انحدارآن وجهت تصفیهٔ روح کبدی وتقویت جگر واستسقاءلحمی وزقی وسوءالقنیه ویرقان وسپرزوخفقان والم سینه وسرفهٔ حارّ و صاف کردن آوازوفربه کردن بدن ونفوذ فرمودن غذاورفع جرب وحکّه ونیکوکردن رنگ رخسار نافع واکثاراومفسدغذاومرخی معده ومصلحش انارترش ودربارد المزاج زنجبیل پرورده است ورّب انارشیرین درافعال قویترازآب اوومرخی معده ومصلحش مصطکی است و چون سرانارشیرین راسوراخ کرده بدفعات بقدریکه گنجایش داشته‌باشد روغن بادام شیرین دراوریخته برروی آتش گذارند تاروغن راجذب کند وبحدّی رسد که‌دیگر جذب نتواند کرد مکیدن اوجهت درد سینه وسرفه ازمجرّباتست وبدستورآشامیدن آب او با شکرونشاسته وصمغ‌عربی وروغن بادام که نیم گرم باشد همین اثرداردوانارترش‌وشیرین که بعربی مزو وبفارسی میخوش گویند درسردی وتری مایل باعتدال است ۰

وانارترش دردویم‌سرد وخشك وقابض ومدرّبول ومسکّن حرارت معده وغلیان خون ومانع سیلان موادمعده وجهت رفع خماروقی وخفقان حارومنع صعود بخارغذاو

رفع دخانیّه آن نافع واکثارا وموزث قرحهٔ امعاء وسحج ومضرّمبرود ومضعّف جاذبهٔ جگر و قوّباه ومصلحش انارشیرین وزنجبیل پرورده وامثال اووآب انارین که باپیه افشرده باشند ازنیم رطل تایکرطل وبیست مثقال شکرخام مسهل صفراومقوّی معده و جهت تبهای صفراوی ویرقان وجرب وحکّه نافع وضماد مطبوخ مهرّای اوبا پوست وتخم جهت جرب وحکّه صفراوی مجرّب وطلای مطبوخ اوبا شراب جهت تحلیل اورام بیعدیل است ومضمضهٔ آب اوجهت قروح خبیثهٔ دهان وقلاع واکتحالش جهت ناخنه وسبل نافع و ضماد وعصارهٔ اوکه درطبخ غلیظ شده باشد باقدری عسل جهت قروح خبیثه وقرحهٔ بینی وگوشت زیاد زخمهاودردگوش مفید است وسویق اوقابض وجهت رفع خواهش خوردن گل وامثال اوزنان حامله راموثّراست وربّ انارترش درافعال قویترازآب اوست وچون آب انارین رادرظرف مس بقوام آورند جهت سلاق وجرب وتقویت باصره وجراحت مزمنهٔ خبیثه نافع وچون جوف آنراخالی کرده وروغن گسرخ دراوریخته بآتش نرم گذاشته درگوش چکانند جهت دردآن بغایت موثّراست وپوست انار بغایت قابض وبارد ، و مجفّف است و سفوف اوباعفص مسهل بعصراخلاط سوخته وجهت رفع آتشك بغایت مفید ۰

وجلوس درآب طبیخ اوجهت سیلان حیض وخروج مقعد وضماد اوباعسل جهت رفع آثارآبله وطلای سوختهٔ اوباعسل برسینه ومعده جهت منع نزف الدّم وقیّ الدّم و نفث الدّم وحقنه باآب اوکه بابرنج وجومقشرّ بوداده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال وسحج ومضمضه بآب طبیخ اوجهت تقویت لثه وآشامیدن اوجهت سلس البول وشستن مقعد بآن جهت قطع خون بواسیروامراض مقعد وآشامیدن سائیدهٔ اوبقدریکدرهم با آب گرم جهت رفع کرم معده بیعدیلست ۰

وطبیخ بیخ انارد رین باب ازمجرّباتست ، وجهت نزله حارّه ودردد ندان ، و مضمضهٔ اوبیعدیل است وچون پوست انارترش راباماز وبالسّویه سائیده ودرسر که

بجوشانند تامهرآ شود ومنعقد گردد وبقدر فلفل حبهاترتیب داده پانزده عدد وزیاده ازآن جهت رفع اسهال مزمن وسحج مخوف وقرحهٔ امعاء ومقعد مجرّبست ورّب انارین در دویّم سرد ودر اوّل خشك وقابض وجهت التهاب وتشنگی مفرط وتبهای تند وقی وخمار ورفع فساد خواهش حوامل وفساد رنگ رخسار ورفع غم نافع وانار دان قابضتر ازرّب هریك است ودر افعال قویتر وکوبیدهٔ ترش اوبامویزبالسّویه وخمس اوزیرهٔ کرمانی جهت رفع قی وتقویت معده مجرّبست ومضرّسحج وسرفه ومصلحش مویزوگردکان وبدلش سماق است وگل انار در افعال مثل گلنارفارسی است وجهت قطع خون بن دندان والتیام جراحات وفتق وقلاع وضماد اوبابرگ زربرفم معده جهت قی مفرط وعصارهٔ اوباگلاب جهت منع ریختن مواد بچشم ورفع ورم وباآب بارتنگ جهت قرحهٔ لحلیل وباآب جهت ابتدای داخس وخراش پاکه ازموزه وکفش شده باشد وباسرکه جهت بادسرخ نافع وعصارهٔ پوست وپیه اوقایم مقام گل اوست وخوردن هفت عدد ازآن که هنوزبازنشده باشد به نهجی که دست گرفته گلهارانا شتابلع کنند جهت قطع خون وبروزدمّل ورمد تایکسال آزموده است ، ودانهای زرد یکه دراقماع انارمیباشد شبیه به ذرور ودر افعال مثل تخم گل است .

رماد : بفارسی خاکسترنامند وآن مرکب ازجزوارضی ودخانیست وازشستن جزو دخانی زایل شده ارضیّه باقی میماند و رماد اکثرچیزهادر ذکراصل آن مذکوراست و خاکسترگرم وچوب تاك وغیرآن باسرکه جهت بیضه وخوده وشقیقه وتحلیل اورام وبواسیر بیعد یلست وخاکسترنی مفتح سدد وجهت التیام قروح وقلع آثارشرباوضماد امفید ست ومضرّشش ومصلحش کتیرا .

وقدرشربتش نیم مثقال وخاکستربلوط جابس جمیع نزف الدّم و مسکّن اورام و مانع آکله ورافع قرحهٔ قضیب ومقعد وخاکسترپشم مغموس درقطران وزفت وخاکسترکدو جهت قرحهٔ قضیب ومقعد مجرّبست .

رمل : بفارسی ریك روان ودراصفهان ماسه نامند ، درسیّم گرم وخشك ومجفّف وگرم شدهٔ اوجهت نشف رطوبات واستسقاء حمول سائیده اوجهت قطع حیض و منع حمل بغایت موثّروبالخاصیّه آب خوش مزه رابدمزه وآب بدطعم راخوشمزه میکند ·

رمیت : بعربی اسم نباتیست ازجنس نخود شبیه بدرمنه وبقدرقامتی وچون خشك شود بسیارزرد میگردد وازآن چیزهارنگ توان نمود ،

وگویند : ازمجاورت اورنگ آ دمی زرد میشود ودودآن جهت زکام مجرّب وباعث گریختن هوام وقلی کهازسوختهٔ اوبهمرسد گویند بهترازقلی اشنان است ·

رمرام : قرطم بریّست وگویند قرصعنهاست ، وقلی کهازوحاصل میشود ضعیفترازقلی اشنانست ·

رمّان البرّ : شامل درخت فلفل وجلنارا ست ·

رمّان السّعال : خشخاش سفیداست ·

رمّان الانهار : نوع کبیرهیوفاریقونست ·

رمادعش الخطاطیف : خاکسترآشیانه خطافست ومذکورشد ·

الرّاءمع النّون :

رند : بعربی آسن بریّست وبلغت شامعاروگویندصندلست ·

رنف : اسم عربی بهرامج است ·

رنکبت : اسم هندی دم الاخوین است ·

رنك : اسم هندی اقاقیااست ·

رنك کاسه : اسم فارسی مغیسااست ·

الرّاءمع الواو :

رودیون : اسم سریانی دفلی است ·

رواث : بیونانی خشخاش سیاه است ·

روزی : اسم یونانی ازراست ۰

روباد وس : اسم یونانی آزاد درخت است ۰

رودا : اسم سریانی ورد است ۰

روسنی اوطا :اسم عبرانی سماق است ۰

روین : اسم یونانی قوّةالصّبغ است ۰

رویا : اسم عنب الثّعلب است ۰

رواس: اسم نبطی قرّةالعین است ۰

روحانی وروح : بلغت اکسیریان زیبق است ۰

روث : سرگین حیواناتست ۰

روفیون : نوعی ازعنب الثّعلب جبلی است ۰

رود امالی : بیونانی شربت ورد است که باعسل ساخته باشند ۰

روشنایا : بیاءبعد ازشین ونون بعد ازالف بیونانی اسم کحلی است وبسریانی اسم مرقشیشا ست ۰

رواسیر : آنچه ازبقول درآب طبخ نمایند وروغن وترشیها واد ویهٔ حارّه اضافه کنند ۰

روهس:اسم هندی اذخراست ۰

روقی : اسم هندی خبزاست ۰

روفی : اسم هندی قطن است ۰

روی : اسم فارسی طالقونست ۰

روی توتیا : شبها ست ومشهوربروح توتیاچه اوتوتیای غیرمصنوع ومعدنیست به خلاف سایراقسام توتیاکه روئیده معدن نیستند ۰

رویه : اسم هندی فضّها ست ۰

روتها : اسم هندی رته است ۰

رودہ : اسم فارسی امعا ست ۰

روسن : اسم هندی حجرالبقرست ۰

روباه : اسم فارسی ثعلب است ۰

روغن کنجد وروغن شیره وروغن شیربخت : دهن الحل است ودهن سمسم نیز نامند ۰

روغن زیتون : روغن زیت است ۰

روغن زیتون نارس : زیت الانفاقست ۰

روغن بادام کوهی : زیت الاوجان است ۰

روغن درخت ارژن : زیت السّودان است ۰

روغن : اسم فارسی سمن است ۰

روشك : اسم فارسی شاهطل است ۰

روناس : اسم فارسی فوهّ الصّبغ است ۰

روغن زفت : قسادلانست ۰

رودا ازیدا : لغت یونانی وبمعنی اصل الورد یست وآن بیخیست شبیه بقسط وسبکتر ازآن وبعد ازسائیدن بوی گلسرخ ازوظاهرمیشود ۰

ودرد ویم گرم وملطّف ومحلّل وجهت رفع صداع بارد مجرّب یافته اند ۰

روبیان : بفارسی ماهی روبیان نامند وآن حیوانیست کوچك ودست و پادار وسرخ رنگ وکوچکتر ازخرچنگ است ۰

تازهٔ ودرد ویم گرم وتروخشك نمکسود ش گرم وخشك ومبهّی ومولد خون صالح ومقوّی رحم ومعین حمل وباسکنجبین مسهل حبّ القرع ومطبوخ اوبا پیازوگندناکه بعد ازآن بروغن گردکان سرخ کرده باشند بازردهٔ تخم مرغ بغایت مقوّی باه وحمولش ـــ

مسخن رحم ومعین حمل وضماد ش محلّل اورام صلبه وجاذب پیکان وخارازبدن ، و طلای مهرّای اودر روغن زیتون جهت مفاصل ونقرس نافع ومضرّمحرورین ومصلحش ــ ربوب حامضه است ومولّد سود اوحکّه شدید است .

روءس : کلّه ومغزسرحیواناتست بسیارکثیرالغذاءومقوّی بدن ضعیف و مولّد منی ومسمّن اندوبهترین اوکلّهٔ گوسفند جوانست ، وحقنهٔ آب کله وپاچه جهةترطیب اعصاب وامعاءوگرده وتلیین اورام صلبهٔ باطنی ونطول اوجهت ترطیب دماغ وجنون وبیخوابی وانتهای درد سرنافع ومبخرومضعف معده وهضم ومصلحش آبکامه وخردل وصعتراست .

روسختج : معرّب ازروی سوخته فارسیست واورا راسخت نامند وطریق عمل اودر دستورات مذکوراست وبهترین اوسیاه مایل بسرخی است .

درسیم گرم وخشك وآشامیدن زیادهٔ اوکشنده است وبسیارمجفّف وقابض و تنّد وجذّاب ومنقی جراحات ومدمّل وجالی غشاوهٔ چشم ومانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت زیادموءثّرو مغسول او ملایم‌تر و آشامیدن ربع درهم اوباموم وروغن کنجد که مصلح اوست مسهل قوّی ماءاصفروجهت استسقاء بسیارنافع وباآب باران وعسل مقیء است .

الرّاءمع الهاء :

رهشی : بفارسی اردنامند وآن کنجد مقشربوداده است کهازسائیدن بسیار مایع گردد و روغن ازوجدانکنند گرم وتروملیّن صلابات ظاهری وباطنی ومفتح ومنضج ــ دملّ ومبهّی ومفسد اشتها و غلیظ ومصلحش عسل وسرکه است وآنچه ازمغزپسته وزردآلو وشفتالوو غیرآن ترتیب دهند درآثارمثل اصل آنست .

رهج : ورهشاورهیق الغار : شك است .

الراء مع الیاء :

ریحانی : نوعی ازخمراست ، ومذکورشد ·

ریباع: رساق است ·

ریحان القصارین وریمسفت: سعد است ·

ریحان داود : اذن الفاراست ·

ریحان الشّیوخ : مرواست ·

ریحان یمانی : قطف است ·

ریحان النعنع: بلغت مصرترنجانست ·

ریحان القبور : آس بریّست ·

ریحان ابیض : شبیه است ·

ریحان الملك: شاهسفرم وازمطلق ریحان مراد اوست ·

ریحان الجمال : سلیخه است ·

ریحان الشّیطان : شابانج است ·

ریحان سبز : ضمیران وآن نوعی ازشاهسفرم است ·

ریما : کرگدنست ·

ریشه والا : اسم فارسی سنبل جبلی است ·

ریباج :اسم فارسی ریباس است ·

ریحان کوهی : بادروج است ·

ریوند : راوند است ·

ریم آهن : فارسی خبث الحدید است ·

ریسم : اسم هندی ابریسم است ·

ریشه ریشه : اسم هندی قیصوم است ·

ریباس : معروف ومشهوراست وبیخ اوریوند است ·

دردوّیم سرد وخشك ولطیف وباقوّت قابضه ومقوّی معده واحشاءوجگرحار ومفرّح وقاطع وتشنگی وغثیان ومسکن حدّة صفراوخون وجهت رفع سستی وخمار و بواسیر و طاعون ووباءوخفقان ووسواس واسهال حارّ ویرقان وتبهای حارّ وتحریك اشتهاومنع بروزدمّل واکتحال اوجهت قوّتباصره وبیاض وضماد ش باآرد جوجهت حمره وباد سرخ ونمله نافع ومضرّ سینه وباه ومجفّف اعصاب ومورث قولنج درمبرودین ومصلحش شربت عود وانیسون وعسل وقدرشربت ازآب اوتاسی درهم وبدلش ترشی ترنج وآب غوره است و رّبریباس قویتر ازآب اوست وشربتش جهت وحشت وجنون وبخارات واختراعات نافع است .

ریه : بفارسی شش وبترکی اپکه نامند قلیل الغذاءوخفیف الغذاءوبهترین او شش برهّ و بزغاله پنج شش ماهه تایکساله است وجهت ناقهین مفید .
وگویند : مداومت مورث سل است ومصلحش سرکه وکرویا وضماد گرم اوجهت ورم چشم که دریاض او قطعه خون ظاهر باشد مجرّب وجهت سحج وورم میکه دریا ازکفش وامثال اوبهمرسد مفیدوطلای خوناب کباب اوکه بینمك وازبرهٔ یکساله باشد جهت ثالیل وقوبای یابسه بغایت موثّر است ، و سوختهٔ اوجهت رفع سحج مجرّبست .
ریه البحر : چیزیست شبیه به شیشه ود رکنارد ریاها یافت میشود وضماد اوجهت نقرس وشقاقی که ازسرما بهمرسیده باشد نافع است .

ریش : عبارت ازپرطیوراست ، ذرورسوختهٔ اقسام اوجهت التیام زخمها نافع وموی بسیارنرم بازکه کرك گویند درقطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است وچون ازبیخ پرطیورآنچه بزرگ وسفید ومجوّف باشد وجداکرده بسوزانند وبشویند وخشك کنند نفوخ اوجهت قطع خون رعافی که ازهیچ چیزمنقطع نگردد آزموده است ودرجمیع نزف الدّم بیعدیلست .

ریحان الکافور : نباتیست درگل وساق وشاخ وبرگ شبیه بشب بووبرگش مثل برگ انار است وازآن ریزه‌تر وگلش کبود مایل بسفیدی وازجمیع اجزای اوبوی کافورآید

ود رد وّیم گرم وخشك وبوئید ن اومحلّل رطوبات د ماغی وضما د اوجهت د رد سر وتحلیل اورام وآشامید ن آب اومفتح سد د وجهت یرقان وقطع سیلان خون اعضاوذ رور اوجهت قروح وجراحات نافع ومضرّمحرورین ومصلحش سکنجبین وقد رشربتش یکد رهم وازآبش هفت د رهم است ۰

ریحان سلیمانی : گیاهیست ازجنس عشقه وبرد رخت می پیچد وهمیشه سبز و شبیه ببرگ لبلاب ود انهاش مثل فلفل وسیاه وگلش سفید ود راصفهان ود ارالمرزمیروید برد رختهاود رتنکابن ود یلم ولکام نامند ۰

گرم وخشك ولطیف ومجفّف ومسهل بیغایلهٔ سود اومنقی خون ازاختراقات و مسکّن نفخ ومحلّل ریاح ورطوبات لزجهٔ معد ه و طبیخ وضما د اوجهت بواسیر و امراض سود اوی ود رد رحم وطلای اوباعسل جهت ورم بلغمی وباسرکه جهت ورم حارّ ، و آشامید ن وطلاکرد ن آب وشکوفهٔ اوجهت گزید ن عقرب ولقوه وفالج نافع ۰

وقد رشربت ازبرگش سه مثقال وازآبش تا د ومثقال است وآنچه د رکتب اد ویّه مذ کوراست ، گیاهیست که د راصفهان مشهوربگل عقربست وجهت گزید ن عقرب ورتیلا وزنبورضما د اوشربا مجرّب برگش ازلبلاب کوچکتروگلش مثل خوشه وبنفش واند رون زرد وکوچکست امّا همیشه سبزنیست واوسطا ریونست ومذ کورمیشود وگویند قسم جبلی اورا برگ مثل شبت گلش سرخ وباسفید ی میباشد ۰

حرف الزّاء مع الألف:

زاج : معرّب اززاك فارسی وازمعد نیاتست واقسام میباشد واقسام او غیرشب و ازیکمعد ننند وسفید وزرد وسرخ میشود وزرد اومنقلب بسبزمیگرد د وزاج سفید راقلقد یس وزرورا قلقطا روسبز راقلقند نامند ۰

زاج اصفر : ازسایرزاجات افضل وبهترین اوصلب ذ هبی د رخشند ه است ۰

درسیّم گرم وخشك وسوختهٔ اولطیفترومحرق ومغسول راحدّت کمتربخلاف سایر املاح کهازاحراق قویترمیشود وطلای اوباآب گشنیزجهت حمره وسلعه وجرب و حکّه و ذرورش جهت قروح خبیثه وجمیع نزف الدّم وورم بن دندان نافع وحمول اوباآب گندنا جهت نزف الدّم رحم ونفوخ اوجهت رعاف واکتحالش جهت تنقیهٔ چرك گوشههای چشم و باعسل جهت بواسیرونواصیروقرحهٔ گوش ورفع چرك اورافع وآشامیدن اوجهت کشتن اقسام کرم موءثّروزیادهازیکدرهم اوکشنده بسل است ومورث سحج وسرفهٔ قوی وچون دو جزواورا بایکجزواقلیمیاوسرکهٔ کهنه سائیده درظرف سفال کرده چهل روزتابستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت تند وجالی میشود وازالهٔ ناخنه وبیاض غلیظ چشم کند ودربردن گوشت زیاد جراحات بیعد یلست و غرغرهٔ اقسام زاج باسرکه جهت زلوئیکه در حلق مانده باشد مجرّب ودررنگ کردن موی موءثّر ۰

وقدرشربتش که بیخطرباشد تایکدانك ومصلحش شیرتازه وروغن تازه وشکر، و بدلش زنکاراست ومقطراورا باسه ربع اوسرکه جهت تکمیل سحق کبریت وزیبق ورصاص بحدّ تشمیع دانستهاند ورصاص اشاره باوشده ۰

زاج اخضر :گرم وخشك ترازسایر وبغایت محرق واکّال وسوختهٔ اولطیفتر ، و آشامیدن یکدرهم اوجهت رفع سمیّت قطروباعسل جهت اخراج کرم معده وباآب مقیٔ قوی است ۰

وچون صاحب بنیهٔ قویّ مرطوب ازآن بنوشند موی سفید ریخته سیاه برمی آید و مجرّب دانستهاند وچون بغایت مضرّشش است ترطیب بسیاربایدنمود وطلای اوجهت آکله دهان وبینی وضفدع زیرزبان وبواسیرالائف ونزف الدّم جراحات وقطوراوبا آب جهت قطع رعاف وتنقیهٔ دماغ ازرطوبات ودردگوش که باردباشد نافع ومضرّ جراحات عصبانی وزیادهازیکدرهم اوکشندهاست ۰

زاج ابیض : آن زاج سفید مایل بزردی است وخفیف الوزن میباشد وابریشم رابا

آن رنگ میکنند بسیار قابض وجالی ود رافعال مثل زاج زرد است ۰

زاج احمر : قسمی اززاج سفید مایل بسرخی است وجوف آن سیاه وباتجاویف و ثقبها و غلیظتر ازسایرود رافعال مثل سایراست ، وآنچه صیقلی بنفش است از جنس احمروضعیفتراست ۰

زاج الا ساکفه : قسمی اززاج ابیض است کثیف وکثیرالا رُضیّه وچون آب باو رسد سیاه شود قابضترازسایروباقوّتجالیه ود رمزاج مثل سایروجهت د رد د ند ان وحرکت آن وسیاه کرد ن موی وباآب جهت جوششهای رطبه وحقنهٔ آن جهت عرق النّسانافع است ۰

زاج المقطّر : وقاطرنیزگویند ازجنس زاج اخضراست که مائیّهٔ لطیفهٔ آن د رزیر زمین منعقد میشود وبهترین اقسام وامتحان آنستکه چون برفولا د بمالند رنگ مس گرد د

زاج الجامد : ازجنس اخضراست که د رظاهرمعد نرطوبت زاجیه منجمد شد ه باشد ۰

زاج المطبوخ : ازجنس اخضراست که مخلوط بخاك اورا بجوشانند تامنجمد ــ شود وبهیئت مهرهٔ نرد بریده استعمال کنند ۰

زاج اسود زاج مطبوخ است ۰ وگویند زاج الا ساکفه است ۰

زاج الحبر : زاج اصفراست ۰

زاج سوری : زاج احمراست ۰

زاج لا ری وکرمانی : ازجنس زاج قبرسی است ۰

زاج قبرسی : زاج زرد مایل بسبزیست ۰

زاج بلوّر : اسم فارسی شبّ یمانیست ۰

زافه : اسم فارسی قنفذ است ۰

زاغچه : اسم فارسی غد افست ۰

زاغ: غراب کبیر اسود است وبترکی قوزقون نامند ۰

زاقون : مرآن است وگویند مرواست ۰

زاوق : اسم زیبق است ۰

زارج : اسم فارسی انبرباریس است ۰

الزّاءمع الباء :

زبیب : بفارسی اسم مویزگویند وبهترین اوپرگوشت کم دانه بزرگ مقدار است و دانه بیرون کردهٔ اورامنقّی نامند ۰

درآخراوّل گرم ودراوّل ترومنضج خلط غلیظ ومحلّل باعتدال وجالی معده و امعاءومحرّك باه مبرودین وموافق قصبهٔ ریه ومسمّن ومقوّی جگروجهت سرفهٔ بلغمی و امراض گرده ومثانه وقرحهٔ امعاءوباگل گاوزبان وخرمای سبزجهت خفقان مجرّب دانستند وباحسن لبان جهت رفع نسیان وباسرکه جهت یرقان بد ستورمجرّب وچون بجای دانه درهرعددی فلفلی جای داده مداومت نمایند جهت سردی گرده وتقطیربول وسنگ گرده ومثانه بیعدیل وچون باانیسون پخته مهرّاکرده آب اورا باروغن بادام بنوشند ــ جهت سرفه مجرّب وضمادش باپیهٔ حیوانات جهت تحلیل اورام وگشودن دمّل و قلع ناخن متخلخل وباآرد باقلی وزیره جهت ورم انثیان وباشراب جهت قروح شهدیّه و جدری وعفونت مفاصل وجوششها وسرطان وغانقرایاکه مفسدعضواست مفید وباجاوشیر جهت نقرس نافع ومضرّمحرورین ومصلحش سکنجبین ومیوه‌های ترش وخشخاش ومضرّ گرده ومصلحش عنّاب ۰

وقدرشربتش تاسی درهم ونوعیکه بیدانه است وکشمش نامند بهترین او سبز و زبونترین اوسیاه است وهمهٔ اولطیفترازدانه دارومبهّی وباقوّهٔ مسهله وآب نقیع ومطبوخ اوکه بافانید بقوام آورده باشند جهت سرفه ومواد سینه نافع ومنقی صوتست و ضماد او با

زعفران وزردهٔ تخم مرغ و عصفر جهت گشودن دمّل وتحلیل صلابات بی‌نظیر و کوبیدهٔ او باصبر جهت کچلی سر ودرجمیع افعال دیگر مثل مویزد انه بیرون کرده واکثار او محرق خون ومصلحش مذکورشد ۰

زبیب الجبل : بفارسی مویزك نامند ومویزج معرّب ازوست وگیاه او مثل تاك واز آن ضعیفتر وشاخه‌های او راست وسیاه وگلش مایل بسفیدی وثمرش درغلاف مثل غلاف نخود ودر او سه دانهٔ پهن غیرمستدیر و باخشوثه وسیاه مایل بسرخی ومغز او سفید وطعمش تند درآخر سیم گرم وخشك وبسیار جالی ومقرّح جلد وتند ومفتح ومسقط جنین وخوائیدن ، و غرغرهٔ کردن اوجاذب رطوبت دماغی ومنقی بلغم ورافع لکنت زبان وجهت دردندان و رطوبت لثه وباعسل جهت قلاع وباقطران جهت کرم دندان وخوردن قدر پانزده عدد باماءالعسل منقی قوی اخلاط غلیظه وباید بعد ازشرب اوبدفعات ماءالعسل بنوشند وحرکت کنند وبامصطکی وکندر جهت تصفیهٔ صوت وبااد ویهٔ مناسبه جهت رفع سهرز ، و کشتن کرم معده وضماد اوجهت داءالثّعلب وتقشّرجلد وباروغن زیتون و زرنیخ سرخ ، و زراوند طویل جهت جرب وحکّه ورفع آثار ومنع تولّد قمل ومطبوخ اود رروغن زیتون جهت گشودن دمّل ونطولش باطبیخ سداب جهت دردکمروساق مفید ومضرّ سپرز ومصلحش کتیرا وزیاده ازیکمثقال اوکشندهٔ بخناق وجراحت احشاء وبدلش بوزن او عاقرقرحاست

زبدالبحر : بفارسی کف دریا نامند وآن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد بازهومه وکریه الرّایحه وثانی مایل بسفیدی وبسیار متخلخل ورایحهٔ او مایل بکراهت وسیمّ بشکل کرم وسبك ومایل به بنفشی ودودی نامند ۰

وچهارم بسیار تجویف شبیه به پشم چرك آلوده وسفید مایل بزردی واورا دار افیون نامند ۰

پنجم : سفید وسبك وظاهرش املس وباطن اوباخشونت وباتندی طعم وبی بو وازسایر اقسام بهتراست ۰

درسیّم گرم وخشك وازادویهٔ قتّاله وقاطع قی واسهال وغثیان وهاضم اطعمه‌و مضرّصوت وقصبهٔ‌ریه ومصلحش لعابها وصموغ ·

وقدرشربتش یکدانك وبدلش شیح است ، وضمادش جهت کلف وبهق سیاه ونمش وباموم وروغن گلسرخ جهت قوباوثبورلبنیّه وقروح وجرب متقرّح وجهت سترد نموی وجلای دندان وطلای اوباسرکه بربدن جهت لاغرگردیدن واذابهٔ‌لحم ازمجرّباتست وآشامیدن یکدانك ازقسم سیّم یامثل آن کتیراجهت عسربول وسنگ گرده ودردکمرو استسقاءوسپرز وضماد محرق اوباسرکه جهت داءالثّعلب مجرّب ومحرق مغسول اوراحدّة کمترولطیفتروجلای اوبیشتراست واقسام اوبدل یکدیگرند ·

زبدالبورق : کف بوره‌است ، وآن غیربورهٔ‌زبدی وبغایت سفید وغیرجامد وشبیه بآرد است ، وبورهٔ‌زبدی جامد ومایل بسرخیست ودرجمیع افعال شبیه به‌بوره واز آن لطیفتروتندتراست ·

زبد : روغن تازه‌بی‌نمك است ، ومسکه و روغن کره نامند ومرادازو روغن تازهٔ گوسفند وگاو وبزاست ·

دراوّل گرم ودرآخراوتروملیّن ومنضج ومسمّن ومفتح سدد وجهت تسفیهٔ صوت و قصبهٔ‌ریه وخشونه حلق وسرفهٔ‌خشك واورام ظاهری وباطنی وادرارنمودن فضلات وبا عسل جهت ذات الجنب وذات الرّیه ونضج موادّ سینه ورفع اوومالیدن اوبربدن‌وباشکر وخشخاش خوردن اوبغایت مورث فربهیست وبابادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال وسحج که‌ازحدّت‌اخلاط باشد وباشربت‌گل جهت قطع فعل‌دوا مسهل وبازردهٔ‌تخم مرغ‌نیمبرشت جهت لذع اخلاط وپانزده مثقال او باهفت مثقال شکرجهت رفع‌عسربول مجرّب وطلای اوبالخاصّیه تغذیهٔ‌بدن میکند ،وموقوف بورد و آلات‌غذائیست وجهت‌نضج ورمهاوگزیدن افعی وتمریخ اوبربن دندان جهت بیرون آمدن دندان اطفال ورافع‌حصف تازه وکهنه وباادویّه منضجه جهت ورم اعصاب ، و

حجاب دماغ وجراحت مثانه وقوبا وسعفه وجرب خصوصا چون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرّح خود را بپوشاند عرق کند در روز رفع علّت شود وحقنهٔ او جهت ورم صلب امعاء وقرحهٔ اومفید ودودهٔ روغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم والتیام قرحه وجرب وحدّت بصر وغلظت پلك نافع ومضعف فم معده ومسقط اشتها ومصلحش قوابض ونمك وشکر وعسل وبدلش شیرتازه که درجوشانیدن خمس اوسوخته باشد ·

وقدرشربتش سی درهم است ·

زباد : نوعی از عطریّات است سیاه مایل بسرخی وسایل در بلاد حبشه ، و اقاصی هند از حیوانی گیرند که مشهور بزباد وبفارسی گربهٔ زباد نامند وآن حیوانی است قریب بجثّهٔ سگ وباخطوط سیاه وچون حرکت بسیار دهند از مابین دوران اوعضوی شبیه به پستان مائیّتی حاصل میشود ودرغایت خوشبوئی ·

درسیّم گرم ودر ربوست معتدل ومنشف ومقوّی دل وبسیار مفرّح ومقوّی حواسّ و جهت تسهیل ولادت نیمدرهم اورا باقدری زعفران ومرق گوشت فربه مرغ مجرّب است، وجهت غشی و خفقان وتوحّش وجنون ودردفم معده ومقعد وطلای اوجهت نضج دمّل والتیام قرحه وباروغن بادام تلخ جهت حفظ صحّت سامعه وتقویت آن مفید وبوئیدن او جهت زکام وتمریخ اوبرقضیب مانع حمل زنان ومداومت بوئیدن اومورث بدخلقی وضیق النّفس ومصدّع محرور ومصلحش صندل وکافورواغذیهٔ بارده است وبدلش غالیه ·

زبرجد : ارسطوزبرجد وزمرّد را ازیك کان میدانند ودرمعدن طلا متکوّن میشوند وسبزصاف کم رنگرا مصرع وزرد مایل بسبزی را قبرسی نامند وزبونترین همه زرد مایل به سرخیست واورا هندی گویند ·

درسیّم سرد وخشك ودرافعال مثل زمرّد وجالی ومقرّح وقاطع نزف الدّم و رافع عسربول ومفتّت حصاه وجهت رفع جذام بهترین ادویه ومقوّی باصره وتعلیق اوجهت عسرولادت نافع ومسقط باه ومصلحش عسل ·

وقدرشربتش نیمدرهم وبدلش زمردّ است ، وچون بااندك نوشادر سائیده تقطیرنمایند تامنحل گردد هارب راعقدنماید واجسادوضعیّه رابمراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی درآن نقش کنند وقمردرحین عمل درحوت باشد وانگشتری او رادر بنصرچپ کنند باعث فرح وازالهٔهم گردد وچون درطالع سرطان برآنصورت ماهی نقش کرده ودررصاص پیچیده دردام ماهی نصب کنند ماهیان ازقعرد ریابدام آیند وگویند شراب درپیالهٔزبرجد مست نمیکند ۰

زبل : سرگین حیواناتست ومجموع اوگرم ومحلّل ومجفّف اند وزبل هریك بااصل او مذکوراست ۰

زبزب : حیوانیست بقدرسگ کوچکی وروی اوابلق ازخطهای سفیدوسیاه ، و بعضی ازپوست اونیزبدستورابلق وبترکی پرسوخ وباصفهانی خوکره نامند ومشهوراستکه هرچند اورابزنند فربه میشود ۰

درسیمّ گرم وخشك ومادامیکه میته نخورده باشدگوشت اوصالح الغذاءو جهت ریاح وسردی احشاءواذابهٔبلغم وتحلیل مواد وپوشیدن پوست اوجهت نقرس ومفاصل و رعشه وخدرنافع است ۰

زبدالبحر : ادارافیونست ۰

زبدالطّری : اسفنج است ۰

زبدالقصب :رطوبتی است که دربیخ نی جمع میشود ۰

زبدالملح : زهرهٔاسیوس است ۰

زبدالقمر : حجرالقمراست ۰

زبدالقوارير : مسحقونیااست ۰

زبش بطیخ : زقیست ۰

زبیب برّی زبیب الجبل زبان گنجشك : اسم فارسی لسان العصافیراست ۰

الزّاء مع الجیم :

زجمول : تخم کشوث است ۰

زجاج : بفارسی آبگینه وشیشه نامند ومعدنی ومصنوع میباشد ومعدنی اوسفید والوان مختلفه‌اند وبدستورمصنوع اووارسطو بلور راازجنس معدنی اودانسته و آئینهٔ سنگ ازجنس معدنی و غیربلوراست وبهترین معدنی سفید دراوّل گرم ودردویم خشك ودرافعال مثل مصنوع است ومصنوع ازسنگریزه سفید وقلی است که بالمناصفه گدازند و آنچه بامغنیساگداخته باشد صاف وشفاف اوقبول رنگها میکند وشیشه بیکووالوان مینااز آن جمله‌اند و زجاج فرعونی آنستکه تخم مرغ رایکهفته درشیرتازه بخیسانند وشبانه‌روزی دوبارتغییرشیرد هند وبهرصد مثقال اززجاج بیست وچهارمثقال ازآن درحین گداز اطعام اوکنند واقسام مصنوع گرمترازمعدنی ومحرق اومجفّف بیلذع ومقطع ومحلّل وجالی وآشامیدن اومفتّت حصاه وقوّی الاثروجهت ضعف گرده ومثانه وحرقةالبول ورفع سهرز وطلای اوجهت خزاز وباروغن زیتون جهت رو یانیدن موی واکتحالش جهت رفع بیاض وجرب وسبل وجلای بصروسنون اوجهت رفع زردی دندان وضماد اوباحناجهت خنازیر وامثال آن بسیارنافع ومحلول اوود رافعال مذکوره قویتروآن بامقطرّمکررّنوشادر وشبّ میشود ومضرّاحشاءومقرّح امعاءومصلحش کتیراوقدرشربتش تایکدرهم وبدلش زبرجد است ومستعمل اومسحوق مثل غباربایه ۰

الزّاء مع الحاء :

زختم الملك : سادانوراست ۰ زحن : بلغت اکسیریان رصاص اسود است ۰

الزّاء مع الرّاء :

زرواش : بلغت تنکابن نمام است ۰

زروار : جدواراست ۰

زرشك : اسم فارسی انبرباریس است ۰

زر : اسم فارسی ذهب است ۰

زردك : اسم فارسی جزراست ۰

زرجون : اسم خمراست ۰

زرقون : اسم مغربی اسرنج است ۰

زریرا : اسم بقلهٔ مبارکه است ۰

زرقودی : نبات آطریلال است ۰

زرتك : بتاوبدال آب عصفراست ۰

زرنیخ خراسانی : شك است ۰

زرنیلج : ریباس است ۰

زردهٔ تخم مرغ : اسم محّ البیض است ۰

زرورد : د رورد وموصوفست ۰

زردچوبه : اسم فارسی عروق الصّفراست ۰

زردآلو : اسم فارسی شش است ۰

زریّن درخت : امین الدّوله گوید اورا درخراسان گل عاشقان نامند نبات اوازیك شبرزیاده وبرگش عریضترومزغب وگلش زرد وشاخه‌های اوبزرگ ودرازوچون نزد او غنا و سرود نمایند گلش میریزد و گرم و خشك وجهت عرق النّساء واخراج خون منجمد مثانه و احتباس بول وگزیدن هوام نافع است ، وبعضی گویند اسم آزار درخت است ۰

زریر : بفارسی اسپرك نامند وبیونانی ازحبقین وصبّاغان ازوچیزها زرد کنند ۰ ساقش بقدرشبری وگلش زرد وشبیه بگل عصفربرّی ومستدیروبااندك خارهای نرمی وبرگش زرد ومایل بسفیدی وکوچك وبیخش زیاده برشبری وطعم گیاه اوشبیه به کنگر است ، سرد وخشك وبااندك حرارت وقوّه جالیه ومحلّل صلابات ورافع آثارومسکّن دردها ومدرّ خون ومفتح سدد ونیمرطل آب مطبوخ اوباموبز که سه روزمتوالی بنوشند

جهت سپرزویرقان واستسقاء مجرّب ویکوقیه ازمعجون اوباعسل همین اثرد ارد وضمادآب طبیخ اوباآرد جوجهت جرب وجراحات نافع ومصدّع ومصلحش سکنجبین وبدلش نصف وزنش فوّه وقدرشربتش درمطبوخات تاپنجمثقال واجرم اوتاسه مثقالست ۰

زرنباد : بیخی است عطری که اورامستد یرورق میکنند تاازکرم زدن محفوظ ماند وظاهراواغبروباطنش مایل بزردی وازبلاد چین وبنگاله ودکن آرند نباتش بقدردوشبر وبرگش قریب ببرگ انارو گلش وثمرش شبیه بتخم گل وبیخش مثل زراوند وطعمش تلخ وآنچه شیرین باشد ضعیف است ، وقوّتش تاسه سال باقی ۰

ودرآخرد ویّم گرم وخشك وبارطوبت فضلیّه ومفرّح ومقوّی دل ومعده ودماغ ، و محلّل ریاح وموافق روح حیوانی وطبیعی ومبهّی ومدرّبول وحیض ومسمّن ومسهل سودا وحابس قی وتریاق زهرجانوران ومفتّح سدد وجهت وحشت ومواد سودا وی وخفقان و ریاح رحم وتحریك باه ونعوظ وزحیراطفال ورفع رایحهٔ سیرو پیازوشراب ورفع دردندان و حفظ صحّت آن نافع وضماد تازهٔ اوبرپابالخاصّیه رافع جمیع علل سر وطلای او بر ورك جهت داءالفیل وبخوراوجهت گریزانیدن مورچه که دیگر عود ننماید مجرّب وتعلیق ــ قطعهٔ بزرگ مقدار اوبرحقوین وکمرباعث اعادهٔ باه مأیوسین ومصدّع وزیاد اومضرّ دل و مصلحش بنفشه وبدلش درتفریح دومثل آن درونج ودررفع زهرها مثل اود رونج ونیموزن اود انهٔ ترنج وچهاردانك اوطرخشقوق وقدرشربتش یکمثقال تادودرهمست ۰

زرنب : برك نباتیست ازبرگ صعترعریضترومایل بزردی وخوشبوی شبیه به بوی ترنج وگلش زرد ونباتش کمترازرزعی وساقش مربّع ومجوّف وطعمش باحدّت وقوّتش تــا چهارسال باقی می‌ماند ومنبتش جبال فارس واورا سروترکستانی نامند ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وملطّف وبغایت مفرّح وباقوهٔ قابضه ومقوّی معده و جگر وقائم مقام دارچینی وجهت امراض صعب واسهال وتصفیهٔ صوت وازالهٔ بلغم و تقویت هضم وتحلیل اعضاءرئیسه ورفع عسوبول وسردی مثانه ورفع سموم نافع وعصارهٔ تازهٔ او

د رتفریح مثل خمروسعوط اوباآب و روغن بنفشه جهت د رد سربارد نافع ومضرّ محرور و مصلحش گشنیزوقد رشربتش د ود رهمست وبد لش مثل اود ارچینی وگویند کبابه‌وسلیخه است ۰

زراوند : لغت فارسی است وقسم نرراطویل ومادّه‌رامد حرج نامند وازمطلق او مراد قسم طویل است وآن بیخیست بسطبری انگشتی وزیاده ازآن ود رازوظاهرش‌تیره مایل بسرخی وباطنش سرخ‌مایل بزرد ی وطعمش تلخ وبااندك زهومتی وبرگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر وازآن د رازتر و عریض‌تروشاخه‌هابقد رشبری وباریك وگلش بنفش ، و بشکل شکوفهٔ امرود وقسمی ازآن ضعیف و غیرمستعمل اطبّا است وبجهت عطریّت وحدّة د اخل روغنها میکنند وآن بیخیست د رازتراز زرعی وباریك وپوست او غلیظ وگلش شبیه بگل سداب ۰

وقسم اوّل د رسیّم گرم ود ردویم خشك ومد رّبول وحیض وترياق سموم حیوانی و نباتی وقاتل اقسام کرم معده وجالی وجاذب ومحلّل ومقطّع بلغم ومفتح سد د ومفتّت حصاه وکشنده‌ٔ قملّ و جهت بواسیروتشنّج واسترخای عصب وتنقیه سینه وصاف کردن رنگ رخساروورفع ریاح وتنقیهٔ جگروبا شراب جهت سموم وبافلفل جهت احتباس حیض وتنقیهٔ رحم واخراج جنین وسکنجبین جهت سپرز ویکمثقال اوباشراب العسل مسهل قوی‌بلغم واخلاط غلیظه وجهت صرع وگزازوضعف احشاءنافع وضماد ش جهت گزیدن عقرب وهوام ورویانیدن گوشت د رقرحهٔ رحم وسایرزخمهاوباعسل جهت قروح رطبهٔ مزمنه وباسرکه جهت سپرز بغایت موءثّروسنون اوجهت تنقیهٔ لثه وفرزجهٔ اوجهت احتباس حیض مجرّب ود ود رهم واخراج جنین بغایت موءثّر ۰

وقد رشربتش ازد ود رهم تاد ومثقال وگویند مضرّ سپرزوجگراست ومصلحش عسل وبد لش زراوند حرج وگویند د رتحلیل صلابت سپرزورياح مثل اوزربناد ونصف اوانزروت ود رتجفیف عسالچ الکرم است ۰

زراوند مدحرج : بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود الوندی نامند ، بیخی است مدوّر با پهنی وبقد رفند قی وشاخه‌های گیاه اوزیاده برزرعی وبرگش شبیه به برگ زراوند طویل وازآن کوچکتروخوشبووبا اندك تندی ونرم وگلش سفید وجوف اوسرخ وبد بو وقوّتا قسام اوتادوسال باقیست ۰

دردوّیم گرم وخشك وتحلیل وتلطیف اوزیاده ازطویل وملطّف اخلاط و منقّی قصبهٔ ریه وفاد زهرسموم حیوانی ونباتی ومنقّی معده ودماغ وجهت ربو وضیق النّفس و سرفهٔ مزمنه وفواق وجنون وصرع ووسواس وتنقیهٔ چرك زخمهاودندان وفسخ ودهن عضل و ورم سپرزود رد پهلوولرزتبهای بارده نافع ودرسایرافعال قویترازطویل وضمادش ــ جاذب پیکان وخارواستخوان ریزه شده دراعضاءوجهت بهق وقروح خبیثه وباعسل جهة رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موءثّر ۰

وقدرشربتش تادودرهم ومضرّسپرزومجفّف اعضاءومصلحش عسل وروغن کدو وبنفشه وبدلش قسم طویل بوزن اوونیم وزن ریوند چینی وگویند بوزن اوزرنباد ونصف او قسط وثلث اوبسباسه است ۰

زرنیخ :لغت فارسی است وبیونانی فرساطیس نامند وبمعنی کبریت الارض است وپنج قسم میباشد یکی زرد وبهترین اوصفایحی براّق نرم است وزرنیخ ورقی گویند دوم سرخ وبهترین اوشبیه بسرنج وصاف زود شکن است ویکی سفید واورازرنیخ النّوره ودواءالشّعر نامند وزبونترین اقسام وبدستورسبزوسیاه او نیز غیرمستعمل است ۰وقسم زرد در سیّم گرم وخشك است وقسم سرخ اودرچهارم وسفید وسیاه وسبزاوقویترواقسام زرنیخ از سمومات اند ومحرق اولطیفترود ربردن موی قویترومتصاعد اوبسیارسرخ وشفّاف وبراّق ودر سمّیت وافعال قویترازهمه ومجموع اومعفّن ولذاع ومحرق وباقوّت قابضه وسترندهٔ موی و گوشت زیاد زخمهاوکشندهٔ اقسام کرم معده وجالی آثارخون مرده ورافع جرب وسعفه وآکله وباراتیانج جهت داءالثّعلب وباماست وآهك وخاکستروامثال آن جهت سترد ن

موی وبازفت جهت برص ناخن وباروغن زیتون وامثال آن رفع قمّل وباپیه جهت تحلیل جراحات وباروغن گلسرخ جهت ثبورمقعد وبواسیروجراحات بینی وباادویّهٔ مناسبه جهة برد ن گوشت زیاد ورویانید ن گوشت بن د ند ان وبخوراوباراتیانج بد ستوریکه د ود او بحلق نرود جهت سرفهٔ کهنه وباميعه ومغزجلغوزه ومغزبادام بالسّویه چون مکرّر بخور کنند جهت ربووضیق النّفس وسرفهٔ مزمنه بغایت موثّراست وشرط است که بعد ازبخور حریرهٔ آرد گند م بامغزبادام وروغن تازه جهت رفع مضرّت دواا ستعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ بابول حماروبد ستوربا آب بیخ سرتازه بعد ازکند ن موی جهت منع رویانیدن موی مجرّب ویکدانك اوباعسل جهت تصفیهٔ آوازود فع چرك سینه وآشامید ن او باپیه وقی کرد ن جهت تب ربع مجرّب د انسته‌اند واحتیاط آنستکه آشامید ن اوبهیچوجه جرأت ننمایند طلای اوبازهر ه گاووآب حیّ العالم وشبت جهت منع سوزانید ن آتش موثّر وچون بول صبیان سرشته بسوزانند سنون اوجهت برد ن گوشت متعفّن د ند ان ورویانید ن صحیح آن آزمود ه است و باسرگین گنجشك جهت ثالیل مجرّب وباصبر و حبّ البان وآب گند ناجهت سقوط بواسیروالتیام جمیع زخمهابی‌عدیلست و چون د ر شیرحلّ کنند هرمگسی که برآن عبورکند بمیرد وبدل زرد اونصف اوزرنیخ سرخست وبدل هرد ود راکثرافعال کبریت وکلفی کهازتضمید زرنیخ بهمرسد رفع آنراطلای گل عصفرو آرد برنج مینماید وچون زرنیخ زرورابتد ابیرات تصعید سفید کنند یکجزواود ه جزوزهره راقمر سازد وازمجرّبات د انسته‌اند وطرق تد ابیربد ستورات الیق است ۰

زرآفه : حیوانیست وبفارسی شترگاوپلنگ نامند چه گرد ن اود رازوشبیه به گردن شتروسرش ورنگش مثل آهوومنقّط بسفید ی شبیه به پلنگ وپای اومثل پای گاووشاخش بد ستورود ستش د رازترازپاود ربلاد حبشه یافت میشود ۰ گرم وخشك ومولّد خلط غلیظ سود اویست ونفعی ازود رطب ذکرنکرد ه‌اند مگرزهرهٔ اوکه جهت نزول آب مفید است ۰

زرزور : ازجملهٔطیوراست ، وبفارسی ساروبترکی سقرچین نامندگرم وخشك و مبهّی و مقوّی بصر ومضرّدماغ و مصلحش آبکامه وسرکه وسرگین اوجهت کلف ونمش ، و سرخ کردن گونه ورفع غشاوه بصرموءثّراست ۰

زریق : مرغیست سفید وآبی وبرّی میباشد وگوشت اوبد طعم وپرلیف وعصب میباشد وبطیءالهضم ومصلحش بروغن پختن وباآب چغند راستعمال نمودنست وگوشت او گرم وخشك محرّك باه وسرگین اوبسیارجالی وجهت رفع آثارنافع وزهرهٔاوبا سمیّت وجهت بیاض چشم واسترخای قضیب کحلاوضمادانافع است ۰

زعفران : معروفست درسیّم گرم ودردّویم خشك ومفرّح قوی ومقوّی حواسّ ومنضج ومفتّح ومحلّل ومصلح عفونت خلط بلغمی ومدرّبول وباقوّة قابضه ومحرّك باه ومقوّی جوهر روح حیوانی وجگرواحشاءوآلات تنفّس ومورث نشاط وضحك ومنقی گرده ومثانه و بشره ومنوّم وجهت سدّهٔجگروسپرزورسانیدن قوّة ادویّة باعضاویکمثقال اوجهت عسرولادت مجرّب وهرروزده قیراط آشامیدن اوجهت ازالهٔسپرزوتامنفختحج جهت خماروباادویّه مناسبه جهت دردرحم ومقعد وباعسل جهت ریزانیدن حصاه وضمادش جهت منع سیلان رطوبات بچشم وتسکین حمره و ورم گوش ودردسرباردورفع بیخوابی وحمول او جهت دردرحم ومقعد واکتحالش جهت جلای بصرود معه و غشاوه ورفع زرقه چشم ، و سلاق وجرب وقرحه وذرورا وجهت قطع نزف الدّم وطلای اوبافرفیون جهت نقرس ، و مفاصل ونطول اوجهت رفع بیخوابی وصداع شدید نافع ومصدّع ومنجرومضعّف اشتهاو مغثی ومداومت اومکدّرحواس ومضرّ اعصاب ومصلحش انیسون وسکنجبین ۰

وقدرشربتش تادودرهم است وسه درهم اوکشنده بتفریح مفرط است و بدلش مثل اوقسط ومثل اودانهٔترنج وربع اوسنبل وسدس اوسلیخه است ، وچون ده درهم آنراباآب سرشته مثل گردکان مدوّرساخته تعلیق نمایند جهت عسرولادت واخراج ـــ

مشیمهٔ زنان ومادیان بالخاصّیه مجرّب و روغن اوکه پنجاه مثقال اوراد رسه رطل ونیم روغن زیتون با روغن کنجد پنج روزخیسانیده هر روز برهم زده صاف کرده باشند د رسیّم گرم وخشك ومليّن عصب وصلابت رحم ومسخّن ومنوّم ومحلّل وتدهین بینی وسعوط آن جهت ذات الجنب وطلای اوجهت تنقیهٔ قروح رحم واعضاءوقروح خبیثه وحمول او باموم و مغزاستخوان جهت قرحهٔ خبیثه رحم نافع وبرگ گیاه اوجهت التیام جراحت تازه ومنع ریختن موادّ باعضاءمفید وچون اندرون سیب راخالی کرده زعفران پرکرده بوکنند جهت خناق وذات الجنب و خفقان بیعدیلست ۰

الزّاءمع العین والغین :

زعفران الحدید : زنگ آهن است ، که اوراسوهان کرده بر روی صفحهٔ پهن نموده ترکنند وبرجای نمناك بگذارند تازرد شود بعد ازآن کوبیده اجزای زرد شده او را بکه زوماربد ستورگذارند وتکرارعمل نمایند تااوهمه زعفران گردد ، وبهترین اقسام او خصوصاد رصناعت آنست که براده حدید رابا ربع اونوشادر سائیده د رزمین نمناك دفن کنند تاده روزمجموع زعفران میشود ۰

گرم وخشك وقابض وازجملهٔ سموم وضماد اوجهت نقرس وبواسیرود اخس وخشونه پلك چشم وناخنه وداءالثّعلب وباسرکه جهت بادسرخ وجوششهای حارّ مجرّب وفرزجهٔ اوجهت قطع حیض وذرورا وجهت قطع خون بن دندان وتقویت آن نافع وخوردن یك قیراط آن مانع آبستنی است ودرصناعت جزو عظیم است ۰

زعرور : دراصفهان کویج نامند وبترکی بمیشان ودرتنکابن کرجیل گویند ازجنس کندس طبریست ۰

درآخرد ویّم سرد ودراوّل خشك وقابض ومسکّن حدّت صفراءوخون وقی و جهت اسهال وتقطیربول وجگرومعده حارنافع ومقوّی اشتهاوآب اوباشکرجهت درد سرحارّ مجرّب وضماد اوجهت اورام صلبه وبادسرخ مفید ومضرّگرده ومورث قولنج ومصلحش ـــ

انیسون و عود ۰

وقد رشربتش ازآب اوبیست وپنج مثقال وازجرم اوتاد وازده مثقال وبدلش سیب ترش است ۰

زغیر : مرواست واسم فارسی تخم کتان ۰

زغار : خراطین است ۰

زغن : اسم فارسی غداست ۰

الزّاءمع الفاء :

زفیرف : اسم مغربی عنّابست ۰

زفت برّی وجبلی : زفت یابس است ۰

زفت رومی شال : زفت یابس وزفت بحریست وازمطلق ازاکثرزفت بحری مراد ست وگویند اسم قنقهن است ۰

زفت رطب : رطوبت سائله درخت صنوبربی بارکه قسم نراست ورطوبت بار دار آن که غیرد رخت جلغوزه است ومسمّی به تنوبست حاصل میشود ومنجمد اوراتیانج است وآنچه ازد رخت شربین که ازاصناف سرواست وثمرش مانند سرووازآن کوچکتراست بهم رسد قطران نامند ۰

درسیّم گرم ود راوّل خشك ومنضج اخلاط غلیظه ومليّن صلابات وآشامیدن اوجهة ربووتنقیهٔ چرك سینه وحلق ورفع سمیّت ادویّهٔ قتّاله وباشکرجهت نفث الدّم وسدّهٔ سینه وسرفهٔ مزمن وضماد اوجاذب خونست بظاهرجلد وجهت فربه کردن اعضاءوبانمك ازجهة گزیدن جانوران وباموم جهت برص ناخن وقوباوتحلیل جراحات صلبه وصلابات رحم و شقاق مقعد وجراحت فم مثانه وباعسل جهت پاك کردن چرك زخمهاوخشك ریشه ، و الصاق اوبرمیان سربعد ازتراشیدن یافوج جهت اخراج زلوئیکه درحلق مانده باشد مجرّب دانسته اند وباشکرجهت اقسام خزازمفید وجهت جرب حیوانات وتمدّد اعصاب و

عرق النّساء ودا ءالثّعلب وباآرد جوجهت خنا زیر وبا ادویهٔ مناسبه جهت رویانیدن ـ گوشت زخمها و غرغرهٔ اوجهت ورم عضلات حلقوم ومری وقطورا وبا روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنهٔ اوجهت ورم حارّهٔ وصلبهٔ امعاء ورحم وگزیدن موءثّرومضرّشش وسر ومصلحش کتیرا وبنفشه ۰

وقد رشربتش تا سه مثقالست وبدلش مثل اوقیراست وگویند ربع اوقطران وروغن زفت که رطوبت بخاراوست ، که درحین جوشانیدن پشمی رابرروی اوگذارند وآنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند وضماد اوباآرد جوجهت خنا زیرورویانیدن موی در داءالثّعلب وجرب انسان وحیوانات وتمدّد اعصاب و عرق النّساء وامثال آن انفع از زفت است وقاطع نزف الدّم ومسهل وتریاق سموم وجالیست ودودهٔ زفت جهت نیکو کردن مژگان وقرحهٔ چشم وتقویت باصره ودمعه وسوزش چشم ورفع ریختن مژه بغایت موءثّراست ۰

زفت یابس : زفت رطبست که بخودی خود خشك شود یا بطبخ خشك کنند در سیّم گرم ودردویّم خشك وتجفیف اوزیاده ازرطب ودرانضاج ضعیف تروجهت التیام قروح وضربه وسقطه وآشامیدن اوبازردهٔ تخم نیم برشت جهت قطع خون حیض وبواسیر وسستی کمروتقویت رحم نافع ودرسایراحوال ضعیفترازرطب ۰

وقد رشربتش تا دومثقال است ۰

زفت بحری : شبیه بقطران وسیاه وسیّال واززمین مثل نفط حاصل میشود ، و صنف سیّال قیراست وکشتی رابآن استحکام میدهند وداخل مرهم میکنند وبهترین ـ اوصاف ونرم است ۰

درسیّم گرم وخشك ومحلّل ومقوّی مفاصل وجهت عرق النّساء وفالج وجذام والتیام اعضای شکسته نافع ۰

وقد رشربتش ازیکدرهم تا ودرهم ومضرّ شش ومصلحش کتیرا وبدلش قطران و

گویند جاوشیروسقّزا ست ۰

الزّاءمع القاف:

زقوم: ازاشجاراست ، وحجازی وشامی میباشد حجازی اوبقد رقامتی وبرگش از برگ انار عریضترو باتشریف وگلش د راطراف شاخه‌های اوبهیئت یاسمین وزرد وثمرش سیاه رنگ وشبیه بهلیله ود رجوف اودانهٔ مثل کنجد واین نوع را برگ وبارتازهٔ اوجهت جراحات تازه نافع وقوّی القبض ورادع است ود رخت نوع شامی بزرگتراز حجازی ، و خارد اروگلش زرد وثمرش ازهلیله بزرگتروررسیدهٔ اوشیرین بیمزه وباعفوصت ومغثّی است ود ردّ یم گرم وخشك ومحلّل ریاح وجالی ورافع آثار ۰

وقد رشربتش تا پنج مثقال است و روغن تخم اوبااندك تخد یرومحلّل ریاح مفاصل ومواد بلغمی واخلاط غلیظه ومسهل اوورافع سد د وسپرزوجهت فالج ونقرس وامثال او شربا وضمادا نافع ومصدّع محرور وسیاه کنندهٔ جلد ومصلحش شیرتازه وقد رشربتش چهار قیراط وبدلش نفط است ۰

زقال: اسم فارسی قرانیاست واوثمرد رختیست بقد رزیتون ویاقوتی رنگ وبعداز خشکی سیاه میشود وترش وبااندك عفوصت وقبض سرد ومایل باعتدال وجهت اسهال وقرحهٔ امعاء وتقویت آن وتسکین عطش والتهاب معده وغلیان خون وصفراومنع صعود وبخارات بدماغ نافع ومضرّسینه ومصلحش شکراست وثمرخشك نارسیدهٔ اوکه سبز باشد جهت اورام وقروح مزمنه بغایت مؤثّروخاکستربرگ اوجهت رفع آثارمفید است ۰

ومؤلّف مالا یسع قراقاطرا اشتباه بزقال نموده ود رانبرباریس زقال رابیان نموده ونایب مناب زرشك دانسته است ، وظاهرا قراقاط بانبرباریس اشبه باشد ۰

زقاط: اسم بربری حبّ الزّلم است ۰

الزّاءمع اللّام:

زلابیه: بفارسی حلوای زلیبیانامند ، مولّد خلط صالح وسریع الهضم وبغایت

مسمّن بخیف ومقوّی گرده وجهت رطوبت شش وسرفه نافع ومسدّد ومصلحش سکنجبین وانار.

زلایف الملوك: نوعی ازابرونست ، که حیّ العالم باشد وبفارسی زلف‌عروسان نامند .

زلفج : اسم عربی بهش است .

زلو : اسم فارسی علق است .

الزّاءمع المیم :

زماده‌الرّاعی : اذان الغزااست .

زمور : اسم فارسی زفت یابس است ودر دلك ومغسول اورازمورلاکی نامند ، و مستعمل زرگرانست ودراحتباس حیض بیعدیل است وقدریکمثقال اوبازرده‌تخم نیم برشت ازمجرّباتست .

زموم : ازاسامی زیبق است .

زمج : بفارسی چرغ‌وبترکی اوتلکونامند ، وازجملهٔ سباع طیوراست گوشت او بسیارگرم وجهت ضعف دل طبیعی وخفقان عارضی وزهرهٔ اوجهت‌غشاوه وظلمت بصرمجرّب وسرگین اوجهت کلف ورفع آثارمجرّبست .

زمرّد : ازکان طلا وغیراونیزبهمرسد واقسام میباشد یکی ذبابیست یعنی‌در رنگ شبیه بذباب سبز نه آنکه برحامل اومگس ننشیند وآن بغایت صاف وآبدارمیباشد وآبش متموّج ورقصان ویکی‌راریحانی نامند که‌در رنگ شبیه بریحانست ومشهوربزمرّد نو است ویکی رافستقی گویند که درسبزی بسیاهی زند وزمرّد کهنه نامند .

ویکی‌راصابونی گویند وآن سبزی است که بسفیدی زند وبعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته‌اند .

مجموع اودرد ویم سرد ودرسیّم خشك وقوّتش همیشه باقی است ومقوّی دل ، و

جوهر روح وتریاق زهر هوام ومفرّح ورافع وخفقان وجذام واسهال دموی وقاطع نزف الدّم ومدرّبول ومفتّت حصاه وجهت یرقان وضعف معده وجگروا ستسقاء نافع واکتحال اوجهة تقویت بصروسبل وطلای اوجهت سعفه وقروح خبیثه مجرّب ونگاه کردن اورافع کلال بصر وانگشتری اوجهت منع حدوث صرع در شخصی که مصروع نباشد مؤثّروچون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون وتعلیق اومبطل سحراست ،

وچون یکمثقال اورا انگشتری ممزوج ازطلاونقره که بالمناصفه دومثقال باشد نصب نمایند درطالع میزان وآفتاب دربرج هوائی باشد جهت قبول دلها وهیبت درنظرها وقضای حاجت مجرّب دانسته‌اند ۰

وگویند : چون بطعام زهردار رسدعرق کند وگویند حامل اوتنگی روزی نمی‌کشد وگویند چون افعی رانظربراوافتد کورشود وقد رشربتش دررفع سموم یکدانگ و بدلش زبرجد است ۰

الزّاء مع النون :

زنجبیله :بلغت مصرواسکندریه قبایل الرّهبانرانامند ۰

زند :بلغت شام اسم غاراست ۰

زنجرف: زنجفراست ۰

زنجارالحدید : زعفران الحدیداست ۰

زنطاخ : قسمی ازحلزون بریّست که در اشجاروبقول میباشد بقدربا قلائی است غیرآنچیزاست که در دیلم صندل کاچول نامند ودرحلزون مذکورشد ۰

زنجبیل العجم وزنجبیل فارسی :اشترغازاست ۰

زنجبیل شامی :وزنجبیل بلدی: راسن است ۰

زنبوع: اسم فارسی استنبوبست ۰

زنکار: اسم فارسی زنجاراست ۰

زنجار محرود وزنجار رودی : از اقسام زنجار مصنوعند ·

زن: دوسراست ·

زنبق اصفر : گویند یاسمین زرد است ·

زنجزه : بلغت اصفهان صرصرانامند ·

زنجبیل : بیخی است معروف وگیاه اوشبیه بگیاه شقاقل وازآن بسیارکوچکتر و بیگل وبیثمرود رمازندران نیزمیباشد ·

درسیّم گرم ودراوّل خشك وبارطوبت فضلیّه ومقوّی هاضمه وملیّن طبع و مفتّح سدّه جگرومبهّی ومحلّل ریاح غلیظهٔ معده وامعاء ومجفّف رطوبات ورافع تشنگی بلغمی ومقوّی معده وجگروقوّهٔ حافظه وجهت سوم حیوانی واخراج خلط غلیظ ورطوبت دماغ وحلق ورفع برودت هوا وفالج وکرم معده وپیرقان وتقطیربول واسهال کهازفساد غذا باشد و با نبات وکند رجهت رفع مضرّت میوه های تازه ورطوبت معده وزرده تخم نیمبرشت جهت زیادکردن منی وباتربد مسهل رطوبات مفاصل وساقین وباخولنجان وپسته جهة تقویة باه ازاسرارمجرّباست ، واکتحال او جهت غشاوه وبیاض چشم وسبل وضمادش جهة تقویت اعصاب وگزازورياح بواسیربیعدیل ودردهان داشتن اورافع تشنگی بلغمیست ومضرّحلق ومصلحش عسل وروغن بادام ·

وقدرشربتش دودرهم وبدلش دارفلفل است ومربّای اومحرّك بامبرودین جهة تقویت هاضمه وبنیهٔ پیران وتجفیف بلغم قویتراست ·

زنجبیل الکلاب : گیاهیست بسیارتند وکشندهٔ سگ وبرگش مثل برگ بید ودرازتر وبزردی مایل وکم آب وشاخه های اوسرخ است ، بسیارگرم وخشك وضماد اوجهت کلف ورفع آثاربسیارقوّی الفعل وبرگش محلّل اورام صلبه وخوردن اوجایزنیست ·

وموءلّف اختیارات بدیعی آنرابیخ فلفل الماء دانسته وازصفات فلفل الماءظاهر میشود که غیراوست ·

زنبق : ازریاحین معروفه است وبفارسی سوسن آزاد نامند واو غیرسوسن ابیض و غیریاسمنست ودرسوسن مذکورمیشود واشتباه عظیمی دراوکرده اند ۰

در دوّیم گرم ودریبوست معتدل وملطّف ومقوّی دماغ وپیازاود رافعال مثل پیاز نرگس وقویترازآنست و روغن اوکه مثل روغن گل مدّتی درآفتاب گذاشته سه مرتبه ، و زیاده ازآن گل زنبق راتجدید نمایند ۰

در دوّیم گرم ودراوّل خشك ولطیف وملیّن ومقوّی اعضاءوپنجدرهم ازومسهل ــ خلط مراری ومدرّبول وطلای اوجهت رفع قشعریره وسردی دماغ واعصاب و اعضای، تناسل نافع وبدلش درهمه افعال روغن ایرساودرغیراسهال روغن نرگس است ۰

زنجار : بفارسی زنگارگویند ومعدنی اوازکان مس بهم میرسد ودهنهٔ مسی عبارة ازوست ، ومصنوع اواقسام است یکی رازنجارمجرورنامند وآن زنگ مس است که سرپوش مس رابرطرف سرکهٔ کهنه بنهجی منطبق سازند که مانع ازصعود بخارسرکه گردد وبعد ازهرده روزازآن سرپوش زنگرابتراشند وجمع کنند ویکی رازنجاردودی نامند واورا ازصفایح مس که هر روزسرکه برآن پاشیده درسرداب بگذارند تازنگ گرفته هرپنجمثقال زنگ او رابا سرکه کهنه درهمان مس بسایند تاغلیظ گردد ، وشب یمانی وملح اندرانی و بورهٔ سرخ ازهریك چهارمثقال اضافه نموده درآفتاب خشك کرده بهیئت فتیله بسازند ، و اقسام دیگرنیزدر دستورات مذکوراست وبهترین اومعدنی ودودیست ۰

درچهارم گرم وخشك وازسموم قتّاله واکّاله ومعفّن ولذّاع وسترندهٔ گوشت وموروث قرحه وقالع آثاروباموم وروغن بیلذع ومانع زیاده شدن قروح خبیثه وساعیه وورم جراحات وجهت رویانیدن گوشت وباصمغ البطم وبورهٔ سرخ جهت جرب منقرح وبرص وپختهٔ او با عسل جهت تنقیهٔ چرك جراحت ودانهٔ بواسیرونا صورمقعد ومطبوخ اوبا سرکه و عسل جهة قروح لثه وجوششها بغایت مفید وسائیدهٔ اوبا شیردختران وسرکه و عسل درهاون مس بحدّیکه غلیظ وخشك شود جهت حدّت بصروقلع بیاض وناخنه ودمعه وسبل و سلاق

مجرّب ومحرق اوکه‌د رسود ن شبیه بتوتیاگرد د جهت جرب وا سترخای پلك چشم وسلاق نافع وطلا ی اوبافند ق سوخته وکتیرا ی سرخ وسفید هٔ تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بد ن مجرّب ومضرّاعضا ی عصبانی ویکد رهم اوکشند هٔ بقرحهٔ جگروبعد ازتجاوزاوازمعد ه عد یم العلاج وباید قد رقلیل اورا باادویّهٔ مغریّه استعمال نمود وچون د هن راباآب مملّو ساخته اززنجارد ود ی د ربینی صعود کنند جهت رفع بد بوئی وقروح خبیثه آن مجرّب و باادویهٔ مناسبه جهت قروح شهد یّه سرمفید است ۰

زنبا : اسم فارسی گیاهیست که‌د ربلاد ری د رتابستان میکارند ود راوّل زمستان میروید بسیارگرم وتند ومصدّع وموجب حرارت بد ن بطریقیکه ازهوا ی سرد متضرّرنشود و جهت تسکین ریاح وحدّت بصرود رد سربارد نافع وخام اوبغایت مقّی ومضرّمحرورین ، و مصلحش د رسرکه پختن وانا روبه بعد ازآن خورد ن ۰

زنجفر : بفارسی شنگرف نامند ومعد نی اوازمعد ن جیوه وطلاومس بهم‌میرسدو بعضی اوراکبریت احمرد انسته‌اند ، ومصنوع اواززیبق وکبریت است ود رد ستورات اقسام اومذ کور ۰

د رد وّیم گرم ود رسیّم خشك وبعضی د رد وّیم سرد د انسته‌اند وازجملهٔ سموم قتّاله است ورادع اورام حارّه وقابض ترازشادنج وقاطع نزف الدّم وجهت رویانید ن گوشت زخمها وآکله وتعفّن قروح وسوختگی آتش وجوششهای حارّه وحکّه ونمش وحصف و رفع قملّ وتأکّل د ندان وباموم روغن جهت شقاق مجرّب ود ودرم اوکشند هٔ بخناق وکرب و بد لش شادنج وگویند مرد اسنگ وسفید اب بد ل اوست ۰

زنبور : نوع سرخ اورا سمیّت غالبتروطلای اوجهت برص واورام باردهٔ باعسل ، و نمك نافع وازمجرّبات د انسته‌اند وضماد مطبوخ نوع سیاه اود رروغن زیتون جهت برص و بهق وآثارغایره موثّروگویند آشامید ن خشك سائیده اوبقد ریکد رهم موجب فربهی بدن است ۰

زنبورعسل : نحلست ۰

الزّاءمع الواو :

زوفرا : قسمی ازخرای بریّست ۰

زوله : بلغت جرجان فوآست ۰

زولنگ : بلغت مازندران قسم اخیرقرصعنه است ۰

زوفای یابس : گیاهیست مفروش بر روی زمین وبرگش شبیه ببرگ صعتربستانی ومرزنجوش وباعطریّت وشاخه‌های اوپرگره وبرهرگرهی گلی مایل بزردی وبی تخم وتلخ مزه ۰

د رد وّیم گرم ود رآخراوخشك وکوهی اوقویترازبستانی ولطیف ومسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه وکرم معده وخون جامد ومحلّل اورام وجهت سرفهٔ مزمن وربو و ورم شش ونزله و عسرنفس ود رد سینه ومعده وجگروقولنج وگزیدن جانوران وفالج وداء الثّعلب وداءالحیّه وسحج وباعسل جهت رفع تکوّن کرم معده وطبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ وباقرد مانا وایرسا اسهال اوقویتروجهت نیکوئی رنگ رخسا روباشراب جهت استسقاء وباطبیخ انجیرجهت خناق امتلائی وضماد ش باآب جهت ورم حارّ و با شراب جهت بارده‌ءاوورفع خون مرده‌ءکه د رپلك چشم با شد وپختهاوجهت نزول آب وبابوره وانجیرجهت ورم سپرزوبخارمطبوخ اوجهت ریاح گوش ومضمضه‌ءاوکه‌د رسرکه‌پخته با شند جهت د رد د ندان نافع ومضرّجگرومصلحش صمغ‌عربی وانارترش وقد رشربتش د رمطبوخ تاپنجد رهم وبد لش صعترا ست ۰

زوفای رطب : چرکیست که‌د رد نبه وموی زیرشکم وکنج ران گوسفند جمع ومنعقد میگرد د وبفارسی سنگل میش وبترکی شقلداق نامند بهترین اوآنستکه د رآب جوشانده وپشم راازوجد اکنند وجمع نمایند وباکوبیده پشم رااخراج کنند وهرگاه منعقداوبهمنرسد پشم میان ران گوسفند وبزراجوشانیده چربی‌آنرابگیرند ۰

ود ردّیم گرم ود راوّل تر وگویند د راوّل خشك است منضج وملیّن ومحلّل وجهت مغص وصلابت جگروسپرزوبرودت احشاءوگرده واستسقاء شرباوضماد انافع وطلای اوجهة ورم مقعد ورحم ومثانه وجمیع اورام صلبه وتحجّرمفاصل وتعقّدعصب وآکله وجرب چشم و ریختن مژه وابرووتشنّج وشکستگی اعضاءووثی وباپیه مرغابی وطیورجهت قرحهٔ گوش و قضیب وفرج وشقاق مزمنه وخمول اوبااکلیل الملك و روغن تازه جهت رفع احتباس حیض و عسرولادت نافع ومضرّ محرورین ومکرّب ومصلحش سکنجبین و روغن گل وسرکه وبدلش لادن ومغزساق گاووگوسفند وقدرشربتش ازیکمثقال تادمثقال است وچون اوراازپشم جداکرده بسوزانند جهت قروح مذاکیرواعضای عصبانی بهترین ادویّه است .

زوان : نزد اکثرشیلم است ، وموءلّف جامع بغدادی غیراودانسته وقایل است کهاودانهایست مایل بسیاهی واندك سبزی مثل ماش وکوچك وطولانی وسرش باریك ودرغلافی منحنی مثل غلاف شمشیروتلخ ومسکرقوی بلاتفریح وقسم پهن نیزمیباشد .

درسیّم گرم وخشك وباسمیّه وقوّتجاذبه وضمادش جهت بیرون آوردن پیکان وامثال اوازبدن بغایت موءثّروخوردن اوموجب سبات شدید ومصلحش ربوب حامضه و طلای اوباعسل جهت رویانیدن موی داءالثّعلب وتحلیل اورام وکماداوجهت دردسر باردمفیداست

الزّاءمع الهاء :

زهره : بفتح اوّل قرنفل شامی ودرمغرب قرنفلیّه نامند ومذکورخواهد شد ، و بلغت فارسی مراره است وبعربی برزقواطلاق میکنند دوج نیزنامند .

زهرهٔ اسیوس : اسیوس است .

زهم : اسم زبادا است وگویند زبادا اسم جانوروزهم اسم عطراواست .

زهره الحجر : جوزجندم است وگویند خزازالصّخراست .

زهرزمین : بلغت جرجان آزاددرخت است .

زهره : بضمّ الزّاء بلغت اکسیریان نحاس است ۰

زهر : اسم فارسی سمّست وبعربی اسم شکوفه است ۰

زهرة الملح : چیزیست شبیه بشوره وشورطعم و زعفرانی زنگ وتند وبد بوولدّ اع د رحینی که آب نیل طغیان کرده د رزمینهای پست بماند واز آفتاب آبها خشك گرد د زهرة الملح حاصل گرد د وما سرجویه گوید که آن شورهایست که مثل غبار برروی نمك معدنی میباشد بغایت گرم وتند وخشك ومجفّف ومحلّل قوی وجهت قروح خبیثه وآکله وتقشّرجلد ورطوبتیکه ازگوش تراود وجهت غشاوه وآثارقروح ومنع رویانیدن موی وبا روغنها جهت اعیاکه ماندگی باشد نافع وآشامیدن اوتایکدرهم با شراب ممزوج د راسهال قوی تراز نمك هندی ومدرّ عرق وباسکنجبین جهت صرع نافع ومضرّمعده وبدلش یکوزن ونیم او نمك هندیست وقسمی ازآن که مایل بسرخی ومانند دانهابهم چسبیده باشد ازجملهٔ سموم قتّاله ویکدرهم اوکشنده است وعلاج پذیرنیست ۰

زهرة النّحاس : کفیست شبیه بدانهائیکه ازریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود واوازکان مس وازمس گداخته بهم میرسد د رقوّت قریب بزنگاروآشامیدن سه قیراط اومسهل خلط غلیظ و ماءاصفرو غرغرهٔ اوباعسل جهت ورم باردلها ه ونعنعه ومری ، و باروغنها ومرهمها جهت بردن گوشت زیاد وتحلیل اورام وخشك کردن دانهٔ بواسیر وبا شراب جهت ثبورووضح سفید وقطوراود رگوش باروغنها جهت کری کهنه نافع وازسموم قتّاله است ۰

الزّاء مع الیاء :

زیره : اسم فارسی کمونست ۰

زیرهٔ رومی : اسم فارسی افتیمونست وکرویارانیزنامند ۰

زیت الاضحاوزیت فلسطینی وزیت رکابی : زیت الانفاق است ۰

زیتون الارض : مازریون سیاه است ۰

زیتون بنی اسرائیل : حجرالیهود است ·

زیت ریاح : طرابیث است ·

زیتونیّه : بلغت مصر ایمارانوطالیست وگویند اسم دروقینیونست ·

زیت الهرجان : زیت السّودانست ·

زیرقون : بلغت دمشق نوعی ازدرخت سنجد بیثمراست ·

زین : کتانست ·

زیت الشّلجم : روغن تخم شلغم است ·

زیز : صرصراست ·

زیتون الخبش وزیتون الجبلی وزیتون الکلبه : زیتون بریّست ·

زیتون الماء : زیتونیست که نزدیك آبها روید ودرجمیع افعال ضعیفتر از سایر است · وبعضی گویند زیتونیکه در آب نمك پرورده باشند مسمّی به زیتون الماء است·

زیرهٔ صحرائی : اسم فارسی کمون بریّست ·

زیرهٔ سبز : اسم فارسی کمون نبطی است ·

زینان : نانخواه است ·

زیرباج : ازاغذیهٔ ملطّفه اصحّا ومسکّن مرّة الصّفراء وحدّت اخلاط ومفرّح ومقطّع بلغم ومفتّح سدّه وموافق صاحبان جگرهای حاروتبهای نائبه وشطرالغب ومضرّامزجهٔ باردهاست ، وطریق ترتیب اوچنانکه درشفاءالاسقام مذکوراست آنستکه کوست رابقدر یکرطل ریزه کرده واگرمرغ باشد ازبندهاجد اکنند بادارچینی ونخود ومقشرورغن کنجد وآب جوشانیده ونیمرطل سرکه وربع رطل جلّاب یا شکرسفید ویك اوقیه بادام محلول در گلاب ویکدرهم گشنیزخشك ومثل اوعود وسداب وقلیلی زعفران اضافه کنند ·

زیتون : برّی وبستانی است و بستانی رادرخت بزرگتروبرگش آبدارتروسبزتر ازبرّی و بعد ازچهارسال بارمیدهد وتاهزارسال میباشد ·

رسیدهٔ اوگرم باعتدال وباقبض ونارس اوسرد وبغایت خشك وسیاه اوگرم وخشك وسریع الاستحاله بسود اوصفراومرخّی معده و مغثّی وبهترین اوسبزرسیده است که در آب نمك پرورده باشند وباطعام خورده شود نه قبل وبعد آن در اینوقت مقوّی معده ودابغ اوومشتهی وحابس طبع ومبهّی ومورث بیخوابی ولاغری ومصلحش مغزگردکان و بادام وسرکه وروغنها ۰

وگویند : مضرّشش ومداومت اومحرق اخلاط ومصلحش شیرینیهااست وضماداو جهت رفع سبوسه سروضماد نارس اوجهت سوختگی آتش وطلای دانهٔاوباپیه وآرد گندم جهت برص ناخن وبخورسیاه رسیدهٔاوبادانهٔاوجهت ربووامراض ششی نافع و برگش دردویم گرم وخشك وضمادش جهت جمره ونمله ومنع زیاده شدن اووشری ونار فارسی وغرب چشم واورام حارّه والتیام پوست سرکه منقلع شده باشد وباعسل جهت داخس وباآرد وجوبرماتحت ناف طلاکردن جهت اسهال وخائیدن اوجهت قلاع ، و ضماد پختهٔاوباآب غوره بحدّیکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده وریزانیدن او ومطبوخ اودرشراب جهت نقرس ومفاصل وبدستورمضمضهٔآب طبیخ آن جهة دندان کرم خورده نافع وحقنهٔاوجهت قروح باطنی ومقعد ورحم وعصارهٔاودرافعال مذکوره مثل برگ اوست وحمول اوجهت قطع سیلان رحم ونزف اووضماداوجهت برآمدگی حدقه وقطع ریختن مواد بچشم وتاکّل پلك نافع وبیخ درخت زیتون راباقدری برگ اوجوشانده مضمضه نمایند جهت تسکین درد سرونطولش جهت زکام وتحلیل رطوبات وبخاراتوجهة اخراج رطوبات دماغ ازبینی بغایت موثّروتعلیق بیخ اوبالخاصّیه جهت سمّ عقرب آموده است ۰

وچون شاخه‌های باریك وبرگ اوراد رکوزه کرده درکورهٔکوزه‌گری احراق نمایند پس ازکوره بیرون آورده شراب براوپاشیده باردیگراحراق کمی کنند درهمهٔافعال قوی ترازتوتیااست ، وضماد خاکستربرّی اوباسرکه جهت عرق النّساءبربالای عروق ازجانب

وحشی بقدرچها رانگشت جهت قرحه نمودن موضع ورفع علّت ازمجرّبات بیان نموده اند وموءلّف تذکره ضماد مدقوق برگ وشاخ اقسام زیتون رادراین امرمجرّب دانسته اند ، و ضماد خاکستراوباعسل وآب ثمراوجهت داءالثّعلب ودا ءالحیّه وسعفه وجوششهانافع ورطوبت شاخ تازهٔ اوکه ازسوختهٔ اوبهمرسیده شده جهت جرب وسبوسهٔ سروقروح آن نافع ونطول طبیخ همهٔ اجزای اوجهت صداع وشقیقه ودواروپاشیدن آن درخانها جهت گریزانیدن هوام ونگاهداشتن عصای چوب اوجهت قبول عامّه وقضای حوائج وبرکت موءثّراست ومضمضهٔ آب نمك که زیتون دراوخیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفیدو صمغ اودرصورت شبیه بسقمونیا ومایل بسرخیست ۰

دراوّل گرم ودردوّیم خشك ودرتقویت ذهن قویترازکند رودافع سعال مزمن و خراج بلغمی وجهت رفع رطوبت جراحات وبامرهمهاجهت رویانیدن گوشت موءثّر ، و صمغ برّی اوقویترومدرّبول وحمول اوجهت رفع احتباس حیض وضمادش باسرکه جهت جرب متقرّح وسنون اوجهت تسکین دردد ندان کرم زده مفیداست وچون زیتون رادر آبی که آهك طبیخ داده باشند بخیسانند درروزتلخی اوبرطرف میشود وبخوردانهٔ زیتون قاطع سعال وربواست ۰

زیت : بفارسی روغن زیتون گویند وآنچه اززیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیرمغشوش اوسریع الانتشاربرسطح بدن میباشد واجزای اوازیکدیگرمنقطع نمیگردد به خلاف مغشوش واین نوع دردوّیم گرم وبایبوست وقبض است وقول برطوبت او اصلی ندارد ومغسول اوکه باآب گرم بسیاربرهم زده صاف کنند بیلذع والطف است وچهارده مثقال اوبایکرطل آب گرم وماءالشّعیرمسهل قوی وجهت دردا عصاب وعرق النّساء و باشراب وآب گرم جهت مغص واخراج کرم شکم وقی کردن بااوجهت رفع سمیّت ادویّه حقنهٔ اوجهت قولنج ورمی وسدّی وردرمفاصل وعرق النّساءودردکمروبامرهمهاجهت التیام زخمهاوطلای اوجهت دردهای بارده مفیدوچون شش سال براوبگذرد زیت

عتیق نامند وگرمتر از غیر عتیق ومحلّل ومليّن طبع وبشره ومصلح ادویه ومضعف قوهٔ آن و مانع جمود اعضاء ورافع ضرر سرما واکتحالش مقوّی بصر وجهت رفع بیاض رقیق وجرب ، و سلاق نافع وجهت نزول آب قایم مقام قدح وطلاکردن گرم اومسکّن الم گزیدن عقرب و چون روغن تازهٔ زیتون را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میشود وقدر شربتش تا هفت مثقال است .

زیت الانفاق : روغن زیتون نارسیده است اومعتدل قابض است ، وگویند : در آخر اوّل سرد ودر اوّل خشك است مسخّن بدن ومدرّ ومفتّت حصاه وموافق معده ومقوّی لثه ودندان ومانع ادرار عرق وصاف کنندهٔ اخلاط ومفتّح سدد وقاطع عفونت ومقوّی اعضا ومغسول اوموافق درد اعصاب ومواد حارّه ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار است و روغن زیتون برّی قائم مقام روغن گل سرخ ورادع ومبرّد ومانع عرق وحافظ سیاهی موی وانتشار او و مقوّی دندان متحرّك ومانع سیلان رطوبات لهات وقاطع خون لثه است وجمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند ومخصوص نوعی ندانسته وهرچند کهنه‌تر شود قویترشود ، وآنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان دانسته‌اند .

وبعضی قایلند که تا چهار هزار سال میماند وگویند چون بیست و دو درهم اورا با مثل او عسل وثلثان اوکندرو روغن شونیز بالمناصفه درحمّام سه روز بنوشند وآب سرد در آنروز نخورند از جمیع دردهای بارده وخدر وفالج وامثال اونجات یابند وپیران صد ساله را هیجان شهوت شود ومجرّب دانسته‌اند و روغنی که اززیتون متعفّن گیرند مولّد خلط فاسد وبسیار منجر ومولّد حکّه ومصلحش شربت بنفشه است وچون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد وتجدید آب بدستور اوّل نمایند تا شصت بار وبعد از آنکه آب سوخته شود چندان بجوشانند که بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان ودر او اسرار عجیبه است .

زیناد : ثفل روغن زیتونست که اورا در ظرف مس بحدّ غلظه بجوشانند وبعد از آن بیفشارند .

دردوّیم گرم ودرافعال قویترازحضیض وضمادش جهت دردمفاصل وعرق النساء ونقرس واستسقاء والتیام زخمهای بدن لاغروباشراب وباماءالعسل جهت دردندان وبانقیع ترمس جهت جرب دواب نافع وهرچند کهنه شود درافعال قویتر ودرابدان مرطوبین مولّد قروح است ۰

زیت السّودان : روغن ثمریست مثل بادام کوچکی ولوزالبریزنامند واز درخت خارناك بهم میرسد وخارمذکوررا دواب میخورند ودرعراق تنگس نامند وبادام کوهی نیزنامند وبطعم روغن شیرین خوشبواست ۰

دردوّیم گرم ودراوّل تروگویند خشك است ، ومولّدخون صالح وملطّف اخلاط وجهت امراض سوداوی وبارده مثل جنون ووسواس وفالج وخدرواد رارفضلات وتفتیح سدد واورام بارده نافع است ۰ وموٴلّف اختیارات بدیعی غیرروغن لوزالبرپردانسته است ۰

زیت الشّلجم : بلغت صعید مصر روغن افنیقطس است ۰

زیت الجبل : بلغت نواحی مصراسم نفط است ۰

زیبق : بفارسی سیماب وجیوه نامند ازجمله فلزّات ومعدنیست شبیه به نقرهٔ گداخته وازکدازسنگهای سرخ شنجرفی بهم میرسد ودربعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم واقلیم هفتم قطرانی است که ازخاك متکوّن میگرد ودرغیرظروف شیشه وسرب و قلعی وجلد سگ آبی وطلاونقره معدوم میشود ۰

وردوّیم سرد ودرسیّم تروباحدّت وقبض واستنشاق دودمحرق اومورث فالج و بطلان سامعه وزردی رخساروموجب فساد قوتهای دماغی وگریزانیدن هوام وطلای کشتهٔ اوباتخم خربزه وبابادام تلخ جهت جرب وحکّه ورفع جمیع آثاروآکله وسعفهٔ رطبه وقروح سایله ورفع قملّ مجرّب وباکندروراثیانج وموم و روغن زیتون جهت دانهای آتشك ازمجرّباتست وبدستوردهمین ادویّه همین اثرداردبشرطیکه بحلق وبینی و گوش

نرسد ودریکهفته سه باربخورکنند وغذاهای نمکدار و غیرلطیف نخورند وبعد ازتنقیه‌ء ود دهند وچون زیبق راکشته بریسمانی مالیده برگردن به بندند مانع تکوّن قمل گردد و ضماد غیرمقتول اونیزجهت خشك کردن دانهٔ آتشك وقروح مجرّبست وخاك زیبق که در ظرف آن بهم میرسد درجمیع آثارمثل مقتول اوست ودرسمیّت مانند آن وآشامیدن غیر مقتول اوبی سمیّت وبسرعت ازامعاء دفع میشود وبامغص ودرد قوی وچون ناکشتهٔ اورادر هرسال هرچند روزود رهرروز بقدرحبّهٔ تایکدانگ بنوشند وبتدریج زیاد کنند وگوشت آب بعد ازآن بخورند باعث مغص نمیشود وجهت حفظ صحّت وتقویت باه وهاضمه‌وقوّت بنیه بیعدیل است ۰

وقدرشربت غیرمقتول تادودرهم وبدلش رصاص محلولست ومصّعد اوبسیارگرم و باحدّت وازسموم قتّاله ومحرق خلط ومحلّل قوّتهاومقطّع است وطریق تصعید درد ستور اوّل مذکوراست وچون غیرمقتول اورابانقرهٔ خالص حلّ نموده برمس بمالند وبآتش برند مس رامفضّض گردانند وطریق عمل درد ستورات مذکوراست ۰

عقد سیماب ازجهت سرعت انزال نظیرندارد ، پنجمثقال زیبق راباقدری سرکه کهنه درهاون آهن ریخته بادسته آبگینه یاآهن آنقدربسایندکه کشته گردد بعد سه مثقال نمك سوده داخل نمایندوقهوه جوش آهن رابرآتش نهندوسه مثقال روفای سوخته راصلابه کرده اندك اندك بخوردادده بآبگینه یاآهن برهم زنند تاملقمه‌شود بعدآنرابوسکه متقالی بیالایندوآنچه درکرباس بماندآنقدربشویندکه تمام پاك شود پس آنراگلوله کرده میان آنراسوراخ کرده ریسمانی درآن بگذارندودرمیان آب لیمو اندازدویکشب بگذاردتامحکم شودمثل سنگ بعدآنرادرروغن تازه بجوشانندودرمحلّ حاجت دردهن نگاهدارند ۰

نوعی دیگرازحبّ سیماب که آنراکفکه خوانند بگیرندقدری قلعی وبوته بسازند وسرپوش نیرازقلعی بسازندوپنجمثقال یابیشترسیماب رادرمیان بوته‌بریزندودیگی از

سفال پرازروغن تازه کرده بوته رادرمیان روغن نهند چنانکه بگذرد وسرد یك رابسرپوش استوارکنند ، چنانکه بخارازوی بیرون نرود وبآتش نرم بجوشانند تاروغن برطرف شود وچون معلوم شود که روغن رفته بآهستگی فروگیرند وبگذارند تادیك سرد شود اورا ازمیان بوته بیرون آورده بدست بمالند تاسخت شود همین خاصّیت بخشد . واللّه اعلم بالصّواب .

حرف السّین مع الألف:

سارج : بهندی برهین نامند ، برگیست بیساق وگل ودرآبهای ایستادهٔ بلاد هند میروید وبرگش شبیه ببرگ گردکان ومایل بسیاهی وگویاغبار برآن نشسته وخوشبوو بیخین وبیخطوط وگویند درغیربلاد هندنیز بهم میرسد ، وقوّتش تاسی سال باقی است .

درسیّم گرم دردوّیم خشك ومدرّبول وحیض وشیرو عرق ومصلح حال معده ،و مقوّی احشاءواعضاءوحافظ ارواح واخلاط ومفرّح ومفتح ومسمّن ومحلّل رياح امعاءو جهت سیلان آب دهن و بد بوئی آن که ازشرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و وحشت ودردجگر مزمن و عسرولادت ومشیمه ووجع فوأد وتقویت حواسّ ویرقان واستسقا وسپرز وحصاه ومنع داخس وجمیع امراض مقعد ورحم ودراکحال جهت بیاض وسلاق وظلمت بصروناخنه نافع ونگاهداشتن اودرزیرزبان جهت لکنت زبان مفید وطلای اوبا سرکه جهت احتباس حیض وشیر ورفع بد بوئی زیربغل وکنج ران وتضمید کوبیده مطبوخ اودرشراب جهت تحلیل ورم اجفان وگذاشتن اودرمیان اقمشه وجامه جهت منع کرم زدن اوموءثّرومضرّ ریه ومصلحش مصطکی ومضرّمثانه ومصلح اوشربت به وقدرشربتش تا یکمثقال وبدلش دووزن سنبل هندیست .

ساج : درختیست هندی واهل هند ساکوته نامند بقدرد رخت چناروسرخ رنگ وصلب ومایل بسیاهی وکثیرالورق وخوشبووثمرش بقدرفوفل ومستطیل .وموءلّف تذکره

اورافند ق هند ی د انسته ۰

چوب اود رسیّم سرد وخشك وبااند ك حرارتی وضماد سائیدهٔ اوباآب سرد جهت د رد سرحارّ و اورام حارّه وخورد ن ونشارهٔ اومسکن تشنگی والتهاب معدهوباماءالعسل جهت اخراج کرم‌شکم قویّ الا ثراست وطلای محرق اوکه بعد ازاحراق د رآب مامیثا ، و امثال آن انداخته وسائیده باشند جهت ورم اجفان وتقویت بصروحد قه نافع ۰

وقد رشربتش ازیکمثقال تا سه مثقال ومضرّجگرومصلحش عنّاب است و روغن‌ثمراو غلیظ وخوشبووجهت د رازکرد ن موی ورفع خارش بد ن مفید است وچون نافهٔ‌مشك‌رادر آن گذارند حافظ بوی آن و وزن آنرازیاده میسازد ۰

ساداوران : معرّب ازسیاه دارانست بمعنی سیاهی د رختان چه‌دار بلغت فرس د رختیست وبعربی سواد الحکّام نامند بجهت آنکه قسمی ازمداد ازآن ترتیب د هند وسواد القضاه که صاحب اختیارات ذکرکرده است اسم عفص است وآنچه‌گفته که د رخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی وبرّاق وشبیه بشبه وبااند ك تلخی ود رجوف د رختان هند وبلاد حوالی اوبهم میرسد ومخصوص آن بلاد است ۰

وموٴلّف تذکره آنچه ازد رخت نارجیل بهم میرسد بهترد انسته‌است ود ردّ یم سرد وخشك وبااند ك حرارت محلّله ورادع اورام حارّه وباآب بارتنگ قاطع نزف الدّم همهٔ‌اعضاءاست شرباوضماد اوحابس اسهال د موی والتیام د هند هٔ‌زخمهااست و با سرکه جهت ورم قضیب وانثیان وباشراب جهت اورام بارده وباروغن مورد جهت منع ریختن موی موٴثّروبغایت مسوّد است وفرزجهٔ‌اوباسرکه وحقنهٔ‌اوبی سرکه جهت قطع خون حیض وتقویت رحم ورفع اسهال نافع ومداومت خورد ن اومولّد سود اومصلحش‌شکر وقد رشربتش یکمثقال وبدلش د ووزن اومورد است ۰

سالامندرا : اسم یونانی نوعی ازعضابه وآن حیوانیست شبیه بمارود ست و پا دارد ود ستهاکوتاه وبطیء الحرکه وابلق اززرد ی وسیاهی ود نبالش کوتاموبترکی ئیلان اغوویرن گویند وآتش د رآن تأثیرنمیکند واگرد رتنورآتش اند ازند افسرد ه کند ویکمثقال او ازسموم قتّاله وبغایت گرم وخشك ومعفّن ومقرّح جلد وتد هین روغن که د رآن مهرّا پختــه باشند سترند ه موی وقرحه کنند ه عضواست وچون د ست وپای آنرا قطع کرد ه واحشای او رااخراج نمود ه د رعسل اوراچند روزبگذ ازند عسل مزبورجهت د رد مفاصل واورام بــارد ه نافع وخوردن اوقتّاله وفاد زهراوتخم سنگ پشت است ۰

سام ابرص : اسم وزغهٔ بریّست و وزغه بلد ی مسمّی بچلباسه است واوکوچکتر از چلباسه وشبیه بحرد ون وبانقطهای سیاه وبسیّه چلباسه نیست وملاقات خون اوبربدن مورث برص است ۰

د رسیّم گرم وخشك وضماد کوبید ه اوبراعضاجاذب پیکان وخارورافع ثالیل وتضمید خشك اوبرد ندان کرم زد ه مسکّن الم وچون شکافته برموضع گزید ه عقرب بگذ ارند د رد را ساکن کند وطلای خشك اوباروغن زیتون جهت رویانید ن موی ورفع احتباس بول وقطور زبل وخون وبول اود راحلیل بااند ك مشك جهت رفع فتق بسیارمؤثّراست وهمچنیــن جلوس د رطبیخ اوهمین اثرد ارد وخوردن اومورث سلّ وامراض ریه ومصلحش شــربت ریباس وامثال آنست ۰

سامان : اسم فارسی نوعی ازبرد یست بسیارنرم وباریك ومایل بزرد ی و از او حصیرترتیب مید هند سرد وخشك وجلوس براوباعث فرح وجهت رفع بواسیروسوختهٔ او قاطع نزف الدّم ۰

سابیرح : معرّب ازفارسی واسم بیروح است ۰

ساسالیوس وسالیوس : سیسالیوسست اسم یونانی کرفس است ۰

ساوس : اسم یونانی هند بااست ۰

ساطیریاوساطوریون : اسم یونانی حصبه الثّعلب است ·

ساق الحمام : بلغت مصررعی الحمام وانطاکی گویدآن نارقیصراست ·

ساغیین وساغوفیون : اسم یونانی سکبینج است ·

سافروس : اسم یونانی فیروزجست ·

ساروا : اسم یونانی عصابه‌است ·

ساطریوس: اسم یونانی جدواروبمعنی مخلص الارواحست ·

ساریقون : اسم یونانی شیح است ·

ساری: اسم هندی حبّ النّسیل است ·

سالیطس : اسم یونانی حجرالقمراست ·

ساسم : آبنوس وگویند نانخواه‌است ·

ساتاحورا : اسم یونانی بادآوردست ·

سالس اغریون : اسم یونانی کبیکج است ·

ساتهل : اسم هندی صعتراست ·

سارا : اسم فارسی زر زوراست ·

ساس: اسم فارسی فسافس است ·

ساکونه : اسم هندی سازجست ·

سارسل : اسم هندی قنفذاست ·

ساکرکون : اسم هندی حجرالبهت ·

سانیب: اسم هندی حیّه‌است ·

سالیکا : اسم هندی کندراست ·

سپستان : لغت فارسی است وبعربی دنق نامند ثمردرختیست زیاده بقدر قامتی ساق اومایل بسفیدی وبرگش مدوّروبزرگ وبارش درخوشه ودراوّل زرد و بعد

ازخشکی سیاه میشود ، ودرحرارت وبرودت معتدل ودراوّل ترومسهل محرورالمزاج و موادّ سودا وی ومزلق ومليّن سینه وحلق ومسکّن حدّت صفراو عطش وقلیل الغذا ومقوّی امعاءوجهت حرقه البول وسرفهٔحارّه یابسه واخراج کرم معده وخشونت صوت وگرفتگی آوازوسحج که ازدوای تند بهمرسیده باشد واصلاح اذیّت ادویّه مسهله وتبهای حارّه وبلغم شورنافع وضماد مطبوخ اودرد وشاب خرماجهت گشودن دملّ آزموده است .

وقدرشربتش ازسی عدد تابیست مثقال ومضعف معده وگویند مضرّجگراست و مصلحش درمبرودین گل سرخ ودرغیراو عنّابست وبدلش خطمی .

السّین مع الباء :

سبج : بفارسی شبه وشوق گویند ، سنگیست سیاه وبرّاق وزود شکن وسبك و دردویم سردودرسیّم خشك وخوردن اوجهت خفقان وگشودن سدّه وریزانیدن حصله وتقویت معده ویکدانك اوباشراب مقوّی دل واکتحال محرق اوباعسل جهت جلای بصروتقویت چشم بغایت نافع وپیوسته دراونگاه کردن مانع نزول آب ومقوّی باصره ــ مشایخ ونگاهداشتن اوجهت رفع چشم بد وتعلیق اوبرسررافع درد سرومضرّ سپرز ، و مصلحش آب انجیروچون سطوررقیقهٔچند برصفحهٔاوازسورهٔلم یکن نوشته صاحب لقوه پیوسته دراونگاه کند ودرغیراونظرنکند درآنروز لقوهٔاورفع میشود وازمجرّبات شمرده اند ونگاهداشتن قطعهٔاوکه بقدریکمثقال باشد جهت رفع نزع ووحشت آزموده است .

سبع : اسم جمیع حیوانات درنّده است .

سبع الارض : پرسیاوشانست .

سبع الشّعرا : افتیمونست .

سبسیان : آزادرختست .

سبوس گندم : اسم فارسی نخالهاست .

سبزقبا : بلغت اصفهان شقراق است .

سب : اسم فارسی صدف است .

السّین مع الباء :

سپاری : اسم هندی فوفل است ۰

سپلکی : اسم هندی وزغها ست ۰

اسپرغم : اسم فارسی شاهسفرم است ۰

ستوا: بتاءبعد ازسین اسم هندی قسمی ازبیش است ۰

السّین مع التّاء :

ستاوری : اسم هندی بوزیدانست ۰

السّین مع الجیم :

سجلاط : اسم یاسمین است ۰

سجوس : بلغت رومی اذخراست ۰

سجیلس: بلغت یونانی اذخراست ۰

السّین مع الحاء :

سحاب: بلغت اکسیریان زیبق است ۰

سحاب البحر : اسفنج است ۰

سحوریون : اسل است ۰

السیّن مع الخاء :

سخر : بخای معجمه گیاهیست شبیه باذخروپرشاخ وتلخ وبد بود رسیّم گرم و خشك ومقوّی معدهٔ بارده ومفتح سدهٔ جگروها ضم وقاطع بلغم لزج ومحلّل ریاح وجهت صرع وسکته وفالج نافع ومضرّمحرورین ومصلحش ربوب ترش وقد رشربتش یکمثقال وبدلش یکوزن ونیم اواذخراست ۰

سخوفس وسخینوس : اذخراست ۰

سخیره : اسم زاج احمر است ·

سخاوس : اسم سریانی اسطوخودوس است ·

سخینس : اسم یونانی درخت مصطکی است ·

سخینا : اسم یونانی مصطکی است ·

سخاله : آنچه از فلّزات بسوهان جدا کنند وآنچه در حین کوفتن ازوریزد ·

السّین مع الدّال :

سدر : بفارسی کنار گویند ومراد ازین اسم برگ سائیدهٔ اوست برّی اوبرخار ، و ضال نامند وبستانی کم خاروثمرش بزرگتر ولذیذ تر است وثمرش شبیه بسنجد وخوشبوو شیرین وبااندك ترشی وزرد وسرخ میباشد ·

نشارهٔ چوب اود رآخر اوّل سرد ود رآخر وّیم خشك وقاطع نزف الدّم ورافع قرحهٔ امعاء واسهالی که ازضعف معده باشد ورافع استسقاء وسپرزوحقنهٔ اوبد ستور جهت جراحت امعاء وذرورش جهت زخمها نافع ·

وقدرشربتش تا هفت درهم است وبرگ او جهت زخمها وتنقیهٔ چرك بدن وتقویهٔ موی ومنع سقوط آن وتقویت اعصاب وطرد هوام وضماد اوبا شراب وبعضی در اوّل گرم دانسته‌اند ونارسیدهٔ ترش اوقابض ولزج ومسهل بعصرورسیدهٔ اوقلیل الغذاء و دیر هضم وصباح الکیموس ونیم رطل آب اومسهل صفرای معده وامعاء ومطفی حرارهٔ غریبه وخوردن ترش اومانع صعود بخارات بدماغ ورافع صفراوتشنگی وآب شیرین اومفتّح سدّه وکشندهٔ کرم معده وامعاء ومضرّمبرودین ومصلحش گلقند است ود رمزاج محرور سکنجبین وثمرخشك اوقوی القبض وآرد اوکه سویق النّبق نامند جهت اسهال مراری وقرحه امعاء نافع وضماد شکوفهٔ اود رحمام جهت رفع شری مجرّب ود انهٔ اوبغایت قابض وضماد کوبیده اوجهت شکستگی اعضاء وتقویت آن مجرّب وطلای مطبوخ اوبحدّ یکه غلیظ گردد جهت سستی اعصاب وعضلات وسرعت حرکت اطفال موثّروچون دانهٔ نبق رابگلاب آغشته زرع

نمایند از برگ یا را بوی گل آید ، و چون به عسل آلوده باشند ثمرش شیرین شود ·

سداب : بیونانی فیجن ودرتنکابن ودیلم بیم نامند ، بستانی او از درخت انار کوچکتر و برشاخ وبرگش ریزه وبد بو وبسیار سبزوگویاغباری براونشسته وگلش زرد ·

ودرسیّم گرم وخشك وتازهٔ او را خشکی کمتر و برگ و عصارهٔ او مدرّ بول وحیض ، و مجفّف منی ومسقط جنین وقاطع باه ومفتّح سدد ومحلّل ریاح وباتریاقیه وجهت سپرز و یرقان وقولنج ریحی وامراض مقعد وسینه ورحم وحصاه وبواسیر وآشامیدن او که با شبت خشك جوشانیده باشند جهت تسکین مغص ودرد پهلو وسینه وتنگی نفس وسرفهٔ مزمن و ورم حارّ ریه و عرق النّساء ومفاصل ولرزتبهای بارده وچون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم معده وطبیخ او در شراب جهت استسقاء لحمی وخوردن او با نمك جهة حدّة بصروخائیدن او را فع بوی پیازوسیروقد رقلیل او مقوّی هاضمه ومشهّی وباانجیروگردکان جهت سموم مشروبه وسموم هوام ومداومت او هرروزبقدر یکدرهم جهت ازالهٔ فالج ورعشه وتشنّج مجرّب وتخم او نیز همین اثر دارد وآب طبیخ او بقدر سه اوقیه بادوا وقیه عسل جهة فواق مجرّب ·

وچون داخل نبیده ها کنند باعث خوشبوئی او وشدّت اسکار ورفع ضرر او میگردد و مورث صداع وثقل سر ومصلحش انار میخوش وبه شیرینست وآشامیدن تخم او به قدر هجده قیراط با شراب جهت رفع مضرّت ادویّهٔ قتّاله ونیم درهم او جهت عرق النّساء و دودرهم او جهت ازالهٔ درد گزیدن عقرب ورتیلا مجرّب وبدستور جهت گزیدن سگ دیوانه مفید ومانع حمل وحقنه طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهت نفخ امعاء ونفخ رحم وضماد او محلّل خنازیرو باعسل جهت درد اختناق رحم ومفاصل وضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت عسر بول وباانجیر جهت استسقای لحمی وبتنهائی جهت تهیّج مجرّب وباسرکه جهت رعاف ، وباورق الغار جهت ورم انثیان وباموم وروغن مورد جهة ثبور وبانطرون جهت بهق سفید وجمیع اقسام ثالیل وباشبت و عسل جهت قوبا وباسرکه

وسفید اب و روغن گلسرخ جهت حمره ونمله وقروح رطبهٔ سرنافع وباخود داشتن اوبجهت گریختن حیوانات موذی صاحب شامّه وقطور عصارهٔ اوکه در پوست انارکرم کرده باشند جهت دردگوش واکتحال اوباآب رازیانه وعسل جهت ضعف باصره وسعوط عصارهٔ او جهت امّ الصبّیان اطفال نافع ومداومت خوردن اومضعف باصره ومصدّع ومحرق اخلاط ومنی ومصلحش سکنجبین وانیسون ٠

وقدرشربتش تاسه مثقال وبدلش صعتراست ، وصمغ بستانی وبرّی سداب به غایت گرم وخشك وغیرثافسیاست وجهت قرحهٔ چشم وتخلیل خنازیروبرص وفرزجهٔ اوبه قدری یکدانگ جهت اخراج جنین ومشیمه مجرّبست وگویند بوئیدن برّی اوباعث رعاف قوّی قتال است و روغن سداب که یکجزواوراباچهارجزو آب وبیخ جزو روغن زیتون ــ بجوشانند تاروغن بماند جهت برودت کرده ومثانه ودردکمرورحم واسترخاءودرد پهلوو تحلیل ریاح ورفع لرزوگرانی سامعه وخوردن اوبقدرنصف اوقیه درحمّام جهت رعشه مجرّب وحقنهٔ اوجهت مغص وقولنج ریحی وخلطی نافع است ٠

سداب برّی : برگش باریکتروشاخش کمتروتند ترازبستانی ودرچهارم گرم و خشك وبسموم اقرب وچهاردرهم اوکشنده ترازدفلی است وازملاقات مطبوخ اودست ورم میکند وعصارهٔ اوراچون برآهن وآبگینه بمالند مانع زنگ اومیشود وچون اوراد رمکان گوسفندان ومرغان بریزند حیوان موذی مقاربت آن موضع نکند وضماد پوست نبات او با شراب جهت داءالثّعلب نافع وچون برگ اوراکوبیده ضماد نمایند موجب جذب موادّ و احراق وموت آن عضو میگردد ٠

سدی : بستیباج است ٠

سدوس : نیلجست ٠

سداب اغریا : اسم سریانی فراسیون است ٠

السّین مع الرّاء :

سرخس : اسم فارسی است وبیونانی بطارس نامند ودرتنکابن ودیلم چماز گویند وآن بیخیست سیاه مایل بسرخی وپرگره وپرازریشهای باریك وبیساق وبیشمرو بیگل وشاخ ازآن بیخ میروید بقدر زرعی وکمتر ازآن وبرگهای اوبازواید وخشوثه ونزدیك به هم بشکل پرهائی کهدربال مرغان میباشد ونوع مادهٔ اوبیشاخ ومنحصرد ریگ برگ مرتفع دردویم گرم ودراوّل خشك ومجفّف بیلذع وجالی ومفتّح ورافع قملّ ومسقط جنین ، و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصاباخربق سیاه وسقمونیاوعسل وشراب وامثال او و مفرّح ورافع بخارسود اوی ومحلّل نفخ وتاچهارسال قوّتش باقیست وجهت خفقان عسر العلاج وجراحت گرده ومثانه نافع وآشامیدن یکمثقال اوباسه عدد زردهٔ تخم نیمبرشت سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضاءوسقطه وضربه بغایت مفید وچون ازنوع نراوشش رطل تازهٔ نازك رابقدرباقلی ریزه کرده دردوازده رطل عسل بجوشانند تامهرّا شود و باعسل یکسان گردد وهر روز چهارده مثقال بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرّب وذرورش جهت جراحات رطبه عسرالعلاج بغایت آزموده است وبرگ تازهٔ اوملیّن طبع وچون چند روزبیاشامند موادّ منتنه چشم رابپلك دفع میکند وضمادش برعضوی موجب اخراج فضول وچون باحنابرسرطلاکنند درمنع نزول آب مجرّب دانستهاند وچون در خانه برگ اورافرش کنند یاآب طبیخ اورابپاشند کیك رابرطرف میکند ومضرّریه ومصلحش شیح ارمنی وقدرشربتش تادومثقال وبدلش قنبیل است .

سرنج : ازقلعی سوخته وسفیداب سوخته بهم میرسد وشبیه بشنجرف وازآن کم رنگتراست ، وطریق خالص اودردستورات مذکوراست ، سردی اوکمترازسفیداب وخشکی اوزیاده است وازسموم قتّاله وطلای اوباروغن گلسرخ وروغن زیتون جهت ــ رویانیدن گوشت ورفع ورم زخمهاوتنقیهٔ چرك آن وبردن گوشت زیاد وگوشت مرده وقطع بدبوئی زخم وسوختگی آتش وبازداشتن سیلان خون وحقنهٔ اوباآب بارتنگ جهت

قرحهٔ امعاء مفید است ۰

سرو : درخت معروفست ، وشبیه بخور رومی در اوّل گرم ودر سیّم خشك وثمر او گرمتر از سایر اجزا وصمغ او گرمتر از ثمر وتند ورطوبت سائله او ضعیف تر از قطران درخت شیرین است ونشارهٔ او جهت منع سیلان فضول وبا مرّصاف جهت تقویت مثانه ورفع بول در فراش وآشامیدن دو مثقال از برگ سائیدهٔ او با نیم مثقال مرصاف جهت تقویت مثانه وعسر بول مفید ومضرّریه ومصلحش کتیرا ومحرق مغسول او جهت سوختگی آتش وغیر مغسول او جهت جراحات رطبه وعصارهٔ ثمر تازهٔ او جهت بواسیر الأنف وضماد پختهٔ او در سرکه که با ترس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق وسفیدی ناخن وبا ادویهٔ مناسبه وتبهائی جهة عتق والتیام جراحات وتقویت اعضای سست وقطع نزف الدّم وتجفیف زخمها وتحلیل اورام ورفع اعیا وبا آرد جو وآب نیمه جمره ونمله وسوختگی آتش وغرغرهٔ طبیخ او جهت دردندان وقروح لثه واسترخای اووبخور او جهت گریزانیدن هوام خصوصا پشه ولعوق او باعسل جهة سرفهٔ کهنه مجرّب ومقوّی معده است ۰

آشامیدن او با شراب جهت قطع نزف الدّم وقرحهٔ امعاء ومنع انصباب فضلات به معده ورفع نفس الانتصاب وذرور صمغش جهت رفع بواسیر مقعد وبواسیر الأنف وباگلنار جهت قروح رطبه وخائیدن او جهت رفع سیلان آب دهن نافع وچون ثمر وبرگ او را با آمله وآب وسرکه طبخ نمایند تا مهرآ شود پس با روغن کنجد بجوشانند وثفل او را بر موی ضماد نمایند وروغن را طلا کنند جهت سیاه کردن ودرازکردن وحفظ سقوط او مجرّب وتضمید او بلوم وروغن زیتون جهت تقویت معده نافع وبدلش مثل انزروت سرخ ونصف او پوست انار است ۰

سرطان نهری : بفارسی خرچنگ نامند در دو قسم سرد ونروباجذب وتحلیل وبهترین او قسم مادّه است وعلامتش آنکه چون سوزن بر پشت او فروکنند آب سفیدی ظاهر گردد ومبهی محرورین وکثیر الغذا وبطیء الهضم سه وقیه از طبیخ او با کرفس ورازیانهٔ

مفتّت حصاه ومدرّحیض وفضلات ومسحوق اوبابادروج جهت سمّ عقرب وباشراب جهت عسرالبول وباشیرالاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و غرغرهٔ شیرهٔ کوبیده‌ٔ اوبقدریك‌سکرحه جهت خناق ودردلوزتین سریع الاثروضمادتازهٔ کوبیده‌ٔ اوجهت جذب سموم وتسکین الم گزیدن عقرب واخراج پیکان وخارازاعضاءوتحلیل اورام حارّه نافع وتعلیق چشمهای اوجهت تب غبّ وتعلیق پایهای اوبردرخت میوه دارجهت حفظ سقوط آن ومطبوخ‌دو سه عدد آن کهاطراف اوراقطع کرده وجوف اوراباآب وخاکسترخاك ونمك شسته وبه آب صاف تطهیرنموده باشند وباجومقشرطّبخ داده بنوشند جهت سلّ ودقّ ویبوست اعضاء وهزال مفرط حارمجرّب وبدستورمحرق وباصمغ‌عربی وادویهٔ‌مناسبه همین اثرداردو جهت بواسیربغایت نافع است وضمادمحرق اوجهت سرطان پستان آزموده وچون چندعدد آنرازنده دردیك مس بی قلعی بسوزانند تاخاکسترشود هر روزیك ملعقه را بانه وقیه‌آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرّبست وباید برموضع زخم‌مرهمی ازروغن زیتون وسرکه وجاوشیرگذاشته وهرگاه مدّتی ازگزیدن سگ دیوانه‌گذشته باشد بقدردملعقه هرروزبدهند وگویند شرط احراق اوجهت این امروقتیست که‌آفتاب ، در اسد باشد ویامقابله قمرنباشد وشعرای یمانی طلوع‌نموده باشد .

وبدستورهرگاه یکجزومحرق مذکورونیم جزوبطاناوعشرجزوکندراضافه نموده سه روزوزیاده ازآن هر روز سه مثقال باآب سرد بنوشند رفع اذیّت سگ دیوانه گزیده‌نماید وسورچون دومثقال خاکستراورابایکمثقال ونیم خبطیاناباشراب بنوشند همین اثرداردوضمادخاکستراورابا‌عسل که باهم طبخ داده باشند البتّه شقاق پاومقعدوشفافی که‌از سرمابهمرسیده باشدوشقاق مادهٔ‌سرطان نافع.

وگویند مضرّمثانه‌است ، ومصلحش گل فرسی وگل مختوم وقدرشربتش ازسوختهٔ اوتاسه مثقال وازخام وپختهٔ‌اوتاپنجمثقال .

سرطان بحری : خرچنگ دریائی وآن دوقسم است : یکی آنکه چون ازآب

برآرند متحجّرشود و آن سنگی است ، بقدرسرطان نهری وازآن کوچکتروصدفی و نرم ·

ودردوّیم سرد وخشك وسوختهٔ اوراجلاوتلطیف بیشتروجهت رطوبات کهازطبقات چشم ریزه نافع ومقوّی عضلات وجهت ناخنه وسلاق ودمعهٔ قطع نزف الدّم جراحت و سنون اوجهت جلای دندان وطلای اوجهت کلف ونمش مفید است ·

وقسم دیگرشبیه بسرطان نهری نیست بغایت سفید وشبیه بخلد است دربلاد یم وتنکاروا وراقد رصلب نصب نموده صید ماهی رابآن میکنند سرد وترمحرق او درخواصّ ضعیفتر ازقسم اولّ وخوردن اوکشنده است ·

سراج القطرب : هرگیاهی که درشب درخشد باین اسم نامند وقطرب اسمی است شامل کرم شب تاب وشامل حیوانی بقدرمگس که برروی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل اوافلینوس وبخیله است واخیربلغت مغزلی نباتیست کثیرالوجود ، در میان کتان گلش سرخ وبیخش بقدرگردکان ومأکول بعضی مردم است ، واوافلینوس مذکورشد ·

ومؤلّف مالا یسع گوید : ازمطلق این اسم مراد بیروج الصّنم است ·

سرکهٔ هندوی : کانجی است ومذکورخواهد شد ·

سرمق : معرّب ازسرمج فارسی وآن قطف است ·

سرد : بدال اسم فارسی کرفس است ·

سراج القطب : حباحب است ·

سرطراط : فالوذجست ·

سردوله : اسم اندلسی تخم جوزرومیست ·

سراج القطریل : نباتیست که تاخشك نشده باشد درشب درخشنده است · و گویند بیروج الصّنم است وگویند اسم مشترك است مثل سراج القطرب ·

سرسا : داثلق است ۰

سراد : خلالست ۰

سراج الظّلام : کندش است ۰

سرانیون : اسم یونانی اسطاریونست ۰

سربیون : اسم یونانی پرسیاوشانست ۰

سرخینوس : اسم یونانی شیطرج است ۰

سروجبلی : عرعراست ۰

سرحان : ذئب است ۰

سریقون : زنجفرمحرق است ۰

سرچه : اسم ترکی عصفوراست ۰

سردین : بدال بعد ازراء سماریس است ۰

سرخ مرز : اسم فارسی اذان الغزاست ۰

سرکه شیرین : اسم شیرمتهاست ۰

سرمه : اسم فارسی اثمداست ۰

سرگین گاو : اسم فارسی خثاءالبقراست ۰

سرگین : اسم فارسی زبل است ۰

سراویل الظّللول : اسم اخبرلبلاب کبیراست ۰

سرگین سوسمار : اسم فارسی بعرالضّب است ۰

سرگین خروس : اسم فارسی خرءالدّیك است ۰

سرب سوخته : اسم فارسی اباراست ۰

سریش : اسم فارسی اشراس است ۰

سریشماهی : اسم فارسی غری السمکهاست ۰

سرکه : اسم فارسی خلّ است ·

سریشم : پوست حیوانات غری الجلود است ·

سرم : لغت شیرازی وآن فشاغ است ·

سربلی : اسم هندی حب النیل است ·

سرش : اسم هندی لحیه الثبس است ·

سرکی راك : اسم هندی عنب است ·

سرسون : اسم هندی خردل ابیض است ·

سرا : اسم هندی خمراست ·

سرما : اسم هندی اثمد است ·سرماشق : اسم ترکی اشق است ·

السّین مع الزّاء :

سزما : بزاءمعجمه اسم نبیذ الخطهاست نزد اهل بغداد ·

السّین مع السّین : وسین مع الفاء :

سسالی : معرّب ازسلی سالیوس یونانیست ·

سسی : اسم هندی ارنب است ·

سفراس : بلغت فرنگی اسم چوبیست که بجای چوب چینی در علّت انشك ، و غیره استعمال میکنند ظاهراچوب صنوبراست چه موٴلّف تذکره چوب صنوبررانایب مناب چوب چینی بیان نموده است حقیرمشاهدهٔ آن نموده وفرقی نیافته است ·

سطروینون : بیونانی اسم نباتیست که اکثر در گندم زار میروید وباگندم می‌رسد مابین شجروگیاه ساقش باریك وپرارهّ وبیشاخ وبرگش بقدر انگشت ابهام مابین استداره وطول وبرسربرگهاآویخته وازیکدیگرمتباعد ، در رنگ شبیه ببرگ کلم ودرآخرساق — شعبهای ریزه وبجای ثمرقبهابرآن شعب وسفید صنوبری وگلش سفید وزرد وبیخش دراز وسفید وبااندك تلخی وخوشبوئی وتند ومعطّش واو غیرکندش است وتخمش مثل زیره

د رآخرسیّم گرم وخشك وبیخش قویترازسایراجزاءومستعمل است بغایت جالی و تند ومدّ رحیض وقاتل جنین ومحلّل قوی وجامه بازشسته میشود وآشامیدن آن باعسل مسهل رطوبات بارده وجهت امراض جگرو عسرنفس ویرقان سد دی وباجاوشیروبیخ کبرمحلّل ورم سپرزومدرّبول ومفتت حصاه وضماد ش باآرد وجووسرکه جهت جرب متقرح ومطبوخ اوبا شراب وآرد جومحلّل اورام حارّه وسعوط اوجهت تنقیهٔ دماغ ازفضلات ، و قطورش دربینی جهت دردد ندان وفرزجهٔ اومنقّی رحم ودرادویه چشم جالی ومقوّی بصروطلای ورافع بهق وجمیع آثاروباگل ارمنی جهت حکّه وجرب بغایت مفید وسعوط ربع درهم اوبا بیست عدد زیرهٔ کرمانی وزیت الانفاق جهت لقوه مجرّب دانسته اند .

وقدرشربتش تانیم درهم ومضرّسینه ومحرق اخلاط ومصلحش کتیرااست ومؤلّف اختیارات اورابیخ عرطنیثاوموءلّف کندش دانسته است ودرایشان سمیّت غالبست ، به خلاف سطرونیون وبحسب ماهیّت ظاهرمیگردد که غیرازربووکندش باشد .

سطاخینس : بیونانی گیاهی است مابین گیاه وشجرشبیه بفراسیون و از آن درازتروسفید تروپربرگ وبرگش ریزه وسفید وخوشبوی مایل بکراهت وبااندك مزغیت و شاخه‌های بسیار وازیکجارسته وگلش ریزه مایل بزردی وانبوه وطعمش تند وتلخ ومنبت اودامنهای کوه وزمینهای خشك ودرچهارم گرم ودرآخراوّل خشك ومدرّقوی بول و حیض ومفسد جنین ومخرج جنین ومسکّن خفقان بارد ومنقی مرّةالسّوداوجهت توحّش مالیخولیاووسواس ودردهای ریحی شکم وتقویت دل نافع وقی‌کردن مطبوخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل ازآنکه ازآب ترسد مجرّب دانسته اند وچون در روغن زیتون که جوشانیده درگوش چکاند وبدستوربردندان طلاکنند جهت رفع دردد ندان نافع وقدر شربتش تایکدرهم .

سطراطیوس : بیونانی نباتیست که بر روی آب بهم میرسد شبیه بباد رنجبویه وبی بیخ سرد وترورادع اورام حارّه وجهت حرقه البول وادرارخون کرده والتهاب اعضا

نافع ود رجمیع افعال قریب بطحلب است ۰

سطاریون : بیونانی اسم نباتیست مابین شجروگیاه شبیه بعشقه وبراشجار مجاورمی بیچد وبتنهائی نیزمیروید ، گلش شبیه به بنفشه وچندین عدد ونزدیك بهم مثل خوشه واندرون گلها زرد وساقش سبزمایل بسیاهی وبرگش مثل برگ بنفشه ، و ضخیم ود راصفهان گل عقرب وبفارسی برابران نامند ود رباغها بسیاراست واوغیرقاشرستین مرکّب القوی ورادع اورام حارّه وبارده وبرگ گل اوراچون کوبیده ضماد نمایندجهة گزیدن عقرب وزنبورورتیلا وسایرهوام شربا وضماد امجرّبست ۰

سطرکا : لغت سریانی وآن میعهٔ یابسه است ۰

سطراك : زربناد است ۰

سطبوس : اسم یونانی جلناراست ۰

سطیعون : اسم یونانی زوفراست ۰

سطحیلون : اسم یونانی جدواراست ۰

سطفلین : اسم یونانی جزراست ۰

سطاح : اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود ۰

السّین مع العین :

سعد : بیخی است بقدر زیتون وبزرگتراز آن وسیاه واندرونش سفید وخوشبوو بفارسی مشك زمین وبترکی طبلاق ود رتنکابن اسکتونامند ، برگش شبیه ببرگ گندنا و ازآن درازترو باریکتر و باصلابت واندك خشونت وکم عرض ۰

ود رآخرد ویّم گرم وخشك ومجفّف بیلذع ومدرّبول وحیض ومفتّت حصاه ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت سمّ عقرب شربا وضماد انافع وبدستورجهت تقویت اعصاب و تحریك باه بسیارموثّروآشامیدن اوجهت زیاده کردن فهم وعقل ورفع ریاح وتقویة معده ونیکوئی رخساروخفقان ویرقان وصداع بارد وبواسیرمقعد وبواسیرالانف وتقویت هاضمه

وبا روغن حبّه الخضراء وجهت درد کمروسردی گرده ومثانه وتقطیر البول وتبهای کهنه و قطع قی وجهت برودت رحم وبهم آوردن فم آن شربا وحمولا وجهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح آن سنونا وجهت گوشت آوردن جراحات مزمنه که به سبب زیادتی رطوبت باشد وجهت دردهای بارده وریحی وذروراوضمادا نافع وقطورآن جهة گرانی سامعه وطلای اوبازفت جهت جوشش سر وغسول اوجهت سرخ کردن گونه و آشامیدن یکوقیه ازشرابی که یکوقیه ازآن دریکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده مجرّبست واستعمال کردن اوبابیخ باعث فساد قوّتست ومضرّحلق ، و صوت ومصلحش شکرومضرّریه ومصلح اوانیسون ومداومت اومحرق خون ومولّد جذام ومصلح اوسه روز درسرکه خیسانیدنست ۰

وقدرشربتش تادمثقال وبدلش مثل اوسنبل الطّیب ونصف اووربع اودارچینی است وقسمی ازسعد هندی که شبیه بزنجبیل وممضوغ بزنگ زعفران وازجمله سموم ، و محرق ومقرّح جلد ودودانگ اومورث جنون وزیاده ازآن کشنده است وطلای اودر ـــ ساعت باعث جراحت جلد میگردد ۰

سعدان : اسم عربیست گیاهی است شبیه بگیاه خسك وخاردا روسفیدتر ازآن وبرگش ازآن نرم وثمرش مدوّروپرخاروتخم اوپهن است واعراب معتقدند که بیخ و ثمراو مدرّبول وقاطع زحیروا سهالست ۰

سعوط : آنچه دربینی کشند ومایع باشد وباین اسم نامند وازاختراعات جالینوس است وعود العطاس رانیزنامند ۰

سعالی : وسعله : فخریونست وحشیشه السّعال نیزگویند ۰

سعنسه : عود بلسانست ۰

السّین مع الغین :

سغز : بغین معجمه سرخس است وسغبین بدستورسکبینج است ۰

السّین مع الفاء :

سفرجل : بفارسی به وآبی وبترکی جیوانامنه ومعروفست شیرین اودر برودت قریب الاعتدال ودرآخر اوّل ترومدرّ بول ومقوّی معده ودل ودماغ ومفرّح ومسرّت افزای روح حیوانی ونفسانی وطلای آب اوکه گرم استعمال نمایند جهت رفع تهیّج اطراف و سوءالقنبه مجربّست وترش اود راوّل سرد ودردوّیم خشك ودرتقویت معده قویتر از شیرین وجرم هرد وقابض واکثاراومسهل بعصرخصوصابعد ازغذ اوحابس طبع حارّ المزاج اند درخلای معده وبوئیدن اقسام اومفرّح ومقوّی قوتهای حیوانی و نفسانی و خوردن اوجهت تفریح ورفع وسواس وکسالت وخفقان و حفظ جنین ازاسقاط ، و بر انگیختن اشتهاوضعف جگرومعده وفم آن وجهت یرقان ودردسرمزمن ونزلات ومنع صعود بخارات بدماغ ودل وانصاب مواد ورفع خواهش گل خوردن وامثال آن واسهال وتشنگی والتهاب ورفع مستی وحرقةالبول وغثیان وقی ودردفم معده کهازریختن مواد محترقه باشد وازالهٔ بدبوئی عرق نافع وآب اوجهت رفع نفث الدّم مفید وجرم اومسدّد و درمضرّتها قویترازآب اوومصلحش مرباکردن اوست باعسل وقطورآب اود راحلیل و فرج جهت قرحةالبول وجراحات مجاری بول بغایت مفید وبریان کردهٔ اودرآتش بقدریکه رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرّب خصوصاچون جوف اوراخالی کرده جوز بوّاراریزه نموده درآن جای داده پخته باشند ومضرّاحشای ضعیفه ومخشّن قصبهٔ ریه ومورث رعشه وسرفه وقولنج خصوصاجرم غیرمربّای اوومصلحش عسل وانیسون .

وقدرشربتش ازآب اودرتداوی تاسی درهم است وربّ به ترش درآخراوّل سرد وخشك وقابض وقاطع قی واسهال مراری ومانع صعود بخارات ومسکّن تشنگی وحرارت ودردمعده وامعائی که خلط موجود باشد مسهل بعصرومضرّصاحب سعالست وربّ به شیرین قریب الاعتدال ویبوست دراوغالب وقبض اوکمترازقسم ترش ودرجمیع افعال مثل آن ودراحشای ضعیفه انسب ازاوست وقدرشربت هریك ازآن تابیست درهمست

وشکوفهٔ تازه بمعتدل وباقوهٔ قابضه ومسکّن درد سروغلیان حرارت ومقوّی دماغ ودل و معده ومربّای اوجهت تقویت احشاء وسینه ودل وخفقان حارّ ومنع صعود بخارات مؤثر است وضماد جرم به ، وشکوفهٔ اوبد ستور ، وبرگش جهت حبس فضلات ازانصباب به اعضاء واورام حارهٔ چشم وسایراعضاء وتضمید برگ اوجهت تجفیف زخمها نافع است وپرزی که برروی به میباشد که زغب وحمّل میگویند بسیارقابض وبغایت مضرّحلق وصوت است وذرورش جهت نزف الدّم جراحات مفید وخاکسترشاخه‌های نازك درخت به وبرگها ی تازه روئیدهٔ اود رهمهٔ افعال بهترازتوتیاوجهت سلاق وحکّه وسبل ودمعه وجرب نافع است ، وروغن به که آب مطبوخ مهرّای اورابانصف اوروغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد وتروقابض وجهت جرب رطب وسبوسه سرونمله وقروح دهان ود واروطنین وماندگی وحرقه رحم وبول ومنع ادرارعرق وآشامیدن اوجهت نفث الدّم و صداع حارو ورم جگروا سهال مزمن وزحیر وقرحهٔ امعاء ورفع سمّ ذاریح ود ود خشب ــ الصّنوبرنافع وحقنه اونیزهمین اثرداردو روغنی که ازشکوفه به بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند درافعال ضعیفتراست ۰

وبهدانه دردویم سرد وتروبااندك قوهٔ قابضه ولعاب اوجهت خشونت حلقوم و حلق وسرفهٔ حارهٔ ویابسه وتسکین حرارت معده وتبهاوسوزش زبان ودهان وپیوستهٔ آن وطلای اوجهت سوختگی آتش ورفع ضررحرارت آفتاب بغایت نافع ومضغ دانهٔ او جهت رفع گندی دندان ومغزدانهٔ به مبهّی محرورین وموافق اعضای تنفّس و جهت سل وقرحهٔ امعاء وسعال وگرفتگی آوازنافع ۰

وقدرشربتش دومثقال وازلعاب اوتاده مثقال ومضعّف ومرخی معده ومصلحش درمحرورین شکرود رمبرودین رازیانه وبدلش برزقطوناست ۰

سفاریکس : اسم یونانی نباتیست که درمعموره نیز میروید وساقش بقدرد وشبر وبرگش مشرف ومتفرّق وشبیه ببرگ شاه تره وازآن بزرگتروگلش بزرگترازاقحوان و وسط

آن زرد واعضاءگل زرد ووسطش سفید ودرطعم مایل بتندی وتلخی وخام وپختهٔ اواز مأکولاتست ، وبعضی اوراقسام پیازبریّ دانسته‌اند ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومدرّبول وحیض ومفتح سدد احشاءومقوّی معده ومسکّن دردگرده ومثانه وتریاق سموم وسی مثقال ازآب اوباشکروپنج درهم هلیلهٔ زرد مسهل اخلاط غلیظه وبد ستورپنج درهم گل اوراباًمثل اوهلیله وعسل مسهل قویست و مضرّ جگرومصلحش کتیرا ۰

سفید ویون : اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ خیاروبرگ جاوشیروساقها بقدرزرعی وشبیه بساق رازیانه وتخمش شبیه بسیسالیوس وازآن پهن تروسفیدتر و ثقیل الرّایحه وبیخ اوشبیه بترب ومنبت اواماکن رطبه ۰

دردوّم گرم ودرآخراوخشك ومسهل بلغم ومفتح وجهت یرقان سددی وقولنج و دردجگرو عسرنفس وربووصرع بواسیرواختناق رحم وقطورآب تازهٔ اوجهت تنقیه چرك گوش وضماد اوجهت بواسیرونواصیرنافع وآشامیدن شحراد وجلوس درطبیخ او جهت اختناق رحم وبخوراوجهت مسبوت ولیترغن وسکته وصداع مزمن بغایت موءثّرونطول اوبا روغن زیتون همین اثرداردوضماد وگل اوباشراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه ونمله مفید ومضرّ گرده ومصلح اوکتیرا ۰

وقدرشربت ازثمراوتادومثقال وازبیخ اوتادودرهم وجهت یرقان بیخ اوبهترازثمر اوست ۰

سفیدمرز : باصفهان سفید سلمه نامندوآن اسم فارسی نوع صغیرعصی الرّاعی است ۰

سفید سفند : اسم فارسی حرمل ابیض است ۰

سفند : اسم فارسی حرمل است ۰

سفسامن : بیونانی اسم خیاراست ۰

سفرجل : هندی اسم سنبل است ۰

سفندیلوس : اسم یونانی شاه‌ترج است ۰

سفلبون : اسقولوقند ریونست ۰

سفلنین : اسم یونانی سمکه صیداست ۰

سفبوش : اسم فارسی بزرقطوناست ۰

سفش‌الکرم : عبالج الکرم است ۰

سفیداب : اسم فارسی اسفیداجست ۰

سفیداب یزدی : اسم فارسی اسفیداج‌جصاصین است ۰

سفیدمهره : اسم فارسی قسمی ازودعست ۰

سفال : اسم فارسی خزفست ۰

سفیدخار : اسم فارسی عوسج است ۰

السیّن مع القاف :

سقمونیا : آنرابعربی محمود ه نامندعصارهٔ نباتیست پرشیرکه شاخه‌های بسیار ازیك بیخ میروید وبقدرسه چهارزرع برزمین پهن میشود ودربعضی مکان گاه باشدکه راست ایستد ظاهراوبارطوبت چسبنده وبرگش مثل برگ لبلاب ونرم وسبزوتروباریکتر ازآن وگلش سفید ومستدیرومیان تهی وثقیل الرّایحه وبیخش سفید وبقدرزرد ك عظیم حجم کوتاه وبدبوویراز رطوبت وچون ابتدا بیخ اورا قطع کرده اطرافش راازخاك خالی کرده برگهافرش کنند رطوبت لبنی اودربرگهاجمع شده بردارند بهترین اوصاف سبك وزن پرسوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود ومایل بکبودی وزردی وسفیدی‌باشد ومحلول اودرآب سفید شود وزبونترین اوجرمفانیست که ازبلادجرامعه خیزد وسیاه‌او قتّالست وهرچه بصفات مذکوره نباشد مصنوع ازشیرتبوعات خواهد بود وقوّت غیرمشوی‌تا سی سال باقیست وبعدازآن قوّة مسهله زایل گردیده مدرمیشود ومشوی اوراتاسه‌قوّة

باقی است وشرط است که در میان سیب وبه وخمیرتشویه کنند وبامثل اومصلحات استفاده نمایند مثل مصطکی و عود وکتیراوزنجبیل وصبرووروغن بادام ۰

وابن تلمیذ سنای مکّی وانیسون رابهترین مصلحات دانسته است ودرمحروریـن باعصارهٔ گلسرخ ورّب به استعمال نمایند وباید مبالغه در سائیدن آن نکنند که باعث ضعف فعل اوست در محرورین وضعیف القلب واطفال وضعیف الاُحشاءودر هـوای بسیارسرد وبسیارگرم استعمال اونکنند اولی است ۰

درسیّم گرم ودرآخرد ویّم خشك ومسهل صفراولزوجات مخلوط بآن وجاذب از اقاصی بدن ومقوّی فعل هرمسهل وبغایت سریع العمل وقاتل جنین وکرم معـده و جالی ومحلّل ومفتح ومدرّ فضلات وجهت گزیدن عقرب شرباوضماد انافع وبامثل اوتـربـد چون با شیربنوشند جهت اخراج کرم معده وامعاءمجرّب وبالاجورد جهت امراض سودا وبازنجبیل وتربد جهت موادّ بلغمی نافع وزیاد اومضرّدل ومعده وامعاءوجگر و مـورث تشنگی وکرب و غم ورافع اشتهاوزیاده ازنیمد رهم اوکشنده است وضماد اوجهت بهق و برص وباروغن بادام جهت درد سروباروغن زیتون جهت خراجات وباعسل جهت عـرق النّساءوباسرکه جهت قوباوصرع ضربانی وبازهرهٔ گاووترمس مطبوخ چون برحوالی نـاف طلاکنند جهت اطلاق نمودن اطفال وضعیف الاُحشاءمؤثّرترین اومحرق محلّل وضماد اوجهت برص ودرد مفاصل وتحلیل اورام نافع وضماد برگ اودرافعال ضعیفترازبیخ اوو فرزجهٔ جمیع اجزاءاومخرج جنین وقاتل آن ۰

وقدرشربتش ازنیمد انك تادودانگ وازبرگش تایکدرهم وبدلش یکوزن ونیم او صبرزرد ونیم وزن اوهلیلهٔ زرد وگویندلاغیه بدل اوست وچون سقمونیارابا گلاب و آب سماق وبه سائیده باشند قرص کنند بهمه جهت بی غایله است وخوردن دومثقال ازبـه که درآن محموده رامشوی کرده باشند باقدری بنفشه جهت بلغ امراض صفراوی ورفـع تبهامفید وبیمضرّتست ۰

وازخواصّ اوست که چون اورا سائیده فرش ولحاف زیبق نمود هورشد وصل بوطه احتیاط بلع کنند اوراعقد ومنقاد کند مجرّب است ۰

سقولوقندریا : اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت وپاهای بسیار داردومتأخّرین اورا ابوسبع وسبعین ومتقدّمین اربعه واربعین نامیده اند وازسموم است وطلای مطبوخ بحری اوود ر روغن زیتون سترند هٔموی وجهت رفع حکّه نافع است ۰

سقنقور : حیوانی است شبیه ببزمجه ودنباله‌ٔاود رازود ست وپادارد ۰

ابوالقاسم عبدالرّحمن تمیمی بیان فرموده‌که : دربلاد هند مشاهده کرده بقدر دوزرع سوای دنباله وعرضش زیاده برنیمزرع وملوّن بزردی ۰

ومؤلّف شفاءالاسقام حضربن علی مصری مخصوص بلد فیوم ویارمصر دانسته ، و اکثراطبّابیان نموده‌اند که‌درکنارنیل وقلزم وبلاد هند میباشد وجنس مائی او معروف به ورل مائی وجنس برّی معروفست بورل مطلق ، ومادّهٔ اوتخم رادرریك سواحل پنهان کرده زیاده ازبیست‌عدد متکوّن میگردد وپشت اوملوّن بزردی وسیاهی ونراورادوقضیب ومادّهٔ اوراد وفرج میباشد وخصیهٔ اوشبیه بخصیهٔ خروس ودرجوف کمرگاه اوود رآب ودر سواحل تعیّش میکند وخواصّ مشهورهٔ اودرجنس نرموجود است که دربها فیل ازجفت شدن بمادّه صید کرده باشند وشکم اوراازاحشاء بغیرکرده پاك نموده بانمك انباشته باشند ودرسایهٔ خشك کرده وقویترین اجزای اودرتقویت باه کمرگاه ونافع ومنبت دنباله است ونمك اورانیزتأثیرعظیم میباشد تازه غیرنمکسود دردیم گرم وتروبغایت مسمن ونمك سود اودرسیم گرم ودراوّل خشك وبغایت مبهّی بحدّیکه بسبب شدّت نعوذ واد رارمنی بمرتبهٔ هلاك رساند واطفای اوکافوروتخم کاهومیکند وجهت فالج ولغوه ونقرس و رعشه‌و وخدروگرازومفاصل نافع ومضرّمحرورین ومصلحش‌ربوب حامضه وتخم کاهووطبیخ‌عدس و معیّن وفعل اوعسل وشراب ونبیذ ترتیب وتخم نیمبرشت وشربتش تاسه درهم وبدلش سمکهٔ صیداوقضیب گاوکوهی است وجمعی خصیة الثّعلب دانسته‌اند اصلی‌ندارد ۰

ومهریارس گوید که : طلای خون اوباهلیله وآمله تغیررنگ وضح وبرص میکند ·

سقر : بسین وبصاد اسم عربی دوشاب خرماست ودرقانون الادب بضاد آمده واطبّاآنچه بصاد آمده اسم باشه میدانند ·

سقنقس : سقنقوراست ·

سقی دعلا : اسم سریانی بسفایج است ·

سقرینوس : اسم یونانی عقربست ·

سقراغاینون : دلیوث است ·

سقوردیون : اسقورودنست ·

سقراطیون : اسم یونانی قفیل است ·

سقولومس : اسم یونانی خرشف است ·

سقمونیا : اسم یونانی صابونست·

سقرچین : اسم یونانی زروراست ·

سقّز : اسم ترکی علك البطیم است ·

سقولجان : اسم ترکی خراطین است ·

سقرقویروقی : اسم ترکی ماهیزج است ·

سقر : اسم ترکی بقراست ·

السّین مع الکاف:

سکر : بفارسی شکرنامندوآن عصارهٔ نباتیست مثل نی وبی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد وهرگاه بی تصفیه باشد شکراحمرنامند وچون باردیگرطبخ داده وصاف کرده درظرفی ریزند که درواوجد اگردد مسمّی بسلیمانیست وچون طبخ دیگرداده در قالب صنوبری ریزند اورافایندگویند واگردرطبیخ ثالث مبالغه نموده باشد ابلوج خوانند وبفارسی قند مکرّر گویند وهرگاه درقالب مستطیل مساوی الطّرفین ریزند معروف به قلم

است ، وچون طبخ دیگر داده ود رشیشه ریزند موسوم بنبات قراریست وچون باآب طبخ داده وباکفچه بسیاربرهم زنند تامنعقد گردد ، وبریسمان کشند مخصوص باسم فایند خزاینی وسنجریست ۰

وچون درطبخ ثالث بقدرعشراو شیرتازه اضافه نموده بجوشانند تامنعقد آن را طبرزو نامند واکثرقسم صلب قند مکرّر رامخصوص این اسم دانسته‌اند ۰

وآب نیشکرد راوّل گرم ود رآخرترومليّن طبع وحلق وسینه وشش وجالی رطوبت و جهت سرفه واحتباس بول وحرقه اونافع ومولّد خون معتدل ومورث نفخ وصمغی که مثل نمك برنیشکرظاهرمیشود جهت جلای باصره نافع است ۰

وشکرسرخ دردوّیم گرم ود راوّل ترو سلیمانی درآخراوّل گرم ود راوّل تروطبرزدو نبات قریب الاعتدال بهترین اقسام است وهرچه صاف تراست حرارتش کمتراست ، و هرچند کهنه شود خشکی دراو غالب میشود وانواع شکرصالح الغذا ومسمّن وجالی ، و ملیّن طبع واعضای تنفّس ومقوّی ارواح وقوی وجگرومحلّل ریاح وامعاء ومبهی وسریع ـ النّفوذ بعمق بدن ومانع پیری ومولّد خون صالح وباعث استحکام اعصاب واستخوانهاو رافع خلط سوداوی وامراض آن ود رتغذیهٔ مرضی سریع الاثّروباآب گرم وروغن بادام جهة بحّة الصّوت وتسکین قولنج وباد ومثل اوروغن که نیم گرم بنوشند جهت رفع سدّهٔ جوف و تنقیهٔ زنان صاحب نفاس نافع وبجهت عسربول مجرّب ومداومت خوردن نبات درروزی بقدریکوقیه رافع سرفه وخشونت آوازسینه ود ردآن وارتعاش وخفقان کهازکثرت جماع باشد واکتحال اوجهت جلای بیاض چشم ولحم زاید وبامرداروسرگین سوسمار جهت سلاق وجرب مجرّب ومالیدن نوع صلب اوبرپلك چشم رافع جرب وضماداوباکبریت و قطران وسندروس نوشادرجهت قوباوبرص وسایرآثارقریب الفعل وذرورا وجهةبردن گوشت زیادجراحات ورویانیدن گوشت تازه وبخوراقسام اوجهت رفع زکام بغایت موثّر ومضرّصاحبان سلّ واسهال ومغص صفراوی مزاج ومولّد خون صفراوی خصوصاکه در

حین گرسنگی مفرط استعمال کنند واقسام کهنهٔ اومحرق خون ومفسد اخلاط ومصلحش بادام وشیرتازه وترشیها وآب انارین وشیرهٔ به وطباشیروکاهووامثال اووبدلش درتقویهٔ باه وتلیین وترطیب مثل اوترنجبین ودرتسکین قولنج عسل وقدرشبتش تاسی درهم است ۰

سکرالعشر: شبنمیست که برد رخت عشرمنعقد گردد وشبیه بپاره‌های نمك وسفید اورایمانی وسیاه اوراحجازی نامند وثمراورامسمّی بخرفع است وبهترین اویمانی است که اوّلا بذایقه شیرین وباقبض درآید وبعد ازآن احساس تلخی شود ۰

دراوّل گرم وخشك وابن تلمیذ معتدل والطف اودانسته‌اند وحجازی اوکمتراز یمانی واقسام اومفتح ومقوّی جگر وریه وجالی ومليّن طبع واعضای تنفّس وجهةدرد سینه وسرفه ودردمعده وجگروگرده ومثانه وقرحهٔ شش وباشیرشترجهت استسقاءوباشیر ــ گوسفند جهت سعال بهترازدهن فاوندی ومداومت اوباآب گرم تایکماه هرروزبه قدر یکوقیه جهت ربووضیق النّفس ازمجرّبات شمرده‌اند واکتحال اوجهت قوهٔ باصره وبیاض نافع ومضرّمحرورین ومصلحش روغن بادام وبدلش بعضی گویند شکرتیقالست ۰ وقدر شربتش یکوقیه وقوّتش تاسه سال باقیست ۰

ومؤلّف اختیارات بدیعی تصریح نموده که اوشکرتیقالست وخلط اواصرع چه نبات اواشجاربادیه وپرشیراست ، بحدّیکه ازقطع یکدرخت اوزیاده ازیکرطل شیرجمع میشودبیش ازدودرهم اوکشنده است بجراحت شش وجگروشاخه‌های بسیاردراز ، و باریك وبرگ اونرم ودربعضی مکان عریض وبقدربرگ ارغوان وشبیه بآن دربلادکرمان یافت میشود وگلش بنفش وبرگ اودربعضی بلاد باریك وگلش مایل بزردی وشبیه بگل خرزهره وثمرش شبیه بانجیر وبسیاربزرگ ودرجوف اوشبیه ببرز حریروپنبه ودرغایت نرمی واعراب بادیه ازآن بالش ترتیب میدهند وبرگ وشاخ اودرسیّم گرم وخشك وطلای مطبوخ اودر روغن زیتون جهت فالج وتشنّج وحذروروروبرگ خشك اوجهت منع قروح

خبیثه وآکله ورفع چرك وتجفیف قروح وبردن گوشت زیاد نافع وپنبهٔ ثمراوراچون درحین تری وتازگی ازهم بازکرده برجراحات گذارند قاطع نزف الدّم وجهت رویانیدن گوشت موءثّراست ۰

وشیراود رچهارم گرم وخشك وسترندهٔ موی جلود وداین عمل مستعمل اهل حجاز است وقالع دانهٔ بواسیرورافع کچلی وقوباوسعفه ومصلح ارواح صاعدهٔ علم صناعتست ۰

ومحمّد بن احمد بن زکریّاگوید که : درظرف سفالی که شیراوراجمع کرده بودم و بعدازآن ظرف رامکرّرآب گرم واشنان شسته جمع کثیرازآن ظرف آب خوردند جملگی هلاك شدند وقسمی ازآن شجررا سمیّت بحدّیست که جلوس درسایهٔ کشنده است برگ او شبیه بلبلاب ومدوّروقسمتی شبیه ببرگ درخت گزوگلش سفید وثمرش مثل نخود مایل بسرخی ۰

وکیسوس بن مالث گوید که :ازین قسم شکری میگرفته‌اند که باوجود شیرینی قدر دومثقال درسه روزقاتل بوده ودرخزاین ضبط اقسام سکرآلعشرازاینجهت میشده ۰

سکباج : غذائیست که باسرکه ترتیب میدهند وآن ملطّف ومقطّع ومبرّد وقاطع صفراومسکّن غلیان خون ومضرّنحیف البدن وعلل عصبانی وسوداوی وسرفه وسحج ، و ضعف معده ومثانه وقولنج ودرد مفاصل ومضرّشارب اوسعله‌است ومصلحش حلوبات و پالوده وطریق ترتیب اوآنست که گوشت رابحدّ وسط ریزه‌کرده اگرمرغ باشد از بندها جداکنند ونیم پخت سازند وپیازوزردك وگندناراچند جوش داده ولزوجه اوراگرفته با آب سرد بشویند وباگوشت وسرکه وادویهٔ خوشبومهرّاپخته‌وباعسل وسرکه چاشنی داده وقدری زعفران اضافه کنند ۰

سکرچه : امین الدّوله گوید که : نباتیست برگش شبیه ببرگ مورد ودروسط او خاتمی شبیه بچشم وبحیّ العالم کبیرشباهتی دارد گرم وخشك وجهت صلابت سپرز نافع و مسهل سودا ۰

وموٴلّف تذکره گوید که : حبّ السّواك است ۰

سکبینج : معرّب ازفارسیست وبیونانی ساغافیون نامند وآن صمغ نباتیست در شکل شبیه بچنار وبهترین صمغ اوصاف بیرون سرخ اندرون سفید است که با رطوبت ظاهرود ربوی مابین حلتیث وقنه باشد وگویند قنه مستحیل باومیشود وفرق میان رطوبت اوست ، وقوّتش تابیست سال باقی میماند ۰

درسیّم گرم وخشك وبعضی خشك اورا درد وّیم دانسته‌اند ومسخّن وملطّف ، و جالی ومحلّل ریاح واورام صلبه ومدرّحیض ومسهّل بلغم غلیظ وجاذب ازعمق بدن و مفاصل ومسهل ماٴ اصفروبا قوّت تریاقیّه ومصلح ادویّه مسهله وقاتل اقسام کرم معده و جنین ومخرج اقسام آن وجهت امراض بلغمی وربوّوسعال ودرد سینه واستسقاٴ ودرد مفاصل ونقرس وتبهای بلغمی وسوداوی وصرع وفالج وصداع بارد ومغص وباشراب جهة گزیدن هوام وباعسل جهت تقویت باه وضماد اوجهت جذب بیکان وخارازاعضاٴ وازالهٴ آثارجلد وتعقد عصب وبواسیرو عرق النّساٴ والتیام عضل مقطوع وتحلیل خنازیروسلعه وفرزجهٴ اوجهت احتباس حیض وبخوراوجهت اختناق رحم وضرع واکتحال اوجهت ــ نزول آب وظلمت بصرنافعست ومضرّمحرورین ومورث اورام باطنی ومضرّمثانه ومصلحش اشق ومضرّ گرده ومصلح اوکتیراوقدرشربتش تایکدرهم وبدلش قنه وگویند درغیــر رفع سموم راتیانج بدل اوست ۰

سك : عصارهٴ آمله است وغیراصلی اومرکّب است ازمازوو عصارهٴ غورهٴ خرماکه نلج نامند وآن نوعی ازرامك است ۰

درد وّیم سرد وخشك وحابس قی وطبع ومقوّی ماسکه اعضاوقاطع عرق ورایحهٔ بد وبدبوئی بدن ۰

وقدرشربتش تادمثقال وبدلش زامك است ۰

سك المسك : چون سك اصلی و غیراصلی راباقدری مشك بیامیزند باین اسم خوانند ۰

وچون درنافهٔمشك گذارند مسمّی بسك الجلود است ، وچون نافه را در آب خیسانیده وسك راباآن آب بسرشند سك الماءنامند وچون نافه راکوبیده بااو بیامیزند سك الاگراس گویند واقسام اومایل بگرمی ودرافعال قریب رامك است وقسمی از سك المسك ازجمله طیوبست ۰

موءلّف شفاءالاُسقام گوید که : اومقوّی احشاءومحلّل ومفتح ومبهّی ومفرّح وجهت درد دندان ومفاصل واسهال ونزف حیض نافع وطریق ساختن آنست که ده رطل آب غورهٔخرمارا باسه رطل مازوی سائیده بجوشانند تاقریب بانعقاد گردد وازآتش برد ارند ویکرطل ازاوویکرطل سنبل الطیب ولسان العصافیروبسباسه وبرگ جوزبواوقرنفل وقاقله کباروصغاروکبابه وعود هندی سی مثقال دارچینی سه وقیه صندل زرد ونیم رطل، زعفران پنجدرهم صمغعربی یکرطل مجموعرانرم سائیده وباآب مذکورقریب الانعقاد بسرشند وقرص ساختهٔخشك کنند پس قرصهارانرم سائیده باده درهم مشك خالص و منقنحج قرص بسازند واستعمال نمایند ۰

سکنجبین : موءلّف اوبقراط است ومنافع کلیهٔاوتفتیح وتقطیع وتلطیف غلیظ ، و تغلیظ رقیق وتسکین حدّت خون وصفرااست ، ومضرّصاحبان سعال وسحج وآبله و حصبه ومصلحش ماءالشّعیراست وبدلش جلاّب وشربت نیلوفر واقسام اودر دستورات بیان شده ۰

سکنکور : اسم فارسی عنب الثّعلب است ۰

سکبینج : حجرلحاغیطوس است ۰

سك ابی : اسم فارسی قضاعه است ۰

سگ دیوانه : اسم فارسی کلب الکلب است ۰

سکود : اسم ترکی خلافست ۰

سکال : امین الدّوله گوید فنجیوش است ۰

السّین مع اللّام :

سلیخه :پوست شاخه‌های درختیست مثل لولهای تنگ سوراخ وبیونانی اسلیوس نامند ومخصوص هند وعمّان است ، برگ درخت اوشبیه بسوسن کبود وساقش غلیظ وپوست اوسطبروهفت قسم میباشد ۰

یکی : زرد وغلیظ وخوشبو ۰

دویّم : سرخ بلون بیخ مرجان وصفایحی وخوشبو ۰

سیّم : سفید مایل بزردی وبیرایحه ۰

چهارم : مابین سرخی وسیاهی ورقیق ۰

پنجم : رقیق کبود و در بوی شبیه بگلسرخ ۰

ششم : شبیه بقسط وغیربرآق ۰

هفتم :رقیق سیاه وبد بو وگویند ازدرخت دارچینی نیزبهم میرسد وآن مستحیل بدارچینی میشود وبهترین اوقسم اوّل ودویّم وپنجم است که باتندی طعم وقبض باشدو تلخ نباشد ، وقوتش تاهفت سال باقیست ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ولطیف وملطّف ومنضج ومسخّن ومقطع ومفتح سدد ومحلّل ومقوّی اعضاءومدرّحیض وفضلات ومخرج جنین وحصاه وجهت ربووسعال ودردحجاب رابمعده ورحم ومنع نزلات وزکام ورفع سمیّت ادویه وزهرافعی وتبهای نوبه وحدّةباصره وتقویت وتنقیهٔ رحم وخوشبوکردن اووتحلیل ریاح نافع است ، وبخوراوضمادا شربا ،و اکتحالا وجلوس درطبیخ اووتدخین سجاراوجهت بهم آوردن فم رحم بسیارموءثرست ومضرّگرده ومصلحش کتیراوبدلش دارچینی ۰

وقدرشربتش تادودرهم است ۰

سلق : بفارسی چغندر نامند آنچه در غابرس سبزی وبزرگی برگ سلق را اسور گویند وآنچه ریزه برگ ومایل بزردی وساق وبرگ بارس باشد سلق بیض نامند مرکّب القوی وحرارتش در اوّل وبالوزبعه وفوهٔ قابضه ورطوبت مائیّه وجالی ومطفی و جرم او حابس طبع ومائیّه آن ملیّن اووقلیل الغذاء ونفاخ ومفتح ومقطع بلغم وجهت رعشه ، و تحریك باه موافق ، بهترین اجزای آب برگ وساقهای برگ بهتر از بیخ اوست واز طبیخ بورقیهٔ اوزایل میگردد وخورد ن اوبا سرکه وخردل که طبخ یافته باشد جهت رفع سدّهٔ طحال بسیار مؤثّروجهت دردگرده ومثانه وامراض مقعد نافع وآب اوباادویهٔ مسهله معین اخراج بلغم وجهت مفاصل ونقرس نافع وسعوط اوجهت تنقیه فضول دماغی و بازهرهٔ کلنك جهت لقوه وصداع وشقیقه وحمره عین وقطورنیم گرم اوبا روغن بادام جهت دردگوش ونطول طبیخ برگ وبیخ اوجهت خزازونخاله سروقمّل وضنان که بفارسی رشك وضماد آب نیم گرم اوبا پورهٔ ارمنی جهت تهیّج پشت پا واستسقاء مجرّب وحقنهٔ او جهت اخراج ثفل وسحج وبروزمقعد وطلای برگ پختهٔ اوجهت سوختگی آتش وجوششها و باد سرخ وضماد برگ خام اوجهت بهق وداءالثّعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وباعسل جهت قوبا وثالیل وباحنا جهت خوب کردن موی وبا روغن بادام جهت دردگوش وتلیین اورام نافع وخوردن اوباخردل وآبکامه مسکّن قولنج ورياح غليظه واكثارا ومحرق خون و مورث قولنج ومغص ومغثی ومصلحش پختن اوباعدس است واستعمال خردل وآبکامه است .

سلق الماء : حمّاض مائیست ومذکورشد .

سلق برّی و جبلی : قسمی ازحمّاض است ودرحمّاض مذکورشد .

سلت : بفارسی جوبرهنه نامند ، وبزابلی جوگندم گویند ، وآن دانه‌ای است میان جوگندم ومثل گندم مقشّر میشود وسرخ وسفید میشود .

در اوّل گرم ودر دوّیم خشك وقوّی القبض ونان گرم اوملیّن طبع بعسروموّلد خلط

صالح وچون یکروزبرا وبگذرد بعید الانهضام ومولّد نفخ ومضرّمعده ومصلحش رازیانه ، و چربیها وشیرینیها ومطبوخ اوبا شیرمسمّن بدن ومولّد پیه گرده وحریرهٔ اوروغن زیتون — بسیارجهت مالیخولیا وهذیان وتنقیهٔ سینه وگرده ومثانه ورفع سرفهٔ شدید وضماد اومحلّل اورام ورافع طحال وکلف ونمش وجلوس درطبیخ اومسکّن درد بواسیروآب پوست اومنقّی بشره است .

سلخ الحیّة : پوست ماراست که دربهاراندازدوبهترین اوپوست نراوست وآن غلیظ وسیاه مایل بزردی وبرّاق میباشد .

درآخرد ویّم گرم ودرسیّم خشك ویکدرهم اوباددودرهم آردجومانند نان پخته باشند جهت بواسیرظاهری وباطنی مجرّب دانسته‌اند وبدستوریکدرهم اوباسه عدد خرماکه درسه روزبنوشند جهت منع خروج سقوط ثالیل وسقوط آن موءثّروبازجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ گرده ومثانه بغایت سریع الاثّراست ومضمضهٔ سرکه‌نیم‌گرم که‌درآن جوشانیده جهت رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطورآن که‌درروغن زیتون‌طبخ داده باشند جهت درد گوش ورفع سیلان موادّ وجهت جرب ودمعه واسترخاءجفن وانتشار وسلاق وتقویت باصره نافع وبخوراوباعث گریختن هوام ومخرج جنین میّت است ومشیمه درساعت ومجفّف قروح رطبهاست وضماد اوبانوشادرجهت بهق وبرص وآثاروطلای‌سوخته اوباروغن زیتون و یاباشراب جهت رویانیدن موی داءالثّعلب مجرّب ومالیدن روغنی که‌درآن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید وبستن اوبرورك زنان موجب تسهیل ولادت وخوردن اومظلم بصرومصلحش گشنیزو قدرشربتش تایکدرهم‌است .

سلد اینون : لغت نبطی‌است ودرمصرسندیان نامند درختیست قریب بدرخت بید وبرگش شبیه بدرخت‌غرب وسرخ‌لون وگلش سرخ‌وتخمش مثل شاهدانه وباشیرینی وقبض ودردویّم گرم وخشك وبرگ وتخم اوبهترین ادویهٔ‌سموم حیوانی است ،خصوصا افعی وجهت تنقیهٔ‌قصبهٔ‌ریه وصاف‌کردن آواز، ونطول برگش محلّل اورام است .

سلحفاه : بفارسی کشف وسنگ پشت وبترکی قباغه مینامند حیوان معروفی است

برّی وبحری ونهری میباشد ،

وگوشت اودرد ویم گرم ودراوّل تروبرّی گرم وخشك ومقوّی باه وکمروکباب اوحابس حیض وباجند محلّل ریاح غلیظه والتیام دهندهٔ فتق قریب العهد وضمادش محلّل ورم وخون برّی اوشرباجهت صرع وتشنّج نافع وچون باآرد جوو عسل حبّ سازند وبقدر فلفلی صبح وشام بنوشند جهت صرع بیعدیل وطلای اوجهت نقرس وضمادکاسهٔ سوختهٔ اوبا روغن تخم مرغ و روغن گل وروغن کنجد جهت رویانیدن موی سرمجرّب وطلای سوختهٔ مجموع اوکه بحدّ سفیدی رسیده باشد باروغن گاوو غیرآن جهت سرطان منقرح بی‌نظیر وهیچ دوائی دراین باب باونمیرسد وباسفیدهٔ تخم مرغ جهت شقاق مقعد وسایراعضاء وذرور اوجهت زخمهای شدیدعسرالعلاج مفید وچون باخاکسترآن عشرآن فلفل اضافه کنند وباعسل بسرشند وصبح وشام یك ملعقه بنوشند جهت ربووگرفتگی نفس وسلّ موثّر وطلّای زهرهٔ اومحلّل خناق وقروح خبیثه دهان وسعوط آن جهت مصروع واکتحال مجفّف آن باعسل جهت نزول آب وبیاض ودمعهٔ نافع وبیضهٔ اوبقدر فلفلی باحریرهای موافق درقطع سرفهٔ مزمن اطفال مجرّب وطلای اوباعشر آن رازیانه جهت ورم انثیان بیعدیل وپیهٔ اوجهت تشنّج وگزاز وجلوس درطبیخ اوجهت فتق اطفال وخوردن خون نوع بحری اوجهت رفع سموم وبخوراستخوان تحتانی اوجهت تبها ،و منع سحر وآب بر سرریختن ازکاسهٔ فوق اوجهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثّراست ۰

وگویند : چون کشف رابه پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ درآن مکان کند ، مجرّب است ومضرّامعاء ومصلحش عسل ۰

وقدرشربت ازسوختهٔ اویکدرهم وازتخم اویك قیراط وازخون اوسه قیراط ۰

سلوی : اکثراطبّاآنراآسمانی دانسته‌اندوبغدادی‌غیرآن ازطیورمائی بیان نموده‌است پای اودرازترازسمانی ودررنگ وپراندك شباهتی بسمانی‌دارد و ظاهر میشود که آنچه بترکی بلوه ودرتنکابن لسه بال نامندعبارت ازآن باشد چه‌اواز جنس

سمانیست ، که بترکی بیلدرچین گویند ودرمکان بی‌آب نمیباشد وازکثرت باران بسیار وازعدم آن کم میباشد گرم وخشك وسریع الانحدار ازمعده ومحرّك باموورث تشنگی ، و حکّه وثبور ومصلحش ترشیها وروغنها وپختهٔ اوبهتر ازکبابست .

سلاحه : بول بزکوهیست که درسنگلاخها منجمد میشود ودرولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند وبسیار قویتر ازبارد .

ودرآخرد ویّم گرم وخشك ومستعمل صاف کرده سفید است وغیرصاف او سیاه و شبیه بزفت خاك آلوده وطریق تصفیه‌اودر دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته وآشامیدن یکدرهم اوراهر روز باسکنجبین تاچهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته‌اند اگرچه بحدّ ریختن اطراف رسیده باشد وطلای اوجهت گشودن ورام دمّل ورفع آثارموءثّراست .

سلیمانی : بفارسی داراشکنه ودرمصرد واءالشّعث نامند وآن مصنوع از زیبق وسمّ الغاراست که زیبق یکرطل‌وپنج یکوقیه باشد وتصعید بعد ازسحق بلیغ کرده باشند .

درچهارم گرم وخشك وازسموم قتّاله ورافع گوشت زیاد وخراج وخشك ریشه‌زخمها وثالیل وبواسیرو عقدهای بلغمی جمیع آثاراست امّاباوجع شدید که‌طاقت نتوان آورد باصندل سفید جهت برص‌انسان ودواب مجرّب وجهت پاك کردن ونرمی‌طلا مستعمل زرگران ویکقیراط اوکشندهاست وطلای اوباده چندان اوصابون رافع دردهای مزمنه بارده مجرّبست .

سلطان الحیل : صریم الجدی است .

سلاجه : بجیم بهندی اسم مقل ازرق است .

سلّور : معرب ازسلورس یونانی وآن جریست .

سلیقون : اسم یونانی اسرنجست .

سلبین : عنکبوتست ۰

سلم : نبق است ۰

سلمه : قرط است ۰

سلیط : زیت است وگویند عکبر است ۰

سلقی : اسم یونانی نبات ورد انست ۰

سلینون : قرة العین است ۰

سلیخة السّودا : نوعی از سلیخه است ۰

سلهاس : اسم هندی میعهٔ سایله است ۰

سلوك : اسم ترکی علق است ۰

سلساقیوس : نوشادر است ۰

السّین مع المیم :

سماق : درخت او قریب بدرخت انار و برگش زغب دار ترد ندانهٔ او مثل ارة وسرخ ودندانهای او بشکل عدس وخوشهٔ او مثل خوشهٔ حبّة الخضرا وطعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه اوست وقوّتش تا سه سال باقی ۰

دردوّیم سرد وخشك وجبلی او درسیّم وبرودت برگش کمتر از دانه اوورادع ومقوّی احشای حارّة وقابض ورافع صفرا وجهت قی و غثیان ونفث الدّم ونزف الدّم وذرب و اسهال مزمن ومنع ریختن صفرا بمعده وامعاء وکثرت بول نافع ونیمکوب او با زیرهٔ جهت رفع قی عنیف مجرّب ومهیّج اشتها وبا زردهٔ تخم مرغ وتخم گشنیز قاطع اسهال ولحومیکه با او پخته باشند بدستور قابض وسائیده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت وسفوف کردی که برروی اوست جهت قطع سیلان رحم وسنون او جهت تقویت لثه وقلاع خبیثه وقطورخیسانیدهٔ او درگلاب وآب خصوصا با قدری کتیرا جهت جرب ودمعه وسلاق وحکّة ومنع بروز آبله درچشم وسیلان چرك گوش وبا آب جهت ابتدای رمد ونطول آب

طبیخ اومانع ورم ضربه ووثی وضماد اوباآب جهت منع ورم قحف وسایراعضاءوبازقال چوب بلوط جهت بواسیرمفید وچون اورا با برگ وچوب شاخه ها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد درجمیع افعال مثل حضض وجهت تحلیل اورام وقروح رطبه ونزف رحم وفساد لثه وقروح شهدیّه وکلف وداخس و ورم چشم وامراض جفن نافع وطبیخ برگ اومسوّدموی و حقنه بطبیخ اوجهت قرحهٔ امعاءمفید وچون برگ اورامهرآکند وآب اورامنعقد سازند ودر رد ع وتبرید وقبض مثل اقاقیاست وطلای محلول اوباآب بارشك جهت قروح خبیثه و سلس البول واسترخای اعضاءنافع وضماد برگش برمعدهٔ اطفال رافع اسهال و مقوّی احشاست ومضرّمعده وجگربارد ومصلحش مصطکی وانیسون وشربتش پنجد رهم وبد لثر سرکه است ، وصمغ درخت سماق شدید السیس وبااجزای حارّه وبارد مراد ع و محلّل است وجهت التصاق جراحات وحدّت بصروتسکین درد دندان وامراض جفن مفید و ذرورش رافع بواسیراست .

سماق الدّباغین : گویند نوعی ازمازوی ریزهٔ کوهیست وجمعی گویند برگ درخت سماقست که دبّاغان جلود رقیقه رابآن دباغت میکنند ودرجمیع افعال مثل سماق وقبض اوبیشتراست .

سمسم : بفارسی کنجد گویند وبلغت حبشه جلجلان وقوتّش تادوسال باقیست دراوّل گرم وترومفتح ومصلح آوازوخشونه حلق ومواد سوداوی واخلاط سوخته وصالح الغذاءوقلیل التّغذیه وملیّن امعاءومقعد ومسمّن و محلّل اورام وخوردن اوباشراب جهت گزیدن افعی وبامثل اوشکروخشخاش وعشراوبیخ ابیض ونصف اوبادام که هرروز ازمجموع اویکوقیه استعمال نمایند جهت فربه کردن بدن مجرّب ومولّد پیه گرده وشیرهٔ کوبیدهٔ اوبانبات جهت رفع سوزش معده ومری وترش شدن رطوبت معدهٔ سوداوی و حرقه ولذع ادویهٔ مشروبه مجرّب وخوردن دود رهم اوبایکدرهم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیرمجرّب وضماد اومحلّل اورام وملیّن جلد بدن ورافع آثارسیاهی دو شمّ

اخضر و سطبری عصب وسوختگی آتش وقولنج معا قولون ونطول اوبا برگ اوباعث درازی موی وسیاهی موی ورفع جوشش سود اوی سروضماد ومطبوخ اوبا شراب جهت تحلیل ورم چشم وضربان نافع وآب طبیخ کنجد بانخود مدرّحیض ومسقط جنین ود و وقیهٔ آب طبیخ اوباآب نقیع مویزویکوقیه ونیم روغن کنجد ونصف اوقیه انیسون که ناشتابنوشند جهت رفع خارش بدن ود رشتی جلد وشقاق مجرّب دانسته‌اند وبطیٔ الهضم ومرخی اعضاءومورث بدبوئی دهان وصداع ومصلحش عسل وبوادن او ۰

وقدرشربتش تاپنجدرهم وبدلش تخم کتانست وروغن اوراقوّت تاهفت سال ــ باقی ۰

ودردوّیم گرم وترود رتفتیح وتسمین وتلیین وترطیب ورفع احتراقات خلط وحرقه البول مثل اصل اوود ردفع ضیق النّفس وسعال یابس وتشنّج یابس وقرحهٔ ریه‌وقویتر ازکنجد ودرمزوّرهٔ مریض بهترازاکثرادهان ومداومت خوردن اوجهت قرحهٔ چشم ورفع هزال مجرّب وطلای اوباسفیدهٔ تخم مرغ محلّل صلابات واورام وباروغن زیتون وزردهٔ تخم مرغ رافع ورم چشم وبالعاب بزرقطوناجهت خشونات وخارش بدن وسوختگی آتش وجراحتی کهازنوره بهمرسد مجرّب وجوشانیدهٔ اوبافلفل سفید ومصطکی جهت گشودن سدّهٔ گوش مفید وبطیٔ الهضم ومرخی معده ومضرّیود اوی ومفسد دماغ ضعیف وقریب الاستحاله بصفراومصلحش جوشانیدن اوست بااندك ضمیروخوردن آب لیمووآبکامه وامثال او ۰

وقدرشربتش تادودرهم وبدلش روغن بادام شیرین است ،

سمقوطن : بعضی حیّ العالم وبرخی قنطوریون میدانند واکثرگویند نباتیست صخری وسهلی وصخری درسنگلاخهامیروید وبرگش صلب وشبیه برازیانه وسرهای شاخ مثل سرهای نبات حاشاباعطریّت وطعمش باحلاوت وبیخش درازوبسطبری انگشتی و بنفشی ومستعمل ازوبرگ وسرهای شاخست حارّ وباقوّت قابضه ومحلّل ومغرّی ، و با

سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب وبا شراب جهت قرحهٔ امعاء ورفع سیلان حیض ود ردگرده وحصاه ومطبوخ اوباماءالعسل جهت تنقیه فضول وباآب جهت نفث الدّم وباآب سداب جهت قبلهٔ امعاء وضماد ش جهت فتق نافع ۰

وقدرشربتش تا پنجدرهم است وسمّ سهلی که درغیرسنگلاخ میروید ، ساقش پراکنده وخشك وزغبداروطولش تا دوزرع وبرگش باریك وباطول وزغب دارو نزدیك یکدیگروشبیه بزبان حیوانات ودرکنجهای برگهای اوبرگهای ریزه‌که ببرگ بزرگ ملاصق باشد وگلش زرد ۰

وچون به برگ وساق اودست رسانند خارش احداث کند وظاهرریشهٔ اوسیاه و باطن سفید وبالزوجه ومستعمل ریشهٔ اوست ، بی عطریت بی شیرینی وچون گوشت او رابااوطبخ دهند پاره‌های اوباهم ملاصق گردد ودرقوّت شبیه بعنصل وحرارتش کمترازآن وبارطوبت فضلیّت ومقوّی باه دومثقال اوجهت نفث الدّم وسینه وشدخ وقطع عضل وضماد اوجهت جراحات تازه واورام مقعد نافعست ۰

سمانی : بترکی بیلدرچین ودرمازندران وردوه ودردیلم وشم نامند از طیور معروفه است وغیرسلوی است ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وگویندغذای اکثری اوخریق است واصلی ندارد وگوشت اوکثیرالغذاءومسمّن بدن ومدرّبول ومفتّت حصاه ومورث رقّت قلب خصوصادرل اوومبهّی ومهیّج باه زنان وپختهٔ اوبهترازکباب واکثارمورث صداع وگزاز ومصلحش روغن کنجد و بادام وسایر روغنهاوآب اناروضماد سق کردهٔ اوجاذب سمّ هوام ولعوق زهرهٔ اوباعسل هر روز بقدرحبّه جهت صرع بیعدیل وقطورخون اومسکّن الم گوش وجالی آثاروبیاض چشم وسرگین اوجهت کلف ونمش وبیضهٔ اومورث فصاحت وتکلّم اطفال قبل از وقت و بخوراورافع تبهاست ۰

وامین الدّوله ازخواصّ اوبیان نموده که چون یکعدد سمانی مشوی رابتمامه

وبد ستوریکه چیزی ازوطرح نشود وتناول نمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود ۰

سمندر: مهربارس گوید که آن حیوانیست کهازآتش متضرّرنمیشود چنانکهماهی ازآب وبقدر عصفوری وآتش رنگ وخوردن زهرهٔاوبقدر دانگی باآب نخود مطبوخ وباشیر تازه رافع سموم مشروبه واکتحال دماغ اوباسرمه جهت نزول آب و حفظ بصروطلای خون اومانع زیاده شدن وظلح ومغیّررنگ اوست ۰

سمك: بفارسی ماهی وبترکی بالغ نامند واقسام اوزیادهازحدّ احصی است ، و بهترین اورضراظی کهدرآبهای سردخوشگوارسکداربعیدالمنبع صید کنند وفلس اوبسیار کوچك وبزرگ استخوان وسمکش سفید وپشت منقط بسیاهی بامخطّط بسیاهی مایل به سبزی باشد ودرهمانروزتناول نمایند وهاربی وشبوط رابهتردانستهاند ودرولایات ایران قزاللّاله منقّط بسرخیست واسلف که پشت اوسبزوشکمش سفید است وشاماهی کهدر بحیرهٔطبرستان صید میکنند بهترازسایراقسام است وانواع اوبحسب کثافت ولطافت و کیفیّت استعمال واختلاف زمان ومکان مختلف میباشد وبعضی ازانواع اوراکرمدانستند مثل جری ومارماهی وغیراوومرادازمطلق اواقسام لطیف است کموصف شده وتازهٔاوکه زیاده ازیکروزنگذشته باشد دردویم سرد وتروکباب اوبهترازبرشته درروغن است ، و لطیفترین اغذیه وصالح الغذاءومرطّب ومبهّی محرورین ومصلح اخلاط حارّه ومسمّن و جهت قصبهٔریه وقرحهٔشش وسل ویرقان دوق وسرفه یابس وضعف گرده و زحیر و مغص حارّ وکباب اوباآب غوره وسماق جهت اسهال مراری ودموی مجرّب وتخم او در تقویت باه قوی الاثّروجهت سعال وزحیرحارمفید وضمادش گردهٔاوکه هنوزحرکتداشته باشد جهت جذب مواد بظاهرورفع اختلاط ذهن صاحب سرسام واورام حارّهبیعد یل وخوردن قدرکتیراووقی کردن باآب گرم وعسل وسکنجبین منقی فضول غلیظه واخلاط فاسده وجهت دردمفاصل وعرق النّساءوبهق وآثارمجرّب وزهرهٔاوخصوصازهرهٔشبوط رافع بیاض چشم ومضرّمبرودین ومعدهٔبلغمی ودماغ رطبه وعصب ومصلحش پختن او

باروغن جوزوکنجد وبادام وخوردن زنجبیل پرورده وعسل وگلقند وصعتروآبکامه وادویه حارّه وبالخاصّیه مانع تشنگی ورافع اوسرکه وآبکامه است وخوردن آب بعد ازآن بغایت مضرّ ومورث امراض مزمنه است واقسام کثیفه وعظیم الجثّه وآنچه چند روزازصید اوگذشته باشد مورث سدّهٔ احشاء ومولّد خلط خام ونمکسود اوکه پانزده روزازو نگذشته باشد مسدّد ومولّد اخلاط فاسد وسود اوی سوختموقدید نمکسود اوراکه ساریس نامند زبونترین و کثیف ترین اقسام ومحلّل بلغم غلیظ ومقوّی خمل معده وضماد سرمحرق اوجهت ورم مقعد وشقاق اووگزیدن عقرب وسگ دیوانه وباروغنها ولعابهاجهت ورم صلب لهاه و طلای استخوان سوخته اوجهت برص نافع وماهی شورکهدرسرکه پرورده باشند سرد و خشك ومجفّف ودیرهضم ومقوّی ماسکه ومانع انصباب صفرابمعده ومورث جرب و ثبور سوداویست ۰

سمکهٔ صیدا: نوعی ازماهیست شبیه بوزغه کوچکی که خمیدگی پای او بطرف وحشی رانست ونراوباریك ودرازوسرش کوچك ودنباله‌اش درازوزیرحنگ اسفل باخط وخال ودرچشمه قریه سول نزدیك بشهرصیدای بلاد شام یافت میشود وبعدازده یوم ماه شباط ظاهرمیشود ونرباماّده جمع میشود وبهمان هیئت تاآخرآزارماهمرئی‌اند واز بناگوش ایشان کفی متکوّن میگردد واخل آب میشود واورامردم جمع میکنند ویکحبّهٔ او رابا تخم نیمبرشت ومرق مرغ درتقویت باه وشدّت نعوظ بحدّ هلاك میرساند وآن بمراتب قویترازماهی مذکوراست ۰

ونیمدرهم ازنمکسود سمکه درغایت قوّت درانعاظ چیزی باونمیرسد وگویند نر او درذکورومادهٔ اودراناث این خاصّیت دارد واکثرگویند درمادّهٔ اواثری نیست وآنچه از ریگزارهاحوالی چشمه‌هاصید میکنند سفید وبهیئت مذکوراست غیرصیداست واین اثر با آن نیست ۰

سمن: بفتح اوّل وسکون ثانی بفارسی روغن نامند وبهترین اوروغن گاووگوسفند

وبزاست وتازهٔ اورا زبد نامند وکقمه تند و روغن گاولطیفترازسایرومجموع اود رآخراوّل گرم و تروهرچند کهنه شود حرارتش زیاده ورطوبت کم میشود ود وساله‌راخشکی بد رجهٔ اوّل میرسد ود رافعال قویترا ززبد ومحلّل ومنضج ومقاوم سموم ومانع رسیدن اثرسمّ افعی به دل وملیّن جلد ومنقی بشره وفضول دماغی وسینه ومسمّن بدن ورافع یبوست خیشوم و حلق وجهت سرفه ویرقان وطحّال وحصاه ویکوقیه اوبانیم وقیه شکرجهت عسربول مجرّب وباآب گرم خوردن وقی‌کردن جهت سموم مشروبه وحقنه اوباآب خاکسترجهت زحیر و قرحاء معاوحمول اوبا پیه مرغ‌منقی رحم وقاطع بواسیروشقاق ونزف الدّم وسعوط اوجهة خناق وشقاق دواب وطلای مکرّراومحلّل اورام ومانع بهم آمدن دهن زخمها وکهنهٔ او باحناجهت جرب بیعدیل واکتحال اوباآب عنب الثّعلب جهت ضربان چشم وچون با سیربجوشانند جهت درد مفاصل بغایت موثّرومضرّ علّتهای رطوبی ومولّد صفرا محرورین ومرخی معدهٔ ضعیف وبلغمی مزاج ومضعف هاضمه ومصلحش درمحرورترشیها ود رمبرود جوارشات ۰

وقد رشربتش درتد اوی تاد ووقیه است ۰

سمور : حیوانیست شبیه بدلق وازآن سیاه‌ترود رجمیع افعال قویترازآن ، و پوشیدن پوست اومقوّی باه مرطوبین وگرمترازسایرجلود دموی سوخته اومجفّف قروح و ضماد پیهٔ اومسخّن گرده وسینه است ۰

سمین : بفارسی چربی‌وفربیست که برظاهرگوشت ورود ه و غیرآن باشد ازشحم ارطب وقریب الفعل وباروغن تازه سریع الهضم وملیّن طبع واعضاء وسریع الاستحاله بصفراست ود رصفراوییّن ود رمضرّت ود رمصلحات مانند روغن تازه است ۰

سمیرا : صاحب نخب گوید قسمی ازماهیزج هراست ود ردیاررببعه موجود ، و شبیه بکاسنی وبقد رقامتی وبرگش درغایت سبزی واغبروبیخش بقد رکزمارج وسمّ حیوانات است ۰

وابن تلمیذ گوید درمیان جوزاربهم میرسد وخوشهٔ اوشبیه بفاس وسم حیوانات است وبغایت گرم ودراضمدهٔ مواد بارده مستعمل است ·

سماریس : اسم یونانی ماهی شوراست ·

سمار : بلغت مصراسم اثل است ·

سمر : درخت امغیلانست ·

سمنه و سمینون :حبّ السّمنه است ·

سمسق : بضم اوّل مرزنجوش وبفتح اویاسمین است ·

سمسم‌برّی : جبلاهنگ است ·

سمّ الحمار : دفلی است ·

سمّ السّمك : ماهیزهرج است ·

سمّ الغار : شك است ·

سمّ السّم : نوعی از سدربی ثمراست ·

سموریون : کرفس است ·

سمك الیهودی : شیخ‌البحر است ·

سمنو : اسم فارسی بنده است ·

سمونئون : بیونانی اسم اسفیداج است ·

سمیقلق : نوعی ازعشرکه سایهٔ اوقاتلست ·

سمطاوس: اسم یونانی اثمد است ·

سمیقا : اسم سریانی سندریطس است ·

ساروغ: ازقطراست ·

شمیکه‌التّرکه وسمکهٔ ثول:سمکه صیداست ·

سماقیل : ساق الدّباغین است ·

سمن : اسم روغن گاواست ۰

سمّ : بضمّ اوّل اسم فارسی ظلف است ۰

سموك : اسم ترکی عظم است ۰

سمندوپهین : اسم هندی زبدالبحراست ۰

السّین مع النّون :

سنا : گیاهیست ربیعی ساقش باریك شبیه بگیاه حناوگلش مایل‌بکمبودی ، و دانه‌اوپهن مایل بدرازی وکجی ودرغلافی شبیه بکرده وحجازی اورابرگ بزرگتر و گلش زرد وبرگ اومستعمل است وقوّتش تاهفت سال باقی ۰

ودرآخرد ویّم گرم ودراوّل خشك ومسهل بلغم وسود اوصفراواخلاط سوخته‌و منقّی دماغ‌وشدید الغوص درعمق بدن ومقوّی اووجالی جلد وجهت مفاصل‌وامراض بلغمی وسود اوی وجنون وصرع‌ودرد سروشقیقه ودرد پهلووشرب مطبوخ ودرچهارمثل او روغن زیتون که بنصف رسد جهت دردکمرو ورکین وبواسیرمفید وضماد مطبوخ او در سرکه بحدّ یکه قوام بهمرساند جهت حکّه وجرب وکلف وبهق واندمال زخم کهنه ومنع ریختن موی وباحناجهت سیاه کردن آن مؤثّروآب مطبوخ اوبهترازجرم اوویکمثقال از مسحوق اوباعسل که سه روزتایکهفته هرروزبیاشامند جهت مفاصل وامثال اومجربست ومورث کرب ومغص وغثیان ومصلحش پاك کردن ازچوب وشاخ‌آلودن بروغن بادام و هلیلهٔ‌زرد وانیسون وبنفشه وآب میوهاا ستعمال نمودن ۰

وقدرشربت ازجرم اودودرهم است تاسه درهم وازمطبوخ اوتاده درهم وبدلش نصف اوتربد ونصف اوهلیله زرده ربع‌آن بنفشه است ۰

سنبل: بمعنی خوشه‌است وبعرف اطبّا شامل سنبل هندی وسنبل رومی‌وسنبل جبلی است ، وبیونانی ناردین نامندوازمطلق اومراد سنبل هندیست وآن‌گیاهیست بی‌ثمروبی‌گل وشبیه بدنباله سمور ودله وازآن باریکتروبدرزای انگشتی وسیاه مایل به

زردی وخوشبووبیخش صلب وازهند خیزد وقوتّش تا سه سال باقیست ۰

در دوّیم گرم وخشك ومفتح ومقوّی فم معده و جگرباردومدرّبول وحیض و مجفّف رطوبات معده وسینه وفضول دماغی ومانع انصباب مادّه بامعاومعده ودافع لذع آن ومفتّت حصاه وحابس طبع وجهت یرقان وبواسیروسرفه ودرد سپرزوسینه وتحلیل نقح واستسقاءواورام باطنی وباافسنتین وصندل بغایت مشهّی ومقوّی معده وباآب سرد جهت غثیان وخفقان وضمادش قاطع عرق وباعث خوشبوئی بدن واکتحال اوباآب گشنیز جهت حمره چشم وتقویت باصره ورویانیدن مژگان وباعفص جهت دمعه مجرّب وفرزجهٔ اووجلوس درطبیخ اوجهت تنقیهٔ رحم وگشودن حیض وذرورا وجهت التیام جراحات و طلای مطبوخ اودرسرجهت سیاه کردن ودرازکردن موی موءثّرومضرّگرده ومصلحش کتیرا وقدرشربتش تایکمثقال وبدلش اذخروشراب اوکه یکرطل اوراد رپانزده رطل آب انگور بجوشانند تانصف رسد وسه هفته درآفتاب بگذارند درجمیع افعال مذکورواثرش قویتر است ۰

سنبل رومی : بیخ وساقیست گلداروخوشبووباصلابتی درشکل شباهتی بسنبل الطّیب ندارد وحرارتش زیاده ازآن وقبض اوکمترود رافعال ضعیفتراست ومدرّ بول و ماته باقیه ومحلّل نفخ معده و ورم سپرز وجگرورافع درد مثانه وگرده وشراب اوکه نیم من رادرسی رطل آب انگوراند اخته بعد ازدوماه صاف کنند وروزی بیست مثقال ازآن یا شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض باردهٔ گرده ومعده وجگرویرقان وعسربول بغایت مفیداست ۰

وروغنی که ازسنبل وسنبل رومی ترتیب دهند مسمّی بدهن ناردین وازسنبل هندی قویترازسنبل اقلیطی است وساذج اورابطریق سایرادهان میسازند وآن ملطّف ومحلّل وجهت جمیع امراض بارده واعضای ظاهری وباطنی نافع ۰

وقدرشربتش تایکوقیه است ۰

سنبل جبلی : بفارسی ریشه والا گویند وموٴلّف تذکره گوید که : آن موآست ، و بغداد ی غیرآن دانسته وگوید برگ نبات اوشبیه ببرگ قرصعنه وشاخه‌های اومثل شاخ اووازآن کوچکتروبیخا روبیساق وبیخش زیاده برد وعدد ود راز ومایل بیرون بسیاهی و اندرون سفید وخوشبووبی ثمروبی گل است قریب القّوت بسنبل ومقوّی اعضاءخصوصا معده وجگرومقوّی قوهٔماسکه ومحلّل ریاح ونفخ ورافع سنسقاونی بلغمی وشراب اود رمنافع مثل شراب سنبل است ۰

وقدرشربتش تایکمثقال سنبل فارسی شامل پرسیاوشان وقسمی ازریاحین است که برنرگس میروید درغایت خوشبوئی وبرگش وپیازش قریب ببرگ وپیازنرگس وگلش بنفش وبعضی سفید نیز میباشد وبشکل یاسمین ودرهرساقی چندین عدد بربالای یکدیگر و درافعال قریب بنرگس وپیازاوضعیفترازپیازنرگس است ۰

سنبل اقلیطی : سنبل رومیست ۰

سنبل الاُسد : انطاکی گویداین سنبل جبلی وآن موآست ۰

سنبل تری : شامل فود اسارونست ۰

سنبل اردانی : وسنبل ثوری سنبل جبلی است ۰

سنبل الطّیّب وسنبل العصافیر : سنبل هندیست ۰

سنبل الکلب : ثمرد رداراست ۰ وگویند شکوفهٔلسان العصافیراست ۰

سنگسبویه : اسم فارسی است ومعرب اوبجیم بجای کاف است وآن دانه‌ایست درازترازدانهٔانگوروبغایت صلب شبیه بسنگ وگویند ازفارس خیزدود رتذکرهٔعبدوس دانه سپستان ودربعضی کتب وشفاءالاُحقام اثلق تصریح نموده است ۰

درسیّم گرم وخشك وطلای اوباسرکه جهت برص وآثاروخورد ن اوجایز نیست ۰

سند روس : سنگی است کهازسواحل دریاخیزد وگویند صمغ درختیست ۰

ومحمّد بـــن احمد زکریّاگوید که دروسط بحرهند چشمه‌ایست گرم آب اومثـــل عسل غلیظ ودرمیان آب دریامیجوشد وچون برروی آب آمده سرد ومنعقد میگردد ، و

مخصوص هند است ، وآن شبیه بکهربا وازآن پست تروسرختروبا اندك تلخی بخلاف کهربا وسه قسم میباشد زرد و باطن وسرخ وبرّاق ویکی مایل بکبودی وسست و دیگری سیاه وسبك وصلب وقسم اوّل بهتراست وخوب اومثل کاه‌ربا ربائیدهٔ کاهست وقوّتش تا بیست سال باقیست وازادویّهٔ جلیل القدر ۰

دردوّیم گرم ودراوّل سیّم خشك ومجفّف رطوبات دماغی وسایراعضاء وقاطع بلغم معده وامعاء ومدرّبول وحیض وحابس نزف الدّم جمیع اعضاء ونفث الدّم وقاتل کرم معده وامعاء واسهال دموی وجهت استرخای عصب وخفقان وربووضیق النّفس بلغمی وتب نایبه واسهال مزمن وسپرزومد اومت اوباسکنجبین جهت رفع فربهی مجرّب ومانع عرق وحابس زورگران ومسقط جنین وبخوراوباشکرجهت قطع زکام وبواسیروسنون اوجهة درد دندان وقروح اووحرکت لثه وقطوراوجهت دردگوش وگرانی سامعه واکتحال او جهت بیاض وقرحهٔ وجلای آثاروسلاق مجرّب وذروراوجهت التیام جراحات جوشانیدهٔ آن را باروغن بادام بحدّیکه بقوام آمد جهت شقاق هرعضوی مجرّب دانسته‌وباشکروکبریت و جهت قوبامجرّب ومضرگرده ومصلح اوصمغ عربی ۰

وقدرشربتش یکدرهم وبدلش مثل نصف اوکهربا وربع اوساذجست ودهن اوکه معروف بدهن الصّوابیست جهت قوباورفع آثاروالتیام جراحات واورام مقعد ونواصیر غایره وجرب کهنه بیعدیلست ۰

وطریق آنست که سندروس راسائیده باروغن زیتون یاروغن تخم کتان بآتش نرم دعرض دوهفته بقوام آورند وبایدرایحهٔ اوبحامله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است ۰

سندیریطس : اسم یونانی وبمعنی شبیه‌الحدید است وبسریانی سمیقاگویند و آن گیاهیست ربیعی وقسمیرابرگش شبیه ببرگ بلوط وخشن شاخه‌های مربّع و بقدر شیری ودراطراف اوچیزی کروی ودرآن تخم سیاه ومنبت اوسنگلاخها ست ۰

وقسمی را شاخه‌ها بقدر ذرع وبرگش شبیه ببرگ سرخس وکثیرالعدد و از دو جانب شاخ روئیده ودرانتهای جانب شاخ شعبهای دراز باریك ودراطراف آن اشیاء مستدیر کروی ودرآن تخمی شبیه بتخم چغندر وازآن مدوّر ترو صلب ۰

وقسمی را منبت قریب بتاك انگور وبرگش بزرگ وشبیه ببرگ گشنیز وشاخه‌ها بقدر شبری ومایل بسفیدی وباندك سرخی وگلش بسیار سرخ وریزه وتخمش باریك و تیره رنگ مایل بسرخی ۰

دردوّیم سرد ودرسیّم خشك وقسم اخیر قویتر از اقسام اووهمهٔ او قاطع نزف الدّم و قابض وجهت التیام قروح ورافع اورام وخنازیر شدید الاثر وحقنه وشراب اوجهت قرحهٔ امعاء واشتها نافع است ۰

سیناذج : بفارسی سنگ سیاه گویند ومستعمل حکّاکانست ، ونوعی از حجرالمس وثقیل الوزن وبرّاق وگویا ریك مجتمع منجمد باتخلخل است وبهترین اونرم صلب ثقیل مایل بسرخیست ۰

دردوّیم سرد وخشك وسوختهٔ او درقطع نزف الدّم والتیام قروح کهنه به غایت قوی الاثر وضماد ش محلّل اورام ومسکّن التهاب وباسفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش وباموم جهت بواسیر وسنون اوجهت جلای دندان وحك پاوجالی معادن وچون درآب سائیده مرجانرا باوجلاد هند بسیار ربرونق آورد ومضرّ عصب ومصلحش زعفران وخوردن او جایزنیست ۰

سنجاب : حیوانیست ازموش صحرائی بزرگتر ود نباله‌ٔ اوکوتاه وپرموی وزیرشکم او سفید وباقی خاکستری ۰ ودرتنکابن اشکول نامند ، ودرمازندران اشنیك ودردرختها جامیدارد ۰

دراوّل گرم ودردوّیم تروگوشت اومسکّن حرارت وجهت دردسینه وسرفه وقرحهٔ ریه نافع ومولّد قولنج ومصلحش روغن بادام وپوشیدن پوست اومعتدل مزاج ورافع درد

عصب وموی اوجهت التیام جراحات وقطع خون وباعسل جهت رد ع اورام مفید است ۰

سنوّر : بفارسی گربه وبترکی پشیك نامند اهلی و وحشی میباشد واهلی د رد وّیم گرم وبارطوبت غالب وپوشیدن پوست اومسخّن بدن وگوشت اوموافق صاحبان نقرس و طلای محرق اوبتمامه که بتمامه خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پای بیعدیل وسرگین اوشدید الحراره وطلای اوبا روغن گلسرخ د رروزنوبه رافع تب غب وحمول ویخور اومسقط مشیمه وضماد گوشت تازهٔ اورافع نقرس وقدید مسحوق وجاذب پیکان وخار از بدن وجهت جبراستخوان شکسته نافع ومجاورت نفس وخوردن گوشت اوموجب هزال وسلّ است ۰

ومهریارس گوید : مغزسراوباآب جرجیرشرباجهت تقطیربول ودرد گرده ، و سعوط زهرهٔ گربهٔ سیاه با روغن زیبق جهت لقوه وسیاه کردن موی سفید موثّراست ۰

وارسطوسعوط خصیهٔ اوراجهت جذام بغایت نافع دانسته‌اند ونوع وحشی او بزرگتراز اهلی میباشد ۰

د رد وّیم گرم وخشك وبخورمغزسراوراجهت سقوط نطفه مجرّب دانسته‌اند ، و جلوس د رطبیخ اوجهت د رد کمرونقرس نایب مناب طبیخ کفتاراست ۰

سنبوسه : بیونانی بـو مادر دانامند ازاغذیهٔ معروفه ومقوّی اعصاب ومهیّـج ـ اشتهاومسمّن بدنست ومولّد سد د ورياح وثقيل وكثيرالغذاءومصلحش سكنجبين است و طریق ترتیب اوآنست که آرد گندم رابا روغن خمیرکرده پهن کنند وگوشت قیمه کرده را با پیازواد ویهٔ حارّه د رآن پیچیده د ر روغن سرخ کنند یا د رتنورطبخ د هند ۰

سندیان : بلغت شام د رخت بلوط وبلغت مصر سلد انیونست ۰

سناءاندلسی وسناءبلدی : عینونست ۰

سنانیر : بلغت مصرآملهاست ۰

سنبوت : بهندی کمونست ۰

سنقره : شقراق است ۰

سنحیونس : مصطکی است ۰

سنط : فرط است ۰

سنپز : شونیز است ۰

سندیان الارض : فراسیونست ۰

سندوقس : سرنج است ۰

سنّ : اسم یونانی موآ است ۰

سنام الجمل : کوهان شتر است ۰

سنبهانی : بهندی انلق است ۰

سینا : بلغت مصر سمك البحر است ۰

سنونو : بلغت مصر خطافست ۰

سنکیا : بلغت هندی قسمی ازبیش است ۰

سنف : بلغت هندی رازیانه است ۰

سنت : اسم هندی زنجبیل است ۰

سنتی : بهندی ارنب است ۰

سنینه : بهندی آبارست ۰

سندی وسندهان : اسم هندی عود است ۰

سنگر : اسم هندی غار است ۰

سنبهل کچر : بهندی بیخ سنبل است ۰

سنگ : بهندی شاخ حیوانات ست ۰

سنجی کها : بهندی قلی است ۰

سنبل کهار : بهندی سمّ الفار است ۰

سنگ اسری : بهندی توتیای قلم است ۰

سنسل : بهندی دارشیشعانست ۰

سنگ کارد : اسم فارسی حجرالمسن است ۰

سندمی : سرابیست که ازدرخت نارجیل بهم میرسد ودرنارجیل مذکوراست۰

سنگ مغنی : اسم فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیساست ۰

سنگ کج : اسم فارسی جبسین است ۰

سنگ چاقماق : اسم فارسی وترکی حجرالنّاراست ۰

سنگ پشم : اسم فارسی حجرحبشی است ۰

سنگ یشم : اسم فارسی سنگ یشب است ۰

سنگ زخم : اسم فارسی حجرالعاج است ۰

سنباده : اسم فارسی سنباذجست ۰

سنگل : بلغت فارسی زوفای رطبیست ۰

سنجد : اسم فارسی غبیراست ۰

سنجدگرجی : بلغت اصفهان باردرخت نیم است ۰

سنگدان مرغ:اسم فارسی قابضهاست ۰

سنگ پشت:اسم فارسی سلحفاتست ۰ سنّ الکلب: سپستانست ۰

السّین مع الواو :

سورنجان : بیخیست شبیه بسیرصحرائی ومایل باستداره وپوست اومایل به سرخی واندرون سفید وشیرین طعم وبسیاررطوبت وخشك اوباصلابت وقسم باطن سیاه وباطن سرخ ازسمومات وبرگش قریب ببرگ کرّاث وازآن قویتر وساقش بقدرشبری وگلش زرد وبفارسی شنلبد نامند شبیه بزنبق کوچکی وسیاه اوراگلش سرخ میباشد ومنبت اوکوهها درسیّم گرم ودردویّم خشك وقوّتش تاسه سال باقیست ومسهل اقسام بلغم وقاطع آن خصوصا ازمفاصل ومفتح سدّه وجاذب اخلاط لزجه ازعمق بدن ورافع یرقان وسپرز وبا

صبرجهت عرق النّساء مجرّب دانسته‌اند وبا زنجبیل وفلفل بغایت مبهّی وجهت مفاصل بسیارمفید . وضماد اوبا زعفران وتخم مرغ درتسکین درد استخوان وتحلیل اورام مجرّب وحمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیرمجرّب وذرور اومجفّف زخمها وخوردن نیم درهم اوبا شیرتازه وقایند تا سه روزمحرّك باه است وسورنجان بسیارمضرّمعده و مورث مغص ومضعّف جگراست ومصلحش کتیراوشکر و زعفران .

وقدرشربت ازمفرد ویکدرهم وبااد ویهٔ نیمدرهم وبدلش مستعجلهاست بوزن او وزنجبیل وفلفل مقوّی فعل اویند وبوئیدن گل اومفتح سدّهٔ دماغی ومحلّل ریاح و درد سرباردا است .

سوس : دراصفهان مژدنامند وترکان شیرین بیان گویند دراکثربلاد موجود و معروفست وتلخ او غیرمستعمل وبیخ شیرین مایل بتلخی آن ومستعمل وقوّتش تا ده سال باقیست وباید پوست سیاه اوجدا کرده استعمال نمایند چه تصریح نموده‌اند که مار اورا دوست میدارد وخودرا باو میمالد جهت انسلاخ جلد وتسمین بدن وتقویت بصر وبیخ اود راوّل گرم ومایل بخشکی ومنضج اخلاط غلیظ مرکّبه ومسکّن تشنگی ومدرّبول و حیض ومسهل رطوبات وغاسل اعضای باطنی ومقوّی اعصاب ومحلّل ریاح وجهت اقسام سعال وربووتنقیهٔ سینه وشش وجگروالتهاب معده وسوزش وخشونت سینه وحلق وامراض ملغی و عصبانی وتبهای کهنه وبواسیروامراض سپرزنافع وقی کردن باطبیخ اومخرج رطوبات واگرچیزی ازاوباقی مانده بقی رفع نشود باسهال واد رارخارج میگرد دوهرگاه مداومت خوردن اوبقدریکدرهم بامثل آن شکرونصف او رازیانه از اوّل حمل تا اوّل سرطان نماید درتمام سال علّتی طاری نگشته موجب جلای بصرورفع درد شقیقه وصداع مزمن وتبهای کهن واکتحال اوجهت جالی بیاض وضماد برگ تازهٔ اوود ررفع بد بوئی میان انگشتان پاوزیربغل مجرّب .

وابن ماسویه گوید : چوب اوگرم وخشکترازسایراجزای اوست وباقوّت قابضه ومحلّله

است وسبساروت راعبارت ازآن دانسته ۰

وامین الدّوله نیزبااومتفّق است ومحمّد بن احمد زکریّاگوید تخم سوس قویتر از سایراجزاست ونوحیابن سرابتون معتقدآن وداخل معاجین کرده اند ۰

وگویند : مخصوص بصره ونواحی فارس وازسوس اماکن دیگرتخم بهم نمیرسد گویند اصل سوس مضرّگرده وسپرزاست مصلح اوّل کتیراو عنّاب وثانی گلسرخ ۰

وشربتش تاپنجدرهم وبدلش نصف اوتربد وثمن اوزنجبیل است وربّ سوس که آب مطبوخ بیخ مقشّراورابحدّ انعقاد جوشانیده باشند درجمیع افعال بهتراز آن ودافع ضررمسهلات ولذع ادویه است ۰

سولان : بلغت یونانی بیخی است سرخ لون وبشکل گرم وازروم وسقالیه خیزد ۰ ودرچهارم گرم وخشك ومحرق جلد وسمّ قاتل وسعوط اوجهت لقوه وطلای اوباروغنها جهت تحلیل اورام بارده ورفع ریاح واکتحال اوجهت بیاض غلیظ نافعست ۰

سوسن : معرّب ازسوسونا سریانی است ، وبرّی وبستانی وهریك ازآن سفید و کبود میباشد وبیخ اقسام اومتعدّد ویاتد ویروطورنی وسفید وخوشبوشبیه ببوی بنفشه ، و لهذا عوام اورابیخ بنفشه نامند وگل سوسن سفید باعطریّت قوی وغیرسوسن آزاد است ۰ چه اواسم فارسی زنبق است واشتباه جماعت ازعدم فرق اقسام اوست وایرسابیخ قسمی ازکبود برّی وصلبی است وگلش بسیارکوچکترازسوسن کبود بستانی وبیخش یك عدد پهن ودراز وپرگره ودرحرف الف مذکورشد ۰

وقوّت اقسام سوسن مرکّب ازحرارت محلّله وارضیّه لطیفه وقوّت مجفّفه وقابضه است ومدرّحیض ودرجمیع افعال مثل امراض رحم واندمال زخمهاورفع چرك اووبواسیرود رد جگروامراض شش وسپرزوخنازیرضعیفترازایرساوضماداوباسرکه وآرد جوجهت ورم حارّ انثیین ورایحهٔ اومحلّل ریاح دماغی ومحرّك شهوت زنان ودرشوع قریب بزعفران وطبیخ اوکه باخمس اوسرکه وعسل درظرف مس بحدّ انعقاد جوشانیده باشند جالی ومجفّف

بیلذ ع وجهت جراحت اطراف عضل نافع ومثل روغن ابرساست درجمیع افعال وخوردن اوجهت فولنج ایلاوس صفراوی وجهت امراض رحم ودردعصب شربا وضماد امفید ، و خائیدن بیخ اوجهت رفع بوی خمروضماد برگ اووخوردن تخم اوجهت گزیدن هوام نافع وقدرشربت ازجرم اوتا دومثقال وازمطبوخ وروغن اوتایك اوقیه است ۰

وقسمی ازسوسن که درتحت درختان میروید گلش زرد وکوچك وبیخش بسطبری انگشتی وخوشبووباتلخی است قویترازسوسن سفید وکبود وضعیفترازایرساوگلش گرمتر ازهمه وضماد مطبوخ بیخ اوبا شراب محلّل اورام بلغمی وجهت دردد ندان نافعست و بغدادی گوید :این قسم سدس المراست ۰

سویق : اسم عربی آرد جمیع مأکولاتست وبعرف اطبّامراد ازاوبود اده اوست و شرط دانسته‌اند که بعد ازبود ادن حبوبات یکبارباًب گرم ویکبارباًب سرد بشویند وآنگاه آرد کنند وسویق جو وگندم جهت تسکین التهاب وتشنگی وتبهای حارّ وامراض اطفال نافع وسویق جود رتبرید وتجفیف وتسکین حرارت وسویق گندم درتبرید وترطیب اقوی است ومضرّ مشایخ ومبرودین ومولّد نفخ ومصلحش فایند ورازیانه وامثال آن وروغن گردکان وسویق شعیرباًب انارین جهت نی صفراوی وصداعی کهازبخارواحتراق ورطوبةمعده باشد مفید وباشربت ورد و روغن کره جهت سحج عظیم وتقاضای بسیاربی اطلاق ، و اسهال اطفال وتقویت بدن ایشان بسیارموٴثّروسویق میوه‌هاآنچه خشك کرده و بو داده سحق کنند جهت اسهال وحرارت وغلیان خون وسویق کناروانا روسیب ترش و به ترش حابس ومبردّ ومسکّن حرارتند ۰

سویقیّه : موٴلّف تذکره گوید : شرابیست که برنج راگوبیده وپخته بجوشانند تا بسیارغلیظ شود وباشیرهٔ مویزباعسل وشکرواندکی آب اوراروان سازند دارچینی وقرنفل وبسباسه اضافه نموده دو روز تا پنج روزد رظرفی کرده مکرّربرهم زنند واستعمال نمایند ازجووگندم ونان خشك نیز ترتیب میدهند وبهترازهمه برنج وعسل است ۰

درسیّم گرم وخشك وقاطع بلغم خام ازسینه وشش ومفتّح سدّهٔ جگروسپرزومبهّی وهاضم وجهت یرقان واستسقاء وعسربول، نافع ومصدّع ومنجرومعمول ازذرّه محرق اخلاط وازجو مسکن حرارت وتشنگی وسوزش معده وازگندم مولّد قولنج ومصلحش سکنجبین است .

سوقال : ابوجریح گوید که : آن شکوفه وپوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیراست گرم وخشك وباحدّت وحلاوت ودردمفاصل باردہ نافع است .

سوادالهندو: بسنـدکشت برکشت است .

سوری : زاج سرخست .

سورج : معرّب ازشورهٔ فارسی وآن باراست .

سوربیون : شیخ الرئّیس گوید : شیخ ارمنی است .

سوربارونار : مشك است .

سوداینات : مرغیست که بفارسی دارکووبعربی صرد نامند گوشت اومبهّی ومضّ دماغست .

سوادالحکام : سادا ورانست .

سوادالقضاه : عفص است .

سواس: جومانه است .

سوقوطون : ابرونست .

سونخس : هندبای بریّست .

سوسن جبلی : شامل راس وایرساست وهریك قسمی ازآنند .

سوسن احمر : دلبوث است .

سوسن برّی : شامل ایرساوسوسن زرد دلبوث است .

سوسن آزاد : اسم فارسی زنبق است .

سوطلیس : اسم یونانی سلق است ۰

سونافون‌وسوماخیوس : اسم یونانی اسفناجست ۰

سوقی : اسم یونانی تین است ۰

سوسنبر : سیسنبراست ۰

سورقطون : حضی الثّعلب است ۰

سورسان : سولانست ۰

سودریقون : اسم یونانی قسمی ازتوتیاست ۰

سورنجان هندی : حلبیب است ۰

سوسمار : اسم فارسی ضبّ است ۰

سود : اسم ترکی لبن است ۰

سوغان : اسم ترکی بصل است ۰

سونه : بهندی ذهب است ۰

سونامولی : بهندی بابونج است ۰

سوندهی : بهندی اذخراست ۰

سوی : بهندی شبیت است ۰

سور : بهندی خنزیراست ۰

سورحجلی : بهندی دلفین است ۰

السیّن مع الهاء : وسین مع الیاء :

سهاکه : بهندی تنه کاراست ۰

سهمکن : بهندی بهمن احمراست ۰

سهرین : بفارسی دارچینی است ۰

سهنجه : بهندی فلفل سفیداست ۰

سیسالیوس : بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست وچهارقسم میباشد گیاه یکی شبیه برازیانه وآن قویتر وقبهٔ آن شبیه بقبّهٔ شبت وثمرش انجدان که کوله پرباشد ، و درازتروتند طعم وبیخش زیاده برشبری وباعطریّت وبیخ این قسم درافعال قویتر از سایراجزاست ویکیرابرگ شبیه بلبلاب کبیر و ازآن درازتروکوچکتروقبهٔ اومثل قبهٔ شبت وتخمش سیاه مشابه گندم وبزرگترازآن وتندتروخوشبوترازقسم اوّل ودرافعال تخم او قویترازسایراجزاویکیرابرگ شبیه ببرگ زیتون ودرشت ترساقش درازترازد وقسم اوّل و قبهٔ اوبزرگتروثمرش عریض وبزرگ مقداروفربه وخوشبووقوّتش ازقسم اوّل قویتر وازثانی ضعیفترویکی رانبات شبیه بانجدان وثمرش سفیدترازآن ومستدیرود رازوقریب بآنکه دوطبقه باشد وباعطریّت وتندی وچون مقشّرکنند ازآن تخمی درازترازرازیانه ومایل به سبزی ودر طعم شبیه بترنج ظاهرگرد واین قسم بیشترمعمول است ومستعمل از سیسالیوس مقشّر آنست ۰

ومجموع اقسام دردّیم گرم وخشك ومحلّل وملطّف ومسکّن دردهای باطن ومدرّ بول وحیض ومفتح سدد ومقوّی معده وجهت صرع وعسرنفس وتقطیربول واخراج جنین ودرد رحم و تقویت باه واذابهٔ بلغم منجمد ویکمثقال اوبافلفل وشراب جهت رفع مضّرت هوای سرد ومداومت نه قیراط تخم اوبامنفحج تاده روز جهت دردگرده ولعوق بیخ قسم اخیرباعسل جهت رفع فضول سینه وشش وسرفه کهنه وامراض گرده ومثانه نافع مضّرمحرورین ومصلحش کتیراواکثاراومضّرجگرومصلح اوزرشك است ۰

وقدرشربتش یکمثقال وبدلش انجدانست ۰

سیسارون : ابن ماسویه وامین الدّوله گویند : چوب سوسن است که بهفارسی تلخه گویند ۰

وحنین بن اسحق وجمعی دیگرازجهت اشتباه ناسخ سوسن راشونیزدانستند وگفته‌اند چوب شونیزاست ۰

ومؤلّف مغنی گوید : دراوتحلیل واندك قبض است ، وطبیخ بیخ اوجهه‌معده

وادرارفرمودن بول مفید است وجمعی گویند فلفاس است وبغدادی وانطاکی مجهول الماهیّه میدانند ۰

سیسنبر: اسم فارسی نمام است ، برّی وبستانی میباشد ،وبرّی مسمّی‌بد باب وبرگش شبیه ببرگ سداب وقویترازبستانیست ، وبستانی شبیه به نعناع وازآن‌سفیدتر وخوشبووتخمش ریزه‌ترازتخم ریحان ۰

ودرآخردوّیم گرم ودراوّل اوخشك ومفرّح ومفتّح ومقوّی احشاءوروح دماغی ودل و مدرّبول وحیض ومخرج کرم شکم شرباوجنین مرده شرباوجلوساوباقوّت‌تریاقیّه و رافع عفونات ومحلّل ریاح وجهت درد سرخصوصا باسرکه وروغن گل وامراض بلغمی‌ودرد سینه ومعده و ورم جگروسپرزوباعسل جهت گزیدن عقرب وباسکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرّب وطبیخ اوجهت رفع قمل و عرق بد بو ودرد رحم ونواق وسنگ مثانه وباسرکه جهة قی‌الدّم نافع ومضرّ ریه ومصلح‌آن گشنیز ۰

وقدرشربت ازخشك یك مثقال وبدلش مرزنجوش است ، و روغن اوکه آب اورا باروغن کنجد بجوشانند ، یاگل اورادر روغن مکرّر کرده درآفتاب جهت سدّهٔ دماغی ومنخرین بغایت موثّرود رتحلیل مواد وتقویت اعضاوخوشبوکردن موی سروتقویت آن بیعدیلست ۰

سیسبان: ببای موحّده قبل الف اسم درختیست بستانی وبرّی میباشد بقدر دوزرع تاچهارزرع بحسب اماکن وغیرسیسبان ببای موّحده بعدازسین اولّست ، و گذشت واین عریض الورق وباریك وبرروی هم چیده میباشد وگلش زرد وبسیارخوش منظرود رخوشه ثمرش دانهابقدرحلبه مابین زردی وسیاهی ودرباغهاجهت خوش منظری غرس کنند ۰

وبعضی دانهٔ اوراحبّ الفقدوجمعی ثمراشل دانسته‌اندواصلی ندارد ومایل بگرمی ۰

ود ردّیم خشك ومقوّی معده وحابس اسهال مزمن ونفث الدّم ورافع سپرزو با شیرتریاق سموم وپاشیدن آب اومانع تولّد کیك ولبس انگشتری اود رانگشت خنصرچپ روزچهارشنبه قبل ازطلوع آفتاب بالخاصّیه مورث جاه وقبول نظرهاومصدّع محرور و مصلحش گشنیز وشربتش تادود رهم وبدلش بادآورد است ۰

سیپا : نوعی ازماهی است وبعربی لسان البحرنامند وبفارسی ماهی مرکّب نامند ود ربحر قلزم بسیار وشبیه بسرطان وظاهرش صدفی وباطن حجری ود رجوف اورطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد ۰

ود رآخرد ویّم گرم وخشك ود یرهضم وطلای رطوبت اوجهت داءالثّعلب ، و خاکستراستخوان اوجهت جالی آثار وجهت امراض پلك چشم وبانمك مکلّس جهت بیاض چشم کلّ حیوان وسنون اوجهت جلای دندان بسیارموءثّر وذرورش ، مجفّف زخمهاست ۰

سیلان : بعربی اسم عصارهٔ خرماست که بدون طبخ درآفتاب غلیظ سازندوبس اعمّ ازآنست ود رجمیع افعال مثل وبس والطف ازو ومحرق خون وبواسیرالا ستحاله بصفراومضرّمحرورین ومسدّداست بخلاف رطب که مسدّد نیست ومصلحش میوه‌های ترش است ۰

سیسلم : ابن تلمیذ گوید : شبیه بزنجبیل وباتلخی وقبض است ود رافعال ضعیفترازآن ۰

سیمقه : بلغت مصرروغن ترب صحرائیست ۰

سیاب : خلالست ۰

سیال : یاسمین است ۰

سیف الغراب : دلبوث است ۰

سیکران : بیخست ۰

سیکران الحوت: قلوس است وگویند ماهی زهرجست ·

سیشیرون: حرف الماء است ·

سینسوس: افسنتین است ·

سینا: ثمرهندیست ·

سیر: قرّة العین است وبلغت فرس اسم ثومست ·

سیسقومورون: جمیزاست ·

سیساسون: بیونانی سمسم است ·

سیس ایمارس: بیونانی بمعنی خیاربستانی است ·

سیقس اغریوس: بمعنی خیاربریّست ·

سیفافیطوس: بیونانی آبنوس است ·

سیم: اسم فارسی فضّه است ·

سیرصحرائی: اسم فارسی اسقورد بویست ·

سیك: اسم فارسی ارفواست ·

سیاه دانه: اسم فارسی سوسراست ·وباصفهانی سیاه سیربیخ نامند ·

سیماب. اسم فارسی زیبق است ·

سیبن: اسم فارسی نوعی ازذراریح است ·

سیچقان: اسم ترکی قارّه است ·

سیب: اسم فارسی تفاحست ·

سیبندر: اسم هندی سرنج است ·

سیورت: اسم هندی مرقشیشاست ·

سیالی: اسم هندی شفاقلست ·

سیسا: اسم هندی سرب است ·

سلیج: اسم هندی اشنه است ·

سیاه داران : اسم فارسی دادرانست ۰

سهیم : اسم هندی کزراست ۰

حرف الشّین مع الألف :

شاهترج : معرّب ازشاهتره ودونوع میباشد یکی رابرگ بسیارکوچك وشبیه به گشنیزوگلش بنفش ویکی رابرگ عریضتروگلش سفیدوهردوقسم راطعم تلخ وباندك تند وقبض وبرگ اوبهترازسایراجزاست مرکّب القوی ودرحرارت معتدل ۰

ودردوّیم خشك وگویند دردوّیم گرم است وشیخ الرّئیس دراوّل سرد دانسته‌اند مفتح سدّهٔ جگرومقوّی معده ومدرّ بول و مرارو مسهل اخلاط ثلاثه خصوصاسودا ومسّهرهٔ محرقه وصاف کنندهٔ خون وباعث اشتهاوخشك اودرتقویت معده قویتروجهت امراض سوداوی وبلغم شور وتبهای کهنه وباسرکه جهت قی صفراوی وغثیان بلغمی وآب تازه اوباتمرهندی جهت تنقیهٔ معده وامعاءورفع قوباویرقان وجرب وحکّه واکتحال عصارهٔ وجهت تقویت باصره وباصمغ جهت منع روئیدن شعرمنقلب که کنده باشند ومضمضهٔ او جهت حرارت کام وزبان وتقویت لثه وضمادخشك اوباحناکه درحمّام استعمال نمایند جهت گزیدن زنبوربسیارموءثّرد انسته‌است وتخمش معتدل الحراره ودرافعال محمّدبن احمد وجالینوس قویترازسایراجزاءدانسته‌اند ۰وگویند مضرّشش است ومصلحش کاسنی وقدرشربتش ازجرم اوسه درهم تاپنجدرهم وازآب اوازسی مثقال تاشصت مثقال ودر مطبوخ تاده درهم وبدلش نصف وزن اوسنادوثلث هلیلهٔ زرد است ۰

ودربعضی بلاد قسمی ازگیاه شبیه بشاهتره است وازآن تیره رنگ تروباریکتر و شبیه بافسنتین وگل اومایل بسیاهی وبیمزه وباندك بدبوئی وقاتل گاواست واوشاه ترجاست وغیرمستعمل است ۰

شاه صینی : عصارهٔ جامدهٔ سیاه صفایحی است وبرآن نقشی شبیه بنقش خاتم وگویندعصارهٔ ریوند است ۰

وبعضی عصارهٔ حنای چینی دانسته‌اند ومایل بزردی اوبهتروازبلاد هند خیزد ومجفّف وقابض وطلای اوجهت درد سرحاروا ورام حارّه وابتدای فتق وشراب اوجهت درد سرومنع صعود بخاروضعف معده وذروراوجهت نزف الدّم جراحات نافع و اوغیر تنزوی ختائیست ۰

شاهسفرم : ریحان سبزمایل بزردی ریزه‌برگ هست وقسمی هم بزرگ برگ سبز تیره

دراوّل گرم ودر دوّیم خشك ومحلّل جمیع اورام ومنومّ ومفتّح سدّهٔ دماغی ورایحهٔ اومانع وبا ورافع درد سرمحرورین ومسافرین وگریزانندهٔ هوام وجهت خفقان و ضعف معده ورياح غليظه وعصارهٔ اوبا شکررافع درد سینه وربووسرفه ومضمضه وخائیدن اوجهت قلاع وضماد ترکردهٔ اوباآب مبردّ ومقوّی اعضاوتخم اومقاوم سموم وبالخاصیّه معتدل جمیع امزجه‌و بوداده‌اوقاطع اسهال وزحیرمزمن خصوصاکه‌درگلاب جوشانیده باشند وضماد اوبرچشم جاذب فساد آن ۰

وقدرشربتش تاسه درهم‌وازعصاره وجرم اوتاده درهم ومداومت بوئیدن اومضرّ دماغ ومصلحش نیلوفر وبدلش بادرنجبویه‌است ۰

شادنج : معرّب ازشادنهٔ فارسی است وبعربی حجرالدّم نامند بجهت قطع سیلان خون نه اینکه دررنگ شبیه بخون باشد وآن سنگیست درشکل شبیه بعدس و زود شکن والوان مختلفه مشاهده شده تیرهٔ مایل بسیاهی راهندمیگویند ، وسرخرا مصری وآن بهترین اقسام است ، وبعدازآن زرد وابلق وسفید وزبونترین اوخاکستری رنگ تیره‌است ۰

وحقیرنوع سفید اورادرفیروزکوه وسرخ وزرد ابلق رادرحوالی خواردی ، و قسم هندی رادرجبال قزوین مشاهده وتجربه نموده وقسمی که مصنوع اومغناطیس محرق است سیاه وزود شکن ترازمعدنی میباشد ودرجمیع افعال مثل معدنی است بخلاف

مصنوع ازحجرالحمارمحرّق که اغبروثقیل الوزنست وشادنج غیرمغسول در اوّل گرم ودر آخرد ویّم خشك ومغسول اودرآخراوّل سردودردویّم خشك ومغسول اومستعمل ، و قوّتش تابیست سال باقیست ومجفّف وقابض بیلذع ورادع وخاتم ومقوّی عصب وعضل وقوت باصره وحابس سیلان خون اعضای ظاهری وباطنی وخوردن اوباآب انارین ، و امثال اوجهت نفث الدّم وباشراب جهت عسربول وحیض دایم ودردرمنی وباادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی وقرحهٔ امعاءوزحیروسل وطلای اوباسفیدهٔ تخم مرغ ،و امثال اوجهت ورم حارّچشم وسایراعضاء بادسرخ وسوختگی آتش واکتحال اوبا شیر دختران وامثال اوجهت رمدودمعه وسوزش پلك چشم وسلاق وجزب وحکّه وقرحه وبا آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم نافع وذرروراوجهت رفع گوشت زیادوجراحت ، و رویانیدن گوشت مجرّب وباآب گشنیز ومانند اوجهت ثبوروقروح حارّه ومزمنه وجراحت ــ مقعد ورحم وقضیب واعضای عصبانی بیعدیلست ۰

وقدرشربتش ازیکدانك تانیم مثقال ومضرّمثانه ومصلحش کتیراوبدلش مغناطیس سوخته ودرادویهٔ عین حضض ودرغیرآن دم الاخوین است ۰

شارف : اسم هندی بیخیست شبیه بتربدوطعمش بی‌حدّت وذیمقراطیس گوید دراوّل گرم وخشك ومسهل بلغم مائی وجهت امراض باردہ نافع است ۰

شاطل : وسایل نیزگویند ، بفارسی روشنك نامند دوائی است هندی شبیه به قطرخشك وبقدربا قلائی وبزرگتروکوچکتروباتلخی وپوست اوبسیارچین دارمابین سیاهی وسرخی والمس ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومسهل قوی واخلاط غلیظهٔ مفاصل واعصاب وجهةفالج ورعشهٔ ولقوه وصرع وامراض باردهٔ دماغی نافع ومورث درد سرومصلحش فواکه باردہ و قدرشربتش تانیم مثقالست بامثل اونبات ۰

شاه بلوط : دربلوط مذکورشد ۰

شاه بیزج : معرّب سابیزك وآن لفاح است ·

شاربوقان : اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد ودرحدید مذکورشد ·

شاه لوج : بجیم وبکاف معرب ازشاه آلوی فارسی وآن آلوچهٔ سلطانی و در ادرك مذکورشد ·

شاه دانج : بجیم وقاف تخم قنب است ودرآنجامذکورشد ·

شاه بابخ : برنوفست ، وجمسفرم برّی وشجرهٔ ابراهیم رابعضی بایـن اسـم نامیده‌اند ·

شاه صیلی : حاصلی است ·

شاریا : اسم سریانی اویسم است ·

شاب : درخت ماهودانه‌است ·

شاه سفرم رومی : اسطوخودوس است ·

شاه رومی : فلفل سفید است ·

شانه‌سر : اسم فارسی هدهد است ·

شادنج هندی : شامل حجرهندی وقسمی ازشادنج عدسی‌است ·

شال کره : بلغت دیلمی وشال‌تشی وبلغت مازندران دلـه‌است ·

شال خنی : اسم مازندرانی وسمه‌است ·

شاماهی : اسم فارسی بطارخ است واقسام سمك مذکورشد ·

شاخ : اسم فارسی قرن است ·

الشّین مع الباء :

شبت : بکسراوّل وفتح ثانی وتشدید مثنّاه ثالث ·

ومؤلّف تذکره تصحیح نموده گیاهی است معروف وبفارسی شوبت نامند شبیه‌به رازیانه واهل تجربه تصریح نموده‌اند که هریك ازرازیانه وشبت دربعضی اراضی‌منقلب

یکد یگرمیشوند وزنش تا ده سال باقیست ۰

در آخرد ویّم گرم در اوّل اوخشك ، وازاد ویهٔ کبار ومحلّل ومنضج ومدرّبول وحیض وشیروتخم اودراین فعل قویتر ومسکّن مغص ومفتح سدد وهاضم وباتریاقیّه وجهةیرقان وامراض بلغمی قاطبه وفواق وضعف معده وجگروسپرزوربووسنگ گرده ومثانه وقولنج و منع فساد اطعمه وجهت امراض آلات تناسل نافع وباعسل جهت سموم واعانت قـی را آب مطبوخ اووتخم اومسکّن مغص ومحلّل نفخ ازاقطاربدن ورافع غثیانی کهاز جوشیدن طعام باشد ، وجهت فواق بلغمی ودردگرده ومثانه مفید ۰

وسوختهٔ اودرسیّم گرم وخشك وباعسل جهت امراض مقعد وبواسیرشرباوضمادا نافع وخوردن اوبارماد وزجاج وعسل جهت ریزانیدن حصاه وعسربول مجرّبدانستند وذرور اوجهت تجفّف قروح برچرك وجهت قرحهٔ قضیب بیعدیل وعصارهٔ قطوراوجهت امراض گوشت وجلوس درطبیخ اوجهت امراض رحم وضماد سحوق اوباعسل کهدرطبیخ بحدّ بالقضارسیده باشد برمقعد باعث تلیین طبع وتخم اودراطعمه وترشیهاجهةاصلاح معده وخوردن ترشی وبعد ازطعام مقیٔ قویّ ومداومت خوردن اوواکثاراومضعفباصره وقاطع منی ومغثی ومضرّمحرورین ومنجرومصلحش آب لیمووامثال او ۰

وقدرشربتش تاهفت درهم وازتخم اوتاسه درهم وبدلش رازیانهاست وگویند: برسرگذاشتن اکلیل شبت بالخاصیّه مانع امراض دماغی ومورث قبول عامّه است وروغن اوکه عصارهٔ اورابالمناصفه باروغن زیتون جوشانیده باشند تارفع آب اوبشود ویاتازهٔ او رادرروغن ریخته وبعد ازیکشبانه روزصاف نموده ومکرّرتجدید کنند وملطف ومسخّـن و محلّل وجهت اعیاودرد مفاصل وتهیّج اطراف ودرعصب ورفع قشعریره ولوزوتلیین صلاباة بغایت موءثّراست ۰

شبرم : نباتیست شیرداررمنبتش معمورها ، ساقش شبیه به نی وپرگره و بقدر

زرعی وبرگش شبیه بترخون وبرگ کاج وگلش بنفش ود انه اوشبیه بعد س ومایل بسفیدی وزرد ی وبیخش سطبر و پرشیروقوی ترازثمروثمرش قویترازبرگ وبهترین اوخفیف الوزن سرخ است که شبیه بپوست پیچیده ۰

د رسیم گرم ود رآخرد ویّم خشك ، وقتّال ومسهل قوی بلغم وسود اوزرد اب و با قوّت قابضه ومفتح د هن ورگهاوسد د ومدرّ اخلاط از عمق بد ن وموافق معد ه و جهت قولنج ود رمفاصل واستسقای زقّی وضماد اوجهت قوبابیعد یل وبغایت مضرّمحرورین و ضعیف البنیه وموروث تبهای تند ومحرق منی ومضعف اشتهاویکمثقال اوکشندهٔ بقی و کرب و غشی وخناق و شیراونیم مثقال قاتل و غیرمستعمل است ومصلحش د رشیرخیسانیدن واستعمال اوست باانیسون ومقل وهلیلهٔ زرد وصبر ، وقد رشربتش تایکد انگ و بد لش مازریون ۰

شبه : اسم عربی روی توتیای فارسیست وسج رابفارسی شبه نامند وآن یکی از معاد ن وفلّزآنست وبعضی اسم اصطلاحی مصنوعی ازروی توتیاومس د انستهاند که به فارسی آنرابرنج گویند ومراد ازمطلق اومعد نیست ، وآن شبیه بقلعی وبکبود ی مایل و ازسرب اند کی د یرگذ ارتراست ۰

د رد ویّم گرم وخشك واکل وشرب د رظروف آن مقوّی د ل ومعد ه ورافع خفقان و سوختهٔ اوجهت رفع بیاض عین وسلاق وجرب ود راطلیه جهت کلف وآثار واورام مفید و مضرّ طحّال ومصلحش عسل ۰

وقد رشربتش تایکد انگ است ، ود رتبد یل اسود بابیض باعمال مخصوصه مجرّب است ،

وموٴلّف تذکره گوید که : چون رفع زیبق اوشود قلعی راملحق بفضّه میکند ، و خاصّیت اوست که هرگاه آب راد رظرف د هن تنگی ازاوکرد ه ود رظرف د هن بازقد ری شوره ریخته ظرف آبراد رآن حرکت معتد لی د هند آب رابغایت سرد کند ومعمول هند

است .

شبت : ازجملهٔ معادن ربعه غیرکامل الصّورتست که عبارت اززاجات واملاح و نوشادروشبوب باشد وآن جسمیست شبیه بزاج وباترشی اندکی بخلاف زاج که بی طعم ترشیست ودراکثرافعال قریب بزاجست وازارمنیّه وگرجستان ویمن وسایرمواضع خیزد و اصناف اوراهفده شمرده اند وآنچه موجود ومتداولست مکّی سفید شفاف مایل بزردی و بی زردیست که یمانی گویند وآن اینست که دربلاد یمن چکیده منجمد میگردد وقسم ثانی پی زردی وشفاف رابفارسی زجاج بلوری نامند وپارچهای مربع شکلرامکّعب ومشفّق ، و مایل باستداره رازاج مدحرج نامند وقسم نرم ملمّس زود شکن که بازهومتهرایحه باشد زاج زفرگویند واین اقسام درتداوی مستعملند وقسم زرد مستطیل وقسم غیرمضبوط رابشکل و نوع سبزشبیه به یخ وشورطعم باشد درتداوی مستعمل نیستند وقسم زرق شفاف وسیاه مایل بتیرگی وازجملهٔ سموم اند وظاهراتوتیای هندی عبارت ازوباشد .

مجموع آن دردویم گرم ودرسیّم خشك ومجفّف قوی وقاطع نزف الدّم زخمها ، و زایل کنندهٔ گوشت زیادوالتیام دهندهٔ قروح ورافع چرك وزنگ معادن ودرصاف کردن آب وشراب سریع الاثّروشرب اومانع قی وغثیان ومقوّی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وحمول آن رافع سیلان حیض ومانع حمل وباقطران مسقط جنین وضماد آن بارو غن زیتون جهت اورام بلغمی وباد ویهٔ مناسبه جهت استسقای لحمی وتهیّج وباموروجهت رفع بدبوئی زیربغل وعرق وبانمك وعفص درسرکه جهت قروح ساعیه وخبیثه و باآب رزجهت حکّه وجرب وباعسل جهت رفع آثار وباموم جهت داخس وباآب جهت رفع قمل ورشك واکتحال اوبامروارید وشکروگلش پوست تخم مرغ وسرگین خرد ون بالسّویه جهت رفع بیاض مجرّب وباسماق وعفص جهت دمعه وحمرهٔ مزمنه واورام وسطبری پلك چشم مفید ونفوخ آن دردهن افعی کشندهٔ اووقطوراوجهت رطوبات وگرانی سامعه وسنون اوبافوفل جهت دردد ندان وحرکت آن وتقویت لثه ولهاه نافع وگذاشتن اودرزیرجامه

خواب مانع احتلام ورافع فزع وخورد ن اومورث سعال وسل ود ود رهم اوکشند ه ومصلحش روغن تازه ومیوه‌ها وشیر ۰

وقد رشربتش یك قیراط وبد لش نوشاد راست ، وازخواصّ اوست که چون کسی راچشم بد رسد وشب رابخورکند ود رآن قطعه بقطعهٔ بصورت چشم ظاهرگرد د وهرگاه آن راد رظرف قبلهٔ خانه اوشخص رابگذ ارند هرگزچشم بد باهل آنخانه نرسد ۰

شب : بضمّ اوّل وسکون بای موحّده اسم نوعی ازعنکبو ت سمیّست ۰

شبّ الصّباغین : قلی است ۰

شبّ الأساکفه وشبّ العصفروشبّ القلی : قلی مصعد است ۰

شبوط : نوعی ازسمك است ۰

شبوقه : نوع کبیرضمان الارُض است ۰

شبب : هدهد است ۰

شبطباط : عصی الرّاعیست ۰

شب پره : اسم فارسی خفّاش است ۰

شبدر : اسم فارسی حند قوقی بستانی است ۰

شبه : اسم فارسی سیح است ۰

شب انگیز : اسم فارسی بیخ بیخ است ۰

الشّین مع التّاء :

شترمرغ : اسم فارسی نعامه است ۰

شتر : اسم فارسی ابل است ۰

شتربچهّ : اسم فارسی جزوراست ۰

الشین مع الثّاء :

شث : بثاءمثلّثه نباتیست بیساق وبی گل ومنحصرد راوراق متراکم توی بر توی

وبارطوبت بسیار وکریهالرّایحه وزرد ومنبتش کوهها وسنگلاخ ودبّاغان دباغت پوست ازاو میکنند ۰

دردوّیم سرد وخشك وآب اوحابس قی ومقوّی معده وقاطع نزف الدّم همهٔ اعضا وجهت اسهال سریع الاثُرود رامراض قایم مقام مامیثا ومضرّمثانه ومصلحش عنّاب و قدر شربتش یکدرهم وبدلش سماق است ۰

شجرهٔ ابی مالك :

شجرهٔ ابی مالك : قسمی ازعرطینثاست ، برّی ونهری ومنبتش کنار آبهای جاری وسایهاست وساقش منحصردریکی ومربّع وسبز وبعضی مایل بسرخی وبرگش به قدرکفی واطراف اومثل ارهٔ ودرهر هفده ساقش دوبرگ میرویدوشاخههای اومیان تهی وگلش بنفش وریزه وثقیل الرّایحه وثمرش بقدرنخودی ودانهٔ اوسیاه وباریك و بیخش بزرگ ولزج وبیرون سیاه واندرون سفید چون برآب زنند مثل صابون کف میکند و به آن جامه میشویند وآن غیرچوبه صبّاغانست ۰

ودراوایل دوّم گرم ودرربوست قریب باعتدال وبیخش ازادویهٔ شریفه مسهل به رفق سوداوبهترازلاجورد ورافع جمیع امراض سوداوی ودررفع جذام بیعدیل حتّی تصریح نمودهاند که ازمداومت اوجذامی که تغییرشکل شده باشد رفع میشود ومقطع بلغم ، و جالی وضماد بیخ برّی اوجهت خنازیر وطلای برگ برّی ونهری رافع صداع والتیام دهنده زخمهاست ومضرّمثانه ومصلحش سکنجبین وشربتش تاسه درهم و بدلش بوزنش حجر ارمنیست ۰

شجرهٔ الرّاهت : امین الدّوله ازمحمّد بن احمد نقل میکند که شجرهایست غیرنبات ماهودانه دربلاد دمشق مزروع اونیزمیباشد ثمرش شبیه بثمرشاهدانه وروغنی که ازوگیرند درطعم شبیه بطعم اودانهائی که درشاخههای بالا میباشد منقّی قوی ازاسافل مسهل بلافی وازوسط منقّی ومسهل وقدرشربتش ازپانزده دانه تاچهل عدداست ۰

شجرهٔ مریم : نبات بخورمریم است ، بخورمریم مذکورشد ، شاخهای اودرهم ومشبّك دریکدیگرچون درآب گذارند دراز وبالیده شود ، وچون خشك شود بحال اوّل عود نماید .

درسیّم گرم ودریبوست معتدل ومفتح ورافع بلغم ومحمربشره وجالی وآب بقیع اوجهت عسرولادت واخراج جنین بیعدیل وطلای اوجهت بواسیروبهق وبرص واندمال زخمهاوبردن گوشت زیاد وموءثّرومضرّریه ومصلحش کتیرا ، وقدرشربتش تانیم درهمست

شجرهٔ الطّلق : شجرهٔ مریم است .

شجرهٔ الیمام : صامریوما است .

شجرهٔ القطران : شربین است .

شجرهٔ الدّم : ابوخلساست ، وبعضی برشاهترج نیزاطلاق مینمایند .

شجرهٔ الکافور : شامل اقحوان وریحان الکافوراست .

شجرهٔ البهق : قثاءبریّست .

شجرهٔ البق وشجره النسم : اسم دردارا ست .

شجرهٔ سلیمان : وشجرهٔ ذوالقرنین وشجره الصّنم :بروج الصّنم است .

شجرهٔ الجن : دیودارا ست .

شجرهٔ القدس : نوع بزرگ قتاد است .

شجرهٔ حمره : آزاد درخت است .

شجرهٔ اللّه وشجرهٔ اکله :صنوبرهندیست .

شجرهٔ الحیات: درخت سرو است .

شجرهٔ الحایضه : امغیلونست .

شجرهٔ الحیّه : خبطیاناست .

شجرهٔ بارده : لبلابست .

شجرهٔ رستم : زراوند طویلست .

شجرهٔ موسی : علیق القدس وعوسج را شامل است ·

شجرهٔ طیّبه : درخت خرما است ·

شجرة البتع: امدریانست ·

شجرة العصب : نوارس است ·

شجرهٔ ابراهیم : پنجکشت است و بعضی امغیلان وجمعی شاه بابنج دانند ·

شجرهٔ الدّنق : درخت سپستانست ·

شجرة التنین : لوف الکبیر است ·

شجرة الخطاطیف : عروق الصّفر است ·

شجرة الطّحال : ضریمه الجدیست وگویند فاشرشین است ·

شجرة الضّفادع : کبیکج است ·

شجرة الکف: اصابع الصّفرا است·

شجرة الذّب : درخت زعرور است ·

شجرة التیس : طواغیوبست ·

شجرة البراغیث : طباقست ·

شجرة : نوعی ازراتیانج است که بآتش پخته باشند واورا قیقهرنیزنامند ·

الشّین مع الحاء :

شحم : بفارسی پیه نامند ، وسمین رافربهی وهرد وازد سومه مائیّه دموی اند که درسطوح اعضاء منعقد گردد ودر شحم اشد انعقاد واقلّ ماهیّت مثل پیهی که درقاعده دل میباشد وسمین اکثرمائیّه است ، واقلّ انعقاد امثل فربهی که ملاصق رودهاست واوازشحم ارطب وابرد است ومذکورشد ·

وشحم تازه گرم وتروکهنه گرم وخشك ولطیفتر است وپیه هرحیوانی درطیّ ذکرآن مذکورشده ومیشود واژمطلق مراد اوپیهٔ بزاست · وبهترین شحوم درنضج وتلیین اورام

قرحهٔ امعاء پیهٔ خوك را دانسته‌اند ، پس پیهٔ گردهٔ بزماده را وپیه خرس راجهت داء الثّعلب وپیهٔ مرغ جهت خشونت زبان ، و ورم رحم ، وچون با برنج پخته شود جهة قرحه مثانه واکتحال پیهٔ ماهی کهازآفتاب گداخته باشند باعسل جهت تقویت باصره وپیه کرکس وجوارح وطیوروحشیه جهت مفاصل بغایت نافع اند ۰

وچون خواهند که شحوم رامدّتی نگاهدارند باید پردهها وکثافات اوراگرفته ، در آفتاب یانزدیك آتش گذاشته صاف اورا باقدری سعد یا دارشیشعان و یا اذخر با سوسنبروبا شراب چند جوش داده یا درقد رمضاعف گداخته بایکی ازادویهٔ مذکوره با زیاده ازآن مخلوط کرده وخوردن شحوم مغشی ومرخی معده ومصلحش در محرر و سکنجبین وآب لیمووامثال آن ، ودرمبرود زنجبیل ونمك ومانندآن وبدلش در جمیع افعال روغن زیتون وازوبهتراست ۰

شحرو : مرغیست سیاه وسفید مایل بسرخی وپای اوزرد وبقد رقمری وبه ترکی قرٔ طاوخ وباصفهانی عوغاز وبمازندرانی توکانامند ۰

دردوّیم گرم وتروصالح الغذاءوجهت گزازومالیخولیافالج نافع وخوردن اوبا روغن بادام بغایت مورث حسن صورت ورافع گرفتگی آوازاست ۰

شحم الأرض : قطن است وگویند : خراطین است ، وبعضی خورجندمد انستند

شحر : کشج است ۰

شحم النّخله : جمارالنّخل است ۰

شحمه : اسم قسم اخیرلبلابست ۰

شحم الأترج : الب است ۰

شحم المرح : خطمی بریّست ۰

شحم فاوندی : فاوند است ۰

الشّین مع الخاء :

شخعر : بخای معجمه قلی است ·

شخار ابیض : بلغت اهل صناعت ملح القلی است ·

شخت : تومال الذّهب است ·

الشّین مع الدّال :

شدخ : تخم بخیازابست ·

الشّین مع الراء :

شراب مروّق : شرابیست که نان میده وبکسمات دراوخیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند ، کثیرالتّغذیه وموافق ناقهان است ·

شربین : ازاصناف سرداست ، برگش ازآن عریضتر وثمرش شبیه ببارسرووازآن کوچکتروبهترین قطران ازاوحاصل میشود وبعضی اوراازاقسام صنوبرد انسته‌اند وبسرو اشبه وازآن کوچکتراست ، ودراصفهان معروف بدرخت نوش است ·

وقسمی ازآن کوچکتروخارناك است ، وثمرش بقدرگردکان وعرعربرّی گویند ،و اقسام اودراوّل سیّم گرم وخشك وآب مطبوخ شاخ اوجهت قروح ظاهروباطن وسستی ــ اعضاءوضعف معده وجگروریاح غلیظه ونطول وجهت منع ریختن موی ورفع قمل وتحلیل اورام وامراض رحم ومقعد وذرورا ورافع نزف الدّم واعیاو جهت التیام قروح وخوشبوکردن رایحهٔ بدن ومضمضهٔ طبیخ برگ وثمراوباسرکه جهت دردد ندان وضماد اوجهت خناق وورم لوزتین وثمرش قابض ومدرّبول ومخرج مشیمه وجهت سعال وعلل جگر وگزیدن ارنب بحری نافع ومورث صداع وهزال ومصلحش فواکه ترش وگشنیزاست ·

شری : گیاه حنظل است ·

شربث : فراسیونست ·

شرار : زرنیخ مصعد است ·

شراب : حپوشی خمریست که درجزیرهٔ حپوشی بلاد مغرب باآب انگوروآب دریا بعمل میآورند باعفوصت وتندی میباشد ·

شراب : اسم اصطلاحی خمراست ·

شربت خشخاش : اسم فارسی دیاقوداست ·

شراب خرما : اسم فارسی نبیذ التّمراست ·

شراب دوشابی : اسم فارسی نبیذ الدّبس است ·

شراب عسلی : اسم فارسی نبیذ العسل است ·

شراب مویزی : اسم فارسی نبیذ الدّبیب است ·

شرنگ : اسم فارحنظل است ·

الشّین مع الشّین : وشین مع الطّاء : الشّین مع العین :

شش بندان : اسم فارسی شرشنین است ·

شش تره : فواست ·

ششقاقل : شقاقل است ·

شش ریث : اسم بیخ نباتیست که درد یرمغربای بلاد مصریافت میشود سطبرتراز انگشتی وبیمزه ومایل بزردی وجهت استسقای زقّی مجرّب دانسته اند وگویند : بدون کرب ومشقّت اخراج زرداب میکند ·

شطبیه : بلغت مغربی اسم نباتیست کثیرالوجود ودرکوههای برف داروبرگ و تخم آن گیاممثل زیره است ، وطعمش بااندك تندی وشیرینی وبیخش چندعدد ، و مجتمع وغیرمستحکم وبعضی ازآن راست وبعضی کج وبالخاصّیه باوجود گرمی جهت تبهای حارّه نافع ومدرّبول ومفتت حصاه ومحلّل ریاح معده ورافع آکله ومستحکمه ، و ضماد ش بجهت علّت معروف بشوکه گویند مجرّبست ·

شطریه : صعتربستانیست ، وبفارسی مرزه نامند ·

شعیر : بفارسی جوگویند بهترین اوسفید بالیده تازه وکهنهٔ اوکه یکسال گذشته باشد بسیاربد است ۰

درآخراوّل سرد وخشك وقلیل الغذاء وباقوّهٔ جالیه وقابضه ومجفّف ورادع ، و مسکّن غلیان خون وصفراوتشنگی ومصلح شیرتیوعات ومورث لاغری بدن ومضرّ مثانه و مصلحش روغنها وانیسونست وآرد بودادهٔ اوکه سویق نامند باقدری شکربهترین اغذیه اطفالست ، وچون خمیراورا بگذارند تاترش شود ودردوغ حل کرده بعدازیك شب از یکوقیه تایکرطل ازآن بنوشند جهت رفع تشنگی مفرط والتهاب معده وقی صفراوی ، و حکّه وتبهاواسهال صفراوی بیعدیلست وآب مقشرمطبوخ اوبحدّ یکه مهرّا پخته باشد ماء الشّعیرنامند سرد وترومدرّبول ومسکّن حدّت خون واخلاط محرقه وسریع الانحدار ، و مولّد خون صالح ومرطّب وجهت تبهای تند وجگرحارّ وسل ودق وقرحهٔ ریه وامعاء ، و اسهال حاریابس نافع ومرخی معده ومضرّاحشای بارده ونفاخ ومصلح اوگلقند ودرحین اعتقال طبع استعمال اوراجایزدانسته‌اند ومطبوخ بانصف اوخشخاش کوبیده ، جهت صداع حارّ وبااضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری وتفتیح سدد وباعنّاب و انجیروسپستان وپرسیاوشان جهت سعال ودردسینه مجرّبست وشیرهٔ جوکه کشك الشّعیرنامند سرد ومایل بخشکی وغلیظترازماء الشّعیروجهت اسهال صفراوی وامزجهٔ حارّه مفیداست وضمادآرد اورادع ومحلّل اورام صلبه وکشانیده دمل وبه اکلیل الملك وپوست خشخاش جهت ذات الجنب وباآب به جهت نقرس حارّ و مطبوخ اوباسرکه جهت جرب وحکّه وبابیخ وافیون وکاهوومانند اوجهت صداع وورم چشم و نزلات و باد سرخ واستحکام دادن عضوشکسته وکوفت دیده وغرغرهٔ شیرهٔ اوجهت ورم وردد گلوو طلای مطبوخ اوبا انجیریاماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی وحارّهٔ بغایت موثّر و ضماد سوختهٔ اوجهت کلف وخزازمانع است ۰

شعر : بفارسی موی نامند وامتولّد ازبخارات اخلاط ومحرّق آن متکوّن میشود

بغایت یابس وخواصّ موی هرحیوانی درطیّ ذکرآن مذکوراست ومراد ازمطلق شعر موی انسانست ، چون بسرکه ترکرده برزخم سگ دیوانه کزیده بگذارند رفع سمّیت آن میکند وباشراب و روغن زیتون مانع ورم جراحت سرد سوختهٔ اوبغایت مجفّف وبیلذع و مسخّن وجهت آکله وخشك کردن زخمها مجرّب وجهت قلاع وقروح وباکند روزفت جهت جراحت سرو بامرداسنگ جهت تسکین جرب وحکّهٔ قوی چشم وباآب وروغن زیتون جهة سوختگی آتش وذرورا وجهت بروزمقعد بغایت مؤثّروقطورا وباسفیداب وتوتیای مغسول وگل ارمنی جهت حرقه البول مجرّب وبخورا وجهت اختناق رحم وصرع سددی ، و گریزانیدن هوام وحمول اوجهت سیلان رحم وتجفیف رطوبات مؤثّروباماءالشّعیرکه از تقطیراوحاصل شود جهت رویانیدن موی مجرّبست .

شعرالغول : گیاهی است بیساق وثمرومنحصر دراوراق خشن شبیه بسرخس ومایل بسیاهی وبیخش سیاه وپرریشه وغیرپرسیاوشانست ودردارالمرکزکثیرالوجود و درتنکابن کرف نامند ودرخواصّ قریب به پرسیاوشانست ودرتنقیهٔ سینه قویترازآنست .

شعرالجیاد : نباتیست غیرپرسیاوشان شبیه بموی بال است وباریك وسیاه و چندین عدد وبشکل دسته دریکجا میروید وبرروی زمین پهن میشود وبی برگ وساق و بیخ وچون بسوزانند بوی موی سوختهمید هدگرم وخشك وبخوراوراجهت تب ربع مجرّب دانستهاند وگویند تعلیق اومانع اندکی راه روانست .

شعرالجنّ : شعرالغول است .

شعرالارُض وشعرالخنازیر : شعرالجیاد است .

شعاریر : فثای بریّست .

شعورالصّقالبه : زعفرانست .

شعیرورومی : خندروس است .

الشین مع الغین :

شغال : بغین معجمه اسم کلب برّی وآن ابن آوی است ۰

الشّین مع الفاء :

شفتین برّی : مرغیست ازفاخته بزرگتروسفید وطوق گردن اوسیاه وناتمام ، و بترکی دالافاختهنامند ۰

دردوّیم گرم وخشك وبغایت مسمّن بدن ومجموع اومستحیل بجوف صالح میشود ومقوّی قوهٔ ماسکه وحواس وموافق ناقهین ومفلوجین وزیاده کنندهٔ قوّهٔ حافظه ومحرّك باه واکثارا ومضرّمحرورین ومصلحش سرکه وگشنیز ومقوّی فعل اوشیرتازه است ودرحیاة الحیوان مذکوراست که چون شخصی خون اورا برقضیب طلاکرده مباشرت کند دیگری بآنزن مقاربت نتواند کرد ۰

وجالینوس گوید : تخم اوراباعسل وبااندك بوره جهت دردجگروحمول زبل او جهت دردزخم مجرّبست ۰

ومهریارس پیهٔ اوراجهت دردرحم وثقل سامعه بغایت مفید دانستهاست ۰

شفنین بحری : حیوان دریائیست شبیه بخفّاش درنگ وبال وشکل ودنبالهٔ اوشبیه بدنبالهٔ موش ودرزیردنبالهٔ اونیشی مثل خاروازدن نیش الم عظیم حادث میشود وچون نیش اوراد رزیرجامهٔ خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط ودفن کردن او درخانه موجب تفرقه اهل آنخانه وپاشیدن مسحوق سوختهٔ اوبرد وکس باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد وبدینجهت اوراحوت الشّرنامیدهاند ۰

وگویند : چون درمکان بول شخصی نیش اورافروبرند باعث سوزش وردعظیم صاحب بول میشود ومادامی که رفع ننمایند ساکن نمیگردد ۰

شفلج : بارگیاه کبراست ۰

شفتالو : اسم فارسی خوخست ۰

شفترك : اسم فارسی خبهاست ۰

الشّین مع القاف :

شقیقل : شقاقل است ۰

شقوریس : قثاءبریّست ۰

شقایق : معروفست چون نعمان بن منذر در خورنق اوّلا زرع نموده مسمّی به شقایق النّعمان گشته واوبرّی وبستانی میباشد شبیه به نبات خشخاش وبرگ بستانی ازآن کوچکتروثمردانه اش مثل خشخاش کوچکی ومخدر قوّی وتریاق اوبغایت قوی ــ الشّکر ۰

دردوّیم گرم وخشك وجاذب وملطّف ومفتّح وجالی آثارومجفّف وشرب گل خشك مسحوق اوبقدردودرم بامنفحج جهت تسکین درد احشاءواعضاکه دفعتا بهم رسد بسیار سریع الأثرونفوخ اوقاطع رعافست درساعت وشرب طبیخ برگ وساق اوکه باگیاه جوپخته باشند مدرّشیرومسقط جنین طلای عصارهٔ اومنقّی چرك زخمهاودافع تقشرجلد ومحلّل ورم چشم وسعوط اومنقیّ رطوبات دماغی وقطوراوجالی بیاض چشم وضمادگل او با ــ پوست گردکان سبزجهت سیاه کردن موی ورافع قوباومداومت شرب تخم اوهر روز یك درهم باآب سرد جهت رفع برص مجرّب ویکدرهم ازقبهٔ اوباشراب مورث جنون ومصلح اوشیرتازه است وچون ظرفیراازگل شقایق پرکرده وفرش لحاف اوراسخت نموده چهل روزدرسرگین تراسب دفن کنند وهرهفته سرگین راتغییردهندخضاب صاحب ثباتی شودگویند مجرّبست ۰

شقاقل : بیخیست پرگره وبالزوجه واندك شیرینی وبسطبری انگشتی ودراز و ساق گیاه‌او پرگره ، وبرهرگرهی برگی رسته وثمرش بقدرنخودی وسیاه ومملوازرطوبت سیاه وگلش بزرگترازبنفشه ومنبتش درزیراشجارمتراکم ومکان نمناك ومستعمل ازاوبیخ اووقوّتش تاچهارسال باقی ۰

دراوّل گرم ودردوّیم ترومبهّی ومفتّح وقاطع بلغم ومقوّی کمرومسخّن گرده ومعده ومثانه وجگرومصدّع ومضرّاشتهاومصلحش عسل ومربّای اوباعسل بیغایله ومقوّی ارواح و

قوی ۰

وقدرشربتش تا پنجدرهم وبدلش درتقویت باه بوزن اوحبّ الصّنوبروبوزیدان است ۰

شقراق : مرغیست بقدرفاخته سبز وبدبوی وبفارسی سبزقبانامند ودرتنکابن کراکروگویند ۰

دردوّیم گرم وخشك ومحلّل قوی ریاح‌غلیظه ومواد بلغمی ودیرهضم ومصدّع و مصلحش سکنجبین وسرگین اوجهت کلف نافع است ۰

شفردیون :اسفوردیونست ۰

شقروشقیق :اسم شقایق است ۰

الشّین مع الکاف :

شکرتیغال : اسم فارسی تبهاست وآن غلاف حیوانیست شبیه بمگس که‌درخانه انزروت مثل کرم ابریشم ازلعاب خود می‌تند ودرآن می‌میرد ومایل بتدویروسفید وشیرین ودرحرارت معتدل ورطوبت دراوغالب وبالزوجه وملیّن ومسکّن حدّت‌اخلاط وسوزش‌مری وجهت خشونت سینه وسرفه وصاف کردن آواز وخشکی گلو ومعده نافع واکثارا و مغشی ومصلحش شکروترنجبین ۰

وقدرشربتش تا پنجدرهم وبدلش نباتست ۰ وموءلّف اختیارات آنرا سکرالعشر دانسته‌وفیه مافیه کمالا یخفی ۰

شکاعی : ازاصناف بادآوردست وازآن قابض تر ومجفّف تروبعضی هردو رایکی دانسته‌اند واولّ اصحّ است ، چه بادآورد شامل شوکهٔ بیضاوشوکهٔ غریبه‌است ودربعضی بلاد بکنگر خرمعروفند یکی راگل سفیدویکی بنفش است واخیرمخصوص بشکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفیدوقویتر ازآن مستعمل ازآن بیخ وثمروبیخ قویترازثمروقاطع نزف الدّم وباقوّت‌تریاقیّه ومدمّل قروح وملطّف بلغم وطبخ اوجهت تبهای اطفال‌وتبهای

مرکّبه بغایت نافع ومضرّ ریه ومصلحش صمغ عربی وشربتش یکدرهم تا دو درهم است و بدلش بادآورد وسایرخواصّ درآنجا مذکوراست ۰

شك : بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن اوموجب قتل موش ورایحهٔ موشیکه ازآن خورده باشد باعث مردن موشان دیگراست وآن جسمیست معدنی سفید وثقیل الوزن وبرّاق وازسموم قتّالهاست واهل صناعت اورا درکل مقام بدل زرنیخ میدانند وآنچه زرد باشد زبونست وقوّتش بعد ازهفت سال فاسد میگردد ورنگش اغبر و وزنش سبك ــ میگردد ۰

درچهارم گرم وخشك ومحلّل ومعفّن والتیام دهندهٔ زخمهاست بااحداث درد شدید که صبرنتوان کرد وطلای او باروغنهاجهت حکّه وجرب وباگلاب جهت اورام باردهٔ واستسقاء نافع واکتحال اودریکروزطبقات ورطوبات چشم رازایل میکند ونیمدرهم اودر یکروز کشنده وتریاق اوتراشهٔ پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع تا دوچندان بیاشامند ۰

شکوهج: اسم معرب خسك است ۰

شکوتا : کشوث است ۰

شکرسنگ : اسم فارسی حجرالعاج است ۰

شکوفه : اسم فارسی نفاخ است ۰

شکبنه : اسم فارسی کرش است ۰

شکرپنیر : اسم فارسی فایند سنجری معمول سجستانست ۰

الشّین مع اللّام :

شلجم : معرب ازشلغم فارسی وبعربی لفت نامند برّی وبستانی وبرّی بـرد و قسم است ، یکی راشاخههای نباتش درازوبرگش بعرض انگشت مهین وبیخش باریك مثل بیخ اشجارو غیرماًکول وتخمش سیاه ومغزش سفید ومنبت اومزارع است ۰

ویکی رامنبتش دشتهای نمناك ونزدیك آبها وبیخش بقدر خیاروبسیارسرخ و مأکولست ، وبرگش شبیه ببرگ بستانی وازآن باریکتروا ملس وکثیرالتّشریف وتخمش مثل بستانی ومایل بسیاهی وتخم قسم اوّل منقی بشره وقسم ثانی درخواصّ قریب به بستانی وازآن گرمترورطوبت کمتروبستانی ۰

دراوّل دویّم گرم ودراوّل تروکثیرالغذاء ومهیّج باه ومدرّ بول ومقوّی باصره ، و مفتّت حصاه ورافع سعال وملیّن طبع وسینه ونفاخ ودیرهضم ومصلح آن زیره وشیرینیها وریشهای باریك اوکه سائیده باعسل بنوشند جهت سپرزو عسربول مجرّب وضماد مطبوخ اومحلّل اورام وترشی شلغم ملطّف رطوبات ومقوّی احشاءومشهّی وبی نفخ است وضماد ونطول مطبوخ جمیع اجزای وجهت نقرس وشقاق وحکّه مفید وتخم اودراوّل سیّم گرم و دراوّل ترومبهّی ترازبیخ اوومشهّی وتریاقیّه ودرجمیع افعال قویتروملّد ریاح ومصدّع محرورین ومصلحش سکنجبین وترشیهاوگلقند ۰

وقدرشربتش تادودرهمست ، وروغن تخم اوجهت ریاح ورفع اعیاو تقویهٔ آلات شاسل شرباوضماد امفید ۰

شلبار : درختیست هندی وآنرا سفرجل هندی گویند وبزرگترازفندقی و در طعم تند وبااندك تلخی وقبض ونرم ملمّس وبی قشر درسیّم گرم ودراوّل خشك ، و محلّل قوی ، وملطّف اخلاط غلیظه ومسهل ورافع ریاح وجهت صلابت عصب وفالج وعرق النّساءوقولنج نافع ومضرّ ریه ومصلحش عسل وشربتش تانیمدرهم است ۰

شلجم احمر : شوندراست ۰

شلج : تخم بخباراست ۰

شلیل : بلغت خراسان میوه‌ایست لذیذ بقدر گردکانی وبزرگترازآن ودر طعم مثل شفتالوود رآخربهارمیرسد ولطیفترازشفتالوود رافعال وخواصّ بهترازآن وبی‌غایله است ۰

الشّین مع المیم :

شمع : بفارسی موم نامند زرد وسرخ اورا بتکرار گداختن ودرآب سرد ریختن و آویختن درماهتاب سفید میگردد ۰

ودراوّل دویّم گرم ودررطوبت معتدل وقوّتش تاسی سال باقیست ومحلّل ، و منضج ومليّن ومصلح ادویهٔ مرهمها وموافق زخمها وخوردن ده خرنوب اوکه بقدر گندم ریزه کرده فروبرند ویادر روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی وسحج مجرّب و جهت درد سینه وسرفه ورفع انجماد شیرومثل درد گلوولهاه وتصفیهٔ آوازبیعدیل است وطلای اوجهت حکّه وجرب وخشونات ونضج اورام ووسیع کردن وبچرك آوردن زخمها و نرم کردن سینه وصلابات ورفع اذیّت زخم حربه زهردار موءثّروبخوراوجهت رفع عفونت هوای وبائی وبعرق آوردن صاحبان تب ورایحهٔ اوجهت بد بوئی واذیّت بوی مردار وحقنه اوباروغن گلسرخ جهت سحج بغایت نافع ورافع اشتهاومسدّد است ومصلحش نان وشربتش تانیم درهمست و بدلش آرد باقلی است ۰

وگویند : چون آشیان مگس رابسوزانند وبظرفی بمالند ودرآب دریاوسایرآبها بگذارند آب شیرین رابخود جذب میکند وسموم شمع عروسی رادرنیرنجات جهت محبّت وآنچه درعزاسوزانیده باشند جهت بغض موءثّر دانسته‌اند وازخواصّ اوست که چون قمربسنبله بتثلیث وعطارد ازنحوست بری باشد یکمثقال موم شمع عروسی باسه قیراط موم پاك که دریکدرهم نقره مضبوط نموده نگاه دارندغلبه برهمه خصم آنرا روی دهد و زبان دشمنان بسته شود ۰

شمس : بلغت اکسیریان ذهب است ۰

شمار : رازیانج است بلغت مصروشام ۰

شمشاد : اسم فارسی بقس است ۰

شمار : دردابست ۰

شمشیر : قافلهٔ صغار است ۰

شمیقه : شامل روغن ترب وسند ریطس است ۰

شمول : خمر است ۰

شملیت : اسم هندی حلبه است ۰

شمخاطر : اسم ملح هندیست ۰

الشّین مع النّون :

شند : ازطیوب معموله است ودرمصر بسیارمعمول وبیونانی سمیلیوس نامند و گویند بمعنی دخان الضّرواست ، وبهترین اوسفید بی بوی دوداست ۰

درسیّم گرم ودردویّم خشك ومقوّی دل ومدرّفضلات ومفتّت حصاه ورافع اخلاط لزجهٔ سینه وبازعفران مفرّح وجهت سرفه وضعف عصب وخفقان وباانیسون جهت قولنج مجرّب دانسته‌اند وطلای اوجهت قروح وآثاروحمول اوجهت بواسیر و تقویت رحم مفید ومجفّف ومصدّع محرور ومخشّن سینه ومصلحش روغن کنجد ۰

وقدرشربتش تاچهارقیراط است ودستورالعمل آن آنست که حسن لبان را نیمکوب کرده درظرفی کنند ، وبرآنطرف ظرف دیگرطولانی وصل نموده بکل حکمت استحکام دهند وآتش معتدل برافروزند تاصعود بطرف بالا کند ودرآنجا سرد شود واگر بجهت زیادتی عطر ظرف بالا رابعود وصندل بیالایند جایزاست ۰

شنج : اسم معرب حلزونست ، وآن نوعیست که کاغذ با ومهره میکنند ، و در حلزون مذکورشد ۰

شنبلیله : اسم فارسی شکوفه سورنجان است ۰

شنار : فراسیونست ۰

شنپر : شونزاست ۰

شنشا : اسم سریانی اشنه است ۰

شندله : بلغت نبطی تودریست ۰

شنکارالصّناعه : لحام الذّهب است ۰

شنجار : بجیم وبکاف وبقاف ابوخلساست ۰

شنبلیله : بلغت اصفهان حلبه است ۰

شنجرف : زنجرفست ۰

شنك : بلغت اصفهان لحیه لنهس است ۰

الشّین مع الواو :

شوندر : اسم معرب قسمی ازشلغم برّی مأکولست ودرشلغم مذکورشد وتخمش درتریاقیّه قویترازنوع بستانی ودرتریاق فاروق ادخال تخم این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات ودرافعال قویتراز تخم سایراقسام است ۰

شوکران : اسم یونانی نباتیست بالزوجه وساقش پرگره مثل ساق رازیانه ، و بزرگترازآن وبرگش مثل برگ شبت وگلش سفید وشبیه بگل شبت وبدبوی وشعبهای شلخ اوچترد اروتخمش مثل نانخواه ومایل بسفیدی وبیخش مجوّف ومشهوربه بیخ نفثی است وازنفث بلادیزد میخیزد ۰

درچهارم سرد ودرسیّم خشك ومخدّرومسکّن ومنومّ ودودرهم اوقاتل وطلای عصاره اوجهت بادسرخ ونمله واوجاع حارّه وضماد تخم وبرگش رافع احتلام و ورم انثیان ومانع بزرگ شدن پستان وقاطع شیرونزف الدّم ورعاف واسهالست ۰

وقدرشربتش نیمدانگ وچون بیخ اورابابرزالبیخ ازهریك پنجدرهم کوبیده با صد وپنجاه عدد مویز بزرگ دانه وصد وپنجاه مثقال آب بجوشانند تاآب بسوزد ومویز را خشك کرده وازدویهٔ جدا سازند مسکّن قویّ دراستمساك منی مجرّب دانسته‌اند وحقیر اورامویز عمردانسته ۰

وقدرشربتش ازیك عدد تاسه عدد ، وزیاده ازآن منومّ قویست ۰

شونیز: بفارسی سیاه‌دانه نامند، نباتش شبیه برازیانه وازآن درازتروباریکتر وگلش زرد مایل بسفیدی وخلاف تخم اوبزرگتراز غلاف بزرالبنج است، وتخمش سیاه و مغزش سفید قریب بانیسون وقوّتش تاهفت سال باقی است.

دراوّل سیمّ گرم وخشك ومحلّل ومدرّحیض وبول وشیرومقطع اخلاط ومجفّف، و مسقط جنین وتریاق سموم بارده حتّی بخوراوباعث گریختن هوام است وجهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و قی الدّم و غثیان و استسقاء ویرقان و سپرز و مداومت آن هرصباح باروغن زیتون جهت سرخ کردن گونه وتصفیه بره وباسرکه جهت جهة اخراج اقسام کرم شکم و دودرهم اوتاسه روز باآب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلاو باسکنجبین جهت تب ربع وتب بلغمی وباآب عسل جهت نفس الائتصاب وسنگ گرده ومثانه وسوختهٔ او جهت بواسیر خصوصاباآب مورد بسرشند بیعدیل وضماد او جهت ثالیل ورفع خال وتقشرجلد ودرد مفاصل ودرد سرباردوسدّهٔ خیشوم وبابول اطفال جهة تحلیل اورام صلبه وباسرکه جهت بهق وبرص وسعفه وقوبامجرّب وباآب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حبّ القرع قوی الاثر وسائیدهٔ اوباخون افعی و با خون خفّاش وباخون خطّاف جهت وضح بغایت موثّرو باعسل وروغن جهت درد رحم درد حین نفاس وباروغن گلسرخ جهت جرب وضماد سوختهٔ اوباموم وروغن حناومانندآن جهت منع ریختن موی ورویانیدن اووباگلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پامجرّب دانسته‌اند وبابول جهت شهدیه سرو منع نزلات وسعوط وبوئیدن اوجهت درد سر مزمن وگشودن سدّهٔ خیشوم وزکام ولقوه بغایت مفید وکمادگرم اوبرسرجهت زکام وبرسایر اعضاءوجهت تحلیل ریاح سریع الاثر وقطوربو دادهٔ اوباروغن زیتون بقدرسه چهار قطره جهت رفع زکام که باعطسهٔ بسیار باشد مجرّب ومضمضهٔ مطبوخ اوباسرکه جهة درد دندان بارد وقطوراوباروغن جهت حبّةالخضراجهت دردگوش وسدّهٔ ریاح آن نافع و شرب روغن اوباروغن زیتون وکندرجهت اعادهٔ باه مأیوسین ازمجرّبات شمرده اند و

طلای روغن اوکه با قرع منکوس گرفته باشند براعضای تناسل وکمرجهت نعوظ بیعد یل ورافع دردهای صعب باردہ ، وسستی وسدهٔ اعصابست · وخوردن اونیزجهت باہ وامورمذکورہ سریع الاثراست واکثارشرب شونیزمورث خناق محرورین ومسدّد ومصلحش سکنجبین وسرکه ومصلح اوکتیرا ·

وقدرشربتش تادودرهم واز روغن اویکدرهم وبدلش انیسون و نصف او تخم شبت است ·

شواطر : امسك الجنّ است واورادرتنکابن مشك واش نامند ·

وابوریحان بیان نموده که دردیاردیلم باین اسم گیاهی دیدهام وآن نباتی است خاکستری رنگ شبیه باشنه ومنحصر دراوراق زیره ومتراکم وازروی زمین جدانمیشود وبی گل وساق وبیخش سیاه وبقدرمسماری ومنبتش سنگلاخهای کوههای عظیم و از تازهٔ اوچند ماه بوی مشك خالص میآید ·

درسیّم گرم وخشك ومفرح ومدرّحیض ومقوّی ارواح وقوی ودرجمیع افعال قریب بسنبل الطّیب است ·

شوبلا : اسم عربی برنجاسف است ·

شوشمر : اسم قاقله صغاراست ·

شومط : اسم عربی درختیست بزرگ وشاخههای اوصلب وبی گره وبرگش شبیه ببرگ بید وازچوب اوکمان میسازند جمیع اعضای اوباقوهٔ قابضه وجهت اسهال مفید و جلوس درسایهٔ اومنوع است ·

شوع : درخت بانست ·

شوکه ابراهیم : بلغت مغربی قرصعنه است وشوکه یهودیّه وشوکه زوفانیزنامند

شوکه منثنه : نوعی ازطبافست وگویندغاقث است ·

شوم : مازریونست ·

شوکه الدّراجین : بلغت مغربی دینساقوس است ·

شوك الدّهن : عکوبست ·

شوکه العلك : بلغت مغربی اشخیص است ·

شوکه غریبه : شکاعیست ·

شوکهٔ بیضاء : بادآورد است ·

شوکه : بلغت حجاز اسرار است وبلغت فارسی ابقر ·

شوکهٔ مصریّه وشوکهٔ قبطیّه : قرط است ·

شوکهٔ صهبا وشهبا وشوکهٔ شایکه : گیاه خرنوبست ·

شوعار : زاج سفید است ·

شوك الجمال : شترغار است و بلغت مصر رعی الابل است ·

شوزنبق : سودانیاست ·

شوکا : بلغت تنکابن اسم وعل است ، واوازجنس ابل است ·

الشّین مع الهاء :

شهدانج : تخم قنب ودرآنجاموصوف است ·

شهد : عسلی است که ازموم بی آتش جدا شده باشد ·

شهدانج برّی : حبّ السّمنه است ·

شهده : اطراطیقوس است ·

الشّین مع الیاء :

شیور : اسم ترکی وفارسی قاقلی است ·

شیطرج : اسم معرب بیخ نباتیست سرخ وبسیار تند باریك برگش شبیه ببرگ رشاد ودراوایل سردی هواخشك شده می‌ریزد ومتّصل به بیخ برگی میماند ودرتابستان از شاخه‌های اوگل ریزهٔ پربرگ سفید ظاهرمیشود وتخمش ازخشخاش بغایت ریزه تر و

مستعمل بیخ اوست ومنبتش خرابها وقوتش تا پنجسال باقیست ۰

در آخر سیّم گرم وخشك وجالی ومحرق جلد ومسهل اخلاط لزجه واستعمال او با شیر وسرکه مفتح سدد وهاضم ومهیّج باه ومسقط جنین وجهت صاف کردن آواز ورفع بلغم ومفاصل ورياح وسموم ودرد مفاصل وسپرزنافع وجهت برص وبهق سفید و جهت جرب ورویانیدن موی بعد ازسقوط آن موءثّروچون کوبیده‌برکف دست مخالف دندان ـ درد ناك بدستوروبطرف مخالف آن صباح بگذارند دافع الم آن ومجرّبست وچون تخم مرغرا یکروز درمیان سائیده آن پنهان کنند پوست اورا سرخ کند واین علامت خوبی ، و تازه‌گی اوست وضماد برگ اومفرح جلد است ۰

وقدرشربتش یکدرهم ومضرّ ریه ومصلحش صمغ‌عربی ومصطکی وبدلش درعلل سپرز مرجان ودرغیرآن زرنباد وفوه است ۰

شیح : بفارسی درمنه گویند وخشك اقسام اورامیسوزانند اونباتیست گلش‌خوشبو وتلخ وبااندك حدّت‌وشبیه بافسنتین رومی واقسام میباشد وجبلی قویتر ازدشتی ، و هرچه گلش مایل بزردی وبرگش شبیه بسداب ونباتش ازشبت کوچکتراست شیح ارمنی نامند وهرچه مایل به تیرگی وبارطوبت چسبنده وگلش زرد است شیح جبلی است ، و عریض الورق که گلش سرخ است شیح‌خراسانی وشیح‌ترکی نامند ودرمنه ترکی تخم ـ بستیباج ووخشیزك نامند چه اقسام شیح رامستعمل گل اوست وتخم اومبین نیست ، و درمنه ترکی متعارف تخمی است متعارف دربستیباج مذکورشد ۰

درسیّم گرم وخشك وقاطع بلغم ومفتّح سدّه ومدرّ فضلات ومخرج اقسام کرم ، و مسهل اخلاط فاسده ومحلّل رياح وجهت گزیدن عقرب ورتیلا وسموم باردە و فواق و مغص ودرد ورك و عسرالنّفس وتبهای مرکبّه نافع ومضرّ معده و عصب ومصدّع ومصلحش مصطکی ونرمس وضماد سوختهٔ اوبارو غن زیتون جهت داءالثّعلب وسرعت برآوردن‌موی موءثّروذ رورا وجهت آکله وطلای آب مطبوخ اوجهت ورم بلغمی چشم وسایراعضاء مفید ۰

وقد رشربتش درسموم تاسه درهم ودرسایرمواضع تادودرهم وبدلش مثل او افسنتین است . وبعضی سداب رابدل دانسته‌اند ، و روغن اوکه بدستوررو غن گل گیرند جهت رفع لرزتبها وامراض بارده واستسقاء و ورم معده نافع است .

شیلم : گندم دیوانه نامند وآن دانه‌ایست ازجوباریکترو کوچکتروباتلخی ومایل بسرخی ونبات اوشبیه بنبات گندم ودرگندم زارمیروید ودراصفهان کاکلك گویند .

دردوّیم گرم وخشك ومخدّر وموجب سدد ومفسدآواز ونانی که شیلم داشته‌باشد مسکّن ومنومّ وضماد اوجاذب ومنقی مواد وباسفیدهٔ تخم مرغ محلّل صلابات وباعسل جهة نقرس وباسرکه وروغن زیتون جهت قوباوسعفه وجرب متقرح وطلای روغن اومنومّ وگرمتر ولطیفترازروغن گندم است ومصلح ضررآن شیرو روغن وقی کردن وربوب حامضه است .

شیبه : اسم عربی است وآن غیرشیبه‌العجوزاست ومنبت او بستانها وجائی که باران بسیارشود وآن گیاهیست ساقدار وشاخ آن سفید وبرگش مایل بسفیدی وغبارناك گویا بمقراض ریزه کرده‌اند خوشبووباتندی شبیه ببوی صعتر .

درسیّم گرم ودردوّیم خشك ومفتح سددومحلّل ومدرّحیض ومنقی فضلات و مواد نزله وضماد ورافع ورم ریحی وبلغمی ومانع مواد ورمی درابتداوانتهامحلّل آن و جهت ریاح رحم وجذب جنین بغایت موثّر . وقدرشربتش تایکمثقال است .

شیرخشت : بتای آخروکاف اسم صمغ بعضی ازاشجاربلاد هراتست واز جنس شبنم مانند ترنجبین است وبهترین اوسفید وشیرین وحبّها بزرگتراست که چون‌دردهن نگاهدارند کام وزبانرا سردکند ومغشوش ومصنوع ازآردجوراین صفتنیست .

دراوّل گرم ودررطوبت معتدل ودرجمیع افعال سوای تقویت باه وضررصاحبان قولنج قویترازترنجبین وجالی ومليّن طبع ومسهل اخلاط سوخته ومرکبّه رقیقه ومقوّی‌جگر ومعده واحشاءجهت خشونت حلق وسرفه وتبهائی کهاومواد رقیقه باشد وجهت حرارة جگر وورم آن باماءالشّعیربهترین ادویهٔ و اغذیه‌تب است وضماد اومليّن طبع و جالی

بشره وبا شیرجهت طراوت گونه مؤثّر ومولّد قرا قرمعده ومصلحش روغن بادام ورازیانه · وقدرشربتش تا بیست مثقال وبدلش مثل اوترنجبین است ·

وشیخ الرئّیس دربعضی مقالات فرموده : که باوجود آنکه شیرخشت مسهل ــ اخلاط رقیقه است مضرّ صاحبان قولنج است ·

شیرسته : بلغت گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است ، ودراکثرمنافع مثل خمر وبی مضرّتی که با سرکه میباشد دراکثرمواضع وطریق عمل آنست که خردل سرخ با تخم شلغم برّی که شبیه بتخم شلغم بستانی است ومایل بسیاهی است با سرکهٔ تند سائیده تامثل خمیرگردد وبعد ازیکروزده مثقال اوراتا دویست مثقال آب انگوربسیار صاف و وپنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دوهفته هرروزمکرّر برهم زنند تامانع جوشیدن آب انگورگردد ·

شیخ البحر : حیوانیست ودر دریای مغرب کثیرالوجود شبیه بسنگ پشت بحری وسر وبینی اوشبیه بگوساله وگویند روز شنبه ازمکان خود حرکت نمیکند وازین جهة سمك الیهود ش نامند پوشیدن نعلین ازپوست اومانع مولّد نقرس ورافع موجود اووبخوراجزاء اوجهت رفع تبهای بلغمی وکشتن پشه گویند مجرّبست وخون اوراجهت داءالثّعلب و بهق مفید دانسته‌اند ·

شیرزق : اسم نبطی شیرخفّاش است ، وگویند مراد ازاوبول وسرگین اواست ودرخفاش مذکورشد ·

شیراملج : آمله مقشرخشکست چه اوراد رتازگی جهت اصلاح قبض اومعمولست که مقشّر کرده درشیربخیسانند وخشك کرده نقل جنبدان میکنند ·

شیح جبلی : بفارسی درمنه کوهی نامند ·

شیاف خوذی : فلفل سیاه است ·

شیح حبشی : پوش دربندیست ·

شیرانه : ریحانست ·

شیرابه : خشخاش است ·

شیرج : دهن سمسم است ومذکورشد ·

شیبه‌العجوز : اشنه‌است ·

شیران : دم الاخوین است ·

شیاله : بلغت اندلس امسوح است ·

شیرالخیثیر : گویند شیطرج هندیست ·

شیشه : بلغت فارسی زجاج رانامند وبلغت هندی اسم رصاص است ·

شیرهٔ‌نبات : اسم فارسی عسل الطّرزد است ·

شیرهٔ‌جو : اسم فارسی کشك الشّعیراست ·

شیر : اسم فارسی لبن واسد است ·

شیرین مان : اسم ترکی سوسن است ·

شبوران : اسم ترکی خبّه‌است ·

شیرمرغ : اسم فارسی شیرذق است ·

شیرهٔ‌خرما : اسم فارسی دبس است ·(۱)

حرف الصّاد مع الالف:

صامریوما : اسم سریانی وبعربی خشیه‌العقرب نامند کبیراورا ازیك بیخ چهار بیخ ساق میروید وساقها پرشعبه وبرگش شبیه ببرگ سیب وازآن کوچکتروزغب دار و با خشوثه وگلش لاجوردی ومنحنی مثل دنباله‌عقرب ومنبتش اراضی حبشه وصغیر او را

۱ــ شیرنخشیر : بیخیست زرد رنگ که‌ازهند وستان آرند گویند که‌آن‌درد ویم‌گرم وخشك است ، مسهل سودا وبلغمی وخلطهای غلیظ سوخته راقطع نماید ومادّه های فاسد رادفع نماید وموءلّف اختیارات بدیعی قدرشربتش راازدانگی تانیمدرهم گفته ·

برگ کوچك ومدّور وساقش مفروش برزمین وگلش لاجوردی ومنبتش کنارآبها وجائی که آب بسیار دراو مانده برطرفشده باشد وعصارهٔ گل هرد وراصاف نموده باصمغ عربی بجای لاجورد استعمال مینمایند ودرکتابت ونقّاشی بهترازآنست ومستعمل ازاوبرگ و ساق وتخم آن ۰

درآخرد ویّم گرم ودراوّل اوخشك ومسهل بلغم ومرّة السّود اوتریاق سمّ عقرب و رتیلا ومدرّحیض ومخرج جنین ومحلّل وجالی و مطبوخ اوباعسل وفایند مسهل قوی و ضماد وشرب اورافع سموم بارده وبلع کردن سه عدد ازدانه اوقبل ازنوبه تب بلغمی و چهارعدد جهت تب ربع وضماد مسحوق اوجهت قوباوثالیل ونقرس والتوای عصب و باشیرجهت ورم حجاب دماغ اطفال وثمرنوع صغیراوبااندك نمك هندی یانطرون جهة اقسام کرم ودود رهم ازکبیراوجهت اخراج حصاه نافع وتعلیق بیخ کبیرآن مسکّن درد گزیدن عقرب ومضرّ سپرزومصلحش عسل وشربتش تادود رهمست ۰

وامین الدّوله درخت حبّ السّمنه راصامریوماد انسته است ۰

صابون : ازمخترعات هرمس است ، وطریق آن آنست که ازقلی یکجزووازآهك نصف اونرم سائیده درظرفی یاحوضی کرده باپنج مثل اوآب وتادوساعت برهم زنند و باید سوراخی درآنظرف بوده باشد ومسدود نموده بعدازته نشین شدن سوراخ راباز کرده آب صاف بظرف دیگرمیرود وباآب تازه ریخته برهم زده وتکرارعمل نمایند تاتندی درجرم اونمانده وآبها راجداگانه ضبط نموده بقدرده مثل آب اوّل روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته بتدریج اوّل ازآب آخربخورد اوبدهند تامجموع آبها تسقیه شود مثل خمیرگردد پس خشك نموده ریزه کنند وبعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و ورغن قرطم وبیدانجیروامثال اومیکنند وبهترین همهٔ اقسام قسم اوّلست ۰

درآخرسیّم گرم وخشك ومقطع ومعفّن واکّال ومنضج ومليّن اورام وجالی وحمول اومخرج جنین زنده ومرده ومدرّ حیض ودراین امورمجرّبست وضماد اوبامثل او حنا

جهت درد زانوو عرق النّساءوباکلف وبازیبق وسلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرّب وباروغن گلسرخ جهت خشك کردن زخمهای سراطفال وقروح شهدیّه که بهرچند روز ازالهٔوتجدید نمایند وباسرگین کبوترجهت گشودن دمل وشستن موی باآن چرك وقمل ورشك وبالعابهاجهت حکّه وجرب ورفع آثاروشیاف اومسهل ورافع قولنج ومخرج کرم مقعد ومدرّ بول وشرب دومثقال اوتاچهارد رهم کشندهبجراحت امعاءواحشااست.

صاصلی : نباتیست شبیه بجلفای تازه روئیده وازآن کوچکتر وزود شکن وتازهٔاو مأکول است گرم وتروجهت الم فؤاد ورياح فم معده نافع وتخمش درافعال شبیه بشونیز وبیخش شبیه به بلبوس کوچکی وپخته وخام اومأکول واکثاراومحرّك باه ورافع وجع الفؤاد است .

صاب: اسم عربی جمیع اشیای بسیارتلخ است وبرقثاءالحماروبرنوعی ازگیاه شیر دارو بسیارتلخ شامل است .

صافر : مرغ حقّ گوست وازجنس بوم وکوچکترین اصناف اود رافعال مثل اوست.

صابون القاف وصابون الثّیاب : شجرهٔابی مالك است .

صاروصاروان : لوف الصّغیراست .

صاحیه : جزراست .

الصّاد مع الباء :

صبر : بکسرباء عصارهٔنباتیست ، برگش شبیه ببرگ کلم وبسیارضخیم وشبیه به برگ رفع یمانی که درمازندران انجیربغدادی نامند وبیخش بقدرشلغم وازیك بیخ زیاده برده عدد میروید ومملّواز رطوبت درغایت تلخی وچون مدّتی بگذرد ازوسط برگها ساقی میروید قریب بزرعی وپرازرطوبت عسلی بااندك حلاوة وکریه الرّایحه وثمرش مثل غورمخرما ودرآخرسرخ میشود وآنچه ازجزیرهٔسقوطربلا ویمن آرند زرد مایل بسرخی وزود شکن و برّاق وخوشبووبهترین اقسام است وقسم عربی مایل بزردی ودرخشندگی اوکمتراست.

وقسم سمجانی که صبرفارسی گویند بد بوئی وسیاهی او غالب وبی درخشندگی وزبون‌ترین اقسام است ۰

ومحمّد بن احمد گوید : نوعی دیگرمسمّی بخضری میباشد که بعد ازسقوطری بهتراز عرباء وفارسیست وهرچه ازهفت سال بلکه ازچهارسال بگذرد وآنچه بد بو و سیاه وبی درخشندگی باشد استعمال اوجایزنیست وباید درسائیدن صبرمبالغه نمایند ودرهوای بسیارسرد وبسیارگرم ودرمزاج جوانان ومحرورین وضعیف الاحشاء خصوصا باصاحبان ضعف جگر وامعاءوسدّه ماساریقاوبواسیر وعلل مقعد استعمال نباید کرد ۰

وصبرد ردّویم گرم ودرسیّم خشك ومسهل قوّی موادّی که مهیّاوجمع بوده باشد وضعیف الاثراست درآنچه مهیّای دفع نشده باشد ومخرج سوداوبلغم غلیظ مائی و صفرای مائی ومفتح سوای سدّهٔ جگرومحلّل ریاح احشاءومجفّف بیلذع خصوصا شستهٔ او وبامصطکی منقی دماغ است وجهت مفاصل مفید وباغاریقون جهت ربووتنقیه سینه و با گلسرخ ومصطکی جهت امراض معده وباآب سرد جهت نفث الدّم سینه وباادویهٔ مناسبه جهت یزمان وجمیع امراض سوداوی واخراج اقسام کرم وامراض سپرزوگرده ، و رفع تشنگی که ازصفرای مخلوط بلغم باشد مفید وبالخاصّیه مضرّ جگرومقعد واکثاراوموث اسهال دموی وکهنهٔاووانواع زبون اوگاه باشد کهتاسهٔ روزد رمعده بماند وباعث کرب گردد ۰

ومصلح اومقل ازرق ومصطکی وپوست هلیله زرد وکتیراو زعفران وافسنتین وشربت او یکمثقال وبدلش دراورام وجراحات دوچندان آن حضض ودراسهال نیم وزن او تربد وقدری سقمونیاست ، وطلای اوحافظ جثّه میّت ازفساد وجهت ضربه وسقطه ، و اورام ورفع آثار ونزلات وصداع ونمله وجمره وآکله وقروح خبیثه وباآب گشنیزجهت باد سرخ وشری وبامغزتخم کدوجهت جراحت بینی وبامورد وشراب جهت سیاه کردن ، و

درازی موی نافع است ، ورفع قمل ورویانیدن موی که ازکچلی ریخته باشد مجرّب و غسول اوباسرکه جهت سعفه وخزازود اءالثّعلب واکتحال اومقوّی نوربصروجهت سلاق وجرب وحکّه ومطبوخ اوباآب گندناوسلج الحیّه جهت سقوط دانهٔ بواسیروامراض مقعد بیعدیل وذرور اومجفّف زخمهاوالتیام دهندهٔ اووجهت قروح قضیب وفرج واعضاءعصبانی بغایت نافع وبااستخوان پوسیده بالسّویه رافع نواصیروآکله مجربّست ۰

صیارا : تمرهندیست ۰

صباوه : اسم صبراست ۰

صبنی : عصارهٔ سنای مکّی است کهازآن قرومهامیسازند وبجهت رفع اورام بغایت مفیداست ۰

الصّادمع الحاء :

صحباه : بفارسی ماهیانه نامند ، ومعمول لار وسایرمواضع استوبانان میخورند وطریق عمل آنست که ماهی ریزه راباآب ونمك درظرفی کرده چند روزبگذارند تا مفتح شود پس برهم زنند وصاف نموده استعمال کنند ۰

دردوّیم گرم وخشك ومجفّف رطوبات معده ورافع بدبوئی دهان کهازرطوبةمعده باشد وجهت فالج ودردورك وامراض باردهومداومت اودررفع بدبوئی عرق نافع و مولّد خلط سوداوی وامراض آن ومحرق خون ومورث تشنگی وتعفّن اخلاط ومصلحش بسالخاصّیه زنجبیل است ، واستعمال سرکه وترشیهاودربعضی امزجه شیرینیها ۰

الصّادمع الدّال :

صدف : باحلزون مرادف است ، وگویندحیوان اومخصوص بحلزون و پوست صلب او مخصوص صدفست ، وحلزون مذکورشد و مراد ازمطلق صدف مروارید است ۰

درسیّم سرد وخشك وسوختهٔ اومجفّف وجالی ومسدّد وحابس اسهال ونزف الدّم ونفث الدّم وجهت تقویت لثه ورفع زخمهای کهنه وآکله وجلای دندان ونفوخ او جهت

رعاف وبخورا وجهت بواسیروطلای اوبا سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش وبا ادویهٔ مناسبه جهت کلف وبهق ورونق بشره واکتحال اوجهت قرحهٔ چشم وسلای موی زیاد نافع ، و ضماد سوختهٔ اوجف الغراب، وباسرکه جهت ثالیل ودانه بواسیرمجرّب دانسته اند ۰

وقد رشربتش تایکدرهم وبدلش شاخ گاوکوهی سوخته است ومهریارس گوید که :

صدفی که هنوزمروارید اوبسته نشده باشد چون بسوزانند طلای اورفع خنازیرکند ۰

وجالینوس میگوید که : صدف هندی محرق بالخاصّیه رفع درد فوءاد میکند ، و چون صدف رانرم سائیده باسرکه بربناگوش طلاکنند رفع صداع دایمی نزلی کند ۰

صدف الفرفیر : وفرفورنیزگویند ، نوعی ازصدف مایل بسیاهی ودرغایت صلابت وبخورش مخرج مشیمه ورافع اختناق رحم واکتحال سوخته اودرغایت جلاست ۰

صدف البواسیر : معروف بخف الغرابست ۰ بخوروضماد محرق اوباعسل جهت بواسیروثالیل وزحیر نافعست ۰

صدف فیروقس : صدف الفرفیراست ۰

صداءالحدید : زعفران الحدیداست ۰

صدید : اسم سریانی اثمداست ۰

الصّاد مع الرّاء :

صریمه الجدی : اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیروازآن کوچکتروشاخه های او غلیظ وگره داروبرمجاور خود می پیچد وگلش سفید وخوشبووثمرش مثل لبلاب ، با لزوجه واندك حرافت ومنبتش جبال وموضع درشت است ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وحرارت او غالب بریبوست وتخمش مدرّبول وملیّن طبع ومخرج مشیمه ومفتح وشرب اوهر روز یکمثقال با شراب وامثال اوجهت عسرنفس و تنقیهٔ رحم ورفع سپرزوسموم مفید وبوی گل اومقوّی دماغ ومورث نشاط ومحرّك باه ومضرّ گرده و مصلحش عنّاب وشربتش تادودرهم است ۰

صرصر : حیوانیست شبیه بملخ وبسیارکوچك ودرخانها شبها بسیارصدا می‌کندو دراصفهان زنجره ودرتنکابن جیك نامند ۰

دردوّیم گرم وخشك وشرب خشك کرده‌ٔ اوازسه عدد تا ده عدد با هم عدد آن فلفل جهت دفع قولنج صعب ورياح غليظه مجرّب دانسته‌اند ومشوی اوجهت دردمثانه وقطور جوشانیده‌ٔ اودر روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع وچون دوسه عدد آنرادر میان نی وامثال اوگذاشته دهن انبوبه رابموم گرفته درزیرسرنایم گذارند چنانکه او نداند مانع خواب اوگردد ۰

صرفان : شامل سرب وخرمای سرخ است ۰

صراخه : لوف الحیّه است ۰

صریس : نوعی ازلوفست ۰

صریرط : اشراس است ۰

صرد : سودانیاست ۰

صرب : صمغ است ۰

صرابه : حنظلی است که مایل بزردی شده باشد ۰

صریرا : بادروج است ۰

صرد : شوکرانست ۰

الصّاد مع العین :

صعتر : بصاد وسین اسم گیاهیست که بترکی کلیك اودی وباصفهانی آویشم نامند برّی وبستانی میباشد وبستانی رابفارسی مرزه نامند وبرگ برّی اورابعضی مدوّرو قسمی ریزه وطولانی واقسام اویند وخوشبووگل همه کبوداست ۰

درآخردویّم گرم وخشك وکوهی اوگرم وخشکترود رافعال قویترازبستانیست ، و مجفّف ومقطّع وباتریاقیّه ومفتح ومحلّل بلغم ورياح ومشهّی وملطّف اغذیه‌ٔ غلیظه و منقی

معده وجگر وریه ازرطوبات ومانع صعود بخارات بدماغ ود ومثقال گل اوبا سرکه و نمك مسهل سود اوبلغم وخوردن ادویهٔ مسهله باآب صعتر مطبوخ مانع مغص ومخرج اقسلم کرم ورافع تخمه و عفونت غذا وترش شدن اوجهت غثیان ووجع الفؤاد وقولنج وریحی و بلغمی وباماست جهت قولنج سود اوی مستمّری ازمجرّبات وباعسل جهت گزیدن هوام وطبخ اوبا انجیرجهت ربو وسرفه وباآب کرفس جهت حصاه و عسربول وبامثل او عنّاب که باچهارده وزن اوآب خیسانیده باشند وبربع رسیده باشند وبالخاصّیه جهت رقیق کردن خون مجرّب وباروغن زیتون جهت انواع مغص وسرکه که درآن خیسانیده باشند ازآن سکنجبین میسازند یا بتنهائی بنوشند جهت سپرزمجرّب وباپنیرتازه جهت تسمین بدن واکتحال اوجهت بیاض چشم وقطوراوجهت گرانی سامعه وطلای اوباعسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق النّساءوامثال آن وباروغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال ورفع ریاح اندرون ایشان وضماد مطبوخ اود رحمّام جهت جرب وحکّه ویرقان و قطوراوجهت گرانی سامعه ومضمضهٔ اوبا سرکه وزیره جهت دردد ندان وگلو وسفوف او بامثل اوشکرجهت قطع بخارو تقویت چشم ورایحهٔ جهت گریزانیدن هوام موثّراست ۰ وتخم اود رجمیع افعال قویتر ومفتح سد ورافع یرقان ومهیّج باه وخوائیدن اوجهة دردد ندان وتحریك اشتهاو روغن اوشرباوضماد اجهت رعشه وفالج ولرزود ردمفاصل بهترین روغنها ومضرّ ریبه ومصدّع محرورین ومصلحش سرکه ۰

وقدرشربتش تا پنجمثقالست ومربّای او باشکرکه بدستورگلقند بسازند جهت منع صعود بخاربدماغ ونزول آب وتقویت دهن ونیکوکردن رخساروسموم هوام وسایرامراض قوّی الاثّراست ۰

صعترالحمار: اسم مغربی حاشااست ۰

صعقر: تخم ماهیست ۰

الصّاد مع الغین:

صغرشامی: پودنهٔ بریّست ۰۰

صغبین : بغین معجمه سکبینج است ·

الصّاد مع الفاء :

صفراغون : اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشك وبفارسی دمینجه نامند ، دایم دنباله‌خود حرکت میدهد گوشت خام اوقدید محرق او باماءالعسل جهت سنگ مثانه وعسرالبول بسیارنافع است ·

صفرمس زرد : معدنیست که مس درست کوبند ·

صفصاف : خلاف بریّست ·

صفرااودی : اسم ترکی لوءمونست ·

صفیئه : عرعر است ·

صفر : بقاف باشق است · وعصارهٔ رطب وماست راباین اسم نامند ·

الصّاد مع القاف :

صقلین : بستیاج است ·

الصّاد مع اللّام :

صل : اسم قسمی ازمار است که روی اومدوّربا شد وگویند شنیدن آوازاو کشنده است ·

صلمه : غذائیست که ازخمیرآردگندم مثل بغراترتیب میدهند ودرافعال مثل بغرا ومذکورشد ·

صلون : خرنوب نبطی است ·

صلصل : عقعق وصقصقان اسم ترکی اوست ·

الصّاد مع المیم :

صمغ : رطوبت منجمدهٔ نباتاتست که از آن تراوش کرده وخشك شود و صمغ هر نباتی باا ومذکور است ومراد ازمطلق اوصمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل میشود وبهترین او زرد ومایل بسفیدی وسفید صاف براقست ۰

درگرمی معتدل ودر دوّیم خشك وباعتقاد جالینوس صموغ گرم است قابض ، و مغری ومقوّی معده وامعاءومانع ریختن مواد بسینه ورافع حدّت اووجهت اسهال وسرفه وقرحهٔ ریه ودر دسینه وازد ومثقال تاسه مثقال اوجهت سحج مجرّب وبرشته کردهٔ او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاست سوای رحم وبواسیرومد اومت اوروزی تایك وقیه روغن گاو تایکهفته قاطع سیلان خونست وطلای اوبا سفیدهٔ تخم مرغ جهة سوختگی آتش وقطور او باگلاب جهت رمد وسلاق وجرب بغایت مفید ومضرّ سقل ومصلحش کتیرا است ۰

صمغ البلوط : نشارهٔ بلاط الکبران و غررالجلود است که بسیارمبالغه در کوبیدن وطبیخ اوکرده برد یوارخانهامی مالیده اند وشنگ وفرش خانهاراکه بلاط عبارت ازوست مستحکم میکرده اند وذرورا وجهت التیام جراحات تازه قوّی الاثّر باین صفت بیان نموده ودر قلع بهق بسیارموثّراست ۰

صبر زرد ، دم الاخُوین علك انزروت ، صمغ عربی ، ازهریك جزوی سبد و زاج ازهریك نصف جزو باآب صمغ بسرشند ونزد انطاکی طبخ قوی آن لازمست ۰

صمغ الدّامیثا : صمغیست تلخ ومایل بسرخی وصاف اودرغایت حدّت و حبیش تفلیسی گوید که ازفارس خیزد وملطّف ومسخّن قوی ومحلّل ریاح ودرمزاج وافعال قائم مقام حلتیت است ، وکریه الرّایحه نیست ، وقدرشربتش تانیمدرهم است ۰

صمغ السّرو : درجمیع افعال مثل راتیانج است ۰

صمغ کرفس جبلی : کماشیراست ۰

صمغ فارسی : صمغ اجاّص است ۰

صمغ جوزرومی : کهرباست ۰
صمغ الطرطوث :وصمغ اشترغاز : اشق است ۰
صمغ البّلسان : دهن بلسان است ۰
صمغ المحروث : حلتیث است وبفارسی رزکوله پرنامند ۰
صمغ البطم : علك البطم است ۰
صمغ الفثار :کتیرا است ۰
صمغ سداب برّی : نزد بعضی ثانیسانیست ۰
صمغ الصّنوبر : راتیانج است ۰
صمغ الحرشف : کنگرزرد است ۰
صمغ الزّیتون : اصطرکست ۰
صمغ لکمکام : حصن لبان است ۰
الصّاد مع النون :
صنوبر : بفارسی درخت کاج نامند ، وناژو نیزگویند ، ونراو راثمرش بیمغز و قطران او زبونتراز قطران شیرین است ، ومادّهٔ اوبزرگ وکوچك میباشد ، وکوچك اورا صنوبرصغاروتنوب نامند ، وثمرش مثل دل گوسفند وازآن بزرگترومغزثمراوباتلخی ، و سفیدی وبی پردهٔ رقیق سرخ وقضیم قریش عبارت ازاوست ،ودرسمنان کثیرالوجود و راتیانج صمغ اوست ۰
وقسم مادّهٔ بزرگ راصنوبرکنارگویند ، ودرگیلان یافت میشود وبسیاربزرگ و مغز ثمراورا باصطلاح آنجاخلغوزفع ودرخت اوراد رخت جلغوزه مینامند وثمرش بقدربالنگی ومغزدانهای اومثل قضیم قریش وبالیدهتروشیرین است ودرعراق جلغوزه مغزمیوه را میدانند که ازبحرین آرند وظاهراانبه باشدچه درصفات مثل انبه است ودرخت او به قدرد رخت زردآلو وبرگش همیشه انبوه وسبز وثمرش بقدرشفتالوو مستطیل ودرطعم

شبیه بآن ومغز دانهٔ اود رازوبا ریك وبا پرده سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبرکه بی پردهٔ سرخ وبالیده تروکوتاه تراست وجمیع اجزاء صنوبرد رسیّم گرم وخشك وپوست بیخ اوقابض ومجفّف ود ومثقال اوجهت اسهال وسحج مفید وذرورا وجهة سوختگی آب گرم ورفع الم ضربه وسقطه نافع وبرگ پهو ست اوگرم وخشکتروجهت درد جگروجراحت شش وقطع رعاف وخون جراحات تازه وباروغن مورد جهت قروح سطح جلد وبازاج سرخ جهت قروح خبیثه وشرب یکمثقال اوباماءالعسل جهت ورم وعلل مزمنه جگربیعدیل و طبیخ اوجهت اعیاوکچلی ورفع چرك بدن وعفونت عرق واسترخاوجلوس درآن جهت امراض رحم ومقعد ومضمضهٔ طبیخ اوباسرکه جهت درد دندان وبخوراوجهت اخراج مشیمه وادرار حیض ودودهٔ اوجهت ریختن موی مژه وابرووده معه وضعف نور بصر، و سلاق وجرب نافع وچوب اوراکه بدستورچوب چینی وعشبه استعمال نمایند ۰

ومؤلّف تذکره نایب مناب چوب چینی درعلّت آتشك وامثال اودانسته‌اند ، و ظاهراسفراس فرنگی عبارت ازوبا شدچه فرقی درشکل ورنگ و وزن ندارند ۰

وحبّ الصنوبرکبارد ردّیم گرم ود راوّل تر وقوّتش تایکسال باقیست ومبهّی ، و مشتهی طعام ومقوّی اعصاب واعضاءومفتّح سدد وجهت فالج و لقوه وگزاز و رعشه‌وامراض جگرویرقان واستسقاءوگرده ومثانه ودرد مفاصل باردهٔ ولعوق اوباعسل هرروز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرّب وجهت سرفهٔ کهنه وامراض باردهٔ ریه نافع وباتخم خیار مدّر دل ومانع سوزش گرده وباتخم خرفه مسکّن حرقه مقعد ورحم وبادوشاب انگوری جهت رفع اخلاط غلیظهٔ ریه و سینه وگرده مفید وشراب اوکه کوبیده درآب انگوراندازند هاضم ومدرّ بول ومانع نزلات وسرفه وقاطع اسهال رطوبی واستسقاءاست ۰

وقدرشربت ازحب تاده درهم وازعصارهٔ تاسه درهم وازطبیخ اوتایك اوقیه ، و مضرّ محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش درتقویت باه شقاقل وحبّ المحلب ودرعلل معده واحشاءحبّ الغاراست ، وحبّ الصّنوبر صغارمسهل بعصر وجهت امراض ـ

سینه وگرده ومثانه قویتر ازکبارو درسایرافعال مثل اوست وکرم سبزی که درد رخت‌ـ صنوبربهم میرسد درسمیّت مثل ذراریح است ۰

صندل : درخت اوبقدرگردکان و ثمرش شبیه بخوشه حبّ الخضراوقوّت چوب اوتاسی سال باقیست ، وآن سفید وزرد وسرخ میباشد ۰

سفید وزرد اود رسیّم سرد ودردویم خشك وسرخ آن بعکس آن ومقوّی معده و دل ومفرّح ورادع وقابض وباتریاقیّه ومسدّد اوجهت خفقان حارّ وتبهای تند والتهاب ومنع صعود تجارات بدماغ نافع وطلای اوجهت دفع بوی نوره ودرد سرحارّ وباد سرخ ونمله وحمره ونقرس اورام حارّمفید خصوصاباآب عنب الثّعلب وحبّ العالم وامثال او و بانصف اوانزروت وسفیدهٔ تخم مرغ جهت منع نزلات بچشم وسایراعضاءنافع وبالخاصّیه طلای اومورث خارش بدن وحرارتست ورافع اوسرکه وروغنهای گرم لطیف است وبغایت مضرّ باه وقاطع باه ومضرّ صوت ومصلحش عسل ونبات وشربتش یکمثقال وبدل سفید او نصف اوکافوروبدل سرخ اومثل اوقوقل است وضماد صندل صرخ باروغن زنبق جهت اعیا وباگلاب جهت قلاع مفید و در سایرآثارسوای تفریح مثل سفید است ۰

صن الوبر : فرصیست که ازیمن آرند واصل اومعلوم نیست ، وگویند بول حیوانی است مسمّی بوبربقدرگربه ۰

درسیّم گرم وخشك وقاطع اسهال وضیق النّفس وامراض بارده موثّر و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام وحمول اوجهةقطع حمل موثّروطول مکث اوبربدن مفرح جلد ومصلحش روغن گل است ۰

صنار : معرّب ازچنارفارسیست ۰

صندل : حدیدی خماهانست ۰

صنوبرالارُض : کمافیطوس است ۰

صنوبرهندی : دیوداراست ۰

صنط: قرظ است ۰

صندل کاچول: بلغت تنکابن اسم خف الغراب وآن قسمی ازحلزون بریّست

الصّاد مع الواو:

صوف: بفارسی پشم نامند، سیاه اوگرمترازسرخ و اوازسفید اسخن ومجموع او د رآخرد ویّم گرم وخشك وسرخ اوجهت شری بیعد یل وکماد ان که بشراب گرمتر کرده با شند جهت رفع صلابت جمیع اعضاءوقطع سیلان خون مجرّب د انسته‌اند وکماد گرم آن جهت رفع سرفه ونزلا ت رقیقه ود رد سینه مجرّب وبا روغن گلسرخ محلّل اورام وتریا قزخم سگ د یوانه مجرّب وپوشید ن جامهای پشمین مسخّن ومجفّف بد ن ومورث خارش و فرش اوجهت نقرس ومحرق مغسول و غیرمغسول اود رخواصّ مثل شعراست ۰

صوف البحر: چیزیست شبیه به پشم کهازصد ف بزرگی د ربحرمغرب گرفته‌میشود وضماد اود رقطع خون واسهال سریع الاءثرد انسته‌اند ۰

صوطل: اسم مغربی شوید راست ۰

صواس: اسم یونانی صعتراست ۰

صوف الحجامین: اسفنج است ۰

صوف الارض: فراسیونست ۰

صوارا: حرد ونست ۰

الصّاد مع الهاء:

صهبا: خمراست ۰

الصّاد مع الیاء:

صیقو: اسم یونانی اسفنج است ۰

صیاه: فثاد است ۰

* * *

حرف الضّاد مع الالف:

ضان : بفارسی گوسفند ماده ومیش وبعرف اطبّا مطلق گوسفند است وبهترین او یکساله ودوساله‌است که فربه باشد وچهارساله وزیاده ازآن غلیظ وکثیف و مولّد خلط فاسد وگوشت گردن وحوالی آن بهترازسایر اعضاءاست .

دردوّیم گرم وترومسمّن ومقوّی بدن وکثیرالغذاءومولّدخون وشیر وسریع الهضم ودل وجگروگرده‌ءاومقوّی دل وجگروگرده‌ءانسان ومغزسرآن مورث بلادت ونسیان ، و خوردن گوشت آب مهرآی آن باسرکه وعسل ومداومت نمایند وغذامنحصردرآن باشد مقوّی بنیه ومانع‌غشی ومانع خفقان ولاغری بدن وبلع کردن پیه‌ءاوبعدازذبح که سرد نشده باشد وگداخته‌ءاوکه گرم باشد جهت سرفه وسینه وضیق النّفس وحرقةالبول‌بسیار مفید وزهره‌ءاوجالی آثاروجهت اقسام قوباوباعسل جهت خزازواکتحال اوجهت بیاض وخون اوجهت حکّه وجرب وطلای سرگین اوجهت تحلیل اورام واستسقاءوالتیام‌زخمها وباسرکه جهت شری وباموم روغن جهت ثالیل ولحم زایدکه توثه نامند وباسرکه جهت سوختگی آتش ودردفع داخس مجرّب وشرب استخوان سوخته‌ءقبرقه‌ءاوقاطع اسهال و سیلان خون وپیچیدن اودرپوست اوکه باگرمی ذبح باشد رافع دردضربه ومانع زخم شدن عضو مضروبست ودرایّام طاعون و وبااستعمال گوشت گوسفند بجهت کثرت تولّد خون‌جایزنیست وسرکه وآبکامه ملطّف ورافع ثقل اوست .

ضال : اسم سدرجبلی است .

الضّاد مع الباء :

ضبع عرجا : بفارسی کفتارنامند ووصف اوبعرجاجهت کوتاهی دست چپ او است ، واوبسیارضعیف القلب وکثیرالجماع وخایف میباشد ،

گوشت اودرآخردوّیم گرم ودراوّل اوخشك وچون زنده‌ءاورادست وپابسته‌درآب گرم وروغنهامهرّا پخته درآن بنشینند جهت مفاصل ونقرس وامثال اوبغایت مفیداست

وحمول جلد تهیگاه اوکه سوخته باشد جهت رفع ابنه مؤثّرونشستن برروی جلد اومورث ابنه ، ورافع نقرس است وشرب خون اورافع جنون وآب خورد ن دریوست اومانع وحشت ازآبست کسی راکه سگ دیوانه گزیده باشد وچون ازآن کیل ساخته حبوباترابآن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات ودفع فساد زراعات است ، ونگاهداشتن دندان اومانع فریاد سگ است نسبت بدارندهٔ اووزهرهٔ او رابامثل اوروغن اقحوان سه روزد ر ظرف مس گداخته ودرهرماه دوبارطلاکنند جهت رفع بیاض چشم ونزول آب مجرّبدانستند وجالینوس گوید : نیم درهم اومسهل اخلاط دماغی است ومضرّمراره ومصلحش عسل وطلای اوبعدازکندن موی مانع روئیدن اووگویند مجرّبست وزهرهٔ اورابا پیه شیرجهت کلف وموی سوختهاوجهت قطع نزف الدّم وخصیهٔ نمکسود اوبقدریکمثقال باآب گرمجهت درد جگرنافع است .

ضب : بفارسی سوسمارنامند ، وآن حیوانیست کوچکترازگربه مابین سیاهی و زردی ، ودنبالهٔ اوبسیارکوتاه ودرشت شبیه بثمرد رخت سرو .

درسیّم گرم وخشك وگوشت اومقوّی باه وسرگین اوبا سرکه جهت بیاض چشم و کلف ونمش وضماد شق کردهٔ اوجاذب پیکان وخاروسموم جانوران است وطلای جلد سوختهٔ اومورث بیحسّی عضواست بحدّیکه اگرقطع کنند متألّم نگردد ومضرّ محروریـن و مصلحش بقول باردهاست .

ضبر : شامل جوزالسّر وتمرهندیست .

ضجاج : بفتح اوّل صمغ درختیست یمنی خاردارورنگ اومایل بسرخی وبرّاق . ذردویم گرم وخشك ودرشستن جامهٔ کتان بهترازصابون وضماداوجهت بردن گوشت زیادجراحات والتیام آن وباعسل جهت اورام بارده و سستی اعضاءنافع است .

الضّاد مع الراء :

ضرو : اسم درختیست دربلادیمن شبیه بدرخت بارط وثمرش مثل بظم ودانهٔ

اوبزرگتر ازآن وصمغ آن حصی لبانست ومذکورشد ، شاخ وبرگ وبار اوگرم وخشك و آب مطبوخ اوکه با شکربقوام آورند جهت خشونت حلق وسرفه وسینه ودرد دهان نافع وروغن دانهٔ اوخوشبوومجفّف ومحلّل بلغم ورياح وجهت مغص وتقويت معده وجرب حيوانات مفيد وبدلش روغن حبّ البطم است وبرگش خوشبووطبيخ اوبقدرسه وقيه رافع درد ـــ تهيگاه ومضمضهٔ اوجهت قلاع وتقويت لثه موثّرو عصارهٔ اومغثی قوی وقطورروغنی کهدر آب برگ اوجوشانيده باشند جهت دردگوش وچوب سوختهٔ اوجهت قطع خون جراحات وقروح مقعد وقضيب نافع است ·

ضريع : برگ نباتيست مدوّرومجفّف ومايل بزردی ودرقعرد ريا بهم ميرسد وموجه بساحل ميآورد ·

دردويم گرم وخشك ونطول وجلوس طبيخ اوجهت درد مفاصل وطلای اوراجهة جرب وحكّه مجرّب دانستهاند و بدستوراوراجهت زكام مجرّب يافتهاند وجهت التيام جراحات سريع الاثراست ·

ضرع: پستان حيوانست ومولّد خلط كثيف ودير هضم ومدرّبول زنان وجهت رفع خمار ومعدهٔ كه اخلاط حارّه درآن موجود باشد نافع است ·

ضرب : بسكون راءاسم دلدلست وبفتح آن عسل سفيد است ·

ضروع الكلب : بار درخت زقّوم است ·

ضرس العجوز : خشك است وگويند خارسعدانست ·

ضرام : درخت بطم است ·

ضرم : اسطوخودوس است ·

الضّاد مع العين :

ضعبوس : فتاءكوچك وخربزهٔ نارس است ، ونباتی رانيزنامندكه شبيه استبه هليون آنچه بر روی زمين ظاهراست سبزوبرگش قاطع باءاست وآنچه در زمين است

سفید وشیرین ومحرّك باه است ومأکول او بجهت خوبی طعم داخل کشك وماست میکنند وجهت تندی صفرا مفید است ·

الضّاد مع الفاء :

ضفدع: بفارسی وزغ وبترکی قرباغه نامند برّی ونهری وبحری میباشد وازمطلق اونهری مراد است ، وبرّی ازسموم قتّاله ومجموع اودرسّیم سرد ودراوّل خشك و شرب اقسام اومورث استسقاء کشنده است بدرور منی وقی و ورم احشاء ودرد دل وضماد شقّ گردهٔ اوجاذب پیکان وامثال اووسموم گزندگان وقاطع سیلان خون والتیام دهندهٔ زخمها خصوصا سوختهٔ اوبازفت ترجهت داء الثّعلب نافع وطلای پیهٔ اومانع سوزانیدن آتش و قاطع دندان است ، بی المی ودماغ محرق اوقاطع انفجارخون اعضاء ونفوخ وطلای او قاطع رعافست ، وآنکه طلای آنرامانع برآمدن موی مجرّب دانسته اند اصلی ندارد ، و چون اطراف واحشای اورااندا خته با پیه گردهٔ بزمهرّا پخته روغن اوراجمع کنند جهت بواسیرحارّمجرّبست وقسمی ازضفدع دراشجارمیباشد سبزوبسیارکوچك ودرد ارالمرز بسیاراست وخون اورابامثل اودانهٔ پنبه بسوزانند اکتحالش جهت نزول آب ازمجرّبات است ·

ضفعان : ثمرسعدانست ·

ضفائرالجنّ : پرسیاوشانست ·

ضمیران : اسم عربی شاهسفرم است وآنراضیمران نیزگویند وشاهسفرم شیرازی خوانند صاحب اختیارات گفته که آن سبزمیباشد نه چون زیرهٔ کرمانی ·

وصاحب جامع گوید : فودنج جوئی است وسهوکرده طبیعت وی گرم وخشك بود دردوّیم · وگویند سرد بود محروری مزاجرانافع بود خصوصاچون گلاب بروی زنند ، و چون برجائی که سوخته بودضماد کنند نافع بود وقلاع رازایل گردانند ·

ضومران : بید مشك است ·

حرف الطّاء مع الألف :

طاری : درختیست هندی که چون اورا زخم کنند آب بسیار ازآن تراوش کند واز آن خمروسرکه میسازند ، ومشهوربشراب طاریست ، ودرافعال وخواصّ قریب است به شراب مویزی ودرنارجیل مذکورمیشود ·

طالیسقر : درمبهیّت آن اختلاف کرده اند بعضی اورا برگ زیتون هندی دانند وحال آنکه درهند زیتون نمیباشد ، وجمعی بیخ درخت توت وپوست درخت لسان العصافیروبسباسه دانسته‌اند وحقیرفرقی میان اووتیواج ختائی درافعال وغیره‌نمیابد ودرحرف تامذکورشد ·

طاوس : مرغیست معروف وجوجهٔ اوتاسه سال کامل‌میشود وگوشت اودرآخرد وّم گرم وخشك وبغایت‌غلیظ وصلب ودیرهضم ومولّد خلط کثیف ومرق اوکه باسداب پخته شده باشدجهت دردمعده وقولنج وطلای پیهٔ اوکه برکمروذکرومقعد محرّك باه وطلای خون اوباانذروت ونمك جهت قروح‌خبیثه وطلای زهرهٔ اوباسرکه جهت گزیدن هوام و سرگین اوجهت ثالیل وآثاروشرب زهرهٔ اوبقدردودانگ باسکنجبین وآب گرم جهة رفع اسهال واستخوان سوختهٔ اوجهت کلف وتغییررنگ برص موءثّر ·

وبالخاصّیه روءیت اوباعث ضعف قوّهٔ سموم مسمومین وگویندچون طعام مسموم را بیند فریاد وحرکات‌غریبه کند وحکمای هند تحقیق نموده‌اند که چون موی دنباله‌اورادر کوزه کرده‌بسوزانند ازصدمثقال آن قریب یکمثقال فلزّی شبیه بطلابهم میرسد ودر رفع کردن بیاض عین وامراض آن مجرّب دانسته‌اند وخواصّ غریبه وعجیبه بآن اسناد میدهند ·

طالیقون : بفارسی (هفت جوش) گویند وصفرعربی و روی بلغت فارسی عبارت ازاوست چه دربعضی ازمعادن مس بدون گدازبهم میرسدوخود روست لهذا بفارسی روی نامیده‌اند ودرفلزّات مذکورشدوآن مسی است زرد ذهبی شبیه به برنج‌مصنوع واز

تافتن آتش وکوفتن مطرقه سیاه نمیشود بخلاف سایر اقسام مس ومصنوع اومسی است که مکرّر گداخته در بول گاو ریزند ، که در آن اشنان سبز جوشانیده باشند وچون قدری رصاص اضافه کنند ، وآنرا نحاس صینی نامند ۰

در آخر سیّم گرم وخشك با سمیّت وازمنقاشی که ازآن بسازند چون موی اورا بکشند دیگر برنیاید واز قلابهٔ او هیچ ماهی خلاص نشود وچون گرم کرده آب اندازند هیچ حیوانی ازآن نخورد وچون آینهٔ صیقلی ازآن ساخته درخانهٔ تاریك صاحب لقوه وپیوسته درآن نظر کند رفع علّت شود ۰

طالوقس : صفراغونست ۰

طالون : اسم رومی ازریونست ۰

طاماغا : اسم یونانی قنطوریون کبیراست ۰

طارطیه : ماهودانه است ۰

طاهره : اثلق است ۰

طاریقه : دنداست ۰

طامبوس : اسم یونانی مرزنجوش است ۰

الطّاءمع الباء :

طباشیر : اژجوف نی کهنه بلاد هند بهم میرسد وگویند چون ازشدّت باد ها آتش درنیزارهای آنجا افتد طباشیربند های نی است که ازخاکستر اوجدا کنند وبهترین او سفید مستد یراست که با اندك تندی وگزندهٔ زبان باشد واستخوان سوخته که با ومغشوش میسازند با اندك شوری وبیحدّت میباشد ودرآب حلّ نمیشود ۰

در دوّیم سرد ودرسیّم خشك ومقوّی دل حاروبارد ومعده وجگرحارّ وقاطع قی صفراوی واسهال دموی و حارّه ومجفّف رطوبات معده و جهت خفقان وغشی و تقویت اعضای ضعیفه که ازحرارت باشد شربا وضماد انافع وجهت بواسیروتبهای تند و قلاع و

با سکنجبین جهت توحش ورفع غم وکرب والتهاب مفید وسعوط اوبا روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرّب دانسته‌اند ومداومت اومضرّباه ومصلحش مصطکی و عسل و گویند مضرّریه است ومصلحش عنّاب و عسل وشربتش تادود رهم وبدلش بوزن اوتخم خرفه بوداده ونصف اوسماق است وگل مختوم وصندل سفید بهترین بدلهاست ۰

طبامیج : گوشی است که درروغنها سرخ کنند وگویندمراداززوکباب شامیست مقوّی و مجفّف رطوبت اوموافق ناقهین قوّی المعده ومقوّی اعضاءومضرّ ضعیف الاُحشااست ۰

طباق : نباتیست که دراندلس بجای غافث استعمال میکنند شجرهٔاو بقدر قامتی وبرگش مثل برگ زیتون ودرازترازآن و رُغب داروباچسبندگی وباتلخی وتندی بو بوی کریه اوراطباق منتن نامند ۰

وقسم صغیراورابقدرشبری وبرگش زود شکن وگلش مایل بزردی وبی بوی و با اندك شیرینی ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وافتراس اوگریزانندهٔهوام وکیك وکبیراو قویتراز صغیر وگل اومفتح ومقوّی جگرومدرّ حیض ومخرج مشیمه وجنین وتریاق سموم وجهت دردجگر وتهیّج وبرگ وگل اومسهل اخلاط سوخته وجهت مغص ویرقان سددی وصرع بلغمی وطبیخ اوجهت دردرحم وضمادش جهت دردسر وباروغن زیتون جهت گرازولرز و تبهاوجرب وحکّه نافع ومصدّع محروروروومصلحش گشنیز وشربتش تادود رهمست ۰

طبقا : شیلم است ۰

طبرزد : اسم فارسی جمیع اقسام صلبه‌است ، مثل قند ونبات ونمك سنگ ۰

طبرخشت : اسم صمغ مابیناست ۰

طبار : اسم انجیرسرخ بزرگست طبیخ آنچه جوشانیده باشند وبتشدید باءموحّده بطبیخ است ۰

طبلاق : اسم ترکی سعداست ۰

الطّاءمع الزّاء :

طزوج : بثاءمثلثّه اسم نمل کوچك است ٠

الطّاءمع الحاء :

طحلب : بفارسی پشم وزغ نامند ، وباصفهانی جل وزغ نامند وآن جسمی است سبزکه بر روی آبهای ایستاده وکنارجویها متکوّن میشود وآنچه مستدیرومتفرّق باشد مسمّی بخزاز الماءاست وطحلب لیقی وغرل الماعران است که مانند رشتها باشهد و هرچه متراکم مثل نمد باشد خروءالضّفادع است ٠

دردویم سردوتروضمادا وبه تنهائی وباآرد جوجهت باد سرخ واورام حارّه ، و نقرس وقیله وفتق اطفال نافع و شرب خشك اوحابس اسهال مراری وچون در روغن زیتون بجوشانند درتلیین عصب قوّی الاثراست وهرچه بر روی سنگهای دریا متکوّن شود بسیارقابض وطلای اوحابس سیلان خون اعضاست وچون طحلب رابلع کرده درساعت آب گرم آشامیده قی کنند دراخراج زلوئیکه بگلوچسبیده باشد مجرّبست ٠

طحلب الصّخر : خزانه الصّخراست ٠

طحّال : بفارسی سپرزگویندغلیظ و کثیف ومولّد سوداوذ رورخون آن که خشك کرده باشند قاطع نزف الدّم جراحات تازه است ٠

طحما : شوکرانست ٠

الطّاءمع الخاء :

طخشیفون : بخای معجمه دوای سمّیست که دربلادارمن پیکانراباوآب داده زخم اوکشنده میباشد ازجمله تیوغات وبرگش شبیه ببرگ کبیروپرشیروبغایت تند وضماد اوجهت قوبانافعست ٠

الطّاءمع الرّاء :

طرفا : بفارسی درخت گزگویند بزرگ اواثل است وثمرش عذبه ومذکورشد وبرّی

اوبی ثمر ، وکوچك آن مخصوص باین اسم وشکوفه اش سفید ومایل بسرخی و ثمرش مثلّث وگزمارج نامند ۰

د راوّل سرد ود ردوّیم خشك وقابض ومجفّف ورادع ومحلّل وطبیخ لنج آنرا با سرکه جهت جذام مجرّب یافته‌اند وبد ستورجهت سپرزویرقان ورفع سد د و ورم صلب جگر مجرّبست و باید هر روزسی و پنج مثقال بنوشند وبخورشاخ وبرگ اوجهت زکام و خشك کردن آبله وزخمها واخراج زلواز حلق موءثّروخاکسترا وجهت استرخاء وخروج مقعد وقروح رطبه وسوختگی آتش وسه دفعه بخوربرگ اوجهت ساقط کردن دانهٔ بواسیرو ثالیل مجرّب است ود رسایرخواصّ مثل اثل وثمرش د رجمیع صفات مانندعذ به وتکرار موجب اطنابست ۰

طرخون : بفارسی طرخونی نامند ، وازسبزیهای معروفست وبیخ برّی او عاقر قرحاست ۰

د رسیّم گرم وخشك ومجفّف ومقوّی معده ومخدّ رومغیّرذ ائقه ومشهّی وخوشبو کنندهٔ دهان ومحلّل ریاح واخلاط لزجه ومفتّح سد د ومصلح هوای وبائی و طاعون و خائیدن اوجهت قلاع نافع واکثارا ومحرق خون وقاطع باه ومصلح اوبقول بارد ومخشّن سینه ومصلحش عسل وبطیءالهضم و مصلح اوکرفس است ومقوّی فعل اورازیانه است۰

طراغیون : اسم یونانی وبمعنی شبیه به بیش است ، وآن دوقسم میباشد یکی رابرگ وشاخ بزرگ ومانند اسقولوقندریون وبااندك زغب وصمغ اومانند صمغ عربی ، ود ر جزیرهٔ افریطس بسیارا ست ویکی کوچکترود رساحل د ریابهم میرسد بیساق وبرشاخه‌های اودانـها بقد رگندمی وهرد وسراوباریك وسرخ ۰

د رسیّم گرم وخشك ومدرّحیض وجدّاب ومخرج خاروپیکان ازبدن ومفتّت حصاه و یکمثقال اوباشراب مخرج جنین است شرباوحمولا ۰

طراثیث : بمعنی ربّ الارض وربّ ریاح وآن نباتیست خشبی شبیه بقطرود رزمین

فرو رفته وسرخ وسفید میباشد وگیاه اومثل برگ پیچیده وبیشتر درنخود زا روزپرد رختها میروید وقسم سرخ اوشیرین ومأکول است وباقبض وسفید اوتلخ میباشد ۰

د رسیّم گرم وخشك وبسیارقابض وقاطع اسهال وسیلان خون وعرق ومقوّی معده وجهت اعیاورد عموادحارّه نافع ومضرّ ریه ومصلحش شکروشربتش تادود رهم و بدلش سدس وزن اوعفص وبوزن اوصمغ عربی ۰

طریفلن : اسم یونانی وبمعنی ذوثلثه اوراقست ومشترکست درچند قوقاو نبات خصیه الثّعلب وبعربی مراد ازاوحومانه است وآن نباتیست قریب بزرعی وشاخه های او باریك وسیاه وشبیه باذخروبرگش مثل حند قوقاود رهرشعبه سه عدد وگلش بنفش ،و رایحهٔ اوشبیه بعصفروبیخش درازوصلب وتخمش مایل به پهنی وبازغب ومستعمل ازاو تخم وبرگست ۰

د رسیّم گرم وخشك ومدرّ بول وحیض ومقوّی معده وجگرومفتّح وباسکنجبین جهة سموم هوام وسپرزوباآب سرد جهت عسربول وصرع وابتدای استسقاود رد رحم وبیخ اواز ادویهٔ کبارتریاقیّه است وشربتش دود رهم ومضرّگرده ومصلحش کثیراست ۰

وگویند : سه عدد برگ وتخم اوجهت تبِ مثلثه وچهارعدد ازهریك جهت ربع بالخاصّیه موثّراست ونطول طبیخ اورافع الم گزیدن هوام ومقرح جلد ومصلحش لعاب بزرقطونا است ۰

طریقولیون : نباتیست بقدرشبری برگش شبیه ببرگ ثیل وازآن غلیظتروگلش در طرف صباح سفیدود رنصف روزبنفش ود رشب سرخ تیره میباشد وبیخش خوشبو وسفید وبطعم زنجبیل ۰

د راوّل سیّم گرم ود رآخرآن خشك وقاطع اخلاط باردە ومقوّی معده و جگر و مدرّ بول و مسهل اخلاط لزجه وجهت خفقان ورفع سموم نافع وشربتش تادود رهم و ومضرّ سقل ومصلحش کتیرا است ۰

طرموق : خفّاش است ·

طرطیر : دردی خمراست ودرحرف دال مذکورشد ·

طریخ : اسم شاه ماهی فارسیست ودرسمك گذشت ·

طرثوث : طراثیث است ·

طریفان طریفولیونست :وگویند قرطم بریّست ·

طریفلاوطرسطوج وطرذیلون : سیسالیوس است ·

طراغیس : سلت است ·

طرمینون : حجرالیشف است ·

طروقون : برطاینقی است ·

طریخومالس : پرسیاوشانست ·

طراغوریفارس : فودنج جبلی است ·

طرغلودیس : صفراغونست ·

طربیله : طریفلن است ·

طریفون : شفنین بریّست ·

طرخشقوق : وطرشقوق : هندبای بریّست ·

طروقومون :زعروراست ·

طرحماطیقون : اسم کحلی است ·

طرمینس : اسم سریانی بطم است ·

طراغافیثا : اسم یونانی کثیراست ·

طراخینس : اسم یونانی خندروس است ·

طرشولی : اسم اندلسی قسم صغیرصامریوماست ·

طرم : اسم مرکّب عسل ومسکه است ·

الطّاء مع الشّین :

طشیروطشور : طیرانه است ۰

الطّاءمع الفاء :

طفل : اسم اندلسی قیمولیااست ۰

طفله : شاه ترج است ۰

طفسیقون : طخشیفونست وگویند اسم شوکرانست ۰

طفلی : درخت مقل است ۰

طفشیل : عدس مقشّراست که درسرکه پخته باشند وازاغذیهٔ قدیمیّه ومقوّی معده حارّاست ، وقلیل الغذاءوجهت تبهای مرکّبهٔ بلغمی وصفراوی وقطع نمودن حیض و سلس البول وتسکین حدّت خون وصفرانافع ومضرّ امراض سوداوی واعضای عصبانی و قاطع باه ومصلحش شیرینیها ۰

الطّاءمع اللّام :

طلق : معروفست وآن سفید نقره مانند وزرد وطلائی ویمانی وهندی و مغربی میباشد وبهترین اویمانی است که صفایح اوبسیاررقیق جدا شود وبرّاق وصد فی رنگ باشد ۰

دردویم سرد ودرآخرسیّم خشك ومستعمل ازومحلوب ومحلولست وطریق حلّ و اقسام حلّ اودر دستورات مذکورمیشود وچون بتنهائی نمیسوزد واحراق اورابانوشادر وگلش بیض ممکن دانسته‌اند وشرب اوجهت اسهال دموی وکبدی ونزف الدّم اعضاءو تبهای حارّه وریزانیدن سنگ گرده ومثانه وباعسل جهت سرفهٔ حارّ وباآب بارشك جهة نفث الدّم سینه ورحم وبواسیر بیعدیل است وطلای اوجهت قروح رطبه قضیب واعضای عصبانی وحکّه وجرب وجذام متقرّح وآثارسیاهی جلد واورام حارّه وبواسیربغایت مفید و

مضرّگرده وسپرزومصلحش کتیراوتخم کرفس وشربتش نیم مثقالست وشکرد فع تشبّث اوبه اعضای باطنی میکند وچون مجلوب اورامثل غبارسائیده ورفع نمك ازشستن مکرّر نموده باصمغ عربی وآب حل کنند دراعمال نقّاشی ومانند اوبهترازورق نقره است وچون زعفران رااضافه نمایند مثل ورق طلای محلول وبازنکار زمردّی وبا آب عصفرمستسقی میشود و چون باشب یمانی وخطمی ومغره وسرکه وسفیدهٔ تخم مرغ براعضا طلاکنند مانند سوزانیدن آتش است واهل صناعت طلق رامطهرقلعی میدانند هرگاه باآن گداخته شود ۰

طلع : شکوفه درخت خرماست که بعدازشکفتن کش خرماازغلاف اوحاصل شود مانندآردودقیق النّخل نامندوبدون پاشیدن اوبرثمرنخل باری نمی‌بندد ۰

دراوّل سردودردویم خشك وقابض طبع ومسکّن حرارت خون ومقوّی معده و خشك اوبقدرنیم وقیه رافع اسهال وجهت تشنگی وتبهای حارّ ونفث الدّم ونزف الدّم نافع ودیرهضم واکثاراومولّد قولنج وعسربول وردسینه ومصلح مطبوخ اوروغن کنجد ، و خام اورامصلح چربیهاوشیرینیهااست وآردابواحرارت لطیفه بغایت محرّك باه است ۰

طلح : اسم عربی درخت موزاست ، واهل بادیه امغیلان رابااین اسم‌میخوانند

طلا : خمرغلیظ سیاه لونست ، وبعضی مثلّث رابااین اسم مینامند ، وبعضی مطبوخ راوبفارسی ذهب بااین اسم مخصوص است ۰

طلیطلی : طین قیمولیاست ۰

طلیسا : نوعی ازحلزونست که‌درشام نمکسودکرده بانان میخورندوخواصّ ــ حلزون گذشت ۰

طلمه : اسم نان کماج است ۰

الطّاءمع المیم :

طمطم : سماق است ۰

طمطرا : خروع است ·

طنباط : بلغت سودان ترنجبین است ·

طولیدون : عنب الثّعلب است ·

طوطی : ببغا است ·

طوسیس : بقول مؤلّف حاوی فقاع اذخر است ·

طولواغریون : بیونانی خربق سفید است ·

طوار : بلغت اندلسی گیاهیست که نزدیك اشله میروید مثل بیش که باجدوار روید وآن بیش اندلسی است ·

طوطر : حبّة الخضرا است ·

طوطا : اغریون حمّاض جبلی است ·

طوط : قطن است ·

طوفریوس : نوعی ازکماذریونست ·

طوماغا : قنطوریون کبیر است ·

طولیطون وطومغرون : قنطوریون صغیر است ·

الطّاءمع الهاء :

طهف : ذرّه است وگویند طعامیست که ازذرّه ترتیب میدهند ·

الطّاءمع الیاء :

طیلافیون :

بیونانی اسم گیاهیست شبیه بگیاه خرفه و مابین برگها شاخه‌های ریزه وزیاده از شش عدد نمیروید وبرگ شاخه‌ها انبوه وسطبر وچون بدست بمالند رطوبت لزجی ازاو ظاهرمیشود وگلش سفید ومنبتش مزارع وزیرتاك انگوراست ·

در اوّل گرم ودر دوّیم خشك ومخرج جنین ومشیمه وطلای اوراجهت برص وبهق

سفید مجرّب یافته‌اند ومورث جراحت جلد ومصلحش طلاکردن آرد جواست بعدازشستن او ۰

طیرانه : نوعی ازفطرواز آن بزرگتروتازهٔ اوسفید وزرد وخشك اوسرخ است ود رزیر درخت بلوط وزیتون میروید وازسموم قتّاله است حتّی بوئیدن او ۰

طیهوج : بفارسی تیهونامند ازکبك کوچکترود ر رنگ مثل اوود رافعال مانندآن وجهت ناقهین وضعیف الأحشاء بغایت نافع است ۰

طین : بهترین خاکهاخاك خالص ازریك وشوره وگوگرد است وطین الحرازجهة پاکی اومینامند وبفارسی خاك رست گویند واقسام خاکهابعد ازاحراق وشستن وسرد و ترولطیفترود رافعال ثابت ترمیباشد جمیع خاکهاخالص سرد وخشکند سوای طین بلد المصطکی لطیفترین خاکهاآنست که د رآبهای شیرین جاری ته نشین شده باشد وطین مصری کهازآب نیل حاصل میشود بهترازاقسام آن ومجموع اورادع اورام حارّه و مقوّی اعضای سست ورافع حرارت مقعد واعضاکه ازسواری بسیاروحرکات حادث شده باشد و چون خاك خالص رادرآبهای مغشوش وشورریخته بگذارند تاته نشین شود اصلاح او میکند وچون باآب تلخ وشورمخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود ومجرّبست ۰

وخاکهای غیرخالص درافعال شبیه بجزومخلوط اوست وخاکی که همیشه آفتاب براوتابیده باشد طلای اوباسرکه جهت گزیدن هوام بیعدیلست ۰وآنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفّف ومنقی بشره وجالی بهق ورافع خشوثه بدن وحکّه وباسرکه جهت گزیدن زنبوروخاك شوربانمك وسرکه جهت کچلی سراطفال مجرّب وجمیع خاکها مورث سدد وخشوثه بدن ورافع آن انیسونست وبوی کاه گل کهنه که آب وگلاب بر او بپاشند مقوّی دل وروح نفسانی ورافع غشی والتهاب وضماد اوباسرکه جهت گزیدن هوام وردع اورام حارّه وعرق اوکه باگلاب وعرق گاوزبان وامثال اوبکشند جهت خفقان وتقویة دل وضعف معده حارّه بسیارمفیداست ۰

طین مختوم : ازجزیرهٔ ملیون بحرمغرب خیزد ود رقدیم زنی ازتلّ خاك آنجا ــ نقل بقعهٔ راهبی مینموده وبعد ازشستن قرصها میساخته وصورت راهب دراونقش میکرده وازاین جهت طین الرّاهب نیزنامند وبسقورید وس وجالینوس رااعتقاد آنکه خاکی است بخون بز نر سرشته وبالفعل جهت احاطهٔ دریا بجزیرهٔ مذکور موجود نیست وبجای آن سایرخاکها رااستعمال میکنند وبهترین اودرغایت سرخی میباشد ودربوی شبیه بهشبت وگویابچربی آلوده شده وبرزبان چسبد وپاشیدن اودرساعت قطع خون زخم تازه میکند دردّ سم سرد وخشك وتریاق جمیع سموم ومقوّی دل ومفرّح ورافع مضرّت هوای وبائی و اسهال دموی وچرك وقرحهٔ امعاء وتبهای حارّه ونزف الدّم اعضای ظاهری وباطنی و باشراب وآب گرم وشبت منقّی سموم وطلای اوجهت تسکین التهاب وتحلیل صلابات و التیام جراحات تازه وکهنه وقروح خبیثه وزخم سگ دیوانه گزیده وشکستگی اعضاوضربه وسقطه نافع ومضرّ ریه ومصلحش عسل ومضرّسپرز ومصلح او کتیراوشربت اویکمثقال است وبدلش نزدحقیرگل داغتانست ودرامورمذکوره قویترازآنست ٠

طین شاموس : بواو وبی واو کوکب الارض نیزگویند قسمی ازآن سفید وناصاف و باصفایح وشبیه بحجرالمسن وبااندك برآقی میباشد ٠

وقسمی بسیارسفید ورقیق وسبك وبسیاروبرزبان می‌چسبد وهرد وقسم درآب زود حل میشود وازبلاد قبرس وصقالیه آرند درطبع وفعل قریب بگل مختوم ویکمثقال مغسول اوبامثل اوگلنارقاطع حیض دایم وعرق اوبا شراب جهت سموم حارّه وباادویهٔ مناسبه جهت نفث الدّم وسیلان خون جمیع اعضاء وحقنهٔ اوباآب بارتنگ وشرب اوباآب بارتنگ وبااندکی سرکه جهت قرحهٔ امعاء سریع الاثّراست طلای اوباآب و روغن گل جهت اورام حارّه ونقرس حارمفیداست ٠

طین المصطکی : خاکیست خاکستری رنگ وباصفایح وثقیل الوزن درآب زود حلّ میشود وازجزیرهٔ حیوش که مصطکی حاصل میشود می‌آرند ٠

ودردوّیم گرم وخشك وجالی ومفتح وجاذب خون بظاهرجلد ونیکوکنندهٔ رخسار است ۰

طین وقوقی : ازناحیهٔ وقوقای بلاد حلب آرند کبود رنگ وبسیارپابس وباملاست وسرد وخشك ورافع اسهال وطلای اوجهت بردن چرك بدن دموی ورفع اورام حارّه به غایت مفید است ۰

طین قیمولیا : قسمی ازآن سفید وقسمی ازآن مایل به بنفشی وجرب وبالزوجه ودیرشکن ودرآب دیرحلّ میشود وازبلاد اندلس وارمن خیزد ۰ وقسم سیاه اندلسی زبونست ، سرد وخشك وباقوّت محلّله ودرافعال ضعیفترازشاموس است وبدلش طین مصریست ۰

طین الکرم : خاکیست کهازبلاد سود باآرند سیاه وکریه الرّایحه ومبردّ ومحلّلست چون درابتداءنموّ تاك انگوربرآن بمالند تاك راازآفات نگاه میدارد وباین جهت طین الکرم نامیده اند جالی بدن وجهت حکّه بسیارنافع ودراکتحال بسیارمستعمل است ۰

طین الجلود : خاکی است که باآن پوست رارنگ میکنند وسرخ مایل به زردی میشود باقوّت قابضه ومحلّله وضماداوجهت اسهال واورام نافعست ۰

طین ارمنی : گلیست که ازبلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری وبانرمی و اندك چربی میباشد ۰

دردوّیم سرد ودرآخراوخشك، ودررفع وباوطاعون وردع اورام وقطع سیلان خون اعضاءواسهال مثل گل مختوم وجهت ضیق النّفس وسل بغایت مفید ومضرّ سپرز و مصلحش مصطکی وگلاب بدلش طین حجازی وشربتش تادودرهم است ۰

طین خراسانی : گلیست بسیارسفید وخوشبووخوش طعم وبااندك شوری ، و ضرر خوردن اوکمترازسایر خاکهاست وبعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند به جهت کمی مضرّت، اومیخورند وشرب اوبعدازخوردن چربیهاوچیزهای رطوبت دارکه

قی آرند مانع قی میگرد د وجهت سیلان آب د هن وجوع کلبی وهیضهٔ مهلکه که با قی و اسهال با شد ومنع نزلات مفید است ، خصوصا مخلوط با شد با اشنه وگلاب و سعد ، و اذخروکبابه وقاقله ۰

وقد رشربتش تا سه مثقالست ود ررفع هیضه د ووقیه برشته کرد هٔ اوراسه با رباآب سیب ترش باید بنوشند وبد ستوربا آب سرد وطبیخ سعد همین اثرد ارد ۰

طین اند لسی : سیاه وکثیف میبا شد ود رضماد ات استعمال اوجایزاست ۰

طین رومی : سرخ نیم رنگ وسفید مایل بکبود ی وخوشبوئی میبا شد ویکنوع طین قبرسی سفید اوست ود رافعال مثل گل ارمنی است ۰

طین اصفر : ازمیان د وکوه حوالی قسطنطنیّه بهم میرسد زرد ومایل بتیرگی وبر آن صورت بت نقش است سرد وخشك ود ررفع نزف الدّم ونفث الدّم واسهال د موی و چرك د ار بهتراز اکثرخاکهاست ۰

طین قبرسی : سرخ د رخشند هٔ خوشبوست وبرزبان بسیارمی‌چسبد و د رجمیع افعال قایم مقام گل مختوم است ۰

طین صوفی : حمید خاکیست سفید وخوشبوکه ازبلاد شیروان ازبقعهٔ صوفی حمید آرند ونگاهد اشتن اومانع گزید ن هوام ومارازمجرّباتست وبد ستورطلای اوبرموضع گزید ه وشرب اوهمین اثرد ارد ود رسایرافعال مثل گل قبرسیست ۰

طین د اغستانی : قسمی ازوزدکاهی بسیاکم رنگ وقسمی بسیارمغسول وسفید ومصنوع بشکل قرصی وقسمتی مایل بکبود یست ومجموع آن خوشبووزیاد جالی جلد ورافع چرك خصوصا مغسول سفید اووازد اغستان حوالی شیروان آرند د رجمیع افعال بهترو قویترازگل مختوم ومفرّح قوی ورافع سمیّت اخلاط وتب غشی و خفقانست وحقیرمکرّرتجربه نموده ۰

طین فارسی : گل شیرازیست وگل سرشوی گویند مایل بزرد ی وخوشبو وجالی

جلد ورافع چرك ودرافعال قریب گل ارمنیست . وبعضی طین الحررامخصوص او ـــ می دانند .

طین الاکّل : وطین اصفهانی وطین نشابوری طین خراسانی است .

طین الکاهن وطین الرّاهب وطین بحری : طین مختوم است .

طین الصّنم : طین اصفراست .

طین احمروطین مغره : اسم مغرهاست .

طین حنّاوطین جیوشی : طین المصطکی است .

طین الحر : شامل طین اندلسی وفارسی دانستهاند ومراد ازوخاك خالصست وگذشت .

طین الحکمه : ازمرکّبات واقسام اودر دستورات مذکوراست وبجهت شدوصل و نگاهداشتن ظروف وشیشهاازضررآتش ترتیب دادهاند وضماداوجهت شکستگی اعضا وتقویت استخوان وعصب موثّراست .

طیب العرب : اذخراست .

طیّا : نوشادراست .

طیّار : بلغت اکسیریان زیبق است .

طیفی : بقاف دازیست .

طینوث : حباحبست .

حرف الظّاء :

الظّاءمع الباء : ظبی : غزالست .

الظّاءمع الفاء : ظفره : نباتیست مفروش برزمین وبرگش مدوّر وشبیه بناخن و ظاهرش سبز وباطن سرخ تیره وساقهاکه ازمیان برگهامیروید قریب بشبری وباریك و گلش سبز وبیخش بقدرسه انگشتی وسیاه ومنقّش سفیدی ودربلاد نستربسیاراست .

د رچهارم گرم وخشك وبسیار تند وسمّ قاتل وضماد اورافع گوشت زیاد وثالیل ، و نواصیروآکله است ۰

ظفرالنّسر : قاطانیقیست ۰

ظفرالعقاب : بستانی شجره ابی مالکست ۰

ظفرالعقاب : برّی ظفرالقط است ۰

ظفرالقط : نباتیست ساقش مربّع مثل ساق باقلی وبرگش مثل برگ بارتنگ د ر ساق اوغلافهای سرکج وآمیخته باگلهائیکه شبیه بگل سوسن کبود وبریّست ۰

د ردوّیم سرد وخشك وباقبض وقاطع رعاف وخون زخمهای تازه ونزف الدّم اعضاء باطنی وسینه واسهال ود رور برگ اوجهت التیام جراحات موثّراست ومضرّ سفل ، و مصلحش صمغ وشربتش یك مثقال وبدلش اقاقیا است ۰

ظفیرةالعجوز : خسك است ۰

الظّاءمع اللّام :

ظلیم : نوع نرنعامه است ۰

ظلف : سمّ حیوانا تست وخواصّ هریك باحیوان آن مذکوراست وسوخته‌ٔ مجموع اومسهل ماءاصفروضماد اوباشراب جهت گزیدن هوام وباعسل جهت نقرس و مفاصل نافع است ۰ظمح : ثمرحوراست ۰

الظّاءمع الهاء :

ظهون : سنوّر وحشی است وبفارسی گربه‌ٔ دشتی نامند ، ود رحرف سین گذشت

الظّاءمع الیاء :

ظیان : یاسمین بریّست ویاس سفید عبارت ازاوست وبلغت اندلس ومغرب ــ عشبةالنّارنامند وقسم مغربی مشهوربعشبه است وانشاءاللّه مذکورخواهد شد وآن نباتی است شبیه بلبلاب د رهم پیچیده وگل اوبسیارخوشبووقسمی برشاخه‌های اوخارشبیه به

خارگلسرخ وگلش ازیاسمین که گل چنبلی نامند بسیارکوچکتروبیخش سیاه وباریك و پر شعبه وقوّتبیخ اوتابیست سال باقیست ۰

درچهارم گرم وخشك وسایراجزاءاود رسیّم گرم وخشك ومحلّل وملطّف وبوئیدن ، گل اوبجهت صداع و شقیقه و روغن اوجهت علل بارده وربووسعال مزمن وفالج و لقوه نافع وطبیخ بیخ وشاخ اوکه نیم وقیه دریکرطل آب بجوشانند تابنصف رسد وباشکروامثال او بنوشند جهت ضیق النّفس وسرفهٔ کهنه وفالج واسترخای مزمن بیعد یلست وظاهراروش خاصّی که بالفعل متداولست ازاینجااستنباط کرده باشند وحمول آن مدرّحیض ، و مسقط جنین وطبیخ برگ وشاخ او بقدرسه درهم بامثل اوبسفایج ومقل ازرق مسهل قوّی سوداوبی کربست ومضمضهٔ طبیخ اوباسرکه جهت دردد ندان نافع ویکمثقال اوکشنده است بقی وکرب ومغص ودرقوّتمثل خربق سیاه ومسهل بلغم وسوداوباآب خبازّیمقّئ قوی ۰

وقدرشربتش تانیم درهم است ومصلحش روغن بادام وطلای اومحرق ومقرح جلد وبهترین ادویهٔ برص وجهت عرق النّساءومفاصل وفالج وامثال اومفید و روغنیکه در اوبیخ مذکوررا جوشانیده باشند جهت فالج ومانند اوبغایت نافع است ۰

حرف العین مع الألف:

عاقرقرحا : لغت عربی وتفسیرقوریون یونانی ومشتّق ازعفروتفریحست وآن نباتی است درمغرب کثیرالوجود ودرشکل وشاخ وبرگ وگل شبیه ببابونهٔ بزرگ وبازغب وسفید ومفروش برزمین وبیخش قریب بشبری وبسطبری انگشتی وتند ومحرق وگویند :او بیخ طرخون جبلی است وجمعی برآنندکه بیخ طرخون جبلی مسمّی بعودالقرحاست و آن درشام بسیارونباتش شبیه بشبت وگلش زرد ودندانه دار مثل گل بابونه میباشد ، و عاقرقرحارا قوّتتاهفت سال باقیست ۰

ودرآخرسیّم گرم وخشك ومفتّح ومحلّل ومقوّی باه مبرودین ومسهل بلغم ومدّر

بول وحیض و عرق وشیروجهت درد سینه وسرفه ولکنت زبان ولقوه وفالج ورعشه و گزازو مفاصل وامثال آن واستسقاءودرد دندان شرباوضماد انافع وطلای اوبانوشادربر کام و دهان مانع سوزانیدن آتش ازغرایب اثراوست وچون بردندان کرم خورده بگذارند میریزاند وضماد اوباروغنهاجهت بیحسّی اعضاءولذّت جماع ومضمضهٔ طبیخ اوباسرکه جهة سستی لهاه وزبان وحرکت دندان ونفوخ اوجهت گشودن سدهٔ دماغ وتواتر نزلات مفید ومضرّ ریه ومصلحش مویزج وکتیرا ۰

وقدرشربتش تایکدرهم است وبدلش دارفلفل است وروغن اوکه باعصارهٔ او ــ ترتیب دهند وبایکوقیه خشك آنراکوبیده دریکرطل آب بجوشانند تاآب بسوزد و صاف نمایند محلّل ومدرّ عرق ودافع تبهای بارده وضماد اوجهت جمیع امراض بارده وتقویت باه شرباوضماد انافع است وسعوط اوجهت صرع ودرد سینه وشقیقه مفیدعاقول عاجست وگویند نیبوتست عاج دندان فیل است ودرآنجامذکوراست ۰

عاقر : بلغت شامی اسم بردیست ۰

عاقورا : ادارا قیونست ۰

عاقرشمعا : ابوخلساست ۰

عاقداللّبن : غالیونست ۰

عالوسیس : عالیس است ودرقانون درحرف عین ذکریافته ۰

العین مع الباء :

عبیران : شامل برنجاسف وشجرهٔ مریم است ۰

عبهر : نرجس است ۰

عبیر : اسم عربی زعفرانست ومرکّب اواقسام تند ودردستورات اوّل مرقوم است ۰

عبروس : اسم سریانی بروانیست ۰

عبعب وعبب : حبّ کاکنج است ۰

عبقر : اسم عربی سوسن سفید است ·

العین مع التاء :

عتود : اسم بزغالهٔ کمتر ازیکساله است ·

عترقبان : هدیه است ·

عتم : زیتون جبلی است ·

العین مع الثاء :

عثق : بثاء مثلّثه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی ، برگش شبیه ببرگ کبروسطبر وانبوه ·

در آخر سیّم گرم وخشك ومحلّل قوّی ومحرق و عصارهٔ خشك کرده اوراچون مکرّر ضماد کنند موی رامثل نوره میروید ·

عثرب : اسم عربی درخت انار است ·

العین مع الجیم :

عجم : دانهٔ انگورومویزوامثال اوست ·

عجل : گوساله ودرلحم مذکورخواهد شد ·

عجما : اسم عربی سطرونیونست ·

عجب : گیاه اناغلس است وگویند حبّ النّیل است ·

عجه : اسم عربی قسمی ازخاگینه است که کوکونامند ودر خبیص البیض مذکور شد ·

العین مع الدّال :

عدس : بفارسی مرجومك نامند بر ی اوکوچك مایل بتد ویروتلخ است و بستانی پهن و مدوّر وقوّتش تاسه سال باقیست ودرحرارت مایل باعتدال ودردوّیم خشك ، و بعضی دردوّیم سرد وخشك دانسته‌اند وجالی جلذ وجرم اوقابض وآب طبیخ اومسهل

ومزورّهٔ اوبا روغن بادام بعد ازرفع تبها مانع نکس ومطبوخ مهرّای اوبا سرکه مقوّی معده وبی نفخ است وبغیرسرکه پخته نفاخ وآب طبیخ اوجهت سرفه ودرد سینه ومضمضهٔ اوجهة قلاع وخناق وفروبردن سی عدد مقشّر اومصلح فساد معده وضماد اوباعسل جهت قروح غایره وباسفیدهٔ تخم مرغ جهت نمله وجمره وشقاق وبابرگ کرنب جهت ورم پستان ، و انجماد شیرومطبوخ اودرسرکه جهت تحلیل خنازیروا ورام صلبه وبا روغن گل جهت ورم مقعد و ورم حارّهٔ چشم وباتخم خربزه منقّی بشره ورافع زردی رخسا روبا اکلیل الملك جهة وآب به نزلات وسوختهٔ اوجهت سفید کردن دندان واسترخای پلك چشم مفید واکثار خوردن اومظلم بصرومولّد سرطان وجذام ومالیخولیا ومحرق خون وباشیرینیها مولّد استسقاء وقولنج ومضرّبواسیرومورث عسربول واحتباس حیض ومصلحش روغن کنجد ، و پختن اوبابرگ چغندر واستعمال گوشت فربه وسرکه است .

عدس المر : تخم نوعی ازسوسن بریّست ومذکورشد وگویند اسم علقمست .

عدس الماء : نوعی ازطحلب است که خرءالضّفادع گویند .

عدرنا : کندش است .

عدس جبلی : نبقه است .

عذبه : بدال معجمه ثمرهالاثل است ودراثل گذشت .

العین مع الراء :

عروق الصفر : بفارسی زردچوبه گویند وآن بیخ نباتیست برگش شبیه به برگ گشنیز ومایل بکبودی وساقش بقدرزرعی وباریك وپرشعبه وپربرگ وگل اومابین سفیدی وزردی وآب برگش مایل بسرخی وثمرش مثل خشخاش وقسم صغیراومامیران استدر سیّم گرم وخشك وجالی ومفتّح سدّهٔ جگروجهت یرقان واستسقاءنافع است وضماد اوجهة جرب وباشراب جهت نمله وذرورا وجهت خشك شدن زخمها وخوائیدن وسنون اوجهة دردندان واکتحال اوجهت تقویت باصره وبیاض رقیق ودرمرهمها جهت تحلیل اورام

وقروح نافع وبغایت مضرّد ل ومصلحش لیموو ترنج وشربتش تادود رهمست ، و بدلش ماميرانست وگويند قوت الصّبغ است .

عرن : اسم عربی زواید یست که درحوالی سم وزانوی اسب وشترمیباشد ودرمزاج وافعال مانند سمّ است ودرظلف مذکورشد وسائیده اوبقدرنیم درهم باسرکه جهةصرع رطوبی وباآب سرد جهت جمیع سموم وبخوراوجهت اختناق رحم مفید وگویند : چون صاحب تب ربع اورا بقصد رفع تب ازحیوان جداکند رفع تب اومیشود ومجرّب دانسته اند وبلغت شام نوع سفید هیوفاریقون راعرن مینامند .

عرعر : سروکوهی است واوازسروکوتاه تروکوچکتروثمرش بقدرفندق و باندك شیرینی و غیرثمرابهلست .

ودرسیّم گرم وخشك ومقاوم سموم باردہ وباقوّةقابضه ومسخّن ومدرّبول و حیض و مفتّح سدد وجهت درد سینه وسرفه ومغص وگزیدن هوام وضعف معده وبواسیرود رور منی دودی وفدی وشکافته شدن عضل ودرد رحم وجلوس درطبیخ اوجهت اختناق رحم وضمادا وجهت عرق وتقویت بدن نافع ومورث خشونت سینه ومصلحش کتیرا .

وقدرشربتش یکمثقالست و گویند : نگاهداشتن عددثمراودرسرباعث قبول و عظمت درنظرهااست .

عرق : آنچه از حبوبات وگلهاوادویهٔ یابسه ومایعه تقطیرکند مسمّی باین اسم و سریع النفوذ ولطیفترازاصل آنچیز و عرق نانخواه ودارچینی بهتراکثرعرقهاست و عرق شکر و عرق شراب وخرماوامثال آن قویترازاصل اووسریع الاثرواکثاراومحرق خون ومورث امراض حارّه ومهلك است و عرقی که مخترع حقیرد ردستورات مذکوراست درمنافع قایم مقام شرابست ودربعضی آثارازآن قویتروبی اسکارود رغایت تفریح است .

عرق بید : ماءالخلافست .

عرق گوشت : ماءاللّحم است .

عرطنیسا : اسم سریانی آذربواست ۰

عروق الصّباغین : فوه الصّبغ است وگویند اسم عروق الصّفراست ۰

عروق الزّعفران : عروق الصّفراست ۰

عروق الخمر : فوه الصبغ است ۰

عرق : بکسراوّل ریشهٔ نباتاتست ۰

عروق البیض : مستعجلهاست ۰

عرق الشّجر : اسم جنس صموغ است وگویند مخصوص علك البطم است وجمعی مخصوص فلفونیا دانسته‌اند ۰

عرق الجبال : قفراست ۰

عرق الحجر : باصطلاح اکسیریان مقطّرموی سرانسانست ۰

عرق العروس : طلق است ۰

عرق النّور : بلغت شام ذنب الخروفست ۰

عرق الفالوذج : بلغت بغداد صنف اوّل ابوخلساست ۰

عرق الکافورو عرق الطّیب : زرنباد است ۰

عرار : اقحوانست ۰

عرق اللصّف : بیخ کبراست ۰

عرق الانجبار : بیخ انجباراست ۰

عروس : بلغت اکسیریان کبریت است ۰

عرق السّوس وعروق دارهم : اصل السّوس است ۰

عرف : قسب است ۰

عرفج : برّی بکمونست ۰

عرعربرّی : قسم کوچك شربین است ۰

عرصم : اسم یمنی بادنجان بریّست ·

عرمضان : اسم عربی حند قوقا وبخورالا کراد است ·

عرایس النّیل : بلغت مصربشنین است ·

عرم : سماریس است ·

عرصف : کمافیطوس است ·

عرمض : اسم درخت سد ربریّست وطحلب وحبّ الغاررانیزباین اسم خوانده اند

عرق بهار : اسم فارسی عرق شکوفهٔ نارنج است ·

عرطب : خسك است ·

عروسك : اسم فارسی طینوث است ·

عروسك : پس پرده اسم فارسی حبّ کاکنج است ·

عریزالکبیر : وعریزالصّغیر : قنطوریون کبیروصغیراست ·

العین مع السّین :

عسل : اسم فارسی انگبین گویند وبهترین اوصاف مایل بسرخی وقوام دار است که بااندك حدّت وخوش طعم وبی موم باشد ، وبعد ازآن سفید وزبونترین اوسبز ، و سیاه وخشك وتلخ وکهنه است ، که زیاده برد وسال مانده باشد ودرغایت حدّ قمیبا شد ومورث جنون ومحرق اخلاط ومهلکند وعسل خام مسهل اخلاط لزجه ومحرّك سرفه و نفاخ وموافق معده ودردآن و ورم او وصالح الغذاءودرجلاوحدّت قویترازآتش دیده و مهیّج قی است وعسل کف گرفته رانعوظ وانضاج وغذائیّه بیشتراست وبی نفخ ومدرّ بول ومسکّن سرفه است ·

ومجموع آن درآخردوّیم گرم ودراوایل آن خشك وجالی ومقطع بلغم ورطوبات ومقوّی جوهرحرارت غریزی وجاذب رطوبات ازعمق ومفتح دهنهای رگها وتریاق سموم باردہ و حافظ قوّت ادویه ورساننده اوباعضاءوجهت فضول دماغی وسینه وقصبهٔ ریه و

معده وجگروسپرز واستسقاء یرقان و حصاه و عسربول وفالج ولقوه وامثال آن وانواع ریاح وتقویت اشتها وباد وممزوج اوباآب مرطّب اعضاو مدرّبول ومنقّی قرحهٔ مثانه است وبالخاصیّه مسکّن مغص وتشنگی وقی کردن باآن جهت دفع ضررافیون وسموم باردہ وباروغن شونیز جهت مفاصل وتقویت باه مجرّب وباآب زیره جهت دفع ضرروفطرو گزیدن سگ دیوانه و اکتحال اوباآب پیازجهت بیاض ودمعه وحکّه وجرب ونزول آب وبا انزروت ونمك سنگ جهت ریاح ورطوبت گوش وتنقیهٔ چرك اونافع وباعذ به جهت تنقیه ٔزخمها وبردن گوشت زیاد والتیام اومجرّب وبانوشاد رجهت برص وبهق وطلای اووحافظ جثّهٔ میّت از فساد و مانع تعفّن گوشت وپیهٔ ومرارات و حافظ قوّت سایراشیاءوباسرکه ونمك جهت تحلیل اورام ورفع کلف وحمول اوجهت علل رحم زنان نفساوضماد ش جهت رفع قمل ورشك و قوّی کردن قضیب که بعد ازحمّام مکرّر تضمید نمایند وباآرد گندم جهت گشودن دمل ونضج اورام وبازراوند طویل وگرسنه جهت التیام جراحات عمیقه مجرّب وبخلاف سایرشیرینیها جهت قروح لثه ولهاه وتقویت دندان مفیداست ٠

ومطبوخ اوباشبت جهت رفع آثار ضربه و قوباو غرغرهٔ اوجهت پاك کردن چرك جراحات حلق ولوزتین و حقنهٔ اوباآب بارتنگ تاسه روز جهت قرحهٔ امعاء بیعدیل و مضرّ محرورین وسریع الاستحاله بصفراومصدّع ومفسد دماغ حارّ ومصلحش سرکه وگشنیز وربوب ترش وآب میوه‌های ترش ٠

وقدرشربتش تاپانزده مثقال وبدلش دوشاب انگوریست وازخواصّ مجربه عسل است که چون زنان حامله باآب شربت نموده باشند ناشتابنوشند باعث مغص گردد و درغیرحامل این اثرمفقوداست ٠

عسل : داود اومالی است ومذکورشد ٠

عسل طبرزد : شیرهٔ نبات است ٠

عسلج : اسم مصری بیخ عرطنیثاست وصنف اخیربخورمریم رانیزد انسته‌اند ٠

عسالیج :شاخه‌های تازه روئیدهٔ اشجار است ، که هنوز مستحکم نشده باشد .

عسل لبنی :میعهٔ سایله است .

عصب القصب : آب نیشکر است .

عسل البلاد ر : رطوبت سیاهیست که در جوف بلاد راست .

عسل خشك : خشك انجبین است ومذکور شد .

العین مع الشّین :والعین مع الصّاد :

عشبه : مخفّف عشبه النّار لغت اندلسی وآن یاسمین بریّست ودر ظبان گذشت ومغربی اوقویتر ویاسمین برّی سایر ولایات ضعیف الاثر اند وبتجربه رسیده وطریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است ، وجمعی که اوراد رهمهٔ مواد نایب مناب چوب چینی دانسته‌اند ، اصلی ندارد بلکه جهت صاحبان مفاصل مزمنه وصاحب مزاج بسیار سرد قویتر از چوب چینی ودر سایر امراض وا شربه ضرر اوزیاده ازنفع است وسقوف اوهرروز بقدر یکمثقال بانبات تایکهفته وزیاده برآن جهت مفاصل مزمنه مجرّب ودر بعضی ازمنه حقیر اورا قویتر از طبیخ اویافته است ، وضماد اوباگلاب جهت تسکین درد وتحلیل اورام بغایت نافع .

عشبه السّباع : کرّاث بفتح کاف است .

عشر : درسکرالعشرگذشت .

عشرق : بلغت حجاز سنا عریض الورق است ، وبعضی گویند مرواست .

وابن تلمیذ گوید : گیاهیست برگش شبیه ببرگ غاروسرخ وخوشبو وعروسان استعمال میکنند ودینوری غیراورا دانسته است .

عشقه : نباتیست مثل لبلاب وبسیار کم برگ وشاخه‌های اوبغایت ازلبلاب قویتر ودرازتروبهرد رختی که پیچد خشك کندعشق مشتّق ازاوست وتخمش شبیه بحلبه واز

آن کوچکترود رتنکابن لونامند وبعضی اطبّای اینزمان آنراکشوث دانسته‌اند ۰

عصی الرّاعی : کبیروصغیرمیباشد وکبیرنروصغیرمادّه است ، وبفارسی کبیر را سرخ مرزنامند ، وتخم وساقش سرخ مایل به بنفشی ودرباغها بسیاراست صغیراورا در تنکابن خاك تره گویند ، برگ وساقش سبز وکوچکترازکبیروتخمش سفید وگویاخاکستربر همهٔ برگهای او پاشیده‌اند وتخم هردوقسم اودرزیربرگهاوانبوه‌ود رافعال کبیراوازصغیر قویتر ۰

ود رسیّم سرد ود راوّل خشك ورادع ومدرّبول ومبرّد ومسکّن حرارت باطنی ، و ظاهری وقابض وقاطع نفث الدّم وآب اوقاطع حیض وجهت قرحهٔ امعاونفث الدّم سینه واسهال مراری وقی صفراوی وتبهای دوری واوجهت بادسرخ واورام حارّه ، و منع انصباب مواد وجراحات تازه نافع وحمول اوقاطع حیض ومضرّریه ومصلحش انجیرو قدر شربت ازآب اوتاهفت مثقال است ۰

عصفور : بفارسی گنجشك وبترکی سرچه نامند برّی واهلی میباشد ردوّیم گرم و خشك وبرّی ازاهلی یابس تر ، ومحرّك باه ومسخّن بدن وموافق مرطوبین که‌ریاح در ایشان تولّدکند ، وگوشت آب اوملیّن طبع وجرم اوقابض وجهت استسقاء وفالج وامثال آن وضعف جگروپرقان وجهت ضعف باه خصوصاتخم ومغزسراوکه‌دروقت هیجان گیرند بغایت مفید وتخم اودرتسمین بدن بیعدیل ومغزسراوبازردهٔ تخم مرغ مهیّج باه ، و حمول اوباشراب باعث سرعت حمل زنان عاقروخون وزبل اوجالی بیاض وزبل اوجهت کلف وثالیل مفید ومضرّمحرورین ومصلحش آب انارومثال آن واستخوان سائیدهٔ او مقوّی معده وجهت اسهال نافع ونسائیدهٔ اوبغایت مضرّاحشاست ۰

وچون موی مقعدگنجشك راپاك کرده درثقبهٔ گوش بدارند درحال دردآن را ساکن کند ومجرّبست ۰

وچون مجموع اوراازموی پاك نموده سوای سروزنده درآشیانه زنبورعسل بیاویزند

تاازنیش مگس عسل کشته شود وآنگاه در روغن بجوشانند تدهین روغن مزبور جهت استرخای قضیب ونعوظ مجرّبست ·

عصیرالرّطب: سیلانست ·

عصارهٔ سوس: ربّ سوس است ·

عصارهٔ آب فشردهٔ نباتاتست اعمّ ازآنکه خشك کنند یانکنند وهریك درضمن اصل آن مذکوراست ··

عصیب وعصاب: شیطرج است ·

عصفر: احریض است ·

عصفربزی: بادآورد است ·

عصفره: تمیمی گوید: بلغت مصراشترغازاست ·

عصبه: ریحان سلیمان است وگویند قسوس است ·

عصب: نوارس است ·

عصارهٔ خشخاش: اسودافیونست ·

عصاره القرط: اقاقیاست ·

عصارهٔ مامیثا: شیاف نابیناست ·

عصفورالشّوك: نغزاست ·

عصفورالسّیاح: صفراغونست ·

عصفره: خبری زرد است ·

عصفورالجنّه: خطافست ·

عصی: هرمس حلبوبست ·

عصون: خنثی است وگویند اسقیل است ·

العین مع الضّاد:

عضاه : بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچك خاردار است ·

عضایات : اسم جانوران گزنده است ·

عضابه : ضبّ است ·

عضرس : خطمی بریّست ·

العین مع الطّاء :

عطشان : دینسافوس است ·

عطب : قطن است ·

عطفل : بهرامج است ·

عطاره : اسم نبطی سنبل رومیست ·

عطموس : اسم عربی حماروحشی است ·

عطر منسم : حبّ المنسم است ·

عطارد : بلغت اکسیریان روح توتیا تست وبعضی زیبق را باین اسم میخوانند ·

العین مع الظّاء :

عظم : بفارسی استخوان وبترکی سموك نامند واکثرخواصّ استخوان حیوانات درضمن اصل مذکوراست ، سوای استخوان انسان که درخواصّ بهترین عظام است ·

دردویم سرد ودراوّل سیّم خشك وسوختهٔ اودرآخرسیّم خشك وشرب او جهت صرع مجرّبست خصوصا پوسیدهٔ اوجهت عرق النّساء ومفاصل واسهال وقطع نزف الدّم نافع وجهت تب ربع بشرطیکه شارب اوند اند مجرّب دانسته اند وذرورا وجهت ناصور ، و آکله مجرّب است ، خصوصا با اندك صبرزرد وآشامیدن سوختهٔ کهنهٔ او با سکنجبین جهة ورم سپرزوباعسل بغایت مقوّی باه وذرورا وجهت قروح اعضای عصبانی وباسرکه جهت سوختگی آتش وباماءالشّعیرجهت آثارآبله وغیرآن نافع ·

وقدرشربتش تادومثقال است وگذاشتن دندان آسیای انسان با استخوان ــ

مال راست هدهد رزیرسرنایم موجب عدم بیداری اوست مادامی که برندارند وباخود داشتن اودرزیرسرگذاشتن مانع احتلام است ، ودفن کاسهٔ سرد ربرج کبوتران سبب کثرت ایشان میشود وچون دودندان نیش سگ دیوانه وگربه رادرمیان جماعتی اندازند وایشان ندانند باعث خصومت آن گروه میشود ۰

وچون استخوان سگ رابجای استخوان آدمی که شکسته باشد وبرطرف شده بگذارند التیام می‌یابد وضماد استخوان سنگ پشت باصبرموی رامثل نوره سرد ودررفع زخمها بیعدیلست ۰

عظم السّبق : عرن است ۰

عظایه : اسم عربی سالامندراست ۰

عظلم : گیاه نیل است وقطب رانیزنامند ۰

عظانوعی ازصدفست ۰

العین مع الفاء :

عفصح : نوعی ازبلوط است ومذکورشد ۰

عفار : اسم عربی قطلب است ۰

عفص : بفارسی مازونامند ، ودرخت اومثل درخت بلوط است ودربعضی بلاد یکسال بلوط بارمیدهد ویکسال مازووبهترین اوسبزوبیسوراخ وقوّتش تاسه سال باقی است ۰

دردوّیم سرد ودرسیّم خشك وقابض وحابس حیض واسهال وعرق وطبیخ او جهت جمیع اورام مقعد وخروج آن ورفع بدبوئی عرق وباسرکه جهت قوباوباد سرخ ، و سیلان حیض وبرآمدن ناف اطفال نافع وسوختهٔ آن قاطع سیلان خون ازهمهٔ اعضا و مجفّف قروح ومانع نمله وآکله وسنون ومضمضهٔ طبیخ اوجهت قلاع وتقویت لثه ودندان وگرم آن واکتحال اوجهت دمعه وسلاق وجرب وآب اوجهت سیاه کردن موی واستحکام رنگ

مدادموءثّرونفوخ اوقاطع رعاف است ، ومضرّ سینه وحلق ومصلحش کتیرا ·وشربتش یك مثقال وبدلش پوست انار است ·

العین مع القاف :

عقیق : بهترین اوسرخ وزرد وسفید است ، دردویم سرد وخشك است وسوختهٔ اولطیفترومقوّی دل ومفتّح سدّه وجگروسپرز وریزانندهٔ حصاه ورافع خفقان وآشامیدن و ذرور اوقاطع نزف الدّم جمیع اعضاءوسوختهٔ اومقوّی لثه ورافع سستی اوودندان متحرّك ومقوّی باصره وانگشتری اوباعث هیبت درنظرخصم واستجابت دعوتست ومضرّ گرده و مصلحش صمغ وشربتش تانیمدرهم ·

عقرب : باصطلاح اکسیریان گوگرد است وبعربی اسم کژدم وآن شیّاله وجرّاره و الوان میباشد ، وآنچه درحین حرکت دنباله رابلند دارد شیّاله نامند ، وآنچه دنباله راکشد جرّاره وازشیّاله کوچکترمیباشد وزبونترین اقسام اوسیاه پردار است وبهترین او درمداوازرود شیّاله وبتجربه رسیده که چون آجرهای آب ندیده رااندك آب پاشیده وبرروی هم بگذارند خصوصادرتابستان عقرب بسیارازومتکوّن میشود ·

ودرآخرسیّم سرد وخشك وشکافتهٔ آنرابرموضع گزیدهٔ عقرب بهبندند جذب سمیّت میکندوآشامیدن برشته کردهٔ اوجهت قرحهٔ سینه وسرفه ورقع سم عقرب گزیده مفید ، و سوختهٔ اوباادویهٔ مناسبه جهت رفع سنگ گرده ومثانه وعسربول بیعدیل است واکتحال اورابافلفل وادویهٔ حارّه جهت بیاض وناخنه چشم حیوان وانسان مجرّب دانسته‌اند وباسرگین موش بقدرنصف وتقویت بصروطلای اوجهت ساقط کردن دانهٔ بواسیرورفع برص وبهق ونمش وکلف وقروح خبیثه قوّی الاثراست وروغن اوکه زنده درابعدازبیست وشش ماه درروغن زیتون که بازای هرعددی ده مثقال باشداندا خته چهل روزآفتاب گذارند جهت عرق النّساءوفالج وبواسیرمجرّب است ·

وطلای برشته کردهٔ اوبروغن زیتون که بحدّ سوختن نرسد جهت رویانیدن موی

داءالثّعلب بیعدیل وبستن یکعدد عقرب قدید کرده برران زنی که همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط میگردد وگزیدن عقرب برغیرعصب رافع فالج وازمجرّبات شمرده اند وآشامیدن اومضرّ ریه ومصلحش گل ارمنی ، وتخم کرفس وشربتش تانیم درهمست .

عقرب بحری : ماهی صدفی خاردار است وسرش بزرگ وخاری سفید برآن رسته ونیش آن حیوانست وگزیدن اوباعث سوزش عظیم میگردد واکتحال سوخته‌ٔاوجهت نزول آب وغشاوه وبیاض وقرحهٔ چشم وطلای اوجهت داءالثّعلب مفید است .

عقاب : باصطلاح اکسیریان نوشادراست ، ودرلغت اسم طایرسبعی معروف است وبفارسی الوه وبترکی قراقوش نامند .

دردوّیم گرم وخشك وخون اومحلّل اورام وزهرهٔ اوجهت نزول آب وبیاض وتقویهٔ بصروزبل اوجالی کلف وجوشش رخساروهحلّل خنازیراست .

عقعق : ازطیورمعروفه وازکلاغ ابلق کوچکتروهطبوع تروبترکی صقعقان ، ودر اصفهان غلاجاره نامند گرم وخشك وردّی الکیفیّه ودرخواصّ قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهرهٔ اومورث محبوبی درنظرخلایق است .

عقارکوهان : عاقرقرحاست وگویند فاوانیاست .

عقار : خمراست .

عقاراعرطنیثا : اسم سریانی آذربواست .

عقاراغیرون : اسم سریانی اشراس است .

عقاراسوسالی : اسم سریانی ایرسااست .

عقاقیر : اسم جنس ادویه است .وعقاراسم مطلق دوا .

عقیان : اسم ذهب خالص است .

عقیلا : اسم عربی غوره است .

عقربان : بلغت اندلسی اسقولوقندریونست .

عقیده العنب: میفتحج است .

عقده : بلغت مصرچوب زرشك است ·

العین مع الکاف:

عکوب : نوعی ازحرشف بریّست برگش با سفید ی و تخمش سبز ومستطیل وچون برشته کنند ، لذ یذ میشود وبا قهوه مغشوش میکند وبغا یت مبهّی است وسایرخواصّ در حرشف مذ کوراست ·

عکبه : لعبهٔ بربریست ·

عکّه : عقعق است ·

عکرش : اسم صنف اخیرشیل است ، وبعضی گویند راسن است ·

عکر : ثفل ود رد چیزها ست ونزد اطّبا مخصوص ثفل روغنها ست واود راکثر امور قویترازروغن صاف او غلیظ تروکثیف ترازآنست ·

عکبر : نزد جمعی موم کم عسل است ، که در آشیانهٔ زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی وسخ الکوایراست که بفارسی برموم گویند وآن موم سیاهی است که زخمهای آشیانه بآن مسدود می کنند ·

د رآخرد وّیم گرم وخشك ولطیف وجاذ ب قوّی پیکان و خا رازبد ن وبخوراوجهت سرفه کهنه وضماد ش جهت اقسام قوبانافع ود راستحکام استخوان شکسته وضربه و سقطه ورفع خوف نایب مناب مومیائیست ولهذ اومیائی نحلی نامند ·

وقد رشربتش یکمثقالست که باده مثقال نبات وباعسل که باآب شربت نموده ــ باشند بنوشند ·

العین مع اللّام :

علیق : نباتیست خارد ارود ربرگ وشکل شبیه بگلسرخ وثمرش د رشکل و طعم مثل توت سیاه ود رد یلم تموش وبترکی بکورتیکان نامند مرکّب القوی وسرد ی و خشکی د راوغالب بحدّ د رجهٔ د ویّم وجمیع منافع اورا مجرّب یافته اند همهٔ اجزاءاورا د ع وحابس

نفث الدّم وسیلان رحم ومجفّف ومبرّد ومقوّی احشاء و عصارهٔ مسحوق برگ وساق تازهٔ او بااندك ضمخ جهت جمیع امراض حارّه وبارده‌ٔ چشم خصوصاقرحه ودمعه وورم وناخنه نافع وگشایندهٔ دمل والتیام دهندهٔ زخمها وحابس اسهال وفضلات وخونست وجهت بواسیروسحج مفید وخائیدن برگ اوجهت قروح لثه وقلاع وبدبوئی دهان وآشامیدن او باگلاب درحین حیض مانع حمل وضماد برگ اومانع زیاده شدن آکله ونمله ورافع زخمهای سروبرآمدگی حدقه وبواسیرومقوّی معده ومانع انصباب مواد بآن وثمراوقابض ترازسایر اجزاء ومقوّی امعاء وبیخ اوریزانندهٔ سنگ گرده وطبیخ برگ وثمرش سیاه کنندهٔ موی و مضرّ گرده ومصلحش شکر.

وقدرشربتش ازعصارهٔ وشکوفه اوسه درهم است وقسم کوهی اوبسیارکم خار ساقهای اوسفید وثمرش مایل بتد ویرود رافعال مانندغیرجبلی وشکوفهٔ اومحلّل است.

علیق الکلب: نباتیست بسیاربزرگتر ازعلیق وشبیه بدرخت مورد وبرگش عریضتر ازبرگ مورد وشاخه‌های اوباخارهای صلب وگلش سفید وثمرش مثل زیتون وسبز وبعد از رسیدن سرخ میشود ودرجوف آن چیزی مانند پشم وخوردن جوف اومهلك ودرالتیام جراحات مجرّب دانسته‌اند ومستعمل ازآن ثمراوست که جوف اوراپاك کرده باشند ،و طبیخ آن باشراب بغایت قابض طبع وحابس پوست وگل اوسرد وخشك وقابض ومجفّف وجهت اسهال دموی وصفراوی وضعف معده وذرب ونفث الدّم سینه‌نافع است.

علق: بفارسی زلوود یوچه وبترکی سلوك نامند ، کرم سیاهیست بقدرانگشتی وازآن بزرگتروباخطوط سبزود رآبها وزمینهای متعفّن بهم میرسد ودرامزجه و اعضای ضعیفه وصغیرکه قابل محجمه نباشد مثل پلك چشم وبن دندان بدل حجامتست .

دردویم سرد وخشك وسوخته‌ٔ اوجالی آثارومفتّت حصاه وقطوراوباروغن بنفشه جهت حرقه البول وحرقهٔ مثانه مجرّب یافته‌اند ومسحوق اوباصبرمجفّف بواسیرولعوق او باعسل محلّل خناق وطلای پخته اودرروغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت مؤثر

وضماد سوختهٔ او با سرکه یا آب بیخ جهت منع روپانیدن موی که کنده باشند مجربست(۱)

هرگاه زلوئیکه بگلوی کسی چسبیده باشد اندکی جگررا شکافته قدری شکربرآن ریخته بخیاطه به بندند ودر دهان مریض بنزدیك علق اودارند برآن خواهد چسبید ۰

علیق القدس : علیق الکلب است ۰

علك : اسم چیزیست که قابل مضغ باشد وازهم نریزد مثل سقزومصطکی وامثال آن ۰

علك الاتُیاط : علك البطم است ۰و اسحق بن عمران گوید :کهصمغ درخت پسته است ودرمنافع مثل سقز ۰

علك البطم : بفارسی سقزّ وباصفهانی قندرون نامند وآن صمغ درخت بطم ــ است ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومحلّل وملطّف ومدرّبول ومقوّی هاضمه وباتفاق حکمای یونان وروم درجمیع افعال بهترازمصطکی وشرب اوباعسل جهت زخمهای باطنی وبا سند روس وزردهٔ تخم نیم برشت جهت شکستگی اعضا بهترازمومیائی ورافع اعیاست و چون یکوقیه اورا باد ووقیه پیه کردهٔ بزد رقد رمضاعف بگذارند ومجموع اوراد رد وسه شب وقت خواب بنوشند جهت خفقان وسرفهٔ رطوبی بیعدیل وچون ضماد کنند جهت کجی ناخن ودرد اعضاءوشقاق مزمن خصوصا باقدری شنجرف مجرّبست وتضمیدعلك البطم جهت تنقیهٔ زخمها وگوشت آوردن وجذب خاروپیکان ورطوبت غایره ازبدن و باروغن زیتون جهت تحلیل اورام وشکاف عضل وقوّی کردن عصب نافع وخوائیدن اوجهت ــ جذب بلغم دماغی وتحلیل رطوبات معده وتنقیهٔ حلق ازاخلاط لزجه مفید و مضرّ محرورین ومصلحش سکنجبین وگویند مضرّ عصب است ومصلحش عسل وقد رشربتش یك مثقال ۰

۱ــ ایضا ازجهة رفع زالوا سفید رسرخ کوبیده در ما سوره نمایند درگلوبنوعیکه بزالوبرسد تف نمایند البتّه اوراکشته بیرون میآورند واین حقیرمکرّرخود تجربه نموده ام ۰

علف: هندی اسم فارسی اسقوردونست ·علقه :طفسیقونست وگویند صبراست

علواو علقی : صبرونبات اوست ·

علس : سلت است ·

علوفن : بیونانی مفتحج است ·

علك یابس : فلفونیاست ·

علك رومی : مصطکی است ·

علف رطبهٔ : خشك است ·

علقم : اسم جنس نباتات تلخست وگویند مراد ازاوقثاءالحماراست وبعضی گویند حنظل است ·

علم : بلغت اکسیریان زرتنج است ·

علوقس : خبّازیست ·

علسی : نبات صبراست ·

علت: خندریلی است ·

علجار : قزاح است ·

العین مع المیم :

عمره :کرفس است ·

عملج : نوعی ازخربزه است که باتخم اوخورند ·

عمار : بنك اس است ·

العین مع النّون :

عنبر : رطوبتیست که مانند مومیائی وقفرمنجمد میشود وازجزیره‌های دریای عمّان وبحرمغرب وچین دروقت جذرومدّ دریا داخل بحرمیگرد دوصاف اوبرروی آب ازتحریك موج مجتمع ومایل بتد ویرمیشود واورا شمّارنامند ، وآنچه مخلوط بخاك وریك است بـه

جهت ثقل در قعر آب می‌نشیند ، وصفایحی وسیاه میباشد و عنبر تخته نامند وبهترین اواشهب مایل بسفیدیست باد هنیّه وخوشبوی باشد وبعد ازآن مایل بازرقی وزردی وبعد ازآن مایل بسبزی وزبونترین اوسیاه صفایحی است وقسم بلعیست که ماهی اورا فرو برده وبجهت اضرار رد کرده باشند باآنکه ازجهت افراط ضرر ماهیرا کشته باشد واز شکم اوبیرون آورده باشند ومصنوع اوراکه ازلادن وکج وموم و عنبرسیاه باوزان مخصوصه ساخته باشند از غیرمصنوع تفرقه بسیارمشکلست وخالص اودرخائیدن منقطع نمیگردد و عنبرد ردّ ویم گرم ود راوّل خشك وحافظ ارواح وقوّتها وبغایت مفرّح ومحرّك اشتها وباه ومفتّح سدد واعاده کنندهٔ قوّتهاکه ازشراب دواوازجماع کم شده باشد وپادزهرسموم و مقوّی فعل معجین وتراکیب وبالطّبع رافع امراض باردهٔ دماغی وقرحهٔ شش وضعف دل ومعده وجگرواستسقاویرقان و دردمعده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النّساءوتقویت حواس وانعاش حرارت غریزی نافع ومداومت اوبا ماءالعسل جهت اعادهٔ باه مأیوسین وطلای اوباغالیه و روغنهای حارّه جهت تقویت اعضای تناسل وتحریك باه وبراحلیل باعث شدّت لذّت جماع طرفین بحدّ افراط ، و شرب یکدانك اوهرروزتاسه روز جهت دردمعده و فم معدهٔ جدید وقدیم مجرّب ، و بخوراومصلح هوای وبائی وگریزانندهٔ هوام وبوئیدن اودرجمیع امورمذکوره قوّی الاثر و باعث غلیان خون ورقّت آن وتولّد شری درمحرورین ومصلحش کافورومیوه‌های سرد و تروسعوط اوباروغنهای حارّه رافع امراض باردهٔ دماغ قوّی الاثروباعث غلیان خون ، و رقّت آن وتولّد شری درمحرورین ومصلحش کافورومیوه‌های سرد وسقوط اوباروغنهای حارّه رافع امراض باردهٔ دماغ وسدّهٔ آن وگویند مضرّامعاست ومصلح او صمغ عربی ونزد بعضی مضعف روح کبدی است .

وقدرشربتش یکدانگ ویکمثقال اوکه باد وچندان بنفشه ونیم مثقال صمغ عربی بسه دفعه دریکروز خورده شود تفریح اوبحدّ مسمّی میرسد وبدلش بوزن اومشك وزعفران

است .

عنب: بفارسی انگوروبترکی ازوم نامند بهترین اوشیرین ونازك پوست بزرگ دانه کم تخم است .

در آخر اوّل گرم وتر و در غذائیّه بهترین میوه‌ها وبغایت مسمّن بدن ومعدّل لمزجه غلیظه وصاف کنندهٔ خون ومولّد خون صالح وجهت افزونی پیه گرده ورفع مواد سودا و احتراق خلط نافع ومصلح حال سینه وشش ومضرّ معده رطبه وریحی ومصلحش زیره و رازیانه ومضرّ سدّهٔ جگروسپرز وقولنج ریحی ومصلحش تخم کرفس وملیّن طبع و مورث تشنگی ومصلح او سکنجبین و غذاهای ترش است وآب سرد بعد ازانگوربغایت مفسد آن و مورث استسقاء وتبهای عفن است وباید بعد ازچیدن اوبد وروز تناولنمایند ومابین دو طعام خورده شود .

ودانهٔ او در دوّیم سرد وخشك ومولّد ریاح ومضرّ معده وامعاء وسوختهٔ او جهت جراحات وجلای باصره ورطوبت چشم نافع وپوست اومولّد ریاح وبسیار بطیء الانحدار است وانگورنارس و عفص مایل بسردی وکثیف است وروغن انگورکه مکرّر آب وثفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند ویادرآفتاب پرورده باشند بغایت محلّل اعیا ومسخّن وملیّن جلد است .

عنب الثّعلب: بفارسی سگ انگوروبترکی قوش ازومی نامند ، ودراصفهان تاجرزی گویند وانواع میباشد ، هریك ازبرّی وبستانی وهریك ازآن انواع نرومادّه میباشد وقسم نراوکاکنج است ، ونربستانی مسمّی بکاکنج بستانی وقسم نرجبلی مسمّی به کاکنج منوّم است ، وقسم مادّهٔ برّی راعنب الثّعلب مجنّن نامند . وقسم مادّهٔ بستانی که بلغة مغربی قتانامندعنب الثّعلب معروف است ، وازمطلق اومراد همین است .

نبات اومابین گیاه وشجروپرشاخ وبرگش مایل بسیاهی و عریضترازبرگ ریحان ودانهٔ اوزرد مایل بسرخی وازنخود کوچکتروبا اندك شیرینی ولزوجه وتخم اوسفید بقدر

خشخاش و قسم سیاه او غیرمستعمل است ۰

دردویم سرد ومایل بخشکی و نزد بعضی دراوّل سرد وترومستعمل دانه‌اوست رادع ومبرّد وملطّف وباقوهٔ قابضه ومسکّن تشنگی ورافع اورام حارّهٔ وچهار وقیه آب او با شکرمحلّل اورام باطنی وامراض احشاءومسهل اخلاط مراری ورافع مغص وزحیرو ورم مقعد واستسقای حارّ و حقنهٔ اوجهت جنون وشری وتنقیهٔ امعاءوضماد اوجهت ورم معده والتهاب اووسایراعضاءواورام حارّهٔ وباد سرخ وسوختگی آتش وزخم آبله وقروح ساعیه و سرطان متقرّح ودرد سرو عصارهٔ اوجهت تقویت باصره وفرزجهٔ اوجهت رفع سیلان حیض ورطوبات وطلای اوبانمك جهت جرب وحکّهٔ وبانان جهت غرب وباروغن گلسرخ وسفیداب جهت اورام حارّهٔ وغرغرهٔ اوجهت ورم حلق ودرد دندان بغایت مؤثّروبخور او جهت امراض گوش وبینی نافع وگویند : مضرّمثانه‌است ،ومصلحش قندوبدلش کاکنج و نزد بعضی بطباط ۰

وقدرشربتش تاپنجمثقال ودرمطبوخات تاده مثقال وازآب اوتابیست مثقال ،و آب غیرمطبوخ اوبغایت مقیّ است ۰

عنب الثّعلب : مجنّن نبات اورابرگ مثل کنگروبیخارودهٔ دوازده شاخ ازیکریشه میروید ، و بقدرزرعی ودراطرافشاخه‌هاغلافی شبیه بزیتون و بزرگتراز آن وعریض و با زغب مثل بارد رخت چنارو بعد ازشکفتن غلاف شکوفه اوسیاه شبیه بخوشه ودرآن دوازده دانه مدوّر سیاه وسست وشبیه بدانه دبق وبیخش سفیدوسطبرومیان تهی وبقدرزرع ومنبتش کوهها ۰

ودرچهارم سرد وخشك ویکمثقال اوبغایت مسکروزیاده ازآن تاچهارمثقال کشنده است ودرضمادات موادحارّهٔ استعمال آنراجایزدانسته‌اند ۰

عنب الدّب : بترکی مرداارعاجی گویندودرخت کوهیست نرومادهٔ میباشد نربقدر قامتی وشاخه‌های او بسیارمایل بزمین وباچتری وبیخاروبرگش مثل برگ انارومایل به

پهنی ونرمی وثمرش بقدر کنار وخوشه دارومثل کاکنج سرخ ودرجوف آن چهار پنجعدد ودانه کوچك وطعم اوبا شیرینی قلیلی وتلخی بالزوجه وقبض وگلش زرد مایل بسبزی و ازجنس زعروراست ۰

درآخراوّل سرد وخشك ورافع نفث الدّم وبیخش مایل بسرخی وبسیارمجفّف و جاذب ومحلّل اورام است ، وبیطاران پوست اوراد رورم دواب میگذارند تاچرك آورده به شود ومادّهٔ اورابرگ درشت تروشبیه ببرگ شمشاد وازآن کوچکترو غیرچتری و بیخ او عود بریّست ، وسایراجزای اوبا سمیّت است ودربلاد کرمان ولرستان وشیرازکثیرالوجود است وسرکك نامند وبرگ اومسکراست بخلاف بیخ او ۰

عنب الحیّه : شامل ثمرقاشراوثمرکبراست ۰

عنکبوت : بفارسی کارتنه وبترکی اورومچك نامند واقسام میباشد ومراد از مطلق عنکبوتیست که درخانهامیباشد ، وسایراقسام اورانام های مخصوصست مثل شب ورتیلا وغیرآن امزاج همه سرد وضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات ومطبوخ اودرروغن زیتون محلّل اورام وباروغن گلسرخ رافع دردگوش حاروتعلیق یکعدد اوبربازووبخوراورافع تب ربع ودام عنکبوت قاطع نزف الدّم جراحات ورعاف ومانع ورم جراحات غیرعمیق است ، و چون بسرکه ترکرده درابتدای دمل ضمادکنند رفع آن میکند ومجرّبست وسوختهاوجههٔ جلای باصره وتقویت چشم ومنع قبول مواد وحمول اوبانوشادرجهت بواسیرمفیداست ۰

عنّاب : بهترین اورسیدهٔ بالیدهٔ شیرین است ، وخشك اوبهترازتازه ومعتدل درحرارت وبرودت ومایل برطوبت وقوّتش تادوسال باقیست ، وملیّن احشاء و مسهل اخلاط رقیقه ومنضج غلیظ ورافع خشونه سینه وحلق وآوازوصاف کنندهٔ خون ومولّدخون صالح ومسکّن التهاب وتشنگی وحدّت خون وجهت سرفه وربوود ردگرده ومثانه وسینه و امراض مقعد وفساد مزاج وجگروبا شکنجبین جهت شری بیعدیلست واکثاراونفاخ ودیر هضم ومصلحش شکرومویز ومقلّل منی ومصلح اوعسل وادویهٔ باهیه ودرمبرودین گلاب و

شکروبرگش مغیّرذ ایقه بحدّ یکه تمیزطعام نتوان نمود وشرب آب طبیخ برگ اوهرروز نیم رطل باقدری شکرد رعرض پنج روزرافع خارش بدن ومجرّبست وذ رورخشك اود.ررفع آکله و قروح خبیثه مجرّب خصوصا بعد ازطلاکردن عسل وذ رورنمایند وپوست ساق درخت او بتنهائی وباسفید اب جهت قروح خبیثه بیعدیل وشرب نشارهٔ اورافع حکّه وجرب ، و سحج وطلای اوجا برشکستگی اعضاوبیرون رفتن وحرکت کردن استخوان است و شرب عنّاب سائیده بادانه اورافع قرحه امعاءوصمغ اوسرکه جهت قوباوبا ادویهٔ مناسبه و بـه تنهائی جهت امراض چشم مفید . وقدرشربتش تا پنجاه عدد وبدلش سپستان .

عنقود : اسم جنس خوشهاست و عناقید جمع اوست واسم مخصوص نباتیست پر شاخ بقدرسه شبروبرگش مثل سداب وریزه وبیشکوفه وخوشهٔ اوسرخ ومملوّ ازتخم و در رایحهٔ شبیه بسداب سرد وخشك ومقوّی اعضاءومانع ریختن مواد باعضاوضماد اورافع اورام حارّه والتهاب اوومسکّن حدّ خون وصفراست .وقدرشربتش تاسه درهم .

عنم : بلغت دیلم وتنکابن دارواش نامندواز شاخههـای درختهامیروید وغیر منبوتهاست ، برگش سبزوباطراوت وانبوه کوچکترازبرگ بادام وگلش سرخ وخوش منظر دردوّیم سرد وخشك ومقوّی معده وحابس اسهال وسیلانات ونزف الدّم وحیض است شربا وضماد اوحمولا وخوائیدن برگ اومقوّی دندان ولثه وضماد وذ رورا وجهت جراحات تازه نافع است .

عنز : بفتح اوّل بزماده است ودرمغرمذ کورمیشود .

عناق : بزغاله است ودرجدی مذکورشد .

عنزب سماق است .

عنب الجنّ : فاشراست .

عنجد : عجم الزّبیب است وجمیع دانهٔ اثمارراشامل است .

عنصل : اسقیل است .

عنزران :آذربواست ۰

عنقلی : اسم یونانی شلجم است ۰

عندم : بقم است ونزد بعضی دم الاخوین است ۰

عنقه : اسم عربی مرزنجوش است ۰

عنزروت : انزروت است ۰

العین مع الواو :

عوسج : قریب بدرخت انار ویرخاروبرگش تند وما ل دارازی وبارطوبت چسبنده وثمرش بقدرنخودی ومایل بطول وسرخ ودرد رخت بسیارمیماند ، ونمی‌ریزد وقسمی از عوسج رابرگ مایل بسرخی وخاراوبیشتروشاخه‌هادارترمیباشد و ثمرش عریض و بـــا غلاف مجموع اودردوّیم خشك وبیخ اوراچون هرروز بقدر یکوقیه تایك رطل آن بجوشانند تابثلث رسد وصاف اورابنوشند چهارپنج مجلس عمل میکند وجهت جذام مجرّب دانستند ورافع سودای سوخته است ، وشرط است که در وروزقبل ازآن اسفیدباج باگوشت گوسفند تناول نمایند ، وروز سیمّ طبیخ مذکوررابنوشند وتاچندگاه بدستورعمل کنند وباید در روز دیگرشرب اوکه روزراحتست بحمّام روند ۰

وموٴلّف تذکره طبیخ مذکور راجهت قروح رطبه وجرب وحکّه ورافع آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصارهٔ تازهٔ اوجهت جرب صفراوی وضماد برگ تازه وجهت نمله وجمره وباحناجهت جرب وحکّه و عصارهٔ خشك کردهٔ اووطبیخ برگ اوکه بقوام رسد جهت جمیع دردهای چشم مخصوصا باسفیدهٔ تخم مرغ وباشیردختران بیعدیل وقطور برگ تازهٔ اوجهت رفع بیاض مجرّب دانسته‌اند ۰

چون یکهفته مکرّر کند و چون بیخ اوراریزه ریزه‌کرده بامورد بسوزانند جهت قروح مقعد ومنع زیادتی قروح خبیثه ورویانیدن موی سریع الاثُراست وثمرش درجمیع افعال مثل برگ اووقاطع نزف الدّم واسهال ومضرّ سپرز ومورث قولنج ومصلحش کتیراوبالخاصّیه

تعلیق شاخ او برسقف خانه ودروازه مبطل سحر و باخود داشتن مورث جاه است.

عود : اسم جنس چوب وشاخ اشجار است ، وباصطلاح اطبّا مراد چوب درختی است که ازجزایرچین وهند خیزد .

وگویند : بعد ازقطع درخت مخصوص مدّتی درزمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متّصف شود ، وآنچه زیاده درخاك مانده باشد سست وسبك ومنقشرمیباشد و اورامولّد قمل دانسته وعود قماری نوعیست که احتیاج بدفن ندارد واقسام عود هریك باسم بلدآن موسوم اند ، مثل سمندوری وهندی وغیرهماوبهترین اوسیاه وصلب و برّاق وخوشبووتلخست که درته آب نشیند وآن مندلیست وقماری وهندی کمرنگ ترازآن وسمندوریرادهنیه غالب وبرّی وجبلی اوباخطوط سفیدانه وهرچه برروی آب ایستد فاسداست .

درآخرد ویّم گرم ودرسیّم خشك وقاطع اقسام بلغم ودرتقویت معده بیعدیل و لطیف ومفتّح سدد ومحلّل رياح ومقوّی دل ودماغ وجگروحواس و اعصاب واحشاء ، و حابس طبع ورطوبت معده وعفونت اووادرار بول که ازبرودت ورطوبت وضعف مثانه باشد وهاضم و حافظ صحّت عوامل وجنین جهت ربووخفقان وسرفه وضیق النّفس ، و استسقاوغشی وغثیان وسپرزوتقویت باه نافع ومطبوخ اوباشراب ریحانی پادزهرسموم وبخوراومحلّل رطوبات دماغی ومقوّی دل ودماغ وسوختهٔ اودرجلای دندان مجرّب و مضرّمحروربن ومصلحش سکنجبین وکافوورومضرّ سفل ومقعد ومصلح اوصمغ عربی وگلاب .

وشربتش تایکمثقال وعود برّی پنج قسم ماده عنب الدّبست که بترکی مرد ار آغاجی نامند ، ودرکرمان بسیارمیباشد بسطبری ساعد واززرعی زیاده وابلق وبادهنیّه وخوشبواست ودرافعال بسیارضعیفتر ازعود هندی وبدل اونمیشود .

عودالحیّه : دوائیست که اورا مؤمن فروی ذکرنموده وقبل ازاوکسی مذکور نساخته وآن نباتیست که ازبلاد بربروبلاد سودان بسیارخیزد وشبیه بسوسن وبیخش

شبیه باصل السّوس وباصلابت وخشونت مانندعاقرقرحاوتلخ وتند ·

درسیّم گرم وخشك وتریاق جمیع سموم ونگاهداشتن اومانع گزیدن هوام وچون ماردارندهٔ اورادرابه‌بیند حس وحرکت ازاوساقط گردد ومفرّح ومقوّی حواس ومحلّل ریاح غلیظه وتدهین مطبوخ اودر روغن زیتون رافع‌عرق النّسائ‌ودردهای باردهاست‌وهمان ساعت وشربتش نیم مثقال است ·

عودالعطاس : نزد بعضی کندش است ، ونزد جمعی بیخیست بقدرانگشتی سراوسطبروطرف دیگرباریك مانند میخی وتیره رنگ ودرونش‌سفید وشاخه‌های اوباریك وانبوه شبیه بگیاه برنجاسف وبرگش شبیه ببرگ زیتون وقبهٔ اوکوچك وشبیه ببابونه وتند بوی وعطسه آرنده وبیطاران درجراحات دواب استعمال مینمایند ·

تازهٔ اودرآخرد وّیم گرم وخشك وخشك اودرآخرسیّم یابس ومعطّش قوی‌وجالی ومحلّل وضماد اورافع‌نمش وکلف وبرص وخون مرده تحت جلد است ·

عودالیسر : نزد جمعی چوب انارغورس است ، بسبب خاصّیت اودریسرولادت وبعضی بجهت قضای حوائج ویسرآن چوب خطمی وچوب محلب وقومی اراك رادانسته

عودالقروح : نزد بعضی عاقرقرحاوبعضی وجست وبعضی گویند بیخیست باحنّهٔ ونبات اوشبیه برازیانه وبقدرقامتی‌وشاخه‌های اومثل ریباس عریض ودرشام بسیارست درسیّم گرم وخشك ودرجمیع افعال مثل وجست ودربعضی خواصّ مانندعاقرقرحاست

عودالبخور : عود قماریست ·

عودالبرق : شیشعانست ·

عودالرّیح : اسم مغربی ارعیس است ونزد جمعی‌فاوانیاونزد بعضی ماميران‌ونزد بعضی وجست ·

عودسیا : اسم رومی بسباسه است ·

عودبلسان : شاخ درخت بلسانست وبلسان مذکورشدوچون بالفعل مفقود

است شاخ درخت یشامرا بدل میکنند ، درجمیع افعال از آن ضعیفتراست ·

عود الفالوذج : ابوخلسا است ·

عود الوج : وجست ·

عود صلیب : فاوانیا ست ·

عود الدّرقه : محروث است ·

العین مع الهاء :

عهن : صوفست ·

العین مع الیاء :

عینون : سنای بلدی ود رمغرب کثیرالوجود است ساق وشاخه‌های او مابین سیاهی وسرخی ود راز وباریك وصلب ومملوّ ازبرگ ریزه شبیه ببرگ مورد ود رهر شاخی گلی مدوّروبقد رد رهمی ومایل بسیاهی وبسیارتلخ وبعضی اورا ازاقسام ماهی زهرج دانسته‌اند ·

د راوّل سیّم گرم وخشك ومطبوخ تازهٔ او با انجیرمسهل بلغم وسود اوجهت درد ورك مفید وبغایت مورث کرب ومضرّ احشا است وصنف دیگر اوشبیه بقسم اوّل وشاخه‌های د رازومایل بسفیدی وگلش زرد است مسهل بلغم وسود اوبیغایله ترازقسم اوّل وجهت د رد مفاصل وامثال اونافع ومغثی ومصلحش عنّاب وانیسون وشربتش تادود رهمست ·

عین الدّیك : بفارسی چشم خروس نامند دانه‌ایست سرخ وصیقلی وبرّاق ومدرّ ومایل به پهنی ود رخت آن قریب بد رخت فلفل وخوشهٔ اوشبیه ببطم وازجبال رکن آرند ونزد بعضی ثمربقم است ·

د رسیّم گرم ود ررطوبت وخشکی اختلاف کرده‌اند ومفرّح ومقوّی اعضاء و بغایت مقوّی باه ومولّد منی بحدّ یکه کثرت جماع موجب ضعف نشود وحافظ قوتّها ومانع پیری و جزءاعظم معجون ملوکی وحافظ الصّحه است ومصدّع محرورین ومصلحش گشنیزوشربت

او یکمثقال وباید که با شیرتازه وترنجبین وشکر استعمال کنند ·

عید : بکسراوّل نباتیست کوهی وشاخه های اوبی برگ وگلد ارود ررفع جراحات تازه قوّی الاثر دانسته اند ·

عین الهدهد : اسم مغربی اذان الفاررومیست ، ودرافریقیّه بجهت عرق النّساء استعمال مینمایند ·

عین البقر : اسم نوعی ازانگوروبلغت مغربی نوعی ازآلوست واقحوان را نیز نامند ·

عین الاعلی : اقحوانست ·

عیسوب : اذان الفاراست ·

عینیّه : بلغت اندلس رعی الحمام است ·

عین السّرطان : سپستانست ·

عین الجحل : بلغت شام قسم صغیراقحوانست ·

عیدان : اسم جنس شاخ نباتاتست وبلغت شام دارشیشعانرانامند ·

عیرزان : زعرد رجبلی است ·

عیثام : اسم عربی درخت غربست ونزد بعضی سفید داراست ·

عیدان البطباط : اذان الغزاست ·

عین الحیوان : بلغت اکسیریان زبیق است ·

عین الهر : سنگ مشهوریست ، ودرطب نفعی ازآن سنگ ذکرنکرده اند ·

حرف الغین مع الألف :

غافث : بثاء مثلثّه وکسرفاء شکوفهٔ گیاهیست کبود مایل به بنفشی وطولانی وتلخ وباعفوصة وبرگش دراز وعریض وزغب داروازوسط برگها شاخ مجوّف خشونت دارمیروید وقوّتش تاسه سال باقیست ·

د ردّ ویم گرم ود راوّل خشك ولطیف وجالی ومفتّح سدّهٔ جگرومقوّی معده وجگر و مد رحیض وبول وشیر و عرق ومسهل اخلاط سوخته وحارّه ورافع تبهای مرکّبه و سدهٔ سپرزوجگروذ رور آن مجفّف والتیام د هنده ٔزخمها وحمول اومد رّقوی حیض ۰

وگویند : مضرّ سپرز است ومصلحش انیسون وبد لش مثل اواسارون و نصف او افسنتین وشربت اوسه د رهم ود رمطبوخ هفت د رهم است ۰

غار : د رختیست که تاهزارسال باقی میماند ، ونزد یونانیین بغایت محترم بوده برگش خوشبووشبیه ببرگ زیتون وقسمی ازآن شبیه ببرگ بید وثمرش بقد رفندق ، و پوست اورقیق وسیاه ومغزتخمش سرخ مایل بزرد ی وخوشبو وتلخ ۰

د رآخرد ویّم گرم وخشك ود انه اوکمترازسایراجزاءوطبیخ برگ اوموافق رحم ومثانه وضماد ش جهت گزید ن زنبور و بانان وبد ستورباآرد جوبرشته جهت تسکین د ردهای حارّه ومضمضهٔ طبیخ اوباسرکه جهت د ر د د ند ان وپاشید ن آب اود رخانها ، جهت گریزانید ن هوام وآشامید ن اومقّی وافتراشی اوباعث گریختن هوام ومگس است و حبّ الغارمحلّل ومدرّ وتریاق جمیع سموم وکشنده ٔجنین ومقوّی فهم ورافع ربووضیق النّفس وسرفه کهنه ورياح غليظه و مغص وقولنج وامراض جگروگرده ومثانه وحصاه وسپرز ، و وسواس وصرع ود رد کمر و مفاصل واحتباس حیض وباعسل جهت ترحهٔ امعاء و ریه و قطوراوبا روغن گل وسرکه جهت گرانی سامعه ود وی وطنین وضماد اوجهت بهق ، و تحلیل اورام بارده مفید ۰

وقد رشربتش یکمثقال وبد لش ساوج است باحب محلب یاحنطبا یابابادام تلخ ومرخی معده ومصلحش انیسون ومضرّسینه ومصلح اوکتیراوفرزجهٔ حبّ الغارمسقط جنین وسعوط اوجهت لقوه وجلوس د رطبیخ اوجهت امراض مقعد ورحم نافع است و پوست بیخ د رخت اوبقد رنه قیراط جهت اخراج حصاه وامراض بارده ٔجگرنافع وباخود د اشتن چوب اوباعث قضای حاجتها وقبول علسه وازد یاد جاه وشستن بد ن باآب اود رحمّام

مبطل سحروگویند قبل ازطلوع آفتاب روز چهارشنبه بخورکنند کسی که مفقود الزّوج باشد ازدواج میسّرگردد ومجرّب دانسته اند و روغن غارکه دانهٔ اورا پخته آنچه بر روی آب ایستد بردارند ، ویا ازعصارهٔ برگ تازه ودانهٔ اوباروغن زیتون ترتیب دهند مفتح دهنهای رگها ومحلّل و رافع اعیاود ردعصب وقشعریرهٔ تبهای بارده ود ردگوش ونزلات وجرب وحکّه وتوبای بلغمی ودائ الثّعلب وقروح ابریه واختلاج اعضاء وسعوط اوجهت شقیقه و شرب اوکشندهٔ کرم معده ومغثی است ، ونوعی ازغار میباشد که بیونانی خاماذافتی گویند ساقهای اوبلند تروبرگش عریضتروخشونت بیشترود رمغرب بااود باغت میکنند ، و حمول عصارهٔ اومدرّ حیض وشرب برگ اوباشراب مسکّن مغص است .

غالیون : درقانون درحرف عین مذکوراست ، وبلغت یونانی بمعنی عاقد اللّبن است چه آن نبات حکم پنیرمایه دارد دربستن شیربرگش درازوگلش زرد وریزه وانبوه و خوشبونزدیك آبهای ایستاده میروید .

دراوّل گرم ودردوّیم خشك وحابس نزف الدّم وضمادگل اوجهت سوختگی آتش وقطع خون جراحات وباروغن گل جهت اعیانافع است . وبیخ اودرآخراوّل گرم و در دوّیم تروبغایت محرّك باه است .

غاز : اسم فارسی نوعی ازمرغابی است بزرگترازاردك درافعال مثل بط وازآن گرمترو غلیظترو روغن اومحلّل ومفتح وجهت ریاح وبیخش شکم واستسقاءود رد مفاصل شربا وضمادانافع است .

غالیسس : بلغت یونانی بمعنی منتن الرّایحه است ودر قانون درحرف عین ذکریافته وغالوسیس بواونیزآمده ودرطبرستان پلهیم نامند ودربستانها وخرابهابسیار میروید و بقدرنبات ابخره وبرگش باملاست وبدبوئی وگلش سفید وچتری مانند گل شبت وثمرش بقدرعنب الثّعلب وبعدازرسیدن سیاه وپرآب میشود ودرداالمرزسرکه رابه آن رنگین میسازند وبیخ اوسفید وباتجویف :

د رسیّم گرم وخشك ومحلّل اورام خنازیرصلبه وسرطان وقروح خبیثه وورم مزمن انثیان خصوصاچون برگ وشاخ اورا باسرکه روزی د وبار ضماد کنند وخورد ن ساق اوبه جای سبزی جهت سرفه کهنه وبهق بهر وضیق النّفس وربوود رد سینه بیعدیل ، و چیزی دیگرقایم مقام اوند انسته‌اند ومفتّح سد د ومفتت حصاه ومدرّ بول وحیض و محلّل ریاح وجهت جرب وحکّه وبالخاصّیه جهت علل صفراوی مفید وشربتش تا پنجد رهم وآب اوبا روغن زیتون جهت پاك کرد ن چرك معاد ن موءثّراست ونقیع بیخ اوبقد رد ه د رهم مسهل قوی بلغم وسوداوی وسریع العمل است ۰

غاریقون : چیزیست شبیه به بیخ وازجزایرد ریای روم آورند ود رجوف د رختهای انجیرو خمیروامثال آن بسبب تعفّن متکوّن میگرد د ومانند قاد که‌ازد رخت بلوط به هم میرسد وبهترین اوسفید سبك وزنست که بااند ك مالید ن ازهم ریزد وباطبقات و بزرگ مقداربا شد این قسم راانثی نامند وقسم نراوبی طبقات ود رصفات بخلاف انثی‌است و استعمال اوجایزنیست ۰وقسم سیاه اوازسموم وزرد وسرخ اوقریب بسمومند وشرط است که بد ون کوفتن برروی پرویزن بمالند تالطیف اوبگذ رد واجزای سمیّه اوشبیه به ناخن چید ه است بماند چه هرگاه کوفته‌شود اجزای ردّیه هم‌ازپرویزن میگذ رد وقوّتش تاچهار سال باقیست ومرکّب القوی ۰

د رد وّیم گرم وخشك وباحلاوت وتند ی وتلخی ومسهل بلغم وسوداو صفرا ی مخلوط بهریك ومحلّل نفخ ومقطع موادغلیظ ومفتح سدّه جگروگرد ه وپاد زهرگزید ن افعی و عقرب وبغایت مقوّی‌عصب وجاذب مواد قاصی بد ن ومقوّی د ل ومفرّح بالعرض ومدرّ بول ورافع د هن عضل وباهلیلهٔ‌کابلی ومصطکی منقّی د ماغ ورافع شقیقه ود رد سرمزمن وبارّب سوس وانیسون جهت د رد سینه وسرفه وضیق النّفس وامثال آن وباآب جهت قطع نزف الدّم وبافاو انیاجهت صرع وباریوند چینی جهت امراض جگرومعد ه وبتنهائی جهت ترش شد ن طعام د رمعد ه ونزلات وبارازیانه جهت سنگ گرد ه ومثانه‌رد کمر

واحشاوکُرده وباشراب جهت سموم وباسکنجبین جهت سپرزویرقان سددی وبامثل او اسارون جهت استسقاءوباعسل جهت قولنج وانواع ریاح وباصبرجهت عرق النّساءومفاصل وتبهای نوبه ولرزوامراض اعصاب واختناق رحم وقرحهٔآن وباچند جهت اقسام قولنج و حقنهٔاوجهت تبهای وبائی وقولنجهاو غرغرهٔاوبامنفحج جهت ورم باردهٔحلق نافع و داشتن اوباخود مانع گزیدن عقرب واقسام زبون اومهلك وموزث کرب ومصلح اودر همهٔ احوال چنداست ۰

وقدرشربتش تایکمثقال است وبدلش نصف اوشحم حنظل ونزد بعضی مثل او تربد وربع اوزنجبیل ونزد جمعی دوچندان بسفایج است ۰

غالیه : ازمرکّبات قدیمه ومخترع اوجالینوس است واصل اومشك و عنبرورغن بان وحسن لبه و عرقهای خوشبوست که بحسب احوال عود ومشك ورامك وموم ولادن وامثال اواضافه نمایند ودرد ستورات چند قسم اومذکوراست جهت اصلاح حال رحم وتقویت دل ولذّت جماع ورفع امراض فرج وفالج ولقوه وحذر وتقویت قوتّهاوارواح واعضاءموثّراست ۰

غازایاقی : اسم ترکی گیاه آطریلاست ودرلرستان وکوهستان پای غازان نامند

غاسول رومی : ابوقانس است ۰

غاسول : اشنانست ۰

غالی : اسم یونانی لبن است ۰

غابس : بفتح غین وتشدید باءاسم عنب الدّب است ۰

غالوطی : اسم یونانی ترمس است ۰

غاغاطی : اسم یونانی حجرلحاغیطوس است ۰

غاغه : فودنج است ۰

غابانك : شابانج است ۰

الغین مع الباء :

غبیرا : بفارسی سنجد وبترکی ایکده نامند وبهترین اوبزرگ مقدارشیرینست . دراوّل سرد ودردویم خشك وقابض وقلیل الغذاءوموافق امزجهٔ اطفال ومقوّی معده و مقوّی ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده وصعود بخارات بدماغ وجهت قی واسهال صفرا وسحج وسیلان رطوبات وسرفهٔ حارّه وصداع نافع ومضرّ قوّهٔ هاضمه ومصلحش شکر .

وقدرشربتش تا پنجاه عدد است ، وشکوفهٔ اوسفید مایل بزردی وبسیارخوشبوو محرّك باه خصوصا درزنان ودردویم گرم وخشك ومفتح سدّه ومحلّل ریاح ومقوّی دل و رافع لرز تبهای بارده وجهت امراض جگرمثل استسقاءویرقان وامراض سینه مانند ربو وقرحهٔ ریه وامراض دماغی ومثل فالج وگزازنافع ومهرآی اودر روغن زیتون جهت مفاصل واسترخاء ودرازکردن موی مجرّب .

وقدرشربتش یکمثقال است وعرق گل سنجد محلّل ریاح معده ودرجمیع افعال مانند جرم آن وازاوضعیفتراست .

غبارالرّحی : بفارسی گردآسیانامند وسعوط اوجهت قطع رعاف وضمادش جهة منع ریختن مواد بچشم وتقویت اعصاب نافع است .

غباریه : عنب الدّبست .

غبری : درخت سدرخاردار است .

الغین مع الدّال :

غداف : نوعی ازکلاغست بقدرزاغچه و اغبرسیاهی غالب ومنقاروپای او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه ومنقاروپاهای اوسرخست .گرم وخشك وگوشت اوصلب و مولّد خلط فاسد ومطبوخ اوباشبت جهت ریاح تهیگاه ودردزانونافع وزبل وزهرهٔ اوجالی وتندورافع آثارومقوّی باصره است .

الغین مع الراء :

غراب : اسم جنس کلاغ است وابلق اوراغراب ایقع وسیاه وبزرگ اوکموسوم به

غراب اسود ست بترکی قوزقون گویند وسیاه کوچك اوکه در کشت زارها بسیار میبا شد مسمّی بغراب الزّرع وبفارسی کلاغ سیاه نامند ، وآنچه ازکلاغ الزّرع کوچکترومنقارو پاهای او سرخست بفارسی زغن وزاغچه گویند و غیرغدافست ودرخواصّ مانندغراب الّزرع وازصنف اوست وکلاغ سفید که ابقع باشد ۰

در دویّم گرم وخشك وخوردن اودرقطع باه مجرّب دانسته‌اند وتعلیق چشم او مورث بیخوابی واجتناب خوردن گوشت اوبغایت اولی است وزاغ بغایت ردّی الغذا در سیّم گرم وخشك ودرخواصّ مثل غداف وجلوس درطبیخ اوجهت ریاح مفید است ۰

وچون زندهٔ اوراد رظرفی گذاشته بابرادهٔ حدید وترشیهامثل سرکه وآب ترنج چهل روز درسرگین اسب دفن کنند تاحلّ شود جهت خضاب مجرّب دانسته‌اند وگویند تامدّتی مدید رنگ اوتغییرنمیکند ودرتغییررنگ وضح ورویانیدن موی مجرّبست وکلاغ ــ سیاه وزاغچه دراوّل گرم وخشك ومولّد خون صالح ومحرّك باه ومضرّ محرورین ومصلحش سرکه است ، وزهرهٔ اقسام کلاغ جهت بیاض چشم وناخن وزبل آن جهت برص وجمیع آثارنافع است ۰

غری : بفارسی سریشم وبترکی باپوشقان وآن عبارتست ازچیزهای چسبنده که وصل اجسام باوکنند وانواع میباشد ومراد ازمطلق اوسریشمی است که ازپوست گاوسازند وبعد ازآن سریشم ماهی ومجموع آن گرم وخشکند بتفاوت مراتب ۰

غری الجلود : سریشمی است که ازپوست حیوانات بتکرارجوشانیدن بعمل آرند تامهرّاگردد وبگذارند تاصاف گردد وعمل اعاده نمایند تابحدّ یکه جرم اوازآب متمیّزنشود وآنگاه درآفتاب چندان بگذارند وبرهم زنند تابحدّ انعقاد رسد وبهترین اومعمول از پوست گاواست ۰

در دویّم گرم وخشك وشرب اوجهت قرحهٔ ریه ونفث الدّم وسینه وضماد او جهت منع ورم زخمهاوسوختگی آتش والتیام جراحات ومستحکم کردن استخوان شکسته ورفع

برص وبهق وفتق وقیله وجرب منقرح وقوبا وتقشّر جلد نافع وسوختهٔ مغسول اوقایم مقام توتیاست ۰

غری السّمك : رطوبت منجمد یست که در شکم ماهی بینی درازکه خنزیرالبحر نامند وامثال آن بهم میرسد وبعضی سیاه وبرخی سفید میباشد گرمی وخشکی او کمتر از غری الجلود ودر جمیع افعال مانند آن ومداومت آن ازروزی یکمثقال تا دومثقال جهة سلّ مجرّبست و ضماد ش جهت شقاق رخسار وبرص مفید وآنچه ازنشاستهٔ برنج وامثال اوترتیب میدهند درمنافع قریب باصل آنست ، وسریشم پنیرد رصنایع غریبه عجیب ــ الفعل ودر دستورات مذکوراست ۰

غرب : درختیست عظیم ودراصفهان وسك ودر تنکابن ودیلم اوجانامند وگویا این اسم مشتقّ ازآطاءیونانی باشد ۰

درد وّیم سرد وخشك وقابض ومجفّف بیلذع وشرب برگ اوبافلفل رافع قولنج ایلاوس ومغص وباآب مانع حمل وگویند بتجربه رسیده است وضماد برگ تازهٔ اوجهت جراحات تازه وآب فشردهٔ اوجهت رفع سیلان چرك اعضای باطنی وسدّهٔ جگروغرغرهٔ اوجهت اخراج زلوئیکه درحلق مانده باشد ودرورخشك اوجهت آکله وجراحات مزمنه مفید وبیخ اوکه باعصارهٔ برگ اودر روغن گل وپوست انارطبخ دهند جهت درد گوش به غایت مؤثّرونطول طبیخ اوجهت نقرس ورفع نخالهٔ موی سروشکوفه وپوست درخت ، و جهت نفث الدّم وضماد پوست سوختهٔ اوباسرکه جهت ثالیل ودرورشکوفهٔ اوجهت ــ خشك کردن جراحات وصمغ ورطوبت سایلهٔ اوجهت جلای بصروبیاض ورفع وشم و آثار بیعدیل وچوب محرق مغسول اوقایم مقام توتیاومضرگرده ومصلحش صمغ عربی وبدلش نصف وزن اواقاقیاست ۰

غرفد : سفید بزرگ عوسج است ۰

غرز : بلغت شام نوع کوچك عصی الرّاعیست ۰

غرسا: راسن است ·

غربیب: نوعی ازانگورسیاه است ·

غریف: اسم یاسمین است ·

غرم: اسم فارسی پیش کوهیست ·

الغین مع الزّاء:

غرمج: اسم فارسی شونیزاست ·

غزال: بفارسی آهووبترکی جیران نامند و بچّهٔ او راتا شش ماه طلی وازشش ماه تاسه سال اخشف وتا شش سالراظبی گویند ·

در آخرد وّیم گرم وخشك وازسایرلحوم صید اقرب بمزاج انسانست وموافق مرطوبین ومبرودین وسریع الهضم ومجفّف وقلیل الغذاءوجهت خفقان ویرقان وفالج وامراض بارده عصبانی نافع وطلای خون اوموجب درازی موی ونشستن برروی پوست اوباعث گریختن هوام وتعلیق اوجهت سپرزنافع وگوشت اومصدّع وکباب اومورث قولنج ومصلحش ترشیها وسکنجبین است وچون خصیهٔ اوراصعترونمك پاشیده، خشك کنند فرزجهٔ اوقاطع حیض است وسرگین اوبسیارجالی وطلای مطبوخ اود رسرکه جهت اورام بلغمی وتهیّج مفید است وآهوی چین که مشك ازوبهم میرسد سیاه ود رپشت اوخطّ سفیدی وشاخ منحنی و بحدّی درازاست که بدنبالهٔ اومیرسد واوگرمتروخشکترازسایراصناف آهووست ·

غزل: ماء الطّحلب است ·

الغین مع السّین:

غسل: خطمی است ·

غسول: اشنانست واذخررانیزنامند ·

غسلج: اوزبواست ·

غسا: بلح است ·

غضارچینی : کاسهٔ چینی است سنون اوجالی دندان وقاطع خون لثه وزخمهای تازه وبغایت مجفّف است و غضار مطلق کاسهٔ سفالیْن مزججّ است ۰

الغین مع اللّام :

غلقی : علقه است ونزد جمعی بیخیست بقدر ترب وثمرش مثل ثمر کبرومثلّث و برگش بناخن ودر رجوف ثمر چیزی مانند پنبه وتخمش مثل دانه امرود وصلب وشیری که ازاوحاصل میشود مسهل قوّی ومهلك وطلای اورافع ثالیل است ۰

غلیجن : اسم یونانی فودنج است ۰

غلیجن اغریا : اسم یونانی مشکطرامشیع است که فودنج جبلی نامند و غلیجن بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوه است ۰

غلوفس : اسم یونانی طیوراست ۰

غلوفن : اسم یونانی مامیثاست ۰

غلوفریا : اسم یونانی اصل السّوس است ۰

غلیواج : اسم فارسی حداه است ۰

غملول : فناءبریّست ۰

غمامه : اسفنج است ۰

غندب : اسم عربی عنکبوتست ۰

غنم : ضانست ۰

غوشنه : بلغت ماوراءالنهرنوعی ازفطراست ، که بترکی کبلك نامند بهتر از اقسام فطر وموافق محرور لمرج ودیرهضم ومضرّمعده ومصلحش مربّای زنجبیل وگلقند است ۰

غوره : اسم فارسی حصرم است ۰

غورهٔ خرما : ملج وبسراست ۰

غوخاز : اسم اصفهانی شحروراست ۰

غیان : زیبق است .

غیم : اسفنج است .

غیفیطس : سنبل الطّیب است .

حرف الفاء مع الالف :

فاوانیا : بیخ نباتیست کمتراز زرعی وپرشعبه وقسم نراوشبیه بنبات زرد ك، و بیخش یکعدد وبقدر شبری وبسطبری انگشتی وچون بشکنند دوخط صلیبی ازجوف او مشاهده گردد ولهذا آنراعود الصّلیب نامند وقسم مادّهٔ بیخ اوراهفت هشت عدد ، و شبیه ببلوط وجوف اوبیخط صلیبی وساقش مثل کرفس برّی وگلش بنفش مایل بسیاهی وغلاف ثمرش شبیه بغلاف بادام ودانهای اومانند دانهٔ انار بسیار سرخ ووسط دانها سیاه مایل به بنفشی وباقبض وتلخی وازمطلق فاوانیا قسم نراوست وقوّتش تا هفت سال باقیست .

درآخرد ویّم گرم وخشك است وتصریح نموده اند که چون آفتاب درمیزان بوده اورا بغیرآلت آهنی قطع کنند آثاراوبالخاصّیه موءثّراست والّا منحصراست درافعال ــ مزاجی وآنچه باخطوط صلیبی باشد درخواصّ اوبهترازنرمدّ دانسته اند ومحلّل ریاح غلیظه ومدرّحیض وملطّف ومفتح ومجفّف وباقوّت قابضه ومقوّی جگروگرده وجهت صرع بسه غایت نافع حتّی تعلیق اوومطبوخ اودرشراب حابس اسهال وشراب اوباشراب مسکّن دردمعده وبخوراوجهت اکثرامراض دماغی مفید وضمادا وجهت صرع وضربه وسقطه و رفع آثاربشره ونقرس نافع ومضرّ معده ومصلحش کتیرا .وشربتش یکمثقال وبدلش در صرع زمردّ است ودرسایرامراض زراوند حرج وتخم اومخرج اخلاط لزجه وحابس حیض و نفث الدّم وجهت فالج ورعشه وصرع وجنون ووسواس وتاپانزده عدد اوباشراب قابض جهت نزف الدّم ودرد وسوزش معده وسنگ مثانه اطفال وباماءالعسل جهت کابوس وصرع وبخورثمراوجهت صرع وجنون وتعلیق اوجهت رفع فزع اطفال وسعوط روغن ثمر

اوجهت صرع مفید و داشتن صلیبی اوباخود که در پارچهٔ بسته باشند وحایض مس اونکرده باشد وبشروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسرولادت ورفع سحروهیبت اودرنظرها مجرّب دانسته‌اند ۰

وگویند : درخانه که اوباشد جنّ وجانوران گزنده داخل نمیشوند وچون قمر نظرتثلیث بزهره داشته باشد درزیرسرخصم گذارند موجب الفت دایمی شود ۰

فاوا : مجهول الهویّه است ، و رازی گوید دوائیست که ازترکستان آرند جهت رفع سمومات خصوصا شوکران نافع است ۰

فادخ : بخای معجمه بلغت هندی اسم بندق هندیست ۰

ومؤلّف اختیارات اشتباه بنوعی ازحجرالسّم کرده گوید : سنگی است زرد ،و مایل بسفیدی وبعضی مایل بسبزی وبرنگهای دیگراست ، که چون برروی سنگ با زردچوبه بسایند برنگ پسته شود ودرآتش نمیسوزد ۰

فادزهر : معرّب ازپادزهراست ۰وآن عبارتست ازچیزیکه حفظ روح حیوانی از ضررزهرها کند ومراد ازمطلق اوپادزهرمعدنیست ۰

ومؤلّف اختیارات منحصردرحجرالتبس وحجرالحیّه دانسته وخلاف جمهور است ۰

فاغره : بفارسی فاخره وکبابهٔ دهن شکافته نامند وآن بزرگترازکبابه وبقدرنخودی وتابنصف شکافته ودرجوف اودانه کوچکی مدوّروسیاه وبرّاق وباعطریّت وازهند و بلاد سودان آرند ۰

دراوّل دویّم گرم ودرآخرا وخشک وباقوّت محلّله وبسیارقابض ومقوّی معده ، و هاضمه وجگرومفتح سدد ومنقّی اخلاط بلغمی وسوداوی وجهت اسهال مزمن وجنون ورياح غليظه وامراض باردهٔ دماغی واحشاءنافع ولخلخه اووبوئیدن اوجهت تقویت دماغ ودل مفیداست ، ومصدّع محرور ومصلحش کافورونیلوفرورغن بادام وگلاب ،و

شربتش تا دو درهمست ۰

فار: بفارسی موش وبترکی سیچقان نامند درسیّم گرم وخشك وخوردن او مورث نسیان واخلاق ذمیمه ودزدی وضماد شق کردهٔ اوجاذب پیکان وخارازبدن ورافع سمّ عقرب ومحلّل خنازیر وجلوس درطبیخ اورافع عسربول وخوان اوجهت قلع ثالیل و سایر مجرّب وسرگین اودرسراوکه سوخته باشند باسرکه جهت رویانیدن موی داءالثّعلب و شرب سرگین اومسهل اخلاط غلیظه وباکند رمخرج سنگ گرده ومثانه وشیاف آن بغایت ملیّن طبع ورافع عسربول ۰

وقدرشربتش نیمدرهم است ، وبخوراوباعث گریختن موشان وبول اورافع سیاهی کتابت وچون برزخم پلنگ بول کند باعث هلاك زخم ارگردد ومکرّربتجربه رسیده است ۰ ولهذا درولایت دارالمرزبجهت زخم پلنگ درمیان آبهامکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش عبوربتواند نمود واودراین امربسیارحریص است ۰

فاره البیش: بیش موشان است ومذکورشد ۰

فاشرا: لغت یونانیست وبفارسی هزارجشان ودرتنکابن وطبرستان الأملك نامند نباتیست شبیه بتاك انگوروخاردار برگش باملاست ومایل بتدویروبرمجاور خود می‌پیچد وثمرش بقدرنخودی سرخ وبرّاق وخوشه دارود رزمستان ثمرش بی‌برگ میماند۰

درآخرد وّیم گرم وخشك وبیخش گرمترازثمروبرگ وباحدّت وجالی وملطّف و محلّل وتریاق سموم هوام وقاتل جنین ومخرج آن ومدرّ فضلات خصوصا شیرومفتّت حصاه وجهت ورم سپرزخصوصا باسرکه مجرّب دانسته اند وجهت صرع ونسیان وسعد وفالج و باعسل جهت سرفهٔ کهنه وشدخ عضل ودردمعده وبهلووریاح معده وامعاء وباماءالعسل مسهل بلغم ومقّی قوی ۰

وقدرشربتش یکمثقال وازبرگ وثمرش دردوّیم وضماد بیخ اوجهت سپرزوباسرکه جهت جرب وتقشّرجلد وکلف وثالیل وثبورلبنیه وآثارسیاهی وگشودن دمل و مستحکم

نمودن عضوشکسته نافع وروغنی که در اوبیخ اوجوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارد وبواسیروحصف ورفع چرك زخمها وتحلیل صلابات وباگرسنه جهت ازالهٔ آثار جلد مفید وجلوس در طبیخ اوجهت پاك کردن رحم واخراج جنین مؤثّروگویند اکثار بیخ فاشر اوثمرش مضرّسراست وموروث اختلاط ذهن ومصلح اوبعد ازقی کردن خوردن ربوب ، و ثمراود رافعال قریب به بیخ اووضمادش سترند هٔموی وخوردن شاخه‌های تازه که پخته باشند رافع وجع فوٴاد ودرد معده ومسهل ومدرّشیراست وبدل بیخ وثمراوبوزن اودرد نج ونصف اوبسباسه است ۰

فاشرستین : نباتش درپیچیدن تایکمثقال است وآب اوکه دربهاردرخت او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم ومقیٔ قویّ ۰

وقدرشربتش شبیه است بلبلاب ودررنگ مخالف فاشراوبفارسی شش بندان نامند ، وساق اوسیاه وثمرش مثل فاشراوسیاه است وظاهربیخ اوسیاه وباطن سرخ و درافعال ضعیفترازفاشراوضماد برگش جهت زخمهای حیوان والتوای عصب نافعست

فالبخیقن : لغت یونانی وبمعنی دواءالرّتیلاست ، ازیك بیخ نبات اود و سه شاخ میروید ودربعضی مکان متفرّق ودربعضی مجتمع میباشند ، وبرگش باریك و گلش سفید وشبیه بسوسن وازآن کوچکترو تخمش سیاه وشبیه بنصف عدسی وازآن باریکتر و بیخش کوچك وباریك وزرد وبعد ازخشکی سفید میشود ۰

درسیّم گرم وخشك وبرگ وتخم وگل اوجهت گزیدن رتیلا وعقرب ورفع مغص ــ سریع الاثراست ۰

فایند : درسکرمذکورشد ودرفایند وخزاینی اختلاف کرده‌اند وگویند معمول از شکر وآرد جو خزائینست وبی آرد جوسنجری وآن منسوب بسجستان وازترنجبین صاف ترتیب میدهند وگویند منسوب بشجربضمّ شین وجزم حای مهمله است که‌بلدی ازعمّان است وحرارت معتدل وبارطوبت ومليّن طبع وجهت سینه وسرفه مفید است ۰

فافیر : بلغت مصری قسمی ازبردیست که ازاوکاغذ میسازند ۰

فاخته : مرغیست خاکستری رنگ وطوق دار غریب بکبوتر ، درآخرد ویّم گرم و خشك ومهرآی اوجهت فالج و رعشه وامراض عصبانی ورياح غليظه وتفتيح سده نافع و مورث بیخوابی وکباب اودیرهضم ومصلحش شکرو روغنها وسرکه است ،وقطورخون گرم او جهت بیاض چشم موثّروزبل اوجهت کلف وباسرکه جهت تحلیل ونضج اورام مفید است

فاسی : تخمیست سرخ وخمیده وتلخ وغلاف اومثل غلاف خرنوب وبرگش مثل برگ نخود ودرمیان گندم وجومیروید وبیونانی اندروصارون نامند ۰

دراوّل گرم وترولطیف وقابض ومفتّح سدّهٔ احشاء وجهت درد مفاصل وعسرالنّفس وسپرزنافع وفرزجهٔ اوباعسل مانع حمل وشرب جوشانیدهٔ اود رروغن زیتون کشندهٔ کرم معدهاست ۰

وقدرشربتش دودرهم است ۰

فارغه :فاغرهاست ۰

فافور : اسم عربی برنجاسف است ۰

فارلوخیا : بلغت یونانی بمعنی حشیشه الدّاخس است ۰

فاغیه : بغین معجمه شکوفهٔ حناست ، ودرآنجامذکورشد واین اسم شامل جمیع شکوفهاست وبعین مهمله بیخ اوسبید است ۰

فالخبیطس وفالا یخقون : فالبخیقن است ۰

فارسیا : اسم یونانی جوزاست ۰

فانافس اسفیوس : اسم یونانی دوی قوی کبیراست ۰

فانافس حمر : دینون ذوفرای کوچك است ۰

فالاهس : فاسی است ۰

فاراسامی : اندروطومست ۰

فاغیس : مرزنجوش است ۰

فارس الماء : صطراطیقوس است ۰

فابش الیونانی : باقلی است ۰

فابش نبطی : جامسه است ۰

فاریقا : بلغت یونانی حلبه است ۰

فافش : اسم یونانی بطیخ است ۰

فافروس : اسم یونانی بردیست ۰

فاسطره : اسم یونانی جند است وبتاء منقوطه نیزآمده است ۰

فاحشه :جند بید ستر است ۰

فانافس ابراقلیون : نبات جاوشیر است ۰

فاغوش : شیطرج هندیست ۰

فالرغوس : لقلق است ۰

فاها : اسم هندی خبطیاناست ۰

الفاء مع التاء :

فتابل الرّهبان :نباتیست بقدر زرعی وتیره رنگ مایل بسفیدی وبرگش مانند برگ حنا وکوچکتر ازآن وگلش زرد ومجتمع وتخمش مانند تخم تره تیزك وبیخش خوشبومنبتش کنار دریاو رودخانهاو ریك زارهاست ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وبغایت مقوّی باه ورافع زکام وعسرالنّفس وسرفه وربو ورياح غليظه وضماد اومحلّل صلابات ورافع مفاصل ونقرس وعرق النّساء ورم انثیان وفسخ عصب ومربّای بیخ اوانفع اززنجبیل وهاضم ومسخّن معده وگرده ومثانه ومدرّبول ومحرّك باه ومحلّل صلابات ورافع مفاصل ونقرس وعرق النّساء وورم انثیان وفسخ عصب ومربّای بیخ اوانفع اززنجبیل وهاضم ومسخّن معده وگرده ومثانه ومدرّبول ومحرّك باه ومحلّل

مواد بارده است ۰

فتیله : بفارسی شافه نامند ، جهت تلیین طبع وجذب مواد ازاعالی بدن ـ مستعمل است ، ودرجمعی که قوّت مسهله نداشته باشند بدل حقنه و اقسام اودر دستورات مذکوراست ۰

فتیت : نان خشك است ، که بسیارنسائیده باشند ومستعمل اوازنان گندمست قلیل الغذاء ومجفّف رطوبت معده ومولّد ریاح وسودا ود یرهضم ومضرّاحشاء وکهنه اوبسیار زبونتروموزث قولنج ومسدد ومصلحش شکراست ۰

فتاطه : سپستانست ۰

الفاء مع الجیم :

فجل : بفارسی ترب نامند ، برّی وبستانی وشامی میباشد وشامی آنست که تخم شلغم رادربوته ترب کرده غرس نمایند یابعکس وبرّی اوتند ترازبستانی وبه درازی و بزرگی اونیست وقوّتش بخرد ل قریب ترونزد بعضی خردل بری عبارت ازاوست وبستانی راقسم مستد یروبیرون سیاه قویترازسفید مستطیل وتخم اقسام اوقویترازسایروبعد از آن پوست وبرگ ریزهٔ آن وبعد ازآن برگ بزرگ وگوشت اوبمراتب مذکوره تاسیّم گرم ورد دویّم خشك ومدّروبعد ازطعام هاضم ومخرج ریاح ومحرّك آروغ وباند ك تلیین ونیکوکنند هرنگ رخساروملاومت خودن اوباعث روئیدن موی که ریخته باشد وآب او مفتّح سدد ومعین قی خصوصاباعسل تناول نمایند ومطبوخ اوجهت سرفهٔ مزمن وتلطیف غلیظ واحتباس حیض ورفع ضررمفید واکثاراومولّد قمل وگویند بعد ازخوردن اوچون عقرب بگزد درد اومحسوس نمیشود وآب اوکشندهٔ عقربست وطلای اوبربدن مانع مقاربت هوام وآب شاخه‌های اوراکه بدون برگ گرفته باشند بقدریکوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرّب دانسته‌اند خصوصاباسکنجبین وآب برگ وشاخ اوبقدرربع رطل باشکرجهت اخراج زرداب ومستسقی نافعست وچون درجوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطواو جهت

د رد گوش سریع الا ثروچون ترب را سوراخها کرده چهارد رهم تخم شلغم را د رآن جا ی د ا د ه ثقبها را با پاره های ترب مسد ود نمود ه د رخمیریکرز ود رزیرآتش بپزند وباعسل تناول نمایند ، د راخراج سنگ مثانه مجرّبست وباید سه روز بد ستورسلوك نمایند واکثارخوردن ترب مورث مغص وتعفّن اخلاط ومضرسروحلق ود ند ان ومصلحش عسل وزیره که د رسرکه خیسانید ه باشند وضماد اوجهت قروح خبیثه وکمنهٔ تحت چشم وباشیلم جهت رویانید ن موی د اءالثّعلب وجوششهای آبد ارمفید وپرورد هٔ اود رسرکه قاطع اخلاط غلیظه واصلا ضرری د راونیست وتخم اومدرّبول وشیروحیض ومحرّك باه ومقّی وجهت د رد جگرباد و ورم سپرز وباشراب جهت گزید ن مارشاخد ارود رسایرافعال قویترازاصل اوونیم مثقا ل اوبعد ازطعام هاضم اووباسکنجبین بغایت منقّی جگروضماد اوجهت قوباوباسرکه جهة زخم غانقرا باوباعسل جهت د رد مفاصل وباکند ش وسرکه جهت بهق سیاه مجرّب ۰

وقد رشربتش ازتخم اویکد رهم وازآب اوی د رهم وازجرم اوبیست د رهمست ، و برّی اوبسیارگرم ومورث التهاب وخورد ن اومستعمل نیست ، وشامی اوراقوّتش مرکّب ازشلغم وترب بستانی است ، وگرمترازشلغم وترب بستانیست وگرمترازشلغم وضعیفتر ازترب ومد ر بول ومحلّل رطوبات واکثاراومغثی ومصلحش نمکست وروغن ترب که از تخم وآب وبرگ اوکه د رابتد ای تخم بستن ترتیب د هند بسیارمسخّن وقایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسانست ، ولطیف وگرمترازروغن بید انجیرومحلّل قوی وآشامید ن وطلا کرد ن بافاد زهرجهت گزید ن عقرب وتد هین اوجهت رفع شپش که بعد ازامراض بهمرسد نافعست ۰

ومؤلّف تذکره گوید که چون ترب راخوائیده بگذ ارند تامتعفّن شود وکرمها ازاو متکوّن گرد د وچون د رظرفی ضبط نمایند تایکد یگرراخورد ه چندعد د بماند وآن راحلّ کنند ، د رحلّ معاد ن بیعد یل وافعال غریبه ازاومی آید ۰

فجل باعشقی : فجل شامیست ۰

فرفیون : اسم صمغیست خاکستری رنگ ومایل بزردی وکهنهٔ اومایل بسرخی و متخلخل وطعم وبوی اوتند ونبات اوشبیه بکاهووشیرد اروسفید وباشعبهاوخارناك، و قسمی ازآنرا برگش سیاه و خارش تند تروشیرا وبیشتروازبلاد سعودان خیزد و به سبب تندی شیراوکه بوی اوبشامّه نرسد ازدورحربهٔ بآن میرسانند تاشکافته شود وقبل ازشکاف درزیرآن نبات شکنبهٔ گوسفند رادرظرفی تعبیه کرده میگذارند وبعد ازآن حربهٔ به آن میرسانند ویکدفعه شیربسیارفروریخته درشکنبه جمع میشود پس خشك کرده استعمال مینمایند ومغشوش اوشبیه بانزروت وبصمغ درآب زود حلّ نمیشود وبخلاف غیرمغشوش و بدستورمغشوش اومتخلخل وتند طعم نمیباشد وزبانرانمی‌گزد وقوّهٔ فرفیون تاچهارسال باقیست وچون باباقلی مقشّر ضبط نمایند هیچوقت ازقوّت نمی‌افتد ۰

وموٴلّف اختیارات بدیعی گوید : که اوصمغ درخت مازریونست واصلی ندارد ۰ ودرچهارم گرم وخشك وملطّف وبغایت محرق ومسهل زرداب وبلغم وجهت استسقاء و سپرز و عرق النّساءورفع مفاصل ورفع ضررسموم ودرورك وکمرکه ازبلغم باشد بغایت نافع وشرب اومسقط جنین وفرزجهٔ اوباعث بهم برآمدن فم رحم ومانع سقوط طفل واکتحال او باعسل جهت نزول آب مفید وحدّت وسوزش اودرچشم مدّت مدید باقی میماند وسعوط اوباآب چغندرجهت سبل ودمعه وحمرهٔ چشم وتنقیهٔ دماغ وضمادا وبراستخوان باعث تقشّرآن میباشد وطلای اورافع گوشت زیادزخمهاوبرزخم سگ دیوانه گزیده ولذع هوام رافع سمّیت اووباروغنهاجهت فالج ولقوه وخدروامراض اعصاب ودرد مفاصل وباز عفران وافیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید وحمول اوبقدرحبّهٔ تادوسه حبّه درادرار — حیض محتبس مجرّب واگراحداث سوزش نماید روغن گلسرخ رافع آنست ویکحبّهٔ او که با سنگ سائیده باشند فرزجهٔ اوجهت اعانت حمل وتضییق فرج وتقویت رحم ورفع بدبوئی اوبیعدیل ومصلح اومقل ورّب سوس وسایرصموغ وروغن بادام وقسم سیاه اوقتّال ۰

وقدرشربتش دوقیراط وبدلش دراستسقاءماذریون ودرقولنج جند و زیاد او

موجب اختلاط عقل والتهاب معده وفواق ودربعضی قابض بافراط ورافع اوتبرید قوی وآب میوه‌هاست .

فراسیون : نباتیست مابین شجروگیاه‌وشاخه‌های بسیارازیك اصل میروید ومربّع وبااندك زغب ومایل بسفیدی وبرگش بقدر انگشت مهین ومایل باستداره وچین دار وباخشونت وتلخ‌وتخمش محیط ساق اووبعضی گلش مایل بزردی وبعضی رابازرقی و منبتش خرابها وکوهها ودرآخرثور واوایل جوزاگل میکند وقوّتش تاسال باقیست .

ومؤلّف اختیارات کراث جبلی دانسته وازاین جهت فراسیون نزدعطّاران این بلاد معدوم است .

دردوّیم گرم ودرسیّم خشك ومفتح سدّه جگروسپرز وبغایت منقّی سینه وشش از لزوجات ومدرّحیض وبول وشیرو عرق ومحلّل ریاح‌غلیظه وبلغم غلیظ وباقوّت‌تریاقیّه و جالی اعضای باطنی وظاهری ومقوّی آن ومخرج‌جنین ومشیمه ورافع ضررفطر وامثال او وطبیخ اوباشکرو انجیرو عسل وایرساجهت ربووسرفه کهنه وضیق النّفس وباشربت‌بنفشه جهت قرحهٔ‌ریه والتیام جراحت اوبیعدیل وباروغن گل وروغن زیتون جهت دردامعاء وبااد ویه‌مناسبه جهت دردسپرز وپهلووتهیگاه وسنگ مثانه وخوائیدن وبلع کردن آب اوجهت قلاع ودردمعده وضماد اوجهت جراحات کهنه وداخس وبردن گوشت زیاد زخمها وتحلیل خنازیرونضج دمل وگشودن آن نافع‌خصوصاچون تازهٔ‌اورابا پیه گردهٔ بزکوبیده باشند وباروغن بنفشه جهت انتفاخ پلك چشم وورم کهازضربه بهمرسد وشکستگی اعضاءوطلای مطبوخ اوباآب جهت ریاح مثانه وعسربول وردعانه واصلاح رحم و مقعد وزخم سگ دیوانه گزیده مفید وعصارهٔ‌اوبهترین ادویه چشم وجهت تقویت باصره ، و برون زردی ویرقان وردچشم باقی باشد وجرب وسلاق ودمعه ونزول آب وجاوه‌وقطور اوجهت گرانی سامعه وردگوش مزمن نافع ومضرّمثانه وگرده بحدّیکه اکثاراو موجب ادرارخون شود ومصلحش کتیراوعسل وسنبل ونزد بعضی رازیانه وپادزهرضرراوومقوی

فعل آنست ۰

وقدرشربتش تا سه درهم ، وبدلش درامراض سینه پرسیاوشان دووزن اودر تحلیل ریاح اسارون ودراسهال لزوجات افتیمون وانیسون است وچون زمین رامغاك کرده بآتش گرم کنند ، وآتش رابرداشته فراسیون رادراوفرش نموده علیلی‌کهازبرودت ورياح زمين گيرشده باشد برروی آن بخوابانند وازفراسیون برآن لحاف کرده پس بپوشانند تاگرمی خاك مغاك برطرفشود ودررفع امراض آنشخص مجرّب دانسته‌اند وچون در آب انگورفراسیون ریخته سه ماه بگذارند وبعد ازآن صاف کنند شراب مذکوردر رفع اورام باطنی وامراض سینه ورفع فضولات وموادّ بارد مبغایت نافع است۰

فرنجمشك : معرّب ازبرنجمشك فارسیست وقرنفل بستانی نیز نامند وآن برّی و بستانی میباشد زیرامنبت سنگلاخها ونباتش وساقش مدوّر وپرشاخ وبرگش مثل برگ سوسنبروتند بوی وباعطریّت وبستانی راساقش مربّع وبرگش مانند ریحان کوهی‌وباخشونة ودر بوی شبیه بقرنفل وتخمش مانند تخم ریحان وازآن درازترومنبتش بستانیها ، و خرابه‌ها ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك وبرّی گرمتروقویترا ست مفتّح سدّهٔ دماغی ومصفاه ومقوّی جگرودل ومعدهٔ سرد وهاضم غذای غلیظ وآروغ اوخوشبوی ودرافعال بهترازمرزنجوش وسوسنبروجهت وسواس بلغمی وسوداوی وتحلیل ریاح وتسکین مغص ودرد سرباردو برانگیختن اشتها ورفع سیرزنافع ومولّد مرّة السّوداومصدّع محروربن ومصلحش بنفشه و سکنجبین ۰

وقدرشربتش سه درهمست وبدلش سوسنبراست وتخم اوبسیارخشك ومجفّف منی ومولّد رشك که ضنان گویند وهاضم ونعوظ آرنده وشربتش تادودرهم وچون در سرکه وشراب وآب انگوروا شربه داخل کنند مانع فساد آنست ۰

فراخ : بفارسی جوجه وبترکی فریك نامند وبهترین اوجوجهٔ مرغ وکبوتراست ، و

خواصّ هریك در دجاج وحمام مذکورشد ومد اومت کباب کبوتربچه با ادویهٔ حارّهٔ وسیرمولّد مواد جذام دانسته‌اند ، وپختهٔ اوبا پیه مقوّی قوّهٔ باه وگویند خروس بچهٔ بالخاصیه مضعف باه است ۰

فرس : بفارسی اسب وبترکی آت نامند گوشت اودرآخرد وّیم گرم وخشك و مورث شجاعت وقساوت قلب ومبهّی مبرود ین وسوختهٔ اوقاطع اسهال رطوبی وکباب او مولّد خلط فاسد ومصلحش مهرّا پختن وآشامیدن دوغ وآب انار است ودرتقویت باه با شپیر تناول نمودن وپنیرمایهٔ اوبقدرنیم مثقال ورافع اسهال مزمن وقرحهٔ امعاست وخون تازه گرم اوازسموم وطلای اوتغییرد هندهٔ رنگ وضح وذرورجلد سوختهٔ اوباموی رافع جوششها است وگویند : چون دندان آسیای آنرابرساق کسی به بندند ازحرکت ماندگی نیابد واگرپای حیوان چهارپارا بدم اسب به بندند لنگ شود واگربرد رخانه موی دم اورا بکشند کیك داخل آنخانه نشود ۰

فرود وماهان : رازی گوید : قطلب است ۰

فرصاد : اسم عربی توت سفید است ۰

فرفین : اسم مغربی بقلةالحمقا است واندیقون نزد بعضی مسمّی باین اسم است ۰

فرفخ : بقله الحمقا است ۰

فرفیر : بکسرفاءاسم عربی بنفسج است ۰

فرفار : درختیست بقدرچنار وبرگش مثل برگ بادام وگلش مانند گلسرخ وبغایت خوش منظرود رافعال ضعیفتر ازگلنار است ۰

فرشه : اسم عربی شیراست که بازردهٔ تخم مرغ که بآتش نرم بجوشانند وغلیظ شود وشبیه بآغوزشود ودرافعال مثل لباست ۰

فرکیه : آش حلیم است ۰

فرو : بفتح اوّل وجزم رااسم عربی موئینه بسیارنرم است مانند سموروقاقم وغیرهما

فرسطاویون : رعی الحمام است ۰

فریقه : حلبه است ۰

فریدس : اسم مصری اریبانست ۰

فرار : بلغت اکسیریان زیبق است ۰

فرا : بتخفیف راحمّاله وحش است ۰

فرسلون : طلق است ۰

فرفت : شاهترج است ۰

فروسیمون : اسم یونانی ارنب است ۰

فرسیون : اسم عربی نوعی ازباد آورد است ۰

فرومیان : بصل است ۰

فرانیان : اسم یونانی زبد البحر است ۰

فرسیا : اسم رومی بسباسه است ۰

فرطس : اسم یونانی ماشاخدار است ۰

فرصید : تمیمی گویدعجم الزّبیب وعجم العنب است ۰

فراشتك : اسم هندی خطافست ۰

فربهی : اسم فارسی سمین است ۰

فریك وفره : اسم ترکی فراخ است ۰ فرنی : اسم فارسی مهلبه است ۰

الفاءمع السّین ، الفاءمع الشّین ، الفاءمع الصّاد

فستق : معرّب ازپستهٔ فارسیست درخت اوشبیه بدرخت سقّزو غیرمقشّر پسته مدّت مدید قوتّش باقیست ومغزاوراتاسه ماه وآب لیموحافظ فساد اواست ۰

مغزاودردوّیم گرم وخشك ، ونزد بعضی دراوّل تراست ومبهّی وبارطوبت فضلیّه وترياق گزیدن هوام وسموم باردہ ومفتّح سدّهٔ جگرومولّدخون صالح وموجب فربهی بدن

ومقوّی معده وفم معده بحدّ یکه سایرلبوب مأکوله باونمیرسد خصوصاچون با پوست رقیق ملاصق مغزخورده شود وجهت درد جگروقی و غثیان ومغص وسرفهٔ مزمن وتقویت دل و حافظه وذهن ورفع خفقان وبرودت جگرولاغری گرده ویرقان وسپرزنافع ومصدّع محرورین وموزث شری ومصلحش سرکه وترشیهاومیوه‌های بارده وپوست سرخ رقیق ملاصق مغزاو معتدل درحرارت وخشك وپوست سبزبیرون اوسرد وخشك وبغایت مقوّی معده ودل و قابض ورافع اسهال وتشنگی وقی وجهت تقویت دندان وخوشبوکردن دهن ورفع قلاع وپوست سفید صلب اوکه طبخ مفرط داده باشند جلوس درآب اوجهت خروج مقعد مجرّب است ونطول طبیخ پوست درخت اوجهت درد مقعد ورحم وجرب وحکّه وحبس نزلات و رفع قمّل ومداومت شستن موی بآن جهت ریختن موی نافع و روغن پسته مقوّی غالیها و خوشبوکنندهٔ اطعمه وبالخاصّیه مضرّمعده وسعوط اوبامشك جهت لقوه وتقویت حافظه وتنقیه دماغ مجرّب وباعنبرجهت ازالهٔ وسواس ومواد سوداوی ورفع سموم مؤثّراست ، و خواصّ ثمرد رخت پسته که مغزنبند دود ربزغنج مذکورشده .

فسافس : بفارسی ساس نامندحیوانیست بشکل عدس وبسیاربد بوی ودر مزاج قریب بذراریح ورایحهٔ اوجهت اختناق رحم ودردآن وشرب اوباسرکه وشراب وغرغرهٔ او جهت اخراج زلوئیکه درگلوماندهباشد وگذاشتن سائیدهٔ اودرقضیب جهت احتباس بول بسیارموثّراست وبلع کردن یکعددآن جهت گزیدن مارشاخداروچون درتنقیهٔ باقلائی گذاشته بلع نمایندجهت تب ربع بیعدیل یافته‌اند .

فسلیون : اسم یونانی بزرقطوناست .

فسوه الکلاب : اسم مصری غالیس است ونزد بعضی شابانجست .

فستق الهاویه : حبّ البانست .

فسوه الصبغ : قعبل است .

فسیا : اسم عبرانی قاقلهاست .

فسوابراشین : اسم عبرانی اصابع صفراست ۰

فشغ : بفتح فاءوشین وبغین معجمه آنچیزیست که بمجاورخود می پیچد بحدّی که اورا بپوشاند وفاشراوامثال اورا ازاین جهت فشاغ نامند وفشغ ازجنس فاشراست ، و نباتش شبیه بعنب الثّعلب وشاخه‌های اوباریکتروخاراوکمتروثمرش خوشه دار وبرگش باخشونه ودانه اش بعدازرسیدن سرخ میگردد وطعم اوگزندهٔ زبان وبیخش صلب و سطبرومنبتش آجام وبدستورد رمواضع درشت بهم میروید وقسمی ازاوبیخارود انهٔ بشکل باقلای مصری وازآن کوچکتروبسیارسیاه وبرد وراوخط سفیدی میباشد وظاهرا لوبیای هندی عبارت ازاوباشد ۰

وقسم اوّل درسیّم گرم وخشك وشرب برگ وثمرش رافع ضررادویهٔ سمیّه ومفرّح ، و محلّل ریاح و حافظ قوّهٔ غریزیست وچون برگ اوراباعسل لعوق کرده طفل شیرخواره را بتدریج ازآن بدهند درمدّت حیات سموم حیوانی ونباتی دراواثرنمیکند وقدرشربتش یکمثقال است وضماد قسم ثانی رادع اورام ومسکّن دردمفاصل وخوردن اومورث دیدن خوابهای پریشان ومولّد خلط فاسد است ۰

فصفصه : معرّب ازاسفست فارسیست ودررطبه مذکورشد ۰

فصیل : بچهٔ شتراست ۰

فصا : بکسرفاعجم الزّبیب است ۰

الفاءمع الضّاد :

فضّه : بفارسی نقره وسیم وبترکی کومش نامند وتکوّن اوازگوگرد وزیبق پاك دانسته‌اند که گوگرد بقدرعشرزیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره ازگوگرد مکلس گردد ویکجزواوکبریت که نکلیس لونموده ومثل خود زیبق رامنعقد میسازد ۰

دراوّل سرد وخشك وگویند معتدلست ودرتفریح وتقویت قریب بیاقوت وجهة خفقان وبدبوئی دهان ورفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم ومالیخولیاوجنون ووسواس و ربو

سرفه واستسقاء وسپرز وسنگ گرده ومثانه نافع وضماد اومحلّل اورام وبازیبق مقتول رافع بواسیرود راکحال جهت بیاض وتقویت باصره مفید ومضرّامعاء ومصلحش کتیراوقد رشربت اوتانیمد رهم است وگوگرد خام باعث سیاهی اوونمك تلخ رافع آنست وگویند گوگرد غیرخام معدّل اووبعد ازتعدیل موجب ثبات ارواح هاربه ومنقّی متطرّفات مشاکل خود است و خورد ن اشربه وخمرد رظرف نقره باعث تفرّجست ۰

الفاءمع الطّاء :

فطر : نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد وبی برك وگل وساقش بسیارکوتاه وجوف اومملوّ ازصفایح ومأکول اوبترکی کیلك وبفارسی فارج نامند وفطر وکماه اسم جنس مأکول وغیرمأکول آنند ونزد بعضی فطرمخصوص نوع قتّال اووگیاه مخصوص مأکول است ، وهرچه پی لزوجه وبی رایحه بدوسفید یامایل بتیرگی باشد وکوچك واز زمین خوب روید مأکولست وسیاه اود رغایت سمیّت وهرچه نوع سفید وسرخ اود ر تحت د رخت زیتون وانجیروگرد کان وامثال اوروید وبد ستوراز سرگین وجیفهاومانند او برآید کشنده میباشد ، وگویند سفید مأکول اوتریاق نوع سرخ اوست ۰ومأکول اود ردّیم سرد و تروا کتحال آب تازهٔ اوجهت بیاض وتقویت باصره وپلك چشم نافع ومانع نزول آب خصوصا چون سرمه رابا وپرورده کنند وسائیده وخشك اورافع اسهال وذرب وزلق الامعاء وضماد اوباسریشم ماهی وسرکه جهت فتق وقیله وبهرآمدگی ناف مجرّب ومداومت بخورد ن او قاطع نسل ود یرهضم ، ومولّد خلط غلیظ وچون قبول عفونت کند بحدّ افراط ، متعفّن میشود ومسدّد وموروث قولنج ودرد معده وفالج وسکته وبهترین مصلح اوآبکامه وخردل ، و بختن اوست رانمك وپودنه وشبت وپودنه و روغن کنجد وزیتون وصعتروفلفل وخورد ن زنجبیل پرورده وجوارشات وخورد ن آب سرد بعد ازآن بغایت مضرّوبد ستورباتخم مرغ وباگوشت خورد ن وازخواصّ اوست که هرحیوانی کسی رابگزد که فطرمأکول خورده باشد وهنوزازمعده نگذشته باشد هیچ دوائی علاج نمیکند وهرچه درزیرخم شراب روید پوست

اوکشنده است ، وجوف خشك کردهٔ اومورث بیهوشی وتریاق غیرمأکول اوسکنجبین با سرگین مرغ خانگی است ۰

فطراسالیون : یونانی وبمعنی کرفس کوهی است ، واوراکرفس صخری وکرفس ماقدونی نیزنامند وتخم اوشبیه بنانخواه وخوشبوترازآن وتنداست ، وبهترین اجزای آن تخم اودرسیّم گرم وخشك وقاطع لزوجات ومدرّبول وبغایت دراد رارحیض قویّ‌الأثر ومخرج جنین ومحلّل نفخ ومقاوم سموم باردهٔ ومبهّی وبغایت مفتح وجهت مغص و درد پهلومفید ودرجمیع افعال قویترازسایراقسام کرفس است ، وبالفعل تخم کرفس نبطی رابجای اواستعمال مینمایند ، واومدوّر ومایل بدرازی وبقدرفلفلی وبیرون سیاه ، و اندرون سفیدمایل بزردی وتندطعم وبرگ نبات اوعریض وبااندك حدّت وچترگل او مثل چترشبت ودرتنکابن واپلیم نامند ، واین قسم رابعضی ضعیفترازفطراسالیون ــ دانسته‌اند وجمعی مثل آن میدانند واومدرعرق ورافع‌عرق النّساءوتهیّج وفرزجهٔ او مسقط جنین ودرسایرافعال مانند سایراقسام کرفس است ودرحرف کاف انشاءاللّه مذکورخواهد شد ۰

فطس وفطوس : حبّ الاسّ است ۰

فطیر : نان خمیربیمایه است ، وزبونترین اقسام نانهاست ۰

فطوریدس : اسم یونانی ذجاجست ۰

الفاءمع القاف : والفاءمع اللّام :

فقع : بترکی دنبلان وبفارسی کشنج نامند واوغیراقسام فطراست ، ومدوّر وقریب بقدرنارنج وکوچکترازآن میباشد ، ودرزیرزمین نزدیك آبهامتکوّن میشود وشیرین‌ولذیذ وسرد وتر وبهترازفطرمأکول وغلیظ است ، واصلاح اوبدستوریست که‌درفطرمذکورشد ۰

فقاع : نوعی ازنبیذ است ، ومسکرنیست وازادویهٔ‌مناسبه وآبهای حبوبات ، و میوه‌ها ترتیب میدهند ودرهربیست رطل آبهائی که خواهندیکمثقال ازهریك ازعود و

فلفل وسنبل وقرنفل وسداب وکرفس ونعناع ومصطکی وقاقله وبرگ ترنج باید کرد وسرد ـ ترین همه فقاع ، آنست که ازشیره ٔجوترتیب دهند وآن مدرّبول ومرطب بدن و جهت سرفه و امراض حارهٔریه نافع ومضرّ گرده وحجاب دماغ واعصاب ومصلحش ادویهٔ حارهّ است وآنچه ازنان ومصطکی وسنبل وقاقله وطرخون ترتیب دهند کثیرالغذاء و مقوّی معده واحشاءوبی نفخست وگرمترین همه عسلی وخرمائی ومویزیست ۰

فقاح : اسم جنس شکوفهاست ۰

فقاح سورنجان : اصابع هرمس است ۰

فقلابوس : اسم یونانی ضریمه الجدی است ۰

فقلانیوس : بخورمریم است ۰

فقلامینون : فاشرستین است ۰

فقمیص : شاهترجست ۰

فقاح الملح : زهره الملح است ونزد بعضی ابقراست ، وماسرجوبه گوید که‌برروی نمك معدنی شبیه بشورهٔمتکوّن میشود والطف اجزای نمك وقبض اوکمتراست ۰

فقلین : عفص است ۰

فقده : حبّ الفقد است ۰

فقعه : گل زرد است ۰

فقولبون :حناست ۰

فقارس : اسم یونانی سرواست ۰

فقاح الکرم : شکوفهٔانگوراست ، دراوّل سرد وخشك وباعطریّت ومقوّی دل ومعده ومسکّن فواق وقی وعرق اود رافعال قویترولطیفتراست ۰

فلز : بسکون لام وکسرفاءد رلغت بمعنی سفید روی است ومفرغ نیزنامند وبتشدید زاءوکسرفاءولام بمعنی ریم آهن وریم معادن گدازنده است وهرگوهری که ازکان خیزد

ود راصطلاح اجسام معدنیست که هریکرا کانی مخصوص باشد یادر وزن متفاوت باشد اعّم ازآنکه متطرّق بالفعل یابالقوّه باشد که باعمال مخصوصه قابل گدازوچکش گیرگردد واقسام چکّش گیربالفعل رامتطرّقات ومعادن سبعه نامند وفی الواقع هشت نوعند که ازهفت معدن حاصل میشوند طلاونقره وقلعی وسرب وآهن وروی وتوتیا هریكازمعدن مخصوصی‌اند ومس و روی ازیکمعدننند ود روزن مختلف اند چنانکه بلیناس درکتاب‌احجار بیان نموده است ، ومس ازگداختن جسم معدنی بهم میرسد وروی درمعادن بدون گداز متکوّن میگردد و بجهت خود روئی بفارسی روی ومس رست نامند و بیونانی‌طالیقون گویندوآن در نهایت زردی میباشد ، وازتاب آتش سیاه نمیشود ولهذا بعربی صفر نامند ومس سرخ ومایل بزردی میباشد وهرد وقسم دروزن سبکترازروی اند ومتطرّق ، و بالقوّه سیمابست که براعمال مخصوصه چکش گیر و گدازنده میگردد ، پس فلزّات نه نوعند ، ومعادن متطرّقات هفت وازیکمعدن دوفلزّ خیزد که مس وروی باشدچون‌روی نایاب وقلیل الوجوداست واشتباه عظیم درصنف مس‌سرخ وزرد وداسم نحاس و صفر واقع شده تاغایت تحقیق این مراتب احدی بجهت‌عدم استقصاننموده کمالا یخفی ،و خواصّ هریك مذکورشده ومیشود ·

فلنجه : افلنجه است ·

فلفل : بیونانی ارنیقس نامند درخت اوشبیه بدرخت سقّزوخوشهٔ اومانند خوشه اووبرگش رقیق وطرف ملاصق شاخ سرخ‌وطرف دیگرسبزاست ، وفلفل سفید وسیاه ، و هریك برّی وبستانی میباشد وگویند تارسیدن اوبانتهانرسد سفید میباشد وبعد ازرسیدن کامل سیاه میشود وظاهراًاصلی نداشته باشد وسفیداوالمس وقابضتراست وسیاه‌چین داروتندتراست ·

درآخرسیّم گرم وخشك وسفیداود راوّل اووبعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب ومحلّل وجالی وتریاق سموم بارده وقاطع بلغم ورافع سرفهٔ بارده وضیق النّفس

ورياح ومغص ومقوّی حافظه ومفتح سد د وبا شيروشكرمحرّك باه ورقيق كنند هٔ خون ـ مبرود ين وملطّف اغذ يه غليظه وخلط غليظه ورافع آروغ ترش ومقوّی جگرومعده ومسخّن آن وبا اد ويهٔ قابضه جهت تقطيربول نافع وپاد زهر علّتهای عصب واعضا ی عصبانی است وحمول اومخرج جنين وبعد ازجماع مانع حمل وضماد اوبازفت محلّل خنازيرورافع داخس وبرص ناخن وبانطرون بغايت جالی بهق وسرخ كنند هٔ رخسا روبا پيازونمك جهةرويدن موی داء الثّعلب وبا محلّلات جهت تهيّج ريحی وجوشانيد هٔ اود رروغنها جهت فالج ، و خدر وامراض بارده ورفع قشعريره تبهای بارده مفيد واكتحال اوجهت ظلمت بصر و بياض وناخنه وطلای جوشانيد هٔ اود رگلاب جهت رفع نزلات بارده ود رد دندان مجرّب وبد ستورمضمضهٔ آن كه با پوست خشخاش جوشانيده باشند مجرّبست وسنون او جهت دندان كرم خورده سريع الاثّروخائيدن اوباموميزج جهت رفع رطوبات معده ودماغ نافع ومجفّف منی ومصدّع ومخشّن سينه وحلق ومضرّ گرده وجگرحاروجمعی كه خون ايشان وفورند اشته باشد وجراحات باطنی والم د رمجاری بول د اشته باشد مصلحش روغنهای سرد است ود رمبرود ين عسل ٠

وقد رشربتش يكمثقال وبد لش زنجبيل ٠

فلفلمونه : اسم فارسی بيخ د رخت فلفل است وگويند اعمّ ازبيخ وچوب د رخت اوست وابن خنجل ريشهٔ د رختی غيرفلفل د انسته كه اصلی ند ارد وبهترين او سفيد تازه است ، ود رخواصّ وقد رشربت ومصلح مانند فلفل است ود رامراض سپرزوورك قويتر ازآن وسعوط آن جهت سكته وصرع نافع وبد لش د ارفلفل است ٠

فلفل الماء : نباتيست كه د رآبهای غيرجاری ميروید برگش شبيه ببرگ بيد وساقش پرگره وشاخه‌های اوبقد رزرعی ود انهٔ اوريزه ومجتمع وشبيه بخوشه وطعم اوتند شبيه به طعم فلفل وبيعطريّت وعوض فلفل د راطعمه استعمال ميكنند ٠

د رد وّيم گرم وخشك ومسخّن معده وجگروهاضم وضماد برگ وثمرا ومحلّل اورام بلغم

وصلبه ورافع آثاروبیخ اواضمده کلف ونمش مزمن قویّ الاثُراست وقدرشربتش تادهدرهم است ۰

فلفل السّودان : دانهایست شبیه بخلروغلاف آن مثل غلاف اووتند وبا اندك تلخی ، درآخردومّ گرم وخشك ومحلّل ریاح غلیظه وبلغم لزج ومفتّح سدد وباعسل محرّك باه وجهت قولنج ایلاوس نافع وجهت دردد ندان وحرکت اوبغایت موثّرومضرّگلوو حلق ومصلحش عنّاب وقدرشربتش تادودرهمست ۰

فل : ثمریست هندی بقدرپسته وپوست اوشبیه بپوست فندق ومغزش مایل بزردی وسفیدی وبادهنیّه وازفلاحه نقل کرده اندکه آن ازپیوند نیلوفربایاسمین بهم میرسد و دانهاش بدانه نیلوفرشبیه وغیربیخ نیلوفرهندی وغیربندق هندیست ۰

دردویم گرم ودراوّل خشك ونزد بعضی درسیّم گرم وخشك است ، ومحلّل ومفتّح سدد ومنقّی دماغ وجهت خفقان وغشی وردسروسپرز وردجگروحفظ سیاهی موی و سستی عصب وردمعده واستسقاءوبادبواسیرنافع وضمادبرگ اومانع تولدّ قمل وخوشبو کنندهٔ رایحهٔ بدن وقدرشربتش تادودرهمست ۰

فلایه : حبّ الرّاسن است ۰

فلفلمون : فودنج بریّست ۰

فلار : آذربواست ۰

فلحون : سرخس است ۰

فلحیقز : سورنجان است ونزد بعضی حومانه ۰

فلفل شامی : تخم مخلّصهاست ۰

فلفل الصّقالیه : شامل اثلق وحرف بابلی است ۰

فلفل الفرود : تخم بوسمهاست ۰

فلفل الخواصّ : ماهودانهاست ۰

فلیفله : هرنواست وگویند تخم پنجکشت وبلغت مغربی بزرالا بخرهاست ۰

فلنجمشك : فرنجمشك است ·

فلفل دراز : اسم فارسی دارفلفل است ·

فلون : بلغت رومی برگ نباتاتست ·

فلام : اسم عربی قاقلی است ·

فنك : اسم فارسی قرساقست وآن پوستی سفید وسرخ وابلق میباشد وحیوان او ازسنجاب بزرگتروازبلاد روس وترك آرند وخوشبوی وگرمترازسنجاب وقاقم وقویتراز سمور ولباس اوموافق جمیع امزجه است خصوصاجهت اطفال ونزد جمعی جلد مرغیست وبخور اوجهت گریزانیدن هوام مؤثّراست وقول اوّل اصحّ است واخیرپوست مرغیست سفید و بزرگتراز غازوقونامند ولباس اوموجب تبرید است بخلاف فنك ·

فنجیون : اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیروازشش هفت عدد بیشترنمیباشد ، وطرف ملاصق زمین سفید وطرف دیگرسبزوبازوایای بسیارود ر بهاراز میان برگها ساقی میروید بقدرشیری وگلش زرد وز یاده ازده روز نمیماند ولهذا تصریح نمودند که بیگل وبیساق است وبیخش باریك ودرموضع نمناك بهم میرسد تند طعم و تلخ وباقبض ·

ودرسیّم خشك وتازهٔ اومستعمل واندکی ازبیخ وبرگ اوکه دردهان نگاهدارند رافع سرفهٔ مزمنه وربووضیق النّفس وقرحهٔ سینه ومحلّل ریاح وبخوروا ستنشاق اوبدستور همین اثرداردوضماداومحلّل وکشانیدهٔ ملهاواورام بلغم والتیام دهندهٔ زخمهاست وحمول اوباعسل مخرج جنین زنده ومرده وخشك اوبسیارتند وغیرمستعمل است ·

فنجنکشت : اثلق است ·

فنا : عنب الثّعلب است ·

فنجریون : فنجیونست ·

فنجیوش : بیای بعدازجیم نوع سرخ ابوخلساست ومسمّی بعرق الفالودج ·

فنجوزیون : تمیمی گوید که آن خمخم است ·

فنجنوش : بنون بعد ازجیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است وعوام پادزهرگاویرا باین اسم مینامند ·

فندق هندی : رتهاست ·

فندق : اسم فارسی بندق است ·

الفاءمع الواو :

فوّ : بتشدید واو اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس بزرگ برگ وساقش زیاده به زرعی واملس ومجوّف ومایل به بنفشی وپرگره وگلش شبیه بنرگس وازآن بزرگتروسفیدی او به بنفشی آمیخته وبیخش سطبرواشقروانتهای آن باشعبهای کج ومانند بیخ اذخر وریشههای خربق سیاه ودربوی شبیه ببوی سنبل رومی ومراد ازمطلق اوبیخ اوست و به فارسی بیخ سنبله نامند ·

درآخرد ویّم گرم وخشك ومفتّح سدد ومحلّل رياح ومدرّبول وحيض وباقوهٔ تریاقیهّ و جهت درد پهلووسپرز وعرق النّساءوتنقیهٔ عروق ومغص وعلل باردهٔ سینه وضماد او جهت داءالثّعلب مفید ومضرّگرده ومصلحش رازیانه وعسل وبدلش کبابه وقدر شربت ازجرم اوتایکمثقال ودرمطبوخات دومثقال است ·

فوه : بفارسی روناس نامند ، بیخیست سرخ ومستعمل صبّاغان وفوه الصّبغ نامند بری وبستانی میباشد وثمراومدرّوروبعد ازرسیدن سیاه میشود ·

دردویّم گرم وخشك ومفتّح سددومدرّ بول و حیض و شیر وعرق ومقوّی معده و مسقط جنین وطبیخ اوباعسل جهت عرق النّساءودرد ورك وسستی اعضاءوپرقان وفالج وباسکنجبین جهت سدّهٔ جگروسپرزنافع ومضرّمثانه ومورث بول الدّم ومصلحش کتیرا ،و مضرّ سر ومصلحش انیسون وقدرشربتش یکمثقال ودرمطبوخات تاسه مثقال است وباید شارب اوهرروز بحمّام رود وبرگ وشاخ وثمراورا بمجموعه رافع سمّ هوام است وهرجزوی به

تنهائی این اثرند ارد وثمرش د رازالهٔ سپرزنافع ومضرّمثانه مانند سایراجزاوحمول اومدّر حیض ومخرج جنین ومشیمه وضماد ش جهت فالج وسایرامراض بارد هٔاعصابی و بهق و قوباوسعفه وخزازواثارجلد ازضربه وسقطه نافع وبدلش کبابه ونزد بعضی نصف اوسلیخه وثلث اومویزسیاه است ۰

فوفل : معرّب ازکوپل هندی وآن ثمرد رختیست بزرگترازجوزبواومدوّرویاعفوصه و اندك تلخی وسرخ وسیاه میباشد ودرخت اوشبیه بد رخت نارجیل است ۰

د ردوّیم سرد وخشك ومقوّی د ل واعضاءورادع ومانع صعود بخارات بد ماغ ، و بسیارقابض وسرخ اومسهل بعصرو غیرمفرط ورافع د ردهای حار و قاطع عرق و جهت استحکام عصب وسستی اعضاءد وئی وقلاع وامراض حارهٔ د هان ود ندان وقطع سیلان خون نافع ومخشّن سینه ومصلحش کتیرا واکتحال اوجهت سرفه واسترخای پلك چشم ود معه والتهاب ورمد وجرب مفید وقد رشربت اوتایکمثقال وبدلش مثل صندل سرخ ، و نصف آن آب گشنیزاست ۰

فودنج : معرّب ازپودنه فارسیست وبعربی حبق نامند برّی وبستانی وجبلی ، و نهری میباشد ومراد ازمطلق او بریّست ومشکطرامشیع قسم جبلی است وصنفی ازنهریکه برگش د راز وساقش بزرگست وچون د ربستانها غرس نمایند بعد ازد وسال نعناع میشود وپودنه بریّراساقها متفرّق وتند بوی وباعطریّت وبرگش ریزه ومایل باستداره وتخمش شبیه بتخم ریحان است ۰

د راوّل سیمّ گرم وخشك وبغایت ملطّف ومدرّعرق وحیض ومسهل سودا و قاتل جنین وتریاق گزیدن جانوران ومحلّل ریاح وجهت استسقاویرقان واخراج مشیمه وفواق وغثیان و تنقیه فضول معده وسینه وگزازوسوزش معده وضماد ش جهت سرخ کردن عضو ورفع سپرزوجذام وآثارسیاهی جلد وبوی غشی و فرزجهٔاوجهت اخراج جنین ونطول او جهت حکّه ورياح وصلابات اووخشك سوختهٔاوجهت تقویت لثه مفید ومضرّامعاءومصلحش

کتیرا و قدرشربتش تا دو درهم وبدلش مثل ونصف اوپودنه نهریست وقسمی از پودنهٔ بریّرا برگش درازونرم ومایل بسیاهی وگل اوخوشبووتند ومایل بزردیست درجمیع افعال ضعیفترازاقسام پودنه است ۰

فودنج نهری : قسمی رابرگ مثل ریحان کوهی شاخه‌های پراکنده وگلش بنفش‌ودر کنارآبها میروید وقسمی ازآن شبیه بنعناع ، وبرگش درازترازآن وساقش قویتراستدر آخرد ویّم گرم وخشك ومدرّبول وباعسل ومغص جهت داءالفیل ونفس الانُتصاب و تب بلغمی وسودا وی وجذام وباشراب جهت سموم وفتق عنصل وهیضه ومغص ونطول اوجهة رفع زردی ویرقان و باعسل ونمك جهت رفع کرم معده وحبّ القرع وحمول برگ او جهت احتباس حیض نافع وقاتل جنین وبخوروفرش کردن اوجهت گریزانیدن هوام و ضماد پختهٔ اودرشراب جهت ازالهٔ آثارسیاهی جلد و عرق النّساء وقطورآب اوجهت کشتن کرمی که درگوش بهمرسد مفید وچون خشك اورابرموضع گزیدهٔ هوام به بندند موجب قرحهٔ آن عضوجذب سمیّت است ودرهرعضوی که کرم متکوّن گردد زرورآن رافع آنست ومضرّ باه وگرده ومصلحش کتیرا ۰

وقدرشربتش یکدرهم وبدلش نعناع ونزد بعضی قردمانا ست ۰

فودنج جبلی : مشکطرامشیع است ۰

فودح : مایهٔ آبکامه وبعضی ترشیها رانیزمایه میشود وآنرا ازآرد جووآردگندم که با آب خمیرکرده باشند بی نمك ترتیب میدهند ودربرگ انجیرپیچیده درظرفی کرده در سایه میگذارند تامتعفّن شود وخشك گردد وضماد اوبا سرکه وروغن گل جهت جرب ، و خارش بدن ونضج دمل مفید ومحلّل قوی است و بعضی اورا ادویهٔ خوشبواضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند ومدتّی درآفتاب میگذارند ودردستورات مذکوراست ۰

فول: باقلی است ۰

فوم : شامل سیروگندم ونخوداست ۰

فوه برّی : بلسکی است ۰

فوه الصّبغ : فوه است ·

فوشنه : غوشنه است ·

فولیون : اسم یونانی جعده است ·

فوریون : عاقرقرحا است ·

فوفه : عشبه است ·

فوهل : فنا بریّست ·

فورس : اسم یونانی بق است ·

فوحولیا : اسم یونانی حلزونست ·

فولن : اسم یونانی برگ نباتاتست ·

فولو : بیونانی حنظل است ·

فوغلص : بیونانی لسان الثّور است ·

الفاءمع الهاء : والفاءمع الیاء :

فهد : اسم عربی یوزاست ·

فیروزج : معرّب ازپیروزهٔ فارسیست وبهترین اونیشابوری کبود صافست که رنگش در هوای صاف صاف نماید ودر غیرآن مکدّر وآنچه ازمعدن شیرازوکرمان بهمرسد ومایل به سفیدی باشد شبابکی است ، ومجموع آن ازعرق وچربی وازبوی مشك فاسد میگردد ·

در اوّل سرد ودر سیّم خشك ومقوّی دل ومعده وپادزهرجمیع سموم ورافع اسهال ، وقرحهٔ امعاء وسایرجراحات باطنی وجهت خفقان وباعسل جهت صرع وسپرزوسنگ گرده ومثانه واکتحال اوجهت دمعه وناخنه وبیاض وتقویت روح باصره وفتق طبقه قرنیّه وسایر طبقات نافع ومضرّگرده ومصلحش کتیرا ·

وقدرشربتش نیم درهم وجهت سموم قویّه تایکدرهم است وسدس درهم اورا بـا الخاصیّه جهت گزیدن عقرب مجرّب یافته اند وازخواصّ اوست که دارنده اود رآب غـرق

نشود وصاعقه باونرسد ودا شتن اومقوّی دل ومانع خوفست وچون براجساد نرم بگذارند صلب کند ومکلّس اوتکلیس معادن وتثبیت نفوس هاربه مینماید ۰

فیل : حیوان معروفست ودر غیربلاد هند نمیباشد وهفت سال یکبارمیزاید ومدّت حمل اویکسال میباشد وبهترین اجزای اودندان آنست که عاج نامند سرد وبسیارخشك وحابس اسهال ونزف الدّم وبستن او برعضویکه استخوان شکسته درآن باشدجاذب آن ومعین براخراج وخوردن اوراتایکهفته باشراب وفرزجهٔ اورابعد ازظهرجهت حمل عاقره مجرّب دانسته‌اند وشراب اوباآب پودنه مانع ازدیادجذام وسوهان گردهٔ او که نشارهٔ عاج نامند بقدرودرهم که هرروز باآب عسل بنوشند مقوّی قوّهٔ حافظه وفهم ورافع درد پهلووامفاصل است وضمادسائیدهٔ اوبامثل آن برادهٔ حدید جهت بواسیر مفید و تعلیق آن برگردن انسان ومواشی که درپارچهٔ سیاهی بسته باشند نافع ضرر وبا و طاعون وخوردن بول اوکه زنان عاقره ندانند که بول فیل است ویسقورید وس به جهت حامله شدن مجرّب دانسته‌اند وفرموده که زهرهٔ اوباخون سنگ پشت وتخم اوتریاق جمیع سموم است ۰

وماسرجویه گوید که : تعلیق پوست اومانع تب ربع وتب نایبه است وفرزجهٔ سرگین او مانع حمل وبخوراورافع تبهای مزمنه وگریزانندهٔ هوام وطلای اورافع کلف وآثار قمل و سوختهٔ اوجهت سعفهٔ رطبه والتیام زخمها مفید وفرزجهٔ خصیهٔ اودراعانت حمل قوی‌الاثر وخوردن یکقیراط اوباآب کاسنی رافع ذرب واسهال مزمن است ۰

فیحن :اسم یونانی سدابست ۰

فیلزهرج : بمعنی سمّ الفیل است وآن قسمی ازلوف الکبیراست که حضض‌هندی، که عصارهٔ اوقاتل فیلست ۰

فیلجوش : قسمی ازلوف الکبیراست که اورالوف الجعد نامند ۰

فیند وفینك وفینج : حجرالقیشوراست ۰

فیطس : بنك اس است ۰

فیقن : اسم یونانی قرطم است ۰

فیقرا: لغت یونانی وبمعنی تلخست ومراد ازوصبرسقوتست ۰

فیقن اغریون : قرطم بریّست ۰

فیقس : اسم یونانی عفص است ۰

فینقس : حومانه است ۰

فیطل : شاه ترجست ۰

فیهق : اسم اندلسی اثله السّودست ۰

فیقا : اسم عبرانی انفحه است وبسریانی فیثانامند ۰

فیقراطیون : اسم یونانی عنصل است ۰

فیتارس : اسم یونانی سعدهاست ۰

فیناسیوس : اسم یونانی اصابع هرمس است ۰

حرف القاف مع الالف :

قاقله : بفارسی هیل نامند ، کباروصغا رمیباشد کباراودراغلاف بقدرجوزبوا ، و مثلّث وسیاه است .ودانهٔ اومایل بتد ویروصغا راوراغلاف سفید ودانهاریزه تروباعطریّت وتندی وتلخی اندونباتش بقدرد وزرع وبرگش عریض وباخشونت وتندبوی وثمرش در سرشاخه‌هامتفرّق میباشد وازهند خیزد وکبار ذکر وصغا رراانشی گویند قوّهٔ آن تاده سال باقیست وکباراوخوشبوود رتفریح وسایرافعال قویتراست ۰

دردوّیم گرم وخشك ومسخّن ومحلّل وهاضم ومفرّح ومقوّی دل ومعده ومفتّح سدد وباقوّهٔ قابضه وملطف وجالی وخوشبوکننده عرق ورایحهٔ دهان وجهت ریاح معده ، و احشاء و غثیان ودردجگروسدّهٔ آن خصوصاباغلاف او جهت صرع وسنگ گرده واغمانافع ونفوخ اوعطسه آرنده وجهت صداع وصرع وجنون مفید وگویند مضرّریه است ، ومصلحش

شکروقد رشربتش تا دو درهم وبدلش بکوزن ونیم اوقاقله صغاراست یابوزنش کبابه وقسم صغاراود رآخراوّل گرم ود ردّیم خشك ود رتقویت هاضمه قویترازکبابه ومسکّنی ومجفّف رطوبت سینه ود رسایرافعال مانند کباروقوّقابضهٔآن کمترازآن ومضرّامعاءومصلحش کتیرا وقد رشربتش تادو درهم وبدلش نصف آن کباراست ونصف حبّ بلسان ۰

قاطانیقی : بلغت یونانی بمعنی کفّ العقابست برگ نبات اومانند مورد و زیتو ن وثمرش سوراخ داروشبیه بسیب کوچکی وتخمش مثل نخودی وبعضی مثل کرسنه وگویند درتعشّق موءثّراست هرگاه باسم شخصی ومادرآن شخص داده شود وتعلیق اورامانع عشق دانسته‌اند ۰

قاقلی : اسم قبطیست وبعربی قلام وبترکی وفارسی شورنامند نباتیست شبیه به اشنان واسفند ورطوبت اوبیشترازاشنان وازآن سبزتروطعم اوشوروباتلخی وشتربخوردن اوراغب وموافق مزاج اوست ۰

دردّیم گرم وخشك وقلیل الغذاءوآب اوبقد ریکوقیه یانیم رطل باآب مویزوشکر سرخ مسهل زرداب ومدرّبول وحیض ومفتّح سد دوجهت ضعف معده وترهل ود رد کمر نافع وتازهٔ اومدرّشیرومحرّك ومقوّی باه است ۰

قانصه : بفارسی چینه دان وسنگدان نامند وطیوررا بجای معده است وبهترین اوازاردك ومرغ پرداریست وبعد ازاخراج عصبهای اوکثیرالغذاءومولد خون صالح ورافع خفقان ود یرهضم ومصلحش آبکامه ونمك است وپوست اندرون اوراچون خشك کنند ، و سائیده باآب سرد بنوشند جهت درد معده وزلق الامعاواسهال بغایت نافع است ۰

قار : بفارسی مشهوربقیراست وآن اززمین باآب گرم ازچشمها میجوشد سیامایل بسرخی واصل آن بعضی صلب وبرخی سیّال میباشد وباقدری خاك نیزطبخ میدهند تا توان برکشتی وامثال اواند ود وقوّتش تاسی سال باقیست ۰

درسیّم گرم وخشك ود رافعال قریب بقفرومنضج دمل ومحلّل اخلاط غلیظه ولزجهٔ

سینه ودماغ تغیّرآب وطعام وفساد وبائی هوای ومعیّن هضم وجهت معده وجگروسپرز نافع وخوائیدن اوجهت رفع رطوبات وثقل زبان وفساد لثه وضرس که بیحسّی دندان میباشد ، مفید وظرف بقیراند وده مدتّی مدید آبرامانع تغیّراست وآشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظه آب ورافع طاعون وازاوانتفاءوشرابیکه درخم قیراندوده ترتیب دهند گرمتروسریع الخروج ترازبدنست وخمارا وگرمترمیباشد ، واکثار خوردن قیرمورث قرحهٔ مثانه ومصلحش صمغ عربی ولعابهاوقدرشربتش تایکدرهم وبدلش فقراست ·

قاوند : اسم روغن منجمد سفیدیست شبیه به پیه وبی بوی وازحبشه ونواحی یمن آرند ، وشحم قاوندی نامند ، واصل اومعلوم نیست ، بعضی نباتی وجمعی حیوانی دانسته‌اند ، گرم ومایل بخشکی محلّل ریاح ومحرّك باه وبالعابهاوحریرهارافع سرفه قدیم ودرد زانووتهیگاه وضعف اعصاب وقدرشربتش تاسه درهم است ·

قاقم : پوست حیوانی است ازموش بزرگتروسفیدودنباله‌اش کوتاه وسردنباله‌او سیاه لباس اوگرمترازسنجاب وسردترازسمورود رخوال مانند فنك است ·

قاتل الحیتان وقاتل السّمك : ماهیزهرجست ·

قاتل الذّئب : خانق الذّئب است ·

قاتل ابیه : نزد بعضی بیداسقان ونزد جمعی قطلبست ·

قاتل نفسه : شامل کافورو فرفیون ومانندآن است که بنفسه تحلیل ونقصان پذیر باشند ·

قاتل النّحل : نیلوفراست ·

قاتل النمر : خانق النّمراست ، درنزد بعضی مازریون سیاه است ·

قاتل الکلب : خانق الکلاب وگویندعبارت ازدارقیست ·

قاتل اخیه : خصی الکلب است ·

قاتل العلق : نوعی ازاناغلس است که شکوفه اوکبود باشد ونزد بعضی نوعی از

مرزنجوش است ۰

قاطر: دم الأخوین است ۰

قاقالیا: اسم یونانی بقله الأوجاع است ۰

قاروا: اسم یونانی کرویاست ۰

قاقیا: اقاقیااست ۰

قاره: اسطاخنیس است ۰

قاطون: اسم رومی نوشادراست ۰

قاسنی: اسم ترکی بازرداست ۰

قابیش: اسم ترکی قصب است ۰

قارنی باروق: اسم ترکی برز قطوناست ۰

قار: اسم ترکی ثلجست ۰

قادون: اسم ترکی بطیخ است ۰

قارپوز: اسم ترکی بطیخ هندیست ۰

قان: اسم ترکی دم است ۰

قاپوق: اسم ترکی قشراست ۰

قارج: اسم فارسی فطرماًکول است ۰

قار: اسم ترکی مصل است ۰

القاف مع الباء:

قبح: بفارسی کبك وبترکی ککلیك نامند ۰ دردوّیم گرم وخشك وکثیرالغذاء، و سریع الغذاءوسریع الهضم ومبهّی ولطیف ومولّدخون صالح وحابس اسهال و جهت فالج ولقوه وامراض باردهٔ دماغی وجگرومعده وسپرزواحشاءنافع ودرمزاج محرور و در هوای گرم وباشراب مصدّع ومورث خارش بدن ومصلحش سکنجبین وترشیهاست وشرب

یکمثقال مغزسراوبانیم مثقال صندل جهت یرقان ویکمثقال جگرخام اوجهت صرع وزهرهٔ اوجهت تقویت وجلای بصروبیاض وشب کوری وجرب چشم وبامروارید وشکربالسّویه جهت بیاض وجرب مجرّب وضماد اوبرچشم باروغن زیتون بالسّویه جهت نزول آب وسعوط او دراوّل هرماه یکبارجهت قوّهٔ حافظه ورفع نسیان مفید وبیضهٔ اوکه درسرکه عنصل پخته باشند جهت درد شکم ومغص وپختهٔ اودرغیرسرکه مورث فصاحت وصافی آوازورافع سرفه وخام اوباکندرمسمّن بدن واکتحال خون خشك کردهٔ اوباز زجاج سفید جهت جرب وناخنه نافع وخاکسترپراومحلّل اورام صلبه وطلای سرگین اورافع کلف ونمش است ۰

قبیطه : ناطف است ۰

قباق : اسم ترکی قرع است ۰

قبلان : اسم ترکی تمراست ۰

القاف مع التّاء :

قتاد : بتاءمثنّاه اسم خاریست که بفارسی کون نامند ونوارس قسمی ازاواست که بفارسی قبیح گویند وکتیراصمغ کون است ومذکورخواهد شد ۰

دردویم گرم وخشك وآب اوجهت سرفه وضیق النّفس وطلای اوباعسل جهت رفع آثارجلد مفید است ۰

قت : رطبهٔ خشك است ۰

قتیل الرّعد : سلوبست ۰

القاف مع الثّاء :

قثاء : بثاءمثلثه اسم عربی خیارزه است که خیاردرازوخیارچنبرگویند ودر بعضی مکان طول اوبقدرزرعی میشود ۰

درآخرد ویم سرد وجوف اومسکّن حرارت وتشنگی ومدرّسنگ گرده ومثانه و جهت التهاب معده وجگرمفید ولطیفترازقند وسریع الهضم ترازووتخم اومدرّبول وجالی وقویتر

ازتخم قند وپوست وگوشت اومولّد ریاح وقولنج ود یرهضم وخلطی که ازوبهم رسد مستعدّ عفونت ود راکثرافعال مانند قند است ، ومصلحش عسل ومویزورازیانه وشرب برگ اوجهة سگ دیوانه گزیده وخشك کرده‌ءاوجهت اسهال صفراوی مفید است ۰

قثد : اسم عربی خیاراست ود رشیرازخیاربالنگ ود رخراسان باد رنگ نامند در آخرد ویّم سرد وترومسکّن حرارت صفراوخون والتهاب احشاءورافع تشنگی ومفتّح سدهجگر ومدرّبول ومخرج حصاه وغلیظتر از قثاورافع ضعفی که ازاسهال مفرط حارّه بهمرسد وجهت تبهای شدید ویرقان ود رد سرنافع وآب اوتاچهل وپنجمثقال باشکر مسهل مرّه الصّفرائی که درمعده وامعاءباشد وآب خیارزرد وترش رسیده‌ءاود راسهال قویتراز آب نارسیده‌ءاووچون قدری قرنفل درآن خیسانیده روز دیگرصاف آنراباماءالعسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ رخساروتفتیح سدد وتحلیل موادحاره نافع ورافع خفقان است د ریك روزونطول آب اومانع تولّد قمل وضماد وکوبیده‌ءجرم اوجهت جرب و حصف وشری وخارش بدن ونرم کردن خشونت جلد والتهاب معده واحشاءود رد سرواورام حارّه مفید ، و خوردن د ومثقال ونیم ازپوست خشك اوجهت عسرولادت بغایت موءثّرومضرّ مبرود یـن وخام کننده‌ءغذ اومولّد خلط خام ود رد تهیگاه وچون درمعده فاسدگرد د ومولّد خلط ـ خام سمّی ومصلحش نانخواه درمعاجین حاروعسل وبوئیدن خیارجهت اشعاش روح حیوانی ود رد سرحارمفید است ، وترشی خیارسرد ومطفی حرارت وبسیارد یرهضم و با طعام وبعد ازآن مضراست و تخم خیارسرد تراز تخم خیارزه ومدرّبول ومخرج صفرای سوخته باد راورافع تبهای حارّه و ورم جگروسپرزود رد شش وقرحه‌ءآن که ازحرارت باشد وضماد اوبابوره وعسل محلّل اورام جلد است و مضرّانثیان ومصلحش کتیراوبدلش تخم خیارزه وشربتش تاپنجدرهم است و روغن کدوترتیب میدهند درافعال ضعیفتراز تخم کدوست ۰

قثاءالحمار : بفارسی خیاردشتی نامند بقدر بلوطی وبسیارتلخ میباشد و نباتت اوساقداروغیرمفروش برزمین است وبرگش کوچکترازبرگ خیاروباخشونت وبازغب وبیخش

بزرگ وسفید ومنبت اوخرابها وموضع ریك ، وقویترین اجزای اوعصارهٔ ثمراوست که افشرده صمغ اوباقدری نشاسته آمیخته قرص کرده باشند تاده سال باقیست وغیرمغشوش او املس وبغایت تلخ وبمقاربت شعله میسوزد وبسیارسفید نمیباشد وزبونترین اوکراثی رنگ وخشن است .

درسیّم گرم وخشك ومسهل مرّة السّود اوبلغم خام وزرداب ومقیّی ومنقّی دماغ و رافع استسقاءوسرفهٔ بازراوربووضیق النّفس ورياح غليظه وسپرز ويرقان سياه وسنگ گرده ومثانه وبواسيروفالج ولقوه وصرع وگزازوصداع وبيضه وخوذه ودرد مفاصل ونقرس وعرق النّساء وحمول اومدرّحيض وقاتل جنين وقدرشربتش ازدوقيراط تاشش قيراط است ومضرّمحرورين وابدان ضعيفه ومقيّى بافراط ومصلحش درافراط قى سويق الشّعيرباآب سرد وسركه وميوه‌هاى قابض ودرافراط اسهال محجمه آتشى وجلوس درآب سرد ، و آشاميدن قوابض باردهاست ، وشرط است كه بااد ويهٔ مناسبه طبع وفعل اواستعمال نمايند مثل مقل ودارچينى وصبروتربد وانيسون ونمك هندى وماءالعسل وربّ انگور و زعفران واقسام صموغ و روغنها وباسقمونيا وحنظل واستعمال اوجايزنيست وطلاى اوباعسل وبدستوروباروغن زيتون محلّل ورم حنجره وباسركه جهت كلف وآثاروثاليل وقوبانافع وآب اوراجهت تنقيه معادن وثبات وبياض آن مجرّب دانسته‌اند وبيخ اودرتجفيف قويتر از سايراجزاءوضماد مطبوخ اوباآرد جومحلّل جميع اورام بلغميّه ورافع بهق وآثاروجرب متقرح وقوباوعلك البطم كشانيده دمل ومطبوخ اودرسركه رافع نقرس وباميفتحج وامثال آن جهة درد مفاصل ونقرس وعرق النّساءواستسقاى لحمى بغايت موثّرو مداومت شرب طبيخ وبرگ وبيخ اورافع جذام وهيجده قيراط ازومسهل بلغم ومرّة الصّفراوبهترين ادويه‌استسقا است ،

وقدرشربت ازطبيخ اوتاسه وقيه و حفشه بطبيخ اوجهت عرق النّساءومضمضه آن جهة دردد ندان باردوسعوط آن باشيردختران جهت دردهاى مزمن مفيد وضماد تخم و

گل اوجهت مفاصل مزمن نافع . وقدرشربتش تایکدرهمست وباید باآرد جووکتیرانوشند و روغن قثاءالحمارکه آب اورابامثل اوروغن زیتون بجوشانند تارفع آب گردد یاثمر تازهٔ اورارریزه کرده وباروغن زیتون دو وزن اوچهل روزدرآفتاب بگذارند بسیارگرم و محلّل قوی ومدرّحیض ومخرج ولد ورافع کلف وثبوروکرم گوش وگرانی سامعه ورياح اووباتخم‌کتان مجفّف بواسیروقدرشربتش تایکدرهم است .

قثاءالنعام : حنظل است .

قثاءالکبر : ثمرکبراست ودرآنجامذکورمیشود .

قثاءهندی : بل است ، ونزد بعضی خیارشنبر .

قثاءالجّیه : زراوند طویل است ، ونزد جمعی حنظل .

قثاءبرّی : قثاءالحماراست .

القاف مع الجیم :

قجی : بترکی‌گیاه خردل بریّست .

القاف مع الدّال :

قدید : اسم جنس چیزهای خشك است ومراد ازمطلق اوگوشت قاق وقدید جمیع لحوم بخلاف طبع وخواصّ اصل آنست وزبونترین اغذیه ومولّدخلط غلیظ سوداوی ، و مورث جوششهاو قولنج وبیخوابی وحکه وجرب وقدید گوشت حیوان وحشی جهةاستسقاء موافق است ، هرگاه درسرکه خیسانیده باشند ومصلح قوی قدیدخیاراست و روغنهاو شیرینیهای سرد وتر .

قدمیا : اقلیمیاست .

قدیم الملك : خبّازیست .

قداح : بهارنارنجست ونزد بعضی شکوفه رطبه .

قدح : نوعی ازابرونست .

قدّومه : بلغت اصفهان تودریست ·

القاف مع الرّاء :

قردمانا : معرّب ازقردامومن یونانیست گیاه اوشبیه بنبات بابونه‌وشاخه‌های او بسیارمتفرّق وکج وکم برگ وازبابونه بزرگتروبیخش قویتروگلش سفید مایل بکبودی وریزه و تخمش دراز وباریك شبیه بکرد باوازآن درازتروباتلخی وتند بوئی ونوع برّی کرویاست و مستعمل تخم اوست ·

درسیّم گرم وخشك وتریاق سموم باردهٔحیوانی وقاتل اقسام کرم معده ومنقّی سینه ورافع قولنج وطلای اوباسرکه رافع جرب وحکّه ومجرّبست وحمول بخوراوقاتل جنین ومضرّ سپرزومصلحش افتیمون وانیسون و قدرشربتش یك مثقال وبدلش اذخر است یا حرمل ·

قرنفل : بفارسی وترکی منجك نامند ، وآن شکوفهٔ درختیست واصل نباتاومعلوم نیست واحدی مشاهده نکرده ومخصوص جزایرچین است ، که ازساحل دریاجمع کنند وقسم نراوبشکل دانهٔزیتون وقسم مادهٔاوبشکل یاسمین است وسیاه وتند بوی‌وباعطریّت وقوی وتلخ ·

درسیّم گرم وخشك ومفتح ومحلّل ومقوّی دل ومعده وجگرواعضای باطنی ودماغ و باه‌وهاضمه ومفرّح‌ورافع قی وغثیان واستسقاءو علل سوداوی وبلغمی وتقطیرالبول وسلس البول ورياح‌غليظه وامراض باردهٔخم وزيق الامعاءرطوبی ونزلات متواليه وبد بوئی‌دهان وفالج‌وامراض باردهٔدماغی و وحشت ووسواس وخفقان ونیمدرهم اوباشیرتازه بشرط مداومت بغایت محرّك باه ومداومت یکدرهم آن درهروقت طهرزنان باعث حمل ایشان وفروبردن یکعدد ازقسم نراوهر روز موجب حمل واکتحال اوجهت سیل وقوّه باصره ، و غشاوه وطلای اوبراحلیل تلدّذ جماع ومقوّی فم رحم وبریافوخ جهت سکته وسدد دماغی ونزلات باردهٔ مجرّب وسعوط ونفوخ اوهمین اثرداردو عرق قرنفل که یکجزواوراویکجزونیم

گلسرخ ومثل آن گاوزبان ونصف جزو تیتول که مجموع را سائیده بگلاب نموده تقطیرکنند درجمیع افعال قایم مقام خمروترياق سموم ومقوّی حواسّ ومفتّح وجهت تعدیل اخلاط ورفع استسقاء وامراض بارده بیعدیلست وشراب اوکه یکجزواورا با شانزده جزوآب انارین ویکجزوعسل مخلوط نموده درشیشه کرده یکهفته درسرگین اسب دفن کنند بمراتب از خمرقویتروچون همین شراب را با شکربقوام آورند جهت امراض بارده صعب بی‌نظیرست وگویند قرنفل مضرّ گرده وامعاء است ومصلحش صمغ وقدرشربتش تایکمثقال و مثل او بدلش دارچینی ونصف اوبسباسه است قرنفل بستانی فرنجمشك است ۰

قرفه : اسم جنس پوست هردرخت وچوب آنست ومراد اطبّا پوست درخت خاصّی است ، قسمی ازآن خوشبوی وسطبروسیاه مانند رنگ قرنفل ودربوی شبیه بآن واو را قرفه القرنفل باین سبب گویند ، وقسمی مایل بسرخی ودرسطبری کمترازقرفه القرنفل وشیرین ترازآن ودر بوی شبیه بدارچینی است وقرفه الدّارچینی گویند ۰

ونزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیرآن دانسته‌اند ، وقسمی مخطّط بخطوط وقسمی سفید وزود شکن میباشد وبهترین اقسام قرفه القرنفل است ، و بولس گوید : درافعال ضعیفترازدارچینی است ۰ ونزد جمعی آن راقویترازدارچینی دانسته‌اند ، وقرفه القرنفل درافعال مشابه قرنفل وازآن ضعیفتراست ۰

درآخرد وّیم گرم وخشك ومقوّی اعضای باطنی ودرتقویت معده وجگرسرد قویتراز دارچینی وجهت فالج ولقوه وصرع وامراض عصب ودرد مفاصل نافع وضماد اوبا سرکه رافع سرب وقوبا وشربتش تا دودرهمست ، وبدلش سلیخه است ۰

قرنفلیه : بلغت مغربی گیاهی است برگش شبیه ببرگ لبلاب وبرگ بنفشه وازآن کوچکترو ساقش بقدرزرعی وبا شعبها وباخشونت وگلش بنفش ومایل بسفیدی ودربوی شبیه بقرنفل وبیخش مانند حربق سیاه ودربوی شبیه بدارچینی ودرموضع نمناك ، و سایها واکثرباد رونج میروید ۰

د رد وّیم گرم وخشك ومحلّل ریاح ومغص ورافع صرع وبوئید ن اوجهت زکام و آب طبیخ اوجهت عسرالنّفس وسرفهٔ رطوبی و عسرالبول و جلوس د رطبیخ اوجهت احتباس حیض وضماد برگ اوجهت صرع و ورم ریحی ورطوبی چشم وابتدا ی غرب وورم پستان ،و د فع انجماد شیرآن مفید وخوردن بیخ اوجهت احتباس حیض واخراج جنین وبا شراب جهت گزید ن هوام وضماد مطبوخ اود رآب جهت کوفتگی اعضاءمفید و روغنی که د راو ــ جوشانیده باشند جهت لرز وگزاز مفید ومضرّمحرورین ومصلحش بنفشه وقد رشربتش یك د رهم است ۰

قراقاط : بلغت ترکی اسم ثمرد رختیست بقد رفلفلی‌ود رترشی شبیه بزرشك ود ر افعال قریب بآن وظاهرانوعی ازاوباشد وبغدادی اشتباه نموده وآنرازقال دانسته است ۰ زقال اسم فارسی قرانیاست ۰

قراصیا : اسم رومی وبعربی حبّ الملوك وبفارسی آلوبالونامند وگیلاس‌قسم‌شیرین اوست وآلوبالود ردوّیم سرد ود راوّل خشك وقابض ومسکّن تشنگی‌وحدّت‌خون وصفرا و مقوّی معده ورافع‌غثیان والتهاب ود انهٔ‌اوراچون شیره گرفته باعشرآن رازیانه بنوشند جهت سنگ مثانه وحرقه البول بیعدیل وخشك اوقابض تروچون مغزد انهاورا با پنبه‌کهنه نرم کوفته فتیلهای باریك ساخته د راحلیل بگذارد رافع جراحت مجاری بول ومنقّی بول المده وحرقه البول وگیلاس د راوّل سرد وتر ومليّن طبع وسریع الاُستحاله بخلط‌غالب ومحرّك باه محرورین وبعد ازطعام مورث تخمه ومضعف معده وجهت خشونت حلق ، و شش مفید است ، ومصلحش جوارشات و صمغ هرد وگرم وخشك وجالی ومغری ود رقطع سرفه مجرّب ومقوّی باه ومفتت حصاه ومحرّك اشتهاورافع خشونت حلقوم والتیام د هنده زخمهای باطنی وضماد اوجهت نیکوئی رنگ رخسارموءثّرواکتحال اومقوّی باصره و رافع جرب چشم وقد رشربتش یکمثقالست ۰

قرةالعین : جرجیرالماءوکرفس الماءنیزگویند چه آن طعم ورایحه شبیهاست بـــه

جرچه ود ربرگ وساق شبیه بکرفس است ود رآبها میروید وگلش زرد وباعطریّت وتندی و د رآخرد وّیم گرم وخشك ومحلّل ومدرّبول وحیض ومفتّح سنگ گرده ومسخّن مزاج وهاضم ومفتح سد د ورافع د رد پهلوویرقان وسپرز وقرحهٔ امعاء ومغص وحابس نزف الدّم احشاء وسرخ کنندهٔ رخسارونطول طبیخ اومسکّن لرزوقشعریره ومضرّسفل ومصلحش عنّابست.

قرع: بفارسی کدووبترکی قباق نامند ، ود وقسم میباشد یکی راکدوی سبزود یگری رارومی گویند ، مجموع اود رد وّیم سرد وترومليّن ومفتح ومدرّبول وعرق ومسکّن تشنگی و قلیل الغذا وآب مطبوخ اووآنچه بخمیرگرفته یکشب د رآتش تون وتنورگذاشته باشند با عسل واندکی نطرون مسهل باعتدال صفراوبافلوس خیارشنبروترنجبین وخمیرهٔ بنفشه جهت تبهای صفراوی ود موی وباتمرهندی وشکرجهت اخراج صفرای سوخته وحرارت د ماغ و وسواس وجنون ورمد ود رد سریکه ازبخارات حارّه باشد وتنقیهٔ مواد گرده وامعاء مفید وقد رشربتش تاچهل وپنج مثقال است وخوردن کد وبامزورّات جهت تبهای حارّه و سرفه وجگرگرم وترطیب بدن ود ماغ موءثّرومرق خروس بچه که باکد وطبخ یافته باشند و یا بامغزتخم اوجهت رفع غشی تبهای حارّه وسمیّه اخلاط بیعدیل است ومربّای اوجهة مواد سوداوی وتقویت د ماغ وتولید خلط صالح موءثّرومسیر عبارت ازاوست ومذکورمیشود وترشی اوملطّف وهاضم ومسکّن حدّت خون وصفراست واقسام کد ومولّد نفخ ومضعف معده مسقط اشتهاومضرّ مواد بلغمی وسوداوی کهازاحتراق بلغم باشد وباعث قولنج وبه‌تنهائی سریع الاستحاله بخلط موجود د رمعده وبااغذیه منقلب بطبع غالب اومیگرد د وهرگاه در معده فاسد شود مانند خیارمولّد سمّی است ، ومصلحش زیره واد ویهٔ حارّه و د ر مزاج صفراوی غوره وسرکه وامثال اووضاد کوبیدهٔ اوجهت اورام حارّه والتهاب معده واحشاء ود رد سرحارورفع بیخوابی وخشکی د ماغ وقطوراوباروغن گل جهت د رد گوش وورم حارّهٔ آن و سعوط او باشیرد ختران جهت سرسام وهذیان وبیخوابی و غرغرهٔ بآب اوجهت خناق مفید وسائیدهٔ خشك اوجهت سرفه ود رد سینه والتهاب صفراود رد گلوواکتحال به

آب گل وآب ثمرگل اوجهت رمد وزرد ی یرقان که د رچشم با شد بغایت موثّراست ، و پوست خشك سوختهٔاود رقطع نزف الدّم جراحات ورفع آکله وزخمها مجرّب است وبا روغن تازه جهت سوختگی آتش وبا سرکه جهت بهق وبرص وخورد ن اوجهت بواسیرو نـزف الدّم احشاءنافع است ، چون جوف اورا بجنشـه الحد ید مملوکرد ه بعد ازچهل روز آب اورا باحنا بسرشند خضاب بسیار نیکوست ۰

ومغزتخم کدو رد وّیم سرد ود راوّل تربجهت حرقه البول ولاغری گرد ه وقرحهٔمثانه وخشونت سینه ونفث الدّم ریه وتبهای حارّه وتشنگی وسرفه وقرحهٔامعاءمفید وروغن تخم اوجهت رفع بیخوابی ویبوست د ماغ ومغص صفراوی وسبل وتبهای حارّه بیعد یل ۰

وقد رشربتش ازمغزتخم اوو روغن اوتاهفت مثقال وبد لش مغزتخم هند وانه است و روغن کد و که جوف آنراکوبید ه آب آنرا با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صـرف بماند سرد وترومرطّب بد ن وجهت صاحب د ق ومالیخولیا وحرارت ویبوست د ماغ وتشنّج یابس وسرفهٔحارونرم کرد ن صلابات بسیارمفید است وچون کد وراپوست جد اکرده با د نبه وپیه گرد بز بکوبند وبجوشانند تامهرّا شود وچربی اوراجمع کنند د رترطیب قویتروسرد تراز روغنی است که با روغن کنجد ترتیب د هند ۰

قرصغه : گیاه خارد اریست واقسام میباشد وبرگ اقسام اومفروش وازمیان برگهـا ساقها میروید ۰

یکقسم اوّل راساق گره داروخارها د رحوالی گره هاوگلش سفید وبیخش سطبر و طعمش با شیرینی واند ك تند ی مانند طعم زردك وبفارسی بیوه زانامند ود ر افعـال مانند مسدّس است ،

وقسم د ومّ رابرگش بی خشونت وخارا ونرم وبسیاروساقش بقد رزرعی وازنصف اعلای اوشاخهها میروید واوقویترازاوست ۰

وقسم سیّم رابرگ مایل به استدا ره و بیخش د راز ، ود ر سطبری سفید ومتوسّط

وقسم چهارم را برگ عریض ومستدیر و ساقش پی شعبه بقدر زرعی مملّوازخارهای مایل بکبودی وظاهربیخش سیاه وباطن سفید وشبیه ببهمن سفید ۰

وقسم پنجم که ازاقسام قرصعنهٔ بیضاست ، برگش بسیارو خارهای اوتند وساقش خشن وقبهٔ اوشبیه بکنکراست ۰

وقسم ششم : که قرصعنهٔ جبلی نامند ، برگش حدبه داروقوّی الحراره ودر بیت المقدس جهت دردکمرمواد باردهٔ مجزّب میدانند ۰

وقسم هفتم ازانواع بیضارابرگ عریض وبسیارسفید وبیخش سست وبااندك شیرینی ودرتقویت باه قوّی الاثراست ۰

وقسم هشتم راساق بقدرشبری ونصف اوچتری ومایل بسفیدی وشاخه‌هازیاده بر شش عدد نمی باشد وقبّهای اومستدیرود راطراف قبّه خارهای تند وباریك وشش عدد وبیخش درازوبسطبری انگشت سبّابه ودرطعم شبیه بزردك وازمطلق قرصعنه مـــرا د همین است وآنرا قرصعنهٔ مسدّس نامند ، ودرمازندران زولنگ ودرتنکابن ششاك‌گویند وگویامخفّف شش شاخ باشد ۰

درآخراوّل گرم وخشك وتریاق سموم ومحلّل صلابات وبلغم معده ومدرّ حیض ، و بول وشیر وعرق وسریع‌الهضم ومفتت حصاه وازاکثربقول مأکوله بهتراست وآب او رافـــع مغص واحتباس حیض ودردجگرامتلائی وآب مطبوخ اوباشکرمسکّن اورام وجـــراحـــات باطنی ومداومت اورام جراحات باطنی ومداومت اورافع اخلاط فاسدهٔ بدن ومحلّل‌نفخ وشرب آب اوکه بامثل اوسداب طبخ یافته باشد بقدرسی مثقال جهت دردتهیگاه‌مجرّب یافته‌اند ویکمثقال ازبیخ اوبامثل اوتخم زردك بغایت محرّك باه است ومربّای اوباعسل‌بـه غایت مقوّی احشاءوضماد اوبامثل اوآرد جورافع قروح رطبهٔ ساق وابتداءداءالفیل و مضرّ مثانه ومصلحش کتیرا ۰

وقدرشربتش یکمثقال است ۰

قرمز : لغت رومیست وآن حیوانیست د ر غایت سرخی وبقد رنخود ی ومستد یر ، و بد بوی د ربرگهای اشجارمتکوّن میشود وچون بحدّ طیران رسد تخمی کوچکتراز خرد ل میکند ورنگ اومخصوص ابریشم وپشم است ویکجزواوده جزوحریررا بسیا ررنگین میکند ، و بهترین اوقبرسی است ود ربلاد ارمنیّه ومواضع د یگرمخصوص اشجارنیست ود رسبزیها یافت می شود ۰

د ردوّیم سرد وخشك وشرب اوراباماءالعسل تایکهفته جهت قطع حیض مجرّب د انسته‌اند وآشامید ن اوباسرکه مانع حمل وضماد اوباعسل جهت التیام جراحات عظیمه وباسرکه جهت شکستگی اعضاءوجراحت عصب قوی الا ثُروذ رورا ومجفّف بواسیروتعلیق اوبا ابریشم سرخ رافع تبهاونطول آب مطبوخ اومانع بهم رسید ن قمل ومحلّل صلابات وجهة د رازکرد ن موی موءثّروقد رشربتش د ود رهم است ۰

قرقمان : چیزیست مانند قاوکه د رجوف اشجارکهنه بهم رسد خصوصا د رخت خرما ود رخت مقل وازر ، وگویند مخصوص د رخت مقل است ۰ د ردوّیم گرم وخشك ومدرّ شیرو حابس اسهال ونزف الدّم وضماد اوباسرکه جهت نرم کرد ن جلد بد ن وسنون اوجهت تقویت لثه وسفید کرد ن اومفید است ۰

قرط : بضمّ اوّل وفتح ثانی وطاءمهمله اسم مصری فصفصاست ۰

قرط : بکسراوّل وفتح ثانی اسم کراث البغل است ود رمصرکراث المائده نامند

قرظ : بظای معجمه وفتح اوّل وثانی اسم ثمرد رخت نوعی از امغیلان است و مذکورشد ۰

قرانیا : اسم یونانی زقالست ۰

قرطم بستانی : اوراتخم کافته وخشك دانه نامند ود رگیلان تخم کاجیره‌گویند وآن تخم احریض است وسفید وطولانی میباشد ۰ د ردوّیم گرم ود رآخراوّل خشك وشیرهٔ او مسهل اخلاط سوخته وبلغم لزج ورافع سرفه وربوومفتح سد د ومنجمد کنندهٔ شیرد رمعده

وگدازنده منجمد اووجهت مالیخولیاووسواس وجذام وجرب ونیکوکردن رخسا روا ستسقاء لحمی وزقّی نافع وچون پنجدرهم اوراد رنیمرطل شیرتازه حل کرده صاف آنرابنوشند رافع ریاح نزلات وامراض بارده ومقوّی باه ومنقّی سینه وصوت وسی مثقال ازشیرهٔاو با افتیمون جهت امراض سوداوی وباخیارشنبرجهت تبهای بلغمی وباعسل ونطرون و بادام وانیسون وفلفل جهت تنقیهٔدماغ وبدن ازجمیع اخلاط فاسده ودردمفاصل ، و شری وبخارات دموی وبامزورهٔماش ونخود آب منضج ومحلّل ومسهل بلغم رقیق وسوخته وحقنه باشیرهٔاوجهت قولنج وامراض دماغی مفید وجوشانیدهٔاوراقوّه مسهله ضعیفتر است ومضرّمعده ومصلحش انیسون وقدرشربتش ازده درهم تابیست درهم است ، و روغن تخم کافشه قریب بروغن تخم کتان وقایم مقام روغن تخم انجره وجهت ریو ، و تحلیل اورام واخراج کرم معده نافع ومضرّ معده ومداومت شرب اووتدهین او رامورث برص یافته‌اند وقرطم برّی شبیه به بستانیست وساقهای اوبی برگ وسفید ودرآخر ساق برگ وگل وثمرش ظاهرمیشود وگل اوزرد است ۰

دردوّیم خشك ودرگرمی معتدل وشرب یکمثقال ازبرگ وثمراوبانیم مثقال فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است ، وگویند مادامیکه عقرب گزیده اوراد رد ست نگاه‌دارد ــ ادراك الم نمیکند وچون بیفکند ادراك مینماید ۰

قرون السّنبل : دوای سمّی است واختلاف بسیارد راوکرده‌اند وآنچه از کتب حکمای هند ظاهرمیشود قسمی ازبیش سیاه‌است سیاه وباریك وباد رخشندگی وازسعد باریکترود رازترود رریشهٔبعضی ازسنبل هندی یافت میشود وقسمی ازآن نیزسفیدمیباشد ودرچهارم گرم وخشك وضماداوباسرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که درآن‌جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده وصلابت اعضاست ربع درهم اوکشنده‌است باختلاط عقل وبول الدّم ۰

قرقومعما : اسم یونانی سفل روغن زعفرانست درسیّم گرم وخشك ومنضج ومسخّن و

ومدرّ بول ومحلّل صلابات ومقوّی اعصاب واکتحال اوجالی بصرومقوّی روح باصره است ۰

قراطارغون : نباتیست برگش مثل برگ گندم وتخمش شبیه بجاورس و بغایت تند وگویند چون مرد وزن چهل روز قدری ازآن ناشتاتناول نمایند وبعد ازآن مباشرت واقع شود به پسرحامله گردد ۰

قرطاس : بفارسی کاغذ نامند ومراد اطبّا ازآن کاغذ مصریست که ازساق بردی، و لعاب بشینن ترتیب دهند سرد وخشك وجهت قرحهٔ ریه وسوزش معده وامعاءوباطبیخ سرطان جهت قطع خونی که ازشش آید مفید وخیسانیدهٔاود رآب وسرکه قاطع نفث ـ الدّم واسهال وسوختهٔاوجهت جراحات عظیمه وتقویت لثه وسعفه وزخمی که در پا از موزه وکفش بهمرسد وتفوخ اوجهت رعاف وحقنهٔاوجهت قرحهٔامعاوبخوراوجهت زکام و اکتحال اوجهت بیاض ودمعه وقرحهٔچشم نافع ۰

وقدر شربتش یك مثقال و بدلش بردی سوخته وکاغذ کبود سوختهدر اکثر امور قایم مقام اوست ۰

قرطمان : معرّب ازهرطمانست ومذکورمیشود وابوحنیفهٔدینوری اسمدرختی ـ دانسته است شبیه به درخت چنارود رساحل عمّان یافت میشود وبرگ وشاخ اوخوشبو وشرب خشك اورابقدرد ومثقال جهت اسهال مفید دانستهاست ۰

قرقسیون وقرقسیا :اسم یونانی کبابهاست ۰

قریص : غذائیست کهازلحوم لطیف مثل ماهی وبزغاله وجوجه وپاچه باسرکه و ترشیهاومیوههای تازه وخشك وادویهٔخوشبوترتیب میدهند مسکّن حدّت خون وصفرا و قاطع بلغم ومضرّ سوداوی وعلل اعضای تنفّس است ۰

قراد : بضمّ اوّل کنه نامند حیوانیست مثل ساس ودربهایم متکوّن میشود ودرطبع وافعال مثل فسافس است ۰

قرد : بکسراوّل وفتح ثانی بفارسی اورابوزینه ومیمون وکبی نامند درجمیع خواص

قریب بانسان وطلای خون اومانع روئیدن موی ومجرّب است ازسمّ مخزون که انسان مخنوق که درکتب قدما مرقوم است ، نیزازآن حاصل میشود وازاسرارمکتومه است ·

قرنیا : بفتح اوّل وجزم ثانی اسم یونانی نبات الشّبح است وگویند خنفسا است و نزد بعضی لوبیا ·

قرنفل شامی : قرنفلیّه است ·

قریط :خرنوب شامیست ·

قرمعا : سلحفات است ·

قرقف : خمر غلیظ است ·

قرن الخرتیت : شاخ کرگدن است ·

قرقینو :اسم یونانی سرطان است ·

قراقیوس : بلغت رومی اشترغاز است ·

قرقارس : بیونانی اسم جنی است ·

قراطن : ماءالعسل ساذج است ·

قرفه الطّیب : قرفه القرنفل است ·

قروسیون : قراسیا ست ·

قردامون : وقردمامون : قردماناست ·

قردا : قرداست ·

قریّض : بتشدید رابزرالانجره است ·

قرضی : خسك است ·

قرفقان وقرنقار : وقربناد : کرویاست ·

قراض : بابونجست ·

قرن البحر : مرجانست ونزد بعضی کهربا ·

قرول وقروالیون : بیونانی بسد است ۰

قردامن : بیونانی حرفست ۰

قرطم هندی : حب النّیل است ۰

قرنفل بستانی : فرنجمشك است ۰

قرخان : نوعی ازفطراست ۰

قرماینون : اقحوانست ۰

قرقوا : اسم یونانی زعفرانست ۰

قردامینی : حرف الماءاست ۰

قرقرون : سعد است ۰

قریوله : نوعی ازلبلابست ۰

قرقشم : اسم ترکی رصاص اسوداست ۰

قروط : اسم ترکی سحروراست ۰

قرلانقوج : اسم ترکی خطاف است ۰

قراآغاج : اسم ترکی درداراست ۰

قراچورك اودی : اسم ترکی شونیزاست ۰

قرقوا : بکسراوّل اسم ترکی اقطّ است ۰

قراقروط : اسم ترکی مصلّ است ۰

قرقاول : اسم ترکی تذرجست ۰

قراقوش : اسم ترکی عقاب است ۰

قراطاوخ : اسم ترکی صقراست ۰

قرباغه : اسم ترکی صفدع است ۰

قرساق : اسم ترکی فنك است ۰

القاف مع الزّاء :

قزاح : بقاف وزای معجمه اسم مغربی نباتیست خوشبووشبیه برازیانه وازآن کوچکتر وشعبهٔ اوبیشترومتشبك وتخمش مانند انیسون درسیم گرم وخشك ومدرّ بول وحیض ، و مسکّن دردهای بارده ومحلّل ریاح وتخم وشاخ اودراطعمه باعث لذّت آن وچون آب طبیخ اوراتاربع رطل باشکربنوشند درتحلیل ریاح ودرد احشاء مجرّب دانسته‌اند .

قزح : بکسراوّل اسم عربی پیازاست .

قزاز : زجاج است .

قزدیر : رصاص ابیض است .

قز : اسم کرم ابریشم است .

قزلاق : اسم ترکی قنزه است .

قزل : بکسراوّل وثانی اسم ترکی ذهب است .

القاف مع السّین :

قسط : بیخیست شبیه به بیخ لفاح وازنواحی هندخیزد ونباتش مفروش وبیساق وبرگش عریض وسه قسم میباشد یکی شیرین وسبك وسفید وباعطریّت و قسط بحری وعربی نامند . وقسمی مایل بسیاهی وسبك وسطبر وکم بوی وتلخ اوراقسط هندی نامند ، و قسمی مایل بسرخی وسنگین ودروزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبووبی تلخیست و از مطلق اومراد قسط شیرین است وبهترین اوسفید تازه کرم نخورده است که اندك زبان را بگزد . قوّتش تاچهارسال باقیست وفرق درمیان اووراسن که قسط شامی نامند عدم عطریّت راسن است ، وعدم گزندگی زبان وصلابت آن درسیّم گرم وخشك ومدرّ بول و حیض وجاذب خلط ازعمق بدن وتریاق سموم حیوانی ومفتح سدّهٔ جگروقاطع اخلاط غلیظه ولزجه ومبهی ، وکشندهٔ اقسام کرم معده وجهت درد رحم ودرد سینه وشکافتگی عضل وتقویت معده وجگرودردهای مزمنهٔ دماغی ومعده و عضلات ومفاصل وتحلیل ریاح

واخراج سنگ گرده وباسکنجبین جهت تب ربع وباعسل جهت ربووضیق النّفس و سرفهٔ کهنه ویرقان و علل سپرزواستسقاءوتشنّج وگزاز و رعشه وخدرنافع وبخوراوقاتل جنین ، و رافع وبا و زکام وضماد اوجهت کلف و عرق النّساءود ردهای باردہ وباروغن زیتون جهة رفع لرزوفالج واسترخاءود ردگوش وسعوط اوجهت درد سرمزمن وذروراوجهت قروح رطبه مفید وفرزجهٔاومدرّحیض وقاتل جنین وطلای اوباسرکه وقطران و عسل جهتداءالثعلب ونمش نافع ومضرّمثانه ومصلحش گل انگبین ومضرّ ریه ومصلح اوانیسون ۰

وقدرشربتش یکدرهم وبدلش نصف وزن اوعاقرقرحاست وروغن قسط ساذج که قسط تلخرابقدرچهل مثقال نیمکوب کرده یك شبانه روزدرشراب خیسانیده باچهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تاشراب سوخته روغن بماندگرم وخشك ومحلّل ومقوّی ورافع برودت معده وجگرولرزوتبهای بلغمی وسوداوی ومقوّی موی وقدرشربتش تاهفت درهم و روغن غیرساذج اودردستورات مذکوراست ۰

قسوس : اسم یونانی لبلاب کبیراست ۰

قسطون : اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقوداست ساقش مربّع وزیادهبرزرعی وبرگش درازبشکل بلوط وازساق میروید وخوشبوی وبرگهای اسفل بزرگتروازاعلی کوچکتر وگلش زرد ودربوی شبیه بصعتروتخمش درانتهاءساق مجتمع وبیخش باریك وشبیه به خربق ومستعمل ازآن برگ وبیخ است ۰

درسیّم گرم وخشك وشرب اوقبل ازسموم وبعدازآن رافع مضرّت اووازمجرّبات شمرده‌اند ومدرّ بول ومسهل وهاضم وجهت درد سپرزوضعف جگروصرع وجنون وقرحهٔریه وعصارهٔاوجهت درد گوش ودرد دندان وطبیخ غلاف ثمراوراجهت قی مفرط ، مجرّب دانسته‌اند ۰

قسب : اسم حجازی خرمای خشك است که بکمال نرسیده باشدگرم وخشك ، و مسکّن تشنگی بلغمی وقاطع اسهال رطوبی ومحلّل مواد سینه ودیرهضم وقلیل الغذاء

ومصلحش گردکان بو داده است ·

قس : لبلاب بی ثمراست ، برگش مشبّك وریزه وشاخش باریك وشرب برگ وشاخ اومدرّحیض وفرزجهٔ اوباعسل مخرج جنین وسعوط عصارهٔ اوجهت عفونت خیشوم وآب بیخ اوباسرکه جهت گزیدن رتیلا نافع است ·

قسولیدون : کاکنج است ·

قسطس : اسم جنس قسط است ·

قسط شامی : راسن است ·

قسط المر و قسط هندی و قسط صینی : قسط تلخ است ·

قسط بحری وقسط الحلوو رومی و عربی : قسط شیرین است ·

قسیوس : حنین ابن اسحق گوید لحیه التیس است ·

قسارس : کبراست ·

قسطیر : رصاص ابیض است ·

قسطوریون و قسطون : جند بید ستراست ·

قسیطوس : زیخاراست ·

قسا : سلیخه است ·

قسطل : شاه بلوط است ·

قسراق : اسم ترکی رماکست ·

قساولان : اسم روغن زفت است ود رزفت مذکورشد ·

القاف مع الشّین :

قشور : اسم جنس پوست اشجارواثمارو بزوراست وبعضی رااعتقادآنکه اقسام او غذائیّه ندارند قابل هضم نیستند ·

قشمش : معرّب ازکشمش فارسیست ود رزبیب خواص اومذکورشد ·

قشار : اسم اصطلاحی پوست حبّ المحلب است نزد اهل بغداد ۰

قشارالکندر : صفایح باریك کندر است شبیه بپوست وازکندر اورالطیفتر دانسته‌اند ۰

قشرالبیض : پوست تخم مرغ است ، ودربیض مذکورشد ۰

قشره : باصطلاح مصر پوست درخت زرشك است ۰

القاف مع الصّاد :

قصب : بفارسی نی وبترکی قابش نامند ، واقسام میباشد ، هندی او که باس نامندغیرمجوّف وباقی اقسام مجوّفند و قصب فارسی نی سبزاست که‌در غیرآبها میباشد و اسامی مخصوص آبهاست وقلم نیشکرازاقسام اوست وعکرش که قسمی ازنیل است چون درزمینهای آبدارپرورش یابد نی میشود واقسام نی دردویم سرد وخشك وسوختهٔ او گرم وبیخش قویتروبااندك حدّتی وضماد تازهٔ کوبیدهٔ اوجهت جذب پیکان واستخوان وخار ازبدن وباسرکه مسکّن دردکمرو ضماد برگ تازه اوجهت اورام حارّه وباد سرخ و شرب سائیده اوباعسل جهت سرفه وسوختهٔ اوبقدردانگی مفتح سدّهٔ زهره ومضرّشش ومصلح اوکتیراوقنداست وضماد سوختهٔ اوجهت جرب وحکّه وزخمهای چرك داروسنون اوجهت جلای دندان وسیلان خون لثه مفید وطلای بیخ سوختهٔ اوباپوست آن بامثل آن حنا جهت رویانیدن موی وتقویت آن وجلای بشره نافع واکتحال رطوبتی که‌در برگ نی جمع میشود وجهت بیاض عین ازمجرّباتست وفرش کردن برگ نی فارسی که‌آب برآن پاشند جهت صاحبان تب حارّه ورفع شدّت گرمی هواوفساد آن موثّراست وشکوفهٔ آن جهت گزیدن عقرب واخراج کرم گوش بیعدیلست ۰

قصب السّکر : نیشکراست ، دراوّل گرم ودردویّم تروآب اومسمّن بدن ومفتح سدد وملطّف خون ومنقّی مثانه ومدرّبول است ورافع خشونت سینه وسرفه ومحرّك باه ومليّن طبع ومهیّج قی وقاطع التهاب معده ومولد نفخ ورياح وپختهٔ اوکه سه جوش داده‌باشند نفخ اوزایل میشود وقی کردن باآب نیشکرمنقّی بدن واکثارخوردن غیرمطبوخ آن مفسد

اشتها ومضرّ پیران ومصلحش انیسونست ·

قصب الذّریره : نباتیست زیاده برشبری وباریك ومجوّف وبیرون اوسرخ مایل به زردی واندرون اوسفید ومملوّازچیزی شبیه به پنبه وساقش پرگره ازقلم باریکتروخوشبوو باقبض وتندی وتلخی ·

دردوّیم گرم وخشك وملطّف ومدرّ بول و عرق اومفتح ومقوّی دل وجگرومعده ورافع خفقان واستسقاءودرد سینه وجگرورحم و عسربول وتقطیربول ومحلّل اورام والتیام دهنده شکاف عضل وطبیخ اوباتخم کرفس جهت جنون وامراض گرده ورفع سرفهٔ مزمن و وجع الفؤاد بارد وجلوس درطبیخ اوجهت درد رحم واستنشاق دود اوجهت سرفه رطوبی مجرّب وذرور اوجهت خوشبوئی رایحهٔ زیربغل و عرق وشکستگی اعضاءنافع واکتحال او جهت جلاو تقویت بصرنافع ومضرّکمرگاه ومصلحش انیسون واستعمال اوباصمغ البطم، بهترازسایرچیزهاو قدرشربتش تادودرهم وبدلش عدس المراست وبدستور اظفار الطّیب ·

قصدیر : رصاص ابیض است ·

قصد : اسم عربی عوسج است ·

قصیصه : تودریست ·

قصب بوا: قصب الذّریره است ·

قصاص : بضمّ اوّل قسمی از فلزّاست رقیق الغلاف وکوچك دانه بسیار سفید و خواص خلرّمذکورشد ·

القاف مع الضّاد :

قضاعه : بضاد معجمه بفارسی اوراسك آبی نامند ، اکتحال وضماد دماغ اوجهة تاریکی چشم بیعدیلست ·

قضم : قریش حبّ الصّنوبرصغاراست

قضب وقضم : رطبه است ، وبهرچه تعلیف کنند اسم جنس وشامل آنست ۰

قضاب مصری : نوعی ازاذان الغزاست ۰

القاف مع الطّاء :

قطران : دونوع میباشد یکی سیاه وبرّاق وغلیظ وتند رایحه وآنرا قطران برقی نامند ، ویکی رقیق وغیربرّاق وآن قطران سیّالست ونوع اوّل ازدرخت شربین وثانی از درخت سدرود رخت ارز وغیرآن حاصل میشود وطریق عمل آنست که چوب وشاخه‌های آنرا قطع نموده بر روی هم چیده چاهی درآن مکان حفرنمایند وآتش می‌افروزند تامائیه اودرآن چاه جمع گردد وبدستورآب سایل اشجارمذکوره راباآتش طبخ میدهند تامنعقد شود واین قسمرا درعراق وسام زفت یابس گویند وبهترین قطران نوع برقیست که از شربین حاصل میشود ، وچون بتقطیریاباسرکه وسفیدهٔ تخم مرغ آنرا سفید کنند جهت غالیها بغایت نیکوست ودخان اولطیفترازاصل اوست ۰

درآخرسیّم گرم وخشك وحافظ اجساد موتی ومانع عفونت آن وقاتل اقسام کرم معده وجنین ومخرج آن وباقوّه تریاقیّه ومانع وباوطاعون ومجفّف ومسخّن ومحلّل قوی و جاذب خون بظاهرجلد وجالی آثارموجب تعفّن گوشت زخمهاست بدون احداث و وجع والتیام دهندهٔ زخمها وشراب اوجهت درد سینه وربووسرفهٔ بارد وضعف جگر ورفع سموم واستسقاء وکرم معده ورياح احشاء نافع وفرزجهٔ آن مانع انعقاد نطفه وقطورآن بر دندان دردناك وکرم خورده ورافع الم ومخرج کرم اووحقنهٔ آن جهت اخراج اقسام کرم وضماد اوجهت جرب انسان وحیوان وکشتن قمل ورفع داء الفیل ودوالی واستسقاء ،و صداع بارد وحفظ اعضاء ازضررسرماوگزیدن مار ورفع خناق و ورم لهاه وطلای اوبرقضیب جهت بزرگ کردن اوو منع حمل وباپیه گاوکوهی جهت منع گزیدن هوام وقطوراو با سرکه جهت کشتن کرم گوش وباآب زوفاجهت درد گوش ودوی وطنین واکتحال اوجهة بیاض که درقرنیّه باشد نافع ۰

وقدرشربتش ازنیم مثقال تایکمثقال وزیاده ازآن کشنده است وبدلش نفت سیاه وجاوشیروگویند بوزنش نفت ونیموزن اوبرگ درخت شربین است ۰

قطلب : اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به وبرگش باریك وثمرش بقدرآلوچه وبیدانه وبعدازرسیدن سرخ وشیرین میشود وخوشبووباقبض وبعدازآن خوردن آب او بجای دانه ثفلی مثل کاه ازآن میماند ۰

دردوّیم سرد وخشك وثمراوترياق سموم وضماد اوبرچشم جهت جمع کردن آب و جهت تجفیف آب نازل موءثّروطبیخ برگ اورام وجهت جوششهاومنع کثرت دمل ونطول اوجهت دردمقعد ورحم وذرورا وجهت تجفیف قروح رطبه وضررسوختگی آتش وثالیل و صمغ اواگریافت شودخوردن اومانع اسقاط جنین و حمول اوجهت دردبواسیر وبخوراو جهت رفع سحروافسون موءثّراست ۰

قطن : بفارسی پنبه وبترکی پنبوق نامند دردوّم گرم وخشك ومجفّف وشکوفه او به غایت مفرح ویکوقیه اوقریب باسکاروشربتی کهازآن بسازند بقدربیست درهم اورافع خفقان واختناق رحم ووسواس وجهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه وبرگ وبدستور پنبهٔ سوخته محلّل اورام ورافع حکّه ومانع آبله کردن سوختگی آتش وآب برگ اوقاطع اسهال است بشرطیکه باشربت سیب بدفعات تاربع رطل ازآن بنوشند ولباس اومسخّن ، و مجفّف وپنبه تازه اومقوّی بدن وموافق صاحبان رعشه وکزازوفالج وضماد برگ اوباروغن گل جهت نقرس بیعدیل وجلوس درطبیخ اوجهت اختناق رحم وبخوراوجهت زکام وسوخته اودرقطع خون جراحات مجرّبست وچون فتیله ازآن ساخته یکطرف آنراآتش زده طرف دیگربرثالیل گذارند بحدّیکه قریب بداغ رسد وسه روزتکرارکنند ورفع ثالیل مجرّب است وچون شاخ پنبه رادرگوش گذاشته طرف دیگررابسوزانند جهت آبی که درگوش رفته باشد جذب کند وپنبهٔ پوسیدهٔ کهنه رافع گوشت مردهٔ زخمهاست وضماد جمیع اجزای اومقوّی معده ومحلّل وجاذب خون بظاهرجلد است ومغز پنبه دانه باسکنجبین درمحرورین

وبادارچینی درمبرودین بغایت مبهّی است وقدرشربت ازشکوفهٔ اوتاهجده درهموازن مغزدانهاوتاپنج درهمست و روغن تخم اومبهّی وملطّف وجالی ورافع سرفه ومغص ، و تدهین اوجهت امراض باردهٔ بیعدیل است .

قطف : اسفناج رومیست واوراسرمق فارسی نیزنامندمانند پودنه بلندمیشود ، و منبتش نزدیك آبهاوبرگش سبزمایل بزردی ودرازوزودشکن وگل وتخم اومایل بزردی وبااندك لزوجه است وبرّی اوقویترازبستانی ورطوبت وبرودت اوکمترازآنست دردّم سرد وتروسریع الهضم ورادع اورام حارّهٔ باطنی وظاهری ومولّد خلط صالح وموافق جگرحار وصاحبان تب حارّه وملیّن طبع وساق اومفتح سدد ورافع اورام ظاهروباطن و باشکسر جهت سپرزوسنگ گرده نافع وباادویهٔ مسخنّه غیرمحلّله مبهّی ومولّد ریاح ومصلحش ادویه خوشبووطلای عصارهٔ برگ اورافع جرب وحکّه وآثاروشستن جامهٔ حریروپشمینه بآب طبیخ اوپاك کنندهٔ چرك است بدون تغییررنگ آن وتخم اودرگرمی معتدل ودراوّل خشك و مفتح ومسهل ومقّیی ومحلّل اورام باطن وظاهروبالخاصیّه مبهّی وچون تاسه هفته از آن بنوشندجهت استسقاءمجرّب دانستهاندوجهت عسرالبول و تقطیرالبول و ضعف گرده والتهاب احشاءویرقان ورفع سموم وتبهامفیدومصلح اودرهیجان قی نمك وعسل است واکتحال اوباشکرجهت جرب نافع .

وقدرشربتش دودرهمست وتخم برّی اوراچون بقدرسه مثقال ونیم درنود مثقال آب بجوشانند تابنصف رسدآشامیدن آب اوجهت اخراج مشیمه بغایت مجرّب یافتهاند

قطف بحری : نباتیست شبیه بعوسج وبیخاروبرگش شبیه ببرگ زیتون و ازآن درشت تروبااندك شوری ودرساحل دریاوشوره زارمیروید وآنچه درشام ملوح نامند بهترین اقسام قطف است ونزد بعضی قطف برّی ملوخیاست گرم وترومولّد شیرومنی و محرّك باه وبیخش بقدردودرهم جهت احتباس بول ورفع مغص وشکاف عضل مفید است .

قطاب : غذائیست که ازخمیرو روغن نانهای کوچك رقیق ترتیب داده از مغز بادام وپسته وشکروبد ستورازسبزیها پخته وگوشت قیمه کردهٔجوف آنها راملوّ ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام آن مولّد خون متین ومسمّن بدن وکثیرالغذاءومبهی ودیرهضم ومولّد سدّه است وآنچه باسبزیها ترتیب دهند درترطیب اقوی است وقلیل الغذاءتراز سایرومصلحش عسل ومصلح اقسام دیگراوسکنجبین است ۰

قطاه : بفارسی سنگ اشکنك وبترکی باقریقره نامند وآن مرغیست بزرگتر ازکبوتر و مخطّط بالوان مختلفه وزرد ی غالب ودرصحرای بی آب وسنگلاخ میباشد ودرآخر دوّیم گرم ودرسیّم خشك ومقوّی جگررطب ومعده ومفتح سدد ورافع استسقاءورياح غليظه وفالج وبرودت احشاءو اعصاب ومحرّك باه ودیرهضم ومولّد سودا ومصلح اوسرکه وروغن و مهرّا پختن اودرادویهٔخوشبووسنگدان اوموّلد سنك گرده است ، واکتحال خون گرم اوجهت بیاض مفید واستخوان سوخته اوکه بارو غن زیتون بسیارجوشانیده جهت رویانیدن موی داءالثّعلب وکچلی ازمجرّبات شمرده اند وباید دوروزازذبح اوگذشته تناول نمایند۰

قطایف : بفارسی رشتهٔحنائی ودراطریه اشاره بآن شده وخوردن اوباعسل مولّد خون صالح وسریع الهضم وکثیرالغذاءومقوّی اعضاءوموافق ناقهین وضعف القوه و چون اورابامغزگردکان تناول نمایند وبعد ازآن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود ۰

قطونا : گیاه برزقطوناست ودرافعال مثل گیاه بارتنگ است ۰

قطاریفا : اسقولوقندریونست ۰

قطبوس : اسم سریانی سرخس است ۰

قطالا : تمیمی گوید اسم یونانی دردارا ست ۰

قطمیر : قنّب بریّست ۰

قطّ : سنوّراست ۰

قطم : پنبهٔکهنه است ، ودرقطن مذکورشد ۰

القاف مع العین :

قعیل : نزد بعضی از اقسام فطراست ونزد بعضی اسم نبطی سفراطیون و آن بیخیست بقدر شلغمی مایل بسرخی وباگزندگی وتلخی وبرگش شبیه ببرگ نرگس وکرّاث وسوسن درسیّم گرم وخشك ودربعضی افعال شبیه به پیازعنصل وعصارهٔ اوراکه بقدر دوسه درهم باآردکرسنه خمیرکرده باشند وقرص ساخته جهت سپرزوجنون نافع دانستند وصاحب منهاج گوید : نباتیست شبیه بساق کنگروسفید وسطبروبی برگ وبی گل وبیمزه وبااندك تندی وخشك اوزرد مایل بسرخی میباشد وآنرا پخته باماست وشیرتناول نمایند

قعال : اسم عربی شکوفه انگوراست .

قعنب : اسم عربی وشامل خصی الثّعلب وقلقاس است .

القاف مع الفاء :

قفر : اسم جنس قار وعرق الجبال است وآنچه شبیه بقیرد رتکوّن باشد .

قفرالیهود : دوقسم است ، یکی درساحل دریائی یافت میشود که مسمّی به بحیره الیهود است ، وموضعی که درقدیم کفرامیگفته‌اند وآن جسمیست بنفش مایل به سرخی ودراوحجریّت غالب است ، وازدریابساحل می‌آید ، وقسمی اززمین کنارد ریا که حفرکنند بهم میرسد .

ومؤلّف تذکره مخصوص به بحیرهٔ طبرستان وساحل آن دانسته‌است وآنچه از جبال حاصل میشود ازاقسام مومیائی وعرق الجبال وازقفرالیهود الطف است ، واز مطلق قفرمراد اوست وبهترین قفرالیهود سیاه برّاق زودشکن است که بیخاك و سنگ باشد ودرایحه شبیه بنفت واین قسم ازاجزای تریاق کبیراست ، ازسایراقسام درسیّم گرم وخشك ودرافعال قایم مقام زفت وقیروقطران ونزد بعضی درمنافع نایب مناب عنبر واکثرخواصّ اوازمجرّباتست وشرب اوجهت شکستگی اعضاءوفربه وسقله وسرفهٔ مزمن ، و عسرالنّفس وعرق النّساءگزیدن هوام ورفع اسهال رطوبی واقسام کرم معده و ریاح

غلیظهٔ شکم وقراقروتقویت هاضمه واعصاب وقرحهٔ ریه واخراج چرك ازسینه وربووورم لوزتین وخناق بلغمی وسوداوی وصلابت رحم وضعف جگروگرده وتقطیرالبول وبواسیروباجند و شراب جهت رفع احتباس حیض مأیوس العلاج وباسرکه جهت خون منجمد درمعده و تحلیل آن وضماداوجهت تقویت اعضاءوباموم وباآرد جوونطرون جهت نقرس ومفاصل و اورام صلبه وباادویهٔ مناسبه جهت التیام زخمهاونرم کردن اورام آن ورفع کرم آن و منع ورم جراحات والصاق موی زیاد پلك چشم وصاف کردن بشره ونضج خنازیر ورفع برص و قوبامفید وبخوراوجهت گریزانیدن هوام وماروپشه وخروج رحم واختناق آن ونزلات نافع ومحرّك صرع مصروعین وحقنهٔ آن وماءالشّیرجهت قرحهٔ امعاءوسنون اوجهت دردـ دندان کرم زده ورفع رایحهٔ کریههٔ دهان واکتحال اوجهت بیاض ومالیدن اوبرد رخت انگورمانع کرم زدن آن ومضرّ محرورین ومصلحش سرکه وآب میوه‌های سرد وبدلش زفت و قیروقدرشربتش تایکدرهم است ۰

قفز : بزای معجمه نبات کشوث است ۰

قفلوط : اسم شامی کرّاث شامیست ۰

قفد : کمونست ۰

قفور : اکفرزااست ونزد بعضی قفرالیهوداست ۰

قفارس : اسم یونانی کبراست ۰

قفیر : زنجبیل است ۰

قفهر : قیقهراست ۰

قلقاس : نباتیست که نزدیك آبهامیروید ودرمصرکثیرالوجوداست برگش مایل بتدویروعریض وبقدربرگ بادام ازیك بیخ چندین شاخ میروید بسطبری انگشتی و بهر شاخی یکبرگ میباشد وبیخش سطبرترازززدك وکوتاه ومایل بسرخی واندرون اوسفید و بااندك قبض وتندی ولذیذ ، دراوّل گرم ودردوّیم تروبغایت مسمّن بدن وصالح‌الغذاء

ومحرّك باه وجهت سرفه وخشونت سینه وحنجره وسحج امعاءلاغری گرده واسهال نافع ونفاخ ومدا ومت اومولّد سود اومسدّد ومصلحش عسل وسکنجبین وادویهٔ خوشبووتخم اودر افعال قریب به تخم کرنب ۰

وقدرشربت ازتخم اودودرهمست وقسمی ازقلفاس صلب ومستد یرمیباشد وهرچند طبخ دهند پخته نمیشود وضمادا وجهت نضج اورام وذرورسوختهٔ اوجهت قروح وقلاع ، و تقویت موی مؤثّراست ۰

قلقل : نباتیست شبیه به نبات کنب وچوب اومایل بسرخی وشاخه‌هاد رازو ثمرش مستد یروبزرگترازفلفل واملس وبیرون اومایل بسیاهی ومغزاوباحلاوت واندك لزوجه ،و پوست ساق اوقویترازپوست کنب وگلش مایل بسفیدی ومستعمل ازاودانه‌اوست ، و بعضی اوراحبّ السّمنه دانسته‌اند ۰ دردوّیم گرم وتروبغایت مبهّی خصوصاباکنجد و نبات ومسمّن بدن وقدرشربتش تایکوقیه ومصدّع ومصلحش بوادن اوواستعمال ــ سکنجبین است ۰

القاف مع اللّام :

قلب : ببإءموّحده وضم اوّل نباتیست برگش شبیه ببرگ زیتون وازآن عریضتر، و بلندی او بقدرزرعی وزیاده ازآن وشاخه‌های اوباریك شبیه باذخرد راطراف شاخه‌ها چیزی شبیه بساق میروید ، ومنقسم بدوقسم میشود وبراوبرگهای ریزه میباشد ومابین‌آن برگها دانه میروید صلب ومستد یروسیاه وباخشونت شبیه بسنگ ریزه‌ومنبتش کوهها و زمینهای درشت است ۰

درسیّم گرم وخشك ومدر وجهت ربووسرفه وضیق النّفس واسهال وفواق‌وباشراب مفید جهت اخراج سنگ گرده ومثانه واحتباس بول نافع وضمادا اورافع بواسیر ۰ و قدر شربتش تاده درهمست وبغایت مضعف باه ومصلحش حبّ الصّنوبراست ۰

قلب : بفتح اوّل بفارسی دل نامند گرم وخشك ودیرهضم وردیّ الغذا وبهترین

اوازطیوروازبرهٔ است ومصلحش سرکه و روغن زیتون وادویهٔ حارهٔ ومهرآی اومقوّی دل و رافع خفقان واکتحال خونابه ورطوبت اوکه درحین کباب کردن ازاوچکد جهت شبکوری مجرّب دانسته‌اند ۰

قلت : بتحریك لام وتای مثناه حبّ القلت است ومذکورشد ۰

قلوس : بلغت یونانی بمعنی اذان ازبیست وپنج صنف میباشد وماهیزرج نوعی ازاوست صنفی سفید است وبرگش سفید ونرومادهٔ میباشد برگ مادهٔ شبیه ببرگ کلم ، و سفید ترو عریضترازآن وساقش بقدر زرعی وزادهٔ برآن وچیزی مانند پشم برساق و برگش ظاهروگلش مایل بزردی وتخمش سیاه وبیخش درازوبسطبری انگشتی ونراورا برگ درازتروباریکتراست ۰

وصنف دوّم رابرگ سیاه وبزرگترو عریضترازصنف سفید ۰

وصنف سیّم راشاخه‌هابسیاردرازوبیساق وبرگش شبیه ببرگ به وبرشاخه‌ها قبّه‌های مدوّر وگلش زرد و طلائی ۰

وصنف چهارم رابرگ شبیه ببرگ انجیروازآن کوچکتروبیساق وملاصق زمین وصنف رابرگ بزرگ و غلیظ وبارطوبت چسبنده وتندی بوی وگلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بزرعی وآب اوکشنده ماهیست جمیع اقسام اوگرم وخشك ومحلّل وجالی ومدرّ وبا قوهٔ قابضه وریشه‌های آن درافعال قایم مقام ماهیزهرج به نهج سفید وسیاه اوجهت منع سیلانات ویکمثقال اوباشراب جهت اسهال وطبیخ اوجهت شکاف عضل وسرفه نافع و ضماد برگ قسم نرآن جهت سوختگی آتش مفید وضماد برگ مطبوخ صنف سیّم جهت اورام بلغمی و ورم چشم وباعسل وشراب جهت شقاقلوس وجراحات وگزیدن عقرب نافع ومضر گرده ومصلحش کتیراوقدرشربتش تادو درهم وبدلش اناغورس است وظاهراقسم پنجم تنباکو باشد ۰

قلی : دراصفهان کهلاودرخراسان شحارودرگیلان قلیاونامند واوراا شنان تازه

که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد وازنبات رمث درمرام نیزواصل میشود وبهترین اوصاف برآق وسیاه است ، وآن جزو اعظم صابونست ودرچهارم گرم وخشك وجالی ومحرق و شرب یکقیراط که هفت بارد رآب حل نموده باشد بحبرعلقه صاف کرده عقد نموده باشند هاضم وبغایت مشهّی وقاطع بلغم معده ورافع قی مأیوس العلاج ومقوّی معده است و طلای اوزایل کنندهٔ گوشت زیاد زخمها وثالیل وناصوروبهق وبرص وجرب ودررفع بیاض چشم بوانات بیعدیل ویکدرهم اودرهمانروزکشنده ودراستعمال اوبانفراد ممنوع است چه آن مورث یبوست که رفع آن دشوار است وچون قلی رابا روغن حل نموده برانگور بپاشند بزودی مویزگردد وملح القلی انشاءالله مذکورخواهد شد .

قلدار : شیشعانست .

قلیفی : قاراست .

قلونوس : شبوط است .

قلفوط : اسم شامی کراث شامیست .

قلام : بعربی قاقلی ونزد بعضی رعی الابل است .

قلیقلون : قیقهراست .

قلاد : آذربواست .

قلاری : نوعی ازانجیرسفیداست .

قلی الصّباغین : قلی است .

قلومانن : اسم یونانی ظفرالقط است ، وآن شجرهٔ ابی مالکست .

قلاطالس : اسم یونانی درخت چناراست .

قلولا : اسم عربی قازاست .

قلوقیشا : اسم عبرانی قرع است .

قلقدیس : زاج سفیداست .

قلقند : بدال وبتاءزاج سبزاست .

قلقطار : زاج زرد است ۰

قلب النّحله : جماراست ۰

قلفونیا : بیونانی راتیانجی است که بآتش پخته باشند ونزد بعضی صنوبرصغار وکباراست ۰

قلیمیا : اقلیمیااست ۰

قلوس بلاسیوس : اسم یونانی ریه البحراست ۰

قلقلان و قلاقل : حبّ القلقل است ۰

قلعی : رصاص ابیض است ۰

قلاجاره : بلغت اصفهانی عقعق است ۰

قلان : اسم ترکی حمارالوحش است ۰

القاف مع المیم :

قمری : مرغیست از فاخته کوچکترو بیطوق ومأنوس و نوع سفید اوخوش منظرتر است ، در دوّیم گرم وخشك وموافق مبرود ین ومرطوبین ومولد خلط فاسد واکثاراومورث وسواس وجذام ومصلحش روغنهاواد ویهٔ لطیفه وتدهین بروغن وپیه اوموجب سرعت حرکت اطفال وتخم اومعین نطق ایشان وبودن اودرخانهامبطل سحروچشم‌بد است

قمل : بفارسی شپش وبترکی بیت گویند ، وچون باقلی راسوراخ کرده دوعدد اوراجای داده بلع نمایند جهت تب ربع مجرّب دانسته‌اند وچون زندهٔ اورادر سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بولست وازخواصّ اوست که چون مریض قریب بموت رسد ازآن گریزان میشود وچون زن حامله درکف دست گذاشته شیربرآن بدوشد هرگاه در میان شیرحرکت کند آنزن حامله به پسرخواهد بود واگرحرکت نتواند کرد بدختر ، واز مجرّباتست ۰

قمز : اسم ترکی شیرمادیان است که بنحومخصوص ترتّب اوکنند ، ودرلبن‌مذکور می‌شود ۰

قمح : اسم عربی حنطه است .

قمرون : اسم عربی روبیانست .

قمیله : بلغت شامی نوعی ازدوقواست که آنراحشاشه البراغیث نامند .

قمر : بلغت اکسیریان اسم فضّه است .

قم قریش وقملّ قریش : قضم قریش است .

قماشیر : کماشیراست .

قمحا : اسم مصری قصب الذّریره است .

قمیحه : اسم جنس سفوفاتست .

القاف مع النون :

قنابرّی : دراصفهان موچه ودرخراسان برغست گویند واوشبیه باسفناج وبااندك تلخی وتند وقریب بشبری وساقش باریك وگلش سفید وریزه وتخمش درغلاف بقدرنخودی ودرهرغلاف چهارعدد وبسیارشبیه بخردلست دردوّیم خشك ودراوّل گرم ولطیف، و مدرّبول وحیض وشیر وعرق ومفتّح سدّهٔ جگروسپرز وموافق محروروصبرود ومقوّی مجاری بول وجالی ومقطع ومنقّی سینه وریه ازاخلاط فاسده وآب اوملیّن طبع ورافع یرقان ، و سعوط آب بیخ اوجهت رفع رطوبات دماغی وخوردن وطلاکردن اوجهت بهق و وضح وکلف مجرّب وجهت بواسیرنافع ومولّد سود اومصلحش پختن اوست بارو غن بادام وامثال آن .

قنطوریون : اسم یونانی وآن نباتیست کبیروصغیرکبیرراغلیظ وصغیررارقیق گویند کبیررا ساقش شبیه بساق حماض وخشن وبقدردوسه زرع وپرشعبه وبرگش مانند برگ زردك ودرهرشعبهٔ قبّه مایل بزردی وگل قبه کحلی وزغب دار تخمش شبیه بتخم کافشه وبیخش سطبروسرخ وصلب وپرازرطوبت وبسیارسرخ وباتندی وشیرینی وقبض ، و منبتش زمینی که آفتاب بسیارتابد وکوهها وپشتها ست وقوّتش تاده سال باقیست .

ود رآخرد وبّم گرم وخشك و عصارهٔ بیخ اوقویترازسایراجزاومدرّحیض ومخرج جنین مرده ومفسد زنده اوومجفّف بیلذع وجهت سرفه کهنه وضیق النّفس وفسخ عضل و عصب وشکستگی اعضاءوتفتیح سدد وتنقیهٔ دماغ وسینه ورفع یرقان واستسقاءوسپرز ونفث الدّم مزمن ود رد پهلوورحم ومغص نافع وضماد تازهٔ او به تنهائی وخشك اوبامرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوّی الاثرود رسایرافعال مانند قسم صغیروازآن ضعیفتراست و مضرّ سرومصلحش عسل وقد رشربتش تادود رهم است ۰

قنطوریون : رقیق منبتش نزد یك آبها وشبیه بفود نج وساقها ازهم جدا وبیشاخ وزیاده برشبری وگلش بنفش مایل بسرخی ومانند گل شب بووازآن کوچکتروبرگش شبیه ببرگ سداب وثمرش شبیه بگندم وبسیارتلخ وبیخش کوچك وپی منافع وقوّتش تادهسال باقیست دراوایل سیّم گرم وخشك ولطیفترازکبیروساق وبرگ وگل اوقویترازعصارهٔ او و مجفّف بیلذع ود رجمیع افعال قویترازقسم کبیروطبیخ او که دومثقال اورا باهفتاد مثقال آب جوشانیده باشند که بنصف رسیده باشد باشکروامثال اوبنوشند مسهل مرّة السّودا ومرّة الصّفراوزرداب وبلغم ورافع ضررسموم وهوام خصوصاعقرب وصرع وقولنج ود رد مفاصل وامراض بلغمی ومفتح سدّه جگروصلابت سپرز ومنقّی دماغ واعضاءوباماءالعسل رافع عرق النّساءوافراط عمل اوموءدّی باسهال دمویست وضماد تازه اوجهت قروح خبیثه والتیام جراحات وباپیه جهت ورم زخمهای تازه و کهنه وباآرد ترمس جهت مفاصل وباآرد جو جهت دردهای حارّه وشرب عصارهٔ اوباطبیخ صلبه جهت امراض سینه وطلای عصارهٔ او باسرکه جهت درد سری که ازآفتاب وشرب خمربهمرسیده باشد نافع وچون موی سررا به نوره رفع نموده عصارهٔ اورا باسرکه طلانمایند جهت رفع قرحهٔ سرورویانیدن موی مجرّب است ، وباشراب جهت گزیدن زنبور وبابول سك جهت ثالیل وباعسل جهت رفع شش ورشك وباشیردختران جهت ورم پلك چشم ود ردآن وباآب کاکنج جهت سطبری پلك و

جرب وباآب رازیانه وشیرجهت جمیع دردهای کهنهٔ چشم وآثارقرینه وشعیره مفسد و چون پلك رابرگردانیده عصارهٔ اورا باآب اناربمالند درحال رفع جرب اومیکند و باآب مرزنجوش جهت ربح سبل وقطوراوبارو غن خیری وامثال آن جهت ضربان گوش و آب برگ شفتالوجهت کرم اووباآب ترب ومانندآن جهت ثقل سامعه وبارو غن نرگس ، و خردل وسرکه جهت ورم گوش وکری وسعوط اوبا سرکه وآب عنصل جهت قروح بینی و رعاف خصوصا بااندك زاج وکافور و آب یخ ومضمضهٔ اوباگلاب جهت رایحهٔ کریهه دهان و قلاع متعفّن وطلای اوباآب جهت شقاق لب و غرغرهٔ اوباآب بارتنگ و عنب الثّعلب ، و عوسج جهت ورم لوزتین وخناق وباطبیخ جوزالسّروجهت دندان متحرّك نافع وهرگاه عصارهٔ اوموجود نباشد اصل اورامهرّا پخته آب آنرا بقوام آورند وحمول عصارهٔ تازهٔ اومدرّ حیض ومخرج جنین ونطول بخوراورافع گزاز ومضرّ امعاء ومصلحش صمغ وکتیراوقد رشربت اوازتازهٔ اوتادود رهم وازخشك تاسه درهم ودرحقنه تاپنجد رهم وازعصارهٔ اویکد رهم وبدلش بوزنش افسنتین ونیم وزن اوبابونه ونیم مثل اوتربدونزد بعضی بوزن او پر سیاوشان ونیموزن اوبرگ حناست وحقنهٔ طبیخ اودر روغن کنجد جهت دردکمر و عرق النّساءوقولنج بیعدیل وضمادگل اودرتسکین دردعقرب گزیده ورفع ضررگزیدن افعی قوی الاثّرو روغن اوکه آب اورابارو غن زیتون بجوشانند تاروغن بماند مسخّن عصب ، و مقوّی بدن ورافع اعیاوفالج وبهق و عسرولادت ورياح ودردهای مزمنه است وشربت اورا که آب اورابا شکربقوام آورند درجمیع امورمذکوره مفید است .

قنبیل : چیزیست شبیه بریك مکه زرد ، مایل بسرخی وگویند شب نمیست که در مین بخاك مخلوط گشته بآن شکل میشود ونزد بعضی تخم نباتیست وجمعی گویند تخم سرخس است دردوّیم گرم وخشك ونزد بعضی سرد وخشك ومسهل رطوبات ، و لزوجات وشرب اود راخراج اقسام کرم معده وامعاءقوّی الاثرومضرّ امعاء ومصلحش شبح وکتیراوذرورا وبغایت مجفّف زخمها ورافع جرب وسعفه وقدرشربتش دودرهم وبدلش

وخشیزك است .

قنفذ : بفارسی خارپشت ودرتنکابن دارموك ودرمازندران ارمجی نامند وبترکی کرپی گویند حیوانیست موی اومانند خارواقسام اوراد لدل نامند وبرّی وبحری او کوچك ومرادازمطلق اوبریّست مجموع اودردّیم گرم وخشك وگوشت اوصالح الغذاءومحلّل ریاح وقولنج ومدامت اورافع جذام وباعث وقوف آن وجهت استسقاءوسپرز ودردگرده ونقرس ومفاصل وفسخ عضل وتقطیرالبول وبول درفراش وتحریك باه مرطوبین وگزازوازپی تب و مداومت اومورث عسربول ومفسد معده وجگرومصلحش روغنها وسرکه ومضرّ ع ومضرّگرده و مصلحش عسل است باسکنجبین وسوختهبرّی وبحری اوجالی ومحلّل ورافع گوشت زیاد زخمها والتیام دهندهٔآن وشرب نیمدرهم اوراجهت تب ربع مجرّب یافتهاند وضمادگوشت اوجهت خنازیر وغدد وپیهٔاوجهت کلف ونمش وپوست اوبازفت جهت داءالثّعلب وجگر خشك کردهٔاوجهت استسقاءذ رروزهرهٔاوجهت رفع انتشارزخمهاوجذام مفید وشرب او باموم جهت اخراج جنین مرده مجرّب دانستهاند واکتحال اورافع بیاض وقنفذ جبلی گرمتر ازسایرآن وخوردن اوجهت نقرس بیعدیل وبدستورضمادگوشت وخون وطلای خون او رافع چرك بدن وجالی کلف وحمول اومدّرحیض است وگویند درموضعی که خارهای درشت اوباشد ، هوام نزدیکی اونکند ومارازاقسام قنفذ گریزانست وقنفذ بحری لذیذتر ازبرّی وملیّن طبع ومقوّی معده ومدرّ بول وجلد سوخته اوجهت جرب وقرحهٔسر مفید است .

قنّب : بکسراوّل وتشدید نون وفتح اومعرّب ازکنب فارسیست وبرگ اورانبك ، و اسراورق الخیال وحشیش گویند وپوست ساق اوراکنب وتخم اوراشاه دانه وشکوفه ، و غبارغبی اوراچرس خوانند برگش مرکّب القوی ودرسیّم سرد وخشك وباحرارت لطیفه ، و برودت کثیفه ومسکر وبسبب جزوحارمفرّح ومشهّی ومبهّی بالعرض وبعدازتحلیل جزوحاره وبقای جزوبارده مخدروومضعّف حواس وجگرومعده ومورث فسادرنگ رخساروا ستسقاءو

بلادت وکسالت وجنون وتکدّر روح دماغی واکثارا وقاطع باه ومجفّف منی وشیرینیها مقوّی فعل اووترشیها مفسد آنست ، وبرّی وبستانی میباشد وبرّی رابرگ مایل بسفیدی وپوست اوبازنمیشود ، وتخمش شبیه بحبّ السّمنه وقویترازبستانی است و قطور عصارهٔ اوکشنده کرم گوش وسقوط اومنقّی دماغ وشستن سرباطبیخ اورافع ابریه وقمّل موی سروضماد مطبوخ بیخ اورافع اورام حارّه ومسکّن دردآن وقدرشربتش ازیکدرهم تادودرهم وغیر معتاد ازآن کشنده است .

وشاهدانه دراوّل سیّم گرم وخشك ومحلّل رياح ومسکّن غثیان ومدرّبول وقابض طبع ومجفّف منی وبوداده اوراضرركمتراست واكثارا وباعث قرحهٔ احشاء ومصلحش خشخاش وسکنجبین است وذرورکتب پوسیده راجهت جراحات مجرّب دانسته‌اند وروغن شاهدانه که بدستوررو غن بادام گیرند گرم وخشك وجهت درد اعصاب وصلابت رحم ودردگوش و رفع اورام صلبه نافع وشرب اوقاطع باه است .

قنبره : بفارسی چکاوك وبترکی قزلاق نامند وازعصافیرمشهوره است وکباب اورافع قولنج ومدرّ بول وموافق امراض مثانه وگوشت آب اوملیّن طبع ومضرّمحرورین و مصلحش سرکه ومیوه‌های ترش است .

قندور : اسم حیوان جندبید ستراست لباس پوست اورافع رياح وجلوس برآن رافع نقرس است .

قنبیط : بضمّ اوّل وفتح آن وتشدید نون وکسرباءموحّده بفارسی کلم رومی و کلم گردنامند مرکّب القوی وبارطوبت غلیظه وقوّه مفتحه ومحلّله ومبهّی ومدرّ بول وبالخاصیّه محلّل حمارومولّد سودا ومضعّف دماغ ومنجر وردّی الغذا ومسدّد ودرسایرافعال ، مثل کرنب ومصلحش مهرّا پختن اود رروغن بادام وزیتون وادویهٔ لطیفه دمائیّه اومانع مستی ونطول طبیخ اوجهت مفاصل مفید وتخم اومفسد منی است .

قناء : نوعی ازاندروطالیس است ونزد بعضی رطبهٔ یابسه است وبلغت مصری

اسم اشق وبلغت مغربی کلح است ·

قنبس و قنابوس : شاه دانه است ·

قنابس اعریا : اسم یونانی قنب بریّست ·

قنه : بازرد است ·

قنباری : بیاءوبغیریاء مثنّات تحتانی زنجفرمصنوع است ·

قنطا : دم الأخوین است ·

قنطار : سادااورانست ·

قندول : اسم عربی وازشیشعانست ·

قندس : کندس است وحیوان جندبید ستررانیزشامل است قنقهرقیقهراست ·

قندرون : بلغت اصفهانی علك البطم است ·

قند : شکرطبرزد است ·

قوطولیدون : نوعی ازابرونست وآن نباتیست برگش مستدیروبااندك تجویف و ساقش کوتاه وتخمش متصّل بساق وبیخش مانند زیتونی وباتندی وتلخی است ومرکّب القوی وباقبض وتحلیل وجالی ورادع وشرب برگ اومسکّن التهاب معده وباشراب ، و عسل رافع تهیّج بدن وضماد اوجهت اورام حارّه وحرارت معده واحشاءوشفافی کهاز برودت هوابهمرسد مفید است وبیخ اوگرم وخشك ومفتّت سنگ مثانه ومدرّ بول وضماد عصارهٔ بیخ اووبرگ اومحلّل ورم زخمهاوباشراب وسیع کنندهٔ ثقبه جراحات ·

القاف مع الواو :

قواریر : زجاجست ·

قوق : حجرالرّحی است ·

قوقی : اسم یونانی وبمعنی بخوراست ، وشامل بخورخوشبوونزد بعضی حیوان جندبید ستراست ·

قوقالس : نوعی ازدوقواست ، ونزد بعضی تخم کرفس است ۰

قونیا : اسم یونانی آب خاکستراست ۰

قوشیرا : اسم یونانی طباق است ۰

قوطوما : آذریون بریّست ۰

قونیطس : ماذریون سیاه است ۰

قوسیا : قسط است ۰

قوماروس : اسم یونانی قطلب است ۰

قوریون : اسم یونانی کزبره است ۰

قوب : بضمّ اوّل وفتح ثانی اسم عربی قشرالبیض است ۰

قورالیون : اسم یونانی بسداست ۰

قولن : اسم یونانی کرنب است ۰

قوقامالس : اسم یونانی اجاص است ۰

قودونیا : میلاسم سفرجل است ۰

قوفیون : اسم قرصی است ازاجزاءمشرودیطوس وشوکران رانیزباین اسم‌نامند ۰

قومانیطس : طین الکرمی ۰

قومنی : مزراست ۰

قور : پنبهٔ کهنه است ۰

قوثر : گیاه وجست ۰

قوزی : اسم ترکی جمل است ۰

قوزی قلاغی : اسم ترکی حماض است ۰

قوز : اسم ترکی جوزاست ۰

قوزقون : اسم ترکی غراب اسود کبیراست ۰

قوش ازومی : اسم ترکی عنب الثّعلب است ۰

قویروق : اسم ترکی الیهاست .

قورد : اسم ترکی ذئب است .

قوش : دیلمی است ترکی لسان العصافیراست .

قومین : اسم ترکی ضان است .

قوم : اسم ترکی رمل است .

القاف مع الهاء :

قهوه : اسم خمر غلیظ است والحال تبادرازآن باردرخت یمنی است که دریمن بن نامند بقدرفندقی وچون ازغلاف مقشّرگردد مغزآن منقسم بدوقسم گردد مایل بسبزی وبعضی بزردی و باعفوصت وسیاه اوتلخ وغیرمستعمل است ودرخت او بسیارشبیه به درخت زعرورو غلاف آنرا قشرنامند وبطریق مغزاوبوداده استعمال مینمایند ومزاج او را مختلف ذکرکرده اند وآنچه بتجربه وقیاس ظاهرمیگردد دودرگرمی معتدل وخشکی اوغالب است وقشراوگرم وخشکترازآن واومجفّف رطوبات ومدرّبول وباقوهٔ قابضه .

وموءلّف تذکره اورامفتح دانسته جهت سرفهٔ بلغمی ونزلات وتسکین غلیان خون ورفع اعیاوآبله وحصبه وشرای دموی وتقویت معده ومنع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثاراومورث بیخوابی ومضعّف باه مبرودین ومضرّمزاج سوداوی ومصلحش روغن بادام وپسته وشیرینیهاست وچون بطریق نخود باریك گرم برشته کنند که سیاه نشود جهةقطع اسهال بغایت موءثّراست .

القاف مع الیاء :

قیصوم : نوعی ازبرنجاسف است ، ودربرگ وقبه مانند اوسوای آنکه از ساق برنجاسف شاخهامیروید واوراساق بی شاخ واکثرازیك ریشه یکساق برمی‌آید ودرانتهاء ساق قبهٔ اوچتری وطول ساق ازشبری زیاده وکمترازآن نیزمیباشد وبرآن برگهاریزه و مثل ساق زنبق وساق اماریطن وازاماریطن قویتروبرگ اصل اومفروش برروی زمین ، و

گلش باعطریّت وثقل رایحه شبیه برایحهٔ برنجاسف وطعمش تلخ وزرد رنگست و بجهت این اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته‌اند ۰

درسیّم گرم وخشك ومحلّل ترازافسنتین ورافع تب لرز ودرد سینه وضیق النّفس و ضرر ادویهٔ قتّاله ورياح ومفاصل وعرق النّساء وقاتل اقسام کرم معده وامعاء وبخوروافتراش اوگریزانندهٔ هوام وضماد اومحلّل اورام ورافع ضررگزیدن عقرب ورتیلاوحمول اومخرج جنین ونطول اوجهت صداع بارد وسوخته اوجهت قطع نزف الدّم ودائ الثّعلب وباروغن بید انجیرورو غن ترب جهت سرعت برآمدن ریش مؤثّرومضرّ ریه ومصلحش کتیراوخشخاش و بغایت مضرّمعده ومصلح آن عسل وشیح ۰

وقدرشربتش دودرهم وبدلش افسنتین وبابونج است و روغن اوکه ازبرگ وگل او گیرند محلّل صلابات ومدرّ حیض ومسخّن رحم وباعث انضمام فم آن ورافع لرز و امراض باردهٔ عصبانیست ۰

قیقهر : صمغیست شبیه بسندروس وبد بوی وبد طعم وبهندی رال و به فارسی لعل معیری وبعربی شجره نامند ، وتمیمی گوید اسم عبرانی سندروس است ۰

درسیّم گرم وخشك ومدرّ حیض ومخرج جنین ومنقّی دماغ وباماء العسل جهة صرع واستسقاء وربووپنج روزمتوالی آشامیدن اوباسکنجبین وباآب جهت سپرزورفع فربهی بدن وسنون اوجهت دردد ندان ازمجرّبات واکتحال اوجهت ضعف باصره ورفع آثارچشم و مرهم اوجهت جراحات مزمنه وناصورمجرّب وقدرشربتش ربع درهم است ۰

قیشور : حجرالقیشوراست ۰

قیر : فاراست ۰

قیاسوس : تمیمی‌گوید بیونانی دارچینی است ۰

قیض : پوست تخم مرغ است ۰

قیقاس : سیسارونست ۰

قینا : گیاه خرفه است ·

قیمولیا : طین قیمولیا است ·

قیرس : اسم یونانی موم است ·

قیطاقون : ترمس است ·

قیوند : قاوند است ·

قیروطی : شامل موم روغن است اعمّ ازآنکه ساذج باشد یا مرکّب ازادویه ·

حرف الکاف مع الألف :

کافور : صمغ درختیست واقسام میباشد ورياحی آن سفید مایل بسرخی و شبیه به مصطکی ومسمّی باسم پادشاهیست رياح نام که اوّل کافوررا یافته بود واین قسمیست که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری اوبسیارسفید وصفایح وصاف ود رجوف درخت یافت میشود وکافورموتی ازریزه های چوب جوف درخت ازجوشانیدن اوبهم میرسد واوتیره رنگ وناصاف است ود رخت کافورمخصوص بلاد سراندیب است ود رغایت بزرگی میباشد به حدّی که برصد سوارسایه گسترمیباشد وهمیشه سبز وچوب اوسفید وسبك بیشکوفه وبیثمر است ، وازچوب اوجهت پادشاهان سریرمیسازند وبالخاصیّه هوام وپشه وقمل وکیك پیرامون اونمیگرد دوگویند سبب کم یابی اوآنست که ازجهت گرمی هوای آنمکان پلنك ومارهمیشه مجاورآند رخت اند وآبی که درحین درخت ازاومیچکد مسمّی بماءالکافورست درغایت تندی رایحه و غلیظ ومایل بسرخی ·ود رسیّم گرم وخشك وجالی چرك بدن وظروف وجامه است ومگس نزدیکی باونمیکند ورافع درد استخوان ومفاصل وامراض بارده ومصدّع ومصلحش بارو غن بنفشه است ·

وکافورد رسیّم سرد وخشك ومفرح وقاطع نزف الدّم اعضاءورعاف واسهال حارو عرق ورافع تشنگی والتهاب جگروقرحهٔ ریه وسل ود ق وحرقه البول وجمیع امراض حارّه ومقوّی حوس محرورین وتریاق سموم حارّه ومنومّ صاحبان دماغ حاروبامشك و عنبرمقوّی روح

حیوانی مبرود المزاج وسعوط اوباآب گشنیزجهت رعاف وباآب کاهوجهت رفع بیخوابی محرورین وباروغن گل جهت اورام حارّه وسنون اوجهت دندان کرم زده وقلاع وذروراو جهت قروح خبیثه وساعیه وبااد ویهٔ مناسبه جهت زخمهای حارّه وجراحت تازه و قطع خون اووتسکین درد مجرّب واکتحال اوجهت رمد وطلای اوجهت درد سرصفراوی ، و شدّت حرارت روح دماغی وضماد اوبریافوخ وپیشانی جهت رعاف مجرّب ومضرّباه و مولّد سنگ مثانه واکثاراوقاطع غسل واشتهاومورث سفیدی موی ومصلحش عنبرومشك وادویهٔ حارّهٔ خوشبووبسیاربوئیدن اومورث بیخوابی ومصلحش روغن سوس وگل وامثال آن .

وقدرشربتش تایکدانگست ودومثقال اوقاطع باه ومفسد معده وگویند اینقدرقاتل است وبدلش دووزن اوطباشیرویکوزن اوصندل سفید است وکافورمصنوع کهازمومقدر دو درهم وحجرالرّخام ده درهم وروغن بنفشه نیمدرهم وقدری کافورترتیب میدهند فرق او باکافوراصلی ثقل وچسبندگی مصنوع است وبوی اصلی غیرمصنوع شبیه ببوی پوست لیمو وترنج است .

هرگاه کاسهٔ چینی رامعلّق کنند ودرزیرآن کافوررادودکنند دودیکه ازآن درکاسه جمع میشود اکتحال آن بجهت امراض حارّهٔ چشم بسیارمفید ومجرّب است .

کاشم : اسم فارسیست وبیونانی لیفسطیون ودردیلم زیرهٔ کوهی نامند ، منبتش کوههای بلند جنگل داراست ساقش باریك شبیه بساق شبت وپرگره وبرگش مانند برگ اکلیل الملك وازآن نرم تروخوشبوی وبرگ عالی ساق باریکتروپرشکاف تروآخرساقچتردار وثمرش سیاه وازبادیان بالیده تروتند طعم وباعطریّت وبیخش شبیه ببیخ انجدان ، و خوشبوی ومستعمل تخم وبیخ اوست وقوّتش تاسه سال باقیست .

ودرسیّم گرم وخشك ومفتح سدد ومحلّل ریاح ومنضج خلط خام ومقوّی معده ، و مسهل اقسام کرم معده وامعاءومدرّبول وحیض وتریاق سموم ورافع استسقاء و رطوبت معده ودردهای بارده ومخرج جنین واهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند ، و

بسیار ملطّف لحوم است وجهت عسر بول واحتباس حیض وسنگ مثانه وخون منجمد در معده ومثانه وسرفه وربو وعسر نفس وتحریك اشتها واعانت برحمل وطلای اوجهت عرق النّساء وفالج وسایر امراض باردهٔ نافع ومضرّیه ومصلح آن کتیرا ومضرّ مثانه ومصلح آن رازیانه وقدر شربتش دودرهم وبدلش زیره وتخم کرفس جبلی وتخم زردك است ۰

کادی: اسم هندی است وبعربی کدرنا مند ودرحوالی عمّان ویمن کثیرالوجود شبیه بدرخت خرما وبرگش صلب وقوی ونرم وطویل وسربرگها تند وثمرش مانند غلافی ودر غلافی چهارعدد دانه شبیه بدانه خرنوب وشکوفه اومانند شکوفه خرما وبغایت خوشبووا و راکبوره نامند وبعد ازشکفتن در روغنها پرورش میدهند ومسمّی بدهن الکادی وجهت درد کمرومفاصل ورياح وجذام نافعست وکادی درآخرد ویّم گرم وخشك ، و نزد بعضی معتدل ومقوّی بدن وحواس وباتفریح ورافع خفقان واعیا وماشه اوثبورجگرومسکّن دردها صعب وشربت آن که چوب آنرا کوبیده بجوشانند ذات آنرا با شکربقوام آورند جهت آبله وحصبه بهترین ادویه است واهل هند رااعتقاد آنکه چون شربت کدررا بنوشند زیاده بر نه عدد وآبله برنمی‌آید وخاکسترآنرا جهت التیام زخمها مجرّب دانسته‌اند ودانه‌او مقوّی دل ومعده وجگرورّب کدرقویترازدانه‌او وبدلش بوزن اوصندل سرخ ومثل اوبقم ۰

کاکنج : بفارسی عروسك پس پرده نامند وازانواع عنب الثّعلب است وبستانی اورا نبات مانند اووبرگش عریضتروبزرگترود رقوّه مثل اووسر شاخه‌های اونگون وثمرش درغلاف سرخی وشبیه بمثانه ودانه‌اش بقدر فندق وبعد ازرسیدن سرخ میشود وگل او سفید مایل بسرخیست وجبلی اورا برگ مانند برگ سیب وغبارآلوده وسیاه وساقش بارطوبت چسبنده ونبات اورا بزرگترازبستانی وگل اوبسیارسرخ ودانه‌اش زرد مایل بسرخی ودر غلاف زردی ومنبتش سنگلاخها واوراکاکنج منومّ وعنب الثّعلب منومّ نامند ودر تحذیر قویترازخشخاش ومدرّ بول ویکمثقال اومنومّ وزیاده ازآن مورث اختلاط عقل وجنونست و مراد ازمطلق کاکنج بستانی اوست ومستعمل ازآن پوست سرخ دانه‌او وقوّتش تاسه سال

باقیست ۰ درآخرد ویّم سرد وخشك ومدرّ بول و رافع امراض گرده ومثانه وقرحهٔآن و مخرج صفرا باد را رومصلح حال جگرورافع ربوو عسرنفس واقسام کرم معده ومداومت آن هر روز بقدر یکمثقال جهت یرقان مجرّب وبلع کردن هفت عدد ازآنرا بعد ازپاکی از حیض جهت منع حمل مجرّب یافته‌اند ومخدّر رومصلحش کلقند وقدرشربت ازپوست دانه‌او تا پنج درهم وبدلش عنب الثّعلب ۰

کاکنجی : سرکه هندویست وازحبوبات میسازند وبهترین اوازبرنج است و طریق آنست که حبوبات رامهرّا پخته صاف نموده درشیشه کنند وتاچهل روززیاده برآن‌در ــ آفتاب گذارند واوجالی ومقوّی اعضاءومسکّن حرارت خون وصفراومضرّمعده ومصلحش ــ عسل وکلقند است ۰

گاوزبان :اسم فارسی لسان الثّوراست ۰

کاه ربا : کهرباست ۰

کافوریهودی وکافوریه : ریحان الکافوراست ، ونزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است ۰

کافورموتی : قسم ناصاف کافوراست ۰

کافورالکعك : زرنباداست ۰

کاسلس : اسم یونانی جوزاست ۰

کاسوس : خشخاش زبدیست ۰

کامالاون : ماذریون سیاه‌است ۰

کاشم رومی : سیسالیوس است ۰

کاسرالحجر : قلب است ۰

کاجل : اسم هندی اثمداست ۰

کاونجی : اسم هندی شونیزاست ۰

کان : اسم هندی شکراست ۰

کالون : اسم هندی قسمی ازارزاست ۰

کالهری : اسم هندی هلیلهٔ کابلی ۰

کاشیرا : اسم هندی عصارانست ۰

کازر : اسم هندی حرزاست ۰

کارهه : اسم هندی مطبوخات مسهله ومنضجه است ۰

کال سانوا : اسم هندی ساداورانست ۰

کای پل : اسم هندی فنابریّست ۰

کالی : بلغت هندی سیاه است ۰

کاجر : اسم هندی تخم زردك است ۰

کاکیراو ککره : اسم هندی سرطانست ۰

کای اسم هندی بقراست ۰

کاکوند : اسم هندی کتیرااست ۰

کالوت : اسم هندی نوعی ازبیش است ۰

کاك : اسم هندی کات است ۰

کاندی : اسم هندی قصب السّکراست ۰

گاو : اسم فارسی بقراست ۰

گاوکوهی : اسم فارسی بقرالوحش وایل است ۰

کاسنی‌شامی وبستانی : اسم فارسی هندباست ۰

کاسنی دشتی : اسم فارسی خندریلی است ۰

کاهو : اسم فارسی خس است ۰

کاورس : اسم فارسی جاورس است ۰

کاچیره وکافشه : اسم فارسی احریض است ۰

کاودانه : اسم فارسی کرسنه است ۰

کاودار : اسم فارسی جاوزین است ۰

گاوزهره: اسم فارسی حجرالبقر است ۰

کابیش : اسم دیلمی خلد است ۰

کاغذ : اسم فارسی قرطاس است ۰

کاه : اسم فارسی بتن است ۰

کارشه : اسم فارسی عنکبوتست ۰

کاسه شکنك : اسم فارسی شقایق النّعمانست ۰

گاوچشم : اسم فارسی اقحوانست ۰

الکاف مع الباء :

کبر : نباتیست خاردار وپرشاخ وبرگش باریك وگل غلاف اومثل زیتونی وگلش سفید ودروسط اوچیزی شبیه بموی وثمرش که خبارکبرنامند ازبلوط درازتروتخم اوزرد وبارطوبة لزجه‌ود رخرابه‌ها وکوهها بسیارمیبا شد وبیخ اوپوست بیخ اوقویترازسایراجزاء ۰

ودرسیّم گرم وخشك ومفتح سدّهٔ جگروسپرزوقاطع اخلاط لزجه ومقوّی احشاء ، و بهترین ادویهٔ سپرزخصوصا پرورده‌اوباسرکه و عسل محلّل ریاح وتریاق سموم ومدّر مرّة السّوداوجهت فالج وامراض باردهٔ دماغی ومفاصل نافع وبه ادویهٔ خوشبومثل سنبل الطّیب واذخروعسل ومحلّل بلغم سینه ومخرج آن وغرغرهٔ طبیخ اورافع بلغم اعضای تنفّس وضماد تازهٔ اورافع نسخ عضل وعصب وخشك اورافع قروح خبیثه وباادویه مناسبه محلّل اورام صلبه وخنازیروباسرکه رافع بهق وقوباوباآرد ترمس محلّل ورم سپرزوبخور او رافع بواسیرومضمضهٔ طبیخ اوباسرکه وخوائیدن او جهت دردد ندان نافع ۰وبطلمیوس درکتاب زینت فرموده‌اند : که چون بیخ کبررانرم کوبیده بامثل اوروغن کنجد و بوزن او

آب بجوشانند تاآب بالتّمام وروغن تانصف بسوزد ، پس اورا برسرضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند ، وهرگزسفید نروید ، ومجرّب دانسته‌و ثمراوقبل ازشکافتن که‌گل کبرنامند در دوّم گرم وخشك وملطّف ومقطع درجمیع افعال مانند بیخ اووازآن ضعیفتراست وذرور اورافع نواصیرچشم وخیارکبرکرم وتروتخم اودرسیّم گرم وخشك وخیاررسیدهٔ او بـــد و ن خائیدن دانهٔ اوملیّن طبع وترشی گل وخیارا ومحرّك اشتها وجالی بلغم ومفتّح سدّهٔ جگر وسپرز ومصدّع محرورین وخیارغیرپرورده‌آن بسرکه مفسد معده‌است وساق وبرگش در آخر اوّل گرم وخشك ودرافعال ضعیفترازگل اوومحلّل خنازیرونواصیرچشم است وعصارهٔ اوکشندهٔ اقسام کرم معده وضماد اوبازفت رافع قروح شهدیهٔ سروقروح خبیثه ومحلّل قوّی خنازیروسایراورام بلغمی است درجمیع افعال ساق اوقویتراز برگ و غرغرهٔ طبیخ همهٔ اجزای اومنقّی دماغ ومفتّح سدّه است .

وقدرشربت ازآب اوتاهشت درهم است که باعسل وسرکه وشکربنوشند وازبیخ اوتا سه درهم ودرمطبوخات تاهفت مثقال ومضرّ مثانه ومصلحش انیسون ومضرّمعدهٔ محرورین ومصلح آن سکنجبین است .

کبیکج : دراصفهان موسك نامند ، وبترکی ماسیواچیچکی وآن چهارقسم‌میباشد ونبات همه شبیه است بگشنیز .

یکی مایل بسفیدی وبارطوبت لزجه وگلش زرد وساقش متوسّط درسطبری ، و درازی وبیخش تلخ وکوچك وپرشعبه مانندخربق سیاه ومنبتش نزدیك آبهای جاری .

وقسم دیگرشبیه بقسم اوّل ، وگلش بنفش وبسیارتند است .

وقسم سیّم نباتش بسیارکوچکتروگلش زرد طلائی وبسیاربدبوی .

وقسم چهارم گلش سفید است واقسام آن درسیّم گرم وخشك وباحدّت و محرق جلد وضماد وتازه اودراندك زمانی موجب جراحت ودرد اعضاوباروغنها جهت جـــرب

حیوان وانسان وتقشّرجلد وبرص ناخن واقسام ثالیل وداءالثّعلب ونطول مطبوخ او جهت سعفه وبیخ خشك اودرعطسه آوردن قویترازکندش وطلای اوازخارج جهت درد دندان وازداخل جهت ریزانیدن آن وحمول اوجهت اخراج جنین ومشیمه واحتباس حیض نافع ودومثقال اوکشنده وچون بامثل اوآردگندم خمیرکرده برعضوی بگذارند نایب مناب داغ است ۰

کبابه : دانه‌ایست قریب بحبّ لسان وخوشبوی ومایل بسیاهی ومغزاوسفید، و درخت اومانند درخت مورد وازهند خیزد وافلنجه نوع صغیراوست ، وقوّتش تاده سال باقیست ۰

ودردویم گرم وخشك وبغایت لطیف وملطّف ومفتّح قوی سده احشاءوگرده ومخرج سنگ وبول محتبس آن وجهت امراض جگروسپرزورياح وخفقان وصاف کردن آواز و رفع درد سرمزمن واسهال معده واحشاءوخوشبوکردن دهان وامراض لثه وقلاع وضماد او باپیه حیوانات جهت تحلیل اورام وباغالیه هاجهت خوشبوئی رایحهٔ بدن وتقویت آن نافع وطلاکردن خائیده‌اوبرقضیب بغایت ملذّ ذجماع است ومضرّمثانه ومصلحش ــ مصطکی وشربتش یکمثقال وبدلش قاقله ودارچینی است ۰

کبریت : بفارسی گوگرد نامند وآن اصل حارموالید وزیبق اصل باردآن و چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف ولامع وکبریت احمرنامند ویکی زرد ومایل بسبزی و او را مصطکاوی واصابعی نامند ویکی سفید ومسمّی بگوگرد فارسیست ۰

وقسم چهارم مایل بکبودی واوراکبریت اسود وکدرنامند وآنچه ازطبیخ آب چشمها گرم وازخاك بعض اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد وبهترین اواحمراست و به اصطلاح اهل کیمیااکسیرمصنوع درغایت سرخی ومسمّی بگوگرد احمراست نه معدنی او واقسام اودرآخرسیّم گرم وخشك است وگرمی اوغالب است برخشکی وقوّتش تاسی سال

باقیست ودرغایت دهنیّت وتدمیراوبطریقی که محترق نگردد وازاسرارعظیمه و درغایت اشکالست ومحلّل وملطّف ومسخّن ومجفّف وجالی وجاذب وشرب اومقاوم جمیع سموم و بازردهٔ تخم نیم برشت جهت سرفهٔ رطوبی وربوواخراج چرك وبلغم سینه وشش و رفع یرقان وزکاوونزله وطلای اومسکّن میزبان اعضاوسفید کننده موی وبدستوربابول آب دهن جهت گزیدن هوام وباعاقرقرحاو عسل وسرکه جهت جذام وجوششهای سوداوی عجیب الاثراست وباسرکه ونطرون و علك البطم جهت قلع آثاروحکّه وجرب وبهق وبرص ناخن وتقشرجلد ودائ الحیّه ودائ الثّعلب وآکله وقروح رطبه وباحناجهت قوباوباسرکه وقیمولیا جهت سعفه وباجند جهت تحلیل صلابات وباحب الغارجهت امراض باردهٔ وصداع و وباست ونیموزن اوگوگرد وصمغ عربی جهت سعفه وقروح سروقوبامجرّب وبابورهٔ ارمنی وعسل وادویهٔ مناسبه جهت نقرس نافع وذرورواوبربدن قاطع عرق وسعوط اوجهت سکته ، و شقیقه مفید وبخوراوحابس زکام ونزله ومسقط جنین است بسرعت وباعث گریزانیدن هوام وبخوروقطوراورافع گرمی وثقل سامعه ومضرّمعدهٔ ومصلحش کتیراوشیرتازه وشربتش ازد و دانك تایکمثقال وبدلش دراکثر افعال زرنیخ ومصعداوجهت تکلیس معادن ورفع چرك اوبیعدیل وسفیدگردهٔ اونایب مناب جوهرزرنیخ است و روغن گوگرد بنهجی که ساختن اودرد ستورات مذکوراست جهت جمیع دردهای باردوجرب وحکّه وسعفه وقوبابیعدیل است و عرق گوگرد بغایت مجفّف وسریع النفوذ ومحرق ومفرح جلد وجالی ورافع رطوبات و مسخّن ومحرق اخلاط ومالیدن اوبردندان رافع گوشت فاسد بن دندان وکثافات آن است وطریق عرق گرفتن دردستورات مذکوراست ۰

کبد : بکسراوّل وجزم ثانی بفارسی جگرنامند وبهترین اوجگراردك ومرغ پرواری و بعدازآن جگربزغاله است گرم وترو غلیظ است ودیرهضم وخونی کهازاوبهمرسد قبول عفونت بسرعت میکند ومصلحش آبکامه وسرکه وکباب اوبانمك وصمغ عربی جهت قرحهٔ امعا واسهال قوّی الاثروجگربزبالخاصّیه محرّك صرع مصروعین است وبتجربه رسیده وخواصّ

جگرهرحیوانی د راصل آن مرقوم است ۰

کباب : اسم عربی گوشت بآتش برشته است واختلاف خواص آن به حسب اختلاف لحوم وبهترین اوگوشتهای لطیف است که د رپختگی وبرشتگی جمیع اجزای او بیك قرار باشد وآن مولّدخون منین ومسمّن بد ن ومسخّن گرد ه ومحرّك باموا شتهاوموافق معد هٔمرطوبین ومقوّی اعضاءود یرهضم وبعد ازهضم مولّدخون صالح وباسماق وگشنیز و ادویهٔحارّه حابس اسهال مفرط رطوبی ومورث صداع ومصلحش سکنجبین است، و خورد ن آب بعد ازکباب بغایت مضرّاست ۰

کبریت الدّخان : نوشادراست ۰

کبش : مغراست ۰

کبست : اسم فارسی حنظل است ۰

کبیج : بطارخ است ۰

کبوه : نوعی از تیوعانست ۰

کباب شامی : اسم فارسی طباهیج است ۰

کبرکازرونی : اسم شیرازی خرنوب شامیست ۰

کبك : اسم فارسی قج است ۰

کبك دری : اسم فارسی وجست ۰

کبلك : اسم ترکی قعبل است ۰

کبوتر : اسم فارسی حمام است ۰

کبابه شکافته : اسم فارسی فاغره است ۰

کبوتر : اسم فارسی فراخ الحمام است ۰

کپور : اسم هندی کهرباست ۰

کبور : اسم هندی کافوراست ۰

کبیر : اسم هندی توتیاست ۰

کبوك: اسم هندی فیج است ·

کبود : اسم هندی شفنین بریّست ·

الکاف مع التاء :

کتان : نباتیست بقدر زرعی ساقش وبرگش باریك وگلش لاجوردی وقبّها ی او قریب بخوری وپرازتخم وپوست اورامانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد وخشك و لباس اورافع حرارت وباعث تقلیل عرق وجهت جرب وحکّه و ورم صلب نافع وبخورگیاه او جهت سدّهٔ زکامی واصلاح حال رحم وسوختهٔ اوقاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ او وگل اومفرّح ومقوّی دل وریشهٔ اومایل بسردی وذرور اوجهت زخمها مفید وتخمش مایل به زردی واملس وبعضی ازآن سفید وقسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد ·

در اوّل گرم وخشك وبارطوبت فضلیّه ومدرّبول وحیض و عرق وشیرومحلّل وجالی و ملیّن طبع وجهت قروح گرده ومثانه ومداومت اوروزی نیم مثقال جهت درد امعاء وباعسل جهت ورم سپرزوبااندك فلفل و عسل جهت تحریك باه مأیوسین مجرّب دانسته‌اند و بو داده‌اوقابض وجهت نفث الدّم وسرفه رطوبی بغایت مفید ولعوق اوباعسل جهت سرفه بلغمی سه درهم اوجهت تنقیهٔ سینه ونضج وجهت تحلیل ورم جگرواعضای باطنی وضماد اوجهت ورم صلب وقروح سروبا بذرقطوناجهت تسکین درد مفاصل ونقرس و عرق النّساء و بابوره وآنچه جهت کلف وباحرف بابلی و عسلی جهت شقاق ناخن وبابوره وخاکستر جهت ثالیل وباآب سرد جهت صداع ورمی وقوباوبارو غن کنجد جهت زخمها و رفع درد ولذع آن وحقنه طبیخ اوجهت اخراج فضول ولذع امعاء ورحم نافع وجلوس در طبیخ اوبدستورجهت درد رحم موثّروسوخته اوجهت جراحات ودرد ولذع آن مفید و مضعف هاضمه ومصلحش سکنجبین ومظلم بصرومصلحش گشنیزومضرانثیان ومصلح آن عسل ·

وقدرشربت ازسه درهم تاده درهم وبدلش حلبه است ، وروغن تخم کتان گرم و ترو حقنهٔ اوباروغن گلسرخ جهت تسکین درد وجراحات امعاء وطلای اوجهت قوبا ،

خراجات وتسکین درد آن و وجع فوءاد وآشامیدن اوومالیدن جوشانیدهٔ اوباسیرجهت رفع قولنج انسان ودواب موءثّرومضعف معده وباصره ومصلحش سکنجبین است ۰

کتم : وسمه است برّی وبستانی میباشد وبرّی رادرمازندران وتنکابن شال خنـی نامند ، یعنی خنهای شغال وکتم غیربرگ نیل است چه گیاه نیل شبیهاست بگیاه کتان وساق نیل مجوّفست وبرگ وسمه شبیه ببرگ مورد وساقش غرمجوّف وثمرش بقدر فلفلی و بعد ازرسیدن سیاه میشود ، ودشتی وکوهی آن درکنار رود خانهای ریك دارمیروید و شاخههای اوانبوهتر ازشاخههای نیل وبرگش ازآن عریضترود رازترمیباشد وبعضی برگ نیل راوسمه دانستهاند وخلاف واقع است ۰

دردوّم گرم و خشك وباقوهٔ جالیه و قابضه ومحلّله وخضاب اوقویترازبرگ نیل است وضماد اوبانمك جهت صداع ریحی وبلغمی وبیضه وخوذه ورفع زخمها وبخوروطلای اوجهة زکام وتقویت موی ومنع ریختن اووآشامیدن آب وآب طبیخ اوبغایت مقّی وجهت گزیدن سگ دیوانه مفیداست ،واومضّعف دماغ ومصلحش قرنفل ولادن وروغن اوکه آب اورابا مثل اوروغن کنجد جوشانیده باشند بحدّیکه روغن باقی مانده باشد جهت بواسیر ، و امراض باردهٔ مقعد مجرّب دانستهاند ومانع ریختن موی ورافع دردهای باردهاست ، و چون بیخ اورابسیارطبخ دهند وقدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است وتخم وسمه دررنگ ومقدارخلاف شبیه بتخم ترب ومایل بسیاهی وبهترین ادویـه مانع نزول آب ورافع نازل آن است ۰

کتان الماء : طحلب است ۰

کتل : اسم فارسی نقاحست ۰

کتهل : اسم هندی رصاص ابیض است ۰

کتهونه : اسم هندی اسارونست ۰

کتی : اسم هندی کلب است ۰

الکاف مع الثّاء :

کثیرا : بثاءمثلثه صمغ قتاد است ، وبفارسی گون نامند وآن سفید مایل به سرخی میباشد ، ودرحرارت وبرودت معتدل ودراوّل تراست وبعضی دراوّل سرد وخشك ــ دانسته‌اند مرکّب القوی ومغری وباتجفیف ضعیف ومغلّظ موادّ رقیقه ومليّن صلابات ، و مسکن لذع وحدّت اخلاط وقرحهٔ چشم وقاطع نفث الدّم سینه ومصلح ادویهٔ سمیّه ورافع حدّت ادویّهٔ مشروبه ومقوّی فعل اووباقوّه مسهله وجهت سرفه وخشونت سینه وقرحهٔ ریه وگرفتگی آوازوحرقةالبول ولذع امعاءوتقویت‌رودهها وتسکین دردگرده ومثانه مفید ومداومة آشامیدن اوبامثل آن ازهریك ازبادام ونشاسته وشکربغایت مسمّن بدن خصوصا چون بعدازآن شیریکه درآن نارحیل طبخ یافته باشد بنوشند وازاسرارمجرّبه شمرده‌اند ، و طلای اوجهت کلف ونمش ونرم کردن جلد ورفع خشونت آن وشقاق لب مجرّب و بانوره‌و گوگرد جهت جرب وحکّه وباسرکه جهت بهق وبرص وبالعابهاجهت شق شدن موی و اکتحال اوجهت اقسام رمدوامراض چشم وبااد ویهٔ مناسبه جهت اکثرزخمهای حارّه و باردهٔ موءثّرومضرّ سفل ومصلحش انیسون وقدرشربتش ازیکدرهم تاپنجدرهم وبدلش صمغ‌عربی ودرتلیین وتغلیظ تخم کدوست .

کثیرالشّعر : پرسیاوشانست .

کثیرالارجل : بسفایج است .

کثیرالمتفعه : خطمی است .

کثیرالرّوءس : قرصعنه است .

کثیرالورق : خرنبل است .

کثر : جمارالنّحل است .

کثاه : بزرالجرجیراست .

کثیرالاضلاع : لسان الحمل است .

کثار : بلغت بربری جوز ارقم است ٠

الکاف مع الجیم :

کجور : اسم هندی زر بناه است ٠

کجم : و کجب : حصرمست ٠

کچلا : اسم هندی اداراقیست ٠

کجلن : اسم هندی بوره ارمنی است ٠

کجری : اسم هندی خراطین است ٠

کجول : اسم هندی سلحفاه است ٠

کچپ کن : اسم ترکی ابخره است ٠

کچوله : اسم فارسی اداراقیست ٠

کچ : اسم فارسی حیص است ٠

کجی : اسم ترکی مغراست ٠

کچه ماهی : اسم دیلمی دلفین است ٠

الکاف مع الحاء :

کحل : اسم سرمهاست وهرچه مانند سرمه درچشم کشند ٠

کحل : اصفهانی وسلیمانی وکحل جلااثمداست ٠

کحل السّودان : تشمیزجست ٠

کحل فارسی وکحل کرمانی : اتزروتست ٠

کحل وکحیل : اسم انواع ابوخلساست ولسان الثّور وخوص ولبسانرانیزنامند ٠

کحل خولان : حضض است ٠

الکاف مع الدّال :

کدر : کاویست ٠کدو : اسم فارسی قرع است ٠

کدهر : اسم هندی حمار است .

الکاف مع الرّاء :

کرفس : اقسام میباشد ، قسم جبلی صخری وفطراسالیون است ومذکورشد ، و جبلی غیرصخری راتخمش شبیه بزیره است وبیخش باریکتراز بستانی است وقسم نبطی راکرفس شتوی ومشرقی وکرفس عظیم نامند ، ساقش مجوّف ودراز ونرم ومایل بسرخی وبرگش عریض وچترا ومثل شبت وتخمش قریب بشکل قرطم که تخم کافشه باشد وسیاه ، و مصمت وباعطریّت وبفطراسالیون شبیه تراز سایراقسام وتند وبیخش سفید وبزرگ و خوش طعم ودرخواصّ ضعیفترازبستانی است وکرفس برپرابرگ عریض ترمیباشد وهرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون وبااندك رطوبت چسبنده وتندی اندکی وخوشبو و مایل بزردی وساقش باصلابت وتخمش مستدیروشبیه بتخم کلم وسیاه وتند وچترا ومانند چترنبطی ودرسنگلاخها وپشتها میروید ودرافعال قریب بفطراسالیونست ومدرّ عرق ، و جهت عرق النّساء وتهیج نافع وحمول ودراسقاط جنین موءثّراست وکرفس اجامی وکرفس مائی ونهری درمیان آب وکنارا ومیروید ودرقوّت ضعیفترازسایراقسام است اوتیره رنگ و تند وباعطریّت ودرمقدارقریب بانیسونست وبیخش بزرگ وسیاه وقویترین اجزای اوست وبعدازآن تخم اودراوّل دویّم گرم وخشك وبغایت مفتح سدّهٔ جگروسپرزومدرّ بول و حیض ومنقّی گرده ومثانه وازقوّت ادرارمخرج جنین ومحلّل ریاح ونفخ ومبهّی ومحرّك باه واشتهاوقی و رافع حدّت ادویه ومعاون عمل ادویهٔ مسهله ورافع سحج وجهت ربو و ضیق النّفس وفواق وبرودت احشاءودرد پهلوودرکین وحصبه ولرزبلغمی وعرق النّساء وتشنگی بلغمی ومغص وگداختن سنگ مثانه مفید وآب اوراکه باآب اناروشکربجوشانند جهت سموم مشروبه نافع وخوردن کرفس قبل ازگزیدن عقرب وهوام وبدستوربعدازآن سبب سرعت تأثیرسمیّت آن میگردد ورافع ضررخوردن مرداسنگ وامثال آنست و ضماداو محلّل اورام وباآرد جوجهت ورم چشم وطلای عصارهٔ آنرا تایکهفته بارو غن گل وسرکه

جهت جرب وحکّه مجرّب دانسته‌اند وبد ستورباگوگرد وبوره سرخ بغایت نافع وبانوشادرو عسل جهت ثالیل ورفع آثارنافع وبیخ وبرگ اوکه باعسل پرورده باشند مقوّی معده ، و مسکّن غثیانست ، وپرورده‌ٔبسرکه مقوّی محرورین ومقوّی معده واحشاءومفتّح سدد ،و محرّک اشتهاست ، ومضرّحوامل ومرضعه بجهت تحریك باه ایشان ومحرّك صرع مصروعین ومفسد شیروباعث صرع مولود وخفّت عقل اومبخروتازه‌ٔاونفّاخ ومصلحش انیسون .

وقدرشربت ازبیخش درمطبوخات پنجدرهم وازعصاره‌ٔاوتاپانزده درم وازجرم اوتاسه درهم است ، وتخم کرفس بستانی درتفتیح قویترازسایراجزاءوجاذب فضول به معده ورحم وهاضم غذاودرسایرمنافع مانند بیخ اوومضرّریه ومصلحش حاماوگویند : تخم کاسنی است ومورث سحج ومصلح آن کتیرا .

وقدرشربتش یکدرهم وبدلش نانخواه وزیراست وچون درهررطلی ازآب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی بافطراسالیون کوبیده اضافه کنند وبدستورد رهر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعدازسه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده ، و تحریك اشتهاوعسربول نافع است وچون نیم مثقال اورابانیم مثقال نانخواه ویکمثقال شکرتناول کنند جهت تقویت معده ورفع ریاح مجرّبست .

کرم : بفارسی تاك وربونامند ، بستانی وبرّی میباشد وبرّی ثمرداررا انگوراو سیاه وریزه و باعفوصت وشراب اوقابض وسیاه میباشد وبرّی بی ثمررادرتنکابن دیورزگویند ،و شاخ تازه اقسام رز راالف الکرم وعسالج نامند .

درآخرویّم سرد وخشك وبهتراجزاءاوست وبعدازآن برگ وعصاره‌ٔاومقوّی معده حارومانع قی وقاطع قی الدّم وحافظ جنین ازاسقاط ورافع خماروتقلّب نفس ومدرّ بول وجهت قرحه‌ٔامعاءواسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند وخواه حقنه کنند وشربت او که آب اوراباقند بقوام آورند جهت تحریك اشتهاورفع صفراوخماروا خلاط رقیقه معده وخفقان صفراوی وغثیان واسهال نافع وگاهست که بسبب قوّهٔجالیه باعث اطلاق شود

وآشامیدن عسالیج مانع صعود بخار بدماغ ومضعف باه است ، ومضرّ یرقان ومصلح اوعسل وضماد برگ وعسالیج اوجهت درد سروابتدای ورم حارمعده وسایراعضاءوالتهاب اورام خصوصا باآرد جووجهت اسهال بادامك بغایت مفید است وصمغ وآب منجمد رزبسیار جالی ویابس است ، وآشامیدن اوباشراب مخرج سنگ مثانه ورافع سپرزوضماد اوجهت قوباوجرب متقرّح وغیرمتقرح مفید ودوام مالیدن اوباروغن زیتون سترندهٔموی است وآب چوب رزکه درعین سوختن تراوش کند رفع ثالیل وسترندهٔموی وخاکسترچوب اوونشارهٔ آن باسرکه رافع بواسیروباروغن گل سرخ وسرکه وسداب جهت ورم سپرزوباپیه کهنه و روغن زیتون وعسل جهت شکاف عضل وسستی مفاصل وتعقّدعصب وبابورهٔارمنی جهت بردن گوشت زیاد زخمهاوباسرکه جهت گزیدن هوام وسگ دیوانه وورم غددی مؤثّر ، و کمادگرم کردهٔاوجهت بواسیروخوردن نیمدرهم اوجهت قرحهٔامعاءمفید است ونوع برّی رزرا قوّهٔقابضه قویتروشکوفهٔآن بهترین اجزای اوود ومثقال خشك اوحابس اسهال ومدرّ بول وحابس نفث الدّم ومقوّی معده ومانع ترش شدن طعام درمعده وضماد اورافع اورام والتهاب معده و ورم چشم وجرب وقلاع وقروح خبیثه ورادع موادّحارّه وحمول آن قاطع حیض است وچون اورادرسفالی بسوزانند جهت درد چشم وباعسل جهت داخس وناخنه وسستی بن دندان ورفع خون اومفید است وآب طبیخ بیخ اوبقدرسی وپنجمثقال باقدری شکرمسهل رطوبات وماءاصفروپوست رزجهت قطع خون لثه مجرّبست وروغن رز که شکوفه آنرامکرّر روغن زیتون کرده بعدازهرد وسه روزتجدید کنند باقوّهٔقابضه ، و رادعه وقایم مقام روغن گلسرخ وحابس عرق وجهت قروح ساعیه وجوشش دهان نافع است .

کرنب : بفارسی کلم وباصفهانی قریب نامند بستانی وبرّی وبحری میباشد وقنبیط قسمی ازبوستانی است ومذکورشد وقسم معروف اورابیخش مانند چغند روسبز و برگش سطبرواصناف اوشامی وهمدانی وموصلی واندلسی ومختلف الاشکال میباشد و مجموع

اومرکّب القوی ۰

د راوّل گرم وخشك ومبهّی ونیکوکنند هٔ رخسا رومولّد منی ومنوّم ومانع صعود بخارات بد ماغ ومانع مستی وباعث سرعت حرکت اطفال ونیم پخت اومسهل ومهرّای اوقابض و رافع خمار وارتعاش وسرفه مزمن و عصارهٔ اوبا ایرسا ونطرون مسهل وبا شراب رافع سمّ افعی و خوردن اوهر روز بقد ریکوقیه رافع درد سپرزوگرفتگی آوازوآب مطبوخ اومنقّی بدن و عرق ومسکّن درد سروجهت سرفه کهنه ودرد کمروزانووورم حجاب واحشاء وتاریکی چشم کـه به سبب بخارات ورطوبات باشد نافع ومضرّسود اوی مزاج وبوا سیرومولّد سود اوخون غلیظ و مضرّمحرورین ومصلحش پختن اوباگوشت فربه وروغن بادام وشراب ممزوج بآب وسکنجبین ودرمبرودین خردل وامثال آن وضماد اورافع ریختن موی وباحلبه وسرکه جهت نقرس و درد مفاصل وزخمهای عمیق وضماد برگ اوباآرد جوجهت اقسام اورام ودرآخرهای باد سرخ وشری وسرطان وبانمك جهت نارفارسی وبازاج وسرکه جهت برص وجرب و سعوط آب اومنقّی دماغ وحمول اوباشلم جهت رفع احتباس حیض وفرزجهٔ شکوفهٔ اوقاتل جنین وسوختهٔ اوبغایت مجفّف ورافع قلاع وزردی بن دندان وسعفه ومانع رویانیدن موی و با پیه خوك وامثال آن جهت خنازیروجراحات صلبه ودبیلات وباسفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است ۰

وتخم اودردوّیم گرم وخشك ومبهّی وشکندهٔ کرم معده وطلای اورافع نمش وکلف ۰ وقدرشربتش دومثقال است وکلّ بری درشکل شبیه ببستانی وسفید ترازآن وبازغب ،و تلخ وتخمش شبیه بفلفل سفید است ۰

درسیّم گرم وخشك وبسیارجالی ومحلّل وبیخ تخم اوبقدردودرهم رافع سم افعی و تخمش بغایت محرّك باه است ، وکلم بحری رابرگ درازوسرخ وشبیه ببرگ زراوند مدحرج است ، وطعمش شوروباتلخی وخوردن اوجایزنیست ودرضمادات محلّله مستعمل است ودومثقال ازتخم اودرکشتن حبّ الفرع بسیارموءثّراست ۰

کراّث : بفارسی گندنا وباصفهانی تره وبدیلمی کوارنامند برّی وبستانی میباشد وبستانی اورانبطی نامند وآن اقسام است آنچه برگش باریکترود رتمام سال موجود ست کراّث البقل وکراّث المائده گویند وآنچه درآخرزمستان واوّل بهار میرسد شبیه به پیاز وقبّهٔ آن مانند قبّهٔ پیاز است کراّث شامی نامند ، وازمطلق اومراد کراّث البقل است .

درسیّم گرم ودر دویّم خشك وخوردن اوبعد ازغذا مانع ترش شدن طعام وملیّن طبع ومدرّحیض وملطّف ومبهّی ورافع قولنج ومفتح سدّهٔ جگرومقوّی کمروقوّهٔ هاضمه ومنقّی قصبهٔ ریه وآبش بقدر سه مثقال ونیم قاطع خون بواسیرومحرّك باه وباعسل جهت جمیع امراض باردہ ورطبه سینه وباماءالعسل جهت سموم نافع ومطبوخ اوباجوجهت ربوود رد سینه مفید وعصارهٔ خشك کردهٔ اومسهل خون وبسرکه پروردن اومفتّح سدّهٔ جگرو سپرزو رافع قولنج وحمول برگ کوبیدهٔ اوبتنهائی وبااد ویهٔ مناسبه مجفّف رطوبات رحم ومانع ازلاق جنین وجلوس درطبیخ اوکه باسرکه وباآب نمك باشد جهت انضمام فم رحم ، و صلابت آن مفید وضماد اوجهت گزیدن هوام وافعی وباسماق جهت شری وثالیل وبانمك جهت قروح خبیثه وطلای مطبوخ اوجهت بواسیروقطورآب اوبارو غن گل وسرکه کهنه جهة دردگوش ودوی وسعوط اوباکندروسرکه جهت قطع نزف الدّم ورعاف مفید وچون گندنا رادوباریخته بفشارند وجرم اوراد رآب سرد بخیسانند وبااطعمه استعمال کنند رفع نفخ وغلظت آن میکند وباعث لذّت اطعمه میگردد واقسام کراّث ازپیازد یرهضم ترونفاخ ومفسد لثه ودندان ومضرّمزاج حارو مبخرومحرق خون ومورث تاریکی چشم ومصلحش گشنیز ، و کاسنی است .

وتخم اودرآخرد ویّم گرم وخشك ومبهّی وباشراب محرّك باه ودومثقال اوباتخم مورد قاطع نزف الدّم ومفتّح سدّهٔ بلغمی ومحرّك باه واشتهاومقوّی گرده ومثانه ورافع امراض باردہ وبوداده اوبه تنهائی وباحرف بابلی قاطع اسهال مزمن وزحیرومحلّل ریاح امعا وضماد اوجهت گزیدن افعی وکلف وآثارود رد های بارد وبخوراوجهت بواسیروباموم و

قطران بخورکردن جهت دردد ندان واخراج کرم اوموثّراست وچون کوبیده اوراد رسرکه بریزند رفع ترشی سرکه میکند ومضرّ ریه ومصلحش عسل ودرتقویت باه تخم کرآث شامی قویتراست وکراث برّی شبیه بسیراست بسیارتند ، ومقطع ومفتح وبغایت مدرّبول وحیض وحمول اوجاذب جنین وعصارهٔ اوموروث اسهال دموی وپنج قیراط ازتخم اوباشکرکه چند روزمداومت کنند رافع بواسیراست وازجملهٔ ادویهٔ تریاق فاروق وجهت گزیدن هوام قویتر ازتخم سایراقسام وضماداورافع برص وثالیل ومفرح اعضاست وقسمی ازبرّی کهدرکوهها یافت میشود برگش بسیاربارىك میباشد وباحدّت وبسیارملطّف وجهت دردمعده وامعاء وخوشبوکردن دهان قویّ الاثُراست .

کراث : بفتح اوّل وتخفیف ثانی اسم عربی درخت کوهیست ، برگش بسیاربارىك میباشد وباحدّت وبسیارملطّف وجهت دردمعده وامعاءوخوشبوکردن دهان قویّ الأثر است .

کراث : بفتح اوّل وتخفیف ثانی اسم عربی درخت کوهیست برگش دراز وبارىك و شاخههانرم وپرشیر ، ودربلادحجاز بسیاراست ، وعشبةالسّباع نامند شیرآن رادر اطعمه کردن رافع جذام دانستهاند .

گرسنه : اسم عجمی نوعی ازجلبانست ، وبفارسی گاودانه نامند وبعربی حبّ البقرگویند وآن دانهایست مدوّر قریب بنخودی وتیره رنگ مایل بسرخی وتلخی وتندی وغیرمأکولست .

دراوّل گرم ودردوّیم خشك ومدرّبول وملیّن طبع ومنقّی سینه وشش وباتریاقیّه و جالی وتقطیع ومفتح سددوآرد اوکه بعدازخیسانیدن ومقشّرکردن بعمل آورده باشند مسهل ومحرّك باه مبرودین وباسرکه رافع عسربول وچربکرده اوباروغن کنجد مسکّن زجرومغصّ وباعسل وگردکان مسمّن بدن وطبیخ اوباعسل جهت سرفهٔ رطوبی وتنقیهرحم وعسرالنفّس وباسرکه جهت یرقان وسپرزنافع وضماداوجاذب خون بظاهرجلد است و

جهت جرب شکستگی اعضاوسعفه وشقاق ونارفارسی وتحلیل وصلابات وقروح خبیثه و ساعیه والتیام جراحات عمیقه وبازراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان ، و باسرکه وافسنتین جهت گزیدن عقرب وباشراب جهت گزیدن سگ دیوانه وافعی ، و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده وباآب ونملی جهت برص وبازفت جهت بزرگ کردن عضوموءثّرود رسرخ کردن رخسارقویترازسایرادویه است ومولّدخلط فاسد وزیادهٔاو مدرّ خون وموروث اسهال ومصلحش گلاب وگل ارمنی وقدرشربتش تاسه درهمست ۰

کردناك: کبابی است که بعدازنیم پخت کردن مرغ وامثال اوبرآتش برشته کنند جهت مرتاضین ومعدهٔحاروتقویت بدن مفید ومضرّمعدهٔضعیف ومصلحش مفتح است ۰

کردیا : به فارسی زیره رومی وشاه زیره وقرنباوگویند اززیره درازتروبالیده تر ومایل بزردی بستانی اوبقدرزرعی وبرگش مانند شبت وگلش سفید وبیخش مثل زردك وپختهٔاوماًکولست وبرّی اوقردماناست وگلش سفیدمایل بکبودی میباشدودر سایر صفات مانند بستانی است ومذکورشد ۰

درآخرد ویّم گرم ودراوّل سیّم خشك وضعیفترازقردماناست ومحلّل ریاح ونفخ و ملطّف وقابض طبع ومصلح اغذیهٔنفاخ ومدرّ بول وحیض وعرق وشیروهاضم ومانع صعود بخارات بدماغ ومحرّك آروغ واشتهاومانع تخمه وترش شدن غذادرمعده وجهة اخراج حبّ القرع وکرم معدهٔوخفقان بارد وضیق النّفس ورياح گرده ومثانه ودردمعده ومغص وتقویت بدن وفربه کردن اووتحلیل بغم وگزیدن عقرب نافع است وخوردن او به قدر سه درهم باروغن زیتون که بقدریکوقیه باشد تایکهفته جهت اوّل استسقاءمجرّب ودر سرکه پرورده‌ءاوموافق محرورین است ۰

وقدرشربتش تاپنجدرهم است ومضرّریه ومصلح آن عسل و صعترومضرّگرده ومصلح اوکتیراوبدلش قردماناست و انیسون وزیره ۰

کرکی : بفارسی کلنك وبترکی دورنا نامند گوشت اودرد ویم گرم وخشك ومفتح سدد ومقوی بدن ومحلل قولنج ودیرهضم ومولد خلط غلیظ است ومصلح اوآنست که یك دو روز بعد ازذبح باسرکه وروغنها استعمال نمایند وچینه دان اوحابس اسهال ومهر یارس گوید که دود رهم ازخشك سائیده اوباآب نخود مطبوخ جهت دردگرده ومثانه مجرّب است وسرگین اورافع کلف وخون اومسکّن نقرس ومغزسراوجهت شبکوری وبازبد البحر و سرگین سوسماروشکرجهت بیاض چشم وباآب حلبه جهت تحلیل اورامد موی و سوختهٔ اوجهت بواسیرنافع وسعوط زهرهٔ اوباآب چغندرسه روزوباآب مرزنجوش بدستورسه‌روز تایکهفته رفع لقوه میکند ومجرّب دانسته‌اند بشرطیکه درآن ایّام روغن گردکان بیاشامند وبمالند وبروشنی نگاه نکنند واکتحال اوجهت نزول آب وشبکوری وناخنه وآثارآبله‌وطلای اوجهت برص وجرب متقرح قوّی الاثّراست وسعوط زهره ودماغ اوازهریك یکقیراط با روغن زنبق رافع نسیان وسفیدی موی سروریش است بشرط تکرارود رتقویت حافظه بیعدیل وآشامیدن پیهٔ اوباسرکه عنصل جهت ورم سپرزبغایت موثّراست ۰

کرگدن : حیوانیست ازجامیش بزرگتروپوست اوسیاه وچین دارود رغایت صلابه وشاخ اومنحصردریکعدد وبشکل کلّه قند وازروی بینی اورسته وصورتش بخوك اشبه است بخورشاخ اوجهت بواسیرو عسرولادت وگریزانیدن هوام نافع وآشامیدن آب ازظرفی که ازشاخ اوساخته باشند جهت رفع بواسیرمفید وطلاکردن پیهٔ اومورث مهابتست ۰

کرش : شکنبه وروده‌های حیوان راشامل است ، وبهترین اوازگوسفند وبزجوان است وبعضی اوراسرد وخشك وجمعی آنراگرم وتردانسته‌اند کثیرالغذا ودیرهضم ورافع تعفّن غذادرمعده است ومولّد خلط غلیظ ومورث بلادت وسکته وصرع وتاریکی چشم ، و مصلح اومهرآپختن درسرکه وادویهٔ حارّه خوشبواست ۰

کرکرهن : بیخیست شبیه بسنبل رومی وازآن سرخترود رجمیع افعال مانندعاقرقرحاست وازاین جهت نزد بعضی عاقرقرحاست نه دوای دیگرونزد جمعی نادانیا

است ۰

کرکم : لغت یونانی وبمعنی اصفراست ونزد جمعی مراد ازآن زعفران ونزد برخی ماميران ونزد جمعی عروق الصّفراست ۰

کرکند : اسم فارسی سنگی است شبیه بیاقوت سرخ ونزد بعضی عبارتست ازلعل وبعضی جنس دیگرشمرده اند ۰

کردان : مرغیست ازگنجشك بزرگتروپاهای اودرازترود رطبع مانندعصفوراست ۰

کرم دانه : ثمردرخت مثانست ۰

کرکرکن : سنگیست شبیه بیاقوت سرخ ونزد بعضی عبارتست ازلعل وبعضی‌جنس دیگرشمرده اند ۰

کروان : مرغیست ازگنجشك بزرگتروپاهای اودرازترالی اسم صنوبرصغاراست ۰

کرسف : اسم قطن است ۰

کرکیشو کرکاش : اسم اقحوانست ۰

کرکمان : اسم فارسی حنظل قوقاست ۰

کروبای : برّی وفارسی ورومی وجبلی قردماناست ۰

کراث رومی : راسن است ۰

کراث الکرم : کراّث برّیست ۰

کراث البقول وکرّاث المائده : کراث بستانی است ۰

کرفس‌رومی : قسم اخیرخراه‌است ۰ که درطبرستان جعفری نامند برگش مانند برگ کرفس بستانی است ۰

کرفس الماء : قرّة العین است ۰

کرفس جبلی وصخری وماقدونی : فطراسالیونست ۰

کرمهٔ بیضاء وکرمهٔ شایکه : فاشراست ۰

کرمه سودا : فاشرشتین است ۰

کرویلن : نوعی ازسبسالیونست ۰

کرنب الماء : نیلوفراست ۰

کرنب نبطی : کرنب بستانیست ۰

کربون : قنطوریون دقیق است ۰

کروش الغنم : فومینونست ۰

کراع: پاچه است ودراکارع مذکورشد ۰

کرتر : فثاءالحماراست ونزد بعضی فثاءالکبر ۰

کربل : حماض است ۰

کردناج : کردتاکست ۰

کرات : بلغت تنکابن قسمی ازخرنوب بستانیست ۰

کرك: چره واش بلغت تنکابن اثیل است ۰

کرند : اسم هندی سنبادج است ۰

کرداکوشت : اسم هندی قسط تلخ است ۰

کراثا : اسم هندی قصب الذّریرهٔ است ۰

کرهومایلوج : اسم هندی کندش است ۰

کراوکلا : اسم هندی گرسنه است ۰

کرد : اسم هندی عصفراست ۰

کرسوه : بهندی شبت است ۰

کرداله : بهندی خیارشنبراست ۰

کربیه : بهندی ارنب است ۰

کراتیه : بهندی قنطوریون دقیق است ۰

کرنج : بهندی وجست ۰

کرشان : اسم ترکی اسفیداجست ۰

کرچك : اسم ترکی خروع است ۰

کرج : اسم ترکی جص است ۰

کرپی : اسم ترکی دلدلست ۰

کرتنکله : اسم ترکی ابرص است ۰

گردکان : بفارسی جوزاست ۰

کرم شب تاب : حباحب است ۰

کرم زمین : خراطین است ۰

گرك : ذئب است ۰

گربه : سنّوراست ۰

گربهٔ دشتی : ظهونست ۰

کردآسیا : غبارالرّحی است ۰

گرده : کلیه است ۰

کرم ایوب : اسم فارسی ملیونست ۰

کرکس : اسم فارسی نسراست ۰

کرجیل :اسم تنکابنی زعروراست ۰

کراکرد : اسم تنکابنی شقراق است ۰

کرف : اسم دیلمی شعرالغولست ۰

کزبره : بفارسی گشنیز نامند وبرّی وبستانی میباشد ، برّی رابرگ ریزه ومایل به زردی وتخمش کوچکتروهردوعد دبهم ملاصق میباشد درجمیع افعال قویترازبستانی واز

آن زبونتر است وبرّی وبستانی اومرکّب القوی ونزد بقراط سرد ی وخشکی اود ردّیم است وجالینوس وشیخ الرئّیس گرم د انسته‌اند وتازهٔ اوبا اند ك حدّت وقاطع با مونعوظ و سی مثقال ازآب اوکشنده وهفت مثقال ازآب اوبا شکرمشتهی ومنومّ ومانع تخمه وصعود بخار بد ماغ خصوصا با سرکه وسماق وجرم اومسکّن صفراوالتهاب معده وتشنگی وحابس ورافع ازلاق معده وتعلیق اوبرران باعث سرعت ولادت وضماد اومانع انصباب مواد حارّه‌ورافع اورام وباد سرخ وبانان خشك جهت قروح ساعیه وجرب وحکّه وسلاق ورمد وبا شیرد ختران جهت ضربان چشم وباآرد جومحلّل خنازیرواورام صلبه وباآرد باقلی رادع خنازیروامثال او وقطورآب اود رچشم جهت بروزآبله وحصبه ورفع زردی چشم مجرّب ، وچون سرب را باآب گشنیزبسایند وبا روغن گلسرخ طلاکنند جهت سرطان متقرّح و غیرمتقرّح مجرّب است ومضمضهٔ باآب اوجهت جوشش دهان وسوزش زبان نافع ۰

وقد رشربت ازآب اویکوقیه وازجرم اوتاسه وقیه وبدلش برگ خشخاش وکاهواست وتخم اوکه گشنیزخشك عبارت ازآنست ، دردّیم سرد ودرسیّم خشك ومفرّح ومقوّی دل و مانع صعود بخاربدماغ وحابس اسهال دموی خصوصا بود اده‌اورافع خفقان و هیضه و وسواس حاروخمارود رد سروباصندل وانیسون جهت تقویت معده ورفع آروغ وبامی‌پخته مولّد منی ومسقط کرم معده ومانع تکوّن اووضماد اوباعسل وروغن زیتون جهت شری ونار فارسی وامثال اووذ رورا وقاطع خون جراحات وشربتی که ازآن ترتیب دهند جهت سدد ود واورمنع مستی شراب نافع وسفوف اوکه درسرکه خیسانیده باشند همین خاصّیت دارد وخوائیدن اورافع بوی شراب وسرعت مستی است ومضرّصاحب ربووضیق النّفس و مسکّن نعوظ ومقلّل حیض وزیاد اومورث نسیان واختلاط ذهن ومصلحش تخم نیم برشت ، و شراب وسکنجبین سفرجلی وقد رشربتش ازپنج درهم تایکوقیه وبدلش تخم کاهو و خشخاش است ۰

الکاف مع الزّاء :

گزانگبین : شبنمیست که برد رخت گز وسایرا شجار می‌نشیند ومانند ترنجبین منعقد میگردد ، وهرچه ازد رخت بید حاصل میشود الطف وآنچه ازد رخت گز وبلوط بهم رسد باقوّهٔ قابضه میباشد وبهترین اوسفید صافست ، که مخلوط ببرگ نباشد .

د راوّل گرم ود رخشکی معتدل ومقوّی آلات غذا وتنفّس وباقوّهٔ مسهله خصوصا بید انگبین وجالی وجهت خشونت سینه وضیق النّفس حاروسرفه ورياح غليظه ود ماغ ، و نزلات نافع ، وقد رشربتش تاربع رطل است .

کزبره الثّعلب : قسم اخیرسند ریطس است .

کزدان : اسم فارسی باد رنجبویهٔ صحرائیست ود رطبرستان کثیرالوجود ومذکور شد .

کزمازج : بجیم وبکاف اسم د رخت کزاست .

کز : اسم فارسی طرفاست .

کزبره البئر : پرسیاوشانست .

کزبره الحمام : شاهترجست .

کزرموشان : بلغت لرستان جمجم بجیم است .

کزك : ود ع است .

کزنه : اسم د یلمی انجره است .

کرز : اسم فارسی جرزاست .

کژدم : اسم فارسی عقربست .

الکاف مع السّین :

کسول : ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمریست بقد رانگشتی ود رشکل شبیه بخیار شنبرواند ك عریض ود انهای اوبقد رد انهای خیارشنبرود رخت اود ر روم میباشد سرد و

خشك وبسیار قابض ویکد رهم اود رقطع خون اسهال د موی وذ روراود ررفع نزف الـدّ م جراحات بیعد یلست ۰

کسیلا وکسیله : اسم نبطی چوبیست شبیه برونا س ود راوسیاهی وسرخی غالب ومانند صمغ وباچسبندگی است وتخمش شبیه بحبّ الرّشاد وگویند پوست د رختی است شبیه بسلیخهٔ سیاه د ردّ یم گرم ود راوّل خشك ومقوّی معد ه ومفتّح سدّ هٔ گرد ه و رحم و مدرّ بول وحیض وجالی مثانه ود رفربه کرد ن بهترازاند رزاونیکوکنند هٔ رخسار کشند هٔ کرم معد ه وسنون اوجهت د ند ان متحرّك ود رد آن مفید ومضرّریه وامعاء ومصلحش کتیرا وقد رشربتش تا پنجد رهم است ۰

کسنین : اسم رومی حشیشه الزّجاجست ۰

کسوس : خشخاش زبد یست ۰

کسب : جرم وقل حبوباتست که افشرد ه روغن اوراگرفته باشند ۰

کسن : باقلی خشك است ونزد بعضی اسم فارسی گرسنه است ۰

کسیر : زفت خشك است ۰

کسفره : کزبره است ۰

کسیقون : د لبوث است ۰

کسنه : اذان الغزاست ۰

کسبه : ابن عرس است ۰

کسمه : خبزالطّابونست ۰

کستوری : اسم هند ی مشك است ۰

کسیس : اسم هند ی زاج سیاه است ۰

کسبند : اسم هند ی عصفراست ۰

الکاف مع الشّین :

کشت برکشت : اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده واکثرآن پنجعد دمیباشد وگلش یکعد دمایل بسیاهی وزردی وبرگش شبیه بدنبالهٔعقرب و بـه شیرازی پیچك نامند وبهترین اوهندیست ۰

دراوّل گرم ودرآخرد ویّم خشك ومسهل بلغم غلیظ ومحلّل وملطّف وجالی وضماد اوجهت اورام باردہ وقوباوجرب نافع وقاطع باہ وشیرومصلح اوحبّ الصّنوبر ،وقدرشربتش یکدرهم وبدلش صبراست ۰

کشوث : گیاهی است مانند ریسمان باریك بی برگ وساق ومایل بزردی وتیرگی وبرخارهاوگیاهها می شدوگلش ریزه ومایل بسفیدی وتخم اوکوچکترازترب ومایل بتندی وزردی ودراوّل گرم و دردوّیم خشك ومفتّح سدّهٔاحشاءومدرّبول وحیض وشیرو عرق ، و مقوّی معده وجگرورافع فضلات متعفّن عروق ومليّن طبع وجهت تبهای کهنه ویرقان و شبیه بدن وربووخناق ومغص وضعف معده وجگرورافع فضلات متعفّن عروق وسپرزورياح آن نافع وآب اوباسکنجبین مسهل صفراومطبوخ اووتفتیح وخیسانیدهٔاودراسهال قویتر وقدرشربت ازآب اودواوقیه وازجرم اودرمطبوخات پانزده درهم ومغثی ومصلحش کتیرا وتخم اودرافعال قویترازسایراجزاءوضماداوجهت جرب ونقرس مفید وبوداده‌ٔاوقابض ۰ وقدرشربتش دودرهم وگویند مضرّ سپرزاست ومصلحش سکنجبین ومضرّ ریه ومصلحش کاسنی است وبدلش بادروج ودوثلث اوافسنتین است ۰

کشمش : اسم فارسی زبیب بیدانه است ومویزنیز گویند ، وبهترین اوسبز بالیده است مبهّی وباقوّه مسهله وخواصّ اودرزبیب مذکورشد ۰

کشج : فقع است ۰

کشك الشّعیر : شیرهٔجواست ودرشعرخواصّ اومذکورشد ۰

کشوث رومی : افسنتین است ۰

کشط : قسط است ۰

کشه : اسطوخودوس است ۰

کش: پنیرمایهٔ خرماست ود رطلع مذکورشد ·

کشری : ماش است ·

گشنیز : اسم فارسی کزبره است ·

کشك : اسم فارسی اقط است ·

کشف : اسم فارسی سلحفاه است ·

کشمش کاولیان : اسم فارسی دبق است ·

کشته : اسم فارسی ندّ است ·

گشنیزکوهی : اسم فارسی تخم مخلّصه است ·

الکاف مع الضّاد :

کضیئون : اسم فارسی بادنجان بریّست ·

الکاف مع العین :

کعب: استخوان متّصل بساق است وبفارسی قاب نامند وبهترین اوکعب گاو و خوك است وخواصّ کعب خوك مذکورشد وسوختهٔ کعب البقرجهت سپرزوتقویت باه و با عسل جهت تقویت جگروتفریح دل نافع وقد رشربتش تا سه مثقالست وسنون اومقوّی دندان وضماد اورافع برص واکتحال اومقوّی باصره است ·

کعب الغزال : فایند بحریست ·

کعك : خبزالطّابونست ·

الکاف مع الفاء :

کفاله : اسم فارسی احریض است ·

کفّ الضبع : نباتیست ربیعی وچند روزی بیش نمیماند وبرگش مدوّروکم عدد و متشقّق بقدربرگ کرفس وبر روی زمین پهن میشود وشاخه‌های اوباریك وبر روی زمین منبسط وازیك بیخ چند شاخ میروید و زغب داروگلش زرد وسفید میباشد ونزد یك آبها و

زمین نمناك میروید ·

در دوّیم گرم وخشك وملطّف خلط ومقطّع ومحلّل وجالی وبیخ اوراجهت بـــرد ن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صحیح وتنقیهٔ جراحات ورفع ثالیل مجرّب دانسته‌اند ، و اکتحال اورافع بیاض است ·

کفّ الهر : نباتیست شاخه‌های اوباریك بقدر شبری ود رزیرهرشاخی سه چهـــار برگ مستدیرمتشقّق وبرزمین چسبیده وگلش زرد وبسیار برآق وباعطریّت وبیخش بقـــدر زیتونی وباشعب ود راوّل پائیزمیروید ود رطبع وخواصّ مانند کف الضبع وفرزجهٔ بیخ او ـــ معین حمل وذرورا وجهت قروح خبیثه وباعسل جهت ثالیل موءثّراست ·

کف آدم : نباتیست بقدر رزرعی وبرگش مستدیروبقدر برگ مورد وبیخش مـــابیـــن سیاهی وزردی ود رونش سرخ وتخم اوازتخم کافشه باریکتروباتلخی است ونزد بعضـــی گیاه بهمن سرخ است · د راوّل گرم وخشك ورافع خفقان ومحلّل رياح ومقوّی جگر و د ر افعال قایم مقام بهمن سرخ وقدرشربتش یکمثقالست ·

کفّ الأجزم وکفّ الجذما : نیزگویند نزد بعضی درخت پنج انگشت ونزد بعضی بیخ سنبل رومی ونزد برخی کرم بیضاست وبعضی گویند خصی الکلب است ·

کف عایشه : اصابع صفراست ونزد بعضی جرجیر ·

کفّ العقاب : قاطانیفی است ·

کف النّسر : خرنبست وکف الدّابه نیزگویند وبلغت مصراسم اسقولوقندیونست ·

کف السّبع : کف الضّبع است ونزد بعضی کبیکج است ·

کفّ الکلب : بداسقانست ·

کفّ الأسد : عرضیثاست ·

کف مریم : اصابع صفراست و د رعراق شجرهٔ رانیزباین اسم نامند ود رمغرب بنطـا فلونراکفّ الدّئب وکفّ الأرنب خبطیااست ·

کفرّی : پوست و غلاف شکوفه درخت خرما ست واصل شکوفه تازه ومسمّی بطلع و خشك اوموسوم بدقیق النّخل وکشن است ، وطلع مذکورشد وکفری باعطریه قویه وچون کهنه گردد سرخ میشود وقوّتش زایل میگردد ۰

ودرآخرد و یّم خشك وباحرارت کمی و برودت زیادود ومثقال ازسفوف اوقاطع اسهال وطبیخ اوقابض ونیم رطل نیم کوفتهٔ اوراچون بایکرطل ونیم آب بجوشانند تابه نصف رسد وباوزن اوشکربقوام آورند جهت دردگرده ومثانه وضعف هیضه واحشاء و منع انصباب موادبمعده ورحم مفید وسنون کفری مقوّی لثه ورافع آکله وقروح خبیثه است و به دستورذ رورا وهمین اثرد ارد وضماد اومقوّی معده ومفاصل وقاطع اسهال وباموم وراتیانج رافع جربست بشرطیکه چند روز بگذارند وغبار بسیارنرمی که غیرکشن دراوبهم می رسد درجمیع افعال قویترازکشن بغایت مقوّی معده ورافع نزف الدّم وسحج وقروح عفنه ، و اسهال است وعرق کفری که بطریق گلاب گیرند باعطرّیت وقابض ومقوّی معده ورافع اسهال رطوبی وسحج وروغن کفری که بعدازرسیدن طلع نیمکوب کرده بامساوی آنروغن زیتون سه چهارروز حرکت داده صاف کنند سرد وخشك وقابض وحابس عرق ورافع قرحه امعاء ودرد سرحاروموّی موی ومانع سقوط آنست ، وکفری بالخاصیّه مانع فساد روغنها ومقوّی فعل آنست ۰

کفرالیهود : قفرالیهود است ۰

کف دریا : اسم فارسی زبدالبحراست ۰

کف مس : اسم فارسی زهرةالنحاس است ۰

کفتار : اسم فارسی ضبع است ۰

کف شیشه : اسم فارسی مسحوقونیا است ۰

کف : اسم فارسی زبد است ۰

ککری : اسم هندی قثاءاست ۰

ککریکه : اسم هندی نیلوفراست ۰

ککریان : اسم هندی زجاجست ·

ککلیك : اسم ترکی قبج است ·

ککلیك اودی : اسم ترکی صعتراست ·

ککر : اسم تنکابنی لبلاب کبیراست ·

ککج : اسم فارسی جرجیربریّست ·

الکاف مع اللّام :

کلز : اسم چوبیست که ازهند آرند وفعل مغاث ازومی‌آید ولهذا اورامغاث هندی نامند ·

کلیه : بفارسی گرده وباصفهانی قلوه وبترکی بوکرك نامند بطیء الهضم و مولّد خلط غلیظ سریع الفساد ومقوّی گرده کمراست ، وبهترین اوازحیوان جوان فربه ومصلح اوادویهٔ حارّهٔ وآبکامه وسرکه است وپیه اوملیّن اورام صلبه ·

کلب : برّی وبحری واهلی میباشد برّی رابعربی ابن آوی وبفارسی شغال و به ترکی چقال نامند وآن گاهی باسگ اهلی جمع میشود وتوالد واقع میشود وسگ آبی دو قسم است یکی بحری است ، ودیگری نهری وآنرابفارسی خزمان گویند چه درشکل شبیه بخزمیباشد وبعربی کلب مائی وجند ازاین قسم حاصل میشود وسگ اهلی اصناف است ومجموع اودرآخرد ویّم گرم وخشك وبچهٔ بیست روزهٔ اوگرم تروچون اورابادویهٔ خوشبو پخته تناول نمایند جهت جذام مجرّب دانسته‌اند وجهت جنون ومالیخولیا قوی الاثر است وپنیرمایهٔ اوبقدر ربع درهم رافع سموم وکلف وشیراوکه اززائیدن اوّل باشد همین‌اثر دارد و قطوراورافع حرقه البول وبیاض چشم است ·

وچون بچهٔ چشم نگشوده اورابتمام طبخ دهند بحدّیکه باآب یکسان شود و نود مثقال گندم راباآن بجوشانند تاجمیع آبها راجذب کند پس خشك کنند ومرغ سیاه یکساله رادرجای تاریکی باوگندم تعلیف نمایند وبعد ازاتمام مرغراکباب کرده زن عاقرتناول کند

وغذای دیگرباومخلوط ننمایند باعث حمل اوگردد وازمجرّباتست ،خصوصاچون سه قطعه مرغ پرورده درسه روز خورده شود ودرفربه کردن بدن نیزمجرّب است ومکیدن بچهٔ سگ پستان مرضعه رارافع انعقاد شیردرد پستانست واستخوان وعصب سگ ، با استخوان و اعصاب شکسته وپاره شدهٔانسان التیام پذیراست بخلاف سایرحیوانات وکباب جگرسگ دیوانه جهت رفع سمیّت سگ دیوانه گزیده بغایت موثّراست و ضماد خاکستراوجهت بواسیروشقاق وحکّه وزخمهای کهنه وباسرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافع است وطلای زهرهٔاومانع روئیدن موی زیادهٔچشم وبول اورافع ثالیل وآشامیدن اومانع حمل وپیهاوجهت خنازیر مفید است و غرغرهٔنفوخ وضماد سرگین خشك او جهت خناق مجرّبست خصوصاچون تعلیف باستخوان فقط کنند وآشامیدن خون خشك کردهٔ اوتابقدرپنجدرهم وبدستورسرگین خشك اوجهت اسهال دموی وذرورسرگین او جهت زخمهای کهنه وتحلیل اورام قوّی الاثّراست وتعلیق دندان نیش اوکه ناب گویند مانع خرخرو خواب وحرف زدن درحالت نوم ورافع یرقان است وچون ناب اوراباناب گربه به موی ایشان بخورکرده هرد وراد رخانه دفن کنند باعث حدوث فتنه درآن منزل شود ۰

محمّد بن زکریّافرموده اندکه : قضیب سگ راخشك کرده برران به بندند بغایت معین جماع است ۰

وکلب برّی درسیّم گرم وخشك ودرخواصّ مانند اهلی است ۰

کلب الماء : قسم بحری اوبقدرسگ اهلی وبزرگتراز آن ودست وپای اوبسیارکوتاه وبیدنباله وکثیرالوجود وپوست اوراظرف نفط میکنند ویکمثقال اززهرهٔ اوسمّ قاتل است و علاج پذیرنیست ۰

وجالینوس فرموده اندکه : اکتحال اورافع بیاض است ۰ وبولس گوید شش تازهٔاوجهت نقرس بسیارمفید است ۰

کلب نهری : بقدرگربه و بزرگتراز آن وشبیه بدلق ودست وپای اودرازود نبالهٔ

اومانند دنبالهٔ گربه است ودر رود خانها میباشد خصوصا در رود مسکاود اروس کثیرالوجود است ودرتنکابن اورا شنگ نامند وجند ازآن حاصل میشود وحقیرمشاهده نموده که در ایروان صیّادی جند راازآن قطع کرده بود وبعد ازجوشانیدن ودرآب خاکستروبد ودکاه خشك کردن رنگ وبوی ازآن ظاهرشد و نوعی ازاستحاله درآن معلوم گردید ودرخواصّ وافعال کلب نهری قریب بکلب اهلی است ·

کلب الماءالبلغاری : کلب نهریست ·

کلب الکلب : سگ دیوانه است ·

کلس : بکسراوّل اسم جنس اجسام سوخته است که بحدّ سفیدی رسد واجزاءاوبه سبب احتراق ازهم ریز ومثل آهك وپوست تخم مرغ وصدف وحلزون وامثال آن ومراد ــ اطبّاازمطلق آن آهك است که آنراجیرونوره نامند و جالینوس اسم کلس رامخصوص پوست تخم مرغ سوخته وآهك دانسته‌اند نه غیرآن ومراد اهل صناعت اعمّ ازآنست ، و بهترین کلس البیض است که پوست تخم مرغرامکرّرشسته پرده های اوراگرفته درکوزه گل اندود کرده چند شبانه روزدرکورهٔ کوزه‌گری بگذارند تا سفید شود وبهترین معدنی‌آنست که سنگ رخام وسنگریزهای صلب رابعمل آورند ·

آب ندیدهٔ اود رآخراوّل گرم ودرآخرویّم خشك وتابیست روز قویّ القوّاست و با حدّت ومفرّح ومحرق جلد وآبدیدهٔ قسم حجری آنراتاسه روزقوّهٔ احراق باقیست وبعد از آن مسخّن میباشد ومویرا درمدّت بعید میبرد وزرنیخ دربردن موی مقوّی فعل آهك‌است و ثفل عصفروبرگ شفتالورافع بوی اواست و روغن گلسرخ وآردعدس وتوتیای مغسول و گلسرخ سائیده ورافع جراحت نوره‌است وآهك شسته مایل باعتدال وقاطع نزف الدّم و مکرّر نفوخ کردن وفتیله رابسفیدی تخم مرغ آلوده وبآهك مغسول آغشته دربینی‌گذاشتن درقطع رعاف مجرّبست و ضماد اومقوّی اعضاءوحابس اسهال وجهت سوختگی آتش ، و منع اد رارعرق وباپیه خوك جهت گشودن دمل وورم صلب وروغن زیتون که‌درآن آهك

جوشانیده باشند جهت منع نزلات وبرودت هر عضوی مفید است وکلس البیض در حبس خون جراحات قویتر وجهت جرب وحکّه ورویانیدن گوشت زخمها وجیرکسر اعضاء مجرّبست وفرزجهٔ او قاطع خون حیض است ۰

وگویند چون اورا با مثل اونمك وربع آن طرطیرسائیده با نیم مثقال سرکه تسقیه کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور کبریت را سفید میکنند وسیماب را منعقد میسازد وخوردن آهك کشنده است ، بدرد معده وعسر بول غشی و اسهال دموی وآبی که در آن آهك رامکرّر ریخته باشند ، هرچه بآن طبخ نمایند کشنده است در اندك زمانی واز اسرار مکتومه است

کلح : لغت سریانی است وبغدادی گوید که نزد اهل مغرب نباتیست ، برگش شبیه ببرگ درخت سیب وقابض ورافع نزف الدّم واسهال دموی وجهت گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف مفید وتخمش بسیار گرم ومدرّ عرق ورافع مغص است واز قول او ظاهر میشود که اندروطالیس باشد ودر آنجا تصریح نموده که مانند اشنان ببرگ است و در اینجا بیان نموده که برگش مثل برگ سیب است وبلغت مصر کلح عبارت از اشق است

کلیانی : اسم اشق است ۰

کلموح : راسن است ۰

کلیکان : کشنج است ۰

کلیکارون : جرجیراست ۰

کلاغ سفید وکلاغ پیسه : اسم فارسی غراب ابقع است ۰

کلاغ سیاه : اسم فارسی غراب کبیراست و غراب الزّرع است ۰

کلیم شو : اسم فارسی آذربواست ۰

کل عقرب : باصفهانی اسم سطاریونست ۰

کل عاشقان : بلغت خراسان زرّین درخت است وبلغت تبریزی حماحم است ۰

کلاچیك : بلغت تنکابن ودع است ۰

گل کافشه : بلغت اصفهان احریض است ·

گل مشکی : اسم فارسی نسرین است ·

گل آفتاب پرست : اسم فارسی آذریونست ·

گلنار : اسم فارسی جلناراست ·

گل گندم : اسم فارسی جوز جندم است ·

گل سنگ : اسم فارسی خزازالصخراست ·

گل : بکسرکاف اسم فارسی طین است ·

گل بخاران : طین الاحمراست ·

گل خوردنی : طین المأکول است ·

گل حنا : بضم اوّل اسم فارسی فاغیه است ·

گل خوش نظر : اسم فارسی مجنج است ·

گل سرخ : وردا حمراست ·

گل رعنا : وردالحمقاست ·

گل قرنفل : اسم فارسی زهره است ·

کلم : اسم فارسی کرنب است وکلم رومی راقنبیط نامند ·

گلنك : اسم فارسی کرکیست ·

گلاب : ماءالوردا ست ·

گلیك : اسم دیلمی ولیك است ·

گلاگلا : اسم دیلمی لوف الکبیراست ·

کلاونجی : اسم هندی شونیزاست ·

کلنده : اسم هندی بطیخ زقیست ·

کلی : اسم هندی بسداست ·

کلچری : اسم هندی خیاریست ۰

کلیخا : اسم هندی کندراست ۰

کلیخن : اسم هندی خولنجان است ۰

کلهی : اسم هندی حبّ القلت است ۰

گلگونه : بفارسی سرخی نامند وازسفید اب ولك ترتیب مید هند وبجهت صفای بشره وسرخی رخسارمستعمل زنانست ۰

کلیس : بلغت مازندرانی جریّست ۰

الکاف مع المیم :

کماشیر : صمغ کرفس کوهیست شبیه بجاوشیروگویند اسم هندی جاوشیراست در آخرسیم گرم وخشك ومدرّبول وحیض ومسقط جنین ومحلّل صلابات ومسهل زرداب ، و رافع استسقای زقّی ولحمی وقدرشربتش ازیکدانك تانیمدرهم ومصلحش کتیرااست ۰

کمثری : بفارسی امرود گویند بستانی وبرّی میباشد وبستانی اوترش وشیرین ، و اقسام است وبهترین اوامرود چینی ونطنزیست وچینی مخصوص بلاد دامغان وممدوح شیخ الرّئیس است ونطنزی دراکثربلاد ری ونطنزموجوداست وبهترین امرود در بلاد آذربایجان ملچیست وامرود شیرین معتدل مایل بحرارت ودردوّیم تروحابس بخارات ومفرّح ومقوّی معده وهاضمه ودل ورافع تشنگی و خفقان ونزلات وسوزش مثانه وملین طبع وباقوهٔ قابضه بعدازتلیین ومعدل خون ومرطّب دماغ وجهت رفع سمیّت فطرمفید و مولّد نفخ وقولنج ومصلح اوزنجبیل مربی ورازیانه است و بهترین اقسام امرود ترش لطیف آبدار رسیدهٔ اوست ۰

دراوّل سردوردوّم خشك وقابض ومقوّی جگرومعده ومشهّی ومسکّن حرارت خون و غلیان صفراورافع تشنگی وبعدازاطعام مسهل بعصروقبل ازآن قابض و مولّد خلط صالح ومسدّد خون ومضرّ مشایخ ومصلحش عسل وجوارشات وکندراست ونارسیده وزمخت

آن غلیظ ومورث قولنج است ود ومثقال تخم امرود راکشندهٔ کرم معده دانسته‌اند وشکوفه او مقوّی دل ومفرّح وقاطع نزف الدّم واسهال وضماد اوجهت ورم حارچشم نافع و برگ او جهت اسهال والتیام جراحات وچوب وبرگ سوختهٔ اونایب مناب توتیا وصمغ اومحلّل و منضج قویست ونوع بریّ اوقلیل الحلاوتست وکوچك وبی آب وباعفوصت وبسیار قابض ، و مسدّد است وذرورخشك اوجهت رویانیدن گوشت جراحات وسفوف اوجهت اسهال حار وخاکسترچوب اوفاد زهرقطروا مثال آن ومضرّ عصب ومورث قولنج ومصلحش ادویه حارّهٔ خوشبوو عسل است وربّ امرود قابض طبع ومقوّی معده حارّاست .

کماه : اسم جنس اقسام قطروکشنج وقعیل وسماروغست ونزد بعضی مخصوص نوع مأکول آنست و قطرمخصوص انواع غیرمأکوله وهریك مذکورشد .

کمافیطوس : معرّب ازطاماینطس یونانیست که بمعنی صنوبرالارض باشد نباتی است دربوشبیه به صنو ود رطعم تلخ وبااندك قبض وتندی وساقش بلند نمیشود وبرگش درپیچیدگی وتراکم وپری ازرطوبت شبیه است بحیّ العالم صغیرکه بفارسی همیشه ـ بهارنامند برگش ازآن ریزه تروبازغب ورطوبت چسبنده وشاخه‌های اومایل بسرخی ، و گلش زرد وباریك وتخمش ازتخم کرفس کوچکتروبیخش سفید وازماه نیسان تاسرطان ـ استمرارد ارد و قوّتش تاده سال باقیست .

ومؤلّف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش وبرگش شبیه بصعتراست ، و در شیرازماش دارونامند وظاهراین کلام نیزازجملهٔ اشتباهات او باشد .

دردویم گرم ودرسیّم خشك ومستعمل ازاوبرگ وشکوفه وتخم اوست ومفتح سدد و مدرّ بول وحیض ومنقّی وجالی اعضاءباطنی ومسهل بلغم غلیظ وجهت استسقاءویرقان ودرد مفاصل ونقرس وعرق النّساءوتحلیل ریاح مفید وباتوبال النّحاس وراتیانج مسهل عظیم زرداب ومنقّی رحم وسایراعضاست ومداومت اوباآب باران وعسل شهد رافع عرق النّساءودرد کمروضماد اوجهت اندمال جراحات وصلابت پستان وباعسل جهت نمله

ساعیه نافع ومضرّریه ومصلحش انیسون ۰

وقد رشربتش ازد ود رهم تا سه د رهم وبد لش بوزن اوسیسالوس ونصف اوسلیخه است وباید د رهوا ی گرم ود رمزاج اطفال ومحرورین استعمال نکند ۰

کماذ ریوس : معرّب ازخاماد ریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتی است طولش قریب بقد رشبری ، وبرگش ریزه و د رشکل رنگ وتشقّق شبیه ببرگ بلوط وطعم او تلخ وبا اند ك تند ی وگلش بنفش وریزه ومنبت اوسنگلاخها وتخمش ریزه ترازانیسون وبا حدّت ود رتموزیافت میشود وقوّتش تا هفت سال باقیست ۰

وابن ابی خالد افریقی د رکتاب اعتماد تصریح نموده که کماذ ریوس بیخ د رختیست شبیه ببلوط ۰

د راوّل د وّیم گرم ود رآخرآن خشك ومدرّ بول وحیض ورافع امراض سپرزوسرفه‌مزمن وقاطع اخلاط غلیظه ود رسایرافعال مانند کمافیطوس وجهت‌عسربول ویرقان وشکاف عضل واخراج جنین واستسقاءنافع وطبیخ‌چهارد رهم اوباسه د رهم روغن زیتون ویکرطل آب که بثلث رسدچند روزمداومت کنند جهت سنگ گرده ومثانه مجرّب د انسته‌اند و سه د رهم مسحوق اوباجلّاب باعسل د رچند روزرفع د رد سینه وبرودت نواحی اومیکند وضماد اومیکند وضماد اوباعسل جهت قروح مزمنه واکتحال اوبا شراب جهت‌غرب وبا سرکه جهت ورم سپرزمفید و روغنی که آب تازه‌اورا باآب طبیخ یا ازگل اوترتیب داده باشند جهت رفع برودت بدن ورياح موءثّروشراب اوکه د رهریکرطل آب انگورد ومثقال ازاوریخته باشند و با یکمثقال ونیم اوراد ریکرطل خمرکرده ومدتّی گذاشته باشند جهت تشنّج ویرقان ونقح رحم وفساد اخلاط واصلاح مزاج فاسده برای هضم وابتدای استسقاءنافع است ۰

وقد رشربتش تا سه د رهمست ود رمطبوخ تا هفت د رهم ومضرّامعاءوگرده است ، و مصلحش کتیراوبد لش مثل اوسیسالوس وربع اوسلیخه و نزد بعضی غافث وسلیخه ۰

کمون : معرّب ازخامون یونانیست وبفارسی ریزه نامند برّی وبستانی میباشد ، و

هریك رااصناف مختلفه است وسیاه برّی وبستانیراکمون کرمانی وزرد رافارسی و شامی و مفید رانبطی نامند ، واخیرزیرهٔ سبزاست ، ودراکثرمکان میباشد وبرّی هرصنفی قویتر ازبستانی وصنفی ازبرّی سیاه وشبیه بشونیزوقوّی الحرارت وازمطلق کمون مراد کرمانی است ، وبیونانی اورابا سلیفون نامند ، وبمعنی ملوکیست وبهترین اقسام کرمانی برّی وزبونترین سفید بستانی است وقوّتش تاهفت سال باقی میماند ونبات اوازرازیانه کوچکتر وبرگش مستدیروقبان مانند شبت است ۰

دراوّل سیم گرم وخشك وبسیارملطّف ومدرّ بول وشیرو عرق وحابس طبع و حیض وتریاق سموم هوام ومحلّل ریاح ونفخ وهاضم ومحرّك آروغ وملطّف لحوم غلیظ وجهت عسر نفس وتخمه ومغص ریحی ورفع خواهش کل وامثال اووفواق رطوبی وورم ریحی سپرز و بواسیر اوجهت اسهال رطوبی نافع وبسرکه پروردهٔ اوکه بعد ازآن برشته باشند قوّی القبض ودررفع رطوبات معده قوّی الاثراست و حقنه وطبیخ او محلّل نفخ وفرزجهٔ او با روغن زیتون قاطع حیض ومضمضهٔ طبیخ اومسکّن دردد ندان ونزلات خصوصا باصعتر ، و قطوراو جهت قرحهٔ چشم وجرب وباسفیدهٔ تخم مرغ جهت رمد حاروطلای اوجالی بشره وآب افشردهٔ اوجهت طرفه وبانمك جهت سبل وناخنه وسعوط اوباسرکه جهت رعاف وضماد اوباروغن زیتون جهت ورم سپرز وباآرد باقلی جهت سایراورام نافع ومضرّریه ، و مصلحش سرکه ۰

وقدرشربتش دودرهم وبدل کرمانی سایراقسام اووبدل کمون شامی گردیاوتخم گندناست ومداومت جرم و عرق اومورث لاغری وزردی رخساراست وچون آب زیره رابر بدن مولود درحین ولادت بمالند بالخاصیّه درمدّت العمرمنع تولّد قمل میکند ، و از مجرّبات دانسته‌اند وقسم نبطی اوکه بفارسی زیره سبزگویند ملیّن طبع است ونوع برّی که شبیه بشونیزاست جهت گزیدن هوام وتقطیرالبول واخراج سنگ مثانه وخون منجمد آن بیعدیل وخصوصاچون باآب کرفس بستانی بنوشند وباسرکه جهت فواق وکرم معده

وضماد اوبا روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مرده تحت جلد است وجهت ورم حاّ رانشیلن مفیـــد ·

کمون اسود : زیره کرمانی است ودربعضی بلاد شونیزرا باین اسم نامند ·

کمون هندی : شونیزاست ·

کمون نبطی : زیرهٔ سبزاست ·

کمالیون : ماذریونست ·

کمکام : صمغ ضرویمنی است وبفارسی حسن لبه گویند وحصی لبان مذکورشد ·

کماه : تمیمی گوید بلغت سریانی یادآورد است وبفارسی گیاهیست معروف که دواب رابآن تعلیف میکنند درختیست منتن صمغ اوست ·

کمجاین : اسم هندی نوعی ازبیش است ·

کمهاره : اسم هندی تخم انجره است ·

کمار : اسم هندی مومیائیست ·

کموی : اسم عنب الثّعلب است ·

کمیتر : اسم فارسی بول است ·

کمیش : اسم ترکی فضّه است ·

کمادان : اسم فارسی رازیانج است وآن برّی وبستانی میباشد برّی اورابه یونانی اقوما رثون نامند ودرباب راءمذکورشد ·

کندر : صمغیست مخصوص بلاد شحروعمّان وجبال یمن ومستد یروصلب مایل بـه سرخی اوراکندر ذکروسفید سست راانثی نامند وتازهٔ اوراکه درانبانهاحرکت داده باشند مدحرج گویند ، وپوستهای رقیق اوراکه ازسائیدن بیکدیگرجدامیشود قشارکندر نامنـد وآنچه غیرصفایحی مانندآرد باشد دقاق کندر وکندر رقوتّش تابیست سال باقی میباشد و مغشوش اوازآتش شعله ورنمی‌گردد ودرخت اوبقدر دوزرع وخاردار وبرگ وتخم آن شبیـه

ببرگ وتخم مورد ، د رد وّیم گرم ود رسیّم خشك وملطّف ومحلّل ریاح وحابس سیلان خون ظاهراعضاءو حجیب دماغی ونفث الدّم ومقوّی دل ومعده وهاضمه وحافظه ومجفّف بلغم وباتریاقیّه ومبهّی ومقوّی روح حیوانی ودماغی وجهت خفقان وصاف کردن آواز ، و با مصطکی جهت رطوبات دماغی وغثیان وقی واسهال رطوبی ونیمد رهم اومثل اونانخواه جهت زهرو بارو غن زیتون وعسل جهت رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و باصمغ جهت رفع رایحهٔ کریهه خیشوم وعسرالنّفس وسرفهٔ مزمن رطوبی وربو وباعسل و شکرجهت ضعف معده ورياح غليظه ونسيان وباد سرخ وباموبزج وصعترجهت ثقل زبان و بازرده تخم نیمبرشت جهت تقویت باه وتولید منی خصوصا باجوزوبسباسه واکتحال اوجهة جلای بصروقرحهٔ چشم وخون منجمد درآن ودمعه وسلاق وبیاض وبرب وحکّه وظلمت چشم خصوصا باعسل وذرورا وجهت قروح خبیثه وساعیه وقرحهٔ مقعد وضماد اوجهت قوبا وثالیل وباپیه مرغابی جهت جراحات سوختگی آتش وشقاق که ازسردی هوا بهمرسیده باشد وبانطرون جهت قروح رطبه سرد وبارو غن کنجد جهت تحلیل صلابات وبا رو غن مورد جهت ریختن موی وباعسل جهت داخس وبازفت جهت شکاف عضل و با شراب جهت درد گوش وباقیمولیاو روغن گلسرخ جهت اورام حارّهٔ پستان وباادویهٔ محلّله جهة ورم احشاءسفید وبخوراوجهت رفع وباوسرفه رطوبی وقوباوگریزانیدن هوام وخوائیدن او جهت سرفه رطوبی وتقویت دندان ولثه نافع وچون یکمثقال اوراد رآب خیسانند آن آب رابنوشند ومداومت بآن نمایند جهت رفع نسیان ازمجرّبات دانسته اند .

واکثاراومحرق خون وبلغم ومصدّع محرورین وباعث جنون وجذام وبهق سیاه و مصلحش برنج فارسی وشکروقدرزیادهٔ اوباشراب وسرکه کشنده است .

وقدرشربتش نیمدرهم وبدلش مصطکی است وفشارکندرخشکترازکندر و شدید القبض ومجفّف قوی است وبجهت نفث الدّم بغایت موثّرومقوّی معده ومانع سیلان مواد باعضاءورافع قرحهٔ امعاءو حقنهٔ اونیزبدستورجهت قرحهٔ امعاءمفید است وضماد او

برشکم قاطع اسهال وکشندهٔکرم معده است ، ودقاق کند رلطیفترازکند رومفتح وجالی ودرافعال ضعیفترازقشاراست ، وتخم درخت کندررافع اسهال درمویست ودخان او که دودهٔاوباشدگرم وخشك ومسکّن ودردچشم حارّ ومانع سیلان رطوبات بچشم‌ومنقّی قرحه والتیام دهندهٔآنست ۰

کندش : بیخ‌نباتیست شبیه بکنکروبرگش مابین سرخی وسفیدی ودرشام‌لباس پشمینه راباآن میشویند وظاهربیخ اومایل بسیاهی ودرونش مایل بزردی وتندبوی و درسرطان میرسدوقوّتش تابیست سال باقیست ۰

درآخرسیّم گرم وخشك وباسمیّت ومحرق بلغم ومخرج مرّةالسّود اوبلغم غلیظ و محلّل ریاح ومقّی ومدرّبول وحیض ومخرج جنین مرده وقاتل زنده ومقوّی جگرو معده سردوجالی وبغایت‌عطسه آرنده وآشامیدن وطلاکردن اوجهت استسقاءوسپرزویرقلن وعرق النّساءومفاصل وطلای اوباعسل جهت بهق وبرص وحکّه وقوباوسعوط او باآب بقدریکعدس جهت امراض باردهٔدماغی وبارو غن بنفشه جهت شبکوری وضعف ــ باصره ورفع بیهوشی مصروع ومسکوت وبیحسّی صاحب قالج وضماداوبادووزن اوزرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داءالثّعلب وداءالحیّه مجرّب وقی‌کردن‌بآن جهة عسرنفس وربووبابیخ کبروجاوشیرجهت ریزانیدن سنگ گرده ومثانه وتنقیه سودانافع و روغنی که درآن جوشانیده باشند جهت امراض باردهٔگوش خصوصاجهت کرم‌اووجهة حکّهٔآن قوّی الاثراست ۰

وقدرشربتش جهت قی کردن یکدانك تادودانك وجهت سپرزویرقان وامثال آن یکدانگ تاپنج قیراط واولی اجتناب شرب اوست ودودرهم اوکشندهٔبخناق ودرد شکم وتشنگی مفرط ومضرّ ریه ومورث کرب وغشی ومصلحش کتیراوشیرتازه وبدلش جهة قی مثل اوجذالقی وثلث اوفلفل ودرغیراودووزن اومقدونس ونصف اوشیطرج است ۰

کنوس : بلغت طبرستان قسم کبیرزعروراست و بترکی ازگیل نامندوقابضتر ، و

لطیفتر از زعرور ودر افعال قویتر ود وام اوزیاده از اوست ·

کنکرزد : اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی شکرنامند در دوّیم گرم ود ر اوّل خشك ومقیّی صفراوبلغم وضماد اومحلّل اورام وقدرشربتش ازیکدرهم تا دودرهم و بدلش جوزالفی است ·

کنهان : اسم نبطی نباتیست مثل درخت کوچکی برگش درزنگ وحدّت شبیه به برگ سقّز ودربوی مانند بوی دودوشاخه‌های اوازیکساق سطبررسته ونرمترازدرخت حبّه الخضراء ·

درسیّم گرم وخشك وبوئیدن اومسخّن دماغ وشرب اومسخّن معده وجگر ومعین هاضمه وبالخاصیّه درجائی که اوباشدعقرب درآنجانمی‌باشد واگربرگ اورا بعقرب‌بپاشند درحال بمیرد ومضرّ سفل ومحرق خلط وقدرشربتش یکدرهم است ·

کندری : نباتیست شبیه ببرگ رازیانه وزردك وبرگش عریضترازاوود ربوی‌مانندکندر درسیّم گرم وخشك ودراکثرافعال قایم مقام کندریافته‌اند ·

کندر رومی : مصطکی است ·

کنجورس : اسم یونانی جاورس است ·

کندس الدّواب : عودالعطاس است ·

کنجده : اسم اصفهانی‌انزروتست ودردیلم گنجیه نامند ·

کنجد : اسم فارسی سمسم است ·

گندم : اسم فارسی براست ·

کنگر : اسم فارسی حرشف است ·

گندم مکّه : اسم دیلمی خندروس است · ودراصفهان ذرّهٔ مکّه نامند ·

گندم دیوان : اسم فارسی شیلم است ·

کنگرخر : اسم فارسی بادآورد است ·

کنه : اسم فارسی قراد است ·

گندنا : اسم فارسی کرّاث است ۰
کنار : اسم فارسی نبق است ، وبلغت مازندران اسم درخت نیم است ۰
کنب : اسم فارسی قنب است ۰
گنجشك : اسم فارسی عصفوراست ۰
کندرو : اسم هندی کندراست ۰
کنبیل : اسم هندی قنبیل است ۰
کندهت : اسم هندی کبریت وکندهك و کندك نیزنامند ۰
کنبر : اسم هندی خرزهره است ۰
کنده : اسم هندی نیشکراست ۰
کندهیل : اسم هندی فقاع اذخراست ۰
کند : اسم هندی صمغ است ۰
کنجوه : اسم هندی خراطین است ۰
کنوای : بهندی عنب الثّعلب است ۰
کندا : بهندی بصل الفاراست ۰
کنداشیر : بلغت هندی شاذجست ۰
کنجهال : بهندی طحلب است ۰
کندنا : بهندی خسد قوقیست ۰
کنتول : بهندی اشنانست ۰
کنکوتی : بهندی دخن است ۰
کنوار : بهندی صبراست ۰
کنول : بهندی نیلوفراست ۰
الکاف مع الواو :

کومه : بلغت اصفهانی نوعی ازمریست که مایه آبکامه رادرشیرحل نمودهاستفاده میکنند و درخواصّ قریب بمری وتجفیف آن کمترازآن ومضرّ سینه وسرفه نیست امّااکثار اوباعث تبهای عفنی واورام مزمنهاست ۰

کوستیل : لغت تنکابن ودیلم است ۰

وابن تلمیذ بلغت طبرستان دیوداروو وبلغت مازندران وزن گیاه بیان نمودهواو نباتیست برگش شبیه ببرگ نارنج وساق اوزیاده برد وزرع وتخمش سیاه بقدرآلوبالو و ظاهربیخش سیاه ودرونش سفیدواوغیرلفاح است ، وبالخاصّیه هرفعلی که قالع او درحین قلع اوکند وبهرقولی که متقّی گرد دوشارب اوبهمان قول وقول مبادرت نماید و آزموده است ۰ومستعمل آن درولایت دیلم برگ اوست ودراطعمه استعمال مینمایند ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومسکرومورث بیخوابی وبیهوشی ورافع سلس البول وبول درفراش ودردمفاصل وامراض باردهٔ رطبه ، وقدرشربتش ازبرگش که بااطعمه طبخ نمایند تادهدرهم وازبیخش تاپنجدرهم واکثاراومورث جنون وکشندهاست ۰

کوارع : جمع کراع ومذکورشد ۰

کور : اسم فارسی مقل است ۰

کونهان : کنهانست ۰

کوالف : بادآوردست ۰

کورگندم : جوزجندم است ۰

کوکب ساموس : طین ساموس است ۰

کوك : خس است ۰

کوپر : اسم هندی فلفل است ۰

کوکب الارُض : طلق است ونزد بعضی اقیمولیا ۰

کورالنّحل : آشیان زنبورعسل است ۰

کولان : نوع نواسل است ۰

کورکبا : اسم فارسی اذخراست ۰

کوشلو : اسم فارسی خبطیاناست ۰

کوخلن : اسم رومی اثمداست ۰

کوکافیلوس : اسم سریانی اجاص است ۰

کوله پر : اسم فارسی انجدانست ۰

کوزره : اسم فارسی خرنوب شامیست ۰

کویج : اسم فارسی زعروراست ۰

کوش ماهی : اسم فارسی شنجاست ۰

کوکر : اسم هندی ثعلب است ۰

کوره : اسم هندی فرس است ۰

گوشت : اسم هندی قسط است ۰

کوه چولی : اسم هندی حبّ النّیل است ۰

کوکری : بهندی زجاجست ۰

کوکرنده : بهندی کمافیطوس است ۰

کوکامندی : اسم هندی خصی الثّعلب است ۰

کوند : بهندی صمغ است ۰

کوکم : اسم هندی خراه است ۰

کوله تره : اسم مازندرانی حرف بابلی است ۰

الکاف مع الهاء :

کهربا : سندی گوید ازنوع مهره است وازدریای مغرب بساحل می‌افتد وبعضی رااعتقاد آنکه صمغ درخت حور و غبران است وازبلاد روس وبلغارومغرب خیزد و نزد

بعضی آب چشمه‌ایست درجزایربحرمغرب که مانند مرمرمتحجّرمیگردد و حقیرقطعه‌ای از کهربا مشاهده نموده که مگسی درآن مانده بود متحجّرشده بود ونزد محمّد بن احمد معدنیست ومغربی اوقویترازطرابلسی است وازاقوال قدماظاهرمیگردد که کهربا و سندروس یکجنس باشند وسندروس مخصوص بلاد هند وکهربامخصوص مغرب و شمال باشدودرربودن کاه هردوشریکند و سندروس باندکی حرارت کمازمالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند وکهربامحتاج بمالیدن زیاد است ودرسندروس سرخی غالبست ، ودر کهربازردی وصلابت ودرحین سوختن بوی شاخ سوختهٔ ازآن ظاهرمیگردد بهترین ــ کهربا آن است که درساحل بحرمغرب واززمین مزارع مغرب بهمرسد ودرگرمی معتدل و دردویم خشك ونزد بعضی دراوّل سرد است ومقوّی معده ودل ومفرّح وقاطع نزف الدّم جمیع اعضاءوحابس نفث الدّم وحیض ونزلات دماغی وقی وجهت اسهال دموی وبرقان و خفقان وحرقةالبول وضعف گرده وسنگ مثانه وبامصطکی جهت عسرالبول وبالخاصیّه جهت زحیرنافع وطلای اوجهت شکستگی اعضاءوبامورد جهت منع عرق ضعفاوباصبرجهة ساقط کردن دانه بواسیروباآب جهت سوختگی آتش وتعلیق اوجهت حفظ جنین از اسقاط ورفع یرقان ازمجرّباتست وتعلیق اوبرمعده جهت منع تخمه وباخود داشتن‌جهة تقویت دل ورفع‌خوف طاعون وذرورا وجهت التیام زخمهامفید است وچون بوزن چهار شعیراوراد رطالع سرطان صورت بوزینه قایم الذّکرنقش کنند حامل اوازجماع فتوی‌نیابد وگویند مضرّسرومصلحش بنفشه‌است وبدلش سندروس واگریافت نشود دووزن‌او طین ارمنی وثلث ورهن اوسلیخه ودرتفریح مروارید ودررفع طاعون مرجان وقدرشربتش نیم مثقال است .

کهبانا : اسم سریانی شاخ نبات فاوانیاست .

کهیله : کسیله است .

کهلا : اسم اصفهانی قلی است .

کهول : اسم هندی خرفه است ·

کهلم وکهبرك : اسم بادنجان است ·

کهری : اسم هندی مزورهٔ بی گوشت است ·

کهرکیت : بهندی اسم حرباست ·

کهنا : بمعنی ترش است ·

کهجور : بهندی اسم تمراست ·

کهولکی : بیخ ، بهندی تخم خرفه است ·

کهینه : بهندی نقل خیرهاست ·

کهر : بهندی اسم حافرحیواناتست ·

کهونکری : بهندی خسك است ·

کهیلا : بهندی سلیخه است ·

کهورپر : بهندی سوسمار است ·

کهونلی : بهندی حبّ المحلب است ·

الکاف مع الیاء :

گیاه قیصر : اسم فارسی اکلیل الملك ·

گیاه جالینوس : اسقولوقندریونست ·

کیمرس : ذرّه است ·

کیدج : کادیست ·

کیل دارو : اسم فارسی سرخس است ·

کیه : اسم فارسی مصطکی است ·

کیکواش : اسم طبری قسمی ازدو قس است ومذکورشد ·

کیله : بهندی موزاست ·

کیره : بهندی اترج است ·

کیهون : بهندی حنطه است ۰

کیرو : بهندی مغره است ۰

کیر : بهندی زعفرانست ۰

کیتی : بهندی حنبت الحدید است ۰

کیان پل : بهندی وارشیشعانست ۰

کینکر : بهندی خارمغیلان است ۰

کینکرکاشیر : اسم هندی اقاقیاست ۰

حرف اللّام مع الالف :

لادن : رطوبتیست که ازدرخت کوهی حاصل میشود وبقدر درخت انارو شبیه به درخت دبق وبرگش عریض وبهم متّصل ورقیق وصلب وگلش مایل بسرخی وثمرش مانند زیتونی ودرجوف آن دانه سیاه باریکی ورطوبت غلیظی کهازساق وبرگ اوجمع کنند ۰

بهترین اقسام لادن عنبری نامند وهرچه ازآن رطوبت برموی بزوگوسفند درحین چریدن آن نبات چسبد وازآن جدا کنند زبونترازقسم اوّل وهرچه برسم مراعی چسبد و باخاك وریك آمیخته باشد زبونترازهمهاست ۰

وبعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکورازقسوس که نوعی ازلبلابست بر موی مراعی میچسبد وبهترین اونرم وخوشبوی سیاه مایل بسرخیست وسبزی ۰

دردوّیم گرم ودراوّل خشك ولطیف وجاذب وباقوهٔ قابضه ومنضج قوی ومحلّل ، و مفتح دهن رگها ومدرّبول وحیض وعرق وشیرومخرج جنین ومشیمه ومقوّی معده و رافع فواق ودردهای بارد وباشراب قابض طبع وطلای اوجهت درد سروصلابت معد موجگر والتیام زخمهای کهنه وباشراب جهت آثارقروح وآبله وفرزجهٔ اوجهت صلابت رحم و اختناق واحتباس حیض وباروغن گل که بریافوخ اطفال طلاکنند جهت نزلات و سرفهٔ ایشان وبرمعده جهت تقویت آن ورفع غثیان وسیلان آب دهان وباپیهٔ خوك وپیهٔگاو

جهت ورم مقعد ود رد آن وحقنهٔ اوبا روغن گل جهت سحج با رد وطلای اوبا روغن گل جهت سوختگی آتش وبا روغن مورد جهت تقویت موی ومنع ریختن اووبخوراوجهت گریزانیدن هوام مؤثّروچون زن بعد ازبول کردن بآن بخورکند پس درحال بازبول آید آنزن قابل حمل خواهد بود والّا فلاومضرّسفل وآشامیدن اوموجب کرب ومصلحش سنبل رومی ۰

وقدرشربتش تایکدرهمست وروغن لادن که یکوقیه آنرادریکرطل روغن زیتون ، و کنجدحل نموده روزد یگربرآتش خاکسترگذارند که قریب سدس اوروغن بسوزد و جهت برودت اعضاءوتقویت معده وزکام رطوبی وسیاه کردن موی وتقویت اوبغایت مفیداست ۰

لاجورد : معدنی معروفیست وبهترین اوصاف شفّافست که کبودی اوبسرخی ، و سبزی مایل باشد وآنچه ازسنگ مرمرترتیب دهند وهرچه بازرنیخ وزاج وسنگریزه ترکیب کنند دود اولاجوردی نمیباشد بخلاف غیرمغشوش اوومستعمل ورطب غیرمغسول اواست دراوّل گرم ومغسول اودراوّل سرد ودردوّیم خشك ومسهل سود اواخلاط غلیظه مخلوط بخون وصاف کننده اوازکدورات وبالخاصّیه رافع سودای حوالی قلب وجالی است ، و تعلیق اورافع خوف ومقوّی دل وجالی وباقوّه قابضه ورافع امراض سوداوی وغم وهم و توحش وبخارات غلیظه ومدرّحیض واکتحال اوجهت سلاق ورمدود معه وبیاض وقرحه وریختن مژگان وذرورا وجهت آکله وقروح ساعیه ونفوخ اوجهت رعاف وفرزجهٔ اوبا روغن زیتون جهت حفظ جنین ازاسقاط وطلای اوبا سرکه جهت تجعید موی وقطع وقلع ثالیل وبرص مفید ومضرّفم معده ومصلحش مصطکی وموجب کرب وغثیان ومصلحش کتیرا وعسل و قدر شربتش ازنیم مثقال تایکمثقال وبدلش حجرارمنیست ۰

لاله سرنگون : اسم نباتیست معروف ود رباغچه‌ها غرس میکنند پیازاوراچون باد نبه بالمناصفه کوبیده بجوشانند تاآب سوخته‌روغن بماند طلای اوراجهت عرق النّساء ــ مجرّب یافته‌اند ۰

لالهٔ نعمانی : اسم فارسی نباتیست برگش شبیه ببرگ زنبق ومنحصرد رسه چهار

عدد گلش مانند شقایق وبزرگتر از آن وبیخش مانند پیاز وبقدر فندق وطولانی ودرچند پردهٔ او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ وبسیار نرم وپردهٔ بیرون او سیاه ومغزش سفید ، و شیرین وساقش بقدر چهار انگشت است وباتفریح واسکار ومحرّک باه وسرخ کنندهٔ رخسار ومنوّم وقلیل الحرارت وبارطوبت غالبه ونشارهٔ او بیغائله ومشهی وهاضم است ·

وقدر شربتش یکدرهم تا دودرهم است ·

لاغیه : نوعی از نبوحات وباسمیّت وبیغایله ترازانواع تیوعات ·

وابوصریح گوید ازمطلق تیوع مراد لاغیه است وآنرا درتنکابن سینه بج نامند گیاهی است پرشیر قریب بگیاه سقمونیا وبرگش مدوّر وگلش زرد مایل بسرخی وشبیه برکس ومایل بخوشبوئی وتخمش مانند خشخاش ·

درآخر سیّم گرم وخشك وشیر اومسهل قوی ومفرح جلد ومنقی وبدستور برگ وتخم او همین اثر دارد وکشندهٔ ماهی وجهت استسقای زقی واخراج زرداب نافع وشیر او از سقمونیا قویتر وباآرد جوجمع کرده استعمال باید نمود ·

وقدر شربتش ازیکدانگ تایکدانگ ونیم وازآرد جومخلوط باوتایکدرهم وازبرگش درمطبوخات بدستور تایکدرهم ومضرّ امعاء ومصلحش کتیرا ·

لالا : رازی گوید : گیاهیست که ازمکّه خیزد وبخورثمرا وجهت بواسیرود رد مقعد وشرب اوجهت رفع سیلان خون نافع ومضرّ مثانه ومصلحش تخم مورد است ·

لامی : صمغ درخت هندیست خوشبوی شبیه ببوی مرکّب ازبوی مرومصطکی ودر رنگ مابین سفیدی وزردی ·

درآخرد ویّم گرم وخشك ومسخّن وملطّف ومفتّح سدد ورافع بلغم وجهت شکستگی اعضاء وضعف عصب وامراض بارده وطلای اوجهت جراحات وتحلیل ورمها واعیاو قطع رایحهٔ بد نافع وباآب مورد جهت تقویت اعضاء وسرعت حرکت اطفال موثّروبخوراو عرق آرنده ومصدّع محرورین ومصلحش گشنیزوقدر شربتش نیمدرهم است ·

لاجی : اسم هندی هیل است ٠

لاجوردیّه : صامریوماست ٠

لاذورو : لاجورد است ٠

لاغثورس غرساوش : بیونانی بشریانی ٠

لاغونی : ارنب بریّست ٠

لاغثورس بلاسیوس : بیونانی ارنب بحریست ٠

لاریطوطاون : عرطنیثاست ٠

لاسورس : بیونانی ماهودانهاست ٠

لاتك : اسم هندی گرسنهاست ٠

لاك : اسم فارسی لك است ٠

لاك پشت : اسم فارسی سلحفاهاست ٠

لاله ختائی : اسم فارسی حماحم است ٠

اللّام مع الباء :

لبلاب : اسم جنس نباتیست که شاخ لبی امتد شده بمجاورآویزد وهرچه بزرگ باشد کبیرگویند ، وکوچك راصغیرولبلاب کبیرسفید وسیاه میباشد سفید اوراگلش سفید وشبیه بشاخ حجّامست وتخمش سفید وبرگش مانند برگ لوبیاود رتنکابن ککونامند ، و سیاه راگلش بنفش ودانهاش سیاه ولبلاب صغیراقسام است سفید و زرد وسرخ و کبود میباشد وبرگ همه ریزه وگلش کوچك وتخمش درغلاف سیاهی مایل بسرخی وقسمی از آن بی ثمروساق جمیع اقسام کبیروصغیرشیرداراست ومرکّب القوی ونزد جالینوس در دویّم سرد وخشکند ونزد ابوحیّان بن ماسویه گرم است ، وآن مفتح سدد وملیّن طبع و محلّل وآب اومسهل مرهٔ الصّفراوچون بجوشانند تفتیح او غالب واسهال اوکمتروآب ــ افشردهٔ آن بعکس است وبرگ کبیرسفید اومسمّی بحبل المساکین است جهةجراحات

عظیمه وسوختگی آتش ودرد سروامراض سینه وآب اوجهت سرفه وقولنج حارّ و باخیار شنبرجهت ورم مفاصل واحشاءوقرحهٔ امعاءوربوبیعدیل وسه درهم ازگل اوجههٔ قرحهٔ امعاءوضماد برگ تازهٔ اوجهت درد سپرزومطبوخ اودر روغنهاجهت تحلیل اورام دردها وسعوط عصارهٔ اوباایرساونطرون وعسل جهت درد سرکهنه وباروغن زیتون جهت درد گوش وچرك آن وباموم وروغن جهت سوختگی آتش مفید است وقسم سیاه را عصارهاش سیاه کنندهٔ موی وبرگش جهت قروح خبیثه وگل قسم اخیرکه بی ثمراست آشامیدن ، و فرزجهٔ اومدرّحیض وبخوراوبعد ازطهرمانع حمل وآب اوشدید الحرارت وحدّت وسترندهٔ موی وکشندهٔ قمل وبیخ اوباشراب جهت گزیدن رتیلا وبرگ تازهٔ مطبوخ اوجهت التیام جراحات خبیثه وسوختگی آتش مفیدوازصنف کبیرآنچه برگش باخشونت ودرازمایل به سیاهیست مسمّی بشحمیه است ، سرد وخشك وجهت سرفه وقولنج ودرد سینه وتبهای مزمنه وتب ربع وسپرزوربع رطل ازآب اوباد ودرهم مغره قاطع نزف الدّم جمیع اعضاءو خشك اورافع قروح خبیثه وتازهٔ اوالتیام دهندهٔ جراحات است واقسام لبلاب مضرعصب ومثانه ومصلحش شکرومانع حمل وقاطع حیض است ۰

وقدرشربتش ازآبش ازیکوقیه تاسی درهم ولبلاب صغیربا قوهٔ محلّله وقابضه و مسهل مرهٔ الصّفراواسلم ازسایراقسام ورافع سرفهٔ که باپیوسته طبع باشد وقولنج حارّ و محلّل ورم مفاصل وباخیارشنبرجهت اورام احشاءوتفتیح سدد واکثرتبهانافع وقدرشربت ازآب اوتانیم رطل است بابیست درهم نبات ۰

لبج : اسم عربی درخت عظیمیست ودرصعید مصرکثیرالوجود شبیه بدرخت چنار وثمرش کوچك وسبز وبعدازرسیدن شیرین میشود وباکراهت طعم وبرگش مایل بدرازی معروف بسمیّت است واهل مصرسمیّت دراونیافته‌اند ۰

وابن جزله مؤلّف منهاج قسمی ازآزاد درخت دانسته‌اند ونزد مؤلّف حاوی ادویه سدابست ۰

دردویم سرد وخشك وشرب وذروراوقاطع نزف الدّم ورافع درد دندان و طلای اومقوّی موی وباشراب محلّل اورام وبالادن ومورد جهت جبروکسروضربه وحرکت استخوان ازمفصل ودوداوجهت گریزانیدن هوام مؤثّروخوردن ثمراومقوّی معده وحابس اسهال ومصدّع ومورث ثقل سامعه است .

لبن : بفارسی شیروبترکی سود نامند مرکّب القوی ومشتملست برد هنیّه ومائیّه و جبنیّه ودسومت اودراوّل گرم وخشك است ومائیّه دردویم سرد وتروجنبت دراوّل سرد و خشك است ، پس شیرهرحیوانی درگرمی وسردی ورطوبت ویبوست بحسب غلبهٔ یکی از اجزاءثلثه متفاوت میباشد وشیراکثرحیوانات بانفراده مذکورمیشود وامورکلّیه ومشترکه دراینجامرقوم میگردد وهرچه درتغذیه انسب است ازحیوانیست کهاقرب بولادت انسان باشد .

لهذا شیرگاوبهترازسایراست ، وبعدازآن شیربزوگوسفند وآهووشترازالاغ واسب وخرگوروخوك وغیره درتداوی اقوی اندوازگاو وگوسفند وبزدرتغذیه وهمچنین به سبب تعلیف وسنّ وفصل مختلف میباشد چه هرگاه بمسکرات ومخدّرات تغذیه حیوان کنند مثل قنّب وخشخاش ومانندآن شیرآن مخدرومسکرمیشود وازتعلیف بمسهلات وقوابض و مبرّدات ومرطّبات ومسخّنات ومغلّظات وملطّفات وامثال آن آثار اومتبدل میگردد و شیر تازه دوشیده باحرارت لطیفهاست واوبعدازسردشدن زایل میگردد پس بایددرحین استعمال گرم نموده تاموجب سرعت نفوذ اوگردد وازمطلق شیربدون قیدی مراد شیر گاواست ودرتغذیه بعدازگوشت وتخم نیمبرشت موافق ترین اغذیه وهرچه خیبه درا و غالب باشد مسدّداست ، والّا مفتح وطلای اقسام اوموافق ورم مقعد وقرحهود ردآن وقرحهٔ مثانه واورام عانه و رحم است واستعمال شیربعدازترشیهاوباآن ومیوه‌های تازموماهی وپیازوامثال آن جایز نیست چه مادامی که ازمعده نگذشته باشد چیزی خوردن ، و خوابیدن مفسد اووباوجود اخلاط فاسده دربدن استعمال اورامهلك دانستهاند وقبل

ازانقضای چهل روزازولادت ودرزمستان سبب غلظت اووقریب الولادت رابسبب غلبهٔ مائیّه استعمال جایزنیست وآخرفصل بهارتااواسط تابستان استعمال اواولی است و اکثاراومورث تبهاومولّد قملّ وبجهت دسومت سریع الاُستحاله بدخانیه ودراماکن حارّهٔ ومعده ضعیف باعث مضرّتست وموافق سوداوییّن ویابس المزاج ومعتادین بافیون وقلیل اودراغذیه وکثیرش درتلیین طبع قویتراست ومجموع شیرهاملطّف وجالی اورافع اخلاط سوخته وموافق اعضای تناسل اند ۰

لبن البقر: شیرگاواست وگامیش ازجنس اواست واغلظ ازآن هردوراد هنّیهغالب ومائیّه وجنبیّه کمترومایل باعتدال وغلیظترازسایروتازهد وشیدهٔاوکه سردنشده باشد بنوشند مبهّی ومسمّن ومنضج وسریع الهضم وکثیرالغذاءونیکوکنندهٔرخساروموّلد منی ومدّر فضلات ومقوّی جوهردماغ وتریاق سموم است بقی وحافظ رطوبات اصلی وملین طبع ، و مرطّب دماغ وجهت سحج ونسیان وغم ووسواس وتقویت بدن وقرحهٔریه وسل که بی بت خلطی باشد وامراض بینی وجرب وقوباوحکّه وجذام ومطبوخ اوابرنج جهت طول عمرو باگردکان وخرماجهت فربهی گرده وبدن ودماغ کردهٔاوبآهن وسنگ جهت اسهال و قطوروطلای اوجهت اکثرامراض چشم نافع حتّی مأیوس العلاج ازمداومت اوصحّتمییابد وباکندرجهت طرفه وباانزروت جهت ناخنه وسبل وشرتاق وطلای اوباسفیداب قلمی جهت نقرس واورام حارّهٔ مجرّب وباافیون وموم و روغن زیتون رافع دردنقرس حار ۰

وقدرشربتش ازنیم رطل است تایکرطل ومضرّصاحبان سپرز و ورم احشاءو جگر و ضعف عصب ودردسروسدوصرع ومضرّدندان وزنان آبستن وصاحبان خفقان رطوبی و مبخرواکثاراومورث سنگ مثانه وگرده وتولّد قمل وبرص وسریع الاُستحاله بخلط غالب ــ معده ومصلحش شکروعسل وشرب اوباشهد وشکر مانع انجماداوست وچون منجمدگردد باعث لرز و قشعریره وعرق سردوغشی واختلاط عقل وخناق میشود ورافع آن قی و سوف وسکنجبین عسلی وسرکه ممزوج بآب فودنج وبدستورتخم کرفس وعسل باآب گرم

است وشربت پنیرمایه راتا بقدر یکمثقال ازمجرّبات شمرده اند ۰

لبن الضّان : شیرگوسفند است ، ودهنیّه وجنبیه اوغالب وغلیظترازشیر گاوو بهترین اوازمیش سیاه ودرتقویت باه وتدارك مضرّت جماع وادویهٔ سمیّه وتقویت جوهر دماغ ونخاع وقرحهٔ ریاح وامعاء ونفث الدّم مؤثّروباروغن بادام وصمغ عربی جهت سرفه مجرّب ودرسایرافعال ومضرّات مانند سایرسیرها ست ۰

لبن المعز : شیربزاست ومائیّه اوغالب وبرودت ورطوبت اوزیاده ومدرّ فضلات وجالی ومرطّب ودرجراحت ریه و حلق ومثانه وتبهای مزمنه ودق و غرغرهٔ اوجهت ادام لهاه وخناق انفع وسی مثقال اوتاچهل وپنجمثقال بادومثقال کتیراونیم مثقال رب سوس وصمغ بادام نفث الدّم وسرفه و علل سینه مفید است ودرسایرافعال مانند شیرگاووازآن لطیفتروبدلش شیرگاواست وبدستورعکس او ۰

لبن النّساء : شیرزنان موافق ترین شیرهاست وازمرضعهٔ دخترسرد تراست ومدرّ بول ومرطّب دماغ وحنجره ومفتّح سدّه خیشوم ورافع سل ویبوست سینه وسرفهٔ بینی ، و سعوط اوجهت خشکی دماغ وبیخوابی وسرسام واختلاط عقل وضماد قطوراوجهت درد چشم وخشونت پلك وترطیب دماغ ودرد گوش وورم وقرحهٔ اومفید ۰

وقدرشربتش ازدووقیه تانیمرطل وبدلش شیرالاغ است وچون شیرحامله را برروی قمل بدوشند وقمّل بمیرد یادرزیرآن بماندآنزن بدخترحامله خواهد بود وبعکس او به پسروازمجرّباتست وبهترین شیرزنان وسایرالبان آنست که چون برروی ناخن بریزند جمع شود وباچسبندگی باشد وباعتدال قوام ۰

لبن اللقّاح : شیرشتراست ، ودهنیّه اوجهت شدّت امتزاج ازاوجدانمی شود و لهذا اگرم رقیق ومایل بشوریست مفتّح ومدرّ بول وزرداب که ماءاصفرنامند وباشکرمقوّی بدن وصاف کنندهٔ بشره ومحرّك باه واشتهاوجهت سدّه ویبوست جگروارام صلبهٔ باطنی ، و ضیق النّفس وربووا ستسقای زقّی وطبلی و علل سپرزوبواسیرنافع وچون بابول شتربیامیزد

مسهل زرد اب وباید بتد ریج ازد ووقیه بنوشند تابیکرطل رسد ود راورام صلبه باروغنهای محلّله بنوشند ومانند روغن ناردین وبادام تلخ وپسته وامثال اووباید شتررا تاده روزقبل ازاستعمال شیراو تعلیف برازیانه وکنکروکاسنی ودرمنه وامثال اونمود ۰

لبن الاتّان : شیرالاغ است مائیّه اوغالب وبغایت قلیل الجنبیّه ودهنیه وسرد ترین شیرها وبسیار مرطّب ومبرّد است ومفرح وجالی ومفتّح وبطیء الهضم وبطیء الاستحاله بخلط غالب معده وجهت سل ودق وهزال بیسی وسرفهٔ حارّه ونزلات تند وعسرالنّفس حارّ ونفث الدّم والتهاب خون وصفراوجراحت رحم ومثانه وآلات بول وحرقةالبول وقرحهٔ امعاءوزحیروحقنهٔ اوجهت جراحت امعاءورحم واسهال دموی خصوصا باقابضات ، و مضمضهٔ اوجهت تقویت لثه دندان وضماد اوجهت اورام حارّ ظاهری وباطنی خصوصا بازعفران وجهت دمعه وسلاق مفید ومضرّ مرطوبین ودرد سرباردومصلحش گل انگبین وقدرشربتش ازدووقیه تانیم رطل است باشکروکتیراو روغن تخم کدوو ربّ سوس وامثال آن وتعلیف اوباشیای مناسبه هرعلتی شرط است ۰ وبدلش شیربز ۰

لبن الرّماك : شیرمادیانست جنبیّه اوکمتروگرمترازسایرشیرها ومفرّح ومحرّك باه واشتها ومدرّحیض وبول وموافق قرحهٔ مثانه ومجاری بول وحقنهٔ اومنقی قرحهٔ رحم وحمول اوبانشارهٔ عاج بعدازطهرمعین حمل عاقراست وازخواصّ اوست کهدرهرسالی که قلیلی ازاوباطفال دهند درآنسال آبله برنیارند واگربرآرند زیاده برچندعدد نباشد ، واز مجرّبات مکرّره است وترش کردهٔ شیرمادیانرا قمزنامند ودراکثرافعال قویترازاوست ۰

لبن الخنازیر : شیرخوکست نزد بعضی بغایت ممدوح وموافق سل ودق ومورث بهق ووضح است ۰

لبن الغزال ولبن الحمارالوحش : شیرآهووخرگورگمترازشیرمادیان ولطیف و درتحریك باه اقوی است ۰

لبن الخفّاش ولبن الاسد : شیرشب پره وشیردرنهایت گرمی ودرغایت جلا ، و

اد را رونفوذ ند ۰

لبن الحامض : بفارسی ماست نامند د رد ّیم سرد وترومرطّب ومقوّی با ممحرورین ومسکّن تشنگی و غذائیهّ اونسبت بد وغ زیاد ه د رسایرافعال قریب باا وست ، و مخیض مذ کورخواهد شد وا ومضرّمعد ه سرد وکثیف ود یرهضم ومسدّ د ومولّد خلط خام ومضرّتبهای مرکّبه و عفنه ومصلحش معاجین حارهّ وزنجبیل پر ورد ه است ۰

لبا : بفارسی فرشه وبترکی آغوزنامند واوشیر غلیظی است که بعد ازولا د ت سه چهارروز د وشید ه شود ویکوقیه اود ه رطل شیرراغلیظ میکند ود رتسمین بد ن وتحریک باه محرورین موثّروبغایت مسدّ د ومورث فواق ومولّد حصاه ود یرهضم ومصلحش شیرینیها است ۰

لبن السّودا : نزد اکثراسم فرفیونست وبغد اد ی وبعضی گویند چیزیست شبیه به صمغ ومایل بسیاهی وزرد ی وبغایت گرم وازنواحی مغرب خیزد وبوئید ن اوباعث رعاف و عطسهٔ مهلکه وازسموم قتّاله وضماد اومحلّل اورام صلبه است د رچند ساعت ۰

لبن التّیوعات : شیرنباتات شیرد ارا ست مثل مازریون ومجموع اوازسموم ومسهل بعنف اند وهریك مذ کوراست ، وآنچه اسم مخصوص ند ارد د رتیوعات مرقوم میگرد د ۰

لباب القرطم : مغزد انه کافشه است وگذ شت ۰

لباب لفوم ولباب الحنطه ولباب البرولباب القمح : نشاسته است ۰

لب النخله : جماراست ۰

لبروث : بلغت مغربی قسمی ازاسلخ است ومستعمل صباغانست ۰

لبینی : بیونانی اذ ان الفاربستانیست ۰

لبسان : خرد ل بریّست ۰

لبید یون ولبیرون : شطرج است ۰

لبانه : اسم مغربی فرفیونست ۰

لبنی : میعه سایله است ۰

لبان : معرب از لیبانوایونانیست وآن کندر است ۰

لبدانه : بلغت تنکابن اسم چکلیك ترکیست ۰

اللّام مع الجیم :

لجی : اسم هندی قاقله است ۰

لجلاج : بلغت اکسیریان زیبق پاك صافست ۰

اللام مع الحاء :

لحوم : اقسام گوشت مذکوراست ودراینجا قوانین کلیّه تحریرمیشود در حدیث وارد شده که سیّد الطّعام اللّحم چه اغذیه انسان که ازدوائیه ابعد باشد منحصردر نبات‌وحیوانست ودراستحاله تامشابه مغندی شوند ناچاراست ، که‌درطلیعت درنبات هفت قسم فعل کند تحلیل واستحاله وتفریق وعقدوتغذیه وتشبیه وادخال و درهر حیوانی محتاج همهٔ افعال نیست چه درشیرپنجفعل کافیست که تفریق وتغذیه که‌آن هضم وتمیزاست وازعقدوتشبیه وادخال ودرتخم طیورمحتاج بتحلیل واستحاله و تمیز نیست و درلحوم محتاج بدوفعل است که تشبیه وادخال باشد پس لحومات بهتراز سایراغذیه است وبهترین طیورمتوسّطه‌است که قریب بمرغ‌خانگی باشد مثل کبك وتذرو وامثال اووبهترین ازمواشی گوسفندوبزاست که زیاده ازیکسال داشته باشدوکمتر از شش ماه وبعدازآن گوسالهٔ یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچّه و از وحوش بهترین اوآهوبرّه وبچّه بزکوهیست ودرمزاج صاحبان تعب وصنایع وقوّی‌الحرارت گوشتهای غلیظ مناب است وهرچه ازشکم حیوان بیرون آورده باشندوآنچه بحدّ کمال نرسیده باشد واقسام میته وسقمیه وپرسال وبسیارلاغرمورث امراض میشمارند و روزی‌دو بارگوشت خوردن ممنوعست چه هضم اوبرطبیعت دشواراست ومداومت خوردن گوشت موجب قساوت‌قلب وتیرگی باصره وبلادت وعروض صفات بهیمی است وبسیاروپرخوردن

آن باعث ضعف ارواح بدنی وسقوط قوتّهای اوست وشرب آب بعد ازآن بغایت مضرّ و تناول نمودن درشبها باعث تخمه وجمع کردن اوبا شیروتخم مرغ جایزنیست و هرچند مبالغه درکوبیدن وپختن اوکنند بهتروگوشت آب غیرماءاللّحم سریع النّفوذ و موافق ناقهین وضعیف القّوه است ۰

لحیه التیس : دوای مختلف فیهاست ، نزد انطاکی وجمع دیگرنباتیست برگش مثل برگ گندناوقلیل العدد ومفروش برزمین ودراصفهان شنگ‌بسکون نون‌نامند ، و مانند سبزیهامیخورند ۰

وحنین ابن اسحق وجمعی دیگرگویندکه دیسیقوریدوس قسیوش دانسته اندو قول اومعتبراست واونباتیست شبیه بدرخت کوچکی وشاخه‌های اوصلب وبرگش‌مستدیر وبازغب وصلابت وگلش شبیه بگلناروقسمی ازآن سفیدونزدیك بیخ اونوعی ازطراثیث میروید نزدیك بسرخی روشنی وبعضی سفیدوبعضی اشقرمیباشدوبرومی آن طرثوث را هرقسطیدامس نامندوبیونانی ابوقیطس واوازجمیع اجزاءنبات قسیوس قویتراست، و مراد ازعصارهٔلحیه التیس عصارهٔطرثوث مذکوراست ۰

درآخراوّل سردودرسیّم خشك وقابض واجزای تریاق فاروق وقاطع نفث الدّم و حیض واسهال مراری دموی وقاطع قرحهٔامعاءوقرحهٔریه وضمادامقوّی اعضای ضعیفه وفم معده وجگرودرسایرافعال قویترازاقاقیاوقدرشربت ازعصارهٔاوتاسه درهم‌وازبرگ وگل اوتاچهاردرهم وذرورگل اوجهت التیام جراحات ورفع تعفّن آن وگل‌اوباموم و روغن جهت سوختگی آتش واورام حارّه وخوردن اوجهت قرحهٔامعاءوتقویت معده‌و منع ریختن موادماونافع ومضرگرده ومصلحش عناب وبدلش حضض واقاقیاست و ابی خالدافریقی وامین الدّوله وجمعی دیگربیان نموده‌اندکه‌شاخه‌هائیست بی‌برگ ومایل بسرخی ودرخشندگی وسرخی اومایل بسیاهی وبقدرشبری واکثرآن درتحت زمین و چهارانگشت اواززمین پیداست ودرشوره زارهامیروید واین قول اصّح مینمایدچه بیخ

گیاه مزبورنوعی ازطراثیث است ، ومحمّد بن زکریّاخورد ن لحیه التیس رارافع سموم دانسته‌اند ۰

لحام الذّهب : صناعی ازتنکاراست ، ومعدنی اودر بورق مذکورشد ۰

لحاءالغول : بضمّ اوّل شعرالغول است ۰

لحاء : بکسراوّل پوست بیخ نباتاتست وریشه‌های باریك آنست ۰

لحیه الحمار : پرسیاوشانست ۰

لحیانی : دینساقوس است وگویند حرشف است ۰

لحام الذّئب : ازاقسام تنکاراست ومذکورشد ۰

لخنیس : بخاءمعجمه لغت یونانی و نوعی ازخیری بریّست نبات اوقریب بزرعی وگلش بنفش وبری وجبلی میباشد ودانه‌اوسیاه وتلخ وبقدرعدسی ونزد بعضی سراج القطریست ۰

درسیّم گرم ودود رهم ازتخم اومسهل قوی ورافع سم عقرب شیاله ومفتح سدد ، و رافع یرقان وقدرشربت ازنبات اویکمثقالست وچون گل اورابرروی عقرب اندازند کشندهٔ اوست ۰

لخیس الاُکلیله : خزامیست ۰

لزاق الذّهب : شامل لحام الذّهب واشق است ۰

لزاق الرّخام ولزاق الحجر : صمغ البلاطست ۰

اللّام مع السّین :

لسان : زبان حیواناتست سریع الانحدارومرطّب بدن وباادویه حارّهٔ مولدّ منی وسریع الاُستحاله بخلط متعفّن ومصلحش سرکه و گشنیزوزیره‌است ۰

لسان الحمل : بفارسی بارتنگ وبترکی باغ برباغی وازجنس مرماحوراست ، و صغیروکبیرمیباشد صغیراورابرگ کوچك وباریك وملاست بیشتروساقش پراکنده ومایل به

طرف زمین وگلش د رطرف سا ق وزرد وتخمش سیا ه کوچك وسا ق قسم کبیرا و بـد ستـور پراکند ه ومایل بسرخی وقریب بزرعی میشود وتخمش ریزه ترازتخم صغیروگلش مانند او وبیخ هرد وسست وبا زغبّیه ونهـایت سطبری آن تابقد رانگشتی ومنافع کبیرزیا د ه بر صغیر وازمطلق آن مراد صغیرا ست ۰

د رد وّیم سرد وخشك وبرگ وتخم اوالطف وجالی ورا د ع وقابض ومقوّی جگرومفتح و حابس نزف الدّم جمیع اعضاءوپخته برگ وبیخ اوبانمك وسرکه وعد س رافع اسهال د موی و عصا ره‌ءاومسکّن تشنگی وجهت فسا د هضم ود ق وسل ونفث الدّم وسدّ ه‌ءسپرزوجگر ، و ضعف آن وسد رورفع صرع وتبهـا ی حارّ وربووجوشش د هـان ولثه وقرحه‌ءریه وقی الدّ م وسدّ ه‌ءگرد ه وحرقه البول وسیلان حیض وخون بواسیروضما د وذ رورا وجهت التیام زخمهـا و ورم آن وسوختگی آتش ود ا ءالفیل وقروح خبیثه وساعیه وآکله ونا رفا رسی وقطورآب او جهت د رد گوش حارّ وامراض چشم وحمول اوجهت د رد رحم واختناق اوونواصیرو ضما د برگ اومنقّی چرك زخمهـا والتیا م د هند ه‌ءتازه‌ءآن ورا د ع اورام حارّ وشری وبانمك رافـع سمیّت زخم سگ د یوانه گزید ه وبا سفید اب جهت با د سرخ ومضمضه‌ءطبیخ اووطبیخ بیخ او جهت امراض د هـان نافع وگویند مضرّریه ا ست ومصلحش عسل و عصا ره‌ءاومضرّسپرز ، و مصلحش مصطکی وقد رشربت ازآب اود ومثقال تانیم رطل وبد لش حماض بستانی‌است وگویند بالخاصیه چون سه عد د بیخ آنرا باچهـا روقیه شراب ممزوج بآب بنوشند رافع سـمّ عنب وچهـا رعد د آن رافع تب ربع ا ست وتخم اود رافعـال مانندعصا ره‌ءاووبود ا د ه‌ءاوقابض ومغـری ومقوّی امعـاءورافع زحیر ۰

وقد رشربتش تاسه د رهم ا ست و عرق با رتنگ د رتقویت ما سکه بیعـد یل‌ود رسا یـر افعـال ضعیفترازعصا ره‌ءاوست ۰

لسان الثّور : بفارسی گاوزبان نامند برگ نبات اوباخشونت وسطبری ومایل بـه سیاهی ومفروش برزمین وبرروی آن نعطهـا ی سفید شبیه بخارو زغب د اروساقش قریب

بزرعی ومزغبّ وشاخه‌های باریك وسفید وگلش لاجوردی بشکل گل انارو تخمش مستدیرولعابی ودرجبال دارالمرزکثیرالوجود است وقسمی ازآن که در اصفهان ، و در بعضی بلاد گاوزبان میدانند مرماحوراست وگل اولاجوردی وکوچك ومدوّرمیباشد ۰

در اوّل گرم وتروقوتّش تاهفت سال باقیست وگل اوالطف ودرجمیع اجزااومفرّح ومقوّی اعضای رئیسه وحواس ومسهل مرّة السّود اوصفراوجهت امراض سوداوی وسرسلم وبرسام وجنون ومالیخولیاوخفقان وخشونت سینه وسرفه وضیق النّفس ونیکوئی رخسارو سنگ مثانه ویرقان وتقویت حرارت غریزی موثّرومضرّسپرزومصلحش صندل ۰

وقدرشربت ازآبش تاچهاروقیه وازجرم اوتاده درهم وبدلش بوزن اوابریشم ــ محرق وچهاردانگ اوپوست ترنج است وچون ازآب اووآب سیب وآب مویزشراب ترتیب دهند ده مثقال اوتفریح بحدّ یکرطل شراب میکند بدون ازالهٔعقل ودودرهم گل او با یکدرهم طین ارمنی ودودرهم شکررافع خفقانست وعرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفیدو درسایرافعال ضعیفترازآن ۰

وقدرشربتش سی مثقال وبرگ سوخته اوجهت قلاع اطفال وسستی بن دندان وحرارت دهان مفیداست ۰

لسان الابل : غیررعی الابُل است نباتش مابین گیاه ودرخت وپرشاخ وپراکنده ومربّع ومایل بسفیدی وبرگش شبیه ببرگ به وازآن درازتر وعرضش کمترو زغب نرمی سفیدوثقیل الرّایحه مایل بخوبی وثمرش زردمایل به پهنی ومنبت اوزمینهای درشت دردوّیم سرد وخشك ونزد بعضی گرم است مجفّف قروح ظاهروباطن است شربا وضمادا ورافع سمّ شفنین بحری وطبیخ برگ وشاخ اومدرّ بول وحیض ومخرج جنین ورافع لکنت زبان وباحنا سیاه کننده موی وذرورا وجهت التیام جراحات وتنقیهٔ خبیثه آن واستنجا باآب مطبوخ اومسکّن حکّهٔ فرج ومقعد وذکروآب پخته او باعتاب ومویزمفتح سدد ورافع التهاب ومضرّگرده ومصلحش صمغ ۰

وقد رشربت ازآب اود ووقیه وازجرم اوتاسه د رهمست وچون هفتاد مثقال او رابا هفتاد رطل آب انگورشراب ترتیب د هند جهت قرحهٔگرده ومثانه ونفث الدّم و سرفه و سستی عضل واحتباس حیض نافع وقد رشربتش تایکرطل است ۰

لسان العصافیر : بفارسی زبان گنجشك نامند درخت اوقسمی ازدرخت د رد ار و عظیم است برگش شبیه ببرگ بادام وثمرش عریض وطولانی ومتفرّق ود رجوف هر یك دانه ازتخم خربزه درازترشبیه بزبان گنجشك وسرخ ومغزاوسفید مایل بزرد ی وباتندی وتلخی وقوّتش تاده سال باقیست ۰

د رآخرد ویّم گرم وخشك ومسکّن ریاح غلیظه ود رد پهلووکمرورحم وتهیگاه ومغص و مدرّ بول ومفتّت حصاه وبارطوبت فضلیّه وبغایت محرّك باه وجهت خفقان وضیق النّفس وسرفهٔمزمن وتقویت اعضای تناسل وفرزجهٔاوباعسل وزعفران بعد ازطهرجهت اعانت حمل ازمجرّبات ومصدّع محرورین ومصلحش گشنیزوشربتش تاسه د رهم وبدلش جوز بوّابوزن اوونصف اوبهمن سرخست ونزد بعضی گرد کان وتود ری سرخ بوزن او وبرگش منقی زخمهاوالتیام د هنده اووضماد پوست اوباسرکه جهت کوفتگیّ عضلات مفید است ۰

لسان السّبع : نباتیست برگش درازواطراف اومانند ارهّ وصلب وسبزمایل به سفید ی وزرد ی وشاخههای پراکنده وبقد رد وزرع وبرسرآن قبّهٔمستد یروگلش بنفش وبیخ اومربّع وسیاه وربیعی است ۰

د رسیّم گرم وخشك وطبیخ اوجهت حصاه گرده ومثانه وفرزجهٔبیخش جهت ــ گشود ن حیض واخراج جنین نافعست ۰

لسان الکلب : نزد بعضی لسان الحمل ونزد جمعی حماض صغیراست ومذکور شد ونزد بعضی نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ ود رازتروبی تقعیروبسیارنرم واطرافش تند وساقش زیاده برد وزرع وشعبهٔاوبسیاروگره داروباریك وگلش بنفش وتخمش باریك واوّل تابستان میروید ومنبتش حوالی آبهاست وبیخش سفید وپرشعبه وشعبها مثل

ریسمان باریك ومتشبّك ·

در اوّل گرم ودر دوّیم خشك وطبیخ اوبقدر یکرطل رافع سپرزوضماد ش جهةالتیام زخمهای تازه وگوشت آوردن زخمهای کهنه موٴثّراست ·

لسان : نباتیست بالزوجه مسمّی باذان الثّوروبرگش عریض ومفروش برزمین ، و مستدیرود رخشونت مثل برگ گاوزبان وساقی که ازمیان برگهامیروید بقدر زرعی وبرسراو کلی کحل وبوی اومانند خیاروخام وپخته اومأکولست ·

ودر دوّیم سرد وترجهت علل زبان حیوانات بغایت موٴثّر ورافع خفقان وحرارت معده وامراض دهان وقلاع حارّه است ·

لسن : بلغت هندی ثوم است ·

لسون : بهندی سپستانست ·

لسه بال : بلغت دیلمی سلوی است ·

لسیعه : بلغت مغربی اوقیموبداس است ·

لسوغوریون : بلغت عبرانی خرفه است ·

لسان البحر : سیپااست ·

لسوریطس : لبلابست ·

اللّام مع الصّاد :

لصیقی : اذان الدّب نیز گویند وبرگش شبیه ببرگ بارتنگ وکوچکترود رشت ، و ساقش بسطبری انگشت وزیاده بزرعی وتخمش بقدر فندقی ونخودی وخاردار وبرجامه میچسبد ولصیقی ازاین جهت گویند ودرتنکابن معروف بکاش است ·

درآخراوّل گرم وخشك ومحلّل وجالی وطبیخ اوباعسل جهت سرفهٔ بارد موخشونت سینه وضماد ش باروغن گلسرخ جهت ضربان و ورم مقعد بغایت مفید ومغزش مبهّی ، و غسول اوسرخ کنندهٔ رخسار است ·

لصف : کبراست ، وبلغت مغربی اسم حرشف است .

اللّام مع العین :

لعبهٔ بربری : بیخیست شبیه بسورنجان وباریکتروماننند سرپستان وتلخ وتند ودر مصرمعروف بترياق است وسورنجان رابعضی باین اسم مسمی دانستهاند .

دردوّیم گرم وخشك وبغایت مبهّی است ومدرّخون وحیض وبواسیروقاطع بلغم و محلّل رياح وجهت مفاصل وامثال آن نافع است ورازی جهت رفع سموم بیعدیل دانسته ومداومت اوباعث سرخی رخسارواکثاراومورث امراض حارّه ومصدّع ومصلحش گشنیز ، و قدرشربتش یکدرهم وبدلش بوزن اوتودری ومثل آن مغزگردکانست .

لعبه : بیروح الصّنم است .

لعبهٔ مرّه : مستعجلهاست .

لعیب : شقایق النّعمانست .

لعل معبری : فیقهراست .

لعل معرب : ازلال هندی وازادویهٔ مستأنفهاست ودرکتاب احجارقدیم ذکرآن نشده .

مؤلّف منافع الاحجارولباب الصّناعه تصریح نموده اندکه ازسیصد سال متجاوز است که بسبب زلزلهٔ عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهرشد وازجنس یاقوت و باستحکام رمّانی اونیست ، وبجهت اختلاف مکان تکوّن بعید نیست چه قدمایاقوت را باقسام مختلفه ذکرنموده اند وقسمیرا دررنگ مانندآن تصریح کرده ودرمنافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمرود رتفریح وتقویت دل وباصره قویترازیاقوتست ومع هذا شرب او حابس خون بواسیرورافع سموم ودرجمیع علل سوداوی و اعصاب قوّی التّأثیراست وقدرشربتش از یکقیراط تایکدانگ وبعضی تانیمدرهم تجویزکرده اند .

اللّام مع الفاء :

لفاح : اسم عربیست وبفارسی سانتبرگ وآن ثمربیروجست وبیخ لفاح عبارت از بیروج سریانی ومذکورخواهد شد قسم مادّهٔ اورا برگش عریض ومفروش برزمین شبیه به برگ کاهووازآن کوچکتر مایل بسیاهی وثقیل الرّایحه وگلش سفید وثمرش از زیتون بزرگترو بسیار عفص وبعد ازرسیدن باعطریّت ومایل بشیرینی واوراتفاح الجن نامند و تخم اوشبیه بتخم سیب وبیخ او دوسه عدد میباشد متّصل بهم ، ظاهرش سیاه ، و باطن سفید وپوست بیخ اوسطبرو شکل بیخ اواندکی شباهت بصورت انسان دارد و لیفها شبیه بموی که با بیروج الصّنم میباشد با اونیست ، وقسم نراورا برگ املس و مانند برگ چغندروثمرش بقدرخیار و زرد و بیخش درسطبری متوسّط وصنفی ازآنرا منبت مقابرومواضع سایه داروبرگش کم عرض ودرطول بقدرشبری ومایل بسفیدی وبیساق و بی گل وثمروبیخش دراز وبسطبری ابهام وسفید واوقویترین اقسام است وقوّتش تا چهارسال باقی وقویترین اجزاءپوست بیخ لفاحست ومستعمل ازآن عصاره و آب سایل اوپوست بیخ اوست ۰

درآخرسیّم سرد وخشك وثمرش سرد وتروجوف بیخ اوعدیم القوّه واومخدرومجفّف ومسکن ضربان موادحارّه وغلیان خون وصفراوقابض ومسمّن بدن ومنومّ ومسکر وگیاه اومدر وشش قیراط ازپوست بیخ اوباآب عسل منقی بلغم ومرّة السّوداوجهت حرقه البول خفقان حارّ واسهال دموی ورفع بیخوابی نافع وطلای اومولّد قمل است ، در جمیع زمان وجهت درد سرواورام حارّه وباآرد جوجهت درد مفاصل حارّ وباعسل ، و روغن زیتون جهت گزیدن هوام وباسرکه جهت بادسرخ که حمره نامند وطلای شیراو جهت کلف ونمش ومضمضهٔ طبیخ اوجهت درد دندان مفید ودودرهم اوکشنده است به اختلاط عقل وسبات وغشیان ومصلحش سداب وخردل برّی وعسل وانیسون ۰

وقدرشربتش ازسه قیراط تانیمدرهم وبدلش بوزنش بزرالبنج وشرب نیمدرهم ازتخم اوبحدّی سرح کنندهٔ رخسار است که ازحمّام بسیارگرم روی دهدوسه عدد آن با

اندك رازیانه وشکرمسکرو باتفریح وبیغایله است وحمول اوباگوگرد قاطع حیض وضماد برگ اوباآرد جوجهت اورام حارّه وبرش نافعست ۰

وازخواصّ اوست که چون بیخ لفاح راباعاج بقدرشش ساعت بجوشانند نرم ومطیع گردد واهل تجربه آب اوراعاقدهارب ومقطرآنرابا پوست انارموزد جهت تکمیل صناعت ازمجرّبات شمرده اند ۰

لفش : درختیست بزرگ ومنبت اونواحی شام ودرتری وسبزی مشتعل می‌شود و درخشکی بسیاروبرآتش دراوتأثیرمیکند وابن ابی خالدگوید که مراد ازقول‌حق سبحانه وتعالی من الشّجرالاخضرنارااوست طلای برگ خشك مسحوق اورافع برص وبهق ، و عصارهٔ اورافع قوباست وانطاکی گویدآن چوب صنوبراست ۰

لف الکرم : خیوطیست که ازتاك میروید ودرکرم مذکورشد ۰

لفت : شلغم است ۰

لفاح برّی : بیروح الصّنم است ۰

لفریقش : حناست ۰

اللّام مع القاف :

لقلق : بفارسی لك لك نامند وازطیورمعروفه است ، ودرسالی که وبا در بلاد مأوای اوشود ترك مأوی وتوطن آنجامیکند ۰ ودرآخرسیّم گرم وخشك وگوشت او جهت جذام ولقوه وضعف باه وحذروریاح‌غلیظه وبرودت مستحکمه نافع ومضرّمحرورین‌ومصلحش روغن کنجد وبیضهٔ‌اودرجمیع افعال قویتر وسرگین اوجالی بهق وآثاروباتخم او سیاه کنندهٔ‌موی ورافع صرع است وزهرهٔ‌اورافع شبکوری وخون اوازسموم وجهت وضح و بهق نافع است ۰

لقاح : شترمادّهٔ‌شیراراست ۰

لقیطه : صمغ صنوبراست ۰

لك : بفارسی رنگ لاك نامند صمغ نباتیست شبیه بمرساق گیاه او برشاخ وگلش زرد وتخمش قریب بقرطم وگویند شبنمیست که برآن نبات می‌نشیند ودرآخرمیزان جمع میکنند وبهترین اوسرخ وقوّتش تاده سال باقیست ۰

دردوّیم گرم ودرسیّم خشك ومستعمل درطب مغسول اوست وطریق شستن اودر دستورات اوّل مذکوراست واومقوّی جگرواحشاء ومفتّح سدّهٔ سپرزوجگروحالی آثارومحلّل اورام ومنقّی اخلاط باردہ وبالخاصیّه لاغرکنندهٔ بدن وجهت استسقای لحمی وزقّی و فالج ویرقان وخفقان وسرفه وربووفالج وضعف گرده وسایراعضانافع ومضرّسپرز ومصلحش مصطکی ، وقدرشربتش تایکمثقال وبدلش درتفتیح دوثلث اوریوند ونیموزن اواسارون وربع آن طباشیراست وازخواصّ اوست که چون هرروز یکدانك راباسرکه تاچهل یوم بنوشند بغایت لاغرکند وچیزی دراین امربانمیرسد اگرسه چهارمثقال اوراد رسه چهار روز باسرکه بنوشند بدستورهمین اثرداردورنگ اومخصوص پشم وابریشم است بخلاف پنبه وغیرآن که رنگ نمیکند وباید ابریشم وپشم درآب رامطبوخ اوباطرطیرکه صاف کرده باشند یکشب بآتش نرم بجوشانند وباید طرطیرباید بیخ جزو ولاك صد جزوباشد و الّا بدون طرطیرتأثیرندارد وچون اشنان سبزرایکشبانه روزدرآب بخیسانند پس لك را اضافه نموده بآتش بجوشانند تادردصاف اوجداشده آب اشنان سرخ ودرخشنده گردد پس لطیف صاف اوراباصمغ عربی جمع نمایند درنوشتن وامثال اوبهترازشنجرفست ، و ثقل اورازرگران دراستحکام چیزهااستعمال مینمایند ومعروف برموززرگرانست درغایت قبض وشرب اودرقطع خون حیض ازمجرّباتست ۰

اللّام مع المیم :

لماء : عنب الثّعلب است ۰

لملم : بلغت مغربی قطف بحریست ۰

لمینون : قنطوریون صغیراست ۰

اللّام مع النّون :

لنجیطس : لغت یونانیست وشریف گوید که اورا در شام منسم نامند بستانی ، و صحرائی میباشد نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ گندنا وبرنگ خون ومنحنی بطرف اسفل واکثر اوراق او از بیخ میروید وساقش بقدر ذرع وشبر وبرسر آن گل سیاه شبیه بکلاه ودر آن صورتی شبیه بزنگی دهان باز کرده ودر اسفل دهان دانه مثلّث وسیاه شبیه بزبان وبیخش بزرد ك مشابه ومنبتش زمین نمناك خشن است .

در درجهٔ گرم ودر رسیّم خشك وبیخش مدرّبول مأیوس العلاج وگویند ساحران را از افعال غریبه سرمیزند .

وقدر شربت از جرم او یکمثقال واز طبیخ او دو وقیه وقسم صحرائی اورا برگش مثل اسقولوقندریون وباخشونت وآشامیدن او با شراب یا با سرکه جهت سپرز وضماد تازهٔ او جهت منع زیادتی جراحات والتیام آن وخشك او جهت تنقیه زخمها مفید وقدر شربتش تا دو درهم است .

لنج : النج است .

لن : بهندی ملح است .

لنك : بهندی قرنفل است .

اللّام مع الواو :

لوزالحلو : بفارسی بادام شیرین گویند در اوّل گرم وتر ومفتح وحافظ قوّتها وجالی اعضای باطنی ومليّن طبع وحلق وموافق سینه ومعین باه ومسکّن حرقه منی وبول ، و مسمّن بدن وباشکر کثیر الغذاء وحافظ جوهر دماغ وشیرهٔ او با شکر جهت سرفه مجرّب ، و جهت خشونت سینه وحنجره وتولید منی ورفع نفث الدّم وربو وقرحهٔ مثانه ومعاء وزحیر ورطوبت معده وبانصف اوزفت ومثل او شکر رقطع سرفه از مجرّبات شریف است وبود اده اومقوّی معده وقابض ومنکرج وفاسد اوموجب کرب وسقوط اشتها وغشی ومصلحش ربوب حامضه است بعد از قی وتازهٔ نارس او با پوست او که چقاله نامند معوّی معده وبن دندان

وبرگ تازهٔ او مسهل ومسقط کرم شکم وخشك اوقابض ورافع اسهال وشکوفهٔ بادام محرّك باه مردان وقاطع باه زنان وبادام مرقی درتغذیه وفربه کردن بدن واصلاح کرده قویتر است و روغن بادام معتدل درگرمی وسردی وبغایت مرطّب وموافق تشنّج بینی و رافع ورمی که ازوئی وضربه بهم رسد وحقنه وشرب وچکانیدن اوجهت دردگرده ومثانه وعسر بول وقولنج واعانت برخروج حصاه وشرب اوجهت گزیدن سگ دیوانه ودرد معده وباکتیرا وشکرجهت سرفهٔ خشك مجرّب وجهت تصفیه آواز وقصبهٔ ریه وکرم زیاد معده وخاکستر اوجهت سوختگی آتش مفید ۰

ومغزاود رسیمّ گرم ودرآخراوّل خشك ودرازالهٔ اخلاط غلیظه بیعدیل و جهت ربووسرفه وورم سینه وریه خصوصا بانشاسته ونعناع وبامی پخته جهت علل گرده و حصاه وباعسل جهت سپرزوامراض جگروتفتیح سدد ویرقان وباماءالعسل جهت قولنج زیاد ،و رفع ضرراد ویهٔ مسهله وحبوب حارّه مفید ۰

وقدرشربتش تانه مثقال ودررفع پیچش مجرّب ودوام تدهین مهره های پشت باوجهت نقرس ورفع خمیدگی پیران مجرّب دانسته اند وجهت سرسام وذات الجنب بدستور نافع و غرغرهٔ اوباآب گرم جهت خشونت حلق موثّرومضرّاحشای ضعیفه ومصلحش مصطکی ۰

لوز المر : بادام تلخست ریشهٔ درخت اوگرم وخشك وجالی ومحلّل وضماد او با روغن گلسرخ وسرکه جهت درد سربارد وکلف وطبیخ اوجهت تنقیه سپرزوگرده ورفع قولنج وکرم معده وخاکستراوجهت سوختگی آتش مفید ۰

ومغزاود رآخراوّل خشك ودرازالهٔ اخلاط غلیظه بیعدیل وجهت ربو وسرفه و ورم سینه وریه خصوصا بانشاسته ونعناع وبامی پخته جهت علل گرده وحصاه وباعسل جهت سپرزوامراض جگروتفتیح سدد ویرقان وباماءالعسل جهت قولنج و پیچش وسایردردها مفید ومضرّ امعاءومصلحش شکروفرزجهٔ اومدرّحیض وضماد اوبا سرکه وشراب جهت ثبور ابریه وقوباوخزازونمله وزخمهای کهنه وجرب وحکّه وبا سرکه جهت درد سرنافع و طلای

برگ مطبوخ اوبا شراب جهت خزازبیعد یلست ۰

وارسطوگوید : که چون پنجد رهم بادام تلخ کوبیده ناشتاتناول نمایند ازشراب مست نگردند وروغن اود راوّل دوّیم گرم ومایل برطوبت ومجفّف ومسهل اخلاط غلیظه وسوداوی معده ونواحی اووباادویه مناسبه جهت دردگرده وعسربول و ورم سپرز و ربوواخراج حصاه وجنین وجهت قولنج واختناق واورام رحم وانقلاب اووطلای اوجهت رفع آثاررخساروکلف وچین گونه وشقاق وجرب وحکّه وقوباوبا شراب جهت قروح رطبهٔ سرد خزازوقطوراوجهت دردگوش ودوی وطنین وکشتن کرم گوش نافع وحمول اومخرج جنین ومشیمه وقدرشربتش تاچهارمثقال است وصمغ درخت بادام تلخ وشیرین نایب منـــاب صمغ عربیست ۰

لوزبرّی ولوزجبلی : بادام کوهیست درخت اوکوچك وبرگش ریزه وگلش مایل به سرخی وباعطریّت وثمرش کوچك وباتلخی وقبض بسیارو اوغیرجلوزاست ۰

درسیّم خشك وگرم وجهت رطوبت معده وتقویت آن ورفع قی واسهال وامراض باردہ نافع وقدرشربتش ازگل اوتادومثقال وازبادام تاسه مثقال است ۰

لوزالبربر : قسمی ازلوز بریّست شبیه بحبّ الصّنوبروبزرگتروزرد ودرجوف اوشعبه هائی که بمغزش نرسیده است گرم وخشك وبسیارقابض وروغن اورازیت السّودان نامند ومذکورشد ۰

لوزالهرجان ولوزالسّودان ولوزالاُرجان : بلغت مغربی لوزالبربراست ۰

لوبیا : مؤلّف تذکره گوید لغت هندیست وبیونانی سیلمین وبعربی فریقانامند نبات اوشبیه بلبلاب ومنبسط برزمین وبعضی بمجاورخود می پیچد ودانه بعضی سفید وازبعضی سرخ وازباقلی کوچکتروشبیه بگردهٔ طیورو غلافش مانندغلاف باقلاوازآن رقیق تر وقوتّش تادوسال باقی وبهترازباقلا وزبونترازنخود ۰

وسرخ اودرآخراوّل گرم وسفیداومایل باعتدال ومحرّك باه ومولّد منی و مدر شیر

و بول وحیض ومسکن بدن وشرب آب مطبوخ اوبا اندکی قنه وجلوس درطبیخ او منقّی نفاس ومخرج جنین زنده ومرده ومشیمه وجهت دردگرده وکمرمفید ودیرهضم ونفاخ ، و مولّد خلط غلیظ ومصلحش خردل وآبکامه وزنجبیل وبالخاصّیه مورث غثیان ومصلح او دارچینی وسکنجبین است .

لوبیای هندی : قسم اخیرتشغ است ودر عراق دمادم نامند .

لوقیاس : بیونانی نوعی ازمرواست وبطریق وحنین حرف ابیض دانسته‌اند .

لوسیماخیوس : یونانی وبمعنی شبیه الذّهب است ونوعی ازسراج القطرب دانسته‌اندوشاخه‌های نباتش قریب بزرعی وباریك وگره داورد رهرکوهی برگها رسته شبیه ببرگ بید وطعم اوبا قبض وگلش سرخ مایل بزردی ومنبتش آبهای ایستاده ونیزار ودرآخردوم سرد وخشك وانطاکی دردوم گرم وخشك بیان نموده ومستعمل ازآن برگ وعصاره است قاطع رعاف ونزف الدّم جمیع اعضاءوفرزجهٔ برگ اوجهت سیلان حیض و حقنهٔ اوجهت قرحهٔ امعاءوضمادش جهت التیام جراحات وتحلیل اورام وباحناجهت درازکردن موی وبخوراوجهت گریزانیدن هوام موثّرود رقتل موش مجرّب دانسته‌اند و مضرّ ریه ومصلحش عنّاب و قدرشربت ازآبش نیم مثقال وازبرگش یکمثقال .

لوءلوء : بفارسی مروارید وبترکی اینچی نامند وبزرگ مقدارومسمّی بدرّاست ،و آنچه درصدفی منحصربیکی باشد باوجود بزرگی درّ یتیم نامند وگویند تاسه‌مثقال ممکن است . وازخواصّ اوست که چون درصدف بنهایت نموّرسد بازبتدریج بتحلیل میرود و مانند ثمرنبات وبهترین او عمّانی سفید بزرگست مدوّر وزبونترین اوآنچه سیاه وریزه ، و مایل بسیاهی باشد وغیرمدوّروزرد وسوراخدارومستعمل اطبّانیست . و روغن وعرق بویهای کریحه مضرّاووجوشانیدن اودرآب برنج که ازربا شد ومالیدن بسنباده ، رافع چرك اوست ورافع زردی اووازاسراراست .

درآخردوم سرد وخشك ودرتفریح قویترازطلاوغواصّ دراجزاءبدن وملطّف ، و مقوّی اعضاءورافع انواع خفقان وخوف وفزع سوداوی وجهت اسهال مراری ودموی و

ضعف جگروگرده وامراض دل وبدبوئی دهان وحصاه وحرقه البول وسد دویرقان ورفع سموم و وسواس وجنون وربووذ رورا وجهت قطع سیلان اعضاءوالتیام زخمها واکتحال او جهت رمد وسلاق وظلمه وچشم وبیاض وسبل وکمنه وسنون اوجهت پاك کردن دندان وتقویت لثه وطلای محلول اوبقول ارسطورافع برص است ، درتطلیهٔ اوّل وغیرمحلول اوجهت جذام وجمیع آثار وفرزجهٔ اوراجهت منع حمل مجرّب دانسته‌اند ونگاهداشتن اومقوّی دل ودر دهان داشتن اوجهت ازاله‌غم وضعف دل گویند مؤثّرومضرّمثانه و مصلحش بسد است ، وقدرشربتش تانیم مثقال وبدلش صدف سفید وطریق حلّ اودر طریق پنجم ازدستوراوّل مذکوراست .

لوعجید یطوس : اظهرآنست که قسم برّی لخبیطس‌باشد وابن تلمیذ ومحمّد بن احمد گویند گیاهیست برگش شبیه ببرگ اسقولوقندریون وتخمش مثلّث وبرّی وبستانی میباشد وبرّی اوراحرارت غالب وشرب برگ خشك اووضماد پوست اوباسرکه جهت جرب مجرّب است ، وجمیع اجزای اوجهت التیام جراحات مفید .

لوف : لغت‌عربیست وبفارسی فیل گوش نامند وسه قسم میباشد یکی بزرگ ولوف الحیّه نامند ، چه ساق اومانند مارابلق است ، برگش شبیه بلبلاب کبیروبارنگهای مختلف‌وشاخه‌های‌اومانندعصاوساق اوسطبرومرقش وثمرش مانند خوشه‌درابتداء سفید وبعدازرسیدن زرد میشود وبیخش مانند ملبوس ومنبتش اماکن نمناك سایه‌دار .

درآخرد وم گرم وخشك ومخرج اخلاط لزجهٔ غلیظه وملطّف اوومفتح سدد وبغایت جالی ومدرّ بول وحصاه وبیخش جهت نفس الانتصاب وباعسل جهت عسربول‌وباشراب جهت تحریك باه وضماد اوبهترین ادویه سرطان ونواصیرالانف وجهت تنقیهٔ جراحات متعفّن وزخمهای تازه مفید خصوصا برگ وثمراوو عصارهٔ لوف جهت رفع بیاض چشم کهاز قرحه بهمرسیده باشد قوّی الاثراست وشیاف اوجهت نواصیروحمول اوجهت اخراج جنین وپختهٔ اوجهت شقاق مزمن ورفع آثاروآب خوشهٔ تازهٔ اوباروغن زیتون مسکّن درد

گوش وبوئیدن گل اومسقط جنین وطلای آب ریشهٔ اوبربدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصاً افعی ومضرّجگرومصلحش صمغ وشربتش یکدرهم وبدلش افسنتین وشرب سی عدد دانهٔ باسرکه دراسقاط جنین ومشیمه بیعدیل ۰

ومحمّد بن احمد گوید که : چون بیخ خشك لوف راباآرد گندم وروغن کنجد و نمك وخمیرمایه نان کرده وهرروز هفت مثقال تناول نمایند در رفع بواسیرظاهری و باطنی مجرّب است ، وقسم ثانی لوف رابرگ کوچك وبی الوان مختلفه وساقش بقدرشبری ، و بنفش میباشد وثمرش مانند قسم اوّل واورالوف الجعد وفیل‌جوش نامند حرارت او کمتراز اوّل وازآن خشکتراست وبیخ اوقویترین اجزاوباتقطیع قوی وجهت سینه وتنقیهٔ آن وضماد اوباسرگین گاوجهت نقرس مفید ودرسایرافعال مانند لوف الکبیراست وچون بیخ تازهٔ او رابا روغن زرد الوبجوشانند تاسوخته شود ضمادش مسقط دانه بواسیراست وقسم ثالثرا لوف الصّغیرنامند واوبسیارکوچکترازد وقسم کبیراوست ، وبرگ وگل اوشبیه بآن وبیخش بقدرزیتون وقوّی الحرارت‌قریب بدرجهٔ چهارم ومحرق ولذاع وقویترازسایراقسام وطلای اوقاطع دانه بواسیروثالیل وبرندهٔ گوشت فاسد وصحیح وطلای روغن زیتونی که ثمروبیخ اوراسائیده درآن جوشانیده بهترین ادویهٔ جذام وباروغن بنفشه دررفع شوکه مجرّب دانسته‌اند ۰

لوف الحیّه ولوف السّبط : لوف الکبیراست ۰

لوف الجعد : لوف الصّغیراست ۰

لوفیون : گیاه حضض وبفارسی فیل زهره نامند ۰

لوقاین : بیونانی شکوفه حماماست ۰

لوطوس : میسن است ۰

لوفیا : بعبرانی حیّ العالم ونزد بعضی قنطوریون صغیراست ۰

لوطوس‌اغریا : بیونانی حند قوقای بری وبعبرانی بشینین است ۰

لوفرویس : حجرقبطی است ۰

لوبارون : شیطرجست ۰

لوطوس اغریون : بیونانی حند قوقای بستانیست ۰

لوقیا : عقرب بحریست ۰

لوقافیتس : فالنچقن است ۰

لوهی : بهند ی آهن است ۰

لونك ولوبیه : بهند ی گیاه خرفه است ۰

لوره : بهند ی جاورس است ۰

لوالا : بهند ی بردیست ۰

لون : بهند ی نمك است ۰

لومیری : بهند ی ثعلب است ۰

لولا : بهند ی سپستانست ۰

اللّام مع الهاء :

لهب : بادنجان است ۰

لهو : اسم هند ی خونست ۰

لهاجوا : بعبرانی اسم ابن عرس است ۰

لهوقو عراقیس : شجرمصریست ۰که کازران استعمال مینمایند ، ودرآب زود نرم میشود ، سرد وخشك ومجفّف بیلذ ع وقابض ومانع سیلان مواد وجهت جراحات تازه وکهنه ونزف الدّم واسهال ودرد مثانه ونزف الدّم نافعست ۰

اللّام مع الیاء :

لیف : اسم خیوطی شجری محیط برنخل ونارجیل ومقل وامثال آن واز مطلق آن مراد لیف خرماست وبهترین لوازنارجیل ونخل حجازی وزبونترین ازمقل است ۰

در اوّل دویّم گرم وخشك فرش ولباس اوجهت استسقاءوترهّل واورام وازنارجیلی که سوزانیده باشند خزازوحکّه وجرب وشرب اوجهت اخراج حصاه ولیف مقل ، جهت تسکین بواسیرمفید وخاکسترانواع اومنقی دندان وجهت امراض لثه والتیام جراحات و رفع بهق وبرص وبیاض چشم مفید است ۰

لیف البحر : بیخیست شبیه بسعد وبزرگتراز آن وظاهروباطن اوسیاه وبرگش شبیه ببرگ سریش وریشه‌های اوباریك وبهم پیچیده ومدوّروسیاه وکوچك اوبقدرگردکان وبزرگ اوبقدرنارنج وباخشونت گویا پشمیست که مدوّرکرده اند وازبحرمغرب خیزد وموج بساحل می‌اندازد ۰ ودردویّم گرم وخشك وبغایت جالی آثاروسوختهٔ اوبهترین ادویهٔ قروح خبیثه وسنون اومقوّی لثه وجالی دندان ومغسول اوجهت بیاض چشم وناخنه ،مفید است ۰

لیفه : انطاکی گوید : گیاهیست سرخ وخاردارو بشکل خیارکوچکی ونایب مناب قثاءالحمارا ست ، درافعال ودرنواحی مصرکثیرالوجود وزیاده ازیکدرهم قتّالست ۰

لیمو : درجمیع خواصّ مانند ترنج وپوست زرد اودردویّم گرم وخشك ومقوّی معده و دل وقابض ومحرّك اشتهاومعین هضم غذا ومفتّح سدّهٔ گرده ومحلّل قولنج ریحی و آروغ آرنده ومصلح کیفیّت اخلاط ردّیه وپادزهرسموم مشروبه وملذوعه ودرسایرافعال قایم مقام پوست ترنج است وآنچه مابین پوست زردی وترشی است درافعال مانند گوشت ترنج ۰ وترشی اودردویّم سرد وخشك ومقوّی معده حارولطیف وبسیارجالی و قاطع اخلاط غلیظه ولزجه وملطّف آن وجالی بهق سیاه وکلف وقوباومسکّن غلیان خون وصفرا والتهاب معده وجهت تبهای حارهٔ دموی وصفراوی وعفونت خون وثبوروشری و حصف ودمل وورم حلق ولهاه وکرب وغم وقی صفراوی وغثیان وتقلّب طعام وبدگذشتن طعمه چرب وجذب موادحارهٔ جگرومعده وجهت دردسردوارکه ازبخارغلیظه باشد وخفقان سوداوی وغبّ خالص وغبّ غیرخالص وخماروسموم هوام وادویهٔ قتّاله مفیدودراکثرامور

قایم مقام سرکه وجهت مریض بهتر از آن است ، ومضرّ عصب وصاحب سرفه وبارد المزاج واکثار اود رخلای معده مضعف امعاء ومورث بیخش ومصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند حلّ شود وضماد ود ع باآب لیمو با نوشاد رد راند ك زمانی رافع بهق وآثار جلد است ۰

وتخم اود رد ویم گرم ود رآخر اوّل خشك ود ررفع سموم مانند ترنج وتفریح او بغایت عظیم ۰

وقد رشربتش ازیکد رهم تا دود رهم است باآب گرم یا شراب وباید مقشراز پوست باشد وخائیدن دانه اورافع بیحسّی دندانست که ازترشی اوبهمرسیده باشد ولیموی بنمك پرورده مقوّی معده وباعث خوشبوئی آروغ است ، ولیموی شیرین درمنافع بسیار ضعیفتر است ، امّامضرّعصب نیست وبد ستورآنچه پیوند درخت نارنج وترنج کرده باشند قریب الفعلند باوهمچنین است ، آنچه معروفست بمرکّب وچون لیمورا بتمامه خشك کرده باشند باوزن اوشکربسایند جهت منع صعود بخارات وتفتیح سد د بیعدیل وبرگ لیمود ر تفریح ضعیفتر ازبرگ ترنج است ۰

لیمونیون : بیونانی حماض بزرگ برگست ۰

لینوفر : نیلوفر است ۰

لینش فرمن : بیونانی قلب است ۰

لینش : بلغت بطنی تخم کتانست ۰

لیفسطیقون : کاشم است ۰

لیا : لوبیا است ۰

لیندرخورس : و لینیازوس : بیونانی مرداسنج است ۰

لینورطس : بیونانی لبلاب کبیر است ۰ مسمّی بحبل المساکین است ۰

لینوس : بیونانی نرگس است ۰

لیبانو : کندر است ۰

لیبنج : خلج است ونزد بعضی نوعی ازاقلیمیای مس .

لیارو: بلغت دیلمی اسم اماریطن است .

لیطه : بخوریست که درهیاکل قدیم مستعمل بوده .

حـــرف المیم مع الألف :

ماء : بهترین آبهاآب باران وبعد از آن آب جاری کثیرالمقداریست که برزمین پاك سرخ لون وزمین سنگدارگذرد وبعید المنبع وتند رقتاروسبك وزن ومکشوف وازمغرب وجنوب بطرف مشرق وشمال آید وآبهای بد مانندآب نی زاروگوگردی وامثال اودا خل او نشود ودرآب نیل جمیع اینصفات موجود است وبعد ازآن مقطّرکه مانندگلاب عرق کشیده باشند وآب قطرکه ازکوزهٔ سفال تراوش کند وبعد ازآن آبی که جوشانیده بنصف رسیده باشد وآب چشمه کثیرالمقداروآب کاریز وچاه است وتفاوت همهآبها بحسب قلّت و کثرت و مواضع مختلفه است .

وآب خالص دردوّیم سرد ودرنهایت مرتبهٔ رطوبت وارطب ازاوچیزی نمیباشد ، و اگرچه بسبب بساطت غذای حیوان نمیشود ولیکن نسبت بروح طبیعی وقوهٔ غاذیه حکـم هوادارد ونسبت بروح حیوانی وقوهٔ اوپس مادام که آب بوقت مناسب وبمقدارلایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غذاازتحلیل وترقیق غذاوبدرقه وصول آن باعضاءو غسل عروق و طراوت ونرمی بدن وتلیین طبع واعانت هضم وطبخ غذاوتبرید وترویح روح حیوانی درحین قصورهواومدرّفضلات رقیقه بدنیست بعنوان مرافقت ومضرّاحشای ضعیفه باردهوامراض رطوبی وقروح وجراحات ودبیلات وقولنج است واکثاراو وعدم مراعات وقت اومورث سستی اعضاءو عصب وضعف احشاءوهضم وفسادرنگ رخساروبدن وبلادت وعروض نـزلات وتهیّج وثقل حواس وگرانی بدن وسبات باردهورطبه است وشرط است که قبل ازانحدار غذاازمعده نیاشامند مگرصاحبان معده وجگرحارّه وبعد ازمیوه‌های تازه مورث تکـوّن موادّ آکله وامثال اوست وبعد ازجماع باعث رعشه وخدروضعف معده وبعد ازخواب ـ

مورث اطفای حرارت غریزی وشرب اوایستاده وبرروی افتاده مورث اضعف معده وعصب است وبد ستورنا شتاخوردن اومورث امراض عصب مگرد رهوای بسیارگرم وایّام طاعون و صاحبان احشای بسیارحارکه ازعدم مراعات مذکوره متضرّرنگردند ومصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حاررا باعث دق واحتراقات است ، وآب بسیارسرد مضرّسینه وعصب و صاحبان سدد وبسیارگرم اومحلّل ریاح وموافق مالیخولیاوآب معتدل درگرمی ، مسکّن خارش بدن وقلیل اوغاسل معده است ، چون ناشتابنوشند وآب نیمگرم ملیّن طبع و مغثی ومفسد طعام ومورث استسقاو علل سپرزتصاعد بخارات بدماغ وجهت ورم حلق و تنقیهٔ معده وتحریك مسهل واذابهٔ بلغم وترقیق آن وتشنگی سوداوی وبلغمی شور و اعانت دوای مقیّی مؤثّراست وآب برف ویخ موافق معده وجگرومزاج حارّه وتبهای حارّه ومضرّ عصب واحشای ضعیفه است ومصلح آبهای بدخوردن پیازاست وجوشانیدن او با صد یك اوسرکه وبد ستورمخلوط نمودن اوباگل وخاك پاکیزه وعرق کشیدن ودراینصورت جمیع آبهای شوروتلخ شیرین میشود ومجرّبست وچون شب یمانی وبد ستورزاجراد رآب اندازند باعث تصفیه آن است .

ماءالبحر :آب دریاگرم وتند وملیّن طبع است ومسهل بلغم ومرّه وجاذب ومحلّل وحقنه اوبا روغنهاجهت پیچش ونطول گرم اوجهت دردعصب وحکّه وشقاق وجرب وقوبا وجلوس درآن جهت گزیدن هوام وامراض بارده واستسقامفید ومضرّمعده و مصلحش شرب گوشت آب مرغ ومرق ماهی .

ماءالاجام : آب نی زاروبرنج زاروامثال آن مولّد بلغم ومضعّف قوتّها ومورث امراض سپرزوسددو استسقاوزلق الامعاءوذات الرّیه وتب محرق وربع ودوالی واورام رخوه ، و عسرولادت ورجاست واصلاح اوبنهجیست که گذشت .

ماءالنز : آب سبزه زارهاودریدی مانند نیزاراست .

ماءالمالح : آب شورموجب لاغری ومفسد خون ومولّد جرب وحکّه واولا مسهل وبعد

ازمدا ومت قابض است ، ومصلحش شیرینیها وچربیها ومخلوط نمودن اوباآرد جو ، بو داده ویخ ·

ماءالمرا :آب تلخ مفتّح سدّه وملطّف اخلاط غلیظه ومفسد خون ومصلحش عسل و شکروبسرمطبوخست ·

ماءالکبریتی : آبیست که درزمین گوگرد درآید وآن گرم میباشد ومسخّن ومجفّف و مسهل وجلوس اوجهت قوباوبهق وجرب وحکّه وتقشرجلد ودرد مفاصل ورياح بارده ، و شخوص وسپرز ودرد جگرورحم وزانووسعفه وتعقّدعصب وجراحات گزیده سباع نافع ، و شرب اومضعّف معده وباصره ومسخّن جگراست ·

ماءالحماه : آبهای گرم زاجی وشبّی ونوشادری وکبریتی وبورقی میباشد وکبریتی مذکورشد ومجموع اومحلّل قوی اند وقریب بکبریتی وزاجی وشبّی قابض ومانع تولّد قمل و شرب قلیل اوحابس قی است وزیادهٔ اوبغایت مضرّاست ·

ماءالزّفتی : آبیکه ازمعدن زفت وقیرخیزد وشرب اومفتّح ومسخّن بدن وسرخ کنندهٔ رخساروجهت قروح کهنه مفید ومورث قرحهٔ امعاءوامراض حارّه ومصلح اواغذیهٔ مرطبه و صمغ عربی وگل ارمنیست ·

ماءالمعادن : آبیست کهازمعدن مس خیزد ویامس نقشه دراوانداخته باشند جهت جوشش دهان و ورم لهاه ودردگوش وتقویت اعضای ضعیفه نافع وشرب او ــ خطرناکست ومصلح آن بدستورآب زفتی است وآبیکه سرب نقشه اندا خته باشد مولّد قولنج واحتباس بولست وآب تفته بقلعی بمرتبهٔ اودربدی نیست وآب تفته بطلا ونقره مقوّی معده ودل ودماغ ومعین نعوظ وجهت خفقان ومالیخولیانافعست وآب تفته به آهن مذکورشد ومجموع آبهای معادن مورث عسرتولید ·

ماءالشّعیر : درشعیرمذکورشد ·

ماءالخلاف : عرق بیداست ودرخلاف گذشت ·

ماءالبهرامج : عرق بید مشك است ودرخلاف بلخی مذکورشد ·

ماءالورد : گلابست ودر ورد مذکورشد ·

ماءالقداح : عرق شکوفه نارنج است ، وعرق بهارگویند ، ودرنارنج مذکورخواهد شد ·

ماءالزهر : بلغت مصراسم ماءالقدح است ·

ماءالکافور : درکافورگذشت ·

ماءالکش : درکفری گذشت ·

ماءالنون : شامل صحناه وماتونست ·

ماءالقراطن : مالی قراطن است ونزد بعضی اسم خندیقونست وآن نوعی ازخمر است ومذکورشد ·

ماءالقطر : آبیست که ازکوزه سفال ترشّح کند ·

ماءالزّجاج : مسحوقونیاست ·

ماءالجبن : بتشدید نون زرداب شیراست که ازشیربریده ومنعقد از پنیرمایه گیرند وطریق شرب اودر دستوراوّل مذکوراست واوجالی وغسال ومسهل ومرطب ومفتح وجهت علل حارّه وسوداویّه والتهاب ومالیخولیاوجرب وحکّه وداءالفیل واحتراقات و حرقه البول وضعف گرده وحصاه نافع وباید بزراتعلیف بمبرّدات ومرطّبات مثل کاسنی و خیاروامثال آن نموده وباادویهٔ مناسبه آشامیدن درموادوسوداویه تعلیف بشاهتره وامثال آن نمود هریك ازسفوف وشربتهاوحبوب درثانی دستورات مذکوراست ·

ماءاللّحم : عرقیست که ازگوشتهاگیرند واولطیف ومقوّی دل وروح حیوانی وطبیعی ونفسانی وزیادکنندهٔ خون ورافع ضعفی کهازامراض وخوردن مسهلات وفصد وجماع و امثال آن بهمرسد وطریق اخذآن بحسب اشخاص مختلف میباشد وقویترین گوشتها دراین امربرهٔ یکساله است ودربعضی امزجه ازلحوم کبك ومرغ ومانندآن ترتیب میدهند

ودستورآنست که گوشت ورق کرده را ازاستخوان وچربی جدا سازند ومهرآپخته بحدّ یکه باآب یکسان وآب غلیظ گردد پس عرق بکشند واگرتقویت زیاد مراد باشد لحومرا باقدر مناسبی ازبه وسیب وادویهٔ عطریه بارده ودرمزاج بارد مثل پوست ترنج واشیای حارّهٔ لطیفه طبخ دهند وتقطیرنمایند ۰

ماءالرّماد : آب خاکستراست واختلاف قوّهٔ آن باختلاف اصل اوست ، چه آب خاکسترتبوعات واشجارحارّه قویتر میباشد ومجموع اوگرم ومعفّن ومحرق وجالی ومجفّفند واستعمال اودرخارج جایزاست نه شرب آن مگرقدربسیارقلیلی وآن برندهٔ گوشت زیاد زخمهاومنقّی ومجفّف آن ونطول اوجهت دردعصب وفالج وحقنه اوجهت قرحهٔ امعانافع وشرب بسیارصاف اوبقدرنیم مثقال جالی معده وقصبهٔ ریه وحابس قی وغثیان واسهال رطوبی ومخشن ومصلح او روغن بادام است ، ونیم وقیهٔ آن جهت خون جامدخصوصا بسبب ضربه وسقطه درشکم منجمد شده باشد وجهت رفع سمیّت گزیدن رتیلا مفید است ۰

ماليقراطن : اسم یونانی مالی بمعنی عسل وقراطن آبست وماءالقراطن که مستعمل اطبّاست محرف اوست وآن عبارتست ازماءالعسل که دوجزوآب باران و یاآب صاف رابایکجزو عسل بجوشانند تاثلث بماند ملیّن طبع ورافع قی واذیّت ادویهٔ قتالّه وقراقرشکم ومقوّی اعضای بارده ومعده وجالی ومنضج بلغم غلیظه ومقوّی اشتها ومدرّ بول وحیض ورافع ضعفی که ازجماع باشد ومضرّاورام حارهٔ احشاءوصفراوی مزاج ومصلحش ربّ میوه‌های ترش ۰

وقدرشربتش تاسی مثقال است ۰

ماءالحمیه : آبیست که ازبلاد هند وچین آرندغلیظ وسیاه وبدبوی وگویند ازنوعی ماهی حاصل میشود ، درسیّم گرم وخشك وطلای اورافع قروح وآثارحکّه وجرب و جوشش لثه وشرب ربع درهم اوجابرشکستگی اعضاست دریکروزوبدستورد رالتیام عصب و عروق

پاره شده بیعدیلست ۰

ماتون : بتاءمثنّاه فوقانی اسم آبیست که ازماهی نمکسود ترشّح کند و بعربی ماء النّون نامند گرم وخشك وحقنهٔ اوجهت اخلاط غلیظه وورك و عرق النّساء وقروح امعاء و طلای اوجهت تنقیه جراحات کهنه مفید است ۰

ماست: اسم فارسی لبن الحامض است ۰

ماهودانه : اسم فارسی دانهٔ نباتیست شیرد اروحب الملوك نامند وغیر حبّ السّلاطین مسمّی بدند است ، ساقش قریب بزرعی وبسطبری انگشتی وبرگهای ساق اودرازشبیه ببرگ بادام وبرگ شعبهای اوریزه مایل بتد ویروشبیه ببرگ زراوند طویل وگلش زرد وثمرش درغلافی مخروطی شبیه بخیارکبرود رجوف آن سه دانه متفرّق از هم وهریك راغلافی دیگروازگرسنه بزرگتروپوست او اغبرمایل بسرخی وباطنش سفید ، و شیرین وچرب وبیخ اوباریك وشیراود رسیّم گرم وخشك وبرگ ودانهٔ اود رآخرد وّیم وقوّتش تادوسال باقیست وگویند ازهندوعراق خیزد وآب مطبوخ برگ اوباخروس سالدارمسهل ومحلّل قولنج ورافع درد مفاصل ونقرس وعرق النّساء بلغ نمودن دانه اومسهل و شرب کوبیدهٔ اود راسهال قویترومخرج بلغم وغلیظ ومحترق وبلغم خام ومواد سود اوی ومضرّ ریه ومعده ومصلحش انیسون ومضرّسفل ومصلح اوکتیراوقد رشربت ازحب اوازسه عدد تا شش عدد وازبرگش تاده درهم وشرب آب سرد معین فعل اوست وبالفعل بجای ماهودانه حبّ السّلاطین مستعمل است واومفقود الوجود است ۰

ماهیزهرج : فارسیست وبعربی سم السّمك نامند وقسمی ازقلوس است وبترکی سقرقوبروقی گویند گیاهیست شیرد اروبرگش مفروش برزمین وساقش زیاده بزرعی وگلش زرد ودرآخرساق ازجوانب اورسته بهیئت سرد وپوست ساق اومایل بزردی وبا اندك حدّت واومستعمل است چون اوراکوبیده درآب اندازند ماهی بیحس گردد و برروی آب آمده میرد ۰

درسیّم گرم وخشك ومسهل قوی اقسام بلغم ومحلّل ریاح وجهت نقرس ومفاصل و مانند آن نافع وضماد اومحلّل اورام بلغمی وسود اوی واستسقاء وقد رشربت ازجرم او با شکرتا یکمثقال ودرمطبوخ تا سه درهم ومضرّ امعاء ومصلحش کتیراونشاسته وانیسونست ۰

مازریون : معرّب ازمازریتون فارسیست وبیونانی خامالا نامند ، نباتش بقدردرخت سماق وشیرد اروبرگش شبیه ببرگ زیتون وباریکتروقسمی رابرگ باریك ورقیق مایل به سفیدی وبزرگ وقسمی رابرگ مایل بزردی وکوچك وضخیم وقسمی سیاه لون وشیرهمهٔ او درچهارم گرم وخشك وسایراجزاد رسیّم وزبونترین اوسیاه وغیرمستعمل است و سفید او بهتراززرد وبرگش مسهل قوی ۰

ماءاصفر : واقسام کرم ومواد سود اوی وبلغمی ورافع استسقای زقّی ولحمی ویرقان وضعف گرده وطلای اوجهت بهق وبرص وباعسل جهت تنقیهٔ چرك زخمهاورفع خشك ریشهٔ آن وباموم و روغن جهت جرب متقرّح وباسرکه جهت ورم سپرزمفید ومضرّ محرورین و اطفال وضعیف البنیه ودود رهم غیرمد براوکشنده وبدون تد بیرومصلح بغایت مضرّ جگر ومقیّی ومورث غم وکرب ۰

وقد رشربتش بامصلحات ازشش قیراط تانیمد رهم وشیرگیاه اومحرق واکتحال او کشند موضماد اودربهق وبرص جایزاست ، وطریق تد بیرآنست که برگ قسم کبیراورا د و شبانه روزد رسرکه بخیسانند ودوسه بارسرکه راتغییرد هند ، پس شسته خشك کنند و نیمکوب کرده باروغن بادام چرب نموده دراسهال مواد سوداوی وبلغمی تربد وافتیمون وهلیله زرد وگلسرخ ورّب سوس وزیره ونمك هندی ودراسهال ماءاصفرایرساو تسوبال النحاس واسارون وعصارهٔ غافث وافسنتین وسنبل ومصطکی وامثال آن اضافه نمایند و شرب اوباآب عنب الثّعلب وآب رازیانه وخیارشنبراولی است واگریکوقیهٔ آنراد رسه رطل آب بجوشانند تابثلث رسد وآب صاف اورابایکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تاروغن بماند وازآن روغن ازیکمثقال تاسه مثقال بنوشند بیغایله است ۰

مامیثا : اسم نبطی نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی وبازواید مثل ارهٔ وبازغب وبارطوبت چسبنده وگلش زرد ، مانند خشخاش ساحلی مقرن وثقیل الرّایحه وتخمش بقدرکنجد وسیاه وثمرش مانند خشخاش مقرن وبیغلاف منحنی میباشد ، بخلاف خشخاش بحری وشاخه‌های خشخاش ساحلی درزمستان می‌ریزد ودربهارعود میکند بخلاف مامیثاکه اثری ازاوظاهرنمیماند ودرسرطان میرسد وآنراکوبیده قرص میسازند بهیئت بلوطی وقوّتش تاهفت سال باقیست ۰

دردویم سرد وخشك وبهترین اوزرد مایل بسیاهی قوی الرّایحه تابلخیست که چون درآب حل کنند زرد باشد رادع وقابض ومحلّل ومقوّی اعضاو عصارهٔ مجفّف اوبهتر ازجرم اوست ، وطلای اوجهت اورام حارهٔ وبادسرخ ودرد سرومفاصل حارهٔ وسحجی‌که بسبب حرکت دربغل وران بهمرسد ، وسوختگی‌آتش ومنع ریختن مواد بچشم ودلوك اوباگلاب جهت قلاع واکتحال اوجهت دمعه واسترخای پلك چشم وضعف باصره ، و دمعه مفید ومضرّ سپرز ومصلح او بادام ، وشربتش تایکدرهم وبدلش سماق و تخم او بسیارمسمّن بدن ویکمثقال اوقاطع اسهال صفراوی ورافع خفقان وطلای اوجههٔ شری وحمره ودردنقرس بیعدیلست ۰

ماميران : قسمی اززرد چوبه استوشاخه‌های نبات اواززمین مرتفع وبرگش شبیه بلبلاب ومایل باستداره ومفید مایل بزردی وبالزوجه وبیخ اوپرشعبه وکوچك وگره دارو غیرمستقیم درگرهـهای اوریشه‌های باریکی شبیه بموی ومنبتش نزدیك آبهاست وهندی اوزرد مایل بسیاهی وچینی زرد وزبونترازهندی وغیرهندی وچینی ومایل بسبزی — میباشد ، وتخمش شبیه بکنجد ۰۰

درآخرسیّم گرم وخشك وقوّتش تابیست سال باقیست مفتح سدد ومقرّح جلد وجالی ومدرّ ومحلّل وشرب اوجهت یرقان وبیخش ورياح غليظه وطلای اوباعسل جهت بـرص

ناخن وکلف وبرص وجرب وآثارخوائیدن اوجهت دردندان وسعوط اوجهت تنقیهٔ دماغ واکتحال اوجهت بیاض وظلمت بصروناخنه مفید ومضرّگرده ومصلحش عسل ، و شربتش نیم مثقال وبدلش بوزن اوزرد چوبه ونصف اومرآست ۰

ملرگیاه : اسم فارسی نباتیست قریب بدوزرع ، برگش شبیه ببرگ بید وگلش زرد و قبهٔ اوشبیه بسرماورومنبتش حریم جبال آذربایجان واکثرازمتوطنین آنجایکدرهم او را کوبیده درشورباکرده میخورند ودیگرازگزیدن ماروهوام متضرّرمیشوند وشرط میدانند که یکهفته بعدازاوچیزی سوای نان فطیرنخورند واحترازازادرارمنی وجماع نمایند و ظنّ حقیرآنست که اواحیون باشد واللّه اعلم ۰

مالیا : نزد بعضی مرانست وبولس گوید : درختیست دربلاد شام که خوردن برگ اودفع سمّ افعی میکند وطلای پوست اوکه سوزانیده باشند رافع برص وخوردن نشارهٔ چوب اوکشنده است ۰

ماش : ازحبوبات معروفهاست درآخراوّل سرد ومایل بخشکی وقوّتش تاسه سال باقیست لطیفترازعدس وازسایرحبوبات کم نفخ تروموّلّدخلط صالح ومسکّن حرارت ، و التهاب صفراوقابض وموافق گرده ومقوّی عصب وبهترین اغذیه صاحبان تبهای حارّه است ، وجهت سرفه و ورم لهاه ودرد سروضعف باصره ونزلات وضمادا وباآب مورد مقوّی اعضاورافع دردضربه وسقطه ومحلّل وجالی کلف وباسرکه جهت جرب متقرّح ومنع عرق موثّروقاطع باه ومضرّ دندان ودیرهضم ومصلح اودرضرراه روغن بادام است وآب قرطم وبدلش باقلی ودرمبرودین جوارش مکونی وخردل ومصطکی است وازخواصّ اوست که باوجود برودت تحریك سودا وجذام نمیکند ۰

ماش هندی : حب القلت است ۰

ماس : اسم هندی الماس است ازاحجارنفیسه وآتش وآلات حدیدی وامثال آن درآن اثرنمیکند وازسراندیب خیزد وقسمی ازاوسفید قریب برنگ نوشادروشفاف ومسمّی به نوشادریست وبزرگترازباقلی مشاهده احدی نشده وقسم سفید اوکمترازنشادری ، و

قطعات بزرگ ازاویافت میشود واوراماقدونی وزینی نامند وقسمی مسمّی بحدیدی و در رنگ مانند مغنیااست وقسمی مسمّی بقبرسی ودرسفید مانند نقره است وآتش دراواثر میکند ولهذا نزد بعضی اقسام الماس نیست ، وگویند : سرخ وسبزنیمرنگ ازآن میباشد وبهترین اوماقدونی وزبونترین اوسبزخالدار است ۰

درچهارم سرد وخشك ونزد بعضی درچهارم گرم وقلیل اوقاتل وتعلیق اومقوّی دل ورافع خوف وباعث سرعت ولادت وغلبهٔ برخصم ومسدّس اومانع صرع وگذاشتن اوبر دندان مفتت اوست بدون کلفتی وازخواصّ اوست که بغیرشکل مثلّث شکسته نمی‌شود ودرجمیع اجسام معدنی اثرمیکند وسرب اوموثّراست ۰

ماركيوا: اسم فارسی است ونارکیوانیزنامند نبات اوشبیه بدرخت ودرکنارآبها و زمین سخت میروید وشاخه‌های او بسیاروتا بقدر پنج زرع ودیرشکن وبرگش کوچکتراز برگ زیتون ونرم وگلش سرخ وشبیه بگل شب بووثمرش درمیان برگها ومانند فندق ومایل به سیاهی ودرجوف آن دانه‌سیاه وبسیارنرم وقسمی ازفلفل الماءاست وچون گرسنه ، و لپله و سایرحبوب راجوشانیده خشك کنند طعم اورا ازفلفل تمیزنمیتوانند کرد ۰

دردوّیم گرم وخشك ومحلّل ریاح ورافع بواسیروضماد پوست خشك اوبغایت سرخ کنندهٔ رخسارورافع اورام باردهٔ وآثارجلد وطلای خاکسترجمیع اجزاءاورافع کلف وفرزجهٔ اومدرّحیض وطلای برگ اوباآب سترندهٔ موی وشرب دانه اوباعسل محلّل ریاح ومخرج بلغم است ۰

ماسقودون : دوای هندی است گیاه اوشبیه بریحان وبرگش مانند برگ مورد مایل بتدویرود رریحه مانند سنبل هندی و گل اوشبیه بیاسمین گرم وخشك ولطیفتراز یاسمین وبرگ اوراجهت عطریّه داخل روغنها میکنند ودرجمیع افعال قریب به سنبل است ۰

ماغر : بفارسی بز وبترکی کجی نامند گوشت اونسبت بسایرلحوم سرد تروکثیف تر

ازگوسفند وموافق محرورین وفصل گرمی هواومضرّسود اوی مزاج ومصلح اوبادام ونارجیل و خرماست ومیوه‌ها وترشیها وکشك با اوبغایت مضرّاست وگوشت بزغاله مافوق ششماه‌بسیار بارطوبت وبهترین لحوم ومسکّن غلیان خون وملطّف است وپیه بزمحلّل وباقوّه قابضه و مسکّن دردها ورویانند ه گوشت زخمها وشراب اوجهت رفع سم زرا ریح وحریزه اوبانشاسته وآرد برنج وجاورس جهت سحج واسهال کهازاغذیه بهمرسد وافراط عمل دوای مسهل و حقنه اوباآرد جهت قرحهٔ امعاء وضماد اوباسرگین اووزعفران جهت نقرس مفید و طلای سرگین اوبغایت محلّل وجهت ورمهای کهنه واستسقاء وورم سپرزوسوختهٔ اوالطف ، و جالی و باسرکه جهت داءالثّعلب وباعسل جهت جرب ووضح واورام صلبه وسعفه وقروح ساعیه وشهدیّه وبابرزالبنج جهت کوچك کردن انثیان ازمجرّبات وشرب اوجهت گزیدن هوام ورفع یرقان وباماءالعسل جهت گشودن حیض واخراج جنین وفرزجهٔ سرگین‌خشك آنراباکندرجهت رفع ادرارحیض ازمجرّبات دانسته‌اند وطلای پختهٔ اوباشراب باسرکه جهت جذب سم هوام ودا غ کردن بااوجهت عرق النّساءازمجرّبات ومشهوربداغ عربی است ، باید سرگین بزرا افروخته ودرپشم پیچیده درموضع‌عمیقی که تحت بند پاومحاذی ابهام است گذاشت وچون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تاحرارت او محسوس درورك گردد ومحرق وغیرمحرق او باعسل جهت‌درد مفاصل بارد وباسرکه جهت حارهٔ آن وطلای مطبوخ اوبابول اطفال جهت قولنج بلغمی ورياح‌غليظه وتحليل ماءاصفروباشراب و حلبه جهت تحلیل اورام مفید وطلای سم سوختهٔ اوباسرکه جهت داءالثّعلب وسنون اوبامثل اونمك سنگ جهت رفع زردی دندان وعفونت لثه وباسرکه جهت ثالیل‌منکوسه وبخوراوجهت گریزانیدن حشرات نافع وشرب سمّ سوختهٔ بزنرراباعسل جهت رفع بول درفراش مجرّب دانسته‌اند .

وقدرشربتش تادودرهم است واکتحال زهرهٔ اورافع‌غشاوه وطلای اوجهت داء الفیل وتوثه مفید وزهرهٔ بزکوهی پادزهرسموم هوام است وجگر بزسیاه راچون شرحه‌کرده

زهرهٔ اورا با ومخلوط کرده ودا رفلفل وزنجبیل پاشیده خوناب مترشّح کباب اورا د رچشم کشند جهت شبکوری مجرّب دانسته‌اند ، وچون گرده اورا شرحه کرده وگوگرد برآن پاشیده کباب کنند وآب مترشّح آنرا بربهق طلانمایند د ر روززایل کند وازمجرّبات شمرده‌اند ۰

وسلمیوس و اغازیمون گویند : که چون خصیهٔ بزرا شکافته وزرا وند مد حرج ونطرون وزیره براوپاشیده خشك کنند یکمثقال اوباآب گرم جهت بهرورببود رد جگرود رد مثانه و مد اومت اوجهت تقویت باه عجیب الا ثُراست وچون با بورهٔ وصعترخشك کنند یکمثقال اوبا سرکه عنصل رافع سپرزاست وخون بزنرچهارساله که د رفصل اوّل رنگینی انگورذ بح نموده خون اوّل وآخررانگیرند وخون وسط آنرا د رظرف سنگ بگیرند وبعد ازبسته شد ن ریزه کنند و بر روی کاه و غربال د رسایه خشك نمایند اورا یداللّه نامند د رریختن سنگ گرده و مثانه بیعد یلست وچون شاخ وسمّ بزرا باترب و عسل وبید انجیرتقطیرکنند معاد ن وجمیع اشیاء صلبه رانرم میسازد وچون سم اورا داخل نموده مداوی د رغایت سیاهی است ،و بستن پوست سربزغاله بگرمی ذبح آن برسرصاحب سرسام واختلاط ذهن بغایت مفید وضماد مغزسراومرطّب قوی ومليّن دماغ واعضاءصلبه است ۰

مالك الخرين : بفارسی بوتیمار نامند ازطیورآبیست گرد ن وپاها د رازوکوچکتر ازکلنك وسفید ود رکنارآبها مجاوروسربزیرافکنده میباشد ۰

د رد وّیم گرم وخشك وگوشت اومحرّك باه ومقوّی گرده و غلیظ ومولّد ریاح ومصلحش ادویه حارّه وطلای پیهٔ اوقاطع خون بواسیروضماد خون اود رحمّام جهت منع نزلات مفید است ۰

ماره‌اهی : شبیه بماروزیاده برشبری وسفید وازد نباله تاسرازد وجانب ثقبه دار است وبر روی آب مانند سایرماهیان نمی‌آید گرم وپختهٔ اومبهّی وجهت د رد کمروتحلیل ریاح وقطع سیلان خون مفید است ۰

مالیالوس : مالیاست ۰

مازر : مازریون است ۰

ماسقود : ماسقدونست ۰

مالنطریا : زاج الاساکفه است ۰

ماراش ومارثون : اسم رازیانه برّی وبستانیست ۰

مامون : حاشا است ۰

مادیقون : مفل است ۰

مائه الرّاس : طراطیقوس است ۰

ماقن : بیونانی بسباسه است ۰

مارسیقا : بیونانی اترجست ۰

ماساج : بیونانی اسم مغزسراست ۰

مالس لوقا : بیونانی دمارون مرماحوراست ۰

کالینوریون ومالینوس : خربق سیاه است ۰

ماقاریون : دلبوث است ۰

مالاشیرون : بیونانی دمامهتان سادجست ۰

ماقر؛طالیسفراست ۰

مالی : اسم یونانی عسل است ۰

مالینوفلن : بادرنجبویه است ۰

ماطونیون : نبات قنه است ۰

ماشیا : ارغامونیست ۰

ماقدونیا : فطراسالیونست ۰

ماهی روبیان : اسم فارسی روبیان است ۰

مادیان : اسم فارسی رماکست ۰

ماه پروین : اسم فارسی جدواراست ۰

ماهی بینی دراز: اسم فارسی دلفین است ۰
ماهی: اسم فارسی سمك است ۰
ماهی شور: اسم فارسی ساریس است ۰
ماهی مرکب: اسم فارسی سیبیااست ۰
ماهی پرنده: اسم فارسی شفنین بحریست ۰
ماهیابه: اسم فارسی صحناهاست ۰
مازو: بفارسی عفص است ۰
مار: بفارسی حیّهاست ۰
مارچوبه: بفارسی هلیونست ۰
ماهی زهرهٔکوهی: اسم فارسی فلومس است ۰
مالمالی: بلغت اصفهان حرودنست ودرتنکابن ماچه کورنامند ۰
ماستو: پیچکی بترکی کبیکج است ۰
مانك: اسم هندی یاقوتست ۰
ماجوبل: بهندی عفص است ۰
ماکی: بهندی ذباب است ۰
ماریاثانیا: بهندی راسخت است ۰
ماتی: بهندی طین است ۰
مائی: بهندی ثمره الطّرفاست ۰
مان بل: بهندی جوزالقی است ۰
ماچلیك: بهندی نوعی ازبیش است ۰
متك: بتاءاترج است ۰
متنی: نعناع است

متر : بهندی گرسنه است،

متها : بهندی بمعنی شیرین است .

متاسرین : بهندی جدوا راست .

متاکها : بهندی بیش است .

متاگوشت : بهندی قسط شیرین است .

المیم مع الثّاء :

مثنان : بثاءمثلثه اسم عربی نباتیست که گرم دانه ثمراوست وآن دوقسم است، یکی را شاخه‌هابقدر دوزرع ومتعدّد ودرشت وبرگش شبیه ببرگ مازریون وازآن باریکتر و بارطوبت چسبنده وگلش سفید ومابین گل ثمرش میروید شبیه بتخم مورد مایل باستدا ره وبعد ازرسیدن سرخ میشود وپوست اوصلب وسیاه ومغزاوسفید وجرمدالق ودرمانه نیز نامند .

درسیّم گرم وخشك وبرگ وتخم اومستعملست یکدرهم اوباحریرهامسهل قوی بلغم واقسام کرم ومانع صعود بخارات بدماغ وطلای کوبیده‌اوبربدن باعث ادرار عرق بسیارومطبوخ اوبازفت جهت جرب وقوباوبرص بغایت موثّر وزیادا وکشنده‌ومورث سحج و حکّه عظیم و ورم حاروبرگ اودرافعال مثل تخم اودرسرکه خیسانیده‌اوجهت استسقاء بغایت مفید وباطبیخ باقلی وعدس مسهل برفق وحمول اوقاتل جنین ومخرج آن ، و مسخّن فرج ومشوّق جماع وملذّذ آن ورافع رطوبات فرج ومعین حمل وقدرشربتش ، در مطبوخات تاسه درهم وباید باروغن بادام وصمغ‌عربی استعمال نمودودرهوآی بسیار سرد وبسیارگرم وضعیف الابُدان جایزنیست .

وقسم دیگراودرمصرکثیرالوجود ومنبتش کنارآبهاوریگزارهاونباتش بقدرد و شبرو چتری وبرگش مانند برگ ابهل ودرپهلوی هم وگلش زرد وباریك وتخمش مایل‌بسفیدی وبقدرتخم ابخره .

د رسیم گرم وخشك وبرگ خیسانیده ٔاود رسرکه باعسل وروغن بادام مسهل اقسام کرم وماءاصفروبلغم خام وضماد اومنقّی زخمهای کهنه ورافع گوشت زیاد ود رسایرافعال مثل اوّل است ٠

مثك : سوسن است ٠

مثلث العجم : زعرورا ست ٠

مثلث : آب انگوراست که د وثلث اوبسوزد ویك ثلث اوبماند منافع اوقریب بخمر ومولّد خون صالح ومقوّی هاضمه وموافق صاحب آبله وحصبه وذ وات الجنب وذ ات الصّدر ومقوّی باه مبرود ین واکثارا ومضرّمحرورین است ٠

المیم مع الجیم :

مج : بفتح ماش است ٠

مجنن : قسمی ازعنب الثّعلب است ٠

مجری : براو بلام اسم هند ی سمك است ٠

مجئیت : بهند ی فوه است ٠

مجری : بهند ی افسنتین است ٠

مجنج : بفارسی گل خوش نظرنامند نوعی ازریاحین د ردوّیم سرد وخشك ، و قابض ورافع اسهال وسیلان خون وجهت زخمهای تازه و عصارهٔ اوجهت کرم گوش ، و قرحه ود ردآن نافعست ٠

المیم مع الحاء :

محمود ه : سقمونیا ست ٠

محلب : د رخت حب المحلب است ٠ وگذ شت ٠

محروث : بیخ انجد انست وا عمّ ازبیخ کوله پرکه انجد ان سفید است و از بیخ کماه که انجد ان سیاه باشد ٠

محاجم : بلغت اندلس مخلّصه است ·

مح : زردهٔ تخم مرغ است ·

المیم مع الخاء :

مخلّصه اسم نباتیست که استعمال اوخلاصی ازسم هوام میدهد ولهذا به این اسم نامیده اند واوبحسب اماکن مختلف الشّکل میباشد وتاهفت قسم اورامشاهده نموده اند ، ومجموع اوباتلخی وگل همه انواع باکچلی ومنکوس وشبیه بمحجمه میباشد وبعضی‌را شاخه‌های بیساق وبرگ مانند برگ کرفس وازآن نرم تروازاوّل تاآخرآن مشقّق وچند انکه شاخ اود رازگرد دوبرگ اوریزه ترمیشود تابحدّ برگ کتان وگلش کبود ومنکوس و بعضی گلش مابین کبودی وسرخی وقسمیرا برگ ریزه وگلش سفید وبازردی وبااندکی سیاهی واین قسم رارأس‌الهدهد نامند وقسمی ساقداربقدرد وشبرتاسه شبرباریك و مستدیروبیشاخ وبرگ وگلش شبیه صورت‌عقرب وکبود نیم رنگ وقسمیرا ساق مربّع و برگ مدوّرومشقّق و شبیه ببرگ بادرنجبویه وقسمی کم برگ‌وشاخه‌های اوصلب واغبروبرآن قبّه زغبی بنفش شبیه ببابونه امّادرد ورقبّه مثل بابونه اوراق ریزه ندارد ودربلاد شام کثیر الوجود است وبهترین اوقسم اوّل وآنچه دراراضی صلب بی آب روید قوّتش تا بیست سال باقیست ·

دراوّل سیّم گرم وخشك وشرب اوقبل ازسم وبعدازآن رافع ضررآنست ودر نفع قولنجهای صعب‌عجیب الفعل جهت تحلیل اخلاط لزجه وکمرومفاصل وورك و تقویت معده وجگروسپرزو اعصاب مفید وقدرشربتش یکمثقالست وچون دراوّل تحویل آفتاب به حمل سه روزازتخم اوبقدریکمثقال بنوشند درآنسال هیچ سمّی ضررنمیرساند ، وعرق مخلّصه محلّل وملّطف ورافع قولنج ریحی ومقوّی اعضای رئیسه وموافق مبرودین است و بعضی درتریاق فاروق قایم مقام خمردانسته‌اند ·

مخ : مغزاستخوانرانامند ، گرم وتروملیّن وکثیرالغذاءومسمّن واکثاراومفسداشتها ومورث غثیان ومصلحش صعترد ارچینی ود رمحرورین ترشیهاست ، وطلای او جهت صلابت عصب و وترو عضل وشقاق نافع و بهترین اومغزساق وقویترین اود راطلیه ازگاو است .

مخیض : بفارسی دوغ نامند وبترکی ایران وبهترین اوتازه ایست که دهنیّت اورا بالتمام گرفته باشند .

د رد وّیم سرد ورطوبت د راو غالب بریبوست ومسکّن غلیان خون ومحرّک بامحرور ومشهی ومسمّی ومطفی حدّتّسمومات حارّه وجهت تب د ق وتشنگی ومعدهٔحار ، و التهاب جگروباخبث الحدید واطریفل جهت تقویت معده ود اغ کردهٔاوبا سنگ وآهن تفته جهت اسهال دموی وصفراوی خصوصا باطرائیت وقوابض ومطبوخ اوبا برنج وآرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاروجهت تسمین ود رتب د ق بانان خشك ازربع رطل تانیم رطل بایدداد ودرد ق نانرازیاده ازده مثقال جایزند انستهاند ، و چون تخم خرفه راکوبیده بادوغ تسفیه تاسه مرتبه کرده وخشك نموده باشند ، شرب اندکی ازآن رفع تشنگی وخواهش آب تاچند روزمیکند وازاسرارمرتاضین است ودوغ در تبهای خلطی متعفّن میگرد دواصلاح آن قی وشرب سکنجبین سفرجلی است وچون د ر معدهٔبارد ترش شود مورث دوار وغشی گرد دواصلاح اوبافلافلی وجوارشاتست .

مخاط الشّیطان : چیزی است که بابعضی احجارمیباشد ود رآتش نمیسوزد و ضماداود رتحلیل ورد ع اورام حارّه وبارده قویّ الاثّراست .

مخلص الاکبر : اسم معجونیست که بیونانی سوطیرانامند .

مخیطاومخاطه : اسم عربی سپستانست .

المیم مع الدّال :

مداد : بفارسی مرکّب نامند وعمل واقسام اود رد ستورات مذکوراست ، و مراد

اطبّا قسمی ازآنست که ازدودهٔ درخت صنوبرباد ودهٔ روغن تخم‌کتان وصمغ‌عربی و یا غری الجلود وزاج زرد ساخته شود ۰

درد وّیم گرم وخشك بخلاف مداد هندی که اوسرد وخشك است وازاجزای درخت فوفل میسازند ، وطلای مداد هندی جهت اورام وسستی اعضاوبرکف پاجهت جذب حرارت تبهاوسعوط وضماد اوبرپیشانی جهت رعاف نافع است و غیرهندی اوجهة منع ریختن موی والتیام زخمهاوباسرکه جهت سوختگی آتش مفید وبعد ازتطلیه رفع نباید کرد تاخود بنفسه رفع گردد ودیسقوریدوس گوید که دومثقال مداد باآب سرد رافع سمّ عقربست ۰

مدام : اسم خمراست ۰

مدمّل الجراح : اصابع فرعونست ۰

المیم مع الرّاء :

مرزنجوش : معربّ ازمرزنگوش فارسی و غیراذان الفاراست چه اصلابرگ اوشبیه بگوش موش نیست وازجملهٔ ریاحین خوشبواست ودرخانهازرع میکنند برگش طولانی و کم عرض وگلش سفید مایل بسرخی وتخمش مانند تخم ریحان وشقّاف است ۰

وموءلّف مغنی اشتباه نموده که : اذان الفاربا شد و موءلّف اختیاراتراا شتباهات زیاده برآنست که دراینجاباوتصریح باید نمود ۰

واورادرآخرد ویّم گرم ودراوّل خشك ودرافعال بهترازسوسنبرومحلّل وملطّف و جالی وجاذب ومدرّبول وحیض ومفتّت حصاه ومفرّح ومسخّن اعضاومجفّف رطوبات معده وامعاءوجهت مغص وقولنج ریحی واستسقاءوسدّهٔ جگروسپرزود ماغ وجهت خفقان ووجع الفوءاد ومالیخوالیای مراقی ولقوه ودرد سینه وسرفه وضیق النّفس ورياح سپرزود رد سر وشقیقه وحبس زکام وعسربول واحتباس حیض وشرای بلغمی نافع وطلای اوباحنادر حمام جهت درد سرباردمجرّب وبرگ خشك اوباعسل جهت آثارخون منجمد تحت چشم

وسرکه جهت گزید ن عقرب وجهت کلف وبد بوئی عرق وبا موم رو غن جهت التوا ی عصب واورام بلغمی وبا مغره جهت ورم حارچشم نافع وبا برزالبنج جهت د رد انثیان مجرّب و بوئید ن اوجهت سدّهٔ منخرین ود ما غ وتقویت مستی شراب ومنع خما روسعوط آب اوجههٔ تنقیهٔ د ما غ ولقوه وصرع وخوائید ن اوبا نمك وفروبرد ن اوجهت رفع سیلان آب د هان و اکتحال آب اوجهت ابتد ا ی نزول آب وضعف باصره مفید ومالید ن آب اوبرموضع حجامهٔ رافع اثرزخم آن وفرزجهٔ اومدّرحیض وقد رشربت ازجرم اوتا د ومثقال ود رمطبوخات ، تا هفت مثقال ومضرّگرد ه ومصلحش کاسنی وتخم خرفه وبد لش سوسنبراست ، و رو غن مرزنجوش که آب اورا با مثل اوروغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه و گزا زوشقیقه ود رد سربا رد وتحلیل ریاح وتفتیح سدّهٔ وگرانی سامعه نافع وبخورمرزنجوش رافع مضرّت هوا ی وبا ئی وگریزانند هٔ هوام است ۰

مرّان : بفتح اوّل وتشد ید ثانی د رختیست د ربلاد مغرب وروم وهند وجمیع اجزا ی اوتلخ وبسیا ربلند ورعنا ونرم وگرهها ی مانند بند ها ی نی ومیان پروازآن نیزه میسازند ومشهوربنیزه نی است ، ونزد بعضی مرّان ومالیا یکیست واین قول صحتّی د ارد چه د رافعال قریبند ونزد بعضی مرّان قرائباست واین اصلی ند ارد وچه مران را برگ شبیه ببرگ توتست وبرگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج وازآن کوچکتراست ود رخت اوبسیا ربلند نمیبا شد وثمرقرانیا لذ یذ وثمرمران شبیه بثمرا ووباعفوصت بسیا راست ۰

د رد وّیم گرم وخشك ویکد رهم برگ اوسمّ افعی وهوام ومحلّل ریاح ومدرّ فضلات ومقوّی معد ه وثمرش مانع تخمه وکماوسوخته اورافع سوختگی آتش وطلا ی پوست سوختهٔ اوباآب رافع جرب متقرّح وسعوط سایراجزاءاوقاطع رعاف وفرزجهٔ اوحابس حیض وضماد وسوختهٔ اورا با سوختهٔ پرسیاوشان جهت د رازکرد ن موی مجرّب د انستهاند وگویند نشا ره چوب اوبقد رد ود رهم کشند هاست ومالیا رانیزهمین اثراست ۰فتأمّل ۰

مرّ: آب منجمد د رختیست مغربی شبیه بد رخت مغیلان وخارد اروازززخم کردن

درخت وگرفتن آب سایل آن حاصل میشود ودراوّل ترشح سفید است وبعد از خشکی رنگین میشود وبسیار تلخ است ، وبهترین اومایل بسرخی وتند بوی وسبك وزن و زود شکن صافست که بعد ازشکستن دراوسفیدی شبیه بناخن چیده باشد واینقسم را مرّ صاف نامند ، وآنچه درساق درخت مانند صمغ منجمد گردد ومسمّی بمرّالبطارخ است و آن زرد میباشد ، ودرخوبی قایم مقام قسم اوّلست وآنچه آب افشرده جزای درخت را خشك کنند مایل بسیاهیست وقریب بمیعهٔ سایله ومسمّی بمرجشیست وآن زبونتر از قسم ثانی وهرچه آب افشردهٔ آنرا بجوشانند وخشك کنند بسیار سیاه وبد بووتند وقتّال است و شرب اوجایزنیست .

درآخرسیّم گرم ودرآخر دویّم خشك وقوّتش تا بیست سال باقیست مفتّح و محلّل ریاح واورام وباقوهٔ قابضه ومجفّف بیلذع وشرب اومسهل ماءاصفروبا ترمس مدرّ حیض و مسقط جنین وکشندهٔ کرم شکم وباتخم نیمبرشت نیمد رهم اورافع سیلان مفرط حیض واز مجرّبات است ، وجهت سرفهٔ کهنه وعسرالنّفس ودرد پهلووسینه واسهال مزمن وقرحه امعاءودردگرده ومثانه ونفخ معده ومغص ریحی وبلغمی ودردرحم وخنازیرومفاصل و ورم سپرزورفع مضرّت سموم باردهٔ وطلای اوجهت گزیدن هوام ودردسرمزمن وباشب یمانی جهت بدبوئی زیربغل وکنج ران وفرج وبا روغن زیتون ولادن جهت ریختن موی وباسلیخه وعنصل جهت ثالیل وکلف وباآب ترنج جهت جرب وسعفه وباسرکه جهة قوبا وضماد اوبا روغن زیت رکابی برابهام پای راست گویند بحدّی محرّك جماع است که تا زایل نکنند تسکین نیابد وطلای اوجهت حفظ جسد میّت ازتعفّن وتعفّن زخمها به غایت موءثّروباحیوان صدف جهت التیام زخم عصب ورویانیدن گوشت براستخوان ، و غضروف وباسرکه وآب چغندرجهت فتق واوره وباآب ترب جهت خون منجمد تحت جلد وباگوگرد جهت جرب واکتحال اوباادویهٔ عین جهت بیاض چشم خصوصاباآب شقایق النّعمان وبافلفل جهت ضعف بصرمجرّب وباعسل جهت سلاق وباشیرزنان جهت رمد

وباآب جلد وگلاب جهت قرحه وباآب مورد جهت دمعه وجرب وحمول اوباکندرو زعفران و افیون جهت زحیررطوبی ازمجرّبات ومضمضه اوشرباو روغن زیتون جهت تقویت دندان و لثه وتعفّن اوباسرکه عنصل جهت خون بن دندان وذرورا وجهت قرحهٔ سروسایرزخمها خصوصاچون قبل ازآن زخم راباآب بارتنگ بشویند وفتیله اوباافیون وجندومامیثاجهت دردگوش وتنقیهٔ چرك والتیام زخم اووسعوط اوباآب مرزنجوش جهت منع نزلات وباآب نعناع جهت بدبوئی بینی وحقنهٔ آن باآب حلبه جهت صلابت رحم وباآب نعناع جهت بدبوئی آن ورایحهٔ آن منوّم است واومصدّع وباعث سدرو مضرّمثانه ومصلحش عسل ۰

وقدرشربتش ازیك باقلی تانیمدرهم وبدلش صمغ بادام تلخست ونزدجالینوس قصب الذّریره وقسط تلخ وزن آن ونزد بعضی بدلش مومیائی وجندوفلفل است بحسب مراعات امراض ودودهٔ مرلطیفترازاوومجفّف قوی ودرافعال مثل اوست ۰

مرطولس :اسم نبطی درختیست بقدرد رخت انارو برگش ببار یکی موی وبهم پیچیده وبارطوبت چسبنده مانندعسل وتندبوی وتلخ ۰

درسیّم گرم وخشك وطلای اورافع سموم وسوختهاوراکه سه بارد رحمّام بمالند رافع جرب وداووقیه ازآب اوبعداز دوروز قاتل است ، وسنون اوجهت تقویت لثه وجراحات اووذ رورخشك اوجهت التیام زخمهاوتعلیق اوجهت عسرولادت موثّرود رفلاحه مذکور است ، که چون برگ اوراغرس کنند درخت سپستان میروید وچون شاخ اورادفن کرده آب دهند بعدازچهل روز فطربارمی آورد ۰

مرّار : بضمّ اوّل وتشدید ثانی اسم عربی خاریست که درآخربهارمیرسد ودرمصر مریرود رد ریه نامند وبرگش مانند برگ چغندرومایل بسیاهی وملاصق زمین ودرتابستان مانند درخت شعبهاازیك بیخ میروید وگلش زرد ودرآخرخاردار وشبیه بشکاعی میشود ودر آن تخمی مانند تخم کافشه وبسیارتلخ وقوّتش تاچهارسال باقیست وساق اوراپوست باز کرده میخورند ومنبتش میان زراعات وجای نمناك وچون شتررافربه میکند لهذا شوك ـــ

الجمال نیزنامند درحرارت معتدل ودرّسیم خشك ونایب مناب عصی الرّاعی وشکاعی و مدرّ بول وآب اومفتّح سدد وجهت ضعف جگرو علل قصبهٔ ریه وتبهای کهنه وجرب و حکّه ودرد پهلوی مزمن وبانانخواه وزجاج جهت سنگ مثانه وعسربول وضماد اوجهة رمد وسه دانه اوباشراب جهت سموم نافع ومصدّع ومصلحش کتیراوشربتش تاسه درهم واز آبش تایکوقیه است ۰

مرو : اسم جنس است وانواع اوراهریك نامی مخصوص وبرابرون وخزامی واقحوان ولسان الثّورنیز اطلاق میکنند وازمطلق اومراد نوع خوشبوی اوست که مرماحورنامند و اوصاف مروچهارا ست ونزد بعضی بیخیست وصنف پنجم راسرد دانسته وظاهراآن ابرون باشد وازنوع مرونیست ونوعی ازمروکم بوی میباشد نسبت بمرماحوروراوراشموسانامند ویکی رامروتلخ وآن مرماهوس است ویکی رادارمك نامند وآن مرماطوس است ومرمازاد ، و ماسرجویه چهارنوع اوراارونیس ومرماطوس ومرمارادومرماحورنامیده اند ۰

ونزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم وخشکند ومحلّل ریاح وبلغم ومفتّح سدد ، و مقوّی معده ومنضج اورام صلبه ودمل ومدرّبول وعرق ورافع ریاح جوف واستسقای ودرد اعضاءتخم آن لعابی وملیّن طبع وبوداده اوقابض است خصوصاباتخم حماض و رافع اسهال دموی وقرحهٔ امعاء وسحج است ۰

ونزد محمّد بن زکریّاتخم مرو دردوّیم گرم ودراوّل تراست وگویند چون قطرهٔ آب بر اوریخته بانگشت بمالند ولعاب اوباانداکی روغن یاسمین سه روزنا شتابنوشند شرای سوداوی راباالکلیّه رفع میکند ومجرّبست ۰

مرازاد : بفارسی مروآزادنامند ماسرجویه گوید که آن یکشاخ باریك میروید وبقدر شبری وقریب بجعده و زغب بحدّی که گوئی ازساق تاآخرد رمیان پنبهٔ محلوج بسیار رقیقی است ، وگلش بنفش مایل بسرخی وریزه وازساق تاآخربابرگهای بسیار ریزه آمیخته وبسیارخوشبووحقیرد رجبال فیروزکوه مکرّرمشاهده واخذ نموده است وسطوالیس

خشکی اوراکمترازگرمی دانسته واومدرّحیض ومقوّی اعضاومحلّل ریاح ورافع امراض بارده رحم وجگرومعده است ، وسعوط آب اوبا روغن بنفشه جهت سد دوتقویت دماغ وصداع بلغمی مفید ۰

مرماهوس : بفارسی مروسفید ومرو تلخ نامند نبات اوشبیه بمرماحوروبرگش شبیه به لبلاب وازآن کوچکتروگلش مایل بسفیدی وتخمش مدوّربخلاف سایراصناف که طولانی اند ومراد ازمطلق تخم‌مروتخم این صنف است ، گرم وخشك ونزد بعضی معتدل ومجفّف و مفرّح ودرهمه افعال مانند مرماحوروشکوفه اوراامین الدّوله سرد وتردانسته است ۰

مرماطوس : مرو بریّست وقسمی ازمروسفید وبفارسی دارمك نامند نباتش مانند ماهوس وبرگش شبیه ببرگ خبّازی وازآن کوچکتروباتشریف ودرافعال مانند مرماحوس ، است ۰

مرماحور : براءمهمله ومعجمه مروجبلی است وبفارسی مروخوش گویند ساقش زیاده برشبری وباصلابت وبرگش باخشونت مابین تد وپرود رازی ومابین تیرکی وسبزی ومایل براسفل وخوشبوی وملاصق ساق وطعمش تلخ وبابشاعه وتخمش وغلافی قریب به تخم کتان وگلش مایل بتیرگی وزردی ۰

ودرآخرد ویّم گرم وخشك ومقوّی معده وامعاءومعین مستی شراب ومفتح سدهٔ دماغی وجهت خفقان سوداوی وقی وغثیان وضعف جگربارد وباشراب جهت درد رحم ودرد حوامل وبد ستورنطول طبیخ اووجلوس آن وفرش برگ تازهٔ آن درحمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضاءورياح ظاهری وباطنیست وقدرشربت ازبرگ وگل وتخم اوتادو درهم وازآبش تایکوقیه ومصدّع ومصلحش مورد وبدلش بادرنجبویه است ۰

مری : اسم عربی ومشتق ازمریست وبفارسی آبگامه نامند وازادویهٔ قدیمیّه واختراع اطبّای کلدانیونست ، مادّهٔ اورافودج نامند ومذکورشد وبهترین ارآنست که آردجو و فودنج بریّرادرتابستان خمیرکرده نان ساخته درتنوربپزند واوراباهم وزن اوفودنج ومثل

آن نمك وربع اورا زیانه وبجهت مبرودین قدری تخم کرفس ودارچینی وقرنفل وغیرآن باآب خمیرکرده بیست روز درآفتاب گرم بگذارند وهرروزبرهمزنند وآب براوبپاشند تاسیاه ومتین گردد ، پس درآب حل نموده صاف اوراد رشیشه کرده چند روزد رآفتاب بگذارند گرم وخشك وهاضم ومشهّی ورافع تخمه وضررچربیهاوملطّف غذای غلیظ ومسخّن معده وجگرومجفّف رطوبات معده وامعاءوجهت کرم معده واخلاط لزبه وادرارفضلات وشرب او چند روز باقدری لك جهت لاغرکردن بدن ازمجرّباتست ، وحقنهٔاوجهت قرحهٔ امعاءوقولنج ودردورك ونطول اوجهت قروح خبیثه وغرغرهٔاوجهت ورم لهاه ولوزتین و جذب بلغم دماغی ورفع نقصان ذایقه موثّرومضرّسینه وسرفه وبواسیروصاحب خارش بدنست و مصلح اولعابهاوچربیهاوشیرینیهاست وقطوراودرچشم مانع بروزآبله واگربروز کرده باشد درازالهٔاوازمجرّباتست ، وبالفعل آبکامه مشهوردراین بلادکه‌بجای مری استعمال میکنند بجای آب مادّه آبکامه رادرسرکه حلّ نموده درآفتاب میگذارندو اورا قوّه مسهله ضعیف وقوّه تفتیح‌غالب و مضرّ امعاست ، ودرحقنهااستعمال اوجایز نیست ، ودر اصفهان بجای سرکه درشیرحلّ میکنند ومعروفست بکومه‌ودرحرف کاف مذکورشد .

مرهبیطس : سنگیست سیاه ومخطّط وسبك وبعضی ازآن لاجوردی وچون‌بسایند رایحهٔ‌خمرازاوظاهرمیشود وازمغرب آرند ، ضمادا وجهت نمله وشرب سه شعیراوراجهة وجع الفؤاد مجرّب دانسته‌اند .

مروا سنج : معرّب ازمروا سنگ فارسیست واوازسرب وقلعی وسایرمعادن سوای آهن بعمل میآید ومعمول اوازرصاص ابیض واسود است‌غیرمغسول ومایل بگرمی .

ودرآخرسیّم خشك ومغسول اوسرد وخشك وسفیدکرده‌ٔاوالطف واقوی است ، و طریق ساختن اوواحراق وغسل وسفیدکردن اودردستورات مذکوراست ، واقسام او اسم قاتل وباقومّحلّله وقابضه ومغری وبغایت مجفّف ومسدّد وحابس وبرنده گوشت

زیاد ورویاننده صالح آن والتیام دهندهٔ زخمهای عمیق وچون درسرکه کنند ترشی او را زایل کرده قریب بشربتی عسل سازد ، وطلای اوباآهک سیاه کنندهٔ جلد وسفید کرده اود رحقنهاحابس اسهال قروحی وسحجی است وجالی کلف ومسکّن حدّت ادویهٔ تند وجهت رفع بد بوئی اعضاءو عرق ومنع ادرار عرق وسحج جلد بغایت موثّراست خصوصا با روغن گل وروغن مورد وطلای اوباروغنهای مذکوربرحوالی قلب وزیربغل مانع ریختن مواد است ، بدل وجهت رفع آثار روحکّه وجرب وتحلیل خون جامد تحت جلد وسوختگی آتش وآب گرم وباسرکه و روغن زیتون جهت رفع قمل ودراکحال جهت سلاق وجرب وناخنه و قرحه مفید وچون باروغن زیتون بسیاربجوشانند تاغلیظ شود بهترین ادویهٔ شقاق است وسائیده اوبامثل اوگوگرد که باسرکه وروغن مورد طلاکنندجهت شری وجوششهای پرآب نافع وامین الدّوله التیام وتنقیهٔ زخمهابالذّات ازاونمیداند ، ومعین ادویهٔ منا سبه دانستهاست ، وتصریح نموده که خوردن نیمدرهم ازسفیدکرده اوباجلّاب مخرج اقسام کرم شکم ومجربّست .

وشیخ الرّئیس نیزفرموده که زنان دربلادماباطفال بجهت قرحه واسهال میدهند وحقیرنیزد ربلاد دارالمرزدیده که بجهت رفع کرم باشیرمیدهند ، وحرکت میفرمایند تاآن کرمهادفع شود ومانع سکونند وفی الواقع دردفع اقسام کرم بیعدیل است ودو درهم او کشندهاست ، باحتباس بول وانتفاخ شکم وپیچش عظیم وضیق النّفس .

مرغزی : لغت سریانی است وبفارسی بزمرغزنانامند ازانواع مغروموی اودراز ،و بسیارنرم ، واکثرسفید میباشد ، لباس اوموافق جمیع امزجه ومحرّك باه ومسخّن مبرودین ومقوّی کمروگردهاست .

مرقشیشا : اسم یونانی سنگی است واوذهبی وفضّی ونحاسی وحدیدی میباشد وهریك دررنگ شبیه بیکی از معادنند وغیربراقند بخلاف مغنیساکه برّاقست .

وگویند : هریك درمعدنی بهم میرسد ، وبقدری مخلوط بجوهرآن معدن میباشد

وآن جوهررا ازآن استخراج میکنند قویترین یرنحاسیست ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ومحلّل وجالی وقابض ومنضج وشرب اوجایزنیست ومادامی که مانندغباربسایند دراطلیه نفعی ندارد ومحرق اوکه بعسل آلوده درآتش سرخ کرده باشند ، الطف ومغسول اومبرّداست وطلای اوباسرکه جهت بهق وبرص ونمش وکلف وتنقیه وزخمهاوحرارت عضل وراتیانج جهت تحلیل اورام مفیداست ۰ واکتحال اوجهت تقویت بصروظلمت آن وتعلیق براطفال رافع فزع است ۰

مراره : بفارسی زهره نامندخواصّ اکثرآن درضمن هریك ازحیوانات مذکورشد و خواص مذکورجزئیه دراینجامذکورمیشود ، ومجموع اوگرم وخشك ومفتّح سدّه مصفّاءورافع ظلمت بصروشدیدالنّفوذند وطلای اوبرناف وشیاف اومسهل طبع وفرزجهٔ اومدرّ حیض وبهترین اوزرد مایل بسرخی وزبونترین اوزنکاری ولاجوردیست واستعمال او جایز نیست وقویترین همه زهرهٔ شیروضعیفترین همه زهرهٔ خوکست وهریك بحسب اختلاف احوال مختلف میباشندچه زهرهٔ ذکوروازذ بیحه حالت تشنگی وگرسنگی وحرکت مفرط قوّی الحرارتست وبخلاف آن ضعیف وطریق حفظ زهرهٔ درد ستوراوّل مذکوراست ، و طلای زهرهٔ شیرباعسل رافع خنازیروازکرك رافع برص وبهق وازهد هد باعسل مانع ورم جراحات وسعوط زهرهٔ قنفذ باخصیه الثّعلب رافع صرع وشرب یکدرهم اوبایکدرهم موم مخرج جنین میّت وازمجرّبات شمرده اند وشرب زهرهٔ آهووالاغ باروغن تازهٔ گاوناشتا زهرهٔ گوسفند درجذب چربی ازنمد وقالی وفرش ازمجرّباتست وورم رافع بهروربواست وسعوط زهرهٔ اردك خانگی باروغن بنفشه درجانب موافق رافع درد شقیقه وشرب زهرهٔ جغد را باخاکسترچوب گزوعسل رافع بول درفراش ازمجرّبات دانسته اند وطلای زهرهٔ مرغ سیاه خانگی رابراحلیل مورث لذّت عظیم زنان ومحبّت مفرط ایشانست وطلای زهرهٔ گنجشك باعاقرقرحاوقدری روغن زنبق برقضیب وعانه وکنج ران وخصیه باعث شدّت نعوظ وتاکف پارابرزمین نگذارند رفع اونمیشود ۰

مرجان :معروف است وبهندی بسد نامند ونزد بعضی مرادازبسد بیخ مرجانست ومرجان درخشکی کمترازبسد ودرسایرافعال مانند اوست ویکدرهم اوباد زهرجمیع سموم دانسته‌اند ۰

مرمر : حجرالسطریطست ۰

مرطیس : قسم سیاه مرهبطس است ۰

مریخ :بلغت اکسیریان حدیداست ۰

مریح : بحاءمهمله مشتق ازراحه وآن حزم است ۰

مریخه : بخاءمعجمه بدستوراسم خرم است ۰

مریر : بلغت مصرمراراست ۰

مرد قوش ومرزجوش : مرزنجوش است ۰

مروس اوطاء : بیونانی اذان الفاراست ۰

مروس ومیوس : بمعنی موش است واوطا بمعنی گوش است ۰

مراینه : هوم المجوس است ۰

مراهه : اسم فارسی هوم المجوس است ۰

مرماهان ومروجبلی ومروشیرین : مرماحوراست ۰

مروالتّلال ومروبرّی : مرماطوس است ۰

مروالبهرم ومرماجونه ومروتلخ ومروسفید : مرماهوس است ۰

مروازاد : مرمازواداست ۰

مرتك : مرداسنگ است ۰ که سفیدکرده باشندنه مطلق مرداسنگ ۰

مریق : احریض است ۰

مرقاعی : کفیشونست ۰

مریافلن : یونانی وبمعنی هزاربرگ وآن خرنبل است ۰

مریافلن : هندی طریفلون ٠

مرقد : شامل جوزماثل وافیونست ٠

مرسیااغریا : بیونانی آس‌بریّست ٠

مرسیا ایمارس : بیونانی آس بستانیست ٠

مرطوش : نزد مؤلّف حاوی الادُویه مرماحورونزد بعضی مرطواس است ٠

مرپرا : شیلم است ٠

مرسیون : بیونانی اشنانست ٠

مرسلون : بلغت سریانی دارچینی است ٠

مرسیا : بیونانی بمعنی ریحانست ٠

مراز الصّحراومرارالصّحور : حنظل است ٠

مریج : بجیم نارجیل است ٠

مروریه : نزد بعضی خندریلی ونزد بعضی کاهوی تلخ شیرداراست ٠

مربّای کدو : اسم فارسی مسیراست ٠

مردارآغاجی : بترکی اسن نبات‌عنب الدّب‌ست ٠

مرقش : مرقشیشاست ٠

مرغابی : اسم فارسی اوزااست ٠

مرورشك : اسم فارسی مروکم بوست ٠

مربا : اسم فارسی اینجانست ٠

مرغ خانگی : اسم فارسی دجاجست ٠

مردارخوار : اسم فارسی رخمه‌است ٠

مرگ موش کانی : اسم فارسی شك است ٠

مرگ موش عملی : اسم فارسی دیگ بردیك است ٠

مرزه : اسم فارسی صعتربستانیست ۰

مرجومك : اسم فارسی عدس است ۰

مرغ سنگ اشکنك : اسم فارسی قطااست ۰

مرك ماهی : بفارسی ماهی زهرجست ۰

مروارید : اسم فارسی لؤلؤ است ۰

مرکّب : اسم فارسی مداداست ۰

مرغ حقّ گو : اسم فارسی صاقرااست ۰

مرال : اسم ترکی ایل است ۰

مروا : اسم هندی مرزنجوش است ۰

مرج : اسم هندی فلفل است ۰

مرین : اسم هندی غزالست ۰

مرزا پیلی : اسم هندی برغست است ۰

مروی : اسم هندی اذان الفاراست ۰

مرمرسنگ : اسم هندی جعده است ۰

مزر : بزاءمعجمه قسمی ازنبیذ است که در مصرازجو ودربصره ازبرنج میسازند ودر نبیذ مذکورمیشود وبفارسی یوزه نامند ۰

المیم مع الزّاء :

مزمارالرّاعی : نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ وازآن بزرگترومنحنی به طرف زمین وساقش باریك وپیکره وبی برگ وبقدرزرعی وبارطوبت چسبنده وبراطراف سر آن گلی مابین سفیدی وزردی وخوشبوو بیخش باریك وسیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبوومنبتش اماکن رطبه ودرجوزامیرسد وتخمش مانند گلسرخ دراوّل دوّیم گرم و خشك ونزد بعضی گرم وترومحلّل اورام ورافع سموم ومفتح سدد ومدرّ حیض وقابض طبع

ودودرهم ازبیخ اوجهت ضررافیون وسمّ ضفادع وارنب برّی وپیچش وقرحهٔ امعاء وطبیخ اوجهت تفتیح سدّهٔ جگروسنگ گرده ودرد رحم وشرب نبات اوجهت اسهال وضماد او جهت اورام باردهٔ احشاء وبلغمی وغسول اوجهت درازکردن موی موءثّروطلای اوبازبیب الجبل وروغن زیتون مانع تولّد قمّل است ، تایکسال ومضرّسپرزومصلحش بادآورد و قدر شربتش ازآب اویکوقیه ودرمطبوخ تاپنجدرهم وازبیخ اوازیکمثقال تادودرهم و بدلش لسان الثّوراست ۰

مزج : درخت بادام تلخست ۰

مزو : بلغت اصفهان سوسن است ۰

مسك : خون منجمدیست که ازحیوانی کوچکترازآهوود ربلادچین وهند و ترك حاصل میشود ۰ اوراآهوی چینی نامند ، دستهای اوکوتاه‌ترازپاودودندان پیش اوکج بطرف زمین وشاخ اومنحنی وسفیددرازبحدّی که بدنبالهٔ اورسد ودرآن سوراخهاکه استنشاق باوکند ومسك چهارم چهارقسم میباشد ۰

یکی راترکی نامند ، وآن حیوانیست که ازآن حیوان بطریق حیض یابواسیردفع شده وبرروی سنگهامنجمد میگردد واودرغایت خوشبوئی‌وبوی اورعاف می‌آورد ورنگش زرد وقطعات اودرازوباصلابت وقلیل الوجوداست ۰

دوّیم : تبّتی نامند ، وآن نافه‌است ، وازجمعیّت خون اودرحوالی ناف بهمرسد وبعدازرسیدن بسبب خارش باپوستی که ظرف اوست می‌افکند ۰

ویکی راچینی نامند ، واوخونیست که بعدازصید موضع ناف اوراشکافته اطراف او رابدست میمالند تاخون اطراف دریکجاجمع شود ، پس خشك میکنند ، وآن سیاه باصلابت میباشد ۰

وقسم چهارم راهندی نامند ، وآن خونیست که ازذبح آن حیوان بهم میرسد با جگروسرگین اوخمیرکرده خشك مینمایند واواشقرو غیرصلب است و عملی‌راازریوند و عود

وسنبل وحسن لبه وجگرخشك كرده بزوبرگ مورد وقرنفل وخون كبوتروقد ری‌مشك ترتیب مید هند د رنافها میكنند و علامت مغشوش ازسیاهی مفرط وثقل اومعلوم است وآنچه‌د ر نافه باشد ریسمانی رابسوزن اوّل ازنافه گذرانیده پس ازوسط بگذرانند هرگاه بوی سیرند اد خالص است والّا فلاوآنچه د رغیراونافه باشد د رکف د ست قد ری ازآن رابا آب د هن بمالند اگرحلّ شود خالص واگرفتیله گرد د مغشوش است ۰

وارسطوگوید :خالص سائیده مشك د رظرف رطوبت د اربقد ریکساعت وزنش‌زیاده میشود وبهترین اوتبّتی وقوّتش تاسه سال باقیست وازنافه بیرون آورده اوتایکسال‌د ر سیّم گرم ود ردویم خشك وهرچند كهنه گرد د خشكی او غالب میشود ومفتح سد د ومحلّل اخلاط بارده ومقوّی اعضای رئیسه وحرارت‌غریزیّه واعضای ظاهری وباطنی وحواس و مفرّح ومقوّی باه وحابس طبع ومسكروجهت ضعف د ل سود اوی و غشی ورفع‌ضررا د ویهٔ سمیّه ومسهله وسمومات و غم ووحشت وخفقان بارد ومالیخولیا وخد روفالج ولقوه ورعشه‌و بلاد ت ونسیان ورياح امعاءونیکوئی رخسا روسائیدن قوّهٔا د ویه بعمق بد ن ود راكحال بطبقات چشم موثّروشرب اود ررفع سمّ بیش وقرون السّنبل بیعد یل وفرزجهٔاو معین حمل وطلاوسعوط اوجهت سكته وجمیع امراض بارده‌ٔد ماغی وباروغن بان برمقدم‌د ماغ وبوئید ن اوجهت منع نزلات وصداع بارد وباروغن خبری براحلیل جهت تحریك باه‌و اكتحال اوجهت ظلمت بصروبیاض ود معه وظفره نافع ومضرّمحرورین ومصلحش كافور و روغن بنفشه وبوئید ن اومورث زرد ی رخسا روشرب اوباعث بد بوئی د هان ومصلحش ــ گلاب وقد رشربتش تانیمد رهم وبد لش مثل اوجند ونصف اوساذج ۰ ۰

المیم مع السّین :

مسحقونیا : شامل كف شیشه‌ایست كه بعد ازگد ازشیشه برروی اومانند شیشهٔ رقیقی ظاهرمیشود وشامل احجارمطبوخه است كه شیشه وسنگ سرمه واقلیمیا ورا سخت سائیده وتسقیه بآب آهك وآب قلی كرده وصمغ البلاط رااضافه نموده بجوشانند گرم

وتند وجالی ورافع گوشت زیاد وفاسد زخمها وکشانیدهٔ دبیلات ورافع آثار جلد و جالی دندان ودراکحال رافع بیاض وظلمت بصروناخنه وسلاق وشرناق وطلای اودرحمام رافع خارش بدن وشرب اوقتّال وبدلش آبگینه است ۰

مستعجله : نزد بعضی بوزیدانست ونزد بعضی سورنجان وانطاکی وبعضی گویند که ازفروع لعبهٔ بربری وریشه‌هائیست با پیچیدگی وصلب وبهم پیچیده ومربع بنوعی که چون بازکنند چوب اومربّع متساوی الاضلاع مشاهده میگردد وبهترین اوخوش جوهر صلب شیرین است ۰

دردویم گرم ودراوّل ترومسمّن بدن ومهیّج باه بحدّیکه استعجال فرماید وحافظ قوتّها ومقوّی اعصاب ومانع فساد اخلاط وشرب اوقبل ازسم مانع تأثیرآن ومضرّحلق ، و مصلحش عسل وشربتش تاسه درهم وبدلش خمیرمایه است ۰

مسیر : اسم مربای کدواست وازکسی گوید واضع اوبقراط است وعسلی اومعتدل ومحرّك باه ومسمّن بدن ومفتح سدد ومدرفضلات وملطّف اخلاط ومقوّی احشاءو کثیر الغذاءورافع اخلاط سوختهٔ بارد وشکری اودراوّل ترود رحرارت معتدل ومولّدخون صالح ومانع صعود بخارات بدماغ وجهت مالیخولیا وسدود واروانواع جنون ودرد سینه وسرفه وضعف معده وجگروحرقه البول وباخشخاش جهت رفع بیخوابی وبابادام جهت تسمین بدن موءثّراست ۰

بایدکدورا ازپوست وتخم وپیه پاك کرده نیم پخت کنند وآبش سوخته قریب به خشکی شود وعسل باشکرراد وچندان کدوعلیحده بقوام آورده اضافه نموده طبخ دهند وباندکی صندل ومصطکی خوشبوسازند ۰

مسنین : بیونانی زاج سبزاست ۰

مسك الجنّ : شامل شواطروجعدهٔ صغیراست ۰

مسك الرّمان : نارمشك است ۰

مسد : لیف درخت مقل است ۰

مسوحات : ادهان مرکّبه‌است ۰

مسواك الرّاعی : شامل زوفراوشیطرجست ۰

مسواك المسیح : نوعی بزرگ لوارس است ۰

مسك القرو : داشنه‌است ۰

مسواك العبّاس : نوع بزرگ قتاوورعی الابُل راشامل است ۰

مسقلن : زعروراست ۰

مسقوره ومسمقارومسمقران : بلغت‌عجمه اندلس زراوند طویلست ۰

مسن : حجرالمسن است ۰

مستکر : آبنوس است ۰

مسطار : خمرنارسیده‌است ۰

مسقطاطون : عود هندیست ۰

مسطبخی : مصطکیست ۰

مس : اسم فارسی نحاس است ۰

مس سوخته : اسم فارسی راسخت است ۰

مس رست : اسم فارسی طالیقونست ۰

مسکه : بفارسی زبداست ۰

مستار : بهندی افسنتین است ۰

مسور : بهندی عدس است ۰

مسی : بهندی کاکنج است ودربعضی بلادآاطریلال راباین اسم نامند ۰

المیم مع الشّین :

مشمش : بفارسی زردآلونامند ، وبترکی ارك ، واقسام میباشد وبهتریـــن او ــ

شیرین وپرآب وکم جرم وخشك اوبهتر ازتازه است ·

دردویم سرد وترومتفتح سدد ومليّن صلابات وشیرین اومليّن طبع وموافق محرورین است مادام که درمعده فاسد نشود وجهت تشنگی والتهاب معده وتسکین غلیان خون وصفرانافع ورافع آروغ ، خصوصاترش اووخیسانیدهٔ خشك اوچون صاحب تب حارو بارد ازآن خورد وآب گرم وعسل بعد ازآن بنوشد وقی کند اخلاط کراثی وزنجاری دفع شد ه رفع تب گردد وازمجرّبات شمرده اند وهرگاه بعد ازخوردن زردآلوقصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا امداومت اوراباعث برص دانسته اند واوسریع التّعفّن ونفاخ و مولّد آروغ ترش ومضرّمبرودین ومصلحش شکروانیسونست درجمیع امزجه وخوردن او بربالای طعام وخوردن آب بعد ازآن بغایت مضرّاست ومغزدانهٔ تلخ اوردویم گرم وخشك ، و شیرین اوردا وّل گرم وترومبهّی وروغن همه آن مفتح سدد ومليّن صلابات ورافع درشتی جلد وخشونت حلق است و روغن مغزتلخ اوبقدر یکمثقال کشندهٔ کرم معده ومسهل قوی آن ومحلّل اورام مقعد ومفتت حصاه وجهت زحیربارد وبواسیرظاهری وباطنی وباافیون جهت جمیع دردها وقطوراوجهت دردگوش بیعدیل ودرسایرافعال قریب بروغن بادام تلخ ·

وقدرشربتش تاسه مثقال وروغن شیرین اوضعیفترازروغن بادام شیرین است ، و اجزاءدرخت اوردویم سرد وخشك وبرگ اومدرّومسقط کرم معده ونطول اومحلّل اورام و برگ خشك اوقاطع اسهال وشکوفه اوسرد وخشك ولطیف وشرب ذروراوقاطع نزف الدّم ظاهری وباطنی ·

مشط الغول : نباتیست شاخه‌های اوباریك وبرگش شبیه ببرگ گشنیزوصلبه وبی گل وثمروخوشبو ·

دردویم گرم وخشك ومحلّل قوی ریاح غلیظه ومفتح سدد وسه وقیه آب برگ اوراجهة گزیدن سگ دیوانه مجرّب دانسته اند ·

مشکطرامشیع : قسمی ازپودنه وقویترازاقسام آنست برگش انبوه وبزرگتراز برگ پودنه برّی وباخشونت ومایل باستداره وچون گوسفند ازاوبخورد شیراوبرنگ خون شود. درآخرسیّم‌گرم ودروسط خشك بغایت مدرّحیض ونفاس ومسقط جنین ومفتت حصاه ، و جهت اخراج رطوبات غلیظه ازسینه وشش ودردرحم وقولنج وتقویت اشتهاوشربت او جهت غشی وکرب ودرسایرافعال قویترازپودنه است وآن مذکورشد ومضرّمقعد ومصلحش سرکه وشربتش یکمثقال ودرمطبوخ دومثقال وبدلش بوزنش یودنه وقردماناودرادرار حیض بوزنش عدس المر.

مشتری : بلغت اکسیریان قلعی است .

مشك هندی : سعد هندیست .

مشط الرّاعی : دینساقوس است .

مشك : بهندی گرسنه است .

مشك واش : بلغت تنکابن اسم شواصراست .

مشو : اسم فارسی خلراست .

مشك زیرزمین : اسم فارسی سعد است .

المیم مع الصّاد :

مصوص : غذائیست که ازجوجه ومرغ‌جوان وسبزیهای سردوگرم وادویهٔ خوشبوبه حسب احتیاج ترتیب دهند وقسمی راباآب‌میوه‌های ترش میجوشانند ومنافع هریك تابع اجزای اوست .

مصطکی : معرّب ازمسطبخی وبعربی علك الرّوم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندرو سفید اورارومی وسیاه اورانبطی گویند ،درخت‌اودرصافی‌وشاخه‌های‌اودرلطافت وبرگ اومانند درخت اراك وازآن بزرگتروثمرش مایل بتلخی وقوّتش تابیست سال باقی است .

ودرخت اونزد شیخ الرّئیس وبولس سرد وخشك وبیخ وپوست و عصارهٔ وبرگ وثمراو را قایم مقام اقاقیا وعصارهٔ لحیه التیس نامند ونزد جالینوس گرم وخشك ومقوّی معده وجگرباتحلیل وقبض است ووام نطول طبیخ اورویانندهٔ گوشت براستخوان ومقوّی اعضای مسترخیه است وضمادبرگش جهت خروج مقعد ورحم ومسواك چوب اومقوّی دندان ولثه وچون برگ وشاخ وبار وپوست اورا بجوشانند ومکرّر تجدید اجزاء کنند تاآب غلیظ شود جهت نفث الدّم واسهال وقرحهٔ امعاء ونزف الدّم وبرآمدگی ناف ورحم ورفع سیلان حیض وشکستگی اعضاء وجرب نافع است ومصطکی ۰

درآخرد وّیم گرم وخشك ومقوّی معده وجگرباردوهاضمه است واشتها ومحرّك آروغ وباجلای عظیم ومحلّل ریاح معده ورافع نفخ بآروغ وباسفل ورافع پیچش ودرد سرونزلات وضعف جگرومعده وقروح باطنی وباغاریقون جهت بلغم وباصبرجهت صفراوباهایمجات جهت سوداوعسرالنّفس وباادویهٔ مناسبه جهت نفث الدّم وقصبهٔ ریه وباکهربا جهت نزف الدّم ازمجرّبات وباکندرجهت قوّهٔ فهم وحافظه وقطورجوشانیدهٔ اودر روغن کنجد جهت گرانی سامعه مجرّب وبدستوربخورکردن پنبه باو وبگلاب ترکرده وکمادنمودن بر چشم جهت دردرمد ازمجرّبات شمرده اند ، و طلای جوشانیدهٔ او در روغن زیتون جهة شقاق لب ولرزتبهای بارد ورعشه وضربان وکزاز و اعیابیعدیل وشرب ضماداو جهت شکستگی اعضاء وضربه وسقطه وجلای بشره وسرخ کردن رخساروباادویهٔ مناسبه جهت دردفم معده وامعاء وعلل جگروتفتیح سدد وقی نافع وبخور و سعوط اوباروغن زنبق جهت دردسر بارد ومضمضهٔ طبیخ اوجهت استحکام دندان ولثه ومالیدن روغنهای گرم برعضود ردناك وپاشیدن مصطکی براوو بخرقه بستن اوجهت تسکین وتحلیل درد بغایت مفیداست ، وخوائیدن اوجهت جذب رطوبت دماغی موثّر ۰

وگویند : مضرّمثانه است ومصلحش گردکان وکتیراوبدستوریکشبانه روزدر سرکه خیسانیدن آن وبدلش بوزن اوکندرویایکوزن ونیم علك البطم ودرتقویت معده و جگر اذخر ۰

وقد رشربتش تا یکمثقالست و روغن مصطکی که یکوقیه اوراد ریکرطل روغن زیتون با قد رمضاعف حلّ کرده باشند محلّل ومقوّی اعصاب وشرب ضماد اوجهت امراض رحم ، و معدهٔ ضعیف واسهال رطوبی وعلل جگرود ومثقال اوجهت قرحهٔ ریه وحقنهٔ اوجهت قرحهٔ امعاء وطلای اوجهت آثار جلد ونیکوئی رخسار مفید است وروغن درخت مصطکی که ازبرگ وثمرش بسازند جالی وملطّف وبسیار قابض وباسعد واذخرجهت جرب انسان و حیوان واخراج کرم شکم ولزوجات نافع ، وقد رشربتش تاسه مثقال است ·

المیم مع الضّاد : ومع الصّاد :

مضغ : ثمر عوسج است ·

مصباح الرّوم : کهرباست ·

مصارین : امعاست ومصران واحدآن ·

مصاع : زعروراست ·

مصفی الرّعات : بلسکی است ·

مصنع : نبیذ است که ازآب میوه‌ها وانارترتیب میدهند ·

مصل : بترکی قراقروط نامند ودراصفهان فاراگویند ، وآن مائیّت دوغیست که طبخ داده غلیظ اوراکشك سازند ومائیّت اورا بارد یگرجوشانیده منعقد نمایند بسیارترش وسرد وخشك ومسکّن حدّت خون وصفراوتشنگی ورادع اورام حارّه وطلای اود ررفع ورم زبان وغرغرهٔ اود رورم حارازمجرّبات است ومضمضهٔ اوجهت قلاع حارمفید واومضرّمعده سود اوی ومولّد نفخ وقولنج وردی الغذا است مصلحش ادویهٔ حارّه وجوارشات ·

مض : بضاد معجمه رمان البراست ، وثمرش حب القلقل ·مطبوخ آب انگوراست که ازطبخ بنصف رسیده باشد اورامنصّف نیزنامند الطف ازمثلّث ودر افعال مانند اوست

المیم مع الطّاء :

مطهر : پنج انگشت است ·

مطخیثا : لوز است ولعوق لوزرا باین اسم نامند ·

مطر : بارانست ·

المیم مع الظّاء :

مظ : بظاءمعجمه گلنار است ·

المیم مع العین :

معا : بفارسی رود هوبترکی باقرساق نامند وامعامذکورشد ·

معشوتا : شامل جمست وماهودانه است ·

مغر : ماغر است ·

معانیوس : بیونانی بان است ·

معفار : صمغ آلوست ·

معد : خصی الثّعلب است ·

معین : مازریونست ·

مغاث : بیخیست دراز وسطبر وپوست اوسیاه مایل بسرخی وجوفش مابین سفیدی وزردی وبهترین اوخوشبوی تلخ مایل بشیرینی است ، ونزد بعضی اوبیخ رمّان برّی است ، که آن گلنار است ، ونزد بعضی سورنجان است ·واظهرآنست که غیر هرد و باشد ، واز جبال کرخ خیزد وبرگش باخشونت وعریض مانند برگ ترب وگلش سفید و تخمش مانند حبّ السّمنه وانطاکی گوید قسمی ازآن درنواحی شام بهم میرسد ودرمصر مستعمل وضعیف الاثر است ·

دردوّیم گرم ودراوّل خشك وقوّتش تاهفت سال باقیست ، مسمّن بدن ومحرّك باه وباقوهٔ قابضه ومقوّی اعضاءوباسکنجبین جهت صرع وجنون وخلط سوداوی وباعسل جهت امراض بلغمی ودردکمرومفاصل وعرق النّساءونقرس وتنقیه سینه وریه وگرفتگی آوازوشکستگی اعضاءوضعف عصب وتشنّج واسترخای آن وصلابت رحم ومداومت آن باآب

عنّاب وکتیرا جهت تسمین بدن وضماد اوباگل ارمنی جهت جبروکسرووثی وضربه وسقطه نافع وتخم اودرتحریك باه قویترین اشیا است ، واومضرّمثانه ومصلحش عسل وشربتش دو درهم وبدلش سورنجان وعاقرقرحاست ودرضمادات قلب نافع ۰

مغره : اوراطین مغروه نیزنامند ، ونزد بعضی بهترازطین مختوم است واوخاکی است که ازروم وباغرویت ودردّیم سرد وخشك وقابض ومجفّف ورادع وحابس نفث الدّم جمیع اعضاءوحیض واسهال وقاتل اقسام کرم وحبّ القرءوبازردهٔ تخم نیمبرشت آب برگ بارتنگ جهت قرحهٔ امعاءومثانه وباشکرجهت فربه کردن وطلای اوباسرکه جهت جمره ونمله و ورم حاروسوختگی آتش وزخمهاوباروغن کنجد جهت نرمی بشره وبراقّ کردن او وحقنهاوجهت قرحهٔ امعاءنافع واکثاراومضرّ ومسدّد ومصلحش شیرینیهاوشربتش دودرهم وبدلش مثل اوگل ارمنی وربع او کثیراست ، وچون دست راباوخضاب کنند واوراشسته حنابه بندند تابیست روزحنابا قیست ۰

مغنیسا : اسم نبطی سنگیست قریب بمرقشیشاوبفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظرف باورنگ میکنند وازاکثرآن سرب بهم میرسد وآن پنج نوع میباشد یکی سیاه ویکی مایل بسیاهی ودیگری سرخ ویکی سفید ویکی بیرون زرد واندرون سرخ ۰

ومحمّد بن زکریّاگوید : که آن دونوع است یکی راشهبانامند وانثی است وبانرمی میباشد ودیگری سرخ ومایل بسیاهی وحدیدی وآن ذکراست وبقول اکثرحدیدی اوسیاه وذهبی او زرد وفضّی سفید ونحاسی سرخ میباشد ودرجمیع اقسام اونقطهای او سفید و عیون ظاهراست ، وبقدری درخشندگی دارند وگدازندهٔ زجاج وصاف کنندهٔ آنند و اورا قابل رنگ گرفتن میسازند وباآهن نیز این فعل میکنند ۰

دردّیم سرد ودرسیّم خشك ومقوّی معده ومنقّی رطوبات ورافع حصاه و عسر بول وذرورا والتیام دهندهٔ جراحات وباسرکه و عسل رافع کلف وبرص ودرازالهٔ چرك و روغن وامثال آن قریب الفعل ومضرّدل ۰ و مصلحش عسل ، وشربتش نیم درهم ، و بدلش

مرقشیشا است ۰

مغد : بادنجان است ، وثمرلفاح برّی رانیز نامند ۰

مغافیرو مغلفار: سکرالعشراست ۰

مغمومه : فلیه بادنجانست ۰

مغناطیس : حجرمغناطیس است ۰

مغاث هندی : کلزاست ۰

مغلیاثا : بلغت سریانی اسم حرف بابلی بوداده است ۰

مغزسر : اسم فارسی دماغ است ۰

مغزاستخوان : اسم فارسی مخ است ۰

مغرهٔ کاهیه : طین مختوم است ، ومغرهٔ یمانی ومغرهٔ ملیّه نیزگویند ۰

مغزتخمها : اسم فارسی لبوب است ۰

المیم مع الفاء :

مفرّح : لسلن الثّوراست ۰

مفرّح القلب المحزون : بادرنجبویه است ۰

مفرود : اسم نوعی ازفطراست ۰

المیم مع القاف:

مقل : مراد ازاوصمغ درختیست مانند صمغ درخت کند روبسیارعظیم ودرشحروصحر عمّان کثیرالوجود است ، وصمغ آن هرچه مایل بسرخی وتلخی باشد مقل ازرق نامند ومایل بزردی رامقل الیهود ومایل بتیرگی وسیاهی راصقلی وآنچه ازنواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد واورامقل عربی گویند ، وبهترین اوزرد صاف وبرّاق تلخ است که زود حل شود ، ودرآتش اندازند خوشبوباشد وقوّتش تابیست سال باقیست۰

دراوّل سیّم گرم ودراوّل دوّیم خشك وجالی ومحلّل وملیّن طبع ومدرّبول وشیرو

حیض ورافع حدّت اد ویه‌مسهله وتریاقیّت ومفتت سنگ گرده ومسهل بلغم ومفتح سد د و شرب اوجهت سرفه رطوبی وگزیدن هوام وکزازوتحلیل خون منجمد احشاءوبواسیروتقویهٔ باه‌وتنقیه سینه ازاخلاط فاسده وعرق النّساءونقرس‌واحتباس حیض ومشیمه وعسرولادت ودردگلووربووضعف جگروریاح آن وباسرکه جهت رفع تسمین مفرط وضماد اوملیّن اورام‌ـ صلبه وتعقّدعصب و ورم حنجره ونسخ‌عضل ودرد پهلووریاح‌غلیظه وخون منجمد تحت جلد وامراض رحم ومقعد وبواسیروباآب دهن صایم جهت ورم پلك چشم وبارفتق و بـا اندکی سرنج‌جهت اسقاط دانه بواسیروثالیل وبخورآن جهت بواسیروحمول او جهت رفع انضمام فم رحم وجذب جنین ورطوبات رحم وضماد مسحوق مطبوخ اوباسه چنـد ان سبوس گندم که بجای آب ربّ انگوربا شد باقدری روغن گاوجهت ورم‌نغنغـه‌از مجـرّبات ومضرّ ریه ومصلحش کتیراومضرّجگرومصلح او زعفران وشربتش یکدرهم وبدلش دو ثلـث اومروربع اوصبراست ۰

مقل مکّی : اسم ثمردرخت دوم است ، وباعفوصت وخشونت واورابهش وخشك او رامرفل نامند ومأکولست ، ودرخت اودرشکل وثمرشبیه بدرخت خرمامیباشد سرد وخشك وقابض وقاطع اسهال وسیلان خون ومقوّی معده وطبیخ بیخ اوجهت تقطیرالبول ونفث الدّم وجلوس درآن جهت رفع انفجاررگهامفید وشرب درخت اوجهت قروح مزمنه وتنقیه بلغم ونطول سوختهٔ‌اوجهت جرب وحکّه ومنع تولّد قمل موثّراست ۰

مقنقه : عبارت ازشیرگاواست ، که گرم کرده وعصارهٔ‌خرنوب شامی اضافه نموده‌و اومسکّن حرارت وتشنگی ورافع تبهاوتلخی‌دهن وخشونت سینه ومالیخولیاواخلاط معده وضعف جگروحرقةالبول وجرب وحکّه واخلاط سوداویه است ۰

مقدونس : فطراسالیونست ۰

مقلقل : قصب است ۰

مقلونیا : ملیونست که خربزهٔ‌گرمك باشد ۰

مقر : اسم عربی نبات صبر است .

المیم مع الکاف :

مکنسه : فلومس است .

مکنیاس : بلغت سریانی بنفشه است .

مکنسه قریشیه : اسم مخلّصه است .

مکری چاله : اسم هندی دام عنکبوتست .

مکریه : اسم هندی عنب است .

مگس : اسم فارسی ذبابست .

مگس عسل : اسم فارسی نحل است .

مکر : بهندی تمساح است .

مکهار : بهندی تودریست .

مکری : بهندی عنکبوتست .

المیم مع اللّام :

ملح : بفارسی نمك وبترکی دوز نامند ، معدنی ومائی میباشد ومعدنی بدون آب متکوّن میگردد وآن جبلی وبرّی میباشد ومائی وآبهائیست که منجمد گردد ومعدنی او اقسام است وهریك راکه نامی مخصوص است مذکورمیشود ، وبهترین اوملح اندرانی معدنیست ، پس ملح مائی ، وبعد ازآن نمك طعام وقسم هندی مائی کمیاب است و زبونترین اوتلخ معدنی است واقسام شکاروقلی وبوره ونوشادرا املاح نامند ، و املاح مصنوعه نیزمیباشد واورا ازخاکستربعضی نباتات که آب اوراصاف نموده یا بآفتاب منعقد میسازند وبدستورازبول حیوانات وانسان نمك بطبخ وعقد میگیرند وبهترین او محرق محلول معقود صافست ومراد ازمطلق ملح نمك طعام است ومجموع آن مسهل بلغم وسودا وماءاصفرورافع رطوبات لزجه وسدد وتخمه وطعام و فلواومشهّی ونیکوکنندهٔ رخسار ، و

مصلح اغذیهٔ بارده ومعین اخراج آن ، وبعضی در اسهال خلط خاصّی قویتر از سایرند چنانکه مذکور خواهد شد ، وبود اده‌ٔ اوقابض وسوخته‌ٔ اوالطف وهمه‌ٔ اوغاسل امعاء و معین قلع سود اازاقاصی بدن ورافع بدمزگی اطعمه ومانع حدوث جذام وباسکنجبین وباآب مفتح جمیع سده وباعسل وسکنجبین رافع مضرّت افیون وسموم مخدّروگزیدن هوام وجهت استسقاوامراض سوداوی وبلغمی نافع وقی‌کردن بانمك وسکنجبین منقّی معده وبامسهلات جهت قطع اخلاط وباصعترجهت رفع عفونات واخراج ریاح بآروغو باسفل و مضمضهٔ اوجهت قطع خون لثهٔ دندان قلع کرده وضماداوباصبرجهت نزلات و با روغن زیتون وغیرآن وعسل وزفت جهت فسخ وکوفتگی اعضاءووثی وباسرکه وکف صابون جهت ورم ریحی وبلغمی وتهیّج وباتخم کتان جهت گزیدن عقرب وباسرکه وعسل جهت گزیدن عقرب وباسرکه وعسل جهت گزیدن زنبورو بامسکطرامشیع جهت گزیدن افعی وبازفت وقطران جهت مارشاخداروننهنگ وبازفت وعسل جهت اورام بلغمی وباعسل جهت خون منجمد تحت جلد وبارو غن زیتون جهت سوختگی آتش وحکّه وجرب وزخم آبله و جذام وباحناجهت داخن وباجوزماثل جهت ورم انثیان وباخمیرجهت دمل وباسرکه جهت قوباوسعفه واکتحال اوجهت بیاض وسلاق وسبل وقوّت بصروسوخته‌ٔ اوباسوخته نوشادروشب سوخته جهت سبل وبامروارید جهت بیاض مجرّب ودرپاك کردن دندان بیعدیل وشستن نملهٔ ساعیه وآکله وجوششها بانمك وسرکه رافع آن وبستن اوباپشم بر زخم قاطع خون اووبستن گرم کرده‌ٔ اوبراعضاءجهت دردهای بلغمی ریحی مفید و مضرّ دماغ ومورث تاریکی چشم واکثاراومحرق خون ومقلّل منی ومورث خارش بدن و جرب ومضرّابدان نحیف ومصلحش صعتروچربیهاواشیاءبارده رطبهاست واز خواصّ مجرّبهاوست که چون سه درهم اوراد رحینی که عقرب یاسرطان طالع باشد در خانه مریض درآتش گذارند اگربعد ازجستن میل بدرون خانه کندآن مریض شفایابد والّا فلاوچون درخانه بسوزانند وسوخته آنرابطرف مشرق بیندازند رفع سحروچشم بدکند و

چون بپارچهٔ سرخی بسته وبرطرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت گردد ، و عرق نمك که بقرع وانبیق تقطیرکنند بغایت ترو تند طعم ومجفّف رطوبات معده وامعاء ومفتح سدد ورافع استسقاء وسپرزاست ، واکثاراوباعث لاغری بدن ودلوك اوبغایت جالی دندان ورافع گوشت فاسد لثه است ۰

ملح اندرانی : بفارسی نمك سنگ بلوری نامند واوبهترین اقسام درآخرد ویم گرم وخشك ومسهل بلغم ولزوجات ودرتقویت فهم وذهن ورفع تخمه طعام قویتر ودرادویه عین استعمال اوجایزنیست وسایرافعال سابق براین گذشت ۰

ملح نفطی : ازجمله معدنی وسیاه وبد بووبانفطیه است ، وازآتش نفطیه اوزایل میشود وسفید میگردد ودرسیّم گرم وخشك ومسهل ترین اقسام نمك است ومقیّی ودراخراج بلغم وسودا قویترازسایرو چون باروغن گلسرخ طلاکنند دررفع جرب وجوشش آبدارعجیب الفعل وقدرشربتش تایکدرهمست ۰

ملح السود :ازاقسام ملح العجین است واوسیاه بی نفطیّه است ودرافعال مانند ملح نفطی ۰

ملح العجین : نمك طعام است والوان مختله میباشد واکثراوسفید وبعضی مایل بسرخی وبعضی مایل بسیاهی وبعضی مایل بزردی وبهترین اوسفید صاف درآخر دویم گرم وخشك ومسهل ماءاصفروسودا وبلغم ومحرّك اشتهاو محلّل ریاح ودر سایرافعال مانند ملح اندرانی ۰

ملح هندی : نمکیست شفّاف وسرخ مایل بسیاهی وقطعات اوبزرگ دراوّل سیّم گرم وخشك ومسهل ماءاصفروسودا وبلغم ومحرّك اشتهاومحلّل رياح ودرسایرافعال مانند سایراقسام وقدرشربتش تایکدرهم ونیم است ۰

ملح المر:نمك تلخ است مابین سیاهی وسفیدی ومایل بزردی وازهمه اقسام گرمتر وقریب بدرجه چهارم ودراندمال جراحت باصمغ زیتون قویترازسایراست وقدر شربتش

کمترازیکدرهم ۰

ملح الطبرزد : نمك معدنی جبلی است ، وبهترین اوسفید مسمّی باندرانی ۰

ملح الغرب : بورهایست که ازدرخت غرب بعمل آرند ودرافعال قویترازبورهٔ ارمنی است ۰

ملح چینی : بلغت مصرابقراست ۰

ملح سنجی : شوره است وابقرمذکورشد ۰

ملح الدّباغین : قسم سیاه ملح العجین است ۰

ملح الصّناعت وملح الصاغت: تنکاراست ۰

ملح محختوم : ملح هندیست ۰

ملح النّار : نوشادراست ۰

ملح القلی : نمکی است که قلی رادرآب حلّ کرده صاف اورابآتش منعقد کند ، و خواص اودرقلی مذکورشد ، وچون اورادرسرکه حل نموده عقد کنند وبانوشادربسایند درثقل معادن بمراتب اعلی دانسته‌اند ۰ وچون بازای هرسه درهم نوشادریکعدد زردهٔ تخم پخته اضافه نموده بآتش برشته بافشردن روغن اورابگیرند درعمل رصاص مجرّب شمرده‌اند واوبرنده گوشت فاسد لثه ومنقی آنست ۰

ملح بحری : ازاقسام ملح مائیست وتاآب باورسیده حلّ میشود واکثر آن سیاه ودر افعال قریب بملح اسود است ۰

ملیح : نوعی ازعوسج بزرگ برگ سرخ است ۰

ملوخیاوملوخیّه : خبّازی بستانیست ، ملیون وملوتیاخربزه گرمك است ۰

ملیطن : بلغت اندلس بقلهٔ یمانیه است ۰

ملیطنی : بیونانی اثمداست ۰

ملیطویا : زاج سیاه است ۰

ملینون : زنجفرمخلوقست ۰

ملینیون : قنطوریان رقیق است ·

مل : سیسالیوس است ·

ملکا : اکلیل الملك است ·

ملطاة : دینساقوس است ·

ملّاح : بضمّ اوّل وتشدید ثانی اندروطالیس وبلغت مغرب قاقلی ·

ملوح : بلغت شام قطف بحریست ·

ملخ : بفتح اوّل وثانی وخاءمعجمه اسم فارسی جراد است ·

ملین : اسم هندی کندس است ·

المیم مع المیم :

ممسك الأرواح : اسطوخودوس است ·

ممسك الحوامل : وداءالمسك است ·

مملولا : بهندی طروغلودیس است ·

المیم مع النّون :

منّ : اسم عربی جمیع شب یمنست که منعقد گردد وشیرین گردد ومثل ترنجبین و گرنگبین هرچه بنبات سمّی منعقد شود سم است مانند قسمی ازسکرالعشروآنچه ازنباتات قابضه حاصل شود قابض وازمسهله مسهل ·

منـــج : بفتح اوّل بیخست وبکسراوّل درخت بادام تلخست ·

منـــج زراوشان : اسم فارسی است وآن تخمیست شبیه بنانخواه وسرخ و بالیده‌تر ازآن ونزد بعضی تخم خیری بریّست مسکرومفرّح واکثارا ومغیرعقل است ·

منسم : درحبّ المنسم مذکورشد ·

منطرا : بنك اس است ·

منشنه : بلغت مصر غالیس است ·

منصف : اسم مطبوخ است ۰

منتجوشه : ناردین است ۰

منداغورس : بیونانی بیزوج است ۰

منثور : زحیری وخشخاش را شامل است ۰

منبل : بشیرازی اسن نیمساست ۰

منك : بهندی ماش است ۰

مندوه : نوعی ازدخن است ۰

منبر : بهندی طباشیراست ۰

منسل : بهندی زرنیخ سرخ است ۰

مندکی : بهندی ضفدع است ۰

مندوهل : بهندی جوزالقی است ۰

منجهست : بهندی فوهاست ۰

المیم مع الواو :

موّا : اسم نباتیست برگ وساقش شبیه بشبت وساقش ازاین سطبرترو تا بقدر دوزرع وبیخش باریك ودرازمایل بزردی ومتفرّق وبعضی کج وخوشبوود رخائیدن دهان راگرم میکند ، وباندکی گزندگی وبفارسی ریشهٔ والا گویند وآن سنبل جبلی است ۰

چنانکه انطاکی تصریح نموده وقوّتش تادوسال باقیست ۰

دردویم گرم ودرسیّم خشك وباقوّتقابضه ومدرّبول وحیض وملطّف ومنوّم ومفتح و مسکّن دردمثانه وگرده که بسبب اجتماع فضول باشد وجهت ریاح معده وپیچش و دردمفاصل ورحم وسینه وضعف جگرومعده وتحریك باه ونضج منی ورفع بخاربد بوئی و بلغم ولزوجات وتصفیهٔ آوازوامراض عصب نافع وجلوس درطبیخ اوجهت عسرالبول واحتباس حیض مفید ومضرّ سپرزومصلحش تخم کرفس وعسل ومصدّع ومصلحش تخم کرفس وعسل

ومصلحش خیسانید ن‌د رسرکه وقد رشربتش تا د ومثقال وبد لش نیموزن اوسنبل الطّیب ونیموزن جوزبوا ست ۰

وگویند : بوزن اوفطرا سالیون وشیخ الرّئیس د رتعر یف موفرموده که بیخی است مختلف الشّکل ود ررنگ شبیه بغا ریقونست وابن جزله گوید : بیخیست سفید مایل به زرد ی ود راز وخوشبووبغد ا د ی وابن تلمیذ وجمعی کثیربنهجی که د راوّل تعریف او مذ کورشد قایلند وتعریف مذ کوربرریشهٔ والا صا د ق می‌آید ۰

مومیائی : بلغت یونانی بمعنی حافظ الا جسا د است وبفارسی مومیائی نامند آب چشمه‌ایست که د ربلا د فارس مانند قیرمنجمد میشود ود ربعضی جبال گیلانات ولرستان نیزموجود است و عرق الجبال نیزگویند وآنچه د رسواحل د ریای مغرب یافت می شود بخوبی فارسی وبلا د ایران نیست وبهترین اوسیاه برّاقست که بوی بد ی ند اشته با شد وارسطوفرموده که بهترین اوآنست که چون جگرگوسفند راد رگرمی ذ بح با ریزهٔ نی شکسته شق کرد ه برآن بمالند التیام یابد ۰

د راوّل سیّم گرم ود رد وّیم خشك ونزد بعضی خشکی غالب گرمی اوست و قوّتش تا چهل سال باقیست واومقوّی د ل ومفرّح ومحلّل مواد بارد ه ومقوّی اعضای باطنی‌وظاهری ومجفّف رطوبات ومعین باه وحافظ ارواح بد نی ولطیف وسریع النّفوذ جهت فواق وفالج ورعشه ولقوه وسمومات مشروبه ود رد معد ه ووجع الفوءاد وتقویت معد ه واختناق رحم ، و جمیع امراض بارد ه ونفث الدّم وجراحات مثانه وسلس البول وابتدای جذام ود اءالفیل وثقل زبان وگزید ن عقرب وشرب محلول اود ر روغنها وضماد اوجهت شکستگی اعضاء و بیرون رفتن مفاصل وکوفتگی وپاره شد ن عصب و عضل بیعد یل وباعنّاب وامثال آن‌جهت سرفه وباسکنجبین جهت خفقان وباآب کرفس جهت سپرزود رهرعلّتی بامعاون‌ومناسب اوآشامید ن بهتراست وقطوراوبا رو غن گل سرخ جهت گرانی سامعه وباکافورجهت‌امراض بینی وسعوط اوباآب مرزنجوش ومانند آن جهت شقیقه وصرع‌وامراض د ماغی و غرغرهٔ او

با ربّ توت ومانند آن جهت ورم گلووبا شیرجهت اعضای تناسل ویکقیراط اوباد ودانگ گل ارمنی ویکدانگ زعفران جهت صدمهٔ جگرومعده وباآب کاسنی وعنب الثّعلب ، و طلای اوبا روغن گاوجهت گزیدن عقرب وحمول اوبا روغن زیتون بازنبق جهت تقطیر البول واسترخای مقعد وغدیوط ودلوك اوباعسل جهت لکثه زبان ومسوح اوبا روغن ـ نارجیل ومانند آن برقضیب وانثیان وحوالی آن جهت تحریك جماع وبااشربهٔ مناسبه جهت تب ربع نافع ومضرّمحرورین ومصلحش سکنجبین وقدرشربتش درشکستگی اعضا نیمدرهم ودرسایرامراض ازیکقیراط تایکدانگ وبدلش فقرالیهود است .

وارسطوگوید : که چون مومیائی خوب را با پیه خوك غیرنمکشورد رگوش اصم مادر زادگذارند رفع کری میکند مومیائی انسان درازمنهٔ سابقه بجهت حفظ جسد میّت از تعفّن بمروعسل ومومیائی و فقرالیهود ومثال اوطلامینموده اند وچون اکثرد خمهای بلاد مغرب راآب بحرمحیط گرفته هرچه ازاجساد واعضای موتیرا امواج بحربساحل رسانیده ومیرساند آنراجهّال بجای مومیائی صرف نموده ومینمایند وازرصد الاقالیم بلیناس ـ ظاهرمیشود که معموری طرف مغرب جزایرخالدات بوده وبالفعل سیاهان مغربست و چندین درجه معموره درآب مغموراست .

وافریقی درکتاب اعتماد نقلنموده که مومیائی دوقسم است یکی ازجبال ویکی از قبورموتی که بجهت حفظ بدن براوطلامیکرده اند ، و اوغیراعضای انسانیست اگرچه درجبرکسرنفعی میکند لیکن شرب اوحرام ومورث کوری وفساد بدن ومضرّتهای بیغایت است .

موز : معرّب ازاسم هندیست وبعربی طلح نامند درخت اوشبیه بنبات زره ومربّع ساق اوتاسه زرع میشود وبرگش درازوعریض وتابقدرد وزرع وثمرش سبز وبقدر خیار کوچکی ونارس اوراچیده درمیان کاه میگذارند تازرد وشیرین گردد وثمرش تا هفتاد روزمیرسد و موقوف بزمانی وفصلی نیست ورطوبت ثمراولزج وشیرین ومانندعسل است و

درفلاخه مذکوراست ، که چون دانهٔ خرما را در قلقاس غرس نموده تسقیه کنند و سرگین اسب در محلّ غرس بریزند درخت موز میشود ·

واودرگرمی معتدل ودردویّم ترومسمّن بدن ومرطّب معده ومليّن سينه و بعد از هضم کثیرالغذاءومولّدخون ومحرّك باه محرورين وجهت لاغری گرده وسرفه و خشونت حلق وطلای اوباسرکه که برآب لیموجهت کچلی وسعفه وجرب وحکّه وباآب تخم خربزه جهت کلف ونیکوکردن رخساروخاکسترپوست اوپوست درخت اوجهت التیام زخمها و رفع نزف الدّم وضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع ومولّد ریاح وسدد وضعف هاضمه و مصلحش عسل وشکرومربّای زنجبیل است ·

مولوبزانا : مرداسنگ سفیدکرده است ·

موقوطس : بلغت عبرانی فطراست ·

موم : اسم فارسی شمع است ·

موقدالنّار : کبریت است ·

مورپون : نوعی ازبیروج است که برگش سفید وشبیه ببرگ چغندر باشد ·

مورصیقی : بیونانی طرفاست ·

موغالی : بیونانی ابن عرس است ·

موليقون : برومی اباراست ·

مولی : بیونانی حرمل عربیست ·

موفیون : نوعی ازسموم قریب به بیش است ·

مورد : اسم فارسی آس است ·

موش : بفارسی فاره است ·

موش کور : بفارسی خلد است ·

مویز : بفارسی زبیب است ·

مویزك عسلی : اسم فارسی دبق است ۰

مویزك کوهی : اسم فارسی مویزجست ۰

مومیائی کوهی : فقرالیهود است ۰

مورچه : بفارسی نمل است ۰

موسیر : بفارسی بصل الزّیزا است ۰

موشدشتی : بفارسی یربوع است ۰

موچه : بلغت اصفهان قثاءبریّست ۰

موجرس : بهندی شکوفه فوقل است ۰

موته : بهندی سعد است ۰

مولی : بهندی فجل است ۰

موتی : بهندی لوءلوءاست ۰

موت : بهندی ماش هندیست ۰

موساکتی : بهندی اذان الفاراست ۰

مور : بهندی توتیا است ۰

موندی : بهندی کمازریوس است ۰

مونك : بهندی ماش است ۰

المیم مع الهاء :

مها : بضمّ اوّل وبالف آخروبد ستوربیاءآخراسم نبطی سنگیست کهازنواحی روم و صعید مصرخیزد وسفید وشفّاف مانند بلوروبسیارصلب ومثل سنگ آتش زنهآتش ازوظاهر میگردد ودرخون گرم حلّ میشود ، ودرجائیکه مغنیسابهم میرسد اونیزیافت می‌شود و قسمی ازآن غیرشفّاف وازآن صلب تروشبیه بنمك سنگ میشود واوراکوبیده ظروف میسازند واوغیرحجرسلوانست ۰

دردوّیم سرد وخشك وبامروارید وشکرقالع بیاض چشم است نی‌المی‌وحبّهٔ‌از او با نمك ونوشادرو زعفران وسرکه وعسل رافع ثقل زبان وازمجرّبات شمرده‌اند ومفتّت حصاه ومدرّبول وتعلیق اوبرران راست جهت‌عسرولادت وبراطفال جهت ازخواب جستن ایشان ورفع دیدن خوابهای پریشان وداشتن اوردست راست جهت قضای حاجت وضماد اوبرپستان جهت زیادکردن شیرورفع انجمادآن مفیداست ۰

مهلبیّه : بفارسی فرنی نامند ، که ازجملهٔ‌اغذیهٔ‌لذیذه است که‌ازآرد برنج و شیروشکرترتیب میدهند واورادورس بابلی جهت مهلب بن مغیره اختراع‌نموده بجههٔ رفع قی طعام که ازریختن سودابمعده ناشی شده بودگرم وتروجهت مالیخولیاوجنون وردسربینی و فربه کردن بدن وتولیدخون صالح موءثّراست ۰

مهد : آذربواست ۰

مهلتی ومهلوك ومهلوکی : اسم هندی سوس است ۰

مهار : اسم سندی سنای مکّی است ۰

مهور : اسم هندی حماحم است ۰

مهندی : اسم هندی حناست ۰

مسه : بهندی‌عسل است ۰

مهرگیاه : اسم فارسی بیروج‌الصّنم است ۰

مهك : اسم فارسی سوسن است ۰

مهرهٔ‌مار : اسم فارسی حجرالحیّه‌است ۰

المیم مع الیاء :

میسن : اسم عربیست وبیونانی لوطوس نامند ، درختیست قریب بجوز رومی و برگش باریکتروزوایداوبیشتراست وشبیه ببرگ کرفس وچربش مایل بسیاهی وسرخی و صلب وخوشبوودانه اوسیاه وازدانه انارکوچکتروباتندی ۰

د رد وّیم گرم وخشك ومقوّی معد ه وگرد ه ومنقّی رطوبات و حقنه با نشارهٔ چوب ا و جهت سحج وقرحهٔ امعاء وضماد اوراجهت داءالفیل وتحلیل اورام ازمجرّبات د انسته‌اند وطبیخ اوجهت استحکام موی ود انه‌اش جهت سرفه نافع وبیخ وشاخ اوراچون سه روز بـر اد رهٔ صلبه به بند ند وهرروز تجد ید نمایند د ررفع آن وفتق مجرّب د انسته‌اند ۰

میعهٔ سایله : اسم عربی صمغ د رختیست بسیارخوشبووآنچه ازد رخت تراوش کنـد اشقرمایل بزرد ی وبقوام عسل میباشد وبهترین اقسام است وهرچه ازافشردن اجـزای د رخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتراست وآنچه اورابطبخ غلیظ سازند سیـاه و ثقیل ومسمّی بمیعهٔ یابسه است ۰

وموٴلّف کتاب مرشد گوید که : یکنوع سفید میباشد ویکنوع اوسرخ ومحمّد بن زکریّاگویـد که آن صمغ د رختیست مسمّی بعبهرد ربلاد شام وشبیه بد رخت به وقوّتش تاد ه سال باقی است ۰

د رسیّم گرم ود رد وّیم خشك ومحلّل ریاح ومليّن ومنضج ومد رّبول وحیض ومقوّی اعضاء باطنی وسه د رهم باچهاروقیه آب گرم مسهل قوی بلغم وجهت جذام وسرفه ونزله وزکام ود رد سینه وریه واستسقاء وسپرزوگرد ه ومثانه ود رد کمرود رکین وگرفتن آوازوطلای مطبوخ اوبا روغن زیتون جهت ماندگی ولرز تبهای بارد ه وخد روکزازو رعشه ازمجرّبات و بخور اوجهت د رد سرونزلات وزکام وجذام وقطوراوجهت امراض گوش ورياح غلیظه وفرزجه و بخورآن جهت احتباس حیض وطلای اوجهت جرب بهترین اد ویه وباضماد ات نقرس ومفاصل مقوّی فعل آن ومضرّ ریه ومصلحش مصطکی وشربتش ازیکمثقال تاسه د رهم و بد لش روغن یاسمین وجند ونزد بعضی بوزنش قطران وثمن اوزفت رطب است ۰

میعهٔ یابسه : نزد بعضی ثقل اخرای د رخت اوست که سایله‌راازآن افشرد ه باشند ونزد بعضی آب مطبوخ آن وگرمی وخشکی اوزیاد ه ود رهمه افعال مانند سایله و باقوهٔ قابضه وحمول او مدّ رخون بواسیروحیض ومسقط جنین وجهت رفع انضمام رحم وصلابت

آن وبخورش جهت رطوبات دماغی ولقوه ورفع ضررهوای وبائی موثّرومصدّع و مصلحش رازیانه وبدلش جاوشیروشربتش تادومثقالست ۰

مینفختج : معرّب ازمی پخته فارسیست ، وبعربی عقید العنب نامندوآن ، آب انگوراست که درطبخ زیاده ازدوثلث بسوزد ، وغلیظ گردد وآن مایل بترشی‌میباشد و درگیلانات دوشاب ترش گویند وچون باخاك دوشاب بجوشانند شیرین میگردد وآن را دوشاب گویند ومذکورشد ۰

دردوّیم گرم ودراوّل خشك ومحرّك باه وملیّن طبع وموافق سینه وشش وآبله ، و حصبه ودرمحرورین اکثاراومولّد صفرای غلیظ ومصلحش آب میوه‌های سردوتر و بدلش دوشاب انگوراست ۰

میلنسون : نوعی اززبدالبحروبفارسی کرم ایّوب نامندجهت احتباس حیض و حصاه ودردگرده وسپرزواستسقاءنافع ودرسایرمنافع مانند زبدالبحراست ۰

میبه : اسم فارسی شربت بهاست که باشراب ویاباآب انگورود وشاب انگوری‌ترتیب دهند ۰

میفختج : مدبّرمی پخته‌ایست که باشکروعسل باردیگرجوشانیده باشند ۰

مینفختج مفرّح : می‌پخته‌ایست که درمدبّرآن هیل وبوزبواّوقرنفل وامثال‌آن‌ترتیب داده اضافه کرده باشند ۰

مویزج : زبیب الجبل است ۰

میجوش : اسم فارسی شرابیست که باسنبل رومی باسنبل هندی ترتیب داده باشند ۰

میلطوس : مغره‌است ۰

میفونیون : شوکرانست ۰

میسوسن : شراب سوسن است ۰

میشبها : ابرونست ونزد بعضی اقحوان ۰

میخك : اسم فارسی قرنفل است ۰

میمون : اسم فارسی قرد است ۰

مینهل : بهندی جوزالکوثل است ۰

میتی : بهندی حلبه است ۰

حرف النّون مع الالف :

نانخواه : اسم فارسیست وزینیان نیزآمده وبعربی کمون ملوکی گویند ونزد بعضی اوتخم صعترجبلی است بانیسون وازآن کوچکتروا شقرمایل بزردی وتند بوی وباحرافه و تندی طعم وقوّتش تاچهارسال باقیست ۰

دراوّل سیم گرم وخشك ومجفّف ومدرّبول وحیض وعرق وترياق سموم ومحلّل رياح ورافع فواق ورطوبات لزجه ودرد سینه وصلابت جگروسپرزومغص ریحی وآنچه سبب دوای سمی ومسهل باشد ومنقّی چرك ولزوجات سینه وجهت دفع عادت افیون ومضرّت آن و عسربول وحصاه وقی وغثیان وآروغ بدبوئی وتخمه وفساد اشتهاوتبهای مزمنه خصوصا ربع وسردی احشاءوبهق وبرص وباعسل جهت احتباس بول مبرودین وکرم معده ، و حبّ القرع وباسکنجبین جهت محرورین بجهت جمیع امراض رحم وکسی که اطعمه به ذایقهٔاوبندند نبایدنافع وضماداوباسفیدهٔتخم مرغ جهت ناف برآمده مجرّب وباعسل جهت درد جمیع اعضاءوتحلیل ورم آن وازمجرّبات خصوصا باطین قیمولیاوبدستورد ررفع خون منجمد تحت جلد بیعدیل وباادویهٔبرص وآثارمقوّی فعل آن وباروغنهاجهت ثبور لبنیّه وبانمك وترمس و زعفران جهت ورم انثیان ونطول آب اوجهت رفع دردگزیدن — عقرب سریع الاثّروقطوراوجهت گرانی سامعه وبخوروفرزجهٔوحقنهاوجهت تنقیه رحم ، از رطوبات بدبوئی نافع وخوردن وطلا نمودن بربدن بالخاصیّه مورث زردی جلد و شرب سه مثقال اوکه دریکرطل شیرجوشانیده باشند وبنصف رسیده باشد بایکوقیه شکرکه بر

بالای لحوم خورده شود باعث فربهی افراط گردد ونا شتاخوردن همین رافع سنگ گرده ومثانه ازمجرّبات ومصدّع محرورین ومصلحش گشنیزومقلّل شیرمرضعه ومصلح اوترمس ، و قدرشربتش تا سه درهم وبدلش درغیرتسمین شونیزاست و عرق نانخواه جهت فالج و رعشه وامراض عصبانی مفید و عسرنفس رادرحال رفع میکند وچون با دارچینی وگاوزبان عرق کشیده درتفریح نایب مناب خمراست ، وروغن اوکه بقرع گرفته شود بهترین ادویه ریاح ودردهای مزمن واورام باردهٔ است وچون درآب لیموبقدریکه یك انگشت اورا پوشاند بخیسانند وخشك کنند و هفت بارتکرارنمایند جهت اعادهٔ اشتهای مأیوسین ، مجرّب است .

نارجیل : اوراجوزهندی نامند درختش مانند درخت خرماوبعد ازهفت سال بار میدهد وتاصد سال عمرمیکند ودراوآبی میباشد مانند شیرولذیذ وچون دراوّل طلوع ثمراو شاخ آنراویا ثمرآنرا بریده کوزهٔ برآن نصب کنند آب درآنظرف ازیکرطل تا پنج رطل جمع میشود وآنرا سندی نامند ،وحلاوت اوتایکروز باقیست ودراسکاروتقویت باه وتفریح بهتر ازخمراست وبعد ازیکروزمانند سرکه ترش میشود وآبیکه ازشاخ نارجیل بی بارکه قسم نر او است باین قسم گرفته شود طاری نامند ولیف درخت اومدّ تهافاسد ومندرس نمیگردد و ظرفیکه ازآن ترتیب دهند حیوانات موذی پیرامون مظروف آن نمیگردند .

ونارجیل درآخرد ویّم گرم ودراوّل خشك ومتکرّج اوبسیارگرم وخشك وبامضرّت وآب اوگرم وتروسرکه ودراوّل گرم ودرسیّم خشك ومغزنارجیل مولّد منی ومسخّن گرده وکمسرو مسمّن بدن مبرودین ومدرّخون وجهت تقطیرالبول وسردی مثانه ودردمفاصل مزمن و خوشبوئی دهان ورفع موادباردهٔ بلغمی وسوداوی مانند فالج وجنون وامثال آن وضعف جگروقروح باطنی وبواسیروبا شکرجهت تولید خون صالح وتقویت حرارت غریزی نافع وجرم اودیرهضم ومولّد خون غلیظ ومصلح آن شکرونبات ومضرّمحرورین ومصلحش میوه‌های ترش ولیموفاسد متکرّج آن مورث غثیان و غشی است وقدرشربت ازجرم اوتاسه مثقال ازآب او

سه وقیه وشراب اوجهت جنون ومالیخولیاوتقویت باه وسرکه اومسهل کرم شکم و حبّ القرع وجهت تقویت هاضمه ومهرّاکردن لحوم مؤثّروخاکسترپوست اوجالی دندان ، و کلف ونیکوکنند هٔرخسارورافع نمش وجرب وحکّه وباحنامقوّی موی وروغن اوکه‌کوبید ، و جوشانیده وازآن اخراج کنند شرباوضماد اجهت تقویت فم وتولید پیه گرده ورفع درد مثانه ورياح آن ودردکمروزانووبواسیروتحریك باه مفید وشربتش تاسه مثقال است .

نارجیل بحری : ثمریست غلاف دارمانندغلاف نارجیل و بقدرخربزه وطولانی‌ـ میباشد ، ومنبت اومعلوم نیست ، وازروی دریااخذ میکنند ومغزش سفید مایل بزردی وسطبروبسیارصلب وپوست اوتیره مایل بسرخی مانند نارجیل وغلافش سیاموسطبر و خوردن آب از غلاف اورافع سموم ومضرّات آنهااست واومقیّی قوّی ویکقیراط اوکه‌بر روی سنگ سائیده باشند دررفع سمّ هوام وافعی وافیون وامثال آن مجرّب وقویتراز تریاق کبیرو علامت خلاصی ازسم دفع قی است وتاقی کند باید مکرّراد وضماد اوبرموضع گزیده عقرب زنبوروهوام رفع الم آنست درساعت وبقدریك برنج درهفته یکدوبارباگلاب بنوشند حافظ صحّت ورافع لرزتبهای مرکّبه وبارده وفالج ومفاصل است بقی ورافع مضرّه هوای وبائی واختلاف آبهاست وجاذب اخلاط ردّیه ازعمق بدن ورافع اوست بتکرارقی و چون دربدن خلطی نباشد تحریك قی نمیکند وگویند زیاد او قتّالست .

نارنج : معرّب ازنارنگ فارسیست وریشه وپوست درخت وپوست نارنج و شکوفه و تخم اودردوّیم گرم وخشك وترشی اودرآخردویّم سرد وخشك وبالزوجتی کموافق سینه ونزلات وسرفهٔحاراست ودربرگ وپوست اوتفریح عظیم وجمیع اجزای اودرهمه‌امور بهتر ازترنج وضماد پوست زرد اوباسرکه جهت درد سرمجرّب وشرب یکدرهم ونیم اوکه خشك کرده باشند باآب گرم جهت پیچش واخراج کرم شکم وقی وغثیان ازمجرّبات وضمادپخته مهرّای نارنج بتمامه جهت جرب وحکّه وجوششهای سرو نرم کردن موی جلد و بدن بیعدیل وبوئیدن اووبرگ اورافع طاعون وفساد هواوآب خیسانیده پوست وشکوفه‌اوجهة

عسرولادت مجرّب وحمول اومدرّحیض وشرب او رافع سمّ عقرب وهوام وترشی اوبا شکر ــ مسهل صفراومدرّآن ورافع خمار وامراض حارّهٔ عصب غیرصحیح واکثارا ومضعف جگر ، و مصلحش عسل وشکرود ودرهم ازتخم مقشراوترياق گزيدن جانوران وبدستورشرب ریشه های باریك درخت اوبا شراب همین اثر دارد ودرسایرمنافع مانند ترنج ولیموست و ضرر نارنج باعصاب کمتراست ۰

و روغن نارنج که پوست اورا با شکوفه وروغن کنجد سه هفته درآفتاب گذاشته باشند درجمیع افعال قویترازروغن ناردین ودومثقال آن پادزهرسموم باردهٔ حیوانیست ، و بوئیدن شکوفهٔ اومقوّی دماغ ومحلّل زکام وعرق اوکه مسمّی بعرق بهاراست دردوّیم گرم وخشك وجهت ضعف دماغ و تفریح وتقویت اشتهاوباه وسدّه مصفّاه ونزلات ودرد سینه وقولنج ریحی وپیچش وخفقان وغشی ومداومت اوهفت روزدرروزی دووقیه با شکر و ربع درهم مرجان رفع سپرزازمجرّبات وباآب کرفس جهت اخراج سنگ مثانه وگرده وشرب او ناشتاجهت قطع اسهال رطوبی نافع وحمول اوبا پشم جهت اصلاح رحم وباشیرمادیان جهت اعاله برحمل ازمجرّبات دانسته‌اند واکثاربوئیدن اومورث بیخوابی وهوامضرّ عرق بهاراست ، ومصلح اوگلاب وقوّتش درظرف مسّ تاهفت سال باقی است ودرشیشه تا یکسال ۰

نارقیصر : اختلاف عظیم دراوواقع است ، وانطاکی گوید نباتیست باریك ساق و بسیارسرخ وگلش مایل بزردی وخوشبوئی وازروم آرند ودرمصراوراساق الحمام گویند ،و آنچه درکتب هنود معلوم میگردد وقسمی ازهوفارتسیونراکه واذی رومی گویند بـه لغت ایشان ناکسیرهندی نامند واومفرّح ومقوّی اعضاءوبامنافع بسیارچنانکه درهوفاریقون ذکر میشود وظاهرآنستکه معرّب ازناکسیرهندی باشد وبجهت سرخی ساق نارقیصرو درمصر ساق الحمام نامند ۰

نارمشك : اسم فارسی شکوفهٔ نباتیست ، سرخ مایل بزردی وازنخود بزرگتر و در

شکل شبیه بانارکوچکی که گلش نریخته باشد ودرخراسان کثیرالوجود است ودرخت او بقدرخت انارونزد بعضی اوونارقیصریکچیزند وآن اصلی ندارد وچه‌درسفوف ارسطو هردومذکورند وآن دراوّل دوّیم گرم وخشك ومانع صعود بخارات بدماغ ومقوّی دل‌وجگر ومعده وامعاءوملطّف ومانع تحلیل ارواح وجهت مالیخولیاواسهال ونزف الدّم وضماد اوجهت رفع‌عرق وتجفیف زخمهانافع ومضرّمثانه ومورث زردی رخسارومصلحش روغن بادام وکاسنی . وقدرشربتش دومثقال وبدلش نیم وزن اوپوست پسته وبوزن‌اوزنجبیل وسدس اوسنبل الطّیب است .

ناطف : بفارسی حلوای قبیده نامندکثیرالغذاءوموافق سینه وریه وسرفه وخلط بلغمی ومسمّن بدن وجهت انصباب سودابمعده نافع ومضرّمحرورین ومصلحش ترشیها است .

نارفارسی : ابن جزله گوید : چون مررا باتیوعات مغشوش کنند باین‌اسم‌مسمّی است وبغدادی نارراابمعنی انارفارسی که رمانست حمل کرده و وجه تسمیه نپسندیده وممکن است که بمعنی آتش باشدچه مرمغشوش بتیوحات ازجمله سموم ودراحراق مانندآتش است‌چنانکه نارفارسی اسم مرض حاریست .

نافوخ : بلغت بغدادا اسم بیخ دلبوث است .

ناغبست : اسم یونانی نارمشك است .

ناموس : بق است .

ناردین برّی : شامل اساردن وفواست .

ناردین : اسم یونانی مطلق سنبل است .

ناردین اقلیطی : سنبل رومیست .

ناعمه : بلغت اندلس لسان الابل است .

نافذ : بلغت اهل اکسیرزیبق است .

نارکیوا : مارکیواست ونزد ابن بیطار د وچیزاند وازتعریف اوظاهرنمیشود که دوچیز باشد ونزد بعضی خشخاش زبدیست ·

ناك کیسر : اسم هندی کبابه است ·

ناکیسر : بلغت هندی قسمی ازهوفاریقونست ·

ناریل : بلغت هندی نارجیلست ·

نانا : بهندی نعناع است ·

ناکدون : بهندی عود الحیّه است ·

ناخن پریان وناخن دیو : اسم فارسی اظفارالطّیب است ·

نان کلاغ : اسم فارسی خبّازیست ·

نان سنگك : بفارسی خبزالملهاست ·

نان بکسمات : بفارسی خبزالکعك است ·

نان روغنی : خبز القطایف است ·

نان سبوسدار : خشکاراست ·

نان بی سبوس : خبزالحواریست ·

نان کسمه : خبزالطابونست ·

نان ساجی : خبزالطّابق است ·

نان کماج : خبزالفرنیست ·

ناژو : اسم فارسی صنوبربریست ·

نارگیل : نارجیل است ·

النّون مع الباء :

نبیذ : اسم عربی جمیع مسکرمایعست بغیرخمروهریك بنامی مخصوص اند و فقاع

قسمی ازاوست که ازآب اناروسایرمیوهها وحبوب ترتیب دهند وآنمقدارنگذارند که بجوشد ومسکرگردد وهرگاه مدّتی بگذارند آنرامضمحل نامند وازجملهٔ نبیذ است ومجموع نبیذ محرق خون ومنجرومضعف دماغ ومکدّرحواس اند واقسام اوازمویزوخرما ود وشاب وشکر وجو و برنج وذرّه وارزن وسنجد وامثال آن ساخته میشود وطریق عمل نزد متقدمین آنست که هرچه ازمویزوخرماوسنجد واثماریابسه باشد انجیررادرده مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند ، تابنصف رسد ، پس صاف آنرابجوشانند تاثلث اوبسوزد وبعد ازآن درظرف کرده سرآنرامحکم نموده تاپنج شش ماه بگذارند ونزد متأخّرین آب پنج مثل آن وجوشانیدن بقدرنصف است وهرچه ازحبوب سازند بایدآنقدربجوشانند که با آب یکسان گردد وباسه مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکر وعسل ومانندآن آمیخته بعدازیکهفته صاف کنند وبعضی بجهت تقویت واصلاح اوازمفرحات ومقویّات مانند جوز بوّاوداارچینی وزعفران وعود وغیره ازهریك پنجدرهم بازای هرده رطل درپارچه بسته ازاوّل جوشانیدن تاآخرصاف کردن آن اضافه مینمایند وهرچه ازعسل وشکر و امثال آن ترتیب دهند باید باسه مثل آن آب بجوشانند تاثلث یانصف آن بسوزد ، و هرچه آب نیشکروامثال اوباشد بدون آب بجوشانند تاثلث بسوزد وبدستورجهت تقویت آن اگرخواهند بدستورمذکورباد ویهٔ مناسبه اضافه کنند .

نبیذ الدّبیب : بفارسی مویزآب نامند دردوّیم گرم ودراوّل تروموّلدخون متین و مفتح سدد وهاضم ومسمّن بدن ومقوّی معده است ، وچون قدری عسل اضافه نمایند مدرّ بول ومحلّل ریاح ومحرّك باه ومنقّی سینه وریه ومسخّن گرده ومثانه وسریع الاستحاله بسود اومفسد دماغ ومغلّظ اخلاط وموّلد استسقااست وچون حماما درحین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری وتقویت بدن وهاضمه مفید است .

نبیذ العسل : شراب عسلی است درسیّم گرم وخشك ومحلّل اخلاط غلیظه و مجفّف رطوبات وحافظ صحّت مبرودین ومقوّی حواس وجهت امراض باردهٔ مثل فالج و

رعشه نافع است ، وچون بطریقی که مذکورمیشود ساخته شود افضل ازخمر دانسته اند عسل ده جزونان خشك یکجزوجوزبواعشرنان بسباسه قرنفل ازهریك نصف عشرنان — زعفران سدس عشرمجموع رادرآب بجوشانند تااثری ازآن نماند پس صاف نموده بقدر عشرآن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تاثلث اوبسوزد ۰

نبیذ السّکر : شراب شکریست لطیفترازمویزآب وبگرمی اونیست وموافق ناقهین و سوداوییّن است وآنچه ازآب نیشکرسازند ، محرق اخلاط ومولّد صفراءکراثی وزنجاری دانسته‌اند ۰

نبیذ التّمر : شراب خرمائی نامند ، گرم وخشکترازمویزی ومولّد سوداوجذام ، و خنازیروسرطان وموافق پیرانست وهرچه ازبسروملج سازند دراوّل گرم ودردوّیم خشك و بهترازخرمائی وقابض ومقوّی معده ومدرّ بول وبعدازمویزآب بهترازسایرنبیذ هااست ۰

نبیذ الدّبس والسّیلان : شراب دوشامیست که ازشیرهٔ خرما سازند در افعال مثل شراب خرمائی است ۰

نبیذ الارز : بفارسی بوزه‌نامند ، ودرمصرمرزگویند ، وآن شامل نبیذ ذرّه وارزن وجووگندم وسایرحبوباتست ، وآن حابس طبع ونیکوکنندهٔ رخسارومحرّك اشتهاوبسیار مست کننده وقاطع باه وچون عسل اضافه نمایند ، محرّك آنست وموزث سل ومضرّضعیف الابدان ومصلحش ماهی تازه است وآنچه ازجوترتیب دهند نفّاخ وپی تفریح ومسهل مدرومفسد باه وهاضمه است وبوزه ارزن وذرّه نیز مانند اوست ۰

نبیذ الفواکه : شرابیست که ازآب میوه‌ها بعمل آرند مثل توت شیرین وسیب‌شیرین وامثال آن بهترازحبوب ومسکروسریع الفساد ونفاخ ومصلحش عسل وادویهٔ حارّهٔ خوشبو است ۰

نبق : باردرخت سدراست ، ومذکورشد ، وبفارسی کنارنامند ۰

نبات الملئکه : راسن است ۰ نبات الرّعد : فطراست ۰ نبات الاشیب : شبیه است ۰

نبات : اسم فارسی فایند است ·

نجم ونجیل : اسم ثیل است وهرگیاهی که بیساق باشد بعربی نجم نامند ·

نجیب : اسم جنس پوست نباتاتست ·واسم مخصوص سلیخه ·

نجناق : اسم‌هندی قسمی ازبیش است ·

النون‌مع الحاء :

نحاس : بفارسی مس نامند و نوعی که‌د رمعدن متکوّن میشود مس‌رست گویند ، و روی عبارت ازاوست وبعربی صفروبیونانی طالیقون نامند ، وآن زرد ورخشنده‌است و د رطالیقون مذکورشد ونوعی که ازگداختن سنگ خاصّ بهمرسد وبعضی ازآن مایل به زردی واکثرآن سرخ میباشد وازنحاس مراد همین نوعست وچون اوراباعشرآن روی توتیا بگدازند زرد میشود وبفارسی برنج وبعربی صمغ مصنوع گویند ، وچون صفرمخلوق قلیل‌الوجود است بنابرآن مصنوع آنرابااین اسم شایع کرده‌اند وچون مس رابا قلعی بگدازند بفارسی سفید روی ومفرغ نامند وچون باروی توتیاوقلعی ممزوج کرده مسمّی بجام است·

واود رسیّم گرم وخشك ومحلول اومسهل ماءاصفروطلای اوجهت جرب وحکه ، و سستی بدن ورفع ماندگی وتحلیل اورام نافع وچون درسرکه چند روزبگذارند وحنارابه آن سرکه ضمادنمایند دررفع نزلات وسرفه ومنع ریختن موی مجرّب دانسته‌اند و خوردن غذاازظرف پی قلعی آن بسیاربداست خصوصاترشیهاولبنیّات ودرقلعی دارمدّتی گذاشتن غذای گرم‌جایزنیست وآنچه مس راسفید وپاك کند تافتن صفایح رقیق او در ترشیهامکرّراند اختن است ، خصوصاآب سماق وسرکه وپاشیدن شوره بعدازگداز ، و رافع مخلّطات آنست ، وتخم بادنجان باعث زودگداختن او ·

نحاس صینی :طالیقون مصنوع است ·

نحاس قبرسی : مس سرخ مایل بزردیست ·

نحاس محرق : روسخنج است ·

نحام: نوعی ازطیورآبیست . وبفارسی وبترکی انقودنامند ازغازکوچکترواز اردك بزرگتروابلق ازسفیدی وسیاهی وسرخ مایل بزرد یست وبسیارفربه میباشدگرم وترود هنّیه او غالب ومولّدخون متین ومحرّك باه ومقوّی بدن ومضرّمحرورین ودیرهضم ومصلحش در سرکه پختن وفایند بعد ازآن تناول نمودنست .

نحل : زنبورعسل است ، درسیّم گرم وخشك وطلای رطوبت آن رافع دردگزیدن زنبورومحلّل اورام است وچون بچّه پرنیاورده آنرادرسایه خشك کنند ویکدرهم اورابا پالوده آردگندم که دمثقال وشکرپنجمثقال باشد بنوشند دراندك زمانی بدنرافربه میکند .

النون مع الخاء :

نخاله : سبوس حبوبست وازمطلق اومراد سبوس گندم واوازآردگندم خشك تر و حرارتش کمتروجالی ومليّن طبع وآب مطبوخ اوبا شکرو عسل جهت سرفه وربووخشونت سینه وتغذیه ناقهین نافع ونان اوقابض ومجفّف رطوبت معده وضماد مطبوخ اودرشراب وامثال آن جهت تسکین دردپستان وورم آن که از انعقاد شیربا شد وبانمك گرم جهت گزیدن افعی وتحلیل ریاح اعضا ومطبوخ اودرسرکه جهت نملهٔ ساعیه وجرب متقرّح و اورام حارّه وباروغن زیتون وسرکه جهت ضربان مفاصل ومطبوخ اودرآب برگ بربّ جهت دردگزیدن عقرب وبخورخیسانیدهٔ اودرسرکه جهت زکام نافع ونطول نخاله جوجهت حکّه و بخورنخاله عدس جهت رفع قمل ورشك وبخورنخالهٔ باقلی جهت منع ریختن شکوفه در درختان آزموده است .

نخاع : بفارسی مغزحرام نامند درجمیع افعال قریب بدماغ ومليّن صلابات است ودرجرك آوردن زخمهابیعدیلست .

نخود : اسم فارسی ضمص است .

نخودالوندی ونخودمریم : بلغت اصفهانی ررا ومد حرج است ،

النون مع الدّال :

ندنبفارسی کشته نامند ومخترع اوبختیشوعیّه اند وآن مقوّی دل وحواسّ ومحرّك باه ومصلح هوای وبائی ورافع زکام است بخوراوشرباوطریق عمل اودر دستوراوّل مذکور است .

ند ع : صعتربریّست .

ند ی کاکیرا : اسم هندی سرطان نهریست .

نروك : اسم فارسی بیخیست شبیه بلعبهٔ بربری وازآن بزرگتروسفید واز کرمان خیزد وامین الدوّله گوید : که مخبرصادق بمن خبرداده که درجبال کرمان خصوصا درجائیکه پلنگ بسیارباشد دراوّل بهارنباتی میروید ، برگش شبیه ببرگ خربزه‌وچون بقدرشبری شود شکل برگ منقلب میگردد بنابرآن درآنوقت آنمکان رانشان میکنند ، و بعد ازخشکی گیاه ورسیدن بیخ اوبآن نشان میجویند وبیخراا خذ مینمایند و علامت خوبی اوآنست که چون بربالای دیك جوشان گذارند درساعت ازجوش بازایستد ، و چون درثبوراند ازندنان ازثبوربریزد وازخواصّ اوست که چون پلنگ اززائیدن بسیار آزارمیکشد هرگاه ازآن بخورد یگرحامله نمیگردد وهرچه پلنگ راجسته وخورده باشد بازسال دیگرازآنمکان ازبیخ میروید وباسبزی میباشد بخلاف آنچه پلنگ آنرانیافته باشد چه آن سفیداست ودرسرگین پلنگ هم گاهی یافت میشود وبدستورد رفرج ورحم‌آن‌چون دوشعیرآنراتایکسطوج زن بخورد ویافرزجه نماید یاتعلیق کند هرگزآننزن حامله‌نگردد و اگرمرد تعلیق نموده مباشرت کند بدستورمانع حمل است ، وذرورتعلیق اوجهة رفع خنازیرورم الشّوکه مجرّب دانسته‌اند وزیاده ازیکسطوج اومورث لاغری بافراط است ودر داشتن آن باعث سرعت ولادتست وچون برناصوربندند حجم اوزیاده شده ناصوراو کمترمیشود وتجدید اورفع ناصوربالکلیّه مینماید .

النّون مع الرّاء :

نرجس : معرّب ازنرگس فارسیست قدحیرابرّی ومضاعف رابستانی نامند چون

پیازاورا بشکل صلت شقّ کرده غرس مینمایند ، وقدحی مضاعف گردد .

درسیّم گرم وخشك وتخمش سیاه ودردوّیم گرم ودراوّل تروقوتّش تاسه سال باقی است ، جالی وجاذب وکشندهٔ اقسام کرم شکم ومحلّل قوی وشرب بیخ مطبوخ او بغایت مقیّی خصوصا باعسل ومنقّی رحم ومسقط جنین زنده ومرده ومخرج هرچه درمعده جمع باشد والتیام دهندهٔ زخمهای ظاهری وباطنی وضماد بیخ اوجهت التیام جراحات عظیم ووترورباط وعصب مقطوع بیعدیل ومسحوق وباعسل جهت دردهای مزمنه مفاصل ، و نقرس وباگرسنه وعسل جهت تنقیهٔ قروح وگشودن دبیلهٔ دشوارنضج وباآرد گندم جهت اخراج پیکان وامثال اوازبدن وباسرکه جهت داءالثّعلب وبهق وآثارجلد وبتنهائی جهت قوی کردن قضیب وبرمادون احلیل جهت رفع عنّه ازمجرّبّاتست بشرطیکه اورا سه روز درشیرخیسانیده خشك کنند ضماد اوجهت سعفه ومنع نزلات وشکستگی اعضانافع وذرورا وقاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ اورافع سبل وناخنه وبوئیدن اوجهت درد سربارد وگشودن سدّهٔ دماغی مفید چنانکه جبریل بن بختیشوع گفته که هرکه خواهد در زمستان زکام بهم نرساند ، مداومت ببوی نرگس کند ومضرّمحرورین ومصلحش بنفشه و کافورود رسایرافعال گل اومانند بیخ است وشربتش یکمثقال وتخم اوبقدرنیم مثقال محرّك باه مأیوسین وباسرکه رافع نمش وآثاروفرزجهٔ پیازاومدرّحیض ومخرج جنین ومنقّی رحم و روغن نرگس که گل آنرامکرّر درروغن کنجد تجدید کرده باشند محلّل ومسکّن درد سر ــ سود اوی وریحی ومفتّح فم رحم ورافع دردهای اوموافق امراض عصب است .

نرتنقیس : بولس گوید نباتیست که مانند حنظل جوف اوشحم دار و باحرارت و بسیارخشك وعفص ومالیدن اوبارو غنهامدّرعرق وضماد اوباشراب جهت گزیدن افعی وسعوط اوجهت بدبوئی بینی وقطع رعاف بسیارموءثّرومغزاوقاطع اسهال است .

نرد : درخت غاراست .

نربسی : بهندی جداوراست .

نرم آهن : اسم فارسی حدید انسی است ۰

نرسك : اسم فارسی غدس است ۰

نسرین :گل سفید است کوچك ومضاعف ود رخت اوبقد رگلسرخ وبسیارخوشبو و اورا گل مشکی ود ربعضی بلاد گل غبری نامند ، د رد شت وکوه میباشد ود ربلاد حارّه تااوّل اسد دوام میکند و عرق اوبوئی ندارد چه ازجهت لطافت آتش رفع اومیکند معتدل ـــ الحرارت ۰

ونزد بعضی د رد وّیم گرم وخشك است وبوی اومقوّی ود ل ود ماغ وحواس وسائیده د رلخلخه باعث خوشبوئی آن ومدّ رحیض ومسهل بلغم وسود اومنقّی سینه و عطسه آرنده ومفتّح سدّ هٔ د ماغی ومحلّل ریاح وموافق جگروجهت قولنج و غثیان ویرقان وفواق و ضماد اوجهت کلف وآثاروبد بوئی عرق ورفع بوی نوره وسقوط د انه بواسیرومنع اشتداد ، داء الفیل وباحناجهت تقویت موی وقطوراوباروغن زیتون جهت کرم گوش ورياح آن وسنون ومضمضهٔ آن جهت د رد د ندان نافع وازیکد رهم تاچهارد رهم برگ اومسهل قوی ، و مداومت نیم مثقال تایکمثقال آنراازاوّل حمل تایکسال مانع سفید شدن موی مجرّب د انسته اند وانطاکی جهت این امرهرروزد ومثقال مربّای شکری آنراازکتاب تجربه بیان نموده وروغن اوکه بد ستورروغن نرگس گیرند مسخّن باعتدال مقوّی د ماغ وبالخاصیّه رافع ذات الجنب بلغمی وسود اوی وقد رشربتش تایکوقیه است ۰

نسر : بفارسی کرکس گویند وبترکی قچیراسباع طیوروبزرگ جثّه ود رنگ قریب به عقاب ومایل بسرخیست ۰

وگویند د ریکروززیاده برد وهزارفرسخ طی میکند بد لیل آنکه بچه آنرا بزعفران آلودند واوگمان یرقان کرده د ریکروزسنگ یرقان ازسراند یب آورده مسافت آن ازرفتن ومراجعه نمودن زیاده برد وهزارفرسخ میشود وازخواصّ اوست که بجهت حراست د روقت خواب یکچشم رانمیپوشاند وتاهزارسال عمرمیکند ود رسالی زیاده بریك تخم ویك بچه نمیکند ۰

درسیّم گرم وخشك وگوشت اومحلّل ریاح غلیظه وقولنج ایلاوس ومفتّح سدد ومفتّت حصاه وقاطع بلغم وردّی الغذاء وغلیظ ومصلحش دارچینی وشرب پیهٔ اوجهت سرفه وضماد ش جهت مفاصل وقطوراوجهت کری قدیم گوش وخون وزهرهٔ اوقالع بیاض ورافع نزول آب وظلمت بصروجرب چشم وسرگین اوجالی کلف وخاکسترموی اورافع جرب وحکّه وقروح است ۰

ومحمّد بن زکریّاگوید : که طلای بیضهٔ اود رعرض سه روزبسیارمقوّی قضیب است و مهریارس گوید که : سعوط دماغ وزهرهٔ اوازهریك بقدرنیمدانگ ومثل آن قطران وروغن کنجد بازیتون رافع جذام وجنونست وازمجرّبات شمرده اند ۰

نسج العنکبوت : بفارسی دام عنکبوتست ودرحرف عین گذشت ۰

نسرین السّباع : گل علیق العدس است ۰

نسوت : بهندی تربد است ۰

نسری : بهندی نباتست ۰

نسورا : بهندی سپستان است ۰

نسترن سفید : اسم فارسی وردابیض بریّست ودرافعال بغیرازتفریح و تقویت دل مانند نسرین است ۰

نسترن زرد : وردا صفربریّست ۰

النّون مع الشیّن :

نشا : بفارسی نشاسته وبیونانی امولونش نامند واورا ازگندم خیسانیده که بحدّ تعفّن رسد وپوست اوبازشود وازپوست جداکرده صاف کرده خشك میکنند ۰

درآخراوّل سرد وخشك، ونزد بعضی سرد وتراست ومغری ورادع وقابض وموافق امعاءومصلح ادویهٔ تند وحابس اسهال وخون خصوصابوداده اوباشکروروغن بادام که نیمگرم بنوشند جهت خشونت حلق وسرفه ودرد سینه وسل وقطع خون بواسیرو حیض و

حریرهٔ اوبا پیه بزجهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل وحقنه اوجهت قرحهٔ امعاء وطلای اوبازعفران جهت کلف وبا سرکه جهت خناق واورام حارّه واکتحال اوجههٔ دمعه وقرحه وجرب ومنع ریختن مواد بچشم وبا شیرزنان وبا سفیدهٔ تخم مرغ جهت خشونت پلك وحرارت رمد نافع ومقلّل منی ومسدّ دود یرهضم ومصلحش شیرینیها وکرفس وقرنفل وبدلش برنج مغسول وغبارالرّحی وشربتش ازپك مثقال تا پانزده مثقال ۰

نشاره : اسم چیزیست که ازاشجاربسوهان وبسائیدن جداگرد ویابسبب کرم زدن غباری ازاوبهمرسد خشکی آن نسبت باصل آن چوب بیشتروهمهاوقابض وجالی و منقّی رحم وضماد محرق مجموع اوکه باوزن اوانیسون سوزانیده باشند باسرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه وآکله والتیام دهندهٔ زخمهاست ومجرّب شمرده اند وخواصّ هریك دراصل آن مذکوراست ۰

نشف : اسم عربی بیخ مرجان است وگویندغیراوست واوسنگیست سبك وپرسوراخ مانندآشیان زنبوروسرخ وازساحل دریای جدّه نواحی مکّهٔ معظّمه خیزد وخشکترازبسد ودرالحام زخمهاوباشب درقطع قویترازآن ودرسایرافعال مانند اوست ۰

نشافه :اسم عربی اسفنج است ۰

نشاسته : اسم فارسی نشاست ونشاسج معرّب ازاوست ۰

النّون مع الضّاد :

نضّاد : ذهب است ، ودرخت گزکوهی رانیزگویند ۰

نطرون : بورق احمراست ، وگذشت ۰

نعام : به فارسی شتر مرغ نامند ، و معروف است ۰

درآخرسیّم گرم وخشك وگوشت اومحلّل ریاح وبلغم ورافع لقوه وفالج ودرد مفاصل و امثال آن وخدرواستسقاوجمیع امراض بارده وبطیٔ الهضم ومضرّمحرورین و مصلحش سرکه وروغن وطلای پیه اومحلّل اورام مزمنه واستسقاءونهج اطراف ورافع سمّ عقرب ، و

باعث سرعت حرکت اطفال وچون بربدن بمالند اقسام مارازآن شخص بگریزد و اگر نزدیك اوشوند بیحس گردد وسرب اوباعث زود تکلّم آمدن اطفال وسرگین اورافع کلف وآثاروخاکسترموی اورافع آکله وازخواصّ اوست که ازبلع کردن اخگروآهن تفته ، ومس تفته متضرّرنگردد .

نعنع : معروفست ولطیفترین نباتات ودرهمه افعال قویترازپودنه ، درآخرد وّیم گرم وخشك وبغایت مقوّی معده ودل وقوّه ماسکه وهاضمه وفم معده ومفرّح ومرقق خون غلیظ ومحلّل مواد بارده ورياح معده ومحرّك باه وآروغ وکشنده اقسام کرم شکم وآب او باسرکه قاطع نفث الدّم شرب دوسه شاخ اوباآب انارترش مسکّن فواق وغثیان و قی وهیضه ومشهّی ومسکّن درد معده وخفقان معدی ووجع الفوءاد وجهت درد سینه و پهلوونضج رطوبات قصبهٔ ریه وسینه وتنقیهٔ آن مفید خصوصاچون باپرسیاوشانبجوشانند وچون دوشاخ آنرادرشیربمالند مانع انجماد اووباسرکه وترشیهارافع ضررآنست باعصاب وبالبنیّات رفع مضرّت اومیکند وضماد اومقوّی معده وباآرد جوجهت جراحات و اد ار فرمودن شیرمنجمد پستان ونضج دمل وبانمك جهت گزیدن سگ دیوانه وممضوغ اوجهة گزیدن عقرب وبتنهائی جهت بواسیربغایت نافع ورافع درد سرباردوباموبزجهت ورم انثیان ودردآن وحمول اوقبل ازجماع مانع حمل وقطوراوباماءالعسل جهت دردگوش وسعوط اویکدانگ ازعصارهٔ اوباروغن گلسرخ تاسه دفعه جهت خنازیری که درگردن او بغایت موءثّروگویند مولّد رياح است ، ومصلحش کرفس وبدلش پودنه نهری وشربتش تادومثقال است .

النوّن مع الغین :

نغز : بضمّ اوّل وفتح غین معجمه اسم جنس عصفوراست ونزد بعضی مخصوص گنجشگی است سیاه لون وبسیارکوچك دنباله اوبسیارکوتاه ودایم الحرکة وکثیرالصّوت ودرتنکابن حجره نامند ، گرم وخشك ونمکسود وقدیداوجهت اسهال وغیرنمکسود او

جهت عسربول وسنگ مثانه وگرده بغایت نافع است ۰

النّون مع الفاء :

نفط : دهنیتّی است که ازبعضی زمینها میجوشد وسفید وسیاه میباشد سفید او لطیفتروسیاه اوبتقطیرسفید میباشد ۰ درچهارم گرم وخشك وقویترازاکثر روغنها ومفتّح وسریع النّفوذ ومدرّحیض ومخرج جنین وجهت جمیع امراض باردہ شرب وطلای اونافع خصوصاجهت فالج ولقوه ورعشه وکزازوتعقّدعصب وسستی آن وبواسیرویرقان وسپرزوربو وسرفه کهنه وحصاه واخراج کرم معدہ ومقعد ورفع سموم وتحلیل ریاح احشاءو پیچش و درد مفاصل واکتحال اوجهت نزول آب وبیاض و قطورا وجهت کری ورياح گوش وفرزجهٔ وبخورا وجهت سردی رحم واختناق آن مفید ومضرّمحرورین ومصلح اوخشخاش وسرکه و مضرّریه ومصلحش کتیرا و قدرشربت ازسفید اود ودانگ تانیم مثقال وازسیاه اوتایکمثقال وبدلش مثل اومیعه ونزد بعضی فطرانست و خوردن سیاه اوبالخاصّیه مسمّن قـوّی الاثربدنست ۰

نفل : نباتیست درعربستان کثیرالوجود شبیه بیونجه وباگرهی مانند خارخسك امّابیخاراست ، وباسرخی وبنفشی ودربوشبیه بشکوفه بیدگرم وخشك وتخم وگل ومدرّ بول ورافع سپرزوطبیخ اود رافعال ضعیفتر ۰

النّون مع القاف :

نقد : احریض است ۰

نقعابن : حبّ الکاکنج است ۰

نقره : اسم فارسی فضّهاست ۰

نقل خواجه : اسم فارسی حبّ السّمنه است ۰

نلك : زعروراست ۰ ونزد بعضی قراصیا ۰

النّون مع المیم :

نمام : سوسنبراست ونمام الملك ونمامانیز نامند ·

نمقولس : بیونانی قسمی ازتوتیای مصنوع است ·

نمارق : شامل قدح ویاسمین سفید است ·

نمیسقن : گرسنه است ·

نمك : اسم فارسی ملح است ·

نمشك : بلغت اصفهان اسم روغن تازه است ·

نمور : اسم عربی ارنب بریّست ·

نمیل : اسم هندی جاموس است ·

نمولان : بهندی حبّ البانست ·

نمل : بفارسی مورچه نامند ، وبترکی قارنچه وانواع مختلف میباشد بزرگ سیاه را برّی وکوچك رابلدی وکبار پرنده راطیّاروسیاه دست وپابلند رانمل فارسی نامند وهمهٔ آن باسمیّت درسیّم گرم وخشك وقوّهٔ شامهٔ او غالب برجمیع حیوانات وطلای مسحوق او مانع برآمدن موی چون باراوّل قلع کرده باشند بیکبارمالیدن رفع بروزاومیکند و اگر مویرا دیگرقلع کرده باشند یکبارمالیدن رفع بروزاومیکند واگرموی رادیگرقلع کرده باشند محتاج بتکرارطلای اواست ، وچون صد عدد مورچه مقابری رادرنیم وقیه روغن رازقی باروغن زنبق کرده سه هفته درآفتاب بگذارند وطلای آن برقضیب وحوالی آن بغایت محرّك باه مأیوسین ورافع عنن ومورث صلابت وبزرگی قضیب ازمجرّبات دانسته‌اند ، و خوردن اوموجب پیچش وکرب ومصلحش عسل است وازخواصّ اوست که اطعمه وغیر آن وشیرینیها رادرجائی گذاردن ودرحین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند مادامی که دست کسی باونرسد مورچه پیرامون اونگردد ·

ومهریارس گوید : که چون مورچه رادرروغن زیتون جوشانیده درگوش بچکانند رفع کری ورياح وطنین مینماید وطلای مورچه مقابررا باسرکه رافع خنازیروضماد تخم اورا با

همه روغنها مسقط موی ومانع برآمدن آن دانسته‌اند وگویند چون ازتخم اوبخورند باعث تحریك ریاح شکم بطرف اسفل بحدّی میگردد که ضبط آن نتوان نمود وزیرهٔ کرمانی رافع آن است .

نموس : جمع نمس وآن حیوانیست بقدر شغال وصورت اوشبیه بدب ورنگش مایل بزردی وباخطوط سیاه مانند ببرومرغ وموش صید میکند ودرحین مستی آوازاومانند گربه و درغیرآنوقت بنهج دیگراست ، وترکان ماوراءالنّهرآنرا آلاکنجه گویند ودربلاد مرونیز یافت میشود ، وسراوکم موی وبسیارچرب ومظنه آن میشود که تدهین کرده باشند ، و نموسه که علتّست درسربنا برشرکت این صفت مسمّی باین اسم است .

جالینوس گوید که : طلای پیهٔ اوبدستورموی سوختهٔ اوباروغن رافع بهق سیاه و جربست .

وارسطوفرموده : که چون آفتاب دربیت خود یا درشرف باشد چشم راست اوراگرفته باخرفه کتان برصاحب ربع بیاویزند رفع تب اومیشود واگرچشم چپ اورا به بندند شب عود نموده مفارقت نمیکند .

وسقراطیس گوید : طلای سرگین اوباخردل رافع داءالثّعلب است .

ومهریارس تصریح نموده که طلای زهرهٔ اوباسفیدهٔ تخم مرغ رافع دمعه وسعوط خون اوبقدر یکقیراط باشیرزنان رافع جنونست .

نمر : بفارسی پلنگ وبترکی قیلان نامند گوشت اوگرم وخشك وهیچ حیوانی گوشت اورانمیخورد وتصریح نموده‌اند که اوکثیرالحیااست وزهرهٔ اوسمّ قاتل ودودانگ اودر سه ساعت هلاك میکند وخون اورافع کلف وبهق وآثاراست .

ومهریارس طلای خون اورارافع جمیع علل چشم دانسته‌اند وچون پیه و گوشت آنرابآب زیتون مهرّاکنند طلای اودرازالهٔ شری وزخمهاوخزاز عمیق وقطورمغزسراو باآب جرجیروزنبق دراحلیل مقوّی ومحرّك جماع وحمول اوبدستورحمول مغزاستخوان

اورافع درد رحم ونزد اکثراطبّا پیهٔ اوبهترین اطلیه فالج ومفاصل وامراض باردهاست و جلوس برجلد اومانع گزیدن هوام ومسکّن وبواسیراست وازخواصّ اوست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتاربمالد پلنگ قصد اونمیکند بحدّ یکه تواند اورابدست گرفت و او بسیارمحبّ خمراست وچون به نبیذ برسد بیتابانه بنوشد وبتجربه رسیدهاست و چون برزخم پلنگ موش بول کند نجاست نیابد ۰

ولهذا دربلادگیلانات زخم دارپلنگ رادرجائی نگاه میدارند که اطراف آنمکان آب باشد وموش گذرنتواند نمود ۰

النّون مع الواو :

نوشادر : لغت فارسیست واومعدنی ومائی ومصنوعی میباشد ومعدنی اودربلاد حارّه مثل حبشه قطعات اومانند شور باعث میشود ومائی اوازآبیست که چون بدست حرکت بسیاردهند کف میکند وازجوشانیدن آن آب قطعات سفید برروی آن بستهمیشود وانطاکی گوید درنواحی اصفهان آب مذکورموجوداست ، وگویند درجبال خراسان نیزمیباشد ومعدنی ومائی عزیزالوجودند ومصنوعی اوازدودهای کثیف حمّام بهممیرسد ورنگ اواوّلا اغبراست وازد و تصعید سفید میگردد وچون سفید صاف اورابامثل اوزاج زرد لاری عشراوزنکارتصعید کند سرخ میشود ۰

درآخرسیّم گرم ودراوّل آن خشك وملطّف وجاذب ازعمق بدن بظاهر و مجفّف قروح وقاطع خون جاری وحابس قی ومفتّح سدد والتیام دهندهٔ زخمهای باطنی و رافع چرك سینه وصلابت سپرزوطلای اوجهت خناق وباروغن تخم مرغ جهت برص وباعسل جهت داءالثّعلب وحیّه وسعفه وبارو غن کنجد جهت جرب و غرغرهٔ اوباآب سداب جهة زلوئیکه درحلق مانده باشد واکتحال اوجهت التیام قرحهٔ ورفع بیاض ودمعهٔ باردهٔ مفید ودرخواصّ مکتومه مذکوراست که چون اورابامثل اوفضلهٔ انسان تصعید کنند شرب یکمثقال اودررفع مطلق سم مجرّبست ، وپاشیدن محلول اوکه درجای نمناك گذاشته

حل کنند ویا با سرکه حل نمایند وبد ستوربخورا وباعث گریختن ما روهوام است از آنمکان وچون محلول آنرا برکاغذ ی نقش کرده د راطراف خود گذ ارند هوام پیرامون اونگرد ند وسه د رهم اوقاتل بتقطیع احشاء ۰

نوارس : اسم یونانی نوعی ازقتاد است شاخه‌های‌اود رازوبا ریك وتابقد رسه زر ع وبرگش ریزه ومستد یر وجمیع اجزای اوزغب د ارشبیه به پشم وگلش زرد وخوشبووطعم اوتند وخارا ومانند سوزن وصمغ اومابین سفید ی وسرخی ود رروم وحلب کثیرالوجو د است صمغ اود رافعال قریب بکثیراوتخمش د ردّیم گرم وخشك وبیخ اود رسیّم وقویترین اجزاء اوست مجفّف وقابض ود رالتیام عصب ازمجرّبات است وازاینجهت اورا شجره العصب نامند ، وطبیخ شکوفهٔ وسائیدهٔ اوبد ستورصمغ اود رالتیام عصب ضعیفتراز بیخ وشرب وضماد اوجهت د ردعصب وکوفتگی اعضاءوازجای بیرون رفتن وشکستگی آن‌وقطع نزف الدّم موثّروعصارهٔ اوجهت قرحه قصبهٔ ریه وذات الجنب بیعد یل وتخم او رافع سموم واومضرگرد ماست ومصلحش فند ق وشربتش یکمثقال است ۰

نوره : کلس حجری است وکلس مذکورشد ۰

نوفلن : اسم یونانی زنبوراست ۰

نوق : شترماد ماست ۰

نور : بلغت اکسیریان زیبق است ۰وبفتح اوّل وسکون واواسم جنس شکوفه است وگلها ست ۰

نورالقند ول : شکوفه د رخت د ارشیشعانست ۰

نواه : بعربی د انه‌اثمارا ست وازمطلق اومراد د انهٔ خرماست ، خصوصاد راوزان

نول : بهند ی ابن عرس است ۰

نوح : لبلابست ۰

النوّن مع الهاء :

نهما : اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مربّع بقدر قامتی وبازغبی مایل بزردی وشکوفه بعضی مایل بسفیدی وازبعضی مایل بسرخی وعمیق درمیان تهی وباعطریّت وبرگ بعضی مستدیروازبعضی درازوبی ثمر ۰

دردوّیم گرم وخشك وبوئیدن اوجهت زکام وضماد اوجهت اورام باردہ وقطع عرق ومنع تولّد قمل وتقویت موی وباعسل جهت داء الثّعلب نافع وشرب اومدرّ خون ویا تفریح ورافع خفقان وباسرکه تریاق همه سموم وخیسانیدهٔ اوباموبزوخوردن اوبعد ازآن بابادام مسمّن بدن وفرزجهٔ او منقّی رحم وخوشبو کنندهٔ آنست وازخواصّ اوست که چون یکدرهم اورا باهفت عدد دانه گشنیز درپارچهٔ کبودی بسته درچاه بیندازند وتابستان باد سرد بوزیدن آید وچون درحریرسرخ پیچیده بربازوی چپ ببندد رفع سحروچشم بد کند ۰

نبق : قرّة العین است ونزد بعضی جرجیربرّی ۰

نهشل : اسم عربی شقاقل است ۰

نهنك : اسم فارسی تمساح است ۰

نیلوفر : اسم فارسی است وکرنب الماعبارت ازاوست بیخش مانند زردك وساقش نرم وطولش بقدر عمق آبها وبرگش قریب بسطح آب وثمرش بقدر سیبی شبیه به قبّهٔ خشخاش ودراوتخمهاعریض سیاه وبالزوجه وگلش بیرون آب واکثراوکبود وبعضی سرخ واوهندیست وبعضی مایل بزردی وتیرگی وبعضی گویند که برّی اونیزمیباشد ۰

جمیع اجزای اوردوّیم سرد وتربغیرازبیخ اوکه گرم وخشك است وتخم اوسرد و خشك ومرادازمطلق اوگل نوع کبوداوست و نیلوفرزرد گرم وخشك است وکبوداولطیف و مقوّی دل ومسکّن حرارت آن وتبهای حارّه وتشنگی ومنومّ ومانع احتلام وجهت دردسر وقروح ظاهری وباطنی وخشکی دماغ وخشونت سینه وسرفه حارّه ونزله وبازعفران در بینی جهت تقویت دل وخفقان مفید ومضرّمثانه ومصلحش نبات ومضرّباه ومصلح او ــ لبوبات وقدرشربت ازجرم اوسه درهم ودرمطبوخ تاهفت مثقال وبدلش بنفشه وخطمی

است وبیخ اوجهت سپرز واسهال مزمن وقرحهٔ امعاء وسیلان منی وضماد ش جهت درد مثانه ومعده وباصبرجهت بهق وبازفت جهت داءالثّعلب نافع واکثاراووشرب تخمش مضعّف قضیب ومنجمد کننده منی وشربتش ازهریك دود رهم وتخم اورافع ادرار حیض ونزف الدّم ودرد مثانه است وروغن نیلوفرکه مانند روغن بنفشه بعمل آرند سرد وتر و درافعال مانند روغن بنفشه ودرتسکین درد سرحارقویترازآنست ۰

نیل : نزد بعضی عبارت ازوسمه است وظاهرآنست که غیراوباشد ودرکتهذکورشد وممکن است که ازیکجنس باشند ومستعمل هندی اوست واوبرّی وبستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان وساقش سه شعبه باریك وبرگش شبیه ببرگ کبروتخمش ریزمایل بسرخی مانند تخم خرنوب وازآن ریزه تروبرّی اومانند بستانی وباخشونت زیاد وسیاه‌تر ازآن وبی تخم است ۰

ودیقوریدوس و جالینوس فرموده‌اند که : نباتش شبیه به نبات بارمشك وبسیار سیاه وساقش زیاده برزرعی وبرگ برّی اومانند برگ کاهووپرشاخ وشاخ اومایل بسرخی ودراطراف اوغلافهامانند زبان ودرآن تخمهاریزه میباشد ۰

درآخراوّل گرم ودردوّیم خشك ونزد بعضی معتدل است ومحلّل ورادع ابتدای اورام وقابض ورافع نفث الدّم وشرب اوبقدرچهارشعیرباآب سرد مسکّن هیجان اورام‌و مانع خروج دمل وجهت سرفه شدید اطفال ودرد سینه وگرده ورياح‌غليظه وباسکنجبین جهت سپرز وبااد ویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه وذات الجنب سوداوی ویکدرهم اوبایك وقیه کلقند جهت قرحهٔ ریه ووحشت وهموم وخفقان وخیارشنبرجهت استسقاوضماد او جهت سعفه وتقشرجلد وقروح خبیثه وباد سرخ ونمله والتیام جراحات ورفع کلف وسوختهٔ اوجهت داءالثّعلب وبانیموزن اومرداسنگ وقدری روغن گلسرخ وموم جهت آکله از مجرّبات وباید قبل ازطلاموضعرابا‌آب بارتنگ وعسل بشویند وباسرکه جهت قروح سرو خنازیرمتقرّح بیعدیل ومضرّریه ومصلح اوعسل وقدرشربتش تادودرهم وبدلش بوزنش

آرد جووثلث اومامیثا ۰

نیده : لغت مصریست وبفارسی سمنونامند ازاغذیهٔ شیرینست که بدون شیرینی و روغن بعمل می آرند ۰

وانطاکی گوید : در اوّل گرم ودرخشکی معتدل ومولّد خلط صالح ومسمّن بدن و معدل بلغم وجهت بخارسود اوی ومالیخولیا وسرفه خشك ودرد سینه مفید ودیرهضم و ثقیل ومسدد واکثارا وموروث تبهای مرکّبه وآنچه باگردکان وبادام جوشانیده باشد زبون ومصلحش سکنجبین وکاسنی است وطریق عمل آنکه گندم راخیسانیده سبزکنند ، پس شیرهٔ سبزاوراگرفته طبخ بسیارد هند وبدفعات قطعات یخ درآن اندازند تاغلیظ ، و شیرین گردد ۰

نینا : نانخواه است ۰

نیمقا : اسم یونانی نیلوفراست ۰

نیلج : نیل است ۰

نیطاقوس : گویند نباتیست برگش شبیه ببرگ صعترود رروی زمین پهن میشود و درحوالی دربند بلاد شیروان بسیاراست وقرص اوراجهت بیاض چشم بیعدیل دانسته است ۰

نیطافیلی : مؤلّف مغنی گوید : که ازجمله تیوخات وغیرنیطافلن بیخ انگشت ــ است وبرشاخه‌های اوپیچد وبرگ میباشد ونبات اوشیرداروبغایت مجفّف وبیلذع وبیحدّة است وطبیخ اوجهت درد جگرواسهال بواسیری وضماد اوجهت خنازیرو عرق النّساء و مفاصل وصلابات وداخس مفید وعصارهٔ بیخ اوسمّ قاتل وقدرشربتش سهابولوس است ۰

نیلوفرهندی : اوسپید است ۰

نیشوق : اورك است ونزد بعضی قراصیانی بفتح اوّل وسکون یاءاسم فارسی قصب است ۰

نیشکر : اسم فارسی قصب السّکر است ۰

نینو : اسم هندی روغن تازه است ۰

نیب : اسم هندی آزاد درخت است ۰

نیم : اسم هندی درختیست وآن بزرگ وکوچك میباشد وگلش مانند خوشه ، که چندین بنفشه باراوبا شد ووسط گلها زرد وباعطریّت وخوش منظرود راصفهان ثمر آن را سنجد کرجی نامند ودرمازندران کنارگویند وآن بقدر سنجد کوچکی است مایل بتد وبیر وتلخ ودربعضی بلاد معروف بدرخت توزا ســت وضماد برگ وگل اومحلّل ورادع وجهة اورام بغایت مفید وجهت مفاصل ونقرس ودرد سرنافع وذرورخشك اوجهت التیام زخمها وقطع خون او روغنی که اوراجوشانیده باشند نایب مناب روغن شیخ صنعانست وثمرش بقدر یکمثقال حابس اسهال مزمن وآزموده است ۰

حــرف الواومع الالف :

واق : اسم مرغیست که درکنارآبها میباشد تیرهٔ مایل بسیاهی ومخلوط بسفیدی وسرش سیاه ودرکاسهٔ سراوسه چهارعدد موی مانند کاکل رسته درغایت سفیدی ونرمی وقریب بشبری وترکان بازلف حقارجمعکرده برسرمیزنند واکثرصید اوماهیست ودرتنکابن اوراآوین نامند وکوچکترازحقاراست ۰

درد وّیم گرم ودراوّل خشك وگوشت اوموافق مبرودین ودردزانووکمرو روغن اوجهة فالج وامراض عصب نافع است وگوشت نمکسود وجاذب پیکان وخارازبدن وزهرهٔ اوجهة بیاض چشم وبهق مفیداست ۰

واوی : کلب بریّست ۰

واجد : لبلابست ۰

وافینس : بیونانی کنکرزرد است ۰

واشه : اسم فارسی صقــراست ۰

وارموك : بلغت تنکابن قنفد است ·

واپلهینم : بلغت تنکابن کرفس بریّست ·

والان بزرگ : بهندی رازیانه است ·

والان کوچك : شبت است ·

الواومع الباء :

وبر الارض : فطراست ·

وبر : بفارسی پشم نامند ، وگویند مخصوص پشم شتراست وخواص صوف مذکورشد

وثیر : بثاءمثلّثه اسم عربی دردابیض است ·

الواومع الجیم :

وج : بفارسی اکسیرترکی نـــامندوآن بیخ نباتیست که درآبها میروید وبفارســی ــ سوسن زرد گویند برگش ازبرك نرگس درازتـروعریضتروباخشونت وانبوه وساقش بلنـــد و گلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد وزرد ومایل بسرخی وبیخش گره داروبعضی بـه بعضی پیچیده وکج ومابین سفیدی وسرخی وتند طعم ومایل بعطریت ·

دراوّل سیّم گرم وخشك وقوّتش تاچهارسال باقیست قاطع بلغم وتریاق سمّ‌هوام ومقوّی معده وجگروهاضمه وقوّهٔ حافظه ومنقّی دماغ ومبهّی ومجفّف رطوبات مفاصل ومدرّ بول وحیض ومحلّل ریاح معده وامعاءوجهت دردسینه وسرفه وپهلووجگرومغص ودرد سپرزوشکافتگی عضل وتقطیربول وحصاه ولکنت زبان ونیکوکردن رخساروتسخین گرده و ضماداوجهت مفاصل واورام بلغمی ونفخ تحت سپرزوبهق وبرص وتشنّج بلغمی و فالـج وفتق وقیله وفرزجهٔ اوباشیر مادیان وزعفران جهت اعانت حمل واکتحال اوجهة بیاض وخوائیدن اوجهت ثقل زبان بیعدیل وجهت دردندان مفید وجلوس درطبیـخ او جهت دردرحم نافع ومضرّسرومصلح اورازیانه ومحرق خون محرورین ومصلح آن سکنجبین وشربتش یکمثقال وبدلش مثل اوزیره وثلث اوزراوند طویلست ·

وحید : بلغت مغربی مازریون سیاه است ·

الواومع الخاء :

وخشیزك و وخشیزق : بکاف آخروبقاف بسیتاج ود رمنهٔ ترکی عبارت ازاوست ونزد بعضی د رمنهٔ خراسانیست ۰

ود ع : ازجمله اصداف وحلزونست وبهندی کردی ود رد یلم کلاچك ود راصفهان کس کریه نامند ، پوست اوزیاده ازسایراصداف ومدرّمائیّه وجالی وجهت وعسر بول وحصاه نافع وضماد محلول اود رآب لیموباقدری نوشاد ررافع آثارجلد مجربّست ومحرق او د رهمهٔ افعال مانند شیح ومضرّریه ومصلحش عسل وشربتش تانیم مثقال است ۰

الواومع الدّال :

ودود : اسم مغربی بلسکی است ۰

ودین : بیونانی کماه است ۰

ودح : زوفای رطب است ۰

ورد : اسم جنس گلهای اشجاراست وازمطلق اومراد ورد احمربستانی است چه اقسام ورد سفید وزرد وسرخ میباشد وهریك ازاوبرّی وبستانی وهریك بنامی مخصوص‌اند وبستانی اقسام اومضاعف وبرّی هریك غیرمضاعفند ۰

ورد ابیض برّی : بفارسی آنرانسترن سفید نامند ومذکورشد ۰

ورد ابیض بستانی : بزرگتراز نسرین ومضاعف وبقد رگلسرخ ود رخت اوبیخاراست و رنگش سفید وگرم وخشك ود رافول ضعیفترازنسرین است ۰

ورد اصفر بــرّی : نسترن زرد است ۰ود رخت اوخارد اروگلش زرد وغیرمضاعف است ود رقوّه مانند نسترن سفید ۰

ورد اصفر بستانی : د رخت اوبیخاربقد رد رخت گل سرخ وگلش مضاعف وبزرگ و رنگش صندلی ود رقوّه مانند گل سفید بستانیست ۰

ورد احمربرّی : د رخت ولیك است گلش سرخ و غیرمضاعف ومذکورشد ورد احمــر

بوستانی: بفارسی گلسرخ نامند وبهترین اوتمام نشکفته است وآن مرکّب القوی ودر نزد اکثرسرد دراوّل دوّیم خشك ونزد جمعی گرم وترونزد بعضی معتدل ومفرّح ومقوّی دل و اعضا ومسهل صفراوبلغم رقیق وباقوّه قابضه وخشك اوراقبض زیاده ومفتح ماساریقا ، و جهت ضعف معده وجگروگرده وخفقان حاروغشی وجهت ریه ورحم ومقعد وطلای اوو قطورعصارهٔ اوجهت درد سروچشم وگوش ومضمضهٔ آن جهت تقویت لثه وضماد کوبیدهٔ او جهت اورام مراق ورطوبت معده وسائیدهٔ اوجهت ثالیل وسحج جلد که بسبب حرکت بهمرسد ورویانیدن گوشت زخمهای عمیق وضماد تازهٔ اوجهت اعانه براخراج پیکان ، و خارازبدن وذرورخشك اوجهت جوششها والتیام زخمها وقلاع وزخم آبله وسیلان رحم و خوشبوکردن اوبابرگ موردجهت قطع عرق وضماد برگ درخت اوجهت خزاز واورام حارّهٔ وورم مقعد وشکستگی اعضامفید وتخم گل که عبارت ازثمراوست درافعال مانند ولیك ـ است که آن عبارت ازثمرگل سرخ بریّ باشد ومذکورشد وآنچه درمیان گل شبیه بتخم و زرد است آنرا زرورو گویند ده درهم اوباآب رافع اسهال عسرالعلاج ورافع نفث الدّم و سیلان خونست ، خصوصاچون بااقماع گل بسایند وحمول اومقوّی رحم ورافع رطوبت آن ومضیّق فرجست وبوئیدن گل مهیّج زکام وعطسه وماشراد ربعضی امزجه‌ود ربعضی مسکّن اوومصلح اوکافورومضرّباه ومورث تشنگی ومصلح اوانیسون وقدرشربت ازتما زهٔ او تاده درهم وازخشك اوتاچهارد رهم وازآب اوهشت درهم وبدلش مثل اوبنفشه وربع اومرزنجوش است وگویند ده درهم غنچهٔ تازه اوده بارعمل میفرمایند وروغن گل سرخ که گل بی اقماعرادر روغن کنجدکرده درآفتاب بگذارند وبعدازسفیدشدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند ویاآب افشردهٔ تازه اورابامثل اوروغن کنجد یازیتون بجوشانند تاروغن بماند روغن مزبورمرکّب القوی ورادع وقابض ومحلّل وموافق موادحارّه وبارده وباقوهٔ مسهله ومسکّن التهاب معده ورویانندهٔ گوشت زخمهای عمیق ومجفّف رطوبت اوورافع موادخبیثه اووحقنه اورافع قرحهٔ امعاء ومضمضهٔ اومسکّن دردد ندان ونطول اومقوّی

دماغ وحابس اسهال مراری ومسهل ماءلزجه ومقوّی اعضاء ومحلّل مواد فاسده و در تسکین درد هاعجیب الاثروطلای اوبا سرکه ولخلخه اوبا سرکه وگلاب مسکّن درد سر و رادع بخارات دماغی وموافق اورام آن ورافع زحیرورد رد امعاء وچرب کردن ادویهٔ حابس اسهال باومقوّی فعل آن وقطوراوجهت درد گوش وتدهین اوبا سرکه وآب مورد رافع عرق وپادزهرقروح وجوششهای حارّه وشرب اورافع ضررخوردن آهك وزرنیخ وصابون و ذراریح وامثال آن وبدلش نیموزن اوروغن بنفشه وبوزن او دهن الخلاف ۰

وقد رشربتش تایکوقیه است ، وگلاب نیزمرکّب القوی ومایل بسردی وبا حرارت لطیفه ومایل برطوبت وباقوهٔ قابضه است وبعضی سردی وخشکی اورا بسیارغالب دانسته وآن مقوی دماغ وفم معده وقوّتهای بدنی ونیمگرم اوجهت خشونت سینه ونفث الدّم وعوارض نزله ودرد معده وامعاء ومغص بارد وحارّ ودرد جگرسرد وجهت خفقان حارّ وتقویت بدن وباشراب جهت زیادتی تفریح وبوئیدن وطلاکردن اوجهت درد سرحارّ ودرد چشم وباقرنفل جهت بارد اوولخلخهٔ اوجهت تقویت دل ورفع غشی وبیهوشی و تقویت دماغ وحواس باطنی ونشاط النّفس ورفع خارمفید وبالخاصّیه مضرّباه و باعث سفیدی موی ومصلحش گلاب ونبات وقد رشربتش تاهجد ممثقال وگلاب مکرّر بقدر دو وقیه آن مسهل است ۰

ورد منتن : دریاس است ۰

ورد الحماق : بفارسی گل رعنا نامند اندرون اوسرخ وبیرون زرد وبدبوی وازاقسام ورد منتن است گرم و خشك وبیخ اومحلّل قوی وبسیارگرم و در اطلیه استعمال اواولی است ۰

ورد السّباخ :گل علیق الکلب است ۰

ورد صینی : نسرین است ۰

ورد الفجّار وورد الخمّار : وورد القحّاب : ورد الحمقاست ۰

ورد الحمیر : نزد بعضی گل خطمیست وبلغت مغربی گل فاوانیاست ·

ورد الزّوانی : بلغت مغربی گل خطمی است ·

ورد فرا : شقایق النّعمان است ·

ورد الحب : کبیکج است ·

ورل : ماهی سقنقوراست ·

وراجالو : ذفاشراست ··

ورطوری : استطاخلس است ·

ورق النّیل : وسمه است ·

ورق الزّیتون هندی : طالیسفراست ·

ورده : بلغت مازندران سمانیست ·

ورك : بلغت قزوین نبات خرنوب نبطیست ·

ورطنیثا : عنم است ودرعین گذشت ·

ورل : بفارسی وبترکی بزمجه نامندوآن حیوانیست بزرگترازحردون ودنبالهٔا و دراز وجلد اوسیاه ودرشت وابلق ازخطوط زرد ·

درآخرسیّم گرم وخشك وقایم مقام سقنقورد رهم افعال مبهی ومحلّل رياح و ضماد گوشت اوجاذب پیکان وخارازبدن وجاذب سمّ گزیدهٔحیوانات بخود وجاذب خون به ظاهرجلد وباعث فربهی عضوی که برآن به بندند وطلای روغن زیتون کهدرآن جوشانده باشند ومهرآشده رافع آثارجلد وکچلی وحکّه ودائ النّعلب وقوبا وسرگین اوقالع بیاض چشم وطلای پیهٔاو عظیم کنندهٔ قضیب وطلای خاکسترا وموجب بیحسّی عضواست ·

ورشان : ازجنس کبوترصحرائی وازآن بزرگتروطوق دارا ست وبترکی الافاخته نامند درخواصّ مانند کبوترصحرائی وازآن بهتراست وچون در روغن زیتون مهرّاکنند طلای اودرافعال مانند پیه شترمرغ ومداومت خوردن اومورث بدی خلق و مصلحش

سرکه است ۰

ورس : بارنباتیست مانند نبات پنبه ومخصوص بلاد یمن ونبات مزبورتا بیست سال گل وثمرمید هد وتخمش مانند کنجد وبعد ازرسید ن شق شد ه شبیه بموی زرد و مایل به سرخی مانند زعفران میشود واورا سائیده جامه باورنگ میکنند وبهترین اوزرد مایل به سرخیست وقسم سیاه اوراکه حبشی نامند وسرخ تیرهٔ اوکه هند ی گویند زبونتر و نزد بعضی کرم کم بیخ آن نباتست ۰

واود رد ویم گرم وخشك وقوتش تاچهارسال باقیست مقوّی باه وباتفریح عظیم ورافع خفقان ورياح غليظه وحصاه وجالی وشرب اورافع بهق وبرص سفید وطلای اورافع کلف و سعفه وثبورو قوبا وموروث لاغری ومضرّیه ومصلحش مصطکی وکتیراوشربتش تایکمثقال ، و بدلش مثل اوزعفران ونصف اوسا ذج است ۰

الواومع الزّاء :

وزغ : اسم عربیّ سام ابرص است وبفارسی ضفدع رابا ین نام خوانند ۰

وزق : بفتح اوّل وثانی مرکب نباتاتست وبضمّ اول وسکون ثانی اسم طیوراست ،و بفتح واووکسرراء اسم فضّه است ۰

الواومع السّین :

وسخ : بفارسی چرك گویند وازمطلق اومراد چرك انسانست وطلای چرك گوش ــ جهت شقاق وگزید ن افعی وچرك بد ن جهت بواسیروشقاق مقعد ود اخس وباموم و روغن جهت تحلیل اورام نافعست ۰

وسمه : کتم است وگذ شت ۰

وسخ کورالنّحل : بفارسی برموم نامند ود رعکبوگذ شت ۰

الواومع الشّین :

وشیح : بعربی اسم نباتیست که د رجبال ازسنك میروید ود ربوی شبیه ببوی لیمو

است وچوب اوبسیارصلب وازاونیزه میسازند ، برگش شبیه ببرگ گشنیزوشاخ اوباریك و بیخ اوگره داروشبیه بسعد ٠

درآخرد ویّم سرد وخشك ورادع ومقوّی اعضاءونیم مثقال سائیده ٔاوباتخم نیم برشت جهت شکستگی اعضاءوضرید ومقلد وجلوس درطبیخ آن جهت سیلان رحم و نواصیرمقعد مفید است ٠

وشق : حیوانیست بسیارکوچکترازپلنگ درنگ ودرشکل مثل آن ودنباله ٔآن کمتر ازشبری ودرتنکابن پلنگ مول نامند ، ودرخواصّ مانند پلنگ ولباس پوست اومعین باه ومقوّی کمرومانع عروض بواسیروموی سوخته اوجهت جراحات مزمنه نافع است ٠

وشیح : اشق است ٠

وشح : بسکون ثانی اغریطس است ٠

وشم : بضمّ اوّل وثانی بلغت تنکابن ودیلم اسم سمانیست ٠

الواومع الصّاد :

وصیف الاسود : پرسیاوشانست ٠

وطواط : خفّاش است ٠

وعل :نوعی ازایل است وبترکی جویرود ردیلم شوکانامند ودرایل مذکورشد ٠

وغل : بغین معجمه اسم عربی بادنجانست ٠

وقل : اسم عربی ثمرخشك درخت مقل است ٠

وکو : آشیان طیوراست ٠

الواومع اللّام :

ولیع : طلع است ٠

ولب : نوعی از تیوعات وبقدرزرعی وبرگش تیره وباخشونت وشیرداورد ربعضی اماکن شبیه ببرگ درخت شربین وازبعضی شبیه ببرگ درخت مورد واوغیرشجرة الرّاهب

وماهورانه است ، واومقیّی قویّ ومسهل است . وگویند چون اوراازجهت اعلی قطع کنند مقیّی وازجهت اسفل مسهل وازهردوجامع قی واسهال ومسقط کرم شکم وزیاد او قاتل ومورث غشی ومصلح اوسیب وشربتش تانیمد رهم وبدلش لالا است .

ولکام : بلغت تنکابن اسم جمسفراست .

وین : انگورسیاه است .

حرف الهامع الالف :

هال : قاقله صغاراست .

هامه : جعد است .

هالوك : شك است وبلغت مصراسم جعفیل است .

هاوی : اسم تریاق فاروقست .

هالینوطس : اکلیل الملك .

هاروت : اسم هندی استخوانست .

هاقی : بهندی فیل است .

هانس : بهندی اوزاست .

هاسیمونا : بلغت نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم وسیاه وهرچند در زمین فرورود باریکتر میگردد تابقدرموی رسد وخام وپختهاومأکول ولذیذ ومایل بتندی و ساقش بارطوبت مزبه وزغب داروبرشاخههای اوبرگهای ریزه مانندخارکوچکی وپرشاخ و ملاصق بدون میلی ، بیخش دردوّیم گرم ودراوّل خشك ونزد بعضی گرم وترومللّطف اخلاط غلیظه ورياح ومقوّی دل وحافظه صحّت وجهت سرفه ودرد سینه وسپرزوگرده و مثانه نافع وگویند خوردن اوبالخاصیّه باعث تولید پسراست ونطفه منعقده قبول صورت انوثی نیمکند ونطول اوجهت سرعت حرکت اطفال موثّروتعلیق اودرپارچهٔ سبزقبل از

طلوع آفتاب روزچهارشنبه رافع سحروچشم بد است ۰

هبید : دانه حنظل است ۰

هتاجودی : بهندی اسم کف مریم است ۰

هدیه : دراصفهان خرخد اوپریانامند وآن حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ وزیرشکم اوسفید وپاهای اوبقدر سرسوزنی وکثیرالعدد ۰ دردوّیم سرد وتروشرب او با شراب رافع عسربول ویرقان وطلای اوجهت خناق وسقوط لهاه ومطبوخ اود رپوست انارکه باروغن گلسرخ بجوشانند ، نیم گرم اورادرگوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است وچون درکوزه سفال بسوزانند وباعسل مخلوط کرده روزی ازیك اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسرنفس مجرّب دانسته اند وتعلیق اوبرپارچهٔ کتان وامثال آن رافع تب ربع وقطوررطوبت اود راحلیل رافع حرقه البولست ۰

هدهد : معروفست وآنرامرغ سلیمان نامند دردوّیم گرم وخشك ومهرّا پختهٔ او با شبت جهت پیچش وقولنج وسدد وخون منجمد وحصاه گرده ومثانه وزهره وخون اوجهة بیاض چشم وبهق وسعفه واستخوان اوجهت تب ربع نافع وتعلیق پروزبان او مورث جاه ودوستی مردم وبدستورتعلیق لحیهٔ اسفل اود راین امرموءثّروتعلیق استخوان بال چپ اوجهت بستن زبان بدگویان ودوستی دشمنان وباخود داشتن چشم اوجهة تقویت حافظه وبیادآمدن فراموش شده وایمنی ازجذام وآویختن مذبوح اوبتمامه بردر دروازهٔ خانه جهت رفع سحروچشم بدوام الصّبیان وبخورپراوجهت زخمها وسحروجنون و بلع کردن دل اوبگرمی ذبح آن جهت قوّت حافظه بغایت موءثّروناخن وپراورادرحریر زرد بسته درزیرسرد وخصم گذاشتن جهت الفت ایشان خصوصا دروقتیکه قمرد رسنبله و نظر دوستی بازهره داشته باشد ونگاهداشتن پراوجهت نصرت برخصم موءثّر ۰ هدل : حضض است ۰

هریسه : از اغذیهٔ مشهوراست وبهترین حبوب ولحومیکه ازآن ترتیب یابد گندم وگوشت مرغست گرم وتروکثیرالغذاءومسمّن بدن وگرده ومقوّی عصب وباه وموافق سرفه و

خشونت سینه یابس المزاج است ودیرهضم ومسدّد ومصلحش درمحرورین سکنجبین و درمبرودین انگوروبالخاصّیه افکندن قدری انگورردیك هریسه مرفق قوام است ۰

هربی : بلغت هندی بیخیست درجبال کشمیرکثیرالوجود ، قسمی سیاه وقسمی سفید مایل بزردی وطولانی وغیرمخروط ودرحجم مقابل سه عدد وجد وارمیشود نیم‌نخود اوقاتلست باسهال وقی‌عنیف وبالخاصّیه مقاوم‌سمّ‌ا قسام بیش وسایرسموم‌ا ست ۰

هرنوه : نزد بعضی ثمرد رخت‌عود است ازفلفل کوچکتروبااندك زردی وطعمش تند وبوی‌عود ازاومی‌آید وازحوالی شحرو عمّان خیزد مرکّب القوی دردوّیم گرم ودرخشکی معتدل ومقوّی احشاءومحلّل ریاح وحصاه وباتفریح ومدرّبول ومليّن طبع ومسخّن گرده‌و مثانه ومحرّك باه ومعین هضم‌وخوائیدن‌اوبهترین‌انواع استعمال اوست وبخوراو مانع زکام ونزله وگذاشتن اودرمیان متاع‌وجامه مانع‌کرم زدن اووبیخ اوراچون چهل‌روز در میان شراب یاسرکه نارس بگذارند بسیارسیاه میشود ، وازعود قماری تفرقه نتوان نمود وقدرشربتش تادودرهم وبدلش قاقله‌است ۰

هرطمان : دانه‌ایست شبیه بخلّرونزد بعضی خلراست ورازی گوید دفلی است و اظهرآنست که قسمی ازخلّرباشد چنانکه انطاکی اورابسیله دانسته چه اوتلختراز آن‌و سرخ‌مایل بسیاهی است ونباتش مانند گندم وثمرش درغلاف منقسم بدونصف ، ودر برودت معتدل وباقبض ومطبوخ اوباروغن غیرقابض وموافق سرفه ودرسایرافعال مانند خلّراست ۰

هرفولیون : نمام است ۰

هرشفه : اسفنج است ۰

هرو : اسم عربی عروق الصّفرااست ۰

هرجان : لوزالبربراست ۰

هرقلوه وهرقلوس : نوعی ازهند بای بریّست ونزد بعضی ابوخلساونزد بعضی ــ

قرصعنه ·

هرابزه : مراینه است ·

هرتال : بهندی زرنیخ است ·

هرن : بهندی اسم آهو است ·

هریاتوته : بهندی توتیای هندی است ·

هری : بهندی خروع است ·

هزارچشان وهزارفشان : بفارسی فاشراست ·

هست کند : بهندی لوف است ·

هشفیفل : اشقاقل است ·

هشت دهان : اسم فارسی نوعی ازعود است ·

هفسومور : اسم سریانی اقلیمونست ·

هکل : فقع است ·

هلیم : اسم عربی گل لاصق پشی است وبفارسی عبارت از مرق گوشت وگندم مهرّا پخته است ، ود رافعال مانند هریسه است ·

الهاءمع اللّام :

هلام : نوعی ازاغذیه است که گوشت گاووگوساله وامثال اورابعد ازپختن باآب و نمك درجائی گذارند تاآب اوچکیده رفع گردد وبحسب احتیاج بقول حارّه یابارده رابه سرکه پخته گوشت مذکوررا درآن سرکه اندازند وبقول رابردارند واگربابقول بجوشانند قسمی ازقریض خواهد بود ود رافعال مشابه مزاج بقول مطبوخه است ·

هلیون : بفارسی مارچوبه نامند ساق وبرگش مانند کبروباشیرقلیلی وگلش مایل به سفیدی وتخمش ازقرطم کوچکتروباصلابت ·

دردوّیم گرم ود راوّل تروبیخش دردوّیم خشك ود راوّل گرم وبرّی اوراخشکی غالب

وهلیون مفتّح سدّهٔ جگرومدرّبول ومبهّی ومحلّل نفخ وغذائیه اوغالب وهاضم ومغیّررایحهٔ بول وعرق و مفتّت حصاه وجهت درد سینه وظلمت بصرود رد ریه واستسقاءوطبیخ او ملیّن طبع ورافع درد امعاءوباشراب جهت سمّ رتیلاءوتقطیرالبول ومضمضهٔاوجهت درد دندان نافع ومداومت اومهیّج درد مفاصل ومفسد طعام ومغشی ومصلحش عسل وگویند اوکشندهٔ سگ است ، وتخمش مفتّح سدّهٔ سپرزوباعسل وروغن بلسان مخرج حصاه ، و فرزجهٔاومدرّحیض ودرادرارقویترازهلیون ۰

وقدرشربتش تادومثقال ومضرّسرومصلحش عسل است ، وبیخش مسکّن درد دندان وطبیخ اوبتنهائی وباعسل وتخم خربزه منقّی گرده ومثانه ومجاری بول و مخرج سنگ وریك آن ومضرّریه محرورین ومصلحش سکنجبین وقدرشربتش تاسه درهمست و درفلاحت مذکوراست که چون شاخ حیوانات رادفن کرده مکررّآب دهند هلیون میروید وازمجرّبات شمرده اند ۰

هلهون : زعروراست ۰

هلقیقلا : هندباست ۰

هلسلج : اهلیلج است ۰

هلیانه : شاه ترجست ۰

هلموت : وهلیموت : سلق جبلی است ۰

هلکه : فرون السّنبل است ونزدانطاکی دهج الفار ۰

هلد : اسم هندی عروق الصّفرااست ۰

الهاءمع المیم :

همج : نوعی ازذباب ومشهوربخرمگس است ۰

همیشه بهاروهمیشه جوان : ابرونست ۰

هنگ به هندی : حلتیث است ۰

هندوا: بهندی نوعی ازبیش است ۰

هنکن: بهندی ماهی زهرجست ۰

هنکاچهار: بهندی سیسالیوس است ۰

هندبا: بفارسی کاسنی نامندوآن بستانی وبرّی میباشدوبستانی او دو قسم میباشد، یکی رابرگ بزرگ ودراز وباخشونت ومایل بتلخی وگلش کبودوبزرگ اورا ــ هندبای شامی نامند، تبرید وترطیب اوزیاده ازقسم صغیراست ویکی رابرگ کوچك و گلش کبود وریزه وتلخی اوغالب واوراهندبا ءالبقل نامند ۰

هردوقسم دراوّل سرد وتروباجزاءحارّهٔ لطیفه که ازشستن رفع گردد واز جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف هواوزمان ومکان تغییرطعم ورنگ وطبع اومیشود وامفتح سدد ومقوّی جگرومسکّن حرارت وخون وتشنگی وصفراوالتهاب معده وموافق جگرحارو بارد ورافع سدهٔ آن ومنقّی مجاری بول وگرده وآب برگ اوباآب رازیانه بهترین ادویهٔ یرقان سددیست، چون آب آنرابجوشانند وکف گرفته باسکنجبین بنوشند، جهت تبهای کهنه وتقویت معده ورفع تعفّن رطوبات وباکلقند جهت تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند تفتیح واسهال اوزیاده میشود وطلای آب اوجهةاورام حارّه ودردچشم وباسرب سائیده وروغن گلسرخ جهت سرطان متقرّح بیعدیل و غرغرهٔ اوباآب خیارشنبرجهت ابتدای ورم حلق وخناق وضمادکوبیدهٔ برگ اوجهت رمدحار مجرّب، خصوصاباروغن بنفشه وآردجووباآردجووسرکه جهت مفاصل ونقرس حارّ و اورام حارّه بیعدیل ۰

وقدرشربت ازآب اوتانیم رطل است و مضرّصاحب سرفه ومصلحش شکراست وتخم کاسنی دردوّیم خشك ومایل بحرارت وبااجزای بارده جهت تبهای صفراوی وسددی ویرقان وخفقان وصداع وامراض جگروبامطبوخ صندل ورازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده وسپرزوقطع نفث الدّم وتحریك اشتهاموءثّروبغیرازترطیب درسایرافعال نایب

مناب برگ کاسنی است ۰

وقد رشربتش ازدود رهم تا پنجد رهم است واومقیّی وکریهاالطّعم ومصلحش سکنجبین وادویهٔ خوشبوموافق آن وبیخ کاسنی دراوّل گرم ودردویم خشك وبغایت مفتح وملطّف اخلاط ومنقّی مجاری غذاومدرّبول وجهت تبهای مرکّبه ومزمنه وتصفیه خون ورفع ورم احشاءودردمفاصل واستسقاءونضج وتحلیل موادنافع وقدرشربت ازسائیدهٔ او یکدرهم تا چهاردهم ودرمطبوخ ازپنجدرهم تاپانزده درهم وعرق کاسنی نسبت بآب او بسیار ضعیفتراست ۰

هندبای برّی : غیرخندریلی است نباتش مانند بستانی وگلش کبود و طعمش بسیارتلخ وبرگش درشت وبیخاراست ، اوراباقلهٔ یهودیّه نامند ، دراوّل سرد وخشك ودرتبرید زیاده بربستانی وقابض طبع ومقوّی معده ودرجمیع افعال بغیرترطیب قویتر ازبستانی وقاطع نفث الدّم وآب اوباروغن زیتون رافع اکثرسموم هوام وسموم مشروبه ، و مدرّشیروحمول عصارهٔ اورافع ورم حارّهٔ فرج وضماد بیخ اوجهت گزیدن عقرب وزنبورو مار مفید وباآرد جوجهت باد سرخ وباسفید اب وسرکه جهت سوختگی آتش والتهاب اعضا نافع وتخم وبیخ اودرافعال قویترازبستانیست وهریك بدل دیگری اند ۰

هندباءها شمیّه و هندبای شامیّه : نوع بزرگ ورق بستانی است ۰

هندباءالبقل : نوع ریزه برگ کاسنی بستانیست ۰

هوم : بلغت ترکی نباتیست شاخه‌های اوپرکره وبارش شبیه بعنب الثّعلب وکبك ازآن بسیارمحظوظست وبی برگ وبی بیخ وباریشه‌های ضعیف غیرغایروازسموم قتّاله ، و چون پیکانراباآب اوآلوده خشك کنند زخمش کشنده است ۰

هوم المجوس : گیاهیست ساقش یکعدد وباریك وصلب وگلش زرد وتیره و شبیه‌به یاسمین وبرگش ریزه است وظاهراازجنس ارغوان زرد باشد ونزد بعضی بخورمریم است دراوّل سیّم گرم وخشك وجالی ومفتح سدد وباحدّت وبسیارمجفّف وطبیخ گل او

جهت حصاه مثانه واحتباس بول بسیار مفید وذرورگل اوحابس خون جراحات و قدر شربتش یکمثقال وزیاده ازد ومثقال اوکشندهٔ بتجفیف قویست ۰

هوفاریقون : معرّب ازاوفاریقون یونانیست ، وآن سه قسم میباشد وهرسه قسم را ثمرمثل جواست قسمیرا ساق بقدرشبری وزیاده وبرگش مانند برگ وسداب وبسیارسرخ وگلش سفید وشبیه بگل شب بو ودربوشبیه ببوی صنوبروتخمش سیاه درازومدوّر ومانند جوومنبتش زمینهای سخت ۰

دراوّل سیّم گرم وخشك وقوتّش تاده سال باقیست ومجفّف وملطّف ومدرّ بول و حیض ومخرج جنین ومحلّل ومفتح سدد وجهت دردورك نافع وبرگش جهت التیام جراحات وتنقیه زخمهای متعفّنه ورفع سوختگی آتش وعصاره وطبیخ اوجهت نقرس بیعدیل ومداومت شرب تخم اوراهرروز نیمدرهم باماءالعسل جهت عرق النّسائمجرّب دانسته‌اند وجهت تب ربع تانیموزن اوسداب بدستورمجرّب شمرده‌اند وبدلش تخم‌شبت وانیسون است ۰ وصنف دوّیم بزرگتراز اوّل وبرگش بقدرنعناع وپرشعبه وشعبهامستقیم وساقش سرخ وگلش زرد وتخمش درغلافی مانند خشخاش باخطوط ودربوی شبیه به راتیانج ۰

درآخرد ویّم گرم وخشك ودودرهم ازتخمش مسهل صفرای غلیظ وخوردن آب سرد معین عمل اوست ودرسایرافعال مانند قسم اوّل وچون درشراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه‌است وصنف دیگرکه درازی رومی عبارت ازاوست نباتش بزرگتراز اوّل وکوچکتراز ثانی وبسیارسرخ وپرشاختروبرگش مانند برگ سداب وگلش زرد ودربوی مانند قسم اوّل وگرمتراز اوّل ومسهل رطوبات معده ومجفّف اودرجمیع افعال قویتراز اوّل ، و ثانی وسرخ کنندهٔ رخسارومقوّی معده ورافع فالج وعرق النّساء وعسربول وحصاه ومسقط جنین ومدرّحیض ومقاوم سموم وجهت استسقاءوقولنج وتب ربع نافع وطلای اوجهة بهق وآثاربواسیروضربان مفاصل والتیام وعسربول وحصاه ومسقط جنین ومدرّحیض و مقاوم

سموم وجهت استسقاء وقولنج وتب ربع نافع وطلای اوجهت بهق وآثار بواسیروضربان ــ مفاصل والتیام قروح نافع ومصدّع محروروم‌صلحش سکنجبین وقدرشربتش یکدرهم ، و اقسام اوبدل یکدیگرند وبدل همهٔ بوزن اواذخرونصف اوبیخ کبراست ۰

ومؤلّف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه بسماق است واین قول مخالف قول جمهورحذاقست ونزد حقیرمراد ازناکسیرهندی قسم اخیراست اگرچه ابن خزاز وحکمای هند فاریقون ودازی رومی رایکی دانسته‌اند وناکسیرعبارت ازآن و از اقسام اوفردکامل مراد ایشانست ۰

هوفسطیداس : طرثوثیست که درتحت لحیه التیس واوغیرلحیه التیس است و مذکورشد ۰

هوجره وهوفقسیداس : مزمارالرّاعیست ۰

هوچوبه و هوفیلوس : ابوخلساست ۰

هوداسیون : اسم مغربی نعناع است ۰

هوره : اسم فارسی خبّازیست ۰

هور : بهندی اسم ابهل است ۰

هوا : نسبت بابدان افضل عناصرونسبت بروح حیوانی وترویح آن چون نسبت آبست ، بروح طبیعی وتغذیهٔ اوونفوذ هواءدراجسام مکوّنات بشدّت وضعف است و هیچیك ازاوخالی وعاری نمیتوانند بود وفسادا وباعث فسادموالید ثلاث است وبقدر احتیاج هریك بآن وتغییرات اوبسبب لطافت ازهرمغیّری صورت پذیراست چه ازاسباب اجرام علوی وچه ازاجسام سفلی وتدبیرهوادرکلّیات فن طب مبیّن است وایرادادر اینجالزوم ندارد وبلکه ایرادمصلحات اوبقدری وچیزی مطلوبست چه خروج اوبالکلّیه‌از حالت صحّت موجب وباءوامراض بیشماراست وعلم درمعدلات وازواجبات ومجرّبیّن تصریح نموده‌اند که بخورد روبخ وطرفاازمجرّباتست و بخورکردن وبوئیدن جهت عنبرو

لادن وقطران وخوردن طین مختوم وامثال آن وفاد زهرمعدنی وخوردن وبوئیدن ترنج ونارنج وسرکه ومورد وپیازونعناع رفع ضررهوای وبائی میکند وآزموده است .

هیل بوا : قاقلهاست .

هیرون : نوعی ازخرماست وگویند مراد ازاوقسب است .

هیثرعربی : اسم جنس حرشف است ونزد بعضی مخصوص برّی او .

هیضمان : اسم عربی فجل بریّست .

هیزاو: اسم فارسی نعناع است .

هیری : بهندی اسم لحم است .

هیرا : بهندی اسم الماس است .

هیرادوکهن : اسم هندی دم الاُخوین است .

حرف الیاء مع الالف:

یاقوت : بهترین اوسرخ شفاف گلناریست که بهرمانی ورمّانی نامندوبعد ازآن خمری ، پس وردی ولعل ازاقسام سرخ اوست وبعد ازصنف سرخ اوزرد ونارنجی است پس زعفران پس لیموئی وبعد اززرد کبودآسمان کونیست ، پس کحلی لاجوردی ، پس نیلی ، پس زیتی ، وبعد ازهمه سفیدآن وغیرسرخ رمانی اقسام دیگرتاب آتش ندارند وسرخ اوازآتش رنگین ترمیگردد وچون باسفید اوشائبه سرخی باشد ، ازآتش معتدل که اورابرروی سفالی گذارند تمام رنگ میگردد ، ویاقوت صلب ترازهمه احجار است بغیرالماس ورایحهٔ کریهه ودود وعرق مضرّاوست ومالیدن اوبجذع سوخته وآب وسنباده باعث جلای اوویاقوت سرخ درحرارت معتدل وزرد اودردوّیم گرم وخشک وکبود اوداوّل دوّیم وسفید داوّل وخشکی درهمه غالب است ومقوّی دل ودماغ ومفرّح ، و شرب یکدرهم اوتریاق سموم وتعلیق اوبالخاصیّه جهت رفع طاعون وتغییرهوا ووسواس وصرع وخفقان ورفع انجماد خون ونزف الدّم وانگشتری اوجهت قضای حاجات و رفع

ضرر صاعقه و غرق وطاعون ود رد هان د اشتن اوجهت رفع تشنگی وبد بوئی د هان ـ موثّـر . وقد رشربتش ازیك قیراط تایك د انگ است .

یاسمین : برّی وبستانی میباشد برّی اوراظیّان نامند وبفارسی یاس سفید ومذکور شد وبستانی اوچنبلی که یاسمین هند ی باشد وآن زرد وسفید میباشد .

وامین الدّوله گوید ارغوانی نیزمیباشد و سفید اونزد اطبّامسمّی بزنبق است ، و سوسن آزاد رامخصوص سوسن سفید د انسته‌اند وسوسن سفید نزد اکثرایشان مفقود الخاصّیه است واین ازجمله اشتباهاتست که د رسوسن مذکورشد وجمهوراطبّا تعریف یاسمین نموده‌اند که د رخت اومانند د رخت مورد واملس برگش نرمترو پهن تروبسطبر برگ مورد نیست . د رخت قسم سفید اوضعیفتروگلش سفید وباشابیهٔ سرخی و بسیار خوشبوی وازوقت شکفتن نرگس تااوایدعقرب گل میدهد ود ربلاد حارّه همیشه ود رخت نوع زرد او عظیم وچتری ومانند د رخت موزاست ونزد بعضی قسم زرد اومسمّی بزنبق ـ است .

واود ردّ یم گرم وخشك ومفتّح سد ومسهل بلغم وسود اوماءاصفرورافع سد د ، و ریاح غلیظه وفالج ومفاصل وامثال آن ومقاوم سموم ومفرّح ومحرّك باه ومدرّحیض ومخرج اقسام کرم شکم وبوئید ن اوجهت د رد سربارد وتقویت د ماغ ورافع ریاح د ماغی و نطول طبیخ اوجهت د رد های بارده وصداع وضماد اوجهت کلف وسرخ کرد ن رخسار وبزرگ کرد ن قضیب واعانت برنعوظ وسفید کرد ن موی سیاه موثّرومصدّع محرورین ومصلحش بنفشه وگلسرخ وسرکه .

وقد رشربتش ازجزم اوتاسه د رهم وبد لش یاسمین زرد وبد ل هرد ویاسمین برّی است وروغن یاسمین بد ستورمفتح ومحلّل د رجمیع افعال مذکوره قوّی التّأثیراست ، و قد رشربتش سه د رهم تاپنجد رهم وگل یاسمین زرد د رهند کثیرالوجود است چون آنرا د رحنظل سبزمهرآ پخته یکد رهم اورا بایکوقیه عسل چند روزبد ستورمد اومت نمایند جهة

استسقاء ودر دکمرومفاصل مجرّب بیان نموده اند .

یاس سفید : اسم فارسی یاسمین بریّست .

یاسمین برّی : عشبه النّارا ست .

یابوشقان : اسم ترکی غری السّمك است .

یارپوز : اسم ترکی فودنج است .

یاره تاشی : اسم ترکی حجرالعاجست .

یاغ : اسم ترکی دهن است .

الیاء مع الباء :

یبروج : لغت سریانی وبمعنی ذوصورتین واسم جنس هر زوجی وشامل بیخ لفاح جبلی وبریّست چنانکه لفاح شامل ثمراقسام اوست وازمطلق اومراد قسم جبلی و چون بیخ هرنوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه بد وصورت انسان مشاهده گردد واورا از اینجهت باین اسم نامیده اند وبیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان داردبه خلاف برّی که بسیارمشابه است ، یبروج الصّنم بیخ لفاح بریّست بشکل دوانسان که روی برروی یکدیگرگذاشته باشند واورامهرگیاه وسگ کن نیزنامند چه درمیان عوام — مشهوراست که هرکه اورا قلع کند باعث هلاك اوست لهذا بعد ازخالی کردن اطراف بیخ اوسکی باومی‌بندند تاازحرکت سگ منقطع گردد واین معنی اصلی ندارد ودرخواصّ اواحدی بیان ننموده ونبات مزبورشبیه بعلیق که بترکی بکورتکن نامند وبقدر زرعی و برگش شبیه ببرگ انجیروباریکترازآن وثمرش سرخ وبقدرزیتونی ودربوی شبیه بمیعهٔ سایله وگلش سفیدگویند درشب میدرخشد وبیخش بصورت دوانسان مواجه و مستور بلیفهای اشقرشبیه بموی بخلاف سایراقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکوررانداردند ، و مادامی که سراین صورت راجدانکنند قوّتش تاشصت سال باقیست .

دراوّل سیّم سردودرآخرآن خشك ومخدّروهرعضوقسم مادّهٔ اودوای همان عضو

مردان وازقسم نراود وای زنان وشرب اوبازعفران جهت مفاصل و عرق النّساءونقرس و بامقل جهت بواسیروباسکنجبین جهت خفقان وباکاسنی جهت حرقةالبول وذرور بیخ وثمراوجهت آکله وقروح خبیثه نافع ومغلظ خون ومبلّد ذهن ومصلحش روغنها و قدر شربتش چهارقیراط است ، ودرنیرنجات واعمال غریبه بغایت موثّر .

وازهرمس نقل شده که بهترین زمان قلع اوآنست که مریّخ درخانه شرف یاد ر خطّی ازخطوط شرف ومتّصل بسعدین یاباحدی ازسعدین وباقمردریك برج باشد و روزسه شنبه وقت طلوع بهترازسایراوقات است ، چون عضوی ازاعضای اورابااندکی از ثمراوقلیلی روغن بان یازنبق باروغن خلاف نرم سائیده پیشانی وچشمهاوروی راباآن تدهین نمایند نزد ملوك بغایت مکرّم ومعزّزباشد وهرحاجتی که روی دهد رواگردد ، و چون مجموع آنرایاعضوی ازآنرا شکسته وبآلتی قطع کنند و بربازوبه بندند یابگردن آویزند ازکلّ آفات و غرق وحرق وصاعقه وراه زنان ودزدان محفوظ باشند وتعلیق او جهةرفع صرع وتسکین غضب ملوك بغایت موثّروبعضی شرط دانسته‌اند که دراوّل ماه‌بایدتعلیق نمایند وبخورا وجهت دورشدن شیاطین وجن ورفع فساد وعقل وجنون موثّراست ، و چون ثمرنارسیده اورا باروغن گلسرخ سائیده زن حامله برکمروشکم طلاکند از اسقاط ایمن باشد ، وچون یکعددگل شکفته اوراکوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای او رافع‌عسرولادتست وهرگاه یکعددگل نشکفته رادرکتانی بریسمان پشمی که‌هفت رنگ باشد پیچیده برطفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع اوگردد .

یبروج الوقار : یبروج الصّنم است .

یربوزه : بقلهٔیمانی است ونزد بعضی رجله .

یبروحا : بادنجانست .

یبرو : اسم سریانی بغل است که بفارسی استرگویند .

یتوع: اسم جنس نبات شیرداراست وگویند ازمطلق اومرادلاغیه است چه آن

بهترین اقسام اوست ، چون هرچه اسم مخصوصی داشته اند مذکورگردید لهذا در اینجا ذکرخواصّ کلیهٔ آن بیان میشود جمیع یتوعات درغایت گرمی وخشکی واکثرآن در مرتبهٔ چهارم وباسمیّت اند وجراحت کنندهٔ جلد ومسهل قوی درهمهٔ امزجه ، و مورث اسهال وقرحهٔ امعاء وزحیروبیخش وغثیان وانقلاب معده وتقلّب نفس وغشی واستعمال اوراد رخارج بدن جایزدانسته اند ، واگربخوردن بعضی ازآن احتیاج افتد زیاده از دوسه قطره ازشیراوبدون مصلحی نبایدآشامید ومصلحات اونشاسته وآرد جو و روغن بادام وگلسرخ ورّب سوس وکثیراست ودوغ سرد کرده رافع افراط عمل اوست .

یحمور : اسم حمارالوحش است ، و نزد اطبّانوعی ازایل است و درالف مذکور شد .

یحضیض : کرفس بزرگ برگ بستانیست .

یداللّه : خون بزچهارساله است که دراوّل پائیزگرفته باشند ودرماغر مذکورشد

یذره : قسوس است .

یذفه : درخت بلست .

یراع : قصب است .

یرمه : عشبه النّاراست .

یرنّا : اسم عربی حناست .

یرامیع : هلیونست .

یربوع : بفارسی موش دشتی نامندوآن مانند موش وازآن بزرگترود ستهای او بسیارکوتاه ترازپاودنباله اش بلنداست . درسیّم گرم وخشك وکثیرالغذاءوملیّن طبع ومدرّبول ومبهّی وجهت امراض بارده مثل فالج ورعشه ومفاصل واخراج سنگ گرده ، و مثانه نافع ومحرق خون ومصلحش میوه‌های تازه وترشیهاست .

یشف : حجرالیشف است .

یعصوب : کبك نراست ·

یعضید : خندریلی است ·

یغمیصه : بغین معجمه اسم سریانی ریباس است ·

یقطین : اسم جنس گل نباتیست که برساق نه‌ایستد مثل نبات خربزه ولبلاب و امثال آن وعوامرا ازمطلق اومراد قرع است ، که بفارسی کدو نامند ·

یلبخوج : بعربی عود هندیست ·

یلوه : اسم ترکی سلوی است ·

یلقون : اسم ترکی طرفا است که بفارسی گزنامند ·

یلم : اسم فارسی غری السّمك است ·

یمامه : اسم کبوترخانگی است ·

یمام : شفنین بریّست ·

یملیك : اسم ترکی لحیه التیس است ·

یمیثان : اسم ترکی زعروراست ·

یمسو : بلغت اکسیریان ابقراست که شوره نامند ·

یمسه : نامرمصافست ·

یمررطه : اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد ·

ینتون : بلغت نبطی اسم ثافیثاست ·

ینق : انفخه‌است ·

ینبطور : اسم سلمه است ·

ینبوست : خرنوب نبطیست ·

ینمه : نباتیست شبیه بخندریلی وبرگش ازبرگ کاسنی کوچکتروساقش زیاده بر شبری وگلش زرد ·

وموٴلّف اختیارات بدیعی گوید : درشیرازاورا سنبل دارونامند تازهٔ اوجهةالصاق جراحات تازه وذرورخشك اوجهت زخمهای کهنه مفید است ·ونزد بعضی خند ریلی است ·

یوز : اسم فارسی فهد است وبترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ واورارام نموده مانند سگان شکاری صید وحوش باورمیکنند حرارت ویبوست اوکمترازپلنگ و در جمیع افعال قریب باوست ·

یوشان : اسم ترکی شیح است ·

یونجه صحرائی : اسم ترکی وفارسی فصفصه است ·

یونجه باغی : اسم رطبه است ·

یونگ : اسم ترکی صوفست ·

ییلان اودی : اسم ترکی ثیست پیرکوکی اسم ترکی جزراست که بفارسی زرد ك، نامند ·

قدتمّ بحمد اللّه وحسن توفیقه واستعین باکرام المفضّل المنعام علی اتمام المعالجات والدّستورات انّه علی مایشاء قدیروبالجود والافضال جدیروالحمد للّه ربّ العالمین ·

* * *

تشخیص رابـــع

د رمد اوای سموم ومشتمل است بر پنـج فصـــــل

فصل اوّل ــ د رتد بیرمنع سموم واحترازازآن ٠
د وّیم ــ د رتد ابیرمشترکه سموم ٠
سیّم ــ د رتد ابیرسموم مشروبه ٠
چهارم ــ د رتد بیرسموم ملذ وعه ٠
پنجم ــ د ربیان آنچه حشرات ازآن گریزند ٠

فصـــــل اوّل

د رتد ابیرمنع تأثیرسموم‌واحتراز ازآن ازجمله مجربّاتست ، که چون طفل را د رروز ولا د ت قبل ازآنکه شیرد هند قد رحبّهٔ ازاشك چشم گاوکوهی که د رتقعیرتحت چشم او منجمد میگرد د ومسمّی بترياك گاوکوهیست ود رایـل مذکورشد برکام طفل بمالند د رایّام حیا ت ازسموم ملذ وعه ومشروبه متضرّرنگرد د وبد ستورد رآنوقت ازفا د زهرمعـد نی برکامـش بمالند وسه روزمتوالی هرروز بقد ربرنجی با شیربد هند همین اثرد ارد وازاین جملـــه است شرب نارجیل مجربّست که هرماهی د وبار بقد ربرنجی باگلاب سائیده بنوشند از ضررجمیع سموم محفوظ خواهند بود وبد ستورشرب فا د زهرمعـد نی د رهرماهی د وســه

باربقد رقیراطی تایکدانگ همین اثرد ارد وازاین مجمله شرب تخم مخلّصه است که در اوّل تحویل شمس بحمل سه روزروزی یکمثقال ازآن تناول نمایند مجرّبین را اعتقاد آنست که تایکسال ازمطلق سموم متضرّرنگردند وبعضی مخصوص سمّ هوام دانسته‌اند ومطلق سموم ومتّفق علیه اطبّاست که چون خرنیل رایکشب درشیرخیسانیده بنوشند درمدّت العمرهیچ سمّی دراواثرنمیکند امّااحترازازسموم منوط برآنست که ازاطعمه ، و اشربه که بی سرپوش درمواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند وبدستوراز چشیدن چیزی که مجهول الخاصیّه وغیرمعروف باشد وبدستورگرفتن حیوانی ، که معلوم نباشد هرچندکه اوحقیرنماید وخوابیدن درمواضع قریب بآشیان هوام وخرابه‌ها بدون بخورشاخ گاوکوهی وامثال آن وخوردن ترشیهاکه مدتّی درظرف مسّ بی قلعی مانده باشد وگوشتی که گرم بوته بنهجی پوشیده باشندکه منفذی بجهت خروج بخار نداشته آنمقداربماندکه سردگردد وخوردن اکثرمیوه‌هابدون آب کشیدن آن خصوصا انگورپوشیده نمانادکه تأثیرسمّ درجمیع امزجه یکسان نمی‌باشدچه یابس المزاج ، و معتادین افیون وسمومات کمترمتضرّرمیگردند ، بلکه بعضی اصلامتضرّرنمیشود چنانکه مشاهده شدکه عقرب معتادافیون راگزیدوعقرب درساعت هلاك گشت وآنشخص ــ متضرّرنشدوادراك یرالم نیزچندان ننمودوبدستورمعتادین شرب تریاقرانیز همین خاصّیت است ودرخانه‌هــا نگاهداشتن مرغ وطاوس وگربه ومرغ خانگی وامثال آن که حشرات راطعمه کنند بغایت مسخنّ است وباخود داشتن شاخ گاوکوهی و فادزهر معدنی وحیوانی ومهره ماروخاك صوفی حمید وخاك داغستان که کمترازطین مختوم نیست ونارجیل بحری ازضروریّات است ، درمنع گزیدن هوام ودارنده ۱۶ اشیای مذکوره راازمجرّبات وحضوراوجهت تداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق اکبرخصوصامسافرین راداشتن یکی ازآنهاازواجباتست .

فصل دویّم : درتدابیرمشترکه سموم بایددانست که تااثرسمّ بدل که منبع روح

حیوانی است نرسد باعث هلاك نمیگردد پس در جمیع سموم ملذوعه مراعات دل باید نمود وتأثیرسموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه معفّنه است یا بجهت برودت مفرطه که روح حیوانی را ازحرکت بازدارد وپیوسته وثقل مفرطی که باعث سد طریق اوگردد ، و صورت نوعیّه که اثرش مضادّ روح حیوانی باشد وآنچه بحسب اقتضای صورت نوعیّه باشد درنهایت مرتبهٔ سمیّت است ، پس تدبیر رشد یدآن باشیاءقویّهٔ ذوالخاصیّه بحسب کیفیّت وکمیّت زیاده باید گردد در حارهٔ آن تبرید دل بضمادات باردهٔ خوشبوی مانند گلاب وصندل وکافورو روغن گلسرخ وامثال آن ودرباردهٔ تسخین باشیاءحارهٔ عطره و درافراط یبوست ترطیب بمثل شروسرطان نهری وآنچه دراقسام بالخاصّیه منافع است فادزهروترياق فاروق ونارجیل بحریست ومنع خواب تایکروزلازمست وتدبیر عضوی که اوّلا سموم باورسد شرط است چه ازآن سرایت بمجاورآن نکرده بتدریج بدل نرسد پس اگرسمّ ازجمله مشروبه باشد درقی مبالغه نمایند واگرملذوعه باشد دربستن محکم آن عضوسعی کنند ومکیدن اووریختن آب دهان وبایدآنشخص ناشتانباشد واولّا مضمضه بروغن گلسرخ وروغن زیتون ویا شراب کرده بعدازآن بمکدوآب دهانرا بریزد یاادویه تریاقیّه مثل زراوند وامثال آن مضغ کند وبدستورموضع گزیده راحجامت کند که باعث جذب سم گردد وادویهٔ جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتروپودنه وزفت وسرگین نر وسیروگوگرد وامثال آنرا بابول وروغن زیتون وعسل هریك که حاضرباشد ومهرهٔ مار در این باب عجیب الجذبست وباید بعدازچسبیدن مهره شیربراوریخت وتاشیربسته شود تکراریختن آن نمود چون شیرمنجمد نگردد ومهره بیفتدعلامت نجاست است ، و در بعضی قطع آن عضو لازمست اگرعضو ممکن القطع باشد مانند دست وپاواطراف بدن وداغ کردن موضع گزیده بسیارنافع است وتدبیرسموم مشروبه وملذوعه که معلوم بوده باشد مذکورخواهد شد .

امّاتدبیرآنچه معلوم نبوده باشد کلی آنست که اگرمشروبه باشد درحالتی که

اندك تغییر ظاهر گردد وبآب گرم روغن گلسرخ با روغن گاوومطبوخ شبت وآب نمك و عسل و بوره مکرّر قی کند ، واگرباعث غشی و خفقان واختلاط عقل گردد حقنه کنند وادویهٔ ـ تریاقیّه آنچه مقدوربا شد بدهند وهرگاه بالتهاب وحرارت وتشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سمّ است دراینصورت روغن گلسرخ وروغن بنفشه ولعاب بزرقطونا و شیر تازه ودوغ وماءالشّعیربا شکروقرص کافوروآب یخ وامثال آن ازمبرّدات شربا وضمادانافع است ومکرّر باید بموضع دردناك وحوالی دل صندل وکافوروکاهووخیاروطحلب راسرد کرده ضماد نمود واگرعلامت برودت ظاهرگردد مثل بیحسّی اعضاءوسردی بدن وعرق سرد وتشویش عقل وتیرگی رخسارد راینصورت شرود یطوس وتریاقات حارّه وپیاز وسیرو خبطیانا وحلتیث وجدوا روامثال آن باید داد و لخلخهای حارّه مانندعرق فشه وعرق بهاروجند وامثال آن واستعمال نمودن و حقنه باوجود خشکی طبع بمطبوخ ـ فودنج وشیروترنجبین وبورهٔ ارمنی وروغنهای حارّه باید کرد واگرعلامت ثقل وپبوست ظاهرگردد مثل برآمدگی شکم ، ودردامعاءواحتباس بول وتهوّع وخشکی دهن ، در این صورت حقنه بمسهلات قوی مثل سنامکّی وبسفایج ولعاب حلبه وشیرتازه وحلتیث ومقل وسکبینج وشکرسرخ وبوره وامثال آن باید نمود واگرقدرت برشرب داشته باشد ـ ادویهٔ مسهله وبعدازآن ادویهٔ تریاقیه بدهند مانند شیروشکروگوشتابی‌کادویهٔ مناسبه بآن طبخ یافته باشد و اگرقوّتش ساقط شده یاغشی یابیهوشی وعرق سرد و کشتن سیاهی چشم باشد فم معدهٔ اورا بقوّت تمام بمالند وباد دردهنش بدمند وادویهٔ قلبیهٔ برروی سینه اومکرّرطلاکنند وآنچه درعلاج غشی مذکوراست بعمل آورند .

واگربا سهال مفرط وپیچش باشد تدبیراوبدادن روغنهاولعابهاکنند وبعدازآن ادویهٔ قلبیه وتریاقات راباآب میوه‌های قابض ورّب به وسیب ولیموود وغ داغ کرده وامثال اوباید داد وهرگاه سمّ ملذوعه باشد بدستوری که گذشت بعدازبستن موضع وحجامت ومکیدن از تریاقات مذکوره بدهند ودومثقال تخم نارنج که مقشرکرده باشند وتخم لیموو

ترنج بغایت مفید واین دوابجهت سموم مشروبه وملذوعه مشترك النّفع است ، مغز گردکان سی مثقال نمك برگ سداب خشك ازهریك پنجمثقال وازترنج مقشره مثقال انجیرکوبیده بقدری که اجزاراخمیرکند قدرشربتش تاده درهمست ۰

تریاق الطّین : که بدستورمشترك النّفع است باین صفت است ، طین مختوم ،و اگرنباشد خاك صوفی حمید یاخاك داغستان یامساوی اوحبّ الغاربروغن گاوچرب کرده بوزن ادویهٔ عسل بسرشند ودودرهم اورابنوشند وهرگاه علامات زیادتی خون دوسموم ظاهرباشد فصد بغایت نافع است ، وسایرادویهٔمشترك النّفع است که سابقا مذکور شد ۰

فصل سیّم ــ درمداوای سموم مشروبهٔکه معروف باشد ودراین فصل بیان مداوا بعضی ازآن که مشهوراست مذکورمیشود وغیرمشهوررااستنباط مزاج آن ازتشخیص ــ ثالث بایدنمود بحسب اعراض وعلامات هریك بمداوای مشهورهٔآنقسم بایدعمل کرد چه اکثرآنراعلاج بیکطریق است ۰

بیش : قدرحبّهٔاودرعرض دوسه ساعت مهلك است واورا سریع الاثّرتر ازسمّ افعی دانستهاند وعلامت آن ورم زبان وسدرود وارود رد سروبرآمدگی حدقه وغشی پی درپی است وعلاج اوقی مکرّراست بمطبوخ تخم شلغم وروغن گاوواگرنارجیل بحری بهم رسد بهترازهمه مقیّیاتست وبعدازآن شرب فادزهرسبزوزردخالص است ۰

برای محمّد بن زکریّاواکثراطّبابیخ کبررافادزهر اودانسته اندودواءالمسك حارّرادراین باب قویترازتریاق فاروق میدانندوجدواراثرعظیم است ۰

قرون السّنبل : ازلوازم شرب اوبول الدّم وسیاهی زبان واعراض سرسام استو درغایت حرارت ومداوای اوبعدازقی شرب یکمثقال کافورباگلاب وآشامیدن دوغ سرد کرده وآب میوههای سرد است مثل اناروسیب ترش وآب خیارومواءالشّعیروآب عنب ــ الثّعلب وامثال آن باجلّاب وضمادات بارده مثل صندلین وکافوروشیاف مامیثاو گل

ارمنی وآب خیاروکد ووکاسنی وامثال آن ۰

مرارة النّمر : زهرهٔ پلنگ تاسه ساعت کشنده است بقی سبزوازسمومات حارّه ، و مد اوای اوبد ستورقرون السّنبل است وپنیرمایهٔ آهوراتریاق آن دانسته اند کافوررا ۰

مرارة الاُفعی : د رسمیّت مانند بیش است ، ومد اوای آن بد ستورآن وباروغن قی مکرّرکردن انفع است ، وشرب گوشتاب مرغ باقدری مشك مفید است واد ویهٔ مشترك النّفع که قبل ازاین مذکورشد د رجمیع سموم نافعند ۰

مرارة الکلب الماء : قد ریکعد س آن بعد ازهفت روزکشنده است ، وتریاق او پنیرمایهٔ خرگوش وروغن گاووخبطیاناود ارچینی است ۰

د نباله‌ٔ گاوکوهی : مورث غشی شدید وکریست وتریاق اوبعد ازقی کردن با روغن گاوآب نیمگرم وتریاقات مشترکه النفی مذکوره وفندق وپسته وفیلزهرج که د ریکروز چهار مرتبه یکمثقال بد هند ۰

عرق الدّابه : مورث ورم روی وسبزی اووخناق وعرق بسیاروبد بوئی آنست ، و د وای اوبعد ازقی باماءالعسل شرب می‌پخته وروغن گلسرخ است که مکرّربنوشند وترياق الطّین مذکورشد ۰

ارنب بحری : ازسموم حارّه واگرنکشد مورث سلّ است واعراض اود رد معده ، و ضیق النّفس وقی مفرط وعسربول وعرق بد بوی ونفث الدّم است ومد اوای آن آب خیار شنبروشهرالاغ وزنان وآب برگ خطمی وسرطان نهریست وبعد ازتسکین عوارض خوردن حب خربق سیاه وغاریقون وکثیراورب سوس بالسّویه بقد رد رهمی باجلّاب ۰

د راریح : که بترکی الّاکلنك نامند ازسموم حارّه وعلامت اومانند اعراض ارنب بحری وباالتهاب واختلاط عقل ومد اوای آن مانند ارنب بحری وقی کردن باآب گرم و روغن گلسرخ وشرب شیرهٔ تخم خرفه وخیاروبها وشیرزنان وجهت احتباس بول جلوس د رطبیخ خطمی وچکانید ن روغن گل باسفیده‌ٔ تخم مرغ د راحلیل وتغذیه به

روغن بادام ونان میده وپالوده وانجیرخشك وهریره از آرد گندم وشکر وروغن بادام و مداوای خوردن وزغه وحربا وتخم حربا بدستورمذکوراست وتریاقات مذکوره ودواءالمشك ومثرود یطوس وتریاق اربعه مانند بلادرد جند سیاه وامثال آن مورث احتراق وجنون و وسواس والتهاب معده وتشنگی مفرط اند ومداوای آن شرب دوغ وگوشتابهای چرب وشیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه واستنشاق روغن کدو وبنفشه وچرب کردن سربروغنهای مرطّبه ومغزگردکان فادزهربلادراست ۰

خوردن خون گاووبستگی شیروخون درمعده مورث کرب واضطراب شدید ، و غثیان عنیف ودرد احشاء وعسرالنّفس وکزاز واحتباس بول وطبع است ومداوای آن حقنه وپنیرمایهٔ شرب حیوانات باسرکه وحتیث وبوره وفلفل باسرکه تارفع انجماد آن نماید ، و دراین قسم مواد قی جایزنیست مگردرشیرفاسد وجوارش عود ومضغ مصطکی وماءالعسل دراین باب مفیداست ۰

تیوعات وحبّ السّلاطین وامثال آن : ازادویهٔ حارّه مورث التهاب وغثیان واطلاق بسیاروپیچش است ومداوای آن دوغ واشیاءبارده قابضه است بعدازقی ودرمعالجات کلّیه مذکورشد مانند روغنها ولعابها وربوب قابضه ۰

امّااشیاء بارده مخدّره مثل افیون وبزرالبنج وشوکران ولفاح وتانوره وامثال آن مورث خارش بدن ومداوای آن قی کردن باماءالعسل ونمك وبورهٔ ارمنی وسکنجبین و روغنهاست وشرب شراب باحتیث ودارچینی وفلفل وجندبدستر نانخواه ونارجیل ـ دریائی وتریاق کبیرو حقنهای تند وسرکه باصعتروافسنتین وروغن گلسرخ وشرب سیر وگردکان وتدهین بدن ودماغ بروغنهای حارّمانند روغن ناردین وسوسن واستنشاق جند وحلتیث نافع است واگرمساوی افیون مشروبه جندخورده شود دررفع مضرّت افیون ازمجرّباتست ومداوای خوردن بزرقطونای کوفته وآب گشنیزبعدازقی وحلتیث وشرابو شربت افسنتین کافی است ، ودرمداوای فطروکماه وامثال آن مانند ماهی سرد شده

که د رموضع نمناك مانده باشد بعد ازقی کردن معاجین حارّه مثل فلافلی وکمونی و زراوند وصعتروامثال آن مفید است ۰

امّا اشیای مسدّده ٔثقیله : مانند مرد اسنگ واجرام معادن ومرگ موش وشنجرف وزیبق وامثال آن مورث احتباس طبع ونفخ شکم ود رد احشاءود ربعضی بول الدّم ود ر اکثر احتباس بول و ورم عانه وقرحهٔ امعاست وگاه است که باعث اطلاق مفرط گردد و مد اوای آن قی وباوجود احتباس طبع حقنهاست ونارد ین با سرگین کبوتروشراب بغایة نافع است ، وطبیخ انجیروتخم کرفس وزوفا وافسنتین وترنجبین ومسهلات وگوشتابهای چرب باید داد ود رزیبق مقتول ومصعد بعد ازحقنه ومسهل وشرب ماءالعسل مداوای سحج باید نمود ۰

وزرنیخ وآهك وزنجاروصابون وامثال آن مورث قرحهٔ امعاءوخشکی دهان و بول الدّم ود رد معده است وگاهست که آهك ببول رفع میشود ومد اوای آن بعد ازقی خوردن جلّاب وآب گرم وشرب طبیخ تخم کتان وخبّازی وتخم مرد وتخم تره‌تیزکست وبد ستورآب برنج وشیروگوشت آبهای چرب وآنچه د رارنب بحری مذکورشد بغایت نافعست ۰

شوای مغموم که گوشتهای پخته وکباب راد رحین گرمی مفرط بپوشاندکه بخار او د فع نشده سردگرد د واکل آن باعث سد رود واروهیضه وبیهوشی ومد اوای آن قی ، و بعد ازآن سکنجبین سفرجلی وشراب ومقویّات معده است ، ومنع خواب وحمّام لازمست وهرگاه باعث قی وغشیان شدید واسهال مفرط گرد دوبعلاج هیضه مبادرت کند ۰

زاج وشب ونمك تلخ وشوره وامثال آن مورث سرفهٔ شدید وعلل شش وسلّ است ومد اوای آن بروغن تازه وشکرولعابها وشیروامثال آنست ۰

سفید اب وحبسین وکج وامثال آن مورث قولنج قوی وخناق وخشکی دهان ، وبر آمدگی شکم است ومد اوای آن شرب ماءالعسل است باآب خطمی تازه وخبّازی ولعاب تخم کتان د رروغن بادام واسهال نمودن بد ود انگ محموده باجلّاب وبسایرمسهلات

وهرگاه منجربسحج گرد د بعلاج آن مبا د رت نما یند ود رجمیع سموم آنچه د رکلیهٔ آن مذ کور شد مراعات باید نمود ومیل هریك بهرجهتی که با شد بآن جهت د فع باید گرد د امالهٔ آن از عضوشریف بعضو خسیس شرطست ۰

فصل چهارم ــ د رسموم ملذ وعهٔ غیرمعروفه وجراحات آلا ت مسمومه باید د انست که سموم حیوانات بد ستورسموم مشروبه قوی وضعیف میبا شد وقواعد مذ کورشد ود ر این مکان بعضی ازمشهور آن مذ کورمیگرد د تاغیرمذ کوررا هم باینطریق مد اوانما یند ۰

حیّات : اقسام ماربسیاراست ، ومجموع آن ازسه مرتبه بیرون نیستند یکی آنکه مهلت بد واند هد ویکی ضعیف که قتّال نبا شد ویکی قتّال ومهلت د رتد ابیراوبا شد و ازیکهفته بیش نگذ ارند وازقسم اوّل ماری میبا شد د ربلا د ترك ازد وشبرتا سه شبرمایل بسیاهی وزرد ی وچشمش سرخ وسرش باریك وبرآن تاجی ومسمّی بلکه وناظرنیزگویند چه د ید هٔ اوبهرحیوانی افتد هلاك میگرد د وهرچند د وربا شد ووحوش وطیورازاوخایفند ود رحوالی مکان اوگیاه نمیروید وقسمی ازآن بقد رسه زرع تا پنج زرع وچشمش د رخشنده وگزید هٔ اود رعرض یکساعت هلاك میشود وقسمی ازآن شاخد ارمیبا شد وقسمی از آن مسمّی بافعیست وصفت اود رحرف الف مذ کورشد و علامت گزید ن اوآنست کهاز آنموضع اوّلا خون روان گرد د وبعد ازآن زرد آب وپس ازآن برنگ زیتی وزنگاری وتد بیراو به د ستوریست که د رقواعد کلیّه گذ شت وشرب تریا ق کبیروروغن کهنه باعسل وسیروشراب کهنه وتکرارقی ود ومثقال حلتیث با شراب وشرب سائید هٔ مهرهٔ ماروبستن او برموضع گزید ه وپنیرمایهٔ خرگوش و غیرآن که تازه با شد با سرکه ممزوج بآب وفا شراوا سپند و تخم یونجه وبیخ و عرطنیثا وبیخ کا شم وزراوند مد حرج وطویل وکرفس کوهی وتغذ یه بسرطان نهری وزنجبیل با شیرانسان والا غ مفید است واین د وارا د رسمّ افعی مانند تریا ق کبیر د انسته اند انیسون د ه د رهم ، فلفل سه د رهم ، ونصف زراوند مد حرج چند بید سبز ازهریك یکد رهم ونیم با می پخته سرشته بقد رجوزی استعمال کنند وخورد ن آب ثیل

تا بقد ریکرطل وبستن جرم اوازمجرّباتست ۰

حیّات متعطّشه وامثال آن وتنین وهریك بالوان مختلفه وبزرگ وکوچك میباشند وتنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم آنست وکوچکترازپنج زرع نیست وزیاده برسی زرع میباشد وچشمش بسیاربزرگ ودرتحت پلك زیرین اوتقعیری مانند ذقن ودندان اوبسیار وبعضی ازآن یال دارند مانند یال شتروعلاج غیراژدها مانند مداوای افعیست وعلاج زخم گزیدهٔ اژدها وسایرآن بادویهٔ آکله وقروح خبیثه بایدکرد وضماد نمودن بباد روج و بدستوربرصاص بالخاصّیه مفیداست ۰

عقارب : بفارسی کژدم نامند ، واقسام میباشدوگویندنه قسم است ، وزبونترین اوسیاه وجرارّه واسلم اوطیّاره است ، وگزیدن اوباعث درد شدید وسردی اعضاءکزاز و اختلاط عقل وآنچه قتّال باشد موجب خدر وغشی وعرق سرد وانطباق فکین ، وورم قضیب وبروزمقعد میگردد واگربرشریان بگزد موجب غشی وبرعصب باعث تشنّج وبرورك ــ موجب عفونت خون درتجاویف رگها ست ومداوای آن بموجبی که درقواعد اویهٔ مشترك النّفع کلیّه گذشت بایدنمود وشرب سیروضماد اووشراب کهنه ورته ودیناروبه وعاقرقرحا وبرگ سداب وپیازعنصل وتخم یونجهٔ صحرائی وفاشراوبیخ حنظل وغاریقون واسپند و تره تیزك وتخم اووجاوشیروسطاربون که دراصفهان گل عقرب نامند ۰ وازمجرّبات است وضماد اوبغایت مسکّن درد وبدستورضماد خند قوقای وطلای گوگرد باراتیانج وبدستور عسل بلاد رباروغن گردکان همین اثرداردوتدهین بروغن زیتون گرم درتسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثّراست وعقرب جرّاره بسیارکوچك میباشد ، ودنباله رادرحیــن حرکت میکشد ومانند سایرعقرب بلندی ندارد ودرروزاوّل چندان ضرری ازاوظاهرنگردد ودرروز دویّم وسیّم اعراض هولناك بهم میرسد مثل غشی وخفقان وبول الدّم وورم زبان وپیچش عظیم ومداوای آن بعدازمکیدن وداغ کردن موضع شرب آب سیب ترش است وبالخاصّیه آب اووسویق اوتریاق اوست ، وقرص کافورود وغ وشیرهٔ تخم خرفه وامثال او

با سکنجبین مفید وهرگاه باعث ورم گرد د قصد کنند ود رورم زبان رك زیرزبان رابگشایند و د راحتباس طبع حقنه ود رسحج امعاء روغن گلسرخ بنوشند وترياق عسگری د رین باب قوّی الاثراست واین سفوف راازمجرّبات دانسته‌اند طرخشقوق خشك برگ د رخت سیب ترش گشنیز خشك بالسّویه قد رشربتش سه مثقالست و علاج موضع جراحت رابد وای تند باید کرد و حوالی آنرابگل ارمنی وسرکه ومبرّدات طلاکنند وتغذیه بآب غوره و اشیای بارد موافق است .

رتیلا وشب وعنکبوت : اقسام رتیلا گویند شش صنف است ، یکی پرد ارمانند پر مورچه ویکی سیاه ویکی عنبیه که بفارسی انگورك نامند ،ویکی سرخ ویکی زرد وآن ذهبیه بسیارزرد وبعضی مایل بزرد ی میباشد وزغب د ارمانند پشم ویکی کوکبیه ود رپشت او خطهای برّاق همهٔ اود رشکل شبیه بعنکوتند واعراض گزید ن رتیلا ورم موضع لسع ، و د رد معد ه وخارش بد ن واطلاق طبع است ود ربعضی بیحسّی بد ن وبرآمد گی شکم و عرق مفرط ورعشه ود رد سروکزاز وتمدّد وسرفه وقی د ایم ود ربعضی د رورمنی وخروج باد ازمقعد واضطراب عظیم وسبات مهلك میباشد ومد اوای آن بد ستوراستعمال ادویهٔ مشترك النّفع مذکوره وآنچه د رعقرب بیان شده وتد بیرموضع لسع وجلوس د رآب گرم است چه آب گرم باعث تسکین د رد واستراحت بقد رساعتی میگرد د وباید بعد ازتسکین موضع رابآب نمك تند نطول نموده آن بسیارگرم باشد وحمام د ایم وتعریق تاچند یوم بغایت نافعست وموضع گزیده راباخاکسترچوب انجیروآهك وقلی که بآب گرم سرشته باشند ضماد نمایند ود ود رهم شونیزبالخاصّیه ترياق اوست وجمیع ادویهٔ که بجهة عقرب نافع باشد د راوموثّراست ، وبرگ د رخت چناروجوزالسّرود ارچینی وثمرهالطّرفاوتخم شبت وهلیون باشراب نافع است واین معجون جهت رتیلا وسایرهوام مفید است .

ترياق الرّتیلا : شونیزده د رهم دوقو زیرهٔ کرمانی هریك پنجد رهم ابهل جوز السّرو هر یك سه د رهم سنبل الطّیب حبّ الغارزراوند مد حرج د ارچینی خبطیانا

تخم‌یونجه‌تخم‌کرفس‌تخم شبت هریك دود رهم باعسل ودووزن ادویهٔ‌بسرشند ، و قدر شربتش تا سه مثقال است وشب ازنوع‌عنکبوت وپایهای اود رازاست وازگزیدن او به دستور عنکبوت د رد معده و عسربول وحبس اووسردی دست وپاحادث میگردد ، و مداوای اوبد ستوررتیلاست ۰

قملّة النّسر : ازجملهٔ‌هوام وبقد رقمل وازاصناف کنه است وبفارسی د ره نامند وآن گزیدن اوخون ازهمه مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد وبن دندان واز سینه و معده ومجرای بول و رعاف ومداوای اومالیدن موضع بفاد زهروصندل سرخ وآب کاهوو حیّ العالم وطحلب وامثال آنست وشرب آب کدووخیاروکاسنی وگل قبرسی و ملیّن محتوم وآنچه د رسموم حارّه مذکورشد ۰

زنبور ومگس عسل ومورپرد اروپشه : وامثال آن مداوای گزیدن همهٔ‌آن مانند سموم حارّه است وتبرید وران شرط است شرباوضماد اوچون مگس راسرکنده تتمهٔ‌آنرادر موضع گزیدهٔ‌مذکورات بمالند د ردراد رساعت ساکن کند وبد ستورگل ارمنی با سرکه وبرگ باد روج وامثال آن نافعند ۰

سام ابرص و عصابه : بصاد سوسماراست وبطاءمعجمه سالامند راوازگزیدن اینها دندان ایشان د رموضع گزیده میماند و مادام که اخراج نشود د رد ایمی میباشد ، و مداوای آن د رآب گرم گذاشتن عضوومالیدن آنست بروغن وخاکسترتا دندان بیرون‌آید وبعد ازآن خاکسترراب‌روغن خمیرکرده به بندند ۰

سگ دیوانه : وسایرسباع دیوانه وانسانی که ازگزیدن آن دیوانه شود و هر حیوانی وگویند الاغ واستراز گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشود وگاهست که بنفسه مانند سایرحیوانات دیوانه شوند وسگ وسایرحیوان دیوانه گزیده اوّلا تاچند روز ، بی عوارض میباشد وبعد ازآن د راوفکرفاسد ووسواس و خوابهای هولناك وگرفتگی آواز ، و خلوت نشینی وخوف و غم وگریه عارض میگردد وازآب خوف میکند وچون د رآب وآینه و

امثال آن صورت حیوانی در نظرش میآید بنا برآن آب نمیخورد وچون اعراض قویترگردد باعث تشنّج وگزازواد رارمنی بی شهوت وگریختن ازروشنی وجنون سبعی وفریاد کردن مانند سگ وحمله نمودن برآشنا وبیگانه میگردد ۰

ومتقدّمین اطبّا متفّق اند که بعد ازخوف ازآب وازدیدن اد رارزیدن ممکن العلاج نیست ومتأخرین ایشان اکثرآنرا قابل اصلاح میدانند مگرآنکه بنهایت مرتبهٔ جنون رسیده باشد واکثررا بحران وطغیان ونقصان تاچهل روز است ومیشود که زیاده وکمتر ازآن نیزباشد چه بحسب مزاج است ، دریابس المزاج بعد ازیکهفته ود وهفته وچهل روزخوف آن بهم میرسد ود رمزاج مرطوب تاچهارماه وششماه وبعضی تایکسال وزیاده از آن نیز گفته اند وبتجربهٔ مجرّبین رسیده که گزیدهٔ اوّل باراوباخطراست ود رسایرمخاطره کمتر ۰

امّاعلامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترك منزل خود کند وپیرامون اهل آنخانه نمیگردد وچیزی نمیخورد وازآب میگریزد ود یگرسرخی چشم وبیرون آوردن زبان ود ویدن بسیار وگرفتگی آوازوافتادگی گوش وبرآمدگی پشت وکج کردن گردن بطرفی که حرکت به آن میکند وحرکت بی نسق شبیه بحرکت مستان و حمله کردن برهمه چیزدیگر ، گریختن سگان ازاود رحین ملاقات آن عجزکردن ایشان ۰

امّا : علامت زخم اواززخم سگ غیرد یوانه که حالت سگ مشتبه باشد و دیوانگی مشخّص نباشد باید پارچهٔ نانیرابخون زخم اوآلوده پیش سگ غیرد یوانه انداخت که هرگاه نان رانخورد علامت زخم سگد یوانه است ۰

واگرتناول نمایدغیرد یوانه وبدستورمغزگردکان راکوبیده یکشب برزخم به بندند هرگاه مرغ گرسنه ازخوردن اونفرت کندعلامت دیوانگی است واگرتناول کند و د ریك شبانه روزهلاك نگرد دغیرد یوانه خواهد بود ۰

العلاج : اوّل موضع زخم راحجامت کرده مبالغه درکشیدن و جذب کردن سمیّت

واخراج اوباید نمود وتضمید با شیائی باید نمود که زخم کشته به نشود مثل پیازوتره‌تیزك وچغند ریخته وروغن وسایرمراهم اکّاله واگرد اغ کنند ود ردفع چرك اومبالغه نمایند به غایت نافع است ۰

امّا : بعد ازسه روزپرنفعی ندارد وچه سمیّت اوسرایت کرده دراینصورت برزخم اوجاوشیروا شیاءجاذب سمّ باید بست مانند نطرون بابول انسان وخاکسترتاك باسرکه وتره تیزك بروغن وتکرا ربستن سریشم ماهیرانافع دانسته‌اند ود رترطیب وتقویت اعضای رئیسه باید کوشید ومعالجهٔاوبد ستورمالیخولیاوجنون بایـد نمود وازجماع ، و خوردن ترشیهاوهوای سرد اجتناب بسیارلازمست وتنقیهٔسود ابمنضج ومسهل مکرّرباید گـرد د این دواراجالینوس فرموده که بهرکه داده شد خوف ازآب نکرد و باعث نجات گردید

دواءالسّرطان : سرطان زنده رادرظرف مس سرخ بقدری باید برشته کرد که‌توان سائید وده جزوآنرا باخبطیانا پنج جزووکند ریکجزونرم سائیده درایّامیکه روزمسهل‌نباشد باآب سرد ود رهم صبح ود رهم شب تناول نمایند ود رتفریح وترطیب ونشاط طبـع سعی کند وحقنه بماءالشّعیرورروغن گلسرخ وآب برگ خرفه ولعاب بزرقطونا وامثال او ــ بسیارمفید است ، وآب ازظرف لوله داربد هند که آنرانه بیند وچون ظرف آب پوست کفتاربا شد ازخوردن اواجتناب نمیکند ود رآب گرم نشستن وبول کردن درآن‌بغایت مفید است ۰

وازغذاهاوگوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری وبرّه وبزغاله فربه وروغن کره وشیرو پالوده وحلواهای نشاسته وامثال آن تناول نمایند وشراب ممزوج باآب بسیار بغایت موافق است وتدهین سروبدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع واستراحت و خواب بسیارمفید است وخوردن آب پودنهٔنهری روزی صد مثقال بسه دفعه ازسه‌روز تایکهفته ازمجرّباتست وآب پیازبد ستورسه روز روزی صد مثقال بسه چهارد فعه‌بنوشند بیعدیل دانسته اند وآب ثیل ازمجرّباتست وچون سمانیراکه بترکی بیلدرچین نامند

بتمامه کباب کرده بخورند وچتری ازوطرح نکنند بالخاصّیه مجرّب دانسته‌اند وبد ستـور کباب جگرسگ دیـوانه که اوراگزیده باشد نافع یافته اند وبستن آن نیزبرموضع جراحت بسیارموٴثّراست ۰

ودواءالزّراریح بالخاصّیه رافع مضرّات وازمجرّبات جمیع اطبّاست وچون ازآن نوشند اجسامی بابول دفع میشود وشبیه بحیوان بسیارکوچك وعوام رااگمان میشود که‌بچه‌های سگ است ۰

دواءالذّراریح : ذراریح بزرگ فربه راکه بترکی الّاکلنك نامند سروبالهاو پاهـارا انداخته یکجزوعدس مقشریکجزوفلفل قرنفل دارچینی سنبل الطّیب زعفران هـریـك سدس جزومجموع راسائیده باآب قرص بسازند وهرروزدودانگ باآب گرم بنوشند وقسم دیگرذراریح راسروبال انداخته سه شبانه روزدردوغ‌خیسانیده بعدازهریکشبانه روز تجدیددوغ‌نموده پس خشك کنند وبعدازآن بامثل اوعدس مقشّرسائیده‌باآب قرص ساخته بقدردودانگ هرروزباآب گرم بدهند ۰

مداوای زخم سگ غیردیوانه وسباع وبوزینه وامثال آن ، یکشبانه روزپیازونمك و عسل رابایکدیگرمخلوط کرده برزخم به بندند پس‌بمرهم‌اسود ضمادنمایند ومرهم مزبـور جهت زخمهائیکه ازکوفتگی اعضاءو سقطه بهمرسد بدستورنافع است ۰

مرهم اسود قنّه : روغن زیتون پیه بالسّویه استعمال کنند وموضع‌گزیده‌ٴپلنـگ و شیرو یوزرااوّل بادویه‌ٴجذاب ضمادکنند مانند خاکستروسرکه وپیازوعسل وبعدازآن‌با سرکه ونمك بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند وبستن باقلای تازه که دونیم کـرده باشند بغایت جاذب زخم سگ وامثال اوست وآرد باقلی باسرکه بدستورموٴثّرو جاذب است وجهت زخمهای دندان انسان نیزمفیداست وشبّ محرق وبدستورکندربا روغـن زیتون وشراب جهت گزیدن انسان نافع است ، وهرگاه موضع زخم حیوانات ورم کنـد طلای مرداسنگ رافع آنست ۰

مو غالی : نزد بعضی غیرموش خرما ست وگویند کوچکترا زابن عرس وخاکستری‌رنگ ود ند انش سه طبقه وبالا ی یکد یگرمیبا شد وچون برحیوانی مسلّط گرد د برخصیـهٔ او می‌چسبد وگزید ن اوباعث د رد شد ید وآبله کرد ن حوالی آن وگا هست که مورث د ر د امعاءو عسربول گرد د ومد اوا ی اوبستن فشه با سرکه وبد ستورسیر و عا قرقرحا ، و تخـم تره تیزك وامثال آنست ، واگرورم بهمرسد پوست انا رشیرین رامهرّا پخته ضماد نمایند ۰

مد اوا ی زخم آلا ت زهرد ار بد ستوریست که د رسموم ملذ و عه گذ شت ، و ذ رور مغناطیس عجیب الا ثراست ، واصل د رآن ضماد جاذ ب سمّ است وبه نکرد ن زخم‌تـا رفع سمیّت آن با لکلّیه شود شرب تریا ق کبیروفاد زهروشستن مکرّرآنموضع را با آب خاکستر چون آب انجیرونمك وحجامت کرد ن آن وبستن ماهی تا زه که شکم اورا شکافته با شند و حلزونات وگوشت سلحفاه وامثال آن ۰

فصـل پنجـم ــ د ربیا ن ا د ویهٔ‌که حشرات ازآن گریزند ۰

مار : انواع‌آن ازد ود وشاخ‌گوزن میگریزند وبد ستوربخورسم بزوگوگرد وموی انسـا ن وزفت ومقل وسکبیج‌وچوب انا روقته همین اثرد ارد وپا شید ن آبیکه نوشا د رد رآن حـلّ کرد ه با شند و چون د رسوراخ ماربریزند باعث هلاك اوست وفرش کرد ن برنجا سف بـه غایت‌آزمود ه است طبیخ خسك رابرموضعی بپا شند مارترك‌آنمکا ن کند وچون ریسما ن را قطران آلود ه برد ورخود حلقه‌کند هوام د اخل آن حلقه نمیگرد د ۰

وازد ارند ءزمردّ افعی گریزا ن است وچون چشم اوبرزمردّ افتد همانساعت‌چشمش ازحد قه د فع میشود آنچه د رفصل احترازسموم مذ کورگرد ید باخود د اشتن هریك‌ازآنـها وپیاز عنصل باعث حفظ ا ذیّت جمیع‌حشرات است ۰

عقرب : ازد ود کبریت وآنچه ما را زاوگریزد د رعقرب نیزموءثّراست وسوزانید ن چنـد عد د آن د رمکا ن باعث گریختن سایرمیگرد د وچون چرا غ‌بسیا رروشنی د رجائی گذ ارند حشرات متوجّه آنجا میشوند ومکا ن بعید ازچرا غ محفوظ میماند وبد ستوربخوریکهموءلّـف

امان الاخطارفی الاسفارذکرنموده درگریزانیدن هوام وپشه بیعدیلست زاج سفید شونیزریزه سکبینج جند مقل سمّ بزبالسّویه کوفته حبّها بسازند ودرمکانی دودکنند ، و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل واسپند وسیروپنج انگشت بغایت موثّراست و طبیخ پیازعنصل ازمجرّباتست ۰

پشّه : طلای روغن باآب لیمورفع اذیّت گزیدهٔ پشه کند ومجرّبست وچون زرنیخ و نوشادررا باپیه گاوچند روزی درمکانی بخورکنند منع تولّد پشه کند ومجرّب یافته اند ۰

کیك : پاشیدن طبیخ خسك راجهت کشتن کیك ازمجرّبات دانسته اند و بدستور طبیخ حنظل وافسنتین وشونیز وکیك واش ازجملهٔ ادویهٔ مشهوره است ۰

قمّل : طلاکردن مولود درروز ولادت بآب زیره باعث عدم تکوّن شپش درتمام عمر اوگرد دزیبق چون بربدن یاجامه بمالند درساعت رفع آن میکند ۰

ذباب : چون صورت مگسی اززرنیخ وکندش بسازند یاجووه بدل کندش کنند ودر جائی بگذارند مگس ازآن گریزان شود وطبیخ خربق سیاه کشندهٔ اوست وچون زرنیخ را درشیرحلّ کنند مگس ازعبور برآن هلاك گردد وبوی پیازعنصل کشندهٔ اقسام مگس است وبدستورازروغن زیتون وکافورمیگریزد ۰

ساص وارضه : پاشیدن آب مطبوخ خرزهره درکشتن کیك وساص وارضه ازمجرّبات است ۰

جعل : آب مطبوخ شکوفه درخت چناروبخوراوکشندهٔ جعلست ۰

فاره : چون موشی راخایه کنده یادنباله اوراببریده سردهند جمیع موشان آنخانه رااوبرطرف میکند ، وپوست روی آنراچون کنده سردهند سایرموشان میگریزند وبدستور ازدوداج گریزانست وپیازعنصل کشندهٔ اوست دریکساعت ۰

مورچه : ازحلتیث میگریزد وازریسمان آلوده بقطران تجاوزنمیکند وچون شیرینی وسایراشیارادرمکانی گذارند ودروقت گذاشتن ظبط نفس کشیدن نمایندمادام ،که

دست احدی بآن چیزنرسد مورچه پیرامون اونگردد وازمجرّبات دانسته‌اند ودرجائی که زرنیاد بخورکنند مورچه هرگز عود بآنجانمی‌نماید وازمجرّبات است وداشتن پیازعنصل موجب هرب سباع وهوام وماروقمل ومورچه ومگس است واللّه ولیّ التّوفیق ۰

****

تشخیص پنجـــم

در اوزان وآن مشتمل بر سـه فصـــل است

فصل اوّل ــ در اوزان صغار.
فصل دوم ــ در اوزان کبار.
فصل سیّم ــ در تحویل بعضی اوزان ببعضی.

فصـــل اوّل

در اوزان صغار: پوشیده نماند که نزد اطبّا هرچه کمتر از رطل باشد معروف بـــه اوزان صغار وما فوق اوموسوم بکبار است وکیل که عبارت از پیمانه باشد از جملهٔ قسم ثانی است ، واختلاف در هریك از اوزان صغار وکبار بحسب امکنه وازمنه ومصطلحات واقع شده ودر اینمقام هرچه بحسب کتب معتبرهٔ طب وفقه ولغات اعتبار داشته اشاره بـآن میشود باید دانست که حبّه وطسوج وقیراط ودانك بحسب درهم فضّی ومثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از اجزاء مثقال است ونزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضّه که در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضّه میباشد واکثر اساطین اطّبا برآنند که در زمان قدیم وجدید قدر درهم مختلف

بوده بخلاف مثقال که دراختلاف اوقلیلی قایلند واختلاف هریك درطیّ تحریراومذکور میگردد .

ارزه : که بفارسی برنج نامند مراد ازاووزن ودانه خردل بریّست .

شعیره : دوارزه است .

حبّه : ازدرهم عبارت ازسدس ثمن اوست که یکجزوازچهل وهشت جزو درهم باشد وازمثقال عبارت ازدوشعیراست که چهارارزه باشد .

طسوج : ازدرهم دوحبّهاست وازمثقال دوحبّه ونیم که ده ارزه باشد .

قیراط : ازدرهم دوطسوجست که شانزده ارزه باشد وازمثقال دوطسوج ونیمکه بیست ارزه باشد .

داثق : بفارسی دانك گویند واوازدرهم دوقیراط است که سی‌دوازده باشد واز مثقال سه قیراط ویکحبّه که چهل ارزه باشد .

ترمسه : دوقیراط مثقال است .

نواه : دودانگ مثقال است ونزد بعضی نیمدرهم فضّی است .

غراما : بغین معجمه ازیکدانك ونیم تادودانگ است .

عرمی : بعین مهمله هفت وقیهاست .

کرمیّهٔشامیّه : نزد بعضی یکغراماونیم است ونزد برخی سه قیراط ویکحبّه .

خرنوب : ازمطلق اومراد یکقیراط است خرنوب شایستهٔچهارحبّهٔفضّی است و سه حبّهٔ ذهبی .

باقلا : ازمطلق اوازباقلای یونانیّه مراد نیمدرهمست .

باقلای اسکندریّه : نه قیراط است .

باقلای مصریّه : چهل وهشت جومتوسّط است که یکدرهم باشد .

اوبولوس : نزد بعضی یکدانگ مثقالست ونزد بعضی یکدانگ درهم ویوحنّا ابن

سرابیون گوید : که آن سه قیراط است ۰

اکسونافن : ازمطلق اومراد هشت قیراط است وهرگاه درروغن مذکورگرد د مراد شانزده درخمی است وازشراب هیجده مثقال ونیم ازعسل سه وقیه وربع وثمن وقیه در خمی نزد اکثریکمثقال است ، ونزد قلیلی یکدرهم دودرهمرامعرّب ازآن دانسته‌اند ۰

جوزه : ازمطلق اومراد نه درخمی است ۰

جوزهٔ نبطیّه : یکمثقال است ۰

جوزه ملکیه : شش درخمی است ۰

بندقه : یکدرهمست ونزد بعضی یکمثقال ۰

ملعقه : درادویه مراد یکمثقال است ودرعسل چهارمثقال ۰

سامونا : بسین مهمله یکغراماونیم است ۰

اویفوس واودویه : یکوقیه‌اند ۰

قیاساواون : هفت مثقالند ۰

فلجیارین : بقول دیقوریدوس یکدرخمی ونیم است ۰

بردوار: مانند ملعقه ازعسل چهارمثقالست ، وازادویه یکمثقال ۰

بردارصغیر : یکدرهم است ۰

جرجیر : بجیم وراء مهمله دوثلث مثقالست ونزد بعضی یك ثلث ۰

حامای صغیر : بحای مهمله دومثقال است ۰

حامای کبیر : سه مثقال است ۰

حمصه : سه درهمست ۰

حزمه : بحاءمهمله وزای معجمه قریب بشش مثقال است ، وگویند قدریست ۰که کف دست راملوّسازد ۰

خرما : بخاءمعجمه یکدانگ ونیم مثقال است ۰

دینار: یکمثقال وثلث است ·

کف : شش مثقال است وآنرا قبضه نیزگویند ·

یمنینا : سه ربع اوقیه است ·

وسیعون : دومثقال ونیم است ·

اوقیه : که وقیه نیزگویند هفت مثقال ونیم است ·

استار : چهارمثقال ونیم است ونزد قلیلی چهارمثقال وخجندی گوید حذاق اطبّاچهارمثقال دانسته‌اند ·

ناطل ونیطل : دواستاراست ونزد خجندی دووقیه ودرمفتاح الطب هفت مثقال

سکرچه : ازمطلق اومراد شش استاروچهاردانگ استاراست ·

سکرچه کبیره : نه اوقیه است ·

سکرچهٔصغیره : سه اوقیه است ·

صدّفه : بوزن سکرچه کبیره است ·

توله : سه مثقال ونیم وسه قیراط است ·

نسطون کبیر : سه وقیه‌است ·

نسطون : بوزن حوزهٔملکیه است ، که شش درخمی است ·

قواسوس : ازروغن دوازده درخمی است وازشراب یکوقیه ونیم درخمی وثلث‌آن درهم تام درقدیم هشت دانگ بوده ودرزمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط فضّی باشد وبطسوج بیست وچهارو بحبّه چهل وهشت حبّه‌است وآن نودوشش شعیره ویکصد ونودودوارزه میشود ·

درهم ناقص : که ازدرهم طبّی مراداوست عبارتست ازچهاردانگ ونیم مثقال صیرفی ·

مثقال صیرفی : عبارت ازدرهم تام جدیدی است ·

مثقال طبّی : یکدرهم ناقص وسه سبع درهمست وآن شش دانگی است ، که دویست و چهل ارزه باشد وصد وبیست شعیره وشصت حبّه وبیست وچهار سطوح ، و بیست قیراط ۰

مثقال شرعی : عبارت ازدرهم ناقص طبّی است که چهاردانگ ونیم باشد و آن موافق وزن اشرفی ودبتی وامثال آنست درهم شرعی بقدر سه سبع ازمثقال شرعی کمتر است ۰

فصل دویّم

(در اوزان کبار)

رطل : مراد ازمطلق اورطل بغدادیست ، که نود مثقال باشد ، وبدرهم صد و بیست وهشت درهم وچهارسبع درهم که دوازده اوقیه باشد ۰

وابن سرابیون گوید که : رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است ، و نسبت بروغن بقدر نصف ورطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است ، ورطل مکّی صد مثقال ورطل مدنی صد وبیست مثقال است ۰

منّ : ازمطلق اومراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد وهشتاد مثقال باشد و بوزن فضّه دویست وپنجاه وهفت درهم وسبع درهمست ۰

منّ مکّی : یکصد و شصت مثقال است ۰

منّ رومی : بیست اوقیه است که صد وپنجاه مثقال باشد ۰

منّ مصری : وانطالیقی شانزده اوقیه است ، که یکصد وبیست مثقال باشد ۰

منّ سکندری : اوقیه است ۰

منّ فطری : بیست ودواوقیه است ونزد شیخ الرّئیس یکصد وهشتاد مثقال ۰

قسط : درکناش ساهرمذکوراست که ازروغن هیجده اوقیه است ،وازشراب ــ هشتاد رطل وازعسل یکصد وهشت رطل ۰

قسط رومی : صد وپنجاه مثقالست ·

قسط انطالیقی : یکصد وسی وپنجمثقالست ·

جوهین : شش قسط است بقسط رومی که نهصد مثقال باشد ·

ورق انطالیقی : هشت جوهین است که هفت هزارود ویست مثقال باشد ·

و ورق مطلق : سه رطل است ·

اناب : ازعسل دورطل ونیم است وازروغن یکمن ونیم ·

قوطولی : هفت اوقیه است ·

ابریق :دومن است ، ونزد بعضی پنج رطل ·

طالیطون : صد وبیست وپنج رطل ·

جره : مطلق اوبیست وچهارقسط است ، ونزد اسرائیل چهل وهشت قسط جرهٔ صغیره چهارقسط است ·

جرهٔ ایطانعی : چهل وهشت قسط است ·

جورق : وجوسفاهریك سه رطلند ·

قفیز : پیمانه ایست که بیست وپنج من باشد وگویند بیست وچهارکیلجه است ، و کیلجه یکمن وهفت ثمن من است ·

کیل : سی وشش من است ·

کیله : سیصد درهم وکسریست ·

مسربه : شش استاروربع استاراست ·

مکوك : سه کیلجه است ·

قنطار : یکهزارود ویست اوقیه است وگویند آن مقدارطلاست که پوست گاو از آن پرشود ·

مدّ : پیمانه ایست بوزن دورطل وربع که دویستود ومثقال ونیم باشد ·

صاع : چهار مدّ است وبرطل نه رطل امّا اوزانی که در بلاد عجم مشهور است ودر دستورات گاهی بآن رجوع میشود یکی منّ شاهیست وآن یکهزار ودویست مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است ۰

سیر : نزد اهل خراسان پانزده مثقال است ۰

وسیه : عبارت ازشانزده یك یکمن است وپنجاه عبارت ازثمن یکمن وپانزده نصف سیه است وآنرا در اصفهان ده نارگویند ۰

فصل سیّم

(در تحویل اوزان بعضی ببعضی)

تحویل : درهم بمثقال طریق آنست ، که ازدراهم نصف وخمس راجمع نمایند و آن عدد مثاقیل است ، مثالش خواستیم دانسته شود ،که پنجاه درهم چند مثقال است ازپنجاه نصف گرفتیم که بیست وپنج باشد وخمس اوده مجموع سی وپنج دانستیم که پنجاه درهم سی وپنج مثقالست ، تحویل مثقال بدرهم برعدد دراهم چون سه سبع افزوده شود مراد حاصل است ، ومثالش خواستیم دانسته شودوچهل ودو مثقال چند درهمست می افزائیم هیجده راکه سه سبع چهل ودواست برعدد مثقال مذکور ، و میدانیم که چهل ودو مثقال ، شصت درهمست طریق تحویل مادون درهم بمادون مثقال باید بحبّه درآورد وثمن اوراانداخت ، پس آنچه بماند حبّات مثقال خواهد بود مثالش ، هرگاه پرسند که چهارده انگ درهم چه قدرمثقال میشود باید بحبّه حساب نمود وآن سی ودو حبّه محسوب میگردد وچون ثمن راوضع کنند بیست وهشت حبّه بوزن مثقال میماند وآن نه قیراط و حبّه ازمثقال است ۰

تحویل مادون مثقال بمادون درهم چون بدستورمذکوربحبّه درآورند ، و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبّات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند ده قیراط ونیم

مثقال چه مقدار درهم است ، باید بحبّه درآورد و آن سی ویك حبّه ونیم میشود ۰ و چون سبع اوراکه چهار حبّه ونیم است برآن افزایند ، سی و شش حبّه درهمی خواهد بود وآن چهاردانگ و نیم درهم است ۰

قد تمّت التّشخیصات بحمد اللّه واهب العطایا و ارجومن فضله ان یوفّقنی فی اتمام البواقی ۰

****

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قسم اوّل ازد ستورات جامع موسوم بتحفه المؤمنین د ربیـان اعمالی که متعلّقست با د ویهٔ مفرد ه وآن مشتمل است برپنج طریق ۰

طریق اوّل ــ د رتد ابیرا د ویهٔ مفرد ه مخصوصه ۰

طریق د ویّم ــ د ربیان د ستورا ستعمال بعضی ازاد ویه مثل چوب چینی و عشبه وما نند آن ۰

طریق سیّم ــ د رگرفتن عرقها وآبها ومایتعلّق بها ۰

طریق چهارم ــ د ربیان ساختن گل حکمت وشنجرف وسایرا د ویه مفرد ه مصنوعه وآنچه بآن تعلّق د ارد ۰

طریق پنجم ــ د ر اعمال غریبه واصول کلیهٔ صناعت ۰

طــریق اوّ ل

(د رتد ابیرا د ویهٔ مفرد ه وآن مشتملست برپنج فصل)

فصل اوّل ــ د رد ستوراحراق ۰

فصل د ویّم ــ د رتشویه وتحمیص وتقلیه ۰

فصل سیّم ــ د رغسل ا د ویه ۰

فصل چهارم ــ در بیان دستوراتّخاذ بعضی ازادویه ·

فصل پنجم ــ در بیان اصلاح بعضی ازادویه بطریق مخصوص وحفظ بعضی ازآن

فصل اوّل

(در دستوراحراق ادویه معیّنه)

باید دانست که احراق بجهت انتقال طبیعت است ، پس اگرجسم به نهجی باشد که اعراض مدرکهٔ حسّیه رااصلاترك نکند هرآینه مستمراًلطّبع خواهد بود ، و اگر مفارقت کند ، پس اگرسخیف الجسم و غیرمتخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت میکند وازغایت احراق که بحدّ رمادیّت رسد بالکلّیه حدفش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیرمتخلخل باشد ازبرودت میل بحرارت مینماید ، واحتیاج باحراق یا بجهة کسرحدّت آن چیزاست مثل زاج ویا بجهت تلطیف اوست مثل نمك ویا بجهت رفع سمیّت است مثل افعی ویا بجهت رفع اجزاءغریبه است مانند بوره یا بجهت تقویت وسدّ منافذ است ، ویا بجهت شدّت نفوذ واحراق اشیاءشرط است که دوجنس مختلف را باهم نسوزانند ، مثل نمك وبوره واحجاررامبالغه دراحراق کنند بدون نباتات ، و حیوانات وحریروصموغ رااد نی احراق کافیست وهرگاه مطلب جسم محرق باشد باید بعد ازاحراق اوراشست والّا بدون تصویل استعمال نمودوتکلیس مشتقّ ازکلس است وآن اسم آهك است وآهك سریع السّحق میباشد ، پس هرجسم صلبیکه قابل سائیدن نباشد وبسبب احراق مانندآهك قابل سحق گردد او رامکلّس گویند ، پس تکلیس اعمّ ازآن است که باحراق باشد یا بتد بیردیگر ·

احراق زرنیخ : باید زرنیخ رابقدرنخود ریزه کرد وکوزهٔ که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی درسرکوزه بگذارند که بخاربیرون رود ودرآتش گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید ، پس ازآتش بردارند ·

احراق زاجات : بعدازآنکه زاجات رانرم صلابه کرده باشند درکوزهٔ نوی مطیّن

بطین الحکمه کرده یا در بوتهٔ زرگری گذاشته سراورا محکم نموده در آتش تند گذارند که سوخته ورنگش سرخ گردد ۰

احراق بسد و مرجان وکهربا وامثال آن : هریکرا بقدر باقلائی ریزه‌کرده در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته ویکشب در تون ویا تنور جای داده روز دیگر ببرد ارند ۰

احراق عقیق ویاقوت : ویشب واحجار صلبه هریکرا بقدر نخودی ریزه کرده ، در سفال نویا در بوته گذارند وروی آنرا بسفال یا بوتهٔ دیگر پوشانیده سوراخی بجهت ــ اخراج بخار باید گذاشت ، ودر آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند ومکرّر همی عمل کنند تا بحدّی رسد که زود از هم ریزد ۰

احراق قلعی وسرب : بعد از آنکه رصاصین را بسیار پهن وصفحای باریك کرده باشند بربالای هم چیده برروی هرصفحهٔ قدری گوگرد بپاشند وقدر گوگرد باید به ازای هرصد مثقال پنجدانگ زیاده نباشد پس بآتش ملتهب کرده با پارچهٔ آهنی برهم‌زنند تاخاکسترشده چیزی ازسرب وقلع نماند وازبخار اومحترزباشند که باعث غشی و هلاك میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده‌اند ۰

احراق صدف وشیح : وامثال آن ، درظرف مطیّن کرده درتون یاتنوربگذارند تا سفید گردد وازهم ریخته شود ۰

احراق نمك : باید یکبار بشویند وخشك کرده در دیگی گذاشته چندان آتش ــ دهند که ازجستن وحرکت بازایستد واگرنمك را بخمیرگرفته درآتش چندان گذارند که خمیربسوزد بدستورخوب است ۰

احراق آهن وفولاد : ومس هلیله وبلیله وآمله را بالسّویه بجوشانند وآب آنرا در ظرف مس کرده برروی آتش نرم بگذارند وفولاد وآهن وامثال آنرا صفحهای بسیار باریك کرده درآتش سرخ نموده درآب هلیلجات فرو برند تا بیست ویکبار وهرچه ثفل آن درته آب نشیند بردارند واستعمال کنند وراحراق آهن بجای هلیلجات بول گاو

باید کرد ، واگر اشیای مذکوره وسرب وقلعی رابدستورمزبورچند دفعه در آب هلیلجات وچند بار دیگر دربول گاوتطفیه دهند بهتر است ۰

احراق نقره : باید نقره رابسوهان ریزه کرده وباآب نمك در ظرف آهنی بهآتش تند سوزانید هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد براوبپاشند وبسوزانند وگویند چون نقره رادربوته که رایحهٔ قلعی داشته باشد مکرّر بگذارند بحدّی میرسد که سائیده شود وتکلیس آن بطریق حکمای هند آنست ، که چند بارصفایح دقیقه اورا بگوگرد و سرکه آلوده بآتش بتابند وسرد کنند وچند بار دیگر دربوته سفید اب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی بانمك آب بسیاربجوشانند تانمك وآب بتحلیل رود پس قدری گوگرد پاشیده برهم زنند مکلّس گردد ۰

تکلیس طلا : طریق حکمای هند که بجهت تناول مکلّس میکنند چند بار سرب را گداخته درآب نوشادر ریخته صاف نمایند وطلای بیغش راچند دفعه گداخته در آن ریخته پس صفحهای باریك کرده بزاج سیاه وسرکه آغشته درآتش گذاشته بانمك آب بشویند وباربع اوسرب سوهان زده دربوته مرد اسنگ آلوده بگذارند ، پس باثلث او وزیبق درظرف چینی بامزجج بسیاربسایند وبروی آتش گذاشته برهم زنند زیبق از او مفارقت کند آنگاه بروی سنگ سماق بحدّی بسایند که چون اندکی ازآن بر روی آب بپاشند ، مدتّی درته آب نرود ، وحدّ سائیدن جمیع احجاروفلزّات جهت تناولنمودن همین مرتبه است ، وکمترازاین مرتبه جایز نیست ، چه نفعی متصوّرنخواهد بود ، و ضررمظنونست ۰

طریق دیگرکه ازسایرطرق بهتروبعد از غسل چیزی بااونمی‌ماند که نتوان تناول نمود ومقتبس از صناعتست آب آهك وآب قلی وآب ملح الطّعام رابجرّعلقه صاف کنند و هریك راعلیحده بجوشانند تامنعقدگردد ، پس دوجزومعقود آهك ونیم جزو ازملح

معقود ونیم جزوقلی معقود ویکجزوشمس برا ده کرده با یکدیگربسیا ربسا یند وباید ، د ر ظرف مرحج بر روی آتش سحق کنند وبعد ازآنکه خوب گرم شده با شد وسحق یافته‌د و سه روزد رجا ی نمناك بگذا رند تا قد ری نم بزد ارد ، پس بد ستورتشویه وسحق کنند ، و با زبجا ی نمناك اعاد ه نما یند تا سه چها رمرتبه آنگاه د ربوته کرده بحدّ ی آتش د هندکه بوته سرخ شود وپس ازسرد شد ن بسا یند وبآب گرم مکرّر بشویند وبجوشا نند تا سا یراجزاء ازشمس زایل گرد د د رآنوقت خشك کرده سحق وا ستعمال کنند وحقیررا مظنون آنست که اگرد رحین تشویه وسحق تسقیه بعرق گوگرد وآبها ی تند کنند سریع الاثُرگرد د ۰

احراق بوره : د رظرف سفال کرده بر روی اخگر گذا رند تا بسوزد ۰

احراق اقلیمیا : د رکوزهٔ مطیّن یکشب د رتنوریا تون گذا رند ۰

احراق خبث الحدید : آهن را د رآتش سرخ کرده تا هفت مرتبه د رسرکه تطفیه کرده پس خشك کرده سحق نما یند ۰

احراق سرمه سنگ : سرمه راصلابه نموده با پیه تازه خمیرکرده برروی اخگر چند ان بگذا رند که د ود آن برطرف شود ۰

تکلیس پوست تخم مرغ وزبد البحر : وحبسین سنگ گچ پوست تخم مرغ را با آب نمك مکرّر بشویند وپرد ه‌ها ی د رون اوراجد اکنند ونرم کوبیده د رکوزه مطیّن کرده د رکوره کوزه‌گری وامثال آن چند ان بگذا رند که مانند آهك سفید گرد د وکف د ریا وسنگ گچ ، و امثال آنرا احراق باین‌د ستوراست مگرآنکه محتاج بشستن آب نمك نیستند وپوست تخم مرغ که جوجه برآورده با شد جهت اد ویه‌ٔعین بهتراست ۰

احراق ابریشم : وپشم وموی سربعد ازریزه کرد ن آنها بمقراض د رظرف سفال با آهن کرده برروی آتش گذا شته چند ان برهم زنند که قابل سحق گرد د پشم وموی سر راشرطست که شسته وشانه کرده وآنگاه ریزه کنند ۰

احراق عود : بایدعود را سوهان کرده د رظرف سفال چند ان د رآتش گذا شته‌که

زقال گردد .

احراق پوست کدو و حشایش وبزور بدستورا بریشم وهرگاه حقّ خواهد اوراکه حالت آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تاخاکسترگردد .

احراق سلحفاه : سنگ پشت راشکافته احشای اورا بیرون کرده درکوزهٔ مطیّن جای داده چندان درتون یاتنور بگذارند که سفیدگردد .

احراق خطّاف : بچّهای پرستوك رابعد ازذبح ازموی واحشاء پاك کرده در کوزه مطیّن بآتش تنوریاتون بگذارند که بسوزد .

احراق عقرب : عقرب نرراکه علامت آن لاغری وضعیفی است درشیشه مطیّن یا درظرف مس کرده درآتش معتدل تون یادرتنوریکشب بگذارند .

احراق ارنب : جهت سنگ مثانه بدستوراحراق خطّافست .

احراق حبّه : که جهت خنازیرمعمول است ، مارخانگی سیاه‌رازنده درکوزهٔ مطیّن کرده درتون یاتنورچندان بگذارند که سوخته اصلارطوبتی بآن نماند و قابل سائیدن گردد .

احراق سرطان : سرطان مادّهٔ نهری راسرواطراف جداکرده احشاءرا اخراج نموده شکم اورا باخاکسترچوب تاك ونمك بشویند وباآب صاف مغسول نموده درکوزهٔ مطیّن یکشب درتون معتدل بگذارند که خاکسترنگردد و علامت مادگی خرچنگ آنست که چون سوزنی برپشت اوفروبرند رطوبتی سفید ظاهرگردد وهرگاه سرطان رادر ظرف مس بیقلع دروقتیکه آفتاب دربرج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه بسیار مجرّبست واحراق سرطان بحری بدستورنهریست .

احراق قطران : جهت سنونات درقدح مطیّن بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که بنصف رسد ، پس بچوب باریکی آغشته درهوانگاه دارند تاخشك شود والا بازاعاده آتش کنند .

احراق زجاج :یکجزو قلی را درچهارجزوآب حل کنند وشیشهٔ سفید صافی را بر روی کفگیرآهن گذاشته برروی آتش گذارند تا سرخ شود ودرآب قلی فروبرند و مکرّر همین عمل کنند تا شیشهٔ ریزه شده ازسوراخهای کفگیر داخل آب شود واگربدون کفگیر مکرّر بآب قلی فروبرند تاریزه‌شده داخل گردد خوبست ۰

فصل دوّیم ــ ازدستورد رتشویه وتحمیص ونقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادف اند امّاچنین مفهوم میگردد که اکثرآنچیزکه بخمیریاگل گرفته یا درجوف چیزی گذاشته ، در آتش دفن کنند اوراتشویه گویند وهرچه بروغن وامثال آن یابتنهائی برشته کنند نقلیه نامند ، وآنچه اندك بآتش دهند یا درظرف گرم کرده بود هند تحمیص گویند ۰

تشویه انیسون ونمك وثمره الطّرفاوامثال آن جهت سنونات‌وغیرها بدهدآنچیزرابه عسل‌سرشته درلته بسته لته رابگل حکمت بگیرند ودرتنورمعتدل یکشب بگذارند ۰

تشویهٔ اسقیل :پیازعنصل رابخمیرگرفته درتنوربالای آجری بگذارند تاخمیربرشته شود ۰

تشویهٔ سقمونیا :محموده رادرجوف به وسیب یادرپوست تخم مرغ که آب به وامثال آن کرده باشند واگرمتعدّر باشند بتنهائی تاسقمونیاگذاشته بخمیرگرفته برروی آجری درآتش نهند تاجوشیده مشوّی گردد ۰

تشویه چیپال : که بلغت هندی حبّ الملوك است وطریق حکمای هندآن است که بعدازمقشرکردن اوبیرون آوردن پردهٔ درون قدری گل سرخ وکتیرا بالسّویه ربع او اضافه نموده درلته تری بسته لته رابخمیرنگیرند وبدستورد رآتش تشویه نمایند و بی کتیرانباید استعمال نمود ۰

تشویهٔ انزروت : باشیرالاغ یادخترخمیرنموده برشاخه‌های چوب کرتازه آلوده در تنورمعتدل بیاویزند تاخشك شود واگربارد یگرسائیده باسفیدهٔ تخم مرغ سرشته‌باچوب گز تشویه نمایند باعتدال قریب ترمیگردد وتد بیرتشمیزج جهت ادویهٔ عین و جراحات

چشمکراد رکیسه کرده با سرگین الاغ واند کی گشنیزخشك ورازیانه د رآب جوشانیده تا پخته شود ، پس بیرون آورده مقشرکنند واگرد رجوف پیازبد ستورسقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ وتحلیل اومیگرد د ۰

تقلیهٔ هلیله : جهت سنونات وغیره دانه اورا بیرون کرد بکوبند وبآب به‌بجوشانند تاآنراضریب کند ، پس باروغن زیتون جرب نموده برشته کنند واحتیاط کنند که‌نسوزد۰

تقلیه عفص : وامثال آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که بازوشق شود وبلوط وعیررا بقدری که رنگ اوتغییرنماید ۰

تحمیص : بزورواد ویهٔ جهت قبض عبارت ازبوادن آنچیزاست باید که ظرف سفال یا سنگراد رآتش خوب گرم کرده ازسرآتش برداشته دوای مخصوصه‌راد رآنظرف کرده برهمزنند بحدّیکه رایحهٔ آن ظاهرشود ۰

فصل سیّم ــ د رغسل ادویهٔ که تصویل‌عبارت ازآنست وغسل جهت تبرید است یاتعدیل یاتنظیف یارفع‌حرارت مکتسبهٔ ماریّه اشیاءمحترقه ۰

غسل ادویهٔ‌حجریّه ، مانند یاقوت وشاه‌دنج وشبیه احجارمانند راسخت واقلیمیا وشنجرف وامثال آن باید آنچیزرابسیارنرم بسایند درهاون وامثال آن کرده آب براو ریخته وبآهستگی برهم زد تاهرچه مثل غبارباشد بآن مخلوط گشته بآهستگی د رظرف دیگرریخته ود رداورابازسائیده وبد ستورآب داخل کرد تامجموع‌مثل غبارگرد د بآب مخلوط شده د رظرف دیگررود بعد ازآن ظرف راپوشانیده تاغباری داخل نشود و ته نشین خشك کرده استعمال نمایند ۰

غسل لك : رنگ لاك راازچوب خاشاك پاك کرده بسایند ولونا واذخرراجوشانیده ازآب اواند ك داخل لاك درحین سائیدن کرده ازوالا بیرون کنند وهرچه بماند ، به دستورآب مذکورسائیده همان عمل کنند وهرچه ازوالاگذشته درآب ته نشین شده باشد خشك نموده استعمال کنند ۰

غسل موم : وادهان وزفت وامثال آن که درآتش گداخته شود باید چند بار انداخت درآب صاف نرم کرده ریخته تاکدورت آن ته نشین گردد وآنچه به روی آب صاف نیم گرم ایستاده بردارند وچون خواهند که روغن کهنه ومتکرج که طعم آن تند شده تازه کنند وآنرا تطریه گویند ، باید روغن زاد رظرفی کرده بایخ چند ان برهمزنند که یخ آب شود ، پس ازروی آب بردارند وباگلاب همین اثراست ، وهرگاه بخ وگلاب هردوباشد اقوی است ۰

غسل صبر : سنبل الطّیب قصب الذّریره عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه تفاح اذخربیخ اوخرجوزبوا ازهریك سه مثقال نیمکوب کرده در دورطل آب بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده یکرطل صبررانرم سائیده بآب مزبوره ازوالا بگذرانند وثفل اوراجداکرده هرچه درته آب نشیند خشك نموده استعمال کنند وبعضی افسنتین بقدر ربع صبراضافهٔ ادویه فرموده اند هرگاه صبررا به دستورا قلیمیا مکرّر بشویند رفع حرارت اوبالکلّیه میشود ۰

غسل اطیان : هرگلی راکه خواهند درآب بقدریکه اورابپوشاند خیسانیده پس برهم زده وازکرباس بگذراند وته نشین اوراخشك نمایند ۰

غسل نوره : آهك رادرظرفی کرده آب براوریخته برهم زنند وبگذارند تاته نشین شود ، پس آب صاف راریخته تاهفت بارتجدید آب کنند آنگاه خشك نمایند ۰

غسل مرداسنج : جهت امراض حارّهٔ مرداسنگ رابامثل اونمك گرم سائیده آن مقدارآب براوریزند که چهارانگشت آب برروی آن بایستد وهرروزسه باربرهمزنند ، تا یکهفته پس تجدید آب کنند بدستورهرهفته تجدید نمایند تاچهل ایّام بگذرد بعد از آن خشك کرده استعمال نمایند ۰

غسل شیرج : روغن کنجد راباآب نمك بسیاربرهم زده بجوشانند وآب راازاو جدا کنند ۰

غسل سویق : آرد جووامثال آنراکه خواهند درمعده ترش نشود ونفخ اوزایل گردد باید آب جوشان براوبریزند وبگذارند تابرآید پس آب سرد براوریخته بردارند ۰

غسل لاجورد : جهت ادویهٔعین وکتابت ونقّاشی امّاجهت ادویهٔعین بدستور احجارکافیست ، وبجهت آشامیدن متقدّمین شرط ندانسته‌اند بلکه باعث ضعف عمل میدانند ، امّاجهت کتابت وامثال آن باید سنگ لاجورد سائیده وتسقیه بآب مازو نموده جوشانیده واندك روغن زیتون اضافه کرده وبدستوراحجارغسل داده و مکرّر اعادهٔطبخ وغسل کنند تامثل غبارگردد وباادویهٔدیگرنیزمیشویند ۰

فصل چهارم ــ درطریق اتّخاذ وبعمل آوردن بعضی ازادویه گرفتن ۰

یداللّه : که بسبب شدت تأثیردرعلاج سنگ مثانه وگرده باین اسم نامیده‌اند بزنریکه چهارساله باشد بایددرفصلی که اوّل رنگ گرفتن انگوربا شد ذبح نموده خون اوّل وآخرراگذاشته خون وسط رادردیك وظرف سنگ گرفت وگذاشت تامنجمدگردد پس ریزه کرده برپارچهٔپاکی بگذارند و روی آنراازغباربپوشند بمثل حریرود رآفتاب خشك کنند ، وقدریکمثقال اوراباآب کرفس کوهی باشراب وامثال آنرااستعمال‌نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیزجایزاست ۰

تدبیرذاریح : که بترکی الّاکلنك وقسمی ازسین بلغت اصفهانی‌است بایدچندعددآنرازنده درکوزه کرده‌وسرکوزه بلتهٔکتان بسته ومعکوس بربالای بخار سرکه بآتش جوشد بدارند تاذاریح کشته وپرورده گردد وآنگاه سائیده استعمال نمایند ۰

تدبیرسلاحه : که آن بول بزکوهیست که درمسکن اوجمع شود وبایداورادر ــ ظرف نوی کرده ازآب خارخسك وبول گاوآنمقداربریزند که اورابپوشاند درآفتاب یادر آتش گرم کرده دست مالیده صاف اورادرظرفی کنند وبیست ویکروزدرآفتاب بگذارند ، تامانندعسل غلیظ گردد ۰

اتّخاذماءالزّجاج : زجاج شامی وقلعیرابالسّویه دربوته گداخته سردکنند وآنچه

مانند کف برروی اوباشد برد ارند.

عمل عود مطرّا : کهتطریه گویندعود قماری را ریزه کرد ه د رگلاب وجلّاب بخیسانند تانرم شود ، پس بگذ ارند تارطوبت اوکم شود وبعد ازآن مشك و عنبر وا شنه‌رانرم‌سائیده و عود رابآن چند با رآغشته کنند تاخشك گرد د .

اتخاذ لبن : شبرم هرگاه تازهٔ اوبهم نرسد که شیرازآن گرفته شود بد ستور سایر تیو عات باید پوست تازهٔ اورا بشویند ویاخشك آنرا د رآب گرم بخیسانند ود رآفتاب گذارند تاآب غلیظ ولزج گرد د ، پس آب آنراجد اکرد ه خشك نمایند .

اتخاذ دخان الکند ر : بجهت رویانید ن موی مجرّبست وسایرا دخنه ود ود ه باید پاره‌ها ی کند روامثال آنرا د رزیرفتیلهٔ چراغ برروی هم گذ اشته فتیله را برافروزند وظرفی مثل قدح یاطشت بربالا یآن‌منکوس نصب کنند وهرد ود یکه د رآن جمع گرد د برد ارند و بد ستورتخم کتان وامثال آنرا بسوزانند ود ود ه بگیرند یاآنکه روغن آنها را بافتیله‌سوخته دخان راجمع و ضبط نمایند .

اتخاذ سرکه هند وی : که بلغت هند ی کانجی نامند برنج را شسته بجوشانند تا مهرّاگرد د ، پس صاف نمود ه د رشیشه کرد ه چهل روز د رآفتاب بیاویزند تاترش‌شود بهمین طریق ازسایرحبوب سرکه میتوان ترتیب د اد .

اتخاذ ربّ هلیله : وتربد وامثال آن که قد راند کی ازآن فعل قوی کند ، باید هلیله وامثال آنراکوبیده د رآب گرم خیسانید ه وبعد ازد وسه روز افشرد ه صاف آن را د رسایه خشك نمود ه ومادامیکه د رجرم اوطعمی باشد بازآب گرم تازه خیسانید ه وبه د ستورصاف کرد ه تاطعمی د رجرم آن نمانند .

د ستور : محلوب کرد ن طلق باید د رآتش سرخ کرد ود رآب مطفی نمود بکوبند تا ریزه شود ، پس د رکیسهٔ کرباس محکمی کرد ه سنگریزه ها را بقد رفند قی اضافه نمایند وکیسه را بقوّت تمام بد ست مالید ه د رآب گرم یاآب طبیخ باقلی بیفشارند تامثل شیراز

کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین اوراخشك کرده استعمال نمایند ۰

دستورحلّ طلق : باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف آنراخالی نموده واز طلق محلوب مملوساخته دهن انبوبه‌را بپاره‌های ترب مسدود کنند ودرزیرسرگین تازه سه روزگذارند ، پس محلول اوراآب سفیدی مشاهده نمایند ۰

اتّخاذ ربّ بنفشه : جهت اصلاح یبوست افیون وغیره افعال باید آب معصورتازه آنرا درسایه خشك کنند و بدستورهرگاه تازهٔ آن نباشد بنفشهٔ خشك راخیسانیده — چنانکه مذکورشد آب اوراخشك کنند وهمچنین است اتّخاذ ربّ گلسرخ وامثال اووازاین تصرّفات حقیراست و درغایت خوبی عمل وآثاروقلّه مقدارشربت است ۰

فصل پنجم— دراصلاح بعضی ادویهٔ و حفظ بعضی ازآن واصلاح دبق بعد از آنکه دانه آنرابیرون کرده باشند درهاون باقدری روغن زیتون وامثال آن‌مخلوط نمود سایرادویهٔ رااضافه نمایند وباین دستوراست اصلاح مجموع ادویهٔ شیره‌دارچسبنده وهرگاه بادوائی که اوراترتیب کنند مغزها داشته باشد بامغزها بکوبند وبهترین‌مغزها جهت دبق مغزدانه سپانجیراست ۰

اصلاح بلّاد ر : باید بلاد رراقطع نموده وباتبری آهنی بسیارگرم اورابیفشارند تا عسل اوجدا شود وباروغن گردکان یاروغن گاوبجوشانند واستعمال کنند ودرد واءالسّنه وغیره که پوست بلاد رداخل میشود بایدجهت اخراج‌عسل مبالغه نموده دست رابه روغن گردکان چرب کنند تادست راجراحت نکند ۰

اصلاح مازریون : تازهٔ بزرگ ورق اورادوشبانه روزدرسرکه خیسانیده‌سرکه‌راتغییر دهند تاسه مرتبه بعدازآن باآب‌شسته درسایه خشك کنند ودرحین استعمال‌مبالغه درسحق نبایدکردوباکثیراوروغن بادام شیرین استعمال نمایند ۰

اصلاح شبرم : باید نکوبیده یکشبانه روزدرشیرخیسانیده درعرض آن سه بار شیررا تغییردادهٔ خشك نموده هرگاه جهت اورام وسدداحشاءوماءاصفروا سهال‌بلغم

وسود ااستعمال نمایند ، بعد ازپرورش پشه سه روزد یگرآب کاسنی وآب عنب الثّعلب وآب رازیانه بخیسانند وخشك کنند وبا قوابض سرفه استعمال اوجایزنیست ۰

اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شیبی وبیخ شوکران وامثال آن که درغایت پوستند وباسمیّت میبا شند باید بعد نیمکوب کردن سه شبانه روزد رشیرخیسانید ه ومکرّر تجدید شیرنمود ، پس خشك کرده درروغن بادام وروغن تخم کدوورو غن پسته یکهفته پرورده واگرآنچیز حاربا شد باروغنهای بارده وبارد رادرروغنهای حارّپرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند ۰

طریق دیگرکه معمول حقیراست وبیغایله مشاهده نموده آنست کهادویه مکیّفهرا بعد ازآنکه دوسه روزد رآب باعرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند وآب اورا — جهت معاجین باعسل بجوشانند تابقوام رسیده ادویهٔآن معجون را با اوبسرشند و هرگاه درحبوب استعمال کنند باید بابعضی ازادویهٔآن که ازجوشیدن رفع قوّهٔ آن نگردد بجوشانند تاهمه آبها راجذب کندآنگاه باسایرادویه سرشته حب سازند ۰

دستور : حفظ پیه و مغزهای حیوانات که متعفّن نگردد باید بعسل چند روز انداخت وبعد ازآن شسته خشك کرده درلتهٔکتانی پیچیده درسایه آویخت وبدستور هرگاه درظرف قلعی ضبط کنند متعفّن نمیگردد ۰

دستورحفظ سایرادویه‌بعضی راباهم جمع باید نمود تاموجب بقای اوباشد ،مثل کافوروفلفل وبرادهٔآهن باآهن رباوتخم مرغ رابانمك وساذج وزنجبیل ومعدنی رابا غیرجنس اونباید جمع نمود و عصاراة وصموغ رادرظرف قلعی ونقره نگاهدارند و عرقها ومیاه حارّه رادرشیشه ضبط کنند یادرظرف مزجج ومجموع اوراق وگلها راازجای نمناك وآفتاب تند دورباید داشت وظرف قلعی جهت روغنها واکثرادویهٔمفرده ومرکّبه بهتر است ۰

طریق دوّیم : در دستوراعمال بعضی ازادویه بطریق استعمال چوب چینی وآن بچندین نهجست یکی باتعریق وامراض مزمنه وتحلیل ریاح ومواد غلیظ مستعمل است دیگربطریق قهوه واین در اکثرامزجه موافق وبیغایله است ودر هیچ مزاجی مضرّنیست دیگرتفوع و حلواوسفوف اوست وهریك مذکورمیشود ۰

مخفی نماناد که آنچه بتجربه رسیده است دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته چه حقیرندیده که قسمی ازاقسام اوموفق حالی ازاحوال نباشد واینکه دربعضی مزاج وبرخی امراض مضرّدانسته اند ازعدم مراعات نهج مناسب آن علّة خواهد بود چه نحفا ومحرورالمزاج راتعریق واستعمال شیرینیها وادویهٔ حارّهٔ مضرّ است ومبرود راتبرید وکثرت آن باقلت مقدارچوب چینی وصاحب سده احشاءراجرم اوونخوردن نمك ازوجهت پسندیده نیست چه ترك عادت غیرمعتاد و اعتیاد بغیر معتاد مثل شیرینی وادویهٔ بافراط رالازم دارد ، پس اگرامراض مزمنه باشد ترك نمك اولی است والّا تقلیل باید نمود امّا دستوراستعمال اوباتعریق چنان است که بعد تنقیه بدن هرروزهشت مثقال تاده مثقال اورابسیاربا ریك ورق کرده بایکمن ونیم بوزن شاه آب که هزاروهشتصد مثقال باشد در دیك سنگ یا سفال یامس بسیارقلعی که درهن اورابخمیرگرفته باشند بآتش نرم بجوشانند تابنصف رسد ، پس برروی کرسی نشسته اطراف خود رابلحاف پوشیده دیگرادرزیرکرسی دهن بگشایند تابخاراوببدن رسد و محلّ تنفّس باید بیرون لحاف باشد تاباعث غشی وخفقان وکرب نگردد وسه پیاله از آب اودرآنوقت بهمان گرمی بنوشند ، پس خورد رابلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشك شود واحتیاط ازهوابسیارباید نمود ومجموع آب چینی رادرعرض شبانه‌روزی صرف کنند ، بعضی راگرم بانبات وبی نبات وقدری سرد بجای آب وقدری راطعام باوطبخ نمایند وباید اصلا آب درمدّت خوردن چینی میل نکند وبعد از فراغ بجای آب چند روز بایدعرق بید مشك وگلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بحسب هرمزاجی بنوشند وقبل

اریکهفته البتّه آب نباید خورد وبحمام نباید رفت ود راثنای خورد ن چینی بجهةضرورتی حمّام جایزاست بشرط سرعت خروج وهرچند ایّام نخورد ن آب زیاد ه باشد بهتراست و د رتعریق مراعات بثیه وحالا ت شرط است ، بعضی راهرروزجایزاست وبعضی وقتی د ون وقتی وهرگاه علّت د رعضوی بود ه شامل تمام بد ن نباشد هرروزهمان عضورا ببخار چینی بد ارند وچون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسید ه است یانه باید ثقبهد ر وسط سرپوش د یك کرد ه بخمیرمسد ود کنند ونصف آب مقررراباچوب چینی د رد یك‌ریخته چوبی باریك اند ازه گرفته موضع اند ازه رالته پیچید ه بعد ازآن نصف د یگرآب بریزند وبعد ازجوشید ن بقد ریکه بوقت امتحان رسد آن چوب رااز ثقبهٔ سرپوش فروبرد ه — ملاحظه موضع لته پیچید ه نمود ه ازرطوبت و عدم رطوبت لته مشخّص نمایند و بتجربه رسید ه است که چون یکمن شاه هیمه خشك بقد رچراغ بسوزانند آب بنصف میرسد وباید هرروز د یك چوب چینی راازلا ی وازد رد مطبوخ سابق اوپاك کرد ه وهرچه‌مضمحل‌نشد ه رنگش سیاه نگشته باشد اضافهٔ‌چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوّهٔ‌آن میگرد د ۰

وبعضی فرمود ه‌اند که : باید یکبارهرروز جوشید ه آنراخشك کرد ه بارد یگربد ستور سابق جوشانید ه بنوشند وباعتقاد حقیرآنکه اگراورا بعد ازفراغ‌خورد ن چینی‌بجوشانند وبجای آب و عرقهامدّتی بنوشند د ربعضی امراض مستحکمه‌بغایت‌نافع و بهترازگلاب وسایرعرقهاست ومدّت پرهیزاقلّ آن د وماه واکثریکسال ومتوسّط شش ماه باید و د ر ایّام پرهیزاجتناب ازلبنیّات سوای روغن ازجمیع ترشیها وسبزیها ومیوه‌های تازه ، لازم است وشیرینی بافراط‌خوب نیست ۰ وتاچهل یوم جماع‌نباید کرد واعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضرّاست وآنچه بخاطرفاطرمیرسد آنستکه پرهیزباید موافق علّت ومزاج باشد چه محرورالمزاج راشربت انارین وبعضی ازبقول بارد ه وترشیهاخفیف داد ه واصلا ضرری مشاهد ه ننمود ه بلکه باعث تعدیل گشته وبهترین اوقات استعمال اومبرود المزاج رافصل بهارومحرورراوسط پائیزاست وسایرخواصّ واحوال‌چوب چینی‌د ر

مفردات مذکورشد ۰

دستور : آشامیدن چوب چینی بطریق قهوه جوشانیدن اوبطریقیست که مذکور شد ومقدار اوتانیم صد مثقال که بنصف رسد وهیمه تا پنج چهاریك تبریزآب رابنصف میرساند وشروط بدستوریست که مذکورگردید ازنخوردن آب ونرفتن حمّام ، ونکردن جماع وامثال آن ودرین دستوراصلاضرری درهیچ مزاج مظنون نمیگردد وقلّت مقدار و کثرت آن کمی وزیادتی آن بحسب هرمزاج وهر علتّی متفاوتست وکلّیه باید درایّام شرب اواصلاآب نخورد ، پس اگرآب زیاده میل شود زیاده باید کرد واگرکمترخواهش کنند هیمه رازیاده بسوزانند تاآب کمترازنصف بماند وقوتّش قویترگردد واگرمطلب کمی قوّت وکثرت شرب باشد کمتربجوشانند تاآب بیشتربماند وقوتّش کمترباشد واین قاعدهٔ عظیمی است بجهت توافق امزجه ۰

دستور : تفوع چینی که جهت محرورالمزاج وخفقان وناقهین وتقویت اعضاوقوی و امزجهٔ اطفال وتقویت اعضاءنافع است ودرفصل گرمی هواموافق چوب چینی را از یك مثقال تاهشت مثقال باید سوهان نمود و درعرقهای مناسبه وادویهٔ موافقه سه‌شبانه‌روز درشیشه وامثال آن خیسانیده ومکرّربهم زد ، پس صاف نموده نوشید هرگاه جهت خفقان حارّ وامزجه وامراض حارّه باشد باصندل سفید وگشنیزخشك وگلسرخ بالسّویه بقدرچینی درگلاب باعرق نیلوفرباعرق بید مشك وعرق گاوزبان اوچهل وپنجمثقال تا نود مثقال بخیسانند وهرگاه جزومبرودالمزاج باشدعود وباد رنج بویه ودرنیاوامثال او درعرق رازیانه وعرق سود وعرق اذخروماند وآن خیسانید وباا شربهٔ مناسبه‌د رهرامری بنوشند وهمچنین هرگاه بجهت علتّ عضوی دهند بادوای مناسب آن عضوبخیسانید و هرچه بعد ازسه روزصاف کرده باشند جرم اورادرآبه عرق مناسب بقدرضرورت‌خیسانیده بجای آب درایّام شرب تفوع‌بنوشند وقدرچینی بجهت اطفال ازیکمثقال‌تاچهارمثقال وغیراطفال ازچهارمثقال تاهشت مثقال باشد ۰

دستورحلوای چینی : چوب چینی ازتافته گذرانیده بانشاسته با شیرهٔبرنج ، و شکرو روغن تازه حلواترتیب دهند واگرتسخین مطلب باشد دارچینی وزربناد و تخم ـ فرنجمشك وامثال آن قدری اضافه کنند وباید ازجرم چینی قدرهرشربتی زیاده از سه مثقال نباشد واستعمال جرم اوجهت صاحب سدّهٔاحشاءمضرّ است ونفعی‌که‌در چینی متصوّراست ، باآب اوست وانسب آنستکه قدری معتدّبه اوراکوبیده سه‌روزخیسانیده بجوشانند وحلوارابا‌آب اوترتیب دهند ودرمعاجین عسل آنمعجون رابا‌آب او به قوام آورده جرم اورااستعمال ننمایند و حقیرمشاهده نموده که جمعی بجهت نفع‌عاجل ازجرم اورااستعمال نموده بقدری منتفع شدند امّاازاحداث سدغافل وبعدازمدّتی بنکال اورسیدند وسفوف‌اوجهت رطوبت مفرط معده واسهال بلغمی نافع است .

دستور : آشامیدن عشبه درتشخیصات مذکورشد که عشبه النّاریاسمین بریّست وچون مغربی ازاوقویتراست ، لهذادراین زمان آشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده است ویاسمین بریّ آن بلادرانیزهمین‌اثرداردامّابآنمرتبه‌رسیدنیست‌و موافق بارد المزاج ومرطوبین وجهت امراض بارده نافع ومضرّمحرورین است و طریق استعمال آنکه هرروزپنجمثقال رابقدرجوی ریزه کرده باگلاب وعرق بیدمشك وعرق رازیانه ازهریك نودمثقال یکشب ، خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تاآبها بثلث رسد ، پس صاف نموده سه حصّه کرده صبح وظهروشام باقدری نبات نیم گرم کرده بنوشند وتادوازده روزهمین نهج بیاشامند وبعضی زیاده ازاین تجویزکرده‌اند وپرهیزبدستوریست که درچوب چینی مذکورشد واگرعضو علیل ببخاراوبدارند نافعست وثقبهٔقبل ازشروع ازلوازم وبعضی مجموع شصت مثقال اوراجوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روزمیدهند وبعضی قدرسه روزه رایکدفعه جوشانیده سه حصّه کرده سه روزمینوشند و حقیررامظنون آنست که موجب فسادآن گردد وهرروز جوشانیدن‌راکه سه روزخیسانیده باشند بهترمیداند وموافق قاعدهٔکلیّه حکمای سلف است .

دستور تنقیه : در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد ، و قواعد کلّیه مجملا در آن باب مسطور است .

دستور آشامیدن پادزهر باید در دوماه اوّل بهار خورده شود ، واوّل میزان نیز جایز است ، وتنقیه بمسهلات ومقیّیات لازمست وچند روز باید نخود آب خورد وبغذاهای لطیف اکتفاء نمود ، وروزیکه فادزهرتناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد ودر سال اوّل یك دانك فادزهرحیوانی راباادویهٔ که مذکورمیشود حب نموده سه حصّه کرده سه روزبنوشند ، وقدری شربت نبات بابید مشك بیاشامد وهرسال قدری اضافه نماید تاقدراوبیکمثقال ویکمثقال ونیم برسد وبعضی تادومثقال جایزدانسته‌اند ، و هرسال بقدرنیم دانگ ودرمرطوب المزاج یکدانك زیادکنند و قبل ازسنّ چهل سالگی جایزنیست بلکه قبل ازپنجاه وپنج وشصت سالگی نباید خورد ودوروزقبل ویکهفته بعد ازخوردن اوازجماع وحمّام واعراض نفسانی وحرکات عنیفه وترشیهاوسبزیهااجتناب نمایند وآسایش وتفریح رالازم دانند فادزهرومروارید رابسنگ سماق بسایند وباین‌نسخه حبّ سازند طباشیرمروارید هریك نیم مثقال عود قماری دودانگ صندل‌سرخ و سفید هریك چهاردانگ مصطکی ، یکدانگ عنبراشهب مشك هریك نیمدانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست‌عدد بانبات بقوام آورده بسرشند .

ونزد حقیراولی آنست که فادزهررابامعاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند وشرمقیی ازکثیررادرد فعه واحده باعث احراق مفرط واخلاط دانند والله اعلم بالصّواب .

دستوراستعمال ماءالجبن : جهت موادمحترقهٔ سوداوی وحدّت‌صفراو تنقیهٔ گرده وتفتیح مرارت وسددواسهال نمودن موادمحترقه وترطیب اعضاوامراض‌سوداوی مستعمل است ، بزسرخ زاغ‌چشم راکه ازولادت اویکماه گذشته باشد تعلیف‌باسفناج کاهووشاهتره وخبّازی وقصیل وبقول باردکرده هرروز صدوهشتادمثقال شیرآنراکه

دورطل باشد در دیك پاکی جوشانیده در اثناءجوشیدن پانزده مثقال سکنجبین‌ساده ویکمثقال سرکه درآن ریخته باچوب آنچه که پوست ازآن بازکرده باشند برهم زنند تا شیربریده شودآنگاه ازپنبه صاف نموده شب درجائی بگذارند که ته نشین گردد و روز دیگرنود مثقال صاف آنرا باسکنجبین افتیمونی ازده مثقال تاپانزده مثقال مخلوط کرده سه حصّه نموده نیم کرابسه دفعه بنوشند وفاصله مابین هردودفعه نیمساعت باید تا یکساعت وغذارابعدازچهارپنجساعت تناولنمایند ، وسفوف سوداکه درباب سفوفات مذکوراست ، درامراض سوداوی هرروزبآن استعمال نمایندودررفع سددوامراض — صفراوی باادویهٔ مناسبه آن و بعدازهرسه چهارروزازحبوب مسهله موافقه بنوشندوروز مسهل وروزقبل ازآن نخودآب وسایراقیمه شوربا ومثل پادوامثال آن تناول نمایند ، و بعضی ازاطّبارادستورآنست که بعدازصاف کردن ماءالجبن ونیم مثقال نمك جوشانده کف گرفته استعمال نمایند وبجهت ته نشین شب نبایدگذاشت ودستوراوّل بهتراست وسکنجبین افتیمونی درباب اشربه مذکوراست ۰

وهرگاه جهت امراض صفراوی وسددا استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری باردهٔ معتدله بایدکرد واجتناب ازلبنیّات وغذاهای غلیظه و منجر کنند وحلویّات وترشیهاشدیدالحموضه لازمست وهرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر رابا پنیرمایه دلمه ترتیب داده آب آنرابدون جوشانیدن بااشربه موافقه بنوشند ، و هرگاه شیربزبهم نرسدازشیرگاونیزجایزداشته‌اند وهرگاه افتیمون وشیررابا تمرهندی بالسّویه درماءالجبن خیسانیده بنوشند دراسهال سودابیعدیل است ۰

دستورآشامیدن شیرشتروالاغ : درتشخیصات درطی ذکرلبن مجملا مذکور شد وشیرشترد راستسقای زقّی وطبلی بابول وبغایت نافع ومسهل زرداب ومفتح سدّهٔ جگر وسپرزورافع ضیق النّفس باردهاست ، ونزدجمعی جهت حارّهٔ آن نیزبیعدیلست ، و چون باقرصهاواشربه باردهٔ ومعتدله بنوشندا وّل ربع رطل بیاشامند وهرروزده درهم

اضافه نمایند ، بحدّیکه بطبع گران نیاید زیاده کنند تاتجاوزازیکرطل کرده بده رطل رسد وهرگاه طبع مجیب نباشد تابقدرنیموزن شیربول شترمخلوط باید کرد ومادامی که بول صاحب امراض بقدرشیروزیاده ازآن دفع شود وذرهٔ منحدرگردد واطلاق فرماید و درآروغ طعم شیرظاهرنگردد ودرمعده ترش نشودعلامت موافقت وعدم تجبّن است و چون تجبّن ظاهرگردد ترك باید کرد وجهت رفع تجبّن دوانگ سکبینج تناول نمایند و اگراقتصارغذاوآب باوکنند و غذای دیگروآب نخورند بهتراست واگراطلاق زیادکنند ، و باعث ضعف شود یکروز بنوشند ودوروز ترك کنند ومقویّات قابضه مثل مصطکی وسنبل ، و قرص زرشك قابض وامثال آن اضافه نمایند وتعلیف شتربجهت تبرید کاسنی وآردجوو ثیل کشوث وامثال اونمایند وبجهت تسکین قاقلی که شورنامند ، وکنکرود رمنه وکرفس و رازیانه وشبت ومانندآن ۰

دستورآشامیدن آب شاهتره : هرگاه جهت موادسوداوی باشد باسکنجبین — افتیموتی وحبوب موافقهٔ آن بنوشند وجهت تفتیح سدد وتصفیهٔ خون باسکنجبین بردری وساده وشربت عنّاب وامثال آن استعمال کنند وترنجبین وشیرخشت وفلوس خیارشنبر وکلقندآفتابی ومربّای بنفشه بحسب حاجت درهرصورت اضافه کنند شاه تره را باید کوبید آب آنراصاف نموده باقدری پوست هلیلهٔ زرد جهت رفع ضررسپرزیکشب گذاشته ، روز دیگرصاف اورابقدرسی مثقال تاشصت وپنج مثقال باادویهٔ مذکوره بنوشند وحبوب — مسهله راقبل ازاوبدوساعت میل کنند واگرخواهند اجزای مسهله رامثل هلیلجات و افتیمون وتربد وغاریقون وامثال آن شب درآب اوخیسانیده صاف نموده بنوشند غذا نخودآب وآش جوباشکریاتمربحسب حاجت تناول نمایند ۰

دستورآشامیدن آب کاسنی : جهت تبهای دموی وصفراوی وتفتیح سدهٔ جگر و عرق باید بدستورشاهتره آب برگ اورانشسته کوفته چون شستن قوّهٔ اوراکم میکند و شب گذاشته روز دیگرصاف اوراچهل وپنجمثقال تاهفتاد مثقال باترنجبین وشیرخشت ، و

اشربهٔ مناسبه آشامیدن وبجهت تفتیح ادویهٔ مفتحه مثل سکنجبین وبزوری ، و ساده وبجهت اخراج صفرا ادویهٔ مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند وصاحب سعال را آب کاسنی مضرّاست وهرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد وتبرید مطلب نباشد پوست بیخ تازهٔ اورا مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال آنرا در عرق کاسنی وامثال آن خیسانیده باادویهٔ مزبوره بنوشند وچون آب کاسنی تازه راجوشانیده کف گرفته باکلقند وسکنجبین بنوشند جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجرّبست ۰

دستور آشامیدن آب برگ بید که معمول قدماست جهت مواد بلغمی وصفراوی و سوداوی ودموی وتفتیح وتقویت معده وآلات تنفّس نافع دانسته‌اند وبهتر از آب کاسنی وآب شاهتره درمواد مرکّبه است وصاحب سرفه رانیز نافعست وحقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید راکوبیده وآب آنرا شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال آنرا باخمس آن شکربنوشند ۰

دستور آشامیدن آب کدو : جهت تبهای دموی وصفراوی واخلاط محترقه وسرفهٔ حارّه وترطیب مزاج ورفع عطش نافعست ۰

کدو را بخمیر آرد جوگرفته ، شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر تکدو را سوراخ کرده افشرده آب اورا بگیرند واز چهل وپنجمثقال تانود مثقال آنرا با ترنجبین وشیرخشت و فلوس خیارشنبر وکلقند آفتابی وسکنجبین وتمرهندی وهلیلجات وامثال بحسب احتیاج بنوشند وچون ازجهت لطافت درامزجهٔ که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد بنائعلیه درآنچنان مزاج بامکتفاه وترشیها باید استعمال نمود ۰

دستور آشامیدن آب خیار : که درمنافع مانند آب کدوست ومستحیل به صفرا نمیشود وخیار تازه رابدستور آب کدو بعمل آورند وآب خیار رسیدهٔ ترش را تا هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون وصفرا بتنهائی وبا شکروا شربه مناسبه بنوشند وجهت اسهال نمودن باادویهٔ مناسبهٔ آن ۰

دستورآشامیدن کشوث : که در اصفهان متعارف است ، واوقسمی ازشربت دینار وسرکه دارآن قسمی ازسکنجبین بزوربست وجهت تقویت معده وجگرورحم ورفع استسقاء وجهت سد داحشاءوتبهای مرکّبه نافع است ونسخه معمول مرحوم حکیم محمّد شفیع اصفهانی که حقیرنیزتجربه نموده تحریرمی‌یابد پوست بیخ رازیانه وانیسون وتخم‌کاسنی وبیخ کاسنی ورازیانه تخم خیار ، تخم خربزه که بلغت اصفهانی تخم کلونده نامند به تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه گرمك ازهریك سه مثقال بغیرتخم کشوث وگل‌اوسایر اجزارانیمکوب کرده درآب بخیسانند روزد یگرجوشانیده آب آنرابا شکرنود مثقال بقوام آورند وهرروزتاده مثقال آنرابا شیرهٔ‌تخم خربزه وتخم کاسنی وامثال آن بنوشند وبعد ازهرد وسه یوم مسهل موافق علّت خصوصاحبوب مسهله تناول نمایند ۰

ودرایّام شرب ایـن شربت وچند یوم بعد ازآن ازبرنج ونان اجتناب را ، واجب دانند وهرگاه جهت مبرود المزاج باشد تخم کدوسه مثقال اضافه اجزاکنند وبا شیـرهٔ رازیانه وامثال آن بنوشند وهرگاه‌با سرکه ترتیب دهند اجزارادرنود مثقال سرکه وصد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تابثلث رسد پس باشکربقوام آورند وهرگـاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التّأثیراست ۰

طریق سیّم ــ درگرفتن عرقها وآبها وروغنها ودستورگرفتن عرق گوگرد که اهل‌صناعه مارالعروس نامند درغایت حرارت ویبوست ومفرّح اعضاءوشدید النّفوذ وملّطف وجالـی و مفتح وجهت مبرودین ومرطوبین نافع ودرتحلیل وتلطیف فلزّات قوّی التّأثیراست‌قندیل شیشه دامن فراخ باینصورت که چراغدان درمحاذی لب اوباشد معکوس نصب نمایند ودرزیرچراغدان ظرفی بگذارند که قطراوزیاده ازقطرد هن قندیل باشد تاهرعرقی که ازلب قندیل چکد درآنظرف رود آنظرف باید چینی یامزجج باشد وقندیل راانـدك منحرف بیاویزند تاازیکطرف او عرق بچکد ودرچراغدان بجای پیه گوگرد فارسی‌باگوگـرد شفاف کرده برافروزند تادود گوگرد درقندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد ومیباید ــ

شعلهٔ او بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوگرد در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود ، قندیل را اصلاً حرکت نباید داد و مابین پایهٔ چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایهٔ او بعرق ، جمع کشته ملاقات ننمایند ، مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند ، و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسهٔ چینی را نیز میتوان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله نیاورد و بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد و هرگاه خواهند که رفع سیاهی مذکور شود و عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق باید کرد که ثلث و ربع آنرا مملو سازد و انبیق را مستحکم نموده به آتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرّفات حقیر است .

دستور گرفتن عرقیکه مسمّی بماءالحیا تست که از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب — تغذیه و تقویت باه و تقویت اعضای رئیسه و قوّهٔ هاضمه و سایر قوّتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوّهٔ تریاقیّه باشد و مفتح و مفرّح و مدروجالی و ملطّف و منوّم و مشهّی ، و مسکن عطش بالخاصّیه در جمیع امزجه است و بحرارت و یبوست شراب نیست و در رفع علل اکثر احشاء بیعدیل و قوی التّأثیر است و برد افعان امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان مقدار شربت اجزای او و حسن ترکیب و مشحرجان ارواح لطیفهٔ عقاقیر از احشاء کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آثار مذکورهٔ آن مخفی نخواهد بود سنجد زرد یک هریک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ باد و من شکر و صندل سفید رنده کرده گل سرخ گل گاوزبان باد رنجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طپلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هریک صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجک شیرازی والّا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوزبوا موکه ریشه والا گویند هریک هفتاد و پنجمثقال نیم

کوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روزیکه عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی ازچهل مثقال تا هفتاد مثقال ومجموع آب تا شش من باید بگذارند ، و در هوای سرد تا ده یوم وهرچند کم آب تر باشد قویترمیشود ، پس بد ستورگلاب عرق بکشند واگر عنبربرد هن نیچه ببندند بهتر است وروغن این عرق در غایت خوبی وعطریّت مشاهده شده وچون بعد ازعرق کشیدن ثفل آنرا بایکمن ونیم شکرمخلوط نموده بعد ازسه چهار یوم باضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجك بقدرنیم من باردیگر عرق بکشند ، همان آثاربرآن مترتّب است ۰

عرق چوب چینی : جهت تقویت اعضاء وتفریح وتلطیف اخلاط غلیظه قاعدهٔ کلّیهٔ آنست که آنرا باد ومثل اوازمجموع گل گاوزبان وباد رنجبویه وگلسرخ ودارچینی درگلاب وامثال آن سه روزد رهفت مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند وثفل اورا یکروز در عرق رازیانه وعرق بهارنارنج بخیسانند وبد ستورتقطیرنمایند وعرق رازیانه وبهار ، چهار مقابل ثفل میباشد ۰

د ستور گرفتن عرق نمك : گرم وخشك ولطیف ومحلّل وملّطف ومجفّف رطوبات ودر ترشی وتندی کمتراز عرق گوگرد وجالی ومفتح ومدامت اوباعث لاغری بدن است نمك طعامرا کوبیده درقرع مطین بقدرنصف اوکرده باانبیق تقطیرنمایند وقواعد فرع وانبیق وکوره وسایراحکام اودرطریق پنجم مذکوراست وماءالملح مقطرد ربعضی اعمال آن به طریق معمول است ۰

د ستورگرفتن روغن آجر : وخواصّ اود رادویهٔ مفرده مذکوراست وبالجمله درغایت لطافت ومحلّل وجهت نزول آب وعلل باردہ بیعدیلست آجرسرخ آب ندیده رابقدر د رهمی ریزه کرده درآتش سرخ کنند ودرروغن زیتون اندازند تاروغن راجذب کند پس ازروغن بیرون آورده نرم کوبیده قرع مطین راپرکنند وگلوی قرعرا بلیف خرماوامثال اوملّو سازند تادرحین منکوس کردن آجرکوبیده ازقرع بیرون نیاید وکوزهٔ د وطبقه‌ترتیب د هند

باینصورت که وسط طبقهٔ بالا ثقبه داشته باشد بقدریکه گلوی قرع منکوس ازآن بیرون آمده قابله آنکه درتحت طبقه تحتانیست بدهن ارود ، پس قرعرامنکوس در طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدریکه گلوی قرع منکوس ازآن بیرون آمده قابلهٔ که درتحت طبقه تحتانیست بدهن اورود پس قرعرامنکوس درطبقه بالا نصب کنند وباسرگین گاو وامثال او قرعرا پوشانیده آتش بهمه اطراف برافروزند تاروغن ازقرع بقابله چکد .

دستورگرفتن روغن نی : که جهت دردمفاصل والتیام زخمها بیعدیل ودرامور غریبه بغایت دخیلست نی زرد شده راکه تمام خشك نشده باشد بند بند جداکنند و درروغن زیتون باکنجد چند روزبگذارند تاقدری چربی اخذ کند پس بطریق روغن آجر باقرع معکوس تقطیرنمایند .

دستورگرفتن روغن حبوبات : مثل گندم وجووشونیزوحلبه ونخود وامثال او باید بعد ازکوبیدن حبوبات بدون پختن بدستورمذکورد رقرع مطین باید کرد ومنکوس نصب نمود .

دستورگرفتن روغن عود و صندل واخشاب : بعد ازآنکه اخشابراریزه کرده ، در گلاب وامثال اومانند روغنهائی که مقصود باشد مثل روغن بادام وپسته وبآن خیسانیده باشند درقرع بدستورمملوّ ومنکوس تقطیرنمایند ، هرگاه درآب وگلاب خیسانیده یك شبانه روزکافیست ودرروغنهای زیاده برسه روز باشد بهتراست ، وچون روغنهای مزبور راخواهندکه سیاهی وبوی دودآن زایل کند بازای هررطلی یکرطل آب صاف ویکوقیه مغرگردکان ونیم وقیه نمك که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تاآب بنصف رسد ، پس سردکرده روغن راازآب جداکنند وبازبدستورعمل نمایند تاسه دفعه وزیاده برآن .

دستورگرفتن روغنهای خوشبو : مانند بنفشه وبهارنارنج وسایرگلها ، باید بادامرا مقشرنموده وبابنفشه وبید مشك ومانندآن درکیسهٔ کرباس کرده بدست مالید وبعد از

جذب رطوبت بادام را باید خشك نمود وبا زبا تازه انجیربدست مالیده وتکرارعمل کرد تابحدّ یکه چون بادام راریزه کنند اثررنگ یا بوی انجیرد رجوف اوظاهرگرد د وبعد ازآن خشك کرده بکوبند د اند که آب پاشیده گرم کرده بفشارند تاروغن جدا شود هرگاه با گلسرخ بدستوراین عمل نمایند بغایت روغن معطّرشود وهمچنین باصندل وامثال آن میتوان ترتیب داد بجای بادام کنجد مقشروپسته وفندق وامثال آن میتوان کرد ۰

دستورگرفتن روغن عنبر : دحصی لبان که بفارسی جسن لبه گویند وروغن مصطکی وحل جمیع صموغ واوبقد رمضاعف میشود واو عبارتست ازدوپیاله کهیکی آب داشته باشد وبرروی آتش باشد تاآب دراوجوشد ودیگری درمیان آب بوده دوای مقصود داشته باشد تاازحرارت آب جوشناك آن دوادر روغنی کهدرآن پیالهاست حلّ شود وهمچنین است حلّ زفت ومومیائی وامثال آن ، پس عنبروامثال اورا ریزه کرده باروغنیکه خواهند مخلوط نموده درپیالهٔچینی ومانند اوگذاشته پیاله رادرآب جوشناك گذارند و برهم زنند تاهمه حلّ گردد وهرگاه حل فقط وسیلان عنبروزفت وغیره مطلب باشد ، بدون روغن درپیاله مضاعف گذارند تاسایل گردد ۰

دستورگرفتن روغن تخم مرغ : بدستوریست که زردهٔتخم مرغ پختهرادرتابه ، به حدّی برهم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بگیرند وطریقی که به قرع و انبیق گرفته میشود درطریق پنجم مذکوراست ۰

دستورگرفتن روغن گوگرد : جهت دردمفاصل ومواد باردهنافع ومحلّل و ملطّف قویست وصابغ سطح ظاهراولست بلون رابع وگویند دراعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد ۰

گوگرد صاف شفّاف رانرم سائیده ودرقدح مطین کرده وبرروی آتش نرمی گذاشته بشیرتازه تسقیه کنند تادوچندان یاسه چندان اوراجذب کند پس درکفچهٔآهنی لوله دارکرده برافروزند واندك کج نگاهدارند تاروغن ازلوله کفچه داخل ظرف دیگرگردد و

باید بعد ازبرافروختن گوگرد کفچه را برروی شعله بدارند تاآسان بچکد ۰

عرق فتنه : جهت تحلیل ریاح وتقویت اعضای رئیسه ومعده نافع وازعطریاتمشهوره است ، بهارسنجد ، بهارنارنج ، نارنجك شیرازی دواله ریشهٔوالاحسن لبریخ‌سنبل الطّیب صندل سفید سعد که طپلاق گویندعود قماری میعهٔسایله ، بهارانگور ، علف هندی ، سوسنبر ، پوست نافه مشك ، بقدریکه مقدورباشد ، درعرق بهارو گلاب و عرق صندل وامثال آن بقدریکه چهارانگشت برسرآید خیسانیده عرق بکشند ودردهن نیچه عنبربه بندند وبرقابله قدری مشك بپاشند ۰

دستورگرفتن تیزاب فاروقی :که مستعمل ضرّابیانست وجداکنندهٔطلاونقرهاست‌که باهم مخلوط شده باشند چون گداخته دراوریزند وباید سه چندان مغشوش باشد و درزجاج‌مطیّن بآتش نرم بجوشانند ، پس قطعهٔمس درآن اندازند نقرهازطلاجدا شده بربالای آمده وبرمس ملصق میگردد وطلای خالص ته نشین میشود و در امور معالجات جهت بردن گوشت زیاد وبهق وحکّه وجرب غیرمتقرّح ورفع آثارجلد مستعمل است ودربعضی اعمال طریق پنجم بغایت موثّردانسته‌اند وزاج لاری که زاج سیاه‌گویند وآن چون اشیاءراسیاه میکند ازاین جهت باین اسم میخوانند والّا رنگ اومایل بزردی وسبزی وبعضی بسرخیست دوجزواورا بایك جزوشورهٔصاف بسیارنرم سائیده به قرع مطیّن وانبیق تقطیرکنند یادردیك ریك وخاکستربا قرع‌غیرمطین بعمل آورند و چون‌در قرعی زیبق ریخته ازاین آب بقدرثلث قرع اضافه نمایند وتقطیرکنند زیبق رامکلّس‌میسازد ومجرّبست ۰

دهن الشّعر : ودستورگرفتن آن درغایت جلاوانصباغ ومفتح ومحلّل وبغایت سریع النّفوذ وجهت رویانیدن موی نافع ودراصطلاح معادن وثبات ارواح بیعدیل دانستند وطریق اخذاورامختلف بیان نموده‌اند و حقیرد وقسم اوراکه مسحوق ودیگری‌که محلوب است براونموده ۰

امّامسحوق راد ستورآنست که موی سرجوانان راباصابون واشنان شسته از چرك پاك کنند ، وبآب سرد تطهیرد هند وبعد ازخشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه به ابریشم مقرّض گرد د ویکجزو اورا بایکجزوکبریت صاف زرد ویکجزوشتجرف سحق بلیق بر روی سنگ صیلابه نموده باعرق گوگرد نمناك ساخته باقرع وانبیق تقطیرنموده ومقطّر را تاسه بارباثقل آنرا سائیده تقطیرنمایند ، تابرنگ عقیق مشاهده گرد د ، پس مقطر و ثقل هریك رابانحای شتی استعمال نمایند وتقطیراورا هفت بارفرمود ه اند ۰

د ستورد هن المغبث : که ازمحلول اوگرفته میشود ، آهك آب ند یده صد و بیست مثقال باملح القلی د وچند ان اوسائیده د ریکهزاروصد مثقال آب بهفت د فعه بریزند ود رآفتاب باخاکستَرگرم بگذ ارند وبعد ازهرساعت بجرّ علقه صاف نموده حصهٔ د یگررا بریزند وهرحصّه پنجاه وسه مثقال است آنگاه د رنهایت احتیاط بجرعلقه صاف کنند که اصلاجرم د راونماند واین آب مسمّی بماءالرّاس است ، پس ازشعرمقرض کلس البیض ومغسول ونوشاد رمصعّد آفتابی بالسّویه باهمد یگربسایند وبوزن اشیاءثلثه از آن آب اضافه کرده د رشیشه جای داده سرشیشه راباگچ استحکام فرموده سههفته د ر سرگین تازهٔ اسب د فن کنند تااجزاءمع شعرحل گشته اثری ازشعرنماند بعد ازآن به د ستورمعمول تقطیرنمایند ۰

وبعضی تکرارتقطیررا باثقل اوموءثّر د انسته‌اند ، اقل تکرارسه مرتبه است ، واکثر هفت باروترتیب ملح القلی وامثال آن د رطریق پنجم مذکوراست ۰

طریق چهارم ــ د رساختن گل حکمت واد ویهٔ مصنوعه صفت گل حکمت جهت استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گری راکه خاك رست گویند باید ازریك پاك کرده د رآب حل کنند تارقیق القوام گرد د واین اجزارا بقد رنصف گل اضافه نموده تا سه چهارروزمکرّر برهم زنند آجرکوبیدهٔ بیخته سرگین بیخته اسب خبث الحدید بیخته گل خطمی موی بزمقراض کرده باآب نمك بسرشند ۰

نسخهٔ دیگر : که مؤلّف تذکره بهترین اقسام دانستهاست موی مقرّضنمك طعام زقال خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلّس هریك یکجزوگل پاکیزهد وجزو ۰

نسخهٔ دیگر : که وجیزوکثیرالتّأثیراست ومکرّر بتجربه رسیدهاست خاك کوزهگری را باقدری کاه کوبیده ونمك مسحوق وخاکستربیخته باآب خمیرکرده استعمالنمایند ۰

صاروج الحکمه : جهت تند وصل وغیره بغایت مستحکم است ومؤلّف کتاب هیکل که حاکم باللّه باشد مستحکمترین چیزهادانستهاست ،خبث الحدید وکچ رابالمناصفهبا خون گوسفند سرشته استعمال نمایند ۰

وحقیربجای خون گوسفند سفیدهٔتخم مرغوگاهی آب سریش کرده وگاهی شیر و بغایت مستحکم مشاهده شدهاست ودرشد وصل قدحین وقرعوانبیق نمك مسحوق با سفیدهٔتخم مرغوکچ بیختهٔباآب سریش وبدستوربا سفیدهٔتخم مرغ بسیارآزمودهاست ۰ وبدستورآهك آب ندیده بازردهٔتخم مرغ مستحکم ترین اشیاست ، خصوصاچون آهك راباقدری پنبهٔکهنه نرم کوبیده باشند وبجای سفیدهٔتخم مرغوزردهٔاوشیر درجمیع مذکورات بدل میشود وسریشم پنیرد راتّصال چینی شکسته وغیره مکسوراًازآحجار و زجاج وغیرهما بمرتبهایست که هرگاه صدمه بآنچیزبرسد ، موضع دیگرشکسته ، مکان موصول باومنکسرنمیگردد ۰

عمل شنجرف : زیبق پاك هشت جزوگوگرد دوجزوباهم سائیده درشیشه مطین بطین الحکمه که سه مرتبه مطیّن کرده باشند بقدری که نصف شیشه راملوکند باید کرد ودهن شیشه رابساروج الحکمه دوسه مرتبه مسدود نموده بعدازآن بگل حکمت نیز بگیرند، وردیك ریك باخاکسترتاگردن پنهان نموده آتش تندی بقدر وشبانه روزو زیاده ازآن تاپنجروزد رتحت دیك برافروزند وبعد ازسرد شدن دیك وکوره شیشه را بیرون آورند واینرا شنجرف مصری خوانند ۰

شنجرف هندی : سیماب وگوگرد مساویست وچون سی باروزیاده ازآن سحق و

اعادهٔ آتش کنند ودر هردفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا بچهارپنجروزرسد ثابت گردد وازاسرارمکتومه است ۰

شنجرف رومی : سیماب دوازده جزوگوگرد هشت جزوباهم بسایند وپنج جزو زرنیخ سرخ اضافه‌نمایند وبدستوریکه مذکورشد معمول دارند ۰

شنجرف رمّانی : سیما برابامثل اوراسخت سائیده بدستور بعمل آورند ۰

عمل زنجار : اصل اوازمس وسرکه است صفایح مس رادرسرکه تندگذارند ، وبا یکدیگرسایند تابتدریج مس ازتندی سرکه حل گردد یاصفایح راسرکه‌پاشیده در مکان نمناك دفن کنند ۰

زنجارالصّناعه : یکجزوبردهٔ مس رابا شب یمانی وبورهٔ سرخ ونمك بالسّویه بقدر عشراوپیوسته درظرف مس با سرکه‌تند بسایند وهرچند خشك شود بازبا سرکه‌ترکنند ۰

قسم دیگرکه الطف اقسام است راسخت مغسول رابامثل اونوشادرمصعّد بسیار نرم سائیده وبعدازامتزاج قطرات سرکهٔ بسیارتند براوچکانیده سحق کنند تامثل خمیر گردد ، پس روی اورابپارچهٔ نازکی پوشیده درآفتاب خشك کنند وبازبد ستورسابق با سرکه بسایند وتکرارعمل نمایند تاهمهٔ آن زنگارگردد ۰

عمل راسخت : که عبارت ازمس سوختهاست وروسخج نامند ویکطریق اودر فصل احراق مذکورشد ودستورد یگرآنکه مس راصفایح بسیارنرقیق کرده ودردیگی برروی هم چیده وبقدرعشراوگوگرد ونمك بالمناصفه برصفایح ومابین اوپاشیده ودهن دیگرمستحکم کرده یکهفته درتون بگذارند تامجموع سوخته شود وهرگاه زود ترخواهند باید مس ، را گداخت وکبریت وامثال آنرابرآن پاشیده درسرکه تطفیه‌نموده وبدستور تکرارعملنمایند تاسوخته گردد ۰

عمل سفیداب : باحراق وبتعفین میباشد ۰

امّااحراق باید قلعی رابا سرب صفایح کرده درظرف سفال مطین درتنوریادرتون

احراق نمایند ، وبد ستورسرب را در ظرف سفال گداخته باکفچهٔ آهن برهمزنند ، تا مانند خاکسترگردد ، پس در دیك یا در کوزه سفالین مطین کرده یکروزآتش در تحت اوکند ، تا سفید گردد وهرگاه خوب سفید نشود ، باید قدری سرکه کهنه برآن بپاشند ویکهفته بگذارند ۰

وامّاتعفین باید برصفایح قلعی وسرب انگوررا بادانهٔ اوکوبیده مالید مود رظرفی کرده درمکان نمناك گذاشته تاهمهٔ آن حلّ گردد یاصفحهٔ آنرا سوراخی کرده وبانگور کوبیده آغشته درخم سرکه بیاویزند ودهن خم رامحکم کندکه بخارسرکه رفع نگردد ،و هرچند یوم آنچه ازسطح ظاهراوبرخیزد باید گرفت وبازگذاشت تاهمهٔ آن سفید اب کردد ودرتحت درخم سرکه ظرفی نصب کنند تاهرچه ازاوریخته شوددرآنظرف جمع‌گردد وطریق دیگرآنکه قلعی رادرظرف مشبّك سفالین گذاشته ودرظرفیکه سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند ودهن ظرف سرکه رابسیارمستحکم کنند کهمانع نفوذ بخاربا شد تا قلعی بتدریج ریزه شده ازظرف مشبّك بظرف سرکه نشیند پس ازسرکه جداکرده ، در آفتاب خشك نموده بسایند وهرچه درظرف سفال باشد وسائیده نشود وبازباید تکرار عمل نمود ۰

عمل ابار : وآن سرب باکبریت سوختهاست ، ودرفصل احتراق مذکورشد ۰

عمل سرنج : واوازسوختن رصاص وهم ازسفیداب محرق حاصل میگردد وطریق عمل آنکه سفیداب قلعی رایاقلعی وسرب رادرتابهٔ سفالین برروی کورهٔ آتش نی و خاشاك گذاشته وقدری نمك برآن پاشیده باآهن وکفچه آهنی برهمزنند تاسرخ شود وهرچندآتش بیشتردهند سرختر میشود وچون بعدازاندك سرخی اوردیگی کرده بر روی کوره گذارند وآتش دراطراف وتحت اوافروزند بغایت رنگین میگردد ۰

عمل زعفران الحدید : آهن سوهان کرده راکه درغایت ریزگی باید چند باربه آب نمك شست تاسیاهی اوزایل گردد ، پس بآب صاف غسل داده خشك کنند و با

ربع اونشادر سحق بلیغ کرده برروی لتّه یاظرف سفالین پهن کرده درمکان نمناک دفن نمایند تا ده دوازده یوم زرد مایل بسرخی وقابل سحق گردد ۰

قسم دیگرکه معمول بعضی ازاهل صناعتست صد مثقال برادهٔ حدید رابدستور مذکورشسته درقرع مطیّن کرده مساوی آن تیزاب فاروقی اندك دراوریزند وهرگاه دود ازوظاهرگردد اندکی بول بچکانند تادود اوفرونشیند ، پس انبیق راوصل کرده بآتش بسیارنرمی تقطیرنمایند ، وچون مجموع تیزاب مقطرگردد آتش راتند کنند تابرادهٔ مکلس و زعفرانی رنگ گردد ۰

عمل سلیمانی : که معروف بدواءالثّعث است ، وبفارسی دارا شکنه نامند زیبق پاك نود مثقال سمّ الفارهفت مثقال ونیم مبالغه درسائیدن اونمودهٔ بدستورشنجرف تصعید درشیشه مطیّن نمایند ۰

عمل مداد : که بفارسی مرکّب نامند یکجزوماز وراکوبیده درآب خیسانیدهٔ بجوشند تامهرّاگردد ، پس صاف نموده یکجزوزاج سیاه ویکجزود ودهٔ روغن تخم کتان ومساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تایکسان شود وبسیارباید برهمزد بحدّی که بسیارغلیظ گردد ، پس بقدراحتیاج بآب رقیق کنند واگرباماز وبجوشانند وبعد از آنکه بحدّلایق رسد صاف نمایند بهتراست ۰

ود ودهٔ روغن تخم کتان و نفط وروغن بید انجیروامثال آن بدل یکدیگرند وطریق گرفتن دودهها درفصل چهارم مذکورشد وباید دودهها درکیسهٔ کاغذی پهن توبرتوکرده کیسه رابخمیرگرفته درتنورخبازی یادرزیرخاکسترگرم گذارند تاخمیرپخته شود و بحدّ نیمسوزرسد وچربی دوده درکاغذ نفوذ نموده خالص گردد ،چه بااندك چربی مفسد مداداست ۰

قسم دیگر : صد مثقال مازوی سبزرابسیارنرم سائیده درآب بجوشانند تا مهرّا شود وبقوام رسد وبگذارند تانیم گرم شود ودهٔ مثقال زاج سیاه راکوبیده درلتهٔ بسته در

آن آب بدست مالیده لته را بیندازند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حلّ وصاف کنند وبیست مثقال دودهٔ چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از آن دو ریخته برهمزنند وروز برآفتاب بگذارند وهرچند مبالغه در برهمزدن او کنند بهتر است وقدر صمغ دوچندان مازو باشد اصوبست واگرخواهند برّاق گردد ومثقال نبات اضافه نمایند ۰

مداد یابس : یکجزو ودهٔ روغن گرفته با دوچندان اوزاج ومازو بوزن مجموع او صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد وهرچند مبالغه در کوفتن او کنند بهتر است ودر وقت احتیاج قدری را در آب حلّ نموده استعمال کنند ۰

عمل رامك :آملهٔ مقشریکجزومازوی سبزنیم جزوو غورهٔ خرما ربع جزووپوست انار مثل غوره خرما واگر غورهٔ خرما نباشد خرماخرك بدل کنند ، پس نرم کوبیده سه روز در آب بجوشانند وبرهمزنند تا یکسان گردد ، پس زاج سفید وصمغ هریك ثمن جزو عسل کف گرفته یکجزونیم اضافه نموده قرص بسازند و عمل سگ مثل رامك است بدون آملهوچون دودانك مشك اضافه نمایند سك المسك نامند ۰

عمل تنکار : قسمی ازآنرا بابول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند وطریق آنست که بول را در ظرف مس در آفتاب چندان برهمزنند که منعقد گردد ۰

وقسم دیگرآنکه بورهٔ سرخ سه جزونمك طعام ونمك قلی هریك یکجزونرم سائیده با شیرگاومیش بجوشانند تا منعقد گردد ودر ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند ، وبعضی آفتاب راندانسته اند ، وقسم اوّل ازمکتومات وقسم اخیر مشهورومعمول است ۰

عمل سریشم : پنیرکه جواهرالصّنایع نامند وازخواصّ اوست که هرچیزرا باووصل نمایند، ویابا اوبسرشند ازآب وآتش منفصل نگردد وازاسرارمکتومه است ۰

پنیرتازه راورق کرده برروی سنگ سطحی آهك آب ندیده بیخته، فرش نموده

اوراق را برپهلوی هم بچسبانند وبرروی اوراق نیزآهك بپاشند بقدریکه اوراق را بپوشاند وسنگ مسطّح دیگربرروی اوگذاشته وده روزدرآفتاب باشد وباید سنگ علی بسیار ثقیل باشد تادهنیه اوبحدّ کمال افشرده شده مخلوط بآهك کرده ، پس باآب شسته ،به دستورفرش ولحاف ازنمك سائیده کرده یکهفته درزیرسنگ بگذارند پس شسته سرخی چربی که داشته باشد رفع کنند وچون درآفتاب گذارند وچربی ازاوظاهرگردد بازبآب نمك وآهك بجوشانند وبحدّی رسد که اصلاچربی وحمرتی درآن نماند وکمال اودرعدم چربی وسرخیست ، پس مانند سرمه سائیده درشیشه ضبط کنند ودروقت احتیاج قدری راباآب سفیدهٔ تخم مرغ که درشیشه بسیاربرهمزده وکف اوراگرفته باشند قطرات برروی سنگ ریخته بسایند تابحدّیکه سنگ بالا باسنگ زیرین بچسبد ، پس قطرات آب آهك صاف نموده بقدروانشدن اواضافه نمایند وقدرآب آهك بحدّی باشد که چون چیزی را بآن الصاق دهند درانداك زمانی خشك شود .

عمل مرداسنگ : سرب راگداخته برنج یاسرب سوخته بخورد اودهند تاهردو ممتزج شوند ودرظرفی کرده ، پس درسرکه اندازند وآنچه خوب سوخته وممزوج شده باشد جدانموده باجودرآب بجوشانند ، بحدّیکه جومهرّاگردد ومنشقق شود پس ازموجدا کرده باهموزن اونمك بسایند ودرآب خیسانیده هرروزبرهم زنند وهرسه روزتغییرآب دهند تاخوب صاف شود واجزاءخام دراونماند بعدازآن شسته استعمال کنند .

طریق سفیدکردن مرداسنگ : بایدمرداسنگ مذکوررادرپشم سفیدی پیچند و باباقلی بجوشانند تاباقلی مهرآشود پشم سیاه گردد وبدستورتجدید پشم باقلی نمایند تامرداسنگ بحدّ سفیدی رسد واین قسم سفیدکرده اومستعمل اطّبااست درقطع رایحهٔ کریههٔ زیربغل وسایراعضاودرمنع عرق وسایرآثار .

عمل کشته : که بعربی ندنامند بخوروشرب اومقوّی دل ودماغ وحواس و معدّل هوای وبائی ومحرّك باه است ، گلسرخ پوست ترنج صندل سفیدعود هندی حسن لبه

بالسّویه نبات و وزن همه با قلیلی مشك وقرصها بسازند ۰

برمکی : د ربخور بهتر ازکشته است ، عود قماری صندل سفید هریك یکجزو حسن لبه د وجزونبات د ووزن ادویه ۰

صفه عبیر : صندل سفید سه جزوریشهٔوالا پنج سنبل گلسرخ سنبل الطّیب ، بیخ سوسن کبود بهارنارنج گل سنجد سعد نارنجك هریك یکجزومشك قد رقلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نمایند ۰

غالیه : د رباب نوزدهم د ستورثانی مذکوراست ۰

والسّلام علی من اتّبع الهدی ۰

بسم الله الرّحمن الرّحیم

طـریـق پنجـم :

د راصول صناعت وامورغریبه ٠

بد انکه :علم صناعت علمی است بتبد یل قوای اجرام معد نی بعضی ببعضی تـا ظا هرشود ذ هب وفضّه ازسایرفلزّات وآنراکیمیا نامند ٠ و علم طلسمات علمی است که باو د انسته شود کیفیّت تمرنج قوای فاعله عالیه بامفعوله سافله تافعل غریب ازاه حـادث گرد د وآنرا لیمیا نامند ٠

وهیمیا : علم تسخیراتست وآن معرفت احوال سبعه سیّاره است ازحیثیّت تصرّف ایشان که فواعل علوی اند د رقوابل سفلی ودعوات وخواتیم وبخورات ایشان وتسخیرات روحانی و عزایم جنّیان ومعرفت اقداح ومنازل مثل آن ٠

وسیمیا : علم خیالات است که بآن تصرّف د رخیال مقیّد کند تااحداث مثـلات خیالیه کند ود رخارج موجود نباشد ٠

وریمیا : علم شعبد اتست واین معرفت قوای جواهرارضیّه است ومزاج آن بایکد یگر

تاازآن قوّتی حاصل شود که ازآن قوّت فعل غریب صد وریابد ۰

پوشیده نماند کهاکسیرنزد بعضی ممتنع الوجود است وازعالم قلب مهیه میدانندو نزد بعضی ازمبحرین علوم ممکن الحصول وازعالم تبدیل صورت نوعیست نه قلب مهیّه چه ذهب رانسبت بانواع فلزّات صحیح المزاج دانسته اند وسایررامریض بجهت اصلاح علل هریك راطی چند مقرّرساخته وتکوّن موش راازکلوخ مشاهده نموده اند ، و تصریح کرده اند که مکرّردیده ایم که نصف کلوخی رااعضای موش صورت بسته بود ونصف دیگر به شکل خود باقی بود ۰

وشیخ الرّئیس دراوایل حال نافی این علم بود ودرآخر رسالهٔ درحقیقةآن انشاء فرموده اند : وبعضی رااعتقاد آنکه جزتلحیف وترکیب صورتی ندارد وخالص نمیتواند بود ، و این عمل بیدیانتانست وصاحبان معرفت ازآن بری اند وظاهرآنست کهاین فن رااصل اصیل باشد امّابدون زهد وقناعت باقل وایصال اکثرمستحقّین ومساکین واتّصاف به صفات قدسیّه وتعلّق باخلاق اولیاءالله واکرام مفضّل منعام جلّ شأنه صورتی نه بندد واگر بندد بالاخره باعث بوارو هلاك آنشخص گردد چه این علم کلید خزانهٔ ازخزاین ملك الملوك است و بندرت اگربیگانه بارگاه عزّت برآن مطلّع شود حکم دزدیکه کلید رابیابد دارد وعاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود وبمجردّ ملاحظه نسخهای متداوله بدون استاد ماهرپیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام پختن است ، چه مدارد راین باب وفنّ باعمال متنوّعه وافعال مشکلهاست وجزئیّات اوممکن التّصوربه تسطیرنیست ۰

وفی الواقع اکثرنسخ آن ازتألیفات عالم باعمل باشد امکان ندارد کهاسرار عظیمهرا بدون رمزبیان کنند رموزایشان مختلف است واحاطه برجمیع آن امکان ندارد چه اگر رموزجمیع اهل این علم بیك نسق میبود هرآینه رمزنمیبود بلکه اصطلاحی خاص برآن صادق می آمد ۰واگررسایل ازتألیفات غیرعالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد

بود . بلکه شرط اعظم مشاهدهٔ اعمال مخصوصه است از صاحب آن فنّ وتکرار عمل در خدمت عارف واینکه این بی بضاعت باعدم اطّلاع برآن ارتکاب ترقیم اصول کلّیه نموده است آنست که اکثر اعمال صناعت طیب را در بعضی ازآن ضرور میشود وتدابیر بعضی ازادویه باعمال مخصوصه باحسن وجوه ممکن است .

وچون در طیّ تألیف تحفة المؤمنین مطالعهٔ اکثر رسایل معتبرهٔ این فن شده و بعضی ادویه راتدابیر بطریق اهل این فنّ نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیّه وآلات مخصوصه این فنّ کوشید تا اخوان عالم امکان رابدون تحصیل کتب متعددّه علم براصول اصطلاحات این گروه حاصل گردد واگرطالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل اوکنند وازمطالعهٔ این مجموعه توانند مدعّی لاف وگزاف راآزمود وبفریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایهٔ معیشت خود رانسوخت واینطریق مشتمل است برپنج حلّ وسه عقد وخاتمه :

حلّ اوّل ــ در بیان حجراصطلاحی این فرقه وبعضی ازاصطلاحات ایشان .

حلّ دویّم ــ در قواعد تقطیروتصعید وتکلیس ومانند آن .

حلّ سیّم ــ در بیان آلات مخصوصهٔ عمل صناعت .

حلّ چهارم ــ در قواعد گرفتن بعضی از آبها وتحمیروتبییض وسایر تدبیرات اجزاء .

حلّ پنجم ــ در بیان بعضی ازخواصّ فلزّات واصلاح آن وآنچه بآن متعلّقست .

عقد اوّل = در قواعد قمریّه .

عقد دویم = در قواعد شمسیّه .

عقد سیّم = در قواعدعمل مروارید واعمال متفرّقه .

خاتمه : در خطوط مرموزه .

حلّ اوّل ــ در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت ·

حجر : عبارت از جزو اعظم اکسیر است ، واختلاف بسیار در آن واقع شده وهریك ازمهرهٔ این فنّ چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته‌اند تدبیر آن نموده‌اند تا بحدّ جریان ونفوذ وانصباغ رسیده وقایم النّار گشته ·

ونزد بعضی حجر عبارت از شعر انسانست واکثر اهل صناعت در آن متفّق اند ·

ونزد بعضی عبارت از زیبق ونزد جمعی کنایه از کبریت است وبتحقیق پیوسته که مدبّر بیضّ این دو اصل را فعل تبییض ومحرم مجردّ را عمل تحمیر است وشکّی نیست که گاه اصل بارد قایم النّار وگداز نده گردد وقبول صبغ کنند ، واصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود رافع علل متطرّفات میگردد و لهذا جهت اصلاح آن در ترتیب آثار مذکورهٔ هریك از اهل این فن آبی واجزائی وضع نموده‌اند ، وطریق تدبیری بیان کرده ·

روح : عبارت است از اجزای لطیفهٔ اجسام که حامل قوّت بوده نفوذ وصعود ، و غوص وغیره آثار از او آید مثل احراق وتخمیص وتلیین وتصلیب ومانند آن وهرچه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمّی بروح است مانند جوهر زیبق وکبریت وجوهر زرنیخ واملاح وشبوب وامثال آن ·

جسد : عبارتست از اجزای کثیفهٔ اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد وهرجسمیکه از اجزای ارضیّه بحدّ افراط در آن غالب باشد مسمّی بجسد است مانند متطرّفات ·

نفس : عبارتست از جسمی که بحسب لطافت وکثافت حدّ وسط بوده ما بهالارتباط روح وجسد تواند شد ووا سطهٔ جریان اجزای لطیفهٔ صابغه در اجزای کثیفه قابلهٔ جسد تواند گشت ·

کبریت احمر : عبارت از اکسیر شمسیست ، چه در رنگ سرخ میباشد واز علامت خاصّهٔ اوست ·

ورق شجرالطّور : موی سر انسانست ·

اصل بارد : زیبق است ·

اصل حار : کبریت است · واوّل راانثی وثانی راذکرنامند ·

قمر : کنایه ازفضّه است واوراالاوّل نیزگویند ·

عطارد: عبارت است ازروی توتیاکه شبه باشد وثانی کنایه ازاوست ، و بعضی سیماب رانیزعطارد نامیده اند ·

زهره : نحاس است ·و ثالث عبارت ازآن ·

شمس : ذهب است ورابع کنایه ازآن ·

مریّخ : حدید است و خامس نیزگویند ·

مشتری : قلعی است که رصاص ابیض باشد وسادس کنایه ازاوست ·

زحل : سربست وسابع مراد ازاوست ·

عقاب : نوشادراست ·

علم : زرنیخ است ·

عروس : کبریت است ·

املاح : عبارت ازاقسام نمك معدنیست وصناعی وتنکاروشوره و بوره و نوشادر است ·

نوشادر درآفتابی : عبارت ازنوشادری است که بآب سحق نموده در آفتاب گذارند تااجزای لطیفه اوصعود نموده براطراف ظرف نشیند ·

ارض : عبارت ازمادّه اکسیراست · که سحق وتسقیه وتشویه وغیره اعمال براو جاری سازند ·

حجراسود : موی سرانسان است ·

صرّاف : نمك تلخ است ·

یمسو : شوره است ·

حلّ دوّیم ــ در قواعد تقطیر و تصعید وامثال آن ۰

تقطیر : عبارتست ازاخراج مائیّه‌لطیفهٔ اشیاء وتصفیهٔ آن اعمّ ازآنکه بجرّ علقه باشد یا بدستورقرع وانبیق امّاجرّ علقه آنست که ازپشم فتیلهٔ سستی ساخته یکطرف آنرا در ــ ظرف مایعات گذارند وطرف دیگررا درظرف خالی بنهجی‌که ظــرف مایعات بــه ظرف خالی مشرف باشد تاصاف اورافتیله جذب کرده بظرف خالی آرد امّــا دستــور قرع وانبیق آنست که اجزای مسحوق را درقرع مطین کرده انبیق رابرآن وصل درغایت استحکام نموده برکوره نصب کنند ولب کوره راباقرع بگل حکمت اندوده سدّ منافذ شعلــه نمایند که براطراف قرع که خـارج کوره باشد اثرشعله نرسد ۰

وقرع راما یل و غیرمستقیم باید نصب نمود آتش درزیرقرع افروخت باآنکه قرع را در خاکستربا ریك نصب نمایند ودرتحت ریك آتش افروزند دراینصورت اگرقرع مطیّن نباشد قصورندارد چه ریك وخاکسترمانند گل حکمت مانع شکستن فرعنه وازشروط تقطیرآنست که آنچه درقرع ریزند کمترازنصف قرع وزیاده ازدوثلث اونباشد وآتش رادرآخر تند کنند ودیگرآنکه مادام که رطوبت گلی که قرع راباکوره اندوده باشند رفع نگردد آتش تکنند و قابله راباانبویه محکم نموده قابله رادرظرفی‌که آب داشته باشد بگذارند تا از تنــدی مقطرنشکند و علامت انتهاء تقطیررفع بخارانبیق است ۰

ودرتقطیرمایعات حارّه باید که مایع مزبور زیاده بربع قرع نباشد وآتش اودرغایت نرمی شرط است که بحدّ جوشیدن نرسد ، بلکه باید کلوع دردست کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند ازخاکسترگرم توان برداشت وبعدازرفع جوش بازگذاشت وطریق قرع منکوس درباب عمل روغن آجر مذکورشد ۰

تصعید : ازشروط اوتوافق قدحین است ، واگرلب هردومساوی نباشد ، بایــد لب قدح اعلی حاوی لب‌قدح اسفل باشد و درشد وصل مبالغه باید نمود ۰

واگردرشیشه تصعید کنند هرچند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتراست ودراستحکام

دهان اوبذل جهد باید کرد ، وباید کوره در بلندی وپستی متوسّط بوده دوسه زوایه قریب بلب اوباشد مانند سرمیخی تاتحت قدح وآثال برآن زواید نشیند وثقل قدح باعث بازشدن شدّ وصل آن نگردد وشروط دیگرمراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که بحدّ افراط نرسد مگرد رتصعید زرنیخ که آتش نمرودی را شرط دانسته‌اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثرارواح صاعده است ۰

ودرتصعید زیبق شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد تاموجب نفوذ اونگردد وجمیع اهل فنّ بخلاف این ذکرکرده‌اند واین سرّیست که حقیررا برآن اطّلاع حاصل نموده ووجه آن ظاهراست ۰

ودرغیرزیبق که اگربموضع وصل آتش وشعله نرسد بهتراست وباید بعد از سرد شدن کوزه وقدح وصلرا بگشایند وازبخار حارّهٔ آن اجتناب نمایند ۰ وشرط دیگرمبالغه درسحق ارضیست واگرتحت ظرف اسفل مسطّح واعلی مخروطی باشد انسب باشد چنانکه شکل آثال محکی ازآنست ۰

تشویه : قسمی ازآن عبارت ازتحمیص است ودمس نیزگویند میباید که آتش آن به حدّ تصعید نباشد واجزای لطیفه ازکثیفه جدانگردد بلکه بقدرامتزاج وطبخ نباشد مثل عمل شنجرف ۰

وقسمی ازآن عبارت از تقلیهاست که بعد ازسحق ارض وتسقیه بآبهای مخصوصه قدح تشویه رابگل حکمت اندوده درخاکسترگرم گذارند وچندان سحق نمایند که‌رطوبه اوبتدریج زایل گردد ، وشرط است که حرارت آتش بحدّی باشد که‌ارض دود نکند و قسمی تشویه درتنوراست وقسمی درزبل وامثال آن ودرجمیع آن مراعات باید نمود که بحدّ تصعید نرسد ۰

تشمیع : عبارت است ازتدبیراجزای اکسیربحدّ یکه مانند موم بگدازد وبرروی صفحه نقشه منبسط گشته دود نکند ، وشروط آن تکرارتسقیه و تشویه وسحق بلیغ است بآتش

معتدل ۰

تکلیس : عبارتست ازسهولت تفریق اجزاءبتد بیرمخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایراعمال گرد د واکثراوبآتش میشود واختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلّس است ۰ چه بعضی محتاجند بآتش تند ی که چند روزمستمرّبا شد مانند قشرالبیض و بعضی را احتیاج بحدّ افراط نیست ۰

حلّ : عبارتست ازسیلان اجزاءجامد ه وآن بند اوه وهوا ی رطبهٔ مستمرّه صورت پذ یراست مانند حلّ نوشاد ربآبها ی تند مانند ماءالفاروق و عرق گوگرد ۰

عقد : عبارتست ازجمعیّت واتّصال اجزاءوآن ضدّحلّ است ویبوست وحرارت ویا ببرود ت ویبوست صورت پذ یراست ۰

تعفین : عبارتست ازتد فین اجزاءد رزبل وامثال آن وشرطست که وسعت جای تعفین بحدّ ی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاد ه ازیك شبرحامل زبل نگرد د ، باید بعد ازهرهفته تجد ید زبل کنند ونهایت اوتاچهل روزاست ، وباید یکروزقبل ازگذاشتن ظرف تعفین جا ی اورااززبل مملوسازند تاجا ی گرم شود وروزد یگرظرف رابگذ ارند واگر د وجا ی ترتیب د هند بهتراست تاروزی که تغییرزبل باید د اد نقل بجا ی د یگرکنند تا ظرف مذ کورسرد نشود ۰

قاعد ه حلّ اکاسیر : یکی آنست که بتعفین محلول گرد د چنانکه صاحب هیکل و اکثرمجرّبین ذ کرنمود ه اند باید اجزاءاکسیررا د رهاون مزجج سحق بلیغ نمود ه ازآبها ی مخصوص هریکرا ازاکاسیراضافه کرد ه تابقوام و غلیظ شود وبروی آتش خاکستر تا د و شبانه روزکه گرمی خاکستربیکقرار باشد باید سحق نمود ه وبامعجون کش نقره برهمزد وهرچند خشك شود ازآن آب قطرات برآن ریخت تاربع اجزاءازآن تسقیه شود ، ود ر تشویه وسحق خشك گرد د ، پس مثل غبارسائیه ود رشیشه غیرمطیّن کوچکی کرد ه د هان شیشه رابنمد ی به بند ند ود رجا ی تعفین تاچهل روزبگذ ارند وبعد ازهرهفته

وده یوم تغییرزبل دهند وعلامت خوبی حلّ آنست که محلول شفّاف وبیجرم مشاهده گردد وخلاف اودلالت نقصان وتد بیراجزاءخواهد داشت ویکی حل بند اوتست ، که شیشه مذکوررا در یك دوطبقه بگذارند که تحت دیك اعلی سوراخها داشته مملوّ از سرگین کبوتر باشد وقرع حل تاانتهاءگردن درآن پنهان بوده دهان اوبازباشد وباید سرگین همیشه نمی داشته باشد وهرگاه خشك شود برآن آبی بپاشند ودیك اسفل پر آب ولب اومتّصل بتحت دیگ اعلی بوده انبویه راازنی وغیرآن مابین دودیك تعبیه کرده بگل حکمت شدّ وصل هردودیك نمایند وآتش نرمی درتحت دیك اسفل برافروزند که پیوسته بخارآب ازسوراخهای دیك اعلی بسرگین کبوتررسد وهرگاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند ودهان انبویه رامسدود کنند تامانع خروج بخارآب باشد دراینصورة تاسه هفته حلّ میشود ۰

وآنچه حقیرتجربه نموده آنست که اجزای حارّیابس ازهوای بارد رطب ، حل میگردد ونه ازهوای حارّرطب مگرآنکه بدون شیشه درظرفی گذارند که رطوبت درآن تأثیرتواند نمود چنانکه درحلّ نوشادرمشاهده نموده است ۰

وطریق آنست که نوشادررا بالسّویه بااد ویهٔ مخصوصه یابتنهائی سائیده بر روی سنگ مسطّحی یاکاسهٔ مزجج منبسط کنند ودرزیرزمین سرد نمداروسردابها گذارند که رطوبت درآن تأثیرتواند نمود وروی آنرابدستاری بپوشاند که چیزی داخل نشود ودر اینصورت اندك زمانی حلّ میگردد ۰

ودستورد یگرآنکه درظرف مسطّح مزّجج منبسط نموده مجموع ظرفرابهیئت کلّه قند بنمد مستحکمی پوشیده درجای تعفین یادر دیك زبل دوطبقه یادرخزانهٔ حمّام یادر حمّام ماریه گذارند تاازمنافذ نمد رطوبت وحرارت لطیفه درآن تأثیرتواند نمود ، قاعدهٔ عقد آنست که محلول رادرقرع بلندگلوئی کرده بردهن قرع پاره ازشیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد باچینی شکسته نصب کرده باآهك آب ندیده ونمك مکلّس بالسّویه

که با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشند محکم کند ودر دیك خاکسترگذارند وباید بقدر چهار انگشت خاکسترد رتحت قرع باشد واطراف اوبد ستوروآتش زبل د رتحت دیك افروزند که ملایم باشد وگرمی خاکستربقد ری باشد که د رگلوی قرع‌عرق محلول مشاهده گرد د ، و چون عرق برطرف شودعلامت‌عقد است ، پس شیشه راشکسته معقود شبیه برّب‌غلیظی ملاحظه میگرد د وچون د رظرف چینی گذاشته بچیزنازکی بپوشانند ود رآفتاب بگذارند باند ك نسیمی منعقد میشود ۰

حلّ سیّم ــ د ربیان بعضی آلات مخصوصه‌اهل صناعت.صفت حمّام ماریه ، دیك عمیق برکوره نصب کرده سه پایه ازچوب د راوگذاشته ظرف مخصوص حلّ رابرسه پایه نصب کنند وآب بقد ری د ردیك بریزند که چهارانگشت فاصلهٔ‌آن تاتحت ظرف بماند و سرپوش دیگررابالتهٔ وخمیرمستحکم کنند تابخارآب بیرون نیاید وآتش نرمی از سرگین وامثال آن برافروزند بحدّ یکه آنرابجوش نیاورده بخارکند وهرروزیکبار باید روزی‌یکد فعه سرپوش رابرداشته آب گرم بقد ریکه بتحلیل رفته باشد اضافه نموده بد ستورسرپوش را نصب کنند وسنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تاد رعرض دوسه هفته حلّ شود ۰

صفت روباس : برروی زمین مغاکی بقد رنصف گوی بشکل بوته حفرکنند و از خاك سباکی‌که آن ازکرویست که برروی‌کوزه‌های داش کوزه گری می‌نشیند وبعد ازتر کردن موضع بخشك آن بمالند وهرچند بیشتربمالند حفظ مسبوك بهترمیکند وظرفیّت وسعت مغاك باید دوچندان قد رمسبوك باشد ولب مغاك باید بقد ری اززمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوك راباآلت آهنی جداتوان نمود ویکعد دانبویه آهنی که‌یکطرف وسیع ویکطرف تنگ سرکج باین شکل ( ) د رکنارمغاك مذکوربد ستوری نصب کنند که چهارانگشت طرف باریك انبویه ازوسط اومرتفع ومحاذی حاق وسط باشد ود وعدد دم حدّادی برطرف وسیع انبویه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوای شدید و از

وسط مغاك ازفوق تواند شد وچوب بید خشك در جوانب مغاك چیده برافروزند تا شعله ازخارج مغاك بسبب دمیدن داخل مغاك مذکورشود ۰وآنچه درمغاك مذکوربریزند گداخته شود وسربیکه بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصّه نمود و یك حصّه راجهت گداختن نقره باید اوّلا اضافه کرد وبعد ازگداز دوسه دفعه غلطیدن ــ ثلث اوراا ضافه نمایند وبعد ازساعتی همه راوآنمقدار صبرکند که از غلطیدن وچرخ زدن بایستد وکثافات روی آنرا بدفعات رفع نمایند وسکون مسبوك علامت پاکی و صافی و عدم کثافت اواست وعدم امتزاج وعدم گداز ازنقره را با سرب علامت بدی جوهر ، نقره دانند ۰

صفت خلاص : آجرهشت جزوزاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف آنرا به آتش منعقد کرده باشند وجزءگل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دوجزووگل سرشوی چهارجزونمك طعام چهارجزوومجموع رانرم سائیده بآب خمیرتری کنند وکوزه راتانصف ازآن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده درآن گل فروبرد حدّی ازآن گل برروی او بریزند وسرپوش کوزه رابگل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه رابگل گرفته بعد ازخشك شدن گل درکوره کوزه‌گری یاآجرپزی یاکاشی پزی بگذارند وهرگاه ناصاف بیرون آید عمل رامکرّرکنند تابحدّ نرمی ورنگینی که مطلوب باشد وشکنندگی وناصافی رفع گردد ۰

صفت قالب : کلس البیض چون بسرکه حلّ وخمیرکرده هرنقشی که‌کند زایل نگردد مگرآنکه بازد رسرکه گذارند ودرزبل حلّ کنند ۰

تخلیص ذهب : ذهب مغشوش قرعیراتابنصف بسطبری انگشتی بگل حکمت بگیرند وطلای مغشوش راخورد کرده باسه وزن اوتیزاب فاروقی درقرع مذکورکرده بر روی آتش زغال بجوشانند تادودآن ازسیاهی بسفیدی رسد ، پس درظرف مزججی ریخته صفایح مسّ دراوافکنند دراینوقت آنچه ازنقره باومخلوط باشد وبرروی تیزاب آمده برمس ملاصق میگردد وطلای صاف درتحت ظرف جمع میشود وهرچه ازسایرمتطرّفات

باومخلوط باشد تحلیل میرود وتیزاب فاروقی درد ستورسیّم مذکورشد ۰

حلّ چهارم ــ درگرفتن بعضی ازآبها وتد بیراجزاءوتبییض وتخمیربعضی ازآن ۰

صفت میاه : ازآنجمله آبیست که دفع شعلهٔ کبریت میکند و غایص گرداند ودرعمل شنجرف جزواعظم است وباعث جریان اووارض هارب راعقد کند ومعقود راجاری سازد و تشمیع نماید وازکتاب تجربه نقل شده وازمجرّبات دانسته‌اند برگ وگل وقلی وموی سر بالسّویه تقطیرکنند وبآن تسقیه شنجرف نمایند وبدستورملح القلی ونوشادروانزروت از هریك یکجزود رسرکه حلّ نمایند ودفلی وحنظل تروموردتازه ازهریك ده جزوباسرکه مذکورسائیده تقطیرکنند وبامقطرآن اجزاءثلثه رامجدّداسحق نموده اعاده تقطیرکنند تاچند دفعه درعقد ارض هارب وتشمیع وجریان بیعدیل دانسته‌اند ۰

آب دیگر : که تسقیه آن شنجرف راحلّ کنند ودرنقل مشتری بمرتبه اعلاازمجرّبات دانسته‌اند وازبرادهٔ نحاس وبرادهٔ حدید که ممزوج بیکدیگرنموده زعفران‌ترتیب دهند و آن زعفران رابا سرکه تقطیرکنند وچند باردرمقطّرنموده تکرارتقطیرکنند ونزد اکثرمقطّر مکرّر زعفران الحدید باسرکه ناقل مشتریست ۰

آب دیگر : زاج زرد باسه چندان اوسرکه تقطیرکنند جهت تکمیل کبریت وزیبق و رصاص بحدّ تشمیع بیعدیل است وباید مکرّربآن سحق وتسقیه نمایند ۰

آب دیگربورهٔ ارمنی وبورهٔ سرخرابا سفیدهٔ تخم سرشته درکوزه سفال بسوزانند تا نه مرتبه اعادهٔ عملنمایند ، پس باحنظل بالسّویه تقطیرکنند ومقطّرمذکورجمیع اجساد راحلّ کند ودرتنقیه اوساخ معادن والحاق وضع اوبشریف ازمجرّبات شمرده‌اند ، ایضا کبریت رابادهٔ وزن اوآب اثل تسقیه نموده هفت بارتقطیرکنند اوّل رابلون رابع سازد و ایضا پوست بیخ لفاح دوجزوپوست اندرون پسته ومورد ازهریك یکجزوتقطیرکنند ، عقد هارب کند ، ایضاگوشت حلزون رابامثل آن نوشادرونصف اوکبریت وسدس او نمك سحق بلیغ نموده تقطیرکنند درعقد زیبق وافعال غریبه درمشتری ازمجرّبات دانستهاند

دهن البیض : چون قلی را در سرکه حلّ نموده بجرّ علك صاف کرده بآتش عقد نماید ومعقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده با زای هرعدد ی سه درهم نوشادر اضافه نمایند ، پس افشرده روغن بگیرند ودر تطهیر اجساد وثقل معادن بیعدیل و چون اصل حار را بآن حلّ کنند اصل بارد را ثابت کند واگر نوشادر ثابت باشد قویتر است

آب دیگر : چون بید انجیر را با خردل سرخ وسیروطلق محلوب تقطیر کنند سادس را بمرتبهٔ اوّل رساند ومجرّب است ۰

آب دیگر : مسمّی بماءالاُحمر است ، ودر تخمیر اکاسیر مستعمل است سه و قیه زاج زرد لاری نرم سائیده باد ویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطیّن مزّحج کرده سر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود ، پس بجرّعلقه صاف نموده با پنجدرهم زنجار وپنجدرهم زعفران الحدید ودو درهم شب یمانی ویکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یکروز گذاشته پس بجرّ علقه صاف نموده استعمال کنند ۰

آب دیگر : مسمّی بماءالملح وتسقیهٔ آن باعث سفیدی کبریت وزرنیخ است وموجب جریان وتکلیس طلق وزیبق دانسته‌اند نمك طعام شبّ یمانی نوشادر بالسّویه نرم سائیده تقطیر نمایند ۰

آب دیگر : مسمّی بماءالمریّخ تسقیه آن تا ده بارده وزن از عبد مصعد را ثابت وجاری کند ، وچون زیبق غلیظ را با آن طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی ونیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند ۰

آب دیگر : مسمّی بد هن لا لچترق است ودر تشمیع اجزا واثبات ارواح بیعدیل ودر عمل قمری وشمسی مستعمل است کلس البیض باوزن اونوشادر مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده ودر ظرف مزّحج مطیّن که شد وصل نموده باشند یکشبانه روز در آتش

زبلی گذارند یا بسرکه نم کرده ود رظرفی کند که چون بسرپوشی پوشند فضائی در آن نماند ومصعد نشود ، وضلرا محکم کرده بآتش گذارند بحدّ یکه ظرف درد وسه‌ساعت سرخ شود ، پس اخراج نموده بوزن درآورده هرچه کم شیره باشد نوشادراضافه نماید و به دستورد رآتش گذارند تا سه بارواگربجای آتش زبل درتون حمّام گذارند جایزاست بعد ازآن نرم سائیده بند اوه مکان نمناك حلّ کنند ومحلول راتقطیرنموده ثفل اورا بقـدر نصف اونوشادراضافه نموده بازبآتش گذاشته ، پس سحق نموده بدستورحلّ کنند و تقطیرنمایند ، بعد ازآن ثفل رابامقطرّاوّل وثانی سائیده بارسیم حلّ کنند ومحلول را تقطیرنمایند تاتمام مقطّرگردد .

تدابیرخاصّه : زاجاتراچون خواهند که تصفیه کنند باید درآب حل نمود موصاف اورابجرّ علقه جداکرده بجوشانند تاغلیظومنجمد گردد یا درآفتاب منجمد سازند وشبوب واملاح رانیزتصفیه بدستورمذکورکنند .

تدبیرنوشادر : جهت‌عمل قمری بالسّویه بااملاح مانند ملح القلی وملح انـدرانی تصعید کنند ودرعمل شمسی بازعفران الحدید وبازنجاروآنچه اورامجمرکنند .

تدبیرثبات : ملح نمك طعامرا سائیده درکوزه کرده درکورهٔ کوزه گری بگذارند و مادامیکه بوزن درآرند ونقصان دراوباشد بازاعادهٔ آتش بسیارتند کنند و علامات ثبـات آنست که نقصان دروزن اومحسوس نگردد واحراق اوچنان است که چندان آتش در تحت دیك کنند که نمك ازجستن بازایستد .

تدبیرحلّ : املاح وشبوب وبوره وتنکاروشوره وزبدالبحروزاجات باید نرم سائیـده ود رمثانه گاویارودهٔ کرده درمکان گذارند یادردیك است گرم آویخته ببخارآب حلّ کنند

تدبیر ثبات نوشادرپنج جزوملح القلی رابایکجزونوشادرمصعّد سائیده بآتش نـرم تشویه کنند ودرحین تشویه سحق بلیغ نمایند وبدستوریکجزود یگرنوشادراضافه نمـوده اعادهٔ تشویه نمایند تامساوی ملح نوشادرمخلوط گردد ، پس بند اوه حلّ کنند و بعـد

ازحلّ چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند ود رینوقت د رحل طلق وسایراعمال عجیب الاثراست ، وچون عقاب بآب مجروربجرّ علقه طبخ د هند ثابت گرد د ۰

تد بیرتحمیر نوشاد ر چون نوشاد رصاف سفید را با مثل اوزاج زرد لا ری و عشر آن زنکار تصعید کنند محمّرگرد د ۰

تد بیرسیماب : زیبق را باعشرآن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تانا پدید گرد د وظرف اورا برروی خاکسترگرم که د رد یگی با شد یاآهك که د رتحت اود یك آتش کرد ه با شند تاازگرمی با زنماند باید گذ اشت تارطوبت سرکه رفع شود وبآهستگی حرکت د هند ، تاعبد متفرّق جمع گرد د ، پس بآب شسته باعشرآن شوره بد ستور با سر که سائیده شوره رابشستن ازورفع نمایند واین راتنقیه گویند واین عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد میگرد د ، پس بانصف اونوشاد رونصف اوملح القلی سحق بلیغ نموده ، از نمك مکلّس فرش ولحاف نموده تصعید کنند ومصعّد آنرابد ستوربااجزای مذ کوره سائیده اعاد هٔ تصعید نمایند تاسه بارمانند الماس معقود گرد د واگراعاد هٔ تصعید تاهفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهت ثبات تد بیرنمایند وتصعید سه مرتبه جهت ممازجت با سایرارکان د راکثرامورقمری کافیست ۰

امّاتحمیرعبد : چنانست که مصعّد مرتبه ثالث رابانصف اوکبریت اصفروربع اوزاج زرد معقود مصفّی وثمن اونوشاد رمحمرسحق بلیغ نموده با فرش نمك مکلّس بد ون لحاف سه بارد یگرتصعید کنند ، ود رهرتصعید تجد ید اجزای مذ کوره نمایند تاعبد مانند شنجرف سرخ گرد د واین د رامورشمسی شرط است وآتش این تصعید ات نرمتر باید تاباعث احتراق وسیاهی کبریت نشود ۰

امّاتد بیرتکلیس : آنست که بعد ارتصفیهٔ اود رقرع مطیّن کنند ویکوزن ونیم اوتیزاب فاروقی که د رطریق سیّم مذ کوراست بتد ریج د رقرع ریزند که باعث شکست قرع نشود ، و هرگاه زیبق ازآن بجوش آید ود ود ظاهر گرد د قطرات بول تابقد رد ومثقال بریزند که

ازجوش بازایستد پس انبیـــق برآن استوارنموده بخاکسترگرم چنانکه درقاعده تقطیر مایعات حارّه مذکورشد تقطیرنمایند وچون تیزاب تمام مقطّرگردد عبد رامکلّس مشاهده کنند واین امربجهت سهولت تصعید است ، پس مکلّس راباجزای مخصوصه تصعید نمایند ، وشراب مقطّرجهت عمل قسمی اززعفران الحدید بغایت موثّرد انسته ود ستور آنست که برادهٔ حدید رابعد ازشستن بآب نمك چندین مرتبه که سیاهی اوزایل گردد درقرع مطیّن کرده هموزن اوتیزاب مذکوررا ریخته بتدریج رفع جوش ود ودآنرا بقطرات بول کنند بدستورتقطیرتمامی شراب نمایند ، وبعد ازآن بآتش تند برادهٔ مزبورزعفران میشود .

امّاتد بیرعقد ، قرارآنست که آب صاف وآب لیموی تند بالمناصفه درمغرفه آهنی کرده یکجزوعبدرادرآن انداخته بجوشانند ، وچهارجزو توتیای هندی رانرم سائیده سه دفعه بریزند وهردفعه تادوساعت بجوشانند وچون خواهد ازجوشیدن بسرود بانی برآن پف کند ، وبعد ازشش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین اورادرلته ریخته مکرّرآب بشویند ومنعقدآنرادرظرفی کرده نوشادررادرآب حلّ نموده ، چند جوش داده ازآن بقدریکه آنرابپوشاند برآن ریخته درآفتاب یاخاکسترگرم بگذارند تا هرچه ازتوتیابآن مخلوط شده باشد بتدریج دفع کرده ومادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود ، واین عمل مجرّب است .

عقد دیگر : فرارمصفّی رادربوته کنندکه فرش ولحاف آن سقمونیاباشد وسربوته را درغایت استحکام شدّوصل نموده درآتش گذارند بدستوریکه بوته درآتش ینهان شود درانداك وقتی معقود میگردد ومجرّبست واگربوته آهنی باشد انسب است خصوصاهرگاه اندرون اورابگل بوته اندوده باشند .

عقد دیگرپوست انارتازه وپیه آنراکوبیده زعفران الحدیدراباآب معصوراوبسایند تاخوب حلّ شود ، پس فرارمصفّی دربوته مس آهنی کرده ازاین محلول دراو ریزند

وشدّ وصل بوته نموده بآتش نرم طبخ دهند یادرتنورگرم گذارند تامعقود گردد وازآبها که عقد فرارنمایند مذکورشد وچون نقره راباگوگرد مکلّس کنند یکجزوآن گوگردآنرا مکلّس نموده ده جزوفرّاررا عقد نمایند ومجرّب دانسته‌اند وچون زیبق وسمّ الفارا بالسّویّه بادو چندان هردوچند سرخ مقشّرسحق بلیغ نمایند وبعدازآن اندکی ترشی الحاق نمایند فرارزنده گردد باعدم انعقاد قایم النّارشود ۰

تدبیر: کبریت امّاتبییض آن بنهجی است که یکجزوکبریت را باهشت جزو روغن کنجد بآتش نرم درقدح مطیّن بجوشانند تاکبریت حل شده درروغن سرخ گردد ونه مثل کبریت نوشادررا سائیده بدفعات برروی آتش تسقیه بروغن مزبورکنند وسه بار به‌طریق زرنیخ تصعید نمایند ۰

طریق دیگر: دوجزونوشادررا بایکجزوکبریت سحق نموده بآب ترکرده‌بسحق‌بلیغ خشك کنند ودرظرف مطیّن باسه ساعت درآتشی مثل آتش تون گذاشته پس بشویند وبانوشادرجدید اعاده‌عمل نمایند تابحدّیکه برصفحهٔ نقشه‌دودنکند وآنچه بادوغ ،و هرچه‌بانمك سفید کنندغواص نمیباشد ۰

طریق دیگر: شب یمانی راسائیده درجوف بادنجان ریخته درمکان نمناك حلّ کنند وباشب محلول کبریت رابسایند سفید وثابت میکند وبدستورنوشادر محلول‌در بادنجان نیزاثرداردد ۰

تدبیرزرنیخ: زرنیخ ورقی برآق رایکجزوباربع ازنمك مشوی نرم بسایند ، و صابون خشك عراق رابقدرنیم وزن زرنیخ ورق کرده وربع اوسرکه ونیموزن اوروغن کنجد باپیهٔ تازه که برروی آتش گذاشته باشند حلّ نمایند زرنیخ ونمك مسحوق رااضافه کرده‌جوش دهند تازرنیخ منعقد وسیاه شود وبچوبی حرکت دهند تارفع روغن وصابون شده زرنیخ منعقد بماند وآتش اونرم باشد تااحتراق درجوهرزرنیخ واقع نشود پس منعقد راکوبیده درظرفی کرده درآتش زبل ظرف راپنهان کنند که بتدریج دود میکرده‌دفع چربی اوشود

وباید در نرمی آتش تشویه مراعات کنند که مصوّرنگردد وبعد ازرفع چربی صلایه نموده در سرکه وملح القلی طبخ دهند تا بقیّهٔ چربی زایل گردد آنگاه مثل غبارسائیده بساقدح مطیّن وقرع بلندگلوی مطیّن تصعید بآتش بسیارتند که دوروز استمرارداشته باشد باید کرد تاجوهرآن مانند برف سفیدگردد واگرد رجوهراوسیاهی باشد باید باعشراو نمك ــ سائیده بروغن کنجد یا پیه سرشته بد ستورتشویه بآتش نرم کنند وبعد ازتشویه بآب ملح القلی طبخ داده مکرّر بشویند تارفع نمك شود واگربا موم بالسّویه چند بارتشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرّر بشویند رفع سیاهی اومیشودعلامت تصفیهٔآن دودنکردن درآتش است وتصریح نموده اند که بتنهائی یکجزواوبربیست جزوزهره منقّی طرح میشودو ازتکرارسبك وزنش نقصان نمی پذیرد ۰

حلّ پنجم ــ درخواصّ فلزّات واعمال آن :

درتنقیهٔ قمرچیزی بهترازنمك تلخ نیست وبوره باعث سرعت ذوب است وباذهبیه باطنی است وخالص مکلّس آن باجزای مناسبهٔاکسیربیاض ومبدّل زهره ومریّخ ومشتری است ۰

وبهترین اقسام تکلیس آنست که برادهٔ یاورق آنرادر تیزاب فاروقی اندازند ،تا حلّ شود ، پس ازتیزاب جداکرده باانداك رطوبت تیزاب که بااوباشد بامثل او نمك فندرانی بسایندود ربوته بآتش زغال سرخ کنند وهرچندآتش رادوام بیشترباشد بهتر است بشرطیکه بحدّ ذوب نرسد ، پس بآب صاف بشویند تانمك زایل گردد و از خواص خالص اوست که یکجزواوباسه جزوفراّربمحض سائیدن ملغمه میشود وچون ملغمهرا بر زهره که گرم کرده باشند طلاکنند وبآتش نرم گذارند تارفع فرارشود مفضّض کند ومجرّب است وملیّن غیرمتطرّق گردانند گوشت غیلواج وسایرلحوم است که آنرابابوره قدیدکرده باشند ، پس غیرمتطّرق اوراگداخته قدری برآن بپاشند سریع الذّوب وبغایت نرم‌کننده است ودرحدید نیزبغایت موثّراست وشمس رانیزقریب بنرمی مشتری سازد وملح القلی

وزاج سفید ونمك رافع سواد قمرند هرگاه برآن بمالند ودرآن آب بجوشانند ۰

عطارد : ازخواصّ اوست که چون جزو کبریتی ازاورفع شود سادس راباوّل رساند ومبیّض اوبقدرجزوی ملح جزو سابع بمرتبهٔ سادس آرد و تدبیرتبییض آنست که سائیده درکفچهٔ آهنی باروغن شیربخست ، بقدریکه چهارانگشت بروی ایستد برپزند ، و بجوشانند تاروغن بانتهارسد ، پس آتش راتندکرده دهنیّه رابالتّمام بسوزانند ، و مانندخاك سیاه گردد ، پس بآب نمك گرم بشویند وبعدازرفع دهنیّه بالسّویه بانمك طعام بسایند ودرکوزه مطیّن یکشبانه روزدرتون یادرآتش شبیه باوبگذارند ، پس به آب گرم بشویند تانمك زایل گردد وبعدازآن بآتش خشك کرده بدستوربامثل اوبانمك بسایند ویکشبانه روزدرآتش گذاشته بشویند وتکرارعمل نمایند تامانند برف سفید شود وهرگاه درکورهٔ کوزه گری ویادرآتش شبیه باوکه تند باشد گذارند درسه‌مرتبه‌سفید میشود وازخواصّ مجرّبات آنست که جزوی سی جزواوّل رابرابع رساند وتحمیراوباماءالاُحمر به دستوری است که عطارد مبیّض راباآن هردفعه بقدرمبیّض تسقیه برروی آتش‌نرمی‌کند تاخشك شود ، پس سائیده درظرف مزجّج مطیّن یکشبانه روزبمثل آتش تون تاده دوازده مرتبه وچون رنگ اوعنّابی تیره گردد علامت کمال اوست ۰

زهره : گل ترشی ومجموع قوابض ومانند سرکه وسماق منقّی زهره‌اند ورفع حمره‌او میکنند بعدازاینکه صفایح آنراتافته مکرّردرآن اندازند وچون آبگینه وکلس البیض ، و نمك رابالسّویه سائیده باسفیدهٔ تخم مرغ خمیرکرده برصفحهٔ اوطلای غلیظ کرده بعد ازخشکی آن بگذارند رفع سوداوحمرهٔ اوبالکلیّه گردد ۰

وچون شبّ یمانی ونمك اندرانی ونوشادرراباالسّویه دربیخ مثل اووسرکهٔ تند حلّ کنند وزهره تاچهاربارگداخته درآن ریزند صفایح اورامکرّرتابیده دراوفرو برند بحدّیکه دیگرسرکه سیاه نشود کمال تنقیه اوست ۰

وچون با مغزگردکان اورا بکوبند یا مغزگردکان راکوبیده برآن بمالند مفتّت اوست وتخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مخلّطات اوست چون بعد ازگداز بر اواضافه نمایند وبدستورآب غالیس که درطبرستان پریهم نامند وآب قثاءالحمارجهت تنقیهٔ جمیع معادن بغایت مؤثّراست ومبیّض آنست ۰

وطرطیررا چون باملح القلی وشبّ یمانی سائیده درسرکه حلّ نمایند وزهرهٔ مذاب وصفایح اوراتافته درآن اندازند درازالهٔ سرخی آن مجرّب دانسته‌اند وچون نحاس مذاب راتطعیم بفلفل کنند سفیدگردد ۰

وچون طرطیررا با شوره سفید کنند دررفع سرخی مس واصلاح نقره بیعدیل است وآب خرنوب نبطی باآب مورد منقّی جمیع اجساد وثابت کننده صاعد است ۰

شمس : چون از عقاب جزوی وازملح ده جزووفرش لحاف صفایح بسیاررقیق اونموده صفایح رابرروی هم چیده بخلاص برند درمرتبهٔ اوّل نقصان دروزن شمس بهم می‌رسد وچون هفت باروزیاده برآن تکرار عمل نمایند یکی برده ازقمرورود وهرچند تکرارکنند تا پنجاه شصت دفعه درهرمرتبه افزاید تابمرتبهٔ عظیم رسد واز شمس مکلّس نیزهمین اثر آید ۰

وچون سرب رابآتش تند بسوزانند که سرنج شود وآنراتسقیه بآب زاج ونطرون کنند وبرصفایح شمس طلاکرده مکرّر بتابند باعث تکلیس اوشود ، ومجرّبین تصریح نموده‌اند که یکجزوبرادهٔ شمس راچون با سه جزومقطّرشعرد وسه بارتقطیرکنند مکلّس گردد ، و بهترین آنچه اورابمرتبهٔ رفع رسانده تسقیه وتشویهٔ برادهٔ اوست بازاج وشوره هریك‌دو جزووشب وملح ازهریك جزوی که بآب مورد ودفلی بالسّویه سحق وتقطیرکرده باشند و تکرارتشویه وتسقیه ودمس یکشبانه روزدرآتش شرط است ونخالهٔ گندم بالخاصّیه حفظ رنگ اومیکند ومکان نمناك مفسد رنگ اوست ۰

مریّخ : چون برصفایح رقیق بابرادهٔ اورهج الفارياعلم مرقشیشا پاشیده بگذارند

یا برادهٔ اورا با ملح القلی یا با زرنیخ یا رهج بسایند قریب الدّوب مانند رصاص گردد .

وچون مکرّرگداخته درحین گداز هلیله زرد وزبد البحروپوست انار اضافه نموده در روغن بید انجیرباآب بقلةالحمقاء اطفانمایند بغایت زود گداز ونرم گردد وبدستور چون با مس بگدازند وشوره برگداخته‌اوزنند تامس ازآن دفع شود ودرنرمی قریب به مشتری شود وگویند مریّخ را باطن قمروظاهرشمس است وصبغ آنرا ازشمس قویترانسته‌اند ، و چون زعفران اوباآبهای تند حلّ شود وعقد کنند اوّل را رنگ رابع دهد وچون یکجزو برادهٔ اورا با سه جزومس بگدازند ونه جزوزحل با اوذوب نمایند وبروباس برند مریّخ سرخ نماید ،

وچون زعفران را بازنجار اورا سخت وشنجرف وسرنج وروغن تخم مرغ وزیت الشّعر ونوشادر سحق وتسقیه وتشویه نمایند مشمّع گردد و چون زجاج ونوشادر را بالسّویه ، با روغن زیتون سرشته درحین ذوب بخورد آن دهند ، سوادش بالتّمام زایل گردد ، و چون درسرکه ونوشادر حلّ کنند ودوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمّع گردد ویکی بربیست ازاوّل رود .

وگویند : چون با آب معصورپوست انار بسایند اوراحلّ میکند بشرطیکه مدّتی در آفتاب گذارند وچون بامحلول او عقد فرارنمایند ازطیران بازدارد وثابت گرداند .

مشتری : مبیّض ومنقّی اونمك ونوشادر است وزرنیخ وبوره است که بالسّویه در آب حلّ کرده مذاب اومکرّرد راوریزند وکلس البیض ونوشادر اومنقّی اوست .

وبدستورد وغ بازیره منقّی اوست وبدستورطلق مطهراوست وچون باعمال مخصوصه باآن بگدازد وچون بافیروزه بگدازند اورا بغایت صلب کند وبدستورهرچه نرم باشد ــ صلب کند ومرقشیشای ذهبی مبیّض رافع صریروسوداوی اواست .

فافهم : چون صفایح اورادر دیك سفال ومانند اوچیده بملح ثابت وکلس البیض وکلس استخوان وزجاج شامی تلحیف کنند بنهجی که آن ظرف مملوّ گردد و سرپوش

آنرا مستحکم نموده یکشبانه‌روز رآتش بسیار تند بگذارند ودر اینوقت بیسود اوبی صریر ودیرگذارگردد ، وچون سه جزوبرابرهٔحدید را با یکجزوزرنیخ سائیده بگذارند وسیاهی اورا باآب نمك زایل کنند ویکجزوآنرا با دوجزومشتری مدبّرمذکوربگذارند در بیاض ورونق مانند قمرمشاهده نمایند ۰

زحل : منقّیات ومبیّضات اومانند مشتری است ، وچون هفت بارگداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف ومستحکم گردد ، وچون تنکارراسه روزبا سفیدهٔتخم سحق متواتر کرده حبّها ساخته زحل راگداخته مکرّر برآن طرح کنند سفیدودیرگذارگردد ۰

وبدستوریکجزوکبریت مصعد دوازده زحل را سفید ومستحکم کند وبدستور هرگاه عقابرامکرّر براوطرح کنند بغایت سفید شده وبامساوی اوقمرآمیزش کنند ومجرّب‌دانستند امّاتحمیراوچنانست که ده جزوخالص منقی اورا بامثل اوراسخت دربوته فرش ولحاف بگذارند وسه بارتجدید فرش ولحاف بدستوربوزن اونموده ذوب نمایند وچون محمّر مذکوررا دررو باس بخورد دووزن آن قمرد هند صبغ رابع دهند ۰

طلق محلول : آب اورا بامثل اوملح القلی ونوشادرمد برثابت که مذکورشد با عسل وروغن تازه گاوی بالسّویه بقدرسرشتن خمیرکرده دربوته بآتش تند بگذارند وبعد ازگدازمعقود اومایل بزردی وناصاف میباشد وچون اورا بامثل اوزیبق ذایب که عبارت ازجوهرصاعد اوست بگذارند یکجزواوبرپنجاه جزومشتری منقّی رود وهرگاه محلوب اورا درکوزه مطیّن کرده درکورهٔکوزه گری ومانندآن چندان بگذارند که مانند سفیداب‌گردد پس سائیده درحلّ زبل چهل روزگذاشته بعدازآن یکشبانه روزد رتنورخبّازی‌بیاویزند محلوب مذکورشبیه بشیروصافترازسیماب محلول گردد وباید دهن ظرف رابکافورمسدود نموده درتنوربیاویزند وگویندچون نوشادرمدبّررا باحلق محلول بالسّویه سه بارتصعید کنند بنسك گردد وسادس راباول ملحق سازد ۰

عقد اوّل : درقواعد قمری مجرّبین تصریح نموده‌اند که اکاسیرمبیّض مشمّع مخصوص

قمریست مانند جوهرزرنیخ وکبریت مبیّض وطلق محلول وفرّار مصعّد وقصّهٔ مکلّس و قاعدهٔ کلّیه د رامتزاج ارکان آنست که بعد ازتناسب وزن هریك مجموع راباآبهای مخصوصه تشویه وتسقیه بحدّی نمایند که مشمّع گردد ، پس مشمّع راحلّ وعقد نمایند و مراتب حلّ وعقد هرچند زیاده باشد د رمرتبه طرح اومی افزاید وبرضعف مرتبهٔ سابق میرود و ازآنجمله سه جزوعبد مصعّد ویکجزو قمرمکلّس ویکجزوجوهر علم راباید بایکجزو دهن لا یحترق تاسه ساعت د رظرف تشویه سائید ویك ساعت تشویه بآتش بسیارنرم نمود و چون بخارازوظاهرشود ازسرآتش برد ارند وباعث احتراق اونشود ودونکند و بعد از خشکی وسردی اوبازیکجزود یگرازدهن مذکوراضافه نمایند ، تامساوی ارکان ازدهن تسقیه شود ، پس امتحان برروی صفحهٔ تافته زهره نمایند هرگاه مانند موم گداخته صفحه راسفید سازد ودونکند کمال اوست ، ونزد بعضی میزان ارکان بالسّویه است ، پس بحل زده عقد کنند وبعد ازآن معقود رامثل غبارسائیده مشتری منقّی راگداخته یکجزو بربیست جزوآن طرح نمایند وبدون حلّ وعقد برده جزوباید د رحین تشویه بلافاصله برهم زد تاد رتشویه تمام اجزاتساوی داشته باعث تشویه وتسقیه بعضی اجزا دون بعضی نگردد ۰

طریق دیگرده جزورهج راباآب سیربسایند تامانندعسل غلیظ گردد ، پس هشت جزو عبد راباد وجزوبراد ۀ قمرملغمه کرده اضافه نموده وباسرکهٔ بسیارتند بسایند ، تا ناپدیدگردد وباشش جزو عقاب صلایه نموده د رظرف آهنی کرده وبظرف مس ضخیمی پوشیده شدوصل د رغایت مبالغه نموده د رآتش زبل گوسفند وگاوتمام ظرف راپنهان کنند وبایدآتش بمرتبهٔ تصعید نباشد بلکه بقد رامتزاج کافیست ومعقود مذکوریکی بر نه اززهره منقی رود ۰

وچون باردیگرسحق نموده باآب سیروسرکه تسقیه وتشویه کنند وتکرارعمل نمایند ثابت گردد که مطروح اوروباسی شود واگرازعبد ثابت ونوشادرمدبّروبراد مکلّس ترتیب دهندیکی برسی جزوطرحشود ۰

ایضا : کبریت مبیّض چون بانوشادر محلول و غوّاص شود اکسیربیاض نحاس منقی ومشتری منقی است ، جزوی برپنج جزو .

طریق زاد المسافرین : مشتری مطهّررا باعبد بالسّویه ملغمه نمایند ونیم او قیه رهج ونیموقیه شوره سحق بلیغ کرده بابیاض البیض سرشته وبند قهاترتیب دهند ، و خشك کنند وزهره منقی راگداخته بازای هرپنج جزومذاب یکجزوبند قه اضافه نموده با چوبی برهم زنند ودرایحهٔ اوبریزند .

عقد دوّیم ــ در قواعد شمسیّه وشمس مکلّس وتوتیای محمرازهریك جزوی باشش جزوزیبق باماءالاُحمروسایرمیاه محمّروتسقیه وتشویه کنند تایکوزن وبپرورد وحلّ وعقد کنند ویکجزوبرصد جزوقمرقناط طرح کنند .

قاعدهٔ دیگر : شنجرف هندی رامعلوم باآبهائیکه از زعفران الحدید و سایر اجزاءتقطیرکرده باشند بدستورتسقیه وتشویه نمایند تامشمع گردد یکی برصد از قناط طرح نمایند .

قاعدهٔ دیگر : حجراسود مغسول مجفّف مفرّض رابقدرربطلی وزیاده ازآن یك روز درتیزاب فاروقی یادرمتقاطرزعفران الحدید مذکوربقدرحجروکمترازآن کاورافرو گیرد وعمل کند باید کرد تاحجرمضمحل گردد ، پس بوزن حجرکلیس البیض ومثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده درزبل وامثال آن حلّ کرده تقطیرکنند ونوشادریکه درانبیق جمع شود ظبط نمایند وشنجرف راسائیده باقدرثلث ازمقطرمذکوربآتش نرم بجوشانند وسحق کنند واگراوّلا بانوشادرانبیقی سائیده بعدازآن درظرف تشویه آب راقطره قطره تطعیم اوکنند بهتراست ودرظرف مسدود المنفذّ یکشب درآتش بسیارنرم گذارند وباز بدستوراعادهٔ عمل کنند تا شنجرف مشمّع گردد وآنگاه یکی برصد ازقمروپنجاه ازمشتری و دویست اززحل ومشتری طرح میرود .

قاعدهٔ دیگر : عبدعبیط بامصّعد رادرمفرق آهنی درآتش بگذارند وچون خواهند

متفرّق شود قطرات ازاین مقطّرمذکوربرآن بریزند بحدّ یکه اورابپوشاند وتشویه نمایند تا منعقد وشبیه بخاك سرخی وازآن معقود یکی برصد ازقمریانحاس یاارزیزطرح کنند و اگرحلّ وعقد نمایند یکی برضعف اوّل ود رهرحلّ وعقد ی برضعف سابق رود و هرگاه حلّ وعقد اوبهفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که یکی بر غیرمتناهی طرح میشود ۰

عقد سیمّ ــ د رعمل مروارید واعمال متفرّقه ۰

عمل مروارید : مروارید یاصدف سفید صاف رابعد ازشستن کوبیده درشیشه کرده آب لیموباآب تخم ترنج صاف بقد ریکه آنرابپوشاند اضافه نموده چهارده روزنهایت تا بیست روزد رسرگین نمد اربگذارند تاحلّ شود وبقوام خمیرگرد ومصّعد ازنمك و زاج بالمناصفه رابقد رمروارید اضافه کرده د ست کش حریرد رد ست کرده د رکف د ست بر روی حریرمدوّرکنند وباید د ست خالی باونرسد وبامیل نقرهٔ بسیاربا ریك باموی خوك که بسیارچرب کرده باشند د رحین رطوبت اوسوراخ کنند وبعد ازخشك شدن بیرون آورند وبعد د هرد انهٔ هزارعد د پنبه د انه د رکیسه کرده د انه های خشك شده راتمام روزبد ست بمالند تاجلائی برد ارد ، پس هرعد د ی رابخمیرآرد میده گرفته بخورد مرغی د هند وبعد ازیك د وساعت مرغرابد وانید ن خسته کرده ذبح نمایند ود رتنوربریان کرده حوصلهٔ آنرا شکافته د انه بیرون آورند ۰

واگرد انه های خمیرگرفته رادرشکم ماهی که خالی ازاحشاءکرده گذاشته ، د ر تنوربریان کنند ود انه رااخراج نمایند بیغایله است ۰

واگرمروارید محلول راباسریشم پنیرحبّها بسازند ، بعد ازخشکی اوبمثقب نیز سوراخ میتوان کرد باسنباده جلاداد ۰

عمل جلای لوءلوء : چون مروارید زرد شود یاناصاف باشد درآب ترنج بجوشانند وباسنباده نرمی بمالند ، وازاسرارا ست وازخواصّ مروارید محلولست تخلیص کبریت و عقد فرارومجربّست ۰

عمل شادانه عدسی : شادانه سفید و غیراحمرآنرا با قدری دم الاخوین مثل غبار سائیده با سریشم پنیرسرشته بقالب شبیه بعدس دانها بسازند وازمکتوماتست ۰

عمل : دانهای رنگین صدف با رومهرهٔ راکه قسمی ازحلزونست باید سائید ، و شست وجهت سبزی زنکار مصفّی وجهت سرخی شنجرف وبجهت زردی زرنیخ وجهت سایرالوان باآنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نمود وچندان سحق باید کرد که درصلابت خشك شود ، پس با سریشم پنیرسرشته هرچه خواهند ترتیب دهند وبعد ازسه چهار یوم که درغایت استحکام شده باشد باچرخ هموارکرده بروغن زیتون چرب نمایند وبا پنبه دانه درکیسه کرده وسه روزبمالند تاجلاگیرد ۰

عمل رنگ احجار : یاقوت واحجاریکه فی‌الجمله تاب آتش داشته باشند قلی‌زاج سیاه زاج سفید ، زاج زرد ، سخاله فولاد ودم الاخوین پوست پیازتلخ بالسّویه‌با سرکه وبول اطفال یکروزتمام بسایند وبعد ازخشك شدن درشیشه مطیّن وامثال آن کرده‌تا سه هفته درزبل تازه گذارند تاحلّ شود ومحلول شبیه بخون گردد پس یاقوت سفیدو امثال اورا درقرع زجاجی مطیّن کرده بآب مذکور آغشته درآتش گذارند وقدحی سر قرع نصب کنند ، چندان آتش دهند تارنگ گیرد ۰

ودستورنوشتن عقیق ملح القلی برگ درخت عرعربالسّویه سائیده با سرکه سرشته باآن هرچه خواهند برعقیق بنویسند یانقش کنند وبعد ازخشکی آن زمانی‌درآتش‌نرم گذارند تاخوب گرم شود ، پس سردکرده بسرکه جلادهند وآنچه نقش کرده باشند دیگرزایل نمیگردد ۰

رنگ کردن استخوان عاج وامثال آنرا درماست ترش یا شیریکشبانه روزبگذارند تا نرم شود وبجهت سبزی درهرصد وپنجاه مثقال شیرهفت مثقال ونیم زنکارهرروزاضافه نموده برهم زنند اقلاتاده یوم اکثرچهل یوم وباید درظرف مسّ گذارند ۰

واگرسرخ خواهند استخوان رادهروزدرشیربخیسانند تابسیارنرم شود پس بیرون

آورده سه روزد ررنگ لاک بگذارند ۰

واگرلاجوردی خواهند تاده دوازده یوم هرروزاضافه ماست وشیرکنند ۰

واگر زرد مطلب باشد هر روز چهارمثقال زرد چوبه اضافه نمایند تاچهل‌یوم‌تد بیر کنند وچون استخوان رابا پوست بیخ لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردیده وازمجرّباتست ۰

عمل ذهب فرعونی : که د ررنگ فرق ازذهب ندارد سوای آنکه درآتش سیاه‌میشود واگراصلاح اونتوان نمود کمال اواست ، براده‌ٔحدید رابازرنیخ بسیاربسایند وبا آب ــ بشویند تارفع زرنیخ شود بقدری ، آنگاه دربوته گذارند وچون نزدیك بذوب رسد بقدر نه مثل اونحاس اضافه کرده بگذارند ۰

عمل برنج دمشقی : واورارومی نیزگویند رنگین ترازاقسام برنجهاوشبیه به ذهب میباشد مس راصفحه‌بسیاررقیق کرده بقدرد رهمی ریزه کنند وربع اوروی توتیارانرم‌سائیده باشیرهٔمویزسرشته قرحه ساخته برروی سفال آب ندیده گذاشته آتش درزیرآن‌کنند تا سوخته وصلب گردد ، پس باردیگرسائیده باثلث اوزاج مسحوق آمیخته‌ریزه های مس‌را باآن تلحیف نموده بآتش بسیارتندگذارند ۰

عمل تذهیب : که مطّلاعبارت ازآنست ، صفایح رقیق ذهب رابمقراض‌ریزه‌کرده‌با سه مثل آن زیبق ملغمه کنند ، پس مس‌ونقره وبرنج راتمرهندی مالیده چرگ‌اورازایل نموده وبرروی آتش نرمی گرم کرده ملغمه رابآن بمالند وبرروی آتش اندك زمانی‌گذارند تارفع سیماب شود ، رنگ ذهب ظاهرگردد ۰

واگرقبل ازتطلیه یکجزو روی توتیارابا پنج‌جزوسیماب سائیده ملغمه کنند و برسطح اشیاءمذکوره مالیده بآتش رفع سیماب نمایند ۰ نایب مناب تطلیهٔذهب است ۰

پس اگربعدازآن تطلیه بملغمه ذهب کنند بسیاررنگین شود وچون یکجزو نقرهٔ قناط وخالص آنرادرسه جزوعبد بمالندحل شود وبدستورمطلّا مفضّض کنند ۰

عمل زرنشان : که محتاج به آلات نباشد ، و باید سطح آهن وامثال آنرا صیقلی کرد باین اسم که مذکور می‌شود بقلم نقّاشی هرنقشی که خواهند بکنند و بعد ازخشکی آن در آتش بتابند تا اجزاء در آن نفوذ کند پس جلاء دهند ۰

واز اسرار مجرّبه است ورق طلا زنکار زعفران الحدید بالسّویه سحق بلیغ نموده به آب صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته بکار برند ۰

عمل نقّاشی :طلق محلول را با نمك مثل غبار سائیده به غسل مکرّر رفع نمك نمایند وباآب صمغ عربی حل نموده نقّاشی بآن کنند در نمود بهتر از ورق نقرهٔ محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب ذهب بورق طلا ست وبا زنکار زمرّدی وبا اصفر فستقی میشود ۰

عمل مداد کتابت : چون بیخ وسمه رامهرّا پخته باصمغ عربی استعمال کنند قایم مقام مداد است ۰

بدل شنجرف : که در کتابت ونقشها بهتر از شنجرفست ، اشنان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند ، پس لك اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند تا درد وصاف اوشود جدا وآب اشنان سرخی ودرخشندگی بهمرساند ۰

پس صاف لطیف اورا باصمغ عربی جمع نموده استعمال کنند ۰

تدبیر آهن :که مانند آهن رباآهن برباید ، آهنی راد رروغن کنجد اطفا نمایند وبار دیگر نقشه اطفای اوبآب کنند ۰

حفظ آلات آهنی : که هرگز بزنگ نگیرد باید قلی راچرب کرده گذاشته تا زنگ بهمرساند وازآن روغن وچربی زنگ گرفته باآلات حدیدی هرگاه بمالند دیگر زنگ نمیگیرد ۰

خاتمه در خطوط مرموزه واقسام مشهوره آن قلم هندی

یقغ یکو جلش دمت هنث وسخ ذعد خفض طصبظ قلم هندی که از آحاد
بخط نمیرسد وعشرات متصل بخط میشود وماٴت از خط میگذرد والوف بعد از گذشتن از خط ذیلی میدارد
الوف ٩٨٧٦٥٤٣٢١ عشرات ٩٨٧٦٥٤٣٢١ مٴات ٩٨٧٦٥٤٣٢١ الوف ٩٨٧٦٥٤٣٢١

قلم برناوی پنج قسم است و اختلاف حروف در نحت هر یک نوشته میشود بترتیب حروف

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ
ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
ء ٥ ١٢ ٤ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ٢٠ ٣٠ ٤٠ ٥٠ ٦٠ ٧٠ ٨٠ ٩٠ ١٠٠ ٢٠٠ ٣٠٠ ٤٠٠ ٥٠٠ ٦٠٠ ٧٠٠ ٨٠٠ ٩٠٠ ١٠٠٠

قلم یونانی دو قسم است قسم اوّل

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
قسم دوّیم ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم عبرانی

ششم قسم است

بر این ترتیب قسم عبرانی قدیم بدین طریق است

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم سریانی دو قسم است ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

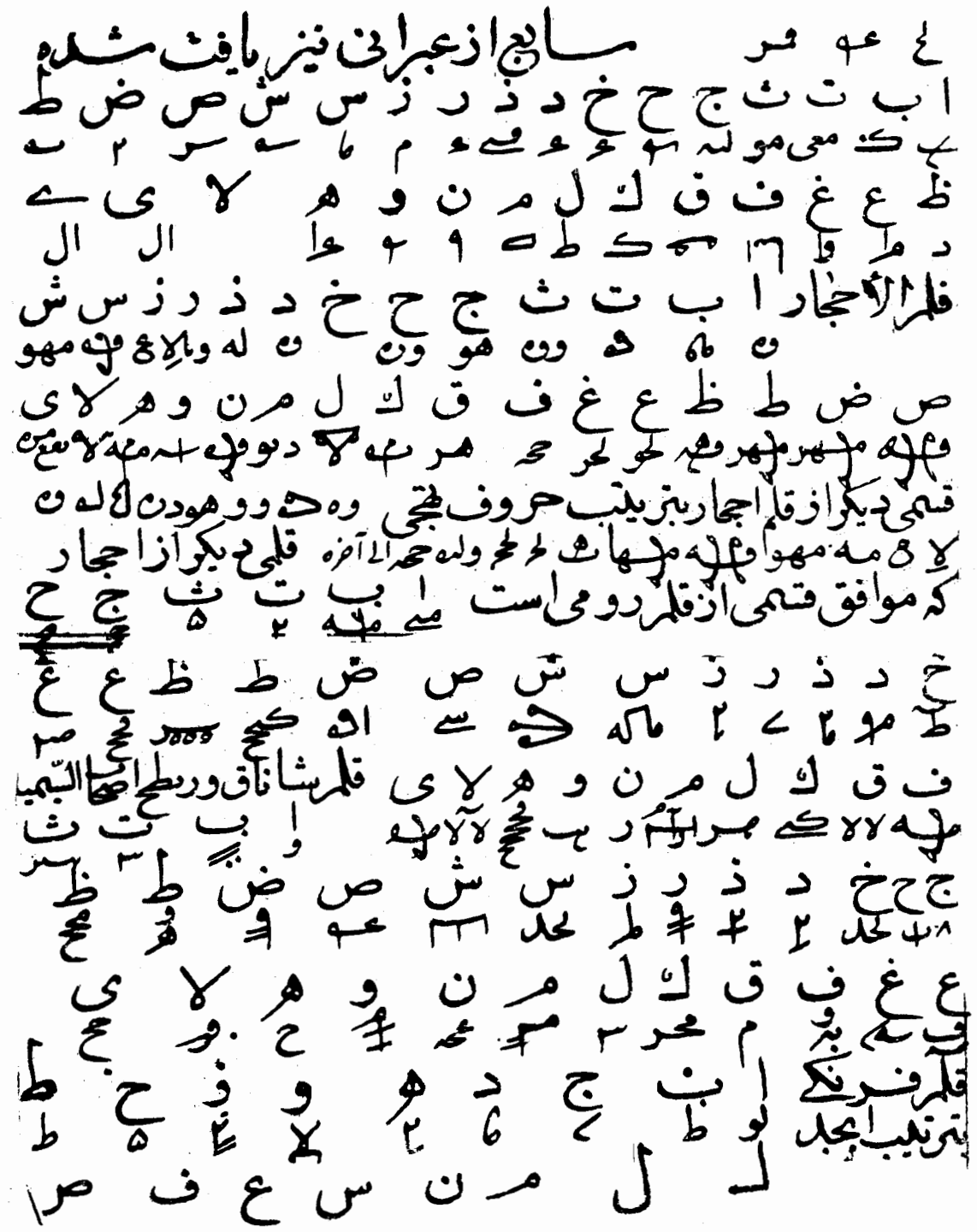
سایر از عبرانی نیز بافت شده
قلم الاحجار
قلم دیگر از قلم احجار بترتیب حروف تهجی
قلمی دیگر از احجار
که موافق قلمی از قلم رومی است
قلم شاناق
قلم فرنگی
بترتیب ابجد

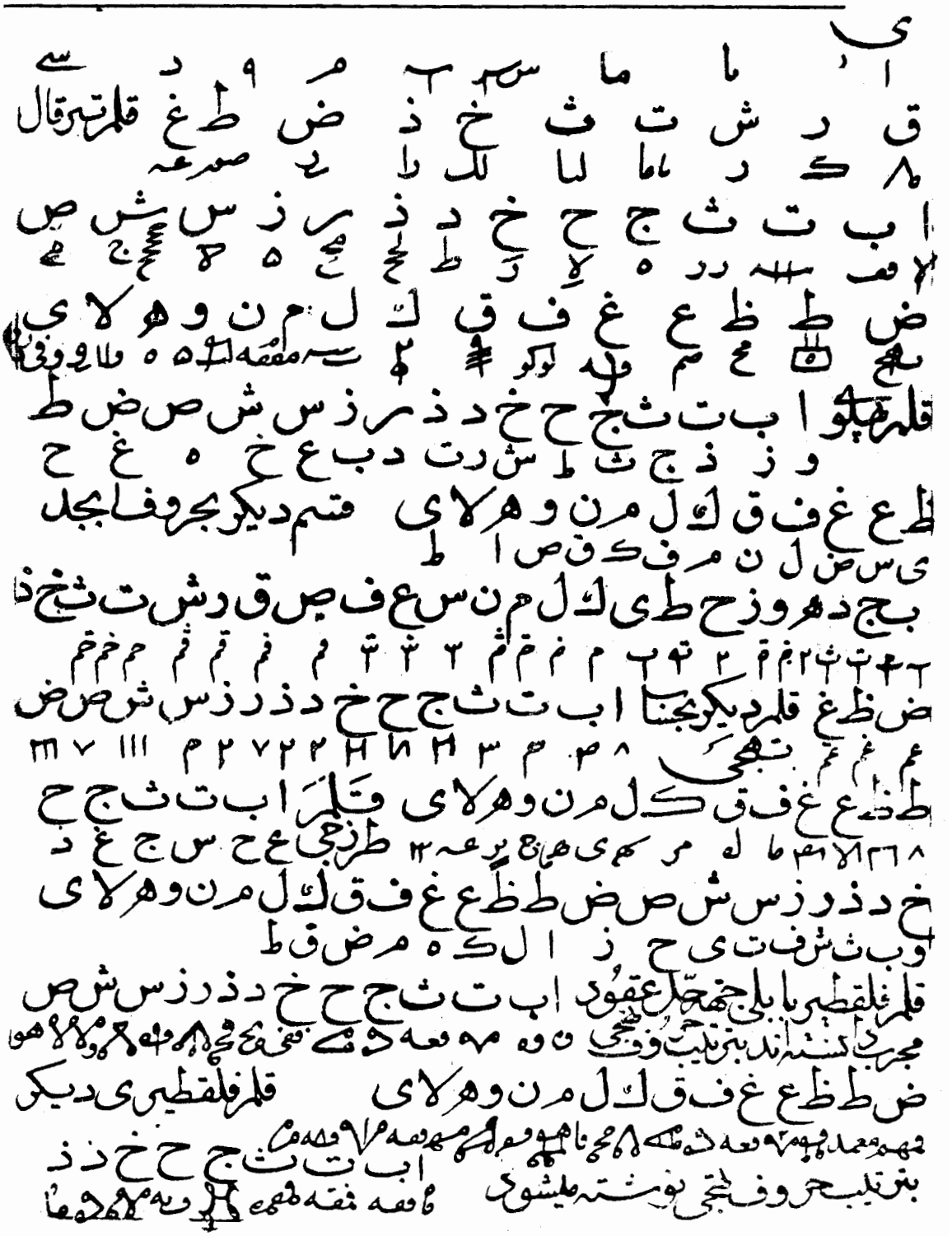

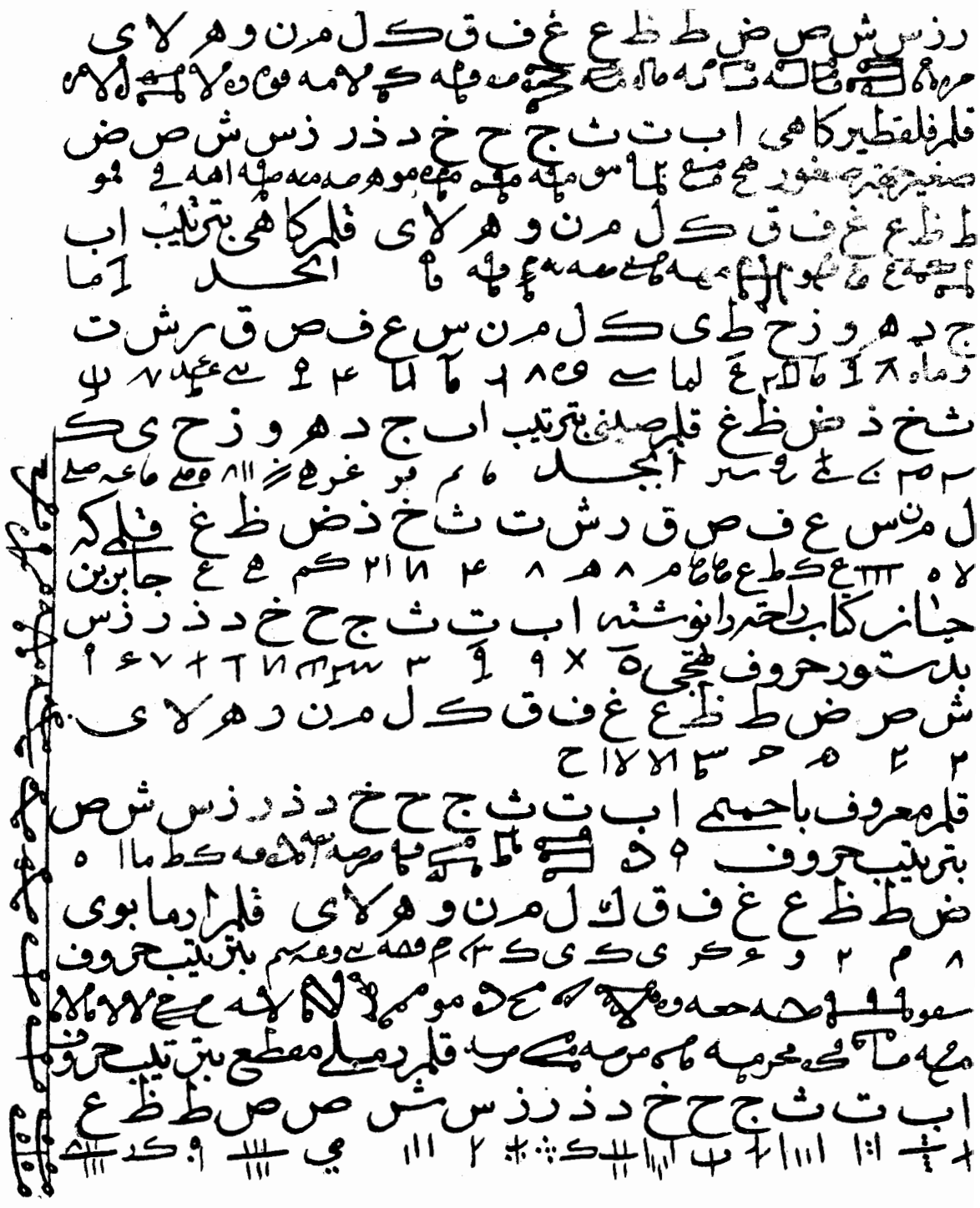

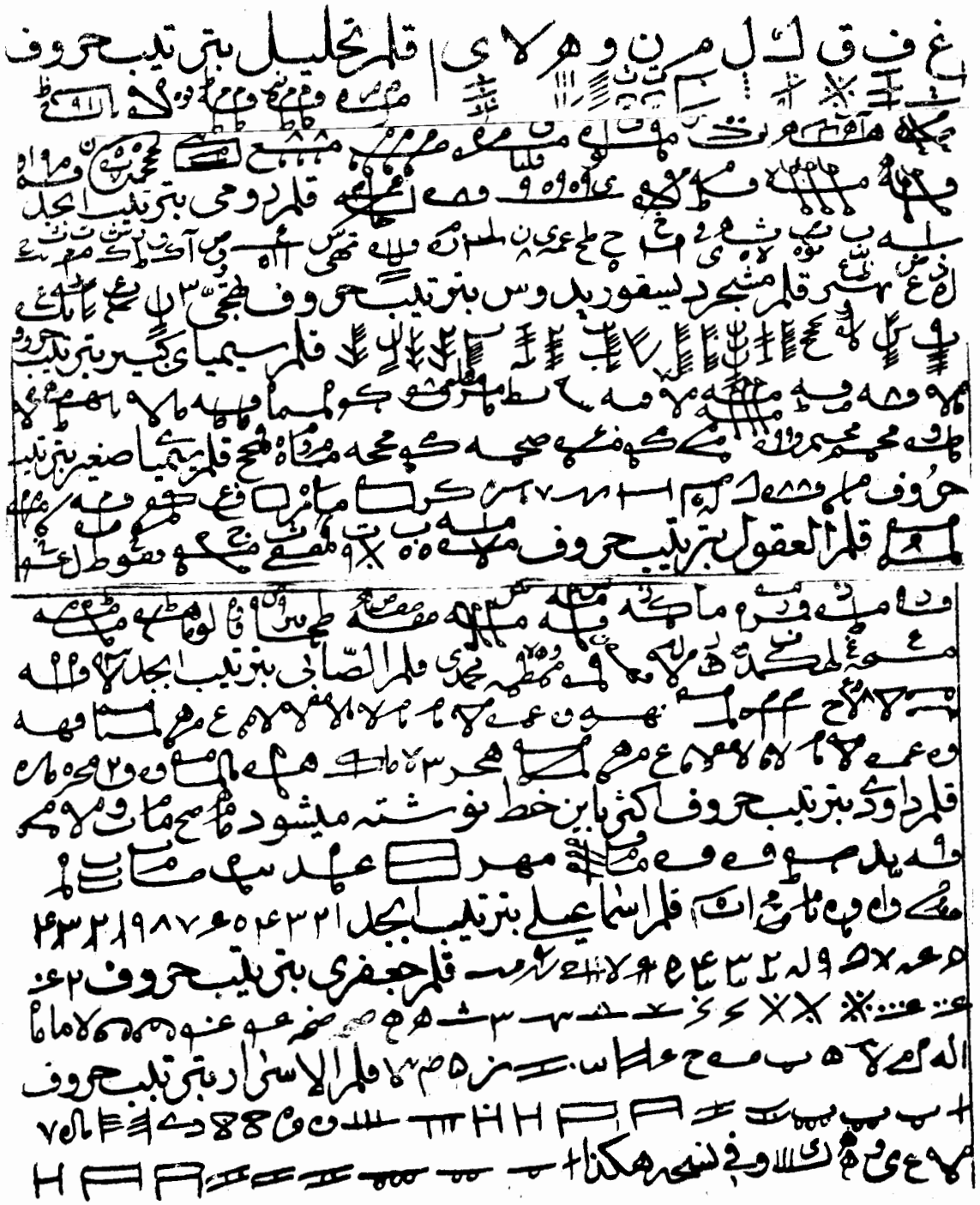

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

قسم ثانی ازد ستورات ازجامع موسوم بتحفة المؤمنين كه آن مشتمل است بر تشخيصات ود ستورات ٠

د ربيان اعمالی كه متعلّق است باد ويهٔ مركّبه وذكر هريك ازمركّبات چون هر علتّی ومرضی رابد وای مفرد مد اوانميتوان نمود بنابراين موافق هريك بايد تركيب ازمفرد ات كرد ه وهرچند ازمركّب قليل الاجزاء مقصود حاصل شود بهتراز كثيرالاجزاء است و سبب كثرت اجزاء بسيار ميباشد مثل ادخال چيزيكه بد رقه د وای مقصود باشد ويا مصلح گرد د يا معاون شود يا تقويت ونفوذ اومنظوربا شد وامثال آن ازمايحتاج اليه ازد فع كراهة طبع و حفظ فوت واختلاف كيفيّت استعمال اووبايد د رمركّبات اجزائيكه اصل و عمده باشد و ازكباراد ويه باشد حذف نكنند مثل قرص افعی كه ازترياق كبيروهرچه مفسدآن باشد داخل ننمايند ، مثل ملاوركه مفسد قرص افعی واكثراد ويهٔ ترياق است وهرچه ازادويه كه ازهريك ضدّ د يگری باشد د رقد رشربت مساوی نكنند كه فعل يكد يگررامانع نشوند مثل تساوی اجزای مسهل بااجزای قابض وبايد طبيعت علل وطبيعت اعضای معلوله

طبیعت ا دویه وخصوصیّت آن بهر عضوی و خلطی وفصلی ومکانی و عا د تی وسستی منظوربا شد ، وچون بعضی ازا دویه شد ید القوه‌اند مثل افیون وفرفیون وبعضی ضد فعل د وای شد ید القوه‌اند وبعضی ضعیف القّوه وبعضی ضدّ فعل د وای شد ید القوه وبعضی کثیرالمنفعه وبامنفعت خاصّ اند ، مانندغاریقون وبعضی قلیل المنفعه که زیا د ه ازیك منفعت ندا شته با شد ·وبعضی شریف الفعل وبعضی خسیس و بعضی مشترك النّفع اند باد یگری وبعضی د رمنافع متضرروبعضی مضعف قوّهٔ ا د ویهٔ نافعه‌اند پس د رتراکیب شرط ا ست که ازکثیرالمنفعه وشریف وازضعیف القوّه وکثیرالمنفعه قد ر زیا د ه د اخل کنند وازقوی القوّه وقلیل المنفعه کمتروازآنچه د رمنافع متفرّد بود وازهرچه شریف الفعل قلیل المنفعه با شد بقد رمقصود کنند وازآنچه قوّه‌د وای نافعراضعف کنند بقد رضرورت وازد وای قوی کثیرالمنفعت وازضعیف قلیل المنفعت قد رمتوسّط کنند و به د ستورد رعامره عضوعلیل قلّت وکثرت مقد ارا د ویهٔ مختلف میشود چه هرگاه عضو بعید با شد ازد وای کثیرالمنفعه شریفهٔ ضعیف القوّه قد ری رازیا د ه باید کرد وهرگاه عضو قریب با شد مثل معد ه ومری بقد راعتد ال کنند واگرباکثرت منافع قوّی القوّه با شد ، از مقد ارمعتد ل نیزکمترباید کرد ·

امّاطریق د انش مزاج مرکّبات آنست که اجزای حارّه وبارد ه ورطبه ویابسه‌هریك ازمفرد ات آن ترکیب راازقرارقد رشربت آن حساب نمایند واقل‌راازاکثروضع نمود ه‌باقی رابرسمّی عد د ا دویه که عبارت از عد د شربت هریك است قسمت کنند وخارج قسمت را مزاج مرکّب د انند مثل مزاج مرکّبی اززنجبیل که د رد وّیم گرم وخشك است وکند رکه د ر سیّم گرم وخشکست ·

وبنفشه که د رد وّیم سرد وتراست هرگاه از زنجبیل د وشربت با شد وازکند رو بنفشه یکشربت اجزای حارّهٔ این مرکّب یازد ه وبازد ه شش ویابسه مثل حارّه ورطبه مانند بارد ه خواهد بود · بد ینصورت :

حارّه	بارده	رطبه	یابسه	زنجبیل
۱۱جزو	۶جزو	۶جزو	۱۱جزو ــ دوشربت‌که هرشربتی حکم مفردی دارد	
کندر	بنفشه	اجزاء	حارهٔ یابسه	
یکشربت	یکشربت	تکمیل ۶ جزو	عسل ۶ جزو	

اجزاءحارّهٔ یابسه اجزاء حارّه یابسه بارده رطبه
کندر۴ جزو ــ کندر۴جزو ــ بنفشه ۱جزو ــ بنفشه ۱جزو ــ زنجبیل ۲جزو ــ زنجبیل۲جزو

بارده	رطبه	بارده	رطبه
کندر۱ جزو	کندر۱ جزو	بنفشه ۳جزو	بنفشه ۳ جزو

پس چون اقل که اجزاءبارده ورطبه‌است ازاکثر که حارّه ویابسه‌است کم شود پنج جزوازحارّه وپنج‌جزوازیابسه میماند وچون بیخ رابه سمّی عدد اد ویه که بحسب عدد شرباه چهاراست قسمت کنند خارج قسمت یك وربع است ، پس مزاج مرکّب مذکوردر اوایل درجهٔ دوّیم گرم وخشك خواهد بود وعلی هذاالقیاس .

امّاطریق دانش قدرشربت مرکّبات آنستکه بعدازتحقیق وزن وعدد شربات ، و عدد شربات مفردات آن جزوی ازمرکّب اخذ نمائیم که نسبت آن بمجموع‌وزن مرکّب‌چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع اوسی‌درهم باشد وعدد شربات ــ مفردات ده جزوچون واحد رانسبت بده که عدد شرباتست نسبت‌عشراست پس ازسی که وزن مرکّب است‌عشراخذ نمودیم که اوسه درهم است .

واگرفرضاعدد شربات سی باشد ووزن مرکّب ده شربت آن مرکّب ثلثم خواهد بود زیراکه نسبت ثلث به ده چون نسبت واحداست بعدد شربات که سی باشد ومرکّبات مبتنی است بربیست وچهارباب :

باب اوّل ــ درذکرمعاجین کبار وصغاروتریاقات وایادجات ومفرّحات وجوارشات

باب دویّم ــ درحبوب .

باب سیمّ ــ در اقراص ·

باب چهارم ــ در سفوفات ·

باب پنجم ــ در اشربه ·

باب ششم ــ در مربّیات و بعضی از حلویّات ·

باب هفتم ــ در لعوقات ·

باب هشتم ــ در مطبوخات ولقوعات و ماء الاصول ومقیّیات ومسکّنات قی ·

باب نهم ــ در سنونات ومضمضه و غرغره ·

باب دهم ــ در اکحال و شیافات و ادویهٔ عین ·

باب یازدهم ــ در ادهان وآنچه بآن متعلّق است ·

باب دوازدهم ــ در مرهمها ودورات ومایتعلّق بها ·

باب سیزدهم ــ در ضمادات وکمادات ونطولات وقطورات ·

باب چهاردهم ــ در سعوطات ونشوقات و عطوسات وشمومات ولخالخ ·

باب پانزدهم ــ در حقنها وقنایل مسهله وفرزجات وحمولات ·

باب شانزدهم ــ در خضابات وآنچه موی را دراز کند وبرویاند ونرم کند وبسترد ، و آنچه بآن متعلّق باشد ·

باب هفدهم ــ در غسولات ومنقیّات بشره ومحمّرات ومسلمنات بدن ومهزّلات ·

باب هجدهم ــ در ادویهٔ کلف وبهق وبرص ووشم ونمش وبرش وخیلان وقلع آثار جلد ·

باب نوزدهم ــ در مضیّقات ومطیّات فرج، و ملذّات جماع ، وآنچه مخصوص است به زنان وموجبات قضیب ·

باب بیستم ــ در ذکر خواصّ غریبه و آثار عملیّهٔ بعضی از ادویه که از اسرار اطبّاء وحکمای ماتقدّم است ·

باب بیست ویکم ـ در ذکر بعضی از ادویهٔ معمول حکمای هند که بلغت ایشان رساین نامند ، وآنچه بدان مناسبست ·

باب بیست ودویّم ـ در ذکر بعضی ازادویه که مخصوص معالجهٔ چهارپایانست ازکتب بیطره نقل شده ·

باب بیست وسیّم ـ در رقلع آثار رنگهای لباس ورفع چربی وامثال آن وآنچه بدان متعلّق است ·

باب بیست وچهارم ـ در دستور معالجهٔ طیورکه بزوره نامند ·

باب اوّل ـ از قسم ثانی دستورات درمعاجین وآن مشتمل است برپنج فصل :

فصل اوّل = درتریاقات ·

فصل دویّم = درایارجات ·

فصل سیّم = درجوارشات ·

فصل چهارم = درمعاجین کباروصغاروباهیه ومسهله ·

فصل پنجم = در مفرّحات ·

فصـــل اوّل

(درتریاقات)

تریاق کبیر : وآنراتریاق فاروق وتریاق اکبروتریاق هادی نامند اند روماخس قدیم تألیف نموده وبعد ازهزاروصد وپنجاه سال اند روماخس ثانی تکمیل آن نمود مواجزای اوبهفتاد رسیده بغیراقراص وجالینوس ده جزوراکم نمود وآن حبّ الغاروشیح جبلی ومصطکی ومقلی وعود بلسان وعود هندی وافتیمون واشق وسورنجان وبیخ کبراست · شیخ الرّئیس تجویزننمود ، خصوصاداخل نکردن حبّ الغاروشصت جزود یگر مع حبّ الغاروا قراص دوزن اوکه صحیح ترین نسخهاست مذکورمیشود ومتأخّرین این هفت جزوراکه عود هندی وافتیمون واشق وسورنجان وبیخ کبرومصطکی ومقل ازرن است داخل

نکرده‌اند وهریك تصرّفی نموده ود راوزان بعضی تغییرداده‌اند ۰

ومرحوم مغفورحکیم محمّد باقرطاب ثراه بنفشه وحاشااضافه شصت وسه‌جزوبجای شراب‌عرق مخلّصه وبجای‌عسل حاشانموده وتغییراوزان وتبدیل بعضی بنهجیست که ازنسخهٔ‌آن مبرور مغفورظاهرمیشود وترياق اکبرتاسی سال ذی الحرارت استمثل سنّ جوانی وتاشصت سال مثل سنّ‌کهولت وبعدازآن مثل سنّ پیری واثراومثل سایر معاجین است وقبل ازشانزده ماه نبایداستعمال نمود ، واگربعدازهفت سال‌کحکم سنّ اطفال دارد استعمال کنند بهتراست وبایدجنب وحایض مسّ ظرف اونکند وآن مفتّح سدد ومدرّبول وحیض وشیرو عرق وفادزهرجمیع سموم ومقوّی جمیع اعضاءومانع ــ عفونت اخلاط ورافع‌آن ومفرّح ومنوّم ومنقّی وجاذب ومحلّل ومخرج‌جنین است وطریــق ساختن وامتحان واستعمال وقدرشربتش بجهت هرامری مذکورمیشود ۰

صفت‌آن قرص اسقیل چهل وهشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون فلفــل اسود افیون‌ازهریك ۴ ۲ل‌دارچینی‌وردا حمر، تخم‌شلغم برّی اسقوردیون اصل ســوس آسمانجونی غاریقون ربّ سوس دهن بلسان ازهریك دوازده مثقال زعفران زنجبیــل راوند بنطافلن فودنج‌فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دارفلفل مشکطرامشیع کندرفقاح اذخرفطراسالیون صمغ‌البطم سلیخه حبّ‌الغارسنبل الطّیب جعده‌ازهر یك ۶ل لبنی بزرکرفس سیسالیوس حرف‌نانخواه کمادربوس کمافیطوس عصــارهٔ‌هیو فطیداس سنبل رومی ساذج هندی خبطیاناراریاتج‌طین مختوم قلقدیس مختــوم قلقدیس محرق حماماوج‌حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قردماناانیسون مــوقــو اقاقیاسکبینج‌هریك ۴ل دوقوقنه قفرالیهود جاوشیرقنطوریون دقیق زراوند طویل جند بیدستراز‌هریك دومثقال واوزان نه دوای دیگرکه نسخه اندروماخس ثانی‌است بــه موجسست که مذکورشد وعدد اجزابغیراقراص هفتاد میشود ۰

امّاطریق ساختن آنست که هرچه چوب وبیخ وبرگ وشکوفه وتخم وقرص باشد — علیحده بنهجی بسایند که غبارا وبیرون نرود از پرویزن بسیار باریك، مثل غبار بیرون کنند وبعد ازآن هریك رابوزن درآورند وهرچه صموغ وربوب و عصارا تست نیمکوب کرده سه شبانه روزد رشراب جمهوری یامثلث عسل یاعسل بخیسانند تاخوب حلّ شود وهرچه مایع است مثل عسل وشراب وروغن بلسان باید دروقت ساختن همه‌را برروی آتش نرم بعد ازقوام عسل مخلوط کنند وهرچه ازعصارهٔ تازه باشد ومحتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند وباید هریك ازادویهٔ تازه ازمکان مخصوص بآن باشد و دو وزن ادویهٔ عسل بقوام آورده کف گرفته باد ووزن ادویهٔ مثلّث یاشراب جمهوری ، با مطبوخ عتیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند واوّل ادویهٔ یابسه رادرمقابل آفتاب درعسل ریزند وبعد ازآن محلول رابکفچه معجون سازی روغن بلسان چرب کنند وهر روز برروی خاکسترگرم گذاشته تادویست باربرهمزده بگذارند و روی آنرابپارچهٔ نازکی بپوشانند تاچهل روز .

وبعضی گویند بعد ازچهارروز باید برهم زده تادوماه ، پس درظرف طلایانقره یاچینی یاقلعی کنند بقدریکه محلّ تنفّس بخاربا شد بعد ازهریکماه سرپوش‌رابردارند ویکروزبگذارند تاترویح اوشود وروزد یگربازمستحکم کنند .

امّاامتحان اوچنانست که تشخیص دوای مسهل مثل محموده رادرحین عمل آن ازتریاق بقدربا قلائی بدهند اگردرحال منع‌عمل مسهل نمایدخوب است .

وبدستورحیوانی یابس المزاج راازتریاق بدهند وبعد ازآن افعی آنرابگزد وزهر درا واثرنکند وبدستورخروسی رایاحیوانی دیگررادوای قتّال داده بعد ازآن تریاق بدهندآن حیوان نمیرد وبدستوراذابه خون منجمد نمایند و بدستورچون دردهن‌مار گذارند اورابکشد .

امّاطریق استعمال وقدرشربتش تاسی سال آنرادرمداوای سموم‌ازیك بند قه

تایکمثقال باید داد وازسی ساله تا شصت ساله راازیکمثقال تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوّه وضعف سموم ومادامی که ازسی سال نگذشته باشد درامراض نباید استعمال نمود واگرکنند بقدراقلّ شربت جایزاست جهت جذام وبرص واختلاط عقل و فالج و لقوه وتشنّج واختلاج وصرع ورفع هم وغم بعد ازتنقیه باماءالاصول بقدربندقه تا نیم مثقال وتاچهل روز هرروز باوسعوط نمایند وطلاکنند وجهت اختناق رحم واخراج جنین مرده یك باقلا یامطبوخ سداب ومشکطرامشیع وامثال آن وجلّاب وجهت گزیدن افعی ازیکمثقال تادومثقال باشراب مطبوخ وجهت دوای سمّی مثل افیون وفرفیون وذراریح ازنیم مثقال تایك مثقال بایك اوقیه سرکه وجهت گزیدن سگ دیوانه وامثال اویکمثقال وزیاده ازآن باخاکسترسرطان نهری وجهت گزیدن عقرب نیمدرهم باشراب زبیب، و جهت گزیدن ونبیذ زنبورنیم مثقال باسرکه وضمادنیزباسرکه کنند وجهت سرفه و درد سینه وپهلویك ترمسه باعسل وجهت نفخ معده وامعاءتادودانگ باآب زیره جهت جوع کلبی بقدربندقه باشراب ممزوج بآب وجهت لرزیدن تبهای بارده دودانگ تانیم مثقال باآب گرم وجهت مثانه باقدری مقل ازرق وجهت قولنج باطبیخ رازیانه وکرفس و روغن خروع واصل سوس وعنّاب وسپستان بقدربند قمصوجهت استسقاء وامراض جگربااد ویهٔ مخصوصهٔآن بقدریکدانگ تادودانك وازکهنه تایکمثقال وجهت نفث الدّم تاچهار دانك باروغن گاووآب وجهت قرحهٔامعاءواسهال نیم مثقال باآب سماق وآب به‌وجهت سنگ مثانه وگرده تاچهاردانك باطبیخ کرفس وجهت اورام باطنی وعسرالبول تانیم مثقال باسکنجبین عنصلی وجهت نیکوئی رنگ رخساربقدریك باقلاباطبیخ افسنتین، و جهت سپرزیك باقلا باسکنجبین وجهت کرم معده تانیم مثقال باعسل وبجهت هریك ازامراض بارده عموماباادویهٔ مخصوصهٔآن استعمال نمایند .

مثرودیطوس : اندروماخس گوید که موءلّف آن اقلیمونست بجهت پادشاه رومیّه که مسمّی بهمین اسم بوده ترکیب نموده وازتریاق اکبربسیارمقدّم تراست ودررفع سموم

نایب مناب تریاق فاروقست ود ررفع علل بعضی بهتراز تریاق فاروق دانسته‌اند ، ودر جمیع خواصّ مذکوره درتریاق مثل اوست درتحلیل سده واورام صلبه وآنچه در مفاصل باشد وتحریك باه اقوی ازاوست وبحرارت اونیست وقوهٔ اوتا دوازده سال باقیست ، و طریق ساختن واستعمال وقدرشربت آن مثل تریاق اکبراست ۰

صفت آن ، که موافق نسخهٔ قدماست و حقیربهتراز سایرنسخهامیداند و آثار غریب ازاومشاهده نمود مرصاف زعفران غاریقون ، زنجبیل دارچینی علك البطم کتیرا ازهریك ده مثقال سنبل الطّیب کندر خردل سفیدعود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین ، سیسالیوس کمافیطوس فته راتیئج دارفلفل عصارهٔ لحیه التیس جند جاوشیرساذج میعهٔ سایله هریك هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه وسفید سورنجان ـ جعده ثوم برّی دواکلیل الملك خبطیاناروغن بلسان حبّ بلسان قرص فرفیون ، مقل ازرق ازهریك هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی ، صمغ عربی فطراسالیون قردماناافیون رازیانه گلسرخ بنفشه مشکطرامشیع ازهریك پنجمثقال اقاقیا ناف سقنقورهوفاریقون ازهریك چهارمثقال ونیم انیسون وج قوموسکبینج اسارون ازهریك سه مثقال صموغراد رشراب یاسرکه یادرمثلّث خیسانیده وباسه وزن ادویه عسل بسرشند وقدرمثلّث آنقدرباشد که صموغرا بپوشاند وبدل سقنقورماهی روبیان بوزن او یاسمکه صیداکنند و حقیرقرص افعی رابهترمیداند ۰

وبدستورپنیرمایهٔ شتررا وبعدازششماه استعمال نمایندچون حبّ بلسان وعود و روغن اومفقودند بدل حب نیموزن و حبّ الغاروبدل عود نیموزن اوزراوند طویل و بدل سقنقورسمکه صیداوبدل روغن بلسان روغن ترب کرده وبغایت موثّریافته است ۰

نسخهٔ دیگر : که معمول حکیم فاضل مسعودعماد الدّین محمود است و بانسخهٔ کامل الصّناعه اختلاف سهلی دارد ومرصّاف کتیرازعفران زنجبیل ، دارچینی از هریك ده درم سنبل الطّیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان وصمغ البطم قسط تلخ

اسطوخودوس سیسالیوس دارفلفل چندعصاره‌هوقسنطیداس که لحیه‌التیس ، است میعهٔ یابسه جاوشیرساذج هندی ازهریك هشت درم سلیخه ناردین فلفل سیاه‌وسفید اکلیل الملك جعده ثوم برّی دوفوتخم جزر برّی روغن بلسان فرفیون مقل ازهریك — شش درم ، اشق تخم کرفس جبلی مصطکی فطراسالیون افیون رازیانه گلسرخ خبطیانا مشکطرامشیع پنجدرهم ·

صفت تریاق الافاعی : که رفع سمیّت هوام میکند واطبّای سابق اجماع نموده‌اند که هرکه‌دروبلیا دربعضی اوقات بقدرنیم مثقال باگلاب ویا شراب وقایم مقام آن تناول‌نمایند بیشك رفع اذیّت وبا و تب وبائی میکند وبغایت مجرّب دانسته‌اند ·

وازجالینوس منقول است که درسال وبائی آن عصرهرکه استعمال نمود سالم ماند ، صبرزرد دوجزو مرصاف و زعفران ازهریك یکجزو ·

تریاق اربعه : اوّل ترکیبی است درتریاقات ·

درسیّم گرم ودردویم خشك محلّل ریاح‌غلیظه ومصلح‌جگروسپرز، و مفتّح سدّه و مدرّ فضلات وآنچه ازجهت برودت محتبس شده باشد وتریاق سمّ مارو عقرب وموزث صداع ودمعه ومصلحش شیرهٔ‌خرفه وقدرشربتش تایکمثقال وقوّتش تادوسال باقیست وبدلش نصف وزنش مثرود یطوس ·

صفت آن : حبّ خبطیاناحبّ الغاررومرصّاف زراوند طویل بالسّویه عسل سه وزن ادویه ·

تریاق معروف : بکشف الهموم منقول ازتذکره معتدل مایل بحرارت و قوّتش تا بیست سال باقی است ، و شربتش ازیکمثقال تاسه مثقال منقّی دماغ‌وپادزهرسموم‌و مقوّی باه وجهت جنون وصرع‌ومالیخولیا باآب مرزنجوش استعمال نمایند وجهت لقوه وفالج وامراض باردهٔ‌دماغی وعسربول وسنگ مثانه باآب کرفس وباآب ترب وجهةضیق النّفس وسرفه ونفث الدّم و خفقان وضعف معده که ازحرارت باشد باآب کاسنی و اگر

ازبرودت باشد باگلاب وجهت استسقاءوسپرزوپرقان وقولنج باآب انیسون وجهةبواسیر وامراض مقعد باآب عنّاب وجهت مفاصل ونقرس باآب بیخ کبرورازیانه وجهت سموم ، و جذام باشیرتازه دوشیده وجهت برص وبهق تب العسل بنوشند وطلای اود رامراض مذکوره وجهت اورام نافع است ۰

صفت آن : پوست ترنج وتخم آن وبرگ اوازهریك ده مثقال حبّ الغارخبطیانا سنبل الطّیب مربافلن ازهریك هفت مثقال ذرنب درونج آاطریلال بهمن سرخ وسفید وانیسون ازهریك سه مثقال زمردّ کهربا ازهریك دومثقال عود هندی هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهارمثقال عود رادربیست وشش مثقال گلاب بسایند وپادزهررادراوحلّ کنند وهفت روزبگذارند ومروارید درشیشه کرده آب ترنج دراوبریزند وسراورامحکم کرده درحمّام بگذارند تاحل شود و بعد ازحلّ شدن باعود وفادزهر — محلول مخلوط سازند ، سه وزن ادویه عسل بقوام آورده راباآتش نرمی بگذارند ، و محلول راکم کم دراوریخته برهم زنند وبعد ازآن ادویه‌راا ضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند وآتش اوباید بقدری باشد که بجوش نیاید واگرفادزهرمعدنی بهم نرسد فادزهرحیوانی بدل اوسیزده قیراط کنند ۰

تریاق ابوماهر : درمعاجین مذکوراست ۰

فصل دویّم

(درایارجات)

ایارج لوغارنا : ازتألیف فیلفریوس است وبلغت یونانی بمعنی دوای الهی‌مراد ازاومسهل است که بمشیّت اللّه تعالی غوص اود رعروق میشود وتنقیهٔ‌خلط می‌نمایدو متقدّمین شرط دانسته‌اند که آتش باونرسد وباعسل شهد سرشته شود ۰وقوّتش تا چهارسال باقیست ۰ وگویند : تاسی سال ۰

وقد رشربتش ازنیم مثقال تاچهار مثقال باآبی‌که د راوبسفایج وروفا وافتیمون وهلیله کابلی وگل گاوزبان واسطرخود وس ازهریك بقد رحاجت جوشانیده وبایکد رهم ملـح لفظی استعمال نمایند ، گرم وخشك وجهت جذام وبرص وبهـق وصرع وجنون و داء الثّعلب وداءالحیّه وعسرنفس واحتباس حیض وداءالفیل ودرد معده وجگر وگرده و مفاصل وعرق النّساءونقرس وفالج وتشنّج ورعشه ولقوه وجوع کلبی ودرد مثانه وقروح او وثقل سامعه ودرد سرمزمن نافع ومسهل خلط محترق ولزج ومواد بلغمی وسوداوی‌مفید است وآنچه بسرخی درتحت نوشته شده است موافق نسخهٔ‌کامل وبهترین‌نسخهاست وحبّ الغارند ارد ۰

صفت‌آن : شحم حنظل وغاریقون ، اشق ، خربق سیاه ، سقمونیا ، هیـو فاریقون ازهریك ده مثقال ، افتیمون ، بسفایج ، مقل صبر ، کمادریوس ، فراسیون سلیخه ازهریك هشت مثقال ونیم وازفلفل ، فلفل‌سیاه وسفید دارچینی زعفران‌جاوشیر سکبینج جند قطاسالیون ، زراوند طویل ازهریك چهارمثقال باعسل بسرشند وبعداز شش ماه استعمال نمایند ۰

ودربعضی نسخه عصارهٔ‌افسنتین حبّ الغارازهریك دومثقال ثوم برّی فرفیـون ساذج اسفل مشوی جعده مرّصاف سنبل هندی خبطیانا ، اسطوخودوس ، زنجبیل حماما ، حاشاازهریك دومثقال ونیم اضافه نموده اند ۰

یارج ثیادریطوس الاکبر : قبل اززمان جالینوس تألیف یافته مسمّی باین اسـم پادشاه آن عصروقویترازسایرایارجات واعدال ازایارج لوغازیا ۰

وقد رشربتش تاچهارمثقال است بامطبوخ غاریقون وسایرادویهٔ‌مناسبهٔ‌هرعلتّـی واومسهل ونافع است ازبرای سوءالمزاج بارد واوجاع کبد ومعده وطحّال وگرده ومثـانـه واحتباس حیض وقولنج وامراض عتیقه وجهت رفع فضول غلیظهٔ‌لزجه ونسیان وظلمـت بصرو عسرنفس وجهت تنقیه بدن ازاخلاط فاسد وتسخین وتقویت وتعدیل‌آن‌آزموده

وجهت تحلیل ریاح وسدّ هٔجگروسپرزود رد سینه وپهلوواحشاءحامض واستسقاء کـه از ضعف وبرود ت جگرووجع گرد ه وجمیع انواع د رد سروجذ ام وبرص وخناق وبلغمی ولقوه و رعشه وفالج وتقویت حرارت غریزیّه نافع وبغایت ضعف واورامانع ورافع سود اوی سوخته وبلغم متعفن فاسد وگد ازند هٔاخلاط غلیظه ازرکهاوجهت نیکوکرد ن رنگ رخسارکه از نقصان خون با شد واحتباس خون که ازسرماد رعروق بهمرسد وجهت اصحّاوتقویهٔ بد ن آنهامفید ومرکب است ازاد ویهٔکباررومختارآن وسعوط او بمقد ارعد سی ازبرای صرع و لقوه باآب شاه دانه بیعد یل است وآنچه موافق نسخهکامل وقد ماست بسرخی نوشته باضافهٔمرصّاف ۰

ص : صبرسقوطری ، غاریقون ابیض د ومثقال زعفران دارچینی وج مصطکی
۱۰ ۲ ۲ل ۲ل ۲د ۲ل
د هن البلسان سه مثقال فرفیون دار فلفل ، فلفل ابیض و اسود ،خبطیانا ،فقاح
۲ل ۲د ۲ل ۲ل ۲د ۲ل
اذخرمکد رد ومثقال ، قسط المرکماذ ریوس ، افتیمون مکد رچهارمثقال اسارون —
۴ل ۴ل ۶ل
سلیخه ، عودالبلسان ، حبّ البلسان مکد ومثقال راوند ونصف سقمونیا ، سنبل
۶ل ۲ل ۲ل ۴م ۶م ۳ل
الطّیب ۳م موحماما ۴ م باعسل بسرشند وبعد ازششماه استعمال نمایند ود رمختار ابن
۲ ۲
هبل مربجای مووا قعشد ه ۰

ایارج فیقرا : بلغت یونانی فیقرا ، بمعنی تلخست ، وازتألیفات بقراط و نـافـع است د ر امراض سر ورافع انجزه د ماغی است منقّی معد ه ومواد بلغمی ومادّه حبوب مسهله ۰

وگویند : مضرّ گرد ه است ومصلحش عنّاب وقد رشربتش تا د ومثقال وقوّتش تـا د و سال با قیست ۰

صفت آن : گلسرخ مصطکی سنبل الطّیب عود بلسان حبّ بلسان سلیخه د ارچینی

اسارون ازهریك جزوی صبرزرد د وچند ان مجموع کوفته وبیخته اگربتنهائی استعمال نمایند باعسل شهد بسرشند واگرمادّه حبوب کنند بدون اواستعمال نمایند ۰

ایارج جالینوس : منافع اومثل منافع ایارج لوغازیاست ۰

ص : موافق کامل شحم حنظل غاریقون پیازعنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون فرفیون ازهریك شانزده مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق کماذریوس سلیخه فراسیون ازهریك نه مثقال مرّصاف سکبینج زراوند طویل فلفل اسود وابیض دار فلفل دارچینی جاوشیرجند بید سترفطراسالیون ازهریك چهارمثقال ود ربعضی نسخه زعفران وصبرراچهارمثقال اضافه نموده باسه وزن عسل سرشته بامطبوخ موافق میل نمایند ۰

ایارج ارکاغانس بن داود (ع) جهت امراض رطوبی ود شواری نفس ود وارومرهٔ سوداوبحوحه که ازرطوبت باشد ود رد گلووتشنّج وفواق ووجع مفاصل وزرداب وقروح ریه وحکّه وبجهة قولنج واسترخاءوسلس البول وتقطیرالبول انفع ازاوست ود ربقاءقوت و قدر شربت وطریق استعمال بد ستورایارج لوغار وگزیدن سگ دیوانه تاازآب نترسد باید باسرطان محرق داد وهرگاه ازآب ترسد مخلوط سازند باشربتی ازاو وعصاره قثاء الحمار وعصارهٔ حنظل و وزن چهارقیراط وباآب قیصوم بنوشند وجهت درد شکم و درد رحم باآب سداب که مخلوط سازند وسه قیراط چند بید ستروجهت درد کرده باآب کرفس ود رسایرعلل باطبیخ افتیمون ومویزدانه بیرون کرده وقدرشربت ومدّت مزاج به دستورایارج سابق ۰

ص : شحم حنظل بیست ود ود رهم فراسیون و اسطوخودوس خربق اسود کما ذریوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل ازهریك دواوقیه ود رمختارابن هبل چهاراوقیه بصل الغارمشوی فریبون صبرزعفران خبطیانافطراسالیون اشق جاوشیرازهریك اوقیه جعده دارچینی سکبینج مرّصاف سنبل اذخرفود نج زراوندمدحرجکدد ود رهم باعسل

بسرشند وبقدرحاجت استعمال نمایند ۰

ایارج دوفس : موافق نسخهٔ کامل الصّناعه بسرخی قید شده جهت رفع سودا و بلغم ودا ءالثّعلب وامراض باردهٔ دماغی وعصبانی بامطبوخی که درایارج لوغازیـا مذکوراست باملح نفطی استعمال نمایند و صموغرا درشراب بامثلّث بخیسانند و قدر شربت ومدّتمزاج بدستورسابق است ۰

ص : شحم حنظل بیست م صبرپنجدرم ، خولنجان ده درم ، کماذریوس بیست مثقال سکبینج جاوشیرهشت م زراوند مدحرج فطراسالیون ، فلفل ابیض واسود پنج مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصّاف جعده مکددودرم ۰

ودربعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غایقون ازهریك ده مثقال زیاد نموده‌اند بقدرحاجت باعسل سرشته استعمال نمایند ۰

ایارج بقراط : وایارج هوفقراطیس نامند جهت طوریه معده ودردسرکه‌ازبخـار فاسد متولّد شده باشدوجهت غم وخوف وسایرعلل سوداوی وبلغمی نافع وقدرشربت ومدّت مزاج بدستورایارج سابق است ۰

صفت آن : خبطیاناسنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی ازهریك نیم مثقال فطراسالیون کماذریوس اسطوخودوس فلفلمون کهازهریك هرچهارم حبّ البان — زعفران ازهریك یکدرم ونیم صبرهیجده درهم ونیم شحم حنظل شش درم بـا عسل بقدرحاجت بسرشند ۰

ایارج اندروماخس : جهت امراض باردهٔ دماغ ومعده ومفاصل وتشنّج وصدمه و ضربه وشکستگی اعضاءودردپهلوومعده ونفث الدّم ودردتهیگاه نافع است ۰

وقدرشربتش ازیك درم تاچهاردرم دوراورام صلبه باسکنجبین بنوشند و ضمـاد کنند وجهت ورم چشم باآب عنب الثّعلب وجهت ورم مقعد باروغن گلسرخ وجهت قروح سرانگشتان باسرکه ضماد نمایند ودرامراض دهن غرغره‌کنند وطریق شربت ومدّت مزاج

بدستورایارجات سابق است ۰

صفت آن : دارچینی سلیخهٔ سیاه قصب الذّریره عیدان البلسان فقاح اذخر قشورالطّلع سه اوقیه ونصف کوبیده دردیك سفالین کرده باآب باران شش دورق که هردورقی سیصد مثقال است بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده نگاهدارند و صبرسقوطری یکرطل راباآب باران درآفتاب سائیده بشویند وچندان درآفتاب بسایند که خشك شود وبعد ازآن باآب ادویهٔ سابقه بدستورد رآفتاب صبررابسایند تامجموع آبها راجذب کند ودرسائیدن خشك شود پس باردیگراورابازعفران ومردکبراز هریك سه اوقیه ودربعضی نسخه یکوقیه سائیده درظرف شیشه نگاهدارند ۰ وقدر شربت یکدرهم است ۰

نسخهٔ دیگر : که ایارج اندروماخس که ابن هبل درمختارذکرکرده ، شحم حنظل بصل الفار ، مشوی فاریقون ، سقمونیا ، خربق اسود اشق اسقوردیون چهارمثقال و نیم ۰

ودربعضی نسخه دودرهم ونیم کماذریوس افتیمون مقل صبرسقوطری سه درم حاشاهیوفاریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دارفلفل بسفایج جاوشیرسکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل ازهریك چهاردرم مثقال باعسل بسرشند وقدرشربت ازیکمثقال تاچهارمثقال ۰

فصل سیّم : درجوارشات جوارش معرّب ازگوارش فارسیست بمعنی گوارنده از اختراعات حکمای فرس است و او عبارتست ازتراکیبی که مقوّی معده ومحلّل ریاح ، و مصلح اغذیه باشد وبعد ازسرشتن ادویه باشکروامثال آن درصحنی پهن کرده پاره پاره کنند ومدّتی جهت مزاج اومنظورنیست ومساخرین بعضی ازمعاجین مسهله را در تحت جوارشات ذکرکرده اند وظاهراموافق قانون نباشد ۰

جوارش الملوك : دوای السنه است ومذکورمیشود ۰

جوارش لؤلؤ : مقوّی اعضاء رئیسه ومعده ومصلح حال رحم است ودر حفظ جنین از اسقاط بسیار مجرّبست ۰

لؤلؤ عاقرقرحا از هریك یکدرم زنجبیل مصطکی از هریك چهاردرم زربناد درونج تخم کرفس شبطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هریك دودرم بهمن سرخ وسفید فلفل دارفلفل از هریك سه م دارچینی پنجدرم شکرسلیمانی مثل همه ادویه قدرشربت یك ملعقه درحفظ اسقاط جنین مداومت شرط است ۰

جوارش عود : جهت تقویت معده وتجفیف رطوبات وخفقان جگر و هاضمه نافع است ۰

صفت آن : عود هندی سنبل الطّیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هبل‌جوز بوا از هریك دوجزوهلیلهٔ کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زربناد پوست ترنج بادرنجبویه از هریك یکجزوزعفران بسباسه زنجبیل از هریك نیم جزومسك بازای هرسی مثقال از ادویهٔ نیم مثقال بایکوزن ونیم ادویه باشکر بقوام آورده بسرشند شربتی تادول ۰

جوارش زرعونی ، معتمدعلیه تخم هلیون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیرازهریك یکمثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گزرتخم شبت ، تخم تره‌تیزك ،تخم جرجیر، تخم پیاز، تخم گندنا ، تخم خولنجان ، جوزالطیّب دارچینی دارفلفل بهوزیدان ازهریك سه تخم انجره دول بافایند بسرشند ۰

ومقدارشربت ازیکمثقال تادومثقال واین زرعونی نزدیك است بجوارش سقنقور و اگرناف سقنقوربهم نرسد بدل اودووزن اوخصیه الثّعلب باقدری خردل کنند بغایت نافعست جهت تقویت معده وباه واعضای رئیسه وگرده وکمروآلات بول ۰

جوارش التّفاح : جهت تقویت معده واحشاءودماغ وهاضمه مفید است ۰

صفت آن : یکرطل سیب شیرین راازپوست وتخم پاك کرده باشراب‌ریحانی بجوشانند تامهرّا شود وازپرویزن بیرون کنند بانیم رطل شکرسفید ونیم رطل عسل بقوام

آورند و فلفل ودارفلفل وقرنفل ازهریك دومثقال زنجبیل چهارمثقال زعفران ، پنج عود هندی پنجمثقال کوفته وبیخته بسرشند ۰

جوارش بلادری : جهت ریاح بواسیری وتقویت باه وهضم طعام بغایت نافع است وموافق مبرودین است ، زنجبیل ده استاردارفلفل سه استارشیطرج دواستار شقاقل ۵ استارفایند چهارصد وپنجاه مثقال ، مغزگردکان سفیدکرده کنجدازهریك ده مثقال ده عدد بلاد رراکوبیده درسه اوقیه روغن کنجدخیسانیده دست مالیده صاف نموده ادویه رابآن چرب کرده ویکوزن ونیم فایند رابقوام آورده بسرشند ۰

جوارش شکر : جهت تسخین معده وتقویت هاضمه ورفع بلغم ورطوباتنافعست کبابه قاقله صغاروکبارد ارچینی زنجبیل فلفل زعفران ازهریك یکمثقال عود فلفل ازهر یك نیم مثقال باپنجاه مثقال شکرسفید رابقوام آورده بسرشند ۰

جوارش کافور : جهت ضعف معده وهاضمه وبلغم غلیظ وخفقان نافع است ۰ زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه ساذج هندی جوزبواصندل زردعود البلسان هیل بسباسه قرنفل نارمشك طالیسفرسعد ، طباشیرعود هندی ازهریك سه مثقال و نیم کافورمشك ازهریك یکمثقال ونیم نود مثقال قند رابقوام آورده بسرشند ۰

جوارش خوزی : جهت اسهال مزمن وتقویت معده وجگرورفع رطوباة معده و امعاءنافع وموافق امزجهٔاطفال وزلق الامعاءبغایت مفیداست ازتراکیب محمّد بن زکریا است دانه انگورکه ازسرکه استخراج کرده باشند وبوداده ومثل سرمه صلایه کرده سی وپنجمثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی گلنارجوزبواجزمازج ازهریك ده مثقال کنند نانخواه سعدمصطکی سنبل الطّیب ازهریك پنجمثقال باشکریاعسل بقوام آورده دووزن ادویه بسرشند شربتی تاسه مثقال ۰

جوارش مفرح : تألیف کندی جهت رفع حزن وتقویت بدن ومعده ونیکو کنندهٔ رخساروبوی دهان و عرق بغایت موثّراست گلسرخ شش مثقال سعد پنجمثقال قرنفل

مصطکی سنبل الطّیب اسارون ازهریك سه مثقال قرفه زرنب ازهریك دومثقال بسباسه جوزبوا قاقله صغاروکبارهریك یکمثقال بوزن ادویه آملهٔ مقشرد رسه رطل آب بجوشانند تابثلث رسد ازپرویزن بیرون کرده بایکرطل شکرسفید بقوام آورده بسرشند واین نسخه بعینه نسخه نوشداروی هندیست مگردروزن آمله ۰

جوارش سفرجل : بدستورجوارش تفاح است ودرتقویت معده ابلغ ازآن وطریق ساختن درجوارش تفاح مذکوراست ، بجای سیب به شیرین باید کرد ۰

فصل چهارم درمعاجین : کباروصغاروباهیه ومسهله هرچه متضمّن تعدیل و تلطیف وتقطیع وتفتیح وتسمین وجلاوحفظ صحّت وتحلیل باشدآنرامعاجین نامند و هرچه ازآنجمله مشتمل برادویه قوی التّرکیب وذوی الخاصیّه باشد ومدّت بعید ازمزاج بیفتداوراکبارنامند ، وعکس آنراصغاروآنچه متضمّن ثوران حرارت غریزی وقوی وارواح باشدکه باعث سروراندآنرامفرح نامند وشروط ترکیب معاجین بنهجی است که درتریاق مذکورشدکه باید باعسل سرشته شود ۰

ودرفصل زمستان عسل راسه وزن ادویه ودرتابستان دووزن ادویه فرموده اند و کمترازدووزن راجایزندانشته اندوبعضی بوزن ادویه دربعضی تراکیب قایل شده اند واکثرد رهمهٔ فصول برسه وزن قایلند ، خصوصامعاجین کبارراچه غلبهٔ عسل مانع تعفّن وموجب امتزاج ونفوذ قوّهٔ ادویه دراعضاءوقبول طبیعت وحافظ قوّاست ، وسبب اینکه کیفیّت عسل رادرمزاج تراکیب اعتبارنکرده اند ظاهرنیست ، ونزدحقیراولی درمزاج مرکّب اعتباراوست ۰

معجون سقراط : جهت امراض بلغمی وسوداوی وازبرای صداع وضعف دماغ وگرده وجنون وضعف بدن ونسیان ووسواس وسل وسرفه قدیم ودق وصرع وبرص ، و بهق ودردمعده وجگرویرقان وسپرزودمامیل زحیروقوّتباه مفیداست ۰

صفت آن : خبطیاناقردمانانارمشك تخم پنج:گشت ۰ حبّ الغارزراوند طویل

انیسون جند بید سترحبّ بلسان اسارون سلیخه ازهریك یکمثقال مرد صاف یکمثقال ودانك اکیرترکی ، و۴ دانك درونج زرنیاد تخم کرفس ازهریك یکمثقال و۴ دانك زعفران دارچینی لك مغسول صبرسقوطری تربد سفیدعود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنان بسباسه سنبل الطّیب گلسرخ سعد حب المحلب هلیله سیاه پوست هلیله آمله مقشرازهریك چهاراویکدانك تخم جرجیرتخم پیاز ، تخم گندنا ازهریك یك دل و دو دانك زرنب شیطرج پیازعنصل مشوی افلنجه ازهریك دول نرم صلایه کرده به روغن بادام چرب کرده باسه وزن عسل بسرشند ، ودرجوشش ماه گذاشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی ازد ومثقال تاچهارل ۰

معجون ارسطو : جهت سل ودرد شکم وتبهای مختلفه وربع ورفع قولنج و درد رحم مفید است ۰

صفت آن : فرفیون افیون سلیخه زعفران حماما آقاقیامرقسط المرسنبل صمغ عربی تخم خند قوقی تخم انجره حبّ الخروع المقشر مقل ازرق لبان سماق بیدانه دبق بیدانه کبریت اصفرمیعهٔ یابسه فلفل ابیض ازهریك شش مثقال گلسرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس ازهریك چهارمثقال بزرالبنج حب الاتُرج نانخواه تخم طرخشقوق ده مثقال تخم باد روج یك مثقال قرطم زنجبیل ازهریك دومثقال وبعضی ازاطبّافلفل سیاه رادراو۲ل و۴ دانك میکنند صموغ رادرشراب ریحانی یاجمهوری یا مثلّث یانبیذ زبیب وعسل خیسانیده وباشراب وغیره مذکوراست خمیرنرمی نمایند و سه روزبگذارند و روغن بلسان یك کف دراومخلوط نموده حرکت دهند تاخوب ممزوج شود ، پس بعدازدوسه جوش ازآتش بردارند ودرظرف شیشه گذاشته بعدازششماه استعمال نمایند ۰

معجون کاکنج : جهت دردگرده ومثانه وبول الدّم مفید تخم کرفس رازیانه از هریك ۸ تخم خیارمقشر۲ درم تخم شوکران ، تخم حمّاض برّی افیون مغزصنوبرمقشر

مقلو ۳ م زعفران بند ق مشوی مقشربادام تلخ مقشرّمغلو ۳م نیم حب الکاکنج الجبلی ۴۵ عد د بامثلث قوام داربسرشند شربتی یك مثقال ۰

معجون اسطمیحیقون :جهت فساد مزاج وضعف وبرودت معدهٔ قسط تلخ حماما سنبل الطّیب سلیخه مصطکی ۱۲ درم زراوند طویل فلفل سیاه ، تخم شبت ، تخم انجره ، تخم کرفس انیسون ، نانخواه زیرهٔ کرمانی دوقوافطراسالیون کاشم اسارون افسنتین انجدان سیاه فودنج برّی نعناع خشك ۴ درم باسه وزن ادویهٔ عسل بسرشند

معجون قبادالملك :جهت وجع مفاصل ونقرس وتسکین دردآنهاوجهت منع حادث شدن درد مفاصل ونقرس وجهت سپرزوبادهای غلیظ وتبهای کهنه ودرد ـ قولنج وگشودن سدّه وگداختن سنگ گرده ومثانه وجهت عسرالنّفس وسرفه وقروح امعاء وتاریکی چشم ودردگلوهرگاه دو روز بنوشند نافع است جهت حفظ صحّت بدن ومانع است ازحادث شدن بسیاری ازامراض تخم سداب برّی فراسیون انیسون اسقولوقندر یون کمافیطوس ، جاوشیر ، خبطیانا ،نام رومی اسطوخودوس قردمانامیعهٔ سایله ازهریك ۵ل قسط تلخ زعفران فلفل ابیض اذخرمرصّاف سنبل الطّیب فریبون قشور اصل اللّفاح اشق فودنهٔ جبلی تخم رازیانه تخم جوزبرّی گلسرخ ناردین وقلیطی که سنبل الرّومی حبّ بلسان ازهریك ۳ل دارچینی ۸ ل ، سلیخه شانزده ل عصارهٔ غافث کاشم بزرخند قوقی قنه صمغ اللوّزازهریك ۴ل افیون بزرالبنج الابیض از هر یك ۶ل ادویه راکوفته وبیخته وآنچه خیسانید نیست درشراب ریحانی یاجمهوری یانبیذ زبیب یاعسل خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته استعمال نمایند بعد ازششماه قدرشربت اویکدرهم است بآب گرم جهت سنگ مثانه وگرده وبآب کرفس و رازیانه جهت درد معده وکبد بماءالاصول وجهت نقرس ودرد مفاصل بقدریك نخود هرروز قبل ازطعام بآب گرم ۰

سنجرنیا :معنی اوکثیرالنّجاح است جهت درد معده که ازبرودت باشد و سوء

الهضم ود رد قولنج و عسرالبول ومرضهای بلغمی وبادهای غلیظ وازبرای صحّت بدن ازعلل بسیاربیعدیل است ۰

صفت آن : جند بیدستر افیون دارچینی ازهریك یك ل مرفّلفل دارفلفل فته و قسط حلوازهریك ۶ ل زعفران یك ل ودربعضی نسخه ۶ قیراط تانیم مثقال است موفود وقواسارون ازهریك یك ل ادویه راکوفته وبیخته باعسل کف گرفته بسرشند ۰

وبعضی اطبّاباعسل یك سکرچه مثلّث داخل میکنند وقدرشربتش ازیکدانك تا دول بقدرحاجت استعمال نمایند بعدازششماه ۰

دواءالکبریت : جهت تبهای بالرزوسرمای بلغمی وسوداوی کهنه وسرفه کهنه که ازماّده برودت ورطوبت باشد ودردهای مزمن وکهنه نافع است جهت گزیدن مار وعقرب وادرار بول وریختن سنگ گرده ومثانه وفعل اونزدیك بفعل تریاقست ۰

صفت آن : فلفل ابیض ۶م برزالبنج قردمانالبان ذکرمرّصاف ازهریك دوازده درم افیون زعفران ازهریك ده درم ۰

ودربعضی نسخه سلیخه ورق سداب ازهریك ده درم کبریت اصفرخام دارفلفل قسط مرزراوند طویل قشوراصل اللفّاح فریبون ازهریك سه درم ادویه راکوفته و بیخته وصموغرادرشراب کهنه یاجمهوری خیسانیده وباسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودروقت حاجت استعمال نمایند ۰

قدرشربت یکدرم وباآب نیم گرم وباآب کرفس ورازیانج درحمّیات بلغمی وسوداوی

نسخهٔ دیگر : مسمّی بتریاق المعده که حقیرترك نموده جهت تقویت جگرواحشاء وتشنّج وفالج ونسیان ولقوه وتقویت باه ورفع زهرهاو حفظ حرارت غریزی وتحلیل ریاح و دردا حشاءوضعف بدن بیعدیل است ۰

ودراوّل سیّم گرم وموافق مبرودین وقدرشربتش ازنیم مثقال تایکمثقال استقسط تلخ سنبل الطّیب مصطکی سلیخه حبّ الغارزنجبیل قرنفل بسباسه کتیرامکد ۴ل دو

توفقاح اذخرمرصاف افیون مکد ۳ل عود هندی فلفل سفید مکد ۵ل زعفران یك ل و نیم مشك فرفیون مکد یکمثقال باد و وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند واگر بدل گوگرد جدوارکنند اولی است ۰

دواءاللّك الاکبر : جهت ضعف جگروابتدای استسقاءوبرودت معده وتفتیح سده وادراربول وریختن سنگ مثانه وگرده وبهترین دواهااست ازبرای جگر ۰

صفت آن : لك منقّی هشت اوقیه بادام تلخ مقشرد ارچینی قرنفل ازهریك پنج اوقیه کمافیطوس موّ فومرّزوفای خشك ازهریك چهاراوقیه دوقوافطراسالیون زیرهٔکرمان زنجبیل ازهریك هشت اوقیه سنبل الطّیب یکرطل خبطیاناى رومی زراوند مد حرج از هریك یك اوقیه صبرسقوطری چهاراوقیه زعفران سه اوقیه اسارون ۷ اوقیه فوه عبدان البلسان ازهریك پانزده اوقیه ، حبّ بلسان سلیخه مصطکی قصب الذّریره مقل ازرق مکد ۷ اوقیه ربّ سوس یکرطل ونیم دارچینی جعده اذخرازهریك دواوقیه سیسالیوس سه اوقیه ونیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه راکوفته وبیخته باروغن بلسان چرب نموده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودروقت حاجت بعد ازششماه استعمال نمایند

دواءاللّك الصّغیر : منافع این قریب بمنافع اوّل است ۰

صفت آن : ریوند چینی یك اوقیه ونیم لك منقی وقسط المروفقاح اذخر و حبّ الغاروترمس وحلبه وفلفل سیاه ازهریك یك اوقیه ادویه راکوفته وبحربریخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودروقت حاجت استعمال نمایند ۰

امروسیا : بلغت یونانی بمعنی حابس المواد است ازتألیف بقراط جهت درد معده که ازمادّهٔ بارده باشد وهضم طعام نکنند وجهت تحلیل ریاح ودردجگرو سپرز وضعف بدن ۰

صفت آن : تخم خربزه برّی زیرهٔکرمانی عیدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخرتخم کرفس ازهریك یکدرم دارفلفل قسط تلخ ابیض فلفل ازهریك نیم م مرّصاف

سه د رم حبّ الغار د ه عد د وج زعفران ازهریك د ود رم باعسل کف گرفته بسرشند و قد ر شربت بقد ربند قه باآب گرم وماءالاصول ۰

د واءالسّنه : بجهت اسکند رترتیب یافته که د رتمام سال استعمال میشود لهذا باین اسم مسمّی گشته منقول ازذخیره وسایرکتب وازخواص اوبیان نمود ه که چون یکماه خورد ه شود موی سفید شد ه سیاه میشود وچون تمام سال مد اومت کنند جهت تقویت معد ه وباصره ولکنت زبان وبرود ت وعروق اعصاب وتقویت گرد ه ومثانه وباه وقوّة حافظه ورافع امراض بلغمی وسود اوی وجذ ام وبهق وبرص وبواسیرو حفظ حرارت غریزی بیعد یلست ۰

صفت آن : پوست هلیلهٔ کابلی ، هلیلهٔ سیاه ، آمله مقشر پوست زرد پوست
۳۸ م ۳۸م ۳۸م ۲۳م ۲۴م
هلیلهٔ شونیز ، فلفل سیاه ، دارفلفل زنجبیل فلفلمویه نارمشك ، قاقله صغار ، کبابه
۲۴م ۲۲م ۱۲م ۱۲م ۱۲م ۱۲م ۶م
بلاد رمنقّی ازعسل ، بزغنج ، اشق مویز منقی ، مغز تخم خیار ، نبات ادویه را از
۶م ۱۴م ۱۲م ۷م ۷م ۳م
حریرگذ رانید ه بانبات سرشته سیصد وشصت وپنج قسمت کرد ه قرص بسازند و روزی یك عد د تناول نمایند د ر نسخهٔ ذخیره هلیله زرد وهلیله وبزغنج ومویزج وتخم خیار مفقود است ۰ ود ربعضی نسخه اشق وشونیزبه نظر نرسید ه و د ربعضی سعد وافسنتین روم افزود ه اند ۰

د واءالخطاطیف : جهت د ردگلو وانواع خناق وورم سینه وشش که از رطوبت باشد ۰

صفت آن : انیسون تخم کرفس ، نانخواه اذخربیخ سوسن آسمانجونی ، شب یمانی ، تخم حرمل اصل السّوس محکوك سلیخه دارچینی مرصّاف زراوند طویل از هریك یك اوقیه اقراس اقروقومعماورد یابس منزوع الاقماع ازهریك د واوقیه قسط المر

رماد الخطاطیف تازه ازهریك سه اوقیه زعفران یك اوقیه نشاسته گندم سنبل الطّیب ازهریك نیم اوقیه مازوی پاك تازه ده عدد ادویه راکوفته وبیخته وباعسل کف گرفته بسرشند ۰

وقد رشربت بقد رمازوئی وباماءالعسل یاماءالشّعیریاآبی که پخته باشند در او عدس یاگلسرخ واصل السّوس وطلانمایند باپرمرغ ازداخل گلوسه مرتبه تاچهارمرتبه درروزی وبد ستورروزی سه چهاربار غرغره بایکی ازآبهای مذکورباید کرد وقرص اقروقو معماد راقراص مذکورمیشود ۰

دواءالکرکم کبیر : ازمرکّبات جالینوس است جهت دردهای کهنهٔ جگر وسپرز و برودت و غلظت آن ومیگشاید سدّهٔ آلات جمیع غذا راوپراکنده میکند بادهای غلیظ را وادرارمیکند بول راوجهت جمیع دردهای مثانه وگرده ورحم که ازموادغلیظه باشد واز برای صلابت رحم ومثانه وجهت استسقا وغیرآن نافع است ۰

صفت آن : زعفران ۲ ام ، فوّ۴م موّ۴م سنبل الطّیب ۶م انیسون ۴م دوقو ۴م زراوند ۴م فطراسالیون ۴م قسط شیرین ۱م سلیخه ۱م فقاح ۱م اذخر ۱م حبّ البلسان ۱م فوه ۲م ربّ سوس ۳م عصاره غافث ۳م اسقوله ۳م قندریون جعده ۳ م روغن بلسان نیم اوقیه ، مرصّاف ۴م کبر رومی ۲م باعسل بسرشند قدرشربت یکدرهم باشراب عسل ۰

دواءالکرکم صغیر : موافق کامل جهت دردجگروسپرز وضعف معده وامراض شکم وزرداب نافعست ، ورنگ رخسارراانیکوگرداند ۰

صفت آن : سنبل الطّیب ریوند زعفرانست سلیخه ازهریك دومداارچینی مرّصاف قسط المرفقاح الاذخرازهریك یك م ادویه راکوفته وبیخته باسه وزن عسل کف گرفته به قوام آورده بسرشند ودروقت حاجت استعمال نمایند ودراکثرنسخ اجزای مزبورمساوی اند ومرراد رمثلّث باید خیسانید ۰

انقرد یا واومعجون : بلاد ریست جهت استرخای عصب ود وارونسیان وخیالات وصرع ود رد سرود رد معده ود رد سینه وجمیع د رد های بارده

صفت آن : سنبل الطّیب سا ذج هند ی مرصّافی سلیخه زعفران وبعضی اطبّا شیح ترکی ود ربعضی نسخه‌قد یمه شیح رومی اضافه نموده افتیمون اذخرریوند چینی حبّ البان المقشرقرنفل ازهریك یك اوقیه مصطکی و عسل القرد باکه عبارت از بلاد ر با شد ازهریك د ومثقال حبّ البلسان زنجبیل صبرسقوطری ازهریك یك اوقیه غاریقون هشت م ، اصل السّوس الاسماءبخونی د واوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل‌خمر سه قسط که‌د ومن ونیم رطل با شد ادویهٔ یابسه راکوفته وبیخته غیرازبیخ رازیانه که آنرا سه روزد رسرکه خیسانیده با شند بعد ازآن د رد یك پاکیزه کرده وسه جوش داده از آتش بگیرند ، وصاف کنند وبازد رد یك نموده سه رطل عسل باوریخته بآتش نرمی‌پزند تابقوام غلیظ رسد ، پس ادویهٔ مسحوق راباوریخته مخلوط سازند وبعد ازشش ماه استعمال نمایند ، وقد رشربت یك م بآب نیم گرم و بجهت فالج ولقوه واسترخاء بآب شبت بنوشند ۰

د حمرثا : جهت سدّهٔ کبد وسپرزوبرود ت رحم واد رارحیض وبول وتحلیل بادهای غلیظه که د رشکم متولّد شده با شد وجهت تبهائی که ازمواد بارده با شد مثل ربع ، و مواظبه وسرفه که ازرطوبت با شد وسستی اعضاءوانقطاع نفس ۰

صفت آن : تخم حرمل یکمن ونیم لبان ذکرده د رم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج ازهریك ۲۰م زرنباد رونج ازهریك ۴م مصطکی حبّ البلسان ، زعفران اکلیل الملك سنبل الطّیب ازهریك ده د رم انیسون زنجبیل قسط المرسلیخه ازهریك سه اساتیرقرنفل خربق ابیض ورد احمرشونیزازهریك شش اساطیر صبر سقوطری ۱۴ فلفل سیاه ده د رم ادویه راکوفته وبیخته باعسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و د روقت حاجت استعمال نمایند ۰

د حمرثای لوءلوی : منافع این مثل منافع اولّست ۰

صفت آن : زربناد د رونج افیون جند بید سترفلفل سلیخه هوم المجوس بزرالبنج قسط حلوسنبل الطّیب جاوشیرازهریك۶ افته ، مرّصاف حلبه ۳ل مروارید ناسفته ۲ل میعهٔ زعفران ازهریك شش ل ادویه راکوفته وبیخته باسه وزن ادویه عسل بسرشند ۰

اثاناسیاالمعموله : بکبد الذّئب نافع است جهت جمیع مرضهای جگرود ردجگر وقروح امعاءوسپرزود ردعصب راوجهت حذرهرگاه طلاکنند بربدن مثل مرهم و جهت دردگرده و عسرالنّفس وسرفه که ازکثرت رطوبت مجتمعه درسینه باشد وقطع پیچش و نزف الدّم ونفث الدّم کند وبهم میاویزد قطع عروق جگرراکه عبارت ازاورده است ونافع است جهت ناصورهرگاه طلاکنند باومثل مرهم وجهت سموم مشروبه با شیربنوشند واین مرکّب ازجهت آن مسمّی باین اسم است که آشامیدن اودورمیکند شارب آنراازامراض باذن اللّه تعالی وقوّتش بعدازچهارسال ضعیف میشود ۰

صفت آن : زعفران مرّصاف افیون جند بید سترربزرالبنج قسط المرقرد مانا تخم خشخاش سیاه سنبل الطّیب اصل الغافث باعصارهٔغافث جگرگرگ شاخ سوخته راست بزهریك یکجزوادویه راکوفته وبیخته وآنچه خیسانید نیست باشراب صاف جید الجوهر یاجمهوری یامثلّث یانبیذ زبیب وعسل خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند وبعدازششماه استعمال نمایند وقدرشربت ازربع مثقال تانیم مثقال ۰

اثاناسیاءالصّغری : جهت دردجگروسرفه ودردمعده وبادهاوقروح امعاءوقروح سینه وشش وبرای سموم هوام بسیارنافع است ۰

صفت آن : میعهٔ سایله یایابسه زعفران قسط المرسنبل الطّیب مرّصاف عیدان البلسان افیون سلیخه ازهریك ۴م عصارهٔغافث ۸م اصل السّوس محکوك ۲ ۱درم ــ ادویه راکوفته وبیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند وبعدازششماه استعمال نمایند ۰

القفطارغان الاکبروهی الضّبیعه : جهت سقوط جنین ووجع النّساء و جمیع امراض بارده نافع است واین دوای هندیست ۰

صفت آن : افیون ۱۴ ساتر وچهاردانك فریبون ۶م اساتیروچهاردانك حماما سه اساتیر وچهاردانك حماما سه اساتیروچهاردانك عاقرقرحا ۶م فاشراکه هزار چشانست فاشرستین که شش بندانست ازهریك چهارم ابریشم مقرض دواساتیر نقره محرق ۶م تخم سداب ونانخواه شکوفه کرفس ازهریك ۴م گلسرخ مشك اصل الکاکنج از هریك ۶م تخم کرفس مقل ازرق حبّ البلسان قصب الذّریره سلیخه زرنباد ، درونج شیطرج هندی ازهریك دواستاربزرالبنج الابیض نه اساتیرود ودرم کندرذکرپنج اساتیر وچهاردانگ دهن البلسان سه اساتیرود ودرم جندبیدستر نه اساتیرود ودرم وچهار دانك دبق منقّی پنج اساتیروچهاردانگ قردمانا ۶ اساتیرساذج هندی سه اساتیر و۴ دانگ قاقله کبارپانصد دانه دانهای درشت قرنفل ذکرپنج اساتیرقرنفل انثی سه — اساتیر ، افروریحان دواستارود ودرم ، قرفه دواستار ۰

وچهارم مروارید ناسفته پنج م بسدّ ددواستارویك م دوقوومراره البقرازهریك ۰

دوم زراوند طویل نه اساتیر ، زنجبیل وفلفل ابیض ازهریك پنج اساتیر اطموط بعضی گفته‌اند که اواکتمکت است بوزیدان ازهریك ۱۲ م سوربا روکه نارمشك است دو استار ۰

ودوّم بهمن سرخ وسفید ازهریك دواستاروچهاردانگ مراره الذّئب مراره الذّئب مراره الغراب ازهریك یك درم ادویه رانیمکوب ساخته و صموغرادرشراب خوبی — خیسانیده تاهفت روز بعدازآن ادویهٔ نیمکوب مذکوره راپخته براوریزند تاهمچولعوق شودودرد یك سنگی پاکیزه کرده بعدازپنج شش جوش ازبالای آتش بردارند و سرد کنند ۰

طبیخ الضّبعه العرجاء : بگیرند کفتار لنگ ماده پیرزنده راوبه بندند دست وپای

اورا بعضی ببعضی وبیند ازند د رد یك مس پرآب جوشان وبریزند بربالا ی او ترمس ابیض وشبت ازهریك یك کف وآب شیرین بقد رحاجت وسردیگ را بپوشاند وبآتش نرم بپزند تامهرّا شود وبعد ازآن ازآتش بگیرند وسرد کنند وشوربای اورا ازپوست واستخوان د موی اوپاك نمایند وبازشورباد رد یك پاکیزه کرده بریزند براوازروغن بلسان و روغن نارد ین ازهریك یك سکرچه وبآتش نرم بپزند تاثلث باقی بماند بعد ازآن عسل بقد ر شوربابراوریخته بپزند تاآنکه قوامش همچوقوام عسل غلیظ گرد د ، پس بریزند ادویه معجونه راوازآتش بردا شته د رظرف شیشه گذا شته وقت حاجت بعد ازششماه استعمال نمایند وقبل ازشش ماه اگراستعمال کنند مهلك خواهد بود ۰

بقطارغاله الاصغر ، حبّ البلسان کند ش حماما پوست بیخ لفاح ا شنه سلیخه اشق لبان ذکراصل السّوس محکوك عبد ان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبیج جاوشیر دارچینی جند بید سترهزارچشان شش بند ان شیطرج هند ی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاتل ابیه سکرحبّ الغاردم الاخوین ازهریك ۲م زعفران ،فلفل بزرالبنج از هریك ده م ، فیبون هفت م بزرالحرمل ، قرنفل ساذج هند ی شحم الکرگدن خربق ابیض مراره الفیل قسط المرازهریك ۴م طلاونقره سائیده ازهریك د ودانك زربناد د رونج کافورازهریك سه م سنبل الطّیب ۸ م مسك د ودانگ افیون پانزده م ابریشم خام ، ملح هند ی ، اشنان ذکرکبریت بحری سوخته فته خیارشنبرکه پاك کرده باشند ازدانه وچوب قردل اسم عربی بسد است وطالیسفربیخ شاه دانه وبرنج ونانخواه صعتر فارسی بیخ زونراحب الکبرازهریك یك م ادویه راکوفته وبیخته وصمو غراد رشراب کهنه ریحانی خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ، وبعد ازششماه استعمال نمایند ۰

اصفرسلیم : جهت مرّهٔ سود اووجع الصّبیان ود رد رحم ۰

صفت آن : فلفل ابیض ، زنجبیل ملح هند ی قسط المرازهریك ۶م افیون ،و

وفریبون جند بید سترزعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحاازهریك ۵م سعد هزارچشان فاشرستین که شش بند آنست زربناد رونج زراوند طویل ازهریك ۲مد هن البلسان ماء الکافورازهریك ۴م ادویه راکوفته وبیخته بروغن بلسان وماءالکافورچرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودروقت حاجت بعد ازشش ماه استعمال نمایند و سعوط اومثل عدسی باآب مرزنجوش نافعست ۰

کلکلانج الاکبر : واین معجون هندیست جهت دردمعده وتبهای کهنه وغشی وعسرالبول وبرص وبهق وبله وسرفهٔ رطب وقروح شش وعطش وزهره وبرودت بدن و بواسیرود رد سپرزود ملهاوقولنج وزرداب وامراض زنهای آبستن واشتهای طعام نافع و قوّتش تاپنجسال باقی است ۰

صفت آن : هلیلج سیاه ، هلیلج شیرآملهٔ دانه بیرون کرده وآب ترنج وفلفلمویه وتخم کرفس وشیطرج هندی وفلفل ولسان العصافیروزیرهٔ کرمانی وهندی که شونیز است وهشفیفل بعضی گفته‌اند که شقاقل است وملح اندرانی وهندی وبهمنین و ملح العجین سیاه وسرخ نانخواه ازهریك ۳ل تربد سفید یکرطل ادویه‌راکوفته وبیخته شیر آبلج دانه بیرون کرده سه رطل دربیست وچهاررطل آب شیرین بآتش معتدل بپزند تاثلثش باقی بماند وازآتش بگیرند وصاف کنند وثفلش رابیندازند وشکرسفید چهاررطل باوریخته بآتش بگذارند وبآتش هموار بپزند وحرکت دهند تاشکرگداخته شود وغلیظ شود مثل عسل وروغن شیرج تازه سه رطل باوریخته حرکت دهند تاباآب ممزوج شود از آتش گرفته ادویهٔ کوفته شده رابراوبپاشند وبهم زنند تاممزوج شود ودرظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدرشربت ازسه مثقال تاچهارمثقال است ۰

کلکلانج الاصغر : منافعش مثل منافع اکیراست ۰

صفت آن : هلیلج هندی هلیلج شیرهٔ آملج دانه بیرون کرده فلفل دارفلفل شیطرج هندی صبرزنجبیل حبّ النیل اترنج تخم گشنیزخشك نانخواه فلفلمویه تخم کرفس ـ

لسان العصافیرزیرهٔکرمانی واطمط ازهریك پنج م خیارشنبرازدانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی هیل بواکه شوشمیراست ۰

واگریافت نشودعوض اوقاقله کباراست ، حبّه السّوداازهریك سمم تربد سفید روغن شیرج ازهریك بیست استارشکرسفید صد وبیست استارمویزدانه بیرون کرده دویست وپنجاه استارآب آبلج ده رطل ۰

صفت ماءالاُملج : شیرآملج دانه بیرون کرده سه من مویزدانه بیرون کرده شش من باچهاررطل آب بپزند تاربعش بماند ، وآبش راصاف نموده دردیك پاکیزه بریزند وشکررابرواندا خته بآتش نرم بپزند تاشکرگداخته شود و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مذقوقه ومسحوقه رابرواوریخته بربالای آتش حرکت دهند بعدازآن روغن شیرج رانیز ریخته برهمزنند تاخوب ممزوج شود ومثل خمیرگردد وازآتش بگیرند وسرد کنند و درظرف شیشه یاچینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند ۰

معجون شلیثا : جهت صرع وسکته وفالج ولقوه وتشنّج ونسیان ورعشه و خوف ، و خبث النّفس وخیال فاسد و تغیّر عقل ودردالدرون وشش وبادهای غلیظ ودرد مفاصل ونقرس ودردرحم ودواروسقوط جنین وجهت نگاهداشتن جنین درشکم امّهات ، و سعوط آن صداع وشقیقه رابسیارنافع واین معجون راابهیّه دهنیّه نامند ۰

صفت آن : مشك خالص وحماماوعیدان البلسان وفریبون واشنان نبطی وتخم کرفس وتخم سداب واشنه وکبریت صفرواخثاءالبقرجبلی واخثاءمغرجبلی وکافور وخربق سیاه وابیض ومیعهٔسایله وسعدومامیران چینی وتخم هلیون وبداسقیان کهکف الکلب است واصابع صفروبیخ کاسنی وحبّ المحلب وعیدان البلسان وکشت برکشت و خردل ابیض ازهریك دوم مروارید ناسفته ، زعفران ساذج هندی سلیخه دبق غیرمقشر جوز بوّاافقاح الاُخرجند بید سترتخم جرجیرتخم زوفراازهریك ده درم طلاونقره سائیده زنجبار حبّ البلسان شونیززاج الاُساکفه خررالثّعلب پوست بیخ کبرازهریك نیم م ابریشم خام

غیرمحرق فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت خبطیانافقاح الاذخرلسان العصافیر ملح هند ی صعترفارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بند ق هند ی ابهل فقرالیهود هزار چشان شش بندان ازهریك چهارم ۰

قرنفل سنبل الطّیب قسط تلخ حرمل عیدان پرسیاوشان قاقله ازهریك سمم بیخ سوسن اسمانجونی بسباسه خاك چهارراه ماءالسّوسن ماءالکشوث ازهریك م مصطکی سمم ۰

فقاح بیست عدد وتخم رازیانج زوفانی خشك ازهریك ۶م فلفل سیاه دار فلفل بزرالبنج الابُیض زراوند طویل افیون ازهریك ۲م ۰

اکلیل الملك چهارده رم ونیم برزقطونا وبسد ازهریك ۴ م فلفل سیاه فلفل بزرالبنج الابُیض زراوند طویل افیون ازهریك الی دودانك ادویه راکوفته وبیخته بخیسانند از آنهاآنچه خیسانید نیست بشراب ریحانی کهنه یاباآنچه قایم مقام اوباشد وباسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودرظرفی گذاشته بعدازشش ماه استعمال نمایند و قدرشربت مثل نخودی باآب بیخ رازیانه وبیخ کرفس وسعوط ازوبقدرحبّه باآب شاه بانج یاآب مرزنجوش ووقت اتّخاذ اوهنگام طلوع شعرای یمانیّه است که عبارت از کلب الجبار است ۰

کاسکینج : واین معجون فارسیست نافع است جهت امراض بسیارخصوصا ــ امراض اطفال وصبیان که ایشانراعارض شود صرع وتقویت وفالج وتشنّج وجهت حفظ جنین درشکم مادرواصلاح رحم ودرد رحم رابسیارمفید است وسعوط کرده میشود باین آنچیزهائیکه سعوط بشلیثا ۰

صفت آن : سلیخه جفت آفرید پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حبّ الابُهل زراوند طویل ومدحرج مشك عنبرحبّ البلسان ازهریك ۴م قرنفل فرنجمشك ازهریك۴م هیل ۱۴ م قسط المرجوزبوا هلیلج اصفرافیون ازهریك ۸م قرفه زرنیخ اصفرشونیز تخم

خیری زرد ازهریك دوم ونیم سکبینج زربناد رونج میعهٔ سایله مرصافی ازهریك پنجدرم سعد بسباسه زعفران جزنیانا رمشك حبّ الدّ همست ، حبّ الغا رازهریك ده درم بـه مغاث بیروج صنمی ازهریك پانزده م مرواسفرم ورق آس ازهریك سه م ادویه را کوفته و بیخته باسه وزن ادویه عسل بسرشند ودرظرف گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد ازشش ماه قدرشربت یکدرهم تایکمثقال است ۰

صفت جزنیا : که موصوفست درکاسکینج قصب الذّ ریره اظفارالطّیب لبان ذکرمیعـه ازهریك ۴ م اشنه قرفه زعفران مشك عود هندی ازهریك نیم درم ادویه راکوفته وبیخته باشراب ریحانی خمیرنموده قرصها سازند وبگذارند تاخشك شود ودروقت حاجتا ستفاده نمایند ۰

معجون المشك : جهت دردجگروضعف معده وبرودت آن وتفتیح سدّ ها ، و تحلیل بادهای غلیظه ۰

صفت آن : مشك سلیخه سنبل الطّیب ساذج هندی لك پاك کرده ریوند چینی خبطیانای رومی ازهریك دوم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی ازهریك سـه درم عود هندی قرنفل مرّصاف از هریك نمیدرم راکوفته وبیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند وقدرشربت بقدریك باقلی باآب گرم ۰

معجون خبطیانا : جهت صلابت جگروسپرزوسدّ ودرد معده وگرده ومثانه ، و تب هائیکه بطول کشد وجمیع زهرهای گزند هارانافع است ۰

صفت آن : خبطیانای رومی ، فلفل سیاه ازهریك ده درم قسط مرساذج هندی سنبل الطّیب زراوند مدحرج ریوند چینی ازهریك یك اوقیه ادویه راکوفته وبیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدرشربت یکدرم باآب سداب ۰

معجون فودنجی : جهت دردمعده وجگربارد و قشعریره وتبهای بلغمی وتب ربـع ۰

صفت آن : فود نج نهری وفود نج جبلی فطرا سالیون سیسالیوس ازهریك ۴ ۱ ۲ تخم رازیانج ، تخم کرفس بابونج حاشا ازهریك ۴ م کاشم ۱م فلفل سیاه ۴ م ادویه را کوفته وبحریربیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدرشربت ازیکدرم تادودرم باآب گرم ۰

معجون تمری : جهت عسربول وقولنج نافع وبی مشقّت اسهال میکند درهروقت اززمستان وتابستان ۰

صفت آن : خرمای هیریون باتمرصیرفان دانه بیرون کرده مقشرپنجاه درهرادر یکشبانه روزد رخلّ خمرخیسانیده بپزند بپرویزن فراخی وبعد ازآن سقمونیا و سداب خشك ازهریك ۷ل فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه ل بورق ارمنی یك ل بادام شیرین مقشرازهرد وپوست سی عدد کوفته وبیخته باتمرکوفته وبیخته ممزوج نمود ه با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند وقدرشربت چهارل بآب گرم ۰

معجون زبیب : جهت صرع نافعست ومایل باعتدال ۰

نسخهٔ دیگرازکامل الصّناعه ص فلفل سفید وسیاه ساذج حماماتخم کرفس انیسون عاقرقرحاتخم ابخره تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطّیب زعفران قصب الذریره مکد پنجد رهم عسل سه وزن ومداومت آن دررفع امراض عصب وصرع مجرّبست و حقیر تجربه نموده ۰

صفت آن : هلیلهٔ کابلی آملههلیله زرد بلیله اسطوخودوس ازهریك دم عود الصّلیب ۵ م عاقرقرحا ۳م کوفته وباموبزدانه بیرون کرده بوزن اوبسرشند وشربتش از نیم ل تایکمثقال ونیم ۰

معجون جالینوس : جهت امراض بلغمی وسوداوی ورياح وسدّه جگروبرودت گرده ومثانه واصلاح حال بدن نافع است ۰

فلفل سفید ۱۴ هیل ۱۴ قسط بحری ۱۱۵ سنبل الطّیب ۱۵ اعود بلسان ۱۱۵

قصب الذّریره ۱۵ ا تخم مورد ۱۵ ا زنجبیل ۱۵ ا سعد ۱۵ ا خولنجان ۱۵ ا قرنفل دارچینی ۱۵ ا دارفلفل ۱۵ ا سلیخه ۱۵ ا ساروں ۱۵ ا زعفران ۱۵ ا مصطکی با عسل معجون نمایند ۰

معجون عود ملیّن : ازشیخ ابو علی جهت تقویت معده که بایبوست باشد هیل زنجبیل دارچینی ، زعفران ، فلفل سیاه فرنجمشك زربناد ازهریك ۵ل سعد زرنب ساذج قرنفل ازهریك ۳ل عودخام ۷ل لاجورد دودانگ کافوریکدانگ تربد ۴ل نمك یك ل باعسل وشکربیامیزند واگرمشك وعنبرازهریك نیم ل هلیله کابلی سه محموده و دل داخل کنند بهترخواهد بود ۰

معجون عودغیرملیّن : عود مشك عنبرجد واردارچینی مصطکی قرنفل ازهریك یك ل ونیم باد رنجبویه گاوزبان بادیان تخم کرفس سنبل اکیرترکی پوست ترنج ازهریك دو ل باعسل ونبات بسرشند ودرنسخهٔ شیخ ابو علی کافوریکدانك ونیم دارد وجدوار ، و پوست ترنج راا واضافه کرده است ۰

معجون سفرجلی : قابض به پاك یکمن عسل یکمن فلفل دارفلفل زنجبیل پنج مثقال هیل هفت ل قاقله سنبل ، قرنفل دارچینی زعفران بدستورهفت ل به راپاك کرده ازپوست ودانه مهرّا پخته ازپرویزن درشت بیرون کرده باعسل بقوام آورده ، با ادویه ترکیب نمایند مقدارشربت ۴ل ۰

زرعونی : جهت قوّه گرده وجگرومعده وسردی اووریك مثانه نافع وبادها بشکند تخم کرفس بادیان ، تخم گزر ، تخم شبت ، تخم تره تیزك ، نانخواه ، مغزتخم خربزه وخیاربیخ کرفس ازهریك ۵ل عاقرقرحازعفران قرفه مصطکی عودازهریك دومثقال بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه ازهریك سه ل عنبرنیم ل باعسل بسرشند مقدارشربت تادول بعد ازدوماه بخورند ۰

معجون ماسك البول : جهت سلس البول وتقطیرآن نافع ومجرّبست بلوط مقشّر

مقل پانزده م حرف و مر وتخم سداب ازهریك یکدرهم کند رحبّ الاُس جوزبوابسباسه قرنفل هلیلج اسود ازهریك دو م سعد شونیزهیل ازهریك سه م انجیرخشك پنج م، با عسل بسرشند وقدرشربت ازسه ل تا ۵ل ۰

معجون البند اریقون : جهت نفخ وبرودت معده ۰

زعفران کاشم بزرالسّداب تخم کرفس زنجبیل حاشالوزالصّنوبرالکبارازهریك ۶ م بادام تلخ مقشرلبان ازهریك دوم فلفل هشت م باسه وزن ادویه عسل بسرشند ۰

معجون مقنی : جهت سرفه ودردجگروسینه وآلات تنفّس ومعده وشوصه وصفای آواز وادرارربول ودردسپرزمویزبیدانه باقشمش بیست وپنج ل زعفران سنبل الطّیب سلیخه دارچینی دارشیشعان یك، قصب الذّریره فقاح الاذخرعلك البطم مقل ازرق دو ل ونیم مرصّاف چهارل ، صموغرابشراب یاقایم مقام شراب خیسانیده وباعسل بسرشند وقدرشربت یکمثقال بآب گرم جهت دردجگرومعده وجهت دردسینه و شش بآب زوفا۰

معجون حلتیث : جهت رفع تب ربع وتفتیح سدّها وتحلیل ریاح وگزیدن جمیع گزندگان ۰

صفت آن : حلتیث فلفل مرسداب خشك بالسّویه بحریربیخته بعسل بسرشند و قدرشربت یکمثقال ۰

معجون الخبث : جهت بواسیرورياح آن ونیکوکردن گونه وتقویت احشاوهاضمه نافع است ، وآنرافنجوش نیزنامند ۰

صفت آن : هلیلج سیاه آملج هلیلج فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطّیب ازهریك ده ل ، تخم شبت ، تخم گندنا ، ازهریك چهارل خبث الحدید مدبّرمجفّف بروغن بادام شیرین جوشانیده ده ل باسه وزن ادویه عسل بسرشند واگر دول یایکمثقال ادرارکند اقوی خواهد بود ۰

معجون القولنج الرّیحی : ازمجرّبات رکن الدّین مسعود ۰

صفت آن : سداب خولنجان سلیخه بیخ کبرسا ذج هفت ل ونیم نیمکوب ساخته یکشب درگلاب خیسانیده ، پس بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده بعد از آن زربناد مصطکی نارمشك عود پوست ترنج دارفلفل تخم کرفس کاشم ساذج هندی انیسون اذخرا سارون تخم ترب زرنب صعترفود نج دارچینی حلتیث کمون کرمانی قرنفل حرف ازهریك دول ونیم جند نصف وزن مذکوربحریربیخته ، پس سه مقابل عسل رابا گلاب مذکورپخته باقی این ادویه راباعسل بسرشند وروغن بادام تلخ ۲۰ ل اضافه کنند واگرخواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه کنند باوفلوس خیارشنبرقدریکه خواهند

معجون زوفا : جهت نضج مواد محتبسه درسینه مجرّب مرحوم ابوی امست ۰

صفت آن : رّب سوس زوفای خشك پرسیاوشان ازهریك ده ل قرد مانافلفل ازهر یك یك ل ، مغزبادام تلخ بیخ ازراوند کرد ۰

تخم ابخره ازهریك ۵ ل عسل سه وزن ادویه بسرشند وهرروزدول رابااین مطبوخ بنوشند انجیرزرد ده عدد تمرهندی ، مویزبیدانه ازهریك ده ل ، حلبه تخم کرفس تخم رازیانه ، پرسیاوشان اصل السّوس زوفای خشك فراسیون ازهریك ۵ ل درچهار رطل آب بجوشانند تابربع آید ، پس سه حصّه کنند وهرروزیکحصّه رابادول معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخرشود بازبهمین دستورترتیب شود وهرماه دوروز به متعاقب یکدیگرباین دواها قی نمایند ۰

اصل السّوس ۳ ل خردل سرخ ۳ ل تخم ترب ۳ ل تخم شبت ۳ ل جوشانیده صاف کرده باسکنجبین عسلی بنوشند وقی کنند دروقتیکه معده خالی نباشد ۰

معجون ملوکی : مستعمل جهت قوّهٔ باه واشتها وقوّهٔ مجامعت بسیارمجرّب است جوزبوا قرنفل بسباسه لسان العصافیربیخ اذخرزنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران ازهریك ۳ ل قاقله کندرازهریك یك ل اشنه ۳ ل مشك نیم مثقال قندگلاب ازهریك ده مثقال قندرادرگلاب حل نموده عسل بقدرکفاف اضافه نموده ادویه رابعد از قوام

بسرشند شربتی یکمثقال ·

معجون جلالی : مستعمل جهت زیادکردن منی وقوّه مجامعت وضعف گرده و معده واشتهامجرّبست سنبل الطّیب قرفه قرنفل دارچینی قاقلهازهریك دولانیسون تخم کرفس ازهریك یکمثقال زیرهٔکرمانی مدبرمقلومصطکی نعناع خشك عود نیمل فلفل دول یایك ل وشربتی دودرهم نافع بود ومجرّبست ·

معجون الصّرع : مجرّب ازجالینوس واسرارالاطّبانقل میشود و بتجربه رسیده است ·

صفت آن : عاقرقرحاده ل صلایه نمایند وازمنخل نازك بگذرانند وبعد ازآن در هاون باسرکه کهنه ده‌ل بسایند وباعسل بسرشند شربت دول تابیست ونه مثقال باآب گرم معجونی دیگرجهت صرع ازتألیف حقیرجهت تقویت دماغ ورفع سدد ومنع بخار ، و امراض مرکبه دماغی مجرّبست وبتریاق الصرع موسوم نمودهاست ·

ص سیالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس مکدعشره مثاقیل غاریقون خمسه مثاقیل هلیلج کابلی هلیلج مکد سبعه مثاقیل قرد مانافاوانیازراوند مدحرج مکد ثلثهمثاقیل زبیب منزوع العجم ضعف الادویه الشّربه الی مثقالین غدوه وعشیا ·

معجون عقرب : جهت سنگ گرده ومثانه عقرب سوخته خبطیاناتاسه مثقال — زنجبیل یك ل فلفل دول دارفلفل دول کاکنج پنجمثقال جندنیم ل بابیست مثقال عسل بسرشند بعدازشش ماه ببالغ دانگی وبنابالغ نیم دانگ بدهند ·

معجون ابوما : هرمسمّی بتریاق جهت قروح گرده ومثانه ومجاری بول واحتباس آن وحرقه البول مزمن به غایت مجرّبست وجهت امراض رحم بسیارنافع ومدر حیض ومسکّن دردهای اعضای تناسل ومانع صعود ابخره بدماغ ومقوّی اعصاب است قدرشربت آن دراوّل علّت یکمثقال وسه وقیه شیرالاغ وهفت م ماءالعسل ودرمزاج حار

بسیار با شربت ورّب غوره ود روسط علّت دوم با هفت م آب برگ بارتنگ مطبوخ وپنجد رهم باماءالعسل ود رآخرعلّت که چرك پاك شده باشد وخوناب آید یکمثقال وربع با شربت مورد یارّب وامثال آن وجهت اد رارحیض باآب نخود منقوع ومانند آن ازادویهٔ مدرّهٔ حیض گل مختوم تخم خطمی وخبّازی تخم خرفه مغزتخم خیارین وتخم خربزه و کدوی شیرین دم الاخوین ازهریك پنج مثقال طین قبرسی پانزده ل طین ارمنی مغسول ده ل ودع محرق شاخ گاوکوهی سوخته بسد مروارید ازهریك یك مثقال ونیم عصارهٔ لحیه التّیس فطراسالیون زوفای خشك صعترتخم کرفس انیسون مکد چهار ل صمغ آلونشاسته کتیراحبّ القلت که ماش هندیست حبّ صنوبرکبار خرنوب نبطی مغزبادام کوهی مغزبادام شیرین مقشرازپوستهامکد هفت ل سماق منقی غورهٔ خشك طین فارسی که گل شیرازیست ریوند رامك طلق محلوب خشخاش سفید و سیاه بزرالبنج ازهریك سه ل حسب کاکنج چهل عدد افیون ربّ سوس مکد دول عسل کف گرفته سه وزن ادویه ۰

معجون سیسالیوس : جهت اقسام صرع نافعست مگردموی ازاوهیچ دوائی در باب صرع قایم مقام اونمی تواند بود سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس ازهریك ده ل غاریقون ۵ ل قرد ماناحلتیث زراوند مدحرج ازهریك دو ل ونیم ادویه راکوفته ، وآب عنصل ود وچندان عسل راآورده ادویه رابا اوبسرشند ۰

معجون مقل : جهت بواسیروارام مقعد نافع است وبادها بشکند وخون بواسیر بازدارد پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ آمله منقّی تخم سپندان سفید تخم گندناتخم ریحان ازهریك پنجمثقال مقل پنجاه مثقال مقل رادرآب گندناحل نموده بادووزن ادویه عسل بسرشند ودربعضی نسخه بی عسل است ۰

معجون الکمونی : جهت تقویت معده ونفخ ریاح ورطوبات آن نافع است ۰ زیرهٔ کرمانی که یکشبانه روزد رسرکه خیسانیده بوداده باشند صد مثقال زنجبیل بیست ل

فلفل ده ل برگ سداب خشك ده ل بورهٔ ارمنی ده ل ·

ادویه رابسیارنرم صلایه نبایدکرد باعسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال ·

معجون : جهت قطع خون بواسیرمجرّب است · هلیلهٔ کابلی بلیله آمله ازهریك ده ل بسدکهرباصدف سوخته ازهریك پنج مثقال شاخ گاوکوهی سوخته پنجمثقال زاج سفید نانخواه ازهریك دول مقل ازرق بیست ل مقل رادرآب حل کرده مجموع را بـا هفتاد وپنجمثقال عسل کف گرفته بسرشند و قدرشربت ده ل ·

معجون اللوّءلوء : جهت تقویت اعضاو تفتیح اوعیه وتقویت اعصاب وزیادتی بـاه وتکریرانعـاظ و اعانت میکند منی رااعانت شدیده واخراج منی میکند بلذّت شدیده ، و نضج منی میدهد مروارید ناسفته بسدازهریك شش ل انیسون بهمن ابیض ازهریك چهارل کاکنج اصل اللّبلاب ازهریك سه ل ·

فقاح اذخرسعدکرمازج مکدول ، سلیخهٔ اسارون دارچینی مصطکی از هریك یك ل ونیم صمغ یك ل ، کتیرا یك ل ، باوزن ادویهٔ عسل کف گرفته بسرشند ودروقت خواب تایکمثقال باآب گرم بنوشند ·

معجون حافظ الاجساد : که تألیف حقیراست جهت انواع سدد ماساریقاوجگر وضعف وبرودت جگروامراض معده وسوءالقنیه نافع است واین معجون راخواصّ کثیره ومنافع جمیله است · ومثل این دراین بابهادیده نشده ·

دارچینی اصل الکبرازهریك پنجمثقال زعفران دوازده ل فومّوّازهریك چهارل سنبل الطّیب شش ل انیسون چهارل ، دوقو چهارل ، ربّ السّوس عصارهٔ الغافث جعده ازهریك سه ل مرصّاف چهارل روغن بلسان چهارل واگریافت نشود بجای او زیت کهنه کنند وباعسل بسرشند وقدرشربت یکمثقال نافع باشد ، باذن اللّه تعالی·

معجون بزور : جهت باه مجرّبست تخم زردك تخم پیاز ، تخم ترب ، تخم تره ،

تیزك تخم یونجه تودری سفید وسرخ لسان العصافیرشقاقل مغزچلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید وسرخ فلفل ودارفلفل حلتیت طیّب ازهریك پنجمثقال باسه وزن ادویه عسل سرشته هرروزد ومثقال ونیم صبح ومثل اوشام تناول نمایند ۰

معجون حبّ القطن : جلیل القدرعظیم النّفع است ، وازجالینوس است اعاده شهوت‌باه میکند بعد ازنومیدی وآوازراصاف میکند وسدّه رامیگشاید وضعف کلیه و مثانه رازایل میکند وجهت حرقه بول نافع است وسنگ گرده ومثانه رامی‌ریزاند ودشواری‌نفس وربورانافع است ۰

وقدرشربت دول وقوّتش تاسه سال باقی میماندحبّ القطن بیست ل دارچینی قرنفل حبّ الصّنوبرتخم ابخره ازهریك پنجمثقال شقاقل زنجبیل ازهریك ده ل دار شیشعان هفت ل قسط شیرین بزرگتان مقلومصطکی ازهریك چهارل باسه وزن‌ادویه به عسل کف گرفته بسرشند ۰

معجون یداللّه : جهت تفتیت حصاه بغایت قویست خون بزمسمّی بیداللّه‌زجاج صاف سفید محرق رمادعقرب رماد بیخ کلم بوته دارکه کرنب است رماد ارنب حجاره — الاسفنج رماد پوست تخم مرغ‌که جوجه ازآن بیرون آمده باشد حجرالیهود صمغ جوزوج ازهریك یکمثقال فطراسالیون دوقومشکطرامشیع صمغ‌عربی تخم خطمی فلفل‌سیاه از هریك یکمثقال باعسل سرشته ازیك ل تاسه ل باآب طبیخ‌خسك ونخود سیاه بنوشند ورماد الارنب آنستکه خرگوش راذبح کرده درست درظرف‌خزّفی گذاشته بگل حکمت گرفته درتون حمّام یاتنوری گرم بگذارند تابسوزد ۰

معجون ازابن هبل : جهت وجع الفؤاد وتقلّب نفس که ازبرودت باشد نافع وبسیارمقوّی معده است گلسرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون هریك دوجزومصطکی زرنباد فودنج انیسون هریك یکجزوجند بید سترنیم جزوبایکوزن عسل ویکوزن شیرهٔ‌گلقند بسرشند وقدرشربتش دومثقال ۰

معجون افسنتین : جهت درد معده ووجع الفوءاد که مواد سوداوی باشد بغایت نافع است ۰

صفت آن : انیسون تخم کرفس افسنتین سلیخه جند بید ستر ۰

افیون عسل دووزن ۰

معجون : جهت ریاح بواسیروصداع بارد وظلمت بصروتقویت باه سنبل الطّیب و قرنفل دارچینی حبّ البلسان ، فلفل سفید ، دارفلفل اسارون سلیخه قصب الذّریره سعد تخم مورد زنجبیل قرفه قاقله بالسّویه عسل دووزن ادویه اشربه الی مثقالین ۰

معجون دبید الورد : معنی اوآنست که مثل همهٔ اجزاءورد دراوست نافع است جهت انواع صداع بارد هرقسم که باشد ومنع صعود ابخره میکند وجهت دوی وطنین و ضعف معده وجگروانواع استسقاءوتحلیل سایراورام ودبیلات وصلابات نافع و ظاهرا حاربا شد ودرد رجهٔ اولی وقدرشربت ازد ومثقال تاچهارمثقال سنبل الطّیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین عصارهٔ غافث وبزرالکشوف فولك مغسول بزرهند بابرزکرفس زراوند طویل حبّ بلسان قرنفل دانه هیل عود از هریك یکجزووامنزوع الاقماع مثل الجمیع باسه وزن ادویه عسل بسرشند ۰

دواءالمشك : شیرین که دواءالمسك حارنامند جهت خفقان ومرهٔ سوداضعف دل ومعده وبادهائی که زنان آبستن رابهمرسیده باشد ورنگ رخسار رانیکوگرداند ۰ زربناد درونج ازهریك یك م لوءلوءکهربا سه ابریشم المقرض غیرمحرق یك م ونیم بهمن ابیض واحمرسا ذج هندی سنبل الطّیب قاقله کبارقرنفل جندبید ستراشنه از هریك چهاردانگ ، زنجبیل دارفلفل ازهریك دودانگ مشك یکدانگ ونیم باسیل عسل صاف آتش ندیده بسرشند ۰

دواءالمشك تلخ ازقرابادین حنین جهت خفقان وورم گلوورطوبت معده نافعست سنبل قرنفل مشك مرّصاف سا ذج هندی ازهریك دودرم زعفران نانخواه تخم کرفس

ازهریك چهارد رم صبرسقوطری افسنتین ازهریك هفت م ریوند چینی شش م جند بید ستریك م ونصف مر را ود رآب گرم حل کرده با سه وزن عسل خام بسرشند ۰

دواءالمشك البارد : مقوّی اعضای رئیسه وموافق محرورالمزاج جهت خفقان حار وناقهین نافع است ، غنچه گلسرخ طباشیرگشنیزخشك ابریشم مقرض گل گاوزبان کهربا مروارید زرشك بیدانه بسد تخم خرفه صندل سفید ازهریك پنجمثقال فوفل گل ارمنی شسته ازهریك سه‌ل نشاسته دو ل مشك یك ل عنبراشهب دول ورق طلایك ل ورق نقره‌دول قند سفید دووزن ادویه‌بارب سیب نودل وآب انارین نودل بید مشك پنجاه‌ل گلاب ۵ ل بقوام آورده بسرشند واگربی مشك خواهند بعنبرشهبا اکتفانمایند و حقیرد ول یاقوت اضافه نموده واثرش رابسیارقوی یافته ۰

نوش داروی لوءلوءی : منقول ازخط استاد المتأخّرین حکیم محمّد باقرقمّی طاب ثراه که بهترین نسخهاست ومکرّرتجربه شده جهت تقویت اعضای رئیسه وضعف معده وبدن ونقاهت وبرانگیختن اشنه مفیداست طباشیرسفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطّیب مروارید کهرباگلسرخ ازهریك سه ل یاقوت ریوند اسارون سعدعود هندی اذخرصندل سفید پوست ترنج ساذج هندی بسد یشب سبزتخم بادرنجبویه درونج — هیل زرشك بیدانه عنبراشهب ورق طلاونقره ازهریك دول مشك یکمثقال آمله نودل آمله رامهرّاپخته ازپرویزن بیرون کنند وبایکوزن ونیم ادویه شکرسفید ومثل او عسل کف نگرفته بسرشند ۰

نوشداروی هندی : که ساده گویند جهت تقویت معده وجگربغایت نافع است گلسرخ شش م سعده درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون ازهریك سه م قرفه‌زرنب‌زعفران قاقله بسباسه هیل جوزبوا ازهریك دودرم بازای هرسی وشش ل اجزای یکرطل مکّه رادرنه رطل آب بجوشانند تاثلث بماند ، پس ازپرویزن بیرون کرده بایکرطل فاینـد سنجری بقوام آورده بسرشند قدرشربت ازیکمثقال یکدرم تادول ۰

معجون فلاسفه‌وماده‌الحیات: نامند ازاند روماخس قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاصل وفالج وضعف معده وجگروتقویت دماغ و حفظ فهم ویرقان و قولنج واستسقاء وسنگ گرده ومثانه وتقطیرالبول وامراض مثانه ومقعد نافع است ۰

درسیّم گرم وخشك ومحرق اخلاط ومضرّمحرورین ومصلحش شیرتازه وسکنجبین و شربتش ازد ومثقال تاچهارمثقال قوتّش تاچهارسال باقی‌است ، فلفل ، دار فلفل زنجبیل دارچینی کندر هلیله آمله حبّ الصّنوبرشیطرج هندی ، بیخ بابونج بالسّویه‌با سه وزن عسل بسرشند ورازی یوست نارنج اضافه کرده وشیح‌خبث الحدید بجهةزرداب وخفقان و بعضی زراوند مدحرج و خصیه الثّعلب بجهت نعوظ وتخم ابخره‌بجهةتصفیه منی وکنجد مقشربجهت هزال کلّیه وبسباسه وجوزبواومویز منقّی ازهریك بقدراجزاء ــ غشره اصل اضافه نمایند ۰

معجونی : که اشتهاوخواهش گل خوردن وچیزهای بد رراقطع کند معروف به معجون غیقرا ایارج فیقرا هلیلهٔ کابلی وهلیلج وآملج وملح کوفته بعسل بسرشند شربت از سه درم تاچهارم بطیخ فودنج ۰

معجونی که درمنفعت مثل معجون فیقرای مزبوراست، وبغایت مجرّب ومعروف است بمعجون جوزجندم هلیلج کابلی آملج هلیلج جوزجندم مصطکی قاقلهٔ کبارنا نخواه زنجبیل بالسّویه بعسل بسرشند وپیش ازطعام وبعدازطعام میل نمایند بقدرجوزی وبجای گل نشاسته رابانمك شورکرده بخورند وباجوزجندم راشورساخته تناول نمایند غذارامنحصرسازد بگوشت کباب مرغ بچه ۰

معجون : جهت‌عرق مدنی که رشته گویند منقول ازخط مرحوم ابوی ام پوست هلیله کابلی وپوست هلیلهٔ آمله مقشّرتربد سفید ۰

زنجبیل قنبیل بالسّویه باسه وزن عسل بسرشند خوراکی سه ل ۰

اطریفل‌صغیر : استرخای معده وبواسیروقوهّ دماغ‌نافع است پوست هلیلهٔ کابلی

پوست هلیله ، پوست هلیلهٔ زرد وهلیلهٔ سیاه آمله منقّی مساوی یکدیگرکوفته وبیخته به روغن بادام یاروغن گاوچرب نموده باسه وزن ادویه عسل بسرشند ۰

اطریفل کبیر : جهت تقویت دماغ و قطع ریاح بواسیرونفخ معده وبرص وبهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است ، هلیلهٔ کابلی آمله بزرالکرفس الجبلی ازهریك شش م شیطرج هندکه نانخواه صعترازهریك دواوقیه سنبل الطّیب حماماهیل وج ازهر یك سه م دارچینی دوم فلفل ابیض واسود نارمشك ملح هندی ازهریك نیم اوقیه ، خبث الحدید سه اوقیه خردل یك اوقیه ونیم نوشادرنیم م بروغن بادام ترنموده باسه وزن ادویه عسل بسرشند ۰

اطریفل مقل : جهت بواسیرواسهال بواسیری نافعست پوست هلیلهٔ زرد آمله منقّی هریك ده ل مقل سی ل درآب گند ناحلّ کنند ویا ۶ل عسل بقوام آورند وهلیله وآمله رابااوبسرشند ۰

اطریفل مقل ملیّن : که جهت بواسیرنافع است ، پوست هلیلهٔ کابلی بلیله هلیله سیاه آمله منقّی افتیمون اسطوخودوس ازهریك ده ل تربد سفید هفت ل مقل فلوس خیارشنبرسی ل مقل وفلوس رادرآب گند ناحلّ کنند وباعسل بقوام آورند ادویه رابروغن بادام چرب نموده بسرشند واستعمال نمایند ۰

اطریفل گشنیزی : جهت منع بخارات ازدماغ وریختن سودای سوخته بمعده ، و تقویت حواس نافع است اجزای اواجزای اطریفل صغیراست بعینه وگشنیزخشك مثل نصف اجزاء ۰

اطریفل ماهان : جهت برص وبهق ابیض وامراض بلغمیّه بعدازتنقیه مداومت نمایند هلیلهٔ کابلی بیست ل هلیله آمله ازهریك، ده ل برنگ مقشّرپنج ل شیطرج سعد زنجبیل ازهریك سه ل سادج پنج ل بسفایج اسطوخودوس ازهریك یك ل غاریقون ۶ ل قسط سه ل کند رمصطکی انیسون قرنفل هیل جوزبوا ازهریك شش ل فلفل دارفلفل

نارمشك ازهريك چهارل ، قدرشربت ازسه درم تاچهارم .

اطريفل زمانى : تأليف حقيركه مسمّى باسم والدخود ساخته مسهل صفرا وبلغم وسوداومنقّى دماغ ومعده ومداومت آن جهت قطع نزلات مجرّب ومانع صعود بخارات بدماغ وچون بعدازاغذيه تناول نمايند مضرّت نميرساند وجهت اقسام مالخوليا خصوصا مراقى وقولنج رحم بغايت نافع وقوتّش تادوسال باقيست .

وقدرشربتش جهت اسهال اخلاط ازچهارل تاشش ل وچون مداومت نمايند هرروزازيك ل تادول وموافق جميع امزجه هليله زرد وكابلى وسياه وگل بنفشه محمودهٔ مشوى ازهريك ده ل تربد سفيد خراشيده بروغن بادام چرب كرده گشنيزخشك ازهر يك بيست ل پوست هليله آمله مقشّر گلسرخ طباشير گل نيلوفرازهريك پنج مثقال صندل سفيد كتيرااز هريك سه ل روغن بادام شيرين سى ل ادويه راكوفته و بيخته عنّاب صدعدد گل بنفشه ده ل جوشانيده صاف نموده بايكوزن ونيم شيرهٔ هليله و يكوزن عسل كف گرفته بقوام آورده بسرشند .

اطريفل اسطوخودوس : هليله آمله سناءمكّى هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه تربد سفيد مصطكى كشمش سبزپنج ل بسفايج افسنتين پانزده ل ، روغن بادام شيرين بيست و پنج ل اسطوخودوس هشت ل ، افتيمون هشت ل عسل كف گرفته بقدرحاجت .

اطريفل افتيمونى : جهت مواد سوداوى وتنقيهٔ دماغ ومالخوليا وجنون وامراض باردهٔ دماغ نافع است .

قدرشربت ازدول تاپنج ل پوست هليله كابلى آملهٔ مقشّر هليله ازهريك ده ل تربد افتيمون سناءمكّى ازهريك پنج ل شيطرج اسطوخودوس گلسرخ ازهريك سه ل انيسون نمك هندى ازهريك دول عسل سه وزن ادويهٔ .

اطريفل مسهل : منقول ازخطّ استاد المتأخّرين حكيم محمّد باقرطاب ثراه نافع جهت بهق وبرص وجذام وداءالفيل وغيره وامراض بلغمى وسوداوى هليلهٔ كابلى

بلیله آمله افتیمون غاریقون سقوطری یارج فیقرا شاه تره ازهریك دو م ، بسفایج سناء مکّی ازهریك هفت م تربد سفید پانزده م ،حاشا سه م اسطوخودوس پنج م انیسون یك م سقمونیا مشوی پنج م باعسل معجون کنند ، مقدار شربت پنج م تا پنج ل ۰

معجون شهریاران : که مسهل است جهت برودت معده وجگروزرداب ومرّهٔ سوداوتحلیل قولنج زنجبیل قرفه دارچینی سلیخه سنبل جوزبواهیل قاقله مصطکی حبّ البلسان زعفران ازهریك چهارم ، ونیم سقمونیا سه ،م تربد هشت م حبّ النیّل هشت م شکرسلیمانی مثل الجمیع باسه وزن ادویه عسل بسرشند وقدرشربت از چهار م تاچهارل ودربعضی نسخه شبرم بجای حبّ النّیل است واین نسخه وفق است ۰

معجون سفرجلی مسهل : جهت امراض معده وضعف معده کهازرطوبت باشد و بجهت تهوّع وغثیان وانقباض طبیعت نافع ومقوّی فم معده ومانع صعود بخاراتست وقدرشربتش تاپنجمثقال است به شیرین که پاك کرده ازپوست وتخم یکرطل درد ورطل مثلّث بجوشانند تامهرّا شود ، پس بکوبند وازمنخل بگذرانند ویکرطل عسل اضافه کرده بقوام آورند واین ادویه راداخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی ازهریك دو هیل قاقله کبارزعفران ازهریك سه ل مصطکی پنج م سقمونیا ده درم تربد بروغن بادام چرب کرده سی م شربتی پنجمثقال تاهفت ل باآب گرم ودرنسخهٔ دیگرزنجبیل ودارفلفل چهاردرم است ۰

معجون برتراشه : جهت قولنج صعب وتنقیهٔ معده وامعاءومسهل قویست ، و مجرّبست هیل قرفه سازج فلفل ، دارفلفل ، زنجبیل برنگ کابلی مقشّر قرنفل از هریك یك آملهٔ مقشّر تخم کرفس سنبل الطّیب زعفران مصطکی ازهریك نیم ل تربد سفید محموده ازهریك ده ل عسل سه وزن ادویه شربتی ازیك ل تایکمثقال ونیم ۰

معجون مسهل : ازتألیف حقیرجهت امراض حارّه ومواد سوداوی بعد از نضج قدرشربت تاپنج ل وجهت قولنج بسیارنافع است سناءمکّی گل بنفشه ازهریك سی ل

گلسرخ بسفایج ازهریك پنج ل مغزتخم کافشه بیست ل نشاسته محموده مشویرب سوس ازهریك پنج ل هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی روغن بادام ازهریك بیست ل عسل دو وزن ادویه باآبی که درآن سناءده ل گلسرخ وبنفشه وهلیله سیاه ده ل هلیلهٔ کابلی بیست ل جوشانیده باشند بقوام آورده بسرشند.

معجون مسهلی : که بجهت کرم معده وحبّ القرع مجرّبست سرخس برنج کابلی مقشّر هریك ۱م تربد مقلّ ازهریك دو م ادویه راکوفته وبیخته وباعسل بسرشند ومجموع اویکشربت است وباید قبل ازتناول این دوا بیکساعت شیرتازه دوشیده بخورد ، قدرد و اوقیه ازدوابسه روزپرهیزنماید .

معجون سورنجان : جهت مفاصل حارّه وبارده واخراج بلغم غلیظ سورنجان ــ ابیض هفت ل بوزیدان دول ونیم قشرماهیزهرج دول اصل الکبرکمون شیطرج ازهریك ۲ل هلیلهٔ اصفر ۷ ل تخم کرفس ۱ل تخم رازیانج یك ونیم ل فلفل ابیض صعتر ملح هندی ورق الخیار زبد البحرازهریك یك ل ونیم سمسم مقشّرسه ل تربد ابیض سه ل زنجبیل سه ل محموده سه ل عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدرشربت پنج ل باآب گرم واگرمداومت کنند دول ونیم کافی است .

معجون نجاح : مسهل سوداوبلغم غلیظ جهت قولنج وامراض دماغی که ازسودا باشد نافع است پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشّراز هریك دو ل تربد سفید هفت ل ، عاریقون بسفایج ازهریك پنج ل اسطوخودوس ده ل محمودهٔ مشوی ۳ل گلسرخ ربّ سوس مصطکی سفید ازهریك پنج ل عسل کف گرفته سه برابرادویه قدرشربت ۲ل تاسه ل .

نسخهٔ دیگر : ازهرمس اصغراست وحنین گوید ازجالینوس است . در اوّل گرم و قوّتش تایکسال باقیست جهت زحیرود رد معده وشقاق ومالیخولیاوجنون نافع است هلیله سیاه بلیله ازهریك ده ل ، افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج ازهریك پنج

ل ، غاریقون حجرارمنی مغسول مرجان کهربامروارید ازهریك یك ل ،گلسرخ زرنباب دروج حضض مکّی دم الاخوین ازهریك نیم ل ۰ شیخ الرّئیس سه ل ،طباشیراضافه نموده ۰

وبعضی کند رومرزنجوش وهلیلهٔ کابلی ازهریك سه ل اضافه کرده اند با سه وزن عسل بسرشند ۰

معجون خیارشنبر : که سمرقندی ذکرکرده جهت قولنج حاروبارد ورمد وزکام ونزله ودرد سینه نافع ومضرّ معده سرد وجهت دیرگذ شتن اوومصلحش استعمال او بـاآب طبیخ رازیانه وخطمی وشبت وگاوزبانست وقوّتش تا ده سال باقیست ۰

وقدرشربتش ازپنج مثقال تاهفت مثقال فلوس خیارشنبرصد ل باصد ل عسل بقوام آورند بنفشه وتربد ازهریك بیست ل ، سقمونیا پانزده ل ربّ السّوس دوازده ل ، ملح هندی هفت ل ونیم انیسون مصطکی رازیانه ازهرکدام ۵ل ادویه راباسی ل روغن بادام چرب نموده بسرشند وچون جوشیدن فلوس باعث ضعف عمل اومیشود اگربعداز قوام عسل مخلوط کنند بهتراست ۰

معجون اذاراقی : مسمّی بمبدّل المزاج ازتألیف حقیرجهت قطع عادت افیون بغایت مجرّب است در رفع استرخاءوفالج وامراض بارده ودرد مفاصل وعرق النّساءو سلس البول بغایت نافع است ۰

اذاراقی که کچوله نامند درشیرخیسانیده پوست راجداکرده بسوهان ریزه کرده وبعدازآن نرم صلایه نمایند ، گل گاوزبان هیل زرنبادعود هندی اسطوخودوس ــ قرنفل کتیرانارجیل شقاقل صندل سفیدآملهٔ مقشّر هلیلهٔ سیاه عسل سه وزن ادویه از هریك ل تادول مداومت نمایند ۰

معجون مسهل :منقول ازتصریف وتذکره مسهل جمیع اخلاط حارّه ومحترق ومواد جذام ومادّهٔ حمّیات وعطش است نیم رطل آلوبخاراومثل آن تمرهندی ازهریك از

عنّاب وسپستان ومویز منقّی سه ل ، هلیلهٔ زرد تخم کرفس کشوث افسنتین بنفشه از هریك یازده ل ، گلسرخ ده ل تخم خبّازی وخطمی ورازیانه وصندل زرد ازهریك چهار ل ، د رآب پخته صاف نمایند ، وبا سی ل ترنجبین ویکوزن ادویه شکربقوام آورند ، و طباشیر وکتیراوصمغ عربی وسقمونیا ونشاسته ازهریك پنجمثقال اضافه کنند واگرخواهند د راسهال قوی ترشود ترنجبین رادووزن ادویه وسقمونیارااضافه نمایند وقد رشربتش تاهفت ل .

معجون : منقول ازارشاد وتذکره جهت قطع اخلاط بارده وفضلات بلغمیّه وجهه اد رارفرمودن حیض نافع ورنگ رخساروبشره رانیکوگرداند .

وگفته‌اند که جهت برص مجرّبست وتاسه روزپی‌هم تاپنجد رم استعمال نمایند ، و قطع کنند ، پس سه روزد یگر عود کنند ووقت ابتدای استعمال اوخوبست که قمرشروع د رنقصان کرده باشد ، هلیلج کابلی بلیلج آملج افتیمون دوقواازهریك پنج ل قرفه د ارفلفل ازهریك چهارل جوزبواعاقرقرحاشیطرج ازهریك د ول باعسل بسرشند .

فلونیای رومی : منافعش مثل فلونیای فارسیست لکن اقطع است ازود رقولنج و عسربول وسنگ گرده ومثانه وضیق النّفس وتشنّج وسل وخوانیق ونزلات وفساد دهان و د ندان واسهال وضعف جگرواین احراست واوابیس است ، وهرد ومفسد دهن اند مگرآنکه اکثار د راطعمهٔ حلوه ووسمه نمایند وتاحاجت نباشد استعمال ننمایند اجزای اوبعینه اجزای فلونیای فارسیست بازیادتی سلیخه وساذج هندی وروغن بلسان .

فلونیای فارسی : جهت قطع خون وتقویت اعضاءو حفظ جنین وصداع وسرفه ، و ضعف معده وتقویت باه وقوّتش تاچهارسال باقی میماند وقبل ازشش ماه استعمال نباید کرد وقد رشربت تایکد رهم فلفل ابیض بزرالبنج ازهریك بیست وپنج م افیون‌طین مختوم فوه ، تخم کرفس ، جوزابهل اسارون نانخواه رازیانج سنبل قسط بادام تلخ ازهریك پانزده م مغز تخم خربزه پنج م اشق سه د رم باعسل وشراب بسرشند .

ود ربعضی نسخه زعفران پنج م مرصّاف عاقرقرحافراسیون ، فرپیون ازهریك د و م زرنباد د رونج لؤلؤ مشك ازهریك نیم م کافورپکد انك ونیم ۰ ود ربعضی نسخه جند بید سترمرجان کهربا ابریشم ازهریك یك م ۰

برشعثاء : ابی برکات منقول ازخطّ استاد ی ابوی مرحوم حکیم محمّد باقروگویند بهترازهمه برشعثا است ، بزرالبنج فلفل سفید ازهرکدام بیست م افیون د مم زعفران پنج م عاقرقرحاعود سنبل الطّیب سلیخه زربناد بهمن سرخ وسفید ازهریك د وم عود بلسان چهارل جند بید سترد ول خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان پنج ل اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند ۰

فلونیای خاصّه : که حکیم محمّد باقرطاب ثراه ترتیب نموده درجمیع امزجه موافق است بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی بیست ل جد وارعنبرمشك یشب مروارید ورق طلا یاقوت بسد لعل عاقرقرحافرفیون تخم باد رنجبویه ، پوست ترنج بوزید ان بهمن سفید د وقوکند راکیرترکی پوست بیرون پسته مکد د ول ، کهربا ورق نقره زرنباد د رونج بسباسه مکد ۴م عود قماری سا ذج هند ی اسطوخود وس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حبّ بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوالسان العصافیرخصیه الثّعلب ریوند چینی غاریقون دارفلفل سلیخه حماما فطراسالیون مرمکی میعهٔ سایله هیل مکد سه م ، ابریشم صندل سفید سنبل الطّیب کرفس گلسرخ خشخاش سفید مغز بادام نارجیل مکد ۵م مغزتخم خیارمغزتخم خربزه مکد د مم افیون صدل عسل سه وزن ادویه ۰

فلونیای مجرّب : قریب الاعتدال موافق امزجهٔ حارّه وبارده که حقیرترتیب داده است ومسمّی بحافظ الارواح نموده بزرالبنج فلفل سفید افیون زعفران گشنیز خشك ــ صندل سفید دارچینی طباشیر ۰

سنبل الطّیّب گلسرخ خشخاش جلغوزه نارجیل زرنباد ود رونج گل گاوزبان

بسباسه ، عود قماری ، ساذج هندی حبّ بلسان ، عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوالسان العصافیر ، آملهٔ بشیرپرورده ، دارفلفل ، سلیخه اسارون فوفل زنجبیل ، رازیانه انیسون ، قرنفل ، فرفیون پوست ترنج پوست پسته ، ورق نقره مشك ، بهمن سرخ ، وسفید وج ، تخم بادرنجبویه ، بوزیدان ، عسل سه وزن ادویه اضافه شده کهربایاقوت ، مروارید ، لعل بسد مرجان عقیق ورق طلا ، عنبرا شهب ۰

فلونیای محمودی : افیون فلفل سفید ، سنبل الطّیب ، اسارون ، تخم کرفس ۶ بسباسه ۲م زعفران ، گلسرخ ، مشك نیم عنبر ۱ ل ، ورق طلا پنجاه ورق نقره صدعدد هیل دارچینی ، مصطکی ، ریوند چینی ، زنجبیل ، افتیمون ازهریك ۲ل ۰

برشعثاء ابی برکات : که مرحوم ظهیرالدّین عمادالاسلام فارسی میفرماید که از خطّ ابی برکات نسخه نموده ام و حقیرتجربه نموده بهترین نسخ است ، جهت رفع سمومات حیوانی ونباتی وجهت سد رود واروظلمت بصروآوازگوش وزکام ونزله ولقوه و فالج ورعشه وسیلان لعاب ازدهن وذکاء قلب وقوّت حفظ ورفع نسیان وگداختن بلغم و صفای صوت وجهت سهرسباتی وسبات سهری وازجهت قولنج وپیچش وبرودت معده وجگروگشودن سدهٔ جگروتقویت آن برطبخ خون ونافع است ، جهت رفع ربو و انواع استسقاء وسستی بدن وکثرت عرق وبوی بد اووتقویت جماع وزیاده میکند حرارت را و زایل میکند کسل وتثاوب وتمطّی واسترخاء وانواع اعیا راوجهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وادرار بول نافع وریك مجتمع رامنحد رمیسازد وجهت رفع وسواس سوداوی ووحشت و سوءالمزاج باردودرد معده وقلب ودیرهضم شدن غذا نافع ۰

وقدرشربت او غایتش یکمثقال واقلّش یکدانگ صاحب سل مقدارنخودی با آب گرم ناشتاووقت خواب بنوشند ، ودرزمان بارد پانزده روز ودرزمان حارّ هرسه روزیکبار

بآب گرم وروغن بادام شیرین ونبات وحذ رنمایند د رمزاج خشك وسعوط ازوصاحب صداع بارد مقدارحبّه بآب مرزنجوش وبدستورصاحب لقوه سعوط نمایند ود رامراض حلق حبّه بدهان گرفته آبش راابتلاع نمایند ود رسرفهٔ کهنه وتازه بلغمی بعصیرمرزنجوش مقدار حبّهٔ وجهت ضیق النّفس وربوبآب زیره واصل السّوس د روجع فوٴاد وامعاءٔ بآب رطبه واگرمتعدّ ربا شد بطبیخ زیره وجهت وجع سپرزبماءٔ الورد وخلّ خمروجهت د رد پهلو به شراب الاُصول وجهت د رد جگربآب وعسل وهرگاه ازمادّهٔ بارده باشد واگرازسدّه باشد وپس بماءٔ الاُصول وجهت مبطون بماءٔ الاُس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد وجهت د رد تهیگاه بآبی که گرم شده باشد د رآفتاب د رتابستان ود رزمستان بجلّاب نیم گرم وجهت تبهای بالرزهرگاه باا ووجع فوٴاد باشد باآب وجهت تب مرکبه بمطبوخ انیسون وجهت زحیرباآب رزقطونا وباآب نیم گرم وجهت حصاه بآب سداب یاآب ورق ترب و جهت بیماریکه خواب نکند بطبیخ خشخاش وجهت بواسیربماءٔ الکرّاث وجهت ثقل لسان حبّهٔ باآب سماق وجهت غم بی سبب بآب کاسنی وجهت جماع بماءٔ الحمص المطبوخ وجهت نقرس حبّه هرروزفروبرد وجهت زنیکه بزاید ونفاس قطع نشود بآب حلبه وجهت هم بآب حرمل وجهت کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسی که کافورخورده باشد بطبیخ عود بماءٔ الورد ۰

وجهت گزیدن عقرب ، بعسل وجهت گزیدن افاعی هرروزحبّهٔ هرچند قی کند بازبنوشد تاقی ساکن گردد وعلامت دراین آنست که مارگزیده وقتیکه پاك شود از سمّ خوابش میبرد ، وهمچنین درهرسمّ قتّالی وجهت ماده‌ٔ که درگرده بهمرسیده باشد بطبیخ نخاله وزبد وجهت رفع زیادتی خون حیض بآب سماق وجهت احتباس خون حیض بطبیخ عنّاب ومویزوجهت قولنج بطبیخ اصل السّوس نافعست ۰

ص : دارفلفل دارچینی ، خبطیانا ، سلیخه جند بیدستر ازهرکدام چهارم سنبل الطّیب ، فقاح اذخرزراوند طویل ازهریك ده درم افیون یك ۱ ال ویکدانگ و

نیم زعفران یك انیسون تخم کرفس ، بزرالبنج ازهرکدام پانزده‌ل فلفل سیاه ۲۲ل ونیم قسط فواسارون ازهریك ده‌ل ونیم ، زنجبیل فود نج خشك ازهریك هفت م‌روغن‌بلسان یا روغن گلسرخ ده‌ل عسل بقدرحاجت ۰

نسخهٔ دیگر : که ازظهیرالدّین نقلشده ومکرّر بتجربهٔ‌حقیررسیده‌است و در اکثر خواصّ بهترازمترود یطوس است وبجهت تب ربع مکرّربتجربه رسیده‌است میعهٔ‌سایله کماذریوس مرصّاف زعفران حرف خبطیانامکد ۱ طین مختوم افیون سنبل الطّیب صمغ عربی چندبید سترغاریقون مکد ۳ اقاقیاهوفاریقون فطراسالیون مکد ۲ قصب الذّریره دارشیشعان حبّ الغارعصارهٔ‌لحیه التیس مکد ، زراوند طویل ریوندچینی اسارون حماماجعده مکد ۳ل ونیم روغن بلسان بدل اوزیت العتیق است دوچندان او بادو وزن عسل بسرشند ۰

تریاق برءالسّاعه : ازاملاء ظهیرالدّین عمادالاسلام فارسی شاگردابی‌برکات که مرموزنوشته وتصریح نموده که بخطّ مصنّف مقابله کرده ام ، فلفل سیاه وسفید ، زعفران بزرالبنج افیون فرفیون سنبل الطّیب ، عاقرقرحا ، عسل دووزن ادویه بعدازششماه استعمال نمایند ، ومنافع‌آن وطریق استعمال اودرهرعلّتی بموجبیست که‌در ربرشعثا مذکورشد ۰

ودربعضی نسخه فلفل منحصربسفیداوست ودراین صورت مایل ببرودت میباشد وبافلفلین مایل به حرارت میباشد کمالا یخفی ۰

مخلص اکبر : که بیونانی سوطیراوبالفعل مخلّصه نامند ، جهت دردسر کهنه و نقرس وصرع ووسواس وفالج وتبهائیکه بانوبه وسرمابا شد وبحومه صوت ودردچشمی‌که‌از رطوبت باشد ، سعوط نمایند ، ازدواکتحال کنند جهت دردد ندان وگزیدن هوام ودردشش وپهلوو شراسیف وجگرواحتباس بول وتنقیهٔ‌مثانه نافع وجهت منع نزله بماءالعسل بنوشند ودرقی کردن خون باآب بارتنگ یاآب عصی الرّاعی ودردمعده و

ریاح غلیظه باآبی که‌در اوتخم رازیانه جوشانیده باشند ودر دهای صعب رود ه وورم آن وبدی فکروتوحّش سود اوی و رعشه ودرد سپرزبد ستوروطلای اوبرقضیب مهیّج باه ومقوّی قضیب و حقنهٔ اوبقدرنیم درم باآب طبیخ حلبه جهت درد شکم که ازبرودت باشد مفید است وآنچه ازاوزان بسرخی نوشته شده موافق مجرّبات ابوی رحمه‌اللّه است ۰

مرسلیخه فقاح ازهریك یکوقیه ونیم جند بید سترفطراسالیون ازهریك ۱۵ ل و در بعضی نسخ دوازده ل تخم کرفس دووقیه سیسالیوس یك ل قسط المرد ارچینی اقراص اذرمعمومیعهٔ سایله ازهریك شش ل ، فلفل ابیض ۱۲ ل دارفلفل ۱۴ ل افیون دمل زعفران حماما ازهریك ۴ ل ۰

قدرشربت تایکدرم ، ودربعضی نسخهاانیسون ده ل ، دارفلفل چهارل سنبل چهارل ، ودربعضی نسخه سنبل ۷ ل است ۰

قرص اذرمعمو : دراقراص مذکوراست ،ورازی بقدرشش ل ترتیب داده ، بی اختلاف اوزان وادویه قسط المرنانخواه فلفل سفید قرنفل‌مکد واثق‌فوچهارحبّه‌د ارچینی مصطکی زعفران مکد، چهاردانگ سنبل الطّیب سا ذج مکد یك ل مرصاف چهارواثق حماما دارشیشعان قصب الذّریره مکد واثق با شراب یا قایم مقام اوقرص کنند

معجون ربع : ازمجرّبات مرحوم حکیم عماد الدّین محمود که فرموده که چون روز نوبه دوساعت قبل ازتب دونخود تانیم ل تناول نمایند البتّه درسه نوبت قطع مینماید ومسمّی است بحبّ لوءلوءجند حلتیث قرنفل دارچینی مرصّاف میعهٔ سایله ازهریك سه‌م افیون وسداب فلفل ازهریك یك م عسل بوزن جمیع بسرشند ۰

معجون ربع دیگر : منقول ازمحمّد بن زکریّا رازی واونیزفرموده که زیاده ازسه‌چهار نوبت احتیاج نمی‌افتد وقدرشربت بدستورمعجون سابق است ۰

تریاك کهنه هفت م زعفران فته مر۴ م سلیخه حلتیث ازهریك دوم میعه جند ــ

سنبل هفت م ، قسط سه م ، عسل بوزن جمیع بسرشند ۰

نسخهٔ دیگر : ازمجرّبات ابوی رحمه اللّه علیه که در قطع تب ربع بیعد یل است و وقت استعمال وقد رشربت بد ستورمعجون سابق است ، اسارون کند ر مرّمکی جند بید سترمیعهٔ سایله بزرالبنج افیون بالسّویه بعسل کف گرفته مثل جمیع بسرشند ۰

معجون اعظم : که اسود نیزخوانند ود رکامل الصّناعه مسمّی بکند ریست جهةزحیر واسهال مزمن بغایت نافع است جند بید سترافیون میعهٔ سایله بزرالبنج مرّ صاف اسارون زعفران کند رنانخواه بالسّویه بعسل بسرشند ود رنسخهٔ کامل حلنبارطین ارمنی تخم کرفس سلیخه اضافه است ۰

معجون قابض : جهت اسهال بواسیری مجرّبست تخم حمّاض انحبارتخم مورد بلیله مجموع رابود هند آمله هلیله سیاه خبث الحدید مد بربارب به وعسل بالمناصفه دووزن ادویه بسرشند شربتی دومثقال ۰

امّامعاجین باهیّه : دراستعمال اوشرطست که اغذیه نیزموافق باشد وتصرّف نسبت بهرمزاجی درادویهٔ آن لابد است وآنچنان نیست که در هرمزاجی هر معجون مبّهی موثّرباشد ازآنجمله معجون لبوبست ۰

ازاسرارطبّاتألیف شمس الدّین هلالی اردبیلی که بغایت مقوّی باه ودل ودماغ است ورنگ رخسارنیکوکند وازمداومت کنند ه اوقبل ازجماع وبعد ازآن ایمن است ، از عرق النّساء ونقرس ونقصان منی وامراض عصبانی ۰

قدرشربتش ازدومثقال تاسه مثقال است وحقیربجهت معتادین افیون زعفران پنیرمایه شتراعرابی افیون بزرالبنج وبدل سقنقورماهی روبیان کرده وبغایت موافق گشته وقدرشربتش ازافیون داراونیم مثقال است تایکمثقال شقاقل خولنجان خصیه الثّعلب بهمن سرخ وسفید لسان العصافیرازهریك سه م سره سقنقورسه م حبّ بلسان حبّ البان فلفل سفید مغزتخم خربزه مغزتخم خیارتخم کزرتخم پیازتخم شلغم ، تخم

یونجه خشخاش سفید خسك دانه تخم تره‌تیزك تخم شبت تخم کزرشامی وآن‌دوقواست تخم هلیون خسك مربی ازهریك ۱م نارجیل مغزبادام مغزپسته مغزحبّ الصّنوبرکبار مغزحبّه الخضراءمغزدانهٔپنبه کنجد سفید مقشرهفت‌م دارچینی قرنفل سنبل‌الطّیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه دارفلفل جوزبوانارمشك ، عودعنبرا شهب زعفران از هریك ۱ل ۰

مشك یکدانك و نیم ، زنجبیل ، بوزیدان ، قسط شیرین ،مغزحبّ الزّلم‌درونج ازهریك دو م باعسل بسرشند مجرّب وآزموده است ۰

معجون چوب چینی : ازنسخهٔمرحوم حکیم عمادالدّین محمود جهت تقویت‌معده ودل ودماغ‌وجگروگرده ومثانه وباقی اعضاءوتقویت باه وفربهی بدن وغیره بیخ‌چینی ۵ل مروارید ۲ل ، شمط دول ، ریوندافتیمون سنبل ازهرکدام سه ل هیل مصطکی عودقماری مایه شتراعرابی اسارون سه ل آمله شیرپرورده ده‌ل گل مختوم سه‌ل‌صندل سفید سرخ ۲ل سمکهٔصیدماهی روبیان ۳ل دارچینی قرنفل زنجبیل ازهریك۲ل‌جوز بوابسباسه برنگ ۲ ۱درونج زرنباد ازهرکدام سه ل خصیه‌الثّعلب ۵ل تخم جزر، تخم شلغم ، تخم ترب ، تخم یونجه ، بهمن سفیدوسرخ‌خسك مربّی ازهرکدام سه‌ل ــ بوزیدان سورنجان ۲ل ، شقاقل ده ل کبابه چینی دول ، خولنجان قسط شیرین دول تودری زردوسرخ سعد سه ل ورق منشط سدس اجزاء ،پس مجموع رابسایند ، و گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دواله ازهریك ده ل ، بجوشانند وصاف کنند ، و خشخاش سفیدتخم خربزه ، تخم خیاربن ،تخم کاسنی ، تخم خرفه ازهرکدام‌ده‌ل نرم کوفته ودرآب مطبوخ شیرهٔگرفته بآب به شیرین وانارشیرین وگلاب وقند وعسل‌کرده بقوام آورند مغز بادام ، مغزفندق ، مغزگردکان ، مغزجلغوزه ، مانند مرهم کوفته درعسل حل کنند واجزابآن بسرشند ۰

و حقیرورق منشط راکه جهت سروراست داخل نکرده بیست‌ل چوب چینی را

جوشانیده آب آنرا بعسل بقوام آورده وادویه را سرشته وبعایت درافعال قویترمشاهده نموده است ۰

معجون مبهّی : که جهت توالد نافع است اگرخلطی غالب باشد ، اوّل تنقیه کنند وبعد ازآن بیست یوم هرشب نیم مثقال مرد ونیم مثقال زن تناول نمایند وازمباشرت در این ایّام اجتناب نمایند وازمضرّت باه پرهیرکنند، بهمن سرخ وسفید مغزجلغوزه قاقلهٔ کبارد ارچینی ازهریك دول مروارید بسد فلفل ، زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج ساذج هندی برگ قرنفل نیموزن اوقرنفل بدل میتوان کرد واگرساذج سیاه وضخیم ورق کنند بهتراست والا نصف ساذج ونصف قرنفل بدل کنند ازهریك یك ل جوزبوانیم ل زعفران نیم ل باسه وزن عسل سرشته بعدازچهل یوم استعمال نمایند ۰

معجون مبهّی : ابن جمع موءلّف ارشاد گوید : بسیارمجرّبست ومحلّل ریاح غلیظه ومسکّن مغص وقدرشربت تاچهارل گل گاوزبان تخم ترهتیزك ازهریك یکجزونیم سقنقور اگرنباشد ماهی روبیان پنیرمایهٔ شتراعرابی یکجزو وسدس خصیه الثّعلب زنجبیل فلفل مغز فندق ، صنوبرکبارتخم ترب ، شقاقل ، تخم شلغم ازهریك یکجزوتخم ابخره دارچینی نخود سفید مغزبادام کنجد مقشّرخشخاش سفید کندرازهریك چهارجزو بشربت سیب دووزن ادویه بسرشند ۰

معجون مبهّی : ازموءلّف تذکره عجیب الفعل است ودربرانگیختن باه ونعوظ و تقویت حرارت غریزی وفربه کردن بدن وتولّد خون صالح واصلاح منی ورفع اذیّت جماع و ضعف اونخود سفید پوست دارراکه درآب تره تیزك تازه سه بارخیسانیده وخشك کرده باشد ۰

خسك خشك مسحوق درسه مثل آن آب خسك تازه ترتیب داده باشند ازهریك سه وقیه ترنجبین ده ل دارچینی خولنجان ازهریك شش ل یك رطل ونیم عسل رابا نیمرطل آب پیازبقوام آورند وتخم ترب وتخم جوزبرّی تخم ابخره ازهریك یکوقیه عاقرقرحا

زنجبیل ازهریك نیموقیه اضافه نمایند هشت قیراط پادزهرونیمد رهم عاقرقرحا زنجبیل ازهریك نیموقیه اضافه نمایند ونیمد رهم زعفران وشش قیراط مشك رادرگلاب حلّ کرده بدان تسقیه کنند وهرگاه قویترخواهند مغزگردکان حبّ الصّنوبرنارجیل تخم شلغم و مغزبن بهمن سرخ وسفید تخم رطبه ، تخم کتان ازهریك یکوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل فلفل سقنقورواگرنباشد پنیرمایهٔ شتراعرابی یاماهی روبیان ازهریك سه‌ل زردهٔ تخم مرغ مغزسرگنجشك ازهریك بیست‌عدد اضافه نمایند وقدرشربتش تادود رهمست

معجون ثوم : ازتألیف اسحق مؤلّف تذکره ذکرنموده جلیل القدروکثیرالمنافع است بغایت مبّهی مبرودین ومرطوبین جهت رفع رطوبات وگل امراض باردهمثل فالج ونسیان وسکته ورعشه وضیق النّفس ولکنت زبان وسرفهٔ رطوبی وفساد آوازوتحلیل ریاح وسدد وتقویت معده وجگروامراض مقعدورحم مگراختناق اووجهت احتباس حیض و بول ونیکوکردن رنگ وبرانگیختن باه مأیوسین بغایت مجرّب ومضرّجوانان و صاحبان مزاج حارّ و مصلحش سکنجبین شربت‌عنّاب وطلاکردن روغن اوبربدن جهت رفع اذیّت سرماوشقاق پاشنهٔ پاوقلع آثاروبرقضیب جهت تهییج باه بغایت نافع وقوّتش تا چهارسال باقیست ۰

وشربتش تادول وآن گرم است درسیّم وخشکست دراوّل یکرطل سیرکوبیده‌را با یکرطل ونیم شیرتازه بجوشانند تاشیرراجذب کند وبایکرطل ونیم‌عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه جوزبواعاقرقرحاخولنجان ازهریك دول زعفران یك ل روغن گلسرخ ده‌ل واگراخذ روغن اوخواهند قبل ازآنکه با عسل بجوشانند ، با روغن گل جوشانیده ، روغن اورابگیرند بعدازآن باعسل بجوشانند ۰

معجون مبّهی : منقول ازمختاربن هبل درتقویت باه وتولید منی بغایت آزموده است ۰ تخم تره تیزك ، تخم یونجه ، مغز جلغوزه ازهریك دول ، زنجبیل شقاقل بوزیدان ، خصیه‌الثّعلب ازهریك چهارل ، حلتیشه طیب ششل ، روغن نارجیل

ده ل ، ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با شصت ل قند معجون کنند واگر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است وقد رشربت دو ل قلیهٔ زردك وتخم نیم برشت وامثال آن تناول نمایند ۰

معجون راح المؤمنین : که تألیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهت تقویهٔ باه واشتهای طعام وتفریح مفید ونفع میکند جهت سعال ونزله وسوءالنّفس و خفقان و غیره واصلا ورامضرّتی نیست وبتجربه رسیده است ۰

لسان الثّور خصیه الثّعلب ازهریك ۵ل شقاقل ۲ل ، تخم جزر ۱ل ، نارجیل دارچینی حبّ صنوبرکبار ازهریك ۱ل جوز بواکتیرا اصل السّوس الاسمانجونی ازهر چهارل ادویه راکوفته ، پنجاه ل ، پوست خشخاش راجوشانیده صاف کرده بیست وپنجمثقال شیرهٔ تخمش رادراوگرفته ثفلش رابیندازند ۰

پس باغسل وآب سیب شیرین صندل وآب زردك صد وپنجاه ل بقوام آورند ، پس باادویه سرشته ونیم ل مشك بروبپاشند واگرخواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ نفتی گویند یا بیخ شیبی وبرکك شیرازی وامثال اوبقدر لایق اضافه نمایند ۰

معجون سرور : تألیف حقیرمبهّی ومشهی وهاضم طعام وبانشاط ومقوّی احشاء ومفرّح وجهت سرفه وآلات تنفّس نافع ۰

ودراوایل دوّم گرم ومایل بحرارت ورطوبت وموافق اکثرامزجه است ، جوز بوا بنفشه ازهریك ۶ل باید باهم کوبید وبا ۲ل روغن بادام ۲ل زنجبیل راکوبیده چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیرازهریك ۲ل ، عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ وسفید انیسون ازهریك یك ل ، خصیه الثّعلب ۲۲ل ، شقاقل ۲۵ل اگر مرّبا باشد بهتر است کثیرالعناع ، خشك ازهریك ۲ل ، عسل کف گرفته ۷۵ل دوشاب زردك ۷۶ ل ، اگر دوشاب زردك نباشد ، عسل را صد و ده ل باید کرد ۰

معجون قرص افعی : جهت توالد وتناسل مجرّب است وبغایت مبهّی ومقوّی

وموافق بارد المزاج وپیران وحافظ صحّت ایشان وجهت امراض عصبانی وزفت منی و نیکوکردن رنگ رخسار وتقویت ها ضمه وتفریح ورفع وحشت سود اوی نافع است ۰

خصیه الثّعلب دارچینی زنجبیل ازهریك ۶ ل ، کبابه قرنفل ، دارفلفل ، از هرکدام آن مغزفستق ، مغزبادام شیرین ، نارجیل مقشّرازهریك ۲ل ابریشم مقرض اشنه انجدان پنیرمایه شتراعرابی ، تخم کرفس ، تخم یونجه ، تخم هلیون ، تخم کرّاث ، تخم شلغم ، تخم خیار ، تخم قنبیط ، تخم جرجیر ، بوزیدان جد وارجلغوزه کباروصغار ، تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ وسفید بهمن سرخ وسفید تخم زردك مغزحبّ القلقل ، مغز حبّ البن ، فلفل لسان العصافیر ، بصل العنصل المشوی خسك مربی خردل عاقرقرحا ازهریك یکمثقال عنبراشهب مشك ازهرکدام ۲ل زعفران ۲ل ، ورق نقره ورق طلا ۱ل ، قرص افعی عشرادویه عسل کف گرفته دومثل ادویه بسرشند ۰

فصل پنجم

(درمفرّحات)

مفرّح عبارت ازچیزی است که مشتمل باشد برتصفیهٔ نفس که عبارت ازروح حیوانی است وقوّتها وفکروتقویت آلات آن چه ادراك بانفس مجرّد است وهرچند آلات قوی باشد وازکدورات بعیده وحواس باطنی وظاهری صحیح باشد باعث ادراك بیشترمیگردد و این تفریح بسبب هریك ازقوّتها بانفراده میشود مثل شنیدنیهای ملایم طبع ازقوّه سامعه وبمجموعه وبرسبیل ازدواج میباشد وهرچه نفس راازمشاغل خارجه بازداشته مشغول بعالم تجرّد خود وادراك کمالات گرداند مفرّح حقیقی است ، وهرچه باعث ادراك لذّاة خارجی ومحسوسه بحسب تقاضای هریك ازقوّتها کرد ومفرّح مجازی ود رآن هرچند سبب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود ، مثل جمعیّت صحّت مزاج وعدم اخلاط رویهٔ بدنی یاشنیدن سامعه ملایمات قوّة سمع ودیدن مقبول باصره وآشامیدن لذیذ ذائقه ، و

بوئیدن ملایمات شامه واحساس کیفیّات معتدله ٔملموسه وادراك صورجزئیّه ملایمهٔ حس مشترك وخیال ودریافت معانی جزئیّه‌موافقت وهم وترکیب مناسبهٔ متخیّله درآن حفظ معانی جزئیّه مأنوسه حافظه وصحّت قوّتهای باعثه ومحرّکه وقوّتهای غاذیه ومولّده پس درتفریح مفرّحات وجود امور مذکوره شرط است وبحسب تفاوت اشخاص‌تقویةقوّتهای بدنی متفاوت لهذا مفرّحات متعدّد ترکیب یافته‌است ۰

مفرّح یاقوتی شیخ ابو علی : که درادویهٔ‌قلبیه ذکرکرده وفی الواقع ترکیب بسیار شریفست ومکرّرحقیرووالد مرحوم تجربه نموده وبااندك تصرّفی درزیادتی وکمی موافق جمیع امزجه است جهت توحّش سوداوی وانواع مالیخولیاوتفریح ونشاط وتقویت اعضای رئیسه وجهت ناقهین واکثرامراض معده و خفقان بغایت نافع است قرصاً و معجونا استعمال میتوان کرد ۰

مروارید کهربا بسد یك‌مونیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری ازهریك یك ل ویکدانگ نخالهٔ‌طلادودانگ لسان الثّور ۵ م یاقوت یك م تخم فرنجمشك ، تخم بادرنج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه ازهریك ۳م ، بهمن سرخ وسفیدعود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله‌کباربسباسه ازهرکدام یك ل افتیمون یك ل ونیم اسطوخودوس سه م ، جدواریك ل ، واگر نباشد زرنبادعوض اوبکند بقدرسه ل ، درونج رومی دول ، تخم کاسنی ۵م‌تخم خیار ۴م ترنجبین ده م گلسرخ ۴م مشك ۲ل ، کافوریك ل ، سنبل ساذج ازهریك ۲ م ، این ادویه اصل وخمیره است وگاه قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی یك ل وگاه بعسل ترکیب کنند وهرنوع که میسازند جهت معتدل المزاج تغییربدهند واگرخواهند که بعدازتخمیروامتزاج استعمال نمایند دراو۵ل افیون ۵ل جندبیدسترهرد و باهم سوده داخل معجون کنند واین زمان البتّه بعدازششماه استعمال نمایند ۰

وغرض ازادخال افیون حفظ مزاج مرکّب است وادخال جند جهت اصلاح افیون

است که مرکّب بازبعد ازادخال افیون براعتدال خود باشد ۰

واگرکسی راسوءمزاج حارّ غالب باشد میباید زعفران ومشك این ترکیب رانیم‌ل‌افیون کم کرده بدل چهارل ، سنائمکّی قسط یك م ، شاهتره یك ل ونیم کنند ود راین‌ترکیب یك م گلسرخ وهشت م تخم خرفه وهشت م طباشیرود و م ، تخم کاهووسه مصندل داخل سازند وباقی ادویه بحال خود بگذارند وبدستوریا قرص سازند یامعجون نمایند و اگر کسی‌راسوءالمزاج باردغالب باشد واجب باشد که دراین ادویه قشوربواکه آن بسباسه است ۰

وقشوراترج وعود بلسان وزنجبیل وفلفل سه م جند بید سترد ول ووزن کافور نصف ل کنند ۰

واگرصاحب مزاج حاریکشربت ازاین ترکیب بایك ل طباشیرورّب سوس بخورد ، و صاحب مزاج بارد شربتی ازآن باطسوجی جند بخورد کافی باشد واحتیاج بتغییروتبدیل اصل این نسخه نیست ۰

ومرحوم حکیم محمّد باقرمیگوید که : من بعضی ازملوك راعلاج کرده‌ام ود ر مرض مالیخولیائی‌که‌منجرّبمانیاشده بود باین معجون ود رنسخهٔ‌معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت رمّانی اضافه کرده‌ام نفع عظیم مشاهده شد ۰

مفرّح حارّ : جهت‌خفقان ومالیخولیاووحشت وتقویت معده واشتهاوهضم طعام نافع است وموی سیاه دارد ورنگ رخسارنیکوگرداند باد رنجبویه قشوراترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقلهٔ‌کبارنا رمشك سگ بهمنان زرنباد د رونج تخم باد روج ، تخم فرنجمشك بالسّویه ازهریك دوجزومشك وعنبرنصف جزو هلیلهٔ‌کابلی بیست‌عدد وآملـه سی عدد رادرآب سه رطل بجوشانند تایکرطل بماند بعد ازآن صاف نموده یکرطل ــ عسل بریزند وبجوشانند تاآب بسوزد وعسل بماند وبعد ازآن عسل راسه برابراد ویه‌کرده بسرشند و شربت یك م تادوم واین نسخه انفع ازنوشداروست جهت مبرودین ، و

مرطوبیـــن ۰

مفرّح بارد : ازتألیف حقیرجهت سد رود وارومنع بخاربغایت مجرّب است ، گل سرخ ده ل ، آمله مقشّر ، زرشك بیدانه ، فوفل سه م ، صندل سفید ، طباشیـــر گل ارمنی ، بادرنجبویه ، پوست پسته ، پوست ترنج ، مکد سمم ،گشنیزخشك ، تخم خرفه ، گل گاوزبان ، مکده ، باشربت بنوشند ، شربتی ۳ل وطلای محلول و نقرهٔ محلول وفاد زهرمعدنی مکد ۱ ل ، عنبر نیم ل در بعضی مزاج اضافه‌میشود ۰

مفرّح بارد : ازادویهٔ قلبیّه شیخ الرّئیس (ره) وحقیرمکرّر تجربه نموده است ، و جهت محروربغایت نافع است بهمه چیزبهترازد واءالمشك بارد ویاقویست و جهـــت ناقهین وتب دق و خفقان حارّه ورفع بخارسود اوی سوخته بغایت موثّراست ، تخـم کاهو ، تخم خربزه ، مقشرّ ، تخم کدو ، ومغزتخم خیارمقشّر ، ازهریك سه ل تخـم خرفه سه ل ، لوءلوءبسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرّض ابریشم مقرّض از هریك یك ل صندل سفید دول عود هندی درونج زرنباد ، بهمن ابیض ازهریك یـك ل ودودانگ هیل طباشیرازهریك دول گلسرخ ۵ل زعفران نیم ل کافوریك ل مشـــك دانگی عنبرودانك لسان الثّورسه ل ربّ کدویك ل واگریافت نشود دول حبّ کدومکان اووالا دول صندل سرخ کند وادویه راکوفته وقرص سازند ویامعجون نمایند بربّ سیب و انارو به وبالسّویه بقدرآنچه ادویه رامعجون توان ساخت ۰

معجون سوسنبری : ازحکمای فرس مفرّح ومقوّی ومساویست واجساد باارواح اوو نافعست مطلق امزجه رادرهروقت واعاده میکند قوای ساقطه وارواحی که‌نقصان یافته باشد بمرض یامسهل یاازسمّ یاغیراینهابجهت خفقان ورعشه واستسقاءیرقان و ســـوء هضم وبرانگیختن باه‌نافع وساکن میکند دردنقرس ومفاصل راومعتدل است ۰

وبعضی میگویند گرم است ، دراوّل ونیافتم دراوضررچیزی زرنباد بهمن سرخ ، و

سفید وباد رنجبویه ازهریك د ه‌ل ، فرنجمشك ۶ل عود قماری ازهریك ۵ل نعناع خشك سوسنبرد ارچینی کنجد مقشّرجوز بوانقرهٔ محلول کهربا زعفران ازهریك د ول بسبـاسه یا قوت ازهریك یك ل بعد ازسحق بلیغ ادویهٔ غیرمعدنی رادرهشتاد مثقال بـدیـن موجب ازگلاب شانزده ل وعرق بید مشك وآب سیب وآب مرزنجوش وآب گاوزبان ازهر یك شانزده ل دربهاریکشب بخیسانند ودرزمستان دوشب ودویست وپنجاه‌ل ، عسل کف گرفته که سه وزن ادویه‌است ، بوزن درآرند وبعد ازآن دویست وپنجاه‌ل شیرتازه رابخوردعسل دهند وبدستورباعشر عسل که بیست وپنجمثقال باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تامنعقدگردد و بعد ازآن ازسرآتش بزیرآورده ادویه رااضافه نمایند وبازدر آتش گذاشته اندکی بجوشانند ویکشب درپاتیل بگذارند ۰

واگرروزد یگرمشاهده نمایند که آبی بااوهست بازبگذارند بآتش نرمی‌که‌بجوش ـ نیامده ببخاربرطرف شده آنگاه ادویهٔ معدنیراکه نقره وکهربا وباقوتّست اضافه کنند ۰

وشیخ مؤلّف نسخه میفرماید که : اگرپادزهرمعدنی باشد دول‌واگرحیوانی باشد ۱۲ قیراط درگلاب حل نموده تسقیه نمایند ، یك م ، اودرنشاط وکیفیّت برابری بـا یکمن خمرمیکند وباوجود سلامت حس وصحّت ادراك ۰

وقدرشربتش تادول وقوّتش تابیست سال باقیست جهت حفظ صحّت ناشتاتناول نمایند ، وبجهت قوهٔ‌باه شب وبجهت سموم باآب رازیانه‌وبجهت خفقان باعرق گـاو زبـان ۰

مفرّح جالینوس : معروف بطولاماخس یعنی جبارالقلب جهت خفقان حاروصعود ابخره بدماغ وسدرود واروصرع وشقیقه ومالیخولیاوحمّی وتشنگی وقطع خون ونکایـت سموم نافع سرداست دردرجهٔ سیّم وخشك است دراوّل آمله درشیریکهفته خیسانیده درگلاب سه روزگل گاوزبان تخم خرفه ازهریك ۲ل صندل سفید وزرد وسرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطّیب ازهریك د ه‌ل ، بهمن سفید ارچینی گشنیزخشك طباشیر ـ

پوست نارنج وترنج ابریشم مقرّض کهربا ازهریك ۵ل مرجان مروارید ازهریك ۳ل طلای محلول نقرهٔ محلول زمرّد یاقوت ازهریك دول ، شربت سیب وشربت ریباس و شربت انارین هریك یکوزن بسرشند ۰

مفرّح اعظم : معتدل است وبهترین مفرّحات وموافق ومعدّل جمیع امزجه وشکننده تندی خون ورافع جمیع اخلاط فاسده وصاف کنندهٔ خون ومقوّی حواس واعضای رئیسه وغیره وزیادکننده فهم و حفظ برطرف میکند اعیاد کسالت وبلادت وتوحّش راو نفخ را تحلیل میبرد ومقوّی اشتهاوباه ورافع اقسام کرم وخفقان ومالیخولیاووسواس و بسرسام وبغایت عجیب الفعل وجلیل القدراست ۰

وچون اضافه کنند یاقوت وغیره احجاررانامیده میشود بمعجون یاقوت مخلّص از وباوطاعون وآشامیدن وطلانمودن اوباروغن بنفشه ایمن سازد وازوباوطاعون و حقیر مکرّرتجربه نموده درجمیع مراتب بیعدیل وموافق اکثرامزجه وقریب الأعتدال است و بجهت رفع صرع وجنون وضعف دل وتوحّش بغایت مجرّب ومبهّی ومداومت او حافظ صحّت وبهترین مفرّحات است ۰

شاهتره بادرنجبویه ، گل گاوزبان مثبول ازهریك دهل ، بهمن سرخ و سفید از هریك ۵ل ، لاجوردغیرمغسول ، طباشیرگل مختوم و حقیربدل اوگلی ازداغستان میآرند ومشهوراست گرده واثرش راقویترازگل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج ـ زرنب کبابه زرنباد ازهریك سه ل هلیلهٔ کابلی ابریشم مقرّض صندل سفید پوست بیرون پسته ازهریك دول ۰

مرجان مروارید کهربا ازهریك یك ل ، دانهٔ هیل یك ل ، عودنیم ل ، ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ ازهریك دول و حقیربدون طلاونقره استعمال نموده ادویه را کوفته وبیخته شکرسفید صد وپنجاه ل باآب به شیرین وشربت ریباس وآب سیب شیرین وگلاب وآب انارمیخوش وآب ترشی ترنج ۰واگرنباشدآب لیمو وآب زرشك ازهریك بیست

وسه ل ، بقوام آورده بسرشند وقدرشربت ازیك ل تا د ومثقال وقوّتش تاچهارده سال باقیست ۰

مفرّح ملوکی : ازکتاش بختیشوع جهت تلطیف اخلاط واشعاش ارواح و بسط نفس وتقویت بدن نافع وگرم وخشك است دردویم وقوّتش تا هفت سال باقی است و قدرشربتش تا دول ، بماءالورد ویاآب ریباس قاقلهٔصغاروکبارازهریك ده ل ۰

زرنب زرنباد درونج قرنفل عودنانخواه نارمشك سلیخه اساروناز اهریك پنج ل سنبل سازج حماماراز یانج دارفلفل ازهریك دول ،

مروارید درشت ناسفتهٔ سفید یاقوت سرخ ورق طلاازهریك ۲ل زعفران یك مصطکی یك ل ، ورق و نیم ل ، فلفل ابیض نیم م ، همه رابگلاب خیسانیده سه روزپیش از سرشتن وعسل بربالای آتش گذاشته مثل اوعرق دارچینی ونمام ومرزنجوش تسقیه نمایند ، پس ازآتش گرفته بادویه بسرشند ۰

مفرّح سهل الوجود : جهت رفع خفقان ورعشه وسقوط قوی وصداع مزمن ، و امراض جگروتوحّش وتبهای عفنی نافع ودراین مفرّح سروروتزکیه بسیاراست وخون را صاف میکندوکسل وبلادت رازایل میکندوقوّتش تایکسال باقیست ۰

وشربت اویکوقیه آب به شیرین دهرطل که درا واطفای آهن تافته باطلا و نقره بقدریکه میسّرباشد ۰

قرنفل افتیمون بسباسه قاقلهٔکبارصندل سرخ ازهریك ۷ل کوفته ودرخرقه بسته باسی م ابریشم خام وبگذارند درآب تاده روزبماند ، پس بجوشانند تاربعش بماند پس صاف نموده بامثل اوشکرومثل اوآب سیب یاشربت سیب بقوام آورند واضافه کنند ، براوتخم ریحان وتخم بادرنجبویه هریك ده م ، وازآتش بردارند ۰

مفرّح : جهت رفع اخلاط سوداویه وبلغم لزج وتفتیح سدّه وتنقیهٔ دماغ از ابخره وتقویت حواسّ وزیادتی سرور ونشاط بالذّات وبالعرض وتحلیل ریاح غلیظه وزیادتی

هضم نافع است وگرم است در اوّل و در یبوست ، وقوّتش تا سه سال باقیست ۰

وشربتش دو م ، افتیمون اسطوخودوس حبّ بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هریك ۴ل زرنباد درونج مروارید در شت کهربامرجان بهمن سرخ وسفید ساذج سنبل کبابه بدل کنند ، قاقله کبارقرفه جندازهریك ۳م ،حریرمحرق دو م ، زنجبیل دار فلفل مشك ازهریك یك م باعسل کف گرفته بسرشند و حقیریکوزن اجزای این مفرّح را بغیرجند باد ووزن مفرّح سهل الوجود سابق سرشته بازیادتی فاد زهرمعدنی وعنبر اشهب و ورق طلاونقره درآثاربیعدیل مشاهده نموده است ودررفع اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجرّبست وتخلّف نمیکند ۰

مفرّح حار : کثیرالمنافع جهت امراض بارده هرقسمش که باشد وجهت جنون و وسواس وتقویت اعضای رئیسه وتفتیح سدّه‌ها بغایت نافع است ۰

گرم درسیّم وخشك دردویم وقوّتش تادوسال باقیست ۰ وشربتش تایك مثقال اشنه اظفارالطّیب نارمشك فرنجمشك بالسّویه قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطّیب از هریك مثل نصف اجزاءمصطکی زعفران ازهریك مثل وزن ربع اجزاءباعسل بسرشند ۰

مفرّح زمردّی بارد : ازاختراع حقیرجهت امزجهٔ حارومنع بخارسوداوی و تعدیل مزاج جگرواعضای رئیسه ونزلات حارّبغایت نافع است ۰

ص : آمله که بگلاب پرورده باشند خشخاش سفید ، تخم خرفه گشنیزخشك مکد بیستل، مغزتخم هندوانه ، تخم خیار، مغزتخم کدوگل مختوم یاداغستان — ابریشم مقرّض محرق بهمنین پوست نارنج ، گل گاوزبان فاد زهرمعدنی طباشیر مکد ۵ل ، عصارهٔ زرشك تخم کاهو، مقشّر نشاسته ، گلسرخ کنجد نیلوفرکبود دهل زمرّد ورق نقره هریك دول ، مشك کافورمکد نیم ل عنبریك ل باشیرهٔ ترنجبین وشیرخشت و شربت سیب وامثال آن بسرشند ۰

و در بعضی امزجه مروارید کهربا مرجان ومکد ۴ ل ، ورق طلاونقره وعنبر دو ل اضافه نموده اند ۰

مفرّح بارد : جهت اصلاح امراض حارّه وتنقیه ابخره وتعدیل مزاج جگروگرده ، و درسیّم سرد وقوّتش تا دو سال باقیست ۰

وشربتش تا دو ل ، خشخاش سفید ، گشنیزخشک ، تخم خربزه ، ازهریك سه ل طباشیرگل مختوم ، گلسرخ لسان الثّور ازهریك یك ل ونیم عصارهٔ زرشك طین مختوم از هریك یك ل باعسل کابلی بسرشند ۰

بـــاب دویّـــــم

(در اقسام حبوب)

وازاختراع قدما است ، ومنقسم باقسام معاجین است ومسهلهٔ اوتا دو سه ماه قوّت باقیست و بعد ازآن ضعیف میشود ومبهّی ومقوّی آن مشتمل برادویهٔ کبار وز والخاصیّـــه باشد تا یکسال وافیون دارتا دو سال وآنچه مشتمل برادویهٔ کبار نباشد بعد ازیکماه ــ ضعیف میشود ۰

حبّ نارمشك : مسهل وسریع الاثّر است جهت تحلیل ریاح وتقویت معده و رفـع قولنج ودرد معده که ازاحتباس باشد بغایت مجرّب است ۰یکعدد ش یکبار اسهـال میکند ، مصطکی وزنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نارمشك ازهریك یك ل ویکـدانـك سقمونیا مشوی ۷ ل شکرطبرزد ۷ ل۰

حبّ ریوند : جهت استسقای زقّی که باحرارت باشد ریوند عصارهٔ غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون شربتش یك ونیم ۰

حبّ الذّهب : واین موسوم بحبّ الصّبر است ازترکیب رئیس الفضلا ست حسین بن عبد اللّه بن سینا جهت حفظ صحّت وتنقیهٔ اخلاط ثلثه ازسروبدن وتفتیح سدّه وعسـر

النّفس ودرد پهلوو پشت پاوتندی باصره وهضم طعام وادرار ورفع بخارها و بالجمله مداومت ومغنی ازجمیع ادویه ۰

وقدرشربتش تادول ،صبربیست م هلیلج کابلی ده م گل سرخ ۵ م زعفران مصطکی کثیرا سفید ازهریك ۳م ، عنبرورق طلا ازهریك چهارقیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید ازهریك سه قیراط ۰

وموٴلّف تذکره جهت بلغمین واصحاب ریاح عود سنبل الطّیب اسارون از هر یك چهاردرم زیادنموده جهت مفاصل وعرق النّساء وامثال آنها ۰

غاریقون ، اشق ، انزروت ، عاقرقرحا ازهریك ۳م وجهت صفراوییّن باصل نسخه هلیلج زرد بنفسج ازهریك ۵م وجهت بخارمرزنجوش وگشنیز ازهریك ۵ م وجهت ضعف جگرطباشیربدل مرزنجوش وگشنیزوجهت سودا باصل نسخه لاجورد یاحجارمنی نیم م کرده ادویه راکوفته وباگلاب وعرق بید وکرفس ورازیانج حب سازند وقوّتش تادوسال باقی است ۰

حبّ الایارج : منسوب بابن ماسویه نافعست جهت امراض دماغی ، خصوصا بلغمی وتنقیه دماغ کند و تندی باصره بیفزاید ایارج فیقرا شش م هلیلج زرد ۵ م تربد ۴ م انیسون ملح هندی ازهریك دو م ونیم غاریقون ۲م شحم حنظل یك م ودرصفراوییّن سقمونیا بقدرحاجت اضافه نمایند ۰وقوّتش تادوسال باقی است وشربتش تایك ل ۰

حب اصطمخیقون : بمعنی منقّی اخلاط باردهاست جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحّت ورفع وسواس وامراض سوداویهّ وخفقان وضعف معده وگرده نافع صبره ۱ ل ۰

بسفایج افتیمون ازهریك ۶ل سقمونیاغاریقون شحم حنظل ازهریك ۳ل سلیخه زعفران حبّ بلسان ملح هندی عصاره افسنتین اسارون وج عود مصطکی بیخ اذخرزاوند مدحرج دارچینی ازهریك یکسال وبعضی وقت ایارج اضافه میکنند ودربعضی نسخه هلیلج وتربد زیادکرده اند ۰

حبّ النفظ : منسوب بجالینوس واو قوّی الفعل است ونافع جهت هرمرض بارد مثل فالج ولقوه وبادها ونقرس وقولنج وامراض معده وعرق النّساء ومفاصل وقوّتش تادو سال باقیست وشربتش تادوم ۰

ورازی نقل کرده که مضرّجگراست ، ومصلح اوزیت واسحق نقل کرده که : تفتیح بواسیرمیکند ۰

ومؤلّف تذکره براین است که این اصحّ است ازاوّل ومصلح اوکتیراوماءالعنابست صبر ۱۵ م ، هلیلج اصفر ، تخم حرمل ، افتیمون صمغ سداب اگریافت نشود وچندان اشق جاوشیرمقل ازرق سکبینج شحم حنظل چند بید سترانزروت ازهریك بیست م ۰

ودربعضی نسخه تربدعود اصل السّوس ازهریك هفت م کرده اند اگرافراط بلغم نباشد نباید کرد وهمچنین اگرسود ازیاد نباشد افتیمون داخل ننمایند و اگرحلتیت و حبّ الغاراضافه کنند درصورتیکه مریض باتب نباشد جایزاست ادویه رابالفظ سفید حبّ بسازند ، واگرشیطرج وقاقله وبوزیدان وسورنجان وایارج ازهریك ۵ م داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصانقرس ونفعش عظیم خواهد بود ۰

حبّ السّعال : ازصاحب تذکره است ومجرّب دانسته اند که درد هن نگهدارند تخم کدو ، تخم خربزه ، تخم خیارین ، تخم خشخاش ازهریك یکجزونشاصمغ عربی کتیرارُبّ سوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبرانیسون بزرگتان هریك نصف جزوحبّ بسازند ۰

پس اگردرسینه وشش قروحی باشد باید اضافه کنند تربدچهارجزو حلبه سه جزو زوفادوجزونیم پرسیاوشان دوجزوواگرباوتبی باشد ، پس گل ارمنی وگل محتوم ، از هریك سه جزوهمه رابامثل وزن ادویه شکربلعاب تخم مرو وبزرقطونا وریحان و روغن بنفشه حبّها سازند واگربعصاره کرنب معجون بسازند درتلیین طبع وصاف کردن آواز ابلغ خواهد بود ۰

حبّی که نافع است ، جهت امراضی‌که موی بریزد ، مثل :جذام وداءالثّعلب و داءالفیل وداءالحیّه واخراج الفضول غلیظه وقوّتش تا دوسال باقیست گرم است در دوّیم وخشکست در اوّل ۰

وشربت اویکمثقال است بآب گرم ومضرّجگرومصلحش انیسون ومضرّگرده ومصلح او کتیراوتربد ۲ ل ، افیتیمون چهارل ، بسفایج انزروت ازهریك سه‌ل ،عصاره‌افسنتین ملح هندی ، تخم حنظل ، سقمونیاازهریك دوم ، بآب حبّ نمایند ۰

حبّ الدّیدان الطّوال : برنگ مقشرّ هلیله‌اصفرآمله ۵ل ونیم تربدابیض ۳ ل فایند مثل ادویه شربتش سه م بآب گرم ۰

حبّ قوقایا : جهت تنقیه دماغ وامراض باردهٔ آن بغایت مجرّب است و قوقابه لغت یونانی بمعنی حاق وسط رأس است ، چون این حبّ جذب این موادازآنجا میکند لهذا مسمّی باین اسم شده ۰

صبرافسنتین ، مصطکی ، غاریقون بالسّویه ازهریك یك جزوتخم حنظل سقمونیا ازهریك نیم جزو ۰

حبّ قوقایا : مستعمل ابوی (ره) ایارج ، فیقرا تخم حنظل ، سقمونیا ،هلیله زرد ، اسطوخودوس ، تربد سفید ، حبّ ساخته یك مثقال ونیم راتناولنمایند ۰

حبّ منتن : جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است ۰ ایارج فیقرا ده ل ، تخم حنظل ، قنطوریون ، رقیق ،عصارهٔ فثاءالحمار ، فرفیون جند بیدستر فلفل حلتیث سکبینج ، جاوشیر ، شیطرج خردل ازهریك یك ل ، صموغرادرآب سداب حل کرده حبّها سازند ودول ونیم قدرشربت است ۰

حبّ افتیمون : جهت اخراج سوداجهت کسی که قادربرشرب مطبوخ نباشد افتیمون دول ، بسفایج غاریقون ازهریك دول ، خربق اسود ملح هندی ازهریك۵ل

اسطوخودوس هفت ل ، ایارج ده ل شربت ۲ل ۰

حبّ الشبیار : این حبّ را شب یارازاین جهت نامند که وقت استعمالش شب است جهت تنقیهٔ سردد ل ازسودائیکه متولّد ازبلغم باشد ۰

تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیلج کابلی ازهریك یکجزوفیقرا یکجزو نیم عود هندی نیم جزوشربت ازیکمثقال تا دو م ۰

حبّ الشّبیار : نوع دیگرجهت تنقیهٔ دماغ دو ل ازسودائی کهازنفس سودا بهم رسیده باشد هلیلهٔ کابلی اقتیمون ازهریك یك جزوفیقرا یکجزو نیم اسطوخودوس یك جزو تخم‌حنظل یکجزو ، خربق اسود ربع جزو ، مصطکی عود بسفایج ازهریك نیم جزو حجرازمغسول ثلث جزو بآب سیب شیرین حبّها سازند شربتش از یك م تا یك ل ۰

حبّ الشّبیار : نوع دیگرجهت تنقیهٔ دماغ وقلب ازسودائی که متولّد ازصفرا باشد تربد افتیمون سنا ، شاهتره ازهریك یك جزووهلیلهٔ زرد یکجزوود وثلث مبرد دوجزو و لاجورد دوثلث ، گلسرخ مثل اومصطکی یکجزود وثلث بآب سیب شیرین جهان نزد شربتش تاچهار ل ۰

حبّ جهت سپرز مجرّب است ، باماءالعسل وامثال اوبنوشند پوست بیخ کبر ریوند صبرزرد ومرجان سوخته ، تخم کرفس غاریقون ملح هندی باعرق بهارو امثال آن بنوشند ، حبّ بسازند ۰قدرشربتش یك ل است ۰

حبّ المقل : ازمجرّبات والد مرحوم حقیرجهت صاحب بواسیرکه ازاعتقال طبیعت آزارداشته باشد مجرّبست ۰

آملهٔ مقشر ، پوست هلیلهٔ زرد ، سیاه پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیله‌تخم‌گندنا ازهرکدام ۵ جزو ، مقل ازرق ۴ جزو ومقل رانیمکوب کرده درآب گندنای نا شسته بخیسانند وروز دیگرد رهاون بکوبند که بطریق مهم شود وادویه رابسرشند وحبّی بمقدار نخودی بسازند و هرروزد رخلاءمعده ته عدد تا پانزده عدد فروبرند وازچیزهای سودا وی

اجتناب نمایند ۰

حبّ الفالج : ازتألیف والد مرحوم جهت کسی که درجانب راست فالج بهمرسیده باشد وقادربرتکلّم نباشد ، وزبانش راثقل بهم رسیده باشد مجرّب است ۰

تربد ابیض سورنجان ، حبّ النّیل ، ایارج فیقرا ، تخم حنظل ، شیطرج — بوزیدان وج ، عاقرقرحا ، دارفلفل ، سکبینج جاوشیر ، مقل ازرق فریبون جند بیدستر ادویه راکوفته و بحریربیخته ، وصموغرادرآب گندناحل کرده وباوادویه‌را بسرشند وحبّها بسازند شربت ۳م بآب گرم ۰

حبّ الافاویه الکثیرالصّبر : جهت مرّهٔ سودا وصفراوبلغم متولّده درمعده وغشی که ازاوعارض شود دارچینی قصب الذّریره حبّ بلسان فقاح الاذخرسلیخه قرفه از هریك ده اوقیه نیمکوب ساخته ، بیست ودورطل آب باران دراو ریخته بپزند تانصف باقی بماند ۰

بعدازآن صبرسقوطری رایکرطل بگیرند وباین آب شویند وصاف کنند دومرتبه با سه مرتبه بشویند تاباقی نماند مگرثفلی ازصبرکه احتیاج باونباشد ، پس درآفتاب خشك کرده هریك اززعفران ومصطکی ومرّصاف یکوقیه دراوریخته مثل نخودحبّها سازند بعدازآنکه بآب خمیرکرده باشند قدرشربت ۳م بآب گرم ۰

حبّ الشّیطرج : جهت دردمفاصل وعصب وفالج ولقوه واحتباس طمث تربد دم صبر ۰ ۲م زنجبیل خردل ابیض ازهریك دوم ، فلفل ، دارفلفل عاقرقرحاازهرکدام یك شیطرج هندی ملح هندی وج ازهریك دوم ، فایند ۴ م بآب کلم حبّها سازند ، و شربتش دوم ونیم تاسه م بآب گرم ۰

حبّ للرّبع : هلیلج کابلی افتیمون ازهرکدام چهارم ، عصارهٔ غافث ، عصارهٔ افسنتین ازهریك دوم ، صبریك م بآبی که درآن رازیانه جوشانیده صاف کرده حبّها بسازند قدرشربت دوم تاسه م ۰

حبّ حلتیث للرّبع : هلیلهٔ اصفر عصارهٔ غافث د و م ، حرف ۱م حلتیث نیم م بآب حبّها سازند ۰ شربتش یکدرم بآب گرم ۰

حبّ اشعثا : جهت اسهال صفرا مخلوط ببلغم وزرداب صبر ۲ ۲م افتیمون ۲ ۱م سقمونیا ۳م سلیخه سنبل تربد مصطکی ۴ م زعفران ۳م غاریقون ۶ م حمامام بآب حبّ ساخته ، شربتش ۲م بآب گرم ۰

حبّ السّکبینج : ازجالینوس جهت امراض بارده واستسقاء وقولنج ولقوه و فالج هلیلجات ثلثه آملج ۱۵م مقل ۴م زنجبیل دارچینی ۵م فلفل ، دارفلفل اسارون ۳م تخم کرفس نانخواه وج سلیخه ۲ شیطرج حبّ البلسان ۲مصطکی ۱۶ غاریقون ، شکر طبرزد ۳ صبرسقوطری ۴۰ غاریقون ومقل راکوفته وآب گندنا رابراوپاشیده بکوبند وباقی ادویه رابآبها مخلوط ساخته مثل فلفل حبّها ساخته ۰

شربتش یکمثقال ونیم بآب نیم گرم وقت خواب تادول ، وقبل ازاستعمال وبعد ازوقت استعمال یکروزپرهیزنمایند ۰

حبّ قیصر : که حبّ ذهب نیزگویند ازمعالجات بقراطی جهت تنقیه معده ، از رطوبات وتقویت آن وچون تناول کنند بعد ازطعام هرروزیکبار ازرطوبات لزجه اخراج میفرماید : معده راضعیف نمی‌کند نانخواه ریزه کرد یا انیسون هلیله اسود ملح نفطی ۱م مصطکی ۳م صبر سقوطری مثل همه باب ورق اترج خمیرکرده حبّها سازند ، حبّی یکدانك تادودانك ۰

حبّ الدّیدان الطّوال و حبّ القرع : کیل داروفلفل ابیض برنج کابلی مقشّر ــ قنبیل ملح هندی ۵ ترمس ۶ شیح ۱۰ تربد ۱۵ قسط مرّصاف ۷ م شربتش ۵م به آب راسن تر ۰

حبّ للمالیخولیا : مجرّب فیقرا ۴م افتیمون ۴م حجرلاجورد ومغسول غاریقون ۲ سقمونیا ، قرنفل بحری ۲ عدد بآب به شیرین حبّ کرده شربتش هرهفته یك ل ۰

حبّ العرق النّساء : حقیرتجربه نموده وبسیار موثّریافته ورازی میگویدکه در ساعت دفع میکند وچند نفرازپیران که یکسال این آزارداشته اند وممکن نبوده است ایشان راازجائی بجائی گردیدن باین حبّ معالجه نموده ام و پنج یا شش باراطلاق میفرماید: و مجموع یکشربتست صبرسقوطری اهلیلج اصفرسورنجان ازهریك یك م حبّها بسازند ۰

حبّ مسهل : جهت حمّیاه ودفع صفرابسیارنافع است ، منقول ازحاوی کبیرعصاره غافث عصارهٔ افسنتین مصطکی هلیله زرد گلسرخ مساوی ازهریك یکجزوصبرسه جزو ــ سقمونیا دوثلث جزو شربتش یك م ونیم تادو م بآب مطبوخ شاهتره و هلیلهٔ زرد ۰

حبّ لاجورد : جهت اسهال صفراوی غلیظ وسوداوبلغم ازمخترعات حقیر است لاجوردغیرمغسول مصطکی گلسرخ پوست هلیلهٔ زرد ، بسفایج پوست هلیلهٔ کابلی غار یقون سفید تربد ، محکوك ، صبر زرد ، اسطوخودوس ۰

عود قماری ، سنا مکّی ، گل بنفشه ، افتیمون ، کتیرا ، باآب سیب حبّ ساخته از۲ ل تا سه ل ۰

حبّ چیپال : منقول ازحکمای هند جهت اخراج بلغم وصفرای محّی وقلیلی ،از سوداورطوبات غلیظه ازعمق بدن موثّر وعمل برآن بقی واسهال است ۰

حبّ سلاطین مدبّرکه در ردستورات مذکورشد هلیلهٔ سیاه ازهریك بحسب عدد مساوی هم آرد برنج سفید برابرهرد ونرم کوبیده باآب لیمو باآب غوره حبّ سازند بقدر فندقی ویکعدد راکوبیده در دشاب حل کرده بربالای نخودآب وشوربای چرب خورند

حبّ قرص افعی : جهت تقویت باه خصیّه الثّعلب خولنجان پنیرمایه شتراعرابی قرص افعی ، زنجبیل ، خردل ، سرخ کش خرما باگلاب حبّ سازند ۰

حبّ منشط : ازتألیف ابوی مرحوم اسارون ، سنبل الطّیب ، زعفران ،مصطکی زرنباد ، حبّ الغار ، بزرالبنج ، فلفل ، افیون ، فرفیون ، عاقرقرحا ،تخم کرفس دارچینی ریوند ، قرنفل ، بسباسه ، صمغ عربی باگلاب حبّ سازند ۰

حبّ نشاط : جهت سرفهٔ حارّ ونزلات وسل وقوّت هاضمه ونشاط باه محرورین و منع اسهال وتعدیل مزاج سودا وی نافع ·

ازتألیفات حقیراست ، کثیرا ، افیون ، صمغ عربی ، ربّ السّوس ، نشاسته حبّ محلب ، مروارید ، کهربا ، یاقوت بالعاب ، بهدانه حبّ سازند ومشك یکدانگ گاهی اضافه میشود ·

حبّ نزله : ازمرحوم حکیم محمّد باقرقمّی زعفران بزرالبنج افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح ربّ سوس ، نشاسته ·

حبّ جدوار : ازتألیفات مرحوم ابوی مبّهی وهاضم ومقوّی بدن ومجرّب است جدوار ، عود ، صندل ، زعفران ، مصطکی ، زرنباد ، قرنفل ، صمغ ، درونج فلفل عاقرقرحا ، مشك دارچینی باآب نبات حبّ بسازند · اگرافیون یك ل اضافه نمایند جهت نشاط بدیت امّا قوّت باه ضعیف میشود ·

حبّ جدوار : ازمتأخرین نیزمانست جهت تقویت باه وهاضمه وضعف دل ومعده بسیارنافع جدوارمروارید فلفل ، تخم بادرنکبویه قرفه فلفل سیاه خصیه الثّعلب شقاقل تخم بالنگوعود قماری قرنفل کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند رابقوام آورده ، حبّ سازند قدرشربت نیم ل ·

حبّ عطائی : جهت سرفه رطوبی وضیق النّفس بغایت نافع ومجرّبست ازتألیف جدّ حقیرعلك البطم کندرمرّصاف زراوند مدحرج افیون میعه سایله حبّ ساخته ازدانگی تانیم مثقال تناول نمایند وبااشربهٔ موافقت سریع الاثّراست ·

حبّ سعال : کهازبرودت ورطوبت باشد مجرّب است منقول ازمعالجات ایلاقی که ازمیعهٔ سایله مرّصاف ازهریك یکدرم افیون ربع م حبّها سازند بقدریکدانگ ·

حبّ سعال دیگر از تألیفات مرحوم ابوی که با تب نباشد مجرّب است ، تخم رازیانه تخم کرفس ، ربّ سوس ، پرسیاوشان ، بادام تلخ بالسّویه بالعاب ، تخم کتان ــ سرشته حبّ یا قرص بسازند و دول با مطبوخ مناسبه بدهند .

حبّ جهت استمساك منی بغایت مجرّب است دانهٔ تمرهندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست آنرا گرفته یکجزو مغز آن را با دو جزو قند کوبیده حبّ ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند وگویند رفع اثر آنرا خورد ن آب لیمو میکند .

حبّ بواسیر : که باخون باشد هلیلهٔ هندی و بلیله وآمله از هریك پنج م تخم گند نا تا سه م بسد کهرباود ع محرق دو م ، ونیم مقل ازرق ده م ادویه راکوفته ومقل راحلّ نمایند بآب ورق سرد وورق گند ناوادویه را باوسرشته حبّها سازند وشربتش سمم بآبی که آهن تافته در اوانداخته باشند .

حبّ السّعوط : منقول از کامل الصّناعه جهت فالج ولقوه ودرد سرکه از بلغم باشد خربق ابیض ۴ م صبرشونیزیك م مرصّاف ۳م فریبون م اشق دوم کندش بورق ارمنی از هریك دو م جندنه زعفران یك م ونیم جاوشیربآب چغندر حبّها ساخته بقدر دو حبّه یا سه حبّه سعوط نمایند بروغن خیری .

حبّ یطلیب النّکهه ویذهب البخر : جوزبوا قاقله فوفل کافورقرنفل دارچینی ــ خولنجان از هریك م مشك دودانك مشك راعلیحدهٔ سائیده وباگلاب حبّها ساخته در دهان نگاه دارد و اگرارا ده کنند که معده ازفضول عفنه مفسده پاك بشود مخلوط بسازند بامذکورات ایارج فیقرا ومساوی همه ازکافوروزن نیم شربت ساقط سازند شربت یکمثقال .

حبّ زیبق : جهت سرعت انزال منی مجرّبست منقول ازخط مرحوم حکیم محمّد باقرزیبق ۵م باسرکه تند درهاون سائیده تاآنکه منحل شود مخلوط سازند با اوسه ل . ملح هندی وظرف آهنی را سرکه پرکرده زیبق را در اوبجوشانند وازرا سخت مسحوق ۳ ل

اندك اندك در آن ریخته بدسته هاون بسایند تا ملقمه شود ، پس در کرناس سطبری کرده بیفشرند وآنچه در کرباس مانده باشد باآب سرد بشویند تا چرك اوزایل شود ، و مجموعرا یك حبّ ساخته در وسطش سوراخی باشد ریسمان پنبه ازسوراخ اوگذرانیده باآب لیموانداخته یکشبانه روزتامتحجّرشود ، پس بروغن بابونه انداخته آتش نرمی طبخ دهند در وقت احتیاج در دهان نگاهدارند که ریسمان اوبیرون باشد وبلع نشود و وقتیکه ارادهٔ انزال داشته باشد ازدهن بیرون آورند ۰

حبّ دیگر : که امساك منی بقوّه تمام کند وقوّی النّشاط ومسکرومنومّ ومشتهی ، و حقیرآنرا بمویز عمرومسمّی ساخته ومجرّب است مویزصد دانه بیخ شوکران سه‌ل بزرالبنج سه ل کوفته وزبیب رابآنهامخلوط ساخته درصد وپنجاه ل آب بجوشانند تاآنکه آب را بتمامه جذب کند در وقت حاجت بقدرحبّهٔ استعمال نمایند واگرکیفیّت اورا قویترخواهند بابرگ شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند ۰

حبّ بدل : جهت درد سرد مزمن وضعف معده وجگرنافع وقاطع عادت افیون است تانورهٔ سیاه زنجبیل ریوند چینی ۲ بقدرنخودی بسازند ازیکی تادوسه عدد به قدرمزاج هرکس میتوان خورد ۰

حبّ عنبر : مخترع حقیرجهت نعوظ مجرّبست ، بعدازشش ساعت نعوظ میآورد تادوازده ساعت وچون باآب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف میشود وچون درد هان نگاهدارند درعرض یکشبانه روزآب نمیشود ودهان رابسیارمعطّرمیسازد وبسیارخوش مزه است ۰

وجمعی کثیرازاطبّاجهت نوآب خاقان خلدآشیان صاحبقران بجهت این امر حبّهاترتیب نموده هریك بی علّتی نبوده ، بعضی زودآب میشد وبعضی باانداك وقتی نرم میشد ۰ وبعضی بدمزه بود ۰

واین حبّ بغایت مستحسن طبع شده وفی الواقع بیعدیل است پنیرمایهٔ شتر

اعرابی عنبرا شهب مشك خصیه الثّعلب ، خولنجان ، مصطکی ، قرنفل ،بقدر مغز فندق حبّ سازند و روزی یکعدد تناول نمایند واز عقب اوشراب با شیرتازمیاآب تره‌تیزك یاآب نخود خیسانید مینوشند ، وازاین حبّ تانیم مثقال میتوان خورد ومرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود ۰

حبّ جهت بواسیرریحی ودموی وقاطع خون ومجرّب است ، منقول ازکامل الصّنعه هلیله سیاه آمله بلیله تخم موردجفت البلوط طراثیث ، گلنار ، مصطکی ، جوز بوا سنبل الطّیب ، قرنفل ، تخم گندنا ، مقل خبث الحدید ،مدبّر برشته هلیلجات و تخم گندنارادر روغن زیتون بجوشانند ومقل راباآب برگ سردحل کنند وادویه‌را بآن بسرشند وحبّ بسازند و دول باآب گرم بنوشند ۰

حبّ سعال : جهت ضیق النّفس وسرفهٔ دایمی سخت وتلیین سینه و تصفیهٔ صفوف و جهت ربو نافع است ۰

بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کتیراحبّ الصّنوبرالکبارصمغ انیسون ، اصل السّوس ربّ السّوس فایند شکربالسّویه بااندکی عسل وآب رازیانه بسرشند وحبّ‌ساخته درزیرزبان نگاهدارند ۰

بـــاب سیّـــم

(دراقراص)

اقسام قرص مثل اقسام حبّ است وحدّ وسط سفوف ومعاجین اند ومخترع اوند رو ماخس قدیم است و آنچه مشتملست‌برادویهٔ‌کبار وذ والخاصیّه وافیون دارقوّتش‌تاچهار سال باقیست و مسهله وغیره اقسام آن دربقای قوّت مثل حبوبند و حفظ قوّهٔ ادویه درقرص زیاده برسفوفست ۰

قرص افعی : دراوّل سیّم گرم وخشك وملطّف ومبهّی ومقوّی حرارت‌غریزی ، و

پادزهرسموم وجهت بقایای جذام ورفع تحلیل خلط محترق بطریق دفع بظاهرجلد نافع ، قوّتش تادوسال باقیست و بعدازشش ماه استعمال نمایند بعدازتحویل شمس بحمل افعی ماده راصید باید نمود وبلافاصله ایّام بعیده سرش رابا دنبالش بسته بر روی تخته بقدرچهارانگشت ازسروچهارانگشت ازدنباله بیکضرب قطع کنند و احشاءپوستش رابیرون کرده بآب بشویند وبااندکی شبت ونمك دردیك سنگی یاسفالین بجوشانند تامهرّا شود ، پس استخوان رادورکرده گوشت اورابا ربع اورانان‌میده خشك درهاون سنگ بامرق اومهرآبکوبند تایکسان شود وقرصی بقدریکمثقال بسازند و درروی پرویزن خشك کرده درشیشه ضبط نمایند ودروقت ساختن دست رابروغن بلسان‌چرب کنند و اگرنباشد بروغن زیتون کهنه وبایدافعی قوّی الحرکة باشد وگردنش باریك ، و چهاردندان داشته باشد که علامت مادگیست واشقروسیاه وابلق وسرخ بکارنمی‌آید .

قرص اسقیل : که ازاجزای تریاق فاروقست جهت سموم وربوو عسرالنّفس نافع و جهت استسقاءبیعدیل بل عنصل مشوّی درخمیرگرفته راکوبیده بوزن‌اوآردگرسنه با شراب معجون ساخته باروغن گل دست راچرب نموده قرص سازند وبدل شراب‌مثلّث میتواند بود .

واند روماخس حکیم اسقیل رادووزن وآردگرسنه رایکوزن کرده .

قرص‌اندروخوردن : که ازاجزای تریاق فاروقست جهت گزیدن هوام وادویه‌قتّاله وتخفیف سمّ وتنقیه اعضای رئیسه وضعف جگرواستسقاءتفتیح سدد نافع است ونسخهٔ او مختلف وبهترین نسخهاازحنین بن اسحق است که صاحب کامل الصّناعه ترجیح داده دارشیشعان قصب الذّریره اسارون عودبلسان سلیخه جعده مصطکی‌فوازهریك۶ل فقاح‌اذخرزعفران ازهریك ۱۲ل دارچینی حماما مرصّاف ازهریك ۲۴ل اقحوان بیست ل‌سنبل الطّیب ۱۶ل باشراب یانبیذ عسل یاجمهوری قرص بسازند .

قرص اندر ،جون الملك : که مؤلّف آن باسم پادشاه آن عصرتألیف کرده ،و

جزو اعظم تریاك غرزه وبعضی معاجین کبار است ، مقوّی معده ودماغ وجگر و باقـوهٔ تریاقیّه وجهت علل باردهٔ اعضای رئیسه مفید بابونهٔ سرخ وسفید سماق بیدانه مرّ صاف اسارون انیسون اشنه قصب الذّریره عود بلسان بالسّویه باشراب جمهوری یامثلّث یا نبیذ زبیب قرص بسازند ٠

قرص لك : که ازاجزای معاجین کبار است ، فیلجوش که لوف باشد یکجـزو لـك مغسول دو جزو باشراب یاجمهوری یامثلّث قرص بسازند ٠

قرص آذرمعموکه : ازجملهٔ اجزای مخلّصه است ، که سوطیراگویند ملطّف و مفتح وجهت استسقاوامراض جگروسپرزومعده نافع وضمادا ومحلّل اورام باردهٔ وجهت درد سربلغمی ونزلات قدیم بسیار موثّر است حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذّریره فلفل سفید ، قرنفل نانخواه ازهریك ۳ل دارچینی مصطکی زعفران مرّصاف ازهریك ۶ ل فویك ل سنبل الطّیب سازج هندی ازهریك ۷ل باشراب یاامثال آن از مذکورات قرص بسازند ٠

قرص اقروقومعما : یعنی قرص زعفران ازجملهٔ اجزاء وداءالخطایف است درخوّاص مانند آذرمعموبعضی هردوراباین اسم خوانده اند ، زعفران دارچینی بیخ سوسن آسمانجونی سازج هندی ازهریك دو ل گلسرخ حماما قسط تلخ ازهریك ۱ل مرّصاف ۴ ل باشراب ومانند آن بدستوریکه گذشت قرص بسازند ٠

قرص قوفیون ازاجزای مثرود یطوس است مفتح وملطّف ومحلّل ومنقّی احشاء ، و جهت امراض باردهٔ اعضا رئیسه تازه باقوهٔ تریاقیّه است ٠

ص : مویز ۱ ل علك البطم ۱۴ ل مرّصاف اذخرهریك ۱۲ل دارچینی مقل اظفار الطّیب سنبل ، سلیخه اکلیل الملك سعد ، حبّ الغارهریك ۳ل قصب الذّریره ۹ل زعفران ۱ ل قفرالیهود ۲ل نیم صموغ را در شراب وامثال اوخیسانیده قرص بسازند و بعضی ازقدما باسه وزن آن عسل معجون کرده اند ٠

قرص طباشیرملیّن : جهت تبهای صفراوی ود موی ورفع تشنگی وتسکین غلیان خون نافع است ، طباشیرسفید گلسرخ صندل سفید سوده مغزتخم کدو ، مغز تخم خیار ، مغزدانهٔ به ، ربّ سوس ، زرشك ، منقّی صمغ عربی کتیرا ، ترنجبین با آب ترنجبین قرص بسازند واگرتلیین بیشترخواهند ریوند چینی غاریقون سفید اضافه کنند مقدارشربت یکمثقال ۰

قرص طباشیرملیّن : ازتألیف مرحوم میر عطاءالله جدّ حقیراست وبهترین نسخها و معمول حقیروجهت تبهای حارّه و حصبه وآبله وتب دق وحرقه البول وتشنگی ، و تسکین التهاب اخلاط محترقه وسعال وذات الجنب مفید است ،گلسرخ طباشیر ـ نشاسته ، تخم خرفه ، مغز تخم کدو ، تخم هندوانه ، تخم خیار ، تخم گشنیز ،گل بنفشه ، صندل سفید کتیرا ، ترنجبین ، ربّ سوس فوفل زعفران باشیرهٔ جو قرص بسازند وازیك ل تادول بنوشند ۰

قرص طباشیرقابض : منافعش مثل منافع ملیّن است ، بالینت طبع استعمال نمایند ، تخم خرفهٔ بوداده ، گلسرخ ، صندل سفید سوده ، گلنار ، اقاقیا ، صمغ عربی بوداده کتیرا ، نشاسته بوداده شاه بلوط بوداده ، ربّ سوس ، طباشیر تخم حماض بوداده ، زرشك منقّی ، اجزارانرم صلایه نموده بیکدیگرمخلوط نمایند و بعدازآن بآب سیب یابه یازرشك قرص بسازند ودرسایه خشك کرده یکمثقال رابیاشامند واگربااسهال دغدغهٔ کبدی باشد وخون صرف بسیارآید ریوند چینی کهربابیخ مرجان سماق منقّی انجبارا اضافه کنند ۰

قرص ورد قابض : جهت نزف الدّم وجهت اسهال ذوبانی منقول ازقانون ، و مجرّبست گل ارمنی طباشیرشاه بلوط تخم حمّاض مقشّرگل سرخ صمغ مقلوسرطانات محترقه بالسّویه باآب به قرص سازند ۰

قرص الورد الاخُر : جهت دردفم معده وحمّیاه بلغمیّهٔ گلسرخ ۶م اصل السّوس

۴ م سنبل الطّیب یك م بامبتختج بقد ریك م قرص بسازند ۰

قرص مارونس : جهت ایلاوس وجمیع انواع نفخ سپرزنافع است تخم کرفس انیسون ازهریك ۸ م افسنتین چهار م فلفل مرصّاف ۲ م دارچینی ۶ م مصطکی ۴ م افیون م جند بید ستر ۲ م باآب قرصها سازند بقد ریك ل ۰

قرص کاکنج : جهت قروح کلیه ومثانه وتقطیرالبول وبول الدّم بغایت مجرّبست منقول ازجانب امین الدّوله افیون تخم کرفس بزرالبنج شاه دانه ازهریك یك ل تخم رازیانه ۲ ل زعفران تخم حمّاض برّی ، مغزجلغوزه ، مغزبادام تلخ مقشّر ازهریك ۳ل حبّ کاکنج جبلی ۵ ۲ عدد تخم خیار ۲ ۱ل ادویه‌راکوفته بامبتحتج معجون ساخته قرص بسازند ۰

قرص البزور : جهت اسهال وقروح امعاء وکسیراکه هضم طعام نشود و پیچش سخت وزحیروسیلان حیض که متواتربا شد ، حبّ الاس ۲ل ، تخم رازیانه ، انیسون نانخواه ، تخم کرفس بزرالبنج دوقوازهریك یك اوقیه افیون ودل باشراب معجون ساخته تانیم م قرص بسازند وبعد ازشش ماه استعمال نمایند ۰

قرص برمکیّه : جهت رفع بلغم خام وصفرای حارّقوی بسیارنافع است هلیله و بلیله آمله برنج کابلی مقشّر ازهریك یکجزوتربد ابیض خراشیده مثل همه اجزاءفایند را درپاتیلی کرده وقدری آب براوریخته بعد ازچند جوش ازآتش گرفته ادویه رابر او پاشیده خوب باهم ممزوج نمایند ۰

بعد ازآن بوزن هفت ل قرصها ساخته قدرشربت با قرص بآبی که‌در اوگشنیزخشك رایکشب خیسانیده وصمغ صاف کرده باشند واین قرص ازده بارمتجاوزواژبیست بار کمتراطلاق میفرماید ، واگراحتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند بااوربع جزو بلیله تخم حنظل را ۰

قرص زرشك لك دار : جهت مستسقی که لینت طبع داشته باشد وجهت تبهای

مرکّبه ویرقان نافع است وبغایت مجرّب ، عصارهٔ زرشك مقشّرلك مغسول ازهریك ۳ ل افسنتین باعصارهٔ غافث ازهریك یك ل سلیخه طباشیرگل سرخ ، سنبل الطّیب اسارون صمغ عربی بو داده گل ارمنی بوداده کتیرابوداده ، نشاسته بوداده ، مصطکی رّب سوس اذخر ، زعفران ترمس ادیان انیسون ، اقاقیا ، تخم مورد ، ریوند چینی بـه دستورقرص سازند وباسکنجبین بزوری یا شربت دینازبنوشند .

قرص افسنتین : منقول ازکامل الصّناعه ترکیب حنین جهت ضعف جگرانیسون افسنتین اسارون ، تخم کرفس صبر عصارهٔ غافث بادام مقشّر مصطکی سنبل الطّیب ــ ساذج هندی بقدرد رهمی قرص سازند .

قرص رودینون : جهت تبهای حارّه واورام جگرحارّه وتب شطر الغب ورفع تشنگی بسیارنافع است ، مغز تخم خیارین مغز تخم کدو ، رّب سوس کتیرا ، نشاسته طباشیر تخم رازیانه ، گلسرخ زعفران بالعاب زرقطونا قرص بسازند وقدرشربت یك ل است .

قرص ریوند : جهت تبهای کهنه وجهت صلابت جگروورم سپرزوضربتی که واقع شود بجگروسپرزریوند چینی فوه عیدان بلسان لك منقّی تخم کرفس انیسون عصـارهٔ غافث یك م بآب قرص ساخته استعمال نمایند .

قرص غافث : مجربّست جهت شطرالغب وتبهای کهنه کلسرخ ۵م سنبل الطّیب ۲م عصارهٔ غافث ۶م بآب قرص سازند بقدرد رهمی .

قرص البسد : جهت اسهال دموی وقذف خون نافع است بسدام کندراقاقیا جلنار ۴ م صمغ عربی دارچینی نیم م باسفیدهٔ تخم مرغ بقدرد رهمی قرص سازند .

قرص طحّال : گویند بسیارمجربّست بیخ سوسن اسمانجونی ۴ م فلفل ابیض اشق ۲م اشق رادرسرکه خیسانیده بقدرمثقالی قرص سازند .

قرص کافور : جهت تبهای محرقه وتشنگی وتب دق وخفقان گلسرخ ۶م طباشیر صمغ عربی کتیرا ۴ م تخم کدو ، تخم خیار ، تخم خرفه ، اصل السّوس مکدهشت م ،

نشاسته ۳م ، کافورنیم م زعفران یك م بلعاب بزرقطونا بقدر رهمی قرص ساخته با آب انارمیخوش استعمال نمایند ·

قرص مثلّث : جهت صداع حارّ واورام حارّه وضماد اونافع است ، مرصّاف افیون لادن کافور ۵م کندر انزروت رامك گل ارمنی ده م فرنیامشت ۲ م بگلاب قرص ساخته با سرکه حلّ نموده به پیشانی طلانمایند ·

قرص مثّلث معمول : زعفران افیون مرصّاف بزرالبنج بیخ لفاح بالسّویه باآب کاهو قرصها مثلّث بسازند که مشابه قرصهای خورد نی نباشد وباسرکه وآب گشنیزوامثال آن بر اورام حارّه وصداع حارّ طلاکنند ودرصداع بارد باآب حناوآب نمك ومرزنجوش وامثال آن ·

قرص للدّق : جهت تب دق منقول ازشیخ رئیس طباشیر ۴ م گل سرخ ۴ م گل ارمنی ۴ م تخم کدوو تخم خیار ، تخم خرفه کهربا ۳م بقدر ۲م قرص سازند واین قدر شربت است ·

قرص جهت اسهال دموی : ازتألیفات والد مرحوم گل سرخ تخم حمّاض ۵م صمغ عربی نشاسته طباشیر ۲ بلعاب بزرقطونا قرص سازند وقدر شربت یکمثقال ·

قرص گل صغیر : معمول ابوی (ره) جهت دردمعده وتبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجرّبست ، گلسرخ ۲ جزو ، سنبل الطّیب ، ربّ السّوس ازهریك یکجزو قرص سازند و قدرشربتش یکمثقال ·

قرص الدّق : ازمرحوم ابوی جهت دق وتب محرقه ومطبقه واسهال صفراوی و دموی که باتب باشد بغایت آزموده است ·

تخم بارتنگ ، نشاسته ، کتیرا ، صمغ‌عربی ، گل ارمنی ، طباشیر ، خشخاش گلسرخ ، مغزتخم کدو ، وخیارین ، تخم خرفه ، مغزدانه به ، مغزتخم هندوانه ربّ سوس بالعاب بزرقطونا قرص بسازند ·

قرص جهت بول الدّم وبول المدّه وقروح کلیه ومثانه ومغزتخم خیارمغزتخم‌خربزه خشخاش کتیراگل قبرسی ، شادنج مغسول واگرنباشد مغناطیس محرق مغسول ربّ سوس صمغ‌عربی بادام دم الاخوین کند رتخم کرفس افیون کاکنج قد رشربتش تادوم ۰

قرص ایضا : جهت امراض مذکوره ومسکّن الم است مغزتخم خیار ، تخم خربزه تخم خرفه ، کاهو ، تخم هندوانه ، رازیانه ، تخم کرفس بزرالبنج افیون گل ارمنی عصارهٔ لحیه التیس ، خشخاش سفید دم الاخوین قد رشربتش دوم ۰

بنادق البزور : جهت دردگرده ومثانه تخم خربزه ، تخم خیار ، تخم‌کدوشیرین بزرالبنج ، تخم خرفه ، بادام مقشر ، کتیرا ، نشاسته ، ربّ سوس خشخاش ابیض دوم بلعاب بزرقطوناحبّ بقد ربندقی بسازند

قرص زرشک : منقول ازقانون مجرّب جهت سدّهٔ جگروسپرزکه ازحرارت باشد وجهة تبهاوامراض معدهٔ حارّه وبیعد یلست زرشک بیدانه ربّ السّوس گل سرخ تخم خیارتخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی ، مکدسه مصطکی سنبل الطّیب ، عصارهٔ الغافث‌مکد ۲ فوه الصّبغ ریوند زعفران مکد ترنجبین ۶ ترنجبین رابآب حلّ کرده قرص سازند واگر ریوند دولباشد اجودخواهد بود ۰

قرص کاکنج : جهت حرقه بول تخم خیارحبّ کاکنج مغزبادام شیرین ربّ السّوس کتیراگل ارمنی ، صمغ دم الاخوین کند رمکداتخم کرفس ۲ افیون یک م تایک ل وزیاده ازآن قد رشربتست باشراب بنفشه و قوتّش تادوسال باقیست ۰

قرص للفواق : کندرد راس یابس ۳ فودنج ورق السّداب ۲بزرالنمام ۳ صعترم نانخواه م ونیم شربتش یک ل نیم بطبیخ زیره ۰

قرص النیابیطس : طباشیر ، تخم کاهو ، تخم خرفه ۱۵ گشنیزخشک ۵ ۱گلسرخ جلنار۲ م گل ارمنی ۲ نیم م باآب انارترش بنوشند قد رشربت ۲ل ۰

قرص مرّ : ادرارالحیض مرّصاف ۳م ترمس ۵م ورق سداب فودنج مشکطرامشیع

فوه حلتیث سکبینج جاوشیرقسط سنبل ازهریك ۳م باآب سداب قرص بسازند ، قدر شربت ل ۰

قرص الورد : المسهل للصّفرامطفّی للحمّیاه گل سرخ ، تخم خیار ، تخم کدو ربّ السّوس ۲ سقمونیاکافورربع م باآب خرفه قرص سازند شربتش یك ل بایك ل شکر ۰

قرص ورد : نوع دیگرجهت درد معده و ورم معده گلسرخ وسنبل ۳ربّ السّوس ۴ اکلیل الملك بابونج اذخر۳ مصطکی کهربام شربتش یك ل باطبیخ انیسون جهة درد معده بآب عنب الثّعلب جهت ورم معده ۰

قرص الخشخاش : جهت قروح سینه وشش وتب حارود رد سینه وزکام گل سرخ ـ وصمغ عربی چهارکتیرا ربّ السّوس خشخاش ابیض واسود ۲ طباشیر ، زعفران ۲ دانگ بقدریك ل قرص بسازند وباشربت خشخاش بنوشند ۰

قرص مبرّد : ازاملای مرحوم حکیم محمّد باقرجهت حمیّاه وعطش وقایم مقام قرص کافوراست ، مروارید طباشیر ۲ صندل سرخ وسفید نیلوفرگشنیزخشك گلسرخ تخم حمّاض تخم کاسنی ، تخم خرفه ، تخم کدو ، تخم هندوانه ۳ نشاسته کتیرایك ل بزرالبنج ۲ خشخاش سفید ۴ بزرقطونا درآب خیسانیده بعد آنکه صاف کنند باآوقرص سازند واین قرص مألوف طبیعی است ، که متنفّرباشد ازشربت ۰

قرص کافور : ازرازی وجهت علل جگروگفته است ، که انفع اقراص است ،جهت علل جگرو حمّیاه ومعمول حقیراست ، طباشیر ۱۰ گل سرخ ۵ تخم کدو ، تخم کاهو تخم خرفه ، صندل سفید کافوریك ل ، بلعاب بزرقطونا قرص بسازند وبازفرموده ،که اگربزرالبنج داخل نمایند ، جهت تبرید جگروتطفیه حرارت عجیب خواهد بود ۰

قرص سرطان : جهت مسلولین طین ارمنی طین مختوم ، طین رومی نشاسته گل سرخ ۶ م سرطان محرق ۱۰م کتیرا ، طباشیر ، شادنج مغسول ۵ مریشهٔ انجبار بدل کنند یاشاخ گاوکوهی سوخته که حقیرتجربه نموده است وبسیارمجرّب است ۰

خشخاش سفید ، وسیاه ، زعفران نیز اضافه نموده ربّ السّوس ۳م بآب لسان الحمل قرص بسازند بقدر دو درم با شربت انارشیرین بیاشامند ۰

قرص گل کبیر : جهت تبهای بلغمی وسوداوی وتبهای مرکّبه و غیرمرکّبه گلسرخ عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین ۳ مصطکی ۲ ونیم سنبل اسارون عود اذخرمکدم شربتش ۲م بماءالبزوروترنجبین ۰

قرص کهربا : ازنجیب الدّین جهت حبس خون ازهرموضعی کهباشد مجرّب است وآنچه بسرخی درتحت هریك نوشته شده بااضافهٔ مروارید وخشخاش سفید وسیاه گل مختوم قبرسی موافق کامل است ، کهربا ، تخم خرفه ، بسد ، تخم حماض ، شاخ گاوکوهی ، سوخته ، تخم مرغ ، گل ارمنی ۳ صمغ بوداده ، تخم گشنیز ، جلغوزه مکد ۵ ودع محرق جلنار ۳ بزرالبنج لك منقّی ، طباشیرکتیرا ، نشاسته مصطکی بوداده زعفران افیون اسك ۳م شربتش یکمثقال باربّ به جهت نفث الدّم وباشراب خشخاش جهت قروح امعاء ۰

قرص شادنج : منقول ازتذکره که بهترازاقراص کهربا وقاطع خون جمیع اعضا ، و تجفیف قروح ورافع بقایای آتشك بغایت مفیداست ۰

وجهت تبهای مرکّبه واسهال دموی مجرّب گشنیزخشك بوداده خشخاش سفید هریك ۶ ل کهربامرجان ، تخم خرفه ازهریك ۵ ل طین مختوم واگرنباشدگل ارمنی شاخ گاوکوهی سوخته ، پوست تخم مرغ سوخته کتیراصمغ عربی هریك ۳ل ودع سوخته بزرالبنج هریك دول ، قدرشربت یکمثقال است وبدل شادنج مغناطیس محرق مغسول است ۰

قرص زرشك : منقول ازنسخهٔ مرحوم حکیم محمّد باقرجهت استسقا وبتجربه رسیده زرشك بیدانه ربّ سوس ، گلسرخ ، مغزتخم خیار ، مغزتخم خربزه مصطکی ، عصارهٔ غافث سنبل الطّیب روناس لك شسته عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح اذخرتخم شاهتره

تخم کاسنی ، تخم کشوث ، ریوند چینی ، زعفران ، طباشیر ، ترنجبین ، با آب قرص بسازند ۰

قرص گلنار : جهت اسهال مراری رقیق اعمّ ازآنکه دموی باشد یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی کزمازج ، کندر گلنار ، مساوی افیون صمغ عربی مکدنیم جزو تا ۲ م قرص سازند ۰

قرص شادنج : ازمخترعات حقیراست ، جهت دق وسل وقطع سیلان خون هر عضو باطنی واسهال مراری وذوبان وتبهای دموی وسرفهٔ حارّ مجرّبست گل سرخ تخم خرفه گشنیزخشك وخشخاش سفید نشاسته ، طباشیر ، طین ارمنی مغسول ، طین رومی ، طین شیرازی هریك ۶ ل سرطان سوخته ۱ ل کتیرا ربّ سوس صمغ عربی شادنج مغسول انجبار شاخ گاوکوهی سوخته هریك سه ل بزرالبنج افیون زعفران ، از هریك یك ل بالعاب بزرقطونا قرص کنند قدرشربتش یك ل ۰

قرص کهربا : جهت حمی لثقه وتبهای کهنه مجرّبست گل سرخ ربّ السّوس شاه تره سنبل الطّیب مصطکی کهربا انیسون قرص سازند ۰

قرص جهت تبهای مرکّبه گلسرخ مصطکی سنبل الطّیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین ، طباشیر ، شربتش تادو م باگلقند وطبیخ رازیانه ۰

قرص للاستسقاء الحار : منقول ازمختار مجرّبست عصارهٔ زرشك بازرشك گل سرخ ۵ تخم خیار ، تخم خرفه ، تخم کشوث تخم کرفس ، مصطکی لك مغسول ریوند از هریك م سنبل الطّیب نیم م بقدر یکمثقال قرص ساخته باچهل ل آب کاسنی و بیست ل آب عنب الثّعلب ودهم سکنجبین دهم مغز خیارشنبر استعمال نمایند ۰

قرص مسهل : ازتألیف حقیرود رامراض حارّه وتبهای گرم ومرکّبه ورفع قولنج ثفلی بغایت نافع وسریع العمل وبیغایله وبهترین اقسام قرصهای مسهله است بنفشه مغز تخم کدو ، تخم خیار ، نیلوفر ، مغز تخم هندوانه ، خرفه ، گل سرخ ، طباشیر ، کتیرا

گشنیز خشك ، مصطکی انیسون ، ازهریك یکمثقال حبّ الملوك نه عدد پاك کرده مشوّی بطریق حکمای هند که در دستورات مذکوراست ، بالعاب بزرقطونا قرص ساخته ازنیم ل تایك ل با شیرهاوآبهای مناسب استعمال نمایند واگرحبّ الملوکرا باکتیرا ، و انیسون ومصطکی سائیده دوسه روزدرآب لیموبخیسانند بهترازتشویه است ۰

قرص مروارید : ازتألیف حقیرجهت تب دایمی وبواسیرود ق واسهال نافع است وبغایت مجرّبست ، طباشیرگلسرخ گل ارمنی تخم کدومغزتخم خیارصندل سفید ، تخم خرفه ۰مروارید کهرباعصارهٔ لحیه التیس ، تخم بارتنگ یارّب مورد سرشته قرص بسازند ویك ل ونیم با شربت خشخاش ودربعضی باشیر الاغ باید داد ۰ودربعضی موارد سرطان محرق اضافه باید نمود وبجهت تب دق کافوروزعفران اضافه کنند ۰

قرص بنفشه : معمول اطبّاجهت امراض حارّه که بایبوست طبع باشد ، گل سرخ بنفشه ربّ السّوس ، کتیرا ، مصطکی ، محموده ، مشوی ، تخم کاسنی ، تخم کدو تخم خرفه باآب ترنجبین قرص بسازند ۰

قرص قابض : ازتألیف حقیرجهت اسهال دموی وصفراوی وقطع خون ازهرموضعی وسرفه رطوبی وسحج وبواسیربغایت مجرّبست ۰

طباشیر ، نشاسته ، صمغ عربی ، گلنار ، گلسرخ ، کتیرا ، زعفران ، افیون ــ تخم مورد ، انجبار ، شاخ گاوکوهی سوخته گل ارمنی ، خرنوب نبطی ، آرد کنار ومازو ، تخم حماض ، دم الاخوین ، باآب باتنگ قرص بسازند ویك ل راد رهرمرضی باادویهٔ موافقه مرض بدهند ۰

قرص طحّال : ازتألیف ابوی (ره) جهت ورم ودرد سپرز که باتب باشد مجرّب است ، گل سرخ زرشك تخم خیارین ، تخم خرفه ۲ ریوند ، اطباستیرالك ، مغسول عصارهٔ غافث نیم کافوراعصارهٔ افسنتین ، زعفران ثمره الطّرفاایرسا سنبل الطّیب یك ل باسکنجبین وآب کاسنی یاآب بیدمعصوریاآب شاهتره بنوشند ۰

قرص کوکب : واضع اوسلمیوس است ، واودعوت کوکب زحل میکرده وپیوسته ـ متلبّس بلباس آن کوکب بوده درآن زمان معروف وملقّب بکوکب گشته لهذا این قرص مسمّی باسم کوکب شده وسبب دیگر دراین تسمیه اینکه طلق راکوکب الارض مینامند و جزواعظم این قرص است ومعتدل الحراره ویابس است ۰ دراوّل جهت ضعف معده ودماغ وجگروسپرزوفضول غلیظه وصداع وفواق ونزف الدّم ازهرموضعی کهباشد جهةدرد گوش وقرحهٔ امعاء ومثانه وسرفه وقروح مزمنه وقولنج ودرد رحم وسموم مشروبه وملذوعه ، و قوّتش تاچهارسال باقی است ۰

وشربتش تادو ل ، ومنقول ازتذکره است وآنچه بسرخی اوزان نوشته‌شد موافق کامل وشفاءالاسقام است دوقوسیسالیوس تخم کرفس ، انیسون بزرالبنج میعهٔ سایله مکد ، جندبیدسترسنبل ، پوست بیخ لفاح گل مختوم مرصّاف سلیخه طلق محلوب مکد ۵ ودربعضی نسخه خشخاش ۶ ۰

ودربعضی نسخه مصطکی طباشیرقسط زعفران حلتیت مکد ۱ جهت قطع تبها و درد پشت ودربعضی نسخه کافورام وبعضی افیون یك ل جهت قطع خون و حرقهٔ بول اضافه کرده‌اند ۰

قرص گلنار : منقول ازتذکره جهت تبهای حارّه واسهال مزمن ونفث الدّم ، از هرموضعی که باشد نافع است ۰ وگویند : درتجفیف قروح وباقی مافارسیّه که معروف است بحبّ فرنگی نفع‌عجیبی میکند بشرط زیادتی مازو ویاپوست انارگل سرخ اقاقیامازو مکد ۸ انیسون گل مختوم سلیخه صمغ مکد ۴ کتیرااافیون مکد ۱باآب گرم استعمال‌کنند وقدرشربت ازنیم ل تادومثقال ۰

قرص دیاسقوماطون : جهت زحیرومغص واسهال مفرط وقروح امعاءونزف الدّم واسهال دموی وفساد هضم نافع واثرش درحال ظاهرمیگردد وتخم کرفس نانخواه رازیانه ، انیسون سنبل الطّیب مرّسلیخه افیون باشراب ریحانی یاقایم مقام‌او قرص

بسازند ، وشربتش تانیم مثقال است ۰

قرص ریوند : منسوب بشیخ رئیس (ره) قلیل المقدار ، کثیرالمنافع مجرّب جهت یرقان ود رد سرود رد سینه ومعده وجگروسپرزوباد هاوتبهای مزمنه وعسرالبول و سوء الهضم وسموم ود راکثرمثل قرص کوکب است ، وازاسرارمکتومه است وقوّتش تاچهار سال باقیست ۰

ریوند ۸ ل روناس لك مغسول ، مکد ۴ ل ، تخم کرفس ،انیسون ، عصارهٔ غافث عصارهٔافسنتین ازهریك ۳ل ۰

واگرمریض رادرد سرکهنه باشد قسط و مصطکی و تربد را اضافه کنند ،واگرصفرا غالب باشدعوض قسط هلیلهٔکابلی واگرباتصاعد بخارباشد ، گشنیزخشك بجای تربدو اگرباتب وقبض طبیعت باشد اصل السّوس گلسرخ طباشیربنفشه ازهریك سهل و اگر باعطش باشد بدل اصل السّوس تخم خرفه کنند قدرشربت یکمثقال ۰

قرص گل قابض : جهت سحج واسهال دموی بغایت نافع است منقول ازایلاقی گل سرخ تخم حمّاض بوداده صمغ عربی کتیرانشاسته بوداده یا لعاب بزرقطونا قرص سازند ۰

قرص ریوند : جهت سوءمزاج جگرواسهال سدی دموی بغایت آزموده استریوند چینی عصارهٔزرشك ، تخم کاسنی ، بالسّویه باآب برگ بارتنگ قرص بسازند و با آب بارتنگ بنوشند ۰

قرص اندرون : تألیف قدماست منقول ازکامل وتذکره عجیب الفعل است بجهة بقایای نارفارسی و آتشك وقروح مزمنه واهل روم اوراحبّ میسازند واهل فرنگ آردگندم ۸ل وزیبق ۳ل ، وهریك ازافیون و عنبرومشك نیم ل اضافه مینمایند ۰

ودراستعمال اوشرط است تنقیهٔبدن وترك ترشیهاونمك وقوّتش تادوسال است وبعدازچهارروزاستعمال نمایند ، ودومثقال اورادرسه روزتناول نمایندزراوند مدحرج

۱۶ ل کندر عفص مکد ۸ ل شبّ یمانی مرصّاف مکد ۴ ل قلقدیس یك ل باگلاب قرص بسازند ۰

قرص نردی : درضمادات مذکوره است ۰

قرص سعفه : از جمله ضمادات است ومذکورخواهد شد ۰

بـــاب چهـــارم

(درسفوفات)

واواقدم تراکیب است ، وبعد ازآن معجون ترکیب یافته یسقوریوس گوید : مخترع اوبقراط شاگرد اسقلمیوس است نه بقراط طبیب مشهوروا ستعمال اورا باضعف معده و شدّت امتلاجایزند انسته‌اند مگرآنکه لطیف وسریع النّفوذ ولذیذ الطّعم باشد و قـوّتش زود ضعیف میگردد ۰

سفوف ارسطووسفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندرنامند معده راقوّت دهد ،و گونه سرخ دارد ووسواس وفراموش کاری ببرد وجهت هضم طعام وبوی دهان خـوش کردن نافع است ودرتفریح دل نظیرندارد ، وجهت بخاروقطع عرق فاسد وبد بوئی بدن نافع واین سفوف راارسطوجهت اسکندرترتیب داده لهذا سفوف اسکندریّه نیز گویند و قوّتش تادوسال باقی وشربتش تادول است ۰

قرفه سازج ، نارقیصر ، که آن معرّب ناکسیرلغت هندیست وآن رازی رومی ، و قسمی ازهوفاریقونست ، عودهیل اسارون مصطکی هلیلهٔ کابلی فرنجمشك نارمشـك زیرهٔ کرمانی دارچینی اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل قرنفل ناردانک جوزبواقاقله کافور مکد جزو مشك عنبرمکد نیم جزوشکرشش چندان پیش ازطعام وبعدازطعام از یـك م تاسه م تناول نمایند ۰

سفوف : جهت اسهال ازمجرّبات ابوی (ره) اطفال وغیراطفال رانیزنافعست

حبّ الرّمان بوداده رابسیارنرم صلایه کنند ۰ طباشیرسفید ، صمغ عربی کتیرا مصطکی سفید تخم مورد ، گل سرخ ، گل ارمنی سفوف کنند وباطفال نیم ل صباح ونیم ل ، با شربت به یا شربت سیب ترش بدهند ۰

سفوف بلوط : منقول ازمنصوری جهت تقطیر البول وسلس البول مجرّب است بلوط مقشّر بو داده ، کندر گشنیز خشك گل ارمنی ، صمغ عربی سفوف بسازند بقدر دو م صبح و دو م شام ۰ واگرباتقطیر وسلس تشنگی شدیدی باشد که مریض هرچه بیاشامد زود دفع شود باید که باماءالشّعیروبزرقطونا بیاشامند وغذا باآب غوره وسماق و مثل آن ترتیب دهند ۰

سفوف دیگر : جهت سلس البول مجرّبست بلوط گشنیزخشك رأس عرق سوسن لسان الثّور تخم خرفه ، انیسون ، سنبل الطّیب ، طباشیر ، مصطکی ، زرورو سعد کندر شکرمثل همه وقت خواب استعمال نمایند بقدرسه ل ۰

سفوف : جهت اسهال مراری مزمنه وبواسیری ونواصیری حارّه بغایت مجرّب است ، ازتألیف حقیرگل ارمنی ناردان بوداده دانه انگورکه ازسرکه بیرون کرده باشند وبوداده هریك ۵ل سماق بیدانه گل سرخ صمغ عربی بوداده هریك ۳ل طباشیر گل محتوم یاد اغستان هریك دول ، مصطکی عود قماری هریك یك ل قدرشربت دول با ربوب مناسبه ۰

سفوف دیگر : جهت اسهال بواسیری مجرّبست تیواح خطائی نیم م نیلوفریك م ۰

سفوف الطّین : جهت سحج واسهال صفراوی بزرقطونا تخم مرو ، تخم ریحان ـ نشاسته صمغ عربی گل ارمنی مکدجزو صمغ عربی وگل ارمنی ونشاسته رانیمکوب ساخته وبزوررا باآتش نرمی بوداده مخلوط کنند ودروقت استعمال بروغن گل حرب نموده با شربت به یا ربّ آس بنوشند ۰

سفوف حبّ الرّمان : جهت اسهال که ازضعف معده وامعاءباشد وتقویت معده

وامعاء میکند ، ناردان بوداده حبّ الآس بلوط سماق کمون درسرکه خیسیده بوداده آردنبق آرد سنجد گشنیزخشك بوداده خرنوب نبطی ، خرنوب شامی مکد جزوسگ را مك مکد ربع جزو نیمکوب ساخته استعمال نمایند ۰

سفوف مقلیاثا : جهت اسهال کهنه وزحیروضعف معده وسردی معده ومغص وبواسیرنافع است ، حرف بوداده یکرطل ونیم زیره کرمانی یکشبانه روزد رسرکه خیسیده خشکشده بوداده نیم رطل تخم کتان ، تخم گندنا ثبطی مکد ربع رطل مصطکی یك اوقیه ونیم هلیلهٔ سیاه بوداده ربع رطل نیمکوب ساخته استعمال نمایند ۰

سفوف خرنوب : جهت اسهال وسستی معده ،خرنوب نبطی ازدانه بیرون کرده زیرهٔ کرمانی یکشب وروزد ر سرکه خیسیده خشك شده بوداده سماق تخم مورد آردنبق بلوط گشنیز خشك بوداده مصطکی مکد جزونیم کوب ساخته استعمال نمایند۰

سفوف زرشك : جهت تقویت معده وجگر و حبس شکم نانخواه سماق ،زنجبیل حبّ رمّان بوداده زرشك بوداده آردنبق مکد ۲م شکرطبرزد ۲م کوفته سفوف سازند۰

سفوف سماق : جهت اسهال مزمن ، سماق جزو حبّ الآس ، جزوحبّ الرمّان بوداده ، یك جزو خرنوب نبطی ، سه جزو ، صمغ عربی ، گلنار نیم م ، کوفته سفوف سازند ۰

سفوف بزور : جهت بادها ، و نفخ کردیاانیسون ، زیرهٔ کرمانی ، قاقلهٔ کبار قرفه نانخواه ، تخم کرفس دوم ، قاقله صغار ، قرنفل ، زنجبیل ، فلفل ۲ دانك شکر ۲۰ م شربتش دوم ۰

سفوف للحوامل : جهت رفع اشتهاء ردیّه دروقت حمل ، وتقویت معده وا شتهای طعام ونیکوکردن رنگ رخسارنافع است ۰ رزنباد ، تخم کرفس ۲م نانخواه مذر ۳م جند بیدستر نیم م ، زیرهٔ کرمانی ۲م سفوف سازند ۰

سفوف دیگر : جهت حوامل بسیارنافع است وجوارش السّمسم نیزگویند ، کنجد

مقشّر، زیرهٔ کرمانی، زنجبیل ۱م دارفلفل، فلفل ۵م دارچینی ۲م هیل قاقله ۳درم شکر طبرزد یکرطل ۰

سفوف للاسهال: منقول. ازحنین جهت ضعف معده که بااسهال باشد و تب ربع واشتهای طعام زیرهٔ کرمانی وکمون نبطی که یکشبانه روزهردود رسرکه خیسیده و خشکشده وبوداده باشند هریك ۳م حبّ الاس ۵ م گشنیزخشك بوداده ۲مآرد نبق آرد سنجدآرد ناردان ۲م قرظطراثیث ۱۰م سك سه م عودهندی مثله پرویزن وسیع بیخته شربتش ۳م باپیه ساذج صبح وشام ۰

سفوف للفواق: جهت فواق تشنّجی کهازامتلاحادث شده باشد، تخم کرفس جبلی سعد زیرهٔ کرمانی بالسّویه سفوف ساخته شربتش یك ل بآب تمام ۰

سفوف لوجع الکبد: جهت درد جگربا شیرشترا ستعمال نمایند، لك منقّی سه م طباشیر ۲ م گلسرخ ۳ م تخم کاسنی، تخم کشوث هریك ۲م سفوف ساخته قدرشربت دوم باپنج م شکر سلیمانی وچهار وقیه شیرشتر گرم کرده کف گرفته بنوشند ۰

سفوف سورنجان صغیر: مجرّب است، جهت نقرس وعرق النّساء سورنجان شکر سلیمانی ۵ م زعفران یکدانگ بقدر یك م باآب سرد استعمال نمایند ۰

لقطع دم البواسیر: مجرّب است، منقول ازمعالجات بقراطی عجیب الفعلست جوز محرق یکجزو، زردهٔ تخم مرغ سوخته یکجزو، کنجد بوداده سه جزو مجموع را سائیده دول باشربت سیب باآس یابی آس به ناشتا استعمال نمایند ۰

سفوف مقلیاثا: ازتألیف والد مرحوم جهت زلق الامعاء مجرّب است، هلیلهٔ سیاه وآمله وبلیله باروغن زیت برشته کرده مکد ۵ م، زیرهٔ کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسیده خشك شده وحبّ الرّشاد بوداده مکد ۷ م تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیده خشك شده بوداده مکد ۴م مصطکی قرنفل قاقله، عودهندی، سنبل الطّیب مکد ۳م سعد ۳م صبح وشام ۲م استعمال نمایند ۰

سفوف : جهت اسهال بلغمی تألیف ابوی (ره) نانخواه کندر ، گلنار ، مکد جزو دانه مویز ۲ جزو با پیه ممسك استعمال نمایند ۰

سفوف للحفظ : جهت تنقیه وتقویت دماغ وتنقیه آوازازرطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی وزایل کردن نسیان نافع است ،کندرمصطکی دارچینی ، دارفلفل عود لسان الثّور ، بادرنجبویه ، کاکنج ، یازده دانه شکرسفید مثل همه ،قدرشربت۲ م تادول بآب گرم ودرتابستان یکروزمیل نمایند ویکروزنه ۰

سفوف : ازتألیف حقیرجهت حرقه بول مزمن که باچرك باشد وبا اوتقطیربول ،و سلس البول نیزباشد ونافع است جهت درور منی ودرامراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده وبسیارموثّرافتاده ، بلوط بوداده ۱۰م گل ارمنی ، گشنیزخشك ، صمغعربی تخم حمّاض بوداده کندرذکر۲ بقدر۲ل باآب سرد استعمال نمایند ودرایّام شرب این سفوف ازآب اجتناب نمایند ۰

سفوفیکه درانواع اسهال باسحج ومغص وحرارت باشد نافع است ، تخم خطمی تخم حبّاری ، مکد ۵ م نشاسته صمغعربی مکد ۱۰م کوبیده اندك بوداده دول با اشربه مناسبه بنوشند ۰

سفوف للخفقان البارد : ازقرابادین مرحوم حکیم محمّد باقرمنقول است ،نعناع کهربابریان کرده شب یمانی بریان کرده مکد ۳م ، زراوند مدحرج زرنباد درونج نیم م مروارید ۱ م شکر ۲۰ م شربتش ۳م باطبیخ افسنتین ۰

سفوف سورنجان کبیرجهت مفاصل وعرق النّساءمجرّبست ، سورنجان مصری ۱م سناءمکّی ۷م مغزبادام ۷م ، پوست هلیله زرد ۳ م ، زعفران نیم م ، قند سفید ۳۰م سقمونیامشوی ۱م ، واگرمادّهٔبلغمی باشد بدل سقمونیاتربد ۵ م کنند شربتش ۲ ل بآب سرد ۰

سفوف جهت قطع سیلان منی ومذی وبیعدیل است ومجرّبست تخم کاهو

تخم سداب ، تخم پنجکشت ۳م ، سعد شه دانج ۲م ، کلنارام ، شربتش ۳م بآب سرد ایضاد رقطع مذی ووذی بیعدیل است ومجفّف نارفارسی وآتشك است بلوط ۲جزو کند ریك جزو ، وکوبیده بروغن زیتون چرب کرده هرروز ۲ل مداومت کنند ۰

سفوف : جهت قطع شهوت جماع اززنان ومردان بزرالبنج تخم خرفه ، تخم کاهو تخم شبت ،مکد جزو نیلوفر ۲ جزو ، شربتش ۳م بآب تخم خرفه ۰

سفوف سودا : که باماءالجبن استعمال نمایند ، از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سیاه مکد ۵ غاریقون ۳ بسفایج ۴ ، افتیمون ۴ ، گل گاوزبان ،اسطوخودوس نمك یك ل ، لاجورد مغسول ۱ م خربق سیاه ،شربتش ۲ل ۰

سفوف : جهت سپرز ازمجرّبات مرحوم حکیم محمّد باقرقمّی است زوفای خشك ــ پوست بیخ کبرعنب الثّعلب پرسیاوشان تخم پنجکشت تخم سداب بالسّویه دو م ، با سکنجبین ناشتا تناول نمایند ۰

سفوف : جهت سپرز مجرّب است وتایکهفته زایل میکند منقول ازتذکرهٔ مرجان سوخته ۱م کتیرا ۲ دانگ بنوشند ، وبدستورشکراو عرق بهارومرجان دودانك تایکهفته مداومت نمایند مجرّب است ۰

سفوف : مجرّب جهت حرقه البول ووجع حین بول مغزتخم خربزه ومغزتخم خیار مغز تخم کدو ، تخم خرفه ، خشخاش سفید نشاسته کتیرا رب السّوس ، بزر البنج سفید قند مساوی همه ۲ ل ، را باجلّاب ساده با شربت کرفس بنفشه بنوشند ۰

سفوف عرق النّساء ونقرس : منقول ازمحمّد بن زکریّاکه مجربست جهت رفع نقرس بارده ودردمفاصل بارده که بالکلیّه قلع میکنند ، نانخواه ۱ بهل ورق سداب خشك تخم رازیانه دوقومکد جزو فوه بادام تلخ سنبل قسط حلوزراوند مدحرج مکد نیم جزوهرروز یکدرم استعمال نمایند و ابتدا اززمستان نموده تاوسط بهاروبعد ازاستعمال این ــ سفوفات تاچهارساعت چیزی میل نکند ازمأکول ومشروب وبعد ازتنقیهٔ بدن استعمال

نمایند بقدر دو مثقال ·

سفوف سرطان :مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهریّه وقطع کنند سرها و پاهای اورا وشکمش را شکافته چند بار بآب خاکستررز ونمك بشویند تا پاك شود وبعد از آن بآب گرم شسته تری اورا دفع کنند ودر کوزهٔ گل اندوده گذاشته ودر تنور معتدل انداخته یکشبانه روزبعد ازآنکه سوخته باشد ، پس خوب کوفته ودهم آنرا از صمغ عربی وطین قبرسی وخشخاش سیاه وسفید ۵م کتیرا ۳م کوفته سفوف سازند وقدر شربت دو ل ·

سفوف : جهت کسی که ازحرارت بول بسیار کند ازتألیف مرحوم ابوی خبث الحدید ۲۰م کوفته وبحریربیخته وهفت روزدر سرکه خیسانیده وبعد ازآن بیرون آورده بآتش خشك کنند وبار دیگرکوفته ومخلوط سازند باوقشرکندری که یکشبانه روزدر سرکه خیسانده وبعد ازآن بیرون آورده خشك کرده باشند ۵م طباشیر ۴ م گشنیزخشك ۳م شربتش یك مثقال باپیه ساده باآب سرد صبح وشام میل نمایند ·

سفوف سنا : جهت عرق النّساء ازمجرّبات قدماء سناء مکّی ۱۰م سورنجان پنج م شیطرج هندی ۳م زعفران نیم م قدر شربت ۳م با ۳م شکر ·

سفوف : که منی بسیار آورد و تقویت اعضای رئیسه میکند وفواید بسیار دارد عنبر اشهب م بنفشه خشك دوجزوکتیرانیم جزو مجموع رادریکروزبسه مرتبه تناول نمایند ــ بسیار نافع است ومجرّب ·

سفوف : جهت اسهال خون وبلغم دارطباشیرنشاسته صمغ عربی گلنار ،گلسرخ مکد ۵ روناس ۲ زعفران دو ل رابارب به بنوشند واگرقرص کنند بهتراست ·

سفوف: جهت درد پشت ودرور بول ومنی وتقویت انعاظ وسستی آلات بول ، و تناسل مجرّب است ·

ازحکمای هندوستان وازترجمهٔ باهرنقل شده فوفل ۷ل ونیم صلایه نموده در

سفال پاك اندك بود هند ودارچینی ۷ل ونیم رابد ستورکوفته وبیخته اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته باچهارپنجعدد زردهٔ تخم مرغ بقدرآنکه معجون شود آمیخته مغز پسته ۲ ل ونیم نبات دول ونیم راکوبیده برآن نثارکرده مجموع آن رادر یك روز تناول نمایند ۰

سفوف : تألیف حقیرجهت تب دق وسل وسرفه که باتب باشد وجهت لینت طبع ومنع نزلات حارّه مجرّبست قدرشربتش ۲ ل تا ۳ل باقلی ۷م کتیرا ۴ نشاسته ۴ صمغ عربی ۴ تخم خطمی ۴ مغزکدو ۴ مغز تخم هندوانه ۴ رّب سوس ۴ خشخاش سفید ۱۰ مغز دانه به ۴ مغز بادام طباشیر ۴ مغزتخم خیار ۴ سرطان ، محرق ۰ اعصاره لحیه الثیس ۴ گلنار ۲ اقاقیا ۲ گل ارمنی ۴ ۰

سفوف نانخواه : ازمجرّبات حقیرجهت ریاح ودرد معده وسپرز وتقویت هاضمه و رفع ذخروسنخس بخارات بعدیّت نافع است ، نانخواه ، تخم کرفس بالسّویه بامثل او قند سفوف کنند ۰

سفوف قابض : که مکرّر حقیرتجربه نموده جهت اسهال مراری ومغص و اسهال دموی بهترین ادویه است ، صمغ عربی راهرروز ۳ل سائیده بنوشند تاسه روزوزیاده برآن واگرباا سهال سدّه نباشدآشامیدن پوست خشخاش که مثل غبارسائیده باشند ازیکمثقال تا ۲ ل ازمجرّباتست واگرباصمغ ممزوج کنند بدستور ۰

سفوف : جهت جوع کلبی وفساد معده قریب باستسقاءواشتهای اشیای ردیّه جفت البلوط ۲م انیسون ۳ مویز بیدانه هلیلهٔ سیاه وکابلی وآمله سفوف کرده ۳ ل با آب آهن داغ کرده یاباشراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند ۰

سفوف : جهت درد سپرزکه باحرارت باشد ازابوی مرحوم گلسرخ بارکبرکه یکشبانه روزدرسرکه خیسانیده خشك کرده باشند زرشك بیدانه بوداده بورهٔ ارمنی اسقولوقندریون اگرنباشد پنج کبر ، تخم کرفس بدل کنند بیخ کبرثمرهالطّرفاغاریقون شربتی ازیکمثقال

ونیم تا دول ، با شیرشتریا ماءالجبن یاآب چوب گزبا سکنجبین بنوشند ۰

سفوف : جهت ریاح بواسیرود ردآن موافق کامل ، وتلخیص البیان هلیلهٔ سیاه وآمله مکذا بروغن زیتون برشته کرده تخم گندنا بوداده حبّ الرّشاد بو داده ، نانخواه مکده احرمل ۷ حلبه ۷ ابهل مغزدانهٔ زردآلومکد ۵ مصطکی جوزبوامکد ۱ شربتش ۲ل باآب گرم ۰

سفوف الاسهال الصّبیان ازمجرّبات مرحوم ابوی (ره) خشخاش حب الاس کندر سعد بالسّویه کوفته با شیرمرضعه بنوشند ۰

بـــاب پنجـــم

(در اشربه وربو ب)

واضع او فیثاغورث است ، وباعتقاد اودرتفتیح سد د وامراض حارّه وبارده اقسام او بهترازسا پرتراکیب اوست ۰

روفس رااعتقاد آنستکه زود فاسد میشود ، وسریع الاستحاله است وقول هردو به حسب امزجه وامراض مختلفه حقّ است ، وگویند سکنجبین اقدم است ۰

وشیخ الرّئیس (ره) میفرماید : که ازحکمای فرس است، وبیوناییّن رسیده واشربه بد ستورحبوب واقراص اقسام میباشد ، قدمابحسب مادّه وزمان اختلاف استعمال آن در امزجهٔ مختلفه بششصد قسم وسکنجبین راهزارود ویست وشصت قسم منحصرساخته‌اند وظاهراکه ترکیب اشربه موافق وامراض مختلفه منحصرمیتواند بود ومزاج اشربه زیاده از یکسال باقی نمی‌ماند ، وشروط ترتیب آنست که هرچه ازفواکه صلبه باشد مثل سیب وبه بعد ازپاك کردن ازپوست وتخم وکوبیدن اوباد ووزن آن آب بجوشانند تابنصف آید ، و هرچه غیرصلبه باشد مثل لیموونرنج وامثال اورا افشرده آب آنرا بگیرند وهرچه گیاه وبرگ خشك باشد یکشبانه روزخیسانیده بعد ازآن بجوشانند وهرچه ازجملهٔ بیخها وشاخه‌ها

باشد زیاده ازیکشبانه روز بخیسانند وهرچه برگ وشاخ وگل تازه باشد کوبیده آب آن را بگیرند وباشکر و عسل ودوشاب انگوری وامثال آن بقدریکه مقصود باشد بقوام آورند ، و عطریات رامثل مشك وغنبربعد ازقوام وفرود آوردن اورا ازسرآتش داخل کنند ودرشربت های فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرط است که شیرینی اوبقدرثلث آب میوه ها باشد .

وقد ماگفته‌اند : که چون مریض راقوتّها تغییریافته وبالطّبع جگرمشتاق شیرینی و جاذب آنست ، پس اگرشکروامثال آن زیاده باشد بیشترجذب میکند وبارطبیعت‌میشود واگرکمترباشد جذب اوبحسب الواقع نمیشود ، وادخال عسل وشکروسایرشیرینیها ، در اشربه باید درجه مزاج هریکرا ازشیرینی اوباآنچه شربت میسازند ملاحظه نمود و موافق قصد مخلوط کرد وهرگاه المی دراعضای تنفس ویامریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه رااستعمال جایزنیست واگرد راستعمال آن لابد باشد مثل سل ودق باید با صمغ‌عربی وکتیراو غیره مغربات استعمال نمایند .

سکنجبین ساده : که عبارت ازسرکه وقند است هرگاه اجزاءمساوی باشد مایل به سردی خواهد بود مفتح سدّه ورافع تشنگی وقاطع صفراود رحمیّات حارّه وامراض سپرز و جگرومعده مفید است ، واگرسرد وترخواهند سرکه رازیاد کنند واگرمعتدل خواهند قند رادوچندان سرکه کنند .

سکنجبین دوشابی : که سرکه بادوشاب انگوری ، مساوی باشد معتدل است .

سکنجبین عسلی : که سرکه وعسل بالسّویه باشدگرم باعتدال وجهت امراض‌بلغم وتفتیح سدّه وتقویت جگرومعده وتبهای مرکّبه نافع است .

سکنجبین سفرجلی : جهت تقویت معده و جگرحارّه ورفع‌غثیان وقی و اسهال صفراوی وقطع عرق نافع است ، آب به شیرین وترش بالسّویه دوجزوسرکه وقند از هر یك یکجزو بقوام آورند واگرباآب به شیرین ترتیب دهند قبض اوکمتراست .

سکنجبین اصولی : جهت حمّیاه وسد ها و عطش وجلای معده ازبلغم خلّ خمرده رطل آب شیرین بقدریکه حدّت سرکه رابشکند ، پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه مکد ۶ وقیه تخم کرفس ورازیانه وانیسون مکد ۲ وقیه درسرکه مذکوریکشبانه روزخیسانیده و بآتش هموار ی پخته تاسدس اوکم شود ، پس ازآتش گرفته وصاف نموده بریزند بهر جزئی ازاین مطبوخ دوجزو ازشکروبپزند تابقوام آید واگرخواهند که زعفران داخل کنند ۳م زعفران رادرخرقه بسته دروقت جوشیدن اودرمیان اوبیندازند ودرد اوصاف کنند.

سکنجبین افتیمونی : که باماءبن استعمال نمایند افتیمون بسفایج خربق سیاه ــ خربق رانیمکوب کرده یکشبانه روز درنودل سرکه بخیسانند ونودل آب اضافه نمایند و بآتش نرم بجوشانند وبسریج راکوفته درکیسه کرده درآن بیندازند وچون آب بسوزد ــ کیسهٔ افتیمون راانداخته یکجوش داده بعد ازآن صاف نمایند وباد ویست وپنجاه ل قند بقوام آورند وهرروز تاچهارده ل استعمال نمایند ودرمزاجی که بسیارحاربوده باشد به این نسخه ترتیب دهند ، افتیمون بسفایج تخم کاسنی مکد ۷م تخم کرفس ۲م تخم خیار ۵م بیخ کاسنی دوم بیخ رازیانه ۲م ادویه راباسرکه نودل وآب نودل جوشانیده افتیمون رادرلته بسته درآخریکد وجوش داده بعد ازسوختن آب صاف نمایند وباد ویست وپنجاه ل قند بقوام آورند .

سکنجبین بزوری معتدل : جهت تبهای مرکّبه وضعف جگروصفرای محّی واستسقاء حارّنافع است ، تخم رازیانه ، تخم کشوث ، انیسون گلسرخ ، تخم کاسنی ، تخم خیار ، تخم خربزه ، تخم کرفس ، بیخ رازیانه ، بیخ کبراصل السّوس ، بیخ کاسنی عنّاب درسرکه وآب خیسانیده بجوشانند تابنصف رسد وباشکربقوام آورند .

سکنجبین انجدانی : ازتألیف حقیراست دررفع تب مجرّب وجهت سپرزبیعد یل انجدان رانیمکوب کرده شب درسرکه وآب خیسانیده وروزد یگربجوشانند تابنصف رسد بعد ازآن صاف نموده بادوشاب انگوری بقوام آورند وهرروزده ل راباآب شاهتره یا شیره

تخم کرفس ، واگر حرارت غالب باشد ، باکاسنی وامثال اواستعمال نمایند ۰

شربت ورد مکرّر : مسهل جهت احتراقات ، وجرب وحکّه وامراض جگروسوداوی رقیق وسدّه وضعف گرده وصفرای سوخته نافع ومورث تشنگی ومصلحش تخم کاهووطباشیر ، و مصطکی وانیسون ازهریك ل بازای هریکرطل شربت ادویهٔ مذکوره رابوزن مزبورگرفته در میان شربت بیندازند تابجوشد وطریق آنست که پنجرطل آب رابجوش آورده ، چهار رطل برگ گل تازه رابچهارده فعه بریزند وهرده فعه یکرطل آب بسوزد ۰ پس آن راصاف کرده بدستورحصّهٔ دیگررا بریزند تا اینکه ازاین آب ربع بماند ۰

واگرقویترخواهند گل راپنج یاشش رطل میتوان کرد وشیخ الرّئیس زیاده بر پنج رامنع نموده ، پس باهموزن آب صاف اوشکربقوام آورند ۰

وقدرشربتش ازده ل تاسی مثقال است ، بایخ واگربانصف وزن اوسکنجبین نوشند جهت قمع صفرااولی است ۰

شربت ورد قابض : جهت امراض جگرنافع است ، چهاررطل گلسرخ اقماع دارابه یکده فعه دررده رطل آب بجوشانند تاربع برسد وصاف نموده باهموزن اوشکربقوام آورند واگرقویترخواهند بازهریکرطل ازمصطکی وتخم مورد وصندل سفید وآردکنارگشنیز خشك، طباشیریك مثقال درپارچه بسته دراوببندند تابجوشد وسایرتصرّف باطبیب است ، اگر اجزای حارهٔ قابضه باید اضافه کنند واگربارده لازم ازآن نیزداخل کنند ۰

جلاّب جهت تبهاوتشنگی وحرارت معده وجگروحصبه وآبله وتب دق وتبهای حارّه که باسرفه باشد وجهت تقویت آلات تنفّس نافع وملیّن طبع ومنضج ومقوّی اعضاءومدّربول وعرق وجهت اورام احشاءمفیداست ، شکرسفید یکجزوآب باران سه جزو عرق بید مشك، دوجزوگلاب سه جزوبقوام آورند واگر سرد وترخواهندعرق بید وعرق نیلوفرازهریك د و جزو اضافه کنند ۰

نوعی دیگر : منقول ازکامل وقانون شکریکجزوآب باران دوجزوگلاب سه جزو بقوام

آورند ۰

شربت به لیمو : جهت تقویت هاضمه وتسکین تشنگی ومعده وجگرحارنافع است آب به شیرین دوجزوآب لیمویکجزو شکرثلث مجموع رابقوام آورند ۰

شربت لیمو : جهت غلبهٔ صفراوضعف معده وقی صفراوی وتشنگی نافع است ده رطل آب لیمورا بجوشانند تابنصف رسد وبا پنجرطل شکربقوام آورند ۰

شربت بنفشه : منقول ازکامل جهت تبهای حارّه وسرفه وتسکین غلیان خون نافع است ، ومليّن طبع است ، سه رطل بنفشه تازه رابدستورشربت سه دفعه درچهار رطل آب بریزند وبجوشانند تابربع رسد وباسه رطل شکربقوام آورند ۰

شربت نیلوفر : موافق نسخهٔ کامل جهت تبهای حارّه وآلات تنفّس وسرفه وتقویت دل واحشاءنافع است ، وباوجود شیرینی مستحیل بصفرانمیشود بخلاف سایر اشربهٔ شیرین ، طریق ساختن اومثل ساختن شربت بنفشه است ، وبعضی عرق نیلوفرراچهار جزوبایکجزوشکربقوام آورند ۰

شربت سفرجلی : منقول ازکامل الصّناعه جهت ضعف معده وجگروا سهال وقی ، و غثیان وتشنگی به ترش ازدانه وپوست پاك کرده آبش رابیفشرند ودورطل ازآن گرفته واز شراب باجمهوری یکرطل وشفل به رایکشبانه روزد راوبخیسانند وبعد ازآن افشرده صاف نمایند ، وباآب بجوشانند تابنصف رسد وبانیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند ، زنجبیل مصطکی ازهر یك ۲م قاقلهٔ کبا روصغا رود ارچینی و زعفران غیرمسحوق ازهریك ۴م قرنفل ۳م درپارچهٔ بسته درآن بجوشانند واگرد ودانگ مشك داخل نمایند میتواند بود ۰

شراب الخندیقون : جهت برودت معده وتب ربع ودرد احشاءنافع ومناسب پیران است عسل کف گرفته سه من شراب کهنه ریحانی یاجمهوری ده من زنجبیل ۵م قاقلهٔ صغار وکبارنیم م قرنفل یکدانك دارچینی نیم م ، زعفران ۱م دارفلفل یکدانك ونیم غیرزعفران باقیرانیمکوب ساخته بیندازند درشراب وعسل ودرسایه سه روزبگذارند وهرروزسه بار

حرکت د هند وصاف کنند وبا یکد انگ ونیم مشك مطیّب سا زند ۰

شراب د یمقراطیس : جهت ضعف معد ه وجگروسپرزوفسا د مزاج با رد نا فع وگفته‌اند که مد اومت اوحفظ میکند جمیع ایّام حیات ازمرض اصل السّوس ا سمانجونی نیم ل تخم رازیانه ، فلفل مکدم سلیخه ۴م خوب سائیده با ششصد وشصت ل شراب خوب کهنه ممزوج سازند ود رظرفی گذ اشته سرظرف را بگچ گرفته چهل روزبگذ ارندوبعد ازغذ اوقبل از غذ امیل نمایند ۰

شربت حرمل :جهت صرع مجرّب ورافع د رد سرمزمن وضیق النّفس وسرفهٔ رطوبی و امراض با رده مانند استسقاءٔ وجنون ونسیان بیعد یل است ۰

یکرطل اسپند راکوبیده د رسی رطل آب انگوربجوشانند تا بربع رسد وهرروزازپانزده ل تا سی‌ل تا سی ود وروزبنوشند جهت اعاد هٔ حمل زنانی که‌د روقتیکه حامله میشد ه‌باشند وبعد ازآن نشوند سه روزاین شربت بنوشند تخلّف د رحمل نمیکند ۰

شربت نعناع : جهت تحریك اشتها بمرتبهٔ موٴثّراست که صبرنتوان کرد و منقّی معد ه ازاخلاط سوخته ورافع بلغم ومبّهی است ۰

وچون برابرمعاجین ماهیه بنوشند د رسرعت اثربیعد یلست آب نعناع افشرده ۲ ل خرد ل سرخ ۰ ۲ل شبّ یمانی ۱ل نرم سائیده بانود ل خمیرمایه د رهزارود ویست ل آب بجوشانند تا بنصف رسد ، پس صاف نموده با ششصد ل عسل بقوام آورند ۰

شربت بد ل خمر : یکجزو خمیرمایه راکوبیده باآب انا رشیرین وامثال آن بسرشند د رجمیع افعال قایم مقام خمروازاسرا راست ۰

شربت اسطوخود وس : جهت تقویت د ماغ با رده ومعد هٔ با رده اسطوخود وس ــ زوفای خشك فاد انیا ، پرسیاوشان ، عود قماری ، گل گاوزبان ، تخم رازیانه ، بیخ رازیانه ، تخم کرفس ، گلسرخ ، سپستان ، با د رنجبویه کاشم ، مویزد انه بیرون‌کرده اذخر ، انیسون تربد محکوك ، بیخ سوسن ،اسمانجونی ، اصل السّوس همه را بپزند

وصاف کنند وبریزند براوصد وپنجاه ل عسل ومثل اوقند بقوام آورند ساذج قرنفل ودارچینی وهیل وزنجبیل سنبل الطّیب افسنتین رومی مصطکی رادرخرقه بسته بیندازند تابجوشد وصاف کنند قدرشربت هرروزده ل تاپانزده ل ۰

شراب ریحانی : از جملهٔ اقسام خمراست و درخمرمذکورشد ۰

شراب اللیّمو : که موءلّف شفاءالاسقام وتذکره ذکرکرده اند ونایب مناب تریاق کبیر دانسته اند ، جهت رفع اخلاط محترقه وتبهای دوری وضعف دماغ ودل وقلاع وامراض اطفال ومواد سوداوی ورفع تشنگی وگزیدن عقرب وسایرسموم نافع وحافظ صحّت و رقیق کنندهٔ مجموع غلیظ وقاطع خلط لزج وآنچه ترشی اوبسیاربا شد مضرّ عصب ومورث سعال یابس ومضعّف باه ومصلح اوبادام وخشخاش است و آنچه باآب نعناع ترتیب دهند ــ جهت تقویت معده ورفع بخارات دماغ و خیالات انفع است ، وهرچه باآب به باشدجهة تقویت معده ودل ورفع خفقان مجرّب دانسته اند وآنچه باشیرخشت وترنجبین ترتیب دهند ، جهت ربو وسعال وضیق النّفس ودرد سینه وهرچه بالعابها ساخته باشند ــ جهت خرقه البول ودردمثانه انفع است ۰

وطریق ساختن آنستکه شکرسفید راسائیده درقدح مدهون بآب لیموترکرده و روی قدح بکرباسی پوشیده تاپنجروز درآفتاب بگذارند ، پس شکررادرشیرتازه حل نموده و مثل شیرآب اضافه کرده بآتش نرم بجوشانند وقدرشیربایدعشرشکرباشد وکف آنرا بگیرند وآب لیمو بتدریج بخورد اودهند تاهررطلی ازسکربقدرسه اوقیه یاچهاراوقیه آب لیمو ببرد وبه لیموآنست که دوچندان آب لیموبه شیرین بخورد اودهند ومصمغ آنکه صمغ عربی محلول بقدرآب لیموتسقیه نمایند ، وملعّب آنکه لعاب بهدانه ولعاب تخم مرو و تخم ریحان تسقیه کنند ومنعنع آنکه بآب نعناع تازه تسقیه نمایند وآنچه باشیرخشت ، و ترتیب دهند طریق آنکه بجای شکرترنجبین ترتیب کنند ویانصف شکرباشد و نصف دیگر ترنجبین تسقیه نمایند ۰

شربت انار ساده و شربت سیب ساده وامثال آن : مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هریك ازآبهای اوقند یاعسل یا دوشاب انگوری باشد ، و بعضی بالمناصفه گفته‌اند وشربت انارترش جهت تسکین صفراوتقویت معده وقطع اسهال صفراوی ودموی نافع است .

وشربت انارشیرین جهت اسهال ، وذات الرّیه ودرد سینه وشربت توت سیاه جهة امراض حلق وضعف اشتهاواسهال طبع وازتوت سفید جهت امراض آلات تنفّس ، و ضعف هاضمه وتقویت معده وشربت ریباس جهت تقویت احشاءومنع صعود بخارات به دماغ واسهال ، وشربت حماض جهت تقویت معده ، وجگروامعاءورفع حدّت صفرا و شربت سماق وسایرمیوه‌های ترش قاطبه قابض ومقوّی احشاءومسکّن حرارتند ، و شربت میوه‌های شیرین بدستورامّا هرگاه غلبهٔ صفرا باشد مستحیل باومیشود .

شربت ترنج: جهت خفقان حارّوامراض حارّهٔ دل وبغایت آزموده است ، و ترشی ترنج رادرگلاب مکرّربشویند تااثرترشی درجرم اونماند ، پس بازاءهریکعدد ترنج هفتاد وپنج قند اضافه نموده بقوام آورند .

شربت زوفا : نافع است ، جهت اوجاع سینه وسرفه کهنه ونزله ودشواری نفس و صلابت معده وسدّه‌هاومیزمنزوع العجم ۳۰ م عنّاب سپستان ، انجیرخشك بیخ سوسن اصل السّوس ازهریك ۲م بیخ رازیانه بیخ کرفس ، پرسیاوشان زوفای خشك ازهریك ۱م بهدانه انیسون تخم رازیانه ازهریك ۵م جومقشّر مغز تخم خیارین تخم کدو و خربزه مغز پسته مغز حبّ صنوبر ، سنبل الطّیب اذخر ، تخم خطمی ، تخم کتان ، ازهریك ۳م اجزارانیمکوب کرده بجوشانند ویاچهاررطل شکربقوام آورند ومغزها راکوبیده درآن حلّ کنند .

نوعی دیگرکه مشهوراست زوفای خشك ، پرسیاوشان ، مکد ۷ل ، انجیرزرد دو عدد ، عنّاب سپستان ازهریك ۳۰ عدد ، فراسیون تخم خطمی ، اصل السّوس ، بیخ

سوسن ازهریك ۳ل ، حلبه ۴ل مویزبیدانه ۲۰ ل ، تخم کرفس ، تخم رازیانه‌ازهریك ۲ل جوشانیده آب اورا باد ورطل شکربقوام آورند ۰

شربت گاوزبان : جهت تقویت دل وتوّحش سودا وی و خفقان نافع است گل گاو زبان ۴۰ ل باد رنجبویه ۲۰ل جوشانیده آب اورا باد ویست ل شکربقوام آورند ۰

شربت انجبار : جهت حبس نمودن سیلان خون ازجمیع اعضای باطنی ورحم ،و التیام تفرّق اتّصالی که در سینه وشش بهمرسد ریشهٔ انجبار ۷ل خرنوب شامی ۵ل صندل سرخ وسفید سوهان کرده تخم مورد ازهریك دول ، جوشانیده بایکرطل شکربقوام آورند ۰

شربت دینار : ازتألیف بختیشوع است ، وچون شربتی رابیکدینارطلا بیع میکردند لهذا مسمّی بشربت دینارشده ، جهت تبهاو عفونت اخلاط واخراج اخلاط فاسده از اعماق بدن وضعف معده و جگرزرشك بیدانه تخم کاسنی مکد ۱۰ ل عود بیخ سوسن مکد ۴ل تخم کشوث گل پاك کرده قنطوریون رقیق مصطکی دارچینی زعفران فودنج مکد ۳ ادویه راکوفته اگرجهت تب باشد درآب کاسنی واگرجهت خفقان باشد درآب رازیانه وبهترآنست که سه روزدرمیان آبی بخیسانند که درآن کاسنی وبادیان وشبت وگاوزبان ومویزبیدانه بالسّویه ازهریك پنجمثقال جوشانیده باشند وبازاءهریك رطل آب او ۱ ل ریوند ونیم ل اسارون اضافه نموده باد ورطل شکربقوام آورند و عود وزعفران رابعد ازقوام اضافه کنند ۰

شربت خشخاش : نافع است جهت مرطوبین وحبس نزلات ورفع دید سینه وسرفه ودرد سروسرسام وبهروحرارت ورفع تب واخلاط محترقه وچون باشربت درد مکرّر ممزوج ساخته بعد ازفصد بنوشند ، رفع ضعف فصد وتقویت قوّتها میکند ،

وقدرشربتش تابیست مثقال است ، وقوّتش تادوسال باقی میماند ۱۰۰ عدد خشخاش رسیده راباتخم اوکوبیده باپوست راعلیحده نیمکوب کنند وتخم رانرم بسایند وباده مثل آن ازآب نیسان بجوشانند تاثلث رسد وبامثل آن شکربقوام آورند ۰

شربت عنّاب : منقول ازتذکره وموافق نسخهٔ اصول التّراکیب ومؤلّف او غیر این نسخه راخطامیداند جهت سینه واسافل بدن وتسکین تشنگی واطفای حرارت خون و آبله وتبهای نافع ومصلح حال اطفال است وقوّتش تادوماه باقی است ۰

عنّاب یکرطل ، گشنیزخشك ، عدس ، بیخ کاسنی ، ازهریك دواوقیه دردهرطل آب بجوشانند تابثلث رسد ، پس صاف نموده بوزن اوشکربقوام آورند ۰

شراب العنصل : سکنجبین عنصلی نیزنامند منقول ازکامل جهت صلابت سپرز و جگروتفتیح سدّه وقطع اخلاط غلیظه ورفع ضیق النّفس وسرفه‌که ازرطوبت باشد نافعست پیازعنصل رایکرطل ونیم باکاردچوبین ریزه کرده وتاپانزده رطل سرکه بآتش نرم بجوشانند تامهرّاشود ، پس صاف نموده بازاءهررطلی یکرطل ونیم شکراضافه کرده به قوام آورده کف بگیرند ۰

وامین الدّوله وجمعی ازقدماءاین ادویه رااضافه کرده‌اند ، زنجبیل ، زیرهٔ کرمانی ، عاقرقرحا پنج انجدان ، زوفاءخشك ، پودنه ، نعناع هریك ۵ل فلفل ده‌ل تخم جزر برّی ، کاشم هریك دو ل ونیم قردمانادو ل ، سداب ۶ل ، ساذج هندی ۳ل ، باعنصل درسرکه خیسانیده بجوشانند دراینصورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض مزمنهٔ باردهٔ بغایت نافع است ۰

شربت عنصل : نوعی دیگرکه مخترع حقیراست جهت سرفه کهنه وضیق النّفس و مواد سوداوی وبلغمی وسدّهٔ اعضاءوتقویت معده ودماغ نافع ومکرّر بتجربه رسیده ، و مجرّب است ۰

پیازعنصل ، زوفاءخشك ، اصل السّوس ، گاوزبان ، پرسیاوشان اسطوخودوس ، غاریقون سفید هریك ۵ ل ، نعناع خشك ، رازیانه پنج سوسن کبود قردمانا هریك ۳ل ، درصد وپنجاه ل ، سرکه وچهارصد وپنجاه ل آب دوسه شبانه‌روزخیسانده بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده با ۳۰ ل شکربقوام آورند وهرروزاز۵ل تا ۱۰

ل باآب مطبوخ ، پرسیاوشان وامثال آن بنوشند ۰

شراب الکدر : وشربت گاوی نیزگویند ، منقول ازکامل وموافق نسخهٔ قدما و جامع الادویه جهت حصبه وآبله وباد سرخ وماشراوجمیع امراض دموی وتسکین حرارت قویّه و اخلاط محترقه که بمشارکت دل باشد وجهت یرقان وحرارت جگرومعده ورفع تشنگی و عفونت مزمنهٔ اخلاط ونیکوکردن بوی دهان بغایت موثّراست ، چوب گاوی نیمکوب کرده شاخ بادیان و تخم بادیان ، پوست بیخ بادیان تمرهندی عنّاب دانه‌بیرون کرده‌از هریکرطلی گلسرخ نیم رطل سنبل الطّیب لك ازچوب پاك کرده هریك ۴نیم‌صندل‌سرخ وسفید هریك ۱۰ درم ، یکشبانه روزدرچهارمثل آن آب بخیسانند ، پس بجوشانند تا بربع رسد ، وصاف کنند وبادورطل سرکه وآب انارترش وآب انارشیرین ازهریك رطلی بجوشانند تابقوام مایل شود وبایکمن شکرطبرزد که دورطل‌است چندجوش دهند تاشبیه بقوام عسل گردد وازسرآتش بردارند اشنه کافور و زعفران ازهریك ۳م دراوحلّ‌کنند قدر شربتش از۲ل تا ۷ل ونیم است وجهت اطفال یك ل ۰

شراب اترجی : موافق نسخهٔ قدماجهت ضعف دل و خفقان وضعف معده‌بغایت نافع است ، برگ ترنج که بفارسی بـــرگ درخت بالنگ است ، پنجاه عدد رادرشراب صاف کهنهٔ‌جمهوری بقدرشش قسط که هرقسطی صدوپنجاه ل است ، هفت روزخیس نمایند ، پس صاف نموده باصدوپنجاه ل عسل کف گرفته بقوام آورند ۰

وبعضی ازپوست ترنج بشرح ترتیب میدهند ، وبعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست وپنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تابثلث رسد ، پس صاف کرده بایکرطل عسل بقوام می‌آورند ۰

شراب رساطون : ازاقسام خمراست ، جهت امزجهٔ‌باردهٔ بغایت نافع ومقوّی‌حرارة غریزی وچهارهزارل آب انگورصاف راباآتش نرم جوشانیده کف بگیرند وهزارل عسل‌ـ اضافه نموده بجوشانند تابنصف رسد ، هیل قاقلهٔ‌کبار ، قرفه ، قرنفل ، دارفلفل ازـ

هریك ۵م نرم سائیده درپارچهٔبسته دراوّل‌طبخ بیندازند تاآخربجوشد ،وبعد ازسرد شدن پارچه راافشرده بیندازند ، وسه م زعفران درآن حل کرده درشیشهاکنند و سر شیشه رامحکم کرده تاچهلروز درآفتاب بگذارند وهرچند کهنه شود قویتر میگردد ۰

شراب افسنتین کبیر : موافق نسخهٔقدمامقوّی معده ومفتح سدّه ومسهل صفرا ، و مقوّی اعصاب ودماغ وجگراست ، افسنتین رومی ۴ل ، غاریقون مثل آن گلسرخ ۸ ل ، صبر زرد ۲ ل ، حاشامثل آن مصطکی ، تخم کرفس ، اذخر، انیسون ، سنبل‌الطیّب اسارون ساذج هندی‌هریك‌ل ، نعناع ، اصل السّوس ۳ل ، بیخ کرفس ،بیخ رازیانه ۲ل ، فودنه ، زعفران هریك یکرطل ونیم درهشت رطل شراب بجوشانند تابه نصف رسد و بایکرطل ونیم عسل بقوام آورند ۰

واگربجای شراب آب وبجای عسل شکرکنند میتواند بود ۰

نوعی دیگرکه صغیرگویند ، جهت مالیخولیامراقی وضعف معده کهازبرودت باشد وسوءالقنیه بغایت آزموده است ۰

افسنتین ۱ ل ، گلسرخ ۲۰ ل ، تربد ۴ ل ، غاریقون ۴ ل سنبل الطّیب ۲ ل درچهارصدل آب بجوشانند تابنصف رسد وباصد وبیست ل شکربقوام آورند ۰

واگرتربد را ۷ ل ، و سنبل را ۴ ل ، کنند قویتر خواهد بود ، وحقیرمکرّر تجربه نموده ام ۰

نوعی دیگر ازمجرّبات حقیرجهت ضعف معده وجگرکه بایبوست طبع وحرارت مزاج باشد بغایت نافع است ،

افسنتین ۲ ل ، گلسرخ ۴ ل ، تمرهندی ۱۰ ل ، ترنجبین ۳۰ ل جوشانیده صاف نموده بنوشند ، ومجموع یکشربت است ۰

شربت ابریشم : جهت تقویت دل و اعضاءرئیسه ورفع خفقان بارد وبواسیر ، و توحش سوداوی واقسام مالیخولیانافع است ، موافق نسخهٔقدما ابریشم خام که عبارت

از فیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبّا آن حریر است ، ۳۰۰ل را در یکشبانه‌روز در یکهزارو پانصد مثقال آبی که آهن تافته چند بار در آن خوانده باشند بخیسانند ، پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند ۲۵ ل گل‌گاوزبان و ۱۵ل بادرنجبویه را علیحدّه در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب اورا اضافهٔ آب ابریشم کنند ، وبا سیصد ل شکربقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هریك یك ل ونیم ورق نقره ، مروارید مصطکی از هریك ۲ل حلّ کنند در آن وبعضی بجای فیله حریر کرده‌اند . واگر فیله کنند باید شکاف وکرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله بجوشد .

شربت جعده : از اختراع حقیر جهت ادرار حیض فرمودن و بول ورفع عفونه اخلاط ورياح وتفتيح سدد مجرّب است ، مشك طرمشيع جعده حرمل قسط تلخ ريوند چينى تخم كشوث ، تخم خربزه ، تخم خيار ، مكد ۳ل ابهل تخم كرفس رازيانه روناس انيسون تخم كاسنى ، قنطوريون ، رقيق مكد ۲ ل ، مويزبيدانه ، انجيرزرد مكد ۱۰ ل در يكمن تبريزآب خيسانيده بجوشانند تا بربع رسد وباصد وپنجاه مثقال شكربقوام آورند وهرروزده ل آنرا باآب مدرات حيض وبول بنوشند وهرگاه طبع يابس باشد باگل سرخ ومحمودهٔ مشوى وطاريقون بياشامند .

شربت ابریشم : که معمول متأخّرین است موافق نسخهٔ مرحوم مغفورحکیم محمّد باقرقمی موافق اکثرامزجه ودر دفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه‌و معده واقسام مالیخولیاوتوحّش هموم بغایت مؤثّراست ، ابریشم حریر ۲۰۰ل سه‌روزدر عرق گاوزبان و عرق بید مشك و عرق شاه تره وگلاب از هریك یکمن تبریز که ۶ ل ، باشد باآب سیب شیرین ، آب امرود شیرین آب انارشیرین آب به شیرین هریك ۲۰۰ل — بخیسانند و بعد ازآن بجوشانند تا بربع رسد ودرحین جوشانیدن مصطکی ، سنبل‌هندی جوزبوا ، بسباسه ، زعفران هریك ۱ ل هیل ، قرنفل ، عود ، سادج هندی هریك ۱ ل ونیم دارچینی ۳ ل همه راکوبیده درپارچه بسته درآن انداخته بجوشانند وبعد

ازآن که آبها بربع رسد ادویه وابریشم راافشرده آب صاف کرده با ۶ ل ، شکرسفید ، و ۲۰۰ ل عسل بقوام آورند و عنبرا شهب وورق طلاازهریك ۱ل ورق نقره ۳ل مشك نیم ل درآن حلّ کنند واگرقویتر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین ، قرنفل ، عود ، هیل صندل زرد ازهریك نیم ل کوفته وبیخته اضافه نمایند ۰

وبعضی شکررا هزارود ویست ل وعسل را ۳۰۰ل میکنند وزعفران رانمیجوشانندبلکه بعد ازقوام دراوحلّ میکنند واین انسب است ، چه زعفران ازجوشیدن ضعیف الاثر میشود ۰

شربت فواکه معتدل : معمول متأخّرین مقوّی اعضاوسایرقوتّهاوجهت ناقهین و ضعیف الأحشاءنافع است ، آب انارترش وشیرین ، آب به ترش وشیرین آب امرود ــ ترش وشیرین ، آب سیب ترش وشیرین ازهریك یکجزوآب زعرورکه کویج نامندآب زرشك هریك نیم جزوباثلث آبها شکرسفید بقوام آورند وبعضی یکجزوآب انگوراضافه میکنند و آن انسب است واگرآب انگورراعلیحدّه بجوشانند تاثلث رفته ثلثان بماند اولی است ۰

شربت فواکه شیرین : جهت تقویت احشاءوناقهین وصاحبان لینت طبع وجهت صاحب سعال موافق است ، آب میوه‌های شیرین راکه مذکورشد باثلث آن شکر بقوام آورند ۰

شربت فواکه ترش : قابض ترازفواکه‌شیرین است ودرمنافع مثل اووصاحب سعال را موافق نیست وعمل اوبد ستورسابق است که ازآب میوه‌های ترش ترتیب میدهند وهریك ازاین اشربه راموافق حال هرشخصی تقویت بادویهٔ مناسبه میتوان نمود کهادویه‌موافقه راکوفته و نه بیخته درپارچهٔ بسته درآن بجوشانند ۰

شربت عودَترش : معمول متأخّرین ومقوّی معده واعضای رئیسه وجهةرفع غثیان و بدی هاضمه وبخارات محترقه نافع است ۰

آب سیب ترش ، وشیرین ، آب انارترش و شیرین ، آب به ترش و شیرین ،آب

لیمواز هریك ۵۰ : ۱ل با : ۳ل قند بقوام آورند . وعود قماری صندل سفید ، گل سرخ قرنفل ، مصطکی ، سنبل الطّیب ، اسارون ، بسباسه ، بادرنجبویه ، ساذج ، مشك عنبرورق طلاورق نقره ، درآن حلّ کنند .

شربت تریاقی : که پادزهرسموم اوگزیدن افعی است وجهت کرب و خفقان ، و غشیان وبرانگیختن اشتهامجرّب است .

منقول ازتذکره : آب زرشك ، آب سیب شیرین هریك : ۳ل ، آب لیمو ، آب ترنج هریك صد وپنجاه ل باثلث اوشکربقوام آورند . ومروارید ی که بآب ترنج حل کرده باشند ۶ ل ، اضافه نمایند در این وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است .

شربت هندی : منقول ازترجمه باهروسسرت جهت دردگرده ومثانه ورحم وجگر و مغص و ورم سپرز ، وعرق النّساءونفث الدّم وربو وفواق و خفقان وقرحهٔ امعاءوتبهای دایره وگزیدن هوام ودردکمرومفاصل مجرّب دانسته‌اند .

انجیرزرد ورازیانه هریك ۱۵ل ، یکشبانه روزدرسه وزن اوآب بخیسانند ، پس بجوشانند تابثلث رسد ، وبعد ازآن صاف نمایند وباشیرهٔ گل سرخ تازه : ۳ل وقند سفید : ۶ ل بجوشانند تابقوام سکنجبین رسدو۱۵ل ریوند چینی که بگلاب ترکرده باشند و به پانزده ل روغن گاوچرب نموده درآن حل کنند واز ۱ل تا ۲۰ل استعمال‌نمایند .

شربت صندل : جهت تقویت معده ورفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل‌وجگر حار ۲۰ل صندل سفید رانیمکوب کرده درنیمرطل گلاب دوشبانه روزخیسانیده ، صاف نمایند وجرم صندل رادرآب بجوشانند تابقیّه قوّه رابآب دهد ، پس صاف نموده‌باگلاب سابق ویکرطل شکربقوام آورند .

واگرقابض ترخواهند یك اوقیه ناردان ترش رادرآن خیسانیده صاف نمایند وبعد ازآن بقوام آورند واگرقسم ترش اوراخواهند بجای گلاب درسرکه وآب لیموبخیسانند ودر شربت صندلی صندل سرخ وسفید بالمناصفه کنند واوقابضترمیشود .

شربت اجاص : منقول ازحاوی جهت دفع سروتبهای حارّه وبرقان نافع ومسهل صفراست ، آلوی بخارا رادرآب خیسانیده بجوشانند تامهرّا شود ، پس صاف نموده شکر بقدریکه خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند واگرقدری ازمحمودهٔ مشوی اضافه نمایند قویّ الفعل میشود .

شربت تمرهندی : بدستورشربت اجاص است .

شربت مورد : جهت سرفه وقرحهٔ ریه واسهال واقسام بواسیروقطع سیلان خون و تقویت معده وامعاءنافع است .

تخم مورد راباچهارمثل آن آب بجوشانند بعد ازخیسانیدن ونیمکوب کردن آن تا بربع رسد وباوزن اوشکربقوام آورند .

شربت قابض : ازتألیف ابوی (ره) جهت اسهال وذلق الامعاءمجرّبست خصوصا هرگاه باسفوف قابضه بنوشندآب بهآب امرودآب سیب ازهریك یك رطل گرفته ۳۰ل تخم مورد رادرآن خیسانیده بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده استعمال نمایند و اگراسهال بلغمی باشد درحین جوشانیدن عود هندی سنبل الطّیب مصطکی سگ از هریك ۲ل درپارچهٔ بسته درآن بجوشانند .

شربت مسهل : ازتألیف حقیرجهت امراض بارده وضعف معده ودماغ وتفتیح سدد وامراض سوداوی بغایت نافع است ، وبهترین مسهلات است گلسرخ سناء مکّی هریك یك ل ، بنفشه ۲۰ل تربد سفیدغاریقون ، افسنتین روی ازهریك ۵ل تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هریك ۳ل ، سنبل الطّیب ۲ل عنّاب سپستان هریك سی عدد در : ۴ ل آب یکروزخیسانیده بجوشانند تابربع رسد وباصد وپنجاه ل ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند وازه۵ل تا ۱۰۰ل استعمال نمایند .

شربت کشوث : که دراصفهان بسیارشهرت دارد ومفتّح سدد وملیّن طبع و مقوّی جگرومعده وجهت تبهای مرکّبه وسوءالقنیه مفیداست .

تخم کشوث رازیانه ، تخم کاسنی ، گل کشوث ، تخم خیارین ،تخم خربزه‌گرمك هریك ۳ل ، پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه ، گلسرخ ، انیسون ، هریك ۲ل‌جوشانده بانود ل شکریا با شیرخشت بقوام آورند وتا د ه‌ل‌با شیرهای تخم کاسنی وتخم خربزه و آب کاسنی وامثال آن بنوشند ۰

شربت د ینار : معمول متأخّرین جهت امراض جگروسدّ ه‌ماساریقا وتبهای مرکّبه نافع وقریب الاعتدال است ، تخم کاسنی ، بیخ کاسنی ، گلسرخ ،ریوند ،تخم کشوث یکروزخیسانیده ، پس بجوشانند وبا د ورطل شکربقوام آورند ۰

نوع د یگر : که بجهت حرارت جگرورفع‌عفونت اخلاط نافع است ، تخم کاسنی ، زرشك بید انه صندل سفید لك مغسول اصل السّوس ، تخم کشوث ، گلسرخ کوبیده‌در عرق کاسنی بآب بخیسانند ، پس جوشانیده صاف نمایند وبا شکربقوام آورند واگر ریوند اضافه کنند قویترمیگرد د ۰

شربت‌غوره : جهت حرارت معده وضعف آن وریختن صفرابمعده ود ردهای گرم ورفع سموم وتسکین تشنگی وتقویت احشای زنان آبستن مفید است د ورطل آب غوره‌را بجوشانند تابنصف رسد ویکشب بگذارند روزد یگربا ۲ل قرنفل بجوشانند تابوی آنرا بردارد وبارطلی شکربقوام آورند ۰

شراب سلمویه : ازتألیف قد ماست مقوّی معده ورافع خفقانست ومنافع اودرامراض بارده نهایتی ندارد ، پوست ترنج رطلی مرماحوریکوقیه ، قرنفل ۲ل عود ۱ل‌نیمکوب کرده د رپنجرطل شراب سه شبانه روزبخیسانند وباسه رطل شکرسفید و۲ل‌مصطکی ونیم ل زعفران ود ود انگ مشك بجوشانند تامایل بقوام شود ، پس صاف نموده‌استعمال نمایند ۰

شراب میبه : جهت تقویت معده واسهال مزمن ود ردجگروقی وغثیان وفواق ، و تشنگی نافع است ، منقول ازجامع امین الدّوله آب به ترش د ورطل آب سیب‌ترش یك

رطل بجوشانند تا بنصف رسد واگربا یکرطل عسل ویکرطل شراب کهنه بجوشانند ، تا غلیظ شود کف بگیرند ، عود زعفران ، مصطکی ، بسباسه ، سنبل الطّیب ، قرنفل جوزبوا ، هیل ، قاقله ، کبارد ارچینی ، زنجبیل ، مشك سگ سائیده اضافه نمایند.

ماءالعسل : جهت امراض باردهٔ عصبانی ودماغی نافع ، ومنضج بلغم غلیظ ، و مفتّح سدد است ، یکجزو عسل صاف راباشش جزو آب بآتش نرم تابقوام سکنجبین رسد وبازاءهریکرطل عسل دودم فلفل راکوبیده درپارچه بسته درآن بجوشانند .

شراب العسل : جهت معده وجگرسرد وامراض عصب نافع است ده رطل عسل را باشش رطل آب وسنبل الطّیب ومصطکی ودارچینی وقاقله وعود وهیل وجوزبواو دار فلفل وقرنفل هریك ۲ل بجوشانند تابقوام آید ، پس صاف نموده استعمال نمایند .

ربوب زا : شرط آنست که آب آنچیزیکه مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسد ومجموع آن قابضترازا شربه واگرد ربعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد .

ربّ جوز : جهت رفع قی وغرغرهٔ اوجهت خناق ودردگلوبسیارنافع است ، آب پوست گردکان تازه رابجوشانند تاثلث آن بماند ، وبامثل آن عسل وحمس آن مثلث وبجوشانید تاثلث بماند ویکوقیه مرصّاف ونیم وقیه زعفران ونیم وقیه شبّ یمانی اضافه کنند واگرساده اوراترتیب دهند مثلث فقط کافی است .

ربّ خشخاش : ازتألیف قدماست جهت نزلات حارّه بغایت نافع است دویست عدد خشخاش راباتخم کوبیده یکشبانه روزد رنهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد ، پس صاف نموده باصد وپنجاه ل شکرباعسل یامثلّث بقوام آورند که بطریق لعوق گردد واقاقیازعفران عفص عصارهٔ لحیه التیس ازهریك درهمی کوفته و بیخته مخلوط کنند .

بـاب ششـــم
(د ر مربّیات)

که انیجات نامند ، صفت بعضی از حلویات ۰

مربّای شقاقل : مبـّهی ومسمّن بدن ومقوّی اعصاب وکمراست شقاقل تازه راکه‌پوست اوراخراشیده درآب آهك صاف کرده که بقدری تندی داشته که زبانرا بگزد یکشبانه‌روز بخیسانند وبآب بجوشانند یا بشویند تااثرآب آهك نماند بعد ازآن درآب تازه‌طبخ‌دهند تانرم وپخته شود وعسلرابقوام آورده شقاقل راباعسل چندجوش دهندکه جذب ــ عسل کند وعسل آنمقداربایدکه شقاقل رابپوشاند وباین دستورات مربّای کدووپـوست هندوانه وزردك وامثال او ، واگرقویترخواهندجهت باه درمربّای شقاقل وزردك بـه ازای هرصدل دارچینی ، زنجبیل ، قرنفل ، هیل جوزبوا ازهریك ۳ل مشك‌یکدانك کوفته وبیخته اضافه نمایند ۰

مربّای سیب : مقوّی معده ودل است وجهت نیکوکردن بوی دهان موءثّر ۰

مربّای به : درمنافع مثل اوست ودرتقویت معده قویتر ۰

مربّای بالنگ : جهت سینه وحلق وتقویت معده موءثّراست ، خصوصا چون بـا پوست بیرون اوترتیب دهند وطریق ساختن هریك آنستکه سیب وبه راازتخم وپوست و بالنگ راازترشی پاك کرده بقدرانگشتی ریزه کنند وطبخ نمایند تاپخته گردد و ازآب بیرون آورده عسل وشکررااز آب اوبقوام آورند وبعد ازآن جرم هریك باآن‌چندان‌بجوشند که رطوبت آب درجرم هیچیك نماند ۰

مربّای نارنج : ولیمو جهت قطع صفراوتقویت معدهٔ حارّهٔ ودل نافع است پـوست بیرون هریك راخراشیده بادانه کش‌دانهابیرون آورند ودرآب بجوشانند تاتلخـی کـه داشته باشد زایل شود ونرم گردد پس یاعسل وشکربدستوری که گذشت بجوشانند ۰

مربّای زنجبیل : که زنجبیل پرورده گویند ، جهت تقویت باه وگرده ومثانه وهضم طعام ومعدهٔ بارده وتب بلغمی وسودا وی نافع ومدرّ پوست زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند وخشک کرده باآب واندک عسل بجوشانند تانرم شود پس ریزه‌کرده ، عسل کف گرفته چندان بریزند که آنرا بپوشاند وبگذارند تامزاج بگیرد ۰

مربّای هلیله : مقوّی معده وهاضمه ومجفّف رطوبت معده وملیّن طبع وجهة ضعف جگرودماغ ورياح بواسيروسودائیکه ازاحتراق بلغم بهمرسیده باشد نافع است صدعدد هلیلهٔ کابلی بزرگ رادرآب بقدریکه اورا بپوشاند بخیسانند وپنجاه م خاکسترچوب تاک برآن ریزند ، وهرسه روز یکبارآب وخاکستررا تغییرد هند وبعد ازده روزهلیله رابشویند وباقدری آب که آنرا بپوشاند وبایک کف جومقشرّچندان بجوشانند که جویخته شود ، پس بیرون آورده ازآب خشک کنند وازجوپاک سازند وباسرمیخی ده سوراخ هرعددی راکرده باعسل کف گرفته بقدرفروگرفتن آن درظرفی کنند و ۲۰ روز بگذارند وعسل راتغییردهند وچون جوش بایددادتاخاطرجمعشود که دیگررطوبتی ازآب برداشته بود درآن نمانده است ، بعد ازآن باعسل کف گرفته بقدریکه اورا بپوشاند درظرفی نگاهدارند ، واگر خواهند که قویترگردد وبازای هرصدعدد هلیله ازهریک ادویه که درمربّای شقاقل مذکور شد یکوقیه اضافه نمایند ۰

ورد مربّا عسلی : اورابفارسی گل انگبین نامند ومعرّب اوجلنجبین وشکری اورا به فارسی گل شکرو گلقند گویند ، وبعربی جلنجبین شکری وقوّة گل انگبین تاچهار سال وگلقند تادوسال باقیست ۰

وعسلی رادردوّیم گرم وخشک وشکری دراوّل دویم گرم ودریبوست معتدل وهردو مقوّی دماغ ومعده ومجفّف رطوبت غریبهٔ معده وبعد ازغذا مانع صعود بخارات بدماغ اند وعسلی جهت مبرودین و فضول بارده‌اوفق وجهت دردمفاصل ونقرس وفالج دلقثیت سنگ گرده ومثانه وعسرالبول وباربع آن زیره جهت تحلیل رياح غليظه ودردکمرو هضم

طعام نافع و چون اورا با تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند ومکرّربنوشند ، جهت ازالهٔ لقوه وفالج واسترخای لسان وابتدای مفاصل مجرّب دانسته‌اند وشکری اوراجهت محرورین ویابس المزاج اوفق جهت ابتدای وسواس وجنون نافع است ۰

وچون گلقند را با مثل اواسطوخودوس بالسّویه وازمربّای بنفشه نصف گلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازالهٔ رمد کهن وبخاروضعف باصره ودرد سروشقیقه واخلاط سوخته ورفع سد رمجرّب میدانند وچون باتمرهندی و عنّاب بجوشانند جهت ازالهٔ سد د بغایت مفید است وهرد وقسم گلقند راچون بجوشانند ۰ وصاف نمایند نایب‌مناب شربت د رد مکرّراست ۰

وگویند : مضرّ جگرومورث تشنگی است ومصلح اوخشخاش وقد رشربتش د رطبیخ تا ۴ ال وازجرمش ۴ ل است وطبیخ اوباید باشش مثل اوآب باشد تا بثلث رسد و ضرر او بجگربخلاف قیاس وتجربه‌است ۰

صفت آن : گلسرخ راازتخم واقماع پاك کرده بدست چندان بیفشارند که خوب د رهم شود وباقند بسایند وتاسه روزهرروز صبح وشام برهمزنند وبعد ازآن چهلروز ، د ر آفتاب بگذارند وهرگاه شکرکمی‌کند اضافه نمایند وباید وزن شکروگل مساوی باشد وعسلی رابایدبوزن گل عسل کف گرفته اضافه نموده د رآفتاب گذاشت ۰

مربّای زردك : جهت تصفیهٔ صوت وتنقیهٔ ریه ومنع نوازل وسرفه وضعف معده ، و جگروبدی هضم واستسقاوضعف باه بیعدیل است ، زردك راریزه کرده بجوشانند تا مهرّا شود وعسل اضافه نموده بجوشانند تاباآب زردك جوشیده بقوام رسد ، پس‌بازای هرصدل اواین ادویه راکوفته وبیخته اضافه نمایندعود قماری ، قرنفل دارچینی‌زنجبیل هیل ، جوزبوا ، زرنباد کبابه ازهریك نیم ل ۰

بنفسج مربّا : بفارسی خمیرهٔ بنفشه نامند ، مسهل صفراوملیّن طبع وجهة خشونت حلق وسرفه حارّ وترتیب دماغ وآلات تنفّس وتبهای حارّ وحرقةالبول ونزلات نافع است

بنفشهٔ تازه را از اقماع و ساق پاك کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز برهم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشهٔ تازه نباشد بنفشه خشك پاك کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند یکروز خیسانیده با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدری شربتش از پنج تا ده مثل است و اگر گل به وبید مشك و سایر شکوفه ها را بدستور مربّا سازند هریکرا منافع خاصّیت است که در اصل آنچیز مذکور است ۰

مربّای پسته: که از پوست بیرون پسته بدستور مربّای بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوّی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض بارده مزمنه مفید ۰

مربّای جوز: جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت معده و تقویت جگر نافع است گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاك کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند ۰

مربّای بادام: که جهت خشونت سینه و سرفه نافع است ، بدستور مربّای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده، با عسل پرورده میکنند ۰

امّا اقسام حلوای آرد و روغن دار: مسدّد و غلیظ و دیرهضم میباشد و مولّد خلط مراری و سوداویست ، خصوصاً در محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد الطف و انفع است و قریب الفعل با آنچه از او ترتیب دهند و تفصیل مجموع و متعدّد راست و اکتفاء ببعضی کرده میشود که دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور ۰

حلوای شکرپاره: مولّد خون متین و ملیّن سینه و موافق سودائیکه از بلغم متکوّن شده باشد و مسمّن بدن و مضرّ جگر حارّ است ، آرد گندم بسیار نرم را با روغن بآتش نرم بریان کرده شکر را بقوام آورده اندك اندك در آن بریزند و برهم زنند منعقد گردد ۰

حلوای گزنگبین : مایل باعتدال ولطیفترین حلویّات وجهت سرفه وخشونت حلق ویبوست طبع نافع وسریع الانحدار است ، سه جزو گزانگبین صاف کرده را با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند وکف سفیدهٔ تخم مرغ براوزده کف بگیرند وچون بانتهاء قوام رسد قدری ازکف چووه برآن ریزند که تاخوب سفید شود وبعد ازقوام تام که چون اندکی اورا سرد کرده باشند باندك حرکتی شکسته شود درآن وقت مغزپسته بوداده ونارجیل وامثال اوبقدرحاجت اضافه نمایند.

حلوای سوهان : موافق مبرودین وکثیرالغذا ومولّد خون غلیظ وجهت درد کمرو تقویت اعصاب وباه نافع است .

گندم رادرآب چندان بخیسانند که نم بردارد ، پس درکیسهٔ کرده در آفتاب بگذارند و هرروزقدری آب براوبپاشند تا شروع کند بسبزشدن ، پس درآفتاب خشك کرده آرد کنند بانصف یامساوی اوآرد گندم مخلوط نمایند وآب رابجوش آورده اندك اندك ریخته وبرهم زنند وبجوشانند تاآرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد ، پس قدری روغن طعام یاروغن کنجد اضافه نمایند وبعد ازجذب روغن شیرهٔ شکریا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کردن نماید بعد ازآن مغز پسته وگردکان ونارجیل ودارچینی وزنجبیل وهیل وجوز بوا وقرنفل وفلفل ازهریك بقدری اضافه نمایند که بذایقه موافق آید .

ترحلوا : آنچه ازنشاسته ترتیب دهند موافق سینه وحلق وقرحهٔ امعاء و ترطیب اعضاءوجهت سل وسرفه وتب دق نافع است ، نشاسته راباآب بجوشانند تاغلیظ شود وطبخ تمام یابد وشکرصاف کرده اضافه نمایند وبعد ازآنکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین ومغزتخم کدووخشخاش سفید مخلوط کنند وآنچه خرفه ترتیب دهند جهة امراض مذکوره بدستورنافع وسرد ترازقسم سابق است .

تخم خرفه راشیرهٔ غلیظی گرفته بانشاسته بالمناصفه بجوشانند وشکرو روغن بدستور

اضافه نمایند وچند ان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کند وآنچه ازبرنج‌ترتیب دهند قابض ومقوّی بدن ومولّدخون صالح است ، بجای نشاسته شیرهٔ برنج گندنا یا برنج راچند ان بجوشانند که حلّ گردد وبدستورشکرروغن اضافه نمایند وبدستور طبخ دهند تامنعقد گردد وقدری زعفران داخل‌کنند واگرد رآن ود رحلوای نشاسته‌د ارچینی مخلوط نمایند ، مسمّی بترك د ارچینی خواهد بود ۰

حلوای سیب وبه : که مقوّی معده وجگرومولّد خلط صالح ومعتدل‌الکیفیّت‌اند هریك ازآنراکه خواهند بعد ازپاك کردن ازتخم وپوست بکوبند وطبخ نمایند تامهرّا شود وآب آن بسوزد واگرقدری گلاب باآب اواضافه کنند بهتراست وعسل کف گرفته با شکربقوام آمده به قدری که شیرینی اومطلب باشد اضافه نموده طبخ دهند تامنعقد گردد ومغزپسته‌بود اده بقدراحتیاج مخلوط نمایند ۰

حلوای نارنج : وحلوای بالنگ نیزگویند بهترین حلویّات ومقوّی احشاءوموافق محرورین است ، پوست بالنگ خشك رابعد ازگرفتن پوست بیرون ورفع تلخی‌آن ، که قدری درآب جوشانیده باشند نرم بکوبند وبدستورحلوای سیب با شکربقوام آورند وقدری آب نارنج که اوراترش کند اضافه نمایند وبعد ازجذب ترشی مغزپستهٔ بود اده‌با اومخلوط کنند واگربجای آب نارنج‌آب لیمو یاآب ترنج‌کنند پسندیده‌است واگرقدری ازپوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی است وانسب وانفع خواهد بود و اگر بجای آب بالنگ زرد کرامهرّا پخته بدستوربعمل آرند درتقویت باه قویتروثقیل‌تزازحلوای سیب ونارنج است ۰

طریق بوداد ن :مغز پسته وبادام بجهت حلویّات آنست که باسبوس گندم دیگی کرده برشته کنند وبسرعت برهمزنند که مغزهانسوزد وبوبرد ارد ، پس‌ازسبوس‌پاك کرده استعمال نمایند ۰

فالوذج : معرّب ازپالوده است ازثرحلوای نشاسته اعدل درمنافع مثل‌آن‌و مضرّ

معدهٔ سرد ومرطوبین است نشاسته راباقدری شکرکه مایل بشیرینی کرده چندان جوش دهند که چون سرد شود بسته گردد ، پس درطبقی کرده بعد ازبسته شدن بکارد ریزه کنند وباشربت قند وعسل وهیل بحسب امزجه استعمال نمایند ۰

فرنی : کثیرالغذاءومبهّی ومسمّن بدن ومقوّی گرده وجهت خشونت حلق وسرفه وطول عمروتولّد منی ویبوست طبع نافع ومسدّد ومضرّجگرضعیف ودرد معدهٔ سرد ، بطیئ الهضم است ۰

آرد برنج راباآب وشیربالمناصفه چندان بجوشانند که مهرّا شود وشکربقدر حاجت اضافه نمایند وطبخ دهند تابسته شود ۰

صفت : حلوای مشهوربه برنج دربهشت سریع الانحدا روکثیرالغذاءولطیف ، و موافق اکثرامزجه وجهت ناقهین وضعف احشاءمفید است وبهترین حلویّاتست برنج کوبیده اندك بودا ده رادرپاتیل کرده وقند سفید رادراندك آبی حلّ نموده با ۶۰ ل ، مجموع آب وگلاب وعرق بید مشك درپاتیل کرده بآتش نرم بجوشانند تابقوام پالوده شود۰

بـــاب هفتـــم

(درلعوقات)

لعوق مابین معجون وشربت است ، که درقوام انگشت پیچ گویند واندك انـدك بلیسند ، که چون اکثرآن مخصوص آلات تنفّس است بتدریج اثراود رحین مرور بحلق و قصبهٔ ریه برسد ۰

وجبرئیل بن بختیشوع گوید که ازاختراع جالینوس است ا درقرابادین یونانییّـن احدی مشاهده ننموده وازاینکه معجون حبّ القطن راکه ازتألیف جالینوس است ــ متأخرین لعوق حبّ القطن نامیده اند دلیل اختراع لعوق نمیشود کهازجالینوس باشد۰

لعوق طباشیر : منقول ازکامل جهت سرفه وتب دق وسل صمغ عربی قاقله کبار

ازهریك ۶ل ، نشاسته ، کتیرا ، مکدده ل ، طباشیر، ۴ل ، نبات سفید ۳۰ل ،مغز تخم خیار ، حبّ صنوبرکبارازهریك ۷ ل ، نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده بامساوی ادویه عسل کف گرفته که بسیاربقوام نیاورده باشند بسرشند وباشیرالاغ استعمال نمایند

نسخهٔ دیگر : جهت حرارت مفرط وخشونت سینه که باسل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید ازهریك ۲ل ، مغزتخم کدو ، مغز تخم خیارین ازهریك ۱۰ل طباشیر ۴ل ، تخم خبّازی ، تخم خطمی ازهریك ۳ل نرم سائیده باروغن بادام شیرین ، و عسل یا دوشاب انگوری باشیرهٔ ترنجبین بقدرحاجت لعوق نمایند و حقیراین ادویه را اضافه نموده ، انفع یافته ، کتیرا ۳ل نرم سائیده باروغن بادام شیرین وعسل ، با دوشاب انگوری ربّ سوس ، گلسرخ ، مغزتخم هندوانه ۰

لعوق صبیان : جهت حرارت وخشونت گلوی اطفال وسرفه باشیرمرضعه یا شیر الاغ بنوشند ، ربّ سوس ، کتیرا ، صمغ عربی ، فایندازهریك ۴ل ، مغزدانهٔ به یك ل باروغن بادام وجلّاب لعوق سازند ۰

لعوق صنوبر : که حقیرمکرّرتجربه نموده جهت سرفه کهنه وضیق النّفس وگرفتگی آوازو خفقان رطوبی وربوبغایت آزموده وبیعدیل ، حلبه راخیسانیده مقشّرکنند بعد ازآن کوبیده شیره‌گرفته بادوشاب انگوری باعسل شهد بجوشانند تاغلیظ شود ومساوی حلبه مغزجلغوزه مقشّر بسیارنرم کوبیده مخلوط کرده چندجوش داده استعمال نمایند.

لعوق خشخاش : ازمجرّبات ابوی (ره) جهت نزلات بیعدیلست ، تخم خطمی بهدانه ، اصل السّوس رادردویست وپنجاه‌ل آب خیسانیده روزدیگربجوشانند تا به نصف رسد باصد وبیست مثقال نبات بقوام آورده ، خشخاش سفیدوسیاه مغزدانه به صمغ عربی کتیرانرم صلایه نموده مخلوط کنند ۰

لعوق حلبه : جهت ضیق النّفس وربووسعال بیسی بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه جومقشّر ، بهدانه ، گل‌گاوزبان جوشانیده آب اوراباعسل ۵۰ ل بقوام

آورند ومغز تخم کدو ، مغزجلغوزه ، تخم رازیانه ، کوفته اضافه نمایند دهل آن رابا ماءالشّعیربنوشند ۰

لعوق الحرمل : جهت ضیق النّفس وسرفه رطوبی بیعدیل است ، تخم کتان و حرمل بالسّویه باعسل لعوق کنند ومداومت نمایند ۰

لعوق حبّ القطن : بحسوحه ورطوبت حنجره بغایت نافع است ، ازمجرّبات ابوی (ره) ، مغزدانه پنبه ، مغزجلغوزه ، حلبه ، تخم کتان باعسل ویادوشاب انگوری لعوق کنند ۰

لعوق التّین : انجیرزرد را بجوشانند تامهرآ شود وآب اورا بادوشاب انگوری بقوام آورد ۰مغز جلغوزه ، مغز پسته ، بادام تلخ ، مغزتخم انجره ، تخم رازیانه ،کرسنه حلبه مغزدانه پنبه ۰ حبّ‌لقلق نرم سائیده بروغن بادام تلخ‌چرب کرده لعوق‌بسازند ودررفع ضیق‌النّفس وسرفهٔ‌کهنه وربوبلغمی بغایت نافع است ۰

لعوق عنصل : جهت ربووضیق النّفس بارد وبلغم غلیظ لزج بغایت مفید است ۰ فراسیون پیازجهت‌عنصل مشوّی بیخ سوسن کبود باعسل لعوق کنند وباآبی که حاشا یافودنج‌جبلی یابرنجاسف جوشانیده باشند استعمال نمایند ۰

لعوق بنفشه : جهت سرفه وقولنج ورمی وصفراوی بسیارموثّراست بنفشهٔ مویز بیدانه ، عنّاب ، سپستان ، جوشانیده آب اورا بانیم رطل شکرسفید وپنجاه‌ل عسل خیارشنبرو ۰۳ل روغن بادام شیرین بقوام آورده ۰۳ل بنفشه سائیده اضافه نمایند و از۵ل تاهفت‌ل استعمال نمایند ۰

لعوق خیارشنبر : جهت ذات الجنب وذات الرّیه بغایت نافع است و بدستور جهت سرفه ونزلات مفید فلوس خیارشنبرونبات سفید رادراندك‌آب حلّ کرده صاف نمایند وباروغن بادام ممزوج‌کنند وکتیرا ، صمغ‌فارسی که صمغ‌آلوباشدآرد باقلا ، مغز بادام شیرین اضافه نمایند ۰

لعوق خشخاش :که متداول اطبّاست جهت نزلات حارّه رقیقه وخشونت حلق نافع است ، خشخاش سفید ، نشاسته ، کتیرا ، صمغ عربی ، مغزتخم کدو ،مغزدانه به باجلّاب لعوق کنند .

لعوق زوفا : جهت امراض وامتلاء عصب وبهروبلغم لزج بسیارموءثّراست زوفاخشك انیسون ، رازیانه ، پرسیاوشان ، اصل سوس ، بیخ سوسن کبود ،تخم حلبه ، مویز بیدانه ، انجیر، تربد سفید ، تخم کتان درآب بقدرشش وزن ادویه بجوشانند تابه ثلث رسد ، پس صاف نموده بامثل اوعسل بقوام آورند وعلك البطم راتیانج رادراوحلّ کنند .

لعوق حبّ القطن : جالینوسی که درتقویت باه بیعدیل است درمعاجین مذکور شد .

لعوق کرنب : جهت سرفه رطوبی وخشونت حلق وریه وگرفتگی آوازوتنقیهٔ دماغ از بلغم غلیظ نافع است .

وقدرشربتش ۳ل وقوّتش تاچهارسال باقیست آب کرنب راکه دراصفهان کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تابنصف رسدودوچندان اوشکربقوام آورندوبازاءهررطلی از شکرهریك ازمصطکی کندرصمغ عربی کتیرارا تیانج ۵ درم درآن حلّ کنند .

لعوق الورد : منقول ازجامع امین الدّوله جهت تبهای حارّه وقی کردن خون و ذات الجنب صفراوی ودموی ودرد سینه وسل وسرفه مفیداست ، گلسرخ پاك کرده صمغ عربی ، نشاسته ، کتیرا ، خشخاش سفید ، وحقیرگل مختوم وگاهی بدل اوگل سفید داغستان میکرده وبسیارمجرّب یافته است ، طباشیر، زعفران ، ربّ سوس نرم سائیده باد وشاب انگوری لعوق بسازند .

لعوق مارستانی : جهت تقویت معده ورفع قی عنیف مجرّب دانسته اند منقول از جامع مذکورگل سرخ ۱۵ل ،آرد سنجد پوست بیرون پسته ناردان زرشك بیدانه سماق

نعناع ، تخم مورد درسه رطل آب بجوشانند تارطلی بماند ،پس صاف نموده بـا آب لیموو آب غوره وآب به وآب تمرهند ی وسرکه وشکرسفید بقوام آورند ۰

بـــاب هشتـــم

(د رمطبوخات)

و

لقوعات ،وماءالاصُول ومقیّیات ، و مسکنّـات

امّامطبوخات : مشتمل است برمنضجات اخلاط ومليّنات طبع وخلطی که د رطریـق تحجّرباشد وبرمسهلات وشرط است که بعد ازخیسانید ن بجوشانند وهرچه ازاد ویه‌ناب طبخ داشته باشد ، مثل بیخها بیشتربجوشانند وآنچه بخلاف اوباشد درآخرهـــای ــ جوشانید ن اضافه نمایند ۰ مثل افتیمون وصفت هریك درادویه‌ٔمفرده مذکورشد و د ر شرب منضجات که مشتمل باشد برتفتیح و ترقیق غلیظ خلط متعفّن ازخلط صالح سود ا وبیّن وصاحبان امراض مزمنه بیشترمحتاجند وبحسب مزاج هرشخصی و علتّی وفصلـی و سنّی وبلد ی ترکیب باید نمود ، بنابراین نسخه‌ٔچند ی کـه د ستور توانـد بود ذکـر می‌شود ۰

منضج سود اوبلغم غلیظ : مویز بید انه ، گل گاوزبان ، باد رنجبویه ، شکـوفـه‌ٔ غافث ، پرسیاوشان ، عنّاب ، سپستان ، پوست بیخ کرفس ، گل بابونه ، بیخ کبـر پوست بیخ رازیانه ، شاه تره ، زوفاخشك ، آمله ، مقشّر، شکاعی بادآورد ، تخـم کرفس ، تخم رازیانه جوشانیده ، گلقندآفتابی ، ترنجبین ، شیرخشت که‌د رآن حـلّ وصاف کرده باشند بنوشند وباید که قد رآب۰ ۳۰ل باشد که بربع بازآید ۰

واگرسود اازصفرای محترقه باشد آلوی بخارا پوست بیخ کاسنی ، بنفشه‌عنب‌الثّعلب پرسیاوشان شاه تـره‌ٔ خشك ، شکوفه غافث ، عنّاب ، سپستان ،آمله مقشّر ، تخم کاسنی ، گل گاوزبان گلسرخ ،د ر: ۳ل آب بجوشانند تابربع آید وباترنجبین و شیر

خشت استعمال نمایند ۰

وهرگاه بلغم وصفرامرکّب باشد ، زوفاخشك ، اصل السّوس ، شکاعی باد آورد آلوی بخارا ، پوست بیخ رازیانه ، پوست بیخ کاسنی ، عنّاب ، سپستان ، گل بابونه تخم کشوث ، انیسون ، عنب الثّعلب ، بد ستورجوشانیده باگلقند آفتابی وسکنجبین ساده بنوشند ۰

مسهل سودا وبلغم : درمنضج سودا ، سنائ مکّی ، پوست هلیلهٔ کابلی ، هلیله سیاه افتیمون ، بسفایج ، تمرهندی ، تربد سفید ، خراشیده بروغن بادام چرب ، کرده اسطوخودوس اضافه نموده بافلوس خیارشنبرروغن بادام ، ترنجبین لاجورد ، غیر مغسول ، شحم حنظل ، ملح نفطی استعمال نمایند ۰

دراسهال سودای صفراوی : پوست هلیلهٔ زرد کابلی باتمرهندی بنفشه افتیمون سنائ مکّی ، حجرارمنی ، مغسول محمودهٔ مشوی ، خیارشنبر ، روغن بادام شیرخشت کنند ، ودرمسهل بلغم ریوند چینی ، سنائ مکّی ، هلیلهٔ زرد کابلی ، وتربد خراشیده وتمرهندی ، آلوبخارا ، قنطوریون رقیق ، افسنتین رومی ، گلسرخ فقاح اذخر ، فلوس خیارشنبر ، روغن بادام ، غاریقون ، سفید محمودهٔ مشوی داخل کنند ۰

مطبوخ مسهل سودا : که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده ، هلیله زرد وسیاه وکابلی بسفایج باسه رطل آب بجوشانند تابنصف رسد بعد ازآن سنائ مکّی افتیمون اضافه نموده چندجوش داده صاف نمایند وآلوی بخارا تمرهندی مویزبیدانه بادورطل آب بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده ۲ ل اورابا ۰ ۴ ل ازآب صاف کرده اوّل وپانزده ل ۳ دانه شکرسفید بنوشند ۰

مطبوخ خیارشنبر : جهت اخراج اخلاط حارّه منقول ازکامل هلیلهٔ زرد آلو بخارا عنّاب ، مویزبیدانه ، تمرهندی ، گلسرخ ، نیلوفر ، بنفشه درسه رطل آب بجوشانند تارطلی بماند ، وفلوس خیارشنبراز ۰ ۱ ل تا ۱۵ ل باروغن بادام شیرین اضافه نموده

بنوشند ۰

مطبوخ افتیمون : و غاریقون منقول ازکامل جهت اخراج بلغم وسود انافع است هلیلهٔ زرد وکابلی وسیاه وپوست بلیلهآمله مقشّرمویزبید انه آلوی بخاراگل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید محکوك در ۵ رطل آب بجوشانند تا بیکرطل وثلث رسد ، پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تایکرطل بماند وصاف کنند و غاریقون رادرآن حلّ کرده بنوشند و بایدغاریقوترادرعسل سرشته باشند و به جهت صاحب جنون ومالیخولیاصبرسقوطری خربق سیاه اضافه کنند وجهت اخراج بلغم لزج بجای صبروخربق شحم حنظل کنند ۰

نوع دیگرکه قویتراست ازجامع امین الدّوله هلیله کابلی وسیاه وهلیلهآمله مقشّر آلوی بخارا ، تمرهندی پاك کرده از لیف ودانه مویزبیدانه ، سنامکی ، گلسرخ ــ افسنتین ، گیاه غافث ، اگرنباشد شکوفه اوخوب است ، شکاعی بادآورد ، اسطوخودوس ، کماذریوس ، کماقیطوس ، گل گاوزبان ،بادرنجبویه ،ساذج هندی قرانفل ، تخم بادرنجبویه ، تخم فرنجمشك ، انیسون رازیانه ، بسفایج ،خربق سیاه تربد محکوك در ۵ رطل آب بجوشانند تابربع رسد وافتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن کیسهٔ افتیمون رابیفشارند وصاف کنند و غاریقون و صبرزرد نمك ، نفطی ، لاجورد غیرمغسول ، شحم الحنظل ، شکرسفید ، مجموع راکوبیده درآن حلّ کنند و نیم گرم بنوشند ۰

واگرخواهند که اخراج صفرانیزکنند هلیلهٔ زرد داخل مطبوخ وسقمونیای مشوی اضافه محلول نمایند ۰

مطبوخ زوفا : جهت ربووضیق النّفس وسرفه نافع است ، عنّاب ، سپستان ،مویز بیدانه ، انجیرزرد اصل السّوس محکوك ازپوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبّازی زوفای خشك ، بیخ سوسن ، حلبه ،در ۴رطل آب بجوشانند تابربع رسد پس صاف نموده هرروز ۳ل بابنفشهٔ مربّایالعوق خشخاش بامعجون نقی باضافهروغن بادام ــ

بنوشند ۰

نوع دیگر: که بجهت ذات الجنب وذات الرّیه ودرد سینه وسرفه نافع است عنّاب سپستان ، انجیرزرد ، مویزبیدانه ، اصل سوس ، محکوك پرسیاوشان ، تخم خبّازی تخم خطمی ، جومقشّر در ۴ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد ، پس صاف نموده هرروز نیمرطل رابا روغن بادام بنوشند ۰

مطبوخ اسطوخودوس : منقول ازتذکره جهت اخلاط سود اوی ومحترقه وصلابات و وسواس وجنون و مالیخولیا و عرق النّساء ومفاصل وصاف کردن خون وکدورت فکر نافع است ، بسفایج ، مغزدانه قرطم ، عنّاب ، سپستان ، اسطوخودوس ، گل بابونه قنطوریون رقیق ، افتیمون ، سورنجان سفید باسه مثل ادویه آب بجوشانند تا ثلث رسد ، پس صافنموده بنوشند واگرباد درد سروتصاعد بخارات ویبوست دماغ باشد انجیر زرد کتیرا روغن بادام پرسیاوشان صعترمرزنجوش اضافه کنند واگرباریاح غلیظه باشد یا ضعفی درمجاری بول گلقند بیفزایند ۰

مطبوخ بسفایج : جهت درد معده ورياح بواسیروصرع وامراض سوداوی بیعدیل است ۰

هرروز ازسه ل تا ۵ ل آنراخیسانیده بجوشانند وصاف آنرا بافلوس خیار شنبر وروغن بادام بنوشند ۰

مطبوخ دارشیشعان : دررفع درد معدهٔ باردهٔ مجرّبست هرروزدول ازیك ل او را جوشانیده بانبات بنوشند ۰

اما درنقوعات : شرط است که درآب بسیارگرم بقدریکه ادویه را بپوشاند بخیسانند و روزد رآفتاب گذاشته شب درزیرسقف باشد بعد ازآن بسیارافشرده صاف نمایند ، و بعضی راتا سه شبانه روزخیسانیده تا قوّهٔ ادویه بآب برگردد ومخصوص محرورین وفصول حارّه است ۰

نقوع مبرّد : جهت بقایای امراض حارّه وتبهائیکه بقیهٔ اود ربدن مانده باشد و تنقیه عروق موثّراست ، منقول ازکامل آلوی بخارامویز بیدانه ، عنّاب ، سپستان تمر هندی منقی ازدانه ولیف تخم کاسنی ، تخم کشوث ، گشنیزخشك ، سه‌روزد رآب گرم خیسانیده ، پس صاف نموده هرروزنیمرطل راباترنجبین یا شکرسفید ود رطلوع آفتاب بنوشند ، اگرقبس ازآن بد وساعت صبرزرد رابامصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است .

نقیع صبر : بجهت درد سرسود اوی وبلغمی وسایرامراض نافع افسنتین رومی اسارون ، قنطوریون ، دقیق ، مصطکی ، صبرزرد نیمکوب کرده باسه رطل آب گرم سه روزبد ستورمقرّربخیسانند ، پس صاف نموده هرروزربع رطل رابا روغن بادام بنوشند ، و اگرهرروزبقد ربع رطل رابرد اشته تتمه راصاف نکند اولی است .

نوع دیگر : جهت دوا روصرع وتقویت معده ورفع اخلاط غلیظه مفید است ، هلیلهٔ کابلی بلیلهٔ آملهٔ مقشّر ، عودخام ، افسنتین ، شکاعی بادآورد ، سنبل‌الطّیب قرنفل حبّ بلسان ، نعناع ، مرماحور ، قاقله ، کبار ، گلسرخ ، دردورطل آب بخیسانند تا بربع رسد وصاف نمایند ، هرروز ۳۰ ل بنوشند اولی است .

نوع دیگرکه محمّد بن زکریّاگوید : که تجربه نموده‌ام جهت امراض معده بیعدیل است دارچینی ، افسنتین ، عود بلسان ، گل سرخ ، عود مصطکی دریکرطل ونیم آب بجوشانند تانیمرطل بماند ، پس صاف نموده صبرزرد داخل نموده روزی یکوقیه بنوشند

نقوع : جهت ادرارحیض منقول ازجامع امین الدّوله گوید بغایت مدرّحیض است تخم خربزه ۵ل ، تخم کرفس ، انیسون رازیانه ، ازهریك ۲ل ، نیم کوب کرده درسه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی ۳۰ل بایك ل روغن بادام بنوشند .

ماءالاصول : جهت فالج ولقوه وصرع وتشنّج وسکته وسایرامراض بلغمی نافع است موافق نسخهٔ حنین کامل وامین الدّوله وثابت بن قره پوست بیخ رازیانه ، وبیخ کرفس

اذخرازهریك ۱۰م ، تخم کرفس ، انیسون ، رازیانه ازهریك ۴م ،مصطکی ، سنبل الطّیب ، خبطیانا ، فقاح اذخرازهریك ۲م ، ونیم حبّ بلسان ، اسارون ازهریك۲ م عود بلسان ، سلیخه حرمل ، بوزیدان ، نانخواه ازهریك ۳م مویزبیدانه ۲مدرچهار رطل آب بجوشانند تابربع رسد ، پس صاف نموده هرروز ۳۰ل باروغن بادام شیرین و تلخ وروغن بیدانجیرومعاجینی که بجهت امراض مذکوره مناسب است بنوشند ۰

ماءالاصول دیگر: قوی للفالج بیخ رازیانه ۷ بیخ کرفس ، مکد ۷م تخم رازیانه بزر الکرفس انیسون مکد ۳م نانخواه زراوند ، شونیزمکد ۲م در ۷ رطل آب بجوشانند تاسه رطل آب بماند ، پس صاف نموده هرروزنه اوقیه ازآنرابا ۱۰م عسل با ۱م فایند موافق مزاج بنوشند ۰

ماءالاصول : نوع دیگرجهت سدهٔ جگروسپرزوبروده وفساد مزاج معده واستسقا و تبهای کهن نافع است ، پوست بیخ کرفس ، بیخ رازیانه اذخر ، فقاح مصطکی ، سنبل الطّیب قوهٔ الصّبغ ، لك پاك کرده ، عود بلسان ، شکاعی بادآورد ، گیاه غافث پوست بیخ کبر ، کماذریوس کماقیطوس ، افسنتین ، گلسرخ ، انجیرزرد ، مویزبیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تابربع رسد ، پس سه حصّه کرده هرروز ۳۰ل اورابا روغن بادام ــ شیرین وتلخ ود واءالکرکم وامثال اوبنوشند ۰

ماءالاصول : نوع دیگرجهت نقرس ود رد ورك ومفاصل که ازبرودت باشد بغایت مجرّبست ، پوست بیخ کرفس وبیخ رازیانه ، پوست حنظل ، قنطوریون ، رقیق شیطرج نانخواه ، انیسون ، بوزیدان ، ماهی زهرج ، درسه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد وزردی یکوقیه بایك م روغن بیدانجیرکه خروع نامند بنوشند واگرامراض بسیارصعب باشد باروغن ککلانج استعمال نمایند ۰

ماءالبزور : که درمنع ادرار عرق مجرّبست ، گشنیزخشك ، سماق پاك کرده برنج سفید مکرّرشسته ازهریك ۵ل باسه مثل آن آب بجوشانند تابثلث رسد ، پس صافنموده

روزی ۲۵ ل بنوشند ۰

ماءالاصول : مجرّب ابوی جهت ضیق النّفس وگرفتگی آوازوربوپوست بیخ کرفس و رازیانه‌انیسون ، تخم کرفس رازیانه ، مصطکی ، سنبل الطّیب ،اسارون‌ساذج هندی قنطوریون رقیق ، وغلیظ فراسیون ، اصل سوس ، بیخ سوسن کبود ، انجیرزرد مویز بیدانه باچهاررطل آب بجوشانند تابربع رسد ، پس سه حصّه کرده هرروزیکحصّه‌رابا لعوقات مناسب بنوشند ۰

مقیّیات : شروط آنست که مکرّر قی بکنند که عادت‌شود ودرخلای معده ، جایز نیست ودرماهی دوبارمستحسن است واگرمطلب دفع صفرا باشد قبل‌ازخوردن مقیّی به یکساعت شوربای ترش تناول نمایند واگرمراد رفع بلغم باشد ماهی شوربرشته قدری تناول نمایند وبعدازقی چیزیکه تقویت معده کند بیاشامند ۰

واگرمراد قیّ مره الصفرا باشد شیرینی تناول نمایند ، وشخصی راکه‌گردن بلند ،و سینه تنگ باشدازقی منع باید نمود ۰

مقیّی : مرّة السّوداومرّةالصّفراکه درتبهای ربع ومرکّبه نافع است کنگرزرد تخم تره تیزك ، تخم ترب ، جوزالقی ، تخم شبت ، ملح هندی ، تخم اسفناج بالسّویه‌کوبیده بوزن اوعسل بسرشند و۲ل اوراتا ۳ل درآبیکه شبت جوشانیده باشند حلّ‌نموده‌بنوشند واگربقدرمقصود قی نیاورده است شبت مطبوخ راباعسل بیاشامند دراینوقت قی بافراط خواهد شد ۰

مقیّی‌دیگر : جهت رفع مرّة الصّفراوبلغم صفراآمیخته ۲۰م ترب راریزه‌کرده باده م شبت تازه‌ده م نمك هندی وازتخم خربزه وتخم اسفناج هریك ۴م بجوشانند در۴ رطل آب تابثلث رسد ، پس صاف نموده باسکنجبین بنوشند وقی‌کنند واگرمراد دفع بلغم‌بیشتر باشد باعسل بنوشند ۰

مقیّی دیگر : جهت رفع رطوبات‌معده ومرّة الصّفراومرّة السّوداترب رابسیارریزه‌کرده

یکشبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند وباکنگرزرد تانیم ل بنوشند ۰

مقیّی دیگر: تخم ترب ، تخم شبت ، تخم خربزه ، ریشهٔ خربزه ، اصل السّوس ازهریك ۳ل جوشانیده وآب اورا باکنکرزد وسکنجبین بنوشند ۰

مسکّنات قی : امّاآنچه در تسکین قی صفراوی آزموده است اینست :زرشك بیدانه انار دان ترش ، سماق دانه بیرون کرده ، پوست بیرون پسته ازهریك یکجزوطباشیر گلسرخ ، غورهٔ خشك ، ازهریك نصف جزو نرم کوبیده تا ۳ل اوراباآب به یاآب انار شیرین یا شربت به وامثال او بنوشند ۰

نسخهٔ دیگرکه مجرّب حقیراست انار دان ترش ، مویزدانه دربالسّویه زیرهٔ کرمانی ده یك اوبسیارنرم کوبیده تا ۳ل بنوشند امّامسکّن قی بلغمی وسوداوی ، گلسرخ ۴ م زرشك بیدانه ۳م نعناع ، پوست پسته ، مصطکی ، عودهندی ، سنبل الطّیب قرفه قرنفل فرنجمشك زیرهٔ کرمانی که پرورده ازهریك ۲ل این دوارا باسکنجبین سفرجلی و امثال اوبنوشند ۰

باب نهم

(درسنونات)

غرغره ومضمضهٔ سنونات ادویهٔ مخصوصه بامراض دندانست اعّم ازآنکه سائیده بپاشند یا بچیزی بسرشند یا قرص کنند ۰

ومؤلّف تذکره گوید که : سنون ازمخترعات جرجیس والد بختیشوع است و ظاهرا این کلام اصلی نداشته باشد وازقدمابودن اظهراست ودراستعمال سنون شرطست که معده ممتلی نباشد وقبل ازاستعمال اودهن راباآبهای ادویهٔ مناسبه بشویند و به مسواك وامثال آن دندان راپاك کنند ۰

سنون : ازمجرّبات والد حقیرجهت رفع درد دندان بغایت آزموده است هوچوبه

زردچوبه ، تخم ریحان ، سریش ، پوست بیخ درخت زرشك ، کتیرا ، بادام مقشّرصمغ عربی ازهریك دانگی فوفل پنجعدد بسیارنرم بسایند استعمال نمایند ۰

سنون ابیض : ازمعالجات بقراطی جهت مستحکم نمودن دندان وگوشت ، بین دندان ورفع خون آمدن ومنع کرم خوردن وریختن موادازدماغ به بن دندان به غایت مفید ورفع بد بوئی دهان وجلای دندان میدهد و چون باروغن زیتون یاقطران سرشته بربن دندان دردناك گذارند درحال رفع الم میکند ، وچون باسرکه مخلوط کرد ممضمضه نمایند دندان متحرّك رامستحکم وفی الواقع بهترین سنوناتست عاقرقرحاوج کزمازج سعد ازهریك ۶ل ، پوست انارمازوی سبزکند رگلنار ، گل سرخ مروارید بسد سفال چینی ، از هریك ۳ل ، بیخ سوسن کبود ۴ل ، شاخ گاوکوهی سوخته دندان فیل دانه هلیله طباشیر ، تخم خرفه ، نشاسته کتیرا ، گشنیزخشك ، بوداده عدس ازهریك ۷ل زبد البحرنمك سنگ صدف ، حلزون سوخته ، شب یمانی ، ازهریك یکمثقال ونیم فلفل ــ سفید مصطکی ، عودبلسان ، ازهریك یك ل ، بعدازسائیدن اجزادودانك کافور اضافه نمایند ۰

سنونیکه جوشیدن بن دندان رامفیداست ، فوفل اقاقیا ، سماق بیدانه ، تخم خرفه بوداده ، طباشیر ، گلنار ، ورق ، گلسرخ ، آردجوهریك ل ، سنون کرده اوّل دهن راباگلاب نیم گرم کرده بشویند ، وبعدازآن قدری ازاین سنون بپاشند ۰

سنون دیگر : که همین منفعت دارد ، گل ارمنی ، اقاقیا ، گشنیزخشك ، خرفهٔ بوداده ، صمغ عربی ، تخم مورد برشته ازهریك ۱ل ، سنون نمایند ،اوّل دهن رابا آب گشنیزخشك بشویند وازآن بپاشند ۰

سنون : ازتألیف والدحقیرجهت رویانیدن گوشت بن دندان ورفع بد بوئی دهان بغایت نافع است ، دم الاخوین کزمازج انزروت جوزالسروکند ربیخ قی سوختهطباشیر اقاقیا ، گلسرخ گلنار ، جفت البلوط پوست انارترش ازهریك جزوی قصب الذّریره نصف

جزو وقت خواب استعمال کنند ۰

سنون : منقول ازاختیارات ابن هبل وشفاءالاسقام جهت بردن گوشت متعفّن و آکله وسیلان خون لثه بغایت نافع وبیعدیلست زرنیخ سرخ وزرد آهك آب ندیده ، زاج سفید مازوی سبزبالسّویه قرص باسرکه بسازند ودانگی رابرلثه مالیده بعد ازساعتی بشویند واگرسوزش کند روغن گلسرخ مضمضه کنند ۰

سنون دیگر : جهت تاکل دندان وبدبوئی دهان وچرك بن دندان مازوی سبز بیسوراخ ۲جزو مرصاف یکجزو ، باروغن گلسرخ بمالند وبسرکه عنصل مضمضه کنند ۰

سنون مسمّی بسورنجان : منقول ازکناش فاخرومنسوب بابن سرابیون جهت قطع خون وتقویت لثه ودندان نافعست ، پوست انارسه جزو گلنارعفص ، سُنّب یمانی عاقرقرحاازهریك جزوی سماق یکجزوونیم نمك هندی نصف جزو باسرکه وآب دانهٔ مورد قرص بسازند ۰

سنون : جهت رویانیدن گوشت بن دندان مجرّب است ، واکثراطبّابراین اتّفاق دارند ۰

ده درهم آردکرسنه راباعسل سرشته برروی آجری درتنوربگذارند تانزدیك ، به ریختن رسد وازکندرودم الاُخوین هریك ۵م وازایرساوزراوند مدحرج هریك دو درهم اضافه کرده سنون کنند ۰

سنون : منقول ازغنی منی وازمجرّبات حقیراست ، جهت رویانیدن گوشت لثه آزموده است ، پوست بیخ کبرابهل ، عاقرقرحا ، بیخ سوسن گرسنه ،آردجوبالسّویه ۰

سنون : ازتألیف حقیروموافق اکثرامزجه است ودرتسکین آلام ورفع خون ورویاندن گوشت ومنع ریختن موادآزموده است ، سعد ، طباشیر ، گلسرخ ،تخم موردگلنارفوفل کاه هندی ، کزمازج ، اقاقیاازهریك جزوی سماق سه جزو ۰

سنون : منقول ازمعالجات بقراطی وایلاقی جهت جلای دندان وپاك کردن از اوساخ وسفید کردن بسیارموءثّراست ، زبدالبحرنمك سوخته ، بالسّویه ، سنون کنند .

سنون : ازشفاءالاسُقام جهت خون بن دندان وحرکت دندان زبدالبحر شبّ یمانی اقاقیاگلنار ، سماق مازو پوست انارمکد خرفه نمك پنج جزووبعد از سنون مضمضه بآب سماق وگلاب کنند .

سنون دیگر : قویترازآن وسریع الاثُراست نمك سنك صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جوسوخته سفال چینی بالسّویه سنون کنند ومسحقونیاوزجاج مسحوق و ساذج درحال دندان راسفید کند وهرگاه زردی دندان بارنگهای دیگرقوی باشد ، و درجوهردندان نفوذ کرده باشد زنجاررادرعسل حلّ نموده بردندان بمالند و اگر قویترباید قدری مسحقونیااضافه نمایند .

سنون : ایضامنقول از ایلاقی جهت رفع سیاهی دندان مجرّب دانسته‌اند قنبیل ۱۰ م ، فلفل ۴ م ، حماما ۳ م ، شاذج هندی ، حضض محرق ازهریك ۲م .

سنون : منقول ازابن هبل جهت دندان متحرّك که بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است ، عود سوخته ، شب یمانی ، گلنار ، سماق ، اقاقیا ، بالسویّه استعمال نمایند .

واگرحرکت دندان ازرطوبت باشد مضمضه بآب ادویه که درمضمضهامذکور میشود مضمضه کرده بعدازآن این دوارابردندان متحرّك که بسبب رفتن گوشت لثه باشد به غایت نافع است .

عود سوخته ، شبّ یمانی ، سماق ، اقاقیابچسبانند ، شب یمانی ، سعد ، مصطکی ، خاکستر ، ثمرةالطّرفاء ، خاکستر شاخ گاوکوهی ، ازهریك یکجزو ، نمك ، معجون بعسل که بعدازآن سوخته باشند ، مرّصاف زعفران ازهریك جزوی ونصف جزو سنبل الطّیب سداب خشك سماق ازهریك نصف جزو نرم سائیده باهم سرشته استعمال

نمایند ۰

تریاق الاسنان : ازتألیف قدماو بسیارمجربّست ودرتسکین دردندان ، زنجبیل فلفل حلتیث ، جندبیدستر ، افیون باعسل سرشته بردندان دردناك قدریبگذارند وموءلّف شفاءالاسقام این ادویه رااضافه کرده :

مرّصاف ، زراوند مدحرج ، میعه شیح ازهریك نصف اجزای سابق وآنچه درتسکین دردندان بتجربه مکرّررسیده بمالیدن فلفل باعسل هرگاه ازرطوبت ونزلات دماغی باشند ۰

وبدستورهرگاه فلفل وپوست خشخاش رادرگلاب بجوشانند وازبیرون طلاکنند در حال ساکن گردد ۰

وبدستور : شیطرج هندی راکوبیده درکف دست کرده بخلاف جهت موضع درد گذاشته تکیه بآن جهت کنند ، بسبب امالهٔ ماّده الخاصیّه تسکین دهد ۰

سنون : منقول ازتذکره که درزمان هرون الرّشید تألیف یافته جهت استحکام لثه ودندان وخوشبوکردن دهان وقطع رایحهٔ کریه وتحلیل اورام ورفع سیلان آب دهان مفیداست ، نمك سوخته ۰ اجزو ، نان جوسوخته ۷جزو ، عودهندی ۶ جزوسگ۲جزو کزمازج ، فلفل ، دارفلفل ، زنجبیل ، زبدالبحر ، قاقله ازهریك دوجزوباسرکه قرص ساخته خشك کنند و بختیشوع ، شیح ارمنی ، زراوند مدحرج ازهریك نصف جزو اضافه کرده وجبرئیل ولداوعاقرقرحاواذخرازهریك دوجزوالحاق نموده وباعسل سرشته ، و بعضی این ادویه رااضافه کرده اند ، صندل سفید ، سعد ، گلسرخ ، فوفل ، قرنفل خاکسترکاه ، خاکسترشاخ گاوکوهی ، ازهریك سه جزو ، بورهٔ ارمنی دوجزو ، تصریح نموده اندکه بهترین چیزهاازبرای سرشتن ادویهٔ دندان سرکه ایست که دراوزیرهٔ کرمان خیسانیده باشند ، همچنین مضمضه او نیز بهترین اشیااست ۰

سنون : جهت امراض حارّه منقول ازکامل وشامل وحاوی کبیروتذکره ، جهت

رویانیدن گوشت لثه وتعفّن اووحرکت دندان بتجربه رسیده است ، طباشیر ، گلسرخ ازهریك ۳م ، مروارید گل ارمنی برشته دم الاُخوین هریك ۲م مرجان سوخته صندل سرخ مرصّاف حب کاکنج کزمازج ماميران هريك م حرملك ۳م مفردا بهترین ادویه است .

سنون : جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره بالسّویه باقطران یاطبیخ زیره بسرشند .

سنون : جهت کندن دندان نایب مناب کلبتین است ، وتفتیت اومیکند منقول از حاوی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چرب ، توت شبرم ، مازریون ، پوست بیخ کبر حلتیث زرنیخ زرد ، بالسّویه مجموع راسائیده سه روزد رسرکه بخیسانند و حلتیث رابا نصف وزن اومقل ازرق اوّل درسرکه حلّ نموده ادویه رابسرشند ودروقت استعمال — احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاورد ردناك رابخمیرروموم غلاف کنند .

سنون : جهت دندان متحرّك مجرّب حکمای هنداست ، ودع سوخته سرنج بالسّویه سنون کند .

سنون : جهت قلاع سوداوی مویزبیدانه انیسون ، بالسّویه با عسل سنون کنند .

نوع دیگر : برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا ازهریك یکجزوقلقطار صعترشب زاج سفید ازهریك خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو .

سنون : جهت اقسام قلاع شب عفص بالسّویه سائیده سنون کنند ، بغایت مفید است .

صفت ادویهٔ که کرم دندان راساقط میکند ، تخم پیازبزرکراث بزرالبنج سائیده با پیه بزسرشته حبّ سازند ، وعددی ازآن درآتش انداخته یك سرنی بردندان کرده سرد یگرنی رادرظرف آتش بنهجی نصب کند که دودآن ازراه نی بدندان رسد واگر ظرف آتش لوله داربا شد بهتراست که نی برلوله نصب شود دهن ظرف رابپوشاند تادود

ازلوله داخل نی گردد ۰

وبد ستور : چون پنبه بقطران آلوده بر دندان گذارند ، کرمرا ساقط کند ومضمضه بآب برگ شفتالووقدری زراوند طویل بغایت آزموده است ،

وبد ستور : بخوررا تیانج مؤثّراست وچون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پرکنند موجب تسکین درد میگردد وبد ستورخربق معجون بعسل بغایت مجرّب است وبد ستور پرکردن ثقبه بمویزج وحلتیث وبورهٔ ارمنی همین اثر دارد ۰

ادویه که دفع ضرس کند : وآن بیحسّی دندان است که ازخوردن ترشی و برودهٔ مفرط بهمرسد ، چون ساق وتخم خرفه رابخایند رفع آن کند ۰

وبد ستور : خائیدن بادام ونارجیل وفندق وخمیرنان گرم ومضمضه بشیردختران وشیرالاغ و طلاکردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است ۰

ادویهٔ که دندان اطفال رازود برویاند : ازآنجمله طلاکردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند ومالیدن روغن سوسن ، وطلانمودن حنابروغن سرشته ۰

صفت مضمضه وغرغرها : جهت امراض دهان وغیرآن ۰

مضمضه : جهت رطوبات بن دندان وحرکت اسنان ، سنبل الطّیب ، گل سرخ جوزالسرو ، سعد ، ثمره الطّرفا ، بالسّویه بآب جوشانیده مضمضه کنند ۰

مضمضه : مجرّبه ، جهت قلاع وخون بن دندان وتعفّن و جوشش ورویانیدن گوشت آن توتیای مغسول سی وهشت ل بنفشه ۱۹ ل ، شکرخام ۱ ل ، بنفشه را سائیده باسایراجزاء با سرکه ۷ ل ، آمیخته درشیشه ضبط نمایند ، وبجهت جوشش دهان ۱ ل سرکه مذکوررا با ۲۰ ل ، آب انار باآب گشنیز مکرّرمضمضه کنند وبجهت قطع خون ، و رویانیدن گوشت باسرکه مخلوط نمایند ، وهرگاه سرکه شیشه آخرشود بد ستورسرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند ، اگر یك سال وزیاده برآن بگذرد وازاثرنمی افتد ۰

مضمضه که قبل ازاستعمال سنونات باید کرد ، تاتأثیراد ویه وذ رورات وسنونات اسرع گرد د و منقول ازکتاش فاخرومنسوب بحنین بن اسحق ، تخم گلسرخ زرشك ثمره الطّرفا برگ صنوبربرگ زیتون ازهریك جزوی بیخ بارتنگ با برگ اویکجزو نیم جوشانیده نیم جزو شبّ یمانی حلّ کرده مضمضه نمایند ۰

مضمضه : جهت ورم لثه وسستی آن طراثیث شبّ یمانی ، پوست انارسماق بالسّویه مضمضه کنند۰

مضمضه :جهت قلاع وآن جوشیدن دهان است دراوایل بآب برگ علیق وآب برگ بارتنگ وآب به وسرکه که دراوعدس و خبازی وشاخههای تازهٔ تاك وآرد جوجوشانیده مضمضه نمایند ۰

وبد ستور : کزمازج وگلنار ، وگشنیزخشك وپوست انارو عفص راجوشانیده مضمضه نمایند ۰

مضمضه : جهت قلاع بلغمی ، بونجاسف برگ زیتون مامیران ،پوست انارعفص بالسّویه جوشانیده مضمضه کنند ۰

غرغره : که نقل زبان وسستی آن وتشویش کلام رامفیداست ، خردل ، زنجبیل فلفل ، عاقرقرحا ، نوشادر ، بوره ، شونیز ، صعترنمك ، بالسّویه نرم سائیده ، با سکنجبین عنصلی یاآبیکه دراومر زنجوش جوشانیده باشندغرغره کنند ۰

غرغره : جهت خناق حارّ ،آب انارترش که باپیهٔ اوافشرده باشند باربّ توت و آب گشنیز غرغره آب بارتنگ وآب عنب الثّعلب وآب سماق مطبوخ نافعست وبعد از چند روزکه تفتیح یافته باشدغرغره ربّ توت بابوره ومربسیارمفیداست ۰

غرغرهٔ بعد ازنضج نافع است ، انجیرزرد وحلبه ، تمرهندی ، اصل السّوس جوشانیده بافلوس خیارشنبر غرغره کنند واگرصاحب دردگلوتب داشته باشد تمر هندی گلسرخ ، تخم مروراجوشانیده باربّ سوس غرغره نمایند ۰

غرغره : جهت خناق بلغمی که ذبحه نامند ، رُبّ گردکان کهازآب گردکان سبز ترتیب داده باشند ، بامرّصاف و زعفران غرغره کنند .

وبدستور : باآبکامه وعسل وسکنجبین عنصلی باآب ترب وخردل ومویزج وعاقرقرحا غرغره کنند .

غرغرهٔ که جهت حارّه وبارده امراض حلق نافع است عدس ، گلنار ، گلسرخ کزمانج جوشانیده بارُبّ جوزمذکور غرغره کنند .

بـــاب دهـــم

(دراکحـــال)

و

شیافات و سایرادویه حین کحل وذرور عبارت ازادویه منخوله ازحریراست که در چشم استعمال کنند ، بدون سرشتن اوچیزی ، وبرودآنچه بآبهای مخصوص سرشته بسایندمانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای غوره وامثال آن ومخترع آن سلیاطوس است .

وچون اوّل از کافورومبرّدات ترتیب یافته باین اسم موسوم گشته وبعدازآنکه اطبّا ازادویهٔ حارّه ترتیب داده اند تغییراین اسم نداده اند ، وشیاف آنچه بمایعات سرشته بقاطع قطع کنند ودرسایه خشك نموده بمایعات حلّ کرده استعمال نمایند .

وگویند : مخترع اوبقراط است ، وازکتب یونانییّن مستفاد میشود که قبل ازاوتألیف یافته وکحل مخصوص است بآنچه بامیل درچشم کنند وذرورآنچه بپاشند ومخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدّم جراحاتست .

لهذا درباب مراهم نیزمذکورمیشود ودرهیاکل اسقلیئوس مذکوراست که بموجب وحی ترتیب کحل شده

وگویند : مخترع او فیثاغورس است ، وشرط است که استعمال اوبعد ازتنقیه باشد وصاحب مزاج حارّ کحل حارّ راد رشب ووقت صبح استعمال نمایند واگرکحل حارباشد ،و مزاج مریض بارد د رآخرروزد رچشم کند ، واگرهرد وبارد المزاج باشند د روسط روز هرگاه بجهت نزول آب وامثال آن استعمال کنند باید مریض به پشت تکیه کند وهرگاه علّت در اجفان باشد باید بعد ازکشید ن داروپلك راپوشیده برروخواب کند وهرگاه جهت د معه باشد پلك رانباید پوشید وبرپاایستاده بکشند وبد ستورنباید د ر امتلاء معده استعمال نمود ۰

کحل روشیانا : بیای بعد ازشین ، ونون بعد ازالف بیونانی بمعنی مقوّی‌البصر وجابرالوهن است ، ومخترع اوبقراط و گویند فیثاغورس است ، جهت ضعف بصر ، و غشاوه ود معه وسلاق خاروابتدای آب وسبل وجرب وحکّه وحفظ صحّت عین بغایت نافع است راسخت ومغناطیس محرق که هریك راپانزده مرتبه بآب گرم شسته باشند ، از هریك ۵ م ، نوشادر ، صبرزرد ، دارفلفل ، زعفران ، مروارید ، هریك ۱مزبدالبحر هلیلهٔ کابلی زنکارهریك نیم م ، اقلیمیای فضّی بوره مرقشیشای فضّی هریك ربع م ،از تافته بیرون کرده استعمال نمایند ۰

واگربا امراض مذکوره استرخاءهم باشد ۲ل ، سرمه اضافه‌کنند واگربابیاض باشد ملح اندرانی ۲م ، بایدکرد واگرباضعف اجفان باشد سنبل الطّیب ۱م ونیم اضافه کنند وبجهت برودت مفرط ربع م فلفل داخل کنند ۰

باسلیقون کبیر : ازتألیف بقراط و بـــه یونانی بمعنی جالب السّعادتست ، و گویند اسم پادشاه العصراست ، وبجهت آن ترتیب داده جالی وحافظ صحّت عین‌و جهت حکّه وغشاوه وسطبری پلك چشم وسنبل وجرب ود معه وبیاض مزمن نافع است ، اقلیمیای فضّی ، زبدالبحرهریك ۱۰م ، راسخت ۱۵م ، سفیداب قلعی نمك ترکی ، فلفل سیاه ، جعده ، نوشادر ، دارفلفل ،هریك ۲مونیم قرنفل اشنه‌هریك ۱مکافور نیم

م ، سا ذج هند ی یك ونیم م ونیم ، جند بید ستر ، سنبل الطّیب ، سرمه‌هریك د وم ۰

با سلیقون صغیر : منافع اومثل منافع کبیراست ، اقلیمیا ی ذ هبی ۰ ۱م ، نحا س محرق مغسول ۱۵م ، سفید اب قلعی ، نمك ترکی هریك ۲م ، نوشا در ، جعد ه‌فلفل شیاه اشنه هریك ۱م ۰

کحل غریزی : ازتألیف بولس است ، جهت حفظ صحّت وقطع د معه وامراض که ازرمد بهمرسد نافع ود رسایرعلل منافع اومثل با سلیقون است ، اقلیمیا ی ذ هبی توبال النّحا س توتیا ی هند ی قرنفل صبربرگ فرنجمشك هریك یك ل ، ملح هند ی زبد البحر نوشا در هریك ۱ل ، ونیم مشك یکد انگ ۰

کحل ملکایا : معرّب ازمقلیانا است که بسریانی عبارت ازملائکه با شد ود رقرابا د ین یونانی مسطوراست که بقراط د رخواب باوملهم شد ه محلّل وملطّف وجالی ، وجهت اواخرامراض صعبه واقسام رمد نافع است ۰

انزروت مربّی ، شیر الا غ ، نشاسته ، شکرسفید ، هریك ۱۵ م ، مغزتشمیز ج یك م ۰

کحل جهت احولی : مؤلّف شفاءالا سقام وصاحب تذ کره گویند مجرّب است د خان سند روس که د رچراغ با روغن گلسرخ سوزانید ه با شند با قد ری مشك و عنبرآمیخته ، د ر چشم احول کشند ۰

کحل جهت بیاض : که البتّه تا سی روززایل کند هرچند صاحب علّت مأیوس العلاج با شد ، منقول ازنصایح زبد البحر ، بوره سرگین سوسمارشکرسفید مسحقونیا بالسّویه با یکرطل آبی که ماميران د وج هریك ۰ ۱م جوشانید ه با شند تابربع رسید ه مکرّر رآفتاب سائید ه ، پس خشك کرد ه ازتافته بیرون کنند واستعمال نمایند ۰

کحل ورد ی : ازتألیف جالینوس وجهت قرحه وظلمت بصروحکّه و غشاوه نافع و حافظ صحّت عین است ، سفید اب قلعی ۸م ، اقلیمیافضّی ، صمغ‌عربی ، شاد نج و

اگرنباشد مغناطیس محرق مغسول هریك ۴م ، افیون بسباسه ،نحاس محرق مغسول زعفران هریك یك م کافوریك قیراط ۰

کحل ساذج : ازتألیف قلساوعجیب الفعل است ، ودررفع بیاض وغشاوه ودمعه وحکّه واسترخای جفنین واکثرامراض چشم وجالی وحافظ صحّت است ۰

وگویند : چون روز شنبه و چهارشنبه بامیل طلادرچشم کنند ازکوری ایمن شوند سرمهٔ اصفهانی ، مرقشیشافضّی هریك ۴م ، اقلیمیای فضّی بسدازهریك ۲م ،ساذج هندی ۱م ، مروارید ، زعفران هریك نیم م ،مشك ۴ قیراط ۰

کحل : جهت دمعه بغایت مجرّب است ،وازقدماست توتیای کرمانی مغسول ۵ م بسد پوست هلیلهٔ زرد وصبرهریك دوم ، فلفل نیم م ۰

کحل مقوّی : ازمتأخّرین است وبغایت جهت ضعف باصره وغلظت روح ونزول آب وخیالات مفیداست ، ودرجمیع آثارقویترازمراره وبحدّت اونیست ، ۲۰ل ،توتیای کرمانی مغسول رابآب مرزنجوش ترکه یکشب اوراکوفته گذاشته باشندکه تاته نشین شود بآب صاف اوخمیرکرده خشك کنند وبسایند وزنجبیل فلفل ، دارفلفل ، ماميران هریك ۲ل ، نوشادریك ل ، مجموع راکوبیده بآب رازیانه تربسایند وخشك کنند پس باتوتیای مدبّرمذکورازحریربیرون کرده استعمال نمایند ۰

کحل الاسفار : جهت رویانیدن مژه وانبوه کردن اوبغایت موثّراست دانه خرمای سوخته دل ، دخان الکدر ۴ل ، سنبل الطّیب ۳ل ، حجرلاجورد ،حبّ بلسان هریك ۱ل ، بامیل برمنبت مژه بکشند ۰

کحل الجواهر : ازاختراع متأخّرین است وجهت تقویت باصره ورفع غشاوه وتقویت طبقات عین واجفان ودمعه وجرب وسبل رقیق وانتشارنافع وحافظ صحّت است سرمهٔ اصفهان ۰ ۱م توتیای هندی که عنبرقسم حارّاوست ۰

مرقشیشاذهبی ، لاجوردمغسول ،ساذج هندی ، فیروزه ورق ،نقره ماميران

فلفل سفید ، اقلیمیای ذهبی ، توبال نحاس ، شاذنج واگرنباشد مغناطیس محرق مغسول ۵ریك ۴م ، سرطان بحری ۶م ، یاقوت بسد لعل زمرّد زبرجد ورق طلامروارید دارفلفل ، عقیق یمنی ، ازهریك ۲م ، زعفران ۳م ودرنسخهٔ دهنه فرنگی ، بنظررسیده ودربعضی سرمه مساوی سایراجزاست وصمغ عربی کثیراومغزتشمیزج وصمغ آلوهریك ۵ م افیون ۳م ، اضافه‌کنند و حقیرووالدحقیراین نسخه رااستعمال نموده باعتدال اقرب است وطریق داخل کردن ورق طلاونقره آنست که باصمغ عربی باکتیراسرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلّس گردد .

کحل بقراطی : جهت رفع بیاض‌بیعدیل است ودراندك زمانی قلع‌مینماید شیشه سبز ، محرق مغسول ۲م ، بورهٔ ارمنی ، زبدالبحر ، هریك ۱م .

ذرور : جهت مورسرخ بغایت نافع موافق اختیارات ابن هبل وایلاقی و شفاء الاسقام ، سفیداب قلعی ۴م ، اقلیمیای فضّی صمغ عربی‌هریك ۲م ، نحاس محترق مغسول نشاسته ، افیون هریك ۱م ، بالعاب بزرقطونا سرشته خشك کنند وبازسائیده ذرورنمایند .

ذرورردی : ایضاجهت مورسرج وبجهت شبیه بودن اودررنگ بورد مسمّی به این اسم شده ، سفیداب قلعی ۲۰ل ، وچهاردانگ صمغ عربی ۱ل ، و۲دانگ انزروت نیم ل ، نحاس محرق ، افیون ، هریك ۲دانگ ، شادنج ۴دانگ اگرنباشدمغناطیس محرق مغسول بدل کند .

ذرورتشمیزج : جهت بیاض رقیق وجرب وحکّه وحمرهٔ ملتحمه وبقایای رمد و خرقه ودمعهٔ حارّه نافع و حافظ صحّت وبغایت آزموده است ۲۰ل ، تشمیزج رابا ۲۰ل ، گیاه مامیثابجوشانند وسه روزدرآن آب گذاشته بیرون آورده خشك کنند وازمقشّراو ۱۰م سماق صمغ آلوانزروت نبات هریك ۲م ، کردوبزرقطوناکه ازکوبیدن اوجداشود بدستور دو م افیون ۲ نخود ذرورنمایند .

ذ رور رما د ی : منقول ازمعالجات بقراطی که جهت رفع خمره ود معه ود رد چشم که از غلیان خون باشد نافع است نشاسته کتیرا صمغ آلومکد ۳ صمغ عربی ۲ شیاف مامیثا ۱ و نیم ۰

ذ رورمامیران : ازمعالجات بقراطی جهت اختلاج دایم وامراض باردهٔ مزمنه و تقویت باصره بغایت آزموده است ، زنجبیل ، قرنفل ، مامیران ، فلفل ، دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی ۰

شیاف نارنج : ازمخترعات حقیراست ، جهت منع نزلات وحمره وجرب و حفظ صحّت چشم وسبل ود معه ورمد مزمن ۱ونیم ، وچسبیدن پلك ۱ونیم‌وامراض حارّه مجرّب است ، توتیای بآب نارنج پرورده ۱۰ جزو کتیرانشاسته انزروت گلسرخ حضض مکّی ازهریك یکجزو ، سفیداب قلعی ، هلیلهٔ زرد ، دانه دار ۲ جزو افیون‌نیم جزو.

ذ رور اقلیمیا : جهت بیاض وجلای بصرازتألیف حقیرزبدالبحربورهٔ ارمنی سرگین خطّاف مامیران ساذج نوشادر ، شبّ یمانی هریك ۲م ، صدف سوخته بسد سوخته روی سوخته اقلیمای طلائی مکد ۱ل ، پوست تخم مرغ ۳ل ، انزروت ، صبرزرد ، دار فلفل مکد نیم ل ، باعسل شهد جهت بیاض استعمال نمایند ود رسایرامراض‌باادویهٔ مناسبه ۰

ذ رور ابیض : بسیارلطیف ومحلّل رمد ومجفّف رطوبات جهت امراض چشم‌اطفال بسیارنافع است ، انزروت تشمیزج ازهریك جزوی حبّه السّود انشاسته ازهریك نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ۰

ذ رواصفر : منافع اومثل منافع ذ رورابیض است ، ود رقطع دمعه ومنع نوازل مفید ، انزروت جزوی صبرزرد ، زعفران تخم گلسرخ ازهریك ۲جزو افیون دو دانگ مامیثا ۱ جزو ۰

ذ رورمنصف : چون ذ رورین مذکورین رابالمناصفه ترکیب کنند به این اسم‌نامند ۰

ذ رور کافوری : جهت حرارت‌عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید ۲ نشاسته

۱ کافوروا ثق ۰

ذ رور : جهت مور سرخ وقرحه وثبور بغایت نافع است ، سفید اب قلعی اقلیمیای فضّی مغناطیس ، محرق مغسول صمغ عربی مکد ۴ نشاسته ۱ افیون ، نحاس محرق زعفران ، مکد نیم کافورنیم دانگ ۰

ذ رورمنقول : ازمعالجات بقراطی جهت رفع حمرهٔ چشم ورمد وجلای آثار وطرفه به غایت آزموده است ۰

برگ عنب الثّعلب سوخته ، کشوث سوخته ، مروارید ، مغناطیس سوختهٔ مغسول ریك مکه که زرگران جلای نقره باومیکنند بالسّویه ۰

برود منقول : ازمعالجات بقراطی وایلاقی جهت سلاق ودمعه وجرب وسبل و ضعف بصروشرتاق وسایرامراض نافع است ، توتیاکرمانی ، مغسول بآب غوره تازه برودت زرد چوبه مکد ده جزو هلیلهٔ زرد تخم زنجبیل مکد ۵ ل ، دارفلفل ماميران مکد ۲ ونیم نمك هندی بعد ازسائیدن تا پنجمرتبه بآب غوره بسایند وخشك کنند ۰

توتیای غوره : توتیای کرمانی راشسته هفت بار بآب غوره سائیده خشك کنند جهة دمعه وجرب وحكّه وحرارت عین نافعست وچون باآب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافعست ، خصوصاجهت رمد مزمن وحكّه ودمعه وسلاق وجرب ۲ و رفع آشفتگی والتهاب ۰

وچون باآب انارین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع ومحلّل ورم عین ومقوّی بصراست ۰

وچون باآب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدّت بصروامراض مزمنه مفید است ، و بدستورباآب رازیانه همین اثر دارد ۰

برود نقاشین : بغایت مقوّی بصرو حافظ صحّت وقاطع دمعه وجهت بیاض وحكّه وجرب مزمن وتحلیل ورم نافعست وازتألیف جالینوس ومسمّی بجلاوکحل الرّمانیین است

توتیای کرمانی ساذج نحاس محرق مکد اجزو ، صبرفلفل ، دارفلفل ، ساذج مغسول با مغناطیس محرق مغسول مکد نصف جزو ماميثاعفص تشميزج ، انزروت زبد البحر مکد ربع جزو سائیده باآب انارین تا پنجمرتبه پرورده درآفتاب بگذارند .

برودالقاطع : وبرود مارستانی : نیزنامند ازتألیف محمّد بن زکریاست واو درتقویت اجفان ورویانیدن مژه ورفع برص اجفان وتقویت بصرومنع نوازل مجرّب دانسته اند سنبل الطّیب ، سرمهٔاصفهانی ، مکد یکجزو ، دانهٔخرما ، دانهٔهلیله کههرد ورابه خمیرگرفته سوخته باشند ، مکد نصف جزو بعد ازسائیدن بآب گشنیزباآب مورد پرورده خشك کنند .

برود اکسیریّین : وبرود احمرنیزنامند ، ازتألیف قدماست وجهت التحام قروح و تجفیف رطوبات ورفع جرب مجرّب است ، شادنج ۴ واگرنباشد ، مغناطیس ، محرق مغسول ، سرمهٔتوبال النحاس او نیم صدف سوخته اسفیداب قلعی مروارید مکدنصف جزو ، اقلیمیای فضّی ، صمغعربی ، نشاسته ، مکد اسائیده بآب رازیانه‌تر پرورده استعمال نمایند .

شیاف ابیض : ازتألیف بقراط است ، جهت امراض حارّه وتحلیل اورام ورد عآن مفید است ، سفیداب قلعی ۵ کتیرا ، صمغ عربی ۳ نشاسته ، انزروت مکد ۳ و چون ربع م افیون اضافه نمایند ، شیاف ابیض افیونی نامند ، وچون دوقیراط تانیم کندر اضافه کنند کندری خوانند وکندری جهت قروح اقوی است بعد ازسائیدن بالعاب بزر قطونا شیاف بسازند .

شیاف احمرلیّن : جهت بقایای رمد نافع است ، کتیرا ، صمغعربی ، شادنج هندی ، مکد ، یکجزو ، مرصّاف ، دم الاخوین ، زعفران ، مکد نصف جزو .

شیاف وردی : ازتألیف ابن رضوان ورادع ومحلّل ومسکّن مواد ومانع نزلات و مقوّی اعضای عین وجهت رمد ودرونج نافع وعظیم الاثّراست درامراض حارّه ، گلسرخ

بی قماع ۱۲ صندل سفید وسرخ ۵ کتیراحضض صبرشیاف ، مامیثا ، مکدم باگلاب شیاف بسازند ۰

شیاف مرقالیا : بیونانی بمعنی محلّل است ازتألیف جالینوس وحنین بن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت مواد متجلبه واوجاع وقروح مزمنه وجرب وطول رمد واکثرامراض بغایت نافع است ، اقلیمیای ذهبی توبال النّحاس ، صمغ عربی مکد ۳مرّصاف سنبل افیون زعفران ساذج مکد افلفل سفید ۶ قیراط باشراب بسرشند وباسفیدهٔ تخم مرغ استعمال نمایند ۰

شیاف اخضر : جهت سلاق وجرب وحکّه وغشاوه وسبل وبیاض نافعست ، صمغ عربی سفیداب قلعی ، اشق مکد یکجزو ، زنجار ، شادنج مکد نصف جزو واگرشادنج نباشد معناطیس محرق مغسول کنند ۰

شیاف : جهت منع موی زیادزاج صداءالحدید مکد جزو زنجارنوشادرتوبال النحاس محرق مکد نصف جزو بازهرهٔ طیورشیاف بسازند ۰

شیاف مرارات : وبیونانی باسلیقون نامند ، بمعنی ملوکی وبقراط گوید که ازتألیف اسطیطیفانست ، وقوّتش تادوسال باقیست ، جهت نزول آب وقروح وغشاوه ورطوبة مفبد است ، وسریع النّفوذ بحدّیست که درطبقات تأثیرمیکند ، اقلیمیای محرق ۵ اصمغ عربی ، ۸ مداد هندی ، فلفل سفید ، مکد ۵ سفیداب قلعی ۴ اشق سکبینج روغن بلسان ، جاوشیر ، مکد ۲ واگرروغن بلسان نباشد روغن آجرافیون زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبك ، مکد ۷ زهرهٔ باشه وعقاب وگاووخرس ، وگرگ وغراب وبازمکد اونصف وشیخ ابوعلی قدّس سرّه میفرماید : که ضروری زهرهٔ شبوط کبك است ، وسایرمرارپرد رکار نیست وباید باآب رازیانه اکتحال نمایند ، ومجرّبین تصریح نموده اند که زهرهٔ حداه که بفارسی غلیواج نامند وبوم که جغد گویند ، وکبك دررفع نزول آب وغشاوه مجرّب است و چون زهرهٔ غلیواج راباآب رازیانه اکتحال نمایند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند ۰

شیاف تفّاحی : بغایت لطیف وبیغایله وجهت قروح وضربان و غشاوه وثبور بسیار مفید است ، اقلیمیای محرق مطفی ، د رشیرالاغ یا بشیرد ختران ۱۶ سفید اب قلعی آب مغسول ۸ زعفران ۴ کتیرا ۲ بآب باران سرشته با سفیدهٔ تخم مرغ استعمال نمایند ۰

شیاف سماق کبیر : جهت رطوبات ود معه وحکّه وسلاق وجرب وبیاض رقیق وامراض حارّه نافع است ، سماق ده جزو ، برگ مورد ، هلیلهٔ زرد عفص مکد ربع سماق مجموع رابا ده چندان آب بجوشانند تا بربع رسد ، پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه رابآن بسرشند وشیاف بسازند ، شیاف مامیثا ، سرمه ، توتیای کرمانی نحاس ، محرق ، سفید اب قلعی مکد اجزوا قاقیا ، نصف جزو ، کتیرا افیون نشاسته مکد ربع جزو ۰

شیاف سماق صغیر : جهت رمد وحرارت چشم والتهاب وحکّه ود معه وجرب وسبل وجحوظ حدقه و ماق والتصاق پلك نافعست وبتجربه حقیر رسیده سماق بیدانه ۱۰ جزو سفید اب آخر وکتیرا نصف جزو کافور ربع جزو هرگاه سماقرا بجوشانند وآب اوراثانیا طبخ دهند تاغلیظ گردد پنج جزوا وکافی است ۰

شیاف غرب وناصور : ازمحمّد بن زکریّا جهت غرب وناصور مجرّب حقیر است ، صبر کندر انزروت ، گلنار ، سرمه ، شبّ یمانی ، دم الاخوین بالسّویه ، زنجار ربع یکی با آب بسرشند ۰

شیاف ابی ناصر : جهت تقویت چشم ومنع قبول آفات و حمره اجفان وجلای بصر مفید است ، گلسرخ ، صمغ آلو ، صمغ عربی ، ۳ حضض ۱۲ اقلیمیای نقره ۱ نشاسته ۴ توتیای هندی ، مغسول انزروت ۴ ونیم ، اقاقیا ۱ ونیم ، باآب بسرشند ۰

شیاف قولنج : بورهٔ ارمنی ، شحم حنظل ، مقل ، سکبینج ، سقمونیا ، شکر سرخ شیاف سازند ۰

حزم المعسّل : جهت رفع بیاض بغایت موءثّر است چندعدد تخم مرغ فاسد و لق

شده راخالی کرده آب دراوریخته درآفتاب بگذارند وتکرار این عمل نمایند تا هرپردهٔ که درآن باشد جدا شود وآب رامتعفّن نکند ، پس خشك کرده بسایند وچند مرتبه ازتافته بیرون کنند وباصدف سوخته وبسد سوخته وسرگین خطاف وسرگین سوسمار وبورهٔ ارمنی بالسّویه مخلوط نموده بازهرهٔ بزوکلنگ سرشته وشیاف بسازند و باعسل شهد رقیق ـ استعمال نمایند ، وقبل ازاستعمال چشم رابزنجارطبیخ بابونج واکلیل الملك وسداب وخلبه بدارند ودرمعالجات بقراطی مذکوراست ، که پوست تخم مدّبرمذکوررا که حزم صغیرنامند باسرگین کبوتروسوسمارو خطاف ازالهٔ بیاض چشم که ازآبله بهمرسیده باشد مینماید وحزم معسّل سابق قویتراست ۰

شیاف علائی : جهت جلای بصروتقویت چشم ومنع آفات وسبل وبیاض رقیق ، و دمعه و حکّه نافع است ، توتیای کرمانی ، مغسول ، هلیلهٔ زرد مقشّر کتیرامکد پنج نوشادر، یکدانگ ، زردچوبه ۳ ، زنجبیل ، صمغ عربی ، مکد ۲ باگلاب بسرشند۰

شیافی که شکم به بند درفع اسهال کند ، اقاقیا ، صمغ عربی ، گلنار، کزمازج بلوط برنج بریان کرده زرّه بریان کرده ، مساوی کوفته ، وبیخته بآب مورد شیاف سازند

شیاف جلا : جهت ضعف بصررطوبی بغایت مجرّبست وازاصناف مرارات بهتر، و بیغایله است وجهت نزول آب وخیالات بی نظیراست ۲۰ م ، توتیای کرمانی مغسول باآب مرزنجوش تازه که شب مانده باشد صاف شده سرشته خشك کنند وبازنجبیل ، و فلفل ودارفلفل مامیران مکد ۲ نوشادر۱ زعفران حضض کتیرا ، صمغ عربی ، اشق ـ نحاس ، محرق ، زنجار ، اقلیمیا فضّی مکد نصف م کرده باآب رازیانه تازه سرشته شیاف سازند ۰

شیاف ابار : جهت رفع آثاروالتحام قرحه مجرّبست ، سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی غیرحارّ صمغ عربی کتیرامکد ۸ ، اقلیمیای ذهبی سفیداب مکد ۴ افیون ، مرصّاف ، که نصف م کند ر۵ باآب بسرشند ۰

شیاف اسود : جهت حرارت وسوزش وشدّت وجع وسبل ود معهٔ حارهٔ نافع است سفیداب ۴ ، صمغ عربی ، کتیرا ، مکد ۲ ، اقاقیا ۵ ، مرّصاف نصف م سنبل افیون مکد ۴ دانگ بآب بسرشند ۰

شیاف اصفر : جهت ابتدای نزول آب برغشاوه وبیاض رقیق وسحاب ود معه ، و جرب وسبل مزمن نافع است ، انزروت شیاف مامیثا ۸ ، مرّصاف ، بورهٔ ارمنی ، فلفل سفید ۴ ، زرنیخ سرخ ۲ ، زعفران ۱ ونیم باآب بسرشند ۰

قطور : که درابتدای رمد بغایت نافع است ومسکن وجع است ، وحقیرتجربه نموده تشمیزج ، بهدانه ، تخم خبّازی ، ازهریك ۱۰ عدد نیمکوب کرده بانشاسته نیم م ــ حضض ۲ دانگ بآب بجوشانند تا غلیظ شود ، پس صاف نموده باقدری سفیدهٔ تخم مرغ درشیشه کرده برهمزنند ونیم گرم درچشم بچکانند ۰

قطوردیگرکه درایّام تزاید رمد نافع است ، وتشمیزج بهدانه مکد ۳۰ عدد نیمکوب کرده با ۱ ل ، ونیم انزروت سفید درشیشه کرده باآب غصی الرّاعی وشیرد ختران درآتش نرم بجوشانند وصاف اوراد رچشم بچکانند وآب برگ بارتنگ بدل عصی الرّاعی میشود ۰

قطوردیگر : که درانحطاط بسیارنافعست ومسکّن ومحلّل ومانع ظهورثبورقرحه است ، قلعی رابکف دست بسیاربمالند تادست سیاهی بسیارازاو بردارد ، پس با گلاب کف دست ترکرده سیاهی راجمع کنند وباشیرد ختران بچکانند وسیاهی سرب را همین خاصّیت است ودرتسکین وجع شدید مکرّربتجربه رسیده است که گوشت بی چربی گوسفند راورق بسیارزقیق کرده آنمقدارد رکف دست نگاهدارند که گرمی دست دراو اثر کند ، پس برپشت چشم و پیشانی به بندند درحال درد ساکن گردد وهیچ ضماد براین اثرنیست ۰

*****

بـــاب یـــازدهـــم

(در ذکر ادهان)

مخترع ادهان فیثاغورس است ، وگویند اوّلا بقراط استخراج نموده وهرچه از بروز وگلها ومانند اوترتیب دهند ، مثل روغن کنجد وروغن گل درتحت ذکر اصل آن در ادویهٔ مفرده مذکور است ، مع خواصّ وافعال ومزاج آن وهرچه درحکم عطریّات واعمال غریبه است مثل روغن عنبروامثال آن بدستوراوّل مسطورگشته و قواعد کلیترواد هان مرکّبه در این باب مذکورمیشود ۰

امّا طریق استخراج روغن بزورآنست که آن تخمراکوبیده قدری آب گرم برآن پاشیده بآتش گرم کرده بیفشارند وهرچه ازاوراق و اغصان واذ ها رخشك گیرند باید با شش وزن اوآب بجوشانند تابربع رسد ، پس صاف نموده بامثل اوروغن کنجد یاروغن زیتون وامثال آن بجوشانند تاآب سوخته روغن بماند وهرچه ازگلهای تازه ومانندآن گیرند بهتر آن است که کوبیدهٔ آب اوراگرفته بامثل آن روغن مناسب بجوشانند تاروغن بماند ، و آنچه متعارف است آنستکه گلهارادرروغن کرده بآفتاب گذارند ، وبعد ازهرهفته صاف نموده گلهاراتازه کنند تاسه مرتبه ، واگرزیاده تکرارعمل نمایند قویترمیشود واین قسم متعارف وضعیفترازقسم اوّلست وطریق استخراج روغن تخم مرغ وروغن گندم وامثال آن درقسم اوّل دستورات مذکوراست ۰

بدانکه : اکثرادهان بزور وغیرآن متکرّج میشود مگرروغن حبّ البان که هرچیزیراکه بروغن اوترتیب دهند متکرّج وفاسد وبدبونمیشود و غلاف شکوفهٔ خرما که کفری نامندبالخاصّیه مانع فساد روغنهااست ،

وهرگاه خواهند که روغنها راسفید کنند بجهت طیوب ونمودآن باید بازای هررطلی

از روغن مثل آن آب ویکوقیه مغزگردکان ونیموقیه نمك که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تاآب بنصف رسد ، پس سردکرده روغن راازآب جداکنند وبازباآب به دستوربجوشانند وصاف نمایند وتکرار عمل نمایند بحدّ یکه خواهند ۰

دهن النّاردین : روغن سنبل رومیست درکل امراض بارده مثل فالج ولقوه ، و رعشه وقولنج وضعف معده و جگروکلیه ومثانه وگرانی سمع ودرد رحم واحتباس حیض و درد اعضاو اعصاب نافع است ، شرباوضمادا واحتقانا قصب الذّریره عود بلسان ، سعد ورق الغار ، قسط تلخ ناردین ، مرزنجوش ، قردمانا ، ساذج ، اذخرراسن ابهل برگ موردا ذان الفارمکد ۵ اوّل نیمکوب کرده با ۶ و۵ ل ، شراب کهنه باجمهوری ، یا نبیذ ربیب و عسل ودوهزارویکصد وپنجاه ل آب تاشش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعدازآنکه یکشبانه روز خیسانیده باشند ، پس صاف نموده باگلسرخ وحماما و سلیخه وآب مورد تازه ومرّصاف مکد بیست وسه ل تاسه ساعت ثانیابجوشانند که بنصف رسد پس صاف کنند وباسنبل رومی وسنبل الطّیب وقرنفل ومیعهٔ سایله وروغن بلسان واگر نباشد روغن زیتون کهنه جوزبوامکد ۲۳ل ، روغن کنجد ۵ : ۶ ل ، بآتش نرم بارثالث بجوشند تاآب سوخته روغن بماند ، آنگاه صاف نموده استعمال کنند ۰

دهن السّداب : جهت کمرو ورك ومثانه وکلیه وساقین وادرارنمودن نول وحیض وتحلیل ریاح ودردگوش وصرع وصداع شرباوضمادا وقطورا واحتقانا بغایت نافع است به ازاءهریکوقیه سداب تازه سه وقیه روغن زیتون یاکنجد ویکمثقال ازهریك ازخردل وحبّ الرّشاد ، عاقرقرحایکرطل آب کرده بجوشانند تاروغن بماند ، پس صاف نموده استعمال کنند ۰

دهن العلقم : دهن الحنظل است ، ودهن قثاءالحمارنیزنامندو اکثر اطّبا بهترین ادهان دانسته‌اند خصوصاجهت تقویت باه واشتهاوبرودت معده ودرد مفاصل ونقرس وعرق النّساءبیعدیل است ، وعجیب الفعل ترازروغن ناردین دانسته‌اند

عصارهٔ قثاءالحمار ده رطل ، میعهٔ سایله پانزده ل ، قنطوریون ، شحم حنظل ، زراوند مدحرج زوفای خشك پودنه کوهی وبرّی ونهری وسکبینج برگ دفلی بیخ سوسن اسمانجونی مکد ۱۰ ل عاقرقرحا ۴ ل آب صاف ، روغن زیتون بالمناصفه ۱۵ رطل بعد ازخیسانیدن ادویه بجوشانند تاآب سوخته روغن بماند ، پس صاف نموده استعمال کنند .

دهن الکلانج : ازحکمای هنداست ، وجهت امراض بارده مثل فالج ، و درد مفاصل و اعیاء وازالهٔ آثاروتقویت موی وشراب اوجهت تقویت جگرومعده وکلیه نافع ومدّر بول وحیض است ، انواع هلیلجات وبلیله وآمله وفلفل زنجبیل مکد ۶ جاوشیر اشق سکبینج مکد ۵ تربد سفید ۴م خسك کرنب تازه سداب تازه مکد دمم ، بایکهزارود ویستل آب بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده باچهارصد ل ، روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند .

دهن الزّعفران : که دهن الخلوع نامند جهت صلابات واوجاع رحم ومعده ، و تشنّج وفساد رنگ رخساروورفع بیخوابی وتنقیهٔ قروح وجروح رحم نافع است ، زعفران پانزده قردمانا ۶ ل ، قصب الذّریره ۵ مرّصاف ۱ در : ۳۰ ل روغن کنجد یکهفته خیسانیده هر روز برهمزنند وباصد ل آب بجوشانند ، تاروغن بماند وصاف نمایند .

دهن لبوب السّبعه : منقول از قرابادین عیسی بغایت مرطّب وجهت امراض یابسه وازالهٔ علل سوداوی وصداع وجذام ومالیخولیانافع است ، ضماد اوشرباوسعوطا مغز فندق وپسته وبادام شیرین وکنجد وحبّ الصّنوبر ومغز تخم کدو ومغزبادام تلخ بالسّویه کوبیده گرم کرده بیفشارند تاروغن ازاوجدا شود .

دهن المبارك : منقول ازشفاءالاسقام ودهن اللّقوه نامند جهت لقوه وفالج وکزاز وعرق النّساء ودوالی ونقرس وتحلیل ریاح وتهییج باه واشتهای طعام نافع وقطوراوجهت کری وگرانی سمع وسدّهٔ صماخ درروز مؤثّروفرزجهٔ وجهت جمیع امراض رحم نافع است .

ومؤلّف تذکره گوید که : مثلث ارواح وعاقداست حلبه شونیزبالسّویه کوبیده تسقیه بروغن

زیتون بطریق تحمیض نمایند ، و بر روی آتش نرم سه مثل خود روغن را جذب کند پس تقطیر دهن کنند ۰

دهن الثوم :که دهن الرّاهب نامند وازجهت رهبانان تألیف یافته در کلّ مرض بارد مجرّبست واعاده باه مأیوسین میکند وجهت تعقّدعصب ودرد کمروحد به وبواسیر ،و تقطیرالبول وسرخ کردن رنگ رخسارآزموده است ۰

وچون درزمستان استعمال کنند محتاج بپوشش نشوند ، ثوم مقشّریکجزو ، فرفیون عاقرقرحا ، ازهریك ثلث جزو فلفل سداب ازهریك ربع جزو بانه وزن اوروغن زیتـــون بجوشانند تابثلث رسد ، پس صاف نموده استعمال نمایند ۰

دهن الخل : معروف بدواءالهرمس جهت ثبوریکه دراصول شعرومسام‌بهم‌میرسد وجهت جمیع مواد غلیظ تحت جلد وخزازوجرب وحکّه نافع است ۲۰ل ، روغن‌گل‌رابانود ل سرکه بجوشانند تاروغن بماند وفرفیون وشیطرج هندی کهربا راتیانج هریك دانگی و کاغذ سوخته مداد صینی دانه برنج سوخته دانهٔ‌هلیلهٔ‌سوخته راسخت هریك نیم‌ل‌در آن حل نموده استعمال کنند ۰

دهن حمّض : که ماه نامند ازاسرارمکتومه شمرده‌اند ودرتقویت باه بیعدیل ــ دانسته اند وچون باعسل ومعاجین باهیه طبخ دهند منافع اوراتحدید نتوان نمود ،و چون باشونیزاستخراج دهن اونمایند درجمیع اوجاع باردہ بغایت موءثّراست واستخراج روغن نخود بعنوان مختلف است وبهترین تقطیراوست که نخود رانیمکوب کرده در قرع مطیّن کنند بطریقی که گلوی قرع‌خالی باشد وازلیف ومانندآن درگلوی قرع‌کنند تادر وقت معکوس کردن آردنخود ازشیشه بیرون نیاید وکورهٔ‌ترتیب دهند دوطبقه وگلـــوی قرع راازسوراخ طبقهٔ‌اوّل بطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع درطبقهٔ‌اوّل ظاهـر باشد وقابله بدهن قرع‌وصل نمایند وبراطراف شکم قرع‌آتش سرگین یازقال کمی‌برافروزند تاروغن ازلیفهای گلوی قرع بقابله بچکد ۰

دهن النّجاح : از تألیف حقیر جهت ریاح و اختلاج و تشنّج و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری ضیقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجرّب است ، حسن لبان ، مقل ، میعهٔ سایله مکد ۱۰ اشق ، فرفیون ، حبّ بلسان خربق سفید زرنب کبابه شیطرج ، ماهیزهرج مکد ۶ ل جوزبوا ، زنجبیل ، خولنجان دارچینی بلاد رمکد ۵ل کندر سیسالیوس ، تخم گندنا ، شونیز تخم تره تیزك ، نانخواه ، قسط تلخ ، تخم شبت ، مکد ۴ سعد مرزنجوش ، حلبه اسپند ، مغز دانه کرچك مغز بن اشنه حبّ الغار مکد نه یکهفته در هزار ل عرق بهار وامثال اوبخیسانند وبجوشانند تا به نصف رسد وصاف نموده باصد وپنجاه ل روغن زیتون وپنجاه ل روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند وسکبینج جاوشیر ومومیائی میعهٔ سایله فته علك البطم ، مکد ۳ل ، در آن حلّ کنند ، وسنبل الطّیب ، مرّصاف زعفران قصب الذّریره ، قرنفل مکد ۳ل ، دارچینی ۵ل جندفلفل ، فرفیون ، دارفلفل مکد دو ۸ از حریر گذرانیده اضافه نمایند .

دهن المحلّل : تألیف والد حقیر میرمحمّد زمان تنکابنی جهت تقویت بی نظیر و در تحلیل ریاح معده وجگر بیعدیل است ، مقل ازرق ۳ل ، سنبل الطّیب ، مصطکی علك البطم ، مکد ، مثل اشق ، اسارون ، قصب الذّریره اذخر مکد ۲ل با روغن بابونه وروغن گلسرخ بالسّویه از هریك نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند وهر روز برهم زنند تا ده روز والّا در خاکستر گرم بگذارند .

دهن دارشیشعان : جهت اسهال وضعف معده وتحلیل ریاح نافع است دارشیشعان ۴۵ ل ، عود بلسان ۳۵ ل : قرفه ۳۷ ل ، قصب الذّریره ۱۵ ل ، نیمکوب کرده با ۶۵ ل ، روغن کنجد بآتش نرم بجوشانند تا ثلث بماند .

دهن البلادر : جهت استرخاء عصب وفالج ولقوه وامراض بارده نافع و بغایت محلّل ریاح ، سنبل الطّیب ، هیل ، فلفل ، وج شیطرج ، راسن ، دارفلفل ، حوز القی بلاد ربیخ سوسن ، اسمانجونی ، رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج مکد

۱۵ ، نیمکوب کرده با شیرتازه وآب ازهریك پانصد ل و روغن کنجد دویست وپنجاه ل بجوشانند تاآب وشیر سوختهٔ روغن بماند ۰

نسخهٔ دیگر : جهت بواسیروجمیع امراض بارده وتحلیل ریاح غلیظه عظیم النّفع است و ازتألیف قدماست مقل ازرق ۰ امیعهٔ سایله اشق افیون بسفایج حبّ بلسان بادام مقشّر خربق سفید زرنب افلنجه ، شیطرج ۶ل ، قرنفل جوزبوا زنجبیل ، خولنجان دارچینی بلاذرجند ۳ل ، بزرالبنج کند رسیسالیوس تخم گندنا شونیز ، تخم تره تیزك نانخواه ، قسط تلخ ۵ل ، سعد برگ مورد مرزنجوش حلبه اسپند حبّه الخضراخروع ۱۰ اشنه ، شبت ۹ل ، ورق الغار ، فوفل ۴ل ، عسل کف گرفته روغن گاو ، روغن یاسمین نفط سفید ، قطران ، روغن خروع ، دهن الغار ۲ ۱ل ، روغن زیتون ششصد و پنجاه ل آب صاف هزارل بجوشانند تاآب بسوزد ۰

دهن القسط : جهت دردجگرومعده ومفاصل وفالج وتقویت اعصاب ونیکو کردن رنگ رخسارو حفظ سیاهی مو ورویانیدن اونافع ومفتح سدد وآشامیدن اوجهت برودت احشاءموثّراست ، قسط تلخ قصب الذّریره سنبل الطّیب ساذج میعهٔ سایله ایرساقرفه اشنه ۱۵ل ، قرنفل راسن اگرنباشدوج سلیخه ۷ ل ، مرّصاف ۴ل ، جوز بوا ۱۰ل عود بلسان ۵ل ، کوبیده باهزارود ویست ل آب خیسانیده جوشانیده تابثلثرسد پس صاف نموده باپانصد ل ، روغن کنجد بجوشانند تاآب بسوزد ۰

روغن شیخ صنعان : جهت التیام زخمهای تازه مجرّبست وازنسخهٔ هندی نقل شده ومحلّل اورام بارده ومقوّی اعصاب است ، زردچوبه ۳۰ ل زرشك که بهندی دار هلهٔ گویند دیودارکه چوب صنوبراست ، اصل السّوس که بیخ مهلك است چوب گزپوست خارمغیلان آب برگ نیل ، آبنوس ۵ل ، برگ حناهوچوبه دردجرکه سنبل باشد ۱۰ ل فته ۲ل ، ونیم جوزبوامرد اسنگ شنجرف کاه هندی بلغارتراشیده ۱ل موم کافوری ۴ دانگ ، جدوارد ودانگ ، روغن کنجد ۲ ۱ل ، چوبهاوزردچوبه وسنبل وبرگ حنا

واصل سوس وبیخ خارمغیلان را درنهصد ل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده باآب برگ نیل وروغن بجوشانند تا بسوزد وآنگاه صاف نموده استعمال نمایند ۰

نسخهٔ دیگر: قلیل الاجزاءکه حقیرتجربه نموده درالتیام زخمهای تازه بهتراز نسخهٔ اوّل است وظاهراترتیب نسخهٔ اوّل دکّان آرائی باشد ، اصل السّوس هوچوبه پوست درخت صنوبر ، پوست درخت مغیلان زرد چوبه بالسّویه : ۴مثقال کوبیده با روغن چراغ : ۶ل ، که ازپنبه دانه وتخم کتان می‌گیرند وسه من تبریزآب بآتش نرم بجوشانند بحدّیکه کف نکند تاآب بسوزد ، پس صاف نموده استعمال کنند ۰

روغن مایع ریختن موی از علّت : آتشك مجرّب حقیراست ، وبجهت داءالثّعلب بغایت مفید است ، وچون موی سفید ازموضع داءالثّعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه میرویاند برگ مورد ۱۵ ل ، وسمه ۳۰ ل ، درچهارصدل بجوشانند تا به نصف رسد ، پس صاف نموده با ۱۲۰ل ، بروغن کنجد بجوشانند تاروغن بماند و۶ل ، لادن دراوحلّ کنند ،

روغن جهت فالج و رعشه وتشنّج وحذ روامثال آن باید منابت اعصاب و اعضای دردناك راباکیسهٔ درشت مالیده تاسرخ شود وتدهین نموده بخوابند ، قسط تلخ ــ سنبل الطّیب هریك ۲۰ ل ، نرم کوبیده دریکرطل روغن زیتون ویکرطل آب بجوشانند تاروغن بماند ، پس صاف نموده تاسه مرتبه بااد ویهٔ مذکوره بجوشانند وصاف کنند واگر بجای آب هرمرتبه عرق رازیانه یاعرق بهارکنند بهتراست وبعد ازآن جند وفلفل وفرفیون ومیعهٔ سایله هریك ۲ل ، درآن حلّ نمایند ۰

روغنی که موی بسترد : زرنیخ : ۶ل آهك آب ندیده ۱۵ل ، قلی ۰ ۶ل مجموع را کوبیده دوحصّه کنند وسه من شاه آبرابجوش آورده یکحصّه زرنیخراکه ۰ ۶ل باشد بایك حصّه آهك وقلی درآب ریخته بجوشانند تاعشرآب که سیصد و ۰ ۶ل است بسوزد ، پس

حصّهٔ دیگررا بریزند تامجموع ریخته شود وازآب عشربماند ، آنگاه امتحان به پرمرغ کنند تا بمحض ملاقات موی بستردیا در آفتاب بدون جوشیدن چند روزبگذارند تا بامتحان رسد و اگرازملح القلی وآهك هریك جزوی وزرنیخ ده جزوباشد قویتراست وباید بقدری آب ریخت که چهارانگشت برسرآید و بعد ازیکشبانه‌روزبدون جوشانیدن صاف کرده وسه بار به دستوراجزاراتحدید نموده صاف او راباربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تاروغن‌خالص بماند .

روغن بواسیر : پنجاه عدد خراطین رادرروغن کنجد برشته کرده ازروغن درآورده باده م دنبالهٔ‌بادنجان بسایند و روغن راباموم موم روغن ساخته بااجزای‌سائیده‌آمیزند وبرموضع بواسیربمالند وجهت قطع‌خون بااندك مازوکه عفص باشد استعمال نمایند .

روغن دیگر : بجهت ساقط کردن دانهٔ‌بواسیرمجرّب وبیغایله است گوگرد وزرنیخ رابالمناصفه سائیده تسقیه بروغن کنجد کنند بحدّی که جذب کند وباقرع‌وانبیق تقطیر نمایندودرحین تسقیه باید برروی آتش نرمی باشد .

روغن وزغ : جهت دردمقعدودرد بواسیربغایت آزموده‌است هرگاه ازحرارةباشد وزغ‌رابا پیهٔ‌بزکوبیده درآب بجوشانند تامهرّاشود وروغنی که برروی آب بعداز سرد شدن آب بسته باشند بردارند و اگردنبالهٔ‌بادنجان راسائیده اضافه کنند جهةبواسیر باردهنافعست وداغ‌کردن مابین خنصر وبنصر دست چپ جهت قطع‌خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهت‌ریاح بواسیرازمجرّباتست .

روغنی که موی برویاند : بغایت قوّی الاثراست ، ذراریح‌که بلغت تنکابن دارساس وبلغت اصفهان سین نامند ، بال وسراوراقطع کرده ۳ م راسائیده بایکوقیه زغن وبان بجوشانند تااندك‌غلیظ شود و بامشك و عنبر خوشبوکرده بمالند تاموضع‌آبله کندوموی برآید .

بـــاب دوازدهـــم

(در مرهمها)

و

ذرورات جراحات ومایتعلّق بها :

مخترع مرهم گویند بقراط است وتصریح نموده‌اند که اکثر مراهم مدّتها باقی میماند و هرچه صموغ بسیار داشته باشد ، تا بیست سال قوّت اوباقیست .

وبعضی را معتقد آنست که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوّتش ساقط نمی‌گردد وآنچه با شحوم ترتیب یابد قوّتش تا یکسال باقی میماند وشرط است که موم زیاده از نصف روغن وکمتر از ربع اونباشد ، بلکه ادویه شش جزو و روغن پنج جزو وموم ربع جزو باشد وضماد اعمّ از مرهم ومرهم مخصوص جراحاتست وآنچه در قوّهٔ جراحت باشد جهة مبرودین روغن زیتون رسیده کنند ودر غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن کنجد کنند وموم را اوّلا با روغن وشحوم بگذارند واز سر آتش بزیر آورده ادویهٔ صمغیه را اوّل در آن حلّ کنند ، پس ادویهٔ مسحوقه را مخلوط سازند وطریق حلّ عنبر و مصطکی و علك البطم ومومیائی وسکبینج وامثال اوچنان است که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرف را آب در آن کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید وظرفی کوچك را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اوّل بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال اورا در روغن ریزند تا حلّ شود وبعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند .

مرهم النّخل : بنون وخاء معجمه وبحاء مهمله نیز خوانده میشود وهریك را وجه تسمیه گفته‌اند چه یکی بمعنی تحریك مواد بجهت دفع اومسالك است چنانکه از پرویزن مشاهده میگردد وثانی بمعنی اخذ عطایای کثیره است بسبب استشفای باد از تألیف جالینوس عظیم النّفع است و بجهت جبر کسر واصلاح عصب وکوفتگی عضل استخوان والحام جراحت

وتحلیل اورام ورفع جرب متقرّح وحکّهٔ رطوبی ونمله وجمره وآکله مفید است ۰

یکوقیه مرداسنگ راباقدری سرکه آنمقدارکه سائیده شود بسایند ودرآفتاب گذارند تاچهاروقیه راجذب کند ، پس بدووقیه روغن زیتون تسقیه کنند ودووقیه پیه‌گاوصاف وربع وقیه قلقطاراضافه نموده بر روی آتش نرم برهمزنند تامنعقدگردد ۰

مرهم الخل : که مرهم اسود نامند جهت شقاق وحکّهٔ رطوبی وقرحهٔ رطبه و داء الثّعلب وسعفه نافع است ، سرکهٔ کهنه روغن زیتون بالسّویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن بآتش نرم بجوشانند وپیوسته برهمزنند که مرداسنگ رسوب نکند تامنعقدگردد ۰

مرهم زنجار : جهت اسقاط بواسیروتجفیف قروح ورویانیدن گوشت جراحات ، و بردن گوشت زیاد ورفع‌عفونات ومواد فاسده بالکلّیه مفید است ۰

موم زفت ۱۰ اشق محلول بآب سداب وسرکه وروغن زیتون ۴۸ بآتش نرم مجموع را حلّ کنند وزنجار ۴ انزروت ۳ راتیانج ۲ ونیم اضافه نمایند ۰

مرهم داخلیون : بلغت سریانی بمعنی لعابی ازتألیف بقراط است جهت اورام حارّه واوجاع شدیده وتعقّدعصب وخراج وصلابات بغایت مفید است چهاروقیه‌مرداسنگ مسحوق رابایکرطل ونیم روغن زیتون بآتش نرم حلّ کنند وتخم خطمی وبزرقطونا وتخم مرود حلبه وتخم کتان هریك ۳ل جداگانه خیسانیده لعاب هریك رابگیرند وازمجموع بقدرچهاروقیه بالسّویه اندك اندك تسقیه کنند و بجوشانند تامنعقدگردد ۰

وهرگاه زفت و خاکستر چوب رزومرّصاف ۵ م ، صدیدالحدید ۱ل ،اضافه نمایند بغایت قوّی الاثرمیشود ۰

مرهم زنجفر : جهت تحلیل اورام عسره البئرو خنازیروسرطان وورم مزمن انثیین نافع است ، کندراشق ۱۰ علك البطم مرداسنگ قنه ۵ شنجرف سرخ ۴موم ۱۵ روغن زیتون ۶۰ل ۰

مرهم حواریّون : ومرهم رسل ومرهم وشلیخا نامند ، جهت اصلاح خراج وجراحت وتنقیه وتحلیل ونضج واندمال آن وشقاق ورفع آثار وحکّه وجرب وبواسیرونواصیر وسعفه ورفع کرم نافعست ، موم ، علك البطم ۴ اشق ، ۷ مقل مرداسنگ ۴ زراوند طویل کندر ، جاوشیر ، زنجار ، مرّصاف ، قنه بجهت آکله قرا قروت ۱ جزوبول آدم دوجزو جوشانیده مضمضه نمایند فضله سگ سفید ۱جزو شادنج ۲جزو ذرورنمایند سکبینج یك اشق ومقل رادرسرکه حلّ کرده بایکرطل روغن زیتون بجوشانند تاسرکه بسوزد ، پس سایرصموغ وموم رابگدازند وادویهٔ یابسه رامخلوط سازند ۰

مرهم ابیض : جهت سوختگی آتش والتهاب جراحات و ورم مقعد حارّه و حمره وشقاق قبل که ازحرارت باشد نافع است ۰

موم ۱۰ ، روغن کنجد یاروغن زیتون ۳۰ بعد ازگداختن موم ازسرآتش برداشته باسفیدهٔ تخم مرغ برهمزنند واگرتبرید زیادخواهند بجای روغن زیتون روغن گلسرخ ، و حضض وسفیدهٔ تخم مرغ اضافه کنند وجهت تسکین درد بجای حضض افیون کنند ۰

مرهم باسلیقون : جهت جراحات مزمنه دودرم بارد نافع ودرخواصّ مثل مرهم نخل است ، زفت راتیانج موم هریك جزوی فته ربع یکی روغن زیتون دووزن ادویه برروی آتش مخلوط سازند ۰

مرهم محلّل : جهت تحلیل اورام وصلابات واقسام وصلابات تحت جلد واخراج کرم بسرعت نافع وازمجرّبات دانسته‌اند ، ترمس سرگین کبوتر دانهٔ خرما شیلم بالسّویه زفت رامثل مجموع درپیه مرغابی گداخته سایرادویه رامخلوط سازند ۰

مرهم جاذب : ازتألیف ابن تلمیذ منقول ازشامل جهت اخراج پیکان و خار ، و آنچه درعضوفرورفته باشد مجرّب دانسته اند بیخ نی خشك زراوند طویل بالسّویه ــ سائیده باعسل سرشته استعمال نمایند ۰

مرهم مسقط بواسیر : گردکان سوخته دانه زردآلوبالسّویه باروغن کوهان شتر

سرشته بمالند وبخوربه نیمکوب هرد وکنند ۰

مرهم سفید اب : جهت مزاج حارورویانید ن گوشت ورفع ثبوربلخیه وامثال آن بـه غایت نافع است ، مرد اسنگ که با سرکه بسایند وباروغن گل تسقیه کنند تاغلیظ گرد د و ۵ م سفید اب قلعی واند ك کافوراضافه نمایند ۰

مرهم النّوره : جهت سوختگی آتش والتهاب قروح بغایت نافع است مومرا ۱۰ بـا روغن گلسرخ ۳۰ گد اخته وآهك را ۵م هفت باربآب شسته اضافه نمایند ۰

مرهم عرق مد نی که رشته گویند وپینونیزنامند وازمیاه غلیظه واهویه کثیفه بهم‌میرسد خصوصا د ربلاد لا ر واکثرازمفاصل مانند خیاطه بیرون می‌آید بعد ازورم حارّود رد عظیـم وهرچه بیرون آید باید بچوبی ومانند آن هرروز برفق پیچیده تاتمام بیرون آید و پـاره نشود که هرگاه قطع شود ازجای د یگربروز کند واین مرهم آسان میکند بروزآنراو هرگـاه پاره شود باید موضع رابطول شکافت ومرهم رااستعمال نمود ، موم ۲۵ ،مرد اسنگ ــ خاکسترنی ۳ آهك ۱ موم رابا روغن گل گد اخته اد ویه رامخلوط کنند وبجهت التهـاب بزرقطونا رابا روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند ۰

قیروطی : عبارت ازموم وروغن است واقسام اوباعتبارد اخل‌کرد ن اد ویهٔ مختلفـه است امّابجهت التهاب سینه وذات الصّد روتبهای محترقه واورام ملتهبه باید موم سفید راد رروغن گل گد اخته وبآب خیاروکد ووآب برگ خرفه صاف کرده تسقیه کنند ،وهرگـاه ترطیب بیشترخواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند وآب برگ بید وبرگ خبازی تسقیه نمایند ۰

مرهم جهت سرطان : متقرح وغیرمتقرح سفید اب قلعی ، توتیای کرمانی شستـه بالسّویه باروغن گلسرخ بسایند وباآب برگ خرفه بالعاب بزرقطونا یاآب‌عنب الثّعلب و آب خیاروآب کد وتسقیه نمایند ۰

مرهم للسلعت: خبث الرّصاص رابا روغن زیتون برروی آتش مخلوط سازند وعلـك

البطم را در آن حلّ کنند ۰

مرهم جهت منفجرنمودن قرحه : که محتاج به نیشترنباشد خمیرمایه ، بورهٔ ارمنی جاوشیر ، سرگین کبوتر ومرغ ودبق مقشّر بآهك آب ندیده صابون باروغن زیتون سرشته استعمال نمایند ۰

مرهم : جهت سعفه زراوند طویل راتیانج ، گلنار ، اقاقیا ، بالسّویه باانـدك ـ روغن گل وسرکه بسایند ۰

مرهم دندازجهت طاعون ودمامیل وقروح خبیثه ، آرد گندم باقدری کرهٔ تازه بـا آب بارتنگ سرشته ومکرّر برموضع جراحت ودمیله نهند که جذب مواد نمایند ۰

مرهم بواسیر : ومرهم مقل نامند ، جهت شقاق مقعد ودردآن نافع است ، موم روغن کنجد ، پیهٔ مرغابی مغزساق گاو ، روغن کوهان شتر ، زردهٔ تخم مرغ مقل بالسّویه مقل را در لعاب تخم کتان حلّ نموده مرهم ترتیب دهند ۰

مرهم ناصور : وباصورضربانی وغیرضربانی ، زرد چوبه ۱۰ ، مرداسنگ ۱۰ نـرم سائیده با ۴ل روغن گل و ۲م موم وآب خالص بقدریکه ادویه رابپوشاند بآتش نرم چندان بجوشانند تامرهم شود ۰

مرهم هوچوبه : که سنگارنامند جهت زخمها واورام آن وتشنّج ونمد وجـراحـات نافع است ، هوچوبه رانرم سائیده باروغن کنجد ۵ موم ۴ مرهم سازند ۰

مرهم کافوری : جهت گل قروح حارّهٔ وسوختگی آتش وجمره ونمله مجرّب است ۴ م موم را در ۵م روغن گل گداخته باسفیداب قلعی ۱۰م کافورقیصوری ۱ مرهم بسازند ۰

مرهم دال : ازحکمای هنداست ، جهت جراحات مزمنه وعسرالبئربغایت مجرّب است وبجهت قروح آتشك وناصوربغایت نافع ومنبت تخم ورافع گوشت فاسد ومصلح عضـو ضعیف وظاهراعدیل نداشته باشد وحقیرمکرّر تجربه درقروح مأیوسین نموده است ۰

کافورقیصوری ، رال هندی که لعل معبری و شجرهٔ وقیقهن نامند کاه هندی ـ

هریك ۴ل کوفته وبیخته وموم را با روغن گاوتازه بی‌نمك که مساوی مجموع با شد د رظرف آهن گداخته ، اوّل رال را ریخته د وسه جوش کند ، پس کاه را بد ستور ، پس کافوررا بریزند ود یگرجوش ند هند ود رقروح مزمنه قد یمه تا سه روزبا قد ری فوفل سوخته استعما ل نمایند وبعد ازآن بتنهائی ۰

مرهم زمانی : که ازتألیف والد حقیرمیرمحمّد زمان تنکابنی (ره) جهت جراحات مزمنه بغایت مجرّب است ، ود رتأثیرکمترازمرهم رال‌نیست ، وباعتدال اقربست انزروت کاغذ کبود سوخته پوست د رخت کاج روناس ، کاه هند ی هریك ۲ سفید اب مغسول پنج مرد اسنگ مغسول ۲ کافورقیصوری ۱ باموم سفید ۵ روغن گلسرخ ۲۰ مرهم بسازند ۰

مرهم ازجهت جمیع زخمهاخصوصاناصوروجوشش وزخم شمشیرو غیرآن مفید ومجرّب است ۰ کف ریا ، کاه هند ی ، خون سیاوشان هوچوبه ، زرد چوبه ، انزروت همه را مساوی باهم کوفته وبیخته با پیه بز وموم کافوری بقد رحاجت مرهم نموده استعمال‌نمایند

مرهم آتشك : ازمجرّباتست وازاسراراست ، د ریکشبانه روزد فع د انهاوزخم میکند توتیای هند ی شسته ۲ شنجرف ۱ وچوب چینی واگرنبا شد بازموءثّراست بازرده تخم‌مرغ که د رزیرخاکسترپخته با شند بقد رکفایت سرشته استعمال نمایند ۰

واگربجای کرد چوب چینی زیبق رامکرّرازکرباس بگذارند تازیبق د رآن ناپد ید شود ، پس کرباس رابسوزانند وازخاکستراونیم ل د اخل کنند بیعد یلست ۰

هفت مرهم : جهت نضج د ماميل وجراحات بغایت نافع است ، کتیراتخم‌مروتخم کتان سریش هوچوبه ، گل بابونه ، گل خطمی ، بالسّویه کوبیده با شیرپخته نیمگرم مکرّر استعمال نمایند ۰

مرهم جهت تشنّج جراحات : ازمجرّباتست وجهت پاك کرد ن چرك ود فع ورم ــ جراحات آزموده است ، آرد گندم را باقد ری روغن گلسرخ واگرنبا شد روغن طعام وزرده تخم مرغ د وچند ان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند ۰

مرهم شقاق : مجرّب حقیراست وبغایت مؤثّرعلك البطم یکجزوپیه بزچهارجزود ر قدرمضاعف گداخته استعمال نمایند ودرکجی ناخن وتقشّر اووشقاق لب واطراف وحکّه وجرب وزخم آتشك وشقاق چهارپایان آزموده است ۰

مرهم جذام : ازمجرّبات والد حقیراست ودرسایرقروح سود اوی واورام باردهآزموده است ، سنبل الطّیب حماما قرد ماناد ارفلفل کبابه سلیخه قسط تلخعاقرقرحا ، مصطکی مقل مرصّاف حبّ بلسان اشق صبرزرد میعهٔسایله سیسالیوس زراوند طویل ومدحرج سعد اکلیل الملك ، قرنفل ایرساروغن زیتون کهنه هریك یك اوقیه لادن ۲ل زعفران نصف اوقیه علك البطم موم هریك ۳۰ ل روغن ناردین مثل جمیع ۰

مرهم سرطان : که دریکهفته تحلیل سرطان وسایرصلابات کندخردل بزرالانجره کبریت ، زبدالبحر، زراوندطویل ، اشق ، مقل ، بالسّویه هریك یکجزوروغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ ربع روغن ۰

ذرور : جهت آکله استخوان سوخته آدم باموی سوخته آدم صبرسقوطری ،برگ عنّاب بالسّویه شادنجعدسی قدری اجزاراصلایه نموده بعدازآنکه موضع راباآب چوب چینی شسته باشند ذرورنمایند ۰

ذرورسرقولون : که جراحات مزمنه رابیکدفعه ودودفعه التحام دهدوچون بسر سلعه وغدد بی مایعی آنچنان یابس ببندند بسرعت زایل سازدوازمجرّبات واز اسرار است کندربه مرّصاف ۱ ونیم گلنار۳ جفت البلوط آکل ارمنی گلسرخ هریك ۴ثلث ، از حریرگذرانیده استعمال نمایند ۰

ذروراعظم : جهت آکله وقروح ساعیهٔدهان وگلووقضیب وسایراعضاءمجرّبوازتألیف حقیراست وعدیل ندارد وازجمله اسرارا ست ودرقطع خون جراحات ورویانیدن گوشت ومنع ورمد قروح وانصباب موادآزموده است موی سوخته گلنارشاخ گاوکوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ عنّاب گل ارمنی کندرهریك ۲جزو سفیداب قلعی توتیای

کرمانی شسته هریك یکجزو ازحریرگذرانیده استعمال نمایند وهرگاه درغیرگلوود هـا ن استعمال کنند ، صبرزرد یکجزو مرد اسنگ بآتش مکرّر سرخ کرده ود رسرمه انداخته ،و مغسول نموده دوجزو اضافه کنند وهرگاه خواهند که فتیلهٔ ساخته درسوزنك استعمال نمایند ، قدرود انگ افیون مخلوط کرد مبا سفیده تخم مرغ سرشته فتیله بسازند و در مجرای بول بگذارند وبغایت مسکّن درد ود ررفع سوزنك نظیرند ارد ۰

ذرورد یگر : جهت آکله وقروح ساعیه وبواسیرالا لُف ونواصیرمجرّب حقیراست ۰

استخوان رمیم یاسوخته ، صبرزرد ، ذرورکنند وهمچنین برگ عنّاب خشك راذرور نمایند بجهت آکله بیعدیلست ۰

ذرور : جهت قطع نزف الدّم جراحات جبین ۳آهك شسته ۲زاج سفید ، سمـاق دم الاُخوین ، کندر ، صبرزرد ، مثل غبارسائیده استعمال نمایند ومفرد هریك ازایـن اجزاهمین اثرد ارد ۰

ذروربرگ وتخم انجره : جهت قروح متأکّله وسرطان متقرّح بیعدیل وبیلذ ع است ۰

ذرورد یگر : دررفع آکله وتجفیف قروح ازمجرّباتست ، موی سوخته دوجزو پوست پیازسوخته یکجزو تخم ریحان بوداده نصف جزو کافورقیصوری ربع جزو ۰

ذرورمصّعد : ازمجرّبات حکمای قدیم است دراندمال جراحات وعسرالبئر ، و تجفیف آن ورفع آکله وقروح ساعیه وبردن گوشت زیاد دراسقاط بواسیرنایب مناب حدید است ۰

زرنیخ سرخ وزرد هریك ۲جزو ، آهك آب ندیده ، زاج سفید هریك یکجزو ، زاج زرد وزاج سرخ هریك ربع جزو باسرکه سرشته ۴۲روز درمیان جوگذاشته‌پس تصعیدکنند هرچه مصّعداوست ، جهت اندمال جراحات وآکله وهررسوب اوست جهت اسقـاط بواسیروبردن گوشت زیاداستعمال نمایندکه بهترازبریدن وبیغایله‌است واهل فرنـگ شرب اورا نیزدربعضی اموربسیارنافع دانسته‌اند امّاخلاف واقع مینماید ۰

ذ رور : منقول ازتذ کره جهت تجفیف رطوبات وبرد ن گوشت زیا د بسیا رمجرّبست پوست انار ، عفص ، شبّ یمانی ، سعد ، کاغذ کبود سوخته ، انزروت مکد ۱ نحاس محرق ۵ مرّصاف ، کندر ، دم الاخوین ۲ ۰

ذ رورد یگر : که ازاسرار ود راند مال جراحات بغایت سریع الاثرو عظیم الفعلست صبرزرد ، گلنار ، قشارکند ربالسّویه ۰

ذ رورد یگر : جهت قروح حارّالمزاج وملتهبه ومتورّمه بغایت موثّراست وازعجایب این صفت است صندل سرخ ، نیلوفر ، صبرزرد بالسّویه ذ رورنمایند ۰

بـــاب سیـــزدهـــم

(د رضمادات)

و

نطولات ، و قطورات : مخترع ضمادات بقراط است ، و اطلیه اعمّ ازاوست ۰

ضماد سلطایانس : یعنی ترمس ، چون برکنج ران ضماد نمایند ، اسهال صفرا کند وبرمعده اسهال بلغم نماید وبرد رکین اسهال سود اوبرپستان اسهال خون و از اسرارشمرده اند ، ترمس نرم بسایند و حنظل بقد رنصف اووطلق محلوب بقد رخمس و زهرهٔ گاوبقد رربع وبا شیرتازه د رد یك خمیرگرفته بجوشانند تاامتزاج یابد ۰

ضماد مسهل : برمعده وتهیگاه ضماد نمایند ، زهرهٔ گاو عسل روغن زیتون شحم حنظل زرنیخ بالسّویه ۰

ضماد سلمویه : مسمّی باسم موٴلّف اوست چون برفم معده ضماد کنند قی د ارد و بر ناف اطلاق نماید وبرپشت ها راد رارحیض کند برنگ کابلی مقشّر عصارهٔ غافث قثّاالحمار ۳ خربق سفید ، مرد اسنج ۴ پیه بز ۵ روغن زیتون ۴ ۰

ضماد بقراطی : جهت ورم وصلابات حارّه بغایت نافع است ، پوست انارمسحوق مطبوخ درسرکه سماق حیّ العالم بالسّویه گل ارمنی ، آب گشنیز ، نصف یکی کافور به قدراحتیاج بروغن گل ضماد نمایند ۰

ضماد مفاصل حارّه : ونقرس بغایت آزموده است ، صندلین اکلیل الملك ۱۰ شیاف مامیثا ۵ اقاقیا ۲ زعفران ۱ افیون لفاح ۱ ونیم ۰

ضماد فیثاغورس : جهت استسقاءماءاصفروضعف جگرومعده ورحم وغیرآن زوفای رطب ۳۰ موم ۲۴ زعفران پیه اردك ومرغابی ومرغ ۲ اصبرمیعهٔ سایله مقل ازرق اشق مصطکی ۸ ۰

ضماد : جهت اسهال حارّ ودرب وتقویت معده وجگرکعك که اورا بکسماه نامند ۵ ل گلسرخ شکوفهٔ انگوراگرنبا شد شاخ رز بدل کنند برگ مورد تخم مورد ۴ اقاقیا ، عفص حضیض سماق جاورس بوداده زعفران مصطکی ۲ کافورنیم ل باآب مورد بسرشند ۰

ضماد : جهت اسهال باردہ وتقویت جگرومعده کعك ۸ل ، فقاح اذخرسوسنبر سعد ، شبّ یمانی ، دم الاخوین ، نانخواه ، پوست ترنج ، جاورس مرصّاف کندر ۲ م باآب مورد بسرشند ، وهرگاه جهت تقویت معده وجگراستعمال کنند وبی اسهال باشد ۷ل صبرکنند ، وبجای آب مورد باروغن گل ضماد نمایند ۰

ضماد : جهت طحّال واورام صلبه انجیرزرد مغزگردکان آردنخود باقلی ترمس تخم کتان بالسّویه اشق ، مقل ، جلسه ، هریك نصف یکی سنبل الطّیب اکلیل بابونه ربع یکی باسرکه ضماد نمایند ۰

ضماد حابس : منقول ازشفاءالاسقام درقطع اسهال مجرّبست جاورس کندرگلسرخ برگ مورد کعك ۰ ۱آرد جوباآب به یاطبیخ اوبسرشند ۰

ضماد : محلّل صلابات خصوصاانثیان ، وتعقّدعصب گل خطمی ریشهٔ خطمی کنجد

تخم کتان ، تخم مرو حلبه هوچوبه هریك ۵ل ، مغز دانه کرچك زوفای رطیب هریك ۱۰ل ، موم زرد مقل ازرق راهریك ۷ل ، د ر ۴۰ ل ، روغن دنبه باروغن کنجدگداخته ادویه رامخلوط کنند ونیمگرم ضماد نمایند ۰

ضماد جالی : جهت قوباوآثارمفید ومجرّبست ، قرد مانامویزج آرد نخود سرگین بز ۶ اصل السّوس گوگرد ۵ باسرکه وامثال اوبحسب هرعضوی بمیاه جالیه بسرشند ۰

ضماد قوبا: ازمجرّبات والد حقیرجهت قوباوسعفهٔ یابسه وجرب آزموده است گوگرد ۱۰ صمغ عربی ۵ دنبهٔ تازه ۱۵ د رحمام وبعد ازحمّام بدوساعت ضماد نمایند ۰

ضماد دیگر : ایضاازمجرّبات والد مرحوم مغفورجهت شقاق آزموده است ، زاج صبر سیاه بالسّویه بانفط سیاه بمالند ودست رانزدیك آتش بدارند ۰

ضماد : جهت سعفه وجرب بغایت نافع است ، سفال تنور دوجزو نمك جزوی با سرکه طلاکنند ۰

ضماد : جهت شقاق مزمن جمیع حیوانات بیعدیلست ۵ م ، مرداسنگ سائیده رابا ۳۰م ، روغن زیتون بجوشانند تامثل قطران شود وسه م قنه اضافه نمایند و طبخ دهند ، تاغلیظ گردد وبقوام زفت رسد ، پس موضع شقاقرابآب گرم نرم کرده دوای مذکور راگرم کرده درشکاف شقاق بچکانند ۰

ضماد : جهت رفع داخس اقاقیاحضض ، گل ارمنی نشاسته شیاف مامیثاصندل سفید بالسّویه ، افیون خمس یکی بالعاب بزرقطوناوسرکه ضماد کنند ۰

ضماد : جهت رفع ثالیل وقوباجعل رادرآب سائیده بمالند در روز زایل کند ۰

ضماد : ثالیل ازمجرّبات والد مغفورا شق مقلّ ۲ نیمکوب کرده یکشبانه روزد رسرکه خیسانیده ، پس حلّ کنند وگل خطمی ۲ مروتخم کتان بابونج بنفشه اضافه نموده — استعمال نمایند وباید نیمگرم باشد ۰

ضماد : جهت تقویت معدهٔ اطفال وغیرآن بغایت موثّراست ورفع اسهال میکند

لادن یکوقیه ، اقاقیا ۴ل ، موم ده ل ، باروغن سوسن ۵ ل ، درخلای معده ضماد نمایند ۰

ضماد :ضربه وسقطه سنبل الطّیب ، مغاث برگ مورد ماش برگ ،گلسرخ بالسّویه بازرده ٔتخم مرغ وروغن گلسرخ فقرالیهود درآن حلّ کرده باشند بسرشند ۰

ضماد دیگر : ایضاجهت ضربه وجبرکسرآزموده است ، مغاث ، گل ارمنی صبززرد عدس ، شیاف مامیثافوفل برگ حنا ، صندل باآب مورد مطبوخ ضماد نمایند ۰

ضماد : حابس حیض حوامل عدس مقشّر پوست انار برگ مورد باسرکه سرشته بر پشت زهاروکمرضماد نمایند ۰

ضماد نقرس : بغایت مجرّب است ، مرزنجوش ، خطمی بزرقطوناآرد جوسورنجان بالسّویه بازرده ٔتخم مرغ وروغن گل ضماد نمایند واگرقدری زعفران وافیون اضافه‌کنند اثر آن سریعترمیشود ۰

ضماد طحّال : ازحنین بن اسحق بغایت آزموده است انجیررابقدر ۵ل یکشبانه روز درسرکه خیسانیده درهاون حلّ کنند وقسط بحری ۴مغزبادام تلخ پنج کبر ۲ شنه بیخ سداب خشك بوره ۳ اضافه نموده درخلاء معده استعمال نمایند ۰

ضماد فتق : انزروت ساق اقاقیاهریك ۱ل مرقشیشا ، کبریت شادنج واگر نباشد مغناطیس سوخته شبّ یمانی ، کندر ،صدف ۷ل ، مرصّاف جوزالسّروهریك ۱۱ل با موم ۲۰ل و روغن مورد ۴۰ ل بسرشند ۰

بزاق الصّدغین : جهت درد سربرپارچه ٔکه بقدر رهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین به بندند ، تخم کاسنی ، تخم کاهو ۱ مرصّاف ۲ حضض ۳ افیون ۱ونیم ، با لعاب بزرقطونا بسرشند و ضماد برگ عنّاب رافع اقسام صداع است وضماد برگ گردکان و برگ حنا رافع شقیقه وصداع باردهاست ۰

ضماد منوّم : که رفع بیخوابی میکند وازمجرّبات والد حقیرمغفورافیون تخم کاهوبزر

البنج بیخ لفاح بالسّویه باآبی که خشخاش د راوپخته باشند استعمال کنند ۰

ضماد سلیمانی : جهت **دردمفاصل** مزمن مجرّبست د ارا شکنه که سلیمانی نامند زیبق هریك ۲ل ، باهم سایند وآب د هن ترکنند تا سیماب کشته شود ود هل صابون حلبی راد رآب حلّ کرده اضافه نمایند ۰

ضماد دبق : جهت مفاصل بارد وفالج وامراض عصبانی جمیعانافع ومفتّح و محلّل قوی وجاذب خارو پیکان از عمق بدنست و حقیرتجربه نموده است که مداومت ضماد اوبرمهرههای پشت ومفصل باعث نجات جمعی کثیرازاسترخاءوتشنّج چند ساله شده اند تخم ابخره ۲۰ بوزیدان بوره ، نوشادر ، زراوند مدحرج شحم حنظل ،علك البطم ۵ حلبه فلفل ، دارفلفل عاقرقرحا ۳ اشق ۴ مقل قرد ماناعود بلسان کند رمرّصاف راتینج زاج استخوان سوخته ابهل ،صبرزرد افسنتین سعد اذخرفرفیون سورنجان ۳دبق ۱۲ موم ۴۵ حبّ السّلاطین ۶ باروغن سوسن وامثال او۱۵ل بد ستوریکه د رقاعدهٔ مراهم مذکوراست ترتیب د هند و صمغها راد رسرکه حلّ کنند و عسل رابقد رسرکه اضافه نمایند ۰

ضماد مفاصل حارّه : که د روقت هیجان تسکین الم کند ، افیون زعفران بالسّویه باشیرتازه سائیده باروغن گلسرخ ضماد نمایند ۰

قرص تنزوئی : که باادویهٔ حارّه جهت بارده وبااشیای بارده د رحارهٔ استعمال نمایند و ازمجرّبات حقیراست ۰

آرد لوبیا ، مرزنجوش ، گل خطمی ، بزرقطونا ،سورنجان ،اکلیل الملك هریك ۰ ۱ل خولنجان شیاف مامیثاآرد جوهریك ۵ل بیخ لفاح زعفران افیون هریك ۲ل قرص بسازند واستعمال نمایند ۰

ضماد دیگر : جهت مفاصل وآنچه قریب بخنجرتحجّرباشد ومسکّن اوجاع بارده است و حقیرتجربه نموده است ، مغزدانه خروع که بیدانجیرباشد سه جزو روغن تازه گاوی و عسل هریك جزوی لای بوزن عسل بعدازسحق مجموع سرگین خشك ، گاوی

سائیده بقدریکه غلیظ سازد اضافه نموده نیم گرم استعمال نمایند ۰

ضماد مسکّن الاوجاع : درتسکین درد مفاصل حارّه وبارده مجرّب حقیراست حلبه راباآب وسرکه بالسّویه طبخ دهند تامهرّا شود وعسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تاغلیظ گردد ونیمگرم طلاکنند ۰

ضماد دیگر : جهت مفاصل بارد بیعدیل است عرطنیثا سوخته راباعسل وسرکه به قدرکفایت بالسّویه سرشته ضماد کنند ۰

ضماد محلّل : جهت مفاصل بارد واورام مزمنه بوره دبق اشقّ آهك آب ندیده بالسّویه باسرکه وعسل بالمناصفه طلاکنند ۰

ضماد دیگر : درآخرمفاصل حارّ ونقرس مجرّب است ، ورفع بقایای مواد مینماید صبرزرد ، مرّصاف ، زعفران ، بالسّویه باآب کلم طلاکنند واگرحرارت زیاد باشد باآب کاسنی ۰

ضماد اورام حارّه : وورم فرج وکنج ران وقضیب وسایراعضاءازمجرّبات است ، پوست خشخاش مسحوق رادرآب بجوشانند تامهرّا شود وبزرقطونامسحوق بوزن اوروغن گلسرخ بوزن هردواضافه کرده استعمال نمایند ۰

ضماد قروح ساق : خاکسترکاه گندم نمك طعام بالسّویه باسرکه طلانمایند ۰

ضماد : جهت اقسام استسقاءبغایت مفیداست ، سنبل الطّیب ،صبرزرد ، ۱۰ خاکستر ، سرگین گاو ۵ سرگین بزوآهوسعد ، قردمانا ایرساقسط تلخ ،نوشادر اشنه حماما ، سلیخه ، عودبلسان ، بوره ،صعترنمك ترکی ، خبطیانا ۵ بابول شترضماد نمایند وطلای آب به شیرین که گرم کرده باشند در اقسام تهیّج مجرّب حقیر وبیعدیل است ۰

ضماد بواسیر :وشقاق مقعد وقرحهٔ آن واسهال بواسیری ونزف حیض سفیداب موم سفید حضض هریك جزوی گل خطمی مقل هریك ۲ جزو پیه بزسه جزو وروغن گل

پنج جزو بازردهٔ تخم مرغ استعمال نمایند ۰

ضماد دیگر: جهت درد وسوزش مقعد کنجد راکوبیده با روغن گل وسفیدهٔ تخم مرغ ضماد نمایند وبدستور: زردهٔ تخم مرغ وآرد جوو روغن گل همین اثر دارد ۰

وبدستور: سفیداب ومرداسنگ ۵ بزرالبنج بازردهٔ تخم مرغ وروغن بنفشه استعمال کنند ۰

وبدستور: پیازرا درخاکسترگرم کرده پخته باهموزن او روغن تازه گاوی ضماد کنند

وبدستور: برگ خطمی گل بابونه اکلیل الملك ۴ حلبه ، تخم کتان ۳عدس مقشّر ۱۰ مجموع را پخته بازردهٔ تخم مرغ وروغن بنفشه استعمال نمایند ۰

ضماد: جهت خنازیرکه بی حرارت باشد ، وجهت سلعه بغایت مؤثّراست قنه ۱۰م حلتیث ، اشق مکد ۵ م جاوشیر ۷ درم ، فرفیون ۳م ، مقل ازرق ۴ درم صموغ را درسرکه حلّ نموده بآب گشنیزضماد نمایند وبعد ازهرسه روزتازه باید نمود ، و مرهم حواریّون ومرهم زنجفرنیزبغایت مؤثّراست ۰

ضماد: جهت کزاز بارده ودردهائی که بجهت باد بواسیردر اعضا بهم میرسد از تألیف حقیربغایت آزموده است ، فلفل ، قاقله ، نوشادر ، حلبه ، زنجبیل سورنجان باروغن گردگان موم زرد ضماد نمایند ۰

ضماد: جهت خنازیرحارّه مرصّاف یکجزو حضض ۲جزو ، باآب گشنیزضماد نمایند وبعد ازهرسه روز تازه باید نمود ۰

ضماد بواسیر: بارد ومفاصل ورياح مجرّب است ، سیررا کوبیده درروغن بزرك بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده روغن راطلاوسیررا ضماد کنند ۰

ضماد جهت گشودن خون بواسیر: شحم الحنظل ۳ مغزبادام تلخ ۴ بخورمریم مویزج ، سرگین کبوتر ، فته ۲ بازهرهٔ گاو فتیله کرده پنجعدد رادر پنج ساعت استعمال

کنند و هرگاه فتیله را بروغن گل آلوده سازند رفع سوزش مینماید .

ضماد جهت ورم سپرز : که از حرارت باشد از مجربّات والد مغفور برگ درخت گـزرا کوبیده با آرد جو وسرکه استعمال نمایند . وبد ستور سبوس گندم را در سرکه پخته نمد یرا باو آغشته ضماد کنند .

ضماد : جهت اورام جگر بارد وسپرز از مجربّات قالوس میعه موم . امصطکی حماما زعفران با بونج اکلیل الملك ۴ صبرزرد روناس ۳ اذخر بلسان ۶ اشق ۷ با روغن سوسن وشراب با سرکه ضماد نمایند .

ضمـــاد دیگر : جهت ورم جگرومعدهٔ بارده وتلیین صلابات آن ودرد سینه مزمن مجربّست زوفای رطب ۱۰ ل ، با پیه اردك وپیه مرغ هریك ۱۰ ل حل نموده نیمگرم ضماد نمایند .

ضماد : جهت ورم ، انثیین ، تخم کشف را با ربع آن رازیانه سائیده باگلاب و سرکه ضماد نمایند .

وبد ستور : گل خطمی آرد جو ، آرد باقلی را مهرّا پخته با زردهٔ تخم مرغ و قـدری صبرزرد طلا کنند ، وهرگاه ورم متحجّر باشد ، زیرهٔ کرمانی ۵ مویزمنقی ۱۰ ل را کوبیده بـا روغن دانه خروع ۱۰ ل ضماد نمایند .

ضماد : جهت خزازکه بفارسی کچلی نامند بغایت آزموده است سررا تراشیده بـه روغن کنجد چرب کنند وکشك سوخته وپشم سوخته وجوسوخته را با السّویه بپاشند .

ضماد دیگر : ایضا جهت خزاز مجربّست ، زرد چوبه برگ حنا هلیله زرد ، عفـص مرداسنگ آمله مقشّر سرکه هریك جزوی روغن گلسرخ ۴ جزو .

ضماد : جهت جراحت بینی وناصورالانف که حلوه نامند بغایت آزموده است مغز هندوانه ، مغز تخم کدو ۲ جزو وتوتیای کرمانی ، مغسول صبرزرد یکجزو با روغن تازه استعمال نمایند .

ایضاجهت حلوه مجرّب است ۰

سفیداب ۲ مرداسنگ ، مغسول ۶ قلمی سوخته ۶ باشراب وروغن‌موردا ستعمال نمایند ۰

وبدستور : آب انارترش ویاآب انارنرسیده رادرظرف مس پی قلعی بجوشانند تا غلیظ شود واستعمال نمایند ۰

ضماد بهق وبرص : ازمجرّبات حقیراست وازجملهٔ اسرارود ررفع برص حیوانات که الاگویند تخلّف نمی‌کند ود ررویانیدن موی داءالثّعلب ودا ءالحیّه سریع الاثّراست و به غایت حارّ وسریع النّفوذ وزیاده ازنیم ساعت نبایدگذاشت و بعدازشستن او صندلین بجهت رفع حدّت‌وسوزش آن طلا کنند وبراعضای رئیسه طلای اوجایزنیست و هرگاه مکان برص وامثال آن متعدّد باشد یکبار برهمهٔ‌موضع نباید ضماد نمود بلکه موضع بعض دون بعض تاهمه ضماد شود وبعدازآبله کردن بمراهم مناسبه علاج کنند سلیمانی‌بکجزو صندل سفید سوده پنج‌جزو باآب سرشته استعمال نمایند ۰

واگریکجزو سلیمانی راباد وجزو صندل سفید ود وجزو خمیرمایه ود وجزوقسط تلخ ویکجزو انزروت ضماد نمایند اولی‌است و حقیرتجربه نموده ۰

ضماد دیگر : جهت بهق وجمیع آثارمجرّبست منقول ازشفاءود ع رانکوبیده در آب لیموبگذارند تاحلّ شود وزرنیخ سرخ ۳ل ، خردل سفیدکه حرف بابلی است تخم ترب ۵ ل مغزپسته ۲ل مغز بادام تلخ مقشر خمیرمایه هریك ۶ل ، ۰

ضماد دیگر : ازشیخ قدّس سرّه جهت رفع آثارقاطبه وجرب مکرّربتجربه رسیده است ، سیماب ۲ مغز بادام تلخ ۲ تخم خربزه غیرمقشّر ۵ هرشب طلاکنند یکهفته رفع علّت مینماید ۰

ضماد : جهت جرب رطب ویابس ومواد آتشك، ازمجرّباتست منقول ازحکمای هند ده ل سرب رادرظرف سفال بگذارند وسیماب وگوگرد وراینج هریك ۱۰ل سائیده بعد

ازآنکه ظرفرا ازسرآتش بردارند بهوای آتش نگاهداشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تامنعقد گردد ، پس ازانعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبارشود استعمال نمایند وهرگاه متحجّرگردد سائیده طلاکنند و غیرمتحجّرنیزآزموده است ۰

ضماد داءالثّعلب وداءالحیّه :ازمجرّبات حقیروبیعدیلست ،کندش شیطرج ،از هریك جزوی زرنیخ سرخ دوجزو باروغن زیتون طلاکنند ۰

ضماد دیگر : ایضاجهت داءالثّعلب مجرّبست موی بز ،سرخ سوخته ،صدف سوخته ، گوگرد بالسّویه بروغن زیتون سرشته اوّل موضعرا باپیازواشنان باپیازعنصل زیاد مالیده بشویند ، پس صاف نموده ضماد نمایند ۰

ضماد ریختن مژگان ومنع سقوط موی مجرّبست ، استخوان خرما سوخته سنبل الطّیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هریك جزوی سرمه ۳ جزوقلعی سوختهمغسول ۶ جزو زعفران نیم جزو ۰

ضماد جهت باد سرخ : که حمره گویند وگل ورم حارّ مجربّست کج راازتافته بیخته با آب گشنیز بسیارورقیق سرشته آنمقداربرهم زنند که کج رابستگی زایل شود ،مکرّر طلا نمایند ۰

قرص نردی : که درکل ورم حارّ آزموده است ، صندل سرخ ، فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ ، حضض مکّی پوش دربندی ریوند چینی هریك جزوی بیخ لفاح ، افیون ، هریك نیم جزو ، باآب سرشته بهیئت آلت نرد ترتیب داده باآب گشنیز وسرکه وگلاب وامثال اوطلاکنند ۰

ضماد شعرزاید که بعدازقلع برچشم طلاکنند منع روئیدن کند ، زعفران الکافور نیم دانگ سائیده استعمال نمایند ۰

قرص سعفه : منقول ازجامع امین الدّوله جهت سعفه وقوباواورام بارده وصداع بلغمی آزموده است زردچوبه بادام تلخ هریك جزوی مقل ازرق ،مقل راسه شبانه روز

د رسرکه خیسانیده قرص ترتیب د هند ، وباآب کاسنی وروغن گل ویرکموامثال او ضماد نمایند ۰

ضماد مقوّی د ماغ : که د فع نزلات مزمنه بحسب مد اومت کند وبجهت د رد سرمزمن وتقویت د ماغ بیعد یل است ،

منقول ازتذکره : نمك سنگ ، نمك طعام سوختهٔ بورهٔ سوخته ،خربق سفید مویزج شوره خرد ل ، سرخ ، زبد البحر هریك جزوی ، گوگرد ، گلسرخ سماق برگ حنا اذخر عفص ، فراسیون ، صمغ عربی ، کندر ، قرنفل ، عود صبر ، زرد بیخ ، سوسن ، زرنیخ مزاج سادج ، سنبل الطّیب ، جوزبوا ، هریك نیم جزو سرکه رابجوشانند وصابون زقی بقد رد ووزن مجموع را د رسرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب د هند ، وباآب گرم ضماد نمایند ۰

ضماد سرطان متقرّح : وجرب حارّ وحکّه واورام حارّه مجرّبست ومنع تزاید مینماید سرب راباآب کاسنی بسایند تاغلیظ شود و روغن گل باروغن بادام بالسّویه ضماد نمایند واگرباآب گشنیز وبآب بارتنگ بسایند بد ستورنافع است ۰

ضماد جرب : بغایت آزموده است ، تخم پیاس ۲۰ ل مغز هسته زردآلوی تلخ زیبق هریك ۲ل باسرکه سائیده وباروغن کنجد د رحمام طلاکنند ۰

ضماد دیگر : ایضاجهت جرب وحکّه بغایت مفید است ، انارترش باپوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود ، پس بکوبند تادانه وپوست یکسان گردد در حمام طلاکنند وهرگاه ازماده سود اوی وصفرا باشد وباحدّت خلط مغزد انه کدوهندوانه راباشیرد ختران سائیده طلاکنند ۰

ضماد : جهت خناق وگل ورم حارّ ازمجرّباتست وغد د وخنازیررانافع است آرد جو باآب گشنیز وسرکه وهرگاه مادّهٔ مرکّبه ازبلغم وصفرا باشد ،آرد گندم باآب گشنیزبغایت مفید است وضماد فلوس خیارشنبرباروغن بادام جهت اکثراورام واوجاع مجرّب است ۰

وبد ستور : طلاکرد ن عسل با شونیز وبد ستورباحلبه ازجمله مسکّنات وجع بـارد ه است ، ومحلّل موادّ وضماد سفید اب قلعی با شیرتازه وطلای بزرقطونا با سرکه‌د رتسکیـن اورام حارّه ونقرس آزمو د ه‌است ۰

ضماد : جهت جرب مجرّبست ، گوگرد ، زاج سفید ،فلفل مازوی نیم سوخته‌یکعدد زنجبیل ، سفید اب قلعی ،مرد اسنگ با روغن تازه بی‌نمك ضماد نمایند ۰

ضماد السّناء : جهت جرب وحکّه مجرّبست سناءمکّی پوست هلیلهٔزرد مرد اسنگ ۱ سفید اب قلعی بالسّویه با روغن گل وروغن بنفشه ضماد نمایند ۰

ضماد :جهت سعفه یا بسه وقوباکه باخارش وسوزش با شد د رد وسه د فعه زایـل میکند وازمخترعات حقیرومجرّب ا ست ۰

مغز تخم کد وتوتیای مغسول ، شنجرف با شیرتازه ضماد نمایند ۰

ضماد منضج : د مل وسایراورام اکلیل الملك حلبه ، تخم کتان ، د انه‌تمرهند ی سرگین کبوترآرد گندم بالسّویه با روغن کنجد وموم ضماد نمایند واگراجزا راباآب وشیرپختـه طلاکنند و مکرّرتغییرد هند بغایت موءثّراست ۰

ضماد : جهت گشود ن د مل ازمجرّباتست ، د انهٔتمرهند ی راکوفته نیم مثقـال پیه چراغ راد رآب بر روی آتش گد اخته مخلوط سازند ونیمگرم کرد ه طلاکنند ، و چـون بزرقطونارابا‌آب د هن ترکرد ه برد مل به بند ند مانع تزیّد ومسکّن وجع ومنضج قوی‌است۰

ضماد جهت رعاف عدس مقشّرشیاف مامیثاصند ل سفیدآرد جو ، افیون گل‌ارمنـی هریك یك جزو ، کافور نیم جزو ، باآب مورد وامثال آن طلاکنند ۰

ضماد : جهت رفع اد رارحیض آزمود ه است ، پوست انارسماق گلنارجفت البلوط زاج کند رزیرهٔکرمانی ، تخم مورد ، باآب مورد یاآب به طلا کنند ، وچون ثفل‌لك راکـنه رموز نامند و مستعمل زرگران است ، با سفید هٔتخم مرغ بر کمروپشت زهارطلاکنند ، به غایت مفید است ۰

ضماد : جهت افتادن ناف وبز وزین ابروجو گلنار ، عفص ، پوست انار ،آرد باقلی ۱ پوست تخم مرغ ۳ بعد ازریختن اجزا پوست تخم راازتافته بیخته واضافه‌نمایند ۰

ضماد : جهت رفع بد بوئی زیربغل وکنج ران ،برگ سوسن که مژوگویند ،مرداسنگ توتیا دانگی ، پوست درخت کاج ، ۲دانك جوزالسّرو ، محرق دانگی کنند ر۲دانك با سرکه طلاکنند ۰

ضماد : جهت رفع احتباس بول گل کافشه که عصفرنامند ، درشیرپخته نیموژن‌او شوره اضافه نموده ضماد نمایند ۰

ضماد : جهت زیادکردن شیرمرضعه ورفع ورم پستان ، آرد باقلی ۰ ۱تخم‌بادروج ۵ باآب بادروج یاآب ریحان بسرشند ۰

ضماد : که منع بزرگ شدن پستان زنان میکند کند رودع سوخته جزوی آردجو ۲ باسرکه سه شبانه روزضماد نمایند ۰

ضماد : جهت منع قی ، گلسرخ سگ ، صندل سرخ وسفید ۴ عود ۳زعفران کافور نیم جزو باآب به وسماق طلاکنند ۰

ضماد جهت کرم معده : برگ شفتالونمك شونیز ، بالسّویه بازهرهگاو ، وسرکه بسرشند ۰

ضماد : جهت کلف وآثاربغایت موثّراست ۰ کرسنه ۵ پوست تخم مرغ ۱۲ایرسا ۳ ملح القلی ۲که بهندی ساجی گویند ،قسط تلخ ۳ شاخ گوزن ، بورهٔارمنی ، ۲تخم‌خربزه ۷ زراوند طویل ۲ بادام تلخ ۷ نشارهٔعاج ۲ سرگین کبوتر۵ آرد نخود ۲باسرکه‌طلا کنند

ضماد : جهت منع تولّد قمل مویزج ، زراوند طویل بالسّویه باروغن زیتون‌طلا کنند وطلاکردن سیماب درمستأصل کردن قمل ازمجرّباتست ۰

ضماد روغن ترب رافع قمل است وبدستور صبرزرد وطلای بهمن قاتل قمل است و چون نشارهٔچوب گردکان چند روز درروغن زیتون بخیسانند تدهین اورافع قمل وصنان

وازمجرّباتست ۰

وبد ستور : طلای شب یمانی باآب قاتل قمل ورافع صنانست وتدهین روغن ـ گردکان بیعدیلست ۰

ضماد : جهت سکته ، خردل ، جندبیدستر ، بالسّویه با سرکه بر سر ضماد نمایند ۰

ضماد : جهت سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی ، تخم ابخره بالسّویه باسرکه طلاکنند ۰

کماد : عبارت ازبستن ادویهٔ یابسه است ، که گرم کرده بر عضوبه بندند ، یا ادویهٔ مطبوخه درمثانه گاو وامثال آن کرده یاباآب ادویه اسفنج راترنموده بر عضو بگذارند ۰

کماد : جهت زکام ازمجرّبات است ، شونیزرانیمکوب کرده چند قطره آب نمك بر آن پاشیده نیمگرم برسربه بندند ، واگربدون کوبیدن بدستورگرم کرده استعمال نمایند بغایت مفیداست ۰

کماد : جهت تحلیل ریاح معده ، وطحال و تهیگاه ، حلبه ، شونیز ، تخم کرفس ، نانخواه باآب نمك بدستوری که گذشت ، گرم کرده ، به بندند وچون سرد شود تبدیل کنند ۰

کماد : جهت تحلیل مواد بارده ورياح ، برگ سداب اذخر ، قرطم ، گل بابونه صعترنمك طعام ، نوشادر ، خردل سرخ ، بورهٔ ارمنی ، زاج سفید ، افسنتین رومی درمنه ترکی ، انجدان بالسّویه بدستوراستعمال نمایند ۰

کماد : جهت رفع علل بارده گوش ، و ریاح بابونه ، شبت ، ورق الغارمرزنجوش پودنه ، عاقرقرحا ، درآب ریخته درمثانهٔ گوسفند گرم کرده بربن گوش وقفا کماد نمایند ۰

کماد دیگر : جهت ورم گوش آردجو باقلی ، بابونهٔبنفشه خطمی ، اکلیل الملك درآب به پخته باروغن بنفشه مخلوط کرده برمثانه کماد نمایند ۰

نطولات : عبارت ازآنست که ادویه راطبخ نموده آب اورابر عضوریزند وجرم اورا بـه بندند و عضورا ببخاراوبدارند وپاشویه قسمی ازاوست که بجهت امالهٔمادّه و تعـریـق معمول است ، ونطولات مرطّبه ومحلّله ورادعه ومنضجه ومعرفه میباشد وهریك راادویهٔ اومعلوم است ، وبجهت اختصاربعضی مرقوم میگردد ۰

نطول : جهت ترطیب اعضاءورفع بیخوابی وصداع حارّه بنفشه برگ بیدنیلوفـر خبازی آردجو ، خیارتازه ، کدوی تازه درآب طبخ دهند تامهرّاگردد وعضورا ببخـار داشته باآب اوعضورابشویند و ثفل رابمالند ۰

نطول : جهت تحلیل موادّ باردہ وتقویت اعضاءبرنجاسف گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع عصفرحاشاجعده خسك ابهل فطراسالیون شحم حنظل جوزالسّروکمافیطوس دارشیشعـان سوسنبرپودنه بدستورمعلوم نطول کنند اگـر مجموع یافت نشود ببعضی اکتفاءجایزاست ودرپاشویه بادویهٔمرطّبه هرگاه بابونه ، و فودنج وامثال آن اضافه نمایند ۰اعانت تعریق میکند ۰

قطورات : عبارت ازچیزی است که برعضوبچکانند ودرعرف اطبّامخصوص است بـه چشم وگوش وادویهٔعین باقسامهامذکورشده ، پس قطوریکه اختصاص بگوش داردر اینجامرقوم میگردد ۰

قطور : بجهت دوی وطنین بغایت نافع است ، منقول ازمعالجات بقراطی جند بیدستر ، نطرون که بورهٔسرخست ، خربق سیاه ، بالسّویه درسرکه حلّ کرده درگوش بچکانند وباید نیمگرم باشد ۰

قطورایضا : جهت دوی وسدّهٔازاجتماع چرك وطنین نافع ومسمّی بقرص خـربـق است ، خربق سفید ۲ بورهٔسرخ ۵ ، زعفران ۳۰ باسرکه قرص بسازند وباسرکه ، یـا

ا د هـا ن منا سبه حل نمود ه بچکانند ۰

قطورد یگر : که رفع علّت مذ کوره د رساعت کند صرمرسیاه را د رگوزهٔ سفالین سوزانید ه خاکسترآنرا با بول خوك بچکانند صرصررا بعهٔ اصفهـا ن ، زنجره د یلـمی وبلغت تنکا بن چك نامند ، وآن حیوانی ا ست کوچك شبیه بملخ ۰

قطورد یگر : ازمجرّبات امیرعطاءاللّه جدّحقیرجهت گرانی سامعه وکری و د وی و طنین نافع ، بورهٔ ارمنی ۳ د انك ، شحم حنظل ۱ ، جند بید سترنیم زراوند مد حرج نیم م ، عصارهٔ افسنتین نیم ، فرفیون د انك ، قسط تلخ د انك با زهرهٔ گاوسرشته ، د ر روغن با د ام تلخ حلّ کرد ه بچکانند ووالد حقیرد راوزا ن اوتصرّف بد ستوریکه د رفوق هریك قید شد ه نمود ه ا ست ومجرّب د انسته ۰

قطور : جهت کری که د فعه واقع شد ه با شد ، طبیخ افسنتین را با زهرهٔ گـــا و ــ ا ستعمال کنند وزهرهٔ سلحفاه که سنگ پشت با شد با روغن بـــا بـــونـه بغایت نـــافـــع ا ست ، وچکانید ن د وقطره ازقطران که با نفط با بروغن قسط حل کرد ه با شند با و صبح وشام مد اومت نمود ن جهت جمیع انوا ع د رد گوش ومواد با رد ه مجرّبست ۰

قطورد یگر : جهت کشتن حیوانی که د رگوش رفته با شد ، قطران را با آب فود نـــج یا با آب برگ شفتالوحل نمود ه نیمگرم بچکانند ۰

قطورد یگر : که اخراج کرمهای متولّد ه د رگوش نماید شراب کهنه ۲ عسل ۳ روغـن ، گلسرخ ۱۰ سفید هٔ تخم مرغ ۲ عد د پشمی را د رگوش نیم گرم کرد ه بگذ ارند وساعتـــی بهمان جانب تکیه کرد ه ، پس بیکد فعه بسرعت بیرون آورند ۰

قطورد یگر : جهت د رد گوش که ازحرارت با شد یکجزو روغن گلسرخ با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد ، پس تقطیرنمایند ۰

وبد ستور : شیاف ابیض با شیرد ختران و روغن بنفشه باکافوروآب گشنیزوبد ستـور آب عنب الثّعلب نافع ا ست ، وسفید هٔ تخم مرغ بالخاصیّه ازمجرّبا تست ۰

قطور : که جهت ورم با رد ورياح نافع ا ست ، زهرهٔ گاورا با روغن خیری یا امثال آن

بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود آنگاه استعمال نمایند ۰

قطورد یگر : جهت چرك ودرد قرحهٔ گوش ، مرّصاف ،صبرزرد ، زعفران با روغن بادام شیرین تقطیرنمایند و جهت تسکین درد افیون بغایت نافع است وجهت پاك کردن چرك، آب برگ زیتون باعسل نافعست ۰

وبد ستورمراره رادرآب حل کرده با روغن گل قطورکنند وبد ستورانزروت بامیٔ العسل بسیارنافع است ۰

قطور : که جهت رفع سیلان رطوبات اطفال نافع است ، شبّ یمانی ، زعفران ، بورهٔ سرخ ازهریك دانگی عسل وشراب هریك ۵ل ، قطورکنند ویا به پشمی آلوده بگذارند

قطورد یگر : که منع سیلان خون که بسبب صدمه وضربه ازگوش کند پنیرمایه خرگوش رابا سرکه حلّ نموده بچکانند ۰

وبد ستورکرد های گاونررا با قدری پیه گرده کباب نیم پخت کرده آب آنرا افشرده در گوش بچکانند از مجرّبات اکثراطبّا است ۰

بـــاب چهـــاردهـــم

(درسعوطات)

و

عطوسات ونشوقات و نفوخات وبخورات ودخنه

سعوط : عبارت ازچیزی است که دربینی کنند ۰

وعطوس : آنچه عطسه آورد ۰

ونشوق : آنچه بربینی کشند ۰

وبخور ودخنه ، هرچه بخارات ودود اورا استنشاق نمایند ۰

ولخلخه : آنچه ازمایعات خوشبود رظرفی کرده بوکنند ۰

ونفوخ : آنچه د ربینی د مند ٠

سعوط : جهت تقویت قوهٔ حافظه وگویند مد اومت اوموی سروریش را سیاه کند مغز سرکلنگ وزهرهٔ اویکقیراط نرم سائیده باروغن زنبق سعوط نمایند وساعتی به پشت بخوابند وسعوط زهرهٔ خطّاف راجهت سیاه کردن ورویانیدن د انگ موی سفید مجرّب د انسته اند ٠

سعوط : جهت قطع رعاف مجرّبست ، حضض هند ی سوخته را باآب با د روج سعوط کنند ٠

وبد ستور : سعوط عصیر سرگین حمار ونفوخ سرگین محرق اوبسیار قوّی الاثّر است و سعوط باآب برف وآب گند نانیز نافع است ٠

سعوط د یگر : که د رقطع رعاف بیعد یل است چند زاج سفید آهك دمّ الاخُوین مازو کاغذ سوخته بالسّویه باروغن زیتون سعوط کنند ٠

نفوخ : جهت رعاف بغایت مفید است ، ومازوی سوخته د رسرکه انداخته ، زاج قلقطار محرق کند ربالسّویه نرم سائیده نفوخ نمایند ٠

نفوخ د یگر : گلنارکند رجفت البلوط زرورد ، کافورافیون مازوی سوخته باآب برگ بید یاآب کاهووامثال آن سعوط نمایند یابی آبها نفوخ نمایند ٠

سعوط د یگر : جهت د رد سربارد و شقیقه وبیضه وخوذه نافع است ، صعتر ، مرّ صاف صبرزرد ، حضض مکّی ، شونیز ، جاوشیر ، جند ، سکبینج ، مشك ، زهرهٔ کلنك زهرهٔ کبك ، باآب کرفس سرشته قد ری باآب مرزنجوش سعوط نمایند ٠

سعوط : جهت تحلیل ریاح د ماغی وسدّهٔ بلغمی مومیائی ، جند مشك ، فرفیون بالسّویه ، قد ریکحبّه باروغن زنبق وامثال آن سعوط کنند ٠

نفوخ : جهت سکته وسبات ولیثرغس نافع است ، جند حلتیث زهرهٔ کلنگ مفرده و مجموعه باآب مرزنجوش وماءالعسل نفوخ نمایند ٠

عطوس : جهت سدهٔ دماغ ومواد بارده نافع است ورفع مواد بعطسه میکند کشد ش خربق سفید جند خرد ل ، سرخ زراوند طویل مفرده ومجموعه وچون نرم سائیده وبر پر مرغ مالیده دربینی کنند باعث عطسه میگردد ۰

عطوس دیگر : جهت فالج ولقوه وامراض دماغی ، صبرزرد ،خربق سفید ،نوشادر مرزنجوش ، بورهٔ ارمنی ، شیطرج هندی ، مشك بالسّویه استعمال نمایند ۰

لخلخه : جهت تقویت دل ودماغ حارّ گلاب سرکه کافوروروغن بنفشه آب سیب مدر ظرف سرشکی کرده ببویند ۰

لخلخه دیگر : جهت منع صعود بخارات بدماغ وسرسام حارّه واختلاط عقل نافع است ، آب گشنیز ، آب برگ بید ۱۰ سرکه ۱۰ روغن گلسرخ ۵ صندل سفید ۱ بدستور لخلخه نمایند ۰

لخلخه دیگر : جهت ضعف دل ومواد بارده ، قرنفل کبابه دانك ،بسباسه دانك، مشك دانك باگلاب وعرق بهارلخلخه نمایند ۰

نشوق : جهت تقویت دل ورفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید دانك گلاب سرکه کافورعود استنشاق نمایند ۰

نشوق : جهت جراحت بینی وچرك آن پودنه خشك، رانرم سائیده با شراب ، استنشاق کنند وجهت پاك کردن چرك قدری انزروت اضافه نمایند ۰

بخور : جهت تقویت دل ودماغ عود حسن لبان ، پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده درجوف به وسیب گذاشته درآتش نرم بسوزانند ۰

بخور : جهت صداع مزمن وشقیقه ومواد بارده دماغی ازمجرّبات است آجرآب ندیده چندعدد راسرخ کرده درشراب انداخته سررا ببخارآن بدارند واگرمادّهٔ بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند ۰

وبدستور : آب ممزوج بسرکه نیز جایز است ۰

بخور : جهت زکام ، سیاه دانه را برروی سنگ تافته ریخته دود اورا استنشاق کنند وجهت حبس کردن مادّهٔ زکام که قطع سیلان رطوبات کند . بخورسند روس مجرّبست .

بخورجهت ثقل سامعه ودوی وطنین ورياح بغايت نافع است ، مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمنی ، صعتر ، ابهل ، بابونج ، اکلیل الملك ، بنفشه ، نیلوفربالسویّه جوشانیده درظرف لوله دارکرده لولهٔ ظرفراد رسوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود .

بخور : جهت رفع احتباس حیض ، شحم حنظل ، شونیز ، کندش ، میعه علك البطم هریك جزوی عنبرا شهب نیم جزو مشك زعفران ، ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر فندقیراد رآتش انداخته دود اورا برحم برسانند وباید آتش دان لوله داشته باشد که ازآن لوله دود برحم رفته پراکنده نشود .

بخورد یگر : جهت اختناق رحم وعسرولادت بسیارنافع است ، شحم حنظل فشه جاوشیر ، گوگرد مربالسّویه بازهرهٔ گاوسرشته بدستوربخورکنند .

بخور : جهت درد دندان ومواد نزله پوست خشخاش ، عنب الثّعلب گل بابونه بالسّویه بجوشانند وسررا ببخار اوبدارند تاعرق برجبین ظاهرگردد .

دخنه : جهت ساقط کردن دانه بواسیرآزموده است ، گوگرد بلاد راصل السّوس بیخ کبربرگ مورد بالسّویه باروغن زیبق سرشته حبّها ساخته دخنه نمایند ودرآب برگ مورد جلوس کنند وعمل راتکرار باید نمود .

باب پانزدهم

(درحقنها وقنابل وفرزجات و حمولات)

حقنه : عبارت از استرسال مایعات بمعاءمستقیم ورحم است .

وفتیله : استرسال جامد است برودهٔ مزبور و رعرف شافه نامند ۰

وفرزجات : آنچه زنان ازادویه درقبل ورحم برد ارند ۰

وحمول : اعمّ ازفرزجه واحتمال درقبل ودبراست وواضع حقنه بقراط است و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد ، بهیئت کیسه ته ندوخته که طرف دیگربهیئت کردن کد و باشد وازنی لولهٔ برطرف باریك اووصل نمایند که آنراچرب کرده درمقعد کنند وآب حقنه را درآن کیسه کرده دهن کیسه رابهم آورده بفشارند تاآب برودههارود وباید حقنه کننده بررو بخوابد تاآب حقنه بامعاءعلیاتواند رسید ومیباید قدرهرآبی که می ریزند زیاده ازپنجاه ل نباشد و بعضی رااکتفاء دانست که کمترازآن هم جایزنیست و اکثراطبّاصحّت اعضاءرئیسه راشرط دانسته اند ومراعات اعتدال آب ادویه لازمست چه غلیظ باعث زحیروقرحه میگردد وبسیاررقیق باعث انتشار افساد میشود وبارده مولّد ریاح وحارّمورث غشی وکربست ومنافع حقنه بسیاراست ازآنجمله امالهٔ مواد مرتفعه بدماغ واعضای عالیه است ودفع سدّهٔ امعاء ورفع اقسام قولنج ودرقتایل مسهله شرط است که طول اوبقدرانگشت میان آنشخص باشد وفرزجاه زیاده ازقدریك بند انگشت نباشد وچون آب حقنه برنگردد تدبیرآنست که نصف قدراوّل بازبریزند تاآب اوّل رادفع نماید وقبل ازحقنه بآب ادویه بادهان مناسبه و آب گرم حقنه کنند ۰

حقنه : جهت برودت احشاءوگرده ورحم ومثانه ومعروفست بحقنهالادُهان و روغن بادام روغن گردکان روغن حبّ البطم ازهریك ۸ ال ، روغن زیتون ۷ ال ، باآب به وزن مجموع بجوشانند تاآب نصف شود ودرقبل ودربحسب احتیاج حقنه کنند وهرگاه برودت غالب باشد ، روغن مرزنجوش وزنبق اضافه نمایند ۰

حقنه : جهت قرحهٔ امعاءوسحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوختهصمغ عربی هریك یکدرم زردهٔ تخم مرغ پخته سه عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ وجومقشرّ پیه گرده بزروغن گلسرخ هریك ۲ ال ، وهرگاه بقابض محتاج باشد ، روغن وپیه نباید کرد و گل

سرخ اقماع د اروگلنا رد اخل مطبوخ کنند ۰

حقنه : جهت قولنج منقول ازکامل الصّناعه ، عنّاب ، سپستان ، مویز ، منقّی ، حلبه تخم کتان ، سبوس گندم ، گل خطمی ، قنطوریون دقیق تخم رازیانه ، برگ چغندر د رچهارصد ل آب بجوشانند تاثلث بماند ، پس صاف نموده ۴۰ ل ، اورا با شکر سرخ بورهٔ ارمنی ، آبکامه ، روغن کنجد ۱۵ حقنه نمایند ۰

حقنهٔ لیتنه : که د رامراض حارّه استعمال نمایند ، عنّاب ، سپستان ، بنفشه جو ، مقشّر ، خطمی سبوس گندم ، خسك ، اکلیل الملك ، ود رسیصد ل آب بجوشند تابثلث رسد وچهل ل آب اورا با شکرسرخ وروغن بادام حقنه نمایند واگرنبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدووآب لبلاب اضافه نمایند ۰

حقنه : جهت برودت رحم واحتباس حیض نافعست ، اشق مقل ، سکبینج ، جاوشیر ، جند ، تخم کرفس ، نانخواه ، رازیانه ، سیسالیوس ، بابونه ، سنبل باآب و شیرتازه بجوشانند تابنصف رسد وچهل ل اوبا روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته وروغن کنجد د رقبل حقنه نمایند وتاممکن باشد امساك کنند که آب حقنه زود دفع نشود ۰

حقنه : جهت د رد مفاصل و عرق النّساء وامثال آن نافع است ، حلبه ، بادام تلخ مغزد انهٔ بید ، انجیر ، تخم کتان ، بابونه ، شبت ، حبّ الغار ، خسك ، سورنجان خربق سفید ، قنطوریون ، سکبینج ، اشق ، جاوشیر ، تخم حنظل ، مقل ، تخم کرفس تخم شبت ، سداب ، انجیرزرد ده عدد ، عنّاب ، سپستان بعد ازطبخ نیم رطل رابا روغن گاوو روغن خیری حقنه نمایند ۰

حقنه : جهت قرحهٔ امعاء نافع وبغایت قابض است ، برنج ، عدس ، مقشّرآرد جو بوداده ، گل انارجفت البلوط ، پوست انارترش د رد ورطل آب بجوشانند تامهرّا شود وسی مثقال اورا با سفیداب گل قبرسی صمغ عربی اقاقیادم الاخوین عصارهٔ لحیه الثیس هریك یکمثقال کاغذ سوخته ۱ ل ونیم زردهٔ تخم پخته دو عدد وروغن گلسرخ حقنه نمایند ۰

حقنه : زرنیخ جهت زحیروا سهال وتعفّن قرحهٔ امعاء مجرّب قدما است نان بکسمات سوخته ، زرنیخ سرخ وزرور راسخت ، شب یمانی مازوسنگ آهك آب ندیده ، افیون اقاقیا ، بلوط ، صمغ عربی ، دم الأخوین ، نرم سائیده باآب مورد سرشته قرص سازند یکمثقال اورا باآب برنج مطبوخ وروغن گلسرخ حقنه نمایند ٠

حقنه حارّه : جهت لیثرغس وامثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل زخم حلبه تخم کتان برگ چغندر ، سبوس گندم ، شحم حنظل دانه بیدانجیر ، قنطوریون رقیق ازهریك یك کف انجیرزرد ده عدد جوشانیده باعسل وروغن زیتون وآبکامه حقنه نمایند مری غیرآبکامهٔ مشهوراست که باسرکه ترتیب میدهند ٠

حقنه : جهت عرق النّساء وامثال آن که بعد ازحقنهٔ مسهله باید نمود وهرچند امساك آن شود بهتراست ، جندبیدستر ، مقل ، میعه ، جاوشیر ، فرفیون بازرد ۲ ل آنرادر روغن قسط وامثال آن حلّ کرده حقنه نمایند ٠

حقنه : جهت نضج و ورم کرده واورام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی تخم کتان ، ماءالشّعیر ، لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند ٠

حقنه : جهت اسهال صفراوی وکرّاثی که باتب وسده باشد ازمجرّبات حقیرخبازّی بنفشه ، نیلوفر ، جو ، مقشّر ، سپستان ، عنب الثّعلب ، پوست هلیلهٔ زرد ، تخم کدو نیمکوب جوشانیده بالعاب بزرقطونا روغن تخم کدو سرخشت حقنه نمایند ٠

وآنچه ازبعضی اطّبامذکوراست ، که مسهل بعصرد رحقنه جایزنیست اصلی ندارد چه عصرد رفوهات مجاری و عروق ضیّقه جاریست نه درافضیه ود رشرح اسباب و علاج سرسام صفراوی وادخال هلیلجات درحقنه آن مذکوراست ٠

حقنهٔ معتدله : که دراکثرامراض نافعست ، قرطم عنّاب ، سپستان ، بنفشه ـ عنب الثّعلب ، خبّازی ، جو ، مقشّر ، برگ چغندر ، سبوس گندم ، جوشانیده با فلوس خیارشنبرو روغن بادام ، بورهٔ ارمنی ، ترنجبین ، بطریق معلوم حقنه نمایند ٠

فتیلهٔ لیّنه : خطمی بوره بالسّویه نرم سائیده ازحریرگذرانیده باشکرسرخ کـه بقوام آورده باشند ، بسرشند ، وشافها بطریق معلوم بسازند ، واگربجای شکرترنجبین کنند درفعل اقوی است .

فتیلهٔ دیگر : که قویتراست ، بنفشه خطمی ، نمك بدستورفتیله بسازند واگر قویتر خواهند شحم حنظل وزهرهٔ گاو وبوره بقدراحتیاج اضافه کنند ودرتبهای حارّه ادخال ادویهٔ مزبور جایزنیست ، وچون فلوس خیارشنبررا باترنجبین یاباشکربقوام آورند ، و محمودهٔ مشوی وبوره وخطمی وشحم حنظل وامثال آن اضافه کنند بسیارقوی الفعل میشود وسرگین موش بسیارتقویت نماید .

شیاف : جهت زحیرکه سدّه بااونباشد ازمجرّبات است ، افیون ، مرّصاف ، کندر زعفران ، بالسّویه باآب گشنیزسرشته شیافهای باریك بسازند درمیان اوریسمان بگذارند که سرریسمان بیرون مقعد باشد .

شیاف درقطع خون مجرّبست خواه بواسیریا اسهال باشد باخون صرف مـرّ صاف اقاقیا بزرالبنج بوداده بالسّویه باآب مورد سرشته شیاف بسازند .

شیاف : جهت قولنج ریحی بغایت نافع است ، برگ سداب ، ریزهٔ نانخواه بورهٔ ارمنی بالسّویه باعسل سرشته شیاف سازند بابلتّهٔ آلوده حمول نمایند .

شیاف : جهت اخراج کرم مقعد که دودالخل نامند ، مجرّب است شحم حنظـل افسنتین مویز ، منقّی نرم کوبیده باروغن زیتون و قطران شاف بسازند .

شافه : جهت عرق النّساء ووجع ورك بغایت آزموده است بورهٔ شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکرسرخ سرشته شیاف بسازند .

فتیلهٔ : که جذب ازعمق بدن نماید ومحلّل ریاح ومسکّن درد ورك وعرق النّساء است .

سناءمکّی ، تخم خبّازی ، غاریقون ، بسفایج ، تربد ، شحم حنظل سرگین موش

بوره نمك هندی ، باعسل یاانجیرپخته فتیله بسازند ۰

فتیله : جهت قطع خون بواسیر مجرّب قدماست ، پشم گوسفند رافتیله ساخته سه روزد رسرکه بگذارند ، پس برگ قنب راکه بنك دورق شاه دانه گویند نرم سائیده برآن فتیله پاشیده وحمول کنند ۰

فتیله دیگر : درقطع خون بواسیراکثراطبّامجرّب دانسته‌اند اقماع بادنجان که به فارسی کلاه بادنجان نامند بامثل آن بادام تلخ نرم کوبیده ، حمول وطلانمایند ۰

حمول : جهت گشودن خون بواسیرهرگاه مسدود شده باشد وباعث زحمت گردد اوّل مقعد رابروغن تخم زردآلوومغزساق گاوو روغن کوهان شتربا قدری مقلّ طلاکنند و لتّه رابآن آلوده کرده بردارند ، پس عرطنیثافته ، شحم الحنظل بازهرهٔگاوسرشته حمول نمایندو هرگاه سبب تندی ادویه خروج مقعد ووجع بهمرسد بروغن گل ومویزج، و سرگین کبوتروزهرهٔگاوطلاکنند ۰

فتیله : بجهت رفع حرقه البول وقطع چرك آن بغایت نافع وازمخترعات حقیراست وبغایت مجرّب وبدستورجهت نواصیربیعدیلست چون فتیله زادرسوراخهای نواصیر گذارند ودرباب ذرورات آکله نیزاشاره باین نسخه شده است ، وازاسرارمیتواند بود ۰ صبرزرد ، توتیای مغسول ، سفیداب ، قلع مغسول ، مرداسنگ ، مغسول گلنارگل ارمنی موی سوخته کندر، افیون ، کدوی سوخته ، کتیرا ، نرم سائیده وازحریر گذرانیده بآب گشنیزسرشته فتیلهای باریك ساخته درسوراخ قضیب گذارند ۰

فرزجه : جهت حمل مجرّبست وباید بعدازحیض سه شبانه روزمتّصل بردارند ــ زهرهٔخرگوش وسرگین او وعسل هریك یکمثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند ۰

فرزجه جهت حمل ، منقول ازابن سرابیون که والدحقیرمجرّب دانسته ، زعفران حماما ، سنبل الطّیب ، اکلیل الملك ، مکد ۳ ونیم ، ساذج ، قردمانا ،مکد ۱ وقیه پیه اردك ، زردهٔتخم مرغ دواوقیه ، روغن ناردین نیم وقیه بالته کبود سه‌روز حمول

نمایند و هرروزوهرشب تازه کنند ، وهرروز یك ل نشارهٔعاج را بامثل اونبات تناول نمایند

فرزجه : جهت گشودن حیض مجرّب است ، سداب ، مرّصاف ، ابهل رازیانه تخم مروبازهرهٔ گاوفرزجه بسازند ۰

فرزجه : جهت گشودن حیض ومنقول ازابوحناکه حیض محتبس هفت سال ، و ادرارنموده ، مرّصاف ، پودنه ، مویز ، منقّی ، سداب خشك ، ابهل ، زهرهٔگاو بقدرسرشتن ۰

فرزجه : جهت اخراج جنین زنده ومرده و مشیمه و عسرولادت و علت رجا به غایت موثّراست ، و قاتل چنین جاوشیر ، خربق سیاه ، بالسّویه بسرشند ۰

فرزجه : جهت ادرارنمودن حیض مجرّب است فرفیون رانرم سائیده برپنبه آلوده استعمال نمایند ۰

فرزجه : جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت موثّر است و مجرّب دانسته اند ، عصارهٔ قثاء الحمار ، ۷ قیراط و زهرهٔ گاو حلّ نموده برلتهٔ کبود بردارند ۰

فرزجه : که درغایت جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین ومشیمه بیعدیلست منقول ازتذکره : عصارهٔقثاءالحمار ، سداب ، تخم حنظل ، مازریون ، اشق بخور مریم مویزج باعسل فرزجه سازند واین قاتل جنین است ۰

فرزجه : جهت تحلیل اورام صلبه موم ، پیه اردك ، پیهٔمرغ ، مقل ازرق ــ خطمی ، تخم کتان ، باعسل یابافلوس خیارشنبربسرشند ۰

فرزجه : جهت قطع خون حیض وازالهٔقروح وعفونت ورطوبات سائله رحم گلنار شبّ یمانی ، سرمه ، کاغذ سوخته ، زیرهٔکرمانی ، که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی ، پرورده به سرکه بالسّویه با آب برگ بید یا آب گشنیزیا بآب مطبوخ مازو

بسرشند ۰

فرزجه‌د یگر : د رقطع خون حیض مازوی سوخته ، دم الاخوین ، برگ مورد ، گل ارمنی ، گلسرخ ، بالسّویه از حریرگذ رانیده ، پوست انارترش رانیمکوب کرده طبخ نمایند تامهرّا شود و قد ری پشم را باآهك تر کرده با ادویهٔ مسحوقه آغشته حمول کنند

فرزجه :که د رقطع خون حیض عدیل ندارد منقول ازجامع ، شبّ یمانی بزرالبنج افیون ۰

فررجهٔ د یگر : که بغایت قویست ، مرد اسنگ ، زاج ، گلنار ، گل ارمنی ، گل مختوم سرمه بالسّویه ۰

فرزجه : که اعانت برحمل نماید ، نیم دانك بسیار موثّراست ، مرصّاف نیم دانك ایرسا ، سرگین خرگوش ، و حمول زهره خرگوش ازمجرّباتست ۰

فرزجهٔ د یگرکه د رقطع سیلان خون قویتراست ، برگ مورد ، مازوی سوخته ، سرمه نشاسته ، زاج سوختهٔ ، گل ارمنی ، صمغ عربی بد ستورسابق استعمال نمایندو د ر حین استعمال اگرهرروزنقل لك راکه زرگران زمورگویند یکمثقال سائیده بازرده ٔ تخم تیمپخت تناول نمایند تخلّف نمیکند و مکرّر تجربه شد ه است وخورد ن زیرهٔ بود اده و بو نداده بالسّویه باآب برنج مطبوخ مهرّاازجمله مجرّباتست ۰

فرزجه : که چون زن حمول کند هرگزحامله نشود واگرحامله باشد ساقط شود و از مجرّبات مکتومه است ، تخم یونجهٔ صحرائی سرگین فیل ، خردل سرخ دانهٔ زعرور را ـ بالسّویه نرم سائیده بامیعهٔ سایله سرشته بالته حمول کنند ۰

فرزجه : که د راخراج جنین ومشیمه قوی الاثراست ، وقاتل جنین ومدرّحیضاست اشنان عرطنیثا ، قطران ، شحم حنظل ، اشق ، قثاءالحمار ، خربق سیاه ، مویزج نوشادر ، زراوند ، تخم مازریون ، روغن بیدانجیر ، زهرهٔ گاو ، جاوشیر ، شکبینج ، مرّ صاف مفرده ومجموعه کلّا اوبعضا استعمال نمایند ۰

فرزجهٔ : که حبس حیض نماید وآزموده است ، ودرتقویت رحم بیعد یلست مومیائی صمغ عربی ، گل ارمنی دم الاخوین ۰

فرزجه : جهت ورم حارّ رحم ، خشخاش سفید کوبیده را در شیرپخته باگلسرخ ، و اندك زعفران وموم فرزجه نمایند ۰بدستورمرهم داخلیونرا با روغن گل حلّ کرده یا باآب یا رتنگ یا بشیرد خترممزوج نموده استعمال نمایند ۰

فرزجه : جهت رفع حکّه واختلاج فرج ورحم ازمجرّباتست ، نعناع خشك ناردین گل تسرین خشك ، گل نیلوفر ، برگ سرو وبرگ سدر لاجورد بالسّویه روغن زیتون سرشته یکمثقال رافرزجه کنند ویك مثقال راباآب بابونه مطبوخ برناف ضماد نمایند وازآب وشراب ومدرّات احترازنمایند تا دوا درمعده مکث نماید ودرحینی که حیض جاری باشد باید به این دواعمل ننمود ۰

فرزجهٔ که اعادهٔ بکارت نماید وازاسرارمکتومه است ، استخوان خروس سیاه ، با چوب تاك سوزانیده و باعکره سرشته استعمال نمایند ۰

فرزجه : یعید الثّیب بکرا من الجماع ۵ ف ص ۴ جزو ۲ ۶ ۷۱۸ ۱۱۸ یکجزو بالتّه شراب آلوده چند روزاستعمال نمایند ۰

فرزجه : که باعث حکّه واختلاج گردد بمرتبهٔ که زنرا قرارنماند وباید تایکهفته استعمال نمایند ، ودرایّام استعمال اثری ازحکّه نخواهند یافت و روزی که ترك فرزجه کنندظاهر میگردد وتامدّت ششماه اثرمزبورباقی میماند ، اقحوان ، ابهل ، اشنه انجدان بیخ درخت فندق اشنان سبزمرزنجوش مرّماحورمحروث بالسّویه ازحریرگذرانیده یکمثقال را با شیرحیوانات سرشته بالتّه حمول نمایند واگرروزی یکدانگ رانیزحمول نمایند همین اثر دارد وهرگاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی ازآن کافیست ۰

****
****
***
*

بـــاب شـانـــزدهـــم

در ادویهٔ که مخصوص است بموی مثل خضابات وآنچه موی را دراز کند وآنچه موی را برویاند وآنچه بسترد وامثال آن ۰

بدانکه :اطبّا در باب ادهان خضابیّه اختلاف نموده اند واکثررا اعتقاد آنست ، که دهنیّت مانع ایصال قوّهٔ سابقه است ۰

وبعضی رااعتقاد آنستکه خضاباتی که درفعل اوبقایای اثرچند ماه باقی باشد امکان ندارد ، وبرخی تصریح نموده اندکه بحدّی ثبات دارد که درهیچ وقت ، زایل نمیگردد وآنچه بتحقیق اقربست آنست که چون تکوّن موی ازبخار دخانی غلیظه است هرگاه نافذه وقوّهٔ سابقه خضاب بحدّی باشندکه تأثیرنام دررطوبات تحت جلد که مادّهٔ بخار دخانی وتکوّن مواست تواند نمود وافنای بیاض اوگردد وامکان دارد که بعد ازسفید موی سیاه تکوّن نماید والّا فلا ۰وچون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغن های نیمگرم رفع آن مینماید ، خصوصا ادهان حارّه ۰

خضاب : منقول ازحکمای هند وروم است ، ودرمسنجوك وترجمهٔ باهرتصریح شده که مجرّب است ۰

وگویند : که درسنّ پیری موی سیاه میرویاند ، سیصد وپنجاه ل سرکه انگوری ومثل او شیرتازه گاوی راباهم بجوشانند تاقریب بانعقاد گردد ،پس بگذارند تاسرد شود ،و پوست انار وآمله مقشّروهلیله سیاه ۳۰ مکد کوفته وبیخته اضافه نمایند ودرشیشه کرده سه ماه درسرگین اسب دفن کنند ، پس موی رابه آب لیمو شسته خضاب کنند ۰

خضاب دیگر : ایضا منقول ازحکمای هندکه مدعّی آنندکه تاهفت سال اثر او باقیست ، کلاه بادرنجان ،ریشهٔ درخت انار ، توبال ،نحاس ،هلیلهٔ سیاه زیبق

مازوی سبز، نخود سیاه پوست دارکوبیده وبیخته باسه قاشق سرکه وروغن کنجد سیاه سرشته درظرف آهنی کرده چهل روزدرته آب دفن کنند ، پس استعمال نمایند ۰

خضاب دیگر : ایضامنقول است ازحکمای هند که تاشش ماه اثرش باقی است نار جیل راسوراخ کرده مغزاورابیرون آورده هرهفده درهم اورابادودرهم برادهٔ آهن و یکدرهم بوره نرم کوبیده درمیان نارجیل کنند وسوراخ اوراباهمان پارهٔ کهازاو برداشته مسدود نموده بگل حکمت گرفته بیکساعت درتنوربگذارند بحدّیکه بسوختن نرسد ، پس روغن که دراوجمع شده باشد استعمال نمایند ۰

خضاب دیگر : منقول ازحاوی کبیرکه تصریح نموده که تاشش ماه اثراوباقیست ، و مجرّب دانسته وسمهٔ تازهٔ پسه رنگین رانرم سائیده ازحریربیخته بازاءهر ۲۰ ل اود و ل ملح اندرانی وزاج سیاه داخل کرده باسرکه خمیرنموده یکماه درآفتاب بگذارند ، پس بقدرربع اوخطمی دروقت استعمال اضافه نموده بآب سرشته خضاب کنند وساعتی در حمام گرم مکث نمایند ۰

خضاب دیگر : بدستورمنقول ازحاوی کبیرکه عجیب‌تردانسته است ، برگ حنا و برگ وسمه راجداگانه درآب خیسانیده درآفتاب بگذارند ، پس صاف نموده تاسه بارتجدید نمایند تاآنهابسیاررنگین شود برادهٔ آهن رادرسرکه کرده درآفتاب بگذارند تابغایت سیاه گردد ومازوی سبزرانرم سائیده درآب خیسانند بدستورد رآفتاب گذارند تابغایت غلیظ گردد ومرداسنگ وآهك رابالمناصفه نرم سائیده باآب درآفتاب بگذارند بحدّیکه چون پرسفید مرغرابرآن فروبرند موی اوراسیاه کندواین بعدازادخال مرداسنگ و آهك میشود ، پس بگیرند ازآب حناوآب وسمه وآب مرداسنگ وآهك مکدجزو ازآب مازووسرکه آهن خیسانیده مکدربع جزو مجموع رامخلوط نموده بوزن درآورند وبازای هررطلی که ۹۰ ل باشد راسخت وزاج سیاه ، ملح اندرانی ، پوست گردکان ، تازه نرم سائیده اضافه نمایندویکماه درآفتاب بگذارندوبه پشم سفیدآلوده امتحان رنگ اوکنندوآنگاه سر

را باخطمی شسته با پرمرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه میکند وقدری ازاورا بجوشند تاغلیظ گردد ، حبّها بسازند ودروقت احتیاج باآب حلّ نموده با پرمرغ برمنبت موی طلا کنند .

خضاب دیگر : ایضا ازحاوی کبیرکه تایکماه اثررا باقی دانسته‌اند برگ سدر مازو ، و آمله وخبث الحدید وسمه دانه خرمای سوخته ، زاج سیاه ، پوست انار ، راسخت نوشادر هلیلهٔ سیاه ، مکد ۵ ل دریکرطل سرکه ومثل اوروغن زیتون بجوشانند تاسرکه سوخته در روغن بماند وروغن نیزقریب بنصف رسد ، پس صاف نموده استعمال نمایند وغیر صاف نیزموثّراست .

خضاب دیگر : ایضا منقول ازحاوی کبیرمشفق علیه مجرّباتست ، هلیلهٔ سیاه خبث الحدید ، آمله ، زاج زرد ، مازو بالسّویه یکماه درسرکه خیسانیده پس بجوشانند ، تا غلیظ گردد حبّها ساخته باآب استعمال نمایند .

خضاب دیگر : منقول ازمحمّد بن زکریّاکه تصریح نموده که درغایت قوّت است حتّی اینکه هرگاه درحمام خصیه درآن گذارند وسرکه دردهن بدارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید موی سرولحیه میگردد دوتا ده سال اثرش راباقی دانسته‌اند .

خون بزغاله سیاه که کمترازیکماهه باشد وبرروی کاه ذبح کرده گذارند تامنعقد گردد وازکاه بیرون کنند وده ل اورا با ۵ل راسخت و۵ل زاج سیاه و۲ل ملح اندرانی ، نرم سائیده ازحریربیخته باخون مخلوط کرده درشیشه کنند وشیشه راباگلود رسرکه کهنه تا چهل روز بگذارند واگرزودتر خواهند تاسه روزدرسرگین اسب تازه بایدگذاشت .

خضاب دیگر : منقول ازابن هبل وبتجربه رسیده است ، مرداسنگ وآهك را با ۶ وزن آن آب بخیسانند و۳روزدرآفتاب بگذارند وبه پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده باردیگرمذکورآنرابقدرسدس اضافه کنند تابامتحان رسد ، پس صاف نموده دوجزو حناویکجزو وسمه راباوخمیرکرده قدری قرنفل اضافه نمایند وقرصها ساخته

استعمال نمایند ، ومجرّبین اطبّا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بنیه یك ل اززاج سبز بلخی بنوشد موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید وچون زاج مزبورسمّ است و مضرّ شش ترطیب شش لازم است ۰

خضاب دیگر : منقول ازایلاقی وجامع الادویه وکتب معتبره درتقویت وتسوید موی بیعدیلست ، آمله ۵م ، آب موردتازه ۱۵ ل ، آب صاف ۳۵ ل ، آب راباادویه ـ بجوشانند تابنصف رسد ، پس صاف نموده با ۵ل خطمی و۵ل وسمه ومثل اوساقه دو مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده کرده باشند و۵ل صمغ عربی و۲ل زاج جوشانده تامنعقد گردد ومشك وقرنفل معطّرساخته استعمال نمایند ازاهل تجربه مکرّریافته اند وتصریح کرده اند وازمتقدّمین نیزمنقول است کهچون هرروزبروغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نمیگردد ۰

وبدستور : هرروزیکعدد هلیلهٔ سیاه تناول نمایند و همیشه هلیلهٔ سیاه دردهان نگاهدارند باعث سوادمواست ، وآنچه سفید شده باشد بعدازمداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند واین ازمجرّباتست ۰

دوائی که موی سفید راقلع نموده درحال برآن موضع ضماد کنند ، سیاه رویاند و ازمجرّبات است ، زهرهٔ خطاف و خون او نوشادر طلا کرده وقدرحبّهٔ اززهرهٔ او سعوط کنند ۰

دوائی دیگر : که صاحب جامع امین الدّوله مجرّب دانسته‌اند و مبالغه درتأثیر اونموده و ازعجائب الاسرار شمرده است ، زهرهٔ گربهٔ سیاه و زهرهٔ غراب و زهرهٔ برهٔ سیاه و زهرهٔ مرغ سیاه بالسّویه باروغن کنجد مخلوط نموده برسرولحیه بمالند وتأثیرش سیاه کردن موی سفیداست که ابدا سفید نشود ۰

دوائی دیگر : برموضع موی مقلوع بمالند سفید برنیاید ، علق راباسرکه در شیشه کرده چهل روز درسرگین اسب دفن نمایند واستعمال نمایند ۰

وایضا : حجرالبقررا با شراب برموضع موی مقلوع برص ود اءالثّعلب بمالند بجای موی سفید سیاه برمیآید ومجرّبست ۰

دوائی دیگر : منقول ازوکه زمان طویل سیاهی اومیماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر ۰

دوائی دیگر : منقول ازوکه دست وجلد راسیاه نمیکند وموی سرولحیه رابغایه سیاه میکند و مجرّب دانسته اند ، برگ نمام راشسته باآب بقدرآنکه یك بند انگشت اورا بپوشاند بجوشانند تاپخته شود ، و قطرهٔ ازآب بروی کار ویاصفحهٔ آهن صیقلی بریزند ، چون آهن راسیاه کندآنگاه صاف نمایند وماد امی که سیاه نکند باید جوشانیده پس آب صاف اورا بجوشانند تاقریب الانعقاد گردد وجرم نمام رامهرّا پخته برسرضماد نمایند وآن منعقد راباآب گرم حلّ نموده براصول شعربمالند وروزی یکربشویند والّا درحمّام تاشش ساعت مکث نمایند ۰

امّاادویهٔ خضابیّه : که امهاتند وسمه وحناو برادهٔ آهن ومس وراسخت وسرب ،و خبث الحدید وآب پوست باقلی وآب پوست گردکان تازه وآب مورد وتخم اووبرگ چغندر ولادن ومرداسنگ وآهك وآمله ومازو وپوست اناروزاج سیاه وشقایق النّعمان وقرنفل و حضض است ۰

ومحمّد بن زکریّاحناوقرنفل رابالسّویه ازخضابات قویّه شمرده است وهمچنین سمّ سوخته الاغ سیاه راباروغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده و بتجربه رسیده است که تطویس راتضمید حنااوّلا یابعدازآن زایل میکند ۰

مبیّضات : چون موی رابگوگرد بخورنموده طلا کنند سفیدگردانند ، سرگین خطاف ماش ، پوست ترب خشك کرده ، بیخ راسن ، گوگرد ، مجموعه ویابعضی آنهابه زهرهٔ گاووسرکه سرشته طلاکنند ۰

واگرموی راباگلاب وکافورترکرده بگوگرد مسحوق بیالایند وبدودگوگرد بدارند وبعد

ازچند ساعت بسرکه شسته بازاعاده عمل کند درچند دفعه موی را سفید گرداند .

وبد ستور : سرگین خطاف بازهره گاو همین اثرد اردوبد ستورچون ضفد عبا روغن زنبق درشیشه کرده چهل روز درسرگین اسب دفن نمایند طلای اوموی را سفید گرداند

دوائی دیگر : از اسرار عجیبه است ، چه ضماد آن موی را سفید می‌گرداند وچون با توتیای بشویند ، باز سیاه می‌شود ، طلق محلول رابه آب شکر سرشته طلانمایند .

محمّرات : که موی را سرخ کند صداء الحدید راباآب زاج چون طلاکنند موی را مثل رنگ حناکند .

وبد ستور : مرّصاف شوره بالسّویه باآب خمیرکرده یکشبانه روزبه بندند .

وبد ستور : زرد چوبه رادووقیه باسه وقیه ترمس ، نیمرطل مازو ، دووقیه سماق در آب خیسانیده تاده روز برهم زنند ، پس بآب اوموی راترکند ، چون خشك شود تکرار نمایند ، تاده پانزده مرتبه آنگاه باآب صابون بشویند .

ادویه : که موی رابرویاند ، شونیزرالخته بآب طلاکنند وبد ستورضماد سر رو بـاه بالخاصّیه عجیب الفعل است .

وبد ستورسرمگس وسمّ سوخته بزسیاه و سمّ الاغ مفرد اومجموعا باروغن زیتـون ـ استعمال نمایند .

وموءلّف حاوی کبیرو حدّاق اطبّای متقدّمین رااعتقادآنست که چون کندش رابـا روغن تخم مرغ ضماد نمایند وهمه اعضای مومیرویاند حتّی درپشت کف دست .

وبد ستور : دوعد دگردکان رابا پوست اودانه خرمایکمثقال بسوزانند بمرتبه‌ای که توان سائیدنه آنکه بسیاربسوزد و باروغن زیتون یاروغن گلسرخ وپانزده عد دفلفل بمالند درروی انیدن موی ابروی وغیره عدیل ندارد .

وبد ستور : بادام تلخ وفندق درتابه بسوزانند وباروغن زیتون استعمال نمایند و درباب بعضی ضمادات بعضی ازادویه مجرّبه دراین باب مذکوراست وهرگاه ازمالیدن

ادویه جراحات وآبله حاصل شود بمرهم اسفیداج وموم روغنها معالجه کنند ۰

وبد ستور : چون بورهٔ ارمنی ونوشادر را بسوزانند وبا سرکه کهنه طلا نمایند موی را در سه روز به شرط تکرار او در هرسه ساعت میرویاند وآزموده است ۰

ادویهٔ که : منع ریختن موی کند ، ازآنجمله این نسخه آزموده است :موافق جامع ومختارو غیرهما ، لادن مازو ، مرّصاف ، مصطکی ، قرد مانا ، کندر ، باروغن گلسرخ ضماد نمایند ۰

نسخهٔ دیگر : موافق مختاروازمجرّباتست وبا منع ریختن موی باعث رویانیدن نیز میگردد ، آمله ، برگ شقایق ، برگ مورد ، پرسیاوشان ، سعد ، سنبل الطّیب برگ سر وپوست گردکان تر ، تخم چغندر ، وتخم کرفس ، بالسّویه ، مکد ۲ ، خاکستر ریشه صنوبر ، اقاقیا ، مصطکی ، دانهٔ خرمای سوخته ،مکد ۱ م ، بایکرطل روغن خیری و امثال آن وسه رطل آب بجوشانند تاآب سوخته روغن بماند ، پس صاف نموده چهارل لادن درو حلّ کرده استعمال نمایند ۰

نسخهٔ دیگر : بغایت قویست جهت درازکردن موی وتشقّق وسیاه کردن و منع تساقط بسیارموثّراست ، آمله ، مازو ، پوست هلیله ، تخم مورد ، درهشت رطل شراب بعد ازنیمکوب کردن خیسانیده بجوشانند تابسه رطل رسد آنگاه صاف نموده با صدل روغن کنجد بآتش نرم بجوشانند تاروغن بماند ۰

نسخهٔ دیگر : موی رابرویاند ودرازکند وازریزه شدن وریختن نگاهدارد بطون ارنب قضیب گاوخشک کرده هردورا بسوزانند ۰

سمّ سوخته الاغ شاخ جامیش ، محرق بالسّویه با پیهٔ خرس ضماد نمایند واگرپیه خرس بهم نرسد باروغن کنجد استعمال نمایند ، و هرگاه مجموع اجزا متعذّر باشد بعضی کافیست ۰

ادویهٔ که : منع ریختن موی کند ، ازآنجمله طلاکردن موی تازهٔ افعیست که تخلّف

نمیکند ۰

وبد ستور : مالیدن مغزسرگوسفند وآهك موی را ساقط کرده دیگرنمی روید ۰

وبد ستور : موی راقلع کرده بمالند ، وازمجرّبات است طلانمودن تخم مورچه‌و بزر البنج وبزرقطونا وشب وافیون باسرکه مصعّد بعد ازکندن موی ۰

وبد ستور : بعد ازنتف موی آهك رادرسرکه طبخ نموده بمالند ۰

وبد ستور : خون سنگ پشت وفدید وزغ وخون زلووزلوئیکه در ظرف قلعی خشك کرده باشند ، وهمچنین چون زبدالبحررا باترشی ترنج بعد ازقلع موی بمالند ونوشادر محلول زهرهٔ گاووبرگ خشك، توت باخون وطواط بغایت موثّراست وخون خفّاش ومغز سروجگرا وازموثّرات قویّه وآزموده است وقدماتصریح کرده‌اند که جند مسحوق باعسل در منع روئیدن موی بعد ازقلع آن مجرّبست وچون صمغ عرعررا باروغن زیتون بعد ازقلع مو نروید ومجرّب دانسته‌اند ۰

امّاآنچه موی رامجعّد وپیچیده کند : ضماد برگ چغندربا ماز واست وبد ستور آب حلبه وبزرالبنج ومرداسنگ وسدروآهك راهمین اثراست ۰

وبد ستور : عفص وکزمازج برگ سرو وحبّ اوبهدانه مرداسنج ، کتیرا ، آمله ، گل سرشوی ، مکدیکجزو آهك آب ندیده نیم جزو باآب برگ چغندر استعمال نمایند ۰

امّاآنچه جعوده وپیچیدگی موی رازایل گرداند تدهین اوست بروغن بنفشه ، و روغن کنجد ممزوج بآب وشستن اوبالعابات وطبخ برگ کنجد وریشهٔ توت سیاه وسفید ۰

ادویهٔ که موی رابسترد وبعضی ازآن درباب ادهان مذکورشد واین دوابغایت قوی است ، آهك تازه رادرشش مثل اوآب تاسه روزگذاشته صاف نموده تجدیدآهك سه بارکنند ۰ پس درآب صاف کرده‌اوبقدرثلث آن آهك زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب گذارند بحدّیکه چون پرمرغ باورسد بسترد ، پس استعمال نمایند ۰

وهرگاه بگذارند تامنعقد وخشك گردد درحین احتیاج قدری ازآن درآب وامثال

آن مانند آب برنج وشیرهٔ آرد جوحلّ نموده طلاکنند ۰

وهرگاه خواهند که موی را رقیق گردانند درتودهٔ خاکستر چوب رز یا بوره کنند وچون صبرا ضافه کنند باعث سرعت فعل اومیشود و چون خواهند که بد بوئی اوکم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند وجهت رفع بد بوئی بعد ازتنویربالخاصّیه برگ شفتالوعجیب الفعل است ۰

وبد ستور : گل خوشبو و برگ زرد شاهسفرم مسحوق و حناوگل سرخ وسعد واذخر مؤثّراست ۰

دوائی که : چون بر عضوی بمالند و یکساعت صبرکنند موی آن عضو به آسانی قلع شود وباعث درد نگردد وبغایت مجرّب است ، اشق را درسرکه حل‌کرده استعمال‌نمایند وچون یك کف بید انجیر را کوبیده داخل نوره کنند منع بردن موی مینماید ۰

بـــاب هفـدهـم

(در غسولات)

و

منقّیات بشره و محمّرات و مایتعلّق بها و ذکرمسمّنات و مهزّلات بدن

غسول : جهت صاف کردن رخسار ، اشنان سبز ، آرد باقلی ترمس نخود پوست دارمغز دانه بـه ، تخم خربزه ، تخم خیارزبدالبحر ، گل ارمنی ، بالسّویه باشیر تازه وقدری عسل شب طلاکنند وروزبشویند ۰

نسخهٔ دیگر : زعفران روناس کندر ، مصطکی بالسّویه باآب پیازسرشته قدری از آنرا باآب گرم بمالند وبعد ازسه ساعت بشویند ۰

نسخهٔ دیگر : روی رابغایت سرخ کند ومجرّبست ، خردل سفید زرنیخ بالسّویه بـا

شیرتازه تاهفت روزاستعمال نمایند ، زوفای خشك ، زعفران ، شکرسفید ،مثل هردو نرم کوبیده روزی دول تناولنمایند و روی راباطبیخ بادام تلخ بشویند ۰

وبدستور : خوردن حلتیث و سیر وآب انارشیرین باعث سرخی رخسارمیگردد ۰

نسخهٔ دیگر : که درحال گونه سرخ کند شیطرج رادرسرکه دوسه جوش داده لتهرا باآب او ترکرده ، چند باراز پی هم بروی زنند ۰

نسخهٔ دیگر : که بشره راسفید وبراّق وسرخ کند وآثارکلف ونمش وجدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه رازایل کند وباید یکهفته استعمال نمود ، حبّ محلب ،مقشّر پیاز ، عنصل ، فرفیون ، مغاث ، گلنار ،سریش ، خولنجان ،مویزج ،مصطکی پیاز ماکول ، دانه صمغ عربی ، مامیران ، زردچوبه ، نبات ، نعناع خشك آردنخود ، کتیرا ، آردبرنج ، پوست سبز ،پسته ، مغز به ، دانهٔ خردل سفید ازحریربیخته بآب سبوس گندم ، شیردختران سفیدهٔ تخم مرغ شیردرخت انجیرنیمبرشته قرص بسازند ودروقت احتیاج بآب تخم شبت مالیده روز بآب گرم واشنان سوخته بشویند وبروغن گل رخسارراچرب کنند ۰

غمره : که درسرخ کردن عدیل ندارد کندش ، زعفران روناس ومرّصاف مصطکی بالسّویه باآب پیازطلاکنند ۰

دوائی که : جهت رفع زردی بشره ویرقان مجرّب است ،پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج بالسّویه جوشانیده باآب آن روی را مکرّر بشویند صفت دوائی که بشره رازرد وشبیه مریض کند ، زیرهٔ کرمانی ۴ ، زردچوبه ۱ آردگندم ۵ ، که از تافته بیخته باشند باآب عصفرضماد نمایند وباآب طبیخ انجیر بشویند ۰

دوائیکه :جلد رابغایت سیاه کند وبد شواری سیاهی اوزایل گردد آهك مرداسنج بالسّویه باآب چند بارطلاکنند وچون زایل گردد اشنان رادرسرکه جوشانیده با آب او

بشویند ، وهمچنین آرد نخود وسرکه وترشی ترنج رفع اومینماید ۰

دوائی : که رفع شقاق روی ولب وکف دستها نماید بغایت مجرّب است ، موم زرد روغن گلسرخ ، زوفای تر پیهٔ مرغابی نشاسته کتیرا ، لعاب بهدانه موم رادرروغن وپیه گداخته زوفا وغیره رااضافه نموده درهاون برهمزنند تایکسان گردد ونسخهٔ مجرّبی در ضمادات مذکورشد و شنجرف رااثرقوی دراین امراست ،وچون ۵ل اضافه نمایندبیعدیل وحقیرمجرّب یافته ۰

نسخهٔ دیگر: که بغایت نافع است ، علك البطم ، زوفای تر، مصطکی ، مقل با پیه بز وموم کافوری در قدرمضاعف حلّ کنند ۰

نسخهٔ دیگر: جهت رخسا روشقاق آزموده است ،لعاب حلبه ،بزرقطونا لعاب تخم خطمی بابهدانه روغن گل وامثال آن چندجوش داده استعمال نمایند و بهآب گرم بشویند ۰

نسخهٔ دیگر: جهت شقاق پاشنه پاوکف پابعدازآنکه موضع رادرآب گرم گذاشته باشند وبسیارنرم شده ضمادنمایند وقدری رابسیارگرم کرده درشکافهابچکانند مرداسنج رادرروغن زیتون بجوشانند تابقوام زفت رسد ، پس استعمال نمایند و اگرقویترخواهند سندروس بوزن مرداسنج اضافه کنند ۰

وبدستور: پیه بزراگداخته با ۵ ل مازوی سائیده مثل غبارراباه ۲۰ل اومخلوط کرده درشقاق مزمن بچکانند ۰

وبدستور: سرطان محرق سائیده بروغن زیتون ازمجرّبات است ۰

وبدستور: کتیراکهربا ، کندر ، علك البطم راباروغن بیدانجیرطلاکنند وبایدعلك البطم راباروغن بیدانجیرد رظرف مضاعف حلّ نموده سایراجزارامثل غبارسائیده اضافه کنند ۰

صبغیکه حمرهٔ منکره وبرص ناخن و برص وبهق اعضاءوکبودی چشم رارنگ سیاهی

دهد وازاسراراست ، نخود پوست دارسوخته ، شیطرج مکد انکی سرمه حنامکد نـــرم سائیده درشیشه کرده روغن کنجد ۵ل سرکه ۱۰ل برآن ریخته درآفتاب گذاشته مکرّر برهمزنند وامتحان رنگ اوبه پشت ناخن کنند هرگاه اندك دانك تغییرد هد روغنراصاف نموده بجوشانند تاروغن بماند واستعمال ننمایند وجهت رنگ کردن برص آن مقداردر آفتاب بایدگذاشت‌که ناخن رابسیار رنگین کند واین روغن استخوان وشاخ وامثال‌آنـها رارنگ کند ۰

مسمنّات :یعنی آنچه بدن رافربه کند ازآنجمله آشامیدن شیروشکرولبوب مثل‌مغز فندق وبادام وپسته باشکراست ، وتناول نمودن غذای شیرین وچرب کثیرالغذاء مثل هریسه وشیربرنج وبعدازطعام بحمّام رفتن که غذاازمعده منحدرشده باشد ومـالیدن بسیارکه جلدبدن بحدّحمره رسد واجتناب ازترشیهای مفرط وشوروتند وگرم بافراط لازم است بادهنّیه بادویهٔ‌مسمنّه ۰

مسمنّه : که غریب الاعتدال وبغایت نافع است مغزبادام فندق وپسته حبّه‌الخضرا شاه دانه ، مغز جلغوزه بالسّویه باعسل بوزن مجموع سرشته هرروزاز۱۵ل‌تا ۳۰ ل ، تناول نمایندو ازعقب آن شراب باقایم مقام آن بنوشند ۰

مسمنّهٔ دیگر : موافق مبرودالمزاج بغایت قوی الاثراست وقوّت این‌ترکیب تاسه‌سال باقی میماند ۰

وقدرشربتش از۳ل تا ۵ل باید بعدازهضم غذاتناول نماید کنجد مقشربادام‌نخود حبّ الصّنوبرکبابه خشخاش سفید مکدجزو مغزگردکان آردگندم زرنباد حبّه الخضرا مکد نیم جزو حلبه شاه دانه حبّ السّمنه مکدربع جزو نرم کوبیده بامثل‌آن شیرتازه بجوشند تاشیرراجذب کندوسه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند وچون قریب الانعقادگردد بقدرثمن جزو حجرالبقوراکه پادزهرگا ویست درگلاب حلّ نموده تسقیه نمایند ۰

مسمنّهٔ دیگر : موافق محرورالمزاج ومقوّی باه‌است ، نخود پوست دارراد رشیر گـاو

یکشبانه روزخیسانیده ۰ بد ستورتجدید شیرکنند تا سه دفعه برنج شسته شکرسفید ــ خشخاش ، گندم ،جو ، مقشّر ، مغزبادام شیرین اضافه کنند وبکوبند وهرروز ۲۰ ل در شیرپخته تناول نمایند ، ودرحمّام مدتّی مکث نمایند ۰

مسمّنهٔ دیگر : که بالخاصّیه بغایت مؤثّراست بچه مگس عسل که‌پربرنیاورده باشد درسایه خشك کرده هرروز ۱ ل ، اورا با ۵ ل ، شکرد رآردگندم سائیده باآب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند واگراورابدون طبخ برپالودهٔ مزبورپاشیده بنوشند انفعست

تسمین : عضوی مخصوص مانند بازو وساعد وقضیب وسرین بایدعضومخصوص رابا شیرتازه مالیده تابحدّ حمره رسد ، پس این دواراطلانموده وبعد ازیکشبانه‌روز به آب گرم شست وبد ستوراوّل بازطلاکرد ، خراطین راازگل شسته خشك نموده بسایند و با روغن کنجد نیمگرم طلاکنند ۰

وبد ستور : علق راکه زلونامند درنارجیل که درجوف اوآب اوباشد بگذارند تاخشك شود ، پس سائیده طلاکنند واین ازمجرّباتست وهیچ دوائی جهت سطبرکردن‌قضیب باونمیرسد وهرگاه درنارجیل آب نباشد قدری شیرد رآن کنند ۰

وبد ستور : مالیدن عضوباشیروبعد ازآن زفت انداختن وبعد ازلمحهٔکندن و باز انداختن وتکرارعمل مدتّی کردن باعث تسمین آن عضومیگردد ۰

وبد ستور : ۲م عاقرقرحارانرم سائیده با ۳ل ونیم لزوجهٔ پیازعنصل خام مخلوط کرده برقضیب وامثال اومکرّربمالند باعث تسمین میشود ، وآزموده ازمجرّبین است ۰

ادویهٔ : که هزال آورد و آن عبارت از لاغریست ،چون فربه خواهند که‌لاغرگردد باید صبربرجوع و عطش وقلّه اکل نماید وبقول وترشیهاوغذاهای شوروقدید تناول‌نماید وبیشترغذای اونان خشك ونان جووامثال‌اوباشد وریاضات عنیفه وکثرت استفراغات و مدرّات و تعریق بسیار بغایت مؤثّراست ، و از مهزلات قویه آشامیدن سرکه وآبکامه است که ناشتابنوشند ۰

مهزّلی : که بغایت موءثّراست ، نانخواه ،رازیانه سداب ، زیره مکد جـــزو ی مرزنجوش بوره ، اشق ، ربع جزو لك مغسول جزو سفوف کرده هرروز ال ، بنوشندو عرق زیرهٔ کرمانی بجای آب استعمال نمایند د راند ك زمانی لاغرمیکند وآزموده است ۰

مهزّلی دیگر : که سریع الاثّراست ، زراوند مدحرج قنطوریون رقیق خبطیاناجعده فطراسالیون ، ملح الاقاعی شربتی ۳م ۰

نسخهٔ دیگر : بغایت سریع الاثّراست ، تخم سداب بستانی ، وشاخ تازهٔ اوراچند روزتناول نمایند ۰

وبدستور : مداومت اطریفل ومکونی وفلافلی وامثال آن باعث هزال است ۰

دوائیکه : مانع بزرگ شدن پستان و خصیهٔ اطفال گردد ، زیره راسائیده با آب خمیرکرده ضماد نمایند ولتّه رابسرکه ترکرده برآن بندند تاسه روزبگذارند پس بردا شته پیازسوسن آزاد راباسرکه وآب ضماد نمایند وبعد ازسه روزبگشایند وبازبد ستوراوّل عمـــل نمایند تادرماهی سه بارمعمول گردد ۰

دوائیکه : خصیه راذبول فرماید ومانع روئیدن موی پشت زهارگردد وازمجرّباتست قیمولیاسفیداب قلعی بالسّویه باآب بیخ تازه سرشته ضماد نمایند واگربیخ تازه نباشد بزر البنج راجوشانیده باآب اواستعمال نمایند وهرگاه ازعضوی موی راقلع کرده بمالند بـه دستورمنع روئیدن نماید وآزموده است ۰

بـــاب هیجـــدهـــم

درادویهٔ کلف وبهق وبرص ووسم وخیلان ونمش وبرش وباد شنام وسعفه وامثال آن چون موادفاسده که باخون باشد وطبیعت اورابطرف جلد دفع کند وبتحلیل نرود از آن موادفاسده آثاردرسطح جلد بهمرسد ، پس آنچه رقیق مایل بکمودت باشد او راکلـــف

نامند ومایل بسیاهی رابرش و غلیظ وسیاه رابهق ورقیق مایل بحرّه رانمش و حمره منکرهٔ غلیظ که درخساروا طراف بینی بهمرسد باوشنام گویند ،وآنچه ازمواد بسبب ضربه وسقطه درتحت جلد منجمد گردد وسم بسین مهمله نامند وآن سرخ تیره وکبود میباشد و سبزنیزمیشود وسرخ تیره وکبود رادم میت نیزگویند و مواد سود اوی متفرّق شبیه بنقطهارا خیلان وبفارسی خال نامند وآنچه ازمواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید ووضح گویند واغلظ رابرص سفید وسود اویرابرص سیاه وثبورباخارش اندکی متفرّق باشد ومنقرح گردد ومایل بسرخی باشد سعفه نامند ۰

وهرگاه چرك ازآن سیلان کند سعفهٔ رطبه وشیرنج وپی چرك راسعفهٔ یابسه و ثبور صغارسود اوی وپی چرك راقوبانامند وشبیهاست بسعفهٔ یابسه چه قوباد رسطح ظاهر میباشد وسعفهٔ غایص تراست و آنچه چرك اومجاوراورامتقرّح سازد ساعیه نامند و آنچه سفید وشبیه بآبله باشد وبیخارش لبنیّه وشهدیه وآنچه باالتهاب وحدّت ورجع و قلیل العدد وزرداب تراوش کند بلخیه ونارفارسیه وآنچه ازجلد بتأکّل لحم رسد جمره و آنچه بتأکّل نرسد نمله نامند ۰

وآنچه صلب ومستد یروباحمره ودرباطن قرحهٔ اودانهاشبیه بدانهای انجیرتنییّه وثبورمتقرّحه که جلد راثقبه دارکند و رطوبت شبیه بگوشت آب تراوش نماید جرده نامند و ثبوربیقرحه که درسربهمرسد وباخارش باشد وپوستهای سفید ازوجد اشود مثل شوره ریزد سنجه نامند و قسمی ازکچلی است ۰

وآنچه باریختن موی سرباشد وجلد رامتقرّح کند خزازوابریه گویند ۰ ومعروف بکچلی است وثبور غیرمتقرّح ، هرگاه بسیارریزه متّصل بهم وباحمره وخارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد نبات اللّیل چه اکثربروزاودرشب وبعد ازخواب میباشد ، وبه فارسی ایروکهیرخوانند ۰

وهرگاه بااتّصال وخارش وکمودهٔ لون باشد جرب یابس گویند وچون متفرّق وبرآمده

وتیره رنگ باشد ثالیل نامند وآن عدسیّه وبطمیه و حنطیه ومسماریّه ومنکوسه میباشد ،و چون ثبورسود اوی مخصوص پاوساق باشد ازجنس مادّه دوالی بطم نامند وثبورشبیه به سرهای خاربغایت کوچك وباخشك ریشه وتندی ولذعراحصف گویند وشرط است ، در تأثیرادویهٔ کلف ونمش وبهق وامثال اوکه بعد ازحمام بمالند ویاموضع را ببخارآب گرم بدارند وبمالند تاسرخ گردد ، پس ادویه راضماد کنند چون بعضی ادویهٔ مجرّبه درمواد مذکوره درباب ضمادات مسطورگشته دراین باب برخی ازآن مرقوم میگردد ۰

دوائیکه : بجهت کلف مجرّبست ، انزروت رادرزهرهٔ گاوحلّ نموده بمالند ،و بـه دستور : تخم خربزه ومغزبادام تلخ حبّ المحلب خاك زیبق باآب سرشته استعمال کنند

وبدستور : جهت نمش وبهق نافع است ۰

تضمید : ترمس ، تخم ترب ، تخم تره تیزك ، وقسط تلخ بادام تلخ بوره ، فلفل اشق که مجموع راباآب عصفربسرشند ۰

وبدستور : جهت ازالهٔ کلف ونمش وامثال آن آزموده است ، بیخ سوسن ، سرگین گنجشك ، قسط ، تلخ باآب وسرکه طلاکنند و روزد یگرباآب سبوس گندم بشویند ۰

دوائی دیگر : باقلای مقشّرگرسنه ، ترمس تخم ترب ، تخم خربزه ،نخود پوست دارنشاسته مکدجزوی زرنیخ زرد وسرخ ۲جزو ، انزروت ، مصطکی ، بورهیکجزوونیم باآب پیازوامثال آن طلانمایند ۰

دوائی : که جهت دفع خیلان وآثاربغایت نافع است ، انزروت ،نبات مغزبادام تلخ باآب صابون بمالند ۰

وبدستور : اشق رادرسرکه حلّ نموده استعمال نمایند ۰

دوائیکه : آثاربادنجانیّه رادفع کند ووسم راقلع نماید کند ربوره ، صبرزرد بالسّویه باسرکه استعمال نمایند ۰

وبدستور : مرداسنگ سفیدکرده راباپیه مرغ بمالند وهمچنین زرنیخ راباآب کشته

طلاکنند ۰

دوائیکه : جهت جمیع آثار وخون مرده وخیلان ونمش آزموده است ،مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابلی نخود مقشّرکرسنه ، ترمس ،زبدالبحراستخوان پوسیده انرزوت ، نبات بآب عصفراستعمال نمایند ۰

دوای : جهت سعفه رطبه عفص محرق وسمه باروغن دنبه بمالند ۰ و بدستور بادام تلخ مازوی شیروسرکه ضماد کنند ۰

وبدستور : توبال ، تبهای مرّصاف ، کندر ، شب یمانی ،زراوند طویل ، زاج خاکسترچوب رز ، صبرزرد یاروغن گلسرخ وسرکه طلانمایند ۰

دوائیکه :جهت سعفه یابسه نافع است ، وبدستور : جهت رطبه وخزازوجرب او قمل وقوباوریختن موی وداءالثّعلب مجرّبست ، شیاف میثا ، عفص ، فیلز هرج زردچوبه بوره ، روغن بادام تلخ ، وروغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند ۰

دوائیکه : جهت نبات اللیّل نافع است ، صبرزرد ، مرّصاف ،عدس باسرکه عسل بمالند ۰

وبدستور : درسرکه وبوره وحنازعفران بغایت مفید است وآشامیدن یکدرم قاقله‌را باآب سرد ازمجرّبات دانسته‌اند ۰

وبدستور : طلانمودن آب هلیلهٔ زرد باصبرزرد وآنچه باحرارت باشد مالیدن آرد جو وآب کاسنی وآب گشنیز ۰

وبدستور : آب برگ درخت به باصندل وپوش دربندی ازمجرّبات است ودرساعت رفع مینماید ۰

دوائیکه : جهت جرب باقسامه وحکّه عجیب الاثّراست آملهٔ غیرمقشّرنوشادر زیبق مقتول درروغن کنجد بجوشانند ، وباثفل آن بمالند ، ونزدیك آتش عضورابدارند ، و مادامی که ازحرارت ملتذ شود باید تکرارطلانمود وبعد ازاکراه موقوف نمود تصریح کرده‌اند

که این تدبیر ریکشب زایل میکند و جهت حکّه که ازحرارت مفرط باشد طلانمودن مغز تخم کدووهندوانه باشیرد خترازمجربّات است ،

وبد ستور : خشخاش و همچنین صبر زرد و نشاسته باآب کاسنی وآب کرفس باسرکه بسیارموءثّراست ۰

دوای هندی : که دررفع برص وبهق سفید تازه ازمجربّاتست ،قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ ، وفلفل زنکاربالسّویه باسرکه درظرف مس سائیده بگذارند وبعداز یکهفته بمالند ودرآفتاب بنشینند ۰

وبد ستور : طلا کردن نوشادر باروغن تخم مرغ تاهفت بار ،زایل میکند ۰

دوائیکه : برص وآثارزخمرارنگ کند ، شیطرج سیاه ، خبث الحدید ،زاج سیاه زنکار، روناس ، پوست انار، شقایق النّعمان ،باسرکه مکرّر بمالند وتصریح نموده اند مجرّب است ۰

صبغ دیگر : ازسیّارمنقولست که آنچه قابل رفع باشد زایل میکند وآنچه علاج پذیر نباشد تایکسال برنگ اصل جلد میدارد وازجملهٔ اسرارات ، زهرهٔگاو ، سرگین سوخته گاوی ، زعفران الحدید ، خبث فولاد ، شیطرج فارسی ، پوست بیخ کبرباتخم ادویهٔ انارناوس ، مازوی سوخته ونسوخته مکدجزو نرم بسایند و خون عقاب و خون نسرچند بارمتوالی بخوردآن دهند وبایدکه درسائیدن به پیش آفتاب خشك شود و مکّرر با خونهای مذکوربد ستورمذکوربسایند تادرنگ مثل ذروراصفرگردد ودروقت حاجت ، با سرکه خمیرکرده صبح وشام بدون شستن بمالند تاسه روز پس ازآن بشویند وهرگاه تغییر رنگ زیاده ازحدّ داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده بحمّام روند وروغن بادنجان نیزبرص وبهق سفید رارنگ میکند وحرف باخون خطاف بنهجی رنگ میکند کههرگز زایل نمیگردد ۰

دوائیکه : جهت قوبای مقشّر نافع است ، کندر ، گوگرد ، صبر ،مکد یکجزوصمغ

دوجزو باسرکه استعمال نمایند ۰

دوائی دیگر: بجهت قوبا بغایت نافع است ، شیاف مامیثا ،کندر ، زبدالبحر کتیرا ، توبال ، نحاس ، بورهٔ ارمنی ، خربق سفید ، ترمس ، اشق ،بالسّویه باسرکه طلاکنند ۰

وبدستور: خاکستر سیرسوخته باعسل جهت اطفال بغایت آزموده است ۰

وبدستور: حبّ البان وسرکه بسیارموثّراست ۰

دوائیکه: جهت رفع ثالیل وخیلان مجرّب است ، گوگرد زرد ، زرنیخ زرد ،شونیز خاکستر ، عقرب بالسّویه بازفت یاباسرکه طلاکنند ۰

وبدستور: ثمره الطّرفارابا سرکه چند باربمالند ازمجرّبات است وبخوربرگ سفیددار ازعجایب است ۰

وبدستور: ضماد شونیز بابول مجرّب است ۰ وبدستور: بازهرهٔ بز ۰

دوائی: که جهت رفع قمّل وقمقام برگ درخت انارو برگ حنظل وبرگ مورد و برگ کتان وقصب الذّریره وبرگ سرورد ارچینی مفرده ومجموعه باروغن قرطم وروغن زیتون نافع است و روغن ترب ازمجرّبات است ، وخاك سیماب بیعدیل ومکرّربتجربه رسیده است،

وبدستور: سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است ۰

دوائی که: مجرّب است ، کندش ، زرنیخ سرخ زراوند طویل ،قطران ، مویزج سیماب مقتول بالسّویه بازهرهٔ گاوبمالند ۰

بـــاب نـــوزدهـــــم

درمطیّبات بدن وعرق ومضیّقات فرج ، ومُلّذذات جماع ، وبیان غوالی وعطریّات که بوی دهانراخوش نماید چون این باب خصوصیّتی بمناکحات بیشتر دارد بنا علیه لازم

است که شطری در اصول کلیّه که بعضی ازآن در توافق وامثال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد چه مراد التذاذ عاجل وبقای نوع در اجل است ، وعمده در این دو مطلب توافق طرفین است ورفع شاکربقدر وسع ومهرهٔ اطبّا اتفّاق نموده اند که هرگاه عنق رحم وقضیب موافق باشد تخلّف در موافقت طرفین ودوستی نمیکند .

وبدستور : هرگاه علتّی دیگر در طرفین نباشد در توالد تخلّف نمی‌نماید واین اصل عظیم ومحقّق است .

امّا استدلال براین معنی آنست که مردان وزنان را قضیب وعنق رحم کمتر ازمقدار شش انگشت مضمومه وبلند تر ازدوازده انگشت نمیباشد ومتوسّط بقدر نه انگشت است . بعد ازموازنه انگشتان مرد وزن موافقه ومباینه معلوم میگردد دو طویل را با قصیرمباینه بمرتبه ایست که بملدّ ذات اصلاح پذیرنیست ، امّامباینه قصیروطویل بامتوسّطه بدری تدبیر می‌پذیرد وآن بمطیّبات ومضیّقات فرج ومسوحات قضیب واستعمال غوالی وعطرّیات ، و خوبی نکهت که بوی دهان است صورت پذیرمیگردد وغالیه ازمخترعات جالینوس است که بجهت ملکهٔ یونان ترتیب داده واقسام است :

قسمی : منحصر در عرفهاست مثل عرق فنته وبهاروصندل وامثال آن .

وقسمی : غالیه است که ادویهٔ عطریّه ومقویّه اعضارا باروغن بان بجوشانند وبمشك وعنبرتقویت نمایند .

وقسمی : ذرورات عطریّه است مثل عبیر وامثال آن .

وقسمی : ادهان است مثل روغن وگلاب وصندل وامثال آن وهریك از عرقهاو ادهان درقسم اوّل دستورات مذکوراست ، وبعضی غالیه رامنحصردرساداوران ، و حجرالرّخام وروغن بان دانسته‌اند وظاهرآنست که اقسام باشد وآنچه درادویهٔ مفرده بیان خواصّ آن نموده است مخصوص ساداوران وادویهٔ مذکوره میباشد .

غالیهٔ : منسوب بخاشعه ازتراکیب زینةالعروس جهت تقویت بدن وخوشبو کردن آن وتحلیل اورام واکثرامراض رحم وتفتیح سدّه دماغ وصداع بارد ونزلات وحمول اوجهة تقویت رحم وسیلان ونفخ آن نافع است ، قرنفل دارچینی ،گلسرخ مکد یکجزو ، سنبل الطّیب بسباسه ، عود مکد نیم جزو وناخن پریان یکجزو ونیم ازحریربیخته باده وزن ادویه گلاب سه روزخیسانیده آب مورد رابجوشانند تابربع رسد وازآن یکوزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع رابآتش بسیارنرم بجوشانند تابربع رسد ، پس صاف نموده بوزن آن روغن بان وعشرآن زیاد مخلوط کرده درشیشه ریخته یکهفته درسرگین تازه اسب دفن کنند تاغلیظ گردد واگربغلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند وبعد ازآن بازاءهریك درهم اویکحبّه ازمشك ویکحبّه عنبرحلّ نموده اضافه نمایند .

غالیهٔ دیگر : که ازاسرارمخزونه است و درذخایرخلفایافت شده چه ازآن آثارعجیبه مشاهده نموده اند ازآنجمله چون مسوح ومواقعه نمایند بغیری رغبت نکرده بیقرارش گردد ودرهیجان شهوت طرفین ولذّت جانبین بحدیّکه عقل برشاهد وجهت فالج ولقوه وخدرود وارورد رد مفاصل وکمر وجمیع امراض رحم نافع است ، وبازهرهٔ خرگوش چهل حمل عاقرمجرّبست .

لادن حلبی ، ثبول ، کبابه ، فقرالیهود که درسواحل بحریافت شود ، زعفران قرنفل ،مکدجزو نیم ،سحق نموده باسه وزن آن ماءالخلاف سه روزدرخاکسترآتش دار طبخ دهند ، پس چهارروز دیگربا روغن بان بدستوربجوشانند وزهرهٔ مرغ وزهرهٔ بزسیاه مکدجزو مشك وعنبروسگ مکد بازاءهردرهمی یکحبّه اضافه نموده درظرف مزجّج یانقره چهلروزبگذارند .

دوائی دیگر : که رایحهٔ بدن وعرق راخوشبوکند ، سوسنبر ، نعناع ،مرزنجوش برگ سیب بالسّویه جوشانیده صاف نموده ،سعد ،برگ مورد ، پوست ترنج ،برگ ترنج صندل سفید ، اشنه نرم سائیده اضافه نمایند وبا روغن مورد ویاروغن گل بجوشانند تا

روغن بماند ·

ایضا :جهت رفع بد بوئی زیربغل واران که صنان بصاد مهمله مضمومه است باید این موضع را باتیغ خد شهانموده واین دوارا مالند تاخون بقدری دفع شود وبعد ازیکشبانه روز موضع را بشویند وتصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجرّب است ،راسن خشک، محرق ، زراوند طویل ، محرق زجاج فرعونی ، زعفران ، مکد جزوی بآب برگ مورد تازه بسرشند ·

دوائی دیگر : جهت رفع بد بوئی عرق بغایت موثّراست ،مرداسنگ ، توتیای مغسول ، خاکستر، برگ سوسن که مژو گویند وبترکی شیرین بیان نامند ، مرّصاف،صبر زرد ، گلسرخ بالسّویه باگلاب وامثال آن طلا کنند ودر رفع بد بوئی انگشتان پایستن برگ سوسن تازه ازمجرّباتست ·

ادویهٔ مجرّبه : که قطع عرق مفرط کند ازآنجمله دهن سفرجل است که آب به رابا ثلث اوروغن کنجد بجوشانند تاروغن بماند ·

وبدستور : صندل سرخ سوده رابا روغن گل طلاکنند ·

امّاادویهٔ که باعث تضیّق فرج شود ازآنجمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع دراوموجود است ، تضیّق وتقویت عنق رحم وتسخین وتطیّب واکثارانزال زن وجذب موادازقدمین وجذب منی مرد ، سداب بسباسه ، مرزنجوش ،صعتربری کندر اذخرگل سرخ ، پوست انارترمس بالسّویه باروغن بان وامثال آن سرشته بالتهٔ اوّل روز حمول کنند وشب اخراج نمایند ·

ایضا : شکرقرنفل سرمهٔ مازو استخوان سوخته باآب مورد سرشته بد ستوراستعمال نمایند ·

حمولی دیگر : که سریع الاثّر است عود سعد رامك راسن اقاقیا ، قرنفل ،مازو ،مکد یکجزو ومشك عنبرجزو باآب به یاآب مورد سرشته استعمال نمایند ·

ادویهٔ که : چون استعمال نمایند در جماع وولادت باعث توسیع نمیگردد دندان اسب ، پوست شغال ، سم بز ، صعترفارسی جوزما مثل سرطان بحری موی خرس همه را باید سوزانید وباروغن بان سرشت ودرماهی سه بارهرمرتبه بقدریکدانك بالته حمول نماید .

دوائی دیگر : که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویهٔ جنین نماید ، و هرگاه بسبب علتّی منقطع شده باشد ادرارکند جندبید ستر ، افیون تخم کرفس بالسّویه ، سحق نموده مکدام را با شراب ممزوج نموده بیاشامد .

دوائی دیگر : که درتضییق نایب مناب بکارت باشد مازو ، کندر ، گلنار ، پوست انار ، دانه خرمای سوخته ، توبال النّحاس ، صعتربرّی جفت البلوط دانه زعرورد رد شراب خشك کرده که طرطیرنامند بآب به ترش سرشته استعمال نمایند ودراین باب درفرزجات بعضی ادویه مجرّبه مذکورشد .

امّاادویهٔ ملذّذه : ازآنجمله این ترکیب بغایت باعث لذّت طرفین میگردد ، پیاز نرگس زهرهٔ گاوومویز منقّی عاقرقرحا بالسّویه درحین جماع برقضیب طلاکنند بعد ازخشك شدن مباشرت کنند و چون برعانه بمالند بغایت نعوظ آورد .

مسوحی : که بغایت مؤثّراست و بسیارباعث لذّت طرفین میگردد کبابه ، زنجبیل عاقرقرحا ، سعد هریك جزوی ، حصی لبان که بفارسی حسن لبه گویند کتیرامکدنیم جزو به آب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهرهٔ مرغ اضافه کنند بغایت لذّت افزای زن میگردد .

مسوح دیگر : که همین اثرداردعاقرقرحادارچینی ، زنجبیل مکدیکدرم مشك یك حبّه باعسل سرشته حبّ بسازند ودروقت حاجت دردهن حل نموده برقضیب بمالند و بعد ازجفاف مباشرت کنند .

مسوحیکه : درتقویت قضیب بیعدیل است ورفع عنّین میکند ، پیاز عنصل ، پیاز

نرگس مکد نیم وقیه باآب مهرّاکرده با ۳۰ل روغن زیتون وقد ری آب بجوشانند تا رفع آب شود ، پس صاف نموده زهرهٔگنجشك ، تخم ابخره ، عاقرقرحا ، خردل سرخ مومیائی سورنجان ، مرّصاف ، مکدیك ل ، اضافه نمایند وبرکنج ران وزهارو خصیه وقضیب مکرّر بمالند ۰

ادویهٔکه :چون مسوح کرده مجامعت نماید باعث بغض ونفرت طرفین میگردد ۰ــ سفیداب ، افیون ، بیروج ، کعب خنزیرغیرمحرق ، مامیران ، زهرهٔخرس ،دندان سوختهٔ پلنگ اشنان سبز ، سوخته سرگین کبوترمجموعه ومفرده یکدانگ آنرا سائیده باآب طلاکنند ۰

واگربرباطن زیرجامهٔمردی بمالند که قدری ازاین ادویه ملاصق قضیب اوگردد با هرزنیکه مباشرت کند باعث نفرت زن میگردد بحدّی که دیگر به ملاقات اورغبت ننماید ۰

ادویهٔکه : باعث توسیع فرج گردد ، بحدّیکه احدی رغبت بمباشرت اونکند بصل العنصل ، بسباسه ،چوب بقم ، تخم بستان افروز ، تخم شاهسفرم ،تخم بادروج زهرهٔ کفتارد رروغن زیتون بالسّویه بازهرهٔبز سرشته خشك کنند وقدری ازآن درروغن زنبق حلّ نموده حمول نمایند هرسه ماه یکبار استعمال نمایند ۰

حمولی‌که : چون زن حمول نماید تاسه ماه رحم رابد بوومتعفّن گرداند وباعث نفرت مردان میگردد ، سلیخه ، قصب الذّریره ، فقاح ، اذخر ، شاه‌دانه ، قرنفل ،جوزبوا قسط شیرین ، میعهٔسایله ، جاوشیر ، بانفت سرشته استعمال نمایند ۰

امّاادویهٔکه : جهت نجرکه بدبوئی دهان است ، نافع است ونکهت رانیکوگرداند ازآنجمله عنبراست ، که درباب حبوبات مذکوراست ، وازمخترعات حقیراست وعدیل ظاهرانداشته باشد ازمعالجات ایلاقی نقل شده وبتجربه رسیده است ،جوزبوا ،هیل فوفل ، کافور ، قرنفل دارچینی ، خولنجان ، مکدیکدرم مشك ثلثم بارّب به سرشته حبّ کرده درزیرزبان نگاهدارند ۰

وبد ستور : خوائید ن پوست ترنج ود رمواد حارّه مضغ گشنیزخشك نافعست وهرگاه خواهد که حبوب معطّره مدتی د رد هان بماند وحلّ نشود بایدعنبروقد ری مومیائی ، و حصی لبان را د رعسل وشیرهٔنبات د رقد رمضاعف حلّ نموده واد ویهٔمخصوصه را با اوسرشته والله اعلم بالصّواب ۰

بـــاب بیستـــــم

(د رذکرخواص غریبه واسرارمکتـــــومه)

ازثابت بن قره منقول است و بتجربهٔمجرّبین رسیده است که چون مرارهٔسنوراسود و عینین قنفذ را برروی آتش نرم جوشانیده باچیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند قوّهٔ باصره بحدّی رسد که د رشب اشیارا بد ستورروزببینند ۰

ایضا : بد ستورفرموده که : چون عینین ذئب را د رسایه خشك کرده اکتحال نمایند مشاهدهٔروحانیات نمایند ۰

فی الحبّ : ایضامنقول است که چون گل سنجد را بامنی کسی معجون کرده ، با قد ری شیرینی بزنان د هند د رد وستی بحدّی رسد که بی آرام گرد د ۰

وبد ستور : هرگاه مذکوراوّل را با قطرهٔازخون کسی زیاد معجون کرده با قد ری سر انگشت وسطی وقلیلی آب د هان واند ك عرق جبین وقطرهٔخون هد هد با شیرینـی ــ آمیخته اطعام زن کنند د رمحبّت بیقرارگرد د ۰

وبد ستور : فرموده وازمجرّباتست که چون تخم مرغ را سوراخ کنند وسفید ی را بالتّمام اخراج نموده ازمنی کسی ادخال کرده ثقبه رامسدود سازند وچهل روزد رسرگین اسب د فن کنند تاچون مضغه گرد د ، پس خشك کرده با شکربسایند ونا شتا بخورد زن د هنـد د رمحبّت بحدّی رسد که احد ی رااختیارننماید ۰

فی الحبّ : چون زحل در سنبله باشد مغناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند وچون صریخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه بسایند هریکرا شخصی معین اکتحال کند وشخصی مکحول باوّل مدّت مدید نظر در شخصی مکحول تبانی نماید باعث محبّت مفرط ثانی باوّل گردد ومجرّب دانسته‌اند بحدّ یکه مکان مفارقت را محال یافته‌اند ۰

ایضا : جهت دوستی مجرّب دانسته‌اند ، ناخن هدهد را با ناخنهای دست ،و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار سائیده با شراب یا شیرینی بهرکه دهند مطیع ومنقاد او گردد وارسطوبدون ناخن هدهد ذکر نموده است ۰

وازجعفر طوسی منقول است که چون موی طرفین عارض وما تحت ذقن را مقراض نموده بآرد گندم آمیخته اطعام زنی کنند ، در محبّت او بیقرار گردد ۰

ایضا خاک چهار راه را در ساعت سیّم روز چهارشنبه برد ارند جهت رفع عداوت ، و تفریق مجرّب دانسته‌اند و بخور حبّ المحلب باعث الفت خصمین است ونگاهداشتن آن بالته کبودی مبطل سحر است ۰

ایضا : جهت افراط محبّت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده‌اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است ، نگینی ساخته در اوّل ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره را در آن نقش کنند وآن صورت زنیست که ایستاده باشد ودر دست او سیبی و در باطن نگین این حروف خمسه را در مدهمله همه ۰

ایضا : حروف خمسه ی بل همه رخمدن ایضا حروف خمسه : رای مل همه همه

وبرانگشتر نحاس احمر نصب نمایند ، لابس آن تا یکسال با هرزنی که مباشرت کند آن زن از او دوری نجوید وآنشخص نزد جمیع نسوان محبوب باشد ۰

فی البغض : منقول از کتاب طبّ روحانی چون کوزهٔ خزف آب ندیده را بموی سرزنان بخورکرده ومردان از آن آب بخورند آنمرد از آن زن بحدّی نفرت نمایند که هرگز با او نظر

نکند وافشاند ن سپند د رخانه باعث تفرقه وبخوراورافع این اثراست وتعلیق اوباپارچهٔ کبود رافع چشم بد وسحراست ۰

فی اذهاب الغیره عن النّسوان : د رکتاب اسراربیان شده که چون مغز سر خرگوش رابا شراب زنی بیاشامدغیرت ازوسلب شود وچون قضیب گاوراد رسایهٔ خشک نموده نیم ل رابا شراب بزنی د هند سلب شهوت جماع اوشود ۰

وبد ستور : چون قضیب گرگ راقبل ازطلوع آفتاب یابعد ازغروب گرفته و د ر سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هرزنی که ازآن بخورد متنفّرازمرد ان گرد د وقطع خواهش از آن شود ۰

وبد ستور : چون شجرهٔ مریم راسائیده باآب نعناع حبّ سازند هرزنی که یکد انگ ازآن بنوشد تایکسال قطع شهوت اوشود ود ود انگ اوتاد وسال همین اثرکند بد ستور مذکوره است که چون د رمقنعهٔ زنی کرم سرخ راچنان ببند ند که اوند اند د رحال هیجان شهوت اوراحاصل گرد د ۰

وبد ستور : چون یکجزو ریحان رابانیم جزو نوشاد رجوشانیده باآب اوهرزنی که استنجاکند طالب جماع گرد د ۰

فی العقد : ازثابت بن قرّه منقول است که چون موی سریکه ازشانه فروریزد بسوزند ومرد احلیل رابخاکسترآن آلوده انباشته جماع بآن زن کند د یگری قاد ربرمباشرت آن زن نباشد وآن زن بغیرآن مرد بد یگری نپرد ازد ۰

ود رحیات الحیوان مذکوراست که چون مرد احلیل رابخون شفنین برّی آغشته با هرزنی که مباشرت کند احد ی قاد ربرجماع آن زن نگرد د وآن باد یگری انس نگیرد ۰

ود راسرارالاطّبامنقول است که هرگاه مرد قضیب خود رابزهرهٔ گرگ آلوده مباشرت کند احد ی بآن زن نتواند مقاربت نمود ۰بد ستورزهرهٔ کفتاروزهرهٔ خطاف وخون خطاف وخون غراب همین اثرد ارد ۰

لترك شرب الشّراب : چون یکد انگ رجیع ا سد را د رشراب حل کرد ه بنوشند بحدّی متنفّرگرد ند که هرگزخواهش آن نکنند ۰

فی امتحان الحامل والبکر : حنین ابن ا سحق تصریح نمود ه که چون یکد انك سیر مقشّر کرد ه با سوزن سوراخهانمود ه زن حمول نماید ، هرگاه صباح آنشب رایحهٔ سیر ازد هان اوظاهرگرد د بگرنخواهد بود وچون بورهٔ سرخ را باصد ف بالسّویه بسایند و د ر بینی دخترسعوط کنند هرگاه عطسه آورد باکره ا ست والّا فلاو بتجربهٔ مجرّبین رسید ه که چون کفهای د ست حامله املس وصاف با شد حمل اومذکرخواهد بود وهرگاه ما یل بسبزی با شد موءنّث ۰

وبد ستور : ثقل طرف را ست د لالت برپسرد ارد وطرف چپ برد خترچون د ر اوّل حمل قد ربا قلائی اززهرهٔ خرس نربا شراب ممزوج نمود ه بنوشند پسرتولّد کند و زهرهٔ مادّهٔ آن د خترچون زراوند مد حرج را با زهرهٔ گاوحمول کنند بعد ازظهرود رصباح طعم اورا یابد آنزن را فرزند خواهد شد والّاعاقرا بدی خواهد بود ۰

فی سرعت الحمل وعد مه : چون نفخهٔ ارنب وسرگین اوو عسل بالسّویه سه روز وسه شب حمول کنند وهرروز یکمثقال نشارهٔ عاج بنا شتا تناول نماید د رسرعت حمل ازمجرّبات ا ست ۰

وبد ستور : حمول بول شترباعسل وشراب همین اثرد ارد وچون هرماه قد ری بول ا ستربنوشند حامله نگرد د وچون بول کبش بیا شامد هرگزحامله نگرد د ۰

وبد ستور : آشامید ن حلتیث با بول زنان همین اثرد ارد ۰

سرّ غریب : ازجعفرطوسی منقول ا ست که چون زبان ضفد ع سبزرا د رحین خوا ب برروی د ل زن بگذ ارند یافراش اورابخوربجزوی ازاجزاع بضفد کندآنزن هرچه د ر روز کرد ه با شد بیان کند ۰

فی ما یسهل خروج الرّیح من الاسفل : خرد ل سفید ، جوزبوای محرق برگ سد ر

برگ خشك سرو ، نانخواه محرق ، تخم ابهل انجدان محرق محروث محرق آذریون مجموعه ومفرده چون سائیده یك م باماًکولات اطعام کسی کنند درخواب وبیداری ــ ضبط خروج ریح نتواند نمود و اگرمجموعرا باچهارمثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بامثل اوروغن بجوشانند تاآب بسوزد درشکم بمالند اثراود راخراج ریح بقدر نصف اثراکل ادویهٔ مذکوراست ودراین باب تخم مورچه ازمجرّبات است ورافع اوخوردن زیرهٔ کرمانی است .

عملی که بیهوشی آورد : گوشت گوسفند بی چربی راشرحه نموده شرحهارا ببزر البنج سائیده پرکرده درکوزهٔ سفال گذاشته درسرگین اسب دفن کنند تاگرم شود، پس کرمهارادرشیشه کرده بگذارند تاخشك گردد ودروقت استعمال ۲جزو اورابایك جزو افیون سائیده دانگی دربینی هرکه نفوخ کند بیهوش گردد .

وچون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه رابانیچه دربینی آنشخص بدمند وبدستور : جندبیدستر ، فرفیون ، زنجبیل رابالسّویه نفوخ نمایند یابا سرکه مخلوطکرده استنشاق نماید تاعطسه کند .

دوائی دیگر : که بغایت قوّی الاثراست ، افیون بزرالبنج ، پوست بیخ لفاح جوز ماثل که ناتوره نامند ، تخم کاهوبالسّویه نیمکوب کرده بجوشانند وصاف کنند و گندم به قدری که خیسیده شود درآن ریخته بگذارند تاخشك شود .

وبدستور : ادویهٔ مزبورراجوشانیده تسقیه نمایند تاپنجمرتبه آنگاه گندم رابعد از خشك شدن درشیشه ضبط کند ودروقت حاجت ازیکدانك تادودانك اوراسائیده ــ بیاشامند و تدبیردفع آن بدستوریست که مذکورشد .

فی خواص شیئ کلّهامجرّبه : خوردن ۵۴۰۱۰۳۰۰۴۰ ۵۱۶۵۱

بی شبه جذام آورد ۵۱۳۱۲۴۱۰۹۷ او بامداومت مورث کوریست . مشیمه اهوان

درتقویت ذکاءچون تخم خربزه رادر ۵۴۰۳۴۰۳ ۵۱۶۵۱ که آن تخم را

بدماغ آلوده باشند ازخاك مملوساخته غرس نمایند وبطریق معمول آب دهند ، تاخربزه ببارآید هرکه ازآن تناول نماید وفورعقل وذکاوصحّت حدس وحلم‌بامور خفیّه غریبه بمرتبهٔ قصوی رسد وظنون وروٴیای اوتخلّف نورزد و قوّت‌حافظه بغایت قوی‌گردد چون تخم خربزه رادرکاسه ۲۰۱۴۰۸ ۵۴۲۴۰ که تخم رابمغزسر ۱۳۰۱ آلوده غرس کرده باشند خوردن ثمراوبلاهت وحماقت‌عجیب آورد .

کحل : ۴۱۹۸ ۵۲۶۵ ۴۱۸۸۳۶ مورث ۱۲۶۲ است بدون المی‌سوخته او نیز همین اثرداردشرب دودرهم مغزسر ۵۴۲۶۲۰ باعث جنون وبلادتست .

ایضا : ازغرایب بخورمغزسرسنوروحشی واهلی مخرج نطفه‌ای است که دررحم‌بسته باشد و ۲۴۳۸۵۴۸۲ ۴۶۴ــ مورث جنون‌وقطورآب پودنه‌دردماغ رافع مستی‌اوست .

دیگر : شرب دل خلد رادر اطاعت روحانیات موٴثّرد انسته‌اند .

دیگر : حجرالدّیك که درسنگدان خروس یافت میشود دردهن داشتن او رافع تشنگی است و شرب اورافع جنون ووسواس .

دیگر : طلق محلوب راچون باشبّ یمانی و خطمی وطین مغره وسرکه وسفیدهٔ‌تخم مرغ براعضابمالندرافع سوزانیدن آتش است و ازغرایب خواصّ عاقرقرحا است که هرگاه‌اورا بانوشادربرکام وزبان بمالندوآتش دردهان گیرند دهانرانسوزاند .

دیگر : چون نوشادرراحلّ کرده کاغذی رابآن نقشهانموده دراطراف خود بگذارند هوام پیرامون آنکس نگردد وازمجرّبات است چون هفت‌عدد خنفسارادر زیرطاس مس سرخ حبس کنند ، باعث برودت هوای حارّ وباریدن باران میگردد .

بـاب بیست و یکـــم

(دربیان‌بعضی‌ازرساین‌حکمای‌هند)

باصطلاح هنود رساین بمعنـی‌کیـمیای بدنست وآن مخصوص است بادویه‌وتراکیبی

که باعث حفظ صحّت و طول عمروتقویت قوی و اعضای رئیسه باشد واکثرتراکیب و تدابیر ایشان در امزجهٔ سکان اقلیم ثالث ورابع وخامس موافقتی ندارد و بنائعلی هذا ، در اقالیم مذکوره متداول نشده وطریق یونانیان بسبب تناسب مناط اعتبارگشته است ، و حقیرآنچه اقل غایله دانسته بتحریرآن مبادرت مینماید ۰

ازآنجمله رساین کند هیتست که عبارت ازگوگرد باشد وابوالاخنسا ، اشارهبا وست وطریق آنست که گوگرد سند روسی رانرم کوبیده درمفرقه آهن باروغن گاوی بقدری کهاو رابپوشاند بآتش نرم گداخته وازخرقه که برسرکاسهٔ شیرتازه گاوی بسته باشند ،صاف نمایند تامصفّی اوداخل شیرگردیده که منعقد ومشویه سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد ، پس خشك نموده ضبط کنند واین مسمّی بکند هیّت منقّی و بچندین قسممستعمل میگردد ۰

اوّل : آنکه هرروزیکدانك اورا سائیده بایکوقیه شیرتازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند ۰

وتصریح کردهاند که چون بیست روز مداومت کنند بهق وجرب وقروح رازایلنماید ودردوماه تعدیل طبع و حفظ صحّت بحدّی نماید کههرگزتغییرمزاج ومرض براوطاریگردد ودرسه ماهصحّت وتقویت قوی وحواس وذکاءبحدّاقصی احداث کندودریکسال ضعف بنیه وپیری رازایل کند ۰

دیگر : آنکه هرروزیکدانگ اورابایکدرهم ازهلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که ازتخم اوگرفته باشند چرب نموده ناشتاتناول نمایند وتاچهارساعت غذائیمیل نکندو بعدازآن ازاغذیهٔلطیفه تناول نمایند تاشش ماه بانیطریق سلوك نمایندموی سفید را سیاه گردانند بنهجی که دیگرسفید نشود جذام وفالج وتشنّج وسلّ وسعال قدیموبواسیر رارفع نماید وحدّت بصر وقوّتسمع وحواس بغایت قصوی رسد ۰

دیگر آنکه : هرروز یکدانگ اورا با یکدانگ طلق سیاه محلوب مکلّس سائیده ، با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند واز شرایط استعمال جمیع رساین آنستکه اوّل تنقیه نمایند ودر ایّام استعمال از ترشیها ولبنیات وآنچه در او حرارت غالب باشد واز سبزیها وجماع وحرکات عنیفه واعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه بشروط مزبور عمل نمایند باعث هلاك وامراض مهلکه صعب ، میگردد .

دیگر رساین تری پلاست وآن عبارت از هلیلجات است وطریق آنست که سیصد و شصت عدد هلیلهٔ کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت اورا بپوشاند وسرکوزه را محکم نموده ودر زمین پاکی دفن نمایند بنهجی که سرکوزه بیرون باشد وتا قریب بدو هفته بگذارند وهرروز ملاحظه نمایند وهرچه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلهها نرم شود ، پس هریکرا دونیم کرده دانهٔ اورا اخراج نمایند وزیبق منقّی که ابوالارواح عبارت از اوست باگوگرد منقّی مزبوره بالسّویه مکدر نود درهم بسایند تا یکسان گردد ودر قدحین گل حکمت گرفته در دیك پرریك باخاکستر بآتش نرم گذارند تا منعقد گردد ، پس بسیار نرم سائیده در جوف هلیله نیم مگذاشته نصفین مهرهلیله را بریسمان پنبه مستحکم نمایند وهلیلجات در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته برآن بریزند بقدریکه آنرا بپوشاند وظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد ازآن چون بیرون آورند اجساد مذکور را جرام هلیلهاعوض نموده اثری نماند هلیلها مربّی شده باشد هرروز یکعدد را تناولنمایند و تاچهار ساعت در خوردن غذا تأخیرکند و بعد ازآن شیرتازهٔ گاوی واطعمهٔ لطیفه ونان وشکروگوشتهای لطیف تناول نماید چون یکسال مداومت کنند بدستوریکه مذکورشد جمیع منافع مزبورسابقه ازسیاه گردیدن موی سفید وزیادتی عمروتقویت قوّتها ورفع ضعف پیری و اعادهٔ شباب وصحّت ارواح ومزاج ، و حرارت غریزی ملاحظه کنند .

صفت زیبق منقّی : زیبق را در هاون سنگ یا زجاج یا مزجّج با آب گیاه بید انجیر سائیده تا جرم وسیاهی او زایل گردد ، پس با آب گیاه عنب الثّعلب بدستور سحق کنند ومرتبهٔ سیّم بآب نقیع هلیله بسایند وبعد از آن مغسول کرده هفتاد ل ، اورا با نود ل آب خالص در دیك سنگ بآتش نرم بجوشانند وهرچند آب بتحلیل رود تا یکرطل دیگر بتدریج براو بیفزایند تا مجموع صد وهشتاد ل او با نود ل آب بتحلیل رود ، پس برداشته ضبط کنند ، واین مسمّی است با بوالأرواح منقّی .

امّا استعمال سایر رساین که مشتمل بوده با دویهٔ سمیّه وتدابیر آن چون خطرناك دانسته بقید تحریر درنیاورده مثل پرورس که عبارت از دوای پستی است است ، و مهارس که عبارت از دوای پستی مزبور با اجساد سبعه است وامثال آن از ادویه بلادری وزرنیخی وغیرهما .

امّا تدابیر معادن وتکلیس و تصعید واحراق وتصویل وسایر آن در دستور اوّل این کتاب مذکور است ، مع منافع هریك .

صفت ترکیبی که جهت احتباس بول وحرارت جگروسل ودق وتنقیه معده بیعدیل است واز مجرّبات حکمای هند است .

قلعی را در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار زردچوبه سائیده با نانخواه مسحوق قدری باو آمیخته با آلت آهنی برهم زده سرظرف را بپوشاند تا مانع صعود بخار گردد وبحدّی رسد که رنگ او سفید شود ، پس با آرد برنج حبّها بقدر نخودی ساخته از یکعدد تا دو سه عدد استعمال نمایند ، وهرگاه مطلب تلیین طبع بوده باشد قدری از آن مشتری مدبّر بیض را با آب لیموخمیر کرده در ربوته بدمند وبارد یگر بروغن گردکان خمیر کرده در ربوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد ودرینوقت یکعدد از ین حبّ مسهل قوی الفعل است ورفع افراط اسهال آنرا حبّ سفید اوّل میکند .

باب بیست و دوّیم

(در ذکر بعضی از معالجات)

که مخصوص چهارپایان است وازکتب بیطره نقل شده .

مخفی نماناد که عروقی که فصد آن در امراض بهایم حاجت می‌افتد بیست و یك رگست باین تفصیل :

عرقین بارزین هریك پهلوی گوشی است وقصد آن جهت تحریك سر گران خیزی وجنون نافع است .

عرقین منخرین در رهربینی یکی جهت امراض بینی وگوش ودهان مفید است .

عرقین دواجین درد وظرف کردنست جهت حکّه وجرب وبرص وریختن موی وامراض حارّه ونزلات نافعست .

ازرعان : از والی لثه علیا ازد و طرف کشیده است تا باطن دماغ جهت درد دستها ومقله وظفره وگام نزدیك کردن نافع است .

صافنات : چهار عرق است ازد وطرف وحشی دستها وپایها جهت ریختن موی که جرد گویند مع ضعف قوایم وزحمت بارگران وجراحت سمّ .

اخرسان : دو عرق است ازد وطرف کتف کشیده تا برمانه جهت امراض پشت و کمر وصعوبت خوابیدن وبرخاستن وتشنّج وبدی نشخوار فصد ان نافعست .

عرق ذنب : رگیست در زیر دم جهت امراض رحم و خصیه وجهت قلّت شیر و بدی هضم فصد کنند .

عروق وحشیات : چهار رگست در باطن دستها وپاها مقابل صافنات جهت امراض قوایم وسینه گیری وحرارت مفرط باید فصد کرد ، ضفدعین دو رگشت در زیر زبان جهت بدی نشخوار وسیلان کف ازدهان وورم گلو فصد کنند .

امّاطریق معالجات آنست که درامراض حارّه بایدعلفهای سرد مثل قصیل واسفناج وکاسنی وکاهو وغیرآن دهند ودرامراض باردهٔ یونجه وعلفهای گرم وبجای جوخلرو پنبه دانه وعدس وامثال آن ، پس ادویه مخصوص هرعلتّی رااستعمال نمایند ۰

امراض رأس یکی آنستکه درابتداءسرراحرکت دهد باسیلان رطوبات بینی و قله اکل وبعدازآن ورم مستطیل درعقب گوش بهمرسد ۰

علاج ،گشودن عرق بارزین است ، وطلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن اورافشرده باشند باصابون وبزرقطونا وهرگاه منفجرگردد علاج قرحه باید نمود ۰

دیگرناخنه که بترکی سانجوگویندعلامتش تنگی نفس ، وبرآمدن غضروف بینی و سردرپیش افکندن وعدم اکلست ۰

علاج قطع باسره اخراج غضروف وفصدعرقین منخرین وسعوط بزاج وزرنیخ ومرهم زنکاروا ستعمال معطّسات ۰

برآمدن دندان ، زیادکه مانع لجام وباعث قلّت اکل ونشخوارا ست ۰

علاج قلع ومالیدن موضع بزفت وحلتیث که هردورادرروغن زیتون جوشانیده باشند وسنون نمودن بشبّ یمانی وشونیز۰

دیگرضفدع وآن ظهورورم ورگهای سبزدرزیرزبان است ۰

علاج گشودن ضفدعین و تضمید نانی که درمرضفدع طبخ نموده باشند ۰واکل آن۰

دیگرتأثیرهواست ، علامتش بهم آمدن چشم وسرپیش افکندن وغمگین بودن و افکندگی سینه وبرخاستن موی اوست ۰

علاج آردجورابا ربع وزن اوریوند بادوغ ممزوج کرده برروی یخ سرد کرده بخورانند وبآن حقنه کنند وهرگاه ازبرودت هوا باشد شبت وحلبه مکد ۴۵ل نیمکوب کرده تاسه روز بدهند ۰

امراض عین : مثل ظفره وامثال آن و بیاض وغیرهاعلاج همه بدستور معالجه

انسان است مگر آنکه در بهایم ادویهٔ قویّه آنها را باید استعمال نمود ۰

امراض ریه واحشاکه : ازآنجمله سرفه است هرگاه بعد از اکل عارض شود از ضعف ریه خواهد بود والّا از دماغ ۰

علاج حارّهٔ آنرا تخم مرغ خام بگلوانند ازند ویا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ نرم گردد ، آنگاه بدهند ۰

وبدستور : دادن شیرو اسفناج و علف خبازی وخطمی وآب طبیخ جلسه مع خبّازی بسیار نافع است و حقیرحبّ سعال ترياك داروحبّ نشاط راتجربه نموده وبارده راحبّ عطائی وحبّ میعه داده ودرقسم باردہ تصریح نموده اند که این دوامجرّب است رازیانه شونیز ، فته ، مقشّر ، مکد ۳ل ، روغن دنبهٔ تازه هفتادل ، نیم گرم کرده بدهند هر روز بدستورتا سه روز باید داد واگراثری باقی مانده سه روزدیگر دربینی چهارپا بریزند وگویند : اگردرسالی یکبار این دوارا بدهند بهیچ مرض درآنسال مبتلانگردد و باعث فربهی اونیزمیشود ۰

وبدستور : دبق رابازیت وآب گرم دهند ازمجرّبات شمرده اند واین دوانیزبغایت نافع است ، سیرمویزمنقّی زیرهٔ نانخواه زراوند مدحرج مکد ۳ل ،جوشانیده صاف نموده با ۲۰ل عسل بدهند ودرشدّت سعال فصد واجین نافع دانسته اند وداغ مرافق ،و سعوط زعفران باروغن زیت بغایت موثّراست ۰

دیگرقولنج است علامتش احتباس زبل وبی آرامی وبرآمدن شکم علاج تخم کافشه که که عبارت ازفرطم است ۵۰ ل ، اوراد رآب پخته جرم اورابخورانند وبآب اوحقنه کنند و بگردانند تا اطلاق واقع شود وشیاف شحم حنظل باصابون ومویزازمجرّبات خصوصا با قدری زهرهٔ گاوخورانیدن یك ل زهرهٔ خرس جهت درد شکم ودردجگروسدّهٔ آن مجرّب است ۰

وبدستور : شیاف ازحلتیث واشق وشحم حنظل کردن وخورانیدن آب بزور مع

سرگین کبوتروزیت وشراب بیعدیل است ۰

دیگراحتباس بول است علاج شراب وروغن گاوهریك نودل نیم گرم بدهند وحقیر این دواراتجربه نموده شورهٔصاف راازل۵ تا ۷ل درماست حلّ کرده بدهند درحال رفع علّت کند وباید بعد ازآوردن دواازجویهای کم عرض بجهانند وچون دهنهٔفرنك در چشم اوبکشند بالخاصّیه درحال ادرارمینماید مجرّبست ۰

جوگیری : وسینه گیری هرگاه سینه گیری ازجوگیری حادث شود درروز آب وکاه نباید داد بعد ازآن بتدریج علف سبزدهند واگرهیچ قسم علف سبزبهم نرسد کاموجورادر آب وقدری شیرپخته بدهند درته آب سرد بسیارحرکت باید داد وهرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق و حشیات دست وفصد ذرعان کنند وتخم مرغ خام چند عدد را شکسته درگلوی اوریزند وبجای جوخلّروعدس وحبّ البقره وامثال آن دهند وگندم در شیرپخته نافع است وشیررادرروغن دنبه جوشانیده برسینه گرم کرده بقوّت تمام بمالند وپوست تازه گوسفند بپوشانند ۰

امراض قوایم یکی قصرتحریکست واووقتی عارض میشود که عرق داشته دفعتا سرد شود ومانع حرکت کمروگردن گردد بخلاف تشنّج که شامل جمیع اعضاست ۰

علاج سعوط ببورهٔارمنی و روغن گلسرخ وبخورونطول کردن بمطبوخ درمنه‌ترکی ، و برنجاسف وکندرومانندآن وهرگاه زایل نشود داغ مفصل سروگردن وبیخ دم باید کرد ، جزو علّتی است که باسستی قوایم موی اومثل داء الثّعلب ریزد ۰

علاج موضع رابا ستره چندجا بشکافند تاخون بقدری دفع شود وپیازعنصل مالیده بروغن کوهان شترو روغن حبّ الغارو شونیزو ثفل وتخم کتان تضمید نمایند ۰

جمودعلتّی است که بسبب کثرت شرب وبعد ازاکل عارض میشود وعلامتش دیرگام بردا شتن وگرانی سینه وخشکی اعضاءوتشنّج قوایم است علاج فصد بازرین طرف پیشانی وزیرسم است وسعوط کردن بگلاب وکافورونطول بطبیخ ادویهٔحارّه مثل حاشا وبابونه

وبرنجاسف وافسنتین ۰

تعقّد : علتّیست که بسبب حمل گران وحرکت بسیار وسبرسنگلاخ وزمینهای درشت بربالای زانوبر آمدگی بهم رسد ۰

علاج بملیّنات ومحلّلات مثل مویزو زعفران وانجیروتخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ۰

ورم تحت الرّکبه وخراج وسطبری یکی ازقوایم بحدّ داءالفیل میرسد ازریختن مواد غلیظه است ۰

علاج تضمید موضعست بحنظل تازه ومقل وسیرو عذره انسان ازمجرّبات است ،وبه دستور : میعه بازیت و خورانیدن ریوند چینی بادنبه وشیرونطول ببابونه ونخاله‌واکلیل الملك وامثال آن ۰

طباق : علتّی است که باعث ورم حوالی سم گردد وباخشونت وشکافها وشقاق علاج بریدن موضع وداغ کردن است باستره بآتش سرخ کرده واخراج آنچه شبیه‌بدانهای انجیرباشد وبعد ازآن استعمال نمودن قطران ومراهم مناسبه قرحهٔ‌خفیّه حافره که از میخ بهمرسد ۰

علاج کشیدن میخ وچکانیدن روغن چراغ وروغن شیخ‌صنعان وامثال آنست ۰

شقاق : طریق علاج آنستکه مکرّربآب گرم بشویند بلکه مدتّی درآب گرم بگذارندپس سم راخشك کرده این دواهاراگرم نموده درشکافهابچکانندعلك البطم رادرپیه بزدر قدر مضاعف بگذارندوسرنج اضافه نموده استعمال نمایندواین ازمجرّبات حقیراست و بعضی مالیدن مغز سرگوسفند وکنجد محلول وزرده‌ٔتخم مرغ وسفیداب وزعفران‌رامدح نموده‌اند وداغهای خطمی بالای سم وساق بسیارنافع است ۰

امراض جلد : ازآنجمله جربست‌علاج‌آنستکه نمك وزرنیخ رابالمناصفه درروغن گاو جوشانیده طلاکنند ودرآفتاب ببندند تاسه روزتکرارنمایند ۰

وآنچه حقیرتجربه نموده این دواست گوگرد ۲جزو ، سیماب یکجزو ،مغزبادام تلخ یکجزو وبعد ازسحق بلیغ باروغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده مواضع جرب رابعد از شستن بآب گرم وصابون وضماد نمایند ۰

شیرنج ونفاخات علتّیست که ازجلد رطوبات تراوش کند وباخارش باشد ۰

علاج تضمید اوست بصابون وسرکه وسدرو بد ستورخردل باماست نافع است ، و سیماب وزاج وخاکسترچوب تاك باسرکه وروغن گل ازمجربّات حقیراست ۰

حکّه : علاج خارش مثل جرب وشیرنج است ودرادویهٔ اوشراب وسرکه سریع التّأثیر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث گردد کنجد راسوزانیده بآب مخلوط کرده دم اورابشویند وتایکهفته همین عمل کنند ۰

برص : که بترکی الاگویند حقیرآنچه تجربه نموده ضمادیست که درباب اطلیه‌برص مذکوراست ، باید موضع راباآب اشنان شست وشونمود وبعد ضماد کرد وچون پوست‌بیفکند واثری باقی ماند تکرار نمایند والّا فلا ۰

کوکب علتّیست که بسبب اکل مفرط موادّ فاسده درکتف جمع گردد وبروزکند ۰

علاج تضمید اوست بقنه وسرگین کبوتربا روغنها وبعد ازآن شکافتن ومعالجه‌جراحت کردن وادویهٔ‌جراحات درباب مراهم مذکوراست واحتیاج بتکرارندارد ۰

وامراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضومخصوص است چون دست بآن مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد ۰

علاج : فصد قوایم و تضمید بزنجبیل ونفط وسیروسرکه وادویهٔ‌محلّله است و داغ مفصل معلوم ودرخلع معرها ومفانیزداغ نافعست والصاق زفت وتدهین بروغنهای‌حاره و نفط ۰

اورام : آنچه درران تاآخرساق یاتازانوباشد ریح الجمال نامندعلاج ،تضمید به عذره ازادویه مجربّست ۰

وبدستور: جاورس وسبوس گندم کماد نمایند وسایراورام رابدستورانسان معالجه نمایند. وعلاج ورم پشت که ازکوفتگی باروتکلتوباشد نمك رادرشیرگاوجوشانیده نمدی راباوترکرده وسه روزبگذارند وورم محلّ تنگ راباصبروسرکه ضماد کنند ونمدی راباوترکرده بگذارند وشکررابرروی آن بکشند واورام حارّه راابتدا ءوانتهابمحلّلات تضمید نمایند مثل گل ارمنی وطحلب و بزر قطونا وآرد جوباآب کاسنی وآب گشنیزوسرکه طلاکنند وبعدازآن بمحلّلات اورام حارّه و باردہ ومزمنه رادرابتداءوانتهابمحلّلات تضمید نمایند مثل مغزدانه بیدانجیروسرگین گاووزوفای ومرّصاف واشق ودبق وآهك وامثال آن.

جراحت علاج آن بذرورات ومراهم مذکوره درابواب سابقه نمایند وآنچه مخصوص به جراحت پشت دوابست سرگین خشك الاغ وخاکسترتنباکواست که بعدازشستن بآب هر روز تجدید کنند.

امراض عامّه ازآنجمله اعیاست که ماندگی باشد.

علاج: شکروآرد جورابالسّویه بآب ممزوج کرده بدهند بعدازلحظهٔاندك بگردانند ویکبارد یگرازآن تادہ ساعتی حرکت نفرموده، پس درآب نهرد ستهاوپاهارابادم، و مقعدوزهارودهان وبینی بشویند، پس خشك کرده بروغن گاوونمك وشیرآب زانوهاراتا سم تطلیه نمایند واگربانداکی ازدویدن بسیارباشد سینهاش رابپوشانند وبه ۴۵ل روغن کنجد باروغن تازه حقنه نمایند ویکبارد یگربآب سرد و حقنه کنند.

تشنّج، علامتش عسرنفس وفرو رفتن اضلاع است.

علاج داغ تهیگاه است که هرطرف راسه داغ مثلّث بکنند ویکی زیرناف. وپیه علتّی است باکثرت تشنگی و بی‌آرامی ونفس بسیارزدن واضطراب حرکات.

علاج، تبرید بماءالشّعیروتعلیف بکدوی تازه وهندوانه ودوغ آب وفصدعروق، و وحشیات وتضمید جرادہ کدووخیارومثال آن ویخ بسیاردادن وسعوط بکافوروآب گشنیز و حقنه باشیرتازه وآب دلمه کنند.

مغیّرالالوان : چون بهایم راخواهند که تغییررنگ اوشود باید خاکستربیخته‌را بآب خمیرکرده بقوّت تمام بمالند تاچرك زایل شود وبآب گرم بشویند ، پس موضع رابا شبّ یمانی بقوّت تمام بمالند وبجهت سیاه کردن بقمرابآب نیل پخته بمالند سیاه‌گردد وجههٔ سرخ کردن بقم رابآب ملح القلی پخته ضماد نمایند وجهت کبودی نیل‌راکمترازبقم کنند و جهت سفید کردن تدهین بروغن وزغ‌کنند وآن در مبیضات موی مذکورشد ۰

حیله : اکتحال عسل بلاد رمورث بیاض چشم حیواناتست واکتحال حربق رافع آن وازاسرارات ، سعوط آب پودنه دردماغ شتررافع مستی اووازمجرّباتست ۰

باب بیست و سیّم

در قلع آثار لباس و جامه وامثال آن :

قلع رنگ سیاهی دو جزو اشنان ویکجزو انارد ان رابا سرکه وآب بجوشانند ، و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی راذرآن بگذارند بحدّیکه دست تاب گرمی اوآرد ، پس بدست بمالند وهرگاه اثری باقی ماند بآب وصابون بشویند وتصریح نموده‌اند که‌هراثریکه بآب وصابون زایل نگردد باین عمل رفع شود ۰

وبدستور : چون اشنان‌رابا سرکه بجوشانند وهرسیاهی والوان رابا وبشویند بعد ازآن بآب وصابون رفع آثارمینماید ۰

اثرمداد شیر تازه بانمك کوفته مخلوط کرده بآن بشویند وپس ازآن بصابون ، و اشنان ومتفّق علیهاست که ترشی ترنج رفع رنگ مداد وسایرآثارمید هد ۰

اثرسیاهی پوست انارو سایرآثارسیاه موضعرابگوگرد دودکنند وسرگین کبوترمالیده بشویند ۰

رنگ دوده : موضع راخمیرآرد برنج مالیده بصابون وآب گرم بشویند ۰

وبد ستور : ترنج وآب لیمورا فع اوست ٠

قلع جمیع الوان : اوّل بآب قلی شسته با بقیّه نمناکی د ود گوگرد د هند ایضا د راین باب مجرّب د انسته اند موضع را بسرگین مرغ طلا کنند ود رآفتاب خشك کرد ه به صابـو ن بشویند ٠

قلع رنگ خون : د رحاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمك زایل کنـد ه ٔ جمیع الوان خونها است ، مگرخون بکارت واین فرقی غریبست ٠

وبد ستور : چون موضع را بخاکسترآلود ه بآب اشنان بشویند رفع اثرخونها میکند ٠

وبد ستور : چون سرگین کبوتررا بجوشانند وبآب اوبشویند ازمجرّباتست ٠

قلع رنگ زعفران : چند با ربقند سائید ه د ود کنند رفع میکند ٠

وبد ستور : انجیررا د رآب بجوشانند تا رنگ برد ارد وبگرد اند وجامه را آنچنان گـر م بود ه باوبشویند ، پس ازآن بصابون ٠

وبد ستور : شستن جامه ببوره همین اثرد ارد ٠

قلع اثربقم : لیمورا پاره کرد ه د رماست بفشارند موضع را باوآلود ه بعـد ازسه ساعت بد ست مالید ه بفشارند وبصابون وآب گرم بشو یند ٠

قلع رنگ نیل : ماست ترش را بجوشانند موضع را بآن فروبرد ه بعـد ازد وساعت بآب وصابون بشویند ٠

قلع شکوفها ومیوه ها : اشنان واند کی بوره را بسیار بجوشانند وبد ستورقد ری اشنان را باخطمی وبوره بجوشانند وموضع را ساعتی د رهرآبی مکرّربگذ ارند پس بآب و صابـون بشویند ٠

قلع رنگ آلوبالو : برگ آلوبالوسوزانید ه خاکستراورا بآب سرشته موضع را طلاکنند و بعـد ازیکروز بآب وصابون بشویند ٠

قلع رنگ توت : اثرتوت سیاه را بآب توت سفید بشویند وبد ستورهرگاه به گوگرد د ود

کنند زایل گردد ۰

قلع رنگ انار : اشنان راباصمغ عربی وشبّ بجوشانند وبآن طلاکنند وچون خشک شود دست مالیده ازموضع بیفشارند ویا شب بشویند ۰

وبدستور : شستن آن بصمغ عربی واشنان همین اثر دارد و گویند اثرپوست گردکان تررا بروغن وصابون بشویند ۰

قلع رنگ خرو : نبیذ بآب انار دان وقراقروط بشویند وبعد ازآن بصابون ۰ وگویند : چون بگوگرد دود کنند زایل گردد ۰

وبدستور : اشنان وسرکه درترشی ترنج ازمجرّباتست ، شستن جامهای رنگین که تغییرنیابد قطف رادرآب جوشانیده لباس راباآن بشویند ۰

جهت ثبات : رنگ جامهاخرنوب نبطی راکوفته ، بخیسانند وجامهارابآن ترکرده بعد ازآن هررنگی کنند دیگرزایل نمیگردد ۰

قلع آثار روغنها : آرد جورابد وغ آمیخته بآن بشویند تاازالهٔ چربی شود وچون لباس پشم سفید بروغن آلوده باشند مرّصاف رابعد ازترکردن موضع بآن بپاشند وبسیاربدست مالیده بآب سرد وصابون بشویند وهرگاه پوست چربی آلوده باشد نخاله گندم تاسه بار برآن ریخته بدست بمالند وبیفشارند ۰

وتصریح نموده اند که چون بزهرهٔ گوسفند وبزطلاکرده بآب اشنان وقلی بشویند اثر جمیع ادهان راازاقسام البسه زایل گردانند هرگاه خواهند ناشسته زایل شود آهک و نمک راسائیده برموضع بپاشند وچیزی سنگین برآن گذارند وبعد ازمدتّی بیفشارند ودر قلع روغن برزک وزیتون و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشم رابآن آلوده باشند سبوس گندم راجوشانیده موضع رابآب ترکرده بگوگرد بخورکنند ودرخواصّ الاشیاء ازالهٔ آن ازجامه پشمین نیزبد ستورمذکوراست ، وچون لباس رنگین باشد اوّل بخطمی بشویند پس بآب اشنان وصابون ۰

قلع آثار نفت سیاه وسفید : اوّل بد وشاب بشویند پس بآب قلی که گرم باشد وجهة رفع بد بوئی آن اوّل بسرکه وبعد ازآن بآب گرم بشویند وآب طبیخ باقلی مهره مجرّب شمرده اند ۰

وبد ستور :چون سیرکوفته ونمك نیمکوب برموضع بسیار بقوّت بمالند وبعد ازآن بشویند زایل گردانند وگویند : بروغن زیتون نیز رفع اثرنفت میشود ۰

قلع رنگ غالیه وطیوب : سرگین کبوتررا بآب جوشانیده جامه را باو بشویند پس بصابون وازاله اثرعرق چهارپایان واثرپوست سیاه بد ستوری است که در قلع رنگهای سیاه مذکورشد ۰

قلع روغنها ازاوراق کتاب وکاغذ : ۷ م استخوان سوخته رامثل غبار بسایند وبا ۰ ۱م ، شب و ۰ ۱م نبات نرم سائیده براوراق پاشیده سنگی گران بربالای آن ازشب تاصباح گذاشته پس اوراق رابیفشارند ، وهمچنین گل نیشابوری وآهك ونمك وشوره همین فعل میکند ۰

امّا قلع نوشتجات : بایدگچ رابا روغن زیتون واندك بورهٔ ارمنی وشبّ یمانی سائیده برنوشتجات مالیده ، پس رفع آن نموده وهمین عمل دربردن چرك جامه نیزبسیار مؤثّر است ودراین امورسفید اب حصاصین قویترازگچ است ۰

امّا قلع موم : عسل راگرم کرده برموضع ریزند وبمالند تاموم وعسل بهم بیامیزد ، پس عسل رابرداشته موضع رابآب گرم بشویند ۰

ایضا :جامه رادرشیربیخت جوشانیده گذارند ، پس بصابون وآب گرم بشویند ۰

ایضا : ببوره وصابون وآب گرم رفع نمایند ۰

قلع قیروزفت ومومیائی وامثال آن : آرد نخود رابآب آمیخته استعمال نمایند ۰

وبد ستور : بروغن زیتون گرم کرده وصابون ازاله نمایند وروغن زیتون رادررفع اشیاء مذکوره واشیاء چسبنده مثل دبق ازمجرّبات است ۰

اقسام شستن جامها : لباس زربفت راچیزی بهتراز روغن گل بورموآهك نیست ، و پشمین راگل وابریشمی وصوف وسقرلات ولندره وامثال آن چوبك ونمك وجامهٔ ابریشمی راچنانکه بصابون پاك میگرد دواگربا پشم گوسفند نیزبشویند والوان مختلفرا سرگین کبوتر ازالهٔ چرك میکند وجامهٔ سفید بهررنگی که آلوده گرد دچون یکشب د ربول شترگذ ارند و روزد یگربصابون وآهك بشویند رفع آن میشود وبول اطفال رانیزهمین اثراست واللّهاعلم.

بـاب بیست و چهـــارم

د رد ستورمعالجاةطیورکه بزوره عبارت ازآن اســـت

پوشیده نماند که علمای این صناعت وفضلای این علم بسیارقلیل اند وبهترین ایشان قسطوس رومی وابن العوام واد هم وقطریفه وسومارس وابن جانس، است واوّل کسی که صید شاهین وبازکرده وایشان راشکارآموخته قسطوس پادشاه روم است وصید بـاشـه اختراع کسریست و شکاربحری وچرغ رانسبت به بهرام داده اند .

وطریق اصطیاد وبیان نیك وبد وبیان سایراحوال طیوربرسباع که جوارح نامند به اقسام مختلف تحریرکرده اند و چون امورمعالجات امراض آن مناسب الحاق این مجموعه داشت بناءعلیه اکتفاءبه بیان آن نموده وآنچه ازمتقدّمین بنظررسیده ترجمه میشود ، وتصریح کرده اند که نبض طیورد رمفصل ثانی ال محسوس میگرد دوحرکت ریه مابیـن مقعد وانتهاءاستخوان سینه که عظم زورقیست وازجهت عدم عظم وتری که در سایرحیوان قاعدهٔ دماغ است ومحلّ وقوف موادغلیظه وشمول د رزکاسهٔ سروجمیع سرراصداع عارض نمیگرد دچه باین سبب بخارات محتبس نمیشود ومهره های گردن وپشت طیوررا سناس

نمیباشد واین عبارت ازبرآمدگی طرف بیرون مهره‌ها ست وروده‌های این جنس مستقیم است بخلاف سایربهایم که ملفوف وپیچیده است ، و فالج و عرق النّساء نیزطاری نمیگردد .

علاج کلیّهٔ صحّت ومرض : چون هرصبح بعد ازخواب شب بال وپرخود رابه منقار سازدوبال افشانی کندومردمك دیدهٔ اوصاف ونورانی باشدوباطراف ازروی جستجوی چیزی کندوازنشاط پروازنماید باخواهش صید فضلهاش معتدل القوام وسفید بو ، وبه سهولت دفع شودعلامت صحّت است وبااین اوصاف هرگاه درحین پروازبسرعت وقوت زند وکثیرالحرکت باشد دلالت برحرارت ویبوست مزاج اصلی دارد وضدّآن بربرودت ورطوبت واضداد وصفات مزبوره علامت عدم صحّت است .

پس اگرسرراحرکت بیجا دهد دلالت برآفت دماغ کند اعمّ ازآنکه دراصل دماغ باشد یابمشارکت عضوی واگرمکّررچشم راپوشیده ورطوبت اوسیلان نماید دلالت برطرفه وآفت چشم کند ، وهرگاه دهانش بعدازسیاهی سفیدگردد دلالت برآکله کندواگربال رابتمامه جمع نماید ، دلیل است برغلبهٔ رطوبت غریبه وچون باوجودآن هردم به پای نشیندودرحین رفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل است بربواسیروآفت رودهٔ وشقاق پاوورم کف دلیل حرارت غریبه ولرزیدن پادلیل نقرس ومفاصل وورم فوق زانواست ، و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده وقمل است ، وکاهیدن بال راست ومنقار دلیل ضعف جگروخارش بینی بحدّ افراط دلیل آکله وصدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه ننمودن دلیل تخمه ، وافتادن ازنشیمن وتشنگی مفرط دلیل موتست .

امراض رأس : و له علتّیست که سررابسیارحرکت دهد ، گاه منکوس کندو گاه مرتفع دارد ، پس اگرنکوند اشتن سرزیاده بررفع باشدوتغییرد رچشم بهم نرسدازاصل دماغ خواهد بودوالّا بمشارکت اعضای اسفل علاج آنچه ازاصل دماغ باشد درموادحارّه بآب گشنیزوسفیداب تطلیه نمایندوسعوط کنندوتسقیه بگلاب نمایندوربارده تسقیه به گلاب که مرزنجوش درآن خیسانیده باشند بایدگردوتضمید بمرزنجوش مطبوخ و آنچه

بمشارکت باشدعلاج آن عضوکنند ۰

مرهفه : علتّیست که موی راست ایستد ومخلب که عبارت ازناخن است کج و سست بحدّی گردد که ضبط طعمه نتواند نمود ۰

علاج هرگاه زمستان باشد درپیش آتش والّا درآفتاب بدارند ونطول بمطبوخ بابونه وتسقیه بآب نرگس وآب موردکنند ۰

تقلیص : علتّیست ازپیش دماغ که حرکت دشوارکند ۰

علاج : نطول بآب شبت وروغن کنجد وتسقیه بشیرهٔ نیمگرم ذرّه کنند وبدستور :آب عنّاب وبنفشه نیزمفیداست ۰

امراض عین : عشا ، شبکوریست و تصریح نموده اند که غیرانسان وبوزینه و مرغ خانگی وکبوتریابد جمیع حیوانات اشیاءرادرشب به بینندوعدم ابصارجوارح سبب بخار غلیظهاست ۰

علاج : منع لحومات واقتصاربحبوب وتقطیربگلاب وشکرنمایندو علاج غشاوه و بیاض بتقطیرزهرهاوبشکرومروارید کنند ۰

اتّساع ونزول آب علتّیست که درروز ابصارنکنند و علامتش وسیع شدن مردمکست درروز چه طیوررادرصحتّ بصرسوای شب وبرودت مفرط هوامردمك وسیع نمیگردد وعلاج تقطیرزهرهاست باعسل علاج سیلان رطوبات بتقطیرآب موردکنندواوهم آب مورد را با توتیای مغسول تجویزکرده و علاج پلك چشم وبهم آمدن اوبعدازحكّ آن بشکرطلا به خون بال نارس طیوربغایت آزموده است ۰ وبدستور: جهت طرفه واکثرامراض چشم مفیداست ۰

جدری : وآن حدوث نقطهای سرخ مدوّراست درپلك چشم ۰

علاج : موضع راباسیربمالند ، وبعدازآن خاکستربرگ زیتون بپاشند ۰

علاج : سلاق که سرخی پلك باصلابت وبیجوشش بتقطیرگلاب وروغن پسته کنندو

علاج جرب که خشونت وسرخی پلك است ، بقطورشراب وسفیداب وسماق منقوع درگلاب کنند و علاج بذله که غرب بی‌سیلان است بقطوزروغن گلسرخ وشراب باید گرد دود موع که کثرت اشك است هرگاه ازدودآتش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیرد ختران تقطیرکنند ۰

امراض منسرومخلب : منسررابفارسی منقارومخلب راچنگال گویند ازجملهٔ امراض آن یکی تقشّراست که عبارت ازریزه شدن وپوست انداختن باشد وعلاج بیعدیل تضمید این دواست ، نشارهٔ شاخ بزوترب رادرروغن بیدانجیرجوشانیده استعمال نمایند وسطبری منقارو ناخن راکه ازصدمه واسباب خارجی بهمرسیده باشدتضمید بآب موردولادن نمایند وآنچه بسبب انصباب موادباشد بروغن بادام وتخم کبوترومغزپسته تطلیه نمایند والتوا که کجی وپیچیدگی است تضمید بسرکه وشب کنند ۰

وتطبیق که بهم آمدن وبازنشدن مخلب ومنسراست ومداومت بتضمید روغن کنجد و روغن تازه وسعوط نیزازآن نمایندوطعمه بزردهٔ تخم مرغ خام بایدکردوثالیل راکه به ترکی زگیل گویندوآن درچنگال وانگشتان حادث میشود بایندوامکّررتطلیه نمایندکه‌از مجرّباتست ، اشق مقل ،ازرق ،مکد ۲جزو نیمکوب کرده یکشبانه روز درسرکه‌کبر ـ خیسانیده ، پس دردهان حلّ کنند ، وگل خطمی ۲جزو تخم مروتخم کتان بنفشهٔ بابونه‌هریك یکجزو اضافه نموده استعمال نمایندوعلاج ریش کردن چنگال رابه منقار بخون آوردن موضع‌بن ناخنان بایدکردو تضمید بدارچینی وامثال آن بایدنمودواورام حارهٔ تازه‌راتضمید بگل ارمنی وصندل سرخ‌و کافوروزعفران باسرکه کنندوبارد مومزمنه‌را تطلیه بمرهم داخلیون و دبق ومویزج باعسل وسایر محلّلات نمایند ۰

امراض دهان وزبان وحنجره وآلات تنفّس ۰

علاج : خشونت دهان که مانع‌خوردن اطعمه گردد بهدانه یاحلبه‌رادرگلاب خیسانیده و تسقیه بآن کنندو گنجشك طعمه دهندوپاشیدن گشنیزونشاسته بسیار

مفید است و تشنّج اعصاب حنجره راکه مانع فروبرد ن طعمه میشود تسقیه بآب طبیخ انجیر ومویزوتضمید بروغن گردکان کنند وورم کنج د هان راتسقیه بآب گرم ممزوج بآب بزر قطونا وتضمید با نجیرمهرّاباقد ری سیرنما یند وچون منفجرگردد چرك اوراپاك کرده برگ عنّاب را مثل غبارسائیده بپاشند ، وسعال وضیق النّفس راعلامت تواترنفس وبازد اشتن د هان وضعف حرکتست هرگاه این علّت ازحرارت مزاج یا هوام باشدبا شدّت تعب میل بآب کند ونبض سریع و کف پاگرم میباشد وآنچه بسبب بخارود خان باشد این اعراض باونمیباشد وعلاج آن تسقیه روغن کنجد باقد ری صمغ عربی ولعاب بهد انه وگل ارمنی است وچون باحرارت لاغری عارض گردد تسقیه بشیرالاغ وکتیراء وماءالشّعیر باقد ری آب کدو وبرروی اسفناج وبرگ بید وگشنیزوامثال آن خوابانیده وداغ طرفین منسروپیشانی که بچوب مورد کنند بسیارنافع دانسته اند وهرگاه ازبرودت باشدعلامتش حرکت سروسیلان رطوبات غلیظه ازد هان است ، علاج تسقیه بشیرالاغ که قدرسرگین موش درآن حلّ کرده باشند باید گردد ، روغن ترب ازمجرّباتست و حلتیت رابعضی تجویزنموده اند خفقان راعلامت تواترنفس و صداع منخرین وحرکت منتهای عظم زورقیست که باندك حرکتی این عوارض محسوس گردد و تسقیه بگلاب وگل مختوم ولعاب تخم ریحان وآب انجیروگل ارمنی کنند وبرروی برگها وعلفهای سرد بخوابانند و طعمه اززردهٔ تخم خام وجوجه پریرنیاورده د هند و گرفتگی آوازرابدادن طبیخ انجیرزردو خطمی وزوفاوعسل کنندو خناق ، و د شواری نفس رااین دوابغایت نافعست ، پوست پخته تخم مرغ رانرم سائیده باموییز حبّهاکرده بد هند وتسقیه بآب کلم بوته دارنمایند واگرحرارت غالب باشد تسقیه بهروغن بنفشه وگلاب وآب کاسنی وروغن گلسرخ کنند .

حبّ جهت ضیق النّفس ازمجرّبی مسموع شده است که بسیارمجرّب است ، مصطکی نشاسته ، تخم کدو ، تخم خشخاش ، ربّ سوس ، بیخ زنبق ، اسفرزه ، تخم خرفه بهدانه ، تخم خطمی ، باقلا ، زعفران ، مغزبادام ، تریاك اجزاراکوبیده سوای —

اسفرزه وتخم خرفه که لعاب گرفته وشیرهٔ اوراکشیده تتمه رابیخته بالعاب مذکور، حقنه نمایند د ر پنج روزصبح و عصرمجموع رابخورند د فع ناخوشی میشود ۰

جهت گزید ن مار و عقرب ورتیلاوزنبور: نوشاد رد رآهك آب ند یده بآب د هـــن بیامیزند ،ضماد نمایند ۰

امراض حوصله که زهرك عبارت ازاواست ، تخمه سیب آن کثرت اکل وطعمـــهٔ بیوقت وعدم هضم است ، علامتش قی‌کرد ن وسستی بال وسروبرخاك غلطید ن و بـــر نشیمن قرارند اشتن ود ها ن بازکرد ن وسیلان رطوبات ۰

علاج : گرسنگی‌وپروازبیشترنمود ن و طعمه ازبرنج‌وذرّه وحبوبات داد ن است ،و د روزسیّم گنجشك طعمه کنند واین دوا راد رگوشت پیچیده بد هند ، زنجبیل ،مصطکی کرد یا د ارچینی ، فلفل ، مکد ،یکجزو حرف ابیض بربع جزو باشکرحبّی بقد ر فـلفـــل ساخته استعمال نمایندو جهت رفع رطوبات غلیظه مویزج راازمجرّبات د انسته‌اندوقد ر شربت ازسه عد د تا ۷ عد د است وسوناخن واد هم تسقیه طبیخ مصطکی‌وقرنفل‌راستوده‌اند وبروی نعناع تازه وپود نه وسداب که سرکه برآن پاشیده بخوابانند ود رزیرنشیمن‌بگسترند وباجماع رسیده که ازانسان وطیوروحوش ۳ صنف اندکه تخمه نمیشوند ازانسان حکیم وراهب ومسافروازوحوش شیروپلنگ وآهووازطیورکبك وشترمرغ و قطاط که بفارسی سنگ اشکنك گویند ۰

ریاح : علامتش قراقروظهـور نفخ‌وقلّت اکل است ۰

علاج: طعمه راازملخ و خطاف وخرگوش کنندو حبّی که مذکورشد بسیارنافعست و حقنه بطبیخ رازیانه وکرفس وبیخ ویابروغن تازه وفلفل کنندوجگرگوسفند باشیرالاغ و هلیلهٔ زرد ۰

وبدستور: تخم کشف‌بها شکربغایت مسهلات نافع اندوشیاف شکروانزروت و عسل ونمك بسیارنافع است ، وشیاف پیهٔ خوك رامخصوص بازبیان کرده اند هرگاه حـرارت

ظاهر باشد بجای نمك درمسهلات وشیافات و حقنها هلیلهٔ زرد کنند وبچرغ وشاهین ـ بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر باشکروروغن تازه دادن بسیار نافع است چه اوّل بقی ودفع فضلات وثانیا باطلاق دفع مواد میفرماید ۰

دود : علامت گرمی که درزهرگ بهمرسد منکوس داشتن سروگشودن دهان ،و لاغرشدن است ، وعلامت کرم روده بدبوئی فضله وغلظیدن وقلّت اکل است وعلامت کرم مقعد خروج وظهوراوست ۰

علاج : آب برگ شفتالوباگوشت باآب چغندر وعسل نیمگرم دهندوبدستورقنبیل وبرنگ کابلی مقشرواکبرترکی وتربد سفید رابالسّویه سائیده باعسل حبّ کرده باید داد ۰

بجهت دردندان هلیلهٔ زرد ، هلیلهٔ سیاه ، کاه هندی ،توتیای هندی گلنارفارسی اجزارابالسّویه نرم بسایندوبارب انار دهن ودندان رابشویند از مجرّبات میرزااحمد است ۰

بواسیر : علامتش ظهورخون بافضله و فساد هضم طعمه وسقوط قوّتودفع شدن فضله بدشواری وقلّت مقدارآن وکثرت مرّات است ۰

علاج : حقنه بطبیخ تخم کتان وروغن آن وروغن گردکان وروغن نارجیل کنند ـ خصوصاچون قدری ازگردکان سوخته اضافه کرده باشندوشقاق مقعدوخروج اورابحقنه روغن وسمه وگوهان شتروروغن حبّ البطم کنند ۰

امراض جگرعلامت سدّه وورم آن وتشنگی مفرط واحساس ثقل وبرآمدگی تحت استخوان سینه است ۰

علاج : تسقیه بآب طبیخ بیخ زرشك و طبیخ بیخ علیق که بترکی بکورنکن نامند باید گرد دلك مغسول وریوندچینی ، گلسرخ ،بیخ کاسنی بالسّویه جوشانیده آب اورا بدهندو طعمه اززرده خام تخم مرغ وآردعدس باشکروگاهی ازلحوم لطیفه بآب طبیخ عدس کنندوموهای تحت استخوان سینه راسترده بآردجو و صندلین ومصطکی وسرکه

تضمید نمایند وزلود ادن موضع مذکورنافع است ۰

قولنج : علامتش خشکی فضله وسینه برخاك گذاشتن وبی‌آرامی است ۰

علاج : تسقیه بآب طبیخ حلبه وشبت باعسل کنند وآب نسرین وآب زنبق وعرق بهار نارنج که حلبه درآن خیسانیده باشند نافع است و حقنه بمیاه مزبوره باقدری روغن تخم کتان وبابونه وامثال آن بغایت مفید است ۰

امراض مفاصل ورجلین علامتش ظهوروبرآمدگی مفصل وعدم ضبط اطعمه بمخلب وعدم قیام است ۰

علاج : هرگاه حرارت ملمّس باشد موضع رازلود هندوبگل ارمنی وگلاب وحضض ،و پوش دربندی و نشاسته وسرکه وقدری سورنجان وزعفران ضماد نمایند تسقیه بآب عنّاب و روغن بنفشه کنندوهرگاه بی حرارت باشد روغن گردکان ونارجیل وبیدانجیر دهند ،و زعفران بسیارمفید است وگوشت گنجشك با روغن بادام تلخ وشکرنافعست وحرمل درسرکه جوشانیده لته بآن ترکرده برموضع بهبند دواینرا ازمجرّبات شمرده اند ودادن سناء مکّی بقدریکدانگ عجیب الاثّراست ۰

ورم کف : که میخك نامند زبونترین امراض وازمواد محترقه حارّه میباشد ۰

علاج : پوست خشخاش راکوبیده درسرکه پخته بوزن اوبزرقطوناکوفته وقدری روغن گلسرخ اضافه نموده نیم گرم ضماد نمایند وطلاکردن آنچه درتالیل مذکورشد بغایت نافع است هرگاه منفجرگردد بمرهم کافورمعالجه کنند ۰

امراض پروبال : وموی ازآنجمله ضعیف برآمدن وپیچیدگیست ،پس اگرباوجودآن لاغرگردد سبب قلّت مادّهٔ غذائی خواهد بود ودرین صورت لحوم لطیفه باید داد وتقویت هاضمه بادویهٔ که درامراض حوصله مذکورشد باید نمود واگربدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است ۰

وبدستور : برآمدن وریختن وریزه شدن واصلانروئیدن ازاحتراق مواد وپیس —

خواهد بود علاج آن بمسهلات مذکوره کنند و بعضی صبرزرد را بسیار نافع دانسته‌اند از یکدانگ تا دو دانگ و روغن حبّ الغار و گردکان و فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرّر بشویند و هرگاه موی بریده شده ریزد و اصل آن باقی ماند تدهین بروغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن کنند و چون مگس را بال جدا کرده در روغن گردکان حل نموده بمالند عجیب الاثر است ·

قراع : ریختن مویهای ریزهٔ سر است ·

علاج : تسقیه بماء الشّعیر و تطلیه بآب کدو و روغن بنفشه و آب گشنیز و خاکستر پر سیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند ·

جرب : ریختن جمیع موی سر است باوجود سبوسه و خارش ·

علاج : بآب خرزهره و آب چغندر و حلبه بشویند ، و روغن بادام باعسل بمالند روغن تازه باشکر طعمه دهند ·

قمل : بفارسی شپشه گویند ، علامتش فرورفتن چشم ، و پیوسته گشوده داشتن بال و خاریدن بمنقار و مخلب و حرکت بسیار کردن است ·

علاج : بخور بطرطیر کنند و او را بفارسی دارتونا مند و مستعمل صبّاغانست و بدستور: بزرنیخ و زراوند طویل و مویز طلاکرده بطبیخ شحم حنظل و دیو اسبیست و چوب گز و آب نعناع بشویند و مجرّبین قاطبه تصریح کرده اند که آب نعناع بجهت اقسام امراض بال و پر بیعدیلست و طلاکردن زیبق مقتول بسرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانا تست و حقیر نیز مجرّب یافته بیعدیلست ·

امّا طریق صید طیور چون گندم را بکف دهان شتر مست یا بعرق او ترکنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون دبق را باعسل و دوشاب طبیخ بلیخ داده مانند ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیوریکه بر آن نشینند پای بست گردند ·

قد فرغت بحمد اللّه من کتابه هذا الکتاب الشّریف الموسوم بتحفة المؤمنین فی ۱۸ شهر رجب المرجّب من شهور سنه ۱۲۷۷ ــ (باهتمام تمام مقابله و تصحیح شد بعون اللّه تعالی)

در بیان رنگهای کاغذ

بدانکه کاغذ های تمام بلاد را تجربه کرده اند پسندیده ترآمده کاغذ بغداد ، و دمشق وآمل وسمرقند است ، که خطوط راقابل است ، وکاغذجاهای دگرشکننده‌ونشو کننده وناپایدار است ، وکاغذ راکه اندك کونه دهند بهتربا شد بسبب آنکه بیاض قوهٔ باصره راضعیف میکند وتاغایت همه خطوط واستادان برکاغذ های ملوّن مبالغه افتاده والوان متفرّقه بسیار است ،بعضی مفرد ومجرّد چون زرد وسرخ‌وآل وکبود وزنگاری و خود رنگ وکاهی وآنچه مرکّب است ، بعضی دیگرچون عودی وسبزوگلگون وفربهٔ وتاریخی پس طریق بنمود ازبیان وعیان میشود ۰

رنگ زرد : قدری زعفران بیغش راکه تلخ‌وزرد رنگ بوده باشد وریشه ریشه ازیکدیگر جدا بسایند ودرشیشه کند وهریکمثقال زعفران رابه پنج سیرآب پاك بیامیزد وسرشیشه ـ محکم کند ودرآفتاب نهد سه روز تاغایت شیرهٔ آن بیرون آید جرم آن چون کاغذ بماند آنگاه اورابرکوی نازك بپالاید ودرقدحی چینی بگذارد تاصاف شود وبعد ازآن در طبق پهن بزرگ درزیرد وکاغذ رابرآن بپالاید و چندان توقّف کندکه رنگ درمجموع اجزای کاغذ اثرکند وآنگاه پارهٔ کرباس پاك برطناب اندازد وکاغذ رابربالای کرباس طناب افکندو در سایه خشك کند ۰

رنگ سرخ : بآب بقم جوشیده کند وآب گل بوستان افروزجوشیده وآب شاه توت امّااین رنگها رابقائی نیست زود متغیّرمیشود وکاغذ رادرشت وشکننده کند امّااگررنگ لاك کند بغایت خوب وبی عیب است وهرپنج سیررنگ لاك رادردیك سنگی بایکمن ونیم آب طبخ دهد تا بده سیرآید و صاف کنند و کاغذ را رنگ کنند وبهمان منوال خشك کنند ۰

رنگ آل : قدری گل معصفررابرلتهٔ پاکی افکند واندك اندك آب برروی میریزد تا هرچه زردابی که دارد ازآنجا بچکد بعد ازآن هریکمن گل معصفررادومیسراشخورسوده بروی پاشند یکساعت درروی بمالد بعدازآن بیرون آرد بهمان قانون خشك سازد ، به

احتیاط تمام رنگ باید کرد این مشکلتر از الوان است ۰

رنگ الوان ، رنگ کبود و نیل سرابی صاف کرده کنند و آب گلهای کبود امّا این نیز پسندیده نیست ، بهتر از همه آنستکه در فصل بهار و تابستان تخم علف آفتاب گردش را بگیرد و در کوی پاك را بشیرهٔ آن بیالاید و دسایه خشك کند و باز بیالاید و دسایه خشك کند تا سه بار بعد از آن قدری از آن کبودك در آب سرد بیفشارد و صاف سازد و کاغذ رنگ کند امّا این نیز باید ارنباشد و از رنگ اصلی بگردد و بنفش شود ۰

رنگ زنگاری : زنگار که از ورق مس و سرکه کهنه حاصل شده باشد در کاسهٔ حلبی با سرکه صلایه کند تا هیچ جرم در وی نماند ، پس هریك سیر زنگار را در آب سیاه پاك بیامیزد و یکشبانه روز بنهد و سر بپوشد تا گرد در خاك بوی نرسد بعد از آن صاف آنرا بگیرد و کاغذ رنگ کند ۰

رنگ خود رنگ : قدری برگ حنای پاك بی غبار و خاك را ناکوفته در آب گرم کند — یك روز و یکشب بگذارد و بعد از آن بیالاید و صاف کند و کاغذ رنگ کند و هریکسیر حنا را ده سیر آب باید و اگر آب زیاده کند مله شود اگر کاتبان این رنگ اختیار کرده اند ۰

رنگ کاهی : قدری از آن زردابی که از گل معصفر گرفته و نیك صاف سازد و کاغذ بدان رنگ کند و در آفتاب خشك گردانند ، امّا آنچه مرکّب است هر دو رنگ را که با یکدیگر بیامیزد رنگی دیگر حاصل شود ۰

رنگ عودی : قدری رنگ لاك و کبودك را با هم ضمّ کنند و کاغذ را رنگ سازد و آمیزش الوان تعلّق بارده کاتب دارد از هر کدام زیاده کند تغییر در لون ظاهر شود تا هر کس — هرچه اختیار کند ۰

رنگ سبز : قدری کبودك و اندك زرآبی بهم ضمّ کند و صاف کند و کاغذ را بدان رنگ کنند و خشك سازد و باز رنگ کند ۰

رنگ گلگون : قدری رنگ لاك و زعفران با یکدیگر بیامیزد و یکروز بگذارد تا صاف

شود وکاغذ رنگ کند ، اگرزعفران زیاده شود بهترآید رنگ فربه قدری آب مازو وکبود ك بـا هم بیامیزد وبگذارد تاصاف شود وکاغذ بدان رنگ کند ۰

رنگ نارنجی : قدری زعفران و شاه آب گل معصفربا هم بیامیزد وکاغذی رانیم روز دروی بگذارد وبعد ازآن درسایه خشك کند اگراوّل کند ،پس زعفران بروبهتربا شد چند کزغ کوته اختراع کرده اند که خط بروی بغایت خوب می‌آید ۰

قدری حناوزعفران وکبود ك با هم بیامیزد وکاغذ رنگ کند آنکه سیاهی وزعفران وآب غوره مختلط وکاغذ بدان گونه دهد ۰

دیگرتخم خطمی رایکشبانه روزد رآب کندوبیالاید وکاغذ رابدان گونه‌دهد واین بـه غایت مختارا ست و پسندیده وکاغذ رانرم کندو خط بروی خوب آیدوقدری نشاسته‌راآهار شك بزندوبیالاید وکاغذ برآن برآرد و خشك کند ، ودوکاغذ راباآهاربرهم میتوان‌چسباند چنانکه هردویك شود مهره زندوبنویسد که خط بروی زیباآید ، وباکاغذ سلطانی برابری کنـد ۰

ودیگرقدری سریشم ماهی سفید راسه شبانه روزد رآب پاك کند بعدازآن‌بآتش‌نرم وگرم کند تادرحال گرم شودوحلّ‌سازدوبیالاید وکاغذ رابدان برآرد باحتیاط خشك کند و مهره زندوبنویسدوبچند چیزدیگرکاغذوشکراقوی تواند ساخت‌پرزهـا کمبروی باشد قلـم کاتب رامانع ورافع سرعت وحرکت شود بصلاح آورد ۰

لعاب دستبوس رانیك صاف سازدوکاغذ رایکساعت دروی بگذارد بعدازآن‌خشك کند ۰

دیگرآب خربزهٔ شیرین وآب تخم خیارین وشیرهٔ انگوربیدانه وحلیـم برنج‌بی روغن وآب صمغ‌عربی که بدینهاماند مقوی کاغذ است وهمچوآینه سازد پس هرکدام رااختیارکند مجرّب است ۰

ازگفته مولانا خطا نعلی :

هیچ رنگی به از خطائی نیست — حاجت آنکه آزمائی نیست
زعفران و حنا و قطرهٔ چند — از مداد است بیش ازاین مپسند
خط برو خوب وهم طلا خوب است — زینت خطّ خوب و مرغوب است
بهر خط نیم رنگ می باید — تا از او دیده ات بیاساید
چشم را رنگ سبزو سرخ و سفید — حیره سازد چو دیدن خورشید
رنگهائی که تیره رو باشد — خطّ رنگین براو نکو باشد

* * *

تمام شد کتاب تحفة المؤمنین بسعی واهتمام عالیجنابان مستغنی القابان جناب ستوده آداب آخوند ملّا علی وجناب سلاله السّادات والأطیاب آقا سیّد حسین الأصفهانی زید توفیقهما در دارالخلافه طهران صانها الله عن الحدثان علی ید الحقیر محمّد علی طهرانی غفرذنوبه وسترعیوبه بحقّ محمّد وآله فی ۱۸ شهررجب المرجّب من شهور سنه

تایپ کتاب: ازحسین فقیهی تلمادّه‌ای

پایان

موضوع	صفحه
تشخیص اوّل	
دربیان اختلاف اقوال اطبّاء وتعیین درجات ادویه	۵
تشخیص ثانی	
در شرح اسامی ولغات واصطلاحات طبّی که دراین کتاب ذکرشده است	۱۱
تشخیص ثالث	
دراسامی ادویه و اغذیه (بزبانهای سریانی ، عربی ، فارسی ، یونانی ، هندی ترکی و امثال آن)	۲۸

ترتیب اسامی ادویه	صفحه	ترتیب اسامی ادویه	صفحه
" حرف الالف "		= = الزّاء	۶۵
حرف الالف مع الباء	۲۹	= = السّین	۶۶
= = مع التّاء والثّاء	۴۳	الشّین	۸۰
= = الجیم	۴۷	الصّاد	۸۴
= = الحاء	۴۹	= = الضّاد	۸۶
= = الخاء	۵۰	= = الطّاء	۸۷
= = الدّال	۵۱	= = الظّاء	۸۸
= = الذّال	۵۲	= = العین	۸۸
= = الرّاء	۵۷	= = الغین	۸۸

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
حرف الالف مع الفاء	۸۹
= = القاف	۹۶
= = الکاف	۱۰۰
= = اللّام	۱۰۲
= = المیم	۱۰۵
= = النّون	۱۱۰
= = الواو	۱۲۲
= = الهاء	۱۲۶
= = الیاء	۱۲۸
حرف الباء مع الف	۱۳۳
التّاء والثّاء والجیم والحاء والخاء	۱۴۶
= = الدّال	۱۴۸
= = الرّاء	۱۴۹
= = الزّاء	۱۵۶
= = السّین	۱۵۷
= = الشّین	۱۶۱
= = الصّاد	۱۶۳
= = الطّاء	۱۶۴
= = العین والغین	۱۶۸
= = القاف	۱۶۹
= = الکاف	۱۷۵
= = اللّام	۱۷۶

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = النّون	۱۸۳
= = الواو	۱۹۱
= = الهاء	۱۹۷
= = الیاء	۱۹۹
حرف التّاء مع الالف	۲۰۶
حرف التّاء مع التّاء والجیم	۲۰۷
= = الدّال	۲۰۸
= = الرّاء	۲۰۹
= = السّین والشّین	۲۱۲
= = الغین والفاء	۲۱۳
حرف التّاء مع القاف والکاف	۲۱۴
= = اللّام والمیم	۲۱۵
= = النّون	۲۱۷
= = الواو	۲۱۹
= = الهاء	۲۲۳
= = الیاء	۲۲۴
حرف الثّاء مع الالف	۲۲۶
الجیم و الخاء	۲۲۷
الدّال والعین والغین والفاء	۲۲۸
= = اللّام والمیم	۲۲۹
= = الواو	۲۳۱
= = الیاء	۲۳۳

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
حرف الجیم مع الالف	۲۳۴
= = الباء	۲۳۶
= = الثّاءوالحاءوالدّال	۲۳۸
= = الرّاء	۲۳۹
= = الزّاء	۲۴۲
السیّن والشّین والصّاد والعین	۲۴۴
= = الغین	۲۴۵
= = الفاءوالقاف	۲۴۶
= = الکاف واللّام	۲۴۷
= = المیم	۲۴۹
= = النّون	۲۵۲
= = الواو	۲۵۵
= = الهاءوالیاء	۲۶۴
حرف الحاء مع الالف	۲۶۵
= = الباء	۲۶۷
= = الثّاءوالجیم	۲۷۶
= = الدّال	۲۸۹
= = الرّاء	۲۹۱
= = الزّاء	۲۹۷
= = السّین	۳۰۰

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الشّین	۳۰۱
= = الصّاد	۳۰۲
= = الضّاد	۳۰۴
الحاءمع الفاءوالقاف واللّام	۳۰۵
= = المیم	۳۱۰
= = النّون	۳۱۷
= = الواو	۳۲۲
= = الیاء	۳۲۳
حرف الخاءمع الالف	۳۲۵
= = الباء	۳۲۷
= = التّاوالثّاءوالدّال والرّاء	۳۳۲
= = الزّاء	۳۴۱
= = السّین	۳۴۲
= = الشّین	۳۴۳
الخاءمع الصّاد	۳۴۶
= = الضّاد	۳۴۸
= = الطّاء	۳۴۹
= = الفاء	۳۵۱
= = اللّام	۳۵۲
= = المیم	۳۵۷

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = النّون	۳۶۳
= = الواو	۳۶۷
= = الیاء	۳۶۹
حرف الدّال مع الالف	۳۷۱
= = الباء	۳۷۵
= = الجیم	۳۷۸
= = الخاء	۳۸۰
= = الرّاء	۳۸۱
= = السّین	۳۸۵
العین والفاء	۳۸۶
= = القاف واللّام	۳۸۷
= = المیم	۳۹۰
= = النّون	۳۹۱
= = الواو	۳۹۲
= = الهاء	۳۹۶
= = الیاء	۳۹۹
= = حرف الدّال مع الالف	۴۰۱
= = الدّال مع الباء	۴۰۲
= = الرّاء	۴۰۳
= = الفاء والکاف والنّون	۴۰۵

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الواو والهاء	۴۰۷
= = الیاء	۴۰۸
= = حرف الرّاء مع الالف	۴۱۰
= = الباء	۴۱۵
= = الجیم والخاء	۴۱۷
= = الشّین والسّین والصّاد	۴۱۹
= = الطّاء والعین	۴۲۱
= = الغین والقاف	۴۲۳
= = الکاف والمیم	۴۲۵
= = النّون والواو	۴۲۸
= = الهاء	۴۳۱
= = الیاء	۴۳۲
= = حرف الزّاء مع الالف	۴۳۴
= = الباء	۴۳۷
= = الجیم والحاء والرّاء	۴۴۲
= = العین والغین	۴۴۹
= = الفاء	۴۵۰
= = القاف واللّام	۴۵۲
= = المیم	۴۵۳
= = النّون	۴۵۴

ترتیب	اسامی ادویه	صفحه
= =	الزّاء مع الواو	۴۵۸
= =	الهاء	۴۵۹
= =	الیاء	۴۶۰
= =	حرف السّین مع الالف	۴۶۷
= =	الباء	۴۷۱
الباء والتّاء والجیم والحاء والخاء		۴۷۲
= =	الدّال	۴۷۳
= =	الرّاء	۴۷۶
= =	الزّاء	۴۸۱
= =	العین	۴۸۳
= =	الغین	۴۸۴
= =	الفاء	۴۸۵
= =	القاف	۴۸۸
= =	الکاف	۴۹۱
= =	اللّام	۴۹۷
= =	المیم	۵۰۲
= =	النّون	۵۱۰
= =	الواو	۵۱۷
= =	الهاء	۵۲۲
= =	الیاء	۵۲۳

ترتیب	اسامی ادویه	صفحه
= =	حرف الشّین مع الالف	۵۲۷
= =	الباء	۵۳۰
= =	التّاء والثّاء	۵۳۴
= =	الجیم	۵۳۵
= =	الحاء	۵۳۷
= =	الخاء والرّاء	۵۳۹
= =	الشّین والطّاء والعین	۵۴۰
= =	الغین	۵۴۲
= =	الفاء والقاف	۵۴۳
= =	الکاف	۵۴۵
= =	اللّام	۵۴۶
= =	المیم	۵۴۸
= =	النّون	۵۴۹
= =	الواو	۵۵۰
= =	الیاء	۵۵۳
= =	حرف الصّاد مع الالف	۵۵۷
= =	الباء	۵۵۹
= =	الحاء والدّال	۵۶۱
= =	الرّاء	۵۶۲
= =	العین	۵۶۳

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الغین	۵۶۴
الفاء والقاف و اللّام و المیم	۵۶۵
= = النّون	۵۶۷
الواو والهاءوالیاء	۵۷۰
حرف الضّاد مع الالف والباء	۵۷۱
الرّاء	۵۷۲
= = العین	۵۷۳
= = الفاء	۵۷۴
حرف الطّاء مع الالف	۵۷۵
= = الباء	۵۷۶
الرّاءوالحاء والخاءوالرّاء	۵۷۸
الشّین و الفاء واللّام	۵۸۲
= = المیم	۵۸۳
= = الواووالهاءوالیاء	۵۸۴
حرف الظّاءمع الباءوالفاء	۵۸۹
اللّام والهاءوالیاء	۵۹۰
حرف العین مع الالف	۵۹۱
= = الباء	۵۹۲
التّاءوالثّاءوالجیم والدّال	۵۹۳
= = الرّاء	۵۹۴

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = السّین	۵۹۷
= = الشّین	۵۹۹
= = الصّاد	۶۰۰
= = الضّاد	۶۰۱
= = الظّاء	۶۰۲
= = الفاء	۶۰۳
= = القاف	۶۰۴
= = الکاف واللّام	۶۰۶
= = المیم والنّون	۶۰۹
= = الواو	۶۱۵
= = الیاء	۶۱۸
حرف الغین مع الالف	۶۱۹
= = الباء	۶۲۳
= = الدّال والرّاء	۶۲۴
= = الزّاءوالسّین	۶۲۷
= = اللّام والواو	۶۲۸
حرف الفاءمع الالف	۶۲۹
= = التّاء	۶۳۴
= = الجیم	۶۳۵
= السّین والشّین والصّاد	۶۴۱

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الضّاد	۶۴۳
= = الطّاء	۶۴۴
= = القاف واللّام	۶۴۵
= = النّون	۶۵۰
= = الواو	۶۵۱
= = الهاءوالیاء	۶۵۴
حرف القاف مع الالف	۶۵۶
= = الباء	۶۵۹
= = التّاءوالثّاء	۶۶۰
= = الجیم والدّال	۶۶۳
= = الرّاء	۶۶۴
= = الزّاءوالسّین	۶۷۵
= = الشّین	۶۷۷
= = الصّاد	۶۷۸
= = الضّاد	۶۷۹
= = الطّاء	۶۸۰
= = العین والفاء	۶۸۴
= = اللّام	۶۸۶
= = المیم	۶۸۹
= = النّون	۶۹۰
= = الواو	۶۹۵
= = الهاءوالیاء	۶۹۷
حرف الکاف مع الالف	۶۹۹
= = الباء	۷۰۴
= = التّاء	۷۰۹
= = الثّاء	۷۱۱
= = الجیم والحاءوالدّال	۷۱۲
= = الرّاء	۷۱۳
= = الزّاءوالسّین	۷۲۵
= = الشّین	۷۲۶
= = الضّادوالعین والفاء	۷۲۸
= = الکاف	۷۳۰
= = اللّام	۷۳۱
= = المیم	۷۳۶
= = النّون	۷۴۰
= = الواو	۷۴۴
= = الهاء	۷۴۶
= = الیاء	۷۴۸
حرف اللّام مع الالف	۷۴۹

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الباء	۷۵۲
= = الجیم والحاء	۷۵۹
الخاء والزّاء والسّین	۷۶۱
= = الصّاد	۷۶۵
= = العین والفاء	۷۶۶
= = القاف	۷۶۸
= = المیم	۷۶۹
= = النّون والواو	۷۷۰
= = الهاءوالیاء	۷۷۶
حرف المیم مع الالف	۷۷۹
= = التّاء	۷۹۲
= = الثّاء	۷۹۳
= = الجیم والحاء	۷۹۴
= = الخاء	۷۹۵
= = الدّال	۷۹۶
= = الرّاء	۷۹۷
= = الزّاء	۸۰۸
= = السّین	۸۱۰
= = الشّین	۸۱۲
= = الصّاد	۸۱۴

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الضّاد والطّاء	۸۱۶
= = الظّاءوالعین والغین	۸۱۷
= = الفاءوالقاف	۸۱۹
= = الکاف واللّام	۸۲۱
= = المیم والنّون	۸۲۵
= = الواو	۸۲۶
= = الهاء	۸۳۰
= = الیاء	۸۳۱
حرف النّون مع الالف	۸۳۴
= = الباء	۸۳۹
= = الجیم والحاء	۸۴۲
= = الخاءوالدّال	۸۴۳
= = الرّاء	۸۴۴
= = السّین	۸۴۶
= = الشّین	۸۴۷
= = الصّاد	۸۴۸
= = العین والغین	۸۴۹
= = الفاءوالقاف والمیم	۸۵۰
= = الواو	۸۵۳
= = الهاء	۸۵۴

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الیاء	۸۵۵
حرف الواومع الالف	۸۵۸
الباءوالجیم والحاء	۸۵۹
الخاءوالدّال والرّاء	۸۶۰
الزّاءوالسّین والشّین	۸۶۴
الصّادوالطّاءوالعین والغین والقاف واللّام	۸۶۵
حرف الهاءمع الالف	۸۶۶
الباءوالتّاءوالدّال والرّاء	۸۶۷
الزّاءوالسّین والشّین والفاءوالکاف ، و اللّام	۸۶۹
= = المیم والنّون	۸۷۰
= = الواو	۸۷۲
= = الیاء	۸۷۵
حرف الیاءمع الالف	۸۷۵
= = الباء	۸۷۷
= = التّاء	۸۷۸
الحاءوالدّالوالذّال والرّاءوالشّین والعین والغین والقاف واللّام والمیم والنّون	۸۷۹ ۸۸۰

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
= = الیاء	۸۸۱
تشخیص رابع	
درمداوای سموم ومشتمل است بر پنج	
فصل	
فصل اوّل = درتدبیرمنع سموم واحتراز ازآن	۸۸۲
فصل دوّم = درتدابیرمشترکه سموم	۸۸۳
فصل سوّم = درمداوای سمومشروبه	۸۸۶
فصل چهارم = درسموم ملذوعه	۸۹۰
فصل پنجم = دربیان ادویهٔکه حشرات ازآن گریزند	۸۹۷
تشخیص پنجم	
دراوزان وآن مشتمل برسه فصل است	
فصل اوّل = دراوزان صغار	۹۰۰
فصل دوّم = دراوزان کبار	۹۰۴
فصل سوّم درتحویل اوزان بعضی ببعضی	۹۰۶
دستور اوّل	۹۰۸
فصل اوّل = دردستوراحتراق ادویه معیّنه	۹۰۹

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
فصل دوّم = درتشویه وتحمیص	۹۱۴
فصل چهارم = درطریق اتّخاذ و..	۹۱۷
طریق اوّل	۹۲۰
طریق سوّم ، درگرفتن عرقها وآبها و	۹۲۹
طریق پنجم دراصول صناعت وامور غریبه	۹۴۳
پایان کتاب	

ترتیب اسامی ادویه	صفحه
فصل سوّم = درغسل ادویه	۹۱۵
فصل پنجم = دراصلاح بعضی ادویه	۹۱۹
طریق دوّم دردستوراعمال	۹۲۱
طریق چهارم درساختن گل حکمت	۹۳۵
قسم ثانی ازدستورات مشتمل بربیست و چهار باب	۹۷۸
	۱۲۳۴

****